حقوق بشر در اسلام

دکتر ابراهیم موسی زاده

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه تهران

با همکاری

هادی شکری

سرشناسه	: موسی‌زاده، ابراهیم، ۱۳۵۴ ـ
عنوان و نام پدیدآور	: حقوق بشر در اسلام / ابراهیم موسی‌زاده، با همکاری هادی شکری.
مشخصات نشر	: تهران: خرسندی، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری	: ۸۹۶ ص.
شابک	:978-600-114-307-6
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۸۷۳
موضوع	: حقوق بشر (اسلام)
شناسه افزوده	: شکری، هادی، ۱۳۶۵ ـ
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ۷ح۸م/ BP ۲۳۰
رده‌بندی دیویی	۲۹۷/۴۸۳۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۵۴۹۲۴۲

مرکز پژوهشی دانشگاه ... علوم سیاسی
شماره: ۳۳۶۵۷
تاریخ: ۱۳۹۸/۳/۱

انتشارات خرسندی

خیابان انقلاب ـ خیابان فخر رازی ـ خیابان لبافی‌نژاد ـ نرسیده به خیابان دانشگاه ـ پلاک ۱۷۴ ـ واحد ۲
تلفن ۵-۶۶۹۷۱۰۳۴ و ۵-۶۶۴۹۰۵۸۴

فروشگاه شماره ۱: دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی تلفن: ۶۶۴۱۰۲۰۳
فروشگاه شماره ۲: میدان انقلاب، خ منیری جاوید (اردیبهشت)،پلاک ۹۲ تلفن: ۶۶۹۵۰۷۵۹
فروشگاه شماره ۳: خ انقلاب، نرسیده به میدان فردوسی، کوچه شهید براتی، دانشکده حقوق دانشگاه آزاد، طبقه زیرین (قسمت کتابفروشی): ۶۶۷۵۵۹۱۰

پست الکترونیک: Khorsandy.pub@gmail.com

سایت اینترنتی: www. Khorsandypub.com

حقوق بشر در اسلام

تألیف: دکتر ابراهیم موسی‌زاده – با همکاری هادی شکری

چاپ دوم : ۱۳۹۵ ـ تیراژ: ۳۰۰ جلد

قیمت شومیز: ۱.۵۰۰.۰۰۰ ریال

قیمت گالینگور: ۷۰۰۰۰۰ ریال

شابک: ۶-۳۰۷-۱۱۴-۶۰۰-۹۸۷ ISBN: 978-600-114-307-6

فهرست اجمالی

فهرست اجمالی ۵
پیشگفتار ۲۳
مقدمه ۲۷
فصل اول: آزادی در اسلام ۳۵
فصل دوم: حقوق بشر: مقایسه منشور ملل متحد و تعالیم اسلام ۸۱
فصل سوم: حقوق اقلیت‌ها بر اساس قانون قرارداد ذمه ۱۹۱
فصل چهارم: اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر ۳۳۳
فصل پنجم: پاسداران صلح و همزیستی ۴۱۵
فصل ششم: اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر ۴۵۱
فصل هفتم: نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر ۶۰۷
فصل هشتم: اسلام و حقوق طبیعی انسان ۶۷۷
فصل نهم: دامنه آزادی در اسلام ۷۰۹
فصل دهم: اسلام و اعلامیه حقوق بشر- آزادی فکر و عقیده ۷۱۵
فصل یازدهم: اقلیت‌ها در پناه حکومت اسلامی ۷۲۳
فصل دوازدهم: اسلام و حریت ۷۲۷
فصل سیزدهم: تاریخچه حقوق بشر در اسلام ۷۳۱
فصل چهاردهم: مبانی و مزایای حقوق بشر در اسلام ۷۴۷
فصل پانزدهم: حقوق بشر از نگاه اسلام و غرب ۷۷۵
فصل شانزدهم: حق و تکلیف ۸۰۱
فصل هفدهم: ارتداد و آزادی ۸۴۷

فصل هجدهم: حقوق بشر در مسیحیت غربی و اسلام ۸۶۱

کتابنامه ۸۷۳

ضمائم ۸۸۱

فهرست تفصیلی

پیشگفتار ۲۳
مقدمه ۲۷

فصل اول: آزادی در اسلام ۳۵
آزادی‌های عمومی ۴۲
شورای مراجع ۴۳
دو پرسش ۴۵
تعدّد احزاب ۵۲
ضرورت تشکیل احزاب سیاسی ۵۶
چرا نام حزب برای برخی وحشت آفرین است؟ ۵۷
آزادی و حسّ مسئولیت همگانی ۶۳
آزادی در سایه خودکفایی ۶۶
بی‌اعتباری قوانین دیکتاتور ۶۸
آگاهی و سازماندهی ۷۰
فراهم سازی اسباب سقوط خویش ۷۲
استقامت در برابر قوانین ظالمانه ۷۴
خاتمه: نمونه‌هایی از آزادی و بیان عقیده ۷۸

فصل دوم: حقوق بشر: مقایسه منشور ملل متحد و تعالیم اسلام ۸۱
حقوق سیاسی و مدنی ۹۴
سِرّ برابری در اسلام ۱۰۵
حقوق قضائی ۱۰۶
در صحنه بین‌المللی ۱۱۵
حق زندگی، صحت و امنیت ۱۲۷

آزادی‌های اساسی ۱۳۴
آزادی اندیشه و فکر ۱۴۶
وضع مسلمانان در قرون وسطی ۱۵۱
آزادی دینی ۱۵۶
در اطراف آزادی ارتداد ۱۶۴
آزادی مدنی ۱۷۰
برده‌داری در اسلام ۱۷۲
الیزابت اول بازرگان برده ۱۸۸
نژاد پرستی کورکورانه ۱۸۸
قانون سیاهپوستان ۱۸۹

فصل سوم: حقوق اقلیت‌ها بر اساس قانون قرارداد ذمه ۱۹۱
مسئله اقلیت‌های دینی در طرح دارالاسلام بزرگ ۱۹۲
مسئولیت‌های متقابل و وظائف جامعه اسلامی نسبت به متحدین ۱۹۶
قسمت اول: تعهدات غیرقابل اجتناب مسلمین ۱۹۸
۱- مصونیت همه‌جانبه ۱۹۸
پیمان دفاعی یک جانبه! ۲۰۰
۲- آزادی مذهبی ۲۰۲
تورات از نظر قرآن ۲۰۴
انجیل از نظر قرآن ۲۰۶
عهد عتیق از دیدگاه تاریخ ۲۰۷
نظری به عهد جدید ۲۱۰
ارزیابی تورات و انجیل کنونی ۲۱۱
۳- دعوت و تبلیغ بر اساس عقل و منطق ۲۱۳
بحث آزاد ۲۱۶
جدال ممنوع ۲۱۸

آزادی اطفال ۲۲۰
آزادی مراسم و شعائر مذهبی ۲۲۱
۴- امنیت معابد و اماکن مقدسه ۲۲۲
معابد نوبنیاد ۲۲۳
ارتداد اقلیت‌های مذهبی ۲۲۵
۵- آزادی مسکن ۲۲۷
آپارتمان‌های بلند ۲۲۸
۶- مناطق ممنوعه ۲۲۹
۷- استقلال قضائی ۲۳۳
چرا محاکم اسلامی مخیرند؟ ۲۳۵
قضاوت عادلانه ۲۳۶
نظریه سوم ۲۳۷
نظریه فقهای شیعه ۲۳۸
دادخواهی یهود در حضور پیامبر اکرم(ص) ۲۴۰
آزادی اقلیت‌ها از نظر انتخاب محاکم ۲۴۱
کاپیتولاسیون ۲۴۱
دادگاه بین‌المللی یا حکمیت ۲۴۲
یک امتیاز دیگر ۲۴۴
۸- آزادی فعالیت‌های اقتصادی و روابط بازرگانی ۲۴۴
حق مالکیت ۲۴۶
آزادی تجارت ۲۴۶
ربا خواری ۲۴۷
فلاحت و کشاورزی ۲۴۹
روابط آزاد اقتصادی ۲۵۰
مالیات تجارت و عوارض ۲۵۱
عوارض انتقال زمین ۲۵۲

آزادی مشاغل ۲۵۴
۹- حق اجرا و رسمیت حقوق مدنی اقلیت‌ها ۲۵۵
قوانین ازدواج ملل غیرمسلمان ۲۵۶
ازدواج اقلیت‌ها با زنان مسلمانان ۲۵۸
مسلمان شدن زوجه ۲۵۹
اسلام زوجین ۲۶۲
زوج اسلام می‌آورد ۲۶۲
ارتداد زوجین غیرمسلمان ۲۶۳
ازدواج مسلمین با زنان غیرمسلمان ۲۶۳
ازدواج مرد مسلمان با زنان یهودی و مسیحی ۲۶۴
قانون طلاق ۲۶۶
قانون ارث ۲۶۸
۱۰- روابط اخلاقی و اجتماعی مسلمین با اقلیت‌ها ۲۶۹
ابراز عواطف اخلاقی و انسانی ۲۷۰
آداب اجتماعی ۲۷۱
مراعات آداب معاشرت ۲۷۳
احسان و نیکوکاری ۲۷۴
عفو و اغماض ۲۷۵
اظهار دوستی و مودت ۲۷۸
۱۱- خود باختگی و بیگانه پرستی ۲۸۰
یک افترای مفتضح ۲۸۴
معاشرت‌های نزدیک ۲۸۶
یک موضوع پر سر و صدا ۲۸۷
۱۲- طهارت اهل کتاب ۲۸۸
نقش مبارزه منفی ۲۹۲
برخورد زنان مسلمان با زنان غیرمسلمان ۲۹۴

۱۳- آزادی اقلیت‌ها در فعالیت‌های اجتماعی ۲۹۵
منطق قرآن درباره اصل تعاون ۲۹۷
تعاون در سطح جهانی ۲۹۹
شرکت اقلیت‌ها در فعالیت‌های تعاونی ۳۰۱
قسمت دوم- مسوولیت‌های قابل تعهد ۳۰۳
قسمت سوم - تعهدات غیر قانونی ۳۰۶
۱- آنجا که اصل حاکمیت و استقلال به مخاطره می‌افتد ۳۰۸
حاکمیت از نظر حقوق اسلام ۳۱۱
اهمیت اصل حاکمیت از نظر فقه اسلامی ۳۱۳
استقلال سیاسی مسلمین از نظر قرآن ۳۱۴
قراردادهای منافی با اصل استقلال ۳۱۸
اصل عدم مداخله ۳۱۹
۲- تعهدات منافی با اصل سیادت ۳۲۰
سیادت اسلام ۳۲۱
صیانت سیادت در تعهدات بین‌المللی ۳۲۲
۳- تعهدات مخالف با احکام اسلام ۳۲۴
۴- تعهدات مخالف با قانون قرارداد ذمه ۳۲۶
۵- قراردادهای مخالف با قانون آزادی دعوت اسلامی ۳۲۷
۶- تعهدات ناقض تمامیت ارضی ۳۲۹

فصل چهارم: اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر ۳۳۳
عصر تزلزل ارزش‌ها و لزوم نیاز شناخت جدید اسلام ۳۴۶
جواب کمیسیون حقوق بشر ۳۵۱
مقدمات تهیه و تنظیم اعلامیه ۳۵۲
تشکیلات سازمان ملل متحد ۳۵۸
اینک مواد اعلامیه ۳۶۰

و اما گفتار بعضی از نمایندگان ۳۶۳
اسلام و صلح ۳۶۷
اسلام و تعهد ۳۶۸
برنامه اجتماعی اسلام در مورد حقوق و اخلاق ۳۷۱
حق - تکلیف ۳۷۲
قسط یا عدل عمومی ۳۷۳
اهمیت یک فرد انسانی در اسلام ۳۷۸
مسئله پناهندگی ۳۸۱
پناهندگی در اسلام ۳۸۱
در مورد اجبار و اکراه ۳۸۵
حج یا کنگره جهانی اسلام ۳۸۶
جامعه دموکراتیک ۳۸۸
سفارش در مورد غیرمسلمین ۳۸۹
برابری ارزش خون مؤمن و هم پیمان ۳۸۹
سفارش در مورد از کارافتادگان ۳۹۰
حاکم نباید حق عموم را در انحصار خودش یا کسانی قرار دهد ۳۹۱
بهترین ذخیره حاکم چیست؟ ۳۹۳
مجلس عام ۳۹۵
خاتمه بحث و چند پیشنهاد ۳۹۸
الف- پیشنهاد به مردم مسلمان ۳۹۸
خلاصه پیشنهادها: ۴۰۰
ب- پیشنهاد به رهبران ممالک اسلامی ۴۰۱
ج- پیشنهاد به رهبران دینی مسلمین ۴۰۵
خلاصه پیشنهاد ۴۰۷
د- پیشنهاد چهارم ۴۰۸
ضمیمه ۴۰۹

روز حقوق بشر ۴۰۹
اعلامیه حقوق و تکالیف بشر در مقدمه قانون اساسی فرانسه ۴۰۹
متن بعضی از اصول اجتماعی اسلام در زمینه حقوق بشر (۲۶ اصل اساسی) ۴۱۱
۱- آزادگی ۴۱۱
۲- حرمت انسان ۴۱۱
۳- اصل اهتمام ۴۱۱
۴- سعی ۴۱۲
۵- تقوی ۴۱۲
۶- علم ۴۱۲
۷ و ۸- امانت و تعهد ۴۱۲
۹- مسئولیت شخصی ۴۱۲
۱۰- مشاغل عامه راه اعاشه نیست ۴۱۲
۱۱- عدم جواز اکل به باطل ۴۱۲
۱۲- تمرکز قوا علیه متجاوز: ۴۱۲
۱۳- برادری ۴۱۲
۱۴- اطاعت ۴۱۲
۱۵- عدم ضرر و ضرار ۴۱۲
۱۶- انحصار گری نیست ۴۱۳
۱۷- دانش طلبی فریضه است ۴۱۳
۱۸- تنعم نامحدود روا نیست ۴۱۳
۱۹- اسراف نیست ۴۱۳
۲۰- تبذیر نیست ۴۱۳
۲۱- آثار آبادان سازی زمین ۴۱۳
۲۲- حق مطالبه عدل ۴۱۳
۲۳- آزادی اقامت ۴۱۳

۲۴- مرکز مراجعه بدون ترس ۴۱۳
۲۵- الزامی در عقیده نیست ۴۱۳
۲۶- تبعیضی در کار اجرای مقررات نیست و همه از امتیاز و امکان مساوی برخوردارند ۴۱۳

فصل پنجم: پاسداران صلح و همزیستی ۴۱۵
اسلام دین شمشیر؟! ۴۱۸
سند افتخار مسلمین ۴۲۴
۱- عالی‌ترین مظهر مسالمت و انسانیت ۴۲۴
عالی‌ترین مظهر مسالمت ۴۳۰
۲- مسالمت در برابر خرابکاری و خیانت ۴۳۳
۳- روح مسالمت به جای تعصب و انتقام ۴۴۳

فصل ششم: اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر ۴۵۱
منظور از این مقایسه؟ ۴۵۲
مساوات همه جانبه ۴۵۳
ریشه‌های نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی ۴۵۳
در میان یونانی‌ها ۴۵۵
در میان رومی‌ها ۴۵۶
در هندوستان ۴۵۷
در ایران باستان ۴۵۸
در عربستان ۴۶۰
نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی در قرون اخیر ۴۶۱
ظهور فاشیسم و نازیسم ۴۶۲
مشکل تبعیضات نژادی در ایالات متحده آمریکا! ۴۶۴
جمعیت نژادپرست کو ـ کلاکس ـ کلان ۴۶۶
دادگاه‌های عدالت کش! ۴۶۸

اسلام، چگونه با اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی مبارزه می‌کند؟ ۴۶۹
اسلام آیین مساوات است ۴۶۹
۱ـ تساوی در اصل انسانیت ۴۷۰
خطابه پیغمبر اسلام ۴۷۴
عوامل امتیاز و ملاک مساوات؟ ۴۷۴
افتخار به استخوان پوسیده‌ها؟! ۴۷۵
امتیاز از راه منطقه زندگی و محل اقامت! ۴۷۸
امتیاز از راه ثروت و مال ۴۷۹
ثروتمند برتری جو، ادب می‌شود ۴۸۰
دو راهکار عملی برای مبارزه با نژاد پرستی ۴۸۱
الف- نماز: ۴۸۱
ب- کنگره حج: ۴۸۲
روح اخوت و برادری در اسلام ۴۸۳
۲ـ مساوات در حقوق و تکالیف ۴۸۷
اختیار بخشیدن با شما است ۴۸۸
درخواست بیجا! ۴۸۹
نامه تهدیدآمیز ۴۸۹
آیا به ملت خیانت می‌کنی؟ ۴۹۰
۳ـ مساوات در داوری و اجراء قوانین ۴۹۱
شیرازه ملت‌ها به خاطر عدم رعایت مساوات، گسیخته می‌شود ۴۹۳
علی به دوستش تازیانه می‌زند! ۴۹۴
فرزند استاندار تازیانه می‌خورد! ۴۹۵
پادشاه غسانی از ترس مجازات، فرار می‌کند ۴۹۵
سنجش و مقایسه ۴۹۶
اسلام و آزادی ۴۹۷
تلاش برای تحصیل آزادی ۴۹۷

اقسام آزادی ۴۹۸
۱ـ آزادی شخصی: ۴۹۸
آزادی یک حق طبیعی است ۵۰۰
اسلام آثار بردگی منحوس را محو می‌کند ۵۰۲
اسلام و بردگی؟! ۵۰۶
آیا بردگی فطریست؟ ۵۰۶
نظر اسلام درباره بردگان ۵۰۹
چرا اسلام بردگی را یکباره لغو نکرد؟ ۵۱۴
اسلام تمام طرق برده‌گیری ابتدایی جز جنگ را مسدود کرد ۵۱۶
اسلام با اسیران جنگی چه معامله‌ای می‌کند! ۵۱۸
اسلام چه راه‌هایی برای استخلاص بردگان قرار داده است؟ ۵۱۹
۲- آزادی فکری: ۵۲۳
کوشش برای بی‌اطلاع نگاه‌داشتن مردم ۵۲۴
راه مبارزه با این عامل خطرناک؟ ۵۲۴
سانسور عقاید و افکار ۵۲۶
احترام به تفکر و اندیشه آزاد در اسلام ۵۲۹
اسلام با دنباله‌روی‌های غلط و خرافه‌پرستی شدیداً مبارزه می‌کند ۵۳۰
بوسه به مجسمه گوداربللو! ۵۳۲
راه‌های مبارزه با تقلید و خرافات در اسلام؟ ۵۳۳
۱ـ عقیده و عمل، باید متکی به دلیل روشن باشد: ۵۳۴
۲- اکثریت گمراه ۵۳۵
۳ـ رهبران آلوده! ۵۳۵
هوی‌پرستی بدترین نوع بردگی است ۵۳۷
۳- آزادی سیاسی ۵۳۸
محرومیت از تصدی مناصب ۵۳۹
آزادی سیاسی در عصر حاضر! ۵۳۹

تقسیم پست‌ها بر اساس لیاقت ۵۴۰
داستانی از قرآن ۵۴۱
استخدام افراد شایسته ۵۴۳
نمونه‌هایی از فرمان تاریخی امیرمؤمنان(ع) به مالک اشتر ۵۴۵
مسئولیت همگانی ۵۴۷
مشورت و تبادل نظر ۵۴۸
پیغمبر اسلام، با یارانش مشورت می‌کند ۵۴۹
دعوت به حق و مبارزه با فساد ۵۵۱
اندرز و خیرخواهی ۵۵۳
انتقاد از زمامداران ۵۵۴
این جامه را از کجا آورده‌ای؟ ۵۵۶
۴- آزادی مدنی ۵۵۷
آزادی مسکن ۵۵۷
مصونیت در منزل ۵۵۸
آزادی کار ۵۶۰
حمایت از طبقه کارگر ۵۶۱
۵- آزادی مذهبی ۵۶۳
اسرائیل ملت برگزیدهٔ خدا! ۵۶۳
مسیحیت - ملت مهربان و بشر دوست! ۵۶۶
خون‌ریزی میان مسیحیان! ۵۶۹
اسلام و همزیستی مذهبی ۵۷۰
اسلام و آزادی عقیده ۵۷۱
۱- اکراه و اجبار، در اعتقادات قلبی راه ندارد ۵۷۱
۲- بحث و مناظره بر اساس منطق و استدلال ۵۷۵
۳- کلیهٔ ادیان آسمانی، کلاس‌های یک مدرسه‌اند ۵۷۵
۴- زندگی بر اساس نیکی و عدالت ۵۷۸

گفتاری از زمامداران اسلامی ۵۷۹
آزادی در اجرای مراسم مذهبی ۵۸۱
عهدنامهٔ خلیفهٔ دوم با مردم «ایلیاء» ۵۸۱
آیا جهاد اسلامی به منظور تحمیل عقیده است؟! ۵۸۳
۱- جهاد به منظور دفاع از جان و جلوگیری از فساد و فتنه ۵۸۴
۲- جنگ در راه خدا ۵۸۷
۳- جنگ یا توطئه گران و پیمان‌شکنان ۵۸۹
اسلام، با چه اشخاصی می‌جنگد؟! ۵۹۰
جزیه و فلسفهٔ اخذ آن ۵۹۱
اسلام و آزادی تغییر مذهب ۵۹۲
حدود آزادی اظهار عقیده و اجرای مراسم مذهبی در اسلام ۵۹۵
حق زندگی و امنیت شخصی ۵۹۶
امنیت و حیثیت شخصی و اجتماعی ۵۹۹
۱- از راه تعالیم اخلاقی ۵۹۹
۲- راه قانونی ۶۰۱
آزادی تا مرز قانون ۶۰۲
حصار قانون ۶۰۴

فصل هفتم: نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر ۶۰۷
اعلامیه جهانی حقوق بشر ۶۱۲
نظر کلی به دستورات و قوانین اسلامی ۶۱۲
اسلام و مواد اعلامیه حقوق بشر ۶۱۹
حجاب و عفاف ۶۵۰
نتیجه ۶۷۵

فصل هشتم: اسلام و حقوق طبیعی انسان ۶۷۷
تحقیق علمی و بینش آزاد در اسلام ۶۸۰

بحث آزاد در اسلام ۶۸۱
حق آزادی انسان در انتخاب شغل ۶۸۳
آزادی سیاسی در اسلام ۶۸۷
انسان مظهر حکومت خداوند بر زمین ۶۸۷
اصالت فرد در اسلام ۶۸۸
اصالت جامعه در اسلام ۶۸۸
در حکومت اسلامی منبع قدرت ملت است ۶۸۹
حاکمیت در حکومت اسلامی ۶۹۲
حکومت الهی ۶۹۲
۱- حکومت تکوینی ۶۹۲
۲- حکومت تشریعی ۶۹۲
حاکمیت خدا با حاکمیت مردم منافاتی ندارد ۶۹۳
الهی بودن حاکمیت وسیله‌ای برای جلوگیری از طغیان دولت ۶۹۵
مسئولیت دولت و نظارت ملت ۶۹۶
جهاد در اسلام ۶۹۸
۱- چه افرادی مصونیت دارند؟ ۷۰۰
۲- احساسات باید کنترل شود ۷۰۱
اسلام و صلح ۷۰۲

فصل نهم: دامنه آزادی در اسلام ۷۰۹
حریت در اسلام ۷۱۲
آزادی فکر ۷۱۳

فصل دهم: اسلام و اعلامیه حقوق بشر- آزادی فکر و عقیده ۷۱۵
فکر حق طبیعی بشر است نه قانونی ۷۱۸
جهاد و آزادی عقیده ۷۲۱

فصل یازدهم: اقلیت‌ها در پناه حکومت اسلامی ۷۲۳

فصل دوازدهم: اسلام و حریت ۷۲۷

فصل سیزدهم: تاریخچه حقوق بشر در اسلام ۷۳۱

تئوری حقوق بشر در اسلام ۷۳۶

تاریخ تدوین حقوق بشر در اسلام ۷۴۱

تحول حقوق بشر در تاریخ اسلام ۷۴۳

فصل چهاردهم: مبانی و مزایای حقوق بشر در اسلام ۷۴۷

بینش توحیدی اسلامی ۷۵۱

تقدیر و اختیار ۷۵۲

انسان در نگاه اسلام ۷۵۴

اخلاق اسلامی ۷۵۷

اسلام و حکومت ۷۶۲

جایگاه و منشأ قانون ۷۶۴

حقوق اقلیت‌ها ۷۶۶

اسلام و حقوق زن ۷۶۹

تعدد زوجات و طلاق ۷۷۳

فصل پانزدهم: حقوق بشر از نگاه اسلام و غرب ۷۷۵

مبحث اول: مزایای حقوق بشر در اسلام ۷۷۶

گفتار اول: برتری زیرسازها ۷۷۶

گفتار دوم: برهان پذیری ۷۷۸

گفتار سوم: برخورداری از ضمانت اجرا ۷۸۰

الف) بنیان‌های ضمانت اجرا ۷۸۰

ب) جایگاه اخلاق در پایبندی به قانون ۷۸۲

گفتار چهارم: سازگاری و هماهنگی ۷۸۵

گفتار پنجم: تناسب و دوام ابزار سنجش ۷۸۷
مبحث دوم: نگاهی به اعلامیه جهانی حقوق بشر ۷۸۹
گفتار اول: اعلامیه جهانی حقوق بشر و دلیل ناکامی‌ها ۷۸۹
الف) گسستگی از خدا در تدوین و اجرا ۷۸۹
ب) تراضی بر غیر محور فطرت ۷۸۹
ج) شباهت ظاهری مواد حقوقی مکتب‌ها و تفاوت در تفسیر ۷۹۰
گفتار دوم: از ادعا تا عمل ۷۹۱
گفتار سوم: کاستی‌های بنیادین اعلامیه جهانی حقوق بشر ۷۹۲
الف) گسستن از فطرت ۷۹۲
ب) غفلت از رابطه انسان و جهان آفرینش ۷۹۴
ج) غفلت از رابطه انسان با خداوند ۷۹۵
گفتار چهارم: تجربه‌ای تلخ و عبرت‌آموز ۷۹۷
الف) عملکرد نادرست برنامه‌ریزان جهان ۷۹۷
ب) تبعیض در اجرای قوانین حقوق بین‌الملل ۷۹۸

فصل شانزدهم: حق و تکلیف ۸۰۱
بحث نخست: انسان و حق ۸۰۴
حق چیست؟ ۸۰۴
انسان کیست؟ ۸۰۵
الف) هویت انسان ۸۰۷
ب) جایگاه انسان در هستی ۸۱۴
ج) ارتباط انسان با هستی ۸۲۰
جمع بندی بحث نخست ۸۲۱
بحث دوم: دین و حق انسان ۸۲۲
جشن تکلیف ۸۲۹
دین، تأمین کننده حقوق انسان ۸۳۵

دین ابلاغ کننده حقوق واقعی بشر ۸۳۷
دین، حق یا تکلیف ۸۴۱

فصل هفدهم: ارتداد و آزادی ۸۴۷
مباحث فقهی و کلامی ارتداد ۸۴۹
معنای ارتداد ۸۵۰
اقسام ارتداد ۸۵۰
مراد از ضروری دین ۸۵۱
حکم انکار ضروری دین ۸۵۱
حکم کلامی مرتد ۸۵۲
تفاوت حکم فقهی مرتد ملی و فطری ۸۵۲
یقین معتبر در ارتداد ۸۵۳
حکم شاک متفحص در موضوع ارتداد ۸۵۴

فصل هجدهم: حقوق بشر در مسیحیت غربی و اسلام ۸۶۱
لفظ و مضمون «حقوق بشر» ۸۶۴
اصول فلسفی و عرفانی حقوق بشر در اسلام ۸۶۸
۱- اصل کرامت انسانی ۸۶۸
۲- اصل خداجو بودن انسان ۸۶۸
۳- اصل جاودانه بودن انسان ۸۶۹
۴- اصل آرامش نهایی در انجام انسان ۸۷۰
۵- اصل ارتباط تکوینی انسان با مجموعه هستی ۸۷۱
کتابنامه ۸۷۳
ضمائم ۸۸۱

پیشگفتار

یکی از سنت های حسنه در حوزه های علمیه نگارش شرح، تحریر و حاشیه بر آثار اساتید پیشکسوت و متقدمین می باشد که این مسئله ضمن زنده نگه داشتن یاد و نام پیشگامان، سیر تحول و تطور مباحث علمی را به نمایش می گذارد به نحوی که در گذر زمان، آثار و رساله های مختصر و مجمل، تحریر و شرح داده می‌شوند و حجم آثار گسترده و گسترده‌تر می‌شود. به عنوان مثال فقیهی معظم چون حضرت امام خمینی (ره) بر کتاب فقهی «وسیلة النجاة» مرحوم آیت‌ا... ابوالحسن اصفهانی که این خود حاشیه‌ای بر کتاب «ذخیرةالصالحین» مرحوم آیت‌ا... سید محمدکاظم طباطبایی یزدی است، اثری به نام «تحریرالوسیله» می‌نگارند و شاگردشان مرحوم آیت‌ا... فاضل لنکرانی نیز، دوره فقهی مفصلی بر تحریرالوسیله به نام «تفصیل الشریعه فی شرح تحریرالوسیله» در ۲۸ مجلد به رشته تحریر در می آورند که بدین وسیله ضمن ارائه دیدگاه های فقهی خویش، تطور مباحث را در برابر دیدگان خوانندگان و پژوهندگان می گذارند.

باری در حوزه علوم دینی قریب به اتفاق کتب گران‌سنگ فقهی، اصولی، تفسیری، کلامی، فلسفی و... مبتنی بر آثار گذشتگان هستند به نحوی که هم‌اکنون نیز اساتید حوزه‌های علمیه، علیرغم تخصص و اجتهاد در رشته خویش، همچنان بر کتب پیشینیان حاشیه، شرح و تعلیق و تفسیر نوشته و آن‌ها را تحریر و تبیین می‌نمایند؛ همچنان کتب گران‌سنگ کفایه آخوند خراسانی، مکاسب و رسائل (فرائد الاصول) شیخ مرتضی انصاری (ره) در سطوح تحصیلی حوزه‌های علمیه تدریس و به بحث گذاشته می‌شوند و دروس خارج فقه و اصول نیز مبتنی بر چنین آثاری شکل می گیرند و بارور می‌شوند.

مع‌الأسف این سنت حسنه در دانشگاه‌ها چندان رعایت نمی‌شود و پس از چندی یاد و نام پیشکسوتان و بزرگان از طریق حذف آثار آنان از منابع درسی و پژوهشی به بوته فراموشی

سپرده شده و در این آشفته بازار نظرات و ابداعات آنان توسط برخی سودجویان بی‌اخلاق به نام برخی دیگر مصادره می گردد و سیر تطور نظرات و مباحث علمی برای دانشجویان و محققان مشخص نمی گردد. هر استاد جوانی خود اثری مستقل تهیه و تدوین و به دانشجویان خویش ارائه می‌دهد بی آنکه مبانی، منابع و ریشه‌های این اثر تازه تافته را برای مخاطبان روشن نماید.

در این میان، گردآوری و تحشیه آثار اولین مؤلفان، فقیهان و اسلام‌شناسان در حوزه «**حقوق بشر در اسلام**» در یک مجموعه و با دسترسی آسان مغفول مانده بود که اثر حاضر، پاسخ به این خلأ در حد بضاعت نگارنده است.

هر چند دین مبین اسلام، حقوق بشر را به صورت کامل، آن هم در متون اصلی و قرآن کریم که «**تبیان لکل شیء**»[1] است بیان کرده و در عهد پیامبر اکرم (ص) و حکومت نبوی در مدینه و صدر اسلام به ویژه با سیره حکومتی امیر مؤمنان علی (ع)، کرامت انسانی و حقوق او را به اوج خود رسانده است، اما تا قبل از تدوین و تصویب «**اعلامیه جهانی حقوق بشر**» در سال ۱۹۴۸ میلادی آثاری مدون در این زمینه به رشته تألیف و تحریر درنیامده است؛ لذا به دنبال تدوین و تصویب اعلامیهٔ مذکور و در راستای تبیین بیشتر و تعیین جایگاه آن در میان تعالیم اسلام و نصوص قرآنی و متون وحیانی، عدهٔ زیادی از اندیشمندان و فقیهان اسلامی به بررسی و مطالعه این اعلامیه پرداخته‌اند و به گونه‌ای تطبیقی؛ اصول، مفاد و مواد اعلامیه را با آموزه‌های اسلامی مورد مقایسه قرار داده‌اند.

آنچه که در فراروی خوانندگان محترم قرار دارد، تلخیص هشت کتاب و ده مقاله فارسی (اعم از تألیف و ترجمه)، مربوط به «**حقوق بشر در اسلام**» می‌باشد که در فاصله زمانی سال ۱۳۳۸ تا سال‌های اخیر منتشر شده‌اند. البته آثاری که تحت عنوان «**حقوق بشر در اسلام**» و یا عناوین مشابه به چاپ رسیده‌اند بیش از این تعداد است اما سعی بر این بوده است که با توجه به حجم کتاب؛ آثاری را به عنوان نمونه انتخاب کنیم که ضمن برخورداری از اَصالت و قدمت و دست اولی بودن، توسط اسلام‌شناسان، فقها و اندیشمندان دینی به رشته تحریر درآمده‌اند. چرا

۱- سوره نحل، آیه ۸۹.

که جهت‌گیری آثار تألیفی توسط اشخاص غیرفقیه و غیرمجتهد در اسلام هم‌خوانی و سازگاری صحیحی با نصوص دینی و متون وحیانی ندارند. ملاحظه و تدقیق در آثار مستشرقان، روشنفکران و قشریون مشخص می‌کند که رویکرد آن‌ها نسبت به «**اعلامیه جهانی حقوق بشر**» خارج از دو رویکرد تفاخری یا تقابلی نمی‌باشد. به عبارت بهتر برخی از آنان (تفاخرطلبان) با ملاحظه اعلامیه جهانی حقوق بشر، پا را فراتر از اراده بنیان‌گذاران اعلامیه گذاشته و بدون درک جامعی از محتویات حقوق بشر مدعی گردیده‌اند که اسلام ضمن پذیرش بی کم و کاست تمامی مفاد اعلامیه، حقوقی به مراتب افزون‌تر از اعلامیه را عرضه کرده است و اگر در اعلامیه به مواردی چون موضوع «**آزادی انتخاب مذهب و دین**» و... بر می‌خورند ضمن عقب‌نشینی از موضع دین و تدین، برای توجیه، دست به ادعاهای بلاوجهی می‌زنند که مغایرت صریح با جهت‌گیری کلی دین اسلام داشته و اجتهادی در برابر نص صریح اسلامی می‌باشد.

دیدگاه دیگر، دیدگاه تقابلی است که ناشی از دو رهیافت «**غرب‌گریزی**» و «**غرب‌زدگی**» می‌باشد. به نظر گروه غرب‌گریز و غرب‌ستیز «**اعلامیه جهانی حقوق بشر**» هیچ سنخیت و همسویی با دین اسلام و آموزه‌های آن ندارد و پایبندی به اعلامیه جهانی حقوق بشر منجر به انحراف در دین شده و لذا صدر و ساقه اعلامیه هیچ تناسبی با دین اسلام ندارد. در مقابل غرب‌ستیزان، غرب‌زدگان نیز معتقدند که تفسیر و تبیین اعلامیه جهانی حقوق بشر با موازین و ادبیات دینی، اعلامیه را از درون تهی کرده و آن را به اسمی بدون مسمّی تبدیل می‌کند.

در مقابل سه طائفهٔ مذکور، رویکرد فقیهان و اسلام‌شناسان نسبت به اعلامیه، رویکرد تطبیقی و مقایسه‌ای می‌باشد. این نظر گاه، تفاوت میان دو نظام حقوق بشر غرب و اسلام را با برهان و دلیل تبیین می‌کند و ضمن استخراج مشترکات، تفاوت دو نظام را ناشی از مبانی و منابع متفاوت می‌داند که در صورت توافق در منبع مشترک که همان وحی و مجموع عقل و نقل می‌باشد می‌توان به حقوق بشر مشترک جهانی دست یافت که رسائل و مقالات مندرج در این اثر با ملاحظه رویکرد اخیر انتخاب شده‌اند.

ناگفته پیداست که محتوای علمی رسائل و مقالات مندرج در این اثر برابر نیستند و سعی نموده‌ایم که رویکردها و دیدگاه‌های متفاوت اندیشمندان و فقهای اسلامی راجع به حقوق بشر را به بوته بحث و فحص بگذاریم. در انتخاب کتب و مقالات تلاش شده سیر تاریخی تألیف و شکل گیری آن‌ها لحاظ گردد، لذا در این مرور تاریخی نباید شرایط زمانی و حتی مکانی و شرایط سیاسی و اجتماعی پژوهش‌های انجام شده را از نظر دور داشت.

نکتهٔ دیگر اینکه در ارائه این آثار، بررسی تطبیقی صورت نگرفته است؛ بلکه سعی شده است هر اثر به تنهایی در معرض دید مخاطبان و خوانندگان محترم قرار بگیرد تا محتوای مباحث مطروحه عیناً به خواننده محترم منتقل گردد و مخاطب خود دست به تطبیق زده و به قضاوت بنشیند.

اثر حاضر برای دانشجویان رشته‌های «حقوق»، «فقه و حقوق» و «علوم سیاسی» به عنوان منبع مطالعاتی دروس: «حقوق بشر در اسلام» و «اندیشه‌های سیاسی در اسلام» تهیه شده است.

در پایان ضمن گرامیداشت یاد و نام استاد فقید مرحوم آیت‌ا... عمید زنجانی(ره)، بر خود لازم می‌دانم از کلیه پیشکسوتان، فقیهان و استادانی که نظریات ارزنده آنان در تدوین این مجموعه مؤثر بوده است، به ویژه حکیم متأله، فقیه فرزانه، فخر عالم اسلام و جهان تشیع حضرت آیت‌ا... العظمی جوادی آملی(دام عزه‌العالی) که اندیشه‌های وحیانی معظم‌له همچون چشمه ساری زلال و جوشان، شیفتگان علم و معرفت را سیراب می‌کند سپاسگزاری نمایم.

همچنین از مساعی همسرم که تدوین این مجموعه مرهون ایده ایشان است و تلاش‌های بی‌شائبه همکار محترم آقای هادی شُکری دانش آموخته رشته حقوق سپاسگزاری می‌نمایم.

مشتاق دریافت دیدگاه خوانندگان فرزانه و اندیشمند برای بهبود اثر حاضر هستیم.

ابراهیم موسی زاده

مقدمه

حقوق بشر که از نیمه دوم سده بیستم به عنوان یکی از گفتمان‌های رایج دنیای معاصر مطرح می‌باشد، از پیشینه‌ای به قدمت تاریخ حیات بشری و آفرینش انسان و پیرامون او برخوردار است.

حضرت ابراهیم(ع) و قبل از ایشان حضرت نوح(ع) و سایر انبیاء الهی، بنیان گذاران بزرگ مکتب توحید و یکتاپرستی و مبارزه با ظلم و تعدی، سده ها قبل از تمدن های میان‌رودان، یونان، مصر، چین و ایران باستان، با ایجاد بنیادی نیرومند و مکتبی بس عمیق، انسان ها را به رشد و بلوغ عقلی رسانیدند و با بیان جایگاه الهی انسان و حقوق او، با رسالت «...یَضَعُ عَنْهُمْ إصْرَهُمْ و الأغْلالَ الّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ»[1] آزادی و رستن از بندگی و بردگی منفعت‌طلبان، طواغیت و جاه‌طلبان را برای بشریت به ارمغان آوردند. آنان با دعوت مردم به اصل بنیادین «اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ»[2] بستری را فراهم آوردند تا مردم به داد و انصاف برخیزند «لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ»[3]

در سایه تعالیم انبیاء الهی، قانون حمورابی که برخی از مفاد آن مربوط به حقوق بشر می‌باشد توسط «حمو‌راب» پادشاه بابل که متأخر از حضرت ابراهیم(ع) می‌زیست در هفده قرن قبل از میلاد صادر شد. به دنبال آن در قرن ششم قبل از میلاد کوروش کبیر فرمانروای امپراتوری هخامنشی که مرحوم علامه طباطبائی(ره) او را همان «ذوالقرنین» می‌داند منشوری را تنظیم کرد که در آن برخی از ابعاد حقوق بشر مورد توجه قرار گرفت.

همچنین پنج قرن قبل از میلاد مسیح، رومی‌ها نیز الواح دوازده گانه‌ای را تدوین کردند که حقوق و تکالیف شهروندان رومی در آنجا مطرح شده بود.

۱- اعراف/۱۵۷.

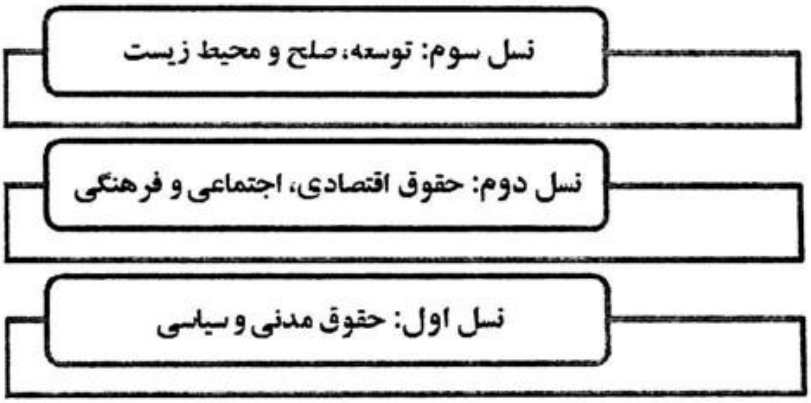
۲- نحل/۳۶؛ زمر/۱۷.

۳- حدید/۲۵.

به این نحو روشن می گردد که در طول تاریخ حیات تمدن بشری؛ اعلامیه‌ها، منشورها و اسناد متعددی در راستای تبیین حقوق بشر و آزادی‌های او تهیه و عرضه شده است.

اما گفتمان رایج «حقوق بشر» بحث نسبتاً جدیدی است که پس از جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد وارد محاورات رایج و جاری شده است. «گفتمان حقوق بشر» در مفهوم امروزین، با تصویب و لازم‌الاجرا شدن منشور ملل متحد در ۱۹۴۵ (به ویژه بند ۳ ماده ۱)، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، میثاقین حقوق مدنی- سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در ۱۹۶۶ و معاهدات گوناگونی که در سطح جهانی و منطقه‌ای مورد پذیرش دولت‌ها قرار گرفته، بروز و ظهور یافته است.

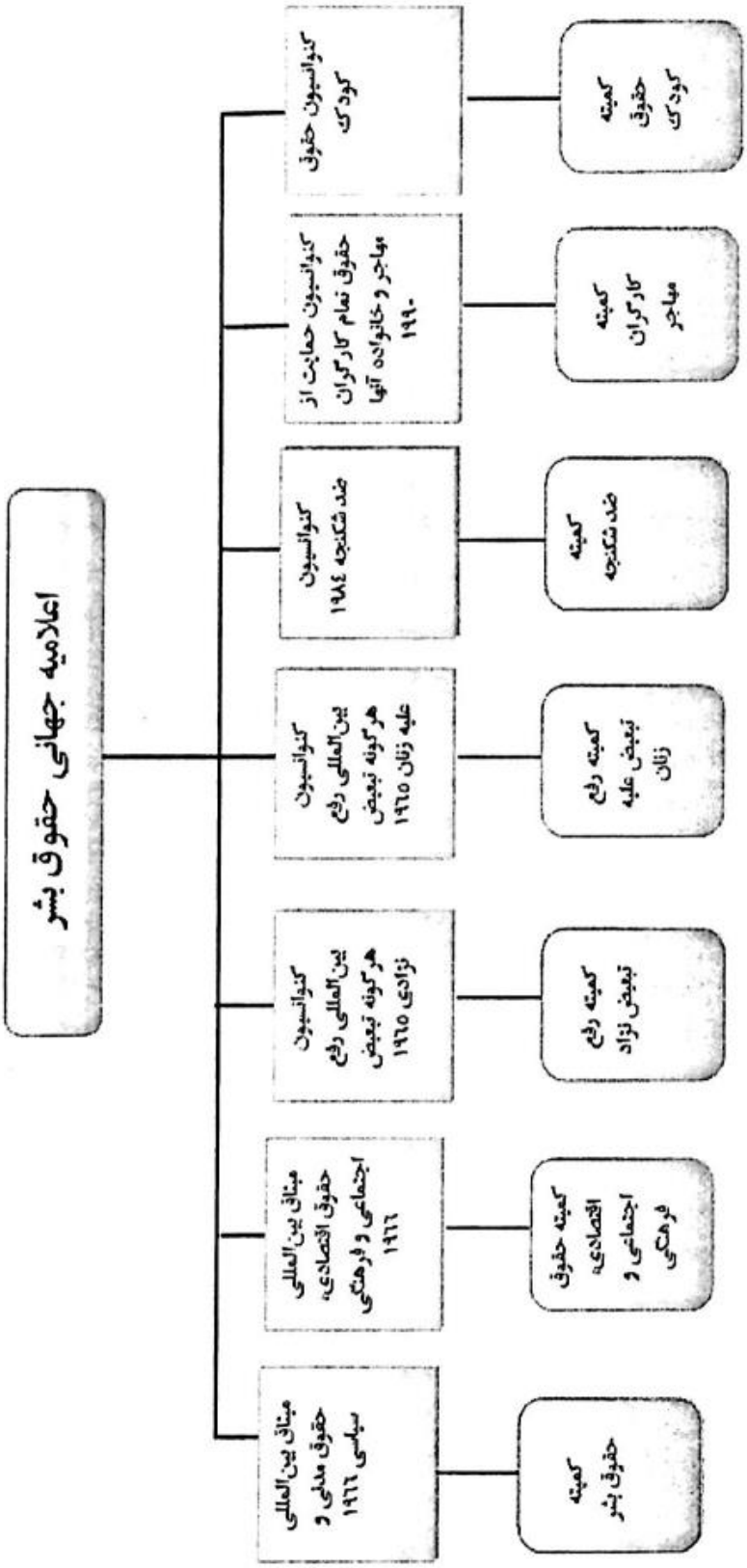
حقوق بشر در این جستار آن دسته از «حق‌هایی» است که ذاتی خلقت انسان است و بدون آن نمی‌توان به عنوان انسان صاحب کرامت زندگی کرد. بر اساس تحولات تاریخی و پویش‌های علمی در این حوزه، تاکنون سه دسته یا سه نسل از حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است.



به هر حال، در دوران پس از جنگ جهانی دوم، معاهدات و کنوانسیون‌های مختلفی مربوط به زمینه‌های خاص حقوق بشری تنظیم شده که به موضوعاتی مانند ژنوسید[1] (نسل کشی)، تبعیض نژادی، پناهندگی، اقلیت‌ها، حقوق زنان، بی‌تابعیتی، برده‌داری، شکنجه، حقوق کودک، مجازات اعدام، کارگران مهاجر و... پرداخته‌اند.

1- Genocide.

نمودار معاهدات حقوق بشری سازمان ملل متحد و نهادهای مبتنی بر آن معاهدات

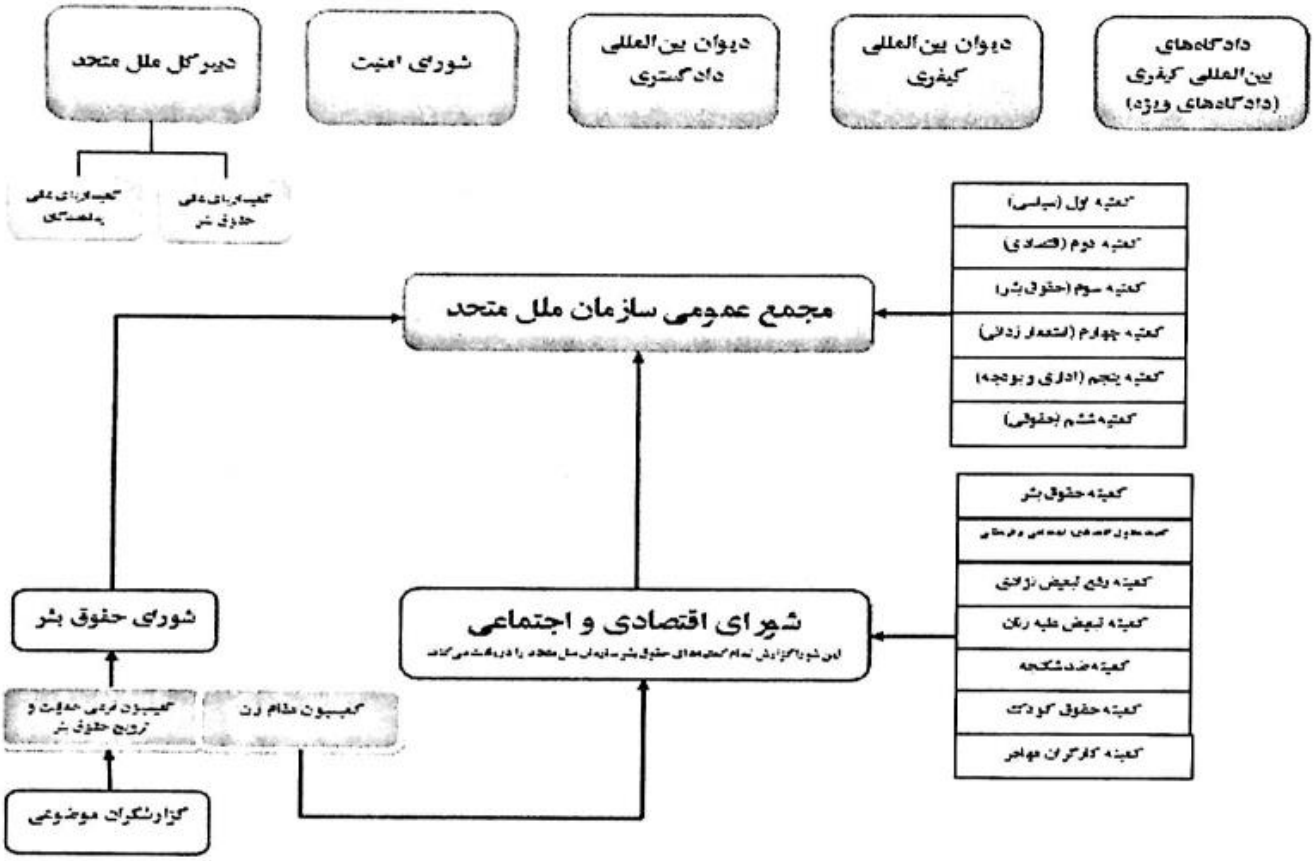


خارج از اقدامات سازمان ملل متحد در تنظیم کنوانسیون‌های حقوق بشری، به صورت منطقه‌ای نیز اسناد و اعلامیه‌های مربوط به حقوق بشر شکل گرفته‌اند که از جمله می‌توان به اعلامیه اسلامی حقوق بشر مصوب ۱۴ محرم ۱۴۱۱ هجری قمری در اجلاس وزرای امور خارجه سازمان کنفرانس اسلامی در قاهره، مقاوله‌نامه اروپایی حقوق بشر مصوب ۱۹۵۰، مقاوله‌نامه آمریکایی حقوق بشر مصوب ۱۹۶۹، منشور آفریقایی حقوق بشر مصوب ۱۹۸۱، ترتیبات آسیا - اقیانوسیه و... اشاره داشت.

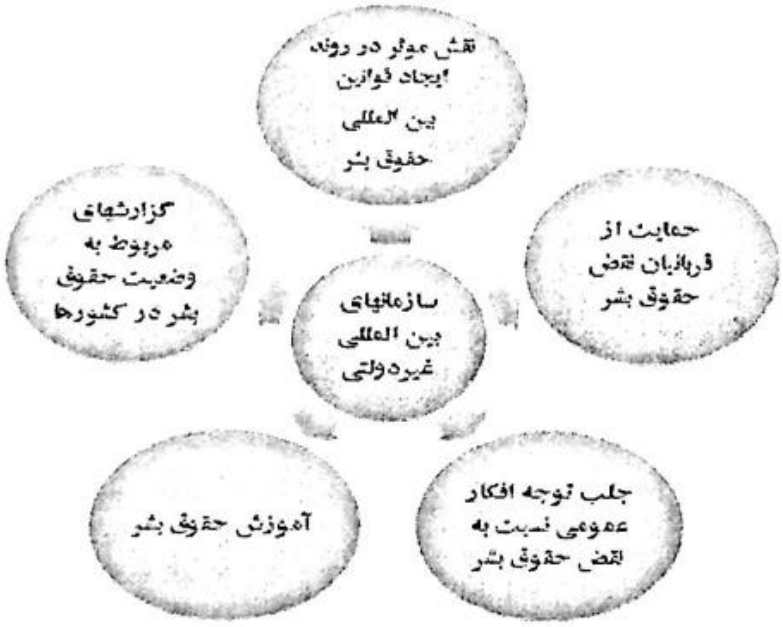
اما باید توجه داشت که تبیین حقوق بشر و بیان آن یک مسئله است و اقدام در جهت رعایت و تضمین آن‌ها مسئله‌ای دیگری می‌باشد. در رأس نهادهای تضمین کننده حقوق بشر، مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار دارد. از آنجا که تمام فعالیت‌های ملل متحد زیر نظر مجمع عمومی قرار می‌گیرد، مجمع مزبور از طریق کمیته‌های مختلف خود به ویژه کمیته سوم یا از طریق ارکان فرعی دیگر به ویژه شورای حقوق بشر که از سال ۲۰۰۶ به عنوان رکن فرعی مجمع عمومی فعالیت دارد، چگونگی اجرای حقوق بشر را زیر نظر می‌گیرد. از ارکان دیگر سازمان ملل متحد که در زمینه حقوق بشر و رعایت آن نقش برجسته دارد شورای اقتصادی و اجتماعی می‌باشد. سازمان ملل متحد در تضمین رعایت حقوق بشر علاوه بر استفاده از ارکان و ارگان‌های مندرج در منشور، از سازکارهای قراردادی یا نهادهای مبتنی بر معاهدات نیز استفاده می‌کند.

همچنین سازمان ملل متحد در کنار نهادهای خود از یاری تعدادی سازمان‌های نیمه دولتی در خصوص نظارت بر قواعد حقوق بشر بهره‌مند می‌گردد. از جمله سازمان‌های غیر دولتی که در مقیاس جهانی بر رعایت حقوق بشر نظارت می‌کنند می‌توان به: سازمان عفو بین‌الملل و سازمان دیده‌بان حقوق بشر اشاره نمود.

نمودار سازکار تضمین حقوق بشر سازمان ملل متحد



ابعاد نظارتی سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی



در تضمین حقوق بشر، غیر از ارکان اصلی و فرعی سازمان ملل متحد و سازمان‌های غیر دولتی، کارگزاری‌ها و آژانس‌های تخصصی هم بر نحوه اجرای قواعد حقوق بشر نظارت می‌کنند در میان این کارگزاری‌ها می‌توان به سازمان بین‌المللی کار، یونسکو، سازمان خواربار و کشاورزی (فائو) و سازمان جهانی بهداشت اشاره کرد.

به هر حال در میان کلیه اسناد، معاهدات و کنوانسیون‌های مربوط به حقوق بشر و همچنین مقررات و قواعد ناظر بر سازکارهای تضمین و رعایت اجرای آن‌ها، اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ و میثاقین مصوب ۱۹۶۶ جامع‌ترین و کامل‌ترین سندی است که در این زمینه تدوین شده و چکیده همه اعلامیه‌ها، کنوانسیون‌ها و معاهدات موجود می‌باشند.

مصادیق و محتوای مواد اعلامیه و میثاقین به اختصار عبارتند از:

حق آزادی و مساوات در حیثیت و حقوق (ماده ۱ اعلامیه و مواد ۱۱ - ۹ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

عدم تبعیض (ماده ۲ اعلامیه و ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی).

رهایی از بردگی و کار اجباری (ماده ۴ اعلامیه و ماده ۸ حقوق مدنی و سیاسی)

حق حیات، آزادی و امنیت شخصی (ماده ۳ اعلامیه و مواد ۶ و ۱۱ – ۹ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

رهایی از شکنجه یا رفتار تحقیرآمیز و غیر انسانی (ماده ۵ اعلامیه و ماده ۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

حق شناخته شدن به عنوان یک شخص در برابر قانون (ماده ۶ اعلامیه و ماده ۱۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

حق برابری در مقابل قانون و محاکم دادگستری و برخورداری از حمایت قانونی برابر (ماده ۷ اعلامیه و مواد ۱۴ و ۲۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

حق دادخواهی از محاکم صلاحیت‌دار (ماده ۸ اعلامیه)

رهایی از دستگیری یا بازداشت شدن یا تبعید خودسرانه (ماده ۹ اعلامیه)

حق برخورداری از محاکمه علنی و منصفانه (ماده ۱۰ اعلامیه)

حق بی‌گناه محسوب شدن و قانونی بودن جرائم و مجازات (ماده ۱۱ اعلامیه و ماده ۱۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

مصونیت از مداخله در امور خصوصی، خانوادگی، خانه و مکاتبات (ماده ۱۲ اعلامیه و ماده ۱۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

حق آزادی مسافرت و اقامت در کشور خود و ترک و بازگشت به آن (ماده ۱۳ اعلامیه و ماده ۱۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

حق پناهندگی و عدم اخراج خودسرانه بیگانگان قانونی (ماده ۱۴ اعلامیه و ماده ۱۳ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

حق برخورداری از تابعیت و آزادی تغییر آن (ماده ۱۵ اعلامیه)

حق آزادی ازدواج و حمایت از خانواده و حق کودکان برای برخورداری از حمایت (ماده ۱۶ اعلامیه و مواد ۲۳ و ۲۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۱۰ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)

حق مالکیت(ماده ۱۷ اعلامیه)

آزادی اندیشه، عقیده، بیان، وجدان و مذهب (مواد ۱۸ و ۱۹ اعلامیه و مواد ۱۸ و ۱۹ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

حق تشکیل اجتماعات و انجمن‌ها و حق اعتصاب (ماده ۲۰ اعلامیه و مواد ۲۲-۲۱ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و ماده ۸ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)

حق مشارکت سیاسی و دسترسی به خدمات عمومی به نحو برابر (ماده ۲۱ اعلامیه و ماده ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

حق تأمین اجتماعی (ماده ۲۲ اعلامیه و ماده ۹ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)

حق کار و دریافت مزد عادلانه (ماده ۲۳ اعلامیه و مواد ۶ و ۷ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)

حق استراحت و تفریح (ماده ۲۴ اعلامیه)

حق برخورداری از سطح مناسب زندگی و بهداشت و رفاه (ماده ۲۵ اعلامیه و مواد ۱۱ و ۱۲ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)

حق برخورداری از آموزش و پرورش (ماده ۲۶ اعلامیه و ماده ۱۳ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)

حق شرکت در حیات فرهنگی جامعه (ماده ۲۷ اعلامیه)
حق بر نظم اجتماعی (ماده ۲۸ اعلامیه)
مسئولیت هر فرد نسبت به جامعه توسعه‌مدار (ماده ۲۹ اعلامیه)
حق انتخاب دولت قانونمند و تضمین حقوق (ماده ۳۰ اعلامیه)
منع تبلیغ جنگ (ماده ۲۰ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)
حقوق اقلیت‌ها (ماده ۲۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)

مصادیق مذکور خلاصه مواد حقوق بشر در متن اعلامیه، میثاقین، معاهدات و کنوانسیون‌های موجود در این ارتباط می‌باشد که از زمان تدوین و تصویب، موضوع بحث، نقد و بررسی قرار گرفته و از ابعاد مختلف مورد توجه واقع شده و با برخوردهای متفاوتی روبه‌رو شده‌اند. یکی از رهیافت‌های ناظر بر مسائل و موضوعات حقوق بشری، رویکرد و نگرش اسلامی می‌باشد که موضوع را در حوزه کلان اسلامی با ابعاد متفاوتی مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، که از میان رویکردهای مطرح در این حوزه، رویکرد تعاملی با حقوق بشر، رویکردی معقول و منطقی به نظر می‌رسد. طرفداران این رویکرد از یک سو به جای پذیرش بی‌چون و چرای محتوا و مفاد حقوق بشر و از سوی دیگر به جای رد کامل آن معتقدند که حقوق بشر ظرفیت‌هایی دارد که می‌تواند زمینه‌ساز تفاهمات مشترک باشد که البته شرط لازم برای تحقق این تفاهم و درک مشترک، داشتن فهم روشنی از تفاسیر مصادیق حقوق بشر می‌باشد. بر این اساس فقها و اندیشمندان اسلامی مطابق اصول و روش‌شناسی دینی، مفاد و محتوای حقوق بشر را به بوته بحث و نقد گذاشته و ضمن ترسیم دیدگاه‌های اسلامی و تبیین موارد مغایر و متعارض با مبانی دینی و موازین اسلامی، موارد و مفاد مشترک را احصاء و تقدم تاریخی و مراتب ممتاز دین اسلام را نسبت به حقوق بشر به روشنی بیان کرده‌اند.

لذا کتب، رسائل و مقالات برگزیده برای این اثر با در نظر گرفتن رویکردهای پیش گفته مدنظر بوده که امید است این عمل علمی و معنوی را خداوند متعال در حق مؤلفان این آثار به نحو احسن قبول بفرماید. آمین یا رب‌العالمین.

ابراهیم موسی زاده
قم - بهار ۱۳۹۳

فصل اول

آزادی در اسلام[1و2]

۱- حسینی شیرازی، سید محمد، مجمع فرهنگی میثاق، ترجمه محمود سلطانی، ۱۳۳۹.

۲- اصل آزادی یکی از اصول پایه گذار حقوق بشر می‌باشد و آن عبارت از حقّی است که به موجب آن افراد بتوانند استعدادها و تواناهایی خود را مشروط بر آنکه آسیبی به دیگران وارد نسازند به کار اندازند. آزادی دارای مقوله‌های متعددی می‌باشد که از جمله آن‌ها؛ آزادی‌های خصوصی، آزادی‌های عمومی، آزادی‌های فکری، منع بردگی، منع کار اجباری، منع بازداشت، دستگیری و تبعید خودسرانه، امنیت شخصی و قضائی، استرداد، اخراج یا ممانعت از ورود به کشور، آزادی‌های سیاسی، اقتصادی و ... می‌باشد. «هیچ کس را نباید در بردگی یا کار اجباری نگهداشت؛ تجارت برده در تمام اشکال آن ممنوع است». (ماده ۱۴ اعلامیه حقوق بشر، ماده ۸ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۴ کنوانسیون اروپائی حمایت از حقوق بشر، ماده ۶ کنوانسیون آمریکائی حقوق بشر، ماده ۵ منشور آفریقائی حقوق بشر، ماده ۴ کنوانسیون کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، ماده ۱۰ منشور عرب، ماده ۱۱ اعلامیه اسلامی حقوق بشر).

«هر کس از حق حیات، آزادی و امنیت شخصی برخوردار است... هیچ کس نباید خودسرانه دستگیر، بازداشت یا تبعید شود» (مواد ۳ و ۹ اعلامیه؛ بند ۱ ماده ۹ و ماده ۱۰ میثاق حقوق مدنی و سیاسی؛ ماده ۵ کنوانسیون اروپائی حمایت از حقوق بشر؛ ماده ۷ کنوانسیون آمریکائی حقوق بشر؛ ماده ۶ منشور آفریقائی حقوق بشر، ماده ۵ کنوانسیون کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، ماده ۱۰ منشور عرب، مواد ۱۰ و ۲۰ اعلامیه اسلامی حقوق بشر) (مصحح).

سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحیم

شاید بتوان عمده‌ترین تفاوت میان حکومت‌های دموکراتیک و غیر دموکراتیک را در نوع نگرش آن‌ها به مفهوم آزادی و حریّت دانست.

کاملاً واضح است حتی مستبدترین حکومت‌ها نیز خود را حامی آزادی قلمداد می‌کنند، امّا به دلیل احساس خطر بر حکومت و ریاستشان آنقدر در تعریف مفهوم و ترسیم محدوده آزادی تنگ نظر و بخیل می‌شوند که چون با اندیشه و تدبیر به تعریف و تصویر آن‌ها از آزادی بنگری، جز اسکلتی موحش و مخوف چیزی به چشم نمی‌آید، و البته آن‌ها در توجیه تعریف خود تمام واژه‌های منفی و منفوری که در قاموس کلمات می‌یابند را به آزادی گسترده‌تر از حدّ تعریف خود نثار، و آن را زمینه‌ساز همه‌گونه شقاوت و رذالت معرفی می‌نمایند.

اکنون این سؤال مطرح است که چگونه می‌توان به تعریف صحیح و جامع و مانعی از مفهوم آزادی دست یافت؟ آیا دستیابی به تعریفی صحیح از آزادی در حالی که اندیشمندان نتوانند لااقل در محدوده نقش بستن کلمات بر صفحه کاغذ از یک آزادی نسبی برخوردار باشند، تا جامعه و مردم را در مقابل موج تبلیغات حکومت‌ها بر ضد آزادی، نسبت به آثار و منافع آزادی توأم با شرافت که یک مرز آن عدم تقابل با انسانیت و سقوط در پرتگاه هرزگی و حیوانیت، و مرز دیگر آن عنایت و توجه کامل به آزادی فراگیر در تمامی زمینه‌ها برای همهٔ آحاد جامعه، و نه رفاه و آزادی عده‌ای معدود در کنار اسارت اکثریت جامعه آگاه سازند، ممکن می‌باشد؟

در زمان خاموشی اربابان علم و دانش و سکوت فرهیختگان و اندیشمندان جامعه، و سکون تضارب آراء و نقد نظرات و دیدگاه‌ها در پس امر و نهی‌های سلطه‌گران سیاسی که خود

زمینه‌ساز تزلزل و انحطاط و سقوط جامعه است، و هیچ گونه کمال و اعتلاء و ارتفاع دانش و بینش و پویایی و رشد و ارتقایی را در مورد آن جامعه نتوان تصور کرد، آیا می‌توان به تعریف صحیحی از آزادی دست یافت، حتی اگر آن تعریف با میل و سلیقه و مذاق حکومت‌داران منطبق نباشد؟

صد البته پاسخ منفی است، و تنها و تنها با شکسته شدن مهر سکوت ناخواسته زبده‌ترین کارشناسان و محققین عالی رتبه و فرو ریختن دیوار سکون و خاموشی، و برداشتن موانع و خط قرمزهای ایجاد شده از سوی همان سلطه گران از فرا روی راه علم و عالمان، و بی‌اعتنایی به همه بایدها و نبایدهای خارج از محدوده دین و دست ساخته قانون گذاران وابسته است که می‌توان به تعریف دقیق و صحیحی از آزادی بر اساس معیارهای دینی و در کنار آن تحقق محسوس و ملموس آن که به ارتقاء و اعتلای جامعه، و شکوفایی قابلیت‌ها و خلاقیت‌ها، و نشاط و سرزندگی و سازندگی در همه ابعاد و زمینه‌ها، و کاهش کینه و کدورت و نفرت و رخوت، و بسط محبّت و اخوّت و همبستگی و یک رنگی، و دوری از بیگانگی و میل به مشارکت عمومی و همکاری دست یافت، امیدوار بود.

امّا کتابی که در دست دارید از تراوشات قلم بزرگ مرجع تقلیدی است که به حق می‌توان او را پدیده‌ای حیرت‌انگیز در زمینه تألیف دانست.

محقق عالی‌قدری که بالغ بر پنجاه سال است قلم را بر زمین نگذارده، و تا به امروز بالغ بر هزار و شصت جلد کتاب و کتابچه در مختلف علوم و فنون به رشته تحریر در آورده است. فقیه فرزانه‌ای که پس از دوره ۴۳ جلدی (جواهرالکلام) که مبسوط‌ترین دوره فقه شیعه بود، در طی بیست و پنج سال به بسط و تحقیق ژرف‌تر و عمیق‌تری در فقه پرداخت که دوره ۱۵۰ جلدی (الفقه) حاصل آن بود، و تاکنون بالغ بر یک‌صد و سی جلد آن به چاپ رسیده است و امروز مورد استفاده فقهاء و مجتهدین و حوزه‌های علمیه می‌باشد.

اندیشمند عالی مقامی که بیش از نیم قرن است تاریخ روزمرّه جهان و ظلم و ستم‌های روا داشته شده بر اسلام و مسلمین و استعمار و استثمار آن‌ها را در سرتاسر دنیا مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار داده، و در تألیفات ارزنده خود عمیقاً به بررسی علل و اسباب آن و تأخر و تباهی و پژمردگی و بروز تنش‌های موجود پرداخته، و راه‌های درمان و نجات از این

بیماری‌های گریبان‌گیر در جوامع اسلامی را با قلم شیوای خود مورد اشاره قرار داده است. دقیقاً چهل سال پیش، آن متفکّر عظیم‌الشأن در این کتاب به اختصار و ایجاز به زبانی ساده به بحث درباره آزادی که از حقوق مسلّم طبیعی و فطری انسان‌ها است، و پیوسته از سوی سلطه‌گران در کشورهای اسلامی به بهانه‌های واهی و در قالب حفظ امّت از سقوط در مادیات و فساد از آن‌ها دریغ داشته شده، پرداخته و راه عبور و گذر از این تنگنا و نیز معضلات بی‌شمار همه جوامع اسلامی، و دستیابی جامعه به رشد و معرفت و آگاهی فراگیر، و قرار گرفتن آزادی در جایگاه درست خود و برخورداری تمامی آحاد جامعه از این نعمت الهی را خاطرنشان می‌سازند.

به عقیده مؤلف معظم که والاترین فقیه و آگاه‌ترین اسلام‌شناس جهان معاصر به شمار می‌آید، الزام‌ها و بایدها و نبایدها که در فقه از آن‌ها به واجبات و محرّمات تعبیر می‌شود بسیار کمتر از گمان ناآشنایان با حقایق دین، و به مراتب محدودتر از قوانین بی‌شمار ناهمگون با فطرت بشری حتی در جوامع مدعی دموکراسی در غرب است، و عرصه آزادی که در فقه از آن به مباحات تعبیر می‌شود به مراتب افزون‌تر، فراخ‌تر و گسترده‌تر از آن است که مدعیان آزادی‌خواهی غربی آن را تبلیغ می‌کنند.

و محدود کردن آزادی‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی افزون‌تر از همان چند اصل عقلی که شارع مقدّس و دین مبین اسلام بدان اشاره و رعایت آن را الزامی می‌داند، به هر توجیه و تعبیری که القا شود مغایر با دین، عقل و فطرت بشری، و در واقع زمینه‌ساز حکومت استبدادی و تأخر و انحطاط جامعه، و تنها در جهت منافع همان چند قانون گذار می‌باشد؛ و از هیچ‌گونه ارزش و اعتباری برخوردار نیست؛ و بر یکایک مسلمانان در هرکجا از ارض اسلام که به سر می‌برند واجب است تا با مخالفت و نقض آن قوانین ضد دین، ولو به صورت محدود، از پا گرفتن و تثبیت آن قوانین ممانعت کنند، که تنها قانون خدا الزام‌آور و واجب است، و تنها استنباط کنندگان قانون دین یعنی مراجع تقلید هستند که حقّ تعیین قانون و حدود و شرائط آن را بر اساس ادلّه أربعه؛ کتاب و سنّت و اجماع و عقل را دارا بوده، و سخن و فتوای آن‌ها دارای ارزش و اعتبار و حجّیت شرعی می‌باشد.

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ربّ العالمین، والصلاة و السلام علی محمد و آله الطیّبین الطاهرین، و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

جهان غرب به اسلام تهمت‌ها و نسبت‌هایی روا می‌دارد که در حقیقت خود شایسته آن هاست، و نیز آنچه که ریشه در فرهنگ اسلامی دارد را به خود نسبت می‌دهند، و در معارف والای اسلامی شبهه وارد کرده، ارزش‌های آن را مسخ شده، و نظرات گران‌بهای آن را غیر معتبر می‌شمرند تا اسلام از صحنه رهبری و اداره جامعه خارج شود، و خود یکه تاز صحنه سیاست شوند و آن گونه که خود می‌خواهند زمام قدرت را در جهان به دست گیرند، و مستبدانه حکم برانند.

و نتیجه آن شد که گروهی بی‌ایمان بر آب‌های آزاد دنیا تسلّط یافتند، رباخواران تجارت را در انحصار خود درآوردند، و آنان که به جز ماده به چیزی عقیده نداشته و به امری نمی‌اندیشند امروز بر همه چیز حکم می‌رانند، و حتی همان کسانی که به دروغ پرچم آزادی خواهی را به دوش کشیده، و خود را حامی آن می‌دانند، آزادی و آزادی خواهان را در هر کجا که بیابند سرکوب می‌کنند.

به راستی سلطه غرب جز استبداد و استثمار و خونریزی و... تاکنون ثمره دیگری دربر نداشته است؟! و آن‌ها برای نجات بشریت از ناگواری‌ها و فجایع روزافزون تاکنون چه کرده‌اند؟!

آیا اکتشافات و اختراعات به تنهایی موجب سعادت انسان می‌شود؟!

رهبری منحرف و سلطه ظالمانه آن‌ها بر جامعه جهانی تا به حال چه تبعاتی دربر داشته، و تا به کی باید بشریت با تحمّل و خونریزی و زندگانی از هم گسیخته‌اش تاوان رهبری آن‌ها را بپردازد؟!

البته بحث در اختراعات و نوآوری‌هایی که تنها در جهت رفاه و خدمت به بشر می‌باشد نیست، بحث و سخن پیرامون حاکمیت ظالمانه صاحبان تکنولوژی و صنعت بر دنیاست، و اینکه اصولاً چه ارتباطی میان پیشرفت صنعتی و اقتصادی و رهبری جامعه بشری وجود دارد؟

غرب صنعت و تکنولوژی را که می‌بایست در مسیر توسعه و سازندگی قرار دهد، برای نابودی و ویرانی در جهت اقتدار خود به کار گرفته است، و تا آنجا پیش رفته که امروز خود جوامع غربی نیز از این سلطه و اقتدار نابخردانه در فغانند.

بشریّت را گرفتار گرداب جنگ‌ها، کودتاها، آشوب‌ها، فتنه‌ها و دروغ پردازی‌های خود ساخته‌اند، و آتش کینه و بغض و نفرت را در انسان ها برافروخته‌اند تا آنجا که برادر به خصومت با برادر خویش برخیزد.

در حالی که همه پیامبران الهی و مصلحان و پیشوایان دینی از بدو خلقت آدم تا کنون با جدیّت تمام سعی در آن داشتند شعله خانمان سوز جنگ و دشمنی را در انسان خاموش سازند، و غرائز و شهوات گریزپای او را با تربیت و آموزش رام کنند.

آیا سیل جنایت و فسادی که امروز دنیا به یُمن اقتدار و سلطه غرب به چشم می‌بینند، دلیل شایستگی آنان برای اداره جهان است؟

آیا رشد و تعالی انسان‌ها که در نتیجه هدایت و ارشاد پیامبران و ادیان آسمانی است، جرم تلقی می‌شود که اکنون می‌بایست احکام و قوانین انبیاء و ادیان از صحنه زندگی کنار گذاشته شود؟!

با این همه چنان در دنیا هیاهو به راه انداخته‌اند که ما بشریّت را از ظلمت و تاریکی به نور رهنمون کرده، و آدمی را از عبودیّت و بندگی آزاد ساخته‌ایم!

آیا سعادت و عدالت و آزادی مورد ادعای غرب، همین است که امروز در گوشه گوشه جهان پهناور شاهد آن هستیم؟!

کوتاه سخن آنکه: غرب سرمایه‌دار و شرق کمونیست برای تحقق اهداف خود، و در جهت حفظ منافع مادی خویش با به خدمت گرفتن مشتی قلم به دست و یاوه گوی مزدور بر آن

شدند تا چهره دلنشین اسلام را مخدوش و منفور، و این آئین زنده را مکتبی ارتجاعی و خشک بنمایانند، و احکام آن را منحصر به عبادت و مسجد و نیایش و گلدسته معرفی کنند، تا امّت‌ها و حتی مسلمانان را از گرویدن و پایبند بودن به اسلام باز دارند، و آنگاه فریب خوردگان سرگردان و بی‌پناه را به ظلمت و تباهی کشانند، و بی‌هیچ دغدغه و مقاومت بار ستم و بردگی آنان را بر دوش کشند. اینک هیچ راه نجاتی فرا روی گرفتاران در چنگال بی‌عدالتی و ظلم و جوری که دنیای غرب برای انسان‌ها به ارمغان آورده وجود ندارد، جز بازگشت به دستورات نورانی انبیاء علیهم السلام و آنچه که از وحی سرچشمه می‌گیرد، و بازگشت به احکام قرآن و روش پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار علیهم السلام.

تنها راه بازگشت سعادت و آرامش و آزادی و رفاه، پایبند شدن و تبعیت دقیق از دستورات شریعت نبوی صلّی الله علیه و آ له و سلّم است، و تنها قرار گرفتن در این شاهراه است که امنیت و صلح و برادریِ از میان رفته را به محفل بشریت باز می‌گرداند.

در این مختصر به گونه‌ای سریع و گذرا به بررسی گوشه‌ای از آزادی‌های اسلام خواهیم پرداخت. آزادی هایی که نیاکان ما در طول سیزده قرن گذشته از آن بهره‌مند بودند. زمانی که قانونشان قرآن و منهجشان سنّت مطهّر معصومین علیهم السلام بود؛ و تا یک قرن پیش هم که هنوز پای استعمارگران به سرزمین‌های اسلام باز نشده بود، حاکمیت قوانین اسلامی و سعادت حاصل از آن و نعمت آزادی کاملاً هویدا بود. امّا با ورود آن‌ها اسلام از مسلمانان گرفته شد، و بردگی و بندگی را جایگزین آن ساختند؛ و کاملاً واضح است که در این مختصر در بیان آزادی‌ها از غرب سرمشق نمی‌گیریم و خود را از نظرات آنان بی‌نیاز می‌دانیم، زیرا آنچه مهم است نظر اسلام در باره آزادی است تا خوانندگان گرامی خود وضعیت موجود در سرتاسر کشورهای اسلامی را با قوانینی که اسلام برای ما وضع کرده مقایسه کنند و خود به قضاوت بنشینند که آیا اسلام دین آزادی است، و آزادی و سعادت بشر را تأمین می‌کند، یا قوانین حاکم بر تمامی کشورهای اسلامی که همه آن‌ها ارمغان غرب است، آزادی را به بشریت ارزانی می‌دارد؟ والله المستعان.

محمد بن المهدی الحسینی الشیرازی

کربلاء معلّی ۱۳۸۰ هجری قمری

آزادی‌های عمومی[1]

جهان خلقت همواره رو به سوی پیشرفت و نظمی برتر گام بر می‌دارد، و شرائط و امکانات تکامل برای هر آفریده‌ای مهیا گشته، که در این میان انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست.

آفریدگار هستی ابزار و استعدادهایی به انسان عطا فرموده، و هر آنچه که پیرامون اوست همچون: دریاها و رودخانه‌ها، کوه‌ها و دشت‌ها و معادن، و در یک کلام طبیعت را در اختیار او قرار داده است.

و اگرچه حرکت کمالی بشر و استعدادهای او محدود است، ولی اگر انسان در استفاده از همین امکانات پیرامون خود آزاد باشد، و جامعه و محیط وی را یاری دهند، و خود نیز لیاقت و شایستگی لازم را بروز دهد، شاهد رشد و توسعه حیات بشری و رونق بیشتر تمدّن خواهیم بود، امّا اگر شرائط لازم فراهم نشود، و زمینه ترقی و تعالی از بین برود، حیات و زندگی پژمرده و بی‌روح، تمدّن از درون پوسیده، و جامعه سست و بی‌حرکت باقی می‌ماند.

و طبیعی است که تنها ایجاد محیط مناسب برای رشد آزادی‌های فردی و اجتماعی کافی نیست، چرا که بسیاری از آزادی‌ها باهم تعارض دارند؛ آزادی‌های افراد با یکدیگر، منافع فرد با جامعه، و موارد بسیاری دیگر هم‌خوانی ندارند، و غالباً این قبیل تضادها خود موجب نابسامانی و تنش در جامعه گشته و نیروها را به هم مشغول می‌سازد تا آنجا که مسیر پیشرفت مسدود می‌گردد، و اینجاست که ضرورت برخورداری هر حرکت و کاری از نظم و حدود و قوانین صحیح و معقول در کنار نیرو و جنبش و ابزارهای لازم و کارآمد، نمایان می‌شود.

۱- آزادی عمومی عبارت از آزادی است که متداول بین همگان باشد به ترتیبی که افراد بتوانند در کنار یکدیگر به تساوی از آن برخوردار شوند، بدون آنکه هیچ یک در برخورداری از آزادی مانع آزادی دیگران باشند. آزادی عمومی گاهی جلوهٔ فردی به خود می‌گیرد و هرکس به تنهایی می‌تواند از آن برخوردار باشد. نظیر آزادی بیان؛ و ممکن است افراد به اشتراک و همراهی یکدیگر از آن برخوردار باشند نظیر آزادی تشکل و احزاب. (هاشمی، سید محمد، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، نشر میزان، ص ۲۱۳). (مصحح).

در مثال، هواپیما که برخوردار از نیرویی قوی است می‌تواند تشبیه زیبایی برای آزادی باشد، که اگر عیبی در بدنه، موتور، یا کوچک‌ترین نقص فنّی در سیستم پیچیده آن وجود داشته باشد، قادر به پرواز نخواهد بود، همان طور اگر تمام تجهیزات آن سالم و کامل باشد، امّا بدون هماهنگی و برنامه‌ریزی صحیح آن را به پرواز درآورند، نه تنها محکوم به سقوط و متلاشی شدن است که می‌تواند خرابی‌ها و خطرات بسیاری ببار آورد، آزادی نیز این گونه است که می‌بایست در آن دو جنبه مورد دقّت و رعایت کامل قرار گیرد:

زمینه سازی برای توسعه آزادی

تعریف و تعیین حدود آزادی با تکیه بر قوه منطق و خرد و برهان

که این دو از وظایف سنگین رهبری جامعه در مسیر رشد و توسعه می‌باشد، و اسلام به هردو جنبه نظر دارد، که این آئین نه تنها ترسیم کننده خطوط کلّی و در عین حال دقیق آزادی است، بلکه مدافع و حامی آزادی می‌باشد.

از دیدگاه اسلام هرگونه کوته‌بینی و خشک نظری ممنوع، و تجاوز و تعدّی در حوزه آزادی حرام شمرده شده، و با بیانات روشن و شیوا فریبکاران و تحریف کنندگان مفهوم آزادی را رسوا نموده است.

حال آن گونه که به نظر می‌رسد، تحقق واقعی و نه ظاهری و شعارگونه آزادی در جامعه و حکومت اسلامی تنها مبتنی بر تحقق دو بنیاد اساسی در جامعه امکان‌پذیر است:

شورای مراجع

احزاب آزاد سیاسی

شورای مراجع

از دیدگاه فقه اسلامی در زمان غیبت امام معصوم علیهم السلام تنها با تحقق شورای مراجع است که حکومت مشروعیت پیدا خواهد نمود، بنابراین حتی اگر یک فقیه جامع‌الشرایط به جای شورا در رأس حکومت قرار گیرد، باز آن حکومت غیر شرعی خواهد بود.

جای هیچ شک و تردیدی نیست که تشکیل حکومت و اداره شئون امّت یکی از اختیارات پیامبر اکرم(ص) و ائمه طاهرین علیهم السلام می‌باشد، و در زمان غیبت مجموع فقهاء یا یکایک آن‌ها نائب امام معصوم علیهم السلام شمرده می‌شوند، بنابراین مجموعه فقهائی که شرائط ولایت بر مسلمانان آن گونه که در روایات وارد شده را دارا بوده، و به عنوان مرجع تقلید از سوی مردم انتخاب شده باشند، باید در این شورا شرکت داشته باشند، و استبداد و فرد محوری یک فقیه در باب حکومت با هیچ‌یک از موازین اسلامی موافقت و مطابقت ندارد.

در مثال اگر فرضاً رسول گرامی اسلام(ص) جمعی از اصحاب و یاران خود را جهت اداره حکومت یمن تعیین و ایشان را به آن دیار روانه ساختند، آیا تعیین یک مجموعه به معنی لزوم تشکیل شورای رهبری نیست؟

آیا هرگونه تصمیم‌گیری غیر مبتنی بر رأی اکثریت شورا، می‌تواند از ارزش و اعتبار و شرعیتی برخوردار باشد؟

بدیهی است که در مواردی این چنین هیچ یک از اعضای شورا نمی‌تواند قدرت را در انحصار خود در آورده و به زور یا با استفاده از راه‌هایی مانند شوراندن افکار عمومی بر علیه اعضای دیگر آن‌ها را مجبور به استعفا و کناره‌گیری از قدرت نماید.

ادلّه‌ای که در باب حکومت اسلامی و ولایت فقهاء اشاره می‌شود، از جمله حدیث نبوی شریف: «اللّهم ارحم خلفائی»[1] یعنی: خداوندا جانشینان مرا علماء و فقهاء مورد رحمت خود قرار بده، و یا سخن امام صادق(ع) درباره فقیه که فرمود: «فإنّی قد جعلته علیکم حاکما»[2] یعنی: من او را بر شما حاکم قرار دادم، و دیگر روایات همه بر این حقیقت دلالت دارند که هر فقیهی به مجرّد آنکه به عنوان مرجع از سوی مردم انتخاب شد، از نظر شرعی حاکم می‌باشد.

بنابراین هر مسلمان در امور شرعی و شئونات شخصی خود مانند نماز، روزه، حج، ازدواج، طلاق و... بر طبق فتوای مرجع تقلید برگزیده خویش عمل می‌کند، ولی در مسائل

۱- الفقیه، ۴۲۰/۴ روایت ۵۹۱۹.

۲- کافی، ۶۷/۱ روایت ۱۰ و جلد ۷ ص ۴۱۲ روایت ۵.

اجتماعی و مشکلات عمومی مانند: سیاست‌های کلان اقتصادی، جنگ یا صلح، جهت‌گیری و تعیین خط‌مشی و سیاست‌های عمده کشور، و در مختلف امور اجتماعی که به همه ملّت مربوط است، می‌بایست فقهاء و مراجع شورایی تشکیل دهند و پس از بررسی‌های لازم، بر اساس رأی اکثریت تصمیمات مقتضی اتخاذ شود.

دو پرسش

۱- بر طبق این نظریه تنها فقهائی که مرجع هستند، در شورا عضویت خواهند داشت، چه دلیلی بر قید (مرجعیت) وجود دارد، در حالی که ظاهر بعضی روایات چنین است که فقیه هرچند مرجع نباشد، منصب حکومتی را دارا است، از جمله در حدیث نبوی شریف است که از پیامبر(ص) پرسیدند: جانشینان شما کیانند؟، فرمود: آنان که بعد از من می‌آیند و سنّت و گفته‌های مرا نقل می‌کنند و...

یا در فرمایش حضرت امام عسکری(ع) آمده است: «من کان من‌الفقهاء صائناً لنفسه فللعوام أن یقلدوه» یعنی: هرکس از فقهاء که خوددار باشد، با هوی و هوس خویش مخالفت نماید، و... مردم باید از او تبعیت کنند.

که بر اساس این ادلّه، فقیه بودن، کافی است، و قید مرجعیّت الغاء شده است؟

جواب: اسلام این اختیار را به مسلمانان داده است تا مرجع خود را انتخاب کنند، و همان‌گونه که با وجود چند امام جماعت عادل، چند قاضی، چند شاهد عادل، فرد می‌تواند یکی را انتخاب کند، با وجود فقهاء متعدّد هم امّت اسلامی می‌تواند بر اساس تشخیص خود مرجع تقلید را انتخاب نماید، و اسلام بر این انتخاب صحّه می‌گذارد، و فتوای مرجع منتخب را تنفیذ می‌نماید، بنابراین با انتخاب مردم است که رأی و فتوای فقیه برای مقلّدینش حجّت می‌گردد، همان‌گونه که در روایتی از امیرالمؤمنین(ع) بر این مطلب تصریح شده است که فرمود: ان یختاروا یعنی: مردم حق انتخاب پیشوا و رهبر را دارند.

پس بر این اساس فقیهی که از سوی مردم انتخاب نشده، قول و فتوای او نسبت به انتخاب کنندگان هیچ‌گونه حجّیتی ندارد.

در مورد قضاوت نیز که یکی از مناصب فقیه می‌باشد همین موضوع صدق می‌کند، که با وجود چند فقیه و قاضی جامع‌الشّرائط، اگر دو طرف نزاع به یکی از فقهاء مراجعه کنند، فقهاء دیگر حقّ مداخله و قضاوت نخواهند داشت و تنها حکم آن فقیهی نافذ است که طرفین نزاع وی را انتخاب نموده‌اند.

بنابراین ادلّه ولایت و قضاوت شامل فقهائی که از سوی امّت اسلامی انتخاب نشده‌اند، نمی‌شود.

۲- چه تعداد مقلّد لازم است تا مرجع تقلید آنان عضو شورای مراجع شود، و آیا در این مورد میزانی وجود دارد، از باب مثال: اگر یکی از مراجع صد میلیون و مرجع دیگر فقط یک میلیون مقلّد داشته باشد، آیا این دو در شورا مساوی هستند؟

جواب: ملاک حکومت از نظر شرع مقدّس: علم، عدالت، انتخاب مردم و... می‌باشد، بنابراین اگر امّت اسلامی مرجع تقلیدی را برای اداره حکومت اسلامی انتخاب نمودند، هرچند در مورد مسائل دیگر مثلاً عبادات، اقتصاد و... نسبت به دیگران مقلّد کمتری داشته باشد، آن مرجع تقلید حاکم خواهد بود، چون مقلّدین می‌توانند در بعضی مسائل از یک فقیه، و در بقیّه مسائل از فقیهی دیگر تقلید کنند، بنابراین ملاک و معیار عضویت در این شورا آن است که امّت اسلامی فقیهی را برای اداره امور حکومتی انتخاب کنند، هرچند تعداد مقلّدین وی در دیگر مسائل فقهی کم باشد.

کما اینکه اگر یکی از افراد شورا فوت شود، بقیّه اعضاء یکی از فقهاء واجد شرایط را جایگزین او می‌کنند، تا آن‌ها را در اداره امور حکومتی یاری دهد.

ممکن است این سؤال مطرح شود که این عضو انتخاب جدید که دیگر از سوی امّت انتخاب و گزینش نشده، پس چگونه در شورا قرار می‌گیرد؟

در پاسخ می‌گوییم: این عضو جدید از سوی مراجع دیگر انتخاب شده، و همان‌گونه که اعضای شورا قوانین و احکام اجرائی و مقررات قضائی را پس از کسب اکثریت آراء صادر می‌کنند، از این حقّ نیز برخوردارند که یک فقیه واجد شرائط را برای رایزنی و به عنوان یک عضو مشورتی انتخاب کنند، و این امری طبیعی است زمانی که مراجع بنا بر روایات و احادیث جانشین امام علیه السلام، امین و حاکم قرار داده شدند، چنین حقّی را نیز دارا باشند.

نکته دیگر آنکه لازم نیست فقهای عضو شورا همه در یک مکان جمع شوند، ممکن است یکی در عراق، دیگری در ایران، سوّمی در لبنان، هند یا پاکستان اقامت داشته باشند، بلکه کافی است هر زمان مسئله‌ای پیش آمد که نیازمند مشورت و صدور حکم بود، نمایندگان هر یک از مراجع، رأی آن مرجع را در مجمع شورا اعلام دارد، مانند سازمان‌های جهانی و... قاره‌ای یا منطقه‌ای که متشکل از دولت‌های مختلف هستند نظیر سازمان ملل متّحد، اتحادیه عرب، سازمان وحدت آفریقا و...، که در این گونه سازمان‌ها و مراکز نمایندگان هر کشوری رأی رئیس جمهور و دولت متبوع خویش را مطرح می‌نمایند، و تصمیمات با کسب رأی اکثریت اتخاذ می‌شود.

سؤال دیگری باقی است و آن اینکه ممکن است مراجع عضو شورا در مسائل قضائی با هم اختلاف نظر داشته باشند، وظیفه قضات و دادستان‌هایی که از طرف این شورا مأمور به قضاوت و دادرسی شده‌اند چیست؟ و باید به رأی کدامیک از مراجع عمل کنند؟

جواب: اگر قاضی منصوب خود، فقیه باشد که مشهور فقهاء شیعه فرموده‌اند قاضی باید فقیه باشد بنا بر نظر خود رأی صادر می‌کند، امّا اگر قاضی خود فقیه نباشد، بلکه فرد عالم و عادلی است که بعضی از فقهاء فرمودند قاضی لازم نیست مجتهد باشد، و می‌تواند بر طبق نظر فقهاء دیگر قضاوت کند، که این نظریه را ما در جای خود بعید نمی‌دانیم در این صورت اگر اکثریت اعضاء شورا دارای رأی و نظر واحدی هستند، قاضی بر طبق آن رأی حکم می‌کند، و اگر هر دو طرف دعوا مقلّد یک مرجع تقلید هستند، لازم است قاضی بر طبق رأی آن مرجع در مورد آن‌ها عمل کند، امّا اگر اکثریتی در بین نبود، نصف اعضاء شورا یک نظر و نصف دیگر نظر دیگری داشتند، در این صورت مشکل با قرعه حل خواهد شد، چون بنا بر روایات متعدد قرعه برای حلّ مشکلات لاینحل قرار داده شده، و در مواردی مانند اختلافات مالی عمل بر طبق قاعده عدل، و در مسائلی مانند زوجیّت یا نفس و جان مردم، عمل بر اساس قاعده احتیاط تنها راه و چاره می‌باشد، که البته بررسی مسائل جزئی پس از امکان رجوع به شورا و عمل بر طبق رأی اکثریت از اهمیّت چندانی برخوردار نیست.

حال ببینیم چگونه می‌توان مراجع تقلید را در یک شورای حاکم بر امّت اسلامی به دور هم جمع نمود؟

در پاسخ باید گفت: این تجمع تنها با توسل به افکار عمومی امّت اسلامی امکان‌پذیر است، زیرا افکار عمومی دارای قدرت نفوذ و توان بالایی است، به گونه‌ای که می‌تواند حکومتی را ساقط و حکومت دیگری را جایگزین آن کند، همان‌گونه که در شبه قاره هند مبارزه عمومی مردم موجب ریشه‌کن شدن حاکمیت سیاه و ظالمانه استعمار انگلیس پس از سه قرن سلطه بر آن کشور شد، و سرانجام به تشکیل دولتی مستقل انجامید.

البته مثال‌های بسیاری در تاریخ در زمینه تأثیر افکار عمومی و اراده مردمی ثبت گردیده، حتّی پیامبر اسلام(ص) با آن عظمت و قدرت، افکار عمومی را ملاحظه می‌نمودند، چنانکه در روایت است که به یکی از همسرانشان فرمودند: اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند و ایمانشان مستحکم بود کعبه را خراب، و از نو بنا می‌نمودم، و برای آن دو درب قرار می‌دادم که در صورت صحّت اصل حدیث، پیامبر اکرم(ص) از تحریک عواطف عامّه مردم در مسائلی که اهمیت چندانی نداشته، و اساس اسلام را به خطر می‌انداخت دوری می‌جستند. در بسیاری از وقایع تاریخی دیگر نیز می‌بینیم که ائمه معصومین علیهم السلام به ملاحظه افکار عمومی، مهمّی را ترک می‌کردند، و در واقع آن مهم را فدای حفظ آرامش عمومی جامعه که مهم‌تر بود، می‌ساختند.

یکی از قوانین و قواعد مشهور فقهی آن است که در صورت تعارض مهم با اهم، مهم ترک و به اهم اخذ می‌شود، که ریشه این قاعده در قرآن کریم است آنجا که خدای سبحان می‌فرماید: «وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَانِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»[1] یعنی: و اگر چنین نمی‌شد که همه مردم یک جا کافر شوند، برای منکرین خدا خانه‌هایی با سقف نقره‌ای، و برج و بارو جهت خودنمایی بیشتر آن‌ها قرار می‌دادیم[2].

۱- سوره زخرف، آیه ۳۳.

۲- مقصود آیه شریفه آن است که دنیا و نعم دنیوی نزد خدا ارزش ندارد، تا آنجا که حتی این نعمت‌ها به کفار هم عطا می‌شود، و اگر عقیده عامّه مردم از خدا بر نمی‌گشت، خدای متعال به کفّار چنین نعمت‌های فوق‌العاده‌ای را عنایت می‌فرمود.

گذشته از این قائده فقهی عقل هم، چنین حکم می‌کند که با وجود اهم، پرداختن به مهمّ کار صحیح و عقلائی نیست، و فقهاء نیز در مسائل مختلف اتفاق نظر دارند که اهم بر مهم مقدّم است، مثلاً اگر کسی را تهدید نمودند که یا شراب بنوش یا اینکه تو را به قتل می‌رسانیم، چون حفظ جان اهم است، لذا در چنین حالت اضطراری شرب خمر متعیّن و حرمت آن منتفی است؛ و یا در مثال دیگر اگر لشگر کفّار برای پیشروی در کشور اسلامی گروهی از مسلمانان را سپر خویش قرار دادند، فقهاء فتوا می‌دهند، که چون حفظ کیان اسلامی و جان یک ملّت اهم است، کشتن آن مسلمانان که سپر قرار داده شده‌اند، جایز می‌باشد؛ و یا در داستان مشهور پس از معاهده صلح پیامبر(ص) با مشرکین مکّه در صلح حدیبیّه پیامبر مسلمانی که از مکّه فرار می‌کرد به مدینه راه نمی‌دادند، چون حفظ صلح نامه برای جامعه مسلمین مهم تر از پذیرش چند مسلمان بود، تا اینکه آن مهاجرین در بین مکّه و مدینه برای خود اردوگاهی را تشکیل دادند.

و در واقعه دیگر با اینکه آیه شریفه می‌فرماید: «وَلا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَداً وَلا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ»[1]، یعنی: هیچگاه بر منافقین که می‌میرند نماز نخوان، و بر سر قبر آن‌ها حاضر مشو. با این‌حال پیامبر اکرم(ص) بر جنازه عبدالله بن ابی[2] نماز خواندند، چون این مورد به خصوص از اهمیّت ویژه‌ای در جهت جذب عده‌ای به اسلام برخوردار بود، و در نتیجهٔ آن بسیاری از منافقین و افراد سست ایمان را از ضلالت نجات بخشید.

امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) هم به شهادت تاریخ بر اثر فشار افکار عمومی جامعه از بسیاری تصمیمات خود صرف نظر کردند، که بحث از این قاعده اهم و مهم و حدود و شرائط و موارد آن نیازمند کتابی مستقل است.

تا اینجا ذکر شواهدی نسبت به تأثیر افکار عمومی بر جهات مثبت [بود]، امّا در بعد فشار افکار عمومی بر حکّام ظالم شواهد بسیاری موجود است، از جمله داستان مشهور ورود

۱- سوره توبه، آیه ۸۴.

۲- از سردمداران منافقین.

کاروان اهل بیت علیهم السلام به مسجد اموی، یزید با اینکه می‌دانست بالا رفتن امام سجاد علیه السلام بر منبر و سخنرانی آن حضرت در مقابل مردم شام ثمره‌ای جز رسوایی او و دودمان بنی امیّه در پی نخواهد داشت، با این‌حال به اصرار و پافشاری مردم مجبور شد اجازه دهد تا حضرت امام زین‌العابدین(ع) بر منبر قرار گیرند، و آن خطبه مشهور را ایراد کنند، و در آن جنایت‌ها و ننگ و بی‌آبرویی بنی امیه را در مقابل چشمان یزید و در گوش تاریخ زمزمه کنند؛ و همان فشار افکار عمومی جامعه آن روز، یزید جنایت پیشه را مجبور ساخت تا اهل بیت علیهم السلام را از اسارت آزاد کند، و اجازه دهد تا در سوگ حضرت سیدالشهداء(ع) مجالس عزاداری اقامه کنند.

کوتاه سخن آنکه اگر روزی فقهاء و مراجع تقلید در یک مجمع و شورا گردآیند، و در امور عامّه جهان اسلام به مشورت و تبادل نظر و اتخاذ تصمیم بپردازند، می‌توان امید داشت که بسیاری از نابسامانی ها و مشکلاتی که امروز به عنوان معضلات لاینحل شمرده می‌شود، اصلاح و چاره شود.

این تنها صرف ادعا نیست، بلکه رویدادهای مهم و متعدد تاریخی شاهد صدق این مدّعا است، هنگامی که روس‌ها به خیال دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس چشم به ایران دوخته بودند، و به پیشروی در این کشور اسلامی دست زدند، تنها قدرت روحانیون و علمای مذهبی بود که از نفوذ بیشتر روس‌ها جلوگیری، و آن‌ها را متوقف ساخت.

آن زمانی که استعمار انگلیس تحت عنوان امتیاز تنباکو سعی در سلطه بر اقتصاد ایران داشت، حکم تاریخی میرزای شیرازی بود که انگلیس را شکست داد. آخوند خراسانی و دیگر مراجع عراق و ایران بودند که در انقلاب مشروطه، بیشترین تأثیر در هدم و نابودی استبداد را داشتند. آزادی و استقلال عراق از یوغ استعمار انگلیس در انقلاب سال ۱۹۲۰ میلادی، و نیز اخراج دوباره انگلیس از عراق پس از جنگ جهانی دوم مدیون تلاش و کوشش مراجع تقلید آن زمان عراق بود.

در واقع اتحاد مراجع و نفوذ کلام آنان بود که زمینه سقوط پهلوی اول و خاندان فیصل در ایران و عراق را فراهم نمود، زیرا مسلمانان به علمای مذهبی خویش ارادت و اعتقاد قلبی

داشتند، و از آنان تبعیت می‌کردند، و به همین دلیل است که استعمارگران و حکّام دست نشانده آنان همواره سعی دارند به هر طریق ممکن از اتحاد و اجتماع مراجع تقلید جلوگیری کنند.

و در واقع اتحاد و هماهنگی مراجع در قالب شورای مراجع نه تنها موجب حلّ گره‌ها و تنگناهای سیاسی در جامعه می‌شود، بلکه نقش عمده‌ای در حل مشکلات امّت اسلامی در دیگر ابعاد خواهد داشت، و در پرتو تشکیل چنین شورایی می‌توان مقدمات آبادانی و سازندگی کشور، رشد و شکوفایی استعدادها، توسعه مراکز فرهنگی، تنظیم و بازدهی افزون‌تر حوزه‌های علمیه، گسترش تبلیغات سراسری در سطح جهان، و جوابگویی به شبهات دینی و مذهبی، و نیز مقابله با انحرافات فکری عقیدتی همچون: بهائیت، وهابیت، صوفی گری و... را فراهم ساخت.

هرگاه مراجع تقلید توانستند به وحدت کلمه دست یابند، وضعیت سایر دانش پژوهان، اندیشمندان، مجتهدین، نویسندگان، سخنوران و دیگر اقشار علمی و مذهبی در سایه شورای مراجع سامان می‌گیرد، که در زمان غیبت حضرت بقیةالله‌الاعظم(عج) این مراجع تقلید و حاملان علوم اهل بیت علیهم السلام هستند که مسئول اداره امور کشورند، و شورای مراجع رهبری جامعه اسلامی را بر عهده خواهد داشت.

و پر واضح است که تشکیل مجلس نمایندگان مردم برای اداره کشور، و تشخیص مصالح مملکت در زمینه‌های مختلف امری ضروری است، که اعضاء این مجلس افراد خبره و کارشناس در زمینه‌های مختلف خواهند بود که با رأی مستقیم مردم انتخاب خواهند شد، حال در صورت بروز اختلاف میان شورای مراجع و مجلس نمایندگان در مسائل جاری کشور رأی کدامیک مقدّم خواهد بود، زیرا از یک سو مراجع برخوردار از قدرتی دینی هستند که از طرف امام معصوم علیه السلام حاکم قرار داده شده‌اند، و از سویی دیگر نمایندگان مردم نیز افرادی عدالت پیشه، کارشناس و مورد رضایت مردم و مورد تأیید شرع مقدس اسلام می‌باشند.

پیش از پاسخ به این سؤال، بیان این نکته لازم است که وظیفه فقیه و مجتهد تنها بیان احکام می‌باشد امّا تشخیص موضوعات خارجی و مصادیق احکام دیگر به دست فقیه نیست، از باب مثال: حکم شراب حرمت است، ولی از میان مایعات چه چیزی شراب هست و چه چیزی نیست، یا حکم ربا حرمت است، ولی در میان معاملات خارجی کدامیک معامله ربوی بر آن صدق می‌کند، و کدام نه؟ این تشخیصِ موضوع، دیگر از وظایف فقهاء نیست، بنابراین اگر مقلّدی خودش یا بر اساس نظر یک کارشناس تشخیص داد یک مایع و نوشیدنی شراب نیست، یا تعریف ربا بر یک معامله معیّنی صدق نمی‌کند، در این صورت این موضوع از مصادق آن حکم نخواهد بود، و حرمتی بر آن مترتب نیست.

با بیان این مقدّمه معلوم شد که اساساً دایره اختیارات شورای مراجع و مجلس نمایندگان از یکدیگر جدا است، ولی بر فرض تعارض میان آن‌ها چنین به نظر می‌رسد که برای حل مشکل باید به آراء عمومی رجوع کرد، تا با یک همه پرسی تکلیف اختلاف روشن شود، زیرا همان گونه که گذشت خداوند صلاحیت انتخاب را به امّت اسلامی عنایت نموده، و بنا به فرموده امیرالمؤمنین علی(ع) اختیار و انتخاب مردم ملاک خواهد بود.

این راه حلّ هم از طرف عقل مورد تأیید است، و هم روح قانون مؤید این نظریه می‌باشد، و به شهادت تاریخ بارها پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین علی(ع) تصمیم گیری در امور کشور را به رأی مردم واگذار نمودند. از طرف دیگر مجلس نمایندگان و شورای مراجع هردو وکیل امّت‌اند، و هرگاه دو وکیل در امری با یکدیگر اختلاف پیدا کنند، مرجع رسیدگی به اختلاف موکّل آنان خواهد بود، البته این بحث نیازمند تحقیق و پژوهش بیشتری است که در این مختصر از آن صرف نظر می‌کنیم.

تعدّد احزاب

بر اساس آزادی هایی که اسلام به انسان ارزانی داشته، هر مسلمان می‌تواند اقدام به تشکیل حزب نماید، البته مقصود از حزب الزاماً به معنی حزب غربی نخواهد بود، از دیدگاه اسلام می‌توان احزاب را به سه گونه تقسیم کرد:

۱- از آنجا که مراجع تقلید از طرف پیامبر اسلام(ص) و ائمه اطهار علیهم السلام متصدی اداره جامعه اسلامی می‌باشند، می‌بایست در جهت تطبیق و اجرای احکام اسلام و سعی در جهت تکامل و پیشرفت جامعه احزابی را تشکیل دهند، که این احزاب با همکاری شورای مراجع در انتخاب رؤسای قوای سه‌گانه مجریه، مقنّنه، قضائیه و نیز دیگر مراکز و سازمان‌ها، از طریق انتخابات آزاد فعّال و مؤثر خواهند بود.

تفاوت اساسی این احزاب با سیستم حزبی غرب در این است که احزاب در جامعه اسلامی در چارچوب قوانین اسلام حرکت می‌کنند، و قوانین و احکام اسلام به عنوان اصول مسلّم و خدشه ناپذیر در اساسنامه این احزاب قرار می‌گیرد، در حالی که احزاب غربی دارای چنین چارچوبی نبوده، و بر اساس سلیقه و نظرات اعضای تشکیل دهنده عمل می‌کنند. پس قوای سه گانه که تحت تأثیر احزاب می‌باشند، عملکردی اسلامی خواهند داشت. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر چارچوب قوانین اسلامی باشد، در زمینه نیازها و تغیّرات فراوان جامعه کنونی چه باید کرد، و آیا اسلام در مورد احتیاجات روزافزون دنیای امروز و مقتضیات و ضرورت‌های جوامع کنونی راه حلّی دارد؟

فرضاً اگر توسعه شهرها و خیابان‌ها، ساخت و ساز امکانات رفاهی، درمانی و... مستلزم تصرّف در موقوفات، و یا املاک اشخاصی شد که حاضر به هیچ گونه همکاری نیستند، با در نظر گرفتن دو قاعده فقهی: «الوقوف علی حسب ما وقفها اهلها» محدودهٔ تصرف در وقف تنها به مقداری است که وقف کننده تعیین نموده، و «لا یحل مال أمرء، إلاّ بطیب نفسه» تصرف در اموال دیگران تنها با رضایت آن‌ها مجاز می‌باشد، آیا باید از شهرسازی و ساخت و ساز تأسیسات ضروری مقتضی با وضعیت عمومی شهرها چشم‌پوشی کنیم، و شهرها را بر همان بافت قدیمی فاقد هرگونه کارایی مورد نیاز امروز باقی بگذاریم، که در این صورت همسان و هماهنگ با نیازهای زمانه پیش نرفته، و تا این حد از پیشرفت و ترقی باز مانده‌ایم، و یا باید از دو قاعده مسلّم فقهی دست برداریم، و توجه به نیازها و ضرورت‌های منطبق با تقدّم و پیشرفت را در اولویت قرار دهیم؟

و یا در مثال دیگر وضع جریمه به عنوان اهرم باز دارنده نسبت به متخلفین در قوانین راهنمایی و رانندگی، یا قوانین متداول نسبت به ممنوعیت خروج طلا و ارز از کشور، مخالف با اصل آزادی و برائت انسان است، آیا در این گونه موارد به اصل آزادی اخذ می‌کنیم، و از این قوانین که نادیده گرفتن آن مستلزم عواقب وخیم اجتماعی و اقتصادی در دنیای معاصر است دست برداریم، یا اولویت را به اتخاذ تصمیماتی در جهت نجات و فرار از عواقب گاه جبران ناپذیر دهیم. هرچند این تصمیمات تا حدّی با اصل آزادی تعارض و آن را محدود کند؟

جواب: در فقه اسلامی قوانین عمومی و گسترده‌ای است که بر دیگر قوانین تقدّم دارد، که این قوانین مختص به زمان و مکان خاصّ نبوده، و قابل تطبیق در هر زمان و مکانی می‌باشد، مثلاً قانون تقدّم اهم بر مهمّ، یا قاعده لاضرر که هر نوع ضرر و إضرار به غیر را ملغی می‌داند حلاّل انبوهی از مشکلات و پاسخگوی بسیاری سؤالات می‌باشد. که در هر موردی باید تحقیق شود آیا عمل بر طبق شرائط وقف و رعایت ملکیّت شخص مهم تر است، یا احداث شاهراه و خیابان و تأسیس مراکز خدماتی درمانی و اجتماعی، هر آنچه که مهم تر تشخیص داده شود همان لازم‌الاجراء می‌باشد، و اصل آزادی هم تا آنجا سریان و جریان دارد که موجب ضرر و زیان به دیگران نگردد.

سؤال: آنچه از نحوه اجرای قوانین اسلام تصویر گردید، آیا خود نوعی دیکتاتوری و استبداد نخواهد بود، زیرا اولیاء امور هر آنچه را که مهم تر تشخیص دهند اجراء می‌کنند، و آنچه به نظرشان از اهمیّت چندانی برخوردار نباشد الغاء می‌نمایند، و از دیدگاه فقهی آیا این روش همان مصالح مرسله اهل سنت نیست، که گاه مدرک حکم را صرفاً مصلحت معرفی می‌کنند، در حالی که در فقه شیعه مصلحت به تنهائی نمی‌تواند پشتوانه صدور حکم شرعی باشد؟

در پاسخ می‌گوییم: ولایت فقیه یعنی سرپرستی جامعه در چارچوب قوانین اسلام، در حالی که مصالح مرسله به این معنی است که فقیه یا حاکم آنچه را که به نظرش می‌رسد انجام می‌دهد، هرچند نظر وی خلاف شرع باشد، که رأی و نظر حاکم در عرض حکم قرآن و سنّت قرار می‌گیرد، آری اگر مصلحت اندیشی صرف را اساس قانون و حکم قرار دهیم،

این لازمه‌اش استبداد است، امّا از نظر مذهب شیعه مصلحت نمی‌تواند پایه حکم باشد. پس میان اجراء قانون اهمّ و مهم از طرف شورا یا دولت، و مصالح مرسله سه تفاوت اساسی وجود دارد:

اولاً: اجراء قانون اهمّ و مهم و تشخیص اهمیّت به دست شورا می‌باشد، نه به دست فرد، و این از استبداد جلوگیری می‌کند.

ثانیاً: معیار در تشخیص اهمّ و مهم، اهمیت از دیدگاه شرع و اسلام است، یعنی افراد شورا ضمن بررسی باید ثابت کنند که یکی از دو طرف حکم از نظر اسلام دارای اهمیت بیشتری است، که پس از رأی و نظر شخصی تعیین‌کننده اهمیت نخواهد بود، بلکه این ملاک‌ها و قواعد فقهی و اسلامی هستند که مهم و اهمّ را معیّن خواهند نمود.

ثالثاً: تقدیم اهمّ بر مهمّ، و الغاء مهم، یا الغاء احکامی که موجب ضرر هستند دائمی نیست، و این‌گونه احکام را عناوین ثانویه می‌گویند، و تا هنگامی قابل اجرا هستند که دلیل اقتضاء آن را داشته باشد، که در واقع این گونه قوانین موقتی و اضطراری است، و جزء قوانین اصلی و دائمی به شمار نمی‌روند.

به عنوان مثال اگر شیر مصرفی مردم عامل انتقال نوعی بیماری شناخته شد، هرچند این شیر مسموم، مالک خصوصی دارد، ولی از دیدگاه اسلام حفظ جان مردم از حفظ ملکیّت خصوصی مهم تر است، بنابراین حکومت اسلامی شیر آلوده و بیماری‌زا را از بین می‌برد، پس عناوین ثانویه در تمامی قوانین در شرائط خاص به خود جاری می‌باشد، یا در مثال دیگر در قوانین راهنمایی و رانندگی باید از سمت راست حرکت کرد، توقف پشت چراغ قرمز الزامی است، سرعت بیش از صدکیلومتر ممنوع است و... حال اگر به دلیل تعمیر یک مسیر یا بار ترافیکی سنگین این ضرورت اقتضا داشت تا سرعت اتومبیل‌ها بیش از صد کیلومتر باشد، یا به طور موقت از سمت چپ حرکت کنند، و... قوانین اوّلیه تا بازگشت حالت و شرائط اولیّه ملغی می‌گردد.

پس با این بیان معلوم شد استبداد یا نظریه مصالح مرسله هیچ یک از سه خصوصیت فوق را دارا نیست و از شورا گرفته نشده بلکه حکم فرد است. موقتی نیست بلکه دائمی است، و مبتنی بر قوانین و ملاک‌ها قانونی و شرعی نیست، بلکه شخصی و سلیقه‌ای است.

۲- نوع دیگر احزاب در جامعه اسلامی، احزاب ملّی و میهنی است که برای سازندگی و آبادانی و ترقی و تعالی وطن قدم به عرصه فعالیت می‌گذارند، فعالیت این قبیل احزاب هم تا آنجا که با قوانین اسلام و شورای مراجع و مجلس شورا تعارض و تنافی نداشته باشد، مجاز و آزاد بوده و هیچ‌گونه منعی در جهت فعالیت‌های سیاسی آن‌ها وجود ندارد.

۳- احزابی که توسط اقلیت‌های دینی مانند مسیحیان و کلیمیان تأسیس می‌شود، فعالیت این احزاب نیز بلامانع است، زیرا غیر مسلمانان نیز می‌توانند در سایه حکومت اسلامی آزادانه زندگی کنند، به شرط آنکه از قوانین مصوبه کشور اسلامی تعدّی ننمایند، چنانکه در تمام نظام‌های دموکراتیک داعیه دار آزادی و رعایت حقوق بشر، تنها در صورتی اقشار مختلف و گروه‌ها از حقوق اجتماعی برخوردارند، که بر اساس قوانین آن کشورها رفتار کنند، و به قانون آن‌ها احترام بگذارند.

و همان‌طور که اشاره داشتیم مراجع تقلید می‌توانند احزاب سیاسی اسلامی تأسیس و آن را اداره کنند، و این کار هیچ منع و اشکال شرعی در پی ندارد، زیرا بر اساس اصل برائت هر کاری مباح و جایز است، مگر آنکه از محرّمات شمرده شود که آن‌ها هم معدود و محدود و در کتب فقه و حدیث مذکور می‌باشد.

ضرورت تشکیل احزاب سیاسی

در حقیقت حزب، مدرسه‌ای جهت تربیت افراد مفید و شایسته جهت اداره و تنظیم امور کشور در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است.

چگونه بدون تربیت کادر کارآمد و آموزش افرادی لایق می‌توان متصدیان مناسب و واجد شرائطی را برای زمامداری و اداره امور جامعه گزینش نمود.

بدیهی است که از علل اصلی عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوّم و به خصوص کشورهای اسلامی بی‌تجربگی متصدیان امور در این کشورهاست، که همین موضوع کشور را در ابعاد مختلف به قهقرا می کشانند.

نظامی که در پی یک کودتا یا انقلاب شکل می‌گیرد، حتی اگر مسئولین آن حسن نیّت داشته باشند، و یا از نظر تحصیلات و دانش در مرتبه بالایی باشند، ولی در فعالیت‌های حزبی و

سیاسی شرکت نداشته و در این زمینه فاقد تجربه لازم باشند، قطعاً چنین نظامی محکوم به شکست است. از سوی دیگر غالباً جوامع اسلامی از نیروی جوان بیشتری نسبت به جوامع دیگر برخوردار است، و طبیعی است که این جوانان دختر و پسر در صدد هستند انرژی فراوان و استعداد خویش را در راهی و بگونه‌ای مصرف کنند، و البته احتیاجاتی هم دارند که برای تأمین آن‌ها سعی خواهند نمود، حال اگر این جوانان را در تشکیلات صحیح و مذهبی گردهم نیاوریم، و توان آن‌ها را در مسیر تکامل و رشد روحی و پاسخگویی به نیازهای مشروع آن‌ها به کار نبندیم، و اهداف و وظایف آن‌ها را به ایشان گوشزد نکنیم، این‌ها جذب تفکّرات غربی یا کمونیستی و الحادی، یا دیگر مسلک‌ها و مذهب‌های باطل و انحرافی می‌شوند، و این در حالی است که دیگران دام هایشان را برای صید جوانان مسلمان، این بخش عمده و در عین حال بی‌تجربه جامعه گسترده‌اند تا ضمن به هدر دادن و انهدام نیروی جوان و قابلیت‌های بالقوّه و بالفعل جامعه اسلامی که تأخر و سقوط را به دنبال دارد، منافع بیشتری را به دست آورند، که تاریخ و عملکرد احزاب کمونیستی، لائیک، مادی گرا و... در کشورهای اسلامی مؤید این نظریّه است. پس تشکیل نیافتن احزاب سیاسی و عدم جذب جوانان در واقع آماده کردن مقدمات و زمینه سازی برای فساد جوانان و جامعه اسلامی خواهد بود.

چرا نام حزب برای برخی وحشت آفرین است؟

تاکنون عملکرد احزاب و تشکیلات سیاسی وابسته به استعمار یا حکومت‌ها در کشورهای اسلامی، چهرهٔ کریه و زشتی از حزب در جامعه تصویر نموده، و همین احزاب نه تنها هیچ گونه مثمر ثمر نبودند، بلکه بیشترین ضرر را برای مردم داشتند، و بار منفی و خاطره بدی از خود در ذهن‌ها برجای گذاشتند، تا آنجا که در نظر بسیاری از مردم فرد حزبی یعنی انسانی خرابکار و بدخواه، و دستیابی احزاب به قدرت را برابر با نابودی و ویرانی کشور برشمرده‌اند، همان‌گونه که در مصر دوران جمال عبدالناصر و عراق در زمان عبدالکریم قاسم چنین بود.

اما از سوی دیگر برای اداره صحیح و پیشرفت و تعالی جامعه، چاره‌ای جز تشکیل جمعیت‌ها، انجمن‌ها، و احزاب نیست، زیرا چگونه ممکن است بدون سازماندهی و تجمّع در برابر تشکیلات منظم غرب و نفوذ سازمان‌های الحادی و انحرافی مقاومت نمود.

اکنون در کشورهای مختلف غربی حدود یک میلیارد نفر عضو احزاب و تشکّل‌ها هستند، در شوروی و چین کمونیست حدود یک میلیارد و پانصد میلیون نفر تحت پوشش سازمان‌ها و تشکل‌ها فعالیت دارند، و در واقع قدرت تمدن غرب از همین تشکیلات منظم سیاسی و اجتماعی نشأت گرفته است.

با توجه به این دو نکته احزاب سیاسی صحیح در کشورهای اسلامی می‌بایست نهایت تلاش و کوشش خود را به کار گیرند تا این سابقهٔ منفی و خاطره بدی که از نام حزب در اذهان مسلمانان پدید آمده را پاک کنند، در غیر این صورت هرگز قادر بر جذب مردم نخواهند بود.

از باب مثال فرض کنید یکی از اهالی شهر خاصّی دست به سرقت زند، و در مدّتی کوتاه فرد دوّم، سوّم و چهارم نیز مرتکب همان خلاف شوند، روشن است که غالب مردم چنین نتیجه می‌گیرند که اهالی آن شهر خلافکارند، هرچند این نتیجه‌گیری منطقی نباشد، که به هر صورت برای فرد پنجم از اهالی آن شهر مقابله با این ذهنیّت منفی و تغییر آن، کار بسیار دشوار و مشکلی است.

دیگر نکته مهم آنکه باید حرکت و فعالیت احزاب در چارچوب اسلام باشد، زیرا اگر احزاب بخواهند افراد را خارج از موازین و قوانین اسلامی تربیت کنند، و روزی زمامداری جامعه به دست این گونه افراد بیفتد، نه تنها کاری سازنده و مفید انجام نداده‌اند، که کار آن‌ها کاملاً مضرّ و ویرانگر نیز می‌باشد: «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»[1] یعنی: پس از حقّ نیست جز گمراهی و ضلالت. از این رو باید اذعان داشت که وظیفه احزاب اسلامی بسی سنگین و البته با ارزش می‌باشد؛ و نیز بر همه افراد وابسته به احزاب اسلامی است که در جهت کسب فضائل اخلاقی کوشا باشند، و نه تنها باید به حقّ خویش راضی و قانع بوده و زیاده طلب نباشند، بلکه برای حفظ حیثیّت و آبرو و در جهت پیشرفت حزب اگر لازم شد از حقّ خود هم بگذرند، قرآن کریم به پیروان خود سفارش می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»[2] یعنی: به نیکوترین روش بدیها را از خود دور ساز.

۱- سوره یونس، آیه ۳۲.

۲- سوره مؤمنون، آیه ۹۶.

و در آیه دیگر می‌فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»[۱] یعنی: گذشت و بخشش را پیشه خود ساز، به خوبی‌ها امر کن، و از جاهلان دوری گزین.

امّا روحانیون اگر بخواهند روزی در مسند امور یک کشور قرار گیرند، نیازمند تأیید و رأی عمومی جامعه، و ایجاد محیطی مناسب برای تشکیل حکومت دینی می‌باشند. که برای تحقّق چنین هدف و آرمانی چهار پیش شرط لازم است:

اوّل: انتشار گسترده کتب و مطبوعات در تیراژ میلیون‌ها نسخه، که مقدمه آگاهی و رشد فکری در جامعه می‌باشد، و بدیهی است که بدون فعالیت فرهنگی هیچ تغییر بنیادی و ریشه‌ای در جامعه متصوّر نخواهد بود.

البته رسانه‌های ارتباط جمعی نوین مانند رادیو و تلویزیون قابلیت های بیشتری برای نشر آگاهی و فکر دارند، امّا معمولاً این قبیل رسانه‌ها در دسترس روحانیون نیست، بنابراین می‌بایست با وسایل ممکن و در دسترس مانند کتاب و مطبوعات زمینه را برای القاء افکار و آگاهی‌های دینی در خصوص آزادی‌های اسلامی، برادری اسلامی، خود کفائی، امّت واحده اسلامی، احزاب آزاد و شورای مراجع مهیّا نمود.

کاملاً واضح است که گسترش چنین فرهنگی در جهان اسلام احتیاج به همکاری و همیاری متفکّرین و اندیشمندان بسیاری دارد که این افراد با تشکیل سازمان‌های منظّم و کارآمد این رسالت خطیر را بر عهده گیرند، و البته باید توجه داشت که می‌بایست قدم به قدم به سوی فرهنگ عالی اسلامی، احزاب آزاد و شورای مراجع پیش رفت، و در قدم اول باید اقدام به تشکیل کنفرانس‌ها و سمینارهایی جهت انتقال این طرح‌ها و افکار نمود تا در جهان اسلام به جای حکومت‌های غیر اسلامی و مبتنی بر قوانین باطل، یک حکومت فراگیر مبتنی بر احکام و قوانین واقعی اسلامی تحت نظارت شورای مراجع مستقر گردد.

دوّم: لازمه گسترش فرهنگ اسلامی و نفوذ کلام روحانیّون در جامعه، پایبندی کامل آن ها به اخلاق اسلامی است، که اخلاق نیکو بر قلب‌ها حکومت می کند، و مهم ترین عامل جذب قشرهای مختلف جامعه می‌باشد، سلطه مادی و فیزیکی محدود به جسم است، امّا

۱- سوره اعراف، آیه ۱۹۹ .

اگر کسی بتواند بر روح و روان دیگران نفوذ کند، از قدرت و قوّت افزون‌تری برخوردار می‌باشد، از این رو است که نام و یاد پیامبران و امامان معصوم علیه السلام و افراد اصلاح طلب جاودانه باقی مانده، و نام و خاطره طاغوت‌ها و سرکشان جز وقایع ظلم و جور آن‌ها همه از صفحه روزگار محو می‌شود.

سوّم: انسان همواره با نیازهای گوناگون روبرو است، اگر روزی روحانیّت بخواهد بر جامعه‌ای حکومت کند، می‌بایست مبادرت به تأسیس همه‌گونه مؤسّسات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، خدماتی و... از قبیل مدارس، دانشگاه، بانک، بیمارستان، کارگاه و مراکز اشتغال زا و... بنماید، تا سبب افزایش اعتماد مردم به آن ها، و اعتقاد به خدمت آنان نسبت به جامعه شود.

چهارم: باید روحانیّون در همه زمینه های علمی و تخصّصی وارد شوند، به عبارت دیگر فرد روحانی باید در کنار دروس حوزوی و تخصّص خود، در رشته‌های مختلف مهندسی، پزشکی، و... به تحصیل و طی مراحل علمی بپردازد، همان‌گونه که در گذشته چنین بود.

زیرا هنگامی روحانیت می‌تواند یک جامعه را اداره کند که مجموعه‌ای غنی از لحاظ علمی و عملی را در بین خود داشته باشد، و اکتفا کردن به تألیف و تدوین و یا سخنرانی آن هم به صورت تئوری و ظاهری تنها گوشه‌ای از وظیفه است، که البته دستیابی و نیل به هدف و مقصود در گرو عمل به جمیع وظایف خواهد بود.

مختصر آنکه از مهم‌ترین عوامل مؤثری که بر همه آن‌ها که در راه بازگشت کیان و اقتدار دولت اسلامی و برقراری قوانین روح‌بخش دین مبین اسلام گام بر می‌دارند، التزام و اهتمام به آن واجب می‌نماید، بازگشت و اعاده و احیاء اخلاق و رفتار شایسته و صد البته فراموش شده رسول گرامی اسلام(ص) است، که این یگانه راه بازگشت حکومت اسلامی و ثبات و بقاء آن است، و بدون آن راهی بس طولانی و دشوار فرا روی همه تلاشگران در این مسیر خواهد بود که هرگز رسیدن به مقصد نهایی در آن متصوّر نخواهد بود، اگر نگوییم در پایان تنها شکست و نتیجهٔ معکوس عایدشان شود و اعتبار و منزلتی بسیار پایین تر و بدتر از زمان قبل از تحرّک و تلاش در جامعه نصیبشان گردد. که در این راستا از پایه‌های اساسی اخلاق اسلامی عفو و گذشت نسبت به افراد خاطی است، که باید گروه های اسلامی و همه

آن‌ها که در راه تحقّق حکومت واقعی اسلامی سعی دارند، به تمام اقشار همچون صاحبان فکر و اندیشه، متصدیان امور و حتی عوامل نظام، ثروتمندان و... اطمینان خاطر بدهند که معیار در عمل برای آن‌ها تبعیت از دستور قرآن است: «خُذِ الْعَفْوَ»[1] یعنی: عفو و گذشت را پیشه خود کن، و پیروی از سخن پیامبر(ص) در روز فتح مکّه خطاب به همه فتنه انگیزان و آتش‌افروزان جنگ: «اذهبوا فأنتم الطلقاء» یعنی: بروید شما آزاد شدگان هستید، که بارزترین خصوصیّت اخلاقی حکومت اسلامی همین عفو و اغماض است، باید آن‌ها باور کنند که اموال آن‌ها مصادره نمی‌شود، نسبت به کارهای گذشته‌شان مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرند، از هیچ حقّ اجتماعی محروم نمی‌شوند، بلکه اگر مردم بخواهند می‌توانند آن‌ها را بر اساس شرایط جهت اداره حکومت انتخاب کنند.

و باور کنند که تنها هدف دولت اسلامی اجرا و تطبیق احکام عقلی اسلام است. چنانکه در سیره پیامبر(ص) دیده شد، که حتی مال یک ثروتمند را مصادره نفرمود، حتی یک اندیشمند و صاحب فکر و اندیشه اعدام یا زندانی نشد، و حتّی پاره‌ای از رؤسا و سردمداران را بر منصب‌های خود ابقا نمود، و...

پس اگر جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی به اخلاق و رفتار نیکوی پیامبر(ص) تأسی کنند، و روش و سیره آن حضرت را پیشه کنند، نه تنها محبّت و علاقه قلبی دیگران و حتی دشمنان خود را به دست خواهند آورد، بلکه تا حدّ زیادی از سرکوب و مقاومت بدخواهان بر علیه حرکت‌های اسلامی کاسته شده، و موجب اطمینان مردم به عدالت اسلامی، و خوش‌رفتاری و احسان آن‌ها نسبت به دولت می‌گردد، خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»[2] یعنی: خداوند به عدالت و احسان نسبت به دیگران امر می‌کند.

البته تخلّق و تمسّک به دو خصیصه عدالت و احسان، مسیر پیشرفت را برای همه ساعیان و تلاشگران در مسیر تحقّق حکومت واقعی اسلامی هموارتر و آسان‌تر می‌نماید؛ و در مقابل اگر شعار حرکت‌های اسلامی قتل، مصادره و ضبط اموال، محاکمه صاحب منصبان و

۱- سوره اعراف، آیه ۱۹۹.

۲- سوره نحل، آیه ۹۰.

وابستگان به رژیم، و روانه زندان و تبعید کردن آنان و... باشد، بی‌شک چنین حرکت هایی در مسیری گام بر می‌دارند که پایانش بن‌بست است، و تنها گذر زمان لازم است تا خام بودن خیال و گمان آنان را به اثبات رساند.

و این امری بدیهی است که مردم تنها و تنها به دور کسی جمع می‌شوند که برخوردار از خصلت‌ها و خصیصه‌های زیر باشد: کسی که آنان را از گرسنگی برهاند، و امنیت آن‌ها را تأمین کند: «أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»[1]

از بدی‌های آنان بگذرد، به کردار نیکو فرمان دهد، و از جاهلان برحذر باشد:«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»[2].

با نرم‌رفتاری و رحمت با آن‌ها معاشرت کند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ»[3].

کسی که در زمان قدرت یافتن بر خصم، سیره و کردارش این باشد که امروز روز رحمت و بخشش است، امروز حرمت‌ها و حریم‌ها حفظ می‌شود: «اليوم يوم المرحمة، اليوم تحفظ الحرمة».

آنکس که خدای متعال درباره‌اش می‌فرماید: تو ای پیامبر دارای اخلاق نیکو و رفیعی هستی: «وَ إِنَّکَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ»[4].

و آنکس که به دشمنان قسم خورده خود در زمانی که بر آن‌ها پیروز شود بفرماید: بروید شما همه آزاد شده‌اید: «اذهبوا أنتم الطلقاء».

۱- سوره قریش، آیه ۴.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۹۹.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۴- سوره قلم، آیه ۴.

آزادی و حسّ مسئولیت همگانی[1]

آزادی هرگز به معنی و مفهوم هرج و مرج در حکومت، و افسارگسیختگی کارگزاران آنگونه که پس از انقلاب‌ها و کودتاها مشاهده می‌شود نبوده و نیست، تا هرکس به دلخواه و به میزان قدرت خود دست به هر ظلم و فسادی بیازد، یا مشتی ناآگاه و غیر خبره که گاه از اساس با مراکز حساس دولتی بیگانه‌اند از سوی حکومت بر مصدرها و منصب‌ها تکیه زنند، و وخیم شدن وضع و تأخّر و فساد و آشفتگی بی حدّ و حصر در ادارات و سازمان‌ها را موجب شوند. که آزادی به معنی محدود نبودن رفتار و کردار عاقلانه مردم، و محصور نبودن آن در حصار قید و بندها و ممنوعیت‌های بی‌وجه و خلاف شرع است، پس مردم در چارچوب قانون دین و نه قانون دولت‌ها و حکومت‌ها آزادند، و قانون هم از دیدگاه دین به معنی اختناق و به غل و زنجیر کشیدن جامعه نیست، بلکه قانون مجموعه مقرراتی است که جامعه را از آسیب‌های فردی و اجتماعی مصون می‌دارد.

پس بر این اساس کشاورزی، تجارت، استفاده از منابع طبیعی، صنعت و... مطلقاً آزاد می‌باشد، بله قانون در کشاورزی مثلاً از کشت مواد مخدّر و مضرّ مانند حشیش منع می‌کند، قانون شرع بازرگانان را از احتکار، تقلّب، ربا و معاملات زیان آور به حال جامعه منع می‌کند. قانون برای هر فرد در نحوه استفاده از منابع طبیعی حدّی تعیین می‌کند، تا اینکه یک نفر به دلیل زیاده‌خواهی حقّ دیگران را پایمال نکند.

قانون اجازه نمی‌دهد یک صیاد با استفاده از تجهیزات و وسایل پیشرفته تمام ماهیان یک منطقه‌ای که ده‌ها صیاد در آن زندگی می‌کنند را صید کند، و دیگران گرسنه بمانند.

واردات از نظر قانون اسلام آزاد است، امّا تا آنجا که ضرری برای جامعه نداشته باشد و موجب بیکاری یک جمع یا ورشکستگی صنایع داخلی نشود، و یا در مورد صادرات قید و بند و مانعی از نظر شرع نیست مگر آنجا که بر اثر صادرات بی‌رویه کالا جامعه دچار

۱- بر اساس بند (۶) اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آزادی توأم با مسئولیت انسان در برابر خدا به عنوان یک اصل محوری و ارزشی و یکی از پایه‌های ایمانی جمهوری اسلامی یاد شده است. (مصحح)

گرانی یا کمبود شود. بنابراین در تمام زمینه‌ها اصل آزادی حاکم است، و قوانین دست و پاگیری که ارمغان غرب برای کشورهای اسلامی است همه بی‌اعتبار و خلاف اسلام است، مگر آنکه ضرر عمده‌ای متوجه جامعه و مسلمانان شود.

امّا تعیین مرز میان اختناق و قانون، و استبداد و آزادی بسیار ظریف و دقیق است، که می‌بایست کلیه صاحب‌نظران خیر خواه اعمّ از علمای آگاه و متخصصین سایر علوم با همکاری یکدیگر، نهایت تلاش خود را جهت تدوین ساختاری مناسب و مشخص جهت تعیین این مرز حساس به کار بندند، تا مرز میان آزادی و هرج و مرج، قانون و اختناق، و برداشتن قید و بندهای زاید از یک سو: «و یضع عنهم إصرهم» (اعراف: ۱۵۷)، و نفی ضرر و زیان از سوی دیگر، «لا ضرر ولا ضرار فی‌الإسلام» مشخص و معین گردد.

نکته حائز اهمیت دیگری که بی‌توجهی به آن همواره منشأ بسیاری نابسامانی‌ها بوده، وجود ادارات دولتی زائد از حدّ نیاز، و استخدام بی‌شمار کارمند و حقوق بگیر است که متأسفانه در کشورهای اسلامی به حدّ اعلای خود رسیده و سبب تورّم اقتصادی و تجمع بیهوده نیروها گردیده است، که با توجه به کثرت آزادی‌ها در اسلام، و در مقابل محدود بودن قوانین و مقررات چه بسا به یک دهم کارمندان حال حاضر در کشورهای اسلامی هم نیاز نباشد، و این کثرت حقوق بگیران در دولت‌ها نیست مگر زائیده جهل و غرور و تقلید کورکورانه سردمداران حکومت‌ها، که در این راستا نیز در صورت تشکیل یک حکومت اسلامی مبتنی بر احکام و قوانین شریعت اسلامی، با ائتلاف میان علمای اسلام و کارشناسان علوم روز، حدّ نصاب و مقدار نیازهای دولت نسبت به کارمند در هر زمینه‌ای معیّن خواهد شد.

و از آنجا که دولت مسئول تأمین رفاه، امنیت و آزادی‌های عمومی و اجتماعی است، باید سایر کارها را به مردم واگذار شود، و اداره مراکزی مانند: فرودگاه‌ها، راه آهن، کشتیرانی، حمل و نقل، بیمارستان‌ها، بانک‌ها، دانشگاه‌ها و دیگر مؤسسات عمومی و خدماتی از دایره وظائف دولت خارج شود، و نقش دولت تنها نظارت بر کار این مراکز و مؤسسات باشد تا حقّی از مردم پایمال و یا اجحاف و ظلمی صورت نپذیرد.

این از نظر کمّی که باید تعداد کارمندان دولت به حداقل ممکن برسد، امّا از نظر کیفی نیز در حکومت اسلامی باید شاهد رشد کیفی کارمندان باشیم، به این معنی که یک کارمند باید از دانش و تجربه کافی در رابطه با کار خود برخوردار باشد، و بر اساس تجربه و ادامه کار بهتر پله‌های پیشرفت و ترقّی را طی کند، ضمن آنکه باید در کنار دانش و تجربه، ایمان و اخلاق و حس معاشرت با ارباب رجوع و علاقه‌مندی به رقابت سالم و صحیح را در شرائط کارمندان مورد گزینش ملاحظه نمود.

اما نسبت به کارگزاران و کارمندان ارشد و عالی‌رتبه در یک نظام نوپا هرچند سابقه کار در ادارات حکومتی و کسب تجربه عملاً منتفی است، امّا باید سوابق کار و کسب تجربه در کارهای حزبی و گروهی افراد مورد توجه قرار گیرد، که در واقع سابقه فعالیت اعضای حزب به منزله سابقه کار در ادارات به حساب می‌آید، علاوه بر آنکه کارمندان شاغل در ادارات در حکومت قبل هم که دارای سوابق درخشان و به دور از خطا و انحراف بودند، در مقام خود ابقاء می‌شوند.

رقابت بر عملکرد دولت و مسئولان نیز یکی از خصوصیات نظام اسلامی است، بدین معنی که احزاب دیگر ضمن نقد و برّرسی عملکرد حزب حاکم، سعی در ارائه طرح‌های مفید و بیان راه حلّ مشکلات کشور و در نتیجه جذب آراء بیشتر دارند، و بدین ترتیب همه احزاب در جهت رفع نواقص خویش سعی و تلاشی پیگیر و مستمر خواهند داشت، ضمن آنکه مراقبت و کنترل دقیقی بر عملکرد حزب حاکم اعمال خواهد شد.

پس بدین‌گونه است که سه عامل مهم در نظام اداری کشور تأمین می‌شود:

۱- صلاحیت‌های فردی کارمندان دولت

۲- سابقه کاری و تجربه کارمندان

۳- کنترل اجتماعی بر عملکرد نظام اداری کشور

آزادی در سایه خودکفایی

از آن هنگام که سایه شوم استعمار بر کشورهای اسلامی سایه افکند، و حکام جهان اسلام از دولت‌های استعماری تبعیّت کردند، دین و مبلّغان و حاملان پرچم دین و مذهب عملاً از صحنه جامعه کنار رفتند، ثروت‌های کلان در جهت منافع استعمارگران صرف شد، و از همان هنگام مذهب و شعائر مذهبی و طلاب علوم دینی در مضیقه و فشار مالی قرار گرفتند، و حتی اموالی که جهت صرف در امور مذهب و دین وقف شده بود، از سوی همان‌ها مصادره شد، ثروتمندان اهل خیر و پایبند به دین از هرگونه سرمایه‌گذاری در امور مذهبی منع شدند، و حتی آنان را از فعالیت‌های کلان اقتصادی باز داشتند، و در واقع آنچه که در گوشه و کنار به نام رسیدگی به اوقاف در این حکومت‌ها دیده می‌شود، صرفاً جهت فریب اذهان عمومی و جلوگیری از اعتراضات گسترده مردمی است.

از باب نمونه: با اینکه اموال موقوفه بسیاری به نحو خاص برای حرم و صحن مطهّر حضرت سیدالشهدا(ع) در ایران و عراق و کشورهای دیگر وجود دارد، از زمانی که ما به یاد داریم و خود شاهد بودیم، صحن آن حضرت همیشه محتاج به تعمیر و ساخت و از نظر مالی دچار مشکل بوده است.

و طبیعی است وقتی وضعیّت صحن و حرم حضرت امام حسین(ع) چنین باشد، حال و روز و وضع دیگر مؤسسات و مراکز دینی چگونه خواهد بود؟

والد ما[1] که به همراه مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین قمی برای اصلاح و رسیدگی به خرابی‌های رضاخان، از جمله باز گرداندن موقوفات مصادره شده به ایران سفر کردند، نقل نمودند که در بررسی اوراق موقوفات آستان قدس رضوی مشاهده کردند که دامنه موقوفات آن حضرت از مشهد تا سرزمین افغانستان، و از سوی دیگر تا کرانه‌های دریای خزر گسترده است، و حتی موقوفاتی جهت غذای سگ های کاروان‌های زوار، علوفه چهارپایان آن ها، تأمین و تهیه کفش برای زوّار، و... قرار داده شده بود، لیکن با کمال تأسف دیدیم تمام این موقوفات غصب شد تا جایی که اکنون نگهداری و تعمیر اماکن مقدسه و عتبات عالیات نیازمند کمک مالی اهل خیر می‌باشد.

۱- مرحوم آیت الله العظمی حاج سیّد میرزا مهدی شیرازی (قدس سرّه) متوفی ۱۳۸۰ هجری قمری.

چنانکه رژیم‌های ایران و عراق به هزار و یک بهانه و عنوان، اموال موقوفه مدارس علمیّه طلّاب و مساجد را ضبط نمودند، و با همان اموال میکده و قمارخانه و مراکز فساد ساختند، که همه این‌ها در راستای عمل به خواست استعمارگران بود که می‌بایست مراکز مذهبی و علمی تضعیف و هر روز از تعداد آن‌ها کاسته، و مراکز فساد گسترش و تقویت گردد.
به هر حال نتیجه آن شد که روحانیّون در سایه این گونه حکومت‌ها حتی از تأمین مایحتاج ضروری روزانه خود و خانواده‌شان هم عاجزند، تا آنجا که بسیاری از آنان برای امرار معاش مجبورند با نماز و روزه استیجاری یا حج و زیارت نیابتی روزگار را سپری کنند.
بنابراین بر مراجع تقلید و علمای شیعه است که در اندیشه یافتن راه حل هایی جهت مشکل اقتصادی روحانیّون باشند، و طبیعی است هنگامی که مجموعه روحانیّون در باب معیشت تحت فشار باشند، از مقابله با استعمار و ایادی آن‌ها باز می‌مانند.

آنکه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج

طبعاً پس از تشکیل شورای مراجع، توجه بیشتری به هزینه زندگی روحانیّون در حد کفاف و عفاف خواهد شد، البته باید توجّه داشت که هرگونه برنامه‌ریزی در راستای بهبود وضع طلّاب و حوزه‌ها باید بدون دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم حکومت‌ها باشد، زیرا هرگونه مداخله حکومت‌ها مادامی که در عمل از قدرت‌های استعماری و سیاست‌های آن‌ها تبعیّت می‌کنند، موجب فساد و انحراف و عدم دستیابی به نتیجه مقصود که همان حفظ استقلال روحانیّت جهت مقابله با سیاست‌های استعماری و مبارزه با عوامل استعمار و خدمت به فرهنگ اسلامی است، می‌گردد.
با توجه به نفوذ عمیق مرجعیت در میان امّت اسلامی، تجمّع مراجع تقلید و تشکیل شورای مراجع بعید به نظر نمی‌رسد، زیرا تاریخ نشان می‌دهد که همواره مردم مسلمان پیرو فقهاء و حوزه‌های علمیّه بوده‌اند، و هرگاه مراجع در صحنه سیاسی کشوری حضور داشتند، توانسته‌اند حکومتی را سرنگون یا تثبیت کنند، در عمل شورای مراجع و فقها بود که سلطنت قاجار را متزلزل و مشروطه را جایگزین آن ساخت، و مراجع تقلید بودند که

توانستند حکومت استعماری عراق را براندازند، و حکومتی بر پایهٔ خواست مردم عراق ایجاد کنند، و علوم حوزوی و تقوی و عدالت نه تنها مانع دخالت در سیاست نمی‌گردد، بلکه همواره سبب پیروی عمیق‌تر مردم از مرجعیّت بوده است.

انقلاب مشروطه در ایران و انقلاب ۱۹۲۰ میلادی در عراق به رهبری آخوند خراسانی و آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی شکل گرفت، که اگر این دو رهبر تا پیروزی کامل انقلاب زنده می‌ماندند، و زمام حکومت را به دست می‌گرفتند، تاریخ آن‌ها به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. این مراجع و روحانیّون هستند که مردم را به وظایف شرعیّه و احکام الهی تشویق و ترغیب می‌کنند، و آن‌ها را به نماز و روزه و حجّ و خمس و زکات و احداث و بناء مسجد و مدرسه و حسینیّه و... توصیه می‌نمایند، و مردم هم از آن‌ها تبعیّت، و به دستورات آن‌ها گردن می‌نهند، حال اگر مراجع به مردم بگویند: سعی و تلاش کنید تا کشور از دست اجانب خارج و به دست شما اداره شود، پیشرفت و ترقّی کند، آیا مردم اطاعت نخواهند کرد؟

اینجانب شخصاً در دوران جنگ جهانی دوم در عراق شاهد بودم که چگونه صدها هزار نفر از مردم مسلمان عراق به کربلا و نجف سرازیر شدند تا تحت رهبری مراجع وقت، انگلیس را از سرزمین اسلامی عراق بیرون برانند، و دیدم چگونه مراجع تقلیدی همچون آیات عظام قمی، میلانی و والد ما بر پهلوی دوّم فشار آوردند تا قوانین ضدّ اسلامی را لغو کند، موقوفات را باز گرداند، زنان را در انتخاب حجاب آزاد بگذارد، اختلاط پسران و دختران در مدارس و مراکز آموزشی و ورزشی را از میان بردارد.

پس مهم ترین و اساسی‌ترین عمل در جهت تحقّق این خواسته آن است که علماء و مراجع با وحدت کلمه برای حاکمیّت دولتی اسلامی برنامه‌ریزی نمایند.

بی‌اعتباری قوانین دیکتاتور

حکومت‌های استبدادی؛ خواه حکومت‌های تک حزبی یا آن دسته از حکومت‌هایی که با تشکیل مجلس شورای تحمیلی و فرمایشی نمایش آزادی خواهی و آزاد منشی می‌دهند، و یا حکومت‌های نظامی یا موروثی هرگز در میان مردم محبوبیّت و پایگاهی ندارند، و

بالتّبع قوانین و مصوّبات آن‌ها هم به زور سرنیزه اجرا می‌شود، و قهراً کاربرد زور در هر جامعه‌ای مقطعی و زودگذر است.

شاید بتوان با سرنیزه و خشونت در پاره‌ای موارد پیش رفت، اما بر سرنیزه نمی‌توان تکیه زد، کما اینکه با توسّل به زور و خشونت هم هر کاری را نمی‌توان انجام داد، پس اگر قانون از دین و عقائد مردم نشئت نگرفته باشد، یا ریشه در اراده و انتخاب مردم نداشته باشد، مورد احترام و توجّه توده مردم نبوده، و عامه مردم در حدّ امکان از تسلیم و زیربار قانون رفتن طفره می‌روند، و البته تبلیغات فریب دهنده و گمراه کننده هم نمی‌توانند مردم را در مقابل چنین قوانینی وادار به اطاعت کنند، از این‌رو به وضوح در جوامع اسلامی دیده می‌شود که قانون خوار و زبون است و مردم به آن عمل نمی‌کنند، حتی کارمندان و مجریان قانون نیز برای آن ارزش و احترامی قائل نبوده، و به آسانی در مقابل دریافت رشوه و یا به دلیل روابط از اجرای قانون چشم می‌پوشند. چنین حکومت‌هایی قادر به پیشرفت نیستند، و از هیچ گونه محبوبیّتی در میان مردم برخوردار نخواهند بود، هرچند در رسانه‌های تبلیغاتی که کلّاً در اختیار خودشان می‌باشد، از خود تبلیغ و تمجید نموده و حکومتشان را مردمی و خود را حاکم محبوب و مقتدر بنامند.

این تبلیغات ظاهری و دروغ هیچ تأثیر و ارزشی در میان مردم ندارد، دلیل این سخن آن است که همین حاکم با اصطلاح «محبوب» برای حفظ جان خود مجبور است با اتومبیل ضدّ گلوله و گارد حفاظتی مخصوص از میان مردم عبور و از نقطه‌ای به نقطه دیگر برود.

تنها راه نجات و چاره برای این قبیل حکومت‌ها اجرای واقعی قوانین و احکام دین در جامعه است، قوانینی که بر طبق آن آزادی‌های بی‌شماری تضمین شده‌اند که غرب با همه ادعاهایش، نه برخوردار از چنین آزادی‌هایی بوده و نه حتی تصوّر آن را می‌تواند داشته باشد، آری در غرب آزادی هست امّا در مقایسه با جهان کمونیست و کشورهای دیکتاتور، نه در مقایسه با حکومت مبتنی بر قوانین اسلام.

ضمناً بر قوّه مجریه است که در ادارات و سازمان‌های تابعه تا بالاترین حدّ ممکن از اشکال‌تراشی و بهانه‌جویی نسبت به نیازها و احتیاجات روزمره ارباب رجوع پرهیز و آن‌ها

را در کارهایشان آزاد بگذارند، که در غیر این صورت قوانین آن‌ها دچار بی‌اعتباری خواهد شد، و طبیعی است که با قانون گریزی مردم، حکومت نیز آبرو و اعتبار و ارزش خود را از دست خواهد داد، و اینجاست که حکومت باید خود در انتظار فرا رسیدن زمان سقوطش باشد.

آگاهی و سازماندهی

از مهم‌ترین عوامل بازگشت و حاکمیّت آزادی در کشورهای اسلامی، شعور و آگاهی در کنار سازماندهی است. آگاهی به تنهایی به منزله نور است، نوری که به مسلمانان این امکان را می‌دهد تا درد و درمان جامعه خویش را تشخیص دهند، و سازماندهی و تنظیم هم موجب می‌شود تا این آگاهی و رشد به سرتاسر جهان اسلام گسترش و انعکاس یابد، که اسلام هم بر این امور تأکید بسیار دارد. گسترش و فراگیر شدن شعور و آگاهی و رشد فکری هم با چاپ و نشر میلیون‌ها کتاب، مجلّه، روزنامه، تأسیس هزارها کتابخانه، برگزاری سخنرانی‌ها و گفتگوها و میزگردها، ایجاد مدارس و دانشگاه‌ها و راه اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی تحقق می‌یابد، اما متأسفانه در دنیایی که فعالیت‌های فرهنگی پر زرق و برق بسیاری را به خود جذب نموده، هیچ گونه تحرک چشمگیر و رشد کیفی و کمّی در تبلیغات بسیار محدود اسلامی دیده نمی‌شود.

اسلام تا آنجا به دانش و علم و شعور و آگاهی بها می‌دهد که به شهادت تاریخ مردان و زنان بسیاری در محضر پیامبر اکرم(ص) و ائمه طاهرین علیهم السلام به مدارج بالای علمی و پرهیزکاری نائل آمدند، اوّلین کتاب در اسلام از سوی داماد و وصی پیامبر(ص)، حضرت امیرالمؤمنین(ع) تألیف شد، و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اول بانویی بودند که در اسلام کتابی به نام حضرتش ثبت شد: «مصحف فاطمه سلام الله علیها». بنا به نقل روایات تعداد تربیت شدگان علمی و عملی مکتب پیامبر(ص) و آنان که از نزدیک از دریای علوم حضرتش بهره بردند، به دویست و پنجاه هزار نفر بالغ می‌گردد.

و نوشته‌اند که حضرت صدّیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام و نیز دختر گرامی آن حضرت، حضرت زینب کبری علیها السلام جهت تعلیم و تربیت بانوان در شهر مدینه

کلاس درس برپا داشتند، و حضرت امام حسن(ع) و حضرت امام حسین(ع) در طول زندگی و امامت خود با قول و عمل آموزگار و مربّی مردمان بسیاری بودند، که همان علم آموختگان به نقل سخنان آن دو امام همام در علوم مختلف پرداخته‌اند که اکنون در دست ما است.

گوشه‌هایی از آثار تعلیمی و تربیتی حضرت امام سجّاد(ع) در صحیفه‌های متعدد سجّادیه، رساله حقوق و دیگر خطبه‌ها و مناظرات و کلمات قصار و روایات فراوان منقول از آن حضرت مشاهده می‌شود. علامه مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار از پدر خود مرحوم مولی محمد تقی مجلسی نقل می‌کند که صحیفه سجّادیه به یک میلیون سند برای ما نقل شده است، و به عبارت دیگر یک میلیون نفر این صحیفه را خوانده، از گوهرهای این دریای علم و آگاهی و تقوا بهره جسته، و آن را نقل کرده‌اند.

از دیگر روش‌های تربیتی حضرت امام سجّاد(ع) آن بود که هر سال عده‌ای برده خریداری نموده، آنان را با معارف اسلامی آشنا و به سلاح علم و تقوا مسلّح کرده و سپس آن‌ها را آزاد می‌فرمود، تا آن دانش آموختگان و پرورش یافتگان، آموزگاران جامعه و موجب هدایت و شعور و آگاهی انسان‌ها شوند، بعضی از مورخین تعداد این تربیت شدگان را بالغ بر پنجاه هزار نفر نوشته‌اند، و دیگری تعداد علماء و شاگردان طراز اول مکتب امام سجّاد(ع) که مستقیماً اقدام به نشر علوم و روایات آن حضرت می‌کردند را سیصد نفر ضبط کرده است.

حضرت امام باقر(ع) و حضرت امام صادق(ع) با اینکه در دوران تیره حکومت ظالمانه بنی‌امیه و بنی عبّاس بودند، دانشگاه بزرگی را پایه‌گذاری نمودند، و با اینکه برخی عمر بن عبدالعزیز را به عنوان میانه‌روترین خلیفه اموی می‌دانند، امّا از نحوه به انزوا کشیدن حضرت امام باقر(ع) می‌توان فهمید که حضرتش در زمان آن خلیفه نیز آزاد نبودند، با این حال راویان و شاگردان مکتب امام باقر(ع) را بالغ بر هزار نفر، و تربیت شدگان مکتب امام صادق(ع) را از چهار هزار تا بیست هزار نفر نوشته‌اند.

حضرت امام موسی بن جعفر(ع) در دوران تاریک و سیاه استبداد هارون می‌زیستند، هارون به منظور حفظ حکومت خویش آن حضرت را برای مدّت مدیدی زندانی کرد، تا آنکه

سرانجام هم حضرتش در همان زندان به شهادت رسیدند، با این حال تعداد اصحاب و شاگردان آن حضرت را تا هزار نفر نوشته‌اند. حضرت امام رضا(ع) با اینکه تحت نظر مأمون عباسی بودند، و سرانجام هم به دست او مسموم شده و به شهادت رسیدند، باز با شرکت در مجالس و مباحثه و مناظره با علمای بزرگ دیگر ادیان و تشکیل جلسات درس نزدیک به نهصد نفر را در مکتب خود تربیت فرمودند.

حضرت امام جواد و حضرت امام هادی(ع) و حضرت امام عسکری(ع) هم با وجود فشار شدید دستگاه حکومت عباسی بر ایشان به نشر علوم اسلامی می‌پرداختند، که تنها در یک مجلس طولانی حضرت جوادالائمّه(ع) به سی هزار سؤال علمی پاسخ گفتند، و در مجموع شاگردان مکتب این سه امام علیهم السلام را حدود نهصد نفر برشمرده‌اند.

امام زمان حضرت بقیةالله الاعظم(عج) هرچند در حال غیبت و دور از چشم مردم زندگی می‌کنند، لیکن به واسطه نوّاب چهارگانه و خاص خود در عصر غیبت صغری امّت را همواره مشمول عنایات خود داشته، و علم و فضیلت را در میان آنان نشر می‌دادند.

پس، از عمده عواملِ رشد و هدایت امّت اسلامی و از اساسی‌ترین پایه‌های تشکیل حکومت واحد اسلامی، آگاهی و رشد فکری تمامی اقشار جامعه می‌باشد.

فراهم سازی اسباب سقوط خویش

آن‌ها که در راه بازگشت آزادی و محو استبداد از سرزمین‌های اسلامی و حاکمیّت و اجرای قوانین اسلامی تلاش می‌کنند، پیش از آنکه استعمار و ایادی‌اش بتوانند اسباب و مقدمات سقوط آن‌ها را فراهم آورند، خود موجبات سقوط و فروپاشی حکومتشان را تدارک می‌بینند، زیرا اگرچه ایشان در ابتدا با سازماندهی و جذب افراد، شور و شوق لازم را برای پیگیری مستمر مبارزه تا رسیدن به سر منزل مقصود که همان برپایی حکومت اسلامی است، در دل مردم ایجاد می‌کنند، امّا پس از تحمّل مشقّت‌های بسیار و زمانی که با اتحاد و انسجام امّت حکومت اسلامی تشکیل یافت، همه حرف‌ها و شعارهای خود را به

دست فراموشی سپرده و به آن‌ها پشت می‌کنند، به فرموده آیه شریفه:«كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا»[1] یعنی: مانند کسی که رشته‌های بافته شده را پنبه می‌کند.

که دیگر از آن شور و نشاط اثری جز سردی و بی‌تحرکی دیده نمی‌شود، وحدت کلمه جای خود را به تفرقه و اختلافات می‌سپارد، شعار شورا و مشورت در عمل به فردگرایی و استبداد تبدیل می‌شود، و آنقدر فشار بر مردم وارد می‌کنند تا آن شور و شعف جای خود را به نارضایتی و نفرت بسپارد، و همان مبارزین و مجاهدین اولیّه به افرادی مغرور و زورگو تغییر ماهیت دهند، خود را در علم و کردار و فهم و شعور برتر از مردم پندارند و مخالفین خود را فاقد علم و دین و درک و شعور معرفی کنند.

بدیهی است که سرشت و طبیعت انسان‌ها دوری جستن و روی گرداندن از این گونه افراد است، و هرچند این طایفه در ابتدای نهضت و حرکت شجاع و دلیر هستند، امّا پس از دستیابی به حکومت به شدّت از به خطر افتادن منافع خویش در هراسند، و اگرچه همهٔ آرزو و هدف آن‌ها پیش از آن خدمت به مردم بود، امّا پس از تکیه زدن بر کرسی قدرت مردم را موظف به خدمت‌گزاری خود می‌دانند، و اگرچه در آغاز حرکت نسبت به همه کس تواضع داشتند، امّا ریاست آن‌ها را افرادی خود خواه و مغرور می‌کند، و هرچند تا پیش از آن در میان مردم و با مردم بودند، امّا پس از رسیدن به پست و مقام، به بدترین شکل ممکن از مردم کناره‌گیری می‌کنند، و همین عوامل است که موجب تأخر و عقب افتادگی روز افزون کشورهای اسلامی گردیده، در حالی که همگان شاهد پیشرفت و ترقّی روزمره حکومت‌های غربی هستیم، چرا که تنگ نظری، فرد محوری، اختلافات، استبداد در میان صفوف کارگزاران جهان اسلام رخنه کرده، امّا در جهان غرب عکس این قبیل خصلت‌ها دیده می‌شود، که احزاب آزاد سیاسی در آن کشورها دائم در حال رقابت با یکدیگر، و مسئولین هر حزب سعی در کاستن نواقص و در نتیجه جذب آراء بیشتر مردم هستند.

۱- سوره نحل، آیه ۹۲.

یکی از مورخین مسیحی می‌گوید: از عوامل مهم پیشرفت اسلام و نفوذ کلام محمد(ص) پیامبر گرامی اسلام در جامعه آن روز این بود که از اوّلین روز دعوتِ او به اسلام، تا روزی که رحلت و از میان پیروان خود به جهان دیگر شتافت، ذرّه‌ای تغییر در رفتار و کردار او دیده نشد:

۱- یارانش در هنگام وفات همان هایی بودند که در طول مبارزات و مجاهدت‌ها در کنارش بودند.

۲- محبوبیّت و مردم‌داری وی در واپسین روزهای زندگی به همان میزان محبوبیّت وی در طول زندگیش و در ابتدای اعلان دعوت به اسلام بود.

۳- خانه بسیار ساده و معدود وسایل عادی زندگی او، و همچنین تبسّمی که بر لب های مبارکش انسی دیرینه داشت و از هم جدا نمی‌شدند، هرگز در طول بیست و سه سال تغییر نیافت، و هم‌چنان که در روزهای آغازین بود، در روزها و ساعت‌های پایانی هم همان گونه بود.

استقامت در برابر قوانین ظالمانه

بر جمیع مسلمانان در سرتاسر کشورهای اسلامی واجب است تا کلیّه قوانین و مقرّراتی که از سوی استعمار برای اختناق و به بند کشیدن مسلمانان به حکّام وابسته دیکته شده را نادیده بگیرند، و بلکه باید آزادی‌هایی که دین اسلام در تمامی شئون به آن‌ها عطا فرموده جامهٔ عمل بپوشانند، و هیچ گونه اعتبار و احترامی برای قوانین حکومت‌ها قائل نباشند، که تسلیم شدن در برابر قوانین ظالمانه و عمل به آن کمک و مساعدت ظلم و ظالم، و منشأ تداوم یافتن حاکمیّت استعمار بر جهان اسلام است، و تنها و تنها باید از آنچه در شریعت اسلامی حرام نامیده می‌شود اجتناب کرد؛ و سوای آن هیچ حرام و ممنوعی وجود ندارد، که: «حلال پیامبر(ص) تا روز قیامت حلال، و حرام آن حضرت تا روز قیامت حرام است» و اگر مسلمانان بتوانند قوانین استعماری را نقض، و از انجام آن شانه خالی و چنین نکنند، مرتکب بدترین گناهان گردیده‌اند، زیرا بسیاری از گناهان مانند شرب خمر و ترک نماز و... شخصی است، امّا التزام به قوانین غیر اسلامی و عمل به آن در صورت تمکّن از

بی‌اعتنایی به آن به شکل کامل یا در حدّ ممکن کمک به انهدام و ویرانی بنیان جامعه اسلامی، و برتری و رشد انحراف، و به بند کشیدن مسلمانان، و کشور را تسلیم اجانب و عوامل آن‌ها نمودن است.

قوانین جاری استعمار در کشورهای اسلامی می‌گوید: مسافرت مطلقاً ممنوع مگر با گذرنامه و ویزا و عوارض خروج، کسب در دکّان ممنوع مگر با اجازه دولت و گرفتن پروانه کسب و پرداخت مالیات، ازدواج غیر رسمی است مگر در صورت ثبت در مراکز دولتی و مورد تأیید حکومت، واردات ممنوع مگر زیر نظر دولت و پس از پرداخت رشوه و گمرک، صادرات ممنوع مگر پس از پرداخت مالیات و عوارض سنگین، استفاده از منابع طبیعی و زمین‌های لم‌یزرع ممنوع مگر آنکه از دولت خریداری و کسب اجازه شود، سفر به خانه خدا و انجام مراسم حجّ ممنوع مگر در چارچوب قوانین و مقرّرات دولتی، چاپ و نشر کتاب و مطبوعات ممنوع مگر به اجازه و تحت نظر دولت.

تمامی این قبیل قوانین بر خلاف اسلام و باطل می‌باشد، که هر انسانی در مسافرت و اقامت، تأسیس شرکت و تجارتخانه و محلّ کار، ازدواج، صادرات و واردات، استفاده از منابع طبیعی و ثروت‌های خدادادی، سفر به خانه خدا یا هر کشور دیگر، چاپ و نشر کتاب و... آزاد است، همان‌طور که هر مسلمانی در اظهار نظر پیرامون مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... آزاد می‌باشد. پس هر مسلمانی که بتواند قوانین غیر اسلامی را به دیوار کوبیده، و از اجراء آن‌ها شانه خالی کند، حتّی اگر به مقدار قدرت و در حدّ ممکن بتواند از انجام آن سر باز زند مانند آنکه از او صد دینار مالیات طلب کنند، و او بتواند تنها ده دینار مالیات بپردازد، با این‌حال تن به قانون دهد و آن را محترم بشمارد، مرتکب حرام شده و عقوبتش در روز قیامت به مراتب شدیدتر از عقوبت کسانی است که مرتکب گناه های فردی شده‌اند.

پهلوی اوّل پس از روی کار آمدن از مردم خواست شناسنامه بگیرند، پاره‌ای از مردم تسلیم این قانون باطل شدند و با مراجعه به مراکز حکومتی شناسنامه گرفتند، و برخی مردم مسلمان و پایبند به دین هم تسلیم خواست آن حاکم ظالم نشدند، روزی عالم جلیل‌القدر

مرحوم آیت الله میرزا آقا صادق تبریزی که از علمای بزرگوار به شمار می‌آید در مسجد بر منبر رفت و فرمود: آنان که شناسنامه نگرفته‌اند برخیزند، عدّه‌ای از مردم برخاستند، امّا عده‌ای که تسلیم قانون رضاخان شده بودند برجای خود نشستند، چون ایشان چنین دید فرمود: از امروز سیطره کفّار بر ما مسلّم شد، ایران بعد از این عزّت نخواهد یافت که به دلیل نهی از منکر و ارشاداتی که آن عالم عامل نسبت به مردم داشت، پهلوی ایشان را به قم تبعید نمود، ایشان هم تا پایان عمر به وطن باز نگشت و در شهر مقدّس قم باقی ماند تا دعوت حقّ را اجابت نمود.

حال آیا آن عالم روشن ضمیر چیزی برخلاف حقیقت بر زبان آورد؟ و ایران از آن پس جولانگاه استعمار و ایادی آن‌ها نگردید؟

ممکن است گفته شود مقرّرات و قوانینی مانند گرفتن شناسنامه مفید به حال جامعه، و بی‌اعتنایی به آن موجب هرج و مرج می‌شود؟ پاسخ آن است که آیا سراسر سرزمین اسلامی در مدّت زمانی بیش از ده قرن دست خوش هرج و مرج بود، و اگر در گوشه‌ای هرج و مرج بود آیا نبودن شناسنامه و مقرّرات ضدّ آزادی حکومت‌های استعماری، سبب این اغتشاشات و هرج مرج‌ها بود؟ و آیا امروز که شناسنامه و صدها قانون دیگر برای به بند کشیدن انسان‌ها وضع شده، در هیچ نقطه‌ای از جهان هرج و مرج به چشم نمی‌خورد[1]؟

بله در صورت ضرورت و عدم قدرت بر فرار از چنگال قانون ظالم، تنها به مقدار ضرورت و اضطرار عمل به قانون جایز است همان‌طور که در صورت احتمال مرگ بر اثر گرسنگی خوردن گوشت خوک یا مانند آن جایز می‌باشد. شاید اگر حضرت سیدالشهداء(ع) در این زمان به سر می‌بردند، با حکّام کنونی کشورهای اسلامی سخت‌تر از یزید برخورد و مقابله می‌کردند، چرا؟

آیا در هیچ کتاب تاریخی خوانده‌اید که یزید میگساری و قمار بازی و فساد را این گونه که امروز در کشورهای اسلامی رواج داده می‌شود، در جامعه ترویج می‌کرد؟

۱- بهترین مثال بر این مدعا اروپاست که ۱۵ کشور، مرز خود را باز کردند و در صدد لغو قوانین قومی خود هستند.

یا آنکه آزادی مسلمانان را در سفر و اقامت و حجّ و تجارت و کسب و کار مانع می‌شد؟ آیا یزید با مرزبندی‌های دروغ بین مسلمانان جدایی می‌افکند، و قومیت‌ها و تعصّبات قبیله‌ای را تا به این حدّ که هم‌اکنون شاهدیم زنده نمود؟ جای شکی نیست که جنایت یزید در مورد به شهادت رساندن حضرت امام حسین(ع) و یاران با وفایشان، قتل عام و هتک حرمت مردم مدینه، و هدم کعبه قابل قیاس با هیچ جنایتی نیست، ولی سخن در مورد جنایاتی است که موجب قیام حضرت سیدالشهدا(ع) گردیده، اعمالی که امروز از حکّام کشورهای اسلامی سر می‌زند، هولناک‌تر از اعمال یزید تا قبل از قیام آن حضرت می‌باشد.

اکنون روی سخن با آنان است که تحت عنوان نماینده مجلس یا وزیر یا مشاور در خدمت چنین حکومت هایی هستند، آنان‌که قوانین غیر اسلامی وضع و یا اجرا می‌کنند اگر به خدا و روز معاد ایمان دارند، بدانند که:

بدترین جرائم و گناهان را مرتکب می‌شوند، و حال آن‌ها در هنگام حشر بدتر از حال آن‌هایی خواهد بود که گفتند: «سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ»[1] یعنی: ما نیز مانند خدای متعال دین و قانون وضع می‌کنیم، چرا که این‌ها مدّعی هستند قانونشان برتر از قانون خدا است.

امّا قانون تنها آن است که از کتاب و سنّت استنباط می‌شود، و جز آن هرچه باشد و از سوی هر کس وضع شود، مشمول این آیه شریفه است: «وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»[2] یعنی: کسانی که به قوانین و احکام الهی حکم نکنند، آنان کافرند.

اینک بسیاری از قوانین مصوّبه در کشورهای اسلامی مانند عراق و غیر آن نه تنها مخالف اسلام و قرآن است، بلکه مخالف عقل و روش عقلاء نیز می‌باشد.

در هر حال بر هر مسلمانی لازم و واجب است که به قوانین غیر اسلامی بی‌اعتنا بوده، و همه کمر همّت ببندند تا این گونه قوانین نقض و لغو شود، و باید مردم از این گونه قوانین بر حذر باشند همان‌طور که از محرّمات و گناهان دوری می‌کنند، زیرا در اسلام تنها قوانینی مورد احترام و اعتبار است که بر مبنای قرآن و سنّت پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت طاهرین

۱- سوره انعام، آیه ۹۳.

۲- سوره مائده، آیه ۴۴.

علیهم السلام پایه‌گذاری شده باشد، و فقیه هم چون کارشناس و خبره در تشخیص احکام و قوانین از متون اصلی یعنی قرآن و سنّت می‌باشد، به عنوان حاکم تعیین شده است.
پیامبر اکرم(ص) فرمودند: خداوندا جانشینان مرا رحمت کن، پرسیدند: یا رسول الله، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی که بعد از من می‌آیند، گفته‌های مرا نقل، و سنّت مرا زنده نگاه دارند.

خاتمه: نمونه‌هایی از آزادی و بیان عقیده

در اسلام همه صاحب نظران و پیروان ادیان آزادند که تفکر خویش را به دیگران ارائه دهند، در مورد اسلام سؤال کنند، و یا از عقیده خویش دفاع کنند.
در این خاتمه چند نمونه تاریخی از مناظرات میان پیامبر اکرم(ص) و همچنین حضرت امام رضا(ع) با دانشمندان ادیان مختلف را مورد اشاره قرار می‌دهیم تا بر همگان معلوم شود که اسلام تا کجا و چه حدّ به آزادی بیان و اظهار رأی ارزش می‌دهد، و دست همه مذاهب و ادیان را برای سخن گفتن و ارائه دلیل باز می‌گذارد، زیرا که اسلام با تکیه بر بحث و گفتمان، و منطق و برهان پیش رفت و گسترش یافت، نه آن‌گونه که جاهلان اسلام را متّهم می‌کنند که دین شمشیر و زور و خشونت است.
شمشیر در اسلام فقط برای دفع تجاوز به کار برده شده، شمشیر تنها در مقابل کسانی از نیام بیرون آمد که با مسلمانان جنگیدند، زور تنها در مورد کسانی به کار گرفته شد که بر ملت‌های ضعیف و تحت سلطه ظلم و ستم روا داشتند و بر فساد اصرار ورزیده و هرگز تن به اصلاح نمی‌دادند.
پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین علی(ع) به گروه‌های مخالف اجازه می‌دادند در جامعه و حکومت ایشان ظاهر شوند، و اظهار عقیده و حتی به ایفای نقش در جامعه بپردازد، حال با توجه به این کلام خدا: «وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»[1] یعنی: پیامبر(ص) از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، و این سخن پیامبر(ص) درباره خلیفه و جانشین بلافصل خود سحضرت

۱- سوره نجم، آیه ۳.

امیرالمؤمنین علی(ع): «عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ»[۱] یعنی: علی همواره با حقّ است و حقّ همواره با اوست.

آیا هیچ حاکمی هر کس و با هر اسم و رسمی که باشد حقّ دارد مخالفین را سرکوب، حقّ هرگونه اظهار نظری را از آن‌ها دریغ، و یا آن‌ها را به بهانه‌ای دستگیر و روانه زندان کند؟ یا تظاهرات و اعتراضات را با گشودن آتش، متفرق و یا به طرق مختلف و شیوه‌هایی که امروز روش حکام بلاد اسلامی است، عمل کند؟

این‌ها نه تنها خلاف سیره پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین علی(ع) است بلکه با عقل نیز ناسازگار می‌باشد، چون چنین برخوردهایی موجب تنفر مردم از حاکم گردیده، و به تدریج زمینه را برای سقوط و سرنگونی رژیم فراهم می‌آورد، همان‌گونه که حکومت‌های به ظاهر اسلامی امویان، عباسیان و عثمانی ها و یا سایر حکّام مستبد تاریخ با روسیاهی و ذلّت سقوط نمودند[۲].

۱- بحارالانوار، ج۳۶، ص۲۸۷ ح۱۰۹.

۲- در ادامه مؤلف عالی‌قدر با اشاره به برخی احتجاجات و مناظرات پیامبر اکرم (ص) و حضرت امام رضا (ع) با پیروان ادیان و مذاهب و حاملان عقائد باطله؛ از تشکیک و تردید و انکار نسبت به اصل وجود خالق یا متعدد بودن آن تا تشکیک و یا ردّ پاره‌ای از احکام در آن‌ها به چشم می‌خورد، به آزادی بیان و اظهار عقیده و عمق پایبندی اسلامی به آن که توسط شخص رسول گرامی (ص) به امضاء رسید، اشاره می‌نمایند، که تا به این مقدار از ترجمه اکتفا می‌کنیم، باشد که مورد قبول خداوند و پیامبر اکرم(ص) و ائمّه طاهرین علیهم السلام واقع شود.

فصل دوم

حقوق بشر: مقایسه منشور ملل متحد و تعالیم اسلام[1و2]

۱- غزالی، شیخ محمد، ترجمه باقر موسوی، انتشارات محمدعلی علمی، ۱۳۳۷ .

۲- در این اثر مؤلف محترم توصیف و تجلیل زایدالوصفی از برخی صحابه از جمله خلیفه دوم عمر بن خطاب به عمل آورده که به دلیل سنی مذهب بودن او می‌باشد و همچنین نسبت‌هایی به برخی دیگر از صحابه همچون سلمان و ابوذر غفاری داده که نقل آن‌ها به منظور رعایت اصل امانت به معنای تأیید اصل وقایع نمی‌باشد. (مصحح).

مقدمه مترجم

از بدو پیدایش انسان بر روی زمین وجود حقوقی که روابط بین انسان‌ها را تعیین و وظائف هر یک از افراد بشر را نسبت به دیگری مشخص سازد و در اختلاف بین آنان آخرین حرف و نظر قاطع را ابراز دارد ضرورت داشته است.

از آنجایی که جامعه بشر از بدو پیدایش جامعه طبقاتی بوده از این رو اصول و مقررات حقوق بشر نیز مانند سایر موضوعات مربوط به آدمیان از سنن طبقاتی تبعیت می‌کرده و محتوی طبقاتی داشته است. حتی با پیدایش انقلاب‌های اجتماعی بورژوازی نظیر انقلاب کبیر فرانسه و یا انقلاب مشروطیت انگلستان که سر آغاز انقلاب‌های اجتماعی سایر کشورها به شمار می‌روند، و با وجود تدوین مقررات مربوط به اعلامیه جهانی حقوق بشر، باز هم انسان‌های ساکن روی زمین، و حتی اتباع کشورهای بانی انقلاب عملاً از این حقوق به یکسان استفاده ننمودند. در عصر ما نیز که عصر در هم ریختن مرزهای ملی و پیوستگی انسان‌ها در درون یک سازمان بین‌المللی جهانی است با اینکه برای تمام افراد بشر اعم از جنس و نژاد و مذهب و ملت حقوق یکسان در نظر گرفته شده و در اجرای آن گام‌هایی برداشته شده است باز هم میلیون‌ها انسان از بدوی‌ترین حقوق فردی و اجتماعی محروم مانده‌اند. در متمدن‌ترین کشورهای امروز یعنی در ایالات متحده آمریکا انسان‌ها را به مناسبت رنگ پوست بدنشان مورد آزار و شکنجه‌های گوناگون قرار می‌دهند و سفیدپوستان «متمدن» آمریکایی با تجاوزات ننگینی که در حق سیاه‌پوستان هم میهنِ خود و ملت رنجدیده ویتنام روا می‌دارند روی دژخیمان نازی را سفید کرده‌اند.

واضعین حقوق بشر و مدافعان حقوق محرومان در هر عصر و زمانه‌ای برای به دست آوردن حقوق هم‌نوعان خویش به بی‌رحمانه‌ترین و خونین ترین درگیری‌ها تن در داده و در این راه فداکاری‌ها و از خود گذشتگی‌های حیرت‌انگیزی نشان داده‌اند.

در حقیقت سراسر تاریخ بشر را، تاریخ مبارزه مظلومان با زورگویان تشکیل می‌دهد. در این مصاف همواره اکثریت محروم و مظلوم در یک طرف و اقلیت متجاوز و ستمگر در

طرف دیگر روبروی هم صف کشیده و به مبارزه بی‌رحمانه دست زده اند بدیهی است در این مبارزه شرایع آسمانی و به خصوص شریعت اسلام، نقش افتخارآمیز و برجسته‌ای داشته و انبیای الهی پرچمداران مبارزه مظلومان علیه ظالمان بوده‌اند.

شاید اشخاصی به غلط حقوق بشر را نتیجه انقلاب کبیر فرانسه و مبارزه ستمکشان علیه ستمگران را مولود انقلاب‌های بورژوازی اروپا در قرون جدید بدانند.

این اشخاص اگر تاریخ را به روش علمی مورد بررسی و تحقیق قرار دهند به اشتباه خود پی برده و خواهند دید که منشور حقوق بشری را که ظاهراً نخستین بار ضمن قانون اساسی جمهوری اول فرانسه به صورت مدون بر جهانیان عرضه شد صدها سال پیش از آن کتاب‌های آسمانی بر انسان‌ها عرضه داشتند. حقوق بشری که هنوز هم برای قسمت عمده انسان های ساکن روی زمین حقوق ایده‌آلی است و تا اجرای آن فاصله بسیار دوری در پیش است، قرآن کتاب آسمانی مسلمانان آن را به وضوح و روشنی مدون و بر جهانیان عرضه داشته است و به دست حضرت محمد مصطفی(ص) و خلیفه بر حق او امیرالمؤمنین امام علی(ع) و امامان اطهار(ع) به مرحله اجرا گذاشته شده است. حقوق بشری که دین مبین اسلام وضع نمود قرن‌ها در قسمت عمده جهان متمدن آن روز روابط بین انسان‌ها را تعیین می‌نمود؛ و بر اساس آن میان افراد بشر حکومت و قضاوت می‌شد. در بیان تساوی بین افراد بشر بیانی روشن‌تر از این آیه شریفه: «یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ» می‌توان نمود؟

در دنیایی که در آن تندباد ستم از هر سویی می‌وزید پیغمبر اسلام(ص) از مرکز شبه جزیره عربستان به مساوات بین انسان ها ندا در داد و اعلام داشت که هیچ سیاهی بر سپید و رومی بر زنگی رجحان ندارد نزد خداوند آن کسی عزیز است که از همه پرهیزکارتر است.

چه شد که انسان‌ها اعلامیه حقوق بشری را که اسلام آورده بود یک باره به فراموشی سپردند و بشری که اسلام منشور آزادی و تساوی را بر وی عرضه داشته بود آن را از دست هشت و تحفه به دست آورده را به در داد و برای یافتن آزادی گرد جهان گردید و گمشده خود را از میان قانون اساسی انقلاب کبیر فرانسه باز جست جواب آن بسیار روشن است.

جامعه طبقاتی صدر اسلام لیاقت درک و هضم و اجرای اصول عالی بشری را نداشت. طبقات حاکمه بنا به سرشت تجاوزکارانه و طبقات محکوم به علت جهل و نادانی نخواستند و یا نتوانستند این اصول عالی را حفظ کرده و مقررات آن را به مرحله اجرا بگذارند. از این رو قوانینی که بعدها توسط قانون گذاران شرعی و عرفی که داعیه حفظ حقوق بشر را داشتند وضع شد در جهتی وضع گردید که ناقض حقوق بشر بود، و چون زنجیر گرانی دست و پای مردم مظلوم و زحمتکش را می‌بست.

کتاب «حقوق‌الانسان بین تعالیم‌الاسلام و اعلان الامم‌المتحده» که به وسیله محمد غزالی نویسنده خوش قریحه و دانشمند مرجع فتوای عرب تألیف شده و ترجمه آن از نظر خوانندگان می‌گذرد مبین این ماجرا بوده و نویسنده در این کتاب بین اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد و اصول عالی اسلام و بین عظمت تعالیم اسلام که در هزار و سیصد و هشتاد و شش سال پیش[1] جهت حفظ حقوق بشر تدوین گردیده است و منشور ملل متحد مقایسه علمی و منطقی نموده و برتری تعالیم اسلامی را با دلیل و مدرک ثابت کرده است جا داشت که در این مقدمه بیوگرافی و شرح حال این نویسنده عالیقدر را که بی شک برای قسمت عمده هم‌میهنان ناشناس است نوشته و تألیفات این دانشمند را فهرست وار ذکر کنم. لیکن متأسفانه این کار مستلزم این بود که در انتشار ترجمه کتاب، تأمل شود تا با شخص نویسنده در این باب مکاتبه و ضمن کسب اجازه در انتشار ترجمه کتاب شرح حال و فهرست تألیفات او را بدست بیاورم و این امر با پیش‌آمدهای اخیر کشورهای خاورمیانه عربی ممکن بود به این زودی‌ها انجام نپذیرد و انتشار ترجمه کتاب سال ها به تعویق افتد از این رو با پوزش از مؤلف محترم کتاب، و خوانندگان ارجمند انجام این مهم را به چاپ دوم کتاب موکول می‌نمایم. امیدوارم تا آن موقع بتوانم به انجام این وعده وفا کنم. ناگفته نماند که محمد غزالی نویسنده عالیقدر مصری دارای تألیفات بسیاری است نظیر:

الاسلام و المناهج الاشتراکیه: یا الاسلام و الاستبداد السیاسی؛ و تألیفات متعدد دیگر که هر یک از این تألیفات در خور مطالعه و شایسته ترجمه‌اند زیرا در این کتاب‌ها اصول تعالیم

۱- این عدد بر مبنای تاریخ ترجمه اثر یعنی سال ۱۳۴۶ بیان شده است.

عالی اسلام با محققانه ترین متد با مدنیت زمان مقایسه و عظمت تعالیم اسلام به صورت بارزی نشان داده شده است. به نظر اینجانب مطالعه و ترجمه این متون بر هر فرد مسلمان روشنفکری وظیفه است و امید است مترجمین عالیقدر کشور به ترجمه آثار گران‌بهای این نویسنده عالیقدر دست زده و کتاب خوانان کشور ما را از گنجینه معارف این دانشمند مسلمان روشنفکر بهره مند سازند. تا مغرضان و نادانان تصور نکنند که دین مرادف با اوهام و متدین مستغرق در تخیلات و خرافاتست زیرا در آثار این نویسنده عالیقدر و همکاران وی انطباق تعالیم عالی اسلام با مدنیت عصر ما به بهترین وجهی بیان شده و ثابت شده است که انسان عصر ما نمی‌تواند از دین حنیف اسلام بی‌نیاز باشد. انسان دانشمند قرن بیستم فردیست که دل و دیده خود را با نور مذهب اسلام منور ساخته باشد[1].

مرداد ماه ۱۳۴۶

باقر موسوی

۱- هر چند شیوایی و رسایی متن کتاب و مضامین و محتوای مباحث مطروحه در آن و نوع تبویب مطالب کتاب، مویدی بر نظر مترجم محترم و دلیلی بر فضل و دانش مؤلف گران‌قدر می‌باشد لکن به نظر می‌رسد مؤلف محترم در استناد به احادیث و سیره صدر اسلام جانب‌دارانه عمل نموده و صرفاً به منابع و کتب حدیثی استناد کرده که اصالت آن‌ها چندان در نظر دانشمندان رجال و درایه مورد تائید نبوده و بسیاری از مناقب و صفاتی که در کتب معتبر اهل سنت به ویژه صحاح سته در وصف حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) نقل شده به دلیل عموم توجه به اصل منابع در وصف سایر خلفا به ویژه خلیفه دوم عمربن خطّاب نقل کرده است که از این جهت موضوع قابل تأمل می‌باشد. (مصحح)

مقدمه

بنام خداوند بخشنده مهربان

سخن‌پردازی درباره گذشتگان از طرف بیکاره‌گانی که به عذر تقصیر یا از روی افتخار به اصل خویشتن آن را بر زبان می‌آورند کار بیهوده‌ایست. اگر فقط هدف این دو بود من دوست نداشتم که از مسلمانان اولیه صحبت بکنم. لیکن چون گذشتگان بر گردن ما حقی دارند و حقشان را تاکنون کمتر کسی بجای آورده است از این رو صحبت کردن از آنان ضرورت دارد.

اشخاصی که از مجاهدات مسلمانان اولیه منتفع شده اند یا گرفتار فراموشی شده و یا به درد حسد و انکار دچار گشته‌اند؛ و امروزه ما ناگزیریم از نیکی‌های گذشتگان خود یاد کنیم. در روزگارانی که اعراب در شرق و غرب زمین به جنبش در آمده و پرچم روشنفکری و شرافت را بر دوش می‌کشیدند اروپا در ظلمات جهل غوطه‌ور بود. اگر رسالت اعراب نبود باختر سرنوشتی جز این نداشت: که یا در اثر نادانی و گمراهی که ظاهر و باطن آنان را فرا گرفته بود منهدم می‌گردید... !!

و یا اینکه رستاخیز آنان به جای اینکه در قرن شانزدهم آغاز شود قرن‌ها پس از آن، یعنی در قرن بیست و ششم یا سی و ششم به وقوع می‌پیوست ولی اصول معنوی و عقلانی که همراه مدنیت اسلام بود به کشورهای مجاور نفوذ کرد و جنبش اخیر اروپا را تسریع - و می‌توانم بگویم آفرید - نمود و به رشد آن کمک کرد. شاید کورباطنان متعصب این را انکار کنند و بگویند: این‌طور نیست لیکن ما روی این حقیقت که هر محقق منصفی آن را تایید خواهد کرد پافشاری می‌کنیم. ژاپنی‌ها مدعی‌اند که از مدنیت غرب استفاده نکرده و دانش از پدرانشان به آنان به ارث رسیده است. لیکن حقیقت با این تصورات عوض نمی‌شود. شاید اروپائیان انکار کنند که از مدنیت اسلام استفاده کرده‌اند و مدعی شوند که مدنیت خود را بر اساس میراث مذهبی و فلسفی خود پایه‌گذاری نموده‌اند. لیکن این حق

ناشناسی‌ها فقط ریاکاری و تحریف تاریخ است. در طی گذشت زمان معرفت بشری و ارتقاء اجتماعی در انحصار هیچ قاره و سرزمینی نبوده است. کمتر ملتی است که برای مدت طولانی، رهبری جهان و پیش گامی ملت ها را برای خود حفظ کرده باشد. متأسفانه ملت‌ها نمی‌توانند برای مدت طولانی وسایل عظمت و بزرگ‌منشی را برای خود نگهدارند؛ و میکروب تنبلی به سرعت در درون آن‌ها رسوخ کرده و علل عقب‌ماندگی را در درون آنان رشد می‌دهد. لیکن عنایات عالیه الهی هیچ‌گاه نمی‌گذارد که مشعل روشن خداوندی فرو نشسته و تاریکی روی زمین را فرا گیرد. شرایط ملل دیگر را به صحنه کار و فعالیت که ملل دیگر قبلاً آن را ترک گفته‌اند پیش می‌راند؛ و آن ملت با جدیت به کار می‌پردازد تا به نوبه به آن چیزی برسد که ملت‌های دیگر به آن رسیده بودند.

تاریخ تکرار می‌شود و با این سابقه و ترتیب زندگی خود را از نو می‌سازد خدای تعالی فرمود:

«وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَلَمِينَ»[1]

مسلمانان قریب به هزار سال به جهانیان خدمت کردند و بعدها در اثر خیانت‌هایی که از آنان نسبت به اسلام سرزد بازوانشان از حمل مشعل مدنیت ناتوان ماند و بال‌های پروازشان فرو ریخت و زمین‌گیر شدند. سرنوشت عالی بر هیچ کس ابقاء نمی‌کند، قوانین عادلانه سرنوشت به همه بشریت حکومت دارد.

وقتی می‌شنویم که مسلمانان مراکش بیش از سایر مسلمانان قرآن را از حفظ داشته و یا مسلمانان مصر بهترین قاریان قرآن بودند، و یا ترک ها بهترین نویسندگان قرآن را تشکیل می‌دادند بی‌اختیار لبخندی بر لبان ما ظاهر می‌شود که از هر گریه‌ای بدتر است. چه فایده؟ عمل به قرآن در خلایای وجود و زوایای جامعه و در درون دولت‌ها کجا رفت؟ مسلمانان از جاده شایستگی عقب افتادند. ولی نباید به حال ایشان غصه خورد و از دست روزگار نالید، زیرا آنان تخمی را که خود کاشتند درو می‌کنند. مسلمانان موقعی عقب افتادند که

۱- اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر عقب نمی‌زد، روی زمین را فساد می‌گرفت، و لیکن خداوند بر دو جهان بخشش دارد (سوره بقره، آیه ۲۵۱).

ملل دیگر راه خود را به سوی سروری و گرفتن جای خالی آنان می‌گشودند. چرا باید جایشان خالی باشد؟ چرا نباید گذاشت دیگران بر کرسی آنان بنشینند؟ اضداد زندگی با قدرت جلب توجه می‌کنند. مردم وقتی ثروتمندِ بخیل و یا سخاوتمند مستمندی را می‌بینند تعجب می‌کنند، چه بسا مردم از کار دنیا و از گوشواره‌ای که به یک آدم گوش بریده موهبت کرده است دچار شگفتی شوند.

این تضادها سخنان «جبران» را به یاد من می‌آورد: «مردم از دو دسته خارج نیستند. دسته ای که در میان پرتو نور خوابشان برده است و دسته‌ای که در میان تاریکی بیدار گشته‌اند» باید گفت سخنان جبران در مورد مسلمانانی که زیر پرتو وحی صادق به خواب رفته‌اند چه خوب مصداق پیدا می‌کند و همین‌طور به افرادی که در میان تاریکی‌ها بیدار گشته و راهی به سوی روشنایی می‌جویند چه اندازه صادق است. تضادها همچنان روی هم انباشته می‌شوند و هیچ چیز قادر نیست از تراکم آن‌ها جلوگیری کند.

قصه حقوق بشر یکی دیگر از این تبعیضات بشمار می‌رود. اصولی که ما، به عنوان ارمغان به بشر هدیه کردیم اکنون بر خود ما چون کشف جدیدی به نظر می‌آیند آنچنان که گویا هرگز با آن‌ها آشنا نبوده‌ایم. پیدایش این اصول در زندگی غرب در موقعی که آتش انقلاب کبیر فرانسه برافروخته شد چیز تازه‌ای بود. درست مانند نان قندی بود که به دست پسر یتیمی افتاده باشد! ما در ذی‌قیمت بودن این اصول بحث نمی‌کنیم. اشخاصی که فکر می‌کنند با دادن پنبه به مصر کمک کرده‌اند کار مهمی انجام نداده‌اند زیرا خود مصر صاحب بهترین پنبه بوده است.

ما گنجینه ذی‌قیمتی از اصول و نمونه های عالی را مالکیم. می‌ترسم روزی برسد که غربی‌ها دست و رو شستن را به عنوان علامت نظافت بشر به کشور ما به ارمغان بیاورند. در صورتی که این همان وضویی است که نزد ما از قدیم متداول بوده است. فریفتگان مدنیت غرب مدعی‌اند چرا نباید عقب ماندگی خود و پیشرفت دیگران را قبول کنیم؟ چرا نباید به فقر خود و بی‌نیازی دیگران اذعان نماییم؟ ما با همه جهل متراکمی که داریم به خود نمی‌توانیم دروغ بگوییم و پیوسته چیزهایی را که قبلاً داشتیم به یاد می‌آوریم. همه این چیزها به خاطر

آن است که به کوته‌فکران بفهمانیم که به مدنیت قدیم خود اطمینان حاصل کنند و آن چیزهایی را که خود داشتند با آنچه که دیگران دارند مقایسه کنند. زیرا همه چیزهایی را که غربیان فاتح به ما ارمغان آورده اند چندان ارزشی برای ما ندارد. ما رسالتی داریم که از جانب آسمان نازل شده است و ما با اصول و تعالیم آن می‌توانیم همه‌چیز را بسنجیم و آن چیزهایی را که موافق با اصول باشد ولو از کشور خارج آمده باشد حق دانسته و چیزهایی را که با آن اصول موافق نیست ولو مربوط به خود ما باشد باطل دانسته و دور بریزیم. انصاف حکم می کند که مقداری از اصول و شعائری را که در دنیای باختر منتشر شده و با فطرت خداوند هم آهنگ است انتخاب کنیم و اگرچه این اصول در مذهب ما از مدت ها پیش متداول بوده و برای ما آشنا می‌باشند از روی شکسته نفسی آن‌ها را از اختراعات دنیای باختر بشناسیم.

من از دکتر «علی عبدالواحد»، تعجب می کنم که در حقوق بشر صحبت کرده می گوید: بهترین حقوق بشر به دو حق اساسی مربوط می‌شود. برابری و آزادی. ملل جدید دموکرات مدعی‌اند که انسان‌ها در مورد این دو حق مدیون آن‌ها می‌باشند. انگلیس‌ها معتقدند که در این دو مورد پیشرفته ترین ملل جهانند. فرانسوی‌ها تصور می کنند که این دو اصل مولود انقلاب کبیر فرانسه است. ملل دیگر نیز مدعی‌اند که در این راه از انگلیس ها و فرانسوی‌ها جلوترند لیکن باید گفت نخستین مذهبی که جامع و کامل حقوق بشر را وضع کرد اسلام بود، و ملل اسلامی در دوران حضرت رسول(ص) و خلفای راشدین پیشرفته ترین ملل جهان در اصل برابری و آزادی بودند.

من نمی‌خواهم به این اکتفا کنم و ثابت کنم که اسلام از جنبه تاریخی در این مورد گوی سبقت از دیگران ربوده است بلکه می‌خواهم روشن تر از این بیان نمایم. من رسالات متعددی در اثبات برتری اسلام بر جنبش‌های اصلاحات مذهبی اروپا تألیف کرده‌ام. جنبش های اصلاحات مذهبی اروپا که دُم کشیشان را چیده و رسوم رهبانیت را پاکیزه ساخته و انحصار تفسیر انجیل را از دست رجال روحانی گرفته و آنان را مجبور ساخت که عقل بشر را از تحت‌الحمایگی خود آزاد کنند، همه در پرتو فرهنگ اسلامی قرون وسطی صورت گرفت.

آزادی‌ها و عدالت و برابری انسان‌ها که اسلام وضع کرده است نه تنها در پایتخت‌های ملت‌های اسلامی مورد بررسی و تحقیق قرار گرفت بلکه در اروپا نیز همراه فرهنگ‌های دیگر مورد بررسی و تحقیق واقع شد، به منزلهٔ اهرم جنبش زندگی اروپائیان به شمار می‌رود که در انقلاب‌های آزادی‌خواهانه قرن‌های گذشته سیمای خود را نشان داده و ملل اروپا را به سوی استقرار اصولی که در سرزمین‌های اسلامی از مدت‌ها پیش متداول بود دعوت نمود.

همان‌طوری که آب باران در زمین فرورفته و از جای دیگر به صورت چشمه زلالی جوش می‌زند آثار علمی ما نیز به همین طرز نهفته و به زمین فرو می‌رود و از جایی که سرنوشت به او اجازه می‌دهد جوشیده و ظاهر شده و از خود پرتو می‌افکند. میراث های روحی و فکری اروپا طوری نبود که به فعالیت بشری و انقلاب‌های اجتماعی انسانی اجازه آشکار شدن را بدهد. مدت‌ها بود که کلیسا عقل انسان‌ها را به زندان ابد محکوم کرده بود و در مورد جرایم خویش چشم‌پوشی می کرد و در سایه این شرایط خفقان آور هرگونه ریشه جنبش بشری خشکیده بود و اگر نسیم دموکراسی اسلام که از دور بر کشورهای آن قاره می‌وزید نبود، هرگز اروپا قیام نمی کرد و از خواب غفلت بیدار نمی‌شد[1].

سستی و کسالت قرون اخیر که ما را فرا گرفت میراث خلافت های ورشکسته بود که می گفتند: اعراب چیزهای خوبی به جهانیان عرضه نکردند اسلام و مسلمانان از همان اول انگل و طفیلی بودند.

«أَلاَ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجاً وَهُم بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»[2]

۱- شرح علمی این موضوع را در کتاب‌هایی که تحت عنوان «کفاح دین» و «مع الله» تألیف کرده‌ام مطالعه کنید (مؤلف).

۲ - سوره هود، آیات ۱۸ و ۱۹.

خوانندگان در این کتاب نص‌های قاطعی را مطالعه خواهند کرد و خواهند دید که آرزوهایی که بشر در تدوین قواعد حفظ احترام و شرافت بشری در دل می‌پرورانند از بدیهیات اسلام است و اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد از جمله وصایایی است که حضرت خاتم النبین محمد(ص) بر مسلمانان عرضه داشته است.

وقتی که می‌خواستم در این خصوصی کتابی تألیف کنم در خود شوق این کار را نمی‌دیدم. زیرا در این موضوع من کتاب‌هایی نوشته بودم و نمی‌خواستم دوباره آن‌ها را تکرار کنم. سپس پیش خود اندیشیده و فکر کردم مسائل فوق را تحت یک نظم کامل‌تری در آورم و به خود گفتم شاید این عمل من کمک بیشتری به خدمت دعوت اسلامی باشد. وقتی شروع به تألیف کتاب کردم احساس کردم که اسلام از آنچه من فکر می‌کردم و می‌اندیشیدم وسیع‌تر و سرسبزتر است و نویسنده از تجسم تعالیم اسلام شاید بتواند تا حدی مطلب را بیان کند و لیکن نوشته‌اش از حدود دید و بینایی او خارج نخواهد بود.

و هر اندازه بصیرت او از بزرگان اسلام بیشتر باشد به چیزهایی برخورد خواهد کرد که قبلاً بر آن‌ها واقف نبوده است. خدای تعالی صحیح فرموده است: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»[1] البته اگر یکی از پیشوایان قدیمی که روح عالی و دید وسیعی داشت در این خصوص چیزی می‌نوشت نوشته‌های او ارزش دیگری داشت.

من از خدا می‌خواهم که به لطف خود از قصوری که در این مجاهدت مبذول داشته‌ام در گذشته و مرا ببخشد. من در این نوشته به بحث مجرد از اسلام و کتاب و سنت و سیرت خلفای راشدین و فقه فقهای مورد اعتماد اتکاء نموده و به هیچ یک از مذاهب خود را مقید نساخته‌ام؛ و خواستم در آخر کتاب متن کاملی از اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد را گنجانده و در ذیل به شماره موادی که در بحث مباحث اسلامی به این اعلامیه مربوط می‌شود اشاره کنم؛ و از خداوند توفیق در این کار را مسألت نمایم.

۱- سوره یوسف، آیه ۷۶.

پیشگفتار

مظالمی که در طی قرون متوالی بر سر بشر فرود آمد، در دل انسان‌ها تمایل عمیقی برانگیخت که تا در قبال ستمگری‌ها در پی جستن وسایل محافظت خود بر آمده و در آینده در برابر سیل ستم سد شدیدی ایجاد بکنند. تجربیات انسان‌ها در برابر مظالم مستبدان و ستمگران بسیار تلخ و طولانی می‌باشد. در طول تاریخ بین ستمگران و ستمکشان کشمکش های طولانی جریان داشته و جهاد شرافتمندانه مظلومین به خاطر رهایی افراد و جمعیت ها از زیر زنجیر ذلت و انحطاط ادامه داشته. دین اسلام که ختم دیانات آسمانی است و پس از یک سلسله گام‌های آکنده از تجربه و عبرت از جانب خداوند برای بشر نازل شد زندگی آرامی را برای انسان ها تضمین کرده است و حقوق انسان را به شکلی بسط توضیح داده که جای هیچ گونه شک و ابهامی در آن باقی نمانده است. به نظر اسلام انسان ارزش عالی داشته و شأن تاریخی او سروری موجودات زمین و آسمان را برای وی فراهم ساخته است. زیرا انسان نفخه روح الهی است و قطعه‌ای از نور مقدس خداوند در انسان به ودیعه گذاشته شده است؛ و همین جنبه آسمانی بود که خداوند فرشتگان و سایر موجودات را مأمور ساخت که به تفوق و برتری انسان اذعان نموده و ایمان بیاورند: «إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِینٍ فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ»[1] انسان به وسیله این قدرت صنع الهی و نفخه علویست که از سایر مخلوقات متمایز گشته و در کیان وجودش آثاری از اوصاف خدای تعالی به ودیعه گذاشته شده است. آسمانی که بر سر او سایه می گستراند و زمینی که در او منافع شماری برای بشر نهفته است همه به خاطر بشر و مال بشر می‌باشد. هر آنچه در آسمان ها و ستارگان و عناصر نهفته است برای استفاده بشر آفریده شده.

۱- خداوند به فرشتگان فرمود بشر را از گل خواهم آفرید. وقتی او را ساخته و روح خود را بر آن دمیدم بر او سجده کنید. (سوره ص آیات ۷۱ و ۷۲).

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»[1] گر چه بشر خطاهایی را مرتکب می‌شود و راه‌هایی را تعقیب می‌کند که در خورشان او نیست. لیکن این اشتباهات و خطاها شرافت بشر را از بین نبرده و ارزش وی با این لغزش‌ها کاهش نمی‌یابد.

فرشتگان در بدو خلقت از خدا سؤال کردند: انسان که در تاریخ طولانی خود همراه خطاها و گناهان پیش می‌رود چگونه شایسته این همه رحجان و برتری است؟

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»[2]

خدا در پاسخ فرشتگان فرمود که ابناء نوع بشر شایسته احترامند و انحراف افراد یا جمعی از مقامی که خدا برای بشر ارزانی داشته نمی‌کاهد.

«إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ»[3] بشر راه خود را به سوی زندگی به این ترتیب گشود و لیاقت و شایستگی خود را در عالم بزرگ هستی بدین‌گونه نشان داد. با این همه باید گفت که انسان در سر راه خود به پرتگاه‌هایی غلتیده و پستی و انحطاط گراییده است که نقطه‌نظر و دید او را از انظار مستور داشته و احیاناً بشر از اصل صحیح و نقطه‌نظر شرافتمندانه‌اش دور مانده است به همین جهت خدای تعالی پیامبران خود را مأمور ساخت که قافله‌سالاری بشر را به عهده گرفته و راهنمای او باشند. اسلام با تعالیم ابدی خود از کتاب و سنت نفخه‌ای بود که از آسمان برای تأکید ارزش انسان نازل شد و انسان را در بلایا و آفات حمایت نمود آفاتی که مسخ کننده وظیفه بشری است و موجب محرومیت وی از حقوق مادی و معنوی می‌شود.

در قرون گذشته این حقوق به جنبه‌های مدنی و سیاسی شامل نمی‌شد لیکن در اثر حساسیت توده‌های بشر و دست انداختن انسان به افق‌های دور دست، بشر حقوق اجتماعی

۱- آیا نمی‌بینید که خدا آنچه در آسمان و زمین است برای شما رام کرده و نعمت‌های آشکار و نهانش را بر شما تمام کرده است. سوره لقمان آیه ۲۰.

۲- آیا می‌خواهی موجودی را بیافرینی که در روی زمین فساد کرده و مرتکب خونریزی شده و ما به ستایش و تقدیس تو مشغولیم؟ سوره بقره آیه ۳۰.

۳- من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. سوره بقره آیه ۳۰.

و اقتصادی و فرهنگی را برای خود تثبیت کرد. حقوقی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر به تفصیل ذکر شده است و تکرار آن مورد ندارد.

در این کتاب ما این حقوق را از اسلام استخراج کرده و به موازات حقوق مندرج در اعلامیه بشر قرار دادیم. در این کتاب اگرچه در بعضی موارد و احکام من نظری مخالف با حقوق بشر ابراز داشته ام لیکن هدف من شرح حقوق بشر از نقطه‌نظر اسلام بوده و برای من عرضه کردن حقوق بشر در اسلام مهم‌تر از هر چیز می‌باشد که با دلایل قانع کننده شبهات را از تعالیم اسلام بر طرف می‌سازد.

حقوق سیاسی و مدنی

بشری که در قاره‌های پنج‌گانه زمین زندگی می‌کنند از پدر و مادر واحدی به وجود آمده و اصل و ریشه‌شان یکی است و در آفرینش و شروع زندگی یکی بر دیگری برتری ندارد. خداوند تکالیف بشری را یکسان بر عهده همه آنان گذاشته است زیرا همه آنان به طور مساوی از خصائص نفسانی و عقلانی همجنسان خود ارث برده و همه آنان واجد شایستگی انجام تکالیف بشری هستند خداوند تعالی فرموده است. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كثيراً و نساءً»[1] و نیز فرموده است. «يَابَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقى وَأَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ»[2]

این خطاب‌ها نمونه‌ای از خطاب‌های متعددی است که در قرآن مجید آمده و نشان می‌دهد که انسانیت دارای معنای مشترکی است. تمام ساکنین روی زمین در حقیقت با یکدیگر مساوی هستند و میان ساکنان مناطق استوایی با ساکنان مناطق قطبی فرقی نیست، همچنین

۱- ای مردم به خداوندی که شما را از یک نفس آفریده جفت او را نیز از او آفریده و زن و مرد زیادی از آن دو پراکند. پرهیزکاری کنید سوره نساء آیه ۱.

۲- ای فرزندان آدم از میان شما پیامبرانی بر می‌خیزند که آیات مرا به شماها حکایت می‌کنند هر کس خود را اصلاح کند و پرهیزکاری نماید ترس بر آن‌ها نبوده و غمگین نخواهند بود ـ سوره اعراف آیه ۳۰.

انسان های زمان ما با انسان های قرون گذشته و انسان‌هایی که بعداً به وجود خواهند آمد فرقی ندارند. نباید فراموش کرد که بشر به طور کلی از نظر رنگ پوست بدن و زبان متنوع با یکدیگر متمایز و مختلف‌اند. با وجود این در قبال یکسان بودن آنان در حقیقت انسانیت این اختلاف قابل توجه نیست؛ و نظیر اختلاف و تنوع رنگ گل‌های باغچه و یا لباس است که مردم بر تن خود می‌پوشند. اسلام نه تنها با فرق نهادن و تقسیم بشر به وسیله این قبیل مختصات مخالف است و آن را رد می کند، بلکه این اختلاف را یکی از مظاهر ابداع آفرینش الهی می‌داند:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ»[1]

بی‌شک این اختلافات برای بشر وسیله شناسایی است نه منشاء اختلاف و کشمکش بین آنان.

خدای تعالی می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»[2]

حضرت محمد(ص) در حجه‌الوداع خطاب به مردم فرمود: «أيها الناس إنَّ ربَّكُم واحِدٌ وَ إنَّ أبَاكُم واحِدٌ كُلُّكُم لآدَمَ و آدَمُ مِن تُراب إنَّ أكرمكم عندالله أتقيكم و لَيسَ لِعَربيٍّ علی عَجَميٍّ فَضلٌ الاّ بالتقوی ولاَ لأحْمَرَ عَلَى أبْيَضٍ، ولا أبْيَضُ عَلَى أحْمَرَ إلاّ بِالتَّقْوَى أبَلَّغْتُ؟ اللّهُمَّ فاشْهَدْ، ألا فَلْيُبَلِّغِ الشّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ»[3]

۱- از جمله آیات خداوند آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف رنگ و زبان‌های شماست به درستی که در این کار آیاتی برای عالمیان وجود دارد سوره روم آیه ۲۲.

۲- ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و به ملل و قبایلی تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید به درستی که عزیزترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست به درستی که خدا دانا و آگاه است. سوره حجرات آیه ۱۳.

۳- ای مردم، خدای شما یکی است، پدرتان یکی است، همه شما از آدم هستید، و آدم از خاک است، عزیزترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست، عربی بر غیر عرب و غیر عربی بر عرب، و سرخ بر سفید، و سفید بر سرخ جز با پرهیزگاری رجحان ندارد، آیا پیام مرا شنیدید. خدایا گواه باش، کسانی که از شما در اینجا حاضر هستند بغائبان ابلاغ کنند ـ از ابن هشام.

نباید میان مردم با فرق‌های عارضی تفاوت گذاشت.

اسلام در هنگام ظهور خود با چنان وضع محلی مواجه بود که میزان برابری را بر هم زده، و بدون وجود علت مشروعی به حقوق عمومی تجاوز می‌شد.

انسان ها به علت سیاهی رنگ یا کم پول بودن، یا گمنام بودن خانواده شان یا صفات و علامتی نظیر این ها در معرض تعدی قرار می گرفتند: آنچه که جامعه عرب در دوران جاهلیت از این بدبختی‌ها دچار بود، ملل دیگر رومی‌ها و ایرانی‌ها نیز به آن دچار بودند گرچه علل تفرقه میان آنان متفاوت بود.

اسلام در هدایت و رهبری مردم به راه راست به سنن دورهٔ جاهلیت اعتنا ننمود و اعتبار از دست داده انسان‌ها را در اختلاف رنگ پوست و سایر شرایط زندگی به آنان باز گردانید.

در دوره جاهلیت اعراب با سیاه‌پوستان بدرفتاری می کردند و قدر و منزلتی بر آنان قائل نبودند، به طوری که موقعیت اجتماعی شاعر سوارکار «عنتره بن شداد» به علت سیاهی رنگ پوستش به خطر افتاد و پدرش او را طرد کرد. در حالی که «عنتره بن شداد» مرد دلاور و پیش تازی بود و از جمله شعرای انگشت شمار به حساب می‌آمد.

نخستین مؤذن پیغمبر اسلام یک برده سیاه پوست بنام بلال بود؛ و بانگ اذان او مسلمانان را روزی پنج بار به نماز و ایستادن در برابر خداوند دعوت می‌نمود. پس از فتح مکه بلال بر بالای خانه مقدس کعبه رفته و با صدای رسا زبان به تلفظ شعار اسلام گشود:

«اللّهُ أَكْبَرُ اللّهُ أَكْبَرُ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّهُ»

ابوذر غفاری صحابه معروف پیغمبر روزی ضمن گفتگو با سیاه‌پوستی خشمگین شد و به او: «پسر کنیز سیاه» خطاب کرد، این سخن به گوش پیغمبر(ص) رسید و شدیداً این کار را تقبیح فرموده و به ابوذر خطاب کرد: «أعیرته بأمه؟ إنک امرؤٌ فیک جاهلیة»[1] و نیز فرمود: «طَفَّ الصّاعُ طَفَّ الصّاعُ لَیسَ لِابنی البَیضاءَ عَلَی ابنِ السَّوداءِ فَضلٌ اَلّا بِالتَّقوی اَو بِعَمَلٍ صالِحٍ»[2]

۱- تو به مادر او اهانت می کنی؟ به درستی که تو مردی هستی که هنوز در وجود تو آثار دوره جاهلیت باقی مانده است.

۲- خود را تنزل دهید، خود را تنزل دهید، فرزند سفید پوست بر فرزند سیاه پوست جز با پرهیزگاری و کار نیک رجحان ندارد. (بخاری)

ابوذر از عتاب حضرت رسول اکرم سخت متأثر شد و اظهار ندامت کرد و روی بر زمین گذاشت و به غلام سیاه پوست گفت: «برخیز و صورت مرا لگد کن.» اسلام با چنین تعلیمات روشن و قاطعی همه آثار تبعیض نژادی را از بین برد. در حقیقت رنگ پوست انسان موجب برتری و پستی او نیست، و مدار ارزش های عالی بشری عادت و رفتار است. عباده بن صامت که یکی از بزرگان صحابه پیغمبر است سیاه پوست بود و در زمان عمروعاص ریاست هیئت نمایندگی جهت مذاکره با ماکوکوس فرمانروای قبطیان مصر به او محول شد. ماکوکوس از پوست سیاه و سادگی رفتار او عصبانی شد و خواست به جای وی یک نفر دیگر به ریاست هیئت نمایندگی تعیین شود. اعضای هیئت به اتفاق پاسخ دادند که عبادَه از حیث دانش و اندیشه بهتر از ماست و سرور ما و نیک مرد است و امیر ما او را رئیس ما انتخاب کرده و ما از امر امیر خود نمی‌توانیم سرپیچی کنیم. ماکوکوس از اینکه یک نفر سیاه‌پوست بهترین فرد آنان است تعجب نمود. نمایندگان در جواب گفتند سنجش مردان با رنگ پوست آنان نیست و اسلام جز به خصائص نیک ارزشی قائل نیست. یکی از اصول متداول دوره جاهلیت که هنوز هم در جامعه های مختلف رایج است عیب بودن فقر و نداری است در نزد آنان طبقات و افراد مستمند منزلت و مقامی ندارند. اسلام این نظریه را تقبیح کرد و ارزیابی فرد و جامعه را به وسیله دارایی و ثروت طرد نمود، و در ارزش انسان منحصراً به رضایت و نارضایتی و ستایش یا نکوهش الهی تکیه کرد، و توانگری و درویشی دارایی و نداری را به حساب نیاورد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاء لِلّهِ وَلَوْ عَلَى أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللّهُ أَوْلَى بِهِمَا»[1]

از آنجایی که نداری در محرومیت توده انبوه بشر از حقوق انسانی و اجتماعی عامل موثری است، اسلام جانب آنان را فرو نگذاشته و کفه آنان را با دیگران یکسان ساخته است تا بدین‌وسیله از رنج اهانت و مصائب وارده بر آنان بکاهد.

۱- ای کسانی که ایمان آورده‌اید عدالت را معیار خود بدانید و اگر عدالت به ضرر خود یا پدران یا قوم و خویشان خودتان باشد خدا را شاهد بگیرید، اگر آنان توانگر و یا درویش باشند خداوند به آنان اولی‌تر است سوره نساء آیه -۱۳۵ .

می گویند روزی حضرت رسول(ص) با شخصی در یکجا نشسته بود در این موقع مردی بر آنان گذر کرد، حضرت رسول(ص) از مصاحب خود سؤال فرمود نظرت درباره این مرد چیست؟

مصاحب حضرت رسول(ص) جواب داد این مرد از اشراف است و اگر تقاضایی داشته باشد شایسته است که تقاضای او را اجابت کرده و اگر در حق کسی شفاعتی نمود شفاعت او را باید پذیرفت و اگر سخنی گفت سخن او را باید شنید. حضرت رسول(ص) سکوت فرمود و جوابی نداد. اندکی بعد مرد دیگری بر آنان گذر کرد پیغمبر(ص) فرمود درباره این مرد چه می گویی؟ مصاحب پیغمبر(ص) جواب داد: ای رسول خدا، این مرد مسلمان و فقیری است. اگر به خواستگاری دختری رفت نباید دختری را بزنی به او داد، و اگر شفاعتی کرد نباید شفاعت او را پذیرفت، و به حرف او نباید ترتیب اثر داد. پیغمبر(ص) فرمود.

«هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الْأَرْضِ مِثْلَ هَذَا»[1]

از «مصعب بن سعد بن ابی وقاص» نقل شد که گفته است: «سعد معتقد بود که بر اشخاص پست‌تر از خود رجحان دارد»! پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود: «إلا وترزقون إلاّ بضعفائكم؟»[2] و نیز فرمود: «ابغُونی فی ضعفائِكُمْ، فإنّما ترزقُونَ وتُنصرونَ بضعفائِكُم»[3]

در حقیقت ضعفا را ناتوانان و بیماران تشکیل نمی‌دهند بلکه عموم ملت تشکیل می‌دهند که نامشان در هیچ جا ثبت نشده و اعمالشان زبانزد مردم نیست و در زمان صلح و جنگ سربازان گمنامی هستند. معنای فرمایش حضرت رسول(ص) که مرا در میان ضعیفان بجویید اینست که مرا در میان بزرگان و سروران نجویید بلکه در میان مردم و توده ها بجویید. جامعه بشری آشفته گشته و تعادل میان آنان بر هم خورده است و انسان ها به اشراف و عوام یا آقا و بنده تقسیم شده‌اند.

۱- این مرد بهتر از یک گنجایش زمین از امثال آن مرد است (بخاری).

۲- مگر شما به جز ناتوانان خود زندگی کنید و کمک می‌جویید؟ (ابوداود).

۳- «مرا در میان ضعیفان بجویید. شما به وسیله ناتوانان خود زندگی و یاری می‌جویید» (از کتاب من محمد غزالی) بنام «هذا دیننا» مؤلف.

طبعاً اسلام با این تقسیم ظالمانه طبقات بشری دشمن است. در ابتدای بعثت اسلام مردم جزیرة العرب از دانا و نادان برای کسب اطلاع از نظر اسلام به مکه روی می‌آوردند. «ورود ضعیفان به دین اسلام عده زیادی را رنجاند و از عاقبت کار اندیشناک ساخت آنان به حضرت محمد(ص) پیغام فرستادند: «در صورتی که اینان (ضعفا) را از خود برانی در آن صورت ما مانعی نمی‌بینم که به دین تو در آییم».

پیغمبر(ص) این پیشنهاد را رد کرد. آنان بار دیگر پیغام فرستادند. «در صورتی که تو از وجود آنان ناگزیری پس باید آنان در صفوف عقب و ما در صفوف جلو باشیم و ریاست به عهده ما گذاشته شود». پیغمبر(ص) درباره این پیشنهاد جدید فکر کرد که کسانی در اسلام به صدارت می‌رسند که شایستگی آن را داشته و در ایمان و عمل پیش‌قدم باشند. آیا می‌توان به مؤمنانی که ایمان آورده‌اند تحمیل کرد و این اقویا را در مسند رهبری و ریاست نشانید و تا هنگامی که قلب آنان از سرچشمه ایمان سیراب شده و این زنجیر را خود به خود رها سازند به این رویه عمل کرد. درست در همین موقع وحی الهی برای فیصله دادن بر پیغمبر اکرم(ص) نازل شد.

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»[1]

سخن از ایمان به این نحو نازل شد. نمی‌توان اموال را ولو صورتاً فدا کرد. هر کس که به دین الهی در آمد باید لباس جاهلیت به یکباره از تن بدر کرده و برای خود امتیاز و ادعا و رجحانی قائل نشود.

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ»

اسلام از اعراب ملت جدیدی به وجود آورد، و اوضاع اجتماعی آنان را در قالب عالی آسمانی ریخت و اعراب حامل رسالت الهی و نیکی بر مردم جهان گردیدند. رویه زندگانی

۱- کسانی که شب و روز خدای خود را می‌خوانند و وجه الهی را می‌طلبند از خود مران هیچ‌چیز از حساب آنان به عهده تو نیست و هیچ چیز از حساب تو به عهده آنان نمی‌باشد و اگر آنان را برانی تو از ستمکاران‌خواهی بود، همچنین ما بدست بعضی از آنان علیه بعضی دیگر فتنه انگیختیم سوره انعام ۵۲-۵۳.

و طریقه رفتار با همگنان نشان داد که انسان عربی از قماش دیگری است، انسان عربی با عقل خود خرافات را رد کرده و با قلب خود پستی‌ها را به کنار می‌زند، و در رفتار تحقیر روا نمی‌دارد. انسان عربی انگیزه راستی و عدالت را به خاطر جلب رضای الهی میان مردم منتشر می‌سازد، و در طبیعت بشر احترام به مخلوقی را که عاشق سروری و کمال است می‌آمیزد:

«فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ».[۱]

وقتی اعراب با همسایگان زورمند خود رومیان و ایرانیان ارتباط پیدا کردند و هنگامی که بین اعراب و آنان جنگ‌های خونینی اتفاق افتاد اعراب هرگز عناصری نبودند که به برتری نژادی دعوت نموده و دیگران را تابع امتیازات مادی و معنوی خود بسازند. این افکار به مخیله اعراب اولیه خطور نمی‌کرد و در قرآن مجید حتی یک کلمه و جمله‌ای که از آن این اندیشه ها استنباط شود وجود ندارد. بلکه قرآن تصریح کرد که برتری و فضل ملت جدید به مختصات روحی و معنوی وی مربوط است.

در جهانی که دور اعراب را فرا گرفته بود، تندباد ستم و جور از هر سو می‌وزید و تیرگی و سردی اطراف آنان را احاطه کرده بود و حقیقت بشری در سایه دولت های استبداد سیاسی و هرج و مرج اجتماعی قلب ماهیت داده و تنها اعراب قادر به محو این پلیدی‌ها بودند فقط آن‌ها می‌توانستند خیر و سعادت را که ملت‌ها به آن نیاز داشتند جایگزین شر و استبداد بسازند.

خدای تعالی در این مورد می‌فرماید: «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»[۲]

۱- صورت خود را به سوی دین حنیفی که خداوند فطرت مردم را با آن آفریده است و آفرینش خداوند قابل تبدیل و تغییر نیست متوجه ساز، این دین با ارزشی است ولیکن اکثر مردم از آن بی‌خبرند. سوره روم آیه ۳۰.

۲- شما بهترین قومی هستید که بر مردم ظاهر شدید، به کارهای نیک امر و از مناهی و زشتی‌ها آنان را باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید. سوره آل عمران ۱۱۰.

اعراب از شبه جزیره عربستان با چنین صفات و هدف‌هایی قیام کردند تا مصر و شام و سایر کشورها را از سلطه و حاکمیت رومیان آزاد سازند و توده های مردم ایران را که در رنج به سر می‌بردند به آسایش رهبری کنند؛ و به این وسیله طعم عدالت و احترام به آزادی و برابری را که ملل مزبور از دست فرمانفرمایان خود نچشیده بودند بچشانند. اعراب به منظور جنگ اشغال‌گرانه از جزیرة العرب قیام نکردند و بر خلاف تصور عده‌ای از متعصبین که چهره تاریخ را با قلب سیاه خود اندود می‌کنند تسلط اعراب جابرانه نبود. بلکه اعراب به خاطر جنگ نجات‌بخش و آزاد کننده ملل از شبه جزیره عربستان قیام کردند، و فتح اعراب برای ملل و کشورهای شکست‌خورده بیش از فاتحان نفع داشت. بشر که شایستگی نام خلیفه خداوند را بر روی زمین دارد نخستین بار حقوق خود را به دست نهضت اسلامی بدست آورد و پس از اندک زمانی افراد برجسته ملل شکست خورده به پیروی از اعراب معلم کتاب الهی و سنت نبوی در شهرها و روستا گردیدند؛ و حتی علاوه از برابر شدن با اعراب بعضی مواقع رهبری و سروری اعراب نیز به دست آنان افتاد.

«سخاوی» در شرح «الفیة الحدیث» «عراقی» می‌نویسد: که هشام بن عبدالملک به زهری که امام حدیث بود گفت: چه کسی بر مکه آقایی می‌کند؟ گفت عطاء. سپس هشام گفت: به چه وسیله این آقایی را به دست آورد؟ جواب داد: به وسیله روایت و دیانت. هشام گفت: چه خوبست شخصی دیانت داشته باشد هر کس دیانت داشته باشد لیاقت ریاست را نیز دارد، سپس از یمن و مصر و الجزیره و خراسان و بصره و کوفه از او سؤال کرد، زهری نام روسای یک یک این شهرها را به او باز گفت که همه از (موالی) بودند تا رسید به ذکر نام نخعی، و گفت: که او عرب است. هشام گفت: به خدا (موالی) بر عرب سروری کرده و در بالای منبر برای آنان خطبه ایراد می‌کنند. این وضع یکی از موفقیت های جالب دعوت اسلامی است.

بعضی از اعراب که فریب قدرت را خورده اند تصور می‌کنند که امتیازی نسبت به دیگران دارند ولی آیا رهبران و داعیان دعوت اسلامی در برابر این اشتباهات سکوت می‌کنند؟

نه، آنان با قاطعیت به این وضع چاره می‌اندیشند، تا طبیعت اسلام را در احترام بـه «انـسان» و بالا بردن قدر و منزلت وی ولو اینکه مذهب و نژاد و جنس آنان با یکـدیگر تفـاوت داشـته باشد تأکید نمایند.

در زمان خلافت عمربن خطاب عمروعاص والی مصر بود و پسرش با یـک نفـر مـصری در افتاد و از قدرت پدر سوء استفاده نموده و آن مرد را کتک زد. مـصر آن روزهـا تـازه فـتح شده بود، و غرض این بود که مرد کتک خـورده بـه دسـت پـسر فرمانـده فـاتح، کـه فـاتح بزرگ ترین دولت روی زمین بود و ارتـش کـشور بزرگـی را متلاشـی سـاخته بـود از پـسر فرمانده اطاعت کند. ولی مرد کتک خورده به تعالیم اسلام آشنا بود و می‌دانست که دستور اسلام غیر از این است. پس سوگند خورد که شکایتش را نزد خلیفه دوم عمر ببرد. پـسرک قلدر احمق شد و گفت: «هر کاری دلت می‌خواهد بکن، شکایت تو به جایی نمی‌رسد مـن فرزند یک پدر و مادر محترمی هستم. درست دقت کنید که مدعی چگونـه بـه نـسب خـود می‌بالد؟ درست موقعی که عمر بن خطاب با محرمان خود نشسته و عمرو عاص و فرزنـدش در حضور وی بودند و هنگامی که مدینه از حجاج مصری که جهت حـج بـه حجـاز آمـده بودند مملو بود، مرد مصری متظلم نزد عمر آمد و گفت: «ای امیر مؤمنـان ایـن - اشـاره بـه پسر عمرو کرد - به من ظلم کرد و وقتی گفتم از دست تو به خلیفه شکایت خـواهم کـرد. گفت هر کاری دلت می‌خواهد بکن مـن پـسر یـک پـدر و مـادر محترمـی هـستم. عمـربن خطاب نگاه خشمگینانه‌ای به عمروعاص کرد و گفت این چـه گنـده‌گـویی اسـت؟: «متـی استعبدتم الناس وقد ولدتهم أمهاتهم أحرارا»[1] پس رو به مرد شاکی کرد و تازیانـه خـود را به او داد و به او گفت: بگیر و پسر، پدر و مادر محترم را همـانطوری کـه او تـو را زد بـزن». عمر با این حکمی که داد جانب انصاف پیش گرفت و اسلام را از تسلط ستمکاران نجـات داد. اسلام را از رفتار شخص حضرت رسول(ص) و خلفای راشدین که پس از او آمدند باید شناخت.

۱- از کی مردم را برده خود ساختید در حالی‌که پدر و مادرشان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند.

مفاهیم اسلام نسبت به مفاهیم متداول در کشورهای ایران و روم در آن روز یک چیز به کلی تازه بود. اسلام در حقوق عمومی بین حاکم و محکوم برابری قائل شده و حکم‌راندن را یک وظیفه اجتماعی می‌دانست که حاکم در مقابل دریافت دستمزد معینی انجام وظیفه می‌کند و دایره تسلط وی کاملاً محدود است. این مفهوم در امپراتوری‌های عظیمی که دنیا را بین خود تقسیم کرده بودند مفهوم کاملاً نو و ناشناخته و حتی مورد انکار به شمار می‌آمد. قیصر مقدس در قسطنطنیه و شاهنشاه فرمانروا در مدائن آن روز مردان مافوق بشر و مصون از تعرض و غیر مسئول شناخته می‌شدند. آنان وظیفه‌دار خدمت به رعیت نبوده بلکه به عکس رعایا موظف به خدمت و اطاعت از آنان بودند. منطق این سروری درخشان همان چیزی است که فرعون مصر به رعایای خود گفت:

«أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»[1] و یا همان چیزی است که امپراتور فرانسه به ملت خود گفت: «دولت یعنی من».

اسلام رئیس دولت را چگونه تصور می‌کند؟ خدا به صاحب رسالت امر فرمود که خود را به مردم معرفی کند: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ»[2]

وقتی بعد از حضرت رسول(ص)، ابوبکر خلیفه شد در برابر مردم خطابه‌ای خواند و گفت: «مردم من متصدی کار شما شدم و از شما بهتر نیستم، اگر کار نیک کردم از من پیروی کنید، و اگر راست گفتم مرا تأیید نمایید. اقویای شما مادامی که حق خود را نگرفته‌اند ضعیف‌اند و ضعیفان شما وقتی حق خود را گرفتند قوی هستند. در اطاعتی که من از خداوند و پیغمبر او می‌کنم شما از من اطاعت بکنید، و اگر خطایی مرتکب شدم و گناهی کردم از من اطاعت نکنید». پس از ابوبکر عمر خلیفه شد و گفت: «من و شما به اشخاصی می‌مانیم که در کشتی نشسته و در میان امواج دریا به شرق و غرب رفته و سرگردانیم، مردم عاجز نیستند از اینکه از میان ایشان کسی برخاسته و هدایت کشتی را به دست بگیرد من به همان هدایت‌کننده کشتی

۱- من خدای برتر شما هستم سوره نازعات آیه ۲۴ .

۲- ای پیغمبر(ص) بگوی من نیز مانند شما بشری هستم فقط به من وحی نازل می‌شود. سوره کهف آیه ۱۰۹ .

می‌مانم اگر کشتی را به راه صحیح هدایت کردم از من پیروی کنید و اگر منحرف گشتم مرا بکشید» طلحه سؤال کرد چه می‌شد اگر می گفتی: «اگر منحرف شدم بر کنارم کنید»؟ عمر جواب داد: «در کشتن، نفر بعدی عبرت خواهد گرفت».

عمر به ابوموسی اشعری والی خود در کوفه نوشت: «ای ابوموسی تو با مردم دیگر فرقی نداری جز اینکه خدا وظیفه تو را سنگین‌تر کرده است، کسی که تصدی امور مسلمانان را به عهده می گیرد همانند برده‌ایست که در برابر صاحب خود وظیفه دارد.»

وقتی مردم به بعضی از اقدامات عثمان اعتراض کردند در جواب گفت: «من در نظر خود صائب و محقم و چیزی که در نظر مسلمانان عیب شمرده می شود من آن را تکرار نمی کنم. وقتی که از منبر پایین آمدم اشراقیان بیایند و نظر خود را بگویند. به خدا اگر برده‌ای مرا به راه حق برگرداند مانند بردگان ذلیل او خواهم بود»

روزی عمر به مردم گفت: «نظرتان درباره زنی که امیر مؤمنان او را در حال ارتکاب معصیت و گناه ببیند چیست؟» یعنی آیا شهادت خلیفه به تنهایی جهت اجرای حد نسبت به آن زن کافی است؟

حضرت علی ابن ابیطالب علیه و آله الصلوة و السلام در جواب فرمود: «خلیفه یا باید چهار نفر شاهد بیاورد و یا باید به عنوان حد و مجازات افترا شلاق بخورد». وضع خلیفه در این مورد مانند وضع سایر مسلمانان است. وضع انقلاب اسلامی که سیاست و حکومتش تکان دهنده است از این قرار بوده و وظیفه پیروان اسلام که ارتش ملل عرب را از شبه جزیره عربستان به خاطر انهدام تاج و تخت ستمکاران و جایگزین ساختن اصول برابری اعزام داشتند، به ترتیب فوق بوده است.

مسلمانان آزادمنش دشمن بت‌های زنده یعنی قیصرها و فرمانفرمایان جبار بودند، و به کلمه توحید آن‌چنان صمیمیت و اخلاص نشان می‌دادند که این گونه بت ها را سرنگون و زیر و رو می‌ساختند. به خاک افتادن و پرستیدن خاک پای مردی که در افسانه‌ها آن را امپراتور توصیف کرده اند با کلمه توحید مغایر است!! تعجب در اینست که بت‌هایی را که اسلام قرن‌ها پیش سرنگون ساخت هنوز هم بقایای آن در میان مردم به چشم می‌خورد!

سرّ برابری در اسلام

مسلماً مبدأ برابری که مسلمانان آن را بر عهده گرفته و سیستم طبقاتی را در اندیشه و کشور آنان زدوده از خود عقیده توحید و از اموری که از عقیده توحید ناشی می‌شود یعنی عبادات و سایر تعالیم اسلامی سرچشمه می‌گیرد. دین اسلام به مسلمانان یاد داد که تنها مقامی که شایستگی به خاک پای افتادن و سجده کردن را واجد است خداوند یکتاست و تنها باید به ندای خداوند و اوامر خصوصی و عمومی او لبیک گفت. خداوند یکتایی که آسمان و زمین به وجود ذات اقدس او قائم است و تمام بشر باید در حدود پرستش خداوند یکتا متشکل گردند.

کسانی که سعی می‌کنند این گونه پرستش را در مورد اشخاص و اشیاء عمل نمایند باید ریشه‌کن شوند تا دیگر کسی جرئت جسارت به ساحت مقدس الهی پیدا نکند.

«إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا»[1]

خداوند بشر را با قوا و موهبت‌های گوناگون آفریده است تا هر کس از آنان به آنچه انجام می‌دهد واقف بوده و روز رستاخیز در برابر عملی که انجام داده است مسئول و جوابگو باشد.

در دنیا مردان صاحب قدرت که سرنوشت، آنان را به حکومت رسانده است متنعم نیستند و نیز مردمان ثروتمند کسانی نیستند که به خواست سرنوشت دولتمند شده اند. نه هرگز این دو دسته از کار خود بی‌خبرند و هر دو در معرض موفقیت و یا شکست قرار دارند؛ و به میزان درستی و یا انحرافی که در کار مرتکب می‌شوند پاداش و کیفر می‌بینند؛ و کار این گونه اشخاص هم از طرف خداوند و هم از طرف مردم تحت مراقبت قرار می‌گیرد. خدای تعالی می‌فرماید:

۱- به درستی که هر چیزی که در آسمان‌ها و زمین وجود دارند بنده خداوندند خداوند آنان را یک‌یک شمرده است و همه آن‌ها روز قیامت تک‌تک نزد خدا خواهند آمد. سوره مریم آیات ۹۳-۹۴-۹۵.

«وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»[۱]

مسلمان در هنگام نظراندازی به مردم اعم از توانا و ناتوان می‌داند که عاقبت زمام کار آنان در دست خداست و هیچ کس قادر نیست که این زمام را از دست خداوند به در آورد.

از این رو مسلمان در هنگام ترس و اضطراب و تمایل و اطمینان تنها روی به سوی خداوند می‌آورد و از هیچ ستمگر گستاخ بیمی ندارد و نمی‌هراسد و به فرمایش خداوند یقین دارد.

«وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ هُوَ الْحَكيمُ الْخَبيرُ»[۲]

انسان مسلمان با چنین روح آکندهٔ از یقین از قبول تسلط یک فرد و نقض قانون برابری عمومی سر باز میزند و شکافتن دیوار مساوات و استیلای یک فرد را بر افراد دیگر قبول ندارد.

در اثر فهم صحیح اسلامی است که شاعر مسلمان می گوید:

إِذا المَلِکُ الجَبّارُ صَعَّرَ خَدَّهُ مَشَينا إِلَيهِ بِالسُيوفِ نُعاتِبُه[۳]

حقوق قضائی

پیش از اینکه به بحث در مورد مساوات در برابر قانون بپردازیم لازمست در مورد تضمین استقرار عدالت و تسلط حق شرح بیشتری دهیم.

۱- بگوی ای پیغمبر(ص) کار کنید عن‌قریب خداوند و پیغمبر او و مؤمنون کار شما را خواهند دید و عن‌قریب خدا شما را به جهان غیب و عیان بر خواهد گردانید تا از کاری که کرده‌اید با خبر گردید. سوره توبه ۱۰۵ .

۲- اگر خداوند تو را با ضرری مواجه ساخت جز خداوند کسی تو را از آن ضرر نمی‌رهاند و اگر با خیری مواجه ساخت پس خدا بر هر چیزی تواناست اوست که بر بندگانش غالب بوده و اوست که دانا و با اطلاع است. سوره انعام آیه ۱۸ .

۳- وقتی که سلطان ستمکاری روی خود را برگرداند ما شمشیر به دست، به سوی او گام برداشته و بر او خشم می گیریم.

احساس این نکته که باید از هرگونه تجاوز به قانون جلوگیری کرد یکی از مهم ترین علل استقرار آرامش و امنیت می‌باشد. زیرا هدف قوانین موضوعه حمایت خود فرد است و هر فردی اطمینان دارد که خطای منتسب به وی پیش از اینکه راه تحقیق و اثبات بپیماید قابل قبول نیست. گزافه‌گویی و تهمت زدن به این و آن بر حسب تمایل اشخاص ارکان جامعه را متزلزل می‌سازد.

خصلت مستبدان این است که به محض دست یافتن بر دشمنان خویش به آنان وصله گناهی چسبانده و علیه آنان حکم صادر می‌کنند. پس تلاش انسان جهت نیل به محیطی که در آن عدالت حکم‌فرما شده و مسائل دقیقاً بررسی و صحیح از سقیم جدا گشته و در آن بی‌گناهی مجازات نشود و گناهکاری از مجازات نگریزد تعجب‌آور نیست. هدف رسالت اسلامی استقرار عدالت است و پیامبران خدا عموماً از ابتدای خلقت برای چشاندن لذت این فرمایش الهی مبعوث شده‌اند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»[1]

و نیز می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ»[2]

پی بردن به احکام الهی در مسائل مبتلا به عموم دشوار نیست. بلکه دشواری در معرفت به کنه قضایا و کشف حقیقت از لفافه‌هاییست که زرنگی و حیله اشخاص بر روی حقیقت کشیده است. مردم برای مخفی ساختن گناهانی که مرتکب می‌شوند و گمراه کردن قضاوت مردم از کیفر به موقع و به حق گناهکاران به خدعه و فریب متوسل می‌شوند. به همین جهت قضاوت باید وسایل مطمئنی جهت نقاب برداشتن از روی حقیقت و نشان دادن خدعه و فریب داشته باشد تا بتواند در قضیه به خصوص حکم صحیح صادر کند. قرآن

۱- ما پیامبران خود را با بینه و دلیل فرستادیم و به وسیله آنان کتاب و موازین خود را نازل کردیم تا مردم راه عدالت پویند - سوره حدید آیه ۲۵ .

۲- خداوند به شما امر می‌کند که امانات را به صاحبانش برسانید؛ و وقتی بین مردم حکم می‌کنید با عدالت حکم بکنید. سوره نساء آیه ۵۸ .

مجید بیان می کند که علم به احکام قدر مشترک میان عده کثیری است، و لیکن احاطه به وضع اشخاص موهبتی است که فقط عده معدودی از آن بهره‌مندند:

«وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا»[1]

این گونه فهم که موهبت خاصی است وسیله کشف واقعیت صدور حکم مبتنی بر آنست.

در عهد خلفای راشدین قضات از میان مردم صاحب فراست انتخاب می‌شدند.

یک روز زنی نزد عمر بن خطاب آمد و از شوهر خود تعریف کرد و گفت: شوهرم از بهترین مردان دنیاست، شب‌ها تا صبح بیدار است و عبادت می کند و روزها تا شب روزه‌دار است و پس از آن حیا کرده و سخنی نگفت. عمر گفت: خدا به تو پاداش خیر بدهد از شوهرت خوب ستایش کردی. وقتی آن زن رفت کعب بن سور گفت: ای خلیفه این زن شکایتش را به تو خوب تفهیم کرد. عمر گفت: چه شکایتی داشت؟ کعب جواب داد: از شوهرش شکایت داشت. عمر گفت آن زن را آوردند و به کعب گفت: بین آن دو قضاوت کن کعب گفت من قضاوت کنم در صورتی که تو حضور داری؟ عمر گفت تو به چیزی پی بردی که من پی نبرده بودم کعب گفت: خدای تعالی می‌فرماید:

«فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ»[2]

کعب به آن مرد گفت سه روز روزه بگیر و یک روز نزد آن زن روزه‌ات را افطار کن، سه شب بیدار باش و یک شب نزد آن زن به سر ببر، عمر گفت: این از اولی نیز عجیب تر بود؛ و سپس او را مأمور قضاوت در بصره نمود؛ و کعب در قضاوت از خود زرنگی و هوش عجیبی نشان می‌داد.

۱- و داوود و سلیمان که بر روی زمین حکومت می کردند که پشم گوسفندان مردم در آن چیده می‌شد و ما به حکومت آنان ناظر بودیم و به سلیمان آن را فهماندیم و همه حکمت و دانش را به او عطا کردیم. سوره انبیاء، آیه ۷۸

۲- از زنانی که برای شما حلالند دو و یا سه و یا چهار نفر را به عقد خود در آورید. (سوره نساء، آیه ۳).

شریح قاضی نیز در هوش و زرنگی از کعب دست کم نبود. شعبی می‌گوید؛ من شاهد بودم که زنی نزد شریح آمد و با مردی دعوایی داشت. زن نزد شریح گریه کرد. من به شریح گفتم ای ابو امیه تصور می‌کنم که این زن بدبخت مظلوم است. شریح گفت: ای شعبی برادران یوسف نیز شب نزد پدرشان گریان آمدند.

نزد ایاس بن معاویه چهار نفر زن آمدند ایاس زیرچشمی نظری به آن چهار نفر انداخت و گفت: از این چهار نفر زن یکیشان حامله و دیگری بچه شیرخواره دارد و آن دیگری بیوه زن و بالاخره یکی دیگر دختر است: تحقیق کردند و دیدند درست است. گفتند: از کجا فهمیدی؟ ایاس گفت: آنکه حامله بود هنگام صحبت کردن لباس خود را مرتباً از روی شکمش کنار می‌زد از این کار او فهمیدم که حامله است؛ و آنکه بچه شیرخواره داشت در موقع حرف زدن مرتب پستان خود را می‌مالید؛ و آنکه بیوه زن بود موقع صحبت چشم به چشم من دوخته بود و آنکه دختر بود موقعی که حرف می‌زد مرتب به پایین نگاه می‌کرد[1].

شریعت همه وسایل عدالت را که منجر به تشکیل محاکمات شرافتمندانه و گرفتاری مجرمان و آزادی بی‌گناهان می‌گردد نمی‌شمارد؛ و این کار را به اجتهاد و تغییرات و تحول روزگار وا می‌گذارد. از آنجایی که هدف شارع مقدس استقرار عدالت است بنابراین هر چیزی که انسان را به این هدف برساند شریعت نامیده می‌شود و شارع جزئیات آن را بیان نکرده و تصریح ننموده است. بعضی‌ها تصور می‌کنند که هر چه از کتاب و سنت نقل شده آکنده از احاطه و اثبات در تحقیق و قضاوت صحیح است! و بنابراین گفته‌اند سیاست همان چیزی است که موافق با شرع باشد. علامه «ابن عقیل» به این نظریه جواب داده و گفته است: «سیاست یعنی عملی که مردم به وسیله آن به صلاح نزدیک و از فساد دور می‌شوند ولو اینکه پیغمبر و شارع اسلام مقرراتی برای آن وضع ننموده و یا وحی الهی درباره آن نازل نشده باشد.» پس اگر این عده از سخن خود منظورشان موافق شرع بودن مسائل باشد یعنی به ما منطوق شرع مخالف نباشد حرف آنان صحیح است ولی اگر منظورشان این باشد که سیاستی وجود ندارد مگر آن چیزهایی که شرع به آن تصریح کرده است پس سخن آنان اشتباه و نسبت غلط دادن به صحابه است.

۱- نقل از کتاب طریق حکمیت ابن مقیم.

ابن قیم گفته است: «کسی که در شریعت ذوق داشته و از کمالات آن با خبر باشد و بداند که شریعت هدفش حفظ مصالح بندگان در معاش و معاد است و به خاطر استقرار عدالت در بین مردمان آمده و عدالتی مافوق عدالت و مصالحی بالاتر از مصالح شریعت نیست در آن صورت بر او روشن خواهد شد که سیاست عادلانه جزئی از اجزا و فرعی از فروع شریعت می‌باشد؛ و هر کس که به مقاصد شریعت احاطه داشته و آن را خوب درک کند به سیاست دیگری احتیاج ندارد.

سیاست بر دو قسم است: سیاست ظالمانه که شریعت آن را تحریم کرده است، و سیاست عادلانه که حق را از کف ستمگر بدکار می گیرد چنین سیاستی عین شریعت است و درک آن درک شریعت و ندانستن آن ندانستن شریعت است»[۱]

از این بیانات متقن آشکار می‌شود که ضماناتی که برای ممانعت از مصادره آزادی‌ها و توقیف و یا اتهام زدن به اشخاص به وسیله قدرت‌های اجرایی وضع شده‌اند یک نوع حفظ عدالت می‌باشند و شریعت نه تنها مانع از وضع این قبیل ضمانات نیست بلکه مشوق وضع آن بوده و آن‌ها را اجابت ندای الهی می‌داند که فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ لِلّهِ شُهَدَاء بِالْقِسْطِ وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»[۲]

موضوع اجازه و منع و حلال و حرام تابع نظر هیچ فرمانفرمایی نبوده بلکه به قواعد عمومی و تصریحات خاص شریعت تابع است. یعنی حاکم در مورد ارتکاب یا عدم ارتکاب شخص به کاری که شامل قوانین عمومی نیست نمی‌تواند او را باز خواست یا مجازات نماید.

منشأ حصول اطمینان در جامعه منوط به اینست که افراد حدود اعمال خود را بدانند و از آن تخطی نکنند. فرد باید حس کند که بازخواست و مجازات وی در مورد ارتکاب به کار

۱- نقل از طریق حکمیت ابن قیم.

۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا تکیه کرده و ناظر عادل باشید و دشمنی مردم شما را به جرم بی‌عدالتی وادار نسازد. عدالت ورزید زیرا عدالت به پرهیزگاری نزدیک‌تر است، از خدا بپرهیزید خدا به آنچه که شما انجام می‌دهید آگاهست (سوره مائده، آیه ۸).

ممنوع از جبروت و قدرت حاکم و فرمانفرما ناشی نمی‌شود بلکه از رعایت حقوق الهی و مصالح جامعه ناشی می گردد.

حاکم اگر قانونی را به امانت اجرا کند مستبد نیست و زیردست اگر از قانونی اطاعت می کند که مصالح جامعه و حق الهی در آن است ذلیل شناخته نمی‌شود.

استبداد و ذلت هنگامی تحقق می یابند که تمایلات شخص حاکم، قانون شناخته شده و اطاعت مردم از روی ضعف و ترس از حاکم باشد نه احترام به قانون حافظ منافع جامعه.

بنابراین در جامعه اسلامی قوانین متنوعی وجود دارد که نیکی و ثواب و گناه را معین می کند و معلوم می‌شود که چه کارهایی خوب و چه کارهایی بد است چه چیزی حرام و چه چیزی حلالست.

در این مرحله برعکس جامعه‌های دیگر فقهای اسلام نقش مؤثری دارند، جامعه‌هایی که در آن‌ها قانون پس از مدت مدید و پس از خودسری مستبدان و اجبار بی گناهان به انجام کارهایی که مطابق تمایلات آن‌هاست نضج گرفته است. پس از روشن شدن علائم شریعت که حکومت به مردم به وسیله آن صورت می گیرد می‌خواهم شمه‌ای از برابری عمومی در قبال قوانین شریعت بیان کنم، و این برابری در نظام دولت های اسلامی مانند وجود فضیلت در زندگی خصوصی افراد و یا مانند نور در طبیعت خورشید است که از آن منفک و تغییرپذیر نیست. مؤمن و کافر در برابر قانون یکسانند. قرآن ایرادی که بر یهودی‌ها می گیرد این است که یهودیان در معامله با پیروان مذاهب دیگر قائل به تبعیضند قرآن بیان کرده است که این طرز رفتار با پرهیزگاری و وفا منافات دارد:

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لاَ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلاَّ مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّه يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»[1]

۱- از اهل کتاب بعضی‌ها اگر یک قنطار به وی امانت‌دهی امانت خود را ادا می کند، و بعضی از آنان اگر یک دینار به وی امانت بسپاری به تو تأدیه نمی کند، مگر اینکه همیشه جلوشان بایستی زیرا آنان می گویند برای ما در میان مردم ساده راهی وجود ندارد، و دانسته به خدا دروغ می گویند، بلی کسی که به عهد خود وفا نمود و تقوا داشت به درستی که خدا پرهیزگاری را دوست دارد (سوره آل عمران، آیه ۷۵-۷۶).

از این آیه روشن می‌شود که اعتقاد به مذهب به ما اجازه نمی‌دهد که نسبت به پیروان مذهب دیگر ستم روا داشته و آنان را گول بزنیم. اگر بین ما و دسته‌های دیگری عداوتی وجود دارد نباید این عداوت را در مورد حکومت قانون و عدالت دخالت بدهیم:

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»[۱]

سنت اسلام این است که دشمنی با پیروان ادیان دیگر را ولو اینکه دین آنان با دین اسلام تفاوت زیاد داشته باشد از میان بر دارد. لغت قصاص که نشانه کیفر در دین اسلام است بر این تساوی و برابری دلالت لفظی دارد. در اسلام بسیار بین مسلمانان و غیر مسلمانان طبق اصول قضاوت اسلامی دادرسی به عمل آمده و عدالت بدون تبعیض بین آنان اجرا شده است. اسلام دینی است که به حسن رفتار و احترام به اصول انسانیت قائم است. در عصری که تعصب‌های جاهلانه و کورکورانه بین جامعه‌ها حکم‌فرما بوده اسلام با رفتار نجیبانه از سایر ادیان متمایز شناخته شد. پیغمبر اسلام (ص) در موقع بعثت فضائل اخلاقی و طرق نیکوکاری را به مسلمانان آموخت. بخاری از جابر روایت می‌کند که گفت: «جنازه‌ای آوردند حضرت رسول(ص) به محض دیدن جنازه به پا خاست ما نیز به احترام پیغمبر بپا خاستیم و گفتیم ای رسول خدا این جنازه متعلق به یک نفر یهودی است؟ پیغمبر(ص) فرمود: «وقتی جنازه ای را دیدید به پا خیزید. در روایت دیگری نقل شده که پیغمبر(ص) فرمود: «آیا جنازه صاحب نفسی نبوده است»[۲]

سفیان روایت کرده است: از حمادبن ابی سلیمان شنیدم که از شعبی روایت کرد که ام‌حارث ابن ابی ربیعه که مسیحی بود در گذشت اصحاب پیغمبر(ص) جنازه او را تشییع کردند.

از سعیدبن جبیر روایت شده است که به ابن عباس گفتم مردی از میان ما رفت که مسیحی بود و پسری از او ماند گفت: «باید همراه پسر متوفی رفته و جنازه پدرش را به خاک بسپاریم.»

۱- دشمنی دسته‌ای شما را به بی‌عدالتی وا ندارد، عدالت جویید زیرا عدالت به پرهیزگاری نزدیک‌تر است، از خدا بپرهیزید خدا بر آنچه که شما انجام می‌دهید، آگاه است (سوره مائده، آیه ۸).

۲- بخاری.

ابن حزم در کتاب خود موسوم به «باب الجنائز» این دو روایت را نقل کرده است.
ما نیز دوست داریم که با دیگران رابطه‌مان بر این اساس بزرگوارانه مبتنی باشد و معتقدیم که دین ما به ما دستور می‌دهد که در مورد اشخاصی که در حق ما رفتار نیکی داشته و به ما تجاوز ننموده‌اند رفتار بزرگ‌منشانه داشته باشیم؛ و همانطوری که تبعیضات مذهبی در برابر قانون وجود ندارد تبعیضات طبیعی نیز در برابر قانون نباید باشد، و حاکم بر محکوم و غنی بر فقیر و کبیر بر صغیر رجحان ندارد. اگر رئیس دولتی مرتکب کار بدی شد باید مجازات شود زیرا همه در برابر قانون مساوی‌اند و باید در جامعه عدالت درباره همه اجرا شود و مانعی جهت اجرای آن پیش نیاید.
عمر بن خطاب در فرمانی که به مسلمانان فرستاد تصریح کرد:
«من والیان خود را به خاطر آن نفرستادم که به شما شلاق زده و اموالتان را به زور بستانند. هرکس چنین کاری کرد فوراً به من گزارش دهید تا از او انتقام بگیرم. عمرو بن عاص گفت: اگر شخصی رعیت خود را تنبیه کرد تو از او انتقام خواهی گرفت؟ عمر گفت: «قسم به خدایی که جان من در اختیار اوست من از او انتقام خواهم گرفت: «من به چشم خود دیدم که رسول خدا از خود انتقام می‌گرفت ...»
داستان «جبله بن ایهم» معروفست: وی یکی از امرای عرب در دوره جاهلیت و در اسلام بود. ابتدا مسیحی بود و بعد همراه عده‌ای از اعراب اسلام آورد. روزی در کعبه مشغول طواف بود یک مرد عرب بر او تنه زد و ناخواسته جامه اش را درید جبله نخست عصبانی شد و سیلی بر صورت مرد عرب نواخت. مرد عرب شکایت نزد عمر بن خطاب برد. عمر حکم داد که مرد عرب در صورت عدم گذشت می‌تواند از جبله انتقام بگیرد، جبله به اعتراض گفت: چطور؟ او یک مرد معمولی است و من از اشرافم. عمر حرف جبله را برید و به طور قاطع گفت: «اسلام به هردوی شما به یک چشم می نگرد»، جبله عصبانی شد و تقاضای مهلت کرد تا در این باب خوب بیاندیشد و بالاخره از مهلت استفاده کرد و به روم گریخت و دوباره مسیحی شد و مرتد گردید. یعنی جبله از سرزمین مساوات گریخت و به سوی دیار امتیازات طبقاتی شتافت و شریعتی را که کرامت انسانی را مافوق امتیازات و

ثروت‌ها می‌داند ترک گفت؛ و به دامن سلاطین و امتیازات موهوم نژادی و نسبی و مالی پناه برد. نقل شده است که بعدها وجدان جبله از غفلت بیدار شد و پشیمان گردید! آیا انسان باید دین خود را به خاطر یک فکر سبک‌سرانه و مشکوک رها سازد چه معامله زیان‌آوری است! به همین جهت گفته‌اند:

تنصرت الأشراف من عار لطمة وما کان فیها لو صبرت لهاضرر

تکنفنی منها لجاج ونخوة وبعت لها العین الصحیحةبالعور

فیا لیت امی لم تلدنی و لیتنی رجعت الی‌القول الذی قال لی‌عمر[1]

ممکن است بپرسند. آیا عمر چاره‌جویی دیگری نداشت و نمی‌توانست موضوع را با ملایمت بیشتر که منجر به ارتداد جبله نمی‌شد فیصله دهد پاسخ این سؤال چنین است: وظیفه عمر و خلفای دیگر تنها قضاوت درباره موضوع به خصوص نبوده بلکه وظیفه شان بیان اصول اسلامی است که در نسل بشر حکومت کرده و استحکام می یابد و این قاعده‌ای بود که پیغمبر اسلام (ص) شخصاً به آن عمل می‌نمود و کوچک‌ترین عدولی از آن جایز نبود رفتار با اعرابی گمنام که خلیفه مسلمانان جانب او را گرفت عربی که لقب و نسب نداشت نمونه عالی انسانیت و بزرگواری اسلام است که در هر زمان و مکان رعایت آن ضرورت دارد. در عصر حضرت رسول (ص) عده‌ای سعی می‌کردند که قاعده تساوی در برابر قانون را خدشه‌دار سازند لیکن تلاش آنان با مقاومت شدید پیغمبرِ وحی مواجه می‌شد، زیر مسئله زن مخزومی که به خاطر ارتکاب سرقت قرار شد دست‌هایش را قطع کنند برای قریش اهمیت داشت.

و تصمیم گرفتند «اسامة بن زید» را نزد پیغمبر (ص) جهت شفاعت بفرستند تا به خاطر خانواده آن زن از اجرای حد درباره آن زن خودداری شود. مردم می‌دانستند که پیغمبر (ص) اسامه و پدرش را که در جنگ موته شهید شد بسیار دوست می‌دارد. وقتی که اسامه درباره

۱- اشراف با خوردن یک سیلی مسیحی شدند، و اگر به سیلی خوردن صبر می‌کردند زبان نمی‌بردند. از این همه سر سختی و غرور که مرا احاطه کرده و چشم سالم خود را با چشم لوچ عوض کردم. کاش مادرم مرا نمی‌زایید و کاش به حرف عمر بر می‌گشتم.

وظیفه‌ای که بر عهده‌اش گذاشته بودند با پیغمبر(ص) صحبت کرد. پیغمبر(ص) از دست او عصبانی شد و به صورت اعتراض به وی فرمود «آیا در مورد حدی از حدود الهی شفاعت می‌کنی؟» سپس به عنوان ایراد خطبه در جلوی مردم به پا خواست و فرمود:

«إِنَّمَا أَهْلَکَ الَّذِینَ قَبْلَکُمْ أَنَّهُمْ کَانُوا إِذَا سَرَقَ فِیهِمُ الشَّرِیفُ تَرَکُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِیهِمُ الضَّعِیفُ أَقَامُوا عَلَیْهِ الْحَدَّ وَایْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ یَدَهَا»[1]

پایه سنگ مساوات عمومی با این فرمایش قاطع پیغمبر(ص) در شریعت اسلامی گذاشته شد[2].

در صحنه بین‌المللی

دین اسلام به وسیله عدالت در قضاوت و مساوات بین مردم تا این درجه تکامل یافته است.

شرافت و طهارت چون پرتو خورشید بر چهره دین اسلام می‌درخشد و گرمی و روشنایی پخش می‌کند.

پاره‌ای از تمدن‌ها که تحت شرائط خاصی در صحنه بین‌المللی به عدالت و مساوات معتقدند عدالتشان قانونی و عارضی است. فضیلت عدالت در آن است که منحصراً به خاطر رضای الهی باشد خدا به ما می‌آموزد که در میان مردم به عدالت رفتار کنیم. می‌بینید راهزنان همیشه غنائم به دست آمده را یکسان بین خود تقسیم می‌کنند و احدی به سهم دیگری تجاوز نمی‌کند زیرا می‌ترسد که به دست پلیس گرفتار شود.

در عصر ما که دولت‌های بزرگ با بعضی از دولت‌های کوچک با نزاکت رفتار می‌کنند چرا؟ آیا به خاطر رعایت حق ضعفاست؟ نه هرگز: بلکه به خاطر حفظ موازنه بین‌المللی و ترس برخورد با قوی‌تر از خود است. لیکن اسلام هنگامی جانب عدالت را گرفت که در

۱- به درستی که پیشینیان شما هلاک شدند به خاطر اینکه اگر مرد محترمی سرقت می‌کرد او را به حال خود می‌گذاشتند و اگر مرد ضعیفی سرقت می‌کرد به او حد جاری می‌کردند. به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی می‌کرد دستش را می‌بریدم. (بخاری)

۲- پس از مطالعه این فصل و فصل بعد به مواد ۷-۸-۹-۱۰-۱۱ اعلامیه حقوق بشر مراجعه فرمایید (مؤلف).

روی زمین قدرتی بالاتر از وی وجود نداشت و اسلام قادر بود جامعه های کوچک بشری را که در قطعه زمینی در میان دو اقیانوس می‌زیستند سرکوب کند و منطق معامله متقابل چنین حکم می‌کرد. لیکن اسلام با همت بلندی که داشت این جامعه های بشری را در سرزمین اسلام با رسوم و عاداتشان به حال خود واگذاشت تا در آینده به طبیعت عالی اسلامی شواهدی باشند!

اسلام رفتار تبعیض‌آمیز را نمی‌شناخت. زیرا قیام به امر الهی اسلوبی است که فقط در برابر خدای دانا و آگاه به همه چیز عرضه می‌گردد. شهادت صمیمانه محقق بزرگ عرب علامه «فارس الخوری» در توصیف دین اسلام مایه مسرت است، علامه خوری عدالت اسلام را در داخل و خارج توصیف کرده و بین شریعت اسلام و شرایع دیگر مقایسه می‌کند و در این مقایسه سر برتری اسلام را ثابت می‌کند و ما به خاطر زیر شهادت او را نقل می‌کنیم:

۱- وقتی که به یک عرب مسیحی روشنفکر و خوش‌بین بر می‌خورم در خود احساس سعادت می‌کنم، زیرا این عرب مسیحی عدالت و بزرگواری اسلام را برای کسانی که متدین به دین اسلام نیستند نشان داده و آن را به حقائق علمی که تاریخ آن را منقلب ساخته است استناد می‌دهد.

۲- در شریعت حضرت موسی(ع) بعضی کلمه‌ها می‌یابیم که محتاج به توضیح است و برای به دست آوردن فکر صحیح از این کلمات ناگزیر از توضیح آنیم:

استاد خوری می‌گوید: «در بین شرایع الهی شریعت موسی(ع) نمونه روشن طرفداری از شدت عمل است، این شریعت بر محو سکنه کشورهای مغلوب اعم از اسیران جنگی و مردم سالم و صلح جو قائم است. شریعت موسی فرقی بین مردان مسلح و جنگجو با پیرمردان و کودکان و زنان قائل نیست و همه این مغلوبان و اوباشان را باید از دم شمشیر گذرانید و از روی زمین محو کرد، هر انسانی که در برابر تو می‌ایستد و مقاومت می‌کند، باید به تدریج از بین برود تا وحشیان بیابان بر تو سیطره نیابند».

بین شریعت موسی(ع) و شریعت حضرت محمد(ص) فرق زیادی است...

شریعت اولی بدون اعلام قبلی دستور قتل صادر می‌کند، معاهده، صلح، و دعوت به ایمان در آن وجود ندارد. گرویدن دشمنان را به دین یهود نمی‌پذیرد، و یهودی گردیدن مردم آنان را از کشته شدن، و نابودی به دست یهودیان حفظ نمی‌کند. زیرا همیشه بیم آن

می‌رود که این عده از ترس ایمان آورده باشند و دوباره مرتد گردند. شریعت موسی به غیر نژاد بنی‌اسرائیل اجازه نمی‌دهد که از سرزمین خود مهاجرت کرده و کشور خود را به دست یهودیان فاتح بسپارند زیرا همواره بیم آن را دارد که این عده مهاجران تجدید قوا کرده و دوباره به فاتحان حمله کنند. لیکن شریعت محمد(ص) دستور می‌دهد که کفار را به اسلام دعوت کنید و اگر اسلام آوردند به جان و مال و ناموس آنان متعرض نشوید، و اگر اسلام نیاوردند، و جزیه دادند، باز هم نباید متعرض آنان شد و اگر جزیه ندادند آن وقت است که باید با آنان جنگ کرد، پس در حقیقت دین اسلام دستور دعوت عام به مذهب است...

حضرت موسی(ع) به قوم خود فرمود: «كُلُّ مَكَانٍ تَدُوسُهُ بُطُونُ أَقْدَامِكُمْ يَكُونُ لَكُمْ مِنَ الْبَرِّيَّةِ وَلُبْنَانَ مِنَ النَّهْرِ، نَهْرِ الْفُرَاتِ، إِلَى الْبَحْرِ الْغَرْبِيِّ يَكُونُ تُخْمُكُمْ»[1]

این دستور درست عکس دستور اسلام است که زمین را متعلق به ساکنین آن دانسته و جزیه را بر آنان واجب می‌داند و این جزیه به خاطر آن از آن گرفته می‌شود که جنگاوران و سربازان ارتش اسلام برای حمایت از آن سرزمین و استقرار عدالت در آنجا به آن نیازمندند؛ و حکومت‌های عادل امروزه نیز مطابق این دستور عمل می‌کنند.

شریعت موسی در مورد سرزمین‌های دور سرزمین‌هایی که خارج از مرز بنی‌اسرائیل واقع شده چنین می‌گوید: وقتی برای فتح شهر و یا کشوری نزدیک آنجا رسیدید مردم آنجا را قبلاً دعوت به صلح کنید، اگر پیشنهاد شما را پذیرفته و دروازه شهر را به روی شما گشودند، در آن صورت همه ساکنان آن کشور و یا شهر برده و ملک شما خواهند بود و اگر پیشنهاد صلح را نپذیرفتند و با شما جنگیدند، آنان را محاصره کنید وقتی بر آنان غلبه کردید، گردن همه مردان آن شهر و یا کشور را با شمشیر بزنید و زنان و کودکان و چهارپایان و هر چه در آن شهرهاست جزء غنایم جنگی و مال شماست. یهودیان در مورد ساکنین شهرها و کشورهای دور این گونه باید رفتار کنند، و در مورد شهرهایی که خداوند

۱- هر جایی که کف پای شما به آنجا برسد از خشکی و اراضی سبز خرم مال شماست، از رود فرات تا دریای مغرب (بحر احمر و مدیترانه) از آن شماست. تورات ۱۱: ۲۴.

از آن برای یهودیان نصیب و بهره‌ای داده است در آن شهرها باید هیچ ذی‌روحی را باقی نگذارند، و معنای بایکوت و تحریم کردن ساکنان این سرزمین یعنی قتل عام و جنگ استیلا طلبانه علیه مردم آن اراضی همین چیزها است.

به این نمونه صلح و طرز رفتار دقت کنید. در مورد نگهداری عهد و ایفای به آن فقط پیمان‌هایی محترم هستند که بین اقوام بنی اسرائیل بسته شده باشند.

در شریعت موسی(ع) اسرائیلی ملزم نیست که عهد خود را با بت‌پرست سرسخت و دشمن جنگجو حفظ کند و درست مخالف شریعت اسلام است که به وفای به عهد و نکوهش عهدشکنی تصریح می‌کند و نظایر آن: باید در شریعت موسی بین آن چیزهایی که از جانب خدا نازل شده و آن چیزهایی که یهودیان به آن عمل می‌کنند فرق گذاشت. موسی(ع) و محمد(ص) هر دو برادر بودند. قرآن مجید شاهراه هدایت و نور را در برابر مسلمانان گسترانید زیرا طبیعت وحی الهی در هر زمان و مکان یکی است. خداوند قرآن مجید را در فرمایش خود چنین توصیف می‌فرماید:«وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»[1]

و در توصیف تورات نیز می‌فرماید:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ»[2]

جنگ استیلا جویانه‌ای که اساسش از بین بردن نسل بشر، زنان و کودکان و کشت و زرع مردم است یا به مردم بی‌گناه تجاوز می‌کند، چنین جنگی، جنگ جنایت کارانه‌ای است، که هرگز حضرت موسی آن را دستور نداده و از آن راضی نمی‌تواند باشد. موسی که پیغمبر است و از جانب خدا برای اصلاح حال مردم مبعوث شده چگونه ممکن است چنین دستوری را صادر بکند؟ اگر آیات تورات این قبیل چیزها باشد در آن صورت هدایت و

۱- ولیکن ما قرآن را نوری قرار دادیم که هر یک از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن هدایت می‌کنم. (سوره شوری، آیه ۵۲).

۲- ما تورات را نازل کردیم که در آن نور و هدایت وجود دارد. (سوره مائده، آیه ۴۴).

نور نخواهد بود. خداوند تنها خدای قوم بنی‌اسرائیل نیست که فقط بر بدهکاران قوم بنی‌اسرائیل عنایت فرموده و اخذ ربا از آنان را حرام بداند و به بدهکاران ملل دیگر سختگیری کرده و اجازه دهد که اموال آنان را نزول خواران به یغما ببرند.

این تعالیم دروغ های ساخته و پرداخته قوم یهود است و به شریعت موسی ابداً ارتباطی ندارد.

دین اسلام حضرت موسی را منزه دانسته و وی را واجد بهترین صفات می‌داند. موسی مردی است با غیرت و طرفدار حق و آگاه از رحمت حق.

خداوند از زبان حضرت موسی می‌فرماید: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ»[۱]

«رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»[۲]

اساس هر دین آسمانی بر این مبتنی است که مردم را به دنیای آخرت دلبستگی دهد. چگونه ممکن است تورات که فعلاً در دست ماست انسان را به دنیای آخرت متوجه نسازد و کاری نکند که قلب مردم به امید بهشت و یا از ترس آتش دوزخ بتپد! این تعالیم چگونه ممکن است علائم یک دین آسمانی باشد؟ اگر این‌طور باشد پس تکلیف دکترین کارل مارکس در این میان چه می‌شود؟

اگر بگوییم که متون تورات و انجیل تحریف شده و اعتماد از آن‌ها سلب گردیده است گزافه نگفته ایم. با این همه باید گفت برای قوم یهود و توده های انبوه مردم شرق و غرب جهان هنوز هم تورات یک منبع مقدس است.

اکنون به گفته استاد فارس خوری می‌پردازیم که گفته است.

«حضرت مسیح شریعت دنیایی وضع نکرد و حواریون خود را نیز به این کار مأمور نساخت. از این رو دست پیروان مسیح باز گذاشته شد که در هر زمانی احکام متناسب با شرائط زمان وضع نمایند.»

۱- خداوندا با نعمتی که به من ارزانی داشتی من پشتیبان خطاکاران نیستم. (سوره قصص، آیه ۱۷).

۲- خداوندا اگر خیر به من نازل نکنی من فقیر خواهم بود. (سوره قصص، آیه ۲۴).

مسیحیان پس از آنکه از سیطره پاپ و رجال مذهبی نجات یافتند. بر حسب تقسیمات نژادی و یا جغرافیایی و یا زبانی به ملل مختلفی تقسیم شدند، و دولت‌هایی تشکیل دادند و اساس مساوات را پذیرفتند و این پذیرش قواعد احتیاجات و معاملات آنان را به وجود آورد که به آن حقوق بین‌الملل نام نهادند؛ و هر فرد مسیحی که تبعه دولتی شناخته شد از تمام حقوق اقران خویش بهره‌مند گردید. فکر وطن زمینی که بر روی خرابه‌های تعصبات دینی و نسبی و نژادی به وجود آمد از این حقوق سرچشمه می‌گیرد. در هر کشور انسان‌های ساکن آن بدون توجه به نژاد و نسب و مذهب با یکدیگر مربوط شدند؛ و اصل برابری ساکنان یک کشور و یا دولت‌های همجوار و غیرهمجوار از این حقوق بدست آمد. هر دولتی با دولت دیگر به موجب قواعد حقوق بین الملل عمومی رفتار نموده و مردم دولت‌های متعدد بین خود از قواعد بین‌الملل خصوصی استفاده نمودند.

شریعت اسلام از نظر حقوق بین‌الملل عمومی مردم جهان را به دو قسمت تقسیم می‌کند:

۱ـ سرزمین‌های اسلامی ۲ـ سرزمین‌های کفار حربی، عده‌ای اراضی کفار ذمی و معاهد را نیز بر این دو قسمت اضافه نموده‌اند.

و در حقوق بین‌الملل خصوصی اسلام مردم روی زمین را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

مسلمان، ذمی، معاهد، حربی و آن قسمت از قواعد اسلام که به رفتار با مردم دارالحرب مربوط می‌گردد در عرف اسلام در کادر حقوق بین الملل عمومی امروزه در می‌آید و آن قسمت که به رفتار با مردم ذمی و معاهد مربوط می‌گردد به حقوق بین الملل خصوصی متداول تعبیر می‌شود.

نباید این انتظار را داشت که دین اسلام حقوق متساوی بین مسلمان و غیر مسلمان قائل شود. هنوز هم دولت‌های متمدن کنونی با همه مدنیت درخشانی که دارند به خارجیان مقیم کشور خود حقوق مساوی با کشور خود قائل نیستند. آنان حق کار، حق انتخاب، حق اشتغال به بعضی از مشاغل حتی حق مسافرت آزاد در آن کشور و حق حمایت از قوانین مانند تبعه آن کشور را ندارند.

اختلاف دین در دولت های اسلامی سابق نظیر اختلاف نژادی عصر ماست. در داخل کشور اسلامی سابق اسلام جنسیت عمومی مسلمانان به شمار می‌رفت و دعوت اسلامی همان‌طور که قائم بر وحدت خداست بر وحدت دولت نیز قائم است.

در نص شریعت اسلام از رفتار مسلمانان با مردم غیر مسلمان ساکن سرزمین اسلام زیاد صحبت شده و ذمیان سرزمین اسلام محاکم خاص مذهبی خود را در امور ازدواج و طلاق و نفقه و نسب و وصیت و وقف و نگهداری اطفال و ارث و تحریر ترکه و سایر اوضاع و احوال شخصی که طبق تعالیم مذهب آنان قضاوت می کند حفظ می کنند؛ و در اختلافات خانوادگی بین آنان که با اسلام و بنیان دولت اسلامی ارتباطی ندارد حکم می‌دهد.

مثلاً پاتریاک دمشق در عصر اولیه اسلام زندانی داشت که به کلیسا متعلق بود و مسیحیان را در آنجا طبق حکم کلیسا بازداشت می کرد و اخطل شاعر بنی‌امیه را به علت افراط در شرب مسکرات و مستی زندانی کرد و خلیفه ناچار شد شخصاً وساطت او را بکند و از زندان آزاد سازد.

حضرت محمد(ص) در مورد اهل توحید فرمود: «لهم مالنا، وعليهم ما علينا من آذى ذمياً فأنا خصمه، ومن كنت خصمه خصمته يوم القيامة»[1]

حضرت موسی در مورد رفتار فرد یهودی با فرد غیر یهودی فرق زیادی قائل شده و در تورات گفته است: «به برادر اسرائیلی خود وام نزولی نده، و از او نقره یا خوراکی یا چیزهای دیگر به عنوان ربا نستان، ولی به بیگانه به ربا وام بده و از برادرت ربا نگیر».

قواعد دیگر اجتماعی را در شریعت موسی از این قیاس بگیرید. در شریعت موسی با توجه به اصحاب دعوی قضاوت فرق می کند؛ و در یک جرم مجازات فرد یهودی از مجازات فرد غیر یهودی خفیف‌تر است.

تورات در جای دیگر تصریح می کند: «یهودی‌ها به افراد زیادی قرض می‌دهند. یعنی قرض نزولی- ولی خودشان نزولی قرض نمی کنند تورات ۱۵: ۶» با گذشتن هفت سال یعنی در

۱- هر آنچه بر ما رواست برآنان (اهل ذمه) رواست و آنچه بر ما نارواست بر آنان نیز نارواست. هرکس به یک فرد ذمی آزار برساند روز قیامت من دشمن او خواهم بود.

اثر مرور زمان ذمه فرد یهودی از بدهی بری می‌شود. ولی در مورد فرد غیر یهودی ذمه او هیچ گاه از پرداخت دین بری نمی‌شود. شریعت حضرت موسی فقط به امور دنیوی توجه دارد؛ و در هیچ جای تورات به بقاء روح پس از مرگ و ثواب آخرت اشاره‌ای نشده است، بلکه همه پاداش ها و مواعید در همین دنیا داده شده مانند وعده طول عمر یا شفا از بیماری یا بخشیدن نسل صالح، یا ازدیاد اموال و غلات، و یا غلبه بر دشمنان، و یا وسعت معیشت، و یا فراهم شدن وسایل آسایش در این دنیا، و تسلط بر دیگران و امثال آن که صرفاً مواعید دنیوی است که به یهودیان در قبال عمل نیک وعده داده شده است.

و در مورد اشخاصی که عبادت نکرده و مرتکب اعمال زشت می‌شوند، تورات به آنان در این جهان کیفر زیر دست دشمن قرار گرفتن و غارت اموال آنان و اسارت زنان و کودکان و عدم حاصل‌خیزی زراعت و نیامدن باران و نزول بلا را وعده داده است.

از مقایسه بین دو شریعت آسمانی که هر دو مستنداتی دارند، شریعت حضرت موسی(ع) و شریعت حضرت محمد(ص) فرق آشکار بین آن دو روشن می‌شود.

و اما قوانین اسلامی با قوانین رومی به هیچ وجه قابل مقایسه نمی‌باشد. زیرا سنن و هدف‌های این دو نوع قانون‌گذاری با یکدیگر فرق دارد[1]. شریعت اسلام به هدایت مطلق و مقتضیات عقلی متکی است و شریعت روم به عکس به مصالح و منافع دنیوی اتکاء دارد. اساس شریعت اسلامی حفظ منافع فرد در دنیا و آخرت است و اساس شریعت رومی حفظ منافع جامعه است و بس.

و آثار این شریعت در هر قسمت از تقسیم‌بندی اجتماعی چنان آشکار است که آمیختن آن دو به یکدیگر محال است؛ و مردمان صاحب فهم در مسائلی که به این دو نحوه قانون‌گذاری عرضه می‌گردد، استنباط جداگانه‌ای می‌کنند که به کلی با دیگری فرق دارد:

۱- عده‌ای از دوستان چنین تصور می‌کنند که شریعت اسلامی در اکثر احکام و قضاوت‌های خود به قانون رومی اتکاء کرده است. این سخن مانند آنست که بگوییم رودخانه نیل از آب رودخانه آمازون سرچشمه می‌گیرد. زیرا آمازون به مشرق جاری است و نیل به مغرب جریان دارد و بین مشرق و مغرب فاصله بسیار است.

مثلاً: در قانون‌گذاری روم مرور زمان، دعوی و حق را ساقط می‌کند و شریعت اسلام به سقوط حق در اثر مرور زمان معتقد نیست زیرا حق همیشه بر عهده مدیون و کسی که حق دیگری را غصب کرده است باقی خواهد ماند: و مادام که حقِ حق‌داری را ادا نکرده اید و یا صاحب حق، از حق خود نگذشته است ذمه مدیون هر اندازه زمان طولانی از روی آن بگذرد بری نمی‌شود: به همین علت گفته‌اند:

که حق با گذشت زمان ساقط نخواهد شد و مرور زمان فقط مانع می‌شود که قاضی به دعوی ترتیب اثر بدهد. شارع اسلام نه تنها به منافع دنیوی مردم توجه دارد بلکه منافع اخروی مردم نیز مدنظر اوست.

ولی شریعت روم می‌گوید حقی که متروک مانده باشد ساقط می‌گردد و امری که ساقط شد دوباره آن را احیاء نمی‌توان کرد شریعت روم به برائت ذمه و عقاب آخر وی توجهی ندارد. به این جهت صحیح نیست بگوییم که شریعت اسلامی از شریعت رومی اقتباس شده است[1].

البته می‌توان گفت که یکی از این دو شریعت که مؤخر بر شریعت دیگر است از لحاظ جمع بودن و یا مذکر و مؤنث بودن از دیگری کمک گرفته باشد. ولی نمی‌توان مدعی شد که شریعت متأخر در نحوه تجلیل و استنباط احکام به شریعت متقدم تکیه دارد زیرا هر یک از این دو طریقه جداگانه‌ای دارد که به کلی مغایر با طریقه دیگری است.

وقتی به اقوال فقهای دو ملت در خصوص یک مسئله مراجعه کنیم می‌بینیم که فقهای هر یک از این دو دسته مسئله را از نقطه نظر اجتهاد خاص خود بررسی کرده و تحت تأثیر اسلوب و تخیل دسته دیگر قرار ندارند زیرا مقایسه بین این دو نحوه قانون‌گذاری همان‌طوری که گفتیم بسیار دشوار است. مثلاً امیری از امرای قرون وسطی را که فاقد احساسات دینی است و به هیچ چیز اهمیت نمی‌دهد در نظر می‌گیریم چنین امیری در جنگ و پیروزی چگونه ممکن است تقوای به خداوند را هدف خود قرار داده و طالب

۱- در این مورد به کتاب من موسوم به (دفاع از عقیده و شریعت) مراجعه شود که در آنجا من مفصلاً موضوع را توضیح داده‌ام.

ثواب آخرت از طریق اتخاذ رویه عدالت و طهارت نفس و فضائل اخلاقی باشد؟ در حالی که می‌بینم امرا و فرماندهان ارتش اسلامی به این صفات متصف و به این هدف‌ها علاقمند بودند و در تاریخ فتوحات اسلامی وجود این گونه اشخاص مثال‌های زیادی دارد. رویه خلیفه دوم عمر بن خطاب در نامه‌ای که به سعدبن ابی وقاص فرمانده قوای اسلام و سربازان عربی نوشت مثال روشنی از این امر است:

عمر به سعدبن ابی وقاص دستور داد: «افراد و سربازان خود را از منازل روستانشینانی که صلح‌جو و اهل ذمه‌اند دور بدار. نباید هیچ یک از افراد تو به آن روستاها وارد شوند مگر این که اطمینان پیدا کنی که آن افراد ایمان قوی دارند. نباید از اهالی روستاهائی که ذمی و صلح جو هستند چیزی بستانید زیرا روستائیان مزبور تعهدی بر گردن گرفته‌اند که به وفای آن ناگزیرند همانطوری که تو ناگزیر به صبر و شکیبائی در برابر آنانی و این شکیبائی تو و سر بازانت به حال آنان افاقه‌ای است»[۱]

عمر بن خطاب در دستور خود به توصیه اکتفا نکرده بلکه دستور مدارا و ملایمت با مردمی که عهد بسته‌اند صادر نموده است. سِرّ مهمان کردن ارتش اسلامی و سه روز پذیرایی از آنان به وسیله اهل ذمه در همین نکته نهفته است. عمر دستور می‌دهد که از روستاهای مردم ذمی برکنار باشید تا ضرر و آزاری به آنان نرسد، او فشار گام‌های سربازان فاتح را بر مردم کشوری و نیز مرارت سربازان فاتح را از جلوگیری از تجاوز به مردم مغلوب در بیان خود توضیح داده و به هم‌کیشان خود می‌گوید: «شما به وفا و احترام نسبت به مردم صلح‌جو و ذمه آنان گرفتار آمده‌اید، همان‌طوری که آنان به شکیبائی بر پیروزی و فرمانروائی شما بر کشورشان گرفتار شده‌اند، شما باید صبر داشته باشید و آنان باید وفادار باشند».

مسلمانان می‌دانند که عمر از قبیل سیاستمدارانی نبود که طمع بر او غلبه کند، و با ملل مغلوب رفتاری پیشه سازد که منافعش در خطر افتد و یا در اعمال چنین رفتاری لجاجت ورزد؛ و نیز از جمله آن فرماندهان نظامی نبود که گول قدرت شمشیر را بخورد و از حلقوم

۱- نهایت الارب ج ۶ صفحه ۱۶۹ .

خود وحشیانه نعره «وای بر شکست خوردگان» بکشد. عمر نماینده شریعتی بود که رحم برعامه مردم از اصول آن است شریعتی که پیغمبر رحمت حضرت محمد(ص) مبشر آن می‌باشد.

ارتش های اسلامی هنگامی که به کشورهای همجوار اعزام شدند مأموریتشان از بین بردن استقلال دولت‌های مستقل یا دولت‌هایی که راه راست پیش گرفته بودند نبود.

بلکه مأموریت ارتش‌های اسلامی آزادی مردم، مستعمرات مردم آسیا و افریقا از دست مداخله گران رومی بود. ارتش‌های اسلامی آزادی‌های از دست رفته ملل زیردست، آزادی‌های دینی و اقتصادی را به آنان باز گردانید و حکومت جابرانه کسراها و قیصرها را واژگون ساخت و مانع از آن گردید که بت‌های سیاه آن روز بر مردم روی زمین استیلا پیدا کنند. اندکی بعد ایرانیان به نام اسلام نه تنها با اعراب دارای حقوق مساوی شدند بلکه حتی رهبری اعراب را نیز بدست گرفتند.

و اما داستان ضیافت که نویسنده به آن اشاره می کند باید ریشه‌اش را پیدا کرد. مهمان‌داری و پذیرایی از مهمان پیش از آنکه حقی بر گردن ذمیان باشد بر گردن مسلمانان حق است. در آثاری که از پیغمبر اکرم(ص) به جای مانده گفته شده است: هر مسلمانی که از پذیرایی برادر خود در مدتی که مقرر است خودداری کند این پذیرایی قانوناً به او الزام می‌شود البته مشروط به اینکه آن فرد قدرت پذیرایی از مهمان را داشته باشد.

عمر ترسید که اهل ذمه پیش خود چنین تصور کنند که پذیرایی از مهمان دلیل ضعف نیروهای مسلمان است از این رو دستور داد که به خاطر رعایت کرم اسلام ارتش مسلمانان خود را به زحمت نیفکنند و آنان را به حال خود بگذارند. البته وقایعی که در میدان جنگ اتفاق می‌افتد وقایع فوق العاده‌ای است که نمی‌تواند تعالیم و قوانین دائمی بین مسلمانان و غیر مسلمانان را بیان دارد.

استاد فارس خوری می گوید که در موقع جنگ نیز شریعت اسلام عدالت و فضیلت و مساوات را حتی‌الامکان مراعات می کند؛ و می گوید این اصول در مقام مقایسه با اصول و قوانین روم و اصولی که قوم یهود به غلط به آن شریعت موسی نام داده‌اند برتری و رجحان دارد.

اکنون ما تأثیر این اصل را در اندیشه و فکر اروپای معاصر و سیستم قانون گذاری آن مورد مطالعه قرار می‌دهیم: معروف است که مسیحیت از جنبه قانون گذاری به جان و مال مردم اهمیت می‌دهد البته این اهمیت صرفاً جنبه ایدئولوژیکی دارد. رسالت حضرت مسیح(ع) در حقیقت در تکمیل و تصدیق شریعت تورات بوده و مسیحیان عهد قدیم و عهد جدید را یک چیز می‌دانند و آن کتاب مقدس است. لیکن عهد قدیم که اکنون در دست یهودی‌هاست و همین شریعت موسی(ع) است با وحی ارتباطش بسیار سست است و ما در مورد صلح و جنگ و تبعیض نژادی، حقیقت آن را در مباحث گذشته نشان دادیم، تمایلات انحرافی این اصول در اروپا و امریکای معاصر تأثیر سیاسی خود را بر جای گذاشته است و در حقیقت دولت‌ها و ملل این کشورها کاملاً تحت نفوذ معنوی و اقتصادی و سیاسی یهودی‌ها قرار گرفته‌اند. با همه مجادلات انفرادی و دست جمعی ملل اروپا با آیین یهود، هنوز هم تأثیر مقدسات فکری و قانونی یهودیت در مدنیت غرب کاملاً آشکار است. جهان غرب به دنیای آخرت ارزشی قائل نیست به حلال و حرام الهی همان‌طوری که از آسمان نازل شده است وقعی نمی‌گذارد.

قانون روم که در موقع فترت دینی غرب تدوین گردید، عدم ارتباط قانون گذاری روم را با مستندات آسمانی کاملاً نشان داد.

«بلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْوَاءهُم بِغَیْرِ عِلْمٍ فَمَن یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِینَ»[1]

تعجب در این است که کوته‌نظرانی در میان مسلمانان به اروپا و امریکا و به قانون گذار غرب، دیده دوخته و گنجینهٔ ذی‌قیمتی را که مردم دستشان قرار گرفته است به هیچ انگاشته‌اند.

۱- کسانی که به خود ظلم کرده و از نادانی تابع هوی و هوس خود شده‌اند، کسی را که خداوند گمراه کرده است چه کسی می‌تواند هدایت کند و آنان یاوری ندارند. سوره روم آیه ۲۹ .

حق زندگی، صحت و امنیت

خداوند تبارک و تعالی نعمت زندگی را بر انسان ارزانی فرمود، و مصونیت و حفظ نوع بشر را مادا و معناً سرلوحه هدف ادیان قرار داد و پیامبرانی میان بنی نوع بشر مبعوث فرمود که بشر را بشارت و انذار دادند. عجبی نیست که خدای عادل و رحیم بی‌رحمی نسبت به حیوانات و کشتن آن‌ها را گناهی شمرده است که بشر را به آتش دوزخ سوق می‌دهد حال اگر کسانی باشند که به شکنجه و اسارت انسان ها دست بزنند چه مجازاتی در انتظار آن‌هاست؟

پیغمبر(ص) فرمود: «دَخَلَتْ امرأةٌ النارَ فی هرةٍ حَبَسَتْها، لا هی أطْعَمَتْها، ولا هی تَرَکَتْها تأکلُ من خَشاشِ الأرضِ»[1]

باز از پیغمبر(ص) روایت شده است: «أن رجلا أصابه ظمأ شدید، فنزل بئرا لیرتوی من مائه، فلما خرج منه رأی کلبا یلهث یلحس الثری من العطش فقال: لقد أصاب الکلب من الظمأ مثل الذی أصابنی، فنزل البئر وملأ خفه وسقی الکلب فشکر الله له فغفر له»[2]

می‌بیند که حفظ حیات یک حیوان زبان بسته و تهیه وسیله راحتی وی چگونه دری از بهشت به روی آدمی می‌گشاید؟ پس با این ترتیب اگر آدمی حیوانی را آزار داده و زندگی او را از دستش بِرباید دری از خشم خدا به روی خود گشوده است؟ در اسلام که به زندگی موجودات این جهان این‌گونه ارزش قائل است، پاداش کسی که پایه های زندگی مردم را تحکیم می‌بخشد چه خواهد بود؟

۱- زنی به خاطر حبس کردن گربه‌ای وارد آتش جهنم شد، زیر او به گربه غذا نمی‌داد و یا او را آزاد نمی‌گذاشت که از خزندگان زمین ارتزاق بکند. (بخاری)

۲ مردی شدیداً تشنه شد و به چاهی رسید و درون آن شد تا آب بنوشد وقتی از چاه به درآمد سگی را دید که از تشنگی له‌له می‌زد و از شدت تشنگی زمین را می‌لیسید گفت این سگ مانند من تشنه است پس به چاه درآمد و پاپوش خود را پر از آب کرد و به سگ آب داد، خداوند به واسطه این کار از او تشکر کرده و او را بخشید (مسلم).

قرآن مجید کشتن روح بشر را جریمه‌ای می‌داند که عواقب آن متوجه همه انسانیت است و نجات روح بشر را خدمت به همه انسانیت می‌داند:

«أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»[۱]

در تأکید حق حیات پیغمبر(ص) فرموده است: «لَزَوَالُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ»[۲]

از ابن عباس روایت شده است: در عهد پیغمبر در مدینه مردی به قتل رسید که قاتلش شناخته نشد پیغمبر اسلام به محض اطلاع از این واقعه بر بالای منبر تشریف برد و فرمود:

«يَا أَيهَا النَّاس يقتل قَتِيل وَأَنا فِيكُم وَلَا يعلم من قَتله لَو اجْتمع أهل السَّمَاء وَالْأَرْض على قتل امرىء لعذبهم الله إِلَّا أَن يفعل مَا يَشَاء»[۳]

در احترام به جان و استحقاق زیستن، مسلمان و غیرمسلمان برابرند و زشتی و قباحت تجاوز به جان مردم مسالمت‌جوی و اهل کتاب مانند زشتی و قباحت تجاوز به جان مسلمانان است و در دنیا و آخرت بی کیفر نخواهد ماند.

عمرو بن عاص از پیغمبر(ص) روایت کرده است: «مَن قتل نفساً معاهداً لم يرح رائحة الجنة»[۴] و در روایت دیگر نقل شده: «من قتل قتيلا من أهل الذمة حرم الله عليه الجنة»[۵]

۱- هر کس انسانی را بکشد یا در روی زمین فتنه انگیزد مثل اینست که همه مردم را کشته است و هر کس بشری را نجات بخشد مانند اینست که همه انسان‌ها را حیات بخشیده است. سوره مائده آیه ۳۲.

۲- نزد خدا از بین رفتن دنیا بهتر از کشتن مرد مسلمان است. (مسلم)

۳- ای مردم انسانی را در میان شما می‌کشند و من میان شما هستم و قاتلش را کسی نمی‌شناسد؟ اگر ساکنان زمین و آسمان بر قتل یک نفر تبانی کنند خداوند آنان را عذاب می‌دهد. مگر اینکه هر چرا بخواهد انجام دهند (طبرانی).

۴- هر کس معاهدی را به قتل برساند بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید. (بخاری)

۵- هر کس یک کافر ذمی را بکشد خدا بهشت را بر او حرام می‌کند. (نسائی)

زندگی هر شخصی از تعرض مصون است، و تجاوز به حیات یا بر جزئی از اجزای موجود زنده و مثله کردن وی جرم است و مجازات دارد. به نظر اسلام همه این اعمال تجاوز است و باید قصاص شود و قصاص به خاطر آن تجویز شده تا سلامتی اشخاص تضمین گردد و معنای فرمایش خدا: «فِی الْقِصَاصِ حَیَاةٌ» «در قصاص زندگی است» همین است.

انواع قصاصی که شریعت اسلام تعیین کرده است به خاطر تعمیم حق حیات در عالی‌ترین صورت خود بین مردم است. از این رو هر کاری که از این حق بکاهد حرام است؛ و شامل تهدید و یا توهین و یا کتک زدن و یا بازداشت و یا تجاوز به ناموس مؤمن می‌باشد. حیات مادی و معنوی انسان همواره مورد توجه اسلام بوده و محترم است.

پیغمبر(ص) فرمود: «ظهر المسلم حِمیً إلا بحقه»[1] و نیز فرمود: «مَنْ جَرَدَ ظَهْرَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِغَیْرِ حَقٍّ، لَقِیَ اللّهَ وَهُوَ عَلَیْهِ غَضْبَانُ»[2]

این اعلام خطر تنها به مسلمانان متوجه نیست. هشام‌بن حکم روایت می‌کند که در شام به جمعی از نبطی‌ها برخورد که آنان را جلو نور آفتاب نگهداشته و بر سرشان روغن می‌ریختند و گفت: برای چه این کار را می‌کنند؟ گفتند: به خاطر اینکه مالیات نداده‌اند. هشام گفت من بودم و از حضرت رسول(ص) به گوش خود شنیدم می‌فرمود: «إِنَّ اللّهَ یُعَذِّبُ الَّذِینَ یُعَذِّبُونَ النَّاسَ فِی الدُّنْیَا»[3]

هشام وارد مجلس والی شام شد و این روایت را به او نقل کرد و او دستور داد از عذاب آنان صرف‌نظر کردند و آزادشان کردند.

اسلام اطمینان تام را به همه افراد جامعه تعمیم می‌دهد و هر انسانی، اعم از مسلم و غیرمسلم از این اطمینان بهره‌مند است.

۱- مسلم مورد حمایت است مگر در مورد حق دیگران (طبرانی).

۲- هرکس که حق مسلمانی را سلب کند خداوند را ملاقات خواهد کرد در حالی که بر وی خشمگین است. (طبرانی)

۳- خداوند کسانی را که مردم را در دنیا عذاب می‌دهند عذاب خواهد داد. (مسلم)

«زیدبن سعنه» که یکی از پیشوایان یهودی است روایت می کند که به حضرت رسول(ص) جهت رفع احتیاج یک نفر از هواخواهان اسلام وام دادم و بیش از این که سررسید وام برسد برای مطالبه آن نزد رسول اکرم(ص) رفتم و با نگاهی خشم آلود گریبان پیغمبر(ص) را گرفتم و گفتم: یا محمد طلب مرا نمی‌پردازی؟ سپس گفتم: به خدا من شماها را که اولاد عبدالمطلب هستید آدم های خود رأیی می‌دانم! و در اثر آمیزش با شما به این موضوع پی بردم. عمر در جلسه حاضر بود و مردمک چشم هایش را چنان چرخانده و به من نظر انداخت که گویی با چشمش به من دشنام می‌دهد و روکرد به من و گفت: «ای دشمن خدا آیا با پیغمبر(ص) این گونه باید حرف زد؟ میدانی چکار می کنی؟ به خداوندی که جان من در دست اوست اگر از ناخشنودی پیغمبر(ص) نمی‌ترسیدم هم اکنون گردنت را می‌زدم» پیغمبر(ص) با محبت و ملایمت به من نگاه می کرد، و سپس فرمود: «من و او به چیز دیگری نیازمندیم، و آن اینست که تو به من دستور بدهی که خوش حساب باشم و به او دستور دهی حق مطالبه طلب خود را حفظ کند، عمر برو طلب این مرد را بده و بیست صاع[1] نیز بر طلب او اضافه کن»

زیدبن سعنه روایت می کند: «عمر همراه من شد، و طلب مرا داد و بیست صاع نیز اضافه بر طلب من به من داد. من گفتم این اضافه دیگر برای چیست؟ عمر جواب داد: که رسول خدا(ص) فرموده این بیست صاع حق مراعاتی است که تو درباره وی رعایت کردی. رسول اکرم(ص) اجازه نفرمود که فرد یهودی را که در گفتار و کردار به ساحت وی آزار رساند صدمه برسانند؛ و دستور داد که زیادتر از طلب او بوی بدهند تا راضی و خوشحال گردد. اسلام در تجاوز را به روی کسانی که به سرنوشت اشخاص اهمیت قائل هستند و فرمانروایانی که جهت تفتیش به خانه مردم و یا دشمنانشان می‌روند بسته است و اجازه نمی‌دهد که آزادی اشخاص بدون مجوز قانون و رعایت حکم شریعت سلب گردد. زیرا این اعمال سیاست ظالمانه‌ای است که با اصول اسلام که تضمین آزادی افراد است و به حقوق خصوصی افراد احترام قائل است مطابقت ندارد. حتی نگاه کردن بدون اجازه به

۱- صاع ترازو و وزن است. (مترجم)

درون خانه مردم در نظر اسلام تجاوز به حریم افراد شمرده می‌شود؛ و پیغمبر اسلام(ص) پیروان خود را با این تعالیم ادب می‌آموزد تا بی اجازه صاحب منزل به درون خانه اشخاص وارد نشوند و می‌فرماید.»

«أیما رجل کشف سترا فأدخل بصره من قبل أن یؤذن له فقد أتی حدا لا یحل له أن یأتیه، ولو أن رجلا فقأ عینه لهدرت»[۱]

و نیز می‌فرماید: «لا تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَلَکِنِ ائْتُوهَا مِنْ جَوَانِبِهَا ثُمَّ سَلِّمُوا فَإِنْ أُذِنَ لَکُمْ فَادْخُلُوا وَإِلا فَارْجِعُوا»[۲]

پس دینی که علائم و دستورات او این چنین است چگونه اجازه می‌دهد که متجاوزان به خانه مردم بریزند و با اصول استبداد عمل کنند؟

ترساندن فرد مسلمان جرم است، و در جامعه باید حق اطمینان از ترس و ظلم را مستقر ساخت.

رسول اکرم(ص) فرمود: «لا یَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ یُرَوِّعَ مُسْلِمًا» «لَا تُرَوِّعُوا الْمُسْلِمَ؛ فَإِنَّ رَوْعَةَ الْمُسْلِمِ ظُلْمٌ عَظِیمٌ»[۳] و اگر شخصی با اسلحه مسلمانی را بترساند جرمش مهم‌تر است. رسول اکرم(ص) فرموده است: «لا یُشِیرُ أَحَدُکُمْ بِسِلاحٍ عَلَی أَخِیهِ، فَإِنَّهُ لا یَدْرِی لَعَلَّ الشَّیْطَانَ یَنْزِعُ مِنْ یَدِهِ فَیَضَعُهُ فِی حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ»[۴]

رسول اکرم(ص) تخم احترام به زندگی افراد را در نهاد مسلمانان پاشیده است.

۱- هر مردی که پرده‌ای را بالا زده و بدون اجازه به درون خانه اشخاص بنگرد، از حد خود تجاوز کرده است، اگر چشم‌های او را به خاطر این کار در آورند چشمانش را به حق از دست داده است. (احمد)

۲- به خانه مردم از روبرو وارد بشوید یعنی طوری که وارد شونده هر چه در آن خانه است آشکارا ببیند. ولیکن از کنار در وارد منزل شوید، اگر اجازه دادند به درون خانه بیایید وگرنه برگردید. (طبرانی)

۳- مسلمان مجاز نیست مسلمانی را بترساند. مسلمان را نترسانید ترساندن مسلمان ستم بی‌عاقبتی است (طبرانی - بزاز).

۴- هیچ‌کس نباید با اسلحه به سوی برادرش اشاره کند، زیرا شیطان اختیار اسلحه را از او می‌گیرد و در گودال آتش می‌اندازدش. (بخاری)

از هنگام بعثت حضرت ابراهیم خلیل(ع) اعراب کعبه را مقدس می‌دانستند و همه ساله از اکناف جهان و از نقاط دور دست به زیارت کعبه می‌شتافتند.

درست دقت کنید که رسول اکرم(ص) در برابر چنین کعبه ایستاد و چنین فرمود:

«ما أطیبک و ما أطیب ریحک، ما أعظمک و ما أعظم حرمتک، والذی نفس محمد بیده لحرمة المؤمن أعظم عند الله منک ماله و دمه»[1].

آیا در احترام حق حیات و شرافت بشری بهتر از این می‌توان سخن گفت؟ رسول اکرم در احترام حق حیات و انگیختن احساسات مسلمانان به ماه حرام و سرزمین حرام اشاره می‌فرماید و در حجه الوداع این سخنان را به گوش مردم می‌رساند: «پیغمبر پرسید امروز چه روزی است؟ مردم جواب دادند خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پیغمبر سکوت کرد و حضار تصور کردند که پیامبر این بار به طرز دیگری خواهد پرسید.»

پس فرمود: «آیا این مکه نیست؟ گفتند این مکه است. پس فرمود:»

«فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ قَالَ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ»[2]

طنین این سخنان رسول اکرم(ص) و اعلام خطر او هنوز هم در گوش‌ها مانده و در دل‌ها تپش ایجاد می‌کند و انسان را به احترام به جان و مال و ناموس مردم وامی‌دارد. این سخنان حقیقت اسلام را در حفظ حق حیات افراد در عالی‌ترین سطح خود جلوه تازه‌ای می‌بخشد؛ و مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. اسلام جامعه را مسئول حمایت این حق می‌داند. تکلیف کسانی که بکوشند امنیت و شرافت بشری را که دین اسلام تضمین کرده است از بین ببرند چه می‌باشد؟

۱- بوی تو چه خوش است؛ و احترام تو چقدر زیاد است به خدایی که زندگی محمد در دست اوست احترام مؤمن نزد خدا از احترام تو (کعبه) بیشتر است. مال و جان او از تو محترم‌تر است. (ابن ماجه)

۲- جان و مال شما، تصور می‌کنم فرمود - و ناموس شما - مانند احترام امروز و این ماه و این سرزمین محترمند، شما خدای خود را ملاقات می‌کنید و در حالی که از اعمال شما سؤال می‌کند، هان پس از من، از راه بر نگردید و گردن یکدیگر را نزنید، آیا شنیدید؟ هر که از شما در اینجا حضور دارد به آن‌هایی که حضور ندارند پیغام مرا برسانند (بخاری).

بدون تردید در درجه اول دولت مسئول حمایت قوانین می‌باشد، لیکن دولت در همه جا و همه زمان برای حمایت از این هدف‌ها وجود ندارد. از این رو به عهده مردم است که با یکدیگر در برابر مقابله با تجاوز و حمایت از مظلوم همکاری نمایند. اسلام وظیفه و حقوق برادر مسلمان را در رفتار هر فرد مسلم تصریح نموده است.

من در کتاب خود موسوم به: «اخلاق المسلم» نوشته‌ام: برادران دینی کمک متقابل مسلمانان را بر خود فرض می‌دانند این کمک متقابل باید آگاهانه و خالی از تعصب باشد، باید با احقاق حق و ابطال باطل کمک کرد و به مؤمنان مصلح یاری داد. باید راندن و عقب زدن هر متجاوزی را وظیفه خود دانست و نباید مسلمانی را در میدان مبارزه تنها گذاشت بلکه باید دوش به دوش وی مبارزه کرد و راه صحیح را به او نشان داد و از افراط و تفریط وی مانع شد، جلو حمله را گرفت و باید به همراه او جنگید و معنای کمک متقابل که در اسلام فرض شده است همین است. پیغمبر فرمود:

أَنْصُرْ أَخَاکَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا، فَکَیْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قال: «تحجزه عن ظلمه فذلک نصره»[1] سرکوبی و ذلت مردم مسلمان عواقب زیادی دارد؛ و نتیجه‌اش ذلت همه مسلمانان است، زیرا شهامت و شخصیت و فتوت مسلمانان را از بین می‌برد. زیرا فرد مظلوم، خواه و ناخواه شهامت خود را از دست می‌دهد، و انزوا می‌گزیند و از برادران خود جدا می‌شود و رابطه برادری تدریجاً بین مسلمانان گسیخته می‌گردد؛ و وقتی مسلمانی به برادر مسلمان خود به چشم بیگانه بنگرد ذلیل می‌شود؛ و مسلمانان به ننگ و خفت تن در می‌دهند. پیغمبر اسلام(ص) با این عمل شدیداً مخالفست و کسانی را که در زیر پرده حقارت خود را مخفی می‌سازند چنین توصیف می‌کنند:

«لایقفن احدکم موقفا یقتل فیه رجل ظلما فان اللعنه تنزل علی کل من حضر حین لم یدفعوا عنه»[2]

۱- به برادرت در حال ستمکار بودن و ستمدیده بودن کمک کن، گفتند در حال ستمدیدگی کمک می‌کنیم ولی چگونه در حال ستمکاری کمک کنیم؟ فرمود. او را از ستم باز دارید و این کمک کردن به اوست (بخاری).

۲- هر وقت کسی را به ستم می‌زنند نباید ایستاد و تماشا کرد زیرا اگر کسی بی‌تفاوت به تماشا بایستد و دفاع از وی نکند لعنت بر او نازل می‌شود (طبرانی).

وقتی مسلمان می‌بیند که به برادر مسلمان او جسارت کرده یا او را به گرداب مذلت کشانده‌اند باید همراه او شده و از او پشتیبانی کند تا به حق خود برسد و از خود دفع ستم کند.

از رسول اکرم(ص) روایت شده است: «مَن مَشی مَعَ مَظلُومٍ حَتّی یُثبِتَ لَهُ حَقَهُ ثَبَّتَ اللهُ قَدَمَیهِ عَلی الصِّراطِ یَومَ تَزِلُّ الاَقدامُ»[1]

آزادی‌های اساسی

خدای تعالی به انسان عقل عطا فرمود تا به وسیله آن بیندیشد و با نور آن هدایت جوید ثمره و وظیفه عقل همین است. خداوند اشخاصی را که این موهبت را به هدر می‌دهند و احمقانه و با کودنی زندگی می‌کنند دوست ندارد و از آنان بدش می‌آید. از آنجایی که خدا انسان را با فطرت سلیم آفریده از این رو محققاً به هدف خود خواهد رسید و خدا کوته‌بینی و کج سلیقگی را دوست ندارد و از آن منع می‌کند.

ماشینی که به وسیله مخترعی اختراع شده است موقعی صحیح و موفق کار خواهد کرد که مطابق نقشه پیش‌بینی شده کار کند. چنین ماشینی اگر با دست بچرخد و یا به حیوانی بسته شد از استقامت افتاده و بی‌ارزش خواهد بود.

دیانتی که با فساد فطرت و سست عقلی توأم باشد بی‌ارزش است زیرا متدین بودن به چنین دین به منزله کشتن حقیقت آدمی است و مانند آنست که نهالی را در زمین شوره بکاریم چنین نهالی هرگز بارور نخواهد بود. به همین جهت فهم اسلام که دور از منطق فطری و عقل سلیم باشد مردود است، زیرا با سلب حقیقت اشیاء نمی‌توان به طور صحیح نسبت به آن قضاوت نمود.

اسلام دین عقل و فطرت است، خدای تعالی کتاب خود را بر این پایه توصیف کرده و پیغمبر خود را به خاطر آن مبعوث کرده است، جدا کردن دین اسلام از خصائص خود و

۱- هر کس با ستمدیده‌ای گام برداشته و حق او را استحکام بخشد خداوند گام‌های او را بر روی پل صراط روزی که گام‌ها می‌لرزد استوار خواهد ساخت (اصبهانی).

تصویر آن جدا از این خصائص کار بیهوده ایست. متأسفانه بعضی از مسلمانان شناسایی لازم از اسلام ندارند و در اثر بد فهمیدن اسلام دچار عمل بد شده اند. شرح آزادی‌های اساسی انسان ایجاب می‌کند که اسلام از نظر ظاهر و باطن مورد بررسی قرار گیرد تا بتوان از اقدامات اشتباه آمیز و تقلید کورکورانه بر کنار ماند.

اکنون به نام خدا به شمارش آزادی‌ها می‌پردازیم:

۱ـ آزادی سیاسی:

غرض از آزادی سیاسی در عصر ما دو چیز است:

الف ـ حق هر کسی به تصدی وظائف اعم از بزرگ و یا کوچک دولتی مادامی که صلاحیت اداره و تصدی آن‌ها را داشته باشد.

ب ـ حق اظهارنظر در مسائل عمومی و رد یا قبول مسائل بر اساس معتقدات خود. هر دو جنبه آزادی سیاسی که بیان کردیم بر این اساس مبتنی است که مناصب مختلف فقط به خاطر خدمت به جامعه است و متصدیان چنین مناسبی تحت مراقبت دائمی تودهٔ ملت قرار دارند.

اسلام وظیفه حکومت را فقط در داخل این کادر می‌شناسد. از رئیس دولت گرفته تا کارمند جزء همه را ملت انتخاب کرده است و آنان هیچ‌گاه نباید خود را به ملت تحمیل نمایند. ملت از این جهت آنان را انتخاب کرده است که واجد صلاحیت اداره وظائف خود بوده‌اند، و در قبال انجام این وظائف ملت به آنان حقوق می‌پردازد تا زندگی خود و خانواده‌شان اداره شود.

تصدی هیچ وظیفه اجتماعی در انحصار یک خانواده نیست، و تصوری که پاره‌ای سلاطین می‌کنند که حکومت یک وظیفه الهی است که به دست آنان سپرده شده است یک تصور خرافی است که پایه صحیح ندارد پیغمبر(ص) از جانب خدا انتخاب می‌شود ولی خلافت پیغمبر(ص) و حکومت در بین مردان طبق اصول قانون الهی موضوعی است که به نظر مسلمین بستگی دارد و مسلمانان شایسته‌ترین و ارشدترین افراد را با این مقام بر می‌گزینند.

پس از رحلت پیغمبر اکرم(ص) پاره‌ای از صحابه در فکر این افتادند که خلیفه‌ای انتخاب کنند که در امور دینی و دنیوی جانشین پیغمبر(ص) باشد؛ و این کار در نظرشان تا آن درجه

اهمیت داشت که آنان را از انجام مراسم کفن و دفن جنازه مقدس پیغمبر(ص) باز داشت. معرفی کردن خود به عنوان رهبری یک خصلت طبیعی است، و اگر شخصی واجد امتیازات و موهبت‌های خاصی باشد، مانعی ندارد که این موهبت‌های خود را بر ملت عرضه کند و از این امتیازات به خاطر خدمت ملت استفاده نماید. کسانی که برای عوام‌فریبی و رسیدن به منافع دنیوی به رسالت و مأموریتی که بر عهده گرفته اند توجه ندارند و منصبی را بدون صلاحیت و لیاقت اشغال کرده‌اند گناهکارند.

در اجتماع قدیم که زمامداری ارثی بود و آن را به زور شمشیر به دست می‌آوردند وجود چنین روح آزادمنشانه در میان مسلمانان آن روز عجیب به نظر می‌آید. گردانندگان کنگره خلافت در مورد خلیفه پیغمبر(ص) سخن‌های زیادی گفتند و سپس تصمیم گرفتند که به ابوبکر بیعت کنند، ابوبکر در دوران کوتاه خلافت نشان داد که فرمانداری وی در حقیقت ادامه حکومت پیغمبر اکرم(ص) می‌باشد.

ابوبکر منتسب به یکی از خانواده‌های گمنام قریش بود، و فقط به خاطر خصوصیات نفسانی که در هر پیشوایی مورد احترام باید وجود داشته باشد کاندید خلافت گردید.

پس از ابوبکر خلافت مسلمانان به عهده عمر بن خطاب گذاشته شد. اوضاع و احوال نظامی آن روز در شرق و غرب دنیای اسلام بر همه معلوم است. زمامداری ابوبکر اهمیت انجام یک رفراندوم وسیعی را جهت انتخاب خلیفه دوم ثابت کرد. آیا در چنین اوضاع و احوال ابوبکر و عمر خلافت را بر خلاف تمایل عمومی و طبیعت مشورت اسلامی غصب کردند؟ هرگز[1] خلیفه اول در برابر تندبادی که از جانب روم و ایران آن روز بر اسلام می‌وزید وظیفه خود را به نحو احسن انجام داد. استاد عثمان خلیل عثمان در این مورد می‌نویسد: «انتخاب عمر به وسیله ابوبکر در اوان مرگ خود، در حقیقت تنها انتخاب از طرف او نبود بلکه خواست به مردمی که به خاطر موضوع خلافت گرد آمده بودند بفهماند که ببینید بر من چه رسیده است و من در حقیقت مرده ای بیش نیستم، از این پس شخصی را که دوست دارید به خلافت انتخاب کنید و اگر این کار در ایام حیات من انجام شود بهتر است تا آنکه

۱- مؤلف چون پیرو مذهب تسنن است مسئله خلافت را از نقطه‌نظر اهل سنت بیان می‌کند. مترجم

پس از مرگ من با یکدیگر اختلاف نظر پیدا نکنید». مخاطبان ابوبکر در این باره نتوانستند نظریه قاطعی اتخاذ کنند و دوباره موضوع را به عهده ابوبکر گذاشتند. ابوبکر پس از مشورت به کاندیدایی عمر نظر داد؛ و سپس موضوع را به خود مردم واگذاشت مردم نیز با نظر او موافقت کردند؛ و این کار مانع از آن نشد که عده‌ای نظر مخالفی ابراز دارند. می‌گویند بعضی‌ها مقارن مرگ ابوبکر نزد وی رفتند و به وی گفتند: تو در تعیین عمر به جانشینی خود نزد خدا چه جوابی داری بدهی؟ تو از شدت عمل عمر باخبری و اگر او به خلافت انتخاب شود با شدت عمل و خشونت رفتار نخواهد کرد؟ ابوبکر جواب داد: «آیا مرا از خدا می‌ترسانید؟ از خدا شخصی می‌ترسد که به شما ظلم کرده باشد. من به خدا جواب خواهم داد: «خداوندا من بهترین شخص را جهت جانشینی خود به بندگان تو تعیین کردم». پس از آنکه عمر در اثر ضربت قتالی که بر او وارد شد ناگزیر شد دنیا را ترک کند به وی گفتند: «ای خلیفه مسلمانان وصیت کن و جانشین خود را معرفی نما» عمر جواب داد: «آیا مسئولیت کار شما را در مرگ و زندگی خود باید تحمل کنم؟ من جانشین کسی بودم که بهتر از من بود یعنی ابوبکر و در حالی شما را ترک می‌گویم که فرد بهتر از من از میان شما رفته است و آن رسول اکرم بود. عمر سپس نام شش نفر از صحابه را بر زبان آورد که عبارت بودند از: حضرت علی ابن ابی طالب(ع)، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعدبن ابی وقاص، طلحه بن عبیدالله، زبیربن عوام و پسر خود عبدالله را نیز بر آنان اضافه کرد که بدون اینکه حق خلیفه شدن داشته باشد رأیی مشورتی درباره انتخاب خلیفه ابراز دارد و بالاخره موضوع را به نظر مسلمانان وا گذاشت.»

از عمر نقل شده است که مغیرة ابن شعبه به وی گفت که پسرت عبدالله را پس از خود خلیفه مسلمانان تعیین کن. عمر گفت: «من در کار مسلمانان بصیرتی ندارم و کار خوبی انجام نداده‌ام تا آن را برای یکی از اعضای خانواده خود بخواهم، پسر من اگر خوب باشد همه خانواده من به هدف خود رسیده‌اند و اگر بد باشد خانواده عمر تصور خواهند کرد که فقط یکی از آنان باید حساب دیگران را پس بدهد».

عمر بن عبدالعریز خلیفه اموی هنگامی که خلافت به ارث به او رسید مردم را به مسجد دعوت کرد و سخن تاریخی خود را بر زبان آورد: «ای مردم بدانید! که من گرفتار کار

خلافت بر شما شدم - یعنی حکومت وراثتی نظر مرا در این کار قبلاً جویا نشدند؛ و من بی‌آنکه با مسلمانان در این‌باره مشورتی کرده باشم این خلافت را قبول نمی کنم. من بیعت خود را از گردن شما بر داشتم هر کسی را که می خواهید به خلافت انتخاب کنید.» پس از این خطابه بود که مسلمانان با رضا و رغبت او را به خلافت مسلمین برگزیدند. مقارن ایام مرگ عمر بن عبدالعریز عده‌ای به او پیشنهاد کردند که شایسته ترین اشخاص را به خلافت پس از خود تعیین کن. او از خطایی که بنی‌امیه در آن غلطیدند خودداری کرد.

هنگامی که پس از قتل عثمان عده‌ای از صحابه به محضر حضرت علی بن ابی طالب (ع) آمدند تا با او به خلافت بیعت کنند و به حضرت علی(ع) اصرار کردند که بیعت آن را قبول کند.

فرمود: «ففی لمسجد فانّ بیعتی لا تکون خفیاً (خفیةً) و لا تکون الاّ عن رضی المسلمین»[1]

هنگامی که حضرت علی (ع) به ضربت عبدالرحمن بن ملجم که یکی از خوارج بود از پای در آمد و مسلمانان احساس کردند که اجل آن حضرت نزدیک است، عده‌ای از صحابه نزد حضرت علی(ع) آمدند و گفتند: «ما که تو را از دست دادیم اگر نمی خواهیم تو را فراموش کنیم باید با حسن(ع) بیعت کنیم؟» امام در جواب آنان فرمود: «ما آمرکم ولا أنهاکم أنتم أبصر»[2]

خلافت امانت عظیمی است که با بیعت آزادانه صورت می گیرد و ایجاب می کند که پرهیزگارترین و داناترین اشخاص به این منصب برگزیده شوند، بر خلافت و سایر مناصب نباید افراد آزمند و استیلاجو و جاه‌طلب راه یابند. قراردادن هر چیز در جای خود شرط امانت است[3]. هیچ وظیفه‌ای کامل نیست مگر اینکه مرد با کفایتی را در رأس آن بگذاریم، مسئولیت امانت در تصدی مشاغل عمومی از نقطه‌نظرهای زیادی ثابت شده است از ابوذر روایت کرده‌اند که گفت: «به پیغمبر اکرم گفتم: یا رسول الله کاری به من واگذار

۱- بروید به مسجد بیعت با من پنهانی صورت نگرفته و جز با رضا و میل مسلمانان نخواهد بود.

۲- من شما را امر نمی کنم و شما را باز نمی‌دارم شما بصیرت بیشتر دارید.

۳- به کتاب من به نام (اخلاق المسلم) مراجعه فرمائید. مؤلف

نمی کنی؟ دست به شانه من زد و فرمود ای ابوذر تو آدم ضعیفی، و این وظائف در دست من امانت است، روز رستاخیز نتیجه‌اش پیشیمانی است مگر اینکه کاری را به حق و شایستگی به کسی واگذار کنم.»

لیاقت علمی و عملی لازمه اصلاح باطن نیست. ممکنست شخصی مؤمن بوده و رفتار پسندیده داشته باشد. ولیکن صلاحیت تصدی شغلی در او نباشد.

به حضرت یوسف بنگرید؟ او تنها به خاطر پیغمبری و پرهیزگاری خود را کاندید اداره امور مردم ننمود بلکه به این علت خود را کاندیدا کرد که بر آن کار واقف بود و امانت داشت. خداوند در قرآن درباره یوسف می‌فرماید:

«اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»[1] ابوذر هنگامی که تصدی کاری را از رسول اکرم می‌خواهد پیغمبر (ص) او را شایسته این کارها نمی‌داند و او را بر حذر می‌سازد.

امانت ایجاب می کند که بهترین اشخاص را به تصدی کارها برگزینیم و اگر به خاطر هوس یا قوم و خویش بازی و یا رشوه، کاری را به کسی واگذاشتیم نتیجه‌اش این خواهد بود که اشخاص توانا دستشان از کار کوتاه و اشخاص ضعیف به کار گمارده خواهند شد و این عمل خیانت آشکار به مردم است.

پیغمبر (ص) فرمود: «من استعمل رجل علی‌العصابه من هو ارضی‌الله منه فقد خان‌الله و خان رسوله و خان المومنین»[2]

از یزید بن ابی سفیان نقل شده است که گفت: «هنگامی که ابوبکر مرا به شام اعزام کرد رو به من کرد و گفت: ای یزید تو قوم و خویش‌هایی داری که ممکن است تصدی تو بر کار در آنان مؤثر واقع شود و من از عاقبت تو می‌ترسم زیرا پیغمبر (ص) فرمود: «مَنْ وَلِيَ مِنْ أَمْرِ

۱- خدایا گنجینه‌های روی زمین را به من واگذار من نگاه‌دارنده آن هستم و به آن عالم هستم. سوره یوسف آیه ۵۵.

۲- اگر کسی مردی را برای کار گذاشت که در میان مردم کسی که در نزد خدا از او شایسته تر باشد وجود داشته باشد پس به خدا و پیغمبر و مؤمنان خیانت کرده است. (از کتاب اخلاق مسلم صفحه ۵۲).

الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أَحَدًا مُحَابَاةً فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا حَتَّى يُدْخِلَهُ جَهَنَّمَ»[۱]

مردمی که توصیه بین آنان رواج دارد و بخواست مردمان شایسته توجهی نمی‌کنند و مردم ناشایسته را جلو می‌اندازند مردم خائنی هستند. سنت نشان داده است که این امور مظاهر فسادی است که در آخرالزمان اتفاق می‌افتد.

مردی نزد رسول اکرم آمد و پرسید: آخرالزمان چه موقعی است؟ پیغمبر فرمود: «إِذَا ضُيِّعَتِ الأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ» پرسید چگونه می‌توان امانت را هدر ساخت فرمود: «إِذَا وُسِّدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ؛ فَانْتَظِرْ السَّاعَةَ»[۲]

در نظر اسلام هر کاری خصوصیات معینی دارد و اگر این خصوصیات در شخصی جمع بود بدون توجه به چیزهای دیگر او متصدی کار می‌شود.

ایرادی که بر فرمانفرمایان می‌گیرند اینست که آنان دوستان خود را سر کارها می‌گذارند و متعصبان مشاغل را به دست می‌گیرند و اسلام همه این چیزها را رد می‌کند.

وقتی شخصی مصدر کار شد نمی‌تواند به دلخواه خودکار بکند و باید تحت کنترل مردمی باشد که حاکم حافظ منافع آنان است زیرا او موظف است که رسالت ملت را بجای آورد. سرّ اطاعت مردم از اوامر حکام در همین جا نهفته است. عمر بن خطاب در این مورد یک سخن تاریخی دارد: «هر یک از عمّال من که بر کسی ستم کند و من از آن باخبر گردم اگر او را عوض نکنم به خود او ستم نموده‌ام. مردم اگر من شایسته‌ترین افراد را بر کار گماشتم و به او دستور دادم با شما به عدالت رفتار کند آیا وظیفه خود را انجام داده‌ام[۳]؟

۱- هرکس ولو اندکی از کار مسلمانان در کف او باشد و در حق آنان تبهکاری کند لعنت خدا بر او باد خداوند هیچ عذری از او نمی‌پذیرد تا او را به آتش جهنم در آورد.

۲- وقتی امانت از دست رفت منتظر ساعت باش. وقتی کار دست نااهل افتاد منتظر ساعت باش. از کتاب اخلاق المسلم صفحه ۵۲ مؤلف.

۳- تحلیل بیش از حد مؤلف از خلیفه دوم ناشی از اینست که مؤلف پیرو مذهب تسنن است. مترجم

همه گفتند: بلی عمر گفت: نه. باید کار او را دید باید دید دستوری را که من به او می‌دهم اجرا می‌کند یا نه»

روزی یکی از عمال عمر به یکی از رعایا ظلم کرد و به زمین او تجاوز کرد آن مرد شکایت نزد عمر برد عمر به والی خود پیغام داد: «که حق فلانی را بده وگرنه فوری برگرد و السلام.» والی، زمین آن شخص را فوراً پس داد.

عمر در نامه‌ای که به یکی از عمال خود نوشت گفت. «در خانه خود را به روی مردم بگشای و به کارها شخصاً رسیدگی کن، زیرا تو هم یکی از مردم هستی و امتیازی بر آنان نداری و فقط وظیفهٔ تو نسبت به آنان سنگین‌تر است.»

عمر به ابوموسی اشعری والی خود نوشت: «به من خبر رسیده است که تو و خانواده‌ات پوشاک و خوراک و مرکوب زیادی اندوخته اید که مسلمانان همانند آن را ندارند. ای عبداله بر حذر باش و مانند چهارپایی که به چراگاه افتاده و هدفی جز خوردن و چاق شدن ندارد نباشی زیرا همین چاقی سبب مرگ او خواهد شد. بدان که هر عاملی نزد خدا بر می‌گردد اگر عاملی منحرف شد رعیتش منحرف شده است شقاوتمندترین اشخاص کسانی هستند که رعیت از دست آنان در سختی به سر برند»

به عمر بن خطاب خبر دادند که سعدبن ابی وقاص والی او در کوفه منزل عالی برای خود ساخته و دم در دربان گذاشته است. عمر محمد بن مسلمه را به بازرسی به کوفه فرستاد و به او دستور داد که نفت و هیزم بخر و کاخ سعد را آتش بزن و نیز نامه‌ای به سعد نوشت: «به من خبر داده‌اند که تو کاخی ساخته و بر آن دری نهاده‌ای که به خانه سعد نمی‌ماند، بین خود و مردم مانعی به وجود آورده‌ای این کاخ، کاخ تو نیست بلکه کاخ فساد است... هیچ‌وقت به خانه خود دری نگذار که در ورود مردم به پیش تو مانعی ایجاد کند و نتوانی حق مردم را به جای آری»

عمر به عمرو بن عاص والی خود در مصر نوشت: «شنیده‌ام که تو در مجلس که می‌نشینی تکیه می‌کنی و لم می‌دهی. در موقع نشستن مانند سایر مردم بنشین»

در امور دینی و رعایت حال ملت عمر بن خطاب دستورات قاطعی داشت و به خصوص در مورد قضاوت و رعایت مصالح عموم و اموال عمومی بی گذشت بود: او به عنوان رئیس

دولت می‌توانست از اموال مسلمانان حقوق دریافت کند مگر او سرگرم حفظ منافع مسلمانان نبود و به خاطر آنان زحمت نمی‌کشید؟ لیکن با وجود این فقط به اندازه احتیاج و به حکم ضرورت از مال مسلمانان استفاده می‌کرد و سیاست خود را در این مورد چنین بیان می‌نمود:

«وضع در نزد مسلمانان مانند وضع ولی است در قبال یتیم. من اگر در مال مسلمین بی‌نیازی از خود نشان بدهم عفت به خرج داده ام و اگر به مال مسلمین احتیاج پیدا کردم به نیکی از آن برخوردار شده‌ام»

به این جهت عمر با متمول شدن و تجارت عمال خود مخالف بود. هر کارمندی می‌تواند از اموال خود هر نوع استفاده نموده و یا با صرفه‌جویی اندوخته‌ای پیدا کند مشروط بر اینکه از نفوذ شغل و مقام خود جهت تجارت و یا سودجویی استفاده نکند. خلیفه دوم که دولت اسلامی را در اوان سازندگی خود می‌دید و دولت اسلامی می‌بایستی آن روزها نشانه عالی اداره و حکومت بر کشور را از خود نشان می‌داد برای موفق شدن در رسالت خود باید زمامدارانش از هرگونه سودجویی بر کنار می‌ماندند از این رو عمر از خود قاطعیت نشان داده و نمی‌گذاشت عمال وی بر مسلمانان احجاف روا دارند.

اسلام هنگامی راه سیاسی خود را آغاز کرد که ملل مجاور طعمه فرمانروایان خویش بودند. اسلام روابط بین مردم و فرمانروایان را به جهانیان عرضه داشت، مطابق تعالیم اسلام حکام و فرمانروایان خدمت‌گذار ملت خود می‌باشد و پولی که بابت حقوق می‌گیرند در مقابل خدمتی است که برای مردم انجام می‌دهند و اگر حاکمی تصور کند که پول مردم ارث پدر اوست و دست وی در تصرف در اموال مردم آزاد است چنین حاکمی باید به عنوان تنبیه کف دستی از ملت بخورد.

عمر بن خطاب می‌دانست که مسلمانان از او انتظار دارند که به عنوان یکی از اصحاب نزدیک پیغمبر اسلام رفتار کند، اگر یکی از عمال وی تصور می‌کرد که از وجاهت عامه باید سوء استفاده کرده و می‌خواست با طمع و آز متصدی مقام حکومت گردد عمر فوراً او را از کار بر کنار می‌ساخت، و مالی را که اندوخته بود از او پس می‌گرفت ولو اینکه این

اموال را از راه تجارت بدست آورده باشد. عمال عمر می‌دانستند که باید مانند خلیفه دوم از این قبیل اعمال بر کنار باشند.

روایاتی را که از عزل و نصب و مصادره اموال حکام از عمر نقل کرده‌اند باید از این نقطه نظر مورد بررسی قرار داد.

هر حاکم عادل در اعمالی که انجام می‌دهد اگر جزء امور عادی بوده و مربوط به مسائل خصوصی دنیوی باشد و شارع مقدس در آن بابت دستوری نداده باشد نباید طریق استبداد پیش گیرد و باید با مردم صاحب‌نظر در آن باب مشورت کند. زیرا حاکم نیز مانند اشخاص عادی همواره در معرض خطا و اشتباه است. حتی پیغمبر اکرم(ص) بیان فرمود که او نیز مانند دیگران است و در اموری که خارج از حدود وحی الهی است فرق با مردم دیگر ندارد و باید در مسائل دنیوی از مشورت دیگران استفاده کند زیرا در امور دنیوی ممکن است در معرض اشتباه بیفتد. وقتی که پیغمبر اسلام(ص) شخصاً در مورد خود به این نکته توجه داشت چگونه می‌توان ادعا کرد که حکام به مشورت احتیاج ندارند و هرگز اشتباه نمی‌کنند؟

موسی بن طلحه از پدر خود روایت کرده است که پدرم گفت: «روزی رسول اکرم(ص) بر جمعی می‌گذشت که بر بالای نخل رفته و مشغول پیوند نخل بودند پیغمبر(ص) سؤال کرد: این عده بر بالای درخت چه می‌کنند؟ جواب دادند نخل تلقیح می‌کنند. پیغمبر(ص) فرمود: «تصور نمی‌کنم این کار مفید باشد».

وقتی آن جمع از نظر رسول اکرم(ص) اطلاع حاصل کردند از پیوند نخل دست کشیدند. وقتی رسول اکرم(ص) از این ماجرا باخبر شد فرمود: «اگر این کار برای آنان سودمند است انجام بدهند زیرا من در این مورد حدسی زدم و حدس مرا نباید ملاک عمل قرار داد ولی اگر در مورد امور مربوط به خداوند به آنان چیزی بگویم گفته من ملاک عمل است زیرا من به خدا دروغ نمی‌گویم»[1].

۱- روایت از مسلم است.

رافع بن جدیج روایت را به این ترتیب نقل کرده است: رسول اکرم(ص) به مدینه آمد در حالی که جمعی نخل پیوند می‌زدند و سؤال فرمود: «اینان به چه کاری مشغولند؟» گفتند: «این کاریست که در دوره جاهلیت می کردند» رسول اکرم(ص) فرمود: «اگر این کار را نکنند بهتر است» مردم از کار دست کشیدند و آن سال درخت خرما حاصل نداد. می گویند این ماجرا را به رسول اکرم باز گفتند پیغمبر (ص) فرمود: «من نیز مانند شما بَشرم اگر در مسائل مذهبی به شما چیزی بگویم به آن عمل کنید، و اگر در مسائل دنیوی نظر خود را به شما بگویم من نیز مثل شما بشرم»[1]

و اما کسانی که باید مورد مشورت حاکم قرار بگیرند چه کسانی هستند؟ آیا از دوستان حاکم که پیرو تمایلات او می‌باشند تشکیل می‌شوند و یا کسانی هستند که انتظار پاداش از حاکم دارند؟ و یا به خاطر خوشایند او دور میز صدارت گرد آمده‌اند؟ اگر امر مورد مشورت یک مسئله خصوصی و شخصی باشد آن وقت حاکم می‌تواند با هر کسی که دلش خواست در آن باب مشورت کند. ولی در مسائلی که با منافع ملت مربوط است وظیفه ملت است که اشخاص مورد اطمینان را به مشورت با حاکم برگزیند و از علاقه آنان به حفظ حقوق ملت مطمئن باشد.

محقق است که رسول اکرم(ص) نه تنها با صحابه مشورت می‌فرمود بلکه حتی گاهی تسلیم نظر مشورتی آنان می‌شد؛ و در موقع تشتت آراء نظر اکثریت را ملاک عمل قرار می‌داد، عمل پیغمبر اسلام(ص) در واقعه جنگ‌های بدر و احد و احزاب مؤید این گفته‌هاست.

هرگاه کسی منحرف شد و دست تعدی گشود ملت موظف است که از او انتقاد کرده و اشتباهات او را تصحیح کند، خصلت جامعه اسلامی اینست که از کار ناپسند جلوگیری می کند.

رسول اکرم(ص) فرمود: «مَنْ رَأَی مِنْکُمْ مُنْکَرا فَلْیُغَیِّرْهُ بِیَدِهِ. فَإِنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ. فَإِنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِکَ أَضْعَفُ الإِیمَانِ»[2]

۱- روایت از مسلم است.

۲- هرگاه یکی از شماها کار ناپسندی دید نخست به زور بازو از آن جلوگیری کند اگر نتوانست به زبان آن را تغییر دهد و اگر نتوانست قلباً آن را رد کند و این ضعیف‌ترین ایمان‌هاست. (از بخاری)

امر به معروف و نهی از منکر حقاً از جمله امتیازات اولیه دین اسلام و یکی از شعائر روشن آن می‌باشد. اسلام به واسطه همین شعار است که بهترین دین شناخته شده است که تاکنون بر روی زمین پیدا شده و اساس استقرار و سروری اسلام در روی زمین بر روی این پایه بنا نهاده شده است.

«و لینصرنّ اللّه من ینصره انّ اللّه لقویّ عزیز الَّذِینَ إِن مَّکَّنَّاهُمْ فِی الأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاَةَ وَآتَوُا الزَّکَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنکَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ»[1]

انتقاد از اشتباهات حاکم، همان‌طوری که از مفهوم کلمه آزادی‌های سیاسی استنباط می‌گردد، در اسلام نه تنها جایز است بلکه حقی است که خداوند بر گردن هر فرد توانایی گذشته است. عدم انتقاد و سکوت در مقابل اشتباهات حاکم عدم انجام حقی است که خدا بر گردن آدمی گذاشته است. پس همه کسانی که نویسنده و یا ناطقند، باید با انحرافات حاکم درافتند و این کشمکش فقط با تصحیح اشتباهات حاکم پایان می‌پذیرد، و تلاش و جنبش در این راه جهاد است و وقتی کار به فداکاری کشید آن شخص مانند: «حمزه سرور شهیدان خواهد شد مردی که در برابر پیشوای زورگو ایستاد و او را امر به معروف و نهی از منکر کرد تا کشته شد»[2]

هر وقت زمامداری به خدا و رسول و مسلمانان خیانت کرد، بر کنار کردن وی بر مسلمانان واجب است و در این مورد نباید به نظر این و آن اعتنا نمود.

از جنادة بن امیه است که گفت: پیش عبادة بن صامت رفتم و او بیمار بود. به او گفتم خدا تو را شفا دهد: حدیثی به ما بگوی که از گفتن آن حدیث خدا به تو سودی دهد گفت شنیدم از حضرت رسول (ص) که فرمود. «رسول اکرم ما را خواست و با او بیعت کردیم. هنگامی که بیعت از ما می گرفت گفت: که بیعت ما باید از روی اطاعت و فرمانبری در

۱- خدا کسانی را که به او یاری می‌دهند یاری می‌کند، خداوند توانا و گرامی است. کسانی که اگر بر روی زمین توانائی پیدا کنند نماز به جا می‌آورند و زکات می‌دهند و به کار نیک امر می‌کنند و از کار زشت جلوگیری می‌کنند و پایان کارها به خدا برمی‌گردد، سوره حج آیه ۴۱.

۲- راوی ترمذی است.

خوشی و ناخوشی و توانائی و ناتوانی باشد؛ و در مسائل با اهل آن کشمکش نکنیم مگر وقتی که در آن شخص آشکارا کفری ببینیم که از جانب خدا در آن خصوص برهانی اقامه شده است»[۱]

ابن حزم می‌گوید: «اگر ستمی اتفاق افتد ولو هر اندازه کوچک باشد باید در خصوص آن با پیشوا صحبت کرد. اگر پیشوا از قبول آن امتناع نمود و از حق عدول کرد و این عمل را از چهره و سیمای او خواندید و اگر از اجرای حد زنا و شراب‌خواری در مورد خودش امتناع نمود و چون پیشوا است پیش از اینکه خلع شود نمی‌توان در حق او حد اجرا نمود در آن صورت خلع و برکناری او و انتصاب شخص دیگری به جای وی واجب است بنا به فرمایش خداوند:

«وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»[۲]

زیرا واجبات شرایع را نمی‌توان تضییع کرد»

آزادی اندیشه و فکر

همان‌طور که چشم، وظیفه‌اش دیدن است وظیفه عقل، اندیشیدن است. انسانی که عقل خود را از اندیشیدن باز می‌دارد مانند کسی است که با چشم بسته و دست چلاق و پای درکَند و زنجیر زندگی می‌کند و در حقیقت به منزلهٔ انحراف اشیاء از مجرای طبیعی خود می‌باشد. محال است دینی که بر اساس فطرت و طبیعت اشیاء قائم است این ترتیب را بپذیرد. با یک نگاه به قرآن مجید می‌توان دریافت که اسلام به اعتقاد و نظر صحیح به عالم هستی قائم است. قرآن یقین بر حق را نتیجه فکر و اندیشیدن صحیح می‌داند، و کفر در نتیجه عقل و اندیشه آفت زده و گمراه پیدا می‌شود. به آیات زیر که مبین ایمان به خدا و رسول است درست دقت کنید. «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»[۳]

۱- راوی بخاری است.

۲- در کار نیک و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در مورد خطا و تجاوز همکاری نکنید. سورهٔ مائده آیه ۲.

۳- بگو ای پیامبر من به شما یک اندرز می‌دهم که یک به یک و دو به دو به خدا روی آورده و سپس اندیشه کنید. سوره سبا آیه ۴۶.

خداوند در تفسیر رسالت پیغمبر(ص) و شخصیت رسول اکرم می‌فرماید:

«قُل لاَّ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ اللّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ»[۱]

خداوند در بیان راز آفرینش و اینکه زمین و آسمان برای کمک به انسان خلق شده می‌فرماید:

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»[۲]

و نیز در جلب توجه به اسرار تشریعی شرایع مختلف اعم از عبادات یا مسائل اجتماعی می‌فرماید:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَآ أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»[۳] و نیز در مورد توجه انسان به آفرینش آسمان‌ها و مفید بودن آن‌ها جهت انسان می فرماید: «هوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً لَكم مِّنْهُ شرَابٌ وَ مِنْهُ شجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ يُنبِت لَكم بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الاَعْنَب وَ مِن كلِّ الثَّمَرَتِ إِنَّ فى ذَلِك لاَيَةً لِّقَوْمٍ يتَفَكرُونَ»[۴]

۱- بگو ای پیامبر من نمی‌گویم گنجینه‌های الهی نزد من است، و از غیب خبر دارم، و من نمی‌گویم که من فرشته‌ام من از وحی پیروی می‌کنم، آیا بینا و نابینا با هم برابرند؟ آیا فکر نمی‌کنند؟ سور انعام آیه ۵۰.

۲- خداوند آنچه در آسمان‌ها و زمین است در اختیار شما قرارداد از اوست و در آن‌ها بر کسانی که می‌اندیشند آیاتی وجود دارد. سوره جاثیه آیه ۱۳.

۳- از تو درباره شراب و قمار خواهند پرسید بگو در این دو گناه بزرگی نهفته است و همچنین منافعی برای اشخاص وجود دارد ولی گناه آن‌ها بیش از منفعت و سود آن‌هاست؛ و خواهند پرسید که چه چیزی را انفاق کنند بگو بخشش کنند مازاد روزی زن و بچه‌شان را. خداوند آیات خود را بدین گونه روشن می‌کنند تا شاید شما به دنیا و آخرت بی‌اندیشید. سوره بقره آیه ۲۱۹.

۴- اوست که از آسمان بر شما آب فرو ریخت که از آن بنوشید و درختان را آب دهید و در آن چراگاه آفرید که برای شما زراعت و زیتون و خرماها و انگورها و همه نوع میوه‌ها به بار می‌آورند در این چیزها برای مردم متفکر و اندیشمند آیاتی وجود دارد. سوره نحل آیه ۱۰.

اسلام حقاً از آزادی اندیشه انسان را ملامت نمی‌کند بلکه غفلت و نسیان آدمی را مورد ملامت قرار می‌دهد.

آزادی‌ها در اسلام به آن معنی نیست که هرکس آزاد است به دلخواه هر کاری را انجام دهد بلکه آزادی حقی است که خدا بر گردن انسان‌ها گذاشته است. اشخاص تنبل که عقلشان را معطل می‌گذارند نسبت به اسلام متمرد شناخته می‌شوند، و به میزان تزلزل ارتباط آنان با خدا و حیات جرم آنان سنجیده می‌شود.

آزادی فکر مسلمان میزان علاقه او را به دین اسلام نشان می‌دهد. زیرا مفاد رسالت اسلام در خور فهم عموم بوده و مسلمانان باید از آن استفاده جویند. پیغمبر اسلام(ص) راه جدید زندگی را با نزول قرآن به روی مردم گشود. از آن پس عقل اسلامی با کوشش جالبی شروع به کار کرد، و با آزادی مطلق فعالیت نمود، و اختلاف دانشمندان اسلامی در حقیقت اختلاف در روش‌های تحقیق و وسایل اظهار نظر است نه اختلاف در حقیقت فکر اسلامی است.

مثلاً در نماز از تکبیر تا سلام و پایان آن‌ها فقها هفتاد نوع فتوی داده‌اند که ممکن است بعضی از آن‌ها کاملاً با دیگری متضاد باشد. با این آزادی وسیع و شگفت‌انگیزی که اسلام به مجتهدین در مباحث قائل شده تفاوت بین نظریات آنان را بسیار وسیع تر ساخته است. با این همه بین آنان برابری و تساوی هست و همه نظرات آنان و در نوبه خود با ارزش است. حتی مجتهدین اولیه اسلام در بحث عقایدی نیز اختلاف‌نظر پیدا کرده‌اند بعضی‌ها به تقدم عقل بر نقل و بعضی به عکس نظر داده‌اند.

لیکن هر دو این دسته بر عقل آدمی ارزش و موقعیت عالی داده‌اند؛ و دسته‌ای که عقل را مؤخر بر نقل می‌دانند. میدان عمل عقل را معین کرده و آن را در صحنه‌ای محدود می‌سازند که با ترتیب مقدمات بتوان نتیجه مطلوب را بدست آورد.

وارد کردن عقل به میدان ماوراءالطبیعه و واداشتن وی به ایجاد احکام و تصورات، تحمیل طاقت‌فرسایی است بر عقل، و نباید از عقل در این صحنه انتظار معجزاتی داشت.

اختلاف محافظه‌کاران معتقد به سنت و افراطیون معتزله از همین جا ناشی می‌شود، اهل سنت به عقل احترام گذاشته و به کتاب الهی که به انسان ارزش قائل است اهمیت می‌دهند.

افکندن عقل در میدان غیب و عالم ناپیدا و وادار ساختن وی به بحث و تحلیل مباحث ماوراءالطبیعه رنج دادن به عقل است و معتزله که در این میدان دور و دراز به اندیشه و عقل بشری اعتماد نموده‌اند راه خطا رفته‌اند.

استاد احمد امین گفته است: «ریشه اختلاف اهل سنت و معتزله در حدود و میزان تسلط عقل است. به نظر معتزله عقل بشری تا آن اندازه وسعت دارد که می‌تواند در مسائل مربوط به واجب‌الوجود و ذات باری‌تعالی نیز دلائلی اقامه کند، و بر عقل جز براهین عقلی حدودی نمی‌توان قائل شد، و وقتی برهان صحیح بود لغزش و خطایی بر عقل نمی‌توان تصور کرد، و باید در مسائل غامض و دقیق برهان عقلی را به کار بست، و عقل قادر است در این موارد به حقیقت برسد.

این ایدئولوژی معتزله از تمام مباحث آنان آشکار می‌شود. آنان همواره به دنبال برهان می‌روند و مسائل دشوار و دقیق را مطرح کرده و در حل آن می‌کوشند و وقتی به عقیده خود آن مباحث را حل کردند و یا تصور کردند که حل کرده‌اند آن‌گاه آیات قرآن را به مقتضای راه‌حل‌های خود تأویل و تفسیر می‌نمایند.

اهل سنت معتقدند که عقل محدود و ناتوان است و توانایی عقل نسبت به درک ذات خود محدود می‌شود و قدرتی که به عقل قائل شده اند به خاطر اقامه برهان نسبت به وجود باری‌تعالی و نبوت عام و نبوت خاص حضرت محمد(ص) است عقل نمی‌تواند به کنه ذات و صفات باری‌تعالی پی ببرد.

ما به شرایعی که پیغمبران خدا آورده‌اند ایمان آورده‌ایم و در مباحثی که انبیاء مطرح نکرده اند نباید وارد شویم و در برابر کسانی که این مباحث را مطرح می‌کنند باید ایستادگی کرده و راه را به روی آنان ببندیم. بحث با این عده صرفاً به خاطر بیان اشتباهات و نشان دادن ناسالمی رویه بحث آن‌هاست»

ما در عین اینکه باید با آزادی فکر به معنای وسیع کلمه موافق باشیم باید اصالت و خلوص اندیشیدن عقل را تضمین کنیم تا بتوانیم از سفرهای معنوی که عقل می‌کند محصولات ذی‌قیمتی به دست بیاوریم.

بین اندیشیدن غیرعقلی و پی افکندن کاخی بر روی ریگ های روان با اندیشیدن منطقی و منظم عقلی باید فرق نهاد. خدای تعالی از گمان و وهم و علاقمندی به افکار مضطرب و پریشان حیرت‌انگیز منع فرموده است:

«وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً»[1]

و نیز: «إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا»[2]

فکر اسلامی هنگامی که در مباحث الهیات وارد شد از آزادی عظیم خود در این مورد حداکثر استفاده را کرده، و اندیشه خود را در فلسفه عقیم و بی‌ارزش به کار انداخت و اوج بسیار گرفت. نتیجه این شد که عقل در صحنه زندگی سیر فکری اسلام تواناتر و صحیح تر بیندیشد و در علوم ریاضی و هیئت و طبیعیات به اکتشافات ذی‌قیمتی برسد.

البته این آزادی که فکر اسلامی داشت آزادی استوار و اطمینان‌بخشی بود که به هیچ وجه خطر انحراف در بر نداشت موقعی فکر اسلامی به این اکتشافات پرداخت که سرزمین اروپا درهای خود را بر روی متفکران و صاحب‌نظران بسته و آنان را با ترور و کشتار تعقیب می کرد، و حتی شدیدترین ادوار عقب ماندگی اسلام نسبت به اصلاحات آن روزه اروپا مترقی تر بود. زیرا جامعه اسلامی هرگز آن جمود فکری را که اروپا داشت نداشته است و جامعه اسلامی نسبت به روشنفکران و متفکران خود آن رنج و عذابی را که اروپائیان نسبت به متفکران خود روا داشته اند هرگز روا نداشته است. برابر اسناد تاریخی که در دست است سیصدهزار نفر از متفکران اروپائی به خاطر ابراز فکر مجازات شده و دوهزار نفر از آنان را زنده زنده به آتش انداختند که یکی از آنان «بروتو» دانشمند طبیعی بود. زیرا بروتو معتقد به تعدد جهان و عوالم بوده و او را به خاطر این نظر محکوم به قتل نموده و به آتش انداختند. «گالیله» را به خاطر اعتقادش به حرکت زمین مجازات کردند و کشتند. «دی

۱- از آن‌چیز که اطلاع نداری پیروی نکن، به درستی که گوش و چشم و قلب همگی از کاری که می کنند مسئول خواهند بود. سوره اسراء آیه ۳۹.

۲- به درستی که گمان و تصور ولو اندکی هم باشد آدم را از حقیقت بی‌نیاز نمی کند. سوره یونس آیه - ۳۶.

رومانس» را به زندان افکندند و در زندان مُرد و سپس جسد و کتاب هایش را محکوم به سوزاندن کرده و در آتش افکندند، زیرا او می گفت «قوس قزح» یا رنگین کمان قوس جنگی خداوند نیست بلکه انعکاس نور خورشید در ذرات ابر است.

«ژیوفت» دانشمند معروف را در ژنو و «وایتی» دانشمند دیگر را در تولوز محکوم و به آتش افکندند.

در تاریخ جامعه اسلامی هیچ گاه نظیر چنین وقایعی اتفاق نیفتاده و به مردان صاحب‌نظر این چنین عذاب و رنج نداده‌اند.

وضع مسلمانان در قرون وسطی

یکی از وزرای سابق فرانسه به نام «سیدو» کتابی تألیف کرده است به نام «خلاصه تاریخ عرب» و او در این کتاب منصفانه از فعالیت فکری مسلمانان سخن گفته و خدماتی را که مسلمین به جهانیان عرضه داشته اند بیان کرده است. این کتاب به وسیله مرحوم علی پاشا مبارک به عربی ترجمه شده و ما ذیلاً قطعاتی از ترجمه کتاب را که مبین آزادی علمی تاریخ قدیم است نقل می کنیم:

«پیغمبر اسلام بین قبایل عرب ساکن شبه جزیره عربستان وحدت و هم بستگی به وجود آورد و آنان را به سوی هدف واحدی رهبری نمود، و دامنه حکومت اسلامی از رودخانه مار در اسپانیا و پرتقال تا رودخانه گنگ در هندوستان کشیده شد. اسلام نور دانش و معرفت را هنگامی که اروپا در تاریکی جهالت و نادانی غوطه ور بود در جهان افشاند. بنی عباس در بغداد و بنی‌امیه در اسپانیا و فاطمیان در مصر به پیشرفت فنون کمک کردند، متأسفانه بعدها حکومت اسلامی تجزیه شد و عظمت سیاسی آنان از دست رفت، و تنها سلطهٔ مذهبی برای آنان در اینجا و آنجا باقی ماند.

اعراب از علم و صنعت اطلاع زیادی داشتند و مسیحیان اسپانیایی در طرد اعراب از کشور خود از دانش اعراب استفاده زیادی کردند ترک ها و مغول ها که بر اسپانیا تسلط یافتند از فرهنگ اسلامی استفاده شایان بردند.

در صفحه ۹ ترجمه کتاب در توصیف مدنیت عرب چنین نوشته شده است: «آثار فرهنگ اسلامی در مدنیت اروپا هنوز هم باقی است در قرن هشتم میلادی اعراب عصبیت جنگی خود را از دست دادند، و به فرا گرفتن علوم و معارف پرداختند به طوری که شهرهای کرد و یا قرناطه و فاس و قاهره و اصفهان و سمرقند در علم و دانش بر سند و کشور هند فخر می‌فروختند.

ترجمه کتب یونانی در مدارس اسلامی تدریس می‌شد و اعراب همت خود را به فهم ابتکارات و علم و فن بشری مصروف می کردند، و در اکثر کشورهای دنیا مخصوصاً در کشورهای مسیحی اروپا به پیش‌قدمی در علم و هنر مشهور شدند.

ما از پیشرفت اعراب شواهدی در دست داریم که اروپائیان مدت ها از وجود آن بی اطلاع بودند:

آثاری که از قرون وسطی بر جای مانده و در آن اسامی رجال و اماکن و جامعه های آن‌روزه ذکر شده است نشان دهنده پیشرفت مسلمانان در تاریخ و جغرافیاست.

بناهای مجللی که به دست اعراب بنا شده و کشفیاتی که اعراب در علم پزشکی و طبیعیات و شیمی و کشاورزی و علوم کرده‌اند هنوز هم باقی است. «سیدیو» در کتاب خود از سیره پیغمبر اسلام(ص) و تاریخ اسلامی سخن گفته و در نوشته هایش انصاف را رعایت نموده است.

استاد فرید وجدی در کتاب خود موسوم به «اسلام دین ابدی»، در جزء اول صفحه ۲۴ از قول «سیدیو» مؤلف کتاب تاریخ عرب می‌نویسد: «در قرون وسطی مسلمانان انحصار دانش و علم را در دست داشتند و هر کجا می‌رفتند با خود همراه می‌بردند. نجات اروپائیان از جهالت قرون وسطی به دست مسلمانان صورت گرفت»

مسلمانان از تیره روزی آن روزه اروپا بدین جهت نجات یافتند که قرآن کتاب آسمانی آنان بشر را با عالم وجود و هستی که بین آسمان و زمین وجود داشت کاملاً ارتباط داده بود. اسلام یاد می‌داد که ایمان از تأمل در آفاق و آفرینش خداوند بدست می‌آید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ»[۱]

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»[۲]

اسلام جهان وجود را در اختیار بشر گذاشته است و هیچ چیز از جهان هستی از حیطه قدرت بشر خارج نیست.

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَافِي الأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»[۳]

قرآن مجید بشر را مقید به نظریه علمی خاصی ننموده است که تجاوز از آن مستوجب بازخواست گردد. اسلام به تأمل و تفکر در مورد جهان توصیه نموده و مسلمانان را آزاد گذاشته است که مسائل را آزادانه درک کرده و درباره آن تصمیم بگیرند.

اسلام مطمئن است که عقل پیکارجوی انسان هرگز از تفکر و تأمل خسته نمی‌شود بلکه بدین‌وسیله پایه‌های ایمان خود را محکم‌تر ساخته و ارزش انسان را در جهان هستی پیوسته بالاتر می‌برد.

اسلام در قضاوت خود به مختصات فردی بشر از حیث معنویات و اندیشه احترام می‌گذارد به نظر اسلام افراد بشر یک طبیعت نداشته و به یک اندازه از معنویات بهره‌مند نیستند و میان آنان تفاوت تا آن درجه است که گویی از عناصر مختلف آفریده شده‌اند.

وقایع کوچک روزمره اختلاف طبایع و افکار بشر را به وضوح نشان می‌دهد آیا می‌بینید که بین آدمیان و نظریات چه اندازه تفاوت و اختلاف وجود دارد؟

اسلام فکر آزاد بشر را که توأم با حسن نیت و شرافت باشد محترم می‌دارد و به هر کس اجازه می‌دهد که آزادانه اظهارنظر کند و از طبیعت خویش اعم از اینکه طبیعتش صحیح یا سقیم باشد کمک بگیرد.

۱- از جمله آیات خدا آفرینش آسمان‌ها و زمین، و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های شماست، به درستی که در این چیزها آیاتی بر دو جهان وجود دارد. سوره روم آیه ۲۲ .

۲- ما این مثال‌ها را برای مردم می‌زنیم ولی جز دانشمندان آن را درک نمی‌کنند. سوره عنکبوت آیه ۴۳.

۳- آیا نمی‌بینید خدا آنچه در آسمان‌ها و زمین است در اختیار شما قرارداد و نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر شما رنگ‌آمیزی کرد سوره لقمان آیه ۲۱.

در جنگ بدر حضرت رسول (ص) هم با ابوبکر و هم با عمر مشورت فرمود ابوبکر نظر داد که اسرای جنگ بدر را آزاد فرماید بر عکس عمر نظرش این بود که اسرای جنگی نه تنها باید در اسارت باقی بمانند بلکه باید مورد بازجویی نیز قرار بگیرند. حضرت رسول (ص) در مشورتی که فرمود ابوبکر را به ابراهیم و مسیح و عمر را به موسی و نوح تشبیه کرد و فرمود: ابراهیم مرد حلیمی بود و از خدا تقاضا کرد: «فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَمَنْ عَصَانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ»[1] مسیح که مرد ملایمی بود به خداوند پیشنهاد کرد: «إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُکَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»[2]

موسی و نوح مردان دور اندیشی بودند نوح از خدا خواست: «إِنَّکَ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکَافِرِینَ دَیَّارًا إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبَادَکَ وَلا یَلِدُوا إِلاَّ فَاجِراً کَفَّاراً»[3]

و موسی گفت: «وَقَالَ مُوسَی رَبَّنَا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِینَةً وَأَمْوَالًا فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا رَبَّنَا لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِکَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَی أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَلَا یُؤْمِنُوا حَتَّی یَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِیمَ»[4]

رد پیشنهاد خلافت عبدالرحمن بن عوف به وسیله حضرت علی (ع) یکی از جالب ترین مظاهر آزادی فکر در اسلام است. حضرت علی (ع) به آزادی فکر پایبند بود و مجلس مشاوره‌ای که پس از قتل عمر تشکیل شد و ابتکار عمل به دست عبدالرحمن بن عوف افتاد او مردم را در مسجد گرد آورد سپس حضرت علی (ع) را صدا زد تا به عنوان خلیفه مسلمین

۱- هر که از من پیروی کرد از من است، و هر که از امر من تمرد نمود خدایا تو بخشنده و مهربانی، سوره ابراهیم آیه ۳۶.

۲- خدایا اگر آنان را مجازات فرمایی بندگان تواند و اگر ببخشی تو حکیم و گرامی هستی. سوره مائده آیه ۲۷.

۳- خدایا از کافران هیچ کس را روی زمین باقی نگذار، اگر آن‌ها را باقی بگذاری بندگانت را گمراه کرده و جز کافر و یاغی نمی‌زایند سوره نوح آیه ۲۷-۲۶.

۴- ای خدای ما تو به فرعون و دار و دسته‌اش در زندگی این جهان زینت‌ها و اموال بخشیدی تا مردم را از راه تو گمراه کنند: ای خدای ما مالشان را محو فرما و بر دل‌هایشان سخت بگیر تا ایمان بیاورند و مجازات هولناک را به چشم به بینند. سوره یونس آیه ۸۸.

با وی بیعت کند مشروط بر اینکه آن حضرت مطابق کتاب خدا و سنت رسول و اجتهاد شیخین (ابوبکر و عمر) میان مسلمانان عمل کند.

حضرت، پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف را نپذیرفت و فرمود جز بر اساس کتاب و سنت و اجتهاد شخصی عمل نخواهد کرد و خلافتی را که با این اساس معارض باشد نخواهند پذیرفت.

از آنجایی که کاندیدای خلافت فقط حضرت علی (ع) و عثمان بودند عبدالرحمن بن عوف پس از عدم پذیرش حضرت علی (ع) دست خود را که به جانب امام علی (ع) دراز کرده بود پس کشید و عثمان را صدا زد و عثمان پیشنهاد وی را پذیرفت و عبدالرحمن بن عوف به خلافت با او بیعت کرد.

یکی دیگر از مظاهر آزادی در اسلام رفتاری بود که امام علی (ع) در مورد متمردین یعنی «خوارج» فرمود و عبدالله بن عباس را برای مباحثه با آنان نزد آن‌ها فرستاد عبدالله چهار هزار نفر از آنان را به اطاعت از امر امام علی (ع) جلب کرد لیکن بقیه از اطاعت امر امام سرباز زدند حضرت امام علی (ع) به آنان پیغام داد «از ما جدا شوید و هر طور دلتان می‌خواهد عمل کنید مشروط بر اینکه خون نا حقی را نریزید و راه بروی مردم نبندید و به کسی ظلم نکنید، وگرنه مجبورم با شما بجنگم و مادام که شما به جنگ با من برنخیزید من به جنگ با شما سبقت نخواهم جست» امام بزرگ و با عظمت می‌خواست مردم را به حال خود بگذارد ولو اینکه این عده در حق وی مرتکب عمل بدی بشوند امام کاری به کار آنان نداشت مشروط بر اینکه میان مسلمانان فتنه برنینگیزند و به مردم ستم روا ندارند این نهایت جوانمردی و آزادمنشی است که در حق دشمن می‌توان روا داشت که حتی آزادترین دولت‌های روی زمین چنین رفتاری را با دشمنان خود نکرده و نمی‌کنند.

پیشوایان اسلام و رهبران ایمان رفتارشان با مخالفین چنین بود. صرف‌نظر از جنبه های معنوی، آزادی فکر از اختلاف سرشت انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد در جنگ بنی قریظه رسول اکرم (ص) به صحابه فرمود:

«مَنْ کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یصلین العصر إلا فی بنی قریظة»[۱] وقتی که خورشید داشت غروب می‌کرد ظاهربینان گفتند نماز را باید در بنی قریظه خواند اگر چه وقت گذشته باشد و اهل معنی عجله می‌کردند و می‌خواستند نماز را در بین راه بگذارند، وقتی نظر هر دو دسته را به پیغمبر باز گفتند، رسول اکرم نظر هر دو دو دسته را تأیید فرمود، ببینید که در هیچ جامعه‌ای آزادی فکر مانند جامعه اسلامی شگفته نگشته است.

آزادی دینی

ایمان صحیح نتیجه بیداری عقلی و اقناع قلبی است، انسان عاقل وقتی واقف به حق شد و با رضا و رغبت در برابر آن تسلیم شد ایمان صحیح پیدا می‌کند، اسلام ایمان را در قالب چنین معنایی به مردم عرضه می‌دارد اسلام این اصول را به مردم عرضه داشته است تا مردم بتوانند با کمک عقل خود به این اصول پی برده و به دلخواه یا راه کمال پیش گیرند و یا از راه خاص خویش بروند:

«قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْیَکْفُرْ»[۲]

آزادی دینی به بهترین شکلی حدود وظیفه صاحب رسالت را معین کرده است. آیا وظیفه صاحب رسالت در این است که به این آزادی احترام گذاشته و سیاست خود را بر روی آن بنا نهد؟

این وظیفه در گفتار و نوشتن نمی‌گنجد و منظور پیغمبر(ص) از گفتن و نوشتن تحبیب و ترغیب مردم به قبول یا عدم قبول دین اسلام است. حضرت محمد(ص) در میان انبیاء در رفتار بی‌مانند است.

و هر موقع که بر او وحی نازل می‌شد آشکارا آن را به مردم باز می‌گفت همیشه وحی‌های پیغمبر نوشته می‌شد تا اشخاصی که مایل به اطلاع بر آن باشند آن را بخوانند. نقشه رسول

۱- کسانی که به خدا و آخرت ایمان دارند نماز عصر را فقط در بنی قریظه به جای می‌آورند. (بخاری)

۲- بگوی حق از جانب خداوند شماست هرکس خواست ایمان بیاورد و هرکس خواست کافر باشد، سوره کهف آیه - ۲۹.

اکرم (ص) در ابلاغ رسالتش چنین بود:

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ»[۱]

یا «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ»[۲]

آن روزها بعضی از مردم هنوز به خدایی ایمان نیاورده بودند، و بعضی دیگر بت‌پرست و عدهٔ دیگر یهودی یا مسیحی بودند.

بگذار هر کسی از هر چه که می‌خواهد تبعیت بکند. لیکن تو در راه راست که دیده‌ات بدان روشن شده است ثابت قدم باش:

«فَلِذلِکَ فَادعُ وَاستَقِم کَما أُمِرتَ وَلا تَتَّبِع أَهواءَهُم وَقُل آمَنتُ بِما أَنزَلَ اللّهُ مِن کِتابٍ وَأُمِرتُ لِأَعدِلَ بَینَکُمُ اللّهُ رَبُّنا وَرَبُّکُم لَنا أَعمالُنا وَلَکُم أَعمالُکُم لا حُجَّةَ بَینَنا وَبَینَکُمُ اللّهُ»[۳].

هر صاحب نظری می‌داند که قرآن در مورد مخالفین و یا کافرین روش متفاوتی قائل است و هیچ کس را جبراً وادار به قبول دین اسلام نمی‌کند، اسلام با عدالت رفتار می‌کند، و در فکر هیچ کس نباید ترور عقاید و افکار خطور بکند.

اسلام معتقد به شدت عمل نیست و هرگز تحت تأثیر شدت عمل قرار نمی‌گیرد، اسلام با افرادی که به ادیان دیگر معتقد بوده و در معتقدات خود پا برجا هستند مجادله نمی‌کند.

«لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ»[۴]

یا «لِّی عَمَلِی وَلَکُمْ عَمَلُکُمْ أَنتُم بَرِیئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِیءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ»[۵]

۱- ما به آنچه شما می‌گویید واقفیم، و تو بر ایشان مسلط نیستی پس به قرآن یادآوریشان کن، کسانی که از وعید من می‌ترسند، سوره ق آیه ۴۵-۴۴.

۲- تذکر بده زیرا تو متذکر کننده‌ای نه مسلط بر آن‌ها سوره غاشیه آیه ۲۲-۲۱.

۳- به این جهت دعوت کن و ثابت قدم باش همان‌طوری که مأمور شدی، و از تمایلات آن‌ها پیروی مکن، و بگوی به آنچه که از کتاب خدا نازل شده است ایمان آورده و مأمور شده‌ام بین شما عدالت برقرار کنم خداوند خدای ما و شماست شما کارهایی و ما کارهایی داریم، میان ما و شما خصومتی نیست، خدا میان ما و شما توافق می‌دهد و همه به سوی او بر می‌گردیم، سوره شوری آیه ۱۵.

۴- ما مذهبی داریم و شما مذهبی دارید. سوره کافرون آیه -۶.

۵- ما اعمالی داریم و شما اعمالی دارید، شما از اعمال من و من از اعمال شما بیزارم. سوره یونس آیه ۲۲.

این‌ها کلماتی است که در صدر اسلام تکرار می‌شد و هر انسانی به آن مخاطب قرار می‌گرفت. اسلام یهودیان و مسیحیان را مجبور نکرد که دین خود را ترک کنند بلکه از آنان خواست که اسلام را به حال خود بگذارند و مانع از این نشوند که کسی به دین اسلام بگرود و با کسانی که اسلام می‌آورند کاری نداشته باشند و متعرض آنان نگردند. یهودی یا مسیحی باشید ولی با اسلام و پیامبر او دشمنی نورزید کینه آنان را بدل نگیرید و بدی آنان را آرزو نکنید. اگر در باطن خود نسبت به اسلام نفرت و کینه احساس می‌کنید مواظب باشید که این کینه شما آشکار نشود و به زد و خورد مسلحانه نکشد مکنونات خود را امکان ندهید که بر شما غلبه کرده و در جامعه مورد ملامت و سرزنش قرار گیرید.

خداوند در سوره بقره خطاب به اهل کتاب می‌فرماید:

«قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ»[1]

یا در سوره آل عمران فرموده است:

«وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ وَالأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُواْ فَقَدِ اهْتَدَوْاْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَاللّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»[2]

در سوره نساء پس از این که می‌فرماید یهودیان بت‌پرستی را بر اسلام ترجیح می‌دهند می‌فرماید.

«إِنَّ اللّه يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَات إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاس أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»[3]

در سوره مائده که از حیث تاریخ نزول آخرین سوره قرآن است وظیفه پیغمبر(ص) با این آیات معین می‌شود.

۱- بگو آیا درباره خدا با ما جر و بحث می‌کنید او خدای ما و شماست ما کارهایی داریم و شما کارهایی دارید ما به او صمیمی هستیم. سوره بقره آیه ۱۴۹.

۲- به آن کسانی که اهل کتابند و به بی‌سوادان بگو آیا تسلیم شدید؟ اگر پذیرفتید هدایت شدید و اگر روی‌گردان شدید، وظیفه من رساندن پیغام است، و خداوند بر بندگانش بیناتر است. سوره آل عمران آیه - ۲۰.

۳- خداوند به شما امر می‌کند که امانت‌ها را به صاحبانشان برگردانید و وقتی میان مردم قضاوت می‌کنید با عدالت قضاوت کنید. سوره نساء آیه ۵۸.

«مَّا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاَغُ وَاللّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ»[۱]

و هم چنین می‌فرماید:

«وَأَطِيعُوا اللّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»[۲]

در سوره توبه که خداوند به طائفه‌ای از اهل کتاب اعلان جنگ داده است سوره با این توجیه تمام می‌شود:

«فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِيَ اللّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»[۳]

خدا به رسول اکرم (ص) دستور فرمود که در صورتی که اهل کتاب دوستی نشان دادند ملعون نیستند و نباید با آنان جنگید، به اکراه وادار به قبول دین اسلام نمود. اگر اهل کتاب از در دوستی در آمدند از دسایس شما باید به خدا پناه برد اگر شیطان شما را به دسایس خود بفریبد و شما را به جنگ با آنان وا دارد. در حقیقت اسلام موقعی با یهودیان و مسیحیان به جنگ دست زد که آنان راه ناجوانمردانه پیش گرفتند و همان‌طوری که موسی و عیسی مجسم کرده‌اند از راه رضای خدا دور شدند، یهودیان و مسیحیان پیش از اینکه بر حضرت محمد (ص) بشورند بر پیامبران خود شوریدند و حلال و حرام را در هم آمیختند. قرآن مجید و حضرت محمد بن عبدالله (ص) این عمل را مشروحاً بیان فرموده‌اند.

در چنین وضعی دوستی با اهل کتاب خیانت به اصول حق و تسلیم به باطل بود. در جنگی که بین اسلام و اهل کتاب و کفار در گرفت اسلام شرائط طاقت‌فرسا و ناحقی بر آنان تحمیل نکرد. بلکه شرائطی پیشنهاد کرد که علاوه از اینکه در خور فهم تنگ‌نظرانه آنان

۱- وظیفه پیامبر جز رساندن پیغام نیست و خداوند بر آنچه که شما اظهار و یا پنهان می‌کنید واقف و داناست. سوره مائده آیه ۹۹.

۲- از خدا و رسول اطاعت کرده و بترسید و اگر روی‌گردان شدید بدانید که وظیفه پیامبر رساندن پیغام روشن است و بس. سوره مائده آیه ۹۳.

۳- اگر روی گرداندید بگوی، خدا به تنهایی بر من بس است به او توسل جستم او خدای عرش عظیم است. سوره توبه آیه ۲۹.

بود جانب رحمت و عدالت را نیز حفظ می‌کرد. محیط عدالت و رحمت اسلام آنچنان وسیع است که پیروان مذاهب مختلف می‌توانند در دایره آن همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند. دایره رحمت و عدالت اسلامی هم شامل حال مؤمنان است و هم شامل حال بی‌دینان.

آزادی مذهبی که در اسلام پیش‌بینی شده در روی زمین نظیر ندارد و تاکنون دیده نشده است که مذهبی قدرت انحصاری به دست آورد و به مخالفان خود تمام وسایل را فراهم نماید و حتی به شگفتگی آنان کمک بکند.

اروپا که جلو افتاده‌ترین قاره‌های روی زمین است در مورد رفتار با پیروان مذاهب دیگر رفتار زشت و ناپسندی از خود نشان داده است. همه از جنگ های مذهبی اروپا و نتایج سیاسی و فرهنگی آن کم و بیش اطلاع دارند و این یک لکه ننگی است که دامن مذهب اروپا را آلوده ساخته است.

اسلام به محض اینکه به قدرت و حکومت رسید. اجازه دارد که پیروان مذاهب دیگر آزادی اندیشه و وجدان خود را حفظ کنند. لیکن پیروان مذاهب دیگر به محض اینکه قدرت یافتند، آزادی مسلمانان را سلب کردند و سخت‌ترین شکنجه‌ها را در حق آنان اعمال نمودند. لازم است سخن را در مورد بیان حقیقت اسلام و وضع آن در برابر یهودیان و مسیحیان بسط بیشتری دهیم.

وقتی که می‌گوییم اسلام دعوت به وحدت مذهبی عمومی است به گزاف سخن نمی‌گوییم زیرا اسلام به ایمان به خدای خالق دو جهان و حفظ احترام رسالت الهی که تمام انبیای مرسل از جانب او آمده‌اند دعوت می‌کند.

مسلمان همان طوری که به حضرت محمد(ص) ایمان آورده است مکلف است به حضرت موسی و عیسی نیز ایمان بیاورد و اگر نسبت به یکی از آنان جسارت کرده و کافر شد در حقیقت به اسلام جسارت کرده و کافر شده است.

«قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

وَالأسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»[۱]

اسلام به تورات حضرت موسی و به انجیل حضرت عیسی ایمان دارد و ایمانش نسبت به این دو کتاب جزء لایتجزای ایمان به کتاب خود یعنی قرآن است:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ. والَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»[۲]

اسلام یهودیت موسی و مسیحیت عیسی است به اضافه چیزهای دیگر، پیروان کوته‌فکر این دو مذهب اگر به دیده انصاف نگاه کنند موجبی برای دشمنی و خصومت خویش که آتش اختلاف را در بین بشر شعله ور ساخته و مردم شماری را در خود سوزانده است نخواهند یافت. مسلمانان که خود را پیرو موسی و عیسی نیز می‌دانند پس علت کینه یهودیان و مسیحیان نسبت به آنان چیست؟ آن‌ها می گویند به این علت ما نسبت به مسلمانان کینه می‌ورزیم که آنان اضافاتی بر دین موسی و عیسی که همان اسلام باشد قائل شده‌اند! باید گفت شما نیز می‌توانید موضوع را بسط و توسعه دهید. قبول دین اسلام به هیچ‌وجه برای شما الزام‌آور نیست؛ و همان‌طوری که اسلام به اصول شما به دیده احترام می‌نگرد شما هم در عین عدم قبول اسلام باید به دیده احترام بدین اسلام بنگرید. در جامعه‌ای که از افراد مختلف‌المذهب تشکیل شده است ممکن است پیروان متعصب این یا آن مذهب با یکدیگر مجادله و گفتگو بکنند اسلام در مورد بحث و گفتگو با پیروان ادیان دیگر دستورهای صریحی در رعایت حدود ادب و نزاکت داده است:

۱- بگویید ایمان آوردیم به خدا و به آنچه که به ما و اولاد ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و اسباط نازل شده است و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران خدا داده است ما میان هیچ کس از آن‌ها فرق نمی گذاریم و ما در برابر او تسلیم هستیم سوره بقره آیه ۱۳۱.

۲- این کتاب که شکی در آن نیست و در آن هدایت بر پرهیزگارانی است که به عالم غیب ایمان آورده و نماز می گزارند و از آن چیزهایی که به آنان روزی دادیم می‌بخشند و کسانی که به آنچه که بر تو و بر پیشینیان تو نازل شده است ایمان آورده‌اند و به دنیای آخرت یقین دارند. سوره بقره آیه ۳۶.

«وَلا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»[۱]

ایجاد رقابتی نظیر رقابت بین ورزشکاران و دادن امکان فکر کردن به افراد اشکالی ندارد، بگذارید مردم ارزش هر موضوعی را شخصاً به کمک اندیشه خود پیدا کنند، قرآن مجید گنجینه پایان‌ناپذیری از استدلال در برابر مخالفین خود عرضه کرده است، و هیچ کتاب آسمانی مانند قرآن موضوع ایمان را به این استواری طرح نکرده و با دلائل گوناگون آن را اثبات ننموده است و هیچ کتاب آسمانی مانند قرآن به عقل و وجدان آدمیان در احقاق حق و ابطال باطل اعتماد ننموده است.

«أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُّعْرِضُونَ»[۲]

حضرت محمد (ص) در دفاع از مسئله توحید همواره از دشمنانش دلیل می‌خواست و در این خصوص به اظهارات انبیای پیش از خود و کتاب های آنان استناد می‌نمود از محیطی که از آزادی شرافتمندانه و متانت همه جانبه برخوردار است می‌توان ایمان صحیح را انتظار داشت؛ و این همان محیطی است که اسلام فراهم ساخته مردمانی که به کمک رشوه و یا از ترس شمشیر ایمان می‌آورند و یا در آنجا ایمان از راه وراثت از پدران به فرزندان به ارث می‌رسد محیط ایمان صحیح نمی‌تواند وجود داشته باشد.

۱- سوره عنکبوت، آیه ۴۶.

۲- آیا آنان خدایانی از زمین بر گرفتند که انتشار دهند، اگر در درون زمین جز خدای تعالی خدایی باشد پس فساد می‌کنند، خداوند صاحب عرش از آن چیزی که وصفش می‌کنند منزه است، و او در کاری که می‌کند مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد بلکه آنان مورد بازخواست قرار خواهند گرفت، بلکه آنان جز خدا خدایی دیگر گرفتند، بگو دلیل بیاورند این ذکر کسانی است که با من هستند و کسانی که پیش از من بودند چنین است، بلکه اکثر آنان حق را نمی‌دانند و از حق روی گردانده‌اند. سوره انبیا آیات ۲۳-۲۲-۲۱.

نمونه عالی که قرآن مجید از ایمان ترسیم می‌کند عبارت از تفکر آرام در آفاق و آفرینش الهی است قرآن به ما چنین می‌آموزد:

«إنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبابِ. الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ ما لِلظّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّا»[1]

تقلید صرف و پیروی از پدران و تقلید کورکورانه از آنان در خور شأن آدمی نیست، در حقیقت این کار چهارپایان است که با نهیبی راه می‌افتند و یا توقف می‌کنند، به حکم غریزه گرد هم جمع می‌گردند و یا متفرق می‌شوند.

آیا قرآن مجید بت‌پرستان را از این لحاظ نکوهش نمی‌کند؟ «وَإِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَوَلَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَلا یَهْتَدُونَ وَمَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِما لا یَسْمَعُ إِلا دُعاءً وَ نِداءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ»[2]

شیخ محمد عبده می‌گوید: «تقلید کورکورانه در شأن کافران است و انسان مؤمن دین را به وسیله عقل شناخته و به آن پی برده است. اشخاصی هستند که ذاتاً با خوی تسلیم و بدون

۱- به درستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شبانه روز آیاتی برای مردم صاحب عقل وجود دارد. کسانی که اعم از حال ایستاده و نشسته و به پهلو خدای را بیاد می‌آورند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند خدایا تو این‌ها را بیهوده نیافریدی تو منزهی و ما را از عذاب آتش حفظ بنما، خدایا کسی را که به آتش در آری او را خوار ساخته‌ای و ستمکاران کمکی ندارند.

خدایا ما صدای ندا دهنده‌ای را شنیدیم که به ایمان ندا می‌داد و می‌گفت به خدای خود ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم. سوره آل عمران آیات ۱۸۷- ۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰ .

۲- وقتی به آنان گفته شود از آنچه که از طرف خدا نازل شده پیروی کنید می‌گویند ما از آنچه که با آن پدران ما مأنوس بودند پیروی خواهیم کرد، مگر نه این بود که پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و گمراه بودند، کسانی که کافرند مانند کسانی هستند که فریاد می‌کشند و چیزی را می‌گویند که خود نمی‌شنوند و صدا یا ندایی بگوششان نمی‌رسد آنان کور و کر و گنگ‌اند و نمی‌فهمند. سوره بقره آیات ۱۶۷-۱۶۶ .

اندیشه و تفکر بار آمده‌اند این چنین اشخاصی اگر هم دارای عمل صالح باشند در حقیقت به آنان مؤمن نمی‌توان گفت.

هدف از ایمان تسلیم شدن آدمی به عمل نیک مانند تسلیم چهارپا به صاحب خود نمی‌باشد، بلکه هدف تربیت عقل بشر و ارتقاء آن به کمک علم است.

اشخاصی که این‌طور هستند در کاری که انجام می‌دهند خشنودی محض خدا را در نظر می‌گیرند و می‌دانند کار نیک نافع است. و در پرهیزی که از بدی می‌کنند عواقب و مضرات آن را در نظر می‌گیرند»

در اطراف آزادی ارتداد

ملت و دولت اسلامی از مؤمنان آزادی‌خواهی تشکیل می‌شود که ذات خدای تعالی و حضرت محمد(ص) پیغمبر اسلام را از خود خشنود می‌سازند؛ و جامعه‌ای را به وجود می‌آورند که به کمک حکومت قوانین دینی اداره می‌شود و شبکه قانون دینی تار و پود آن جامعه را چنان بافته است که همه به یکدیگر مربوط می‌شوند و همه مانند سیم برق یا لوله آب به یک منبع می‌پیوندند. ایمان و اعتقاد در چنین جامعه‌ای وظیفه روح در بدن را انجام می‌دهد و پایه «سرزمین اسلامی» از عناصر این ایمان تشکیل شده است. اسلام از عقیده و شریعت مرکب بوده و کسی که با رضا و رغبت اسلام آورده است نظم اسلامی و وظائف زندگی نو و حقوق آن را پذیرفته است. اسلام نه تنها عبارت از عقیده قلبی است بلکه شامل رفتار جامع دامنه داری است که زندگی بشر را از گهواره تا گور در بر می‌گیرد، و از مدرسه گرفته تا منزل و کوچه و بازار و اداره و دادگاه و خلاصه به همه جوانب اوضاع شخصی و عمومی شامل می‌شود. در پرتو این انعکاس دقیق است که ما حق داریم از خود سؤال کنیم که آیا اسلام اجازه ارتداد به کسی می‌دهد یا نه؟ از مباحث فوق معلوم گردید که اسلام عبارتست از ایمان و نظم، پس در این صورت باید سؤال را این طوری طرح کرد: «آیا اسلام اجازه داده است که افراد آزادانه از آن دین خارج شوند؟

دینی که طبیعتش آزادی و دموکراسی است قاعدتاً نباید با میل و رغبت اشخاص مخالفت کند. لیکن صرف‌نظر از اسلام هیچ یک از نظام‌های قدیمی و کنونی اجازه نداده‌اند که خروج از آن‌ها آزاد باشد!

از این رو ما نیز می‌توانیم در مقام مقابله با آزادی ارتداد صریح و بی‌پرده باشیم. فرض کنید مردی می‌خواهد به خدا کافر شده و کمونیست گردد. کمونیسم زندگی را مادی می‌داند و به خدا معتقد نیست به علاوه در اساس اجتماع که دولت قائم به آن است نظریات خاصی دارد. آیا از اسلام نیز انتظار دارید چنین بلاهت و آزادی ارتداد را قبول کند؟ بگذارید اشخاص مادی بوده و کافر به خدا گردند. مادیت فلسفه‌ای است که هر قیدی را از پای انسان گشوده و منکر عبادات و فضیلت ها و سنن است، و دنیا را یک پدیده‌ای می‌داند آشفته و بی شعور، آیا از دین که رسالت آن ایجاد عقیده در قلوب و شریعت است انتظار دارید که به عنوان آزادی به این گرایش ها و مفرها در بین افراد اجازه بدهد؟ ممکن است بگویند: خروج از اسلام و بی‌دین شدن از آن جهت ممنوع است که نظم عمومی به هم نخورده و قوانین محترم باشند؛ و مقید ساختن و ممنوعیت ارتداد به خاطر حمایت از نظم عمومی موجه است لیکن اگر افراد خواستند دین اسلام را ترک کرده و یهودی یا مسیحی گردند آیا اسلام از آن هم منع می‌کند؟ این سؤال محتاج توضیح بیشتری است. اسلام در برابر کسانی که از روی ریا و فریب اسلام آورده و به خاطر صدمه رساندن به آن دین اسلام را ترک می‌کنند در این صورت آیا انتظار دارید دینی که طبیعت آن عقیده قلبی و شریعت اجتماعی است در قبال چنین رفتاری کودنی و نادانی از خود نشان دهد؟ این انتظار بیهوده است. اسلام اجازه داده است که یهودیان و مسیحیان در داخل جامعه اسلامی دوش به دوش اسلام به زندگی خود ادامه دهند و از امتیازاتی که مسلمانان از آن بهره‌مندند، بهره‌مند شوند. علت چیست که یهودیان و مسیحیان دین خود را رها کرده و اسلام می‌آورند سپس از اسلام خارج می‌شوند؟ یهودیان به خاطر صدمه زدن به اسلام از قدیم به چنین تلاشی مبادرت کردند. «وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُواْ بِالَّذِيَ أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُواْ آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَلاَ تُؤْمِنُواْ إِلاَّ لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى

هُدَى اللّهِ أَن يُؤْتَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَآجُّوكُمْ عِندَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»[1]

غیر از یهودیان پیروان ادیان دیگر نیز در این خصوص تلاش می‌کردند. پس آزادی ارتداد یعنی آزاد گذاشتن پیروان ادیان دیگر در صدمه رساندن به اسلام و اهانت بر آن و خدعه کردن نسبت به اسلام، آیا منطق سلیم این توجیه را قبول می‌کند؟ فرض کنیم که یک نفر یهودی یا مسیحی به خاطر غرضی که دارد مانند ازدواج با زن مسلمان اسلام آورده باشد، آیا حمایت از دین یهود و یا دین مسیح ایجاب نمی‌کند این اشخاص را به خاطر اغراض و هدف‌های پستی که دارند و از دین خود که مورد حمایت اسلام است خارج می‌شوند مجازات کرد؟ آیا در صورتی‌که منظور آنان بر آورده نشود. به مذهب اولیه خود بر نمی‌گردند؟ نوسان در بین این یا آن دین کار ساده‌ای نیست و نباید بی‌اهمیت تلقی شود. ارتداد کمتر اتفاق می‌افتد که از روی قلب باشد، بلکه اغلب پرده‌ای است که برای تمرد از عادات و رسوم و قوانین و یا سازمان دولتی که به روی اعمال خود می‌کشند. به این جهت ارتداد اغلب با ارتکاب به جرم خیانت مرادف است و مبارزه با آن یک مبارزه مقدسی است، مرتدان بر پیکر سازمان اجتماعی و دولتی ضربه می‌زنند و مبارزه و شدت عمل نسبت به مرتدان هیچ‌گاه مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد. ارتداد نسبت به دین اسلام و نظام اسلامی عمل نکوهیده ایست که مماشات نسبت به آن مخالف با استقرار نظم عمومی است. قوانین اسلامی همه جانبه است، با مرتدان که با ارتداد خود به پیکر جامعه اسلامی صدمه می‌رسانند و با عدم همکاری با اسلام عدم اطمینان در جامعه به وجود می‌آورند چگونه می‌توان مماشات کرد؟ برای اطلاع از همه جانبه بودن نظم و قانون اسلامی این قسمت از

۱- طایفه‌ای از اهل کتاب گفتند به آن چیزی که نازل شده ایمان آورید آن‌ها اول روز ایمان آوردند و آخر روز کافر شدند و شاید هم باز گردند، شما ایمان نیاورید مگر بر آن کسانی که از دین شما پیروی کردند، بگو هدایت، هدایت خداست که عطا فرماید به یک نفر از شما مانند آنچه به شما عطا فرمود و یا نزد پروردگار شما با شما مباحثه کنند بگو برتری دست خداست به هرکس که خواست عطا می‌فرماید خداوند دانا و دوراندیش است هر که را خواست به رحمت خود مختص می‌دارد و خداوند صاحب برتری و عظمت و بزرگی است. سوره آل‌عمران آیات ۶۷-۶۶.

سیاست شرعی مرحوم «ابن قیم» را نقل می‌کنم. ابن قیم علاوه از بیان وظایف دولت اسلامی دستگاه اجرایی دولت اسلامی و هدف‌های آن را توصیف می‌کند ابن قیم می‌گوید: «نخستین وظیفه همه مسلمانان و دولت‌های اسلامی امر به معروف و نهی از منکر است کارمندان دولت اسلامی علاوه بر این وظایفی نیز دارند مانند درستی و امانت در کار و از هر فرد در دولت اسلامی وظیفه‌ای می‌خواهند که متناسب با کار و مشغله‌ای است که دارد و همان‌طوری که یک کارمند دارایی که دخل و خرج کشور را می‌نویسد باید امین باشد و یا یک کارمند دستگاه اطلاعاتی که وظیفه دارد جزئیات و اوضاع و احوال و اخباری را که به دست می‌آورد به رئیس کشور اطلاع دهد. اشخاصی نیز که در دولت اسلامی فرمانده و فرماندارند وظیفه‌شان اجرای عدالت است پس وظیفه متصدیان امور دولت اسلامی امانت و درستی و عدالت است و این صفات در کتاب خدا و سنت پیغمبر اسلام در ردیف هم قرار دارند: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا»[۱]

پیامبر اسلام وقتی که از زمامداران ستمگر صحبت فرمود گفت: «فَمَنْ صَدَّقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُ وَلا يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ، وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَلَمْ يُعِنْهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَسَيَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ»[۲]

خدای تعالی می‌فرماید: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ»[۳]

افاک در لغت به معنی دروغگو و اثم به معنای ظلم و ستمگر است؛ و خداوند می‌فرماید: «لَنَسفَعاً بِالنَّاصِيَةِ ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ»[۴]

۱- سخن خدای تو با صداقت و عدل تمام شده است. (سوره انعام، آیه ۱۱۵).

۲ هر کس دروغ آن‌ها را تصدیق کرده و به ظلم آنان کمک کند از من نیست و من نیز از او نیستم و بر حوض کوثر در نخواهد آمد؛ و کسی که دروغ آنان را تصدیق نکرد و به ظلم آنان کمک ننمود او از من است و من از او هستم و به زودی بر حوض کوثر فرود خواهد آمد.

۳- آیا خبر بدهم به شما از کسی که شیاطین بر او نازل می‌شوند؟ شیاطین به هر دروغ‌گوی خطاکاری نازل می‌شوند سوره شعراء آیات ۲۲۲-۲۲۱ .

۴- از موی پیشانیش او را خواهیم گرفت پیشانی دروغگوی خطا کارش آیه ۱۵ سوره علق.

پیامبر(ص) فرمود: «عَلَیْکُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ یَهْدِی إِلَی الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ یَهْدِی إِلَی الْجَنَّةِ، وَمَا یَزَالُ الرَّجُلُ یَصْدُقُ وَیَتَحَرَّی الصِّدْقَ حَتَّی یُکْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّیقًا، وَإِیَّاکُمْ وَالْکَذِبَ، فَإِنَّ الْکَذِبَ یَهْدِی إِلَی الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ یَهْدِی إِلَی النَّارِ»[1]

ابن قیم گفته است: «عده‌ای از مصادر امور وظیفه‌شان اجرای حد است مانند قصاص کردن قاتل و یا بریدن دست سارق و یا شلاق زدن به اشخاصی که مرتکب شرب خمر و یا زنا می‌شوند، و نیز قضاوت در دعاوی جزایی که شاهدی ندارد و طرف اقرار یک نفر است در حدود صلاحیت آنان است همچنین در دعاوی که شاهد و اقرار در آن وجود دارد قضاوت می‌کنند و نیز رسیدگی به اموال مجهول المالک و وقف و وصیت و امور صغیر و مهجور به عهده آن‌هاست.

و اما در ولات حسبی یا امور عمومی که وظیفه‌شان عبارت از امر به معروف و نهی از منکر است که تنها مخصوص به حکام و قضات نیست متصدی این قبیل کارها وظیفه دارد مردم را به خواندن نماز در سر وقت معین دعوت کند و کسانی را که نماز نمی‌خوانند مجازات نماید، و اما در مورد حد قتل: این وظیفه اشخاص دیگر است.

با پیش‌نمازها و مؤذنان قرار می‌گذارد، اگر کسی از آنان در اموری که از حقوق مردم است راه افراط پیش گرفت، و از حدود شرع خارج شد او را وادار و الزام بر عدول از آن کار می‌کند و اگر خارج از حدود توانایی‌اش بود از فرماندار و قاضی استمداد خواهد جست.

توجه مصادر امور به الزام مردم به خواندن و ادای نماز، مهم‌تر از هر چیز است زیرا نماز ستون و اساس و قاعده دین است عمر بن خطاب به عمالش نوشت: «مهم ترین کار شما به

۱- صداقت را پیشه کنید زیرا صداقت به نیکی و نیکی شما را به بهشت هدایت خواهد نمود و از دروغ بپرهیزید زیرا دروغ شما را به فسق و فسق شما را به آتش هدایت خواهد کرد (بخاری).

نظر من در مورد نماز است کسی که نماز را مراعات کند دین خود را حفظ کرده است و کسی که نماز را به هدر دهد، نسبت به دیگران گناهش بیشتر است»[۱]

والی حسبه یا امور عامه مکلف است دستور ادای نماز جمعه و نماز جماعت و تأدیه امانات و راست‌گویی صادر کند، و قولاً و عملاً مردم را نصیحت کند، مردم را از خیانت و کم‌فروشی و تقلب در کسب و تجارت باز دارد، به اوزان و مقیاس‌ها رسیدگی کند، سازندگان مواد غذایی و پوشاک و وسایل زندگی را تحت کنترل قرار دهد، مانع از این شود که آن‌ها وسایل طرب و بازی بسازند، و یا پارچه ابریشمی برای مردان درست کنند و یا مشروبات الکلی تهیه کننده و نیز مانع از آن گردد که صاحبان حرفه در صنعت تقلب کنند و یا سکه تقلبی بزنند، و یا در سکه صرافی کنند زیرا به وسیله صرافی خدا می‌داند چه فسادی در بین مردم اتفاق خواهد افتاد[۲].» ابن قیم به شمردن وظائف کارمندان می‌پردازد و تکلیف آنان را در اجرای تعالیم به ترتیب بر می‌شمارد ترتیبی که جامعه اسلامی به وسیله آن می‌تواند روح اسلامی را که در کالبدان جریان دارد منعکس سازد.

پس در میان چنین جامعه‌ای جایی برای اشخاص مرتد و خارج از اسلام یافت نمی‌شود.

۱- نماز فریضه دین است و مسلمانان را در اوائل و نیم روز و سر شب به خود مشغول می‌دارد. جامعه مسلمانان مسجد ساخته و پیوسته به آن رفت و آمد می‌کنند و نماز واجب را در میان مردم به جا می‌آورند مسجد وجه امتیاز کشور اسلامی و کشور غیر اسلامی است زیرا روزی پنج بار از مسجد بانگ اذان برخاسته و مؤمنان را دعوت می‌کند حق خدا را به جای بیاورند، در دنبال این دعوت مردم به شرکت در نماز جماعت می‌شتابند. لیکن در کشور غیراسلامی نه بانگ اذان شنیده شده و نه نماز خوانده می‌شود. حضرت رسول(ص) نماز را صورت آشکار زندگی اسلامی می‌دانست و به سوزاندن خانه کسانی که در نماز تنبلی می‌کردند همت می‌گماشت، از این امر پیداست که مرتد به اسلام نمی‌تواند با جامعه اسلامی هم آهنگ گردد، زیرا چنین شخصی سیاست و اصول اسلامی و به مبانی مادی و معنوی اسلام پشت پا زده است. ارتداد موضوع آزادی رای نیست بلکه عنان گسیختگی و بی‌اعتنایی به همه چیز است.

در جامعه اسلامی محتسبان حافظ جامعه بودند و مردم را به ادای نماز مجبور می‌کردند، و اشخاصی را که در ادای نماز سستی می‌ورزیدند کم یا بیش مجازات می‌کردند.

۲- به کتاب طرق‌الحکمیه فی‌السیاسته الشرعیه صفحه ۲۵۷ مراجعه فرمایید.

آزادی مدنی

تمام اعمالی که از احساس و درک انسان نسبت به وجود خود سر چشمه گرفته و جمع را وادار به اعتراف شخصیت افراد می کند و صلاحیت مطلق افراد را در انجام اعمال به طور دلخواه بیان می‌دارد آزادی مدنی نامیده می‌شوند.

انسان بر مبنای این آزادی‌ها است که حق اقامت و مسافرت و معاشرت آزادانه دارد و می‌تواند مالی را که کسب کرده است برای خود نگه دارد و هر شغلی را خواست پیشه خود سازد، و با اشخاص در مورد عقد، خرید و فروش و شرکت و یا وکالت و کفالت و اجاره و غیره و یا فسخ آن‌ها آزادانه قرار بگذارد این قراردادها مانع از این می گردند که شخص ضرر بکند و یا دچار تجاوز دیگران گردد، و اشخاص نمی‌توانند از حدود خود که قانون مقرر داشته خارج گردند و آزادی دیگران را سلب نمایند.

آزادی مدنی از درک مثبت وجود بنا بر تعبیر روانشناسان شروع می‌شود پس درک مثبت وجود اساس انواع مختلف آزادی‌هاست؛ و مفهوم متداول آزادی بین جماعات از این درک ناشی می‌شود.

بندگی و بردگی نقطه مقابل آزادی است، بندگی و بردگی شایستگی را از انسان سلب می کند.

خداوند انسان را با مسئولیت کامل آفریده و تکالیف مذهبی برای او وضع کرده است و انجام این تکالیف را با ثواب و عقاب تضمین کرده است بر اساس این است که خدا می‌فرماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»[1]

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلا مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الأَوْفَى»[2]

۱- خداوند هیچ نفسی را مگر در حدود توانائی خود تکلیف نمی‌فرماید هر نفسی هر چه از نیک و بد کسب کند به خود او بر خواهد گشت سوره بقره آیه ۳۸۶.

۲- جز تلاش و مجاهدت چیزی نصیب انسان نمی‌شود، انسان نتیجه کوشش خود را عن‌قریب خواهد دید و به پاداش وافی پاداش داده خواهد شد. سوره النجم آیات ۴۲-۴۳-۴۰.

اگر انسان آزادی مدنی که شخصیت معنوی او را تشکیل می‌دهد نداشت تکلیف الهی متوجه او نمی‌شد و گذاشتن این تکالیف بر عهده انسان از جانب خدا صحیح نبود.

اصل در اشیاء مجاز بودن است و این اصل است که به انسان اجازه می‌دهد در فراخنای حیات به هر طرفی که می‌خواهد میل کند.

«هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعاً»[۱]

وقتی به محرمات که شارع مقدس از آن نهی فرموده است نظر می‌افکنیم می‌بینیم در حقیقت آن کارهایی ناپسند است که آزادی انسان را به زنجیر بکشد، و آزادی هر فرد به نسبتی که با آزادی دیگران می‌آمیزد انسان را هدایت می‌کند که در قبال آزار و سلب آزادی دیگران آزادی برای خود نجوید. شارع مقدس در قبال مردم چنین وضعی پیش گرفته است:

«یَأمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَائِثَ وَیَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ»[۲]

با مقدماتی که گفتیم آیا کسی حق دارد آزادی دیگران را سلب و آزادی آنان را از دستشان بگیرد؟ نه. چنین مردانی ستمگرانی هستند که به برادران هم نوع خود بی‌هیچ موجبی ظلم می‌کنند.

ممکن است اشخاصی بپرسند پس اسلام چطور برده‌داری را مجاز شمرده است؟ و یا برده‌داری را که در جامعه‌های پیش از اسلام متداول بود تجویز نموده است؟ جواب آن اینست:

۱- اوست که همه آنچه را که در زمین است برای شما آفریده است. سوره بقره آیه ۲۹

۲- خدا آن‌ها را به نیکی امر می‌کند و از بدی باز می‌دارد. چیزهای پاکیزه را بر آن‌ها حلال و چیزهای نکوهیده را بر آنان حرام کرده است امر خود را بر گردن آن‌ها نهاده و زنجیرهایی که بر ضد آن‌هاست از پای آنان برداشته است سوره اعراف آیه ۱۵۷ .

برده‌داری در اسلام

خدمتی که اسلام درباره بردگان انجام داده است هیچ مذهبی و شریعتی انجام نداده است، اگر روزگار به طریقی که اسلام رسم کرده بود جریان می یافت، نسل های بشر به بلای بردگی دچار نمی‌شدند.

اسلام جنگ آدم دزدی را که در قرون قدیم و جدید متداول بوده قبول ندارد، آدم دزدی دامنه برده‌داری را به نحو وحشتناکی توسعه داده و به اشخاص شریف و عزیز صدمه بسیار زده است.

یکی از پیامبران خدا به چند در هم در بازار برده‌فروشی فروخته شد تصور می کنید این کار موجب رضایت دین اسلام می‌باشد؟ دزدیدن مردم آزاد و برده ساختن آنان یکی از منابع عمده برده‌داری در روی زمین بوده و بازار برده‌فروشی اروپا و امریکا را رونق داده است. این انسان های مظلوم، در سرزمین خود انسان های آزادی بودند رها کردن چنین بردگان، آزادی بردگان نبود بلکه استرداد آزادی آنان شمرده می‌شد. اسلام آدم دزدان را دشمن خدا می‌داند و در حدیث قدسی می‌فرماید. «ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ كُنْتُ خَصْمَهُ خَصَمْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ أَعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يُوفِهِ أَجْرَهُ»[1]

رسول اکرم(ص) فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُمْ صَلَاةً، مَنْ تَقَدَّمَ قَوْمًا وَ هُمْ لَهُ كَارِهُونَ، وَرَجُلٌ أَتَى الصَّلَاةَ دِبَارًا وَالدِّبَارُ أَنْ يَأْتِيَهَا بَعْدَ أَنْ تَفُوتَهُ، وَرَجُلٌ اعْتَبَدَ مُحَرَّرَهُ»[2] برای جواب دادن مشروح این مسئله اکنون قسمتی از کتاب خود موسوم به: «الاسلام و الاستبداد

۱- سه دسته‌اند که روز قیامت من دشمن آن‌ها هستم و هر کس را که من دشمن اویم دشمن می‌دارم آن سه دسته عبارتند از: مردی که به من بخشد سپس خیانت ورزد، مردی که مرد آزادی را بفروشد و پولش را بخورد و مردی که کارگری را اجیر کند و کار از او بکشد و مزدش را ندهد (بخاری).

۲- خدا نماز سه دسته را نمی‌پذیرد. نخست کسی که پیش جمعی در آید که آن جمع از او بدشان می‌آید و دوم مردی که نماز را به تأخیر ادا می کند و می گذارد فوت می‌شود و سوم مردی که آزادکننده خویش را برده می‌سازد. (بخاری).

السیاسی» را در اینجا نقل می‌کنم: در هنگام ظهور اسلام برده‌برداری یکی از ارکان عمده زندگی اقتصادی و اجتماعی جهان بود و قوه محرکه برده‌برداری را انگیزه‌های شهوانی و تمایلات مردم صاحب زور تشکیل می‌داد.

اسلام از بدو ظهور خود به نجات بردگان تیره روز همت گماشت و خواست بردگان را از زندان اسارت برده‌داران آزاد سازد یکی از وحی‌های اولیه که در صدر اسلام بر رسول اکرم نازل شد این آیه بود: «فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَةُ فَکُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ یَتِیماً ذَا مَقْرَبَةٍ»[1] در کتاب خدا و سنت رسول اکرم هیچ نصی که دستور برده‌داری بدهد وجود ندارد بلکه به عکس هزاران نص موجود است که به آزاد کردن بردگان دستور می‌دهد.

یکی از قواعد فقها در احکام فقهی اینست که شرع اسلام به آزادی آراسته شده است تعالیمی که از کتاب و سنت در دست است نشان می‌دهد که اسلام موقع ظهور به منابع بسیاری برای برده ساختن انسان‌ها بر خورد کرد و دید که از طرفی برده ساختن انسان‌ها وسایل متعدد دارد و آزاد کردن بردگان انگیزه نادر و یا حتی معدومی دارد، اسلام منابع و علل آزاد کردن بردگان را ازدیاد داد و برای بردگان و برده‌داری قواعدی وضع کرده و از طرفی منابع برده‌داری را بسیار محدود ساخت. بدیهی است انجام توصیه‌های اسلام سرانجام به آن جا می‌کشید که منبع برده ساختن انسان‌ها به تدریج بخشکد.

ممکن است بپرسند چرا اسلام در انجام هدف عالی خود شتاب نورزید؟ چه چیزی موجب شد که اسلام در مسئله‌ای به این مهمی روش تدریجی پیش بگیرد؟

باید در اینجا علت وجود برده‌داری را مورد بررسی قرار داد و بعد دید اسلام در حفظ جان بشر چه اقدامی کرده و چگونه بشر را از ذل اسارت و توهین نجات داده است. یقیناً اگر اوضاع مطابق دلخواه اسلام پیش می‌رفت قرن‌ها پیش مسئله‌ای بنام برده‌داری وجود نداشت.

۱- بی‌تأمل نوبت‌نگیر و خود را در مهلکه نیفکن، میدانی کفاره آن چیست؟ کفاره‌اش آزاد کردن یک بنده یا سیر کردن شکم یک یتیم خویشاوند در روز قحطی است سوره بلد آیات ۱۳-۱۲-۱۱ .

منشأ پیچیدگی امر برده‌داری استبداد کورکورانه آن زمان ها بود که در آن حتی به حقوق مردان آزاد نیز تجاوز می‌شد.

از حکومت هایی که وجودشان بر سلب حقوق دیگران وابسته است نباید انتظار انجام وظیفه صحیح داشت، کسانی که مردم آزاد را برده خود می‌سازند نباید انتظار داشت که بردگان را آزاد سازند!

اسلام موجبات برده ساختن را به هم زد؛ و اصول متداول بین رومیان را که انسان در صورت ارتکاب بعضی از جرائم یا عدم توانایی بر ادای دین خود برده می‌شد لغو کرد. اسلام در پیشرفت خود مردم را از تندباد شهوت زورمندان حفظ نمود و ضعفا را از زنجیر ذلت اقویا نجات داد بزرگان عرب این رویه اسلام را مانع بین خود و دین جدید (اسلام) تلقی می کردند خون تعصب دوران جاهلیت که در رگ این عده اشراف عرب جریان داشت: از اینکه اسلام میان آنان و بردگان فرقی قائل نبود آنان را عصبانی می‌ساخت.

ابوجهل روزی به رسول اکرم(ص) گفت: «آیا تو برای این مبعوث شدی که فرزند پست سمیه را به سروری برسانی؟ رسول اکرم(ص) در جواب فرمود. «بلی من می‌خواهم به آنان امکان دهم که در روی زمین پیشوا و وارث من باشند»

اعراب با مسلمانان دشمنی نمودند، و فتنه‌ها انگیختند و علیه رسول اکرم و صحابه او جنگ تجاوزکارانه اعلام نمودند روزها و سال‌ها بین مسلمانان و اعراب جنگ‌های سختی جریان داشت. کشته شدن و اسیر شدن نتیجه حتمی هر جنگی است، در عرف متداول آن روز اسراء حقی نداشتند و آنان دو راه در پیش نداشتند یا کشته شوند و یا برده گردند.

مسلمانان با اسرای خود چه رفتاری می کردند؟ تعالیم اسلام به مسلمانان توصیه می‌نمود که با اسرا خوش رفتاری کنند «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکیناً وَ یَتیماً وَ أَسیراً اِنَّما نُطْعِمُکُم لِوَجهِ اللهِ لانُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً و لاشُکُوراً»[1]

۱- به خاطر دوستی او به مسکینان و یتیمان و اسیران غذا می‌دهند، ما به خاطر خدا به شما غذا می‌دهیم و از شما تشکر و پاداش در مقابل آن نمی‌خواهم. (سوره انسان، آیات ۸ و ۹).

پیغمبر اسلام هنگامی که به اخلاق نیک تشویق می‌کند می‌فرماید: «فُکُّوا الْعَانِیَ یَعْنِی الْأَسِیرَ وَأَطْعِمُوا الْجَائِعَ وَعُودُوا الْمَرِیضَ»[۱]

بی‌اعتنایی به جان اسیران که به دست مسلمانان گرفتار آمدند به عرف زمان مورد ایراد نبود، لیکن از صاحبان داعیه اسلام شایسته نبود که به وضع اسیران بی‌اعتنا باشند، جنگ مسلمانان با کفار به خاطر جلوگیری از تجاوز بود، و اسیرانی که در جنگ آزادی خود را از دست داده بودند در حقیقت به سزای عمل خود رسیده و به دست مسلمانان گرفتار شده بودند. در انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه اشراف فرانسه و تزارهای روس به دست انقلابیون گرفتار شدند و هیچ یک از آنان از سرنوشت حتمی خویش نجات نیافتند. لیکن در جنگ‌های اسلام که اشراف عرب اسیر مسلمانان شدند و با همه بد رفتاری که در حق مسلمین کرده بودند و مستوجب مجازات شدید بودند لیکن قرآن کتاب آسمانی مسلمانان درباره اسرا دستور داد:

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الْأَسْرَی إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْرًا یُؤْتِکُمْ خَیْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ وَإِن یُرِیدُوا خِیَانَتَکَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْکَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ»[۲]

این خطاب روح رفتار درباره کسانی را که با اسلام جنگ کرده و سال‌ها نسبت به مسلمانان ستم کرده و قصد از بین بردن آنان را داشتند به خوبی آشکار می‌سازد. آیا در چنین وضعی آزاد ساختن فوری اسیران دلیل حسن سیاست بود؟ در موضوعی که به منافع عمومی دولت ارتباط پیدا می‌کند، باید در شرایط متغیر با روش های متناسبی رفتار نمود. در جنگ بدر مسلمانان حقیقتاً به استقبال مرگ رفتند و فداکاری بسیار از خود نشان دادند. پس از اینکه

۱- از بیماران عیادت کنید، به گرسنگان غذا بدهید، اسیران را آزاد سازید. (بخاری)

۲- ای پیغمبر به اسیرانی که در دست شما گرفتار شده‌اند بگوی اگر خداوند در دل شما نیکی نهفته است به شما بهتر از آن چیزی که از شما گرفته شده عطا می‌کند و به شما می‌بخشد خداوند بخشنده و مهربانست، و اگر بخواهید به خدا خیانت کنید بیش از شما نیز کسانی به خدا خیانت کردند و خدا توانایی بخشید بر ایشان، خداوند حکیم و داناست. سوره انفال آیات ۷۱-۷۰.

پیروز شدند رسول خدا به اهل مکه خطاب فرمود: «أذهبوا فأنتم الطلقاء»[۱] در جنگ بنی المصطلق رسول اکرم (ص) چنین صلاح اندیشید که به خاطر بالا بردن مقام اسیران با زن اسیری ازدواج کند؛ و در نتیجه این کار مسلمین با اسرا قوم و خویشی پیدا کردند و مجبور گشتند آن‌ها را آزاد سازند. تحریم برده‌داری در آن روز از نظر مسلمین کار بیهوده و خلاف منطق بود، زیرا دشمنان اسلام به تحریم مسلمین تسلیم نمی‌شدند و در نتیجه اسرای مسلمانان در دست کفار به عنوان برده باقی می‌ماندند در حالی که اسرای کفار که به دست مسلمین افتاده بودند آزاد می‌گشتند.

در کدام یک از جنگ‌ها چنین تناقضی سابقه داشت؟ یک طرف به خاطر دفاع از آزادی اندیشه و وجدان و لجام زدن بر پوزه خودکامگان و متجاوزان اسیران آن‌ها را به عنوان اینکه برده‌داری حرام است آزاد کند، و طرف دیگر سیاست جاهلیت را اعمال کند و اسرای مسلمین را برده سازد به قول شاعر دوره جاهلیت

بُغَاةٌ ظَالِمِينَ وَمَا ظُلِمْنَا وَلَكِنَّا سَنَبْدَأُ ظَالِمِينَا[۲]

از این رو اسلام به معامله متقابل مجبور بود تا صدمه‌ای از جانب کفار بر مسلمین وارد نیاید. در موقعی که اسلام به اسارت و برده ساختن برده کنندگان مردم به عنوان معامله به مثل اجازه داد، طرز رفتار با اسرا را در این نمونه عالی اخلاقی تعیین فرمود.

«حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»[۳]

در جنگ‌هایی که علل آن را بیان کردیم یک اسیر جنگی یا شخصاً مرد ستمگری است و یا آلت دست ستمگران است، اگر چنین شخصی را آزاد کنیم او از آزادی جهت تجاوز به حقوق دیگران سوء استفاده می‌کند، و عدالت ایجاب می‌کند که آزادی او موقتاً سلب شود؛ و در موقعی که از جرائم گذشته توبه نمود، فوراً آزادی خود را به دست می‌آورد،

۱- شما آزادید بروید. (راوی حدیث ابن هشام است).

۲- ستمگران متجاوزی که تجاوزی به آنان نشده است و لیکن خود بستم و تجاوز سبقت نموده‌اند.

۳- حتی وقتی که آن‌ها را بسیار کشیدید بندها را محکم کنید، پس از آن یا منت بر آن‌ها بنهید و یا از آن‌ها جزیه بگیرید تا جنگ ابزارش را بر زمین بگذارد. سوره محمد آیه ۴.

زیرا بسا ممکن است فضائل مردمانی که با او جنگیده اند او را به طریق ثواب هدایت کرده و او را انسان کاملی کرده باشد که از این پس زیر بار ظلم نرود و بر کسی ظلم نکند. عمل اسلام با مردم بدین گونه بوده است. قواعدی که در اسلام جهت بردگان وضع شده توأم با رحمت و عدالت است اسلام زنجیر از دست و پای بردگان گشوده است. اسلام توصیه می کند که بین اسارت و آزادی بردگان دوره واسطه‌ای باید باشد و در این فاصله زمانی باید با برده رفتار سراسر نیک و گذشت و احسان داشت. سالیانه یک هشتم از وجوه زکات باید به مصرف بردگان تخصیص داده شود. کفاره قتل غیر عمد و ظهار و سوگند خوردن و افطار ماه رمضان آزاد کردن برده است. اسلام برای آزادی بردگان دعوت عمومی کرد که آکنده از احساس و عواطف بود. اسلام برای بردگان قوانین و مقرراتی وضع کرده است که در مترقی‌ترین اردوگاه اسیران جنگی نظیر آن وضع نشده است:

۱- اسلام دستور داده است که لباس و پوشاک اسیران نباید از نوع لباس و پوشاک صاحب برده پست‌تر باشد «ابوداوود» از «معروربن سوید» روایت می کند که گفت:

«در ربذه به دیدن از ابوذر رفتم دیدم غلام ابوذر مانند خود او بردیمانی پوشیده است. گفتم: «ای ابوذر آیا بهتر نیست که برد غلام را بگیری و از روی برد خود برتن کنی و بر تن او لباس دیگری بپوشانی؟ ابوذر در جواب گفت از رسول اکرم(ص) شنیدم که فرمود:

«إِخْوَانُكُمْ خَوَلُكُمْ، جَعَلَهُمُ اللّه تحْتَ أَيْدِيكُمْ. فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ فَلْيُطْعِمْهُ مما يأكُلُ وَلْيُلْبِسْهُ مِما يَلْبَسُ. ولا تُكَلِّفُوهُمْ ما يَغْلِبُهُمْ فإنْ تكلَّفوهُمْ فأعِينُوهُمْ»[۱]

۲- اسلام احترام بردگان را حفظ می کند و نباید با سخنان ناروا احترام آنان را از بین برد.

ابوهریره روایت می کند که رسول اکرم فرمود: «من قذف مملوکا بریئا مما قال له أقیم علیه الحد یوم القیامة الا أن یکون کما قال»[۲]

۱- آنان برادران شما هستند که خداوند در زیر دست شما قرار داده است، هر کس که برادرش زیر دستش بود، او را از غذایی که می‌خورد و از لباسی که می‌پوشد غذا و لباس بدهد و به او کار شاقی تکلیف نکند و اگر کار شاقی تکلیف کرد خدا بر او لعنت خواهد کرد. (بخاری)

۲- هر کس برده خود را بی گناه شلاق بزند روز قیامت بر او حد می‌زنند مگر اینکه برده گناهکار باشد. (بخاری)

عمار بن یاسر از رسول اکرم(ص) روایت می کند که فرمود:

«مَن ضَرَبَ مملوکه ظلماً، أقید منه یوم القیامة»[۱] ابو داود روایت کرد که ابن عمر بنده خود را آزاد کرد، و بعد ترکه‌ای از زمین برداشت و گفت اجر این بنده از چوبی که از دست من خورد همین بود شنیدم رسول اکرم(ص) فرمود: «مَنْ لَطَمَ مَمْلُوكًا أَوْ ضَرَبَهُ حَدًّا لَمْ يَأْتِهِ فَكَفَّارَتُهُ أَنْ يُعْتِقَهُ»[۲]

احمد از ام‌سلمه روایت کرده است که گفت: رسول اکرم در خانه من بود و مسواک می کرد، خدمتکارِ مرا صدا زد و خدمتکار جواب نداد پیغمبر(ص) عصبانی شد من به اطاق ها سر زدم و دیدم وصیفه خدمتکار من بازی می کند گفتم پیغمبر(ص) تو را صدا می‌زند و تو داری بازی می کنی؟ وصیفه گفت بخدایی که پیغمبر(ص) را به حق مبعوث فرموده من صدای او را نشنیدم. رسول اکرم فرمود:

«لَوْلا خَشْيَةُ الْقَوَدِ لأَوْجَعْتُكِ بِهَذَا السِّوَاكِ»[۳]

۳- اسلام بردگان را در امور دنیوی و دینی بر مردم آزاد رجحان داده است حتی برده می‌تواند بر مردم آزاد در نماز امامت کند و پیش نماز باشد عایشه برده‌ای داشت که در نماز به او اقتدا می کرد. اسلام دستور می‌دهد که اگر برده‌ای زمامدار شد به حرف او باید گوش داد و از او اطاعت کرد.

ابن عباس از رسول اکرم روایت می کند که فرمود:

«عَبْدٌ أَطَاعَ اللهَ وأَطَاعَ مَوَالِيَهُ أَدْخَلَهُ اللهُ الجَنَّةَ قَبْلَ مَوَالِيهِ بِسَبْعِينَ خَرِيفاً، فيقول السيد: رب هذا كان عبدی فی الدنیا؟ قال : جازیته بعمله و جازیتک بعملک»[۴]

۱- هر کس به ستم برده خود را بزند روز قیامت گرفتار آید. (طبرانی)

۲- هر کس بر برده‌اش سیلی زده یا کتک بزند کفاره‌اش آزاد کردن آن بنده است. (مسلم و ابوداود)

۳- اگر از قصاص نمی‌ترسیدم با این مسواک تنت را به درد می‌آوردم. (احمد)

۴- بنده‌ای که از خدا و صاحبش اطاعت کند، خداوند او را به بهشت وارد می کند هفتاد پائیز جلوتر از صاحب خود او، آن وقت است که صاحب برده می گوید خدایا این شخص در دنیا برده من بود خدا می‌فرماید او را به عمل خودش پاداش دادم و تو را به عمل خودت مجازات نمودم. (تبسیرالوصول)

ممکن است بپرسند: وقتی که اسیری مسلمان شد چرا نباید آزاد گردد؟ جواب باید داد که درست است که وقتی کسی مسلمان شد حق دارد از آزادی بهره‌مند شود، لیکن اسلام از نفاق منافقان وحشت دارد، ممکنست کسی به ظاهر ایمان بیاورد و بعد که آزاد شد دوباره به میان همرزمان سابق خود برگشته و اسلحه به دست بگیرد و بر اسلام بشورد.

بلی اگر برده‌ای صادقانه مسلمان شد در چنین صورتی ضرب‌الاجلی قائل می‌شوند که او پس از آن مدت آزاد خواهد شد اسلام به ولی امر مسلمانان دستور داده است تا تحقیق کرده و ببیند اگر برده‌ای در اسلام آوردن خود صمیمی است به آزادی او تلاش کند:

«وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»[1]

آزادی حق اساسی هر بشری است، و این حق فقط در موارد خاصی محدود می‌شود و انسان وقتی زندانی می‌شود که جرمی مرتکب شده و باید مجازات شود وقتی فردی اصلاح شد قید و بند از پای او برداشته شده و آزادی او را به وی باز می‌گردانند. اسلام با قبول برده‌داری آن را قید و بندی موقتی بر انسان دانست.

آیا فردی که شمشیر کشیده و آزادی دیگران را سلب کرده است باید آزاد باشد؟ اگر فردی در جنگ تجاوزکارانه اسیر گردید، مقید کردن و حسن معامله با او در دوران اسارت عمل پسندیده ایست.

آیا اگر فردی در اثر پیش‌آمدی برده شد و سپس معلوم شد که او به راه صلاح برگشته و گذشته را فراموش کرده است چنین شخصی می‌تواند در برابر دادن پولی آزادی خود را بدست بیاورد؟ بلی اسلام چنین آزادی را تجویز کرده است؛ و بعضی فقها این تجویز را واجب و بعضی آن را مستحب می‌دانند اصل در این مسئله آیه شریفه است که قبلاً بیان کردیم:

«وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»

۱- کسانی از اهل کتاب را که شما مالک شدید به آنان نوشته بدهید. اگر در این کار خیری مشاهده نمودید و از مالی که خدا به شما داده است به آنان عطا کنید. سوره نور آیه ۳۳

ظاهر آیه به وجوب آزادی برده در موقعی که به مسکینی او واقف شدیم و خود برده نیز تقاضای آزادی کرد دلالت می‌کند جامعه باید در چنین موقعی به آزادی برده کمک بکند؛ و دولت می‌تواند از بیت‌المال به او اعانه بدهند تا آزادی خود را به دست بیاورد و بنا به آنچه در صدر آیه ذکر شده تخفیف میزان این مال معوض در مورد آزادی مردان و جوانان بردگان کاملاً روشن است.

دستورات اسلام در مورد وام و اعانه به زنان و دوشیزگان برده احتیاط‌آمیز است زیرا اگر میزان وام آنان سنگین باشد احیاناً ممکن است که به خاطر ادای وام ناموس خود را در بیع و شری بگذارند و این رویه باعث ناراحتی مسلمانان خواهد شد. از این رو آزادی بردگان زن و دوشیزه در قبال پرداخت پول از نظر اینکه مجبور به خودفروشی نگردند تا حدی احتیاط‌آمیز است.

«این نظریه را از تفسیر آیه:

«وَلا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ»[1]

اتخاذ کرده‌ایم که شایسته نظم قرآنی و حفظ معانی آن می‌باشد در اینجا یادآوری داستان دختران «عبداله ابن ابی» که مردپستی بود و دختران خود را می‌فرستاد تا با ناموس خود تجارت کنند بی‌مورد نیست و شرح این آیه شریفه همان است که ما بیان کرده‌ایم.

انگیزه اسلام را در آزادی فوری بردگان از این فرمایش نبوی احساس می‌کنیم.

«مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً، أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهَا عُضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ حَتَّى يُعْتِقَ فَرْجَهُ بِفَرْجِهِ»[2]

۱- دختران خود را که می‌خواهند ناموس خود را حفظ کنند به عمل خلاف عفت اکراه نکنید. تا در زندگی دنیوی بی‌ناموس نگردند و هرکس که آنان را بر خلاف میل به این کار واداشت خداوند پس از اکراه آنان بخشنده و مهربان است و از سر تقصیر آنان می‌گذرد.

۲- هرکس که رقبه و گردن زن مسلمانی را آزاد سازد خداوند تعالی در برابر هر عضو آزاد شده آن زن همان عضو آزاد کننده او را از آتش جهنم آزاد می‌کند به ترتیبی که با آزادی کامل آن زن شخص آزاد کننده از آتش آزاد می‌شود. (بخاری)

روایت شده از ابی نجیح سلمی که گفت: «من در طائف با رسول اکرم(ص) حاضر بودم و شنیدم فرمود:

«وَأَيُّمَا رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَعْتَقَ رَجُلًا مُسْلِمًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَاعِلٌ وَقَاءَ كُلِّ عَظْمٍ مِنْ عِظَامِهِ عَظْمًا مِنْ عِظَامِ مُحَرَّرِهِ مِنَ النَّارِ، وَأَيُّمَا امْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ أَعْتَقَتْ امْرَأَةً مُسْلِمَةً، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَاعِلٌ وَقَاءَ كُلِّ عَظْمٍ مِنْ عِظَامِهَا عَظْمًا مِنْ عِظَامِ مُحَرَّرِهَا مِنَ النَّارِ»[۱]

پیامبر اسلام در مورد بردگان توصیه‌های متعددی فرمود است هنگامی که اسرای جنگ بدر را بین صحابه تقسیم می‌کردند رسول اکرم فرمود: «اسْتَوْصُوا بِالأُسَارَى خَيْرًا»[۲]

ابوعزیزبن عمیر برادر مصعب بن عمیر می‌گوید: هنگامی که مرا از بدر می‌آوردند من در میان عده‌ای از انصار بودم، مسلمانان هر صبح و موقع شام نان خود را به من داده و خود بخوردن خرما اکتفا می‌کردند زیرا خداوند توصیه کرد که به ما نان بدهند. روایت کرده اند که حضرت رسول (ص) به ابوالهثیم اسیری سپرده و توصیه فرمود که با او خوش‌رفتاری کند. ابوالهثیم موضوع را با همسرش در میان گذاشت همسرش به او گفت که انجام توصیه پیغمبر از عهده ما خارج است و چاره‌ای جز آزادی او به نظر نمی‌رسد. ابن هشام می‌گوید: حضرت رسول (ص) به ما امر فرمود که در حق تمامة بن اثال حنفی که اسیر افتاده بود خوش رفتاری و احترام روا داریم حضرت رسول (ص) وقتی که نزد خویشان خویش مراجعت فرمود به آنان دستور داد:

«اجْمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَكُمْ مِنْ طَعَامٍ فَابْعَثُوا بِهِ إِلَيْهِ»[۳] و نیز امر کرد که شیر شترها را دوشیده و برای صحابه تمامهٔ بن اثال حنفی که اسیر شده بودند ببرند.

۱- هر مرد مسلمانی که مرد مسلمانی را آزاد کند خدای تعالی در مقابل هر استخوان آن برده استخوان آزاد کننده او را از آتش حفظ می‌کند و هر زن مسلمانی زن برده مسلمانی را آزاد کند خدای متعال در برابر هر استخوان آن برده استخوان آزاد کننده را از آتش می‌رهاند (ابوداوود)

۲- در مورد اسیران به نیکی توصیه کنید. (بخاری)

۳- غذاهای خود را جمع کنید و نزد او (تمامه بن اثال) بفرستید. از کتاب الرق فی نظر الاسلام شیخ عبداله شد.

حضرت رسول (ص) پنج شب پیش از رحلت از دنیا، فرمود «اللّهَ اللّهَ فِیمَا مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ»[۱]
و نیز فرمود: «اذاصنع لاحدکم خادمه طعامه ثم جاءه به وقد ولی حره ودخانه فلیقعده معه فلیا کل فان کان الطعام مشفوها قلیلا فلیضع فی یده منه اکلهٔ اوا کلتین»[۲]
روایت کرده‌اند که حضرت علی (ع) به غلام خود چند درهم داد تا دو دست لباس متفاوت‌القیمه بخرد، غلام وقتی لباس‌ها را خرید و آورد امام لباس گران‌قیمت را به غلام خود بخشید و خود لباس ارزان قیمت و خشن را برتن کرده و فرمود: «أنت أحقُ بأجودهما لأنک شاب تمیلُ نفسک للتجمل أما أنا فیکفینی هذا»[۳]
روایت شده است که عثمان بن عفان گوش غلام خطاکاری را کشید و گفت: تو نیز بیا و گوش مرا بکش، غلام از این کار امتناع کرد عثمان اصرار نمود غلام به اجبار گوش او را به آرامی کشید، عثمان گفت محکم تر بکش زیرا من تحمل عذاب روز قیامت را ندارم. غلام گفت: من هم نمی‌توانم عذاب روز قیامت را تحمل کنم از آن روز که تو می‌ترسی من هم می‌ترسم.
در روایات آمده است که یکی از غلامان امام علی بن الحسین (ع)، میشی را بغل کرد و پای چپش را شکست امام از او سؤال فرمود چرا این کار را کردی؟ غلام گفت از ترس خشم تو این کار را کردم. امام فرمود: «نزدیک است که از دست تو عصبانی بشوم این کاری بود که شیطان به تو یاد داد، برو تو را به خاطر خدا آزاد کردم».
عبدالرحمن بن عوف وقتی بین بردگان خود راه می‌رفت نمی‌توانستند او را بشناسند زیرا لباسش مانند لباس بردگان بود.
ابومسعود بدوی می‌گوید: من غلام خود را شلاق می‌زدم در این بین از پشت سر صدایی شنیدم من از شدت عصبانیت نتوانستم صاحب صدا را تشخیص بدهم وقتی نزدیک شد

۱- شما را به خدا شما را به خدا در مورد بردگان خوش‌رفتاری کنید.
۲- وقتی که یکی از خدمتکاران شما غذای شما را پیشتان گذاشت او را نشانده و با او غذا بخورید و اگر غذا کافی نبود شما در برابر دو لقمه او یک لقمه بردارید.
۳- تو به لباس بیشتر از من مستحقی تو جوانی تجمل را دوست داری و اما برای من همین لباس کافی است.

دیدم رسول اکرم(ص) می‌باشد که صدا میزند: ای ابو مسعود بدان توانایی خداوند بر تو بیش از توانایی تو بر این غلام است. گفتم یا رسول الله: «پس از این عهد کردم که دیگر هیچ غلام و مملوکی را نزنم» روایتی دیگر می گوید که ابومسعود گفت: «یا رسول الله من این غلام را در راه خدا آزاد کردم».

سپس رسول اکرم(ص) فرمود: «اگر تو این کار را نکرده بودی تنت به آتش دوزخ می‌سوخت» روایت می کنند که مردی نزد رسول اکرم(ص) آمد و گفت: «من دو غلام دارم که به من خیانت می کنند و دروغ می گویند و از من حرف شنوی ندارند من به آنان دشنام می‌دهم و کتکشان می‌زنم وضع و تکلیف من نسبت به آنان چیست؟ رسول اکرم(ص) فرمود:

«آن دو نفر روز قیامت به خاطر خیانت و دروغی که به تو گفته‌اند حساب پس می‌دهند، مجازات تو در حق آنان باید با گناه آنان متناسب باشد، اگر این دو کفه با هم یکسان بود چیزی از تو کم نشده و چیزی برتو اضافه نشده است، و اگر مجازات تو بیش از گناه آنان بود در آن صورت به نسبت زیادی مجازات تو باید قصاص بشوی».

مرد با شنیدن این سخن گریان از محضر رسول اکرم(ص) خارج شد و فریاد می‌زد که رسول اکرم(ص) فرمود: آیا فرمایش خدای تعالی را نخواندی که فرمود: «نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ»[1]

مرد رو به رسول اکرم(ص) کرد و گفت «ای رسول خدا، بر من و آن دو نفر چیزی بهتر از آن نیست که آنان را آزاد کنم، شاهد باش» حضرت رسول(ص) فرمود: «مَا خَفَفْتَ عَنْ خَادِمِكَ مِنْ عَمَلِهِ كَانَ لَكَ أَجْرًا فِي مَوَازِينِكَ»[2]

روایت کرده‌اند که خلیفه دوم عمر بن خطاب هر روز شنبه به کارگاه‌ها سرکشی می کرد، و اگر می‌دید کار برده‌ای بیش از حد توانایی اوست، کار او را عوض می کرد.

۱- ما با سنگ ترازوی صحیح روز قیامت می‌سنجیم، به هیچ کس اندکی اجحاف نمی کنیم اگرچه به اندازه یک گندم باشد و اگر یک مثقال خردل حق داشته باشد حقش را به او پس می‌دهیم و محاسبه برای ما کافی است. (سوره انبیاء، آیه ۴۷).

۲- اگر از کار خدمتکارت تخفیفی دادی در موقع حساب روز قیامت در برابر آن پاداشی داری.

عمر روزی در مکه عبور می‌کرد دید بردگان ایستاده و صاحب برده مشغول غذا خوردن است عصبانی شد و به صاحب برده گفت: «موجب چیست که مردمان خویش را بر خدمتکاران ترجیح می‌دهند؟

سپس غلامان را صدا زد و دستور داد که با ارباب خود به غذا خوردن مشغول شوند.

موقعی که عمر جهت مذاکره با پاتریارک بیت المقدس درباره تسلیم شهر عزیمت کرده و قوای ابوعبیده شهر را محاصره کرده بودند خود و غلامش دو نفری یک شتر بیشتر نداشتند، و به نوبه سوار شتر می‌شدند همین که نزدیک بیت المقدس رسیدند نوبت سواری با غلام عمر بود، عمر از اینکه در رکاب غلامش پای پیاده راه می‌پیمود هیچ ناراحتی و خفت احساس نمی‌کرد و با این وضع وارد بیت‌المقدس شد.

روایت کرده‌اند که مردی نزد سلمان فارسی صحابه پیغمبر(ص) آمد و دید سلمان مشغول خمیرگیری است رو کرد به او و گفت: «ای ابوعبدالله این دیگر چه کاری است؟ سلمان جواب داد: خدمتکار را پی کاری فرستادم و دوست ندارم در عین حال دو کار به عهده او بگذارم.

ابوهریره مردی را دید که بر اسب سوار شده و غلامش به دنبال اسب می‌دود و گفت: «ای بنده خدا این غلام برادر توست او را نیز به ترک اسب سوار کن و بعد گفت: «اگر کسی به دنبال شخصی بدود آن شخص از خداوند دورتر خواهد شد»

اسلام بر بردگان چنین مزایایی قائل است. آیا یهودیت چه ارمغانی جهت بردگان آورده است؟

یهودی‌ها بنی نوع بشر را بدو دسته تقسیم می‌کنند: بنی اسرائیل و غیر بنی اسرائیل طبق تعالیم خاص کتاب عهد قدیم برده ساختن بعضی از بنی‌اسرائیل مجاز است. ولی غیر بنی‌اسرائیل از نژاد پست آفریده شده اند و می‌توان به کمک قوه قهریه آنان را برده ساخت، و از زمان قدیم ذلت به پیشانی آنان نوشته شده است.

در اصحاح ۲۱ از سفر خروج ۲-۱۲ تورات نوشته شده است: «اگر برده‌ای خریدید که عبرانی بود پس از شش سال خدمت مجاناً آزاد می‌شود، اگر برده را تنها خریده بودید تنها خودش آزاد می‌شود و اگر زنی هم همراه داشت زنش نیز آزاد خواهد شد، ولی اگر پس

از خرید اربابش به او زن بدهد و برده از آن زن صاحب اولاد گردد در این صورت خود برده آزاد خواهد شد و زن و فرزندانش در برد گی باقی خواهند ماند اگر برده‌ای بگوید که من ارباب و زن و فرزندانم را دوست دارم و آزاد شدن به تنهایی را نمی‌خواهم، اربابش او را باید به خدا تقدیم کند گوشش را سوراخ کرده و برای ابد خدمتکار خود سازد. اگر ارباب دختر برده خود را به کنیزی فروخت، آن کنیز هرگز آزاد نخواهد شد و اگر ارباب از آن کنیز بدش آید باید او را رها ساخته و آزادش کند و حق ندارد او را به دیگران بفروشد و دیگران را بدین‌وسیله فریب بدهد، اگر ارباب دختر غلام خود را به زنی به پسرش داد، طبق اصول کنیزی با آن دختر رفتار خواهد کرد و اگر ارباب کنیز دیگری را به زنی برای خود انتخاب نمود مجبور است با وی آمیزش کرده و به او لباس و غذا بدهد و اگر این کارها را در حق وی نکرد کنیز خود به خود و مجاناً آزاد خواهد شد. یهودیان نژاد خود را برتر از نژادهای دیگر می‌دانند و غیرعبرانی را برده خود می‌سازند و بر این کار مستنداتی از تورات می‌آورند و می‌گویند «حام پسر نوح ـ که پدر کنعان بود ـ پدر خود را عصبانی کرد زیرا نوح روزی مست کرده و لباسش را در آورد. حام پدرش را در این حال بدید وقتی نوح از این امر با خبر شد عصبانی گشت و به کنعان که از نسل حام بودند نفرین کرد و گفت: «کنعانی‌ها نفرین شده و برده برادران خود هستند، سامی‌ها نزد خدا مبارکند و کنعانی‌ها باید برده آن‌ها باشند. (نقل از اصحاح ۹: ۲۶-۲۶ سفر تکوین تورات)

در اصحاح ۲۷ تورات نقل شده است: «خداوند بر لیافث پیروزی نصیب کرد تا در مسکن وی سامیان جای گیرند و بر کنعانیان حکومت کنند و آنان را برده خویش سازند.»

الیزابت ملکه انگلستان که در تجارت برده سهم عمده‌ای داشت هنگامی که از رجال مذهبی انگلستان خواست که مستندی در مجاز بودن برده‌داری به وی ارائه دهند، رجال مذهبی انگلیس از این فتوای تورات استفاده کردند. از مبشران مسیحی و خاورشناسان اروپائی که بی هیچ شرمی نسبت به اسلام جسارت می‌کنند باید پرسید: مسیحیت درباره بردگان چه رویه ای داشته؟ مذهب مسیح برده‌داری را که یهودیان مجاز می‌شمردند تایید نمود و قدیسین مسیحی خدمت بردگان را به اربابان خویش تجویز نمودند در انجیل

هیچ گونه مطلبی در مورد انکار یا تحریم برده‌داری به چشم نمی‌خورد تعجب در این است که مورخ معروف «ویلیام مویر» بر حضرت محمد(ص) معترض است که چرا برده‌داری را لغو نکرده و این مورخ تجویز برده‌داری را در مسیحیت نادیده می گیرد. در صورتی که حضرت مسیح(ع) و حواریون وی و کلیسای مسیحی هیچ‌جا سخنی در نکوهش برده‌داری بر زبان نیاورده‌اند. حتی پولس مقدس در رساله‌های خود به اخلاص و صمیمیت بردگان به اربابانشان توصیه نموده و خطاب به مردم افسوس می گوید: «بردگان، از صمیم قلب و با ترس و لرز به خدمت اربابان خود همانند ترس و لرزی که مسیح در دل داشت کمر ببندید، خدمت شما باید آن‌گونه باشد که بندگان مسیح خدمت می کنند نه آن طوری که موجب خشنودی مردم می‌شود خادم و فرزندان صالح باشید خدمتی که به خاطر خدا باشد نه به خاطر مردم، هر عمل نیکی که انجام دهید نتیجه آن را از خدا خواهید گرفت اعم از اینکه بنده باشید یا آزاد» پطروس مقدس نیز توصیه هایی نظیر آن دارد که پدران کلیسا انجام آن‌ها را واجب می‌شمارند.

توماس اکوینی «فیلسوف مقدس» از نظر فلسفی توصیه هایی می کند که شبیه نظریات پدران روحانی است. توماس برده‌داری و بردگی را تطهیر کرده و نظر استاد خود ارسطو را که بعضی از مردم را فطرتاً برده می‌دانست تایید می کند. مقدسین مسیحی معتقدند که بعضی از مردم فطرتاً برده آفریده شده‌اند.

در لاروس بزرگ قرن ۱۹ چنین نوشته شده است:

«بقاء بردگی نزد مسیحیان تعجب‌آور نیست، زیرا روسای مذهب مسیح آن را صحیح دانسته و مجاز می‌شمارند، خلاصه اینکه مسیحیت اساساً بر برده‌داری معترف بوده و تسلیم آن شده است و اثبات این نکته که مسیحیت در لغو بردگی کوشش کرده است بسیار دشوار است»

دکتر «ژرژ یوسف» در قاموس کتاب مقدس می‌نویسد: در جهان دشواری هایی وجود دارد. مسیحیت از لحاظ سیاسی و اقتصادی منکر برده‌داری نیست، و حتی مؤمنان را به طرد بردگی تشویق ننموده است، و علیه برده‌داران مطلبی ننوشته است، مسیحیت بردگان را

تشویق نکرد که جهت آزادی خود جنبشی بکنند، و از قساوت و مضرات برده‌داری بحثی نکرد خلاصه اینکه مسیحیت هیچ‌چیز از روابط بین برده و ارباب را تغییر نداد و حتی وظیفه و حدود طرفین را تعیین و تثبیت کرد».

مقایسه بین تعالیم عالیه اسلام و این قبیل مطالب در مورد برده‌داری بیهوده است. باید پرسید اروپای متمدن چه کاری برای بردگان انجام داده است؟

دین از نظر اروپای متمدن منحصراً وسیله تأمین مطامع است. هنگامی که اروپائی‌ها به آفریقای سیاه، پا گذاشتند، دوران فجایع و بدبختی انسان های این قاره آغاز شد و سیاهان آفریقا پنج قرن تمام در معرض انواع بلاهای وحشتناک قرار گرفتند.

اروپائیان برای آدم‌دزدی و کشاندن سیاهان آفریقا به اروپا به ننگین ترین کارها دست زدند. در اواخر قرن پانزده که آمریکا کشف شد بلای سیاهان آفریقا شدت یافت و دامنه فجایع اروپائیان تا آمریکا کشیده شد. در جلد دوم صفحه ۷۷۹ دایرةالمعارف بریتانیا در ماده lavery می‌گوید: «برای آدم دزدی و برده‌ساختن آنان سرزمین اصلی این انسان ها را که از جنگل پوشیده شده بود آتش می‌زدند و چیزهایی که آنان به دور قریه‌ها و محل سکونت خود کشیده بودند آتش می‌گرفت، ساکنان روستاها از ترس جان خود را به بیرون می‌افکندند و انگلیسی ها با وسایلی که داشتند آنان را شکار می‌کردند و به کشتی‌هایی که در ساحل جهت حمل آنان لنگر انداخته بودند حمل می‌کردند، تقریباً یک سوم این عده در حین شکار تلف می‌شدند و چهار و نیم درصد دیگر به هنگام بارگیری از بین می‌رفتند و دوازده درصد در وسط راه می‌مردند. در سال ۱۸۲۰ میلادی تنها هشتصد هزار برده به جامائیکا مستعمره انگلیسی اعزام شدند و از این عده فقط سیصد و چهل هزار نفر زنده ماندند و بقیه تلف شدند. وقتی تعداد سیاهان در آمریکا رو به فزونی گذاشت و به بیست میلیون نفر بالغ گردید عده زیادی از آن‌ها را دوباره به آفریقا کوچاندند و در کشور «لیبریا» سکونت دادند.

انحصار تجارت برده در سواحل آفریقا منحصراً دست اسپانیولی‌ها بود و در بین سال های ۱۵۸۰-۱۶۴۰ میلادی به دست پرتقالی‌ها افتاد و سپس کشورهای اروپا در تجارت برده به مسابقه با یکدیگر برخاستند.

بازرگانان انگلیسی به مستعمرات اسپانیولی‌ها برده وارد می‌کردند و تجارت برده مدت‌های دراز در دست کمپانی‌هایی بود که از دولت انگلستان انحصار تجارت برده را به دست آورده بودند، بعدها همه اتباع انگلیس از این حق استفاده کردند «برایان ادوارد مجموع منافع تجار انگلیسی را از برده فروشی از میلیون ها لیره متجاوز دانسته است و تعداد بردگانی را که به وسیله این تجار در خلال سال‌های ۱۶۸۰-۱۷۸۶ میلادی فروخته شدند بالغ بر دو میلیون و یکصد سی و هزار نفر شمرده است».

الیزابت اول بازرگان برده

قبل از جنگ‌های استقلال آمریکا تجارت برده به اوج خود رسیده بود و مرکز تجارت آن در شهرهای لندن، لیورپول، بریستول ولانکاشایر بود. الیزابت اول ملکه انگلیس شخصاً در تجارت برده شرکت داشت و کشتی‌های خود را در اختیار بازرگانان برده می‌گذاشت و از سال ۱۵۵۸ تا سال ۱۶۰۳ که بر سر کار بود با «جان هو کنز» تاجر عمده برده شریک بود، و او را به علت قهرمانی هایی که در تجارت برده از خود نشان داد به لقب اشرافی ملقب ساخت، و نشان اعطا نمود. نشان اعطایی ملکه هیکل برده‌ای را که در زیر بند و زنجیر خرامان راه می‌رفت مجسم می‌ساخت و کشتی که ملکه به جان هو کنز هدیه کرد «یسوع» نامیده می‌شود و مخصوص حمل برده و ظرفیت سرنشینان و مسافرین کشتی جمعاً - ۴۷۱۴۶ نفر بود.

در خلال جنگ‌های استقلال آمریکا تجارت برده به میزان زیادتری رواج یافت.

نژاد پرستی کورکورانه

انگلیسی‌ها به رجال مذهبی متوسل شدند تا مجوزی جهت تجارت برده پیدا کنند، و آنان از فصول تورات برای این کار مجوزی تراشیدند. بنا به مقتضای نژاد پرستی- با همه پرده‌پوشی‌های دینی که می‌شود هنوز هم برده‌داری نزد اروپائیان مجاز و ضروری شمرده می‌شود. زیرا بردگان از نسل یافث بن نوح‌اند و تا قرن بیستم در این عقیده خود پا بر جا

بودند. در دوران برده‌داری در اروپا با بردگان رفتار خشنی می‌نمودند برده نه تنها خدمتکار خانه بود بلکه از وجود آنان در کارهای شاق نیز استفاده می‌کردند، آنان را به اجبار به مستعمرات بُرده و به کار اجباری وامیداشتند و در حقیقت فراموش شدگانی بودند که جانشان در معرض انواع خطرها قرار داشت.

اگرچه قوانین چندی جهت رفاه حال بردگان وضع نمودند لیکن همه این قوانین در جهت ادامه برد گی و نه در جهت آزادی آنان وضع شده بود. نخستین قانونی که جهت حال برد گان وضع شد قانونی بود که رومیان وضع کردند و «پترونیا» نامیده می‌شد در قانون مزبور پیش‌بینی می‌شد:

«اربابان در صورتی اجازه دارند بردگان خود را به جنگ با درندگان وادارند که قاضی حکم داده باشد.»

قانون سیاهپوستان

در هفدهم مارس ۱۶۸۵ میلادی جهت تنظیم وضع بردگان در مستعمرات، قانون سیاهان وضع شد، این قانون با همه شدت عملی که در مورد بردگان در نظر گرفته بود با مخالفت شدید برده‌داران مواجه شد.

در این قانون پیش‌بینی شده بود: «هر برده‌ای که نسبت به ارباب خود دست درازی بکند فوراً به قتل خواهد رسید. هر برده‌ای که مرتکب سرقت شود شدیداً مجازات خواهد شد. اگر برده‌ای فرار کند باید گوش‌ها و پاهایش را ببرند و با آهن داغشان کنند هر برده‌ای که برای بار دوم فرار کرد فوراً به قتل خواهد رسید» انگلیسی‌ها در جامائیکا بردگان فراری را اعدام می‌کردند.

هر اربابی می‌توانست برده خود را بکشد و از مجازات مصون بماند. زیرا استعمارگران به روابط برده‌داران با بردگان بی‌اعتنا بودند، اشتغال به مشاغل سفیدپوستان بر رنگین‌پوستان حرام بود، ازدواج بین سفیدپوستان و نژادهای رنگین و همچنین آموزش نژادهای غیرسفید ممنوع بود.

قانون زمان لویی چهاردهم آشکارا سیاهان را تحقیر می کرد و سفیدپوستان را ممتاز می‌شمرد.

در ایالات جنوبی آمریکا بردگان شدیداً تحت فشار قرار داشتند. جمع شدن هفت نفر برده در کوچه و معابر جرم محسوب می‌شد، هر سفیدپوستی می‌توانست برده را در این حال توقیف و به بیست ضربه شلاق محکوم سازد. طبق قانون، بردگان فاقد روح و اراده و هوش شناخته می‌شدند، با وجود چنین قوانین ظالمانه‌ای سخن از آزادی سیاهان وهم و خیالی بیش نبود، اگر برده‌ای مرتکب جرمی می‌شد مورد آزار شدید جسمانی قرار می‌گرفت بردگان از حیث انجام کار جسمانی مردمی عاقل و مسئول و لیکن از جنبه حقوق موجوداتی فاقد حیات و غیر ذی‌روح شناخته می‌شدند!

قوه مقننه «آرکانزاس» در سال ۱۸۵۹ قانونی تصویب کرد که به موجب آن نژادهای رنگین از آن سرزمین اخراج می‌شدند و اعلام نمودند که اگر تا اول ژانویه ۱۸۶۰ رنگین‌پوستان از آن کشور بیرون نروند گرفتار و در حراج به فروش خواهند رسید.

تنها آبراهام لینکلن این مرد دلیر و با وجدان بود که از این همه وحشی‌گری به ستوه آمد و ندای وجدان او را وا داشت که به آزادی بردگان قیام کند و برده‌داری و تجارت برده را منسوخ سازد.

هر فرد منصفی با مطالعهٔ مطالب فوق تصدیق خواهد کرد که مسئولیت اروپائیان در برده‌داری بیش از همه بوده و آنان مقصر اصلی تیره‌روزی و بدبختی بردگان در قرون اخیر بوده اند و در زیر پرده تعالیم آنان مظالم و تجاوز نسبت به بشریت نهفته است. کسانی که به اسلام در مورد برده‌داری تهمت می‌زنند و جسارت می‌ورزند مصداق این ضرب‌المثل‌اند: «خود گریخت و مرا به زحمت انداخت».

فصل سوم

حقوق اقلیت‌ها بر اساس قانون قرارداد ذمه[1و2]

۱- عمید زنجانی، عباسعلی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۴۰ .

۲- حقوق اقلیت‌ها برای گروه‌هایی از افراد که در کشوری اقلیت محسوب می‌شوند حقوق خاصی را مقرر می‌دارد که علیه دولتی که بر آن‌ها اعمال اقتدار می‌کند، قابل اجرا هستند. حمایت از اقلیت‌ها در دوران قبل از دو جنگ جهانی بزرگ را می‌توان با رشد هم زمان ملی‌گرایی در ارتباط دانست. در واقع، سرکوب قرائت ملی‌گرایانه از جانب دولت در غالب موارد به نتیجه‌ای نامطلوب منتهی می‌شد و این نتیجه چیزی نبود جز جزم شدن عزم اقلیت‌ها به صیانت از تمام جوانب هویت فرهنگی خود. در راستای واگذار کردن وظیفه حمایت از اقلیت‌های ساکن در اروپای جدید به جامعه ملل قید خاصی در معاهدات صلح ورسای، سنت ژرمن و تریانُن گنجانده شد که به موجب آن لهستان، چک‌اسلواکی، یونان، رومانی، و یوگسلاوی توافق کردند از اقلیت‌های حاضر در داخل مرزهای جدیدشان حمایت کنند. مدتی بعد از اعلامیه های مشعر بر حمایت از اقلیت‌ها توسط آلبانی، استونی، لاتویا، لیتوانی، و فنلاند در جامعه ملل به ثبت رسید. علاوه بر این، یک «بخش ویژه اقلیت‌ها» در داخل چارچوب جامعه ملل تاسیس شد تا به شکایات اقلیت‌ها قبل از ارجاع به کمیته سه طرفه شورای جامعه ملل رسیدگی کند. پس از جنگ جهانی دوم، با تاسیس کمیسیون فرعی پیشگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها، موضوعات مربوط به اقلیت‌ها همچنان مورد توجه ولو اندک قرار داشت. ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ به طور مشخص موضوع اقلیت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. این ماده مقرر می‌دارد: «در کشورهایی که اقلیت‌های قومی، مذهبی یا زبانی وجود دارند اشخاص متعلق به اقلیت‌های مزبور را نباید از حق بهره‌مندی از فرهنگ و ابراز و اجرای دین یا استفاده از زبان خود به طور جمعی با دیگر اعضاء گروه خود محروم کرد».

مقدمهٔ چاپ سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

مسئله اقلیت‌های دینی در طرح دارالاسلام بزرگ

از همان آغاز طلوع اسلام و تشکل مسلمین و به وجود آمدن جوامع اسلامی جمعیت ها و گروه‌هایی از پیروان ادیان مختلف بدون آن‌که به اسلام بگروند در کنار مسلمین در سرزمین های اسلامی (دارالاسلام) باقی ماندند و زندگی با مسلمانان را بر مهاجرت یا مسلمان شدن ترجیح دادند.

ولی با گسترش سریع اسلام در میان ملل مختلف جهان و رشد فوق‌العاده امت اسلامی و توسعه دارالاسلام اقلیت‌های دینی علیرغم آزادی‌ها و زندگی قابل قبولی که داشتند چندان رشد و ازدیاد کمی نیافتند. عده‌ای از آن‌ها به مرور زمان مسلمان شدند و بسیاری هم پیوستگی و خلاقیت و علاقه به توسعه و فعالیت دینی را از دست دادند.

همچنین اسناد بین‌المللی و منطقه ای زیر مرتبط با حقوق اقلیت‌ها بوده و آن را مورد تاکید قرار داده‌اند: بند ۱ ماده ۲۷ اعلامیه حقوق بشر به ماده ۱۴ پروتکل حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی الحاقی به کنوانسیون آمریکائی حقوق بشر به بند ۲ ماده ۱۷ منشور آفریقائی حقوق بشر و مردمان به ماده ۲۱ کنوانسیون کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در مورد حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین به ماده ۴۱ منشور عرب در مورد حقوق بشر، و اعلامیه ۱۹۹۲ در مورد حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی و زبانی.

در مرحله طراحی منشور بین‌المللی حقوق، چنین تصور می‌شد که مشکل اصلی گروه های اقلیت فقدان برابری بوده است. بنیاد کردن سازمان ملل متحد بر اصول برابری و عدم تبعیض می‌بایست این تلقی و در موارد بسیاری به بی عدالتی‌های واقعی را جبران کرده باشد. علیرغم این مسئله، اقلیت‌ها هرگز از دستور کار بین‌المللی حذف نشده‌اند. میان حقوق اقلیت‌ها و سایر حقوق نظیر حق تعیین سرنوشت، آزادی بیان، آزادی مذهب، حقوق فرهنگی، آزادی اجتماعات، منع تبعیض و ... هم پوشانی قابل توجهی دارد. (مصحح)

در تاریخ اسلام ما به کمتر موردی بر می‌خوریم که اقلیت‌های دینی برای احقاق حقوق و آزادی‌های خود دست به مبارزه و قیام و درگیری‌های منظم زده باشند و موارد بسیار نادری که دیده می‌شود به جریان‌ها و روابط سیاسی خاصی مربوط می‌شود که به دور از مسائل اسلامی بوده است.

موقعیت تاریخی اقلیت‌های دینی در میان جوامع اسلامی و در دارالاسلام با تهاجم فرهنگی غرب به اسلام با اعجابی باور نکردنی مورد سؤال قرار گرفت و از آنجا که علت واقعی آن که نفی اجبار و تحمیل دین و روح همزیستی و مسالمت و اعطای حقوق و آزادی‌های بیشتر و بالاخره جاذبیت اسلام و شیوه‌های منطقی دعوت در اسلام بود برای دنیای غرب ناآشنا و یا غیرقابل اعتراف بود ناگزیر به تفسیری نادرست از این جریان شکوهمند تاریخی پرداختند. این تفسیر نادرست که اسلام و مسلمین را به خشونت و تحمیل دین با زور متهم می‌کرد دانشمندان اسلامی را بر آن داشت که در دفاع از اسلام مسئله را از دو بعد مورد بررسی قرار دهند:

نخست با تشریح حقوق و آزادی‌هایی که اسلام به اقلیت‌های دینی داده و بعد نظری و فقهی مسئله را تبیین کنند و سپس با بررسی تاریخ روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مسلمانان با اقلیت‌های دینی حتی در شرایط و مواردی که مسلمانان چندان به تئوری‌های فقهی عمل نمی‌کردند این تهام ناروا را از دامن مسلمین بزدایند[۱].

گرچه این عکس‌العمل از طرف دانشمندان اسلامی طبیعی بود ولی جای تأسف است که چرا ما باید وظایفمان را به صورت عکس‌العملی و انفعالی عمل کنیم، چرا قبل از آنکه ایرادی و اتهامی متوجه ما بشود کار را به طور پیشگیری آغاز ننماییم و نیز آن‌گاه که شروع می‌کنیم چرا فقط به کیفیتی اکتفا کنیم که فقط جوابگوی ضرورت باشد و اتهامی را رد کرده باشیم، چرا نباید از ریشه و اساس به بحث و بررسی نپردازیم و بالأخره دینی که مدعی رسالت جهانی است و امتی که خود را مأمور ایفای نقشی در جهان می‌داند و بالأخره این دو وارثان نهایی زمین و نسل انسان خواهند بود در روند تکاملی تا رسیدن به

۱- تألیف دو کتاب: پاسداران صلح و همزیستی و حقوق اقلیت‌ها از مؤلف به همین منظور بوده است.

این هدف نهایی در زمینه مناسبات و روابط با پیروان دیگر ادیان چه خط‌مشی و سیاستی را دنبال خواهد کرد و اقلیت‌های دینی در دارالاسلام از چه موقعیتی برخوردار و دارای کدام حقوق و چه نوع آزادی‌هایی خواهند بود.

مسئله مناسبات و روابط دارالاسلام با ملت‌ها و گروه‌های غیر مسلمان در دو بعد مدنی و بین‌المللی از مهم‌ترین مسائل سیاسی اسلام است که باید با توجه به متون اسلامی و فقه دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد.

اگر در گذشته این نوع بحث های حقوقی و سیاسی صرفاً ارزش تطبیقی و جنبه ارائه تئوری‌های مکتب را داشت و به منظور اثبات جامعیت اسلام مطرح می‌شد. امروزه به ویژه پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ضرورت عینی و حیاتی آن بر کسی پوشیده نیست.

در نظام جمهوری اسلامی که بر پایه قانون اساسی کشور کلیه قوانین و مصوبات و مقررات اجرایی باید مطابق با موازین شرعی و اصول اسلامی باشد و مقام رهبری انقلاب منبعث از فقاهت و ولایت فقیه می‌باشد، هیچ‌گونه عذری در ترک تحقیق در زمینه‌های حقوقی و سیاسی و اقتصادی اسلام پذیرفته نیست.

کتاب حقوق اقلیت‌ها که اینک پس از سال‌ها نایاب شدن چاپ سوم آن تقدیم علاقمندان می‌گردد کوچک‌ترین و ابتدایی‌ترین قدمی است در راه انجام این وظیفه بزرگ و چون آغاز تألیف آن در حدود بیست سال پیش بوده و در شرایط حاکمیت طاغوت به رشته تحریر درآمده بسیاری از اصطلاحات و تعبیرات آن نمی‌تواند در ارائه واقعیت‌های اسلامی رسا و جالب باشد ولی محتوای کتاب متکی به مبانی فقهی و نظریات فقهای بزرگ اسلام می‌باشد و مؤلف در تدوین آن طی چندین سال تحقیق، متحمل زحمات زیاد شده است که امید است مقبول و مأجور باشد.

من ضمن اعتذار از همه نواقصی که این کتاب ممکن است داشته باشد از متفکران و دانشمندان اسلامی که شعله جاودانه اسلام در دل‌هایشان برافروخته است و به آینده اسلام و انقلاب اسلامی می‌اندیشند دعوت می‌کنم که نه بعین اغماض بلکه با عین انتقاد و نصح

بنگردند و آنچه وظیفه است انجام دهند و با تبیین بیشتر و بهتر مباحث حقوقی و سیاسی و اقتصادی این بحث متناسب با نیازهای زمان این گام ناچیز را تکمیل نمایند.

در خاتمه نظریات حضرت امام خمینی(ره) در تحریرالوسیله در زمینه مسائل مربوط به حقوق اقلیت‌ها به مباحث کتاب اضافه شده و بدین‌ترتیب کتاب حقوق اقلیت‌ها به صورت کامل‌تر به عنوان گام اول برای تحقیقات بیشتر محققان عرضه شده است.

عباسعلی عمید زنجانی

آبان ماه ۱۳۶۲

مسئولیت‌های متقابل و وظائف جامعه اسلامی نسبت به متحدین[۱]

به مقتضای قرارداد ذمه در برابر وظائف ناچیزی که نسبت به متحدین متعهد مقرر می‌گردد یک سلسله مسئولیت‌ها و تعهداتی نیز متوجه جامعه اسلامی می‌شود که الزاماً باید دول مسئول و صلاحیت دار اسلامی با تمام امکاناتی که دارد در انجام و اجرای تعهدات مزبور اقدام نماید.

گرچه به صورت ظاهر انعقاد قرارداد ذمه بر اساس تعهدات متقابل صورت می‌گیرد ولی با توجه به ارزش و سنگینی تعهداتی که جامعه اسلامی در قبال پذیرش شرائط کاملاً عادی گذشته، از طرف پیروان کتب آسمانی، اجرای آن را به عهده می‌گیرد این حقیقت به صورت واضح تری جلوه‌گر می‌شود که اسلام حتی با پذیرفتن شرائط سنگین و تعهدات فراوان زمینه صلح و همزیستی را فراهم می‌سازد و برای اینکه به این تعهد یک‌جانبه صورت قانونی بدهد و با وجود مزایای پرارزشی که از این راه عاید گروه‌های مزبور می‌گردد پیشنهاد صلح را با حفظ آزادی و جنبه های انسانی به صورت پیمان مشترک و قرارداد دو جانبه بر اساس تراضی و توافق و مسوولیت‌های متقابل عرضه می‌دارد. در چنین سیستمی حتی صلح نیز تحمیل بر گروه‌های مخالف نمی‌گردد و همچنین به عنوان عطیه و بخشش که قهراً همراه با یک نوع سرافکندگی است به ملت و گروه ضعیف و اقلیت داده نمی‌شود بلکه با توجه به جمیع جهات انسانی و با دیدی وسیع گروه های مزبور به انعقاد قراردادی که در آن به مسئولیت‌های متقابلی تعهد می‌گردد دعوت می‌شوند. نهایت برای

۱- این بحث ذیل عنوان فصل پنجم کتاب و از صفحه ۱۳۱ به بعد طرح گردیده است. نظر به اینکه مطالب معنونه در چهار فصل پیشین ارتباط مستقیمی با سرفصل‌های «حقوق بشر در اسلام» نداشت از نقل آن‌ها چشم‌پوشی گردید و مطالب فصل پنجم نیز تا آنجایی که مرتبط با مباحث حقوق بشر در اسلام بود تلخیص و به شرح آتی تقدیم علاقمندان گردید. عناوین و مباحث فصول دیگر کتاب «حقوق اقلیت‌ها» عبارتند از: فصل اول: بیگانگان بی پناه، فصل دوم: کلیات (اقلیت‌ها در پناه قراردادهای دو جانبه)، فصل سوم: قانون قرارداد ذمه، فصل چهارم: مسئولیت‌های طرفین، فصل پنجم: تعهدات مسلمین، فصل ششم: فسخ و نقض قرارداد ذمه.

آنکه هرگونه مانعی از میان برده شود شرائط صلح را تا سر حد امکانات عادی تنزل می‌دهد و مسئولیت‌ها و وظائف متحدین را فوق‌العاده کاهش داده و در مقابل این مسئولیت ناچیز تعهدات فراوانی را که حاوی مزایا و حقوق و آزادی‌های زیادی در مورد متحدین هم‌پیمان می‌باشد می‌پذیرد.

به طور کلی مسئولیت‌هایی را که جامعه اسلامی با عقد قرارداد ذمه به عهده می‌گیرد می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- وظائفی که الزاماً باید مسلمین به آن‌ها متعهد گردند.

۲- مسئولیت‌هایی که دولت صلاحیت‌دار مسلمین می‌تواند در صورت مصلحت و توافق بر عهده گیرد.

۳- شرائط و تعهدات نامشروعی که هیچ مقامی از طرف مسلمین نمی‌تواند به قبول آن در قرارداد ذمه مبادرت ورزد.

صرف نظر از شرائط اخیر که تصریح نمودن و ننمودن به آن فاقد ارزش حقوقی می‌باشد در مورد دو قسم از شرائط فوق باید متذکر شد که دسته اول از وظائف مزبور الزاماً باید در متن قرارداد قید گردد و تصریح نکردن آن در عهدنامه هرگز موجب سلب مسئولیت از مسلمین نسبت به آن شرائط نخواهد بود.

دسته دوم تنها در صورتی الزام آور تلقی می‌شود که در متن پیمان صریحاً قید شود و مورد توافق طرفین قرارداد قرار بگیرد در این صورت همه افراد مسلمین موظف به مراعات مسئولیت‌های مزبور می‌شوند و دولت صلاحیت‌دار مسلمین باید ضمانت اجرا و انجام آن را تا سر حد قدرت به عهده بگیرد.

اینک ما به طور مشروح چگونگی و جزئیات شرائط و مسئولیت‌های سه‌گانه فوق‌الذکر را تا آنجا که وضع کتاب اجازه می‌دهد مورد بحث قرار داده از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم.

قسمت اول: تعهدات غیرقابل اجتناب مسلمین

با تحقق اتحاد و همبستگی ملی بین جامعه اسلامی و جامعه پیروان ادیان آسمانی (اهل کتاب) که از انعقاد قرارداد ذمه ناشی می‌گردد شرائط و مسئولیت‌هایی بر مسئولین جامعه اسلامی تحمیل می‌گردد که خواه نا خواه باید به پذیرفتن آن تن در دهند. این گونه شرائط را ما به عنوان تعهدات غیرقابل اجتناب مسلمین در برابر ذمیان در اینجا مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- مصونیت همه‌جانبه

نخستین مسئولیتی که از ناحیه قرارداد ذمه متوجه مسلمین می‌گردد تعهد مصونیت مطلق و همه‌جانبه متحدین ذمی است که بر اساس آن جان و مال و ناموس متحدین مورد حمایت و حفاظت کامل دولت مسئول مسلمین قرار گرفته و مانند سایر هم‌وطنان مسلمان از این مصونیت همه‌جانبه بهره‌مند می‌گردند.

این تضمین و تعهد از دو ناحیه داخلی و خارجی صورت می‌پذیرد: از ناحیه داخلی همه افراد متحدین ذمی در سراسر قلمرو حکومت مسلمین نسبت به هر گونه تجاوز و سوء قصد به جان و مال و ناموس و سایر حقوق مشروع و قانونی آنان مصون و مورد حمایت قرار می‌گیرند و از ناحیه خارجی هم مسلمین دفاع از تجاوزات دشمنان خارجی را به عهده گرفته و حملات و سوء قصدهایی را که از بیرون مرزهای کشور اسلامی متوجه متحدین می‌گردد به عنوان تجاوز به جامعه اسلامی تلقی نموده و با تمام قوا و امکاناتی که دارد در رفع آن می‌کوشد.

چنان‌که در تفسیر آیه ۲۹ سورهٔ توبه گذشت پیمان ذمه از نظر قرآن به عنوان پایان حالت خصمانه تلقی می‌شود و بدین‌ترتیب هر گونه عمل خصمانه از طرف مسلمین که لطمه و ضرر جانی و یا مالی و یا عرضی نسبت به متحدین داشته باشد محکوم و مجازات خواهد شد.

بنابراین هر فرد مسلمان و یا غیرمسلمانی که مرتکب قتل و یا جرح و یا آزار فرد ذمی گردد طبق قوانین قضائی و جزایی اسلام به مجازات خواهد رسید و دادگاه‌های اسلامی و دستگاه اجرایی مسئول رسیدگی به این گونه جرائم و اجرای مجازات‌های مقرر خواهند بود.

همچنین هر گاه اموال و هر نوع حق مالی ذمیان مورد دستبرد و تجاوز قرار گیرد مانند سایر هم‌وطنان مسلمان به شکایات آنان طبق قانون و مقررات اسلامی رسیدگی می‌شود و مجرمین و محکومین به مجازات خود می‌رسند؛ و در مورد تعرض به نوامیس متحدین ذمی و یا وقوع تجاوز عرضی نیز طبق قانون رفتار می‌شود و مرتکبین مجازات می‌گردند.

در روایتی از پیامبر اکرم(ص) چنین آمده است:

«آگاه باشید کسی که بر معاهدی (هم‌پیمان) ستم کند و یا پیمانش را بشکند و یا او را به کاری بیش از قدرت و امکانش وادارد و یا از او چیزی بدون رضایت خاطرش بگیرد من در روز بازپسین او را به محاکمه و بازخواست خواهم کشاند.»![1]

و نیز از آن حضرت نقل شده فرمود: «کسی که فردی از ذمیان را بیازارد از من و پیروان من نیست».

علی(ع) منطق اسلام را در این باره چنین توضیح داد:

«اینان که با ما پیمان بسته‌اند بدان جهت به ما جزیه می‌پردازند که تحت حمایت ما اموال آنان مانند اموال ما و خونشان مانند خون ما محترم و مصون باشد».[2]

در روایت دیگری پیامبر اکرم فرمود: «کسی که ذمی را به قتل رساند هرگز بوی بهشت به مشام او نخواهد رسید».

ماوردی در «الاحکام السلطانیه» نقل می‌کند: آخرین سخنی که پیامبر اکرم(ص) مسلمانان را به آن توصیه فرمود این بود که فرمود: «خاطر مرا در پیمان‌هایم حفظ نمایید.»[3]

تعهد تأمین همه‌جانبه ذمیان در متن قراردادهایی که پیامبر اکرم(ص) با پیروان کتب آسمانی منعقد نموده به طور واضحی تصریح شده و این تعهد به دو صورت در این پیمان‌ها قید گردیده است:

۱- خودداری مسلمین از هرگونه تجاوز و ستم نسبت به جان و مال و ناموس متحدین ذمی.

۲- حمایت و تأمین جانبی و مالی و عرضی ذمیان و دفاع از تجاوز بیگانگان.

۱- سنن ابی داوود ج ۳ صفحه ۲۳۱.

۲- نصب الرایه صفحه ۳۸۱ به نقل آثارالحرب صفحه ۷۲۹.

۳- احفظونی فی ذمتی (الاحکام السلطانیه صفحه ۱۳۸).

در مورد اموال متحدین ذمی باید این نکته را نیز اضافه کنیم که مقصود از امـوال آنـان تنهـا کالاها و اجناسی که از نظر قانون اسلام ارزش مالی دارد نیست بلکه تـأمین مـالی در مـورد ذمیان شامل هر آنچه که آنان طبق مقررات خود ارزش مالی قائل شده و تملـک نمـوده‌انـد می‌گردد مثلاً گوشت خوک و مشروبات الکلی و اغذیه‌ای کـه در اسـلام حـرام و غیرقابـل استفاده غذایی می‌باشد و همچنین کالاهایی کـه اسـلام آن‌هـا را ممنـوع‌الاسـتعمال معرفـی نموده هرگاه در تملک ذمی باشد مانند سایر اموالشان مصون خواهد بود مگر اینکه در مـتن قرارداد راجع به این امـور تـضییقات و قیـودی تـصریح شـود کـه بـه مقتـضای آن ذمیـان از استعمال و خرید و فروش و به معرض آوردن اشیاء نامبرده ممنوع گردند.

پیمان دفاعی یک جانبه!

در حقیقت قرارداد ذمه خود یک نوع پیمان دفاعی یک جانبه را به شمار می‌رود نهایـت مسئولیت‌هایی که طبق قـرارداد ذمـه متوجـه مـسلمین مـی‌گـردد بـیش از مـسئولیت دفـاعی پیمان‌های دفاعی و نظامی یک جانبه می‌باشد.

برای پی‌بردن به ارزش انـسانی ایـن پیمـان و اصـالت جنبـه‌هـای معنـوی و همزیـستی در آن و همچنین بی‌ارزش بودن منافع مالی و مادی آن برای طرف متعهد (مسلمین) کافیست نظری بـه کیفیت پیمان‌های نظامی و دفاعی دنیای امروز که افتخار تسخیر فضا! را دارد معطوف داریم.

بررسی این پیمان‌های به اصطلاح دفاعی از دو نظر جالـب مـی‌توانـد باشـد: نخـست از نظـر مابه‌ازاء و غرامت و عوض مالی است که به مقادیر شگفت‌انگیزی از دولتـی کـه بایـد طبـق پیمان مورد حمایت نظامی دولت متعهد دیگر قرار گیرد دریافت می‌شود.

کشورهایی که منابع سرشار زیرزمینی از قبیل نفت و معادن و عناصر گران قیمت دارند از طریق این گونه پیمان‌های دفاعی قسمت عمده ثروت ملی خود را از دست می‌دهند.

پاره‌ای از کـشورهای کوچـک و نـاتوان دیگـر کـه از مزایـای سـوق‌الجیـشی و جنبـه‌هـای استراتژیک برخوردار هستند به صورت پایگاه‌های نظامی درآمده و احیاناً بـه بهانـه دفـاع از طرف نیروهای دولت متعهد اشغال می‌گردد.

دوم از نظر کیفیت دفاعی که معمولاً خطر عمده‌ای که متوجه کشور کوچک هم‌پیمان می‌شود از طرف خود دولتی است که مسئولیت دفاعی را با هزینه سنگینی به عهده می‌گیرد و بارها در صحنه مبارزات بین‌المللی اتفاق افتاده که در مواقع هجوم و تجاوز به این‌گونه کشورها که به قیمت گزافی در پیمان‌های دفاعی شرکت نموده‌اند هیچ عکس‌العمل قابل توجهی از طرف دولت‌های متعهد دیده نشده و معمولاً دولت‌های بزرگ متعهد به بهانه‌های گوناگون سیاسی از انجام مسئولیت‌های دفاعی خود سرباز زده‌اند. تنها فایده این پیمان‌های نظامی و دفاعی این بوده است که در مواقعی که کشور متعهد بزرگ، خود در خطر حمله و تجاوز قرار می‌گرفته از کشور هم‌پیمان و امکانات آن برای دفاع از موجودیت خود بهره گرفته و در برخی موارد موجودیت خود را به قیمت نابودی آن حفظ نموده است!

پیمان‌هایی که آلمان هیتلری با کشورهای هم‌جوار و غیرهم‌جوارِ خود می‌بست و همچنین خسارت‌های جبران‌ناپذیری که در زمان جنگ بین‌المللی اول و دوم نصیب کشورهای کوچک که اغلب به همین پیمان‌های دفاعی دلگرم و امیدوار بودند گردید و نیز کیفیت پیمان‌هایی که دو قدرت بزرگ جهان با کشورهای نفت خیز منعقد نموده‌اند و همچنین توجه به آنچه که در ویتنام و خاورمیانه عربی می‌گذرد می‌تواند به عنوان نمونه‌های زنده روشنگر حقیقتی تلخ باشد که تاریخ عصر تسخیر فضا را به صورت ننگین‌ترین صفحات تاریخ بشریت در آورده است!

بی‌شک آنان که فکر می‌کنند استعمار در جهان در حال احتضار است سخت در اشتباهند آری شکل و خصوصیات استعمار در نیم قرن اخیر به تدریج از میان رفته ولی ماهیت آن به صورت‌های دیگر از جمله در زیر ماسک فریبنده پیمان‌های نظامی و دفاعی نه تنها پایدار مانده بلکه بر قدرت و خطر آن نیز افزوده شده است.

اگر استعمار دیروز از دری بیرون رفت بی‌شک امروز از دری دیگر وارد شده است چنان‌که اگر به مقتضای زمان این در نیز به روی استعمارگران بسته گردد آن وقت است که با ماسکی جدیدتر آن طور که با روح عصر تسخیر فضا وفق دهد از دری دیگر هستی ملت‌ها را به یغما خواهند برد!

۲- آزادی مذهبی

اسلام، اعتراف به واقعیت ادیان آسمانی و پیامبران برگزیده الهی و احترام به کتب و شریعت های آنان را جزء اصول اعتقادی خود شمرده است و قرآن در بیشتر سُور طی آیات زیادی مردم را به ارزش معنوی این اصل توجه داده و صریحاً ایمان به انبیاء سابق را ملازم و هم‌ردیف ایمان به پیامبر اسلام(ص) اعلام نموده است:

«قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».[۱]

بگویید: به خدا و آن‌چه که بر ما نازل گشته و آنچه که بر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اخلاف آنان نزول یافته و آن‌چه به موسی و عیسی وحی شده و آنچه که به سایر انبیا از پروردگارشان رسیده ایمان آورده و میان هیچ‌یک فرق نمی‌گذاریم و ما در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آوریم.

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ».[۲]

پیامبر(ص) بدانچه که بر او از پروردگارش نازل شده ایمان دارد و مؤمنین همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبران خدا ایمان دارند و میان هیچ‌کدام از آنان فرقی نمی‌گذاریم.

و در برخی آیات سرگذشت انبیاء گذشته را به عنوان سرمشق و مایه قوت قلب پیامبر اسلام یاد می‌کند:

«وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ».[۳]

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۶.

۲- سورهٔ بقره آیهٔ ۲۸۵.

۳- سورهٔ هود آیهٔ ۱۲۰.

همه آنچه از اخبار و سرگذشت پیامبران بر تو بازگو می‌کنیم تا بدان‌وسیله دل تو را استوار سازیم.

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»[۱].

پایدار باش چنانچه پیامبران بزرگ صاحب ثبات پایداری نمودند.

«وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ»[۲].

اگر تو را تکذیب نمایند پیامبران پیش از تو را نیز تکذیب نموده‌اند.

و در پاره‌ای از آیات آنجا که مشخصات بارز پیامبر اسلام(ص) بیان می‌گردد وی را به عنوان پیامبر تصدیق کننده پیامبران و آیین و کتاب وی را گواه بر صدق کتاب‌ها و آیین‌های آسمانی گذشته معرفی می‌نماید:

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ (۳) مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ»[۳].

خداوند این کتاب (قرآن) را بر تو به حق نازل کرده که تصدیق کننده کتاب‌های پیشین است و از پیش تورات و انجیل را برای هدایت مردم فرستاد و فرقان را نازل فرمود.

«وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»[۴].

آنچه از این کتاب (قرآن) به تو وحی کردیم حق است و کتاب‌های پیشین را تصدیق می‌کند.

«يا أَيُّهَا الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَكُمْ»[۵].

شما ای گروهی که کتاب آسمانی بر شما نازل گردیده ایمان بیاورید به آنچه که ما نازل کردیم و آن گواه و مصدق است نسبت به کتابی که با شماست.

۱- سورهٔ احقاف آیهٔ ۳۵.

۲- سورهٔ فاطر آیهٔ ۴.

۳- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۳.

۴- سورهٔ فاطر آیهٔ ۳۱.

۵- سورهٔ نساء آیهٔ ۴۷.

قرآن در ستایش پیروان واقعی پیامبران و ادیان آسمانی تا آنجا که شایسته مقام آنان بوده هیچ دریغ ننموده[۱] و مقام شامخ پیامبران گذشته را بیش از آنچه که پیروانشان معتقدند تقدیس و تنزیه کرده و ساحت آنان را از هر نوع خطا و آلودگی مبرا شمرده است.

و همچنین آیین‌های آسمانی را بر خلاف آنچه که به نام این آیین‌ها در دسترس پیروانش قرار گرفته از مطالبی که متضمن نسبت‌های ناروا و افسانه‌های دروغین[۲] در مورد پیامبران الهی می‌باشد منزه می‌داند و به طور کلی آیین موسی و نیز آیین مسیح را آن‌طور که قرآن معرفی می‌کند در یک سطح عالی معنوی و متناسب با قداست وحی الهی بوده و قابل مقایسه با آیین‌های تورات و انجیل تحریف شده نمی‌باشد.

این خود حاکی از یک حقیقت انکارناپذیری است که اسلام تا چه حد در احترام و معرفی آیین‌های آسمانی گذشته و پیامبران عالی‌قدر آن واقع‌بینی و انصاف نشان داده و اعتقاد به این اصل را جزء معتقدات هر فرد مسلمان دانسته است.

ناگفته پیداست احترام و آزادی نسبت به ادیان و پیروان آن وقتی ارزش خواهد داشت که توأم با اعتراف به واقعیت ولو نسبی آن ادیان باشد و این چنین احترام و آزادی را ما در آیین مقدس اسلام نسبت به سه آیین معروف و پیروان آن مشاهده می‌نماییم خصوصاً با توجه به این نکته که اسلام با یک پیوند معنوی ارتباط خود را از واقعیت آیین های آسمانی غیرقابل تفکیک می‌شمارد «لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»[۳].

تورات از نظر قرآن

قران تورات را به عنوان وحی و کتاب آسمانی و حاوی شریعت الهی و معارف حقه معرفی می‌کند و آیه ۴۴ سورهٔ مائده در این زمینه با کمال صراحت چنین می گوید:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدىً وَ نُورٌ»

و در آیه قبل از آن نیز چنین آمده: «وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ».

۱- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۵۰ و ۷۵ و ۱۱۳.

۲- سفر تکوین باب ۱۹ آیه‌های ۳۰ -۸۳ و کتاب دوم سموئیل باب ۱۱ مراجعه شود.

۳- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۶.

و در آیهٔ ۱۱۱ سورهٔ توبه، تورات و قرآن در یک ردیف یاد شده: «وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوْرَاةِ وَالإِنجِیلِ وَالْقُرْآنِ».

و در چند آیه‌ای که قبلاً گذشت، پیامبر اسلام مصدق تورات و همچنین تورات نیز مبشر رسالت پیامبر اسلام معرفی شده است: «الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِیلِ»[۱].

و نیز در پاسخ کسانی که درباره نزول قرآن انکار می‌ورزیدند تورات موسی را به عنوان گواه زنده یاد می کند: «إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَیْءٍ قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْکِتَابَ الَّذِی جَاءَ بِهِ مُوسَى نُوراً وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِیسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ کَثِیراً»[۲].

در ذیل این آیه نیز تصرفات و دستبردهای ناروای مدعیان و پاسداران دروغین آیین موسی را گوشزد نموده و در آیات دیگر نیز اینان را به خاطر چنین خیانت و جرم نابخشودنی به باد انتقاد گرفته و سخت مورد تقبیحشان قرار داده است:

«مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ أَسْفَاراً»[۳].

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتَابِ یَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ یُرِیدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِیلَ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِکُمْ وَ کَفى بِاللَّهِ وَلِیًّا وَ کَفى بِاللَّهِ نَصِیراً، مِنَ الَّذِینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ»[۴].

«فَبِمَا نَقْضِهِم مِّیثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِیَةً یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُکِّرُوا بِهِ»[۵].

و آنان را تا آن روز که به واقعیت تورات نگرویده و حقائق آن را به مرحله عمل نرسانیده‌اند فاقد ارزش و آیین راستین شمرده است:

۱- سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۵۷ .

۲- سورهٔ انعام آیهٔ ۹۱.

۳- سورهٔ جمعه آیهٔ ۵ .

۴- سورهٔ نساء آیهٔ ۴۴ تا ۴۶.

۵- سورهٔ مائده آیهٔ ۱۳.

«قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلی شَیْءٍ حَتَّی تُقیمُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجیلَ»[۱].

قرآن طی آیات مذکور این نکته را گوشزد کرده است که آنچه اکنون در دست یهود و پاسداران آیین موسی وجود دارد تورات واقعی موسی نیست و تحریف‌های مکرر و دستبردهای فراوانی که در طول تاریخ از طرف دین فروشان یهود به عمل آمده جز اسمی از تورات به جای نمانده است.

انجیل از نظر قرآن

قرآن انجیل را کتاب آسمانی عیسی بن مریم پیامبر بزرگ و تصدیق کننده تورات و نور و هدایت الهی می‌شمارد: «وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَیْناهُ الْإِنْجیلَ فیهِ هُدیً وَ نُورٌ»[۲].

و نیز همان‌طوری که در آیات گذشته مشاهده نمودیم انجیل را مانند تورات در ردیف قرآن و گواه بر صدق رسالت اسلام معرفی می‌کند و به پیروان انجیل توصیه می‌کند که به کتاب آسمانی خود مراجعه کنند و به دستورات آن عمل نمایند و در صورت پیروی صحیح از آن، رستگاری و خوشبختی آنان را تضمین می‌نماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَالْإِنْجیلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَکَثیرٌ مِنْهُمْ ساءَ مَا یَعْمَلُونَ»[۳].

قرآن شرک و سه‌گانه پرستی را انحراف از تعالیم انجیل عیسی بن مریم می‌شمارد و آیین مسیح را آیین توحید معرفی می‌کند.

«وَ قالَ الْمَسیحُ یا بَنی إِسْرائیلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمینَ مِنْ أَنْصارٍ»[۴].

۱- سورهٔ مائده آیهٔ ۶۸.

۲- سورهٔ مائده آیهٔ ۵۰.

۳- سورهٔ مائده آیهٔ ۶۶.

۴- سورهٔ مائده آیهٔ ۷۲.

و نیز کتاب آسمانی عیسی بن مریم را تنها یک انجیل و آن را هم از میان رفته اعلام نموده و اناجیل متعدد موجود را ساخته دین آفرینان مسیحیت شایع دانسته است:

«وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»[1].

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»[2].

عهد عتیق از دیدگاه تاریخ

اکنون که بحث از تحریف کتب آسمانی آیین های موسی و عیسی دو پیامبر بزرگ الهی به میان آمد شایسته است توضیحات بیشتری در این زمینه داده شود تا واقع‌بینی قرآن با گواه‌های انکارناپذیر دیگر نیز تأیید گردد.

عهد عتیق که مورد قبول و تقدیس یهودیان و مسیحیان می‌باشد شامل چندین کتاب است که به تدریج به اصل کتاب مقدس افزوده شده و پاره‌ای از این کتاب‌ها منسوب به پیامبران بنی‌اسرائیل بوده و پاره‌ای دیگر شرح وقایع و تاریخ قوم یهود می‌باشد.

تورات یکی از این کتاب های شش‌گانه عهد عتیق است که محتویات آن شامل پنج سفر می‌گردد که به زبان یونانی آن را پانتاتوک- اسفار پنج‌گانه می‌نامیدند و از کتاب‌های پنج-گانهٔ مزبور تنها سفر سوم، معروف به سفر اخبار یا لاویان، محتوی احکام و مقررات و دستورات مذهبی می‌باشد.

بنا به تحقیقات دامنه‌داری که عده‌ای از دانشمندان یهودی و مسیحی در زمینه جنبه‌های تاریخی تورات به عمل آورده‌اند تورات کنونی که مشتمل بر اسفار پنج‌گانه مذکور می‌باشد سال‌ها پس از وفات موسی توسط احبار و روحانیون یهود در تاریخ‌ها و زمان‌های

۱- سورهٔ مائده آیهٔ ۱۴ .

۲- سورهٔ بقره آیهٔ ۷۹ و نیز کلمه تبدیل که صریح در مطلب فوق‌الذکر می‌باشد در آیهٔ ۵۹ سورهٔ بقره و ۱۶۲ اعراف آمده است.

مختلف نوشته شده و تاریخ تألیف سفر خروج کتاب دوم قرن نهم و تألیف سفر تثنیه کتاب پنجم قرن هشتم و هفتم قبل از میلاد بوده و سفر احبار پس از پانصد و شانزده سال قبل از میلاد نوشته شده است[۱].

دایرةالمعارف لاروس تحت عنوان «تورات» می‌نویسد:

«دانش جدید به‌ویژه بررسی‌های بی‌طرفانه پس از بحث‌های طولانی در آثار گذشته و تاریخ علم اللغة به این نتیجه رسیده که تورات فعلی نوشته موسی نیست و این کتاب کار پرداخت عده ای از احبار یهود بوده که نام خود را در آن ضبط نکرده‌اند و تألیف اسفار آن به تدریج در طول تاریخ از طرف این عده صورت گرفته است و اینان در تألیف تورات به روایات و مطالبی که قبل از اسارت بابل شنیده‌اند اعتماد نموده‌اند»[۲].

همچنین بررسی‌های مزبور نشان می‌دهد که نسخه اصلی تورات پس از وفات موسی در صندوق شهادت بوده و علماء بنی‌اسرائیل بر حسب وصیت موسی در هر هفت سال یک‌بار آن را بیرون می‌آورده‌اند و بر بنی‌اسرائیل می‌خوانده‌اند و این کتاب در همان روزگار قدیم در هجوم سپاه بابل مفقود شده و به عقیده جمعی از محققین پس از مفقود شدن نسخه اصلی تورات عزیر پیغمبر به کمک حجی و زکریا که ایشان نیز از پیامبران بوده‌اند تورات را بساخت و بپرداخت و این نسخه نیز در حوادث و فتنه‌های بعد ناپدید شد[۳].

به‌علاوه نسخه اصلی تورات متداول نیز بیش از یک نسخه عبرانی نبوده و این نسخه عبرانی منحصر به فرد نیز به نوبه خود پر از اغلاط و سقط های فراوان می‌باشد که در نسخه‌های بعدی و ترجمه‌ها به مرور زمان مورد تصحیح و تغییر قرار گرفته و سپس حاشیه‌ها به متن افزوده شده و با اختلافات فاحشی که در ترجمه ها رخ داده نسخه کذایی تورات نیز دچار تحریف و دگرگونی گردیده است[۴].

۱- فرهنگ قصص قرآن صفحه ۳۴۷.

۲- دائرة المعارف الاسلامیه ج ۲ صفحه ۷۰۲.

۳- به کتاب الهدی الی دین المصطفی ج ۱ صفحه ۲۵-۲۹ و ج دوم صفحه ۹ و فرهنگ قصص قرآن صفحه ۳۴۶ مراجعه شود.

۴- الهدی الی دین المصطفی ج ۲ صفحه ۱۰.

به جز تورات کتاب های دیگر عهد عتیق نیز دچار همین تغییرات گردیده و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که کتاب‌های مزبور سال‌ها بعد به رشته تحریر در آمده و با محتویاتی که دارند نمی‌توانند به پیامبران بنی‌اسرائیل منسوب باشند.

صرف نظر از این بررسی‌های تاریخی دلائل دیگری وجود دارد که انتساب تورات و سایر کتب عهد عتیق را به وحی الهی تکذیب می‌نماید و ما در اینجا چند مورد را به طور اختصار متذکر می‌شویم:

۱- اختلاف فاحشی که در میان نسخه های عهد عتیق دیده می‌شود بیّن آن است که این کتاب‌ها دچار تحریف و تغییرات فراوان گشته و به همین علت انتساب همهٔ این نسخه‌های متفاوت به وحی الهی می‌تواند مورد تردید باشد[۱].

در بعضی موارد این اختلاف به اندازه‌ای است که کتاب را به دو صورت جداگانه در آورده است. چنان که می‌توان تورات سامریه را در این مورد نام برد که با تورات متداول اختلاف فاحشی دارد.

۲- تناقضات موجود بین آیات تورات و همچنین در میان محتویات سایر کتب عهد عتیق به طوری که پاره‌ای از این آیات مضامین قسمت دیگر را صریحاً تکذیب می‌کند دلیل دیگری بر ساختگی این کتاب‌ها می‌باشد زیرا وحی الهی هیچ‌گاه نمی‌تواند با تناقض‌گویی که دلیل بر کذب است توأم گردد[۲].

۳- نسبت‌های ناروایی که در عهد عتیق به ساحت انبیاء بزرگ داده شده ساختگی این کتاب‌ها را به خوبی واضح می‌سازد. این کتاب‌ها در موارد زیاد پیامبران را تکذیب می‌کند[۳] و گناهان و آلودگی‌های ننگینی را به مردان پاک خدا نسبت می‌دهد[۴].

۱- همان مأخذ ج ۲ صفحه ۱۱-۱۶.

۲- به مأخذ سابق ج ۲ صفحه ۳۱-۳۶ مراجعه شود.

۳- به همان مأخذ ج ۱ صفحه ۴۸-۵۶ مراجعه شود.

۴- همان مأخذ ج ۱ صفحات ۵۷-۶۲.

۴- محتویات تورات خود شاهد بر آن است که این کتاب پس از موسی به رشته تحریر در آمده و همچنین سایر کتاب های عهد عتیق که به سایر پیامبران بنی اسرائیل منسوب است خود حاوی مطالبی است که شاهد تأخر پرداخت آن کتاب‌ها از فوت آنان می‌باشد[۱].

نظری به عهد جدید

عهد جدید که تنها مورد تقدیس مسیحیان می‌باشد شامل اناجیل چهارگانه و ۲۲ کتاب و نامه از حواریون و شاگردان آنان می‌باشد. دایرةالمعارف کتاب مقدس در مورد عهد جدید می‌نویسد:

«حقیقتی که در این باره باید گفت این است که عهد جدید از آغاز پیدایش خود به عنوان وحی و کتاب آسمانی تلقی نشده بود و از این جهت هر وقت که ضرورت ایجاب و اقتضا می‌کرد بدون باک و حرجی در تنقیح و تغییر آن اقدام می‌کردند».

اناجیل چهارگانه در قرن چهارم میلادی از طرف کلیسا پس از بررسی اناجیل فراوانی که در دست مسیحیان بود انتخاب و به رسمیت شناخته شد. هورن مفسر تورات در مورد اناجیل چهارگانه مزبور می‌نویسد:

«انجیل متی علی‌الظاهر در سال ۳۷ یا ۳۸ یا ۴۱ یا ۴۳ یا ۴۸ یا ۶۱ یا ۶۴ بعد از مسیح نوشته شده و انجیل مرقس ما بین سال های ۵۶ تا ۶۵ یا ۶۴ و انجیل لوقا در سال ۶۸ یا ۶۹ یا ۷۰ یا ۹۷ یا ۹۸ میلادی تحریر یافته است»[۲].

در مورد عهد جدید نیز باید چند نکته را یادآور شویم:

۱- اختلاف اناجیل و کثرت کتاب هایی که به نام انجیل مسیح اشتهار داشته و تعداد آن از صد نیز می‌گذرد دلیل بر تحریف کتاب مقدس بوده و تنها اختلاف اناجیل اربعه خود دلیل بر بطلان انتساب این کتاب‌ها به وحی الهی و حضرت مسیح می‌باشد.

۱- به فرهنگ قصص قرآن صفحه ۳۴۶ و ۳۴۷ مراجعه شود.

۲- جلد چهارم تفسیر تورات فصل اول از قسمت دوم به نقل فرهنگ قصص قرآن صفحه ۳۱۸.

۲- تناقضات موجود در اناجیل اربعه و نیز تناقضاتی که بین محتویات اناجیل و مطالب تورات و کتب عهد عتیق دیده می‌شود گواه دیگری بر ساختگی بودن این کتاب‌ها است.
تنها ملاحظه اناجیل در مورد مسئله به دار آویختن حضرت مسیح که موضوع مهمی از نظر انجیل و مسیحیان به شمار می‌رود کافی است که میزان تناقض‌گویی این کتاب‌ها را به دست آورد.

۳- اناجیل موجود داستان‌هایی مربوط به بعد از دار آویختن مسیح نقل می‌کنند که خود دلیل دیگری بر این حقیقت است که این کتاب‌ها پس از ناپدید شدن مسیح از طرف حواریون و شاگردان آن‌ها به وجود آمده است.
و همچنین انتساب رسالاتی که از طرف کلیسا به یعقوب و پطرس و یهودا و یوحنا نسبت داده شده مورد انتقاد محققین قرار گرفته و طبق تحقیقات و بررسی‌هایی که در مورد این کتاب‌ها و نامه‌ها به عمل آمده کتاب‌های مقدس مسیحی که به اشخاص معینی نسبت داده شده اساساً متعلق به آن‌ها نبوده و غالباً محصول عمل و تنظیم کنندگان گوناگون می‌باشند[۱].

ارزیابی تورات و انجیل کنونی

با توجه به آنچه که درباره تاریخچه تنظیم تورات کنونی و اناجیل موجود یادآور شدیم این نکته نیز روشن گردید که تورات اصلی گرچه در فتنه بابلی‌ها و قتل عام یهودیان مفقود شد ولی قرن‌ها پس از آن به توسط جمعی از بزرگان یهود به رشته تحریر درآمد و با تمام تحریف‌ها و تغییراتی که به مرور زمان در نقل و تحریر تورات به وجود آمد بی‌شک قسمتی از اصل تورات در ضمن تورات جمع‌آوری شده باقی ماند چه دلائلی که بر تحریف کتاب آسمانی موسی آورده می‌شود بیش از این دلالت نمی‌کند که تورات دست‌خوش تغییر شده و قسمت‌هایی از آن مفقود و قسمت‌هایی نیز بر آن افزوده شده است

۱- تاریخ ادیان صفحه ۲۹۷ و برای توضیح بیشتر مطالب فوق علاقمندان می‌توانند به کتاب‌های : التوضیح والهدی الی دین المصطفی و اظهار الحق و الرحله المدرسیه و انیس الاعلام و بیان الحق و کتب مربوط به تاریخ ادیان مراجعه نمایند.

و نسخه فعلی تورات تحریف شده همان نسخه‌ای است که عزرا به اجازه و دستور کورش پادشاه ایران پس از فتح بابل و آزاد نمودن بنی اسرائیل از اسارت بابلیان و بازگشت آنان به فلسطین تنظیم نمود.

این واقعیت را قرآن چنین اعتراف و بیان کرده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ»[۱].

در آیه دیگر می‌گوید: «یهود کلمات تورات را از محلش تحریف می‌کنند و آنان فراموش کرده‌اند قسمتی از آن‌چه را که بدان یادآور شده بودند»[۲].

و نیز در آیه ۴۳ سوره مائده چنین تصریح می‌کند: «چگونه ممکن است یهود از تو تقاضای قضاوت کنند در حالتی که تورات که حکم الهی در آن وجود دارد در دسترس آنان است».

این آیات به خوبی می‌رساند که تورات موجود حاوی قسمتی از اصل تورات بوده و همین تورات نیز در صورتی که بدون تعصب مورد بررسی قرار گیرد، برای راهنمایی پیروانش به سوی آیین حق و اسلام کفایت خواهد نمود.

در مورد اناجیل نیز باید همین حقیقت را پذیرفت زیرا شمول این اناجیل به قسمتی از آنچه که به عیسی‌بن مریم نازل شده قابل انکار نیست و هیچ دلیلی بر اثبات مغایرت کلی اناجیل موجود با انجیل واقعی وجود ندارد و همان اهتمام و سعی و کوششی که از طرف حواریون مسیح و شاگردانش برای جمع‌آوری آثار مسیح مبذول شده می‌تواند گواه بر آن باشد که در میان سخنان اناجیل قسمتی از گفتار مسیح و انجیلِ آن حضرت نیز محفوظ مانده است.

چنان که قرآن نیز به این حقیقت گواهی می‌دهد:

«از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم پیمان گرفتیم آن‌گاه از یاد بردند قسمتی از آنچه را که متذکر شده بودند»[۳].

۱- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۲۲.

۲- سورهٔ مائده آیهٔ ۱۳.

۳- سورهٔ مائده آیهٔ ۱۴.

در تأیید این مطلب از جابر نقل شده که پیامبر اکرم(ص) فرمود:
«از اهل کتاب درباره چیزی سؤال مکنید زیرا ممکن است حقی را برای شما بگویند و شما آن را انکار کنید و یا سخن باطلی بگویند و شما آن را باور کنید»[۱].

۳- دعوت و تبلیغ بر اساس عقل و منطق

برای پی بردن به طرز تفکر اسلامی در زمینه آزادی عقیده و فکر کافیست ما نحوه دعوت و تبلیغ اسلامی را که در قانون اسلام به عنوان یک وظیفه عمومی اعلام شده مورد بررسی قرار دهیم.

بدیهی است هر نوع مکتب و مرامی که گسترش ایده و مرام را هدف و وظیفه پیروان می‌داند وقتی عملاً هرگونه استفاده مشروع و نامشروع از هر وسیله‌ای را برای پیشبرد هدف تجویز نماید و هر نوع مقرراتی را در این راه قابل نقض تلقی کند گو اینکه هر اندازه هم مدعی آزادی و احترام عقیده باشد چنین ادعایی هرگز از چنین مکتبی پذیرفته نخواهد شد. زیرا تمام ارزش ها در این مکتب نسبی و با مقیاس توسعه‌طلبی قابل تفسیر و تغییر خواهد بود[۲].

ولی هرگاه مکتبی به ارزش‌های انسانی اصالت و احترام قائل شد و گسترش ایدئولوژی را با حفظ تمام ارزش‌ها و برای تحقق بخشیدن به ارزش‌های اصیل ضروری بشمارد ناگزیر در این راه جز از عقل و منطق بهره نمی‌گیرد و توسل به زور و هر نوع وسیله‌ای را که با ارزش‌های انسانی قابل تطبیق نیست محکوم می‌شمارد.

در این مورد اسلام مکتب و آیین نمونه است و با تمام اهتمام و شدت علاقه‌ای که به توسعه عقیده و قانون خود در سراسر جهان دارد هرگز اجازه نمی‌دهد به خاطر پیشرفت و تحقق این هدف به وسایل غیرطبیعی و مخالف با آزادی‌های مشروع توسل گردد و واقعیت و عقل و برهان را تنها تکیه گاه و ضامن اجرا در زمینه وصول به هدف نهایی می‌داند.

۱- فرهنگ قصص قرآن صفحه ۳۴۷.

۲- چنان‌که این مطلب را ما به وضوح در مکتب‌هایی از قبیل کمونیسم و صهیونیسم و ماکیاولیسم مشاهده نموده و عملاً نیز حوادث مکرر و تاریخ این مکتب‌ها حقیقت مزبور را به ثبوت رسانیده است.

اسلام بر اساس اصل محکومیت «اجبار در مسائل اعتقادی» به این حقیقت صریحاً اعتراف می‌کند که مسئله اعتقاد و ایمان باید از طریق اراده و ادراک آزاد تحقق پذیرد و نه تنها اعتقادی را که بر افراد تحمیل گردد محکوم می‌شمارد اصولاً ایمانی را که متکی بر اساس منطق و عقل نباشد و از روی صرف تقلید حاصل شود فاقد ارزش می‌داند و قرآن طی آیات متعدد کسانی را که از این راه به آیین‌های پدران خویش گرویده‌اند سخت مورد نکوهش قرار داده است.

احترام به آزادی عقیده را، می‌توان از جملهٔ کوتاهِ آیهٔ ۲۵۶ سورهٔ بقره به خوبی دریافت:

«اکراه و اجبار در دین راه ندارد حال که راه رستگاری و هدایت از گمراهی روشن و متمایز گردید».

از این رو اسلام فراخواندن مردم به سوی آیین حق و تبلیغ و نشر حقائق را همانند نشر علوم و معارف صرفاً از طریق عقل و منطق تجویز می‌نماید و اسلوب قرآن را در این زمینه می‌توان از چند آیهٔ زیر به دست آورد:

«مردم را به راه و آئین خود با منطق عقل و پند نیکو دعوت کن و با روشی پسندیده با آنان در مسائل اختلافی گفتگو نما»[۱].

«بگو به آنانی که کتاب آسمانی بر آنان داده شده و مردمان بی‌کتاب اسلام آورده‌اید؟ اگر به اسلام گرویدند به راه راست هدایت شده‌اند و هرگاه از آن سر پیچیدند بر تو وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نیست خداوند خود بر بندگان بینا و آگاه است»[۲]

«با اهل کتاب جز به نیکویی مجادله و گفتگوی مذهبی مکن مگر کسانی از آنان که راه ستمگری پیش گرفته‌اند و بگویید ما به خدایی که بر ما و بر شما وحی نازل کرده ایمان آورده‌ایم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم وی هستیم»[۳].

«اگر در برابر دعوت تو اعتراض کردند ما تو را مأمور نگهبانی آنان نفرستاده‌ایم بر تو جز ابلاغ رسالت نیست»[۴].

۱- سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۶.

۲- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۹.

۳- سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۴۵.

۴- سورهٔ شوری آیهٔ ۴۷.

«و اگر پروردگار تو بخواهد تمام مردم روی زمین ایمان می‌آورند آیا تو می‌خواهی مردم را واداری ایمان بیاورند»[۱].

قرآن این نوع ملایمت و گشاده رویی و مسالمت را در گفتگوهای مذهبی و فراخواندن مردم به سوی آیین حق بدان جهت توصیه و تأکید می‌کند که «مجادله» و «دعوت» دینی را تنها از نقطه نظر حقیقت‌جویی و راه یافتن به واقعیت‌ها و حقائق، شایسته مقام انسان می‌داند و از طرفی آیین اسلام را که از واقعیت غیرقابل انکار و پشتیبانی عقل و برهان و برهان و منطق و بالاخره فطرت پاک انسانی برخوردار می‌باشد از بهره بردن از هر نوع وسیله غیرمنطقی بی نیاز می‌شمارد.

این روش را قرآن در مورد پیروان کتب آسمانی که به حقیقت نزدیک‌ترند به صورت واضح‌تر و انسانی‌تری دنبال می‌کند و با دیدی وسیع و کاملاً عمیق در آشنا نمودن آنان به واقعیت‌های بیشتر از عقیده و ایمان فطری به آفریدگار جهان – که مورد اتفاق همه پیروان انبیا می‌باشد – به عنوان نقطه عطف در گرایش به سوی حق استفاده می‌برد.

ندای آسمانی و جاودانی زیر روشنگر این حقیقت است:

«قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»[۲]

مطالعه سیره پیامبر اسلام در دعوت گروه‌های مختلف اهل کتاب که در شبه جزیره عربستان و یا مناطق مجاور سکونت داشتند و توصیه‌هایی که از طرف آن حضرت به هیئت‌های اعزامی مبلغین و نمایندگان رسمی و نامه بران داده می‌شد با توجه به مضمون نامه‌ها و پیام‌ها و متن قرارداد می‌تواند ما را به میزان احترامی که اسلام به عقیده و ایمان گروه‌های مخالف مخصوصاً اهل کتاب قائل است رهنمون باشد[۳] موضوع آزادی و احترام به عقیده و محکومیت اصل اجبار و تحمیل تنها اختصاص به مسائل اعتقادی نداشته از نظر

۱- سورهٔ یونس آیهٔ ۹۷.

۲- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۶۴.

۳- برای توضیح بیشتر به فصل چهارم از کتاب : اسلام و هم‌زیستی مسالمت آمیز مراجعه شود.

عمل نیز کاملاً صادق است اسلام اجبار غیرمسلمانان را به انجام مراسم و آداب اسلامی محکوم می‌شمارد تا آنجا که مرحوم محقق در شرایع می گوید مرد مسلمان هرگاه همسر یهودی و یا نصرانی داشته باشد نمی‌تواند وی را به انجام غسل وادارش نماید.

بحث آزاد

اسلام نه تنها به معتقدات و آیین پیروان کتاب های آسمانی احترام قائل شده بلکه اصولاً این حق را برای آنان محفوظ شمرده که اهل کتاب می‌توانند در چهار چوب عقل و برهان در مورد عقائد مذهبی با مسلمین به گفتگو و بحث بپردازند و به طور آزاد و دور از تعصب از معتقدات خویش دفاع نمایند و در مقام بحث و مجادله نسبت به عقائد اسلامی برآیند.

پیامبر اکرم(ص) به نمایندگان و علماء و روحانیون طوائف غیرمسلمان که به مدینه می‌آمدند احترام بسیار می‌نهاد و اجازه می‌داد آزادانه انتقادها و اشکالات و منطق خویش را بازگو کنند و خود با آنان از طریق برهان و استدلال به گفتگو می‌پرداخت و واقعیت و حقانیت رسالت آسمانی اسلام را بر آنان اثبات می‌نمود.

و همچنین علی(ع) در موارد زیاد طی یک سلسله بحث‌های منطقی کسانی را که برای مجادله مذهبی پیش آن حضرت می‌آمدند مفتون منطق و مقام معنوی و علمی خویش می کرد و به قبول اسلام اقناعشان می‌فرمود.

در عصر سایر پیشوایان مذهبی نیز دانشمندان و روحانیون بزرگ اهل کتاب رسماً با ائمه اهل بیت به بحث و گفتگو می‌پرداختند و چه بسا جلسات رسمی با حضور خلفای وقت و بزرگان و شخصیت‌های مذاهب مختلف به همین منظور تشکیل می گردید و پیشوایان اسلام شخصاً در بحث با بزرگان مذهبی یهودیان و مسیحیان شرکت می کردند و در بعضی موارد یکی از یاران خود را برای این گونه بحث‌ها مأمور می‌نمودند[1].

۱- مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج نمونه‌های زیادی از مباحثات پیامبر اکرم(ص) و ائمه اهل‌البیت علیهم السلام با مخالفین اسلام و اهل کتاب نقل نموده که مطالعه آن برای توضیح این بحث مفید تواند بود.

قرآن قانون اسلام را در این مورد نیز به طور صریح چنین بیان می‌کند:

«وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»[۱].

با مخالفان به طریقی که نیکوتر است مجادله و بحث کن.

«ولا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْکِتَابِ إِلا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»[۲].

با پیروان کتاب‌های آسمانی جز از راهی که نیکوتر است مجادله ننما.

اصولاً باید به این نکته توجه داشت که اسلام خود مخالفین را به بحث و گفتگو برای پی‌جویی حقائق دعوت می‌کند و در مواردی که امکان بحث و مجادله وجود ندارد مردم را به تفکر و تعمق و تدبر در واقعیات اعتقادی به منظور یافتن راه راست و آیین حق تشویق می‌نماید.

قابل تردید نیست که ادامه بحث های آزاد در میان دانشمندان و بزرگان مذاهب آن هم در چهارچوب عقل و منطق و برهان بهترین راه برای نزدیکی افکار متضاد و گرایش به وحدت فکر و عقیده و حداقل در سطح پایین‌تر عاملی مؤثر در ایجاد تفاهم و تضعیف و نابودی تعصبات مذهبی به شمار می‌رود.

تا آنجا که ایجاد زمینه بحث آزاد خود یکی از هدف‌های بزرگ اسلام در قانون ذمه و پیش‌قدمی در انعقاد قراردادهای صلح و معاهدات بین المللی محسوب می‌گردد چه تحقق بخشیدن به آرمان نهایی اسلام جز از این راه آن‌طور که شایسته ایدئولوژی جهانی این آیین آسمانی است امکان‌پذیر نمی‌باشد.

ناگفته پیداست که حق استفاده از بحث آزاد بدان معنی نیست که قرارداد ذمه به عنوان بهانه‌ای به منظور تبلیغات ضد اسلامی و ایجاد شبهه در اذهان و مسموم نمودن افکار عمومی مورد سودجویی قرار گیرد.

۱- سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۵ .

۲- سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۴۶ در احتجاج در تفسیر این آیه از امام صادق(ع) نقل می‌کنند؛ جدالی که به طریق نیکوتر نباشد آن است که تو به خاطر رد اعتقاد باطنی به جای آنکه به برهان متوسل شوی حقی را منکر گردی به گمان اینکه مدعی از آن حق به ضرر تو سودجوئی می‌کند و تو نمی‌توانی از این سودجوئی پاسخ بگویی چنین بحث و مجادله‌ای ممنوع و حرام است زیرا در این صورت تو مانند مدعی باطل و خصمت خواهی بود او حقی را انکار ورزیده و تو نیز حق دیگری را منکر گشته‌ای!.

زیرا همان‌طور که مسلمانان نمی‌توانند جز از راه عقل و منطق و برهان با مخالفین خود به گفتگوی مذهبی بپردازند اسلام نسبت به پیروان سایر ادیان نیز تجویز نمی‌کند که به اسم آزادی مذهبی با استفاده از طرق غیرمنطقی مقدسات و معتقدات مسلمین را مورد انتقاد قرار داده و صرفاً به منظور گمراه نمودن اذهان عامه که قدرت تجزیه و تحلیل مسائل فکری را ندارند و یا اطفاء آتش تعصب و کینه خویش دست به تبلیغات آشوب‌گرانه بزنند.

بحث آزادی که اسلام به عنوان یک حق مشروع طی قرارداد ذمه برای مخالفین خود قائل می‌شود بحثی است که از هرگونه تعصبات مذهبی و کینه‌توزی‌ها و لجاجت و حق‌کشی و عوام‌فریبی و از هر نوع عوامل مغرضانه دیگر دور بوده و تنها بر اساس عقل و برهان و به منظور حق‌جویی دنبال [می]گردد.

و اما تبلیغات گمراه‌کننده و مناقشات عوام‌فریبانه و بحث‌های آشوب‌گرانه نه تنها از نظر مقتضیات قرارداد ذمه ممنوع و جرم شناخته می‌شود بلکه اصولاً اسلام با این گونه فعالیت‌های غیر منطقی به عنوان فتنه جویی و آشوب‌گری سخت مبارزه می‌کند و آن را جرمی بالاتر از جنایت آدم‌کشی تلقی می‌نماید. «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»[1].

اصولاً یکی از هدف‌های اصیل جهاد اسلامی مبارزه با این‌گونه فتنه‌انگیزی‌های مغرضانه و خائنانه است و مسلمانان موظفند با تمام قوا برای فرونشاندن چنین آشوب‌ها اقدام نمایند. «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»[2].

جدال ممنوع

قرآن بحث و مجادله بر سر مسائل مذهبی را به لحاظ پایه و هدف آن دو نوع متمایز منظور می‌دارد: نوعی از آن را که به عنوان «مجادله به طریق نیکوتر» می‌نامد حقی مشروع و عمومی و راهی درست برای پی‌جویی حقائق مذهبی می‌شمارد.

«ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۹۱.

۲- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۹۳.

و نوع دیگر را که خارج از طریق عقل و برهان و بر اساس مقاصد سوء و دواعی معرضانه صورت می‌گیرد مورد نکوهش قرارداده و جرمی نابخشودنی تلقی می‌نماید.

ما در قرآن آیات زیادی را مشاهده می‌کنیم که هر کدام با لحن و بیان خاصی این نوع جدال غیر منطقی را محکوم و مرتکبین به آن را سخت به باد انتقاد می‌گیرد.

در یک جا کسانی را که از روی نادانی بدون آنکه منطق و برهانی داشته باشند به مجادله با حق می‌پردازند مورد نکوهش قرار داده می‌گوید:

«الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ کَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ»[۱].

و در جای دیگر درباره کسانی که از طریق نادرست چیرگی بر حق را می‌طلبند می‌گوید:

«وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کَانَ عِقَابِ»[۲].

و در آیه دیگر به منظور کشف و برملاء کردن توطئه و مقاصد مغرضانه این گونه مجادلین می‌گوید:

«وَإِنْ جَادَلُوکَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ»[۳].

و در مورد دیگر جدال‌های جاهلانه و غیرمنطقی را از الهامات شیطان و منطق دنباله‌روها و یاران شیاطین می‌شمارد:

«وَإِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ»[۴]

و در مورد سرانجام کارنافرجام این گونه افراد می‌گوید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ أَنَّی یُصْرَفُونَ»[۵]

۱- سورهٔ مؤمن آیهٔ ۳۵ و مشابه آن در همان سوره آیهٔ ۵۶ و نیز در سورهٔ حج آیهٔ ۳-۸ و سورهٔ لقمان آیهٔ ۲۰.

۲- سورهٔ مؤمن آیهٔ ۵ و مشابه آن در سورهٔ کهف آیهٔ ۵۶.

۳- سورهٔ حج آیهٔ ۶۸.

۴- سورهٔ انعام آیهٔ ۱۲۱.

۵- سورهٔ مؤمن آیهٔ ۶۹ و مشابه آن در سورهٔ شوری آیهٔ ۳۵.

و درباره متعصبین و افراد لجوجی که پس از واضح شدن حق باز به جدال و گمراهی خویش ادامه می‌دهند چنین بیان می کند:
«یُجَادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَیَّنَ کَأَنَّمَا یُسَاقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَهُمْ یَنْظُرُونَ»[1].

آزادی اطفال

گفتیم اکراه و وادار نمودن دیگران بر قبول عقیده و ایمان از نظر اسلام محکوم و یک نوع تجاوز به حق آزادی فکر و عقیده تلقی می گردد. اکنون باید این نکته را نیز اضافه کرد که اسلام نه تنها پیروان خود را از ارتکاب این تجاوز باز می‌دارد بلکه هر نوع اقدامی را در این زمینه از طرف گروه‌های مذهبی دیگر نیز محکوم می‌شمارد.
از این رو نظر به اینکه اطفال نابالغ هنوز رشد فکری و روانی کافی برای پذیرش عقیده و دین از روی برهان و عقل ندارند آزادی مذهبی اقلیت های متعهد مجوز آن نمی‌تواند باشد که آن‌ها اطفال نابالغ خود را به قبول آیین خویش وادار نمایند زیرا همان‌طور که گفته شد چنین اقدامی در حقیقت تجاوز به حق آزادی فکر و عقیده محسوب می گردد.
اقلیت های متعهد باید از هر گونه اکراه و تبلیغات غیر منطقی و ایجاد انحراف فکری در مورد کودکان و افراد نابالغ اجتناب ورزند و آنان را به حال خویش واگذارند که پس از رسیدن به سن بلوغ آزادانه به راهنمای عقل و برهان، عقیده و آیینی را اختیار نمایند.
قابل تردید نیست که انسان هرگاه فطرتش سالم و از آلودگی‌های فکری پاک باشد خود راه راست و آیین حق را خواهد یافت و از این رو کودک اگر تحت تأثیر القائات و افکار منحرف کننده قرار نگیرد و فطرتش به طور طبیعی و آزاد پرورش و رشد یابد و سلامت و استقامت خود را از دست ندهد هنگامی که به بلوغ فکری و رشد کافی می‌رسد فطرت سالمش آیینه‌وار عقیده و ایمان صحیح و واقعی را منعکس نموده و وی را به سوی آیین حقیقت خواهد کشاند.

۱- سورهٔ انفال آیهٔ ۶.

این واقعیت را ما در پاره‌ای از آیات قرآن و روایات اسلامی و گفتار پیشوایان دینی به این صورت می‌خوانیم:

«فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ».

امام صادق(ع) فرمود منظور از این فطرت تبدیل ناپذیر آیین توحید و اسلام است[۱].

امام باقر(ع) فرمود: رسول الله فرمود: «کُلُّ مَوْلودٍ یُولَدُ علی الفِطرَةِ» هر نوزادی با فطرت توحید و اسلام چشم به جهان می‌گشاید[۲].

و در روایت دیگر چنین آمده است:

«مَا مِنْ مَوْلُودٍ یُولَدُ إِلَّا عَلَی الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ اللَّذَانِ یُهَوِّدَانِهِ وَ یُنَصِّرَانِهِ وَ یُمَجِّسَانِهِ»[۳].

هر مولودی با فطرت سالم و آیین فطرت تولد می یابد مگر آن‌که پدر و مادرش وی را یهودی و یا نصرانی نمایند.

بر اساس این حقیقت اسلام اقدامات گروه‌های مذهبی را در اغفال و منحرف نمودن اطفال بی‌گناه و پاکدل محکوم و آن را جرمی بزرگ تلقی می‌کند.

و هر گاه اجتناب از این عمل در متن قرارداد به طور صریح قید گردد هرگونه اقدامی از طرف اقلیت‌های متعهد به منظور وادار نمودن اطفال به گرایش به سوی آیین مورد اعتقادشان به منزله نقض قرارداد محسوب شده و قابل مجازات خواهد بود.

چنانکه علی(ص) در مورد ذمیان بنی‌تغلب که در این باره تعهد نموده بودند تهدید نمود که درباره آنان مجازات سختی قائل خواهد شد[۴].

آزادی مراسم و شعائر مذهبی

از جمله آزادی‌هایی که بر اساس اصل آزادی مذهبی طبق قرارداد ذمه برای اقلیت‌های مذهبی متعهد یهودی و مسیحی و زردشتی در سراسر کشور اسلامی منظور می‌گردد آزادی

۱- اصول کافی باب «فطره الخلق علی التوحید».

۲- اصول کافی باب «فطره الخلق علی التوحید».

۳- وسائل الشیعه باب ۴۸- ابواب جهاد حدیث ۳.

۴- کنزالعمال ج ۲ صفحه ۳۰۴.

شعائر مذهبی و حق انجام مراسم و عبادات و سایر امور مربوط به مذهب گروه‌های نامبرده است.

آنان می‌توانند با استفاده از این حق مشروع در مراسم و آداب مذهبی مخصوص خود از آزادی و امنیت کامل برخوردار گردند و بر اساس کسب چنین امتیازی که مسلمین ناگزیر از اعطا و مراعات آن می‌باشند اقلیت های مزبور مجازند به طور انفرادی و یا دسته جمعی در معابد و اماکن مقدسه خود مراسم مخصوص خویش را به پا دارند و کسی حق تعرض به آنان را نخواهد داشت.

بدیهی است در مورد پاره‌ای از تظاهرات دینی ممکن است محدودیت‌هایی بر طبق مواد قرارداد مشترک ذمه پیش‌بینی شود ولی اصل آزادی مراسم مذهبی در هر صورت به عنوان یک حق غیرقابل سلب همچنان برای اقلیت‌های متعهد محفوظ خواهد بود.

این مطلب با توجه به روح قرارداد ذمه و شرائط همزیستی که خود از آثار غیرقابل انفکاک معاهدات بین المللی است و همچنین با مطالعه متون قراردادهایی که پیامبر اسلام با متحدین خود منعقد فرمود و نیز سیره عملی پیشوایان مذهب در این زمینه بیش از پیش روشن تر و واضح‌تر می گردد.

۴- امنیت معابد و اماکن مقدسه

بی‌شک احترام به هیچ مذهبی نمی‌تواند از احترام به معبد و اماکن مربوط بدان تفکیک گردد و این اصلی است که قرارداد ذمه به صورت بارزتری آن را تأیید کرده و مراعات آن را از مسئولیت‌های ضروری مسلمین شمرده است.

از این رو کلیه معابد و اماکن مقدسه از نظر اقلیت‌های متعهد مذهبی مورد احترام جامعه اسلامی بوده و از امنیت و مصونیت کامل برخوردار می‌باشد و هرگونه تعرضی چه از ناحیه مسلمین و چه از طرف غیرمسلمانان به این‌گونه اماکن جرم شناخته شده و مرتکبین آن مجازات می گردند. تا آنجا که جمعی از فقها ورود مسلمین را به معابد یهودیان و مسیحیان گو اینکه به منظور عبادت هم باشد مشروط به اجازه متصدیان معابد دانسته‌اند.

اسلام صرف‌نظر از مقتضیات قراردادهای مشترک اصولاً به جایگاه عبادت گروه‌های مذهبی و اماکنی که در آن آفریدگار جهان ستایش می‌شود به دیده احترام می‌نگرد و هرگز چنین معابدی را با معابد مشرکین و بت‌پرستان یکسان نمی‌شمارد. این موضوع را ما در متن عهدنامه‌های پیامبر اکرم(ص) که توأم با صراحت کامل بود مورد مطالعه قرار دادیم. قرآن صیانت معابد را به عنوان هدف جهاد و اثر دفاع مشروع و نتیجه امنیت اجتماعی و محصول همزیستی بین ملل مختلف می‌شمارد و در این باره آیه ۴۰ از سوره حج شایان دقت و توجه است:

«وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ».

اگر خداوند گروهی را به گروه دیگر دفع نمی‌نمود دیرها و کلیسا و کنشت‌ها و مسجدها که نام خدا در آن بسیار یاد می‌گردد(ع) ویران می‌شد خداوند کسانی را که یاری او کنند یاری می‌کند خداوند توانا و نیرومند می‌باشد.

معابد نوبنیاد

آنچه که درباره معابد اقلیت‌های متعهد گفته شد از آثار حقوقی ضروری و غیرقابل اجتناب قرارداد ذمه محسوب می‌گردد و بدین‌ترتیب حفظ امنیت و مصونیت همه‌جانبه معابد متحدین و اموال و موقوفات آن‌ها از مسئولیت‌ها و وظائف مسلمین خواهد بود.

ولی کسب آزادی‌های بیشتر از قبیل تأسیس تشکیلات مذهبی جدید و ایجاد معابد نوبنیاد منوط به نوع سرزمین و توافقی است که در متن قرارداد منظور شده است.

فقها سرزمین‌هایی را که در قلمرو حکومت اسلامی می‌باشد به سه قسمت تقسیم نموده‌اند:

۱- سرزمین هایی که مسلمانان مستقیماً آن را آباد نموده و شهرها و آبادی‌هایی که از طرف مسلمین بنا گردیده است. هرگاه اقلیت‌های متعهد در این گونه سرزمین‌ها و شهرها اقامت گزینند نمی‌توانند کلیسا و دیر و کنشت و معبدی ایجاد نمایند زیرا این آبادی‌ها متعلق به مسلمین است و اقلیت ها حقی نسبت بدان ندارند و در صورتی که بدون رضایت مسلمین

اقدام به ایجاد و تأسیس معبدی برای یهودیان و یا مسیحیان و یا زردشتیان گردد هیچ‌گونه مصونیتی از نظر مسلمین نخواهد داشت و اصولاً چنین عملی اقدام غیر قانونی تلقی می‌گردد.

مرحوم علامه حلی در تذکرة الفقهاء می‌گوید: «هرگاه با مسلمین در این‌باره مصالحه و قراردادی امضاء گردد بی‌اعتبار خواهد بود»

مرحوم شیخ طوسی در مبسوط با صراحت بیشتر چنین می‌گوید: «پیشوای مسلمین نمی‌تواند اجازه دهد تا اهل ذمه در سرزمین‌های مزبور به ایجاد کنشت و یا کلیسا و یا دیری و یا مرکزی برای عبادتشان اقدام نمایند و هرگاه چنین معاهده‌ای صورت بگیرد قرارداد باطل خواهد بود و در این مطلب اختلافی نیست». این حکم در مورد سرزمین هایی که اهالی آن اسلام بیاورند نیز صادق می‌باشد[1].

۲- بلاد و سرزمین‌هایی که اهالی آن در جنگ با مسلمین شرکت نموده و پس از پیروزی مسلمین به طور اجبار (عنوه) به تصرف و اشغال مجاهدین مسلمان درآمده باشد و از آنجا که بر طبق قانون جهاد این‌گونه سرزمین‌ها متعلق به عموم مسلمین می‌باشد گروه‌های سه‌گانه مذهبی نمی‌توانند در این سرزمین‌ها کلیسا و یا معبد دیگری را بنا نهند.

ولی کلیساها و کنشت‌ها و معابدی که به هنگام تصرف این شهرها و آبادی‌ها به جای مانده به مقتضای قرارداد ذمه هم‌چنان به حال خود باقی مانده و از امنیت و مصونیت کامل برخوردار خواهد بود.

ابن‌عباس می‌گوید: هر شهری که عرب (مسلمین) آن را بنا نهاده افراد عجم (غیرمسلمان) نمی‌توانند در آن معبدی بنا کنند و ناقوس زنند و شراب بنوشند و خوک نگهداری کنند و هر شهری که عجم (غیرمسلمانان) آن را بنا نهند و عرب (مسلمین) آن را فتح نمایند و تصرف کنند عجم (غیرمسلمانان) از همه مزایای قرارداد خویش برخوردار خواهند بود.

مرحوم علامه حلی بجز گفتار ابن‌عباس در تأیید این نظریه به روش عملی صحابه و مسلمین نیز متوسل می‌شود و وجود چنین معابدی را در بلاد مسلمین دلیل بر اجماع مسلمین بر حق

۱- تذکرة الفقها صفحه ۴۴۶- جلد اول.

ابقای معابد مزبور در سرزمین های مفتوح العنوه می‌شمارد و این دلائل را در برابر نظریه شیخ طوسی مبنی بر بی اعتباری قراردادهایی که متضمن مسئولیت ابقای معابد مزبور می‌باشد می‌آورد[۱].

۳- هرگاه پیش از درگیری، مردم کشور و یا شهر و یا ساکنین سرزمینی با مسلمین قرارداد صلح امضا نمودند و بر طبق قرارداد مزبور اراضی به اهالی آن واگذار گردید به طوری که متعهدین تنها به پرداخت مالیات موظف شدند در این صورت اهالی و سکنه این سرزمین ها نه تنها حق ابقاء عبادتگاه های موجود را خواهند داشت بلکه می‌توانند به طور آزاد اقدام به احداث کلیساها و معابد جدیدی نمایند.

هر گاه قرارداد صلح چنان بود که بر طبق آن سرزمین‌ها متعلق به مسلمین اعلام گردد و اهالی در برابر حق سکونت و سایر حقوقی که بر اساس قرارداد ذمه بدست می‌آورند موظف بپرداخت جزیه شوند تنها از حق ابقای معابد موجود در حال صلح برخوردار خواهند بود.

و درباره حق تجدید و احداث معابد نوبنیاد باید شرائط و مواد صریح قرارداد صلح را در نظر گرفت و در صورتی که توافقی در این زمینه بین پیشوای صلاحیت‌دار مسلمین و متحدین متعهد انجام بگیرد مانعی در احداث معابد جدید از طرف گروه‌های سه گانه متعهد نخواهد بود و ممکن است طرفین معاهده بر منع اقدام مزبور توافق نمایند. در این صورت هر گونه اقدامی در این زمینه محکوم خواهد بود[۲].

ارتداد اقلیت‌های مذهبی

در پایان این بحث تذکر این نکته ضروریست که ارتداد اقلیت های متعهد و گرایش آنان از آیینی به آیین دیگر خواه ناخواه موجب نقض قرارداد ذمه و الغاء مصونیت قراردادی فرد و یا افراد مرتد خواهد بود.

۱- همان مأخذ جلد اول صفحه ۴۴۶ مراجعه شود.

۲- تذکرة الفقها جلد اول صفحه ۴۴۶ مراجعه شود.

هرگاه ارتداد به صورت گرایش و ایمان به اسلام باشد قهراً مانند سایر مسلمین از حقوق مشروع در جامعه اسلامی برخوردار می‌شود.

اما در صورتی که به آیینی جز اسلام تغییرعقیده دهند گرچه بر اساس آزادی عقیده هیچ گونه ممانعتی از آنان به عمل نخواهد آمد ولی مزایا و حقوق قرارداد ذمه را از این رهگذر از دست می‌دهند، زیرا اینان آیینی را که به هنگام عقد قرارداد ذمه به فساد و بطلان آن معتقد بودند اکنون پذیرفته‌اند و بر طبق عقیده سابق گمراهی و بی‌اعتباری آیین مزبور مورد اعتراف مرتدین بوده است.

قرآن در این مورد چنین بیان می کند:

«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ»[1].

کسی که به جز اسلام دینی را بجوید از وی پذیرفته نیست و او در روز بازپسین از زیانکاران شمرده خواهد شد.

پیامبر اکرم(ص) صریحاً تغییر دادن دین را موجب سلب مصونیت اعلام نموده و فرموده است:

«مَنْ بَدَّلَ دِینَهُ فَاقْتُلُوهُ»[2].

بعضی از فقها در مواردی که ارتداد در چهارچوب مذاهب سه گانه باشد مثلاً یهودی، مسیحی گردد پیمان ذمه را معتبر دانسته و چنین ارتدادی را موجب نقض ذمه نشمرده‌اند و در تأیید نظریه خود به اصل «الکفرملة واحدة» استدلال نموده و نیز گفته‌اند که ادیان سه گانه مزبور از نظر قانون ذمه یکسان می‌باشند و اسلام پیروان هر کدام از این مذاهب را مشمول قانون ذمه شمرده است[3].

دنباله این بحث را ما در فصل ششم این کتاب تحت عنوان «نقض غیر مستقیم قرارداد ذمه» بررسی خواهیم نمود.

۱- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۸۵.

۲- تذکرة الاحکام ج ۲ صفحه ۶۴۷ و مسالک الافهام ج ۱ صفحه ۴۹۱ و جواهر الکلام ج ۲۱ صفحه ۳۱۴.

۳- تذکرة الاحکام ج ۲ صفحه ۶۴۷ و مسالک الافهام ج ۱ صفحه ۴۹۱ و جواهر الکلام ج ۲۱ صفحه ۳۱۴.

۵- آزادی مسکن

آزادی مسکن و حق انتخاب اقامتگاه در مورد اقلیت‌های مذهبی متعهد، بدان معنی است که گروه های مزبور پس از کسب تابعیت پیمانی[۱] مانند افراد مسلمین می‌توانند در قلمرو حکومت مسلمین هر نقطه‌ای را که متناسب با زندگی خویش تشخیص دهند به عنوان مسکن دائمی و یا موقت انتخاب نمایند و این حق شامل آزادی در ترک کشور اسلامی نیز می‌گردد. نهایت در این صورت پیمان ذمه خود به خود اثر حقوقی خود را از دست داده و تابعیت پیمانی به طور قهری لغو می‌گردد.

خصوصیات و آثار آزادی مسکن را در مورد اقلیت های متعهد می‌توان در سه اصل زیر خلاصه کرد:

۱- داشتن اقامتگاه دائمی الزامی برای گروه های مذهبی فوق‌الذکر ضرورتی ندارد و تعیین و انتخاب اقامتگاه تابع اراده و اختیار شخصی آن‌ها می‌باشد و هیچ‌گونه الزام و تحمیلی در این مورد وجود ندارد مگر در موارد استثنائی که شرائط قرارداد ذمه و یا مصالح طرفین تعیین اقامتگاه مشخصی را برای آنان ایجاب می‌کند.

۲- اقامتگاه تبعه پیمانی (اقلیت‌های مذهبی متعهد) ممکن است متعدد باشد.

۳- اقامتگاه برای گروه‌های نامبرده امر همیشگی نیست و آنان می‌توانند به اختیار خود هر وقت بخواهند محل اقامت خود را تغییر دهند و از حدود سرزمین‌های مسلمین خارج گردند[۲].

با توجه به آنچه که در مورد آزادی مسکن گفته شد این نکته نیز روشن گردید که اقلیت های مذهبی متعهد از نظر عبور و مرور چه در داخل قلمرو حکومت مسلمین و چه در مرزها به نحو دخول به کشور اسلامی و خروج از آن آزاد می‌باشند. نهایت ورود به کشور اسلامی در شرائط عقد قرارداد ذمه صورت می‌گیرد.

در اینجا این نکته را نیز باید یادآور شویم که آنچه به عنوان آزادی مسکن از آثار ضروری و اجتناب‌ناپذیر قرارداد ذمه محسوب می‌گردد و جامعه اسلامی ناگزیر از مراعات و قبول

۱- برای توضیح بیشتر به کتاب اسلام و حقوق ملل صفحه ۱۴۷ مراجعه شود.

۲- اسلام و حقوق ملل صفحه ۱۹۸.

مسئولیت آن می‌باشد اصل حق اقامتگاه است و از این رو ممکن است اصل مزبور در مواردی به نحوی تحدید و تقیید گردد.

آپارتمان‌های بلند

ذمیان در صورتی که بخش جداگانه‌ای را برای سکونت خویش انتخاب نمایند می‌توانند در ساختن بنای منازل و خانه های مسکونی خود از هر نوع نقشه و طرحی استفاده کنند ولی هرگاه بخواهند در محلات و بخش‌های مسکونی مسلمین اقامت گزینند باید از ایجاد و بنای آپارتمان‌های بلند که از نظر بلندی اشراف و امتیاز چشمگیری بر خانه‌های مسلمین دارد خودداری نمایند.

زیرا آزادی اقلیت‌های مذهبی بدان معنی نیست که اسلام تفوق‌طلبی و امتیازجویی و تظاهر به برتری آنان را قبول کند روی این اصل فقها در محکوم نمودن این گونه برتری‌جویی و تظاهر به اصل: «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه»[1] استدلال کرده‌اند.

اما هرگاه شخص ذمی اقدام به خرید چنین آپارتمان بلندی که از طرف مسلمانی ساخته شده نماید می‌تواند برای اقامت خویش از آن استفاده کند زیرا در این صورت ساختمان مزبور به همان وضع ملك وی گردیده و استفاده از ثروت مشروع مجاز می‌باشد.

همچنین در صورت ویران شدن منزل اگر ذمی درصدد تجدید ساختمان آن برآیند مانند فرض اول باید از بالا بردن ساختمان مزبور به طوری که بر خانه‌های مسلمانان همسایه وی برتری و اشراف بارزی داشته باشد خودداری نماید.

اصولاً باید به این نکته توجه داشت که اسلام با این نوع تظاهرات و اشرافیت و تفوق-طلبی‌ها که مظهر اختلاف طبقاتی است در جامعه اسلامی مخالف است و از این‌رو به مسلمانان نیز توصیه می‌کند که از بالا بردن سطح آپارتمان‌ها از مقدار متعارف اجتناب ورزند[2].

۱- کنزالعمال ج ۱ صفحه ۱۷.

۲- وسائل الشیعه ج ۳ صفحه ۵۶۵ مراجعه شود.

نهایت این موضوع در مورد اقلیت‌های مذهبی متعهد نسبت به همسایگانشان الزامی است ولی در صورتی که ساختمان مسکونی آنان با همسایگان برابر باشد بلندی آن نسبت به سایر خانه‌های محلات دیگری اشکالی نخواهد داشت[۱].

۶- مناطق ممنوعه

در سه مورد اصل آزادی مسکن درباره اقلیت‌های مذهبی متعهد محدود می گردد:

۱- در مورد مناطقی که قرارداد ذمه به طور صریح عبور و یا اقامت فرد و یا افراد نامبرده را در آن مناطق ممنوع شمرده است. بدیهی است نظر به اینکه قرارداد ذمه با رضایت و امضاء طرفین ارزش حقوقی پیدا می کند از این رو متحدین متعهد مجبورند مواد آن را و از جمله ماده مربوط به مناطق ممنوعه را به دیده احترام بنگرند.

۲- مساجد مسلمین در هر نقطه و شرائطی که باشد از مناطقی است که ذمیان حق عبور و توقف در آن را ندارند و اجازه مسلمین در این مورد تأثیری نخواهد داشت.

این مطلب درباره مسجدالحرام مورد اتفاق فقهای عامه و خاصه می‌باشد.

و اما در مورد سایر مساجد حجاز و مساجد دیگر به نظر عده‌ای از فقهای عامه ممنوع بودن عبور و یا توقف غیرمسلمانان در مساجد مزبور هنگامی است که بدون اجازه مسلمین انجام گیرد ولی هرگاه با کسب اجازه باشد اشکالی نخواهد داشت.

مرحوم شیخ طوسی دربارهٔ نظریه فقهای شیعه در این مورد می گوید:

«مذهب فقهای شیعه این است که غیر مسلمان هرگز حق دخول به مساجد را ندارد و هیچ فرد مسلمانی نمی‌تواند چنین اجازه‌ای به آنان بدهد»[۲].

برای توضیح این مطلب باید این نکته را یادآور شویم که مساجد از نظر فقه اسلامی دارای احکام و مقررات خاصی است که خود مسلمانان نیز باید آن را به طور دقیق مراعات نمایند مثلاً:

۱- مبسوط ج ۲ صفحه ۴۶.

۲- المبسوط فی فقه‌الامامیه ج ۲ صفحه ۴۷.

مسلمانی که آلوده به نجاست مسری است و یا به حالت جنابت و مشابه آن است و یا در مسجد اشتغال به کارهایی می‌ورزد که منافات با عبادت و مزاحم عبادت دیگران می‌باشد حق دخول و اقامت در مسجد ندارد. بنابراین هرگاه غیرمسلمانان از استفاده از مساجد اسلامی ممنوع باشند نباید این مطلب را به عنوان سلب آزادی و یا محدودیت در مورد آنان تلقی کرد.

به علاوه مساجد تعلق به مسلمین داشته و مخصوص عبادت اسلامی است و مراعات مقررات آن بدون ایمان به آیین مسجد امکان پذیر نیست.

مرحوم علامه حلی در مورد هیئت‌های نمایندگی گروه‌های مذهبی می‌گوید پیشوای مسلمین نمی‌تواند آن را در مسجد به حضور پذیرد و یا اقامت دهد[۱] و شیخ طوسی نیز گرچه ابتدا چنین عملی را تجویز می‌نماید ولی در پایان اضافه می‌کند که شایسته است مسلمین از آن اجتناب ورزند.

بعضی از فقها در تأیید نظریه اول مبنی بر تجویز ورود غیرمسلمان به مسجد در صورتی که با اجازه رسمی صورت بگیرد می‌گویند: پیامبر اکرم(ص) در چند مورد عملاً به گروه‌های مذهبی غیرمسلمان اجازه دخول به مسجد داد.

چنان که هیئت نمایندگی ثقیف را در مسجد به حضور پذیرفت و آنان را در مسجد اقامت داد و نیز ثمامةبن اثال را به ستونی در مسجد بست و اسرای بنی‌قریظه و بنی نضیر را اجازه داد مدتی در مسجد نگهداری شوند.

ولی نظر به اینکه این حوادث مربوط به صدر اسلام بوده و شاید ضرورت آن را ایجاب می‌نموده است از این رو مورد استناد فقهای شیعه قرار نگرفته است[۲].

۳- حجاز: سرزمین حجاز از نظر آثار فقهی و حقوقی شامل دو قسمت می‌گردد:

قسمت اول «منطقه حرم» که عبارت از شهر مکه و حوالی آن می‌باشد و این منطقه از نظر این که نخستین و اساسی‌ترین مرکز توحید و قبله مسلمین و کعبه مقدس و مسجدالحرام در

۱- تذکرة الفقهاء ج ۱ صفحه ۴۴۵ مراجعه شود.

۲- به مبسوط ج ۱ صفحه ۴۷ و تذکره الفقهاء ج ۱ صفحه ۴۴۵ و جواهر الکلام کتاب جهاد فصل مربوط مراجعه شود.

آن واقع است و نیز از این جهت که مهد اصلی آیین اسلام و مطلع وحی الهی و وطن پیامبر بزرگ اسلام می‌باشد حائز اهمیت و احترام فراوان است و در حقیقت قلب و مرکز جهان اسلام به شمار می‌رود و به همین علت این منطقه از امنیت و مصونیت خاصی برخوردار است که بدین مناسبت آن را حرم می‌نامند.

هر فرد مسلمان تا هنگامی که در این نقطه زندگی می‌کند از امنیت و مصونیت بهره‌مند می‌گردد و هر نوع جنگ و خونریزی در این سرزمین ممنوع می‌باشد و نه تنها انسان‌ها بلکه حیوانات (غیر اهلی) نیز در این منطقه مصونیت کامل دارند و کشتن حیوانات حرم ممنوع بوده و برای مرتکبین مجازات‌های مالی معینی مقرر شده است.

در مورد منطقه حرم فقها اتفاق دارند که افراد غیرمسلمان به این قسمت از سرزمین‌های اسلامی چه به عنوان عبور و چه به منظور اقامت حق ورود ندارند ولی پیشوای مسلمین می‌تواند به افراد غیرمسلمان تنها اجازه عبور بدهد و قراردادی که متضمن چنین اجازه‌ای باشد هرگاه در آن عوض مالی مقرر گردد باید از طرف عابرین غیرمسلمان پرداخت گردد[1].

این قانون سفرا و نمایندگان خارجی و افراد غیرمسلمانی که حامل پیام می‌باشند و نیز هیئت‌هایی که برای عقد قرارداد قصد ورود به منطقه حرم را دارند نیز شامل می‌گردد. بنابراین افراد و هیئت‌های مزبور می‌توانند برای انجام مقاصد خود از افراد مسلمان استفاده کنند و یا پیشوای مسلمین و یا نمایندگان رسمی وی در خارج حرم با نامبردگان ملاقات نمایند.

بر اساس این قانون، اقلیت‌های مذهبی متعهد نیز از اقامت در منطقه حرم ممنوع می‌باشند و برای عبور نیز باید اجازه رسمی کسب نماید.

قسمت دوم: سایر مناطق حجاز که شامل حدود مدینه ویمامه و ینبع و خیبر و فدک و سرزمین‌های مجاور آن می‌گردد نیز از مناطق ممنوعه به شمار می‌رود. با این تفاوت که

۱- مبسوط ج ۲ صفحه ۴۸ ولی مرحوم شهید ثانی در مسالک می‌نویسد: «و ما الحرم فلایجوز لهم دخوله مطلقاً» اما منطقه حرم به هیچ وجه جائز نیست ذمیان داخل بر آن گردند.

عبور اشخاص غیرمسلمان از این مناطق در صورتی که از سه روز تجاوز نکند بلامانع است ولی حق اقامت در حجاز از آن مسلمانان می‌باشد.

بر اساس این قانون که پیامبر اکرم(ص) در آخرین ایام زندگانی پر افتخار خویش توصیه فراوان به اجرای آن فرمود، اقلیت‌های مذهبی متعهد نیز نمی‌توانند در سرزمین حجاز رحل اقامت افکنند ولی برای انجام کارهای بازرگانی و مقاصد مشروع دیگر می‌توانند با کسب اجازه از مقامات مسئول مسلمین برای مدت محدودی داخل حجاز گردند.

مرحوم شیخ طوسی می‌گوید:

«ذمیان بدون اجازه رسمی نیز می‌توانند وارد سرزمین حجاز (به استثنای حرم) گردند ولی بیش از سه روز به آن‌ها اجازه توقف داده نمی‌شود و آن‌ها می‌توانند از شهری به شهر دیگر منتقل شوند و در هر شهری سه روز توقف کنند».

در مواردی که آمدن آنان به حجاز به منظور سفارت و یا ابلاغ پیام و یا انعقاد قرارداد و نظایر آن که مورد نیاز مسلمین است باشد، اجازه‌ای که برای ورود آنان داده می‌شود بلاعوض خواهد بود.

ولی هرگاه برای مقاصد شخصی و انجام کارهایی که تماسی با مصالح مسلمین ندارد درصدد کسب اجازه ورود به حجاز برآیند به طور مجانی اجازه دخول به آنان داده نخواهد شد و آنان ملزم‌اند عوارضی را که با توافق طرفین تعیین می‌شود پرداخت نمایند.

و در صورتی‌که ورود اشخاص مزبور بدون کسب اجازه رسمی باشد مقامات مسئول می‌توانند در صورت اعلان قبلی عوارض مزبور را از آنان دریافت نمایند.

بروز عوارضی از قبیل بیماری که موجب مشقت خروج از حجاز برای ذمیان می‌گردد می‌تواند مجوز اقامت بیش از سه روز آنان در حجاز باشد و در صورت مرگ در حجاز دفن می‌شوند و اگر در حرم فوت شوند از دفن آنان در حرم خودداری می‌شود و باید جنازه غیرمسلمان از منطقه حرم به خارج انتقال یابد و در بیرون حرم دفن گردد.

زنان غیرمسلمان نیز گرچه از انعقاد قرارداد ذمه و ادای جزیه معاف می‌باشند و می‌توانند در کشور اسلامی بلاعوض از جمیع مزایای قرارداد ذمه بهره‌مند گردند ولی در مورد حرم و

حجاز مانند سایر افراد گروه‌های مذهبی از ورود و اقامت در این سرزمین‌ها ممنوع می‌باشند و باید مانند مردان برای ورود به حجاز کسب اجازه کنند و عوارض مزبور را بپردازند[۱].

در پایان این بحث تذکر این نکته ضروریست که در برخی از روایات شبه جزیره عربستان به عنوان منطقه ممنوعه آمده و بر طبق آن دستور داده شده که غیرمسلمانان از جزیرة العرب اخراج گردند.

فقها گرچه جزیرة العرب را از ناحیه طولی به سرزمین‌های بین عدن و خلیج فارس و از ناحیه عرضی از تهامه تا شام محدود دانسته‌اند و اصمعی و ابوعبیده و سایر جغرافی‌دانان قرون اولیه اسلامی نیز آن را تأیید نموده‌اند ولی در عین حال تصریح کرده‌اند که مراد از جزیرة العرب در این روایات همان سرزمین حجاز است زیرا جزیرة العرب شامل یمن نیز می‌گردد در صورتی که بدون تردید اقامت گروه‌های مذهبی در یمن بلامانع بوده و عملاً نیز مورد تأیید قرار گرفته است.

۷- استقلال قضائی

قابل تردید نیست که اعطا و یا به رسمیت شناختن حق و یا حقوق برای اشخاص تا ضمانت اجرایی بر آن وجود نداشته باشد نمی‌تواند هدف مورد نظر و نتیجه مطلوب را تأمین نماید.

از این رو در اسلام با وجود اینکه حقوق اقلیت‌های مذهبی متعهد، با قرارداد ذمه تضمین شده حق ترافع قضائی نیز برای آنان در مواردی که احقاق حق به حکم ضرورت چنین حقی را ایجاب می‌نماید منظور گردیده و به آنان اجازه داده شده که در موارد زیر از این حق مشروع استفاده کنند.

۱- ذمی مدعی و مسلمان مدعی‌علیه باشد.

۲- مسلمان مدعی و ذمی مدعی‌علیه گردد.

۳- طرفین دعوی و اختلاف هر دو از اقلیت‌های مذهبی (ذمیان) باشند.

۱- تذکرةالفقهاء ج ۱ صفحه ۴۴۵ مراجعه شود و نیز پاره‌ای از توضیحات این بحث در پایان فصل چهارم همین کتاب آورده شد.

در دو مورد اول و دوم ذمیان می‌توانند به مراجع قضائی اسلام مراجعه کنند و در این صورت طبق احکام و مقررات قضائی اسلام دعاوی در محاکم اسلامی طرح و رأی قضات صلاحیت‌دار در حل و فصل اختلافات مزبور به مورد اجرا گذارده خواهد شد و در اجرای احکام و مقررات قضائی و آراء محاکم و قضات هیچ‌گونه تفاوتی بین افراد منظور نخواهد بود و اقلیت های مذهبی مانند مسلمانان بدون هیچ تبعیضی از حمایت قانون برخوردار گشته و نیز در مواردی که احکام صادره دادگاه صلاحیت دار اسلامی بر علیه آنان باشد مانند هر فرد مسلمانی ناگزیر از قبول آن خواهند بود.

در مورد سوم نیز اقلیت‌های متعهد می‌توانند از دادگاه‌های اسلامی برای دادخواهی استفاده نمایند ولی هرگز بدان مجبور نخواهند شد چنانکه محاکم اسلامی نیز مجبور نیستند به درخواست دادخواهی آنان جواب مثبت دهند.

قرآن وظیفه پیامبر اکرم(ص) و سایر قضات اسلامی را چنین بیان می‌کند:

«إِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ»[1].

هرگاه برای دادخواهی پیش تو به ترافع آمدند میان آنان حکومت و قضاوت کن و یا آن را به حال خویش واگذار و اعراض نما.

فقهاء «اعراض» را بدین‌گونه تفسیر کرده اند که از قضاوت بین آنان می‌توانید خودداری کنید ولی در این صورت باید آنان را به محاکم متبوعه خود ارجاع دهید نه آنکه متخاصمین با حالت نزاعی که دارند به حال خودشان واگذار شوند[2] مرحوم محقق اردبیلی می‌گوید:

این نظریه مورد قبول فقهای شیعه می‌باشد[3]. عده‌ای از فقها قبول دعاوی و دادخواهی اقلیت‌های متعهد را از طرف دادگاه‌های اسلامی واجب دانسته و داوری بین آنان را در صورتی که خود خواهانان باشند از وظائف محاکم اسلامی شمرده‌اند و در تأیید نظریه

۱- سورهٔ مائده آیهٔ ۴۲.

۲- به تذکرةالفقهاء ج ۲ صفحه ۶۵۲ مراجعه شود.

۳- آیات‌الاحکام اردبیلی صفحه ۳۹۲ از چاپ سنگی.

خود به آیهٔ ۴۹ سورهٔ مائده: «وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» که قضاوت را به عنوان یک وظیفه واجب بیان می‌دارد استدلال نموده‌اند و این آیه را ناسخ آیه قبلی شمرده‌اند!

و نیز دلیل دیگری در این زمینه آورده‌اند که مفاد آن چنین است:

بی‌شک از میان بردن ظلم و دفع ستم برای پیشوای مسلمین یک وظیفه الزامی است و قضاوت نمودن بین اقلیت ها در مخاصماتی که در میانشان رخ می‌دهد از موارد دفع ظلم به شمار می‌رود روی این اصل قضاوت بین ذمیان نیز از وظائف قضائی مسلمین خواهد بود.

ولی این استدلال از آن جهت مخدوش است که محاکم اسلامی قبل از درخواست متخاصمین ذمی نمی‌تواند اجباراً آن‌ها را به محاکمه دعوت کرده احضارشان نماید.

بنابراین مفاد آیهٔ مذکور در حقیقت همان معنائیست که ما از آیهٔ:«وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»[1] بدست می آوریم.

توضیح آنکه مفاد هر دو آیه چنین است که هرگاه در میان گروه‌های غیرمسلمان قضاوت نمودی بر طبق وحی الهی و عدالت حکومت کن و بدین‌ترتیب آیهٔ ۴۹ سورهٔ مائده، نظری به بیان وظیفه قضاوت ابتدایی نخواهد داشت چنانکه ذیل آیهٔ مزبور: «وَلا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُم» می‌تواند شاهد بر این گفتار باشد و این معنی مطابق با همان مفادی است که ما دربارهٔ آیه: «فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ» بیان نمودیم.

چرا محاکم اسلامی مخیرند؟

برای پیدا کردن پاسخ قطعی به این سؤال که چرا محاکم اسلامی در قبول دعاوی اقلیت‌ها و ارجاع آن به محاکم متبوعه آن‌ها مخیر می‌باشند باید از آیات دیگر قرآن استمداد جست.

آیهٔ ۴۳ سورهٔ مائده پاسخ ما را چنین بیان می کند:

«وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ».

قرآن با شگفتی تمام دربارهٔ یهود که در حضور پیامبر اکرم(ص) دادخواهی می‌نمودند و از آن حضرت تقاضای قضاوت برای حل و فصل اختلافات خود می کردند می گوید: شگفتا!

۱- سوره مائده، آیه ۴۲.

اینان (یهود) با وجود آنکه تورات را در دست دارند و در تورات حکم خداوند را درباره اختلافات خود مشاهده می‌کنند باز دست از کتاب مذهبی خود به خاطر اینکه با خواست‌های آنان وفق نمی‌دهد می‌کشند و به سوی پیامبر اسلام(ص) که به وحی و کتاب آسمانی و نبوت او ایمان ندارند رو می‌آورند! این چه‌سان دادخواهی است؟!

آری اینان هنگامی که قضاوت پیامبر اسلام را نیز با تمنیّات خویش موافق نمی‌دیدند از رأی او نیز رو می‌گردانند. اینان نه به کتاب آسمانی خود و نه به پیامبر اسلام و قضاوت و رأی او به هیچ چیزی ایمان ندارند.

روی این اصل قرآن موضوع قبول دادخواهی اقلیت‌ها را به صلاحدید محاکم اسلامی موکول نموده تا در مواردی که رأی دادگاه را از نظر دادخواهان قطعی و محترم تشخیص دادند دعاوی و ترافع آنان را در دادگاه‌های اسلامی بپذیرند و هرگاه سوء نیت و عدم ایمان و توطئه آنان نسبت به رأی دادگاه محرز گردد از قبول دادخواهی خودداری نمایند.

قضاوت عادلانه

در هر صورت دادگاه‌های اسلامی موظف‌اند در مورد دعاوی و اختلافات گروه‌های غیرمسلمان نیز مانند دادخواهی مسلمین به عدالت و انصاف قضاوت نمایند و از هرگونه تبعیض بی‌جا و قضاوت ظالمانه پرهیز کنند.

قرآن در این مورد با دستور اکید خطاب به پیامبر اسلام(ص) در آیات متعدد چنین می‌گوید:

«هرگاه در میان آنان به قضاوت برخاستی به عدالت و انصاف قضاوت کن خداوند قضات دادگر را دوست می‌دارد».[۱]

«هنگامی که بین مردم حکومت و قضاوت می‌کنید باید به عدالت حکومت کنید».[۲]

«در میان آنان (اهل کتاب) بر طبق آنچه برتو از خدا وحی رسیده قضاوت کن و از خواست‌ها و خواهش‌های آنان پیروی منما».[۳]

۱- سورهٔ مائده آیهٔ ۴۳.

۲- سورهٔ نساء آیهٔ ۵۸.

۳- سورهٔ مائد آیهٔ ۴۸ و ۴۹.

«بین مردم به حق قضاوت و حکومت کن و از هوای نفسانی پیروی نکن»[۱].

بدین‌ترتیب اقلیت‌های مذهبی می‌توانند با اطمینان کامل برای حل و فصل مخاصمات خویش در دادگاه‌های اسلامی دادخواهی نموده و از آراء عادلانه و قضاوت منصفانه قضات مسلمان استفاده نمایند و مسلمین و قضات اسلامی نیز موظفند که از شاهراه عدالت و انصاف تجاوز نکنند به طوری که حتی بدرفتاری و اعمال ستمگرانه و تجاوزکارانه بعضی از افراد اقلیت‌ها نباید موجب بی عدالتی مسلمین گردد و یا بهانه مقابل به مثل باشد[۲].

نظریه سوم

درباره اصل پذیرش ترافع گروه‌های غیرمسلمان در محاکم اسلامی نظریهٔ دیگری نیز ابراز شده که بر اساس آن محاکم اسلامی در برابر دادخواهی اقلیت‌های مذهبی متعهد (ذمیان) ملزمند از قبول دعاوی و ترافع آنان خودداری نکنند و در مورد گروه‌های معاهد و غیرمتعهد می‌توانند از پذیرفتن دادخواهی آنان استنکاف نمایند[۳].

طرفداران این نظریه در تأیید گفتار خود چنین استدلال می‌کنند:

قرارداد ذمه و پیمان مشترکی که بین ما مسلمین و اقلیت های مذهبی سه‌گانه منعقد می‌گردد ایجاب می‌کند که ما در برابر هرگونه ستم و حق‌کشی که درباره آنان از طرف هر فرد و گروهی صورت بگیرد اقدام لازم را برای دفع ظلم و احقاق حقوق مشروع جانی و مالی و عرضی آنان مبذول داریم.

بی‌شک اقدام به چنین وظیفه‌ای در موارد مخاصمات و اختلافاتی که بین گروه‌های مزبور رخ می‌دهد جز از طریق طرح دعاوی مزبور در دادگاه های اسلامی و قضاوت عادلانه و حل و فصل منصفانه درباره این نوع مخاصمات امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۱- سورهٔ ص آیهٔ ۲۶.

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ لِلّهِ شُهَدَاء بِالْقِسْطِ وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلاَّ تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».

۳- تفسیرالمنار ج ۶ صفحه ۳۹۴.

بر اساس این استدلال مدعی‌اند که آیهٔ: «فَإِنْ جَاءُوکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ» شامل ذمیان نبوده و در مورد معاهدین و گروه‌های دیگر غیرمسلمان وارد شده است چنانکه این مطلب را از شأن نزول آیه که در مورد یهودیان اطراف مدینه بوده می‌توان بدست آورد زیرا یهودیان بنونضیر و بنوقریظه که مورد آیه می‌باشند از معاهدین بودند و قرارداد ذمه به پیامبر اکرم(ص) منعقد ننموده بودند.

محقق اردبیلی در پاسخ این استدلال می گوید:

«اولاً چنانچه از سیاق آیه مزبور با توجه به آیات متقدم و متأخر آن روشن می گردد مورد آیه اهل ذمه می‌باشند و ثانیاً دفع ستم به طور کلی در هر مورد چه مسلمان باشد و چه غیرمسلمان واجب است چه ما ملتزم به دفاع باشیم و چه تعهدی در این‌باره نداشته باشیم و ثالثاً اگر ما متخاصمین ذمی را به محاکم خویش ارجاع دهیم نه ستمی از ناحیه ما متوجه آن‌ها خواهد شد و نه از ناحیه محاکم متبوعه زیرا چنین ارجاعی در حقیقت مطابق با عقیده آنان بوده و الزام به عملی تلقی می گردد که خود بدان ملتزم می‌باشند»[1].

در توضیح پاسخِ اول مرحوم محقق اردبیلی، باید این نکته را اضافه کنیم که یهودیان بنونضیر و بنوقریظه گرچه جزیه نمی‌پرداختند و با همان اولین پیمانی که در نخستین روزهای هجرت پیامبر اکرم(ص) به مدینه صورت گرفت به عنوان معاهدین در تشکیل جامعه بزرگ مسلمین شرکت نمودند ولی معاهده‌ای که پیامبر اکرم(ص) با یهودیان نامبرده منعقد نمود از نظر آثار حقوقی همان نتایج قرارداد ذمه را در برداشت و آن حضرت مصونیت یهودیان را در برابر هر نوع خطر مهاجم و ستمی متعهد شده بود[2].

نظریه فقهای شیعه

فقهای شیعه به پیروی از مفاد صریح آیهٔ: «فَإِنْ جَاءُوکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ» پذیرش دادخواهی گروه‌های غیرمسلمان را چه متعهد باشند و چه غیرمتعهد به صلاحدید و

۱- آیات‌الاحکام اردبیلی صفحه ۳۹۲.

۲- قلائدالدرر جزائری صفحه ۳۷۸ چاپ سنگی.

رأی محاکم اسلامی و قضات مسلمان موکول نموده‌اند و اجبار دادگاه‌های اسلامی را به داوری مانند اجبار ذمیان به دادخواهی در محاکم اسلامی مردود شمرده‌اند.

محقق اردبیلی و فقهای دیگر شیعه ضمن نقل نظریه مزبور از شافعی رأی فقهای شیعه را با این نظریه موافق دانسته و آن را مورد اتفاق شیعه تلقی نموده‌اند. مرحوم جزائری می‌گوید روایات ما نیز بر همین نظریه دلالت می‌کند[۱].

شیخ طوسی از ابی‌بصیر و او از امام محمد باقر(ع) نقل می‌کند: فرمود: حاکم هنگامی که پیروان تورات و انجیل به حضور وی برای محاکمه آمدند مختار است و می‌تواند بین آن‌ها قضاوت کند و نیز اگر خواست خودداری می‌نماید[۲].

فقهای شیعه بر اساس دلائل فوق فرقی در موارد مخاصمات اقلیت‌ها و توافق و اختلاف آیین متخاصمین قائل نشده اند بدین معنی که متخاصمین چه پیرو یک مذهب باشند و چه یکی از آن دو مثلاً یهودی و دیگری مسیحی باشد در برابر صلاحدید محاکم اسلامی یکسانند و در هر دو مورد می‌تواند از محاکمه آن‌ها خودداری نماید.

بعضی از فقهای عامه در مواردی که متخاصمین هر کدام پیرو آیین متخالف هستند معتقدند؛ بر قضات مسلمان واجب است که در میان آنان قضاوت کنند زیرا طرفین دعوی محاکم مذهبی متبوع طرف مخاصم را به رسمیت نمی‌شناسد و هیچ‌کدام حاضر به محاکمه در دادگاه مخالف مذهب خویش نمی‌باشد و در چنین شرائطی اختلاف و نزاع آنان ممکن است موجب بروز فتنه و ظلم گردد.

ولی با توجه به مفاد صریح آیه ۴۲ سوره مائده باید گفت در هر دو مورد حکم و دستور آیه صادق و بی‌تفاوت است و استدلال مزبور نیز هنگامی می‌توانست درست باشد که نظریه مخالف قبول دادخواهی اقلیت ها را ممنوع می‌شمرد در صورتی که بر طبق نظریه تخییر، در مواردی که امتناع متخاصمین از محاکمه در دادگاه‌های متبوع طرفین موجب اختلال نظم و یا بروز فتنه و ستمگری می‌گردد محاکم اسلامی نظر به مصالح اجتماعی

۱- تهذیب‌الاحکام به نقل مأخذ سابق.

۲- تهذیب‌الاحکام به نقل مأخذ سابق.

دادخواهی آنان را خواهد پذیرفت و آنچه که به عنوان استدلال آورده شد با نظریه تخییر دادگاه های اسلامی در برابر دادخواهی اقلیت ها هیچ گونه منافاتی نداشته و با نظریه مزبور کاملاً قابل تطبیق می‌باشد.

و همچنین در مواردی که یک طرف مخاصمه ذمی و طرف دیگر معاهد و یا از گروه‌های غیر متعهد است تخییر فوق صادق خواهد بود و نیز در صورتی که طرفین نزاع معاهد و یا مستأمن و یا غیر متعهد باشد اصل تخییر به مقتضای ادله‌ای که بیان نمودیم محفوظ می‌باشد و در هیچ مورد قضات اسلامی بدون ایجاب مصلحت مجبور به قبول دادخواهی نخواهند شد.

دادخواهی یهود در حضور پیامبر اکرم(ص)

در زمان حیات رسول اکرم(ص) یهودیان مدینه در موارد زیاد برای رفع اختلافات فی‌مابین و حل منازعات به حضور پیامبر اسلام(ص) می‌رسیدند و از آن حضرت تقاضای قضاوت و داوری می‌نمودند.

در مورد مجازات زنا و همچنین دیه مقتول توافق نظر در میان یهودیان مدینه وجود نداشت و همین امر سبب می‌شد که در بیشتر موارد نزاع و اختلاف در میانشان درگیر شود.

یهودیان بنونضیر از آنجا که به نیرومندی و قدرت خویش متکی بودند و از نظر اصالت و شرافت، خود را برتر می‌شمردند از قاتلین دیه کامل می گرفتند.

ولی یهودیان بنوقریظه به خاطر ناتوانی از قاتلین جز نصف دیه نمی‌توانستند دریافت دارند در مواردی که قاتل و مقتول از دو قبیله مختلف بودند قهراً نزاع در میان آن دو قبیله به وجود می‌آمد و چه بسا حوادث ناگواری به دنبال آن رخ می‌داد.

این بود که طرفین برای فیصله بخشیدن به این نزاع دیرین از پیامبر اسلام(ص) تقاضای داوری و قضاوت می‌نمودند و آن حضرت نیز اصل تساوی و محکومیت تبعیض و منطق زور را پایه قضاوت عادلانه خویش قرار داده و مقرر داشت که بدون هیچ گونه تبعیض هر قاتلی از هر قبیله‌ای که باشد موظف است که خون‌بهای مقتول را به هر قبیله که منسوب باشد به طور کامل و تمام ادا نماید[1].

۱- تفسیرالمنار، ج ۶ صفحه ۳۹۴.

آزادی اقلیت‌ها از نظر انتخاب محاکم

اقلیت‌های مذهبی با وجود احراز حق ترافع در دادگاه‌های اسلامی با تفصیلی که گذشت از حق آزادی و اختیار نیز در نحوه ترافع برخوردار می‌شوند بدین‌ترتیب که آنان می‌توانند از طرح دعوی در دادگاه‌های مسلمین خودداری نمایند و به مراجع قضائی مذهبی خود مراجعه کنند و بر اساس همین اصل می‌توان گفت که اسلام حق استقلال قضائی را بر متحدین خود محفوظ داشته است.

در مورد اول و دوم از آنجا که حق مسلمانی در میان است قهراً مراجعه به محاکم غیراسلامی الزامی نخواهد داشت و اختلاف موجود در کمال بی‌طرفی طبق مقررات عادلانه محاکم اسلامی حل و فصل می‌گردد.

اسلام این گونه حق ترافع و استقلال قضائی را چه صریحاً در متن قرارداد ذمه قید شده و یا نشده باشد برای متحدین و اقلیت‌های مذهبی مقیم سرزمین‌های اسلامی به عنوان یک حق ضروری و مشروع تلقی می‌کند و احکام صادره محاکم قضائی اقلیت‌ها را در موارد مذکور به رسمیت می‌شناسد.

در حقیقت باید این را یک نوع امتیاز نامید نه حق و احترام به آزادی زیرا اعطای چنین حقی خود اعتراف به یک نوع استقلال داخلی گروه‌های غیرمسلمان در داخلهٔ جامعه اسلامی به شمار می‌رود و امروز کشورهای مستقل تا سر حد امکان از قبول مسئولیت چنین امتیازی در مورد بیگانگان خودداری می‌کنند.

کاپیتولاسیون

کاپیتولاسیون در معنی اصطلاحی عبارت از معاهداتی است که به موجب آن دولتی در کشور خارجی از بعضی از حقوق حاکمیت که اهم آن حق قضاوت و اجرای مجازات است بهره‌مند می‌شود به طوری که اتباع آن دولت از پاره‌ای حقوق و مزایا به طور اختصاصی استفاده می‌کنند معاهدات کاپیتولاسیون یک وضع غیرعادی و منافی با استقلال و حیثیت ملی بوده و با اصولی که بین ملل متمدن و دول مستقل و آزاد معمول به است مغایرت دارد[1].

۱- حقوق بین‌الملل خصوصی صفحه ۹۱-۹۴ مراجعه شود.

با توجه به آنچه که اسلام در مورد استقلال قضائی اقلیت‌های مذهبی که رسماً واجد تابعیت حقیقی کشور اسلامی نمی‌باشند مقرر داشته است می‌توان ارزش حقوقی رژیم کاپیتولاسیون را روشن نمود. زیرا این گونه معاهده تا آنجا که با مقررات اسلامی فوق مطابقت می کند خود حق مشروعی است که قرارداد ذمه بدان ارزش قانونی داده است.
تنها نکته ای که در مورد رژیم کاپیتولاسیون باید در اینجا اضافه کنیم مربوط به مسئله جرائم و مجازات آن است که به هیچ وجه با قوانین جزایی اسلام و قانون قرارداد ذمه وفق نمی‌دهد زیرا اقلیت های مذهبی در صورتی که در قلمرو حکومت مسلمین مرتکب عملی شوند که از نظر احکام و قوانین جزایی اسلام جرم به شمار رفته و بر آن مجازاتی مقرر شده باشد طبق مقررات اسلامی مجازات خواهند شد. مگر در یک مورد و آن در صورتی است که عمل مزبور در آیین مذهبی آنان عملی مجاز تلقی گردد و از آن ضرری عاید دیگری نشود و نیز در این مورد تصریحی در متن قرارداد ذمه قید نشده باشد و نیز در صورتی که یکی از متخاصمین مسلمان باشد هیچ دادگاهی جز محاکم اسلامی صلاحیت محاکمه آن‌ها را نخواهد داشت.

دادگاه بین‌المللی یا حکمیت

از نظر دنیای روز در روابط دولت‌ها داوری بین‌المللی به عنوان روش مسالمت‌آمیز رفع اختلافات بین دولت‌ها به شمار رفته است و ماده ۳۸ قرارداد اول لاهه مورخ ۱۹۰۷ میلادی آن را به این شرح بیان نموده است:
«موضوع داوری بین‌المللی عبارتست از حل اختلاف بین دول به وسیله دادرسانی که برگزیده خود آن‌ها می‌باشد و بر اساس احترام اصول حقوقی قضاوت می نمایند»[1].
بدین‌ترتیب فرد و یا افرادی که به این منظور انتخاب می‌شوند به عنوان داور بین‌المللی بی‌طرف بین متخاصمین قضاوت می کنند و طرفین موظفند با حسن نیت کامل در اجرای رأی آنان بکوشند.

۱- حقوق بین‌الملل عمومی ج سوم صفحه ۱۴۰.

این نوع داوری و حکمیت در قانون اسلام پیش‌بینی شده و عملاً نیز در بعضی از اختلافات فی‌مابین مسلمین و گروه‌های غیرمسلمان مورد استفاده قرار گرفته است[۱].

داستان داوری سعدبن معاذ که از طرف یهودیان بنوقریظه و پیامبر اسلام(ص) متفقاً به این سمت انتخاب گردید و همچنین حکمیت در جنگ های صفین نمونه عملی از قانون حکمیت در اسلام می‌باشد.

اسلام سیستم داوری انتخابی را به منظور رفع مسالمت‌آمیز اختلافات نه تنها در مورد اختلافات بین المللی مورد تأیید قرار داده بلکه آن را در سیستم قضاوت داخلی نیز معمول دانسته و بر طبق این سیستم اجازه داده است که طرفین دعوی، شخصی را به عنوان قاضی انتخاب نمایند و بدین‌ترتیب از مراجعه به محاکم رسمی خودداری نمایند و این نوع قاضی را در فقه اسلامی به عنوان قاضی تحکیم نامبرده‌اند.

ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که در قانون اسلام تنها کسی می‌تواند به داوری انتخاب شود که شرائط و شایستگی قضاوت را دارا باشد و بر طبق حق و عدالت داوری نماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأمُرُكُم أَن تُؤَدُّوا الأَمانات إِلى أَهلِها وَإِذا حَكَمتُم بَينَ النّاسِ أَن تَحكُموا بِالعَدلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَميعًا بَصيرًا»[۲].

و اما داوری افراد نالایق و گمراه و منحرف از جاده حق و عدالت را نه تنها مطرود می‌شمارد بلکه مردم را از دادخواهی از چنین داوران دروغین منع می‌نماید:

«يُرِيدُونَ أَن يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ»[۳].

۱- بحث مشروح در زمینه سیستم داوری بین‌المللی (حکمیت) در قانون اسلام از هدف اصلی بحث‌های این کتاب بیرون است و این بحث به طور جداگانه در فرصت دیگر مشروحاً در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

۲- سورهٔ نساء آیهٔ ۵۸.

۳- سورهٔ نساء آیهٔ ۶۰.

یک امتیاز دیگر

گروه‌های مذهبی که با استفاده از قانون قرارداد ذمه در کشور اسلامی اقامت می‌گزینند در مواردی که اختلافی بین آنان و مسلمین روی دهد می‌توانند تا آنجا که مقتضیات و شرائط قرارداد ذمه و تعهدات فی‌مابین اجازه می‌دهد از قانون حکمیت استفاده کنند و این در صورتی است که رجوع به حکمیت قبل از مراجعه به محاکم قضائی مسلمین صورت بگیرد و اما اگر حکم دادگاه صلاحیت‌دار اسلامی در مورد موضوع مورد اختلاف صادر گردد طبق تعهدی که هم‌پیمانان در ضمن قرارداد ذمه داده‌اند ناگزیر باید به رأی دادگاه اسلامی احترام بگذارند و از آن سرپیچی ننمایند، زیرا همان‌طوری که در فصل چهارم گذشت احترام و قبول احکام و مقررات اسلامی دادگاه‌های مسلمین یکی از وظائف و مسئولیت‌های قطعی گروه‌های مذهبی متعهد محسوب می‌گردد و آن‌ها مجاز نیستند به هیچ وجه از زیر بار این مسئولیت شانه خالی نمایند. در مخاصمات و دعاوی شخصی نیز حتی در صورتی که یکی از دو طرف مخاصمه مسلمان هم باشد می‌توانند با توافق یکدیگر از حضور در دادگاه‌های مسلمین خودداری نمایند و شخص و یا اشخاصی را به عنوان قاضی تحکیم و برای رفع نزاع فی‌مابین انتخاب نمایند و بر طبق داوری قاضی تحکیم اختلافات خود را حل و فصل کنند.

۸- آزادی فعالیت‌های اقتصادی و روابط بازرگانی

اسلام به فعالیت‌های اقتصادی و امور بازرگانی به صورت یک ضرورت حیاتی که مصالح فرد و اجتماع از آن ناگزیر می‌باشد ارزش و اهمیت فراوان قائل شده و در موارد زیاد به توسعه فعالیت‌های مشروع اقتصادی توصیه و تأکید نموده است[۱].

اصولاً اسلام آن مقدار کار و فعالیت اقتصادی را که معاش ضروری فرد و گردش چرخ نظام اجتماعی را تأمین می‌کند به عنوان یک وظیفه بر همه افراد فرض شمرده و گسترش آن را به مقدار بیش از نیازمندی‌های ضروری «مستحب» دانسته است[۲].

۱- وسائل الشیعه باب ۲۵ و ۷ و ۱۰ جلد ۱۲ مراجعه شود.

۲- وسائل الشیعه باب ۴ و ۹ و ۱۵ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ ج ۱۲ مراجعه شود.

اسلام هرگز اجازه نداده است که فردی با ترک کار و فعالیت اقتصادی معاش خود را بر افراد و یا جامعه تحمیل نماید و در مورد این گونه افراد نکوهش‌های فراوان در گفتارهای پیشوایان دین آمده است[۱].

پیامبر اکرم(ص) هرگاه با جوانی روبرو می‌شد ابتدا از کار و حرفهٔ وی می‌پرسید و هرگاه فرد بیکاری بود روی از او بر می‌گرداند و در صورتی که مرد هنرمند و فعالی بود وی را مورد تشویق قرار می‌داد و می‌فرمود ارزش انسان به کار و حرفه او است.

کسانی که به خاطر اشتغال به امور معنوی و عبادت دست از کار و کوشش برای تأمین نیازمندی‌های زندگانی کشیده‌اند هرگز رفتارشان با روش میانه‌روی اسلام وفق نمی‌دهد تا آنجا که پیشوایان دین فرموده‌اند:

«از پیروان ما نیستند کسانی که دنیای خود را به خاطر آخرت خویش از دست بدهند»[۲].

«به خاطر زندگانی دنیا آن‌چنان کوشش کن که گوئی همیشه زنده خواهی ماند و برای رستگاری روز بازپسین آنقدر اهتمام بورز که گوئی فردا رخت از جهان خواهی بست»[۳].

«ثروت چه نیکو یاوری برای پرهیزکاری است»[۴].

اسلام با واقع‌بینی خاص نه تنها فعالیت‌های اقتصادی را یک حق طبیعی و مشروع برای افراد و انسان‌هایی که از حق حیات بهره‌مند می‌باشند تلقی نموده اصولاً آن را به صورت وظیفه و امر ضروری در بقاء زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی به شمار آورده است.

و این حقیقت را اختصاص به مسلمین و جامعه اسلامی نداده و در مورد متحدین و گروه‌های غیرمسلمان که به عضویت جامعه اسلامی در می‌آیند نیز کاملاً تأکید نموده است زیرا طبق قانون قرارداد ذمه به اقلیت‌های متعهد اجازه داده شده است که در سرزمین‌های اسلامی به فعالیت اقتصادی و تجارت و بازرگانی اشتغال ورزند و به مسلمانان نیز اجازه داده

۱- وسائل الشیعه باب ۵ و ۱۸ و ۲ جلد ۱۲ مراجعه شود.

۲- حدیث ۱ باب ۲۸ جلد ۱۲ وسائل الشیعه.

۳- حدیث ۲ باب ۲۸ جلد ۱۲ وسائل الشیعه.

۴- حدیث ۳ باب ۲۸ جلد ۱۲ وسائل الشیعه.

شده با آنان روابط اقتصادی و بازرگانی داشته باشند و در توسعه و گسترش اقتصاد جامعه اسلامی با یکدیگر تشریک مساعی نمایند و در تمام این فعالیت‌ها و روابط، اقلیت‌های غیرمسلمان از آزادی و امنیت بهره‌مند می‌باشند.

حق مالکیت

نظام کلی اقتصاد اسلامی بر اساس اصل مالکیت و احترام به مالکیت فردی استوار گردیده و انواع فعالیت‌های اقتصادی و تجارت و معاملات بر این اساس تنظیم شده است.
این نظام بدون هیچ‌گونه تغییر اساسی در مورد متحدین غیرمسلمان جامعه اسلامی (اقلیت‌های مذهبی متعهد) نیز به رسمیت شناخته شده و بدین‌ترتیب اصل مالکیت آنان مانند مالکیت افراد مسلمان به طور قانونی مورد احترام و مصونیت قرار گرفته است و چنان‌که در نخستین مسوولیت‌های جامعه اسلامی در برابر تعهدات قرارداد ذمه بیان نمودیم ذمیان اموالشان مانند جان و عرضشان از مصونیت کامل برخوردار بوده و تحت حمایت جامعه اسلامی مأمون و محفوظ می‌باشد.
حق مالکیت حتی در مورد اراضی نیز برای اقلیت‌ها محفوظ است و آن‌ها می‌توانند از طریق معاملات مشروع زمین یا ساختمان و نظایر آن را به ملکیت خویش در آورند.
اسلام بر اساس اصل احترام به مالکیت فردی در مورد گروه‌های متعهد اجازه نمی‌دهد در ملک افراد کوچک‌ترین تصرفی به عمل آید و هرگونه تصرفات در اموال ذمیان بسته به رضایت و توافق قبلی می‌باشد و در این‌باره اموال منقول و غیرمنقول حکم یکسانی دارند.

آزادی تجارت

اسلام در محیط امن و همزیستی که با انعقاد قرارداد ذمه بین مسلمانان و گروه های مذهبی دیگر به وجود آمده هرگونه فعالیت اقتصادی و از جمله تجارت و فعالیت‌های بازرگانی را برای اقلیت های مذهبی مجاز می‌شمارد و آزادی آنان را در این زمینه تضمین می‌نماید.

نکته‌ای که بیشتر جالب توجه است اینست که مفهوم آزادی در مورد فعالیت‌های اقتصادی تنها بدان معنی نیست که اقلیت‌های مذهبی با استفاده از این حق عملاً در اقدام به هرنوع معامله و تجارت و فعالیت اقتصادی دیگر آزاد می‌باشند، بلکه مفهوم آزادی شامل این نکته نیز هست که اصولاً اسلام آنان را مجبور به پیروی و مراعات قوانین و مقررات اقتصادی اسلام نمی‌نماید و پیروان هر یک از مذاهب سه‌گانه می‌توانند طبق مقررات آیین خویش به داد و ستد و فعالیت‌های بازرگانی و اقتصادی دیگر بپردازند.

نهایت در مواردی که طرف معامله مسلمان است معاملاتی که مطابق با موازین اسلامی نیست از نظر یک فرد مسلمان نمی‌تواند رسمی و مؤثر باشد و در این گونه موارد باید طرفین در تطبیق معاملات خود با مقررات اقتصادی اسلام توافق نمایند.

از آنجا که روابط آزاد اقتصادی معمولاً یک نوع تقارب و تفاهم دوستانه‌ای را ایجاب می‌کند لذا این گونه روابط می‌تواند نتایج مطلوبی را از نظر اسلامی به بار آورد چنانکه عملاً نیز بیشتر موفقیت‌های مسلمین و پیشرفت‌های سریع اسلام در جوامع مختلف مرهون این گونه آمیزش‌ها و روابط بوده و تماس‌های بازرگانی در تاریخ مسلمین مؤثرترین عامل گسترش روز افزون اسلام به شمار می‌آید.

ربا خواری

در متن پاره‌ای از عهدنامه‌هایی که پیامبر اکرم(ص) با گروه‌های مذهبی معاصر خود منعقد نموده تصریح شده که متعهدین باید از رباخواری خودداری نمایند. این قید که با توافق طرفین در متن قرارداد گنجانده می‌شود گرچه به صورت ظاهر استثنا و محدودیتی را در زمینه آزادی مطلق‌العنان سوداگران و بازرگانان سودجوی اقلیت‌های مذهبی در بر می‌گیرد ولی نباید از نظر دور داشت که این مطلب به جهت اهمیت حیاتی‌ای که دارد جزئی از سیاست قاطع مبارزه با ربا است که اسلام در سیستم اقتصادی جامعه اسلامی آن را با شدتی هرچه بیشتر و قاطع‌تر دنبال می‌نماید.

خطرات و مفاسد گوناگون و مرگبار سیستم رباخواری واضح‌تر از آنست که در توضیح آن قلم‌فرسایی شود زیرا این بلای اقتصادی خانمان‌سوز که هم‌اکنون اقتصاد جهان در تب مرگبار آن به حالت احتضار کشانده شده بی‌رحمانه‌ترین استعمار و ننگین‌ترین سودجویی‌ها را از طبقات فعال و تولید کننده ببار آورده و عامل بیشتر سیه‌روزی‌ها و بدبختی‌های فراوان در شئون مختلف اجتماعی بوده و مایه فساد و تباهی روابط اقتصادی و فعالیت‌های تولیدی محسوب می‌گردد.

اسلام مبارزه با رباخواری را تا سر حد اعلان جنگ از طرف خداوند با رباخواران پیش برده است[1] و این نوع مبارزه قاطع در مورد هیچ‌کدام از محرمات اسلامی جز شرک به چشم نمی‌خورد و بدین‌ترتیب اسلام مبارزه با رباخواری را در ردیف مبارزه با شرک که هدف نهایی اسلام است قرار داده و برای ریشه‌کن نمودن سرطان اقتصادی تنها به طرق منفی متوسل نگشته بلکه با استفاده از روش‌های مثبت و پرسود اقتصادی عملاً با سیستم رباخواری مبارزه کرده است.

قرآن مسئله تحریم ربا را، از قانون‌های ثابت شرایع و آیین‌های آسمانی می‌شمارد و به همین جهت رباخواران یهود را به شدت تقبیح و به عذاب دردناک الهی تهدید می‌نماید[2].

روی این اصل تصریح به تحریم ربا در متن قرارداد ذمه چیزی جز توافق بر خودداری از یک عمل نامشروع که جرم بودن آن از نظر آیین و عقیده طرفین مورد تأیید قرار گرفته نیست و این نوع محدودیت‌های مذهبی هیچ‌گونه تحمیلی را در بر نخواهد گرفت.

به علاوه صرف‌نظر از ضرورت اجتناب‌ناپذیری که تحریم ربا را در هر نوع شرائطی ایجاب می‌نماید و نیز با چشم‌پوشی از این حقیقت که تحریم ربا مطابق با آیین‌های آسمانی دیگر نیز می‌باشد اصولاً نباید از این نکته نیز غفلت ورزید که اسلام با واقع‌بینی دقیق و ارزیابی عمیقی که درباره خطرات و زیان‌های خانمان‌سوز و مرگبار رباخواری دارد نمی‌تواند

۱- «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبَا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (سورهٔ بقره آیهٔ ۲۷۸-۲۷۹).

۲- «وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَکْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْکَافِرِینَ مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِیماً» (سورهٔ نسا آیهٔ ۱۶۱).

نسبت به چنین خطرات و زیان‌هایی که از ناحیه سیستم تجارت متحدین مسلمین، جامعه اسلامی را تهدید می کند بی‌تفاوت باشد.

بی‌شک اسلام به سلامت اقتصادی جامعه اسلامی علاقمند است و چنین حقی را دارد که از آلودگی اقتصاد جامعه اسلامی جلوگیری نماید و از طرف دیگر آزاد بودن رباخواری برای اقلیت هایی که خود عضو جامعه بزرگ اسلامی می‌باشند و فعالیت های اقتصادی آنان مرتبط و آمیخته با سایر فعالیت های اقتصادی جامعه اسلامی است خواه ناخواه سلامت و نظم اقتصادی را در چنین جامعه مؤتلفی به مخاطرات جبران‌ناپذیری دچار خواهد ساخت. از این رو مسلمانان همواره این حق را خواهند داشت که در قراردادهایی که با گروه های مذهبی منعقد می‌سازند سیستم ضد انسانی ربا را برای طرفین ممنوع و تحریم نمایند.

فلاحت و کشاورزی

استفاده از سرزمین های اسلامی برای اقلیت ها به منظور انواع فلاحت و کشاورزی آزاد است و ذمیان می‌توانند مانند سایر افراد مسلمان از فعالیت های فلاحتی و کشاورزی و دامداری و غیره بهره ببرند.

اراضی و مناطقی که ذمیان برای این گونه بهره‌برداری‌ها مورد استفاده قرار می‌دهند ممکن است از طریق خرید اراضی مزبور به تصرف آنان درآید و نیز ممکن است از اراضی متعلق به مسلمین باشد و فلاحان و کشاورزان ذمی از راه اجاره و یا پرداخت خراج دولتی به تصرف خویش درآورند در پاره‌ای از موارد نیز اراضی تحت تصرف آنان طبق قرارداد ذمه به خودشان واگذار می گردد که مانند صورت اول ملک شخصی به شمار می‌رود.

امتیازی که فلاحان و کشاورزان ذمی نسبت به همکاران مسلمان خویش دارند اینست که فلاحان و کشاورزان مسلمان موظفند مالیات مخصوصی تحت عنوان زکوة بپردازند در صورتی که اقلیت‌های مذهبی از هرگونه مالیاتی به جز جزیه معاف می‌باشند و در مورد اراضی خراجیه نیز خراجی که ذمیان می‌پردازند به منزله مال‌الاجاره زمین‌هایی است که برای فلاحت و کشاورزی از طرف دولت اسلامی در اختیار آنان قرار می گیرد.

روابط آزاد اقتصادی

باید توجه داشت که تضمین آزادی تجارت و فعالیت های اقتصادی برای اقلیت های مذهبی همراه با آزادی روابط اقتصادی نیز می‌باشد بدین معنی که مسلمین نیز مجازند با گروه‌های مزبور روابط آزاد اقتصادی داشته باشند و تنها محدودیتی که در این زمینه متوجه مسلمین است مربوط به داد و ستدها و معاملاتی است که از نظر قانون اسلام ممنوع و یا فاقد ارزش اعلان شده است.

مثلاً مسلمانان نمی‌توانند برای داد و ستد کالاهایی که اسلام آن‌ها را بی‌ارزش و فاقد مالیت دانسته از قبیل خنزیر و مشروبات الکلی و آلات موسیقی و قمار اقدام نمایند و یا در کارهای نامشروع شرکت نمایند و این مقررات اختصاصی به مورد روابط اقتصادی مسلمین با اقلیت‌های مذهبی ندارد بلکه ممنوعیت این گونه موارد عمومی و همگانی می‌باشد.

بنابراین مسلمانان می‌توانند با افراد ذمی کالاهای مورد نیاز را مبادله نمایند و یا املاکی را به اجاره آنان درآورند و یا از آنان اجاره کنند و نیز در فعالیت‌های بازرگانی با آنان شرکت های تجارتی تشکیل دهند و همچنین وام بدهند و وام بگیرند و یا از طریق رهن و ودیعه و مزارعه و مضاربه و مصالحه و وکالت و ضمان و حواله و نظایر آن روابط اقتصادی برقرار نمایند چنان که مسلمین می‌توانند در فعالیت‌های خود از نیروی انسانی آنان از طریق استخدام استفاده نمایند و نیز در کارهای مشروع به استخدام ذمیان درآیند.

با توجه به این گونه روابط آزاد و دوستانه در جامعه اسلامی بین مسلمین از یک طرف و گروه های مذهبی از سوی دیگر باید گفت اصولاً در جامعه اسلامی اقلیتی ممتاز و مشخص مطرح نیست و تبعیض در میان افراد و اعضاء جامعهٔ بزرگ اسلامی وجود ندارد و همه اعم از مسلمان و یهودی و مسیحی و زردشتی متعهد مانند هم‌وطن و یک ملت در اصطلاح حقوقی جدید با همکاری و تشریک مساعی صمیمانه بنیه های اقتصادی و اجتماعی جامعه بزرگ متحد خود را تقویت می‌نمایند.

روش عملی پیامبر اکرم(ص) در روابطی که با یهودیان و مسیحیان متحد خویش داشت نمونه عملی بارزی از این طرح اقتصادی و اجتماعی و سیاسی قانون ذمه در مقیاس بین‌المللی بود.

پیامبر اکرم(ص) با یهودیان مدینه داد و ستد می‌کرد و از آنان وام می‌گرفت و همچنین علی(ع) با ذمیان رفتار مشابه داشت تا آنجا که در امور فلاحتی اجیر آنان می‌شد و در سایر روابط اقتصادی نیز فرقی بین ذمیان و مسلمانان قائل نمی‌شد.

مالیات تجارت و عوارض

بازرگانان ذمی همان‌طوری که در انجام معاملات و انتخاب طرق بازرگانی آزاد می‌باشند در تعیین و انتخاب محل تجارت نیز آزادی کامل دارند و می‌توانند در هر شهر و منطقه‌ای که منظور می‌دارند بکار تجارت اشتغال ورزند و چنانکه در سابق گفتیم هیچ‌گونه مالیاتی از بازرگانان ذمی جز جزیه دریافت نمی‌گردد و کالاهای تجارتی نیز در موقع نقل و انتقالات مشمول عوارض نخواهد بود[1].

تنها محدودیتی که در این مورد به چشم می‌خورد ورود بازرگانان ذمی به منطقه حجاز می‌باشد که ما شرح آن را در مباحث گذشته بیان نمودیم. نکته‌ای که در اینجا باید اضافه کنیم اینست که با صدور اجازه رسمی از طرف مقامات صلاحیت دار اسلامی برای ورود بازرگانان ذمی به منطقه حجاز عوارض خاصی در برابر این اجازه مقرر می‌گردد که سوداگران ذمی باید سالانه آن را بپردازند.

شیخ طوسی در این زمینه چنین توضیح می‌دهد:

«اما ذمیان هرگاه در سرزمین‌های اسلامی، بجز حجاز به کار تجارت مشغول شوند هیچ‌گونه مزاحمتی بر آنان ایجاد نمی‌گردد زیرا تجارت آنان آزاد و مجاز می‌باشد و ذمیان می‌توانند در بلادی که انتخاب نموده‌اند هر قدر که بخواهند اقامت نمایند و اما در مورد سرزمین حجاز هرگز نباید به منطقهٔ حرم داخل شوند و بجز قسمت حرم، به سرزمین‌های دیگر منطقه حجاز بدون کسب اجازه رسمی نمی‌توانند داخل گردند و هرگاه بدون اجازه قبلی وارد حجاز شوند مجازات می‌شوند ولی مجازات آن‌ها نباید به مرگ و اسارت منتهی

۱- موضوع عوارض گمرکی و مالیات بر صادرات و کالاهای وارداتی در این بحث مطرح نیست وظائف بازرگانان ذمی در زمینه مزبور تابع سیاست کلی اقتصادی دولت اسلامی می‌باشد.

گردد زیرا آنان پیمان مشترک با مسلمین دارند و هرگاه با کسب اجازه رسمی وارد حجاز گردند باید درباره مقاصد آنان تحقیق شود اگر به خاطر انجام کارهائی آمده باشند که با مصالح مسلمین وفق می‌دهد مانند آنکه حامل پیام و یا نماینده انعقاد قرارداد ذمه و یا هُدنه باشند و یا مواد غذائی مورد احتیاج مسلمین را حمل نمایند بدون پرداخت عوارض به حجار وارد می‌شوند و در صورتی که ورود آنان به خاطر کارهائی باشد که تماسی با مصالح و منافع مسلمین ندارد و یا به خاطر اشتغال به امور بازرگانی قصد حجاز را داشته باشند بدون پرداخت عوارض از دخول به منطقه حجاز ممنوع خواهند بود».

«هرگاه ذمیان بدون اجازه و پرداخت عوارض وارد حجاز شوند پیشوای مسلمین می‌تواند عوارض مزبور را مانند صورتی که با اجازه وارد می‌شدند دریافت نماید. بعضی از فقها گفته‌اند در این صورت ذمیان از پرداخت عوارض اجباری معاف می‌باشند و این نظریه قوی است زیرا به مقتضای اصل و قاعده چون تعهدی در این زمینه نداشته‌اند چیزی بر عهده آنان تعلق نمی‌گیرد و نیز گفته شده که با آنان همان رفتار می‌شود که در کشورهای غیراسلامی با مسلمین معمول می‌دارند».

«ذمیان هرگاه در منطقه حجاز به کار تجارت و بازرگانی اشتغال ورزند عوارضی را که ضمن قرارداد مخصوص بازرگانی، متعهد شده‌اند به طور سالانه پرداخت می‌کنند و در این‌باره اختلافی بین فقها وجود ندارد و اما اقلیت‌های غیرمتعهد که پیمانی با مسلمین ندارند در صورتی که در سرزمین‌های اسلامی به تجارت بپردازند عوارض و مالیات تجارتی آنان را، احوط اینست که هر دفعه که به کشور اسلامی داخل می‌گردند گرفته شود زیرا ممکن است برای بار دوم باز نگردند»[1].

عوارض انتقال زمین

بر اساس آزادی تجارت مبادله اراضی نیز تا آنجا که خطرات سیاسی در بر نداشته باشد بدون هیچ‌گونه مانع قانونی بین مسلمین و اقلیت‌های متعهد آزاد و هر نوع معامله‌ای در این

۱- المبسوط فی فقه‌الامامیه، ج ۲ صفحه ۴۹.

مورد چه به صورت خرید و فروش و چه به صورت‌های دیگری که موجب انتقال زمین به اقلیت‌های متعهد گردد مجاز و مشمول مقررات رسمی «معاملات» می‌باشد.

ولی طبق مقررات قانون «خمس» در مواردی که طی معامله رسمی زمین به اقلیت‌های مذهبی انتقال می‌یابد ذمیان باید خمس آن را به مصارفی که در قانون خمس مقرر شده برسانند.

این نوع عوارض را فقهاء در مورد خرید و فروش زمین آنجا که شخص ذمی زمینی را از مسلمان خریداری می‌نماید از نظر فقه اسلامی مسلم شمرده و در سایر مواردی که زمین به نحو دیگری غیر از خرید و فروش به وی منتقل می‌گردد قابل بحث و تردید دانسته‌اند و از باب احتیاط توصیه نموده‌اند که مسلمانان ضمن قرارداد انتقال زمین قید کنند که خریدار ذمی خمس آن را پرداخت نماید؛ و ممکن است توافق به این صورت انجام گیرد که در متن عقد فروشنده مسلمان پرداخت خمس زمین را تعهد کند و در چنین موردی خریدار ذمی از پرداخت خمس معاف خواهد بود و اما در مواردی که فروشنده تعهد ننماید هرگاه خریدار ذمی از پرداخت خمس زمین خودداری نماید و زمین مزبور را به ذمی دیگر و یا مسلمانی حتی اگر به خود فروشنده مسلمان منتقل نماید باید خمس زمین پرداخت گردد.

و این قانون شامل آن موردی که فروشنده و خریدار معامله را اقاله و یا فسخ می‌کنند نیز می‌گردد و زمین در اختیار هر مالکی که قرار گیرد باید عوارض مخصوص (خمس) آن را بپردازد و همچنین اگر خریدار ذمی پس از خریدن زمین مسلمان گردد از عوارض مزبور معاف نخواهد بود.

باید توجه داشت که مقررات عوارض مزبور در صورتی مسلم است که معامله اصالتاً متعلق به زمین گردد و اما در مواردی که مورد معامله ساختمان و نظایر آن باشد زمین به تبعیت آن مبادله شود. گرچه بعضی از فقهای شیعه ثبوت عوارض مزبور (خمس) را مسلم و غیرقابل تردید تلقی نموده‌اند[۱] و بعضی دیگر در مورد آن ادعای اجماع نیز کرده‌اند[۲] ولی

۱- تذکرةالفقهاء ج ۱ صفحه ۲۵۳.

۲- غنیه به نقل مصباح‌الفقیه کتاب الخمس صفحهٔ ۱۳۲.

برخی دیگر از فقها مانند صاحب مدارک و شهید ثانی ذمیان را از پرداخت خمس در مورد خرید زمین معاف شمرده‌اند[۱].

علامه حلی با وجود اینکه در تذکرة الفقهاء وجوب خمس را در مورد مزبور از نظر شیعه مسلم دانسته در کتاب مختلف تصریح نموده که عده‌ای از فقهاء گذشته مانند ابن‌جنید و سلار و مفید و ابن‌ابی عقیل و ابی‌الصلاح این نوع خمس را یادآور نشده‌اند.

تنها مدرک این حکم روایتی است که ابوعبیده حذاء از امام صادق(ع) نقل کرده:

«ایما ذمی اشتری من مسلم ارضا فان علیه الخمس».

نظر به این که احتمال می‌رود مراد از زمین در مورد روایت زمینی باشد که خراج برآن بسته شده (صدی ده) و لذا با خرید ذمی صدی ده دیگر اضافه می‌شود و مجموع (صدی بیست) برابر با خمس خواهد بود.

از این رو بعید نیست که منظور از خمس در مورد ذمی خمس اصطلاحی که از احکام ثابت اسلامی است نباشد بلکه یک نوع مالیات است که در حدود اختیارات زمامدار صلاحیت‌دار اسلامی می‌باشد.

آزادی مشاغل

اقلیت‌های مذهبی متعهد به جز امور بازرگانی و فعالیت‌های اقتصادی اصولاً در مورد انتخاب هر نوع شغل و حرفه نیز آزاد و مختار می‌باشند و می‌توانند به هر نوع شغل و حرفه‌ای که با قرارداد ذمه منافات نداشته باشد و ایجاد مفاسد و اختلال نظام اجتماعی در داخل جامعه بزرگ متحد ننماید اشتغال ورزند.

پیشه و حرفه آزاد برای اقلیت های مذهبی متعهد شامل مشاغل تولیدی و صنعتی و همچنین مشاغلی از قبیل طبابت و تعلیم و نظایر آن نیز می گردد.

بدیهی است گرچه اصل حق اشتغال به امور مزبور جزء مقتضیات قرارداد ذمه بوده و تضمین آن بر مسلمین لازم می‌باشد ولی این نکته را نیز باید یادآور شد که جزئیات و

۱- مصباح‌الفقیه کتاب الخمس صفحه ۱۳۲.

موارد این حق با تصریحاتی که ممکن است در متن قرارداد ذمه مورد توافق قرار گیرد قابل تغییر و تبدیل می‌باشد.

بنابراین چنین حقی برای مسلمین محفوظ است که احیاناً به موجب مصالح ضروری جامعه اسلامی و منافع خاصی که منظور پیشوای مسلمین می‌باشد اقلیت های مذهبی متعهد و یا افراد معینی از آنان از اشتغال به پاره‌ای از مشاغل و حرفه‌ها محروم و ممنوع گردند.

و این نوع محدودیت استثنائی در مورد امور بازرگانی و اقتصادی نیز ممکن است منظور گردد بدین‌ترتیب که در متن قرارداد ذمه محدودیت‌هایی در زمینه فعالیت‌های تجارتی و اقتصادی سوداگران ذمی و یا افراد خاصی از آنان به عللی که به مصالح مسلمین و صلاحدید پیشوای جامعه اسلامی مربوط است ملحوظ شود. ولی در صورتی که نسبت به این امور تصریحی در قرار داد ذمه نیامده باشد همان‌طور که گفته شد اقلیت های مذهبی متعهد در زمینه های اقتصادی و اشتغال به مشاغل و حرفه‌ها از آزادی کامل برخوردار خواهند شد.

۹- حق اجرا و رسمیت حقوق مدنی اقلیت‌ها

اقلیت‌هایی که در تشکیل جامعه متحد بزرگ اسلامی به انعقاد قرارداد ذمه شرکت نموده اند در مسائل مربوط به حقوق مدنی از قبیل ازدواج و طلاق و ارث و نظایر آن ملزم به پیروی از قوانین اسلام نخواهند بود و مقررات و قوانینی که در این زمینه در آیین های سه‌گانه مقرر شده از طرف مسلمین و دستگاه‌های قضائی و اجرائی جامعه اسلامی به رسمیت شناخته می‌شود و پیروان آیین های مزبور هر گروهی می‌توانند طبق رسوم و مقررات آیین مورد اعتقاد خود رفتار نموده و از قوانین متبوعه پیروی کنند.

بدیهی است منظور از احکام و مقررات مربوط به حقوق مدنی ادیان سه‌گانه همان رسوم و مقرراتی است که فعلاً از نظر پیروان این ادیان به رسمیت شناخته می‌شود گو اینکه با احکام و قوانین واقعی آیین‌های آسمانی مزبور کاملاً متفاوت باشد.

قوانین ازدواج ملل غیرمسلمان

بی‌شک در هر قوم و مذهب و آیینی مراسم و مقررات خاصی برای انعقاد رسمی پیمان ازدواج بین زن و مرد وجود دارد که طبق آن آثار حقوقی ازدواج تعیین و مشخص می‌گردد. حتی گروه‌هایی که پیرو هیچ مذهب و آیینی نیستند و به مبادی و عقائد مذهبی پایبند نمی‌باشند نیز برای ازدواج رسمی زن و مرد مقرراتی را وضع و عملاً از آن مقررات پیروی می‌کنند.

اسلام که واقع بینی و اعتراف به واقعیات را همواره در ارزیابی حقائق و وضع مقررات اجتماعی مورد نظر قرار داده در این مورد نیز دور از هرگونه تعصب رسوم و احکام اقوام و مذاهب را در زمینه عقد قرارداد ازدواج که تابع امیال و خواست خود آن‌ها می‌باشد به رسمیت شناخته است.

علامه حلی در این مورد می‌گوید:

«ازدواج‌های کفار صحیح است و بر طبق همان ازدواج وضع آنان محفوظ خواهد ماند هنگامی که به اسلام بگروند و یا در دادگاه‌های اسلامی دادخواهی نمایند»[1].

در قرآن در سوره ابولهب آنجا که وی به سبب اَعمال خصمانه‌اش مورد تقبیح قرار می‌گیرد، چنین آمده است: «وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ».

در این آیه اعتراف ضمنی به صحت ازدواج بین ابولهب و همسرش به خوبی نمایان است چنان‌که همین اعتراف را از آیه «امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ» در مورد فرعون و زنش می‌توان به دست آورد.

و نیز در تأیید نظریه فوق می‌توان گفت که زنان و مردان غیرمسلمان به هنگام دادخواهی در محاکم اسلامی در مورد اختلافات مربوط به امور زناشویی بر طبق ازدواجی که مطابق با مقررات متبوعه خویش صورت داده‌اند محاکمه می‌شوند و این به خاطر آن است که ازدواج‌های مزبور صحیح و رسمی می‌باشد؛ و همچنین هر گاه زوجین غیرمسلمان اسلام بیاورند ازدواج آن‌ها تثبیت خواهد شد در صورتی که اگر ازدواج مزبور قبل از مسلمان شدن آن دو باطل بود چگونه به صورت ازدواج صحیح تغییر شکل خواهد داد؟

۱- تذکرةالفقهاء: ج ۲ صفحه ۶۴۸ و ۶۵۰.

عده‌ای از فقهای عامه از جمله مالک می‌گویند: ازدواج کفار به جهت مراعات ننمودن احکام و شرائط شرعی فاسد است ولی به خاطر رعایت پیمان موقع ترافع در محاکم اسلامی زوجین غیرمسلمان محکوم به جدایی نمی‌شوند و همچنین به هنگام گرویدن به اسلام از باب تخفیف و عفو ازدواج آنان به رسمیت شناخته می‌شود و بعضی از فقهای عامه نیز مدعی‌اند که ازدواج کفار تا هنگامی که اسلام نیاورده‌اند نه محکوم به صحت است و نه محکوم به فساد[۱]. ولی فقهای شیعه معتقدند که عقد ازدواج رسمی کفار هرگاه بر طبق موازین رسمی متبوعه به طور صحیح انجام گیرد از نظر مسلمین نیز محکوم به صحت خواهد بود و فرقی بین اهل کتاب و بت‌پرستان و غیر هم وجود ندارد حتی اگر زوجین به آیین اسلام بگروند ازدواج سابق آنان پس از اسلام نیز رسمیت خواهد داشت مگر آنکه ازدواج سابق مانند ازدواج با محارم با موازین اسلام مخالف باشد»[۲].

حدیث معروف: «لِکُلِّ قَوْمٍ نِکَاحٌ» ضمن اشاره به این واقعیت امضاء قانون ازدواج را در محدوده رسومات اقوام و ملل مختلف در بر می‌گیرد و این شناسایی تا سر حد ازدواج با محارم که در میان بعضی از اقوام رسمیت دارد علیرغم تحریم اکید آن در قانون اسلام گسترش می‌یابد.

روی این اصل کلی اقلیت‌های مذهبی متعهد نیز از نظر قوانین ازدواج حق پیروی و اجرای رسوم و مقررات خویش را داشته و ازدواج‌هایی که مطابق با مقررات متبوعه باشد به عنوان ازدواج قانونی از طرف مقامات قضائی و اجرائی مسلمین به رسمیت شناخته خواهد شد و طبق حدیث «الزموهم بما الزموا به انفسهم» دعاوی و اختلافاتی که در این زمینه در دادگاه‌های اسلامی و یا دادگاه مخصوص تحکیم[۳] مطرح می‌شود بر اساس احکام و مقررات متبوعه حل و فصل می‌گردد[۴].

۱- الفقه علی‌المذاهب الاربعه ج ۴ صفحه ۲۰۰.

۲- وسیله‌النجاه ج ۲ صفحه ۲۵۶ و تحریرالوسیله ج ۲ صفحه ۴۲۲ و تذکرةالفقهاء ج ۲ صفحه ۶۴۸ مراجعه شود.

۳- درباره دادگاه تحکیم توضیحی در بحث گذشته تحت عنوان استقلال قضائی داده شده مراجعه شود.

۴- در بحث گذشته: تحت عنوان استقلال قضائی توضیحی در این باره داده شده مراجعه شود.

ازدواج اقلیت‌ها با زنان مسلمانان

مسئله ازدواج یکی از سنن آفرینش انسان و از خواست های طبیعی و غریزی بشر محسوب می‌شود و اسلام این واقعیت را برای اقلیت های مذهبی متعهد به عنوان یک حق مشروع مسلم غیرقابل نقض تلقی نموده است و همان طوری که گفته شد از نظر حقوقی هم ازدواج هایی را که در میان مردان و زنان اقلیت ها طبق مقررات متبوعه صورت می گیرد قانونی و رسمی می‌شمارد ولی در عین حال در قانون ازدواج مسلمین این حق و آزادی در چهارچوب افراد هم کیش محدود شده و به زنان مسلمان اجازه داده نشده که با مردان غیرمسلمان ازدواج نمایند.

و طبق همین قانون به طور کلی ازدواج مردان غیرمسلمان گو اینکه ذمی و متعهد هم باشند با زنان مسلمان ممنوع و ارتکاب بدان جرم محسوب شده و در مواردی که در متن قرارداد ذمه خودداری ذمیان از تعرض به زنان مسلمان و تقاضا و انجام ازدواج با زنان مسلمان تصریح شود جرم مزبور موجب نقض پیمان تلقی می گردد. اسلام برای آنکه ازدواج از یک پیوند معنوی اصیل برخوردار باشد و محیط زندگی مشترک زناشویی توأم با هماهنگی فکری و روح تعاون و مسالمت و صفای معنوی گردد شرط کفو و برابر بودن زن و مرد را در تحقق ازدواج حقیقی ضروری می‌شمارد. ولی اسلام کفو بودن زوجین و برابری آن دو را با مقیاس‌های مادی و صوری قابل سنجش نمی‌داند و به همین علت ثروت، مقام، حسب و نسب، نژاد، موقعیت خانوادگی، شخصیت اجتماعی و نظایر آن هیچ‌کدام مشخص برابری زوجین محسوب نمی گردد.

تنها مقیاسی که از نظر اسلام برابری و کفویت زوجین را مشخص می‌سازد ایمان و عقیده است و روی این اصل کلی، اسلام مردی را کفو و برابر[1] و شایسته همسری زن مسلمان می‌شمارد که با وی از نظر ایمان و عقیده برابر و هم‌سطح باشد.[2]

۱- شرایع‌الاحکام و جواهرالکلام : کتاب نکاح، مسئله اول از مسائل لواحق عقد.

۲- این اصل در قرآن چنین بیان شده که «وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ» سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۲۰.

و نیز این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که زن همواره در زندگانی زناشویی روی یک سلسله علل روانی و اجتماعی تابع و مقهور اراده مرد می‌باشد و این واقعیت را اگر ما به عنوان یک قانون طبیعی عمومی نپذیریم بی‌شک صدق آن را عادتاً در بیشتر ازدواج‌ها در بیشتر محیط‌ها و شرائط اجتماعی نمی‌توانیم انکار نماییم. بدیهی است که اسلام نمی‌تواند چنین واقعیتی را نادیده گرفته و در برابر آثار و نتایج آن بی تفاوت باشد زیرا تجویز ازدواج زنان مسلمان با مردان غیرمسلمان به منزله آن است که نسبت به ایمان و عقیده زنان مسلمان در برابر خطر مسلمی که آنان را تهدید می‌کند نه تنها ابراز بی تفاوتی گردد بلکه اصولاً راه انحراف برای گرایش زنان مسلمان به سوی کفر باز شده و بدین‌وسیله انبوهی از مسلمین در معرض ارتداد قرار گیرند.

پر واضح است که این واقعیت تلخ با هدف های اصیل و ایده اسلامی کاملاً مغایر بوده و هرگز نمی‌تواند مورد تأیید آیینی که مدعی رسالت جهانی است قرار گیرد.

مسلمان شدن زوجه

هرگاه زوجهٔ مرد غیرمسلمان از آیین خود به آیین اسلام بگرود آثار حقوقی ازدواج نیز از نظر قانون اسلام تغییر می یابد. بدین‌ترتیب در صورتی که از هنگام عقد تا موقع مسلمان شدن زوجه همسر وی تصرف زناشویی انجام نداده باشد ازدواج مزبور خود به خود منفسخ گردید و از لحظه‌ای که زن، مسلمان شده ازدواج سابق آثار حقوقی خود را از دست خواهد داد.

و در صورتی که پس از تصرف زناشویی، زوجه مسلمان شود به همسر غیرمسلمان وی به مدت معینی[1] مهلت داده می‌شود تا به اختیار و اراده خویش درباره ادامه و یا به هم زدن ازدواج خویش با زوجه مسلمانش تصمیم بگیرد.

بدین معنی که هرگاه نیز به آیین اسلام ایمان بیاورد خواه ناخواه پیمان ازدواج آن دو همچنان باقی خواهد ماند مگر در صورتی که ازدواج مزبور از قبیل ازدواج‌های ممنوع نظیر

۱- مدت مزبور در روایات و کلمات فقها به مدت عده طلاق تحدید و تعیین گردیده.

ازدواج با محارم باشد که در این صورت کان لم یکن تلقی شده و آثار حقوقی آن منتفی خواهد بود.

و در صورتی که تا انقضاء مدت مقرر همچنان در آیین غیر اسلامی باقی بماند ازدواج منفسخ می‌گردد و کاشف از آن خواهد بود که ازدواج آن دو از همان آغاز مسلمان شدن زوجه بی‌اثر بوده است.

بنا به نظریه عده‌ای از فقها ذمیان در این مورد از امتیاز بیشتری برخوردار می‌شوند بدین‌ترتیب که هرگاه زن ذمی مسلمان شود و همسر ذمی وی هم‌چنان در آیین خود باقی بماند عقد زناشویی آن دو هم‌چنان محفوظ مانده و زوج ذمی می‌تواند روزها در کنار همسر مسلمانش به سر برد ولی شب‌ها باید از همدیگر جدا شوند[۱].

این عده از فقها در تأیید نظریه خود به دو حدیث زیر استدلال نموده‌اند:

۱- جمیل بن دراج از یکی از یارانش از امام محمد باقر(ع) یا امام جعفر صادق(ع) نقل می‌کند، که فرمود: مردی یهودی یا نصرانی و یا مجوسی هرگاه همسرش مسلمان شود ولی زوج اسلام نیاورد آن دو در عقد زناشویی خود باقی خواهند ماند و لکن به آنان اجازه داده نمی‌شود که سرزمین اسلامی (دارالاسلام) را ترک گویند»[۲].

۲- محمدبن مسلم از امام محمد باقر(ع) نقل می‌کند، که فرمود: اهل کتاب و همه آن‌هایی که با مسلمین پیمان «ذمه» دارند هرگاه یکی از زوجین آن‌ها مسلمان شود ازدواج آن دو همچنان رسمی خواهد بود و لکن زوج حق ندارد زوجه مسلمانش را از دارالاسلام خارج نماید و شب‌ها نیز نباید در کنار هم باشند و اما روزها می‌توانند در کنار همدیگر زندگی مشترک داشته باشند اما مشرکین مانند بت‌پرستان عرب و غیر آن‌ها ازدواج آنان تا انقضاء عده معلق خواهد ماند و تا مدت مزبور هرگاه زوج نیز اسلام بیاورد زن مسلمان همسر وی خواهد بود و اگر زوج مسلمان نشود و یا پس از انقضای عده اسلام بیاورد آن دو از همدیگر جدا می‌گردند و زوج مزبور هیچ‌گونه حقی نسبت به زن مسلمان نخواهد داشت[۳].

۱- شرایع‌الاحکام کتاب نکاح، مقصد اول از سبب مادی از فصل چهارم.

۲- وسائل‌الشیعه ج ۱۴ صفحه ۴۲۰.

۳- وسائل‌الشیعه ج ۱۴ صفحه ۴۲۲ در این مورد دو حدیث دیگر نیز در تهذیب‌الاحکام ج ۲ صفحه ۴۳۹ چاپ سنگی نقل شده است.

اکثر فقها که این نظریه را تضعیف نموده اند و نسبت به صحت دو حدیث مذکور نیز ابراز تردید کرده و آن دو را به جهت ارسال[۱] که موجب ضعف حدیث محسوب می‌گردد غیرقابل اعتماد شمرده اند و برای اثبات نظریه خود مبنی بر یکسان بودن حکم زوجین ذمی با زوجین غیرمسلمان ذمی به عموم و اطلاق آیات و روایاتی تمسک نموده‌اند که اینک نمونه‌ای از آن از نظر می‌گذرد:

۱- «هرگز خداوند برای کفار نسبت به مؤمنین راه تسلط و حکومت قرار نداده است» (سورهٔ نساء آیهٔ ۱۴۱)

۲- «نه زنان غیر مسلمان بر مسلمانان حلال است و نه مردان مسلمان بر زنان غیرمسلمان» (سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۱۰)

۳- «خود را به عقد زنان غیرمسلمان پای بند نکنید و بدان وقعی ننهید» (سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۱۰)

۴- احمدبن ابی نصر می‌گوید: از امام رضا(ع) پرسیدم درباره مردی که همسرش نصرانی است و این زن مسلمان می‌شود آیا وی می‌تواند در کنار زوج غیرمسلمانش زندگی کند. فرمود هرگاه زوجه مسلمان شود مجاز نیست با زوج کافرش زندگی کند. عرض کردم فدایت شوم زوج وی پس از مدتی مسلمان شده آیا ازدواج آن دو محفوظ می‌ماند؟ فرمود: هرگز مگر آنکه ازدواج جدیدی بین آن دو صورت بگیرد»[۲].

۵- جمعی از فقها مانند شیخ طوسی در خلاف و شهید ثانی در مسالک مدعی‌اند که اتفاق فقهای شیعه و اجماع آن‌ها بر طبق دلائل فوق مسلم می‌باشد.

ولی شیخ طوسی با وجود ادعای اجماع بر بطلان ازدواج به طور مطلق پس از انقضای عده در کتاب نهایه و تهذیب و استبصار نظریه مخالف را مبنی بر بقای ازدواج زوجین ذمی هنگامی که زوجه ذمی مسلمان می‌شود تأیید نموده است».

۱- ارسال در اصطلاح علم درایه عبارت از آن است که یک یا چندین از راویان حدیث در سلسله سند آن حدیث به طور صریح مشخص نگردد و در حدیث اول آخرین راوی و در حدیث دوم روای ما قبل آخر مشخص و معلوم نیست.

۲- مسالک‌الافهام کتاب نکاح صفحه ۴۹۰ و وسائل الشیعه ج ۱۴ صفحه ۴۱۷.

اسلام زوجین

در مواردی که زوجین غیرمسلمان هر دو مسلمان می‌شوند بی‌شک ازدواج آن دو همچنان از نظر اسلام محفوظ و مؤثر خواهد بود مگر در مواردی که ازدواج مزبور به صورت ازدواج با محارم و یا توأم با تعدد زوجات بیش از چهار و نظایر آن که با قوانین ازدواج در اسلام وفق نمی‌دهد انجام گرفته باشد که در صورت اول ناگزیر باید از یکدیگر جدا شوند و در مورد دوم زوج تازه مسلمان می‌تواند از میان همسرانش تا چهار زن انتخاب نماید و ازدواج بقیه خواه ناخواه باطل و ملغی خواهد بود.

در مواردی که با عناوین مبطل ازدواج تطبیق نکند به هیچ وجه از شرائط چگونگی ازدواج آن‌ها پرسش نمی‌شود و دادگاه‌های اسلامی موظفند که ازدواج زوجین تازه مسلمان را از هر ملت و مذهبی باشند به عنوان ازدواج صحیح تلقی نماید.

زوج اسلام می‌آورد

هرگاه زوج به آیین اسلام بگرود و زوجهٔ وی همچنان در مذهب غیراسلامی باقی بماند ممکن است این فرض به دو صورت زیر تحقق پذیرد.

۱- زوجه از پیروان مذاهب سه‌گانه (اهل کتاب) محسوب گردد.

۲- آیین و معتقد زوجه مذهبی غیر از ادیان سه‌گانه و اسلام باشد.

در صورت اول ازدواج آن دو آثار حقوقی ازدواج رسمی را خواهد داشت و زوج تازه مسلمان می‌تواند با زوجه کتابیه خود بر طبق ازدواج سابق زندگی نماید.

جز در موردی که زوجه زردشتی (مجوسیه) باشد و از محارم همسر خویش محسوب گردد. خواه ناخواه ازدواج آن دو در این صورت امکان‌پذیر نخواهد بود.

در دومین صورت هرگاه قبول اسلام از طرف زوج قبل از تصرف زناشویی باشد ازدواج منفسخ می‌گردد و در صورتی که پس از تصرف زناشویی، اسلام زوج تحقق پذیرد تا انقضای مدت عده اگر زوجه نیز مسلمان شد به حال ازدواج باقی خواهد ماند و هرگاه زوجه از پذیرش اسلام خودداری نماید ازدواج ملغی می‌گردد.

ارتداد زوجین غیرمسلمان

با ارتداد یکی از زوجین ذمی در صورتی که در کیش آن دو چنین ازدواجی صحیح نباشد ارتباط زناشویی آن دو قطع می‌گردد و در مواردی که ازدواج مزبور پس از ارتداد یکی از زوجین از نظر قانون هم‌کیشان صحیح باشد بعضی از فقها صحت ازدواج را تأیید نموده‌اند ولی اکثر فقها در این‌گونه موارد نیز ازدواج مرتد را غیر معتبر و ملغی شمرده‌اند زیرا اصولاً ارتداد از نظر اسلام مردود و موجب سلب مصونیت می‌باشد ولی شهید ثانی در مسالک در این استدلال مناقشه نموده و گفته است: حکم ما بر بطلان ازدواج در مورد مزبور کاملاً بی‌مورد است زیرا بنا به فرض یکی از زوجین به دینی صورت گرفته که ازدواج آن دو با آیین جدید نیز مطابق می‌باشد بنابراین گرچه مرتد مصونیت جانی ندارد ولی تا زنده است موجبی بر انفساخ ازدواج آن دو وجود ندارد.

ازدواج مسلمین با زنان غیرمسلمان

مردان مسلمان از ازدواج با زنان غیرمسلمانی که پیرو آیین موسی و عیسی نیستند ممنوع می‌باشند و اسلام صریحاً مسلمانان را از اقدام به چنین زناشویی‌ای نهی نموده است.

دو آیهٔ زیر قانون فوق را با کمال وضوح بیان می‌کند:

۱- «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ»[۱] با زنان مشرک ازدواج نکنید تا زمانی که ایمان بیاورند.

۲- «وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ»[۲] به عقد ازدواج زنان کافر پای‌بند نشوید و بدان اعتبار قائل نشوید.

اکثر فقهای شیعه ازدواج مردان مسلمان را با زنان زردشتی (مجوسی) نیز تحریم نموده‌اند زیرا آنچه مسلم است الحاق مجوس به اهل کتاب در مورد قانون ذمه و دیه می‌باشد به‌علاوه در مقابل احادیثی که در زمینه اهل کتاب بودن مجوس وارد شده[۳] روایت صریحی

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۱.

۲- سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۱۰ .

۳- احادیث مزبور را ما در نخستین بحث‌های قانون ذمه در همین کتاب مورد بررسی قرار دادیم.

در منع از ازدواج با مجوس از امام باقر(ع) نقل شده که حضرت در پاسخ این‌که آیا مرد مسلمان با زن مجوسیه می‌تواند ازدواج کند؟ نه ولی می‌تواند کنیز مجوسی نگهداری نماید[۱] و در روایت دیگر ازدواج منقطع (متعه) با زن مجوسی تجویز شده ولی به جهت ضعف سند این روایت فقها و از آن جمله صاحب جواهر به استناد دو آیه فوق‌الذکر و روایت مذکور حکم به حرمت ازدواج با زنان مجوسی نموده‌اند.

ازدواج مرد مسلمان با زنان یهودی و مسیحی

در مورد ازدواج مردان مسلمان با زنان یهودی و مسیحی نظرات مختلفی در کتب فقهی ابراز شده که مشهورترین این آراء تحریم ازدواج ابتدایی دائمی و تجویز ازدواج انقطاعی می‌باشد و جمعی از فقها نیز مانند صدوقین و ابن ابی‌عقیل ازدواج با زنان یهودی و مسیحی را مطلقاً تجویز کرده‌اند و شهید ثانی در مسالک‌الافهام و صاحب جواهر الکلام نیز ابراز تمایل به این نظریه نموده و آن را تأیید کرده‌اند. دلائلی که در تأیید نظریه جواز گفته شده چنین است:

در آیهٔ ۵ از سورهٔ مائده ازدواج با زنان اهل کتاب به طور صریح تجویز شده و این ازدواج همانند ازدواج با زنان مسلمان تلقی شده:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ»

و اما روایات قسمتی از آن بر جواز مطلق دلالت می‌کند و از قسمتی نیز تحریم استفاده می‌شود؛ و نیز در پاره‌ای از روایات در مقام ضرورت تجویز شده[۲] و در بعضی دیگر ازدواج با زنان ساده لوح اهل کتاب[۳] و در بعضی دیگر به عنوان عقد انقطاعی[۴] و در قسمتی دیگر در مواردی که زوج مسلمان می‌شود و زن در آیین یهود و یا مسیح باقی می‌ماند

۱- وسائل‌الشیعه ج ۱۴ صفحه ۴۱۸.

۲- وسائل‌الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۴۱۲.

۳- وسائل‌الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۴۱۴.

۴- وسائل‌الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۴۱۵.

تجویز گردیده[۱] و در چند روایت ازدواج مردان مسلمان با زنان یهودی و مسیحی در صورتی تجویز شده که مرد همسر مسلمان نداشته باشد[۲] و در روایت دیگر تحریم به صورتی اختصاص داده شده که همسر مسلمانش راضی به ازدواج زوجش با زن یهودی و یا مسیحی نگردد[۳].

طرفداران نظریه تحریم به اطلاق دو آیهٔ فوق‌الذکر[۴] که در تحریم ازدواج با زنان مشرک و کافر آمده استدلال نموده و در مورد آیه‌ای که مورد استناد قائلین به جواز قرار گرفته[۵] به دلیل چند روایت[۶] معتقد به نسخ شده‌اند و دو آیهٔ مذکور را ناسخ آیهٔ ۵ از سورهٔ بقره شمرده و نیز مفاد مفهومی پاره‌ای از روایات مشارالیه‌ها را مؤید نظریه خود دانسته‌اند.

ولی طرفداران نظریه تجویز مطلق موضوع را به علت آنکه سورهٔ مائده آخرین سورهٔ قرآن از نظر نزول می‌باشد رد کرده‌اند چه طبق پاره‌ای از روایات این سوره ناسخ سوره‌های دیگر بوده ولی خود منسوخ نمی‌باشد و نیز پیامبر اکرم(ص) دستور داد که احکام این سوره حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمرید[۷]. به‌علاوه سید مرتضی در رساله محکم و

۱- در صفحات قبل این روایات مورد بررسی قرار گرفت مراجعه شود و نیز به وسائل ج ۱۴ صفحه ۴۱۶ مراجعه شود.

۲- وسائل‌الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۴۱۸.

۳- وسائل‌الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۴۱۵.

۴- آیهٔ ۲۲۱ سورهٔ بقره و آیهٔ ۱۰ سورهٔ ممتحنه.

۵- آیهٔ ۵ سورهٔ مائده.

۶- وسائل‌الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۴۱۰.

۷- عن النبی صلی اله علیه و آله، «ان سوره المائده آخر القرآن نزولا فاحلوا حلالها و حرموا حرامها» و عن الطبرسی عن العیاشی باسناده و عیسی بن عبدالله عن ابیه عن جده عن امیر المؤنین علیه السلام قال کان القرآن ینسخ بعضه بعضاً و انما یوخذ من رسول الله صلی اله علیه و آله باخره و کان من آخر ما نزل علیه سوره المائده التی نسخت ما قبلها و لم ینسخها شی فقد نزلت علیه و هو علی بغله شهبا و قد ثقلت علیه الوحی حتی وقفت و تدلی بطنها حتی رایت سرتها تکاد تمس الارض و اغمی علی رسول الله (ص) حتی وضع یده علی ذوابه شیبه بن وهب بن الجمحی ثم رفع ذلک عن رسول الله صلی اله علیه و آله فقرء علینا رسول الله (ص) سوره المائده فعمل رسول الله (ص) و عملنا.

متشابه از تفسیر نعمانی از علی(ع) نقل کرده که آیهٔ سورهٔ مائده ناسخ آیات ۱۰ ممتحنه و ۲۲۱ بقره می‌باشد و نخستین آیات سورهٔ مائده نیز خود بر این حقیقت گواهی می‌دهد که این سوره مکمل قرآن و شامل آخرین احکام و مقررات الهی می‌باشد.

چنان‌که سرآغاز آیه مورد بحث «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ»

خود حاکی از غیرقابل نسخ بودن آن است[۱].

نکته دیگر این‌که هرگاه عنوان مشرک را شامل اهل کتاب نیز بدانیم آیات مزبور تعارضی با یکدیگر نخواهد داشت و قهراً آیه سوره مائده مخصص خواهد بود در صورتی که بنا به نظریه تحریم باید ملتزم به نسخ گردید و در مقام تردید بین تخصیص و نسخ بی‌شک تخصیص مقدم است[۲].

گرچه این بحث نیازمند به بررسی بیشتری است ولی در اینجا ما شرائط کتاب را منظور کردیم و بررسی کامل آن را در «رساله الوجیزه» به طور مشروح بیان نموده‌ایم.

قانون طلاق

تورات به صورتی که هم‌اکنون در دسترس یهودیان و مسیحیان قرار گرفته طلاق را مشروع و جایز شمرده جز در دو مورد زیر که آن را مردود دانسته است:

۱- در موردی که زوج مدعی شود همسرش هنگام ازدواج دوشیزه (باکره) نبوده و پدر وی علامت دوشیزگی او را اظهار نماید[۳].

۱- چنان‌که این مطلب با ملاحظه کلمه الیوم که مطابق با آیهٔ قبلی: «الیوم اکملت لکم دینکم» مطابق می‌باشد و همچنین با توجه به این که آیهٔ ۵ (پنج) مائده در مقام امتنان و ارفاق و تخفیف نازل شده به خوبی واضح می‌گردد.

۲- این اصل یک قاعده اصولی است که اصولیین در بحث حقیقت و مجاز درباره آن بررسی کامل به عمل آورده‌اند و برای توضیح بیشتر این بحث مربوطه به جواهرالکلام فصل «نکاح الکتابیه» مراجعه شود.

۳- الهدی الی دین المصطفی ج ۲ صفحه ۲۸۹.

۲- هرگاه به دوشیزه‌ای تجاوز کند باید با او ازدواج کند و هرگز نمی‌تواند وی را طلاق گوید[۱].

و از جمله احکام طلاق تورات این است که اگر مردی به جهت عیبی که در همسرش دید وی را طلاق گوید و از خانه خویش بیرونش براند زن می‌تواند همسری با خود انتخاب نماید ولی اگر از همسر دومی جدا شود همسر اول با وی نمی‌تواند برای بار دوم ازدواج نماید و این مرد نجس خواهد بود[۲].

اما در اناجیل نسبت به حکم طلاق چنین می‌خوانیم:

«فریسیون برای آزمایش مسیح پیش وی آمدند و از او پرسیدند آیا مرد می‌تواند همسرش را به هر سببی طلاق دهد؟ مسیح پاسخ داد مگر شما نخوانده‌اید کسی که نخست آفرید زن و مرد آفرید و مسیح گفت به خاطر همین است که مرد پدر و مادر خویش را رها می‌کند و به زن خود می‌پیوندد و این دو تن واحدی می‌گردند، بنابراین پس از این وحدت دیگر دو نیستند آنچه را که خداوند جمع نموده انسان قادر به جدائی آن نیست گفتند پس چرا موسی وصیت کرد طلاق‌نامه بدهند تا زن رها گردد مسیح گفت موسی به خاطر قساوت دل‌های شما چنین اجازه‌ای داد و از ابتدا چنین نبود اکنون من به شما می‌گویم هرکس همسرش را بدون جهت زنا طلاق دهد و سپس با زن دیگری ازدواج نماید زناکار است»[۳].

بر طبق این نصوص مسیحیان معتقدند که مردی که همسرش را طلاق گوید نباید زن بگیرد و زن مطلقه نیز نمی‌تواند شوهر کند و طلاق جز به علت زنا جایز نیست.

البته در نهضت‌های تجدیدطلبانه این مسائل از طرف جمعی از بزرگان مسیحیت مورد بررسی و جرح و تعدیل قرار گرفت و هم‌اکنون نیز از مشکلات دربار واتیکان به شمار می‌رود.

در هر صورت احکام طلاق نیز مانند قانون ازدواج طبق عقیده و مذهب اقلیت‌ها در مورد آنان انجام می‌گیرد و آن‌چه که در این‌باره صورت بگیرد از نظر حقوقی واجد ارزش و

۱- تورات کتاب التثنیه ۲۲-۲۹.

۲- کتاب التثنیه ۲۴.

۳- انجیل متی فصل ۱۹ آیات ۲-۱۰.

معتبر خواهد بود و در مواردی که اختلافی در زمینه‌های فوق به وجود آید در محاکم متبوع اقلیت ها حل و فصل می گردد و همان طوری که در سابق بیان شد در این گونه موارد می توانند از دادگاه های اسلامی نیز برای فیصله بخشیدن به مخاصمات فی‌مابین استفاده نمایند.

قانون ارث

اقلیت‌های مذهبی بر اساس قرابت‌هایی که چه از لحاظ نسبی و چه از نظر سببی از ازدواج‌های قانونی بین آنان به وجود می‌آید طبق قانون میراث آیین متبوع خود عمل می کنند و مالکیتی که از راه ارث حاصل می گردد مورد احترام می‌باشد.

در قانون ارثِ توراتِ موجود، برای پسر میت در برابر برادرانش دو نصیب مقرر شده[۱] و دخترها با وجود پسر از ارث پدر محروم می‌باشند و در صورتی که میت فرزندی نداشته باشد میراث وی به برادران وی می‌رسد و در صورت فقدان به برادران پدر میت و در صورت فقدان به خویشان نزدیک تعلق می گیرد[۲].

هر گاه اقلیت‌ها اختلافات ناشی از ارث و تقسیم میراث را در دادگاه‌های اسلامی مطرح نمایند افرادی که بر اساس ازدواج با محارم قرابتی با میت داشته باشند از ارث محروم خواهند شد[۳] ولی عده‌ای از فقها ارث نزدیکان نسبی را حتی در صورتی که نسبت از طریق ازدواج با محارم به وجود آمده باشد تجویز نموده‌اند[۴] و جمعی دیگر قرابت نسبی و سببی[۵] را چه بر اساس ازدواج صحیح تحقق یابد و چه از طریق ازدواج باطل و با محارم به وجود

۱- تورات کتاب التثنیه ۱-۱۷ .

۲- تورات کتاب العدد ۲۷، ۸-۱۲.

۳- فروع کافی جلد ۷ صفحه ۱۴۵ و شرایع‌الاحکام و جواهرالکلام بحث «میرات المجوس» و تهذیب-الاحکام همان بحث.

۴- همان مصادر.

۵- قرابت نسبی آن قسم از خویشاوندیست که بر اساس توالد به وجود می‌آید و قرابت سببی آن است که خویش از طریق ازدواج صورت بگیرد.

آید در صورتی که از نظر مورث و وراث صحیح باشد موجب استحقاق ارث شمرده‌اند[۱].
در مواردی که مورث و وراث از نظر عقیده و دین مخالف یکدیگر باشند استحقاق ارث نخواهند داشت[۲] مگر در موردی که مورث غیرمسلمان و وراث و یا یکی از آن‌ها مسلمان باشد که در این صورت مسلمان وارث خواهد بود[۳]. مگر آنکه اسلام آوردن وی پس از تقسیم ارث باشد[۴].

۱۰- روابط اخلاقی و اجتماعی مسلمین با اقلیت‌ها

موضوع روابط آزاد اخلاقی و اجتماعی که لازمه زندگی اجتماعی برای افراد و گروه های تشکیل دهنده جامعه می‌باشد یکی دیگر از مسائل حائز اهمیتی است که باید در بررسی آثار حقوقی قرارداد ذمه مورد مطالعه و بحث قرار گیرد.
بی‌شک محیط مسالمت و شرائط همزیستی که بر اثر انعقاد قرارداد ذمه بین اقلیت‌ها و جامعه مسلمین خواه ناخواه به وجود می‌آید خود به حکم ضرورت آزادی یک سلسله روابط اخلاقی و اجتماعی را ایجاب می‌کند و این خود از بزرگ‌ترین و بارزترین اثر قرارداد ذمه است که اقلیت‌های مذهبی به صورت متحدین متعهد و عضو تشکیل دهنده جامعه بزرگ اسلامی در کنار مسلمانان زندگی نموده و از حقوق و مزایایی که در گذشته بیان شده بهره‌مند گردند.
روی این اصل تحقق یک سلسله روابط آزاد اخلاقی و اجتماعی در زندگی اجتماعی اقلیت‌ها با مسلمانان اجتناب‌ناپذیر بوده و اثر مستقیم قرارداد ذمه و مقتضیات حقوقی آن به شمار می‌رود.

۱- بر طبق این نظریه در مواردی که وارث هم قرابت سببی و هم قرابت نسبی دارد به جهت هر دو قرابت ارث می‌برد مانند موردی که بر طبق قانون مجوس مردی با مادر خویش ازدواج کند در صورت مرگ زن برای آن مرد هم نصیب شوهر و هم ارث فرزند خواهد رسید چنان که در صورت مرگ مرد ارث زن نصیب زوجه و نصیب مادر می‌باشد برای توضیح بیشتر به جواهرالکلام کتاب نکاح بحث «میراث‌المجوس» و تهذیب‌الاحکام ج ۲ صفحه ۴۳۸ مراجعه شود.
۲- فروع کافی جلد ۷ صفحه ۱۴۲-۱۴۳.
۳- تهذیب‌الاحکام ج ۲ صفحه ۴۳۸-۴۳۹ و فروع کافی جلد ۷ صفحه ۱۴۳-۱۴۵.
۴- تهذیب‌الاحکام ج ۲ صفحه ۴۳۹.

نهایت، بحث ما در اینجا به حدود این روابط و چگونگی پاره‌ای از روابط خاص اخلاقی و یا اجتماعی مربوط می‌گردد و در حقیقت ما در این بررسی درصدد کشف این مطلبیم که این روابط تا چه مرزی می‌تواند گسترش یابد و در چه مواردی آزادی و نفوذ آن متوقف می‌شود.

ابراز عواطف اخلاقی و انسانی

اسلام به تمام افراد بشر از هر گروه و مذهبی که باشند به دیده انسانی می‌نگرد و همه افراد را از یک ریشه و به صورت امت واحد می‌خواند و از طرف دیگر عواطف اخلاقی و سجایا و احساسات نیکوی انسانی را برای هر فرد کامل انسانی ضروری و آراستگی انسان را بدین ملکات و عواطف که نشان دهنده جنبه های انسانی است لازمه اسلام حقیقی و پیروی از تعالیم قرآن می‌شمارد.

مکتب تربیت اخلاقی و پرورش روانی اسلام بر اساس این دو اصل پی‌ریزی شده و از آن در بنیان‌گیری تشکیلات اخلاق اجتماعی مسلمین در مقیاس زندگی بین‌المللی بهره فراوان برده شده است.

هر فرد مسلمان تربیت شده این مکتب عواطف اخلاقی و ملکات و سجایای عالیه انسانی را نه به خاطر افراد و یا اغراض و منافع در روابط خود با دیگران ابراز می‌دارد و نه به صورت ساختگی و تصنع بی‌مایه از این مکتب اخلاقی پیروی می‌کند بلکه ابراز عواطف و مراعات جنبه‌های عالیه اخلاقی و انسانی به صورت ریشه‌دار و عمیق و به اصطلاح «دینامیک» از ژرفنای جان و دل در اعمال و رفتار و روابط خارجی به عرصه ظهور می‌رسد. زیرا عواطف و سجایای اخلاقی انسانی برای تربیت‌شدگان مکتب اخلاقی اسلام جزء ملکات و آمیخته با سرشت جان گردیده و به صورت طبیعت دوم و عادتی غیرقابل اجتناب در آمده است.

با این وصف تصویر صحنه اجتماعی که در آن این‌گونه افراد تربیت یافته برای گردش چرخ‌های جامعه بزرگی که در آن با گروهی (اقلیت‌ها) مسئولیت‌های مشترک دارند با هم مسلکان و همچنین گروهی متحد و متعهد تشریک مساعی می‌کنند بسیار آسان است.

دورنمای این جامعه نمایشگر یک جامعه نمونه انسانی خواهد بود و روابط افراد با عالی‌ترین مظاهر عواطف اخلاقی و سجایای فاضله انسانی همراه می‌شود و همین عواطف اخلاقی است که وظیفه و نتیجه روغن‌کاری چرخ‌ها و پیچ و مهره‌های بزرگ و کوچک یک کارخانه عظیم و پرقدرت صنعتی را در مقیاس یک جامعه بزرگ انسانی انجام می‌دهد و موجب سرعت و دست‌کاری و تولید صحیح و نتیجه‌گیری در گردش چرخ‌های عظیم جامعه متحده اسلامی می‌گردد.

مسلمان در روابط اجتماعی خود خیراندیش و دلسوز و مهربان و قلبش پر از صفا و صمیمیت است و همچنین از حسن سیرت و سلوک و رقت و نرمی و انعطاف و بی‌آلایشی و حس ترحم و خدمت به هم‌نوع و جوانمردی و خوش‌بینی و درستی و درستکاری بهره کافی دارد و خشونت و ستم و جفا و ستیزه‌جویی و ابن‌الوقتی و بی‌رحمی و جاه‌طلبی و حق‌کشی و بی‌انصافی و ناجوانمردی در دل و رفتار پیرو اسلام کوچک‌ترین اثر و انعکاسی ندارد او نه تنها با هم‌کیش خود چنین است بلکه این چنین حالتی اثر طبیعی و قهری انقلابی است که در مکتب اخلاقی و تربیتی اسلام به خود پذیرفته است[1].

آداب اجتماعی

مسلمین در روابط خود با اقلیت‌های مذهبی متعهد نه تنها از اصول اخلاقی و عواطف انسانی پیروی می‌کنند بلکه این روابط حسنه را تا حد مراعات آداب و مراسم اجتماعی گسترش می‌دهند. مسلمین همان طوری که از هم‌کیشان خود هنگام بیماری عیادت می‌کنند و در دشواری‌ها یاری و کمکش می‌نمایند در مورد اقلیت ها نیز همین آداب و مراسم را انجام می‌دهند و نه تنها به زندهٔ آنان بلکه نسبت به مردگانشان نیز احترام قائل می‌شوند و از آنچه آداب در این گونه موارد ایجاب می‌کند خودداری نمی‌کنند. پیامبر اسلام(ص) که

۱- ما در اینجا به جهت مراعات اختصار از یادآوری آیات و روایاتی که درباره جزئیات مکتب اخلاقی اسلام وارد شده صرف‌نظر نمودیم علاقمندان می‌توانند به کتب اخلاقی و احادیث اخلاقی مراجعه نمایند.

رفتارش چون گفتارش برای عموم مسلمین آموزنده و ملاک عمل و بیان کننده احکام و مقررات و وظائف اسلامی می‌باشد با اقلیت‌های مذهبی که تحت حمایت مسلمین به سر می‌بردند این چنین بود.

پیامبر اکرم(ص) برای احوال‌پرسی و عیادت بیماران آنان به بالینشان می‌شتافت و در تشییع جنازه مردگانشان حضور می‌یافت و با گشاده‌رویی آنان را می‌پذیرفت و با آنان ابراز همدردی می‌نمود و در مجالس سور آنان شرکت می‌فرمود[۱].

تا آنجا که در مرگ عبدالله ابن‌ابی دوست و همکار یهودیان مدینه و دشمن سر سخت اسلام پیامبر اکرم(ص) در مراسم عزایی که از طرف یهودیان برگزار شده بود شرکت فرمود و به یهودیان و فرزندان وی تسلیت گفت[۲].

جابر بن‌عبدالله می‌گوید: جنازه‌ای از کنار ما گذشت پیامبر اکرم(ص) برخاست ما نیز برخاستیم سپس عرض کردیم یا رسول الله؛ این جنازه یک نفر یهودی است فرمود: آیا جنازه یک انسان نیست هرگاه جنازه‌ای دیدید برای ادای احترام برخیزید.

امام صادق(ع) در یکی از سفرهای خود مردی را مشاهده نمود که در گوشه‌ای افتاده و بی‌حال و وامانده است به یار هم‌سفرش فرمود: گمان می‌کنم این مرد تشنه باشد او را سیراب کن. وی به بالین آن مرد رفت ولی دیری نپایید که ناگهان برگشت حضرت فرمود: سیرابش کردی پاسخ داد نه این مردی است یهودی و من به حال او آگاهم امام صادق از شنیدن این سخن بر آشفت و حالش دگرگون شد و به حالت خشم فرمود: باشد مگر انسان نیست؟!

دکتر دونگان گرین لز می‌نویسد: نجابت و تسامح بزرگ این دین (اسلام) که کلیه ادیان الهی را قبول دارد همیشه به عنوان یک میراث بزرگ بشریت شناخته خواهد شد بر روی چنین بنایی به حقیقت می‌توان دین جهانی را پایه گذارد!

۱- روح‌الدین اسلامی صفحه ۲۶۲.

۲- اسلام و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز صفحه ۱۰۵.

مراعات آداب معاشرت

مسلمین در معاشرت با اقلیت‌ها آداب و عاداتی را که حاکی از احترام متقابل است مراعات می‌کنند و به هیچ وجه اختلاف عقیده از نظر طرز فکر اسلامی مجوز و بهانه‌ای برای ترک آداب هم‌زیستی و مصاحبت نمی‌تواند باشد. اسلام اصولاً در مصاحبت و معاشرت و حتی در مورد هم سفری حقوق متقابلی برای طرفین قائل است و در جایی که مصاحب و معاشر و هم‌سفر مسلمان شخص محترمی چون افراد اقلیت‌های مذهبی که با مسلمین پیمان اتحاد دارند باشد نیز چنین حقوقی ثابت و از نظر اخلاق اجتماعی اسلامی مراعات آن از وظائف اخلاقی به شمار می‌رود. در جایی که پیامبر اسلام(ص) اولین شخصیت این آیین در برخورد با نمایندگان مسیحیان نجران به منظور ادای احترام و مراعات آداب ردای خویش را از دوش گرفته و زیر پای آنان قرار دهد وظیفه مسلمین از نظر مراعات آداب معاشرت در برخورد با اقلیت‌ها روشن است زیرا در این مورد نیز رفتار و روش پیشوایان دین بهترین ملاک و مدرک و سرمشق ما می‌باشد و برای توضیح بیشتر در این زمینه کافی است به روح و دقائقی که در این داستان زیر نهفته است توجه نماییم:

در آن ایام که علی(ع) فرمانروای مطلق حکومت اسلامی در سراسر قلمرو کشور وسیع اسلامی به جز شامات بود و کوفه مرکز این حکومت مقتدر به شمار می‌رفت علی(ع) در راه خود به سوی کوفه با مردی از اقلیت‌های مذهبی برخورد نمود و از آنجا که قسمتی از مسیر هر دو مشترک بود توافق کردند که در مسافت مشترک با یکدیگر مصاحبت کنند.

این راه به زودی ضمن گفتگو و مذاکرات گوناگون طی شد و به سر دو راهی که هر یک مسیر یکی از دو مصاحب بود رسیدند. مرد با کمال تعجب مشاهده کرد که رفیق مسلمانش از آن طرف که راه کوفه بود نرفت و از این طرف که او می‌رفت به مصاحبت خویش ادامه داد. با شگفتی تمام پرسید: مگر نگفتی به قصد کوفه می‌روی؟ مصاحبش با کمال مهربانی پاسخ داد چرا. مرد که پاسخ قانع کننده‌ای به دست نیاورده بود بار دوم پرسید: پس چرا از این سوی می‌آیی؟! راه کوفه که آن سوی دیگر است. علی(ع) با لطف خاصی فرمود: می‌خواهم مقداری تو را مشایعت کنم! پیامبر ما فرموده: هر گاه دو نفر در یک راه با

یکدیگر مصاحبت کنند حقی بر یکدیگر پیدا می کنند. اکنون تو حقی بر من پیدا کردی من به خاطر این حق که به گردن من داری می‌خواهم چند قدمی تو را مشایعت کنم و بعد به راه خودم خواهم رفت.

مرد (یهودی یا مسیحی) با حالتی منقلب که گویی حقیقتی را یافته است گفت: اوه پیامبر شما که این چنین نفوذ و قدرتی در میان مردم پیدا کرد و به این سرعت دینش در جهان رایج شد حتماً به علت همین اخلاق کریمه‌اش بوده است.

تعجب و تحسین مرد (یهودی یا مسیحی) آن وقت به منتهای درجه رسید که بعد برایش معلوم شد این رفیق و هم‌سفر مسلمانش خلیفه مقتدر وقت علی بین ابیطالب بوده است. انقلابی که این حادثه در اعماق دل و عواطف وی به وجود آورده بود سرانجام موجب آن شد که او در شمار افراد مؤمن و فداکار یاران علی (ع) قرار گرفت[1].

احسان و نیکوکاری

اقلیت‌های مذهبی با تمام حقوق و مزایایی که در جامعه متحده اسلامی دارند از احسان و نیکوکاری مسلمین نیز برخوردار می گردند و تخیل اینکه احسان تنها در مورد مسلمان شایسته است با طرز تفکر اسلامی سازگار نیست اسلام اصل احسان و نیکوکاری را به عنوان یک اقدام شایسته مقام انسانی در مورد کسانی که سر ستیز و جنگ با مسلمین ندارند پیرو هر عقیده و آیین باشد تعمیم می‌دهد.

قرآن در مقام توضیح این مطلب و رد تخیل فوق چنین بیان می کند:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ»[2].

خداوند درباره کسانی که با شما قصد جنگ در دین نداشتند و شما را از خانمان و دیارتان اخراج نکردند شما را از اینکه درباره آنان برّ و احسان کنید و نسبت به آنان عدالت پیشه نمایید باز نمی‌دارد.

۱- اصول کافی ج ۲ صفحه ۶۷۰ به نقل داستان راستان ج ۱ صفحه ۱۲ .

۲- سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۸

احسان و رفتار نیک درباره اقلیت‌های مذهبی تا حد کمک‌های مالی نیز گسترش می‌یابد و یهودیان و مسیحیان و زردشتیان سالخورده و درمانده و مستمندان اقلیت‌ها در صورتی که راه اعاشه نداشته باشند از بیت‌المال مسلمین ارتزاق می‌کنند و جامعه متحده اسلامی در برابر چنین افرادی که متحد و هم‌پیمان مسلمین می‌باشند وظیفه دستگیری و کمک مالی دارد.

این دستوری است که علی(ع) به هنگام مشاهده مرد مسیحی سالخورده و ناتوانی صادر کرد و به مسوولین بیت‌المال فرمان داد که نفقه وی را از بیت‌المال پرداخت نمایند و وقتی به علی(ع) گفتند وی مرد نصرانی است بر آشفت و فرمود از وی تا جوان بود کار کشیدید اکنون که پیر شده و ناتوان گشته او را از احسان و کمک محروم می‌نمایید[1]؟

عفو و اغماض

اسلام در برقراری روابط حسنه میان مسلمین و اقلیت‌های مذهبی و ایجاد هرچه بیشتر شرائط مسالمت و هم‌زیستی نه تنها مسلمین را از هر نوع رفتار نامناسب و اعمال خشونت باز می‌دارد و آن‌ها را به نیکی و حسن سلوک و نیکوکاری و تشریک مساعی دوستانه توصیه می‌کند بلکه پا را از این حد نیز فراتر نهاده و در مواردی که رفتار ناهنجار و خشونت و نیات و مقاصد غیردوستانه از افراد ذمی مشاهده می‌شود مسلمین را از عکس-العمل و رفتار متقابل باز می‌دارد و توصیه می‌کند که در برابر آنان عفو و اغماض داشته باشند و با بردباری، ناملایمات و کینه‌توزی آنان را نادیده بگیرند.

قرآن در مورد عده‌ای از یهودیان و مسیحیانی که آرزوی گمراه نمودن مسلمین را به دل داشتند و به پیشرفت اسلام حسد می‌ورزیدند چنین توصیه می‌کند:

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»[2].

و در یک آیهٔ دیگر با یک دستور کلی عفو و گذشت را بر انتقام ترجیح می‌دهد: «هرگاه درصدد مجازات برآمدید به همان اندازه که خود مورد مجازات و عقاب قرار گرفته‌اید

۱- وسائل‌الشیعه ج ۱۱ صفحه ۴۹.

۲- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۹.

مجازاتشان کنید و اگر بردباری و گذشت نمایید چنین رفتاری برای بردباران نیکو خواهد بود»[۱].

در روابط پیامبر اکرم(ص) با یهودیان مدینه نیز مظاهر افتخار آمیزی از عفو و گذشت را می‌توان مشاهده کرد که حاکی از شدت علاقه آن حضرت به ثبات و حفظ روابط حسنه با متحدین مسلمین می‌باشد تا آنجا که رسول اکرم(ص) با وجود سوءقصدی که در خانه یهودیان از طرف زن یهودیه‌ای نسبت به جان آن حضرت صورت می‌گیرد و طبق نقشه قبلی وی را با گوشت آلوده مسموم می‌کنند با وجود این که طبق پیمان مشترک در این‌باره تعهد سپرده بودند، کمترین مجازات را روا نداشته و با بردباری از این جنایت بزرگ اغماض می‌نماید[۲].

در یک مورد دیگر عایشه همسر رسول اکرم(ص) که در حضور رسول اکرم(ص) نشسته بود مردی یهودی وارد شد و هنگام ورود به جای سلام‌علیکم گفت «السام علیکم» یعنی «مرگ بر شما» طولی نکشید که یکی دیگر از یهودیان وارد شد او هم به جای سلام گفت «السام علیکم»: مرگ بر شما! جریان نشان می‌داد که تصادف نیست نقشه‌ای است که یهودیان خواسته‌اند با زبان رسول اکرم را آزار دهند! عایشه سخت خشمگین شد فریاد برآورد که «السام علیکم و ...» رسول اکرم(ص) وی را دعوت به سکوت فرمود گفت: ای عایشه ناسزا مگو! ناسزا اگر مجسم گردد بدترین و زشت‌ترین صورت‌ها را دارد نرمی و ملایمت و بردباری روی هر چه گذاشته شود آن را زیبا می‌کند و زینت می‌دهد و از روی هر چیزی برداشته شود از قشنگی و زیبایی آن می‌کاهد چرا خشمگین شدی؟!

عایشه که از بردباری پیامبر اکرم(ص) سخت دچار شگفتی شده بود گفت:

یا رسول الله مگر نمی‌بینی که اینان چه سان با کمال وقاحت و بی‌شرمی به جای سلام چه می‌گویند فرمود علیکم کافیست[۳].

۱- سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۶.

۲- اصول کافی «باب‌العفو» حدیث نهم.

۳- وسائل‌الشیعه جلد دوم چاپ امیربها در صفحه ۲۱۲ به نقل داستان راستان ج ۱ صفحه ۱۱۱.

در پاره‌ای موارد جسارت و وقاحت بعضی از اقلیت‌هایی که تحت حمایت مسلمین از مزایای کامل برخوردار می‌شدند از حد می گذشت و شگفت آن که این جسارت تنها در مورد مسلمانانِ عادی نبود بلکه چه بسا درباره پیشوایان مسلمین و در حضور آنان نیز ابراز می‌شد ولی با وجود این، کینه‌توزی آنان مانع از آن نبود که مسلمانان کماکان به مسئولیت‌های خود بر اساس پیمان مشترک رفتار نموده و در برابر رفتار خصمانه از خود گذشت نشان دهند.

دو نمونه از این گذشت را در رفتار رسول اکرم(ص) خواندید اینک نمونه دیگری از آن را در برخورد یک مسیحی با امام محمد باقر(ع) پنجمین پیشوای مذهبی به دقت مطالعه کنید:

مرد مسیحی به قصد توهین خطاب به امام محمد باقر(ع) گفت «انت بقر» یعنی تو گاوی![1] امام بدون آنکه از خود ناراحتی نشان دهد با کمال گشاده‌رویی پاسخ داد : نه من بقر (گاو) نیستم اسم من باقر است.

مرد مسیحی که به جای احساس شرم جسورتر شده بود شروع به ناسزاگویی کرد و گفت: تو پسر زنی هستی که آشپز بود! حضرت باز با نرمی و سادگی پاسخ داد: شغلش چنین بود کار عار و ننگ محسوب نمی‌شود! مرد مسیحی به وقاحت و بی‌شرمی خویش افزود و گفت: «مادرت سیاه و ...»! بود اما بی‌آن که ابراز خشم نماید فرمود: این نسبت‌هایی که به مادرم می‌دهی اگر راست است خداوند او را بیامرزد و از گناهش بگذرد و اگر دروغ است از گناه تو بگذرد که دروغ و افترا بستی!

مشاهده این همه حلم از شخصیتی که قادر بود همه‌گونه موجبات آزار یک مرد مسیحی را فراهم آورد کافی بود که انقلابی در روحیه مرد مسیحی ایجاد نماید و او را به سوی آیینی که چنین اخلاق عالی و شخصیت بزرگی در مکتب آن تربیت می‌شود بکشاند. آری دیری نگذشت که مرد مسیحی در برابر این مکتب انسانی و ملکوتی زانو بر زمین زد و مسلمان شد[2].

۱- مردی مسیحی از نام «باقر» سوء استفاده کرده و آن را که از «بقر» به معنی شکافتن است مشتق شده به معنی دیگر کلمه که گاو می‌باشد بکار برده بود!.

۲- بحارالانوار چاپ کمپانی ج ۱۱ صفحه ۸۳ به نقل داستان راستان ج ۱ صفحه ۱۶.

اظهار دوستی و مودت

با توجه به جهاتی که در روابط اخلاقی و اجتماعی مسلمین با اقلیت‌های مذهبی بیان شد این نکته احتیاج به توضیح ندارد که مسلمانان به هیچ وجه از رفتار دوستانه و ابراز محبت و مودت نسبت به متحدین‌شان ممنوع نیستند و این مطلب با بررسی آیه ۷ سورهٔ ممتحنه کاملاً روشن است: «عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً».

آنچه در این مورد احتیاج به توضیح دارد دو نکته زیر است که باید کاملاً بدان دقت شود:

۱- میزان ابراز دوستی و محبت در مورد اقلیت‌ها بستگی کامل با نحوه برداشت آنان در مورد آیین و معتقدات مسلمین و همچنین در رفتار و روش عملی با هم‌نوعان مسلمانشان دارد.

گروه‌هایی که از نظر طرز فکر و عمل و اخلاق به مسلمین نزدیک‌ترند و هم‌چنین آنان که رفتار دوستانه متقابلی با مسلمین دارند از ابراز دوستی و محبت بیشتر مسلمین برخوردار می‌شوند. این حقیقت را ما می‌توانیم با دقت در آیه زیر بدست آوریم:

«نزدیک‌تر از همه به دوستی با مؤمنان کسانی را خواهی یافت که گویند ما نصارائیم زیرا بعضی از ایشان کشیشان و راهبانند که آن‌ها تکبر و گردن‌افرازی نمی‌کنند»[1].

در این جمله کوتاه و پر مغز نزدیکی مسیحیان و دوستی بیشتر آنان به سه عامل اساسی تعلیل شده:

عامل نخست: این است که جمعی از مسیحیان کشیش هستند و کشیشان عبارتند از روحانیون و علمای آیین مسیحیت و بودن چنین افرادی در میان مسیحیان بزرگ ترین عامل نزدیکی و توسعه مودت مسیحیان با مسلمین می‌باشد زیرا کشیشان چون روحانی و عالمند از این رو به امر دین و حقائق و واقعیت آن و تشخیص در این باره واردترند و اسلام هم که تنها تکیه‌گاهش عقل و برهان است از وجود افرادی وارد و عالم بیش از همه بهره می‌برد و بر عکس، گروهی که از روحانیت و علم و بینش بی‌بهره‌اند کمتر می‌توانند واقعیت آیین اسلام را آن طور که هست درک نمایند.

۱- سورهٔ مائده آیهٔ ۸۲

تاریخ گذشته نیز همواره مصدق و گواه این حقیقت بوده است نخستین گروه‌هایی که از پیروان ادیان پس از تحقیق و بررسی ایمان آوردند کشیشان و علمای مسیحیان بودند و از نظر کیفی ایمان آوردن اینان برای اسلام که دین عقل و برهان است ارزش فراوان داشت.

و از طرف دیگر پرواضح است که هر قدر جنبه‌های روحانی و دانش بیشتر باشد عملاً تعصب و عناد و کینه‌توزی و خشونت و رفتار غیرانسانی و ضد منطق و عقل نیز کاهش می یابد، روی این اصل وجود کشیشان روحانی و عالم می‌تواند در ایجاد روابط حسنه و رفتار دوستانه بین مسیحیان و مسلمین اثر پرارزشی داشته باشد. بدیهی است کسانی که به دروغ خود را روحانی و عالم قلمداد می کنند نمی‌توانند کشیش مورد بحث ما باشند.

عامل دوم: وجود گروهی رهبان و زاهد که منافع مادی و اغراض دنیوی را فدای عبادت نموده و خود را وقف بندگی کرده اند عامل دیگری بر نزدیکی و دوستی مسیحیان با مسلمین به شمار رفته است.

رمز این مطلب نیز پرواضح است زیرا چنین کسانی هم به قبول حق نزدیک ترند و هم در ایجاد روح مودت و رفع کینه و دشمنی از دیگران آمادگی بیشتری دارند و بی‌شک علم و عمل دو پایگاه مؤثر و دو عامل نیرومند صلاح و سعادت و ترقی هر اجتماع به شمار می‌رود.

عامل سوم: نداشتن نخوت و تکبر ننمودن و گردن‌افرازی نکردن در برابر حق که بدون تردید مایه آمادگی بیشتر برای پذیرفتن حق و واقعیت و عامل انعطاف و همزیستی در مقابل مخالفین محسوب می گردد.

۲- منظور از ابراز دوستی و مودت، ایجاد دوستی واقعی که از یگانگی و توافق در اراده و خواسته سرچشمه می گیرد نیست زیرا تحقق چنین امری با وجود اختلاف مرام و ایده و طرز تفکر و هدف امکان‌پذیر نیست و اسلام هم این نوع‌دوستی را هرگز توصیه ننموده است.

آنچه ما در این‌باره از دستورات اسلامی استفاده می‌نمایم بدین معنی است که مسلمین در معاشرت و روابط خود با اقلیت ها اختلاف عقیده و مرام را نادیده گرفته و از ابراز دوستی و رفتاری که دوستانه تلقی می‌شود خودداری ننمایند.

و اما آن نوع‌دوستی که همراه با خودباختگی و از دست دادن شخصیت و استقلال و قبول سیادت دیگران و بیگانه‌پرستی و اتکاء به غیرمسلمین و دنباله‌روی فرد و یا افراد غیرمسلمان باشد نه تنها مورد تصدیق اسلام نیست بلکه اصولاً اسلام با چنین دوستی سخت مخالف بوده و مسلمین را از آن به شدت تمام بر حذر داشته است.

۱۱- خود باختگی و بیگانه پرستی

فلسفه پیمان‌های مشترک و قرارداد ذمه و آثار حقوقی آن هیچ‌گاه بر این اساس نبوده که از طریق پیمان، شخصیت ایدئولوژیکی و موجودیت فکری و عملی طرفین و یا یکی از دو طرف از بین رفته و فدای هم‌زیستی گردد.

گرچه به عقیده اسلام عقد قراردادهای مشترک می‌تواند راهی برای توسعه منطقی و گسترش عاقلانه عقیده اسلامی در میان گروه های مخالف باشد ولی چنین نیست که اسلام پیمان‌های مشترک را بهانه و دسیسه‌ای برای از بین بردن مخالفین و یا چنین غرضی را به عنوان اثر مستقیم و حقوقی قراردادها تلقی نماید.

اصولاً انعقاد قرارداد مشترک با توافق و تراضی طرفین خود دلیل شناسایی موجودیت و شخصیت گروه مقابل می‌باشد. این طرز فکر همان طوری که در مورد طرف مقابل (گروه‌های غیرمسلمان) صادق است در مورد مسلمین نیز کاملاً چنین است.

اسلام قراردادی را که موجودیت و استقلال و شخصیت اسلام و جامعه اسلامی را به خطر بیندازد و یا بهانه و دسیسه‌ای برای نفوذ و سیاست بیگانگان گردد فاقد ارزش می‌داند و همچنین به مسلمین هرگز اجازه نمی‌دهد که به عنوان اتحاد و هم‌پیمانی خود را در برابر متحدین و گروه‌های مذهبی متعهد ببازند و شخصیت فکری و عقیده‌ای خود را از دست بدهند و با آنان آن‌چنان یگانگی کنند که به دنباله‌روی و پرستش و اتکاء و قبول سیادت بیگانگان منجر گردد.

اسلام با چنین دوستی و تولی سخت مبارزه می‌کند و صریحاً مسلمین را از ارتکاب به این نوع خیانت منع و تهدید می‌نماید اینک منطق قرآن را در خلال آیات زیر بررسی می‌نمایم:

قرآن در این‌باره که بیگانگان برای مسلمین قابل اعتماد و تولی نیستند چنین می‌گوید:

«بسیاری از پیروان ادیان و کتاب‌های آسمانی دوست دارند که شما را پس از آن‌که ایمان به اسلام آورده‌اید به کفر و ارتداد بکشانند»[۱].

«گروهی از اهل کتاب آرزو دارند که شما را گمراه کنند ولی جز خودشان را گمراه نمی‌کنند اما نمی‌فهمند»[۲].

«شما که ایمان آورده‌اید از بیگانگان هم‌راز نگیرید که در تباهی کوتاهی نکنند و رنج بردن شما را دوست دارند. دشمنی از گفتارشان عیان است و آنچه در سینه‌هاشان نهان است بدتر است ما این آیات را برای شما بیان کرده‌ایم اگر تعقل می‌کنید شما مردم؛ آن‌ها را دوست می‌دارید و آن‌ها شما را دوست ندارند»[۳].

«کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان مگیرید که با ایشان طرح دوستی افکنید در صورتی که آن‌ها به این حق که سوی شما آمده کفر می‌ورزند»[۴].

«آنان اگر راهی بر شما پیدا کنند دشمنانتان خواهند بود و دست‌ها و زبان‌هایشان را به بدی سوی‌تان بگشایند و دوست دارند که شما نیز کافر شوید»[۵].

«کسانی که از اهل کتاب کفر ورزیده‌اند و همچنین مشرکین هرگز دوست ندارند که از جانب آفریدگارتان خیری بر شما نازل گردد»[۶].

و بالاخره در آیه ۸ سوره توبه در مورد مخالفینی که نیات پلید دارند چنین هشدار می‌دهد:

«کفار چگونه پیمانی خواهند داشت در صورتی که اگر بر شما تسلط و قدرتی یابند در حقتان خویشاوندی و پیمانی را مراعات نخواهند نمود شما را به زبان‌های خویش راضی می‌کنند اما دل‌هاشان ابا دارد و بیشترشان گناه پیشه هستند».

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۹.

۲- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۶۹.

۳- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۱۸.

۴- سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۱.

۵- سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۲.

۶- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۵.

و نیز قرآن طی آیات دیگر مسلمین را یادآور می‌شود که تنها ولی و ناصر و یار و سرپرست و تکیه‌گاه و پشت و پناه آنان خدا است و هرگاه مسلمین در این‌باره دست دوستی به سوی غیر مسلمین دراز کنند حاکی از خللی در ایمان آنان بوده و با عقیده توحید اسلامی هرگز وفق نخواهد داشت.

«خداوند به کار دشمنان شما داناتر است و خدا برای دوست‌داری کافیست و او برای یاوری بس است»[۱].

«برای شما جز خدا ولی و یاوری نیست»[۲].

«خداوند ولی و پشت و پناه مؤمنین است»[۳].

«به کسانی که ستم کرده‌اند تکیه و تمایل نکنید مبادا آتش شما را لمس کند و غیر از خدا شما دوستانی ندارید و آنگاه یاری نمی‌شوید»[۴].

«مگر افراد کافر گمان برند می‌توانند بندگان مرا سوای من برای خود اولیا بگیرند ما جهنم را آماده نزول کافرین قرار داده‌ایم»[۵].

و نیز در آیه زیر قرآن دوستان و یاوران حقیقی مسلمین را خداوند و پیامبرش و جانشینان وی و مردان مؤمن و صالح که پیشوای مسلمین می‌باشند می‌داند:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»[۶].

و در آیه دیگر مردان و زنان مؤمن را دوست و خیرخواه و پشتیبان یکدیگر می‌شمارد:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ»[۷].

۱- سورهٔ نساء آیهٔ ۴۵.

۲- سورهٔ شوری آیهٔ ۳۱ و عنکبوت آیهٔ ۲۲ و توبه آیهٔ ۱۱۶ و بقره آیهٔ ۱۰۷.

۳- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۶۸.

۴- سورهٔ هود آیهٔ ۱۱۳.

۵- سورهٔ کهف آیهٔ ۱۰۲.

۶- سورهٔ مائده آیهٔ ۵۵.

۷- سورهٔ توبه آیهٔ ۷۱.

و در آیه ۷۲ سوره انفال مسلمانانی را که جهاد نمودند و مهاجرین مسلمان را یاری کردند و پناه و منزل به آنان دادند اولیا و دوستان واقعی می‌شمارد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ».

قرآن بر اساس مطالبی که طی آیات مذکور گذشت و به خاطر حفظ استقلال و شخصیت و حیثیت و سیادت و اخلاص و وحدت و همبستگی مسلمین و برای جلوگیری از گرایش بعضی از مسلمانان ضعیف و انعطاف‌پذیر به دنباله‌روی و خودباختگی و رکون و اعتماد و قبول سیادت گروه‌های غیرمسلمان و بالاخره برای صیانت روح توحید و اخوت اسلامی چنین دستور می‌دهد:

«گروهی که به خدا و روز جزا ایمان آورده‌اند نخواهی دید که با مخالفان خدا و رسول وی گرچه پدران یا پسران و یا برادران یا خویشاوندان آنان باشند دوستی کنند آن‌ها در دل‌هایشان خدا ایمان را تثبیت نموده و به وحی از جانب خویش یاری و تأییدشان کرده است»[۱].

«شما که ایمان آورده‌اید! یهودیان و نصاری را به دوستی مگیرید بعض آن‌ها دوستان بعض دیگرند هر کس از شما با آن‌ها دوستی کند او هم از آن‌ها است خداوند گروه ستمکاران را هرگز هدایت نمی‌کند»[۲].

«ای مردمی که ایمان آورده‌اید! کسانی را که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته‌اند از آن‌ها که پیش از شما کتابشان داده‌اند و کافران را به دوستی مگیرید و اگر واقعاً مؤمن هستید از خداوند بترسید»[۳].

«شما که ایمان دارید! پدران و برادران خویش را اگر کفر را برایمان برگزیده‌اند به دوستی مگیرید کسانی که از شما با آنان دوستی نماید خودشان ستمگرانند»[۴].

۱- سورهٔ مجادله آیهٔ ۲۲.

۲- سورهٔ مائده آیهٔ ۵۱.

۳- سورهٔ مائده آیهٔ ۵۷.

۴- سورهٔ توبه آیهٔ ۲۳.

«آن‌ها که سوای مؤمنان کفار را به دوستی می‌گیرند مگر نزد آنان عزت می‌جویند. عزت یکسره پیش خداست»[۱].

«شما که ایمان آورده‌اید! سوی مؤمنان کافران را به دوستی نگیرید مگر می‌خواهید برای خداوند بر علیه خود دلیل و شاهد روشنی پدید آورید»[۲].

«شما که ایمان دارید! با گروهی که خداوند بر آنان خشم نموده و از جهان بازپسین مأیوسند چنان که کافران از خفتگان گور نومید هستند دوستی نکنید»[۳].

یک افترای مفتضح

بعضی از نویسندگان مغرض و به اصطلاح ناسیونالیست که گرویدن پدران و اجدادشان را به آیین اسلام مخالف روح قومیت و نژاد و ملیت خویش پنداشته‌اند ضمن بررسی گسترش اسلام در میان اقوام و ملل و پیروان مذاهب مختلف آنجا که سخن از یهودیان و مسیحیان به میان می‌آورند چنین قضاوت می‌کنند:

اسلام روابط مسلمین را با پیروان سایر مذاهب بر اساس ابراز دشمنی و تنفر و اهانت قرار داده و مسلمین را از دوستی با آنان اکیداً منع نموده است!

اینان تنها دلیل و مدرکی که بر این قضاوت مفتضح و افترا آمیزشان می‌آورند همان آیاتی است که ما در بحث گذشته در مورد دوستی با کفار و اهل کتاب آوردیم![۴]

این نوع تجاهل و تحریف حقائق و نادیده گرفتن واقعیات روشن جداً شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است! قانون ذمه با آن همه تفصیل و تقبل مسوولیت‌های بزرگ از طرف مسلمین در برابر پیمانی که کمترین مسوولیت ممکن را بر عهده متحدین می‌نهد و آن همه حقوق و مزایایی که ذمیان از آن برخوردار می‌گردند بدان نحو که در مباحث گذشته مشروحاً بیان گردید همه و همه نادیده گرفته می‌شود و چند آیه آن‌هم توأم با تحریف

۱- سورهٔ نساء آیهٔ ۱۳۹.

۲- سورهٔ نساء آیهٔ ۱۴۴.

۳- سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۱۳.

۴- به کتاب «التعصب و التسامح بین المسیحیه و الاسلام» صفحه ۳۶-۳۸ مراجعه شود.

مورد استناد قرار می‌گیرد. در صورتی که آیات مورد استناد به هیچ وجه دلالتی بر اهانت و یا ابراز دشمنی و تنفر نسبت به اهل کتاب ندارد.

ما در بحث گذشته راجع به چگونگی روابط حسنه فی‌مابین مسلمین و اهل کتاب و اهتمامی که اسلام به ایجاد شرائط هم‌زیستی و مسالمت و رفتار دوستانه در روابط اجتماعی دو گروه متحد نشان می‌دهد و روشی که پیامبر اکرم(ص) و پیشوایان دین در برابر ذمیان و حتی اهانت ها و رفتار خصمانه آنان داشتند به تفصیل سخن گفتیم آنچه باید در اینجا یادآور شویم تحریف ناجوانمردانه ای است که در مورد مفاد آیات گذشته به عمل آمده است.

این آیات هیچ گاه از رفتار دوستانه و ابراز دوستی بی‌شائبه و محبت در مورد ذمیان که متحدین مسلمین می‌باشند منع نمی‌کند بلکه این آیات مسلمین را از «تولی» که یک نوع قبول سیادت و خودباختگی در مقابل موجود دیگری است بر حذر می‌دارد.

ملاحظه موارد استعمال کلماتی از قبیل: «ولی»، «تولی»، «اولیاء» در قرآن که در مورد بت‌پرستی[1] نیز فراوان به کار رفته و همچنین ملاحظه کلمه «ولی» در آیه‌ای[2] که برای تعیین خلافت و پیشوایی و امامت علی(ع) نازل گردیده به خوبی می‌رساند که کلمات مزبور در سایر آیات نیز به معنی دوستی ساده نیامده است زیرا دوستی با بت ها و یا با کسی که پیشوای مسلمین است معنی و مقصود این آیات نمی‌تواند باشد.

راغب در مفردات می‌گوید: «ولاء» و «توالی» در آن مورد به کار می‌رود که دو یا چند چیز چنان با یکدیگر جوش بخورند که غیر آن‌ها در میان نباشد و این کلمات را از باب استعاره در مورد نزدیکی از نظر مکان و از نظر خویشاوندی و از لحاظ دین و از نقطه‌نظر دوستی و یاری و اعتقاد استعمال می‌کنند[3].

۱- سورهٔ رعد آیهٔ ۱۶ و سورهٔ زمر آیهٔ ۳ و سورهٔ جاثیه آیهٔ ۱۰.

۲- سورهٔ مائده آیهٔ ۵۵.

۳- به نقل تفسیرالمیزان ج ۵ صفحه ۴۰۲ و نیز برای توضیح بیشتر به صفحات ۴۰۲-۴۰۸ همان کتاب مراجعه شود.

بنابراین آنجا که نزدیکی از نظر تقویت و یاری منظور است «ولی» به معنی یار و یاور به کار می‌رود و هرگاه از لحاظ جوشش در معاشرت و کشش محبت باشد «ولی» عبارت از محبوبی است که انسان قادر نیست در برابر اراده و خواست او مقاومت کند و برای اطاعت و فرمانبرداری وی مقهور می‌شود این نوع ولاء و محبت است که درباره آن گفته می‌شود: «من احب قوما فهومنهم» و یا گویند: «اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ». ولائی که در آیات گذشته شدیداً از آن نهی شده این چنین محبتی است که موجب کشش روحی و سلب اراده و تأثیر و تأثر اخلاقی و مقهوریت و خودباختگی در برابر بیگانگان و یا یاری جستن و قبول سیادت آنان می‌گردد. بی‌شک چنین ولائی از طرف مسلمین به قیمت از دست دادن استقلال و سیادت و نفوذ و قبول سیادت دیگران و بالاخره دگرگونی رویه و اخلاق و مبانی اسلامی و انعطاف در برابر آداب و روش و مبانی و گمراهی گروه‌های غیرمسلمان تمام خواهد شد.

معاشرت‌های نزدیک

اسلام با ریزبینی و وسعت نظر کامل با وجود انعقاد قرارداد اتحاد و تشکیل جامعه متحده بزرگ مرکب از جامعه اسلامی و جامعه اقلیت های مذهبی و ارتباط کامل این دو جامعه از نظر حقوقی در عین حال آثار نامطلوب احتمالی این ارتباط مستقیم و نزدیک را از نظر دور نمی‌دارد روی اصل احتیاط دستورات لازم را برای پیشگیری این نوع آثار احتمالی می‌دهد و بدین‌ترتیب افراد و جامعه اسلامی را از خطرات احتمالی مصون می‌دارد.

چنان که دیدیم در عین اینکه مسلمین را در روابط خود با اقلیت‌های مذهبی به ابراز دوستی و محبت و گذشت و مراعات آداب اخلاقی و اجتماعی توصیه می‌کند از دوستی‌هایی که منجر به مفاسد فوق‌الذکر می‌گردد شدیداً منع می‌کند.

و هم‌چنین با وجود آزادی روابط و معاشرت و تماس‌های فی‌مابین از این نکته غفلت نمی‌ورزد که مسلمانان در این معاشرت‌ها و تماس‌ها از نزدیکی بیشتری که موجب آلوده شدن تن و یا لباسشان می‌گردد خودداری نمایند.

اقلیت های مذهبی از نظر مأکول و مشروب و لباس با چیزهایی سر و کار دارند که از نظر اسلام «نجس» و آلوده و پلید شمرده شده و تماس با آن پلیدی‌ها موجب سرایت و آلودگی تن و یا لباس و لوازم دیگر می گردد. آنان از غذاهایی از قبیل گوشت خوک و از مشروباتی از قبیل شراب و سایر مشروبات الکلی و از لباس هایی از قبیل پوست حیوانات ذبح نشده استفاده می کنند که قهراً از نظر یک فرد مسلمان که این اشیاء را نجس می‌داند چنین افرادی نیز آلوده و لازم‌الاجتناب محسوب می گردند.

یک موضوع پر سر و صدا

جمعی از فقها اصولاً تن غیرمسلمان را نجس شمرده و تماس مسری با آن را نیز موجب آلودگی دانسته‌اند و این نظریه موجب آن شده که مخالفین اسلام و با عَلَم کردن این موضوع جنجال پر سر و صدایی را از نظر تبلیغی بر علیه اسلام بر پا کنند و تعالیم اسلام را مقرون با روح عصبیت قلمداد نموده و مقررات اسلامی را در زمینه اصل هم‌زیستی و اصل احترام به انسان‌ها مورد تردید قرار دهند!

ما در اینجا نخست درباره اصالت این نظریه و مدارک اسلامی آن، تا آن حد که مناسب با وضع این کتاب از نظر کیفی و کمی می‌باشد مطالعه و بررسی می‌نمایم و سپس بر فرض صحت نظریه مزبور ارتباط آن را با اصل هم‌زیستی و احترام به متحدین ذمی و بالاخره تصادم و یا تطبیق نظریه فوق با اصل احترام به مقام انسانی را که اسلام مدعی آن است ارزیابی و مورد بحث قرار می‌دهیم.

قبلاً باید این نکته را یاد آور شد که بحث ما در اینجا در مورد اقلیت های مذهبی اهل کتاب است و درباره غیرمسلمانانی که پیرو کتاب های آسمانی نیستند باید در مناسبت دیگری بحث و بررسی نمود و چنین بحثی فعلاً از حدود مباحث این کتاب خارج می‌باشد.

در گفتار عده‌ای از فقها فرقی بین گروه‌های اهل کتاب و سایر افراد غیرمسلمان گذارده نشده و اصولاً بسیاری مسئله را تحت عنوان کفار بحث نموده‌اند و متعرض بحث درباره خصوص اهل کتاب نشده‌اند.

از این رو بررسی اقوال و تعیین نظریه فقهای گذشته در مسئله طهارت و نجاست اهل کتاب خالی از اشکال نیست. فقهای عامه جز معدودی اصولاً کفار را پاک می‌دانند و اکثر قریب به اتفاق فقهای شیعه نجاست کفار را تأیید نموده و تنها عده‌ای از فقها در زمینه اهل کتاب به بحث پرداخته‌اند.

در صورتی که احادیث شیعه در مورد اهل کتاب نیازمند به بحث و بررسی کامل است و احادیثی که درباره سایر کفار وارد شده صریح و روشن بوده و می‌توان گفت که غیرقابل گفتگو و اشکال می‌باشد.

۱۲- طهارت اهل کتاب

در مورد پاک بودن تن اهل کتاب دو نظریه در گفتار فقهای شیعه دیده می‌شود و بر اساس نظریه پاک بودن اهل کتاب، تن اینان هرگاه به علت تماس (مسری) با چیزهایی که از نظر اسلام نجس شمرده شده آلوده نشود و یا پس از آلودگی (عرضی) شستشو گردد مانند تن شخص مسلمان پاک خواهد بود شیخ مفید و صاحب مدارک و مؤلف کفایه در فقه و بعضی از فقهای عصر حاضر طرفدار این نظریه هستند.

و طبق نظریه نجاست اهل کتاب تن این گروه چه آلوده به نجاسات دیگر باشد و یا نباشد و هم‌چنین چه شستشو بشود یا نه در هر صورت نجس است و هرگاه تماسی با رطوبت یا جزئی از تن آنان صورت بگیرد موجب آلودگی شی مماس می‌گردد.

طرفداران نظریه «طهارت اهل کتاب» به روایاتی چند استدلال نموده‌اند که پاره‌ای از آن در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱- عیص‌بن قاسم می‌گوید از امام جعفر صادق(ع) در مورد هم‌غذا شدن با یهودیان و مسیحیان و مجوسیان سؤال نمودم. فرمود: «در صورتی که غذا متعلق به تو باشد و وضو بگیرند اشکالی ندارد»[1].

۱- وسائل‌الشیعه کتاب الاطعمه و الاشربه باب ۵ و نیز در کتاب طهارت باب ۵۴ نجاسات.

پرواضح است اگر تن گروه‌های نامبرده ناپاک بود بی‌شک غذا به جهت تماس با تن آنان آلوده می‌شد و شستشو نیز به هیچ وجه نمی‌توانست مؤثر باشد بنابراین از روایت فوق چنین به دست می‌آید که اشکال هم‌غذا شدن با اهل کتاب تنها مربوط به نجاست غذاهای آنان و یا مربوط به آلوده بودن دست‌ها و دهان آنان به جهت تماس با گوشت خوک و یا مشروبات الکلی و نظایر آن می‌باشد که از نظر اسلام محکوم به نجاست است.

۲- زکریا فرزند ابراهیم می‌گوید بر امام صادق(ع) وارد شدم و گفتم من مردی از اهل کتاب بودم و به اسلام ایمان آورده‌ام ولی خویشان من همه بر آیین مسیحیت هستند و من با آن‌ها دریک خانه زندگی می‌کنم و هنوز از آنان جدا نشده‌ام آیا می‌توانم با آنان هم‌غذا شوم. امام به من فرمود: خویشان تو خوک می‌خورند؟ نه ولی شراب می‌نوشند فرمود: با آنان غذا بخور و بنوش[۱].

از این روایت نیز به خوبی معلوم می‌شود که هرگاه نجاستی وجود داشته باشد مربوط به خوردن امثال گوشت خوک است و در صورت آلوده نشدن به این نجاسات تن اهل کتاب (بالاصاله) پاک می‌باشد.

۳- اسمعیل‌بن جابر می‌گوید: به امام جعفر صادق(ع) گفتم درباره طعام اهل کتاب چه می‌فرمایی؟ از آن طعام مخور آنگاه کمی سکوت فرمود و گفت: مخور و پس از مدت کوتاهی بار سوم فرمود: مخور و آن را ترک نکن که بگویی حرام است بلکه از آن اجتناب کن به خاطر آن‌که از آلودگی خودداری کرده باشی در ظروف آنان شراب و گوشت خوک ریخته می‌شود[۲].

۴- عمار ساباطی از امام جعفر صادق(ع) نقل می‌کند که پرسیدم آیا می‌توان از کوزه یا ظرفی که دیگری به عنوان این که یهودی است از آن آب خورده باشد وضو گرفت فرمود: بلی گفتم از همان آبی که (یهودی) می‌خورد فرمود: بلی[۳].

۱- وسائل‌الشیعه کتاب الاطعمه باب ۵۴ اطعمه محرمه.

۲- وسائل‌الشیعه کتاب الاطعمه و الاشربه باب ۵۴.

۳- وسائل‌الشیعه باب ۳ از ابواب اسئار.

۵- ابراهیم‌بن ابی محمود می‌گوید: از امام رضا(ع) پرسیدم کنیز مسیحی که خدمتکار شما است و شما هم می‌دانید وی مسیحی است نه شستشو می‌کند و نه از جنابتش غسل به جای می‌آورد فرمود: اشکالی ندارد وی دست‌های خود را می‌شوید[۱].

گذشته از این روایات و نظایر آن که صریح در طهارت اهل کتاب می‌باشد اصولاً از بعضی از روایات چنین بر می‌آید که مسئله طهارت اهل کتاب امر مسلمی تلقی می‌شده و راویان از آلودگی‌های عرضی به جهت آنکه اهل کتاب معمولاً گوشت خوک و شراب مصرف می‌کردند پرسش می‌نمودند. در این مورد کافی است روایت عبدالله بن سنان را که از بزرگان روایت حدیث و از افراد اجماع می‌باشد به دقت از نظر بگذرانیم:

نامبرده می‌گوید: پدرم با حضور من از امام جعفر صادق(ع) پرسید:

ذمی لباس مرا به عاریت می‌گیرد و می‌دانم که وی شراب می‌نوشد و گوشت خوک می‌خورد و سپس آن را به من باز می‌گرداند باید آن را پیش از آن که با آن لباس نماز بخوانم شستشو دهم؟ فرمود: در آن نماز بگزار و به خاطر آن که ذمی لباست را به عاریت گرفته آن را مشوی زیرا تو هنگامی که عاریت می‌دادی لباس تو پاکیزه و طاهر بود و اکنون یقین نداری وی آن را نجس کرده باشد پس اشکالی ندارد تو در آن لباس مادامی که یقین به نجس شدن آن نداری می‌توانی نماز بخوانی[۲].

قائلین به نجاست برای تأیید نظریه خود به دو آیهٔ زیر استدلال نموده‌اند:

۱- «إِنَّمَا الْمُشرِكُونَ نجَسٌ»[۳].

۲- «كَذَلِکَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»[۴].

ولی طرفداران نظریه «نجاست» برای استدلال به دو آیه فوق نیازمند به اثبات این مطلبند که کلمه «نجس» و نیز «رجس» همان‌طوری که در اصطلاح فقهی به معنی نجاست به کار

۱- وسائل‌الشیعه کتاب طهارت باب ۱۴ از ابواب نجاسات.

۲- وسائل‌الشیعه کتاب طهارت باب ۱۴ از ابواب نجاسات.

۳- سورهٔ توبه آیهٔ ۲۸.

۴- سورهٔ انعام آیهٔ ۱۲۵.

می‌رود در قرآن نیز به همین معنی استعمال شده است. در صورتی که برای فهم مقاصد قرآن باید به معنای لغوی و یا اصطلاحی عصر نزول قرآن توجه نمود نه به اصطلاحاتی که قرن‌ها بعد در میان فقها پدید آمده است و لغت درباره دو کلمه مزبور جز پلیدی که امر معنوی است مطلب دیگری را بیان نمی‌کند.

و نیز برای تأیید این نظریه به روایاتی استدلال شده که پاره‌ای از آن‌ها دلالت بر نهی از خوردن باقیمانده غذا و یا آب اهل کتاب می‌کند[۱] و بعضی دیگر از خوردن و آشامیدن از ظروف و غذای مطبوع آنان منع می‌کند[۲] و برخی دیگر حاکی از خودداری امام از هم‌غذا شدن با مجوسیان است[۳] و در بعضی دیگر در مورد کسی که با مجوسی دست داده بود امر به شستن دست شده[۴] و در پاره‌ای دیگر درباره کسی که با مسیحی حمام می‌رود دستور داده شده که مسلمان از آبی که مسیحی در آن نرفته استفاده نماید[۵].

در این روایات همان‌طوری که ملاحظه می‌شود بیشتر نجاست‌های عرضی که از خوردن خوک و آشامیدن شراب و اجتناب نکردن اهل کتاب از نجاسات منظور شده[۶] به‌علاوه نهی و منعی که در این روایات وارد شده به ملاحظه روایات سابق که طهارت اهل کتاب از آن‌ها استفاده می‌شد ناگزیر باید به کراهت و تنزیه حمل گردد.

۱- وسائل‌الشیعه : کتاب طهارت، باب ۲۴ از ابواب نجاسات.

۲- وسائل‌الشیعه : کتاب طهارت، باب ۲۴ از ابواب نجاسات.

۳- وسائل‌الشیعه : کتاب طهارت، باب ۲۴ از ابواب نجاسات.

۴- وسائل‌الشیعه : کتاب طهارت، باب ۱۴ از ابواب نجاسات.

۵- وسائل‌الشیعه : کتاب طهارت، باب ۱۴ از ابواب نجاسات.

۶- در جزء دوم کتاب التنقیح صفحه ۴۸ دلالت روایت اخیر بر نظریه «نجاست» مسلم شمرده شده زیرا اگر دستور امام به لحاظ نجاست عرضی باشد اختصاصی به نصرانی نخواهد داشت و مسلمان نیز هرگاه تنش متنجس باشد همان حکم را دارد ولی این استدلال قابل مناقشه است زیرا حوضی که در حمام از آن برای غسل استفاده می‌شد کر و غیر قابل انفعال بوده بنابراین نهی در این روایت به معنی کراهت خواهد بود چنان‌که در روایت ۷ صفحه ۱۱۲ ج ۱ وسائل‌الشیعه به جواز غسل نمودن در آب حمامی که در آن یهودی و نصرانی و مجوسی غسل کرده تصریح شده است.

عده‌ای از قائلین به نجاست ضمن اعتراف به عدم امکان استدلال به روایات مزبور اجماع را تنها دلیل قابل اعتماد دانسته و به استناد آن نظریه «نجاست اهل کتاب» را تأیید نموده‌اند.
ولی فقها در مورد اجماع و اتفاق هایی که دلائل آن در دسترس می‌باشد ابراز تردید نموده و از آنجا که مدرک مجمعین همان دلائلی است که فقه باید خود در مفاد آن دلائل تحقیق و بررسی نماید این نوع اجماع را غیرقابل استناد شمرده‌اند.

نقش مبارزه منفی

با توجه به توضیحاتی که گذشت به خوبی معلوم شد که نظریه «نجاست اهل کتاب» که دست‌آویز جمعی از نویسندگان مغرض و بی‌اطلاع و احیاناً هوچی! قرار گرفته اولاً از جمله مسائلی است که مورد بحث و گفتگوی فقها می‌باشد و نباید آن را امر مسلم تلقی کرد و ثانیاً چنان که دیدیم دلائل و مدارک نظریه مزبور کاملاً قابل بحث و مناقشه می‌باشد و صرف‌نظر از این مطلب اصولاً اگر ما فرضاً این نظریه را صددرصد مستند به مدارک صحیح اسلامی بدانیم نیز هیچ اشکالی نخواهد داشت مگر نه این است که جامعه اسلامی مانند هر جامعه و ملت و کشوری که از یک مکتب ایدئولوژیکی پیروی می‌کند می‌تواند به علت مصالح خاص سیاسی، خود را به مقررات مخصوصی پابند سازد. اسلام به خاطر مصالح سیاسی و برای این که از آمیختگی و معاشرت های خیلی نزدیک مسلمین با افرادی که از نظر عقیده و مرام و هدف مخالفند جلوگیری نماید دستور می‌دهد که مسلمان از تماس با تن غیرمسلمان اجتناب ورزد.
این گونه سیاست های منفی برای حفظ موجودیت استقلال فکری و اجتماعی و سیاسی و مبارزه با نفوذ بیگانگان از ضروریات زندگی در صحنه بین‌المللی هر ملتی به شمار می‌رود. این نوع مبارزه انسانی‌ترین راهی است که هر ملتی می‌تواند با ادامه آن سیاست و استقلال خویش را حفظ نماید. اگر مبارزه از طریق جنگ و خونریزی در راه حفظ این مصالح جای خود را به هم‌زیستی توأم با مبارزه منفی به خاطر همان مصالح ندهد پس به چه وسیله باید در مقابل تهدید دائمی جلوی نفوذ بیگانه را گرفت و از چه راهی استقلال جامعه‌ای را که در تمام شئونات با بیگانگان آمیخته و مرتبط است حفظ نمود؟

ناگفته پیداست جامعه اسلامی با انعقاد پیمان پر مسوولیت ذمه و با آن آمیختگی و روابط مستقیم همه‌جانبه و پیچیده‌ای که با اقلیت‌های مذهبی برقرار نموده همواره در معرض نفوذ فکری و عقیده‌ای و اخلاقی و احیاناً سیاسی گروه‌های مخالف که در حقیقت بیگانه هستند قرار دارد و خودداری از اقدامات احتیاطی و پیشگیری‌های لازم به قیمت نفوذ بیگانه و از دست دادن استقلال و سیادت جامعه تمام می‌شود.

مبارزه منفی نه تنها با اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز تغایر و تصادمی ندارد و با اصل احترام به انسان‌ها کاملاً تطبیق می‌کند بلکه خود بهترین و عاقلانه‌ترین وسیله برقراری هم‌زیستی و مظهر بارزی از احترام به مقام انسانی است زیرا مبارزه منفی سد محکمی در برابر جنگ و خونریزی است و این جنگ و خونریزی است که ریشه هم‌زیستی را می‌سوزاند و انسان‌ها و اصل احترام به انسان‌ها را نابود می‌سازد!

عامل دیگری که ضرورت و برتری مبارزات منفی را بر جنگ و مبارزات خونین ایجاب می‌کند تأثیر قطعی و سریع آن می‌باشد زیرا جنگ باعث افزایش کینه‌ها و حس انتقام‌جویی و عواطف حماسی می‌گردد و از این راه دامنه جنگ و بر ادامه و گسترش آن می‌افزایند در صورتی که مبارزات منفی با تمام قدرتِ کوبندگی‌اش از نظر روانی عواطف و وجدان دشمن را به خودداری از تجاوز وامیدارد و افکار عمومی را به نفع مبارزین تحریک و گسیل می‌دهد.

مقایسه مبارزه ملت هند برای در هم‌گسیختن زنجیر اسارتی که قرن‌ها از طرف مقتدرترین حکومت جهان آن روز به پای این ملت زده شده بود با مبارزه مسلحانه ملت ویتنام می‌تواند به عنوان نمونه شاهدی بر مدعای ما باشد.

ملت هند در اندک مدتی با مبارزه منفی کاخ رفیع و محکم استعمار بریتانیا را به ویرانی کشاند و این امپراتوری مقتدر را سرانجام به زانو درآورد ولی ملت ویتنام هنوز پس از سال‌ها مبارزه مسلحانه تحمل آن همه زجر و تلفات و با چنان رشادت و فداکاری کم نظیر نتوانسته است کمترین موفقیتی در تحقق بخشیدن به هدف‌های خویش به دست آورد!

پرواضح است که انتخاب راه و تاکتیک مبارزه منفی باید در چهارچوب مقتضیات ایدئولوژیکی و روانی هر ملتی صورت بگیرد و به همین دلیل مسئله «اجتناب مسلمان از تماس با تن غیرمسلمان» با توجه به نقشی که موضوع طهارت و نجاست از نظر فکری و روانی و عملی در زندگی هر مسلمانی دارد می‌تواند بهترین راه مبارزه منفی به شمار آید.

برخورد زنان مسلمان با زنان غیرمسلمان

اهمیت فراوانی که اسلام برای عفت زنان مسلمان قائل است موجب گردیده که به عنوان پیشگیری از مفاسد احتمالی و صیانت حریم عفت زنان مسلمان در اجتماعی که مسلمین با اقلیت‌ها روابط نزدیک و دوستانه دارند درباره برخورد زنان مسلمان حتی با اقلیت‌ها نیز محدودیت‌هایی را منظور دارد.

بدین‌ترتیب که اسلام به زنان مسلمان توصیه می‌کند که از برهنه شدن و کنار گذاردن حجاب در برابر زنان غیرمسلمان اجتناب ورزند زیرا ممکن است زنان بیگانه پیش همسران خود وضع جسمانی و زیبایی زنان مسلمان را توصیف نمایند[۱].

اکثر فقها این محدودیت را یک حکم تنزیهی می‌دانند و همان‌طوری که در روایت تصریح شده مراعات آن را شایسته و لکن غیر الزامی می‌شمارند.

معدودی از فقها نیز این محدودیت را به عنوان منع الزامی تلقی نموده و به استناد آیه زیر بی‌حجاب شدن و نشان دادن زیبایی و مواضع زینت را برای زنان مسلمان در برابر زنان غیرمسلمان تحریم کرده‌اند:

«به زنان مؤمن بگو زیبائی و زینت خویش نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدر شوهرانشان، یا پسرانشان، یا برادرانشان، یا برادرزادگانشان، یا خواهر زادگانشان و یا زنانشان یا آنچه مالک آن شده‌اند، یا مردان بی‌تمنا و تابع و غیر مستقل، یا کودکانی که از ناگفتنی‌های زنان خبر ندارند»[۲].

۱- فی صحیح حفص بن البختری عن ابی عبداله(ع): «لا ینبغی للمراه ان تنکشف بین یدی الیهودیه و النصرانیه فانهن یصفن ذلک لازواجهن».

۲- سورهٔ نور آیهٔ ۳۱.

چنان‌که ملاحظه می‌شود اظهار زیبایی و زینت در برابر زنان خودی که زنان مؤمن هستند تجویز شده و از این آیه چنین استفاده می‌شود که اظهار زیبایی و زینت در برابر زنان بیگانه غیرمسلمان جایز نیست. نظیر این استدلال و بیان را در مورد آیهٔ ۵۵ سورهٔ احزاب نیز می‌توان گفت ولی اکثر فقها و مفسرین زنان خودی را به معنی زنان هم‌نشین و یا زنان خدمتکار و یا ارحام نزدیک از قبیل عمه و خاله و خواهر تفسیر نموده‌اند و حکم مذکور را به استناد روایت غیر الزامی و مکروه شمرده‌اند.

۱۳- آزادی اقلیت‌ها در فعالیت‌های اجتماعی

قابل تردید نیست که اصل تعاون و همکاری از پایه های اصلی تکوّن جامعه و گرایش آن به سوی نظم و تکامل به شمار می‌رود و هرچه افراد و گروه‌های تشکیل دهنده جامعه اراده و نیروی بیشتری در راه تعاون و گسترش روح همکاری نشان دهند به همان اندازه بر قدرت و نظم اجتماعی جامعه افزوده شده و سرعت بیشتری در راه تکامل خواهد یافت.

اقلیت‌های مذهبی متعهد گو اینکه دارای عقیده و آرمان و هدف متخالفی با جامعه مسلمین باشند ولی از آنجا که مسوولیت تشکیل جامعه متحده و زندگی مشترکی را در قلمرو حکومت مسلمین پذیرفته‌اند از این رو در حقیقت به صورت گروه و عضوی از این جامعه متحده بزرگ درآمده و طرفین معاهده به اصول این زندگی مشترک توافق و تعهد نموده‌اند[۱].

روی این اصل طبیعی که از سنت‌های ضروری اجتماعی است مسلمین در زندگی اجتماعی خود با صحنه وسیع‌تر و روابط افزون‌تری روبرو می‌شوند که از شرکت اقلیت‌های متعهد در زندگی اجتماعی آنان و تکون جامعه متحده بزرگ اسلامی ناشی می گردد.

بدین‌ترتیب اصل تعاون نیز با گسترش دامنه جامعه اسلامی و توسعه روابط و تشکیلات اجتماعی مسلمین میدان بزرگ‌تری می یابد و ناگزیر سراسر جامعه متحده بزرگ اسلامی را فرا می گیرد.

۱- اصل تعهد زندگی مشترک مفاد قرارداد ذمه است که از نظر اصل حقوقی جز در موارد خاص قابل نقض نمی‌باشد توضیح این اصل در فصل جداگانه‌ای از کتاب حقوق اقلیت‌ها که در آینده نزدیک در اختیار خوانندگان محترم قرار خواهد گرفت مشروحاً بیان شده است.

با توجه به این بیان می‌توان گفت که لزوم گسترش تعاون و روح همکاری در روابط اجتماعی مسلمین با اقلیت‌های مذهبی متعهد خود از آثار طبیعی و قهری انعقاد پیمان مشترک در قرارداد ذمه بوده و باید آن را از مقتضیات ضروری و اجتناب‌ناپذیر عقد ذمه به شمار آورد.

نهایت، مطلبی که در اینجا باید مورد بررسی قرار گیرد این مسئله است که اصل تعاون در چه راهی و برای چه مقاصدی باید منظور گردد؟

در اینجا ما بار دیگر به اصل مطلب و نقش تعاون در بنیان‌گیری و تکامل جامعه باز می‌گردیم تا درباره مَجرا و هدف تعاون به طور کلی به منظور روشن شدن پاسخ این سؤال بررسی کوتاهی به عمل آوریم:

بی‌شک تعاون در یک جامعه در هر مسیر و به خاطر هر هدف و مقصودی باشد نتیجه‌اش قدرت بنیان‌گیری جامعه و پیشرفت و نمو آن در راه همان هدف و مقصود خواهد بود.

اگر افراد و گروه های تشکیل دهنده جامعه در راه خیر و صلاح جامعه و منافع فردی و اجتماعی و به زیستی و تأمین زندگی شرافت‌مندانه در سطح عالی انسانی از نیروی تعاون و روح همکاری بهره گیرند گرایش پیشرفت و تکامل و رشد جامعه نیز به سوی همین هدف خواهد بود.

و هرگاه افراد مزبور با سودجویی از روح تعاون دست به دست هم داده و در سوق جامعه به سوی فساد و موجبات بدبختی و انحراف از اصول اخلاق انسانی همکاری نمایند ره‌آورد این تعاون نیز جز ترقی معکوس و تکامل در مادون صفر و پیشبرد آلودگی و فساد و انحراف بیشتر جامعه نتیجه دیگری در بر نخواهد داشت.

و همچنین در جامعه‌ای که روح همکاری در راه کام‌جویی هرچه بیشتر از لذائذ مادی و تأمین بیشتر نیازمندی‌های جسمی به کار رود و هدف تعاون در بهزیستی مادی و تمتع از مظاهر و بهره‌های مادی خلاصه شود و نیروهای فردی و اجتماعی در تحقق بخشیدن به این هدف گسیل گردد چنین جامعه‌ای در مراتب کمّی و کیفی همان هدف، رشد و تکامل خواهد یافت.

ولی اگر توده متشکل از انسان‌ها جامعه‌ای به وجود آورند که در کنار مقاصد مشروع جسمانی و تمتّع از مظاهر زندگی و بهزیستی مادی هدف‌های اصیل معنوی و ایدئولوژیکی و بالاخره اخلاق و نیازمندی‌های معنوی انسانی را مورد توجه قرار دهند و هماهنگی کاملی بین این دو هدف همانند هماهنگی روان و تن برقرار نمایند و از روح تعاون در تأمین و گسترش این اهداف نیرو بگیرند تکامل حقیقی جامعه و رشد انسانی آن در سطحی عالی و متناسب با مقام منیع انسانیت تحقق خواهد یافت.

طرح چنین جامعه‌ای را اسلام با مقیاس انسانی‌تر و واقعی‌تری به توده‌های وسیع انسانی عرضه داشته است و متناسب با هدف‌های اصیل این چنین جامعه برتر اصل تعاون را به صورت جامعی در دو مرحله هماهنگ زندگی (مادی و معنوی) گسترش داده و بدین‌ترتیب بر ارزش انسانی این اصل ضروری حیاتی افزوده است.

منطق قرآن درباره اصل تعاون

علی‌رغم وضوح اصول مسلمه و سنت‌های ریشه‌دار اجتماعی و حتی آنچه که مربوط به آفرینش جهان می‌باشد اشتباه در تفسیر این اصول و سنت‌ها معمولاً برای انسان‌ها اجتناب-ناپذیر بوده است و اختلافات فراوانی که در این زمینه‌ها مشاهده می‌شود بهترین گواه این اشتباه و انحراف فکری می‌باشد.

قرآن در هر موری که توجه بشر متفکر را به این اصول و سنت‌ها معطوف می‌دارد بیشتر به همان نکات مبهم و جهاتی که مورد اشتباه و اختلاف قرار گرفته عنایت مبذول می‌دارد و رمز این مطلب نیز ناگفته کاملاً پیداست.

در زمینه اصل تعاون نیز قرآن هدف و راه و مجرای آن را نشان می‌دهد و برای آن ارزش اصیل منظور نمی‌دارد و برای ارزیابی این اصل و سنت طبیعی اجتماع ارزیابی هدف و مجرای آن را ضروری می‌داند.

اصولاً در موردی که تعاون در راه هدف‌های شرافتمندانه و انسانی و سعادت اجتماع به کار می‌رود به صورت یک وظیفه عمومی مورد توجه قرآن قرار می‌گیرد و در جایی که در

مجرای فساد و انحطاط انسان و اجتماع مورد سودجویی واقع می‌شود قرآن با دستوری اکید آن را مردود و حرام معرفی می کند.

«وَتَعاوَنوا عَلَی البِرِّ وَالتَّقوی ـ وَلا تَعاوَنوا عَلَی الإِثمِ وَالعُدوانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدیدُ العِقابِ»[1] با یکدیگر تعاون و تشریک مساعی کنید اما این همکاری شما در راه گسترش نیکی‌ها و پرهیزکاری و پاسداری از قوانین و احکام الهی و نشر ایمان و عمل صالح بر اساس تقوی باشد و هرگز در گناه و بدکاری و آلودگی‌ها و انجام کارهایی که انحطاط و فساد و تباهی را دنبال می‌آورد و نیز در راه ستمگری و تجاوز به حقوق دیگران و سلب امنیت از جان و مال و ناموس مردم تعاون و هم‌دستی ننمایید و از این نوع همکاری سخت بپرهیزید که خداوند برای مرتکبین به چنین گناه مجازات سختی منظور داشته است. قرآن در این آیه تعاون شایسته اجتماع انسانی را در راه «برّ» و «تقوی» محدود نموده و در آیات دیگر این دو هدف عالی را به صورت روشن‌تری توضیح داده است و در آیه زیر «برّ» و «تقوی» را چنین بیان نموده[2]:

«لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَـكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»

برّ و نیکوکاری این نیست که روی خود را به سمت شرق و یا طرف مغرب بگردانید (و این‌گونه توجه ظاهری را هدف اصلی دین بدانید و به خاطر تغییر قبله مسلمین به سوی کعبه آن همه جنجال به پا دارید) نیکوکار آن کسی است که به مقدسات و واقعیات دین به آفریدگار جهان و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و در عمل نیز احسان و نیکوکاری را پیشه خود سازد، از ثروت خود با وجود علاقه و دلبستگی که بدان دارد (یا به خاطر دوستی خدا) به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و راه‌ماندگان و سائلین و در راه آزادی بندگان احسان نماید و نماز را به پا دارد و زکات را بپردازد و از نظر

۱- سورهٔ مائده آیهٔ ۲.

۲- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۷۷.

اخلاقی نیز پایبند عهد و پیمان خویش باشد و به قراردادها و پیمان‌هایی که منعقد می‌کنند وفادار گردد و در حوادث ناگوار و بیماری و گرفتاری‌ها و نیز در حال جنگ استقامت و بردباری پیشه کند. اینان کسانی هستند که در ادعای برّ و ایمان خود راست‌گو هستند و اینان به حق پرهیزکار و انسان‌های با تقوی می‌باشند.

این است مفهوم تعاون اصیل انسانی که قرآن جامعه بشریت را به سوی آن می‌خواند و تکامل و رشد و سعادت حقیقی را در سایه آن تضمین می‌نماید.

تعاون در سطح جهانی

تعاون بدان معنی که قرآن دستور می‌دهد و در راهی که جامعه را به نیکی‌ها و روح پرهیزکاری آن‌طور که در ذیل آیه بیان شد می‌کشاند اختصاص به افراد مسلمان و روابط خاص جامعه مسلمین نداشته و در یک سطح وسیع جهانی و در مقیاس جامعه بزرگ بشری مورد تأکید آیین مقدس اسلام قرار گرفته است.

اسلام این وظیفه را به عنوان یک مسوولیت عمومی همه توده های بشری با تمام اختلافات فکری و عقیده‌ای و نژادی و مسلکی و... که در میان آنان حکم‌فرماست تلقی نموده و نه تنها به مسلمانان بلکه به هر آنکه انسان است توصیه اکید کرده که در راه گسترش نیکی و پرهیزکاری از تشریک مساعی دریغ نورزند.

آنجا که قرآن نیکی و پرهیزکاری را توضیح می‌دهد روی سخن با گروه های یهودی و مسیحی است که امور ظاهری مانند آنکه به هنگام نماز به چه سویی رو کنند و آنچه را که به عمق و روح ایمان و نیکی‌های دین مربوط نیست نیکی پنداشته و به خاطر آن به اختلافات دامن می‌زنند. با توجه به این نکته و با توضیحی که از منطق قرآن در مورد تفسیر «برّ» و «تقوی» به دست آوردیم می‌توانیم به وسعت صحنه و میدان – تعاون اسلامی در سطح بین‌المللی به خوبی پی ببریم و نیز به این مطلب واقف گردیم که تعاون اسلامی یک نوع تعاون بین‌المللی و در مقیاس جامعه بزرگ بشری است.

بنابراین ما می‌توانیم هدف‌های اصیل این تعاون جهانی را از نظر اسلام ضمن چند اصل کلی زیر خلاصه کنیم:

۱- همفکری انسان‌ها در زمینه مسائل فکری و فلسفه آفرینش جهان و همکاری در کشف حقائق جهان هستی.

۲- تشریک مساعی بشر در حل مشکلات و مسائل و اختلافات اعتقادی.

۳- تعاون عمومی در تعلیم حقائق فکری و اعتقادی و گسترش تربیت و پرورش انسان‌ها بر اساس این حقائق.

۴- همکاری بین‌المللی در امور خیریه و فعالیت‌های عام‌المنفعه.

۵- تشکیل سازمان‌های بین‌المللی به منظور مبارزه با فقر و حمایت از مستمندان و درماندگان.

۶- همدستی در کمک به راه ماندگان و حمایت آوارگان.

۷- مبارزه جهانی با استعمار و نجات افراد و ملت‌ها از یوغ اسارت و بندگی.

۸- تشریک مساعی در انجام صحیح عبادت و پرستش آفریدگار جهان و خضوع در برابر دستورات آسمانی.

۹- همکاری در گسترش مبادی اخلاقی و التزام همگانی به وفاداری نسبت به پیمان‌ها و هر نوع تعهدات مشروع

۱۰- تعاون بین المللی در راه حل مشکلات اقتصادی و سیاسی جهانی و به منظور جلوگیری از علل و عوامل گرفتاری‌ها و دشواری‌ها و حوادث ناگوار و جنگ و خونریزی.

۱۱- همکاری جهانی برای مبارزه با مرض و علل بیماری.

۱۲- آمادگی روحی و بردباری در برابر گرفتاری‌ها و شدائد مختلف توأم با هماهنگی در سطح بین‌المللی.

اصول دوازده گانه فوق فروع و مصادیق دو اصل کلی: «برّ» و «تقوی» است که قرآن مسلمین و جهانیان را برای همکاری در گسترش آن دو دعوت نموده است:

«وَتَعَاوَنُواْ عَلَى الْبرِّ وَالتَّقْوَى»[1].

۱- سورهٔ مائده آیهٔ ۲.

«وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»[۱].

و نیز اصول حیاتی مزبور خود، لازمه پی‌جویی ایمان و اخلاق فاضله و عمل صالح می‌باشد که قرآن در آیات متعدد جامعه بشری را به سوی آن فرا خوانده است[۲].

ناگفته پیداست که تعاون در سطح جهانی و فعالیت‌های مشترک بین‌المللی در زمینه اصول مذکور به نوبه خود در ایجاد تفاهم بین المللی و کاهش دادن به اختلافات و گرایش عمومی به سوی وحدت و زندگی مشترک توأم با هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و نیز در گسترش ایدئولوژی اسلامی و آشنایی مردم جهان با منطق اسلام می‌تواند اثر شایان توجهی داشته باشد و این نتایج گران‌قدر از جمله هدف‌های انسانی اصیلی است که اسلام برای تحقق بخشیدن به آن‌ها از تمام نیروها و امکانات بهره می‌گیرد.

شرکت اقلیت‌ها در فعالیت‌های تعاونی

در جامعه متحده اسلامی که اقلیت‌ها عضو رسمی آن محسوب می‌شوند تعاون در قلمرو دو اصل کلی: «برّ و تقوی» با توجه به اصول دوازده‌گانه مذکور بیش از هر نوع ارتباط دیگری مورد نظر و توجه اسلام می‌باشد چنان که اصل تعاون از نظر قرآن در سطح روابط مسلمین و اقلیت‌های مذهبی متعهد بیش از هر شرایط و محیطی منظور شده است.

از این رو اقلیت‌ها می‌توانند در فعالیت‌های اجتماعی که به منظور تعاون و همکاری در زمینه اصول گذشته صورت می‌گیرد شرکت نمایند و با مسلمانان در گسترش اصول مزبور روابط و همکاری نزدیک داشته باشند.

بی‌شک نقش اقلیت‌ها در این فعالیت‌ها می‌تواند در پیشبرد هدف‌های اصیل تعاون اسلامی مؤثر و در ایجاد تفاهم قابل توجه باشد و این راهی است که اسلام در روابط مسلمین با اقلیت‌ها در پیش گرفته و بدان ارزش فوق‌العاده قائل است.

۱- سورهٔ مجادله آیهٔ ۹.

۲- آیاتی که سرآغاز آن با «من امن و عمل صالحاً» و یا «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و نظائر آن شروع شده و بالغ بر صد آیه است می‌تواند در توضیح مطلب فوق مفید باشد.

با توجه به نکاتی که توضیح داده شد معلوم گردید که اقلیت‌ها در فعالیت‌های اجتماعی سهم بسزایی داشته و می‌توانند در فعالیت های فرهنگی و بهداشتی و طبی و همچنین در انجام خدمات اجتماعی و کارهای عام‌المنفعه و دستگیری و حمایت از افراد و طبقات مستمند و درمانده و مبارزه با فقر و سایر مفاسد و مشکلات اجتماعی با مسلمین تشریک مساعی نموده و یا خود به طور مستقل در زمینه‌های مزبور فعالیت‌های ثمربخشی داشته باشند.

شرکت اقلیت ها در این گونه فعالیت ها در جامعه متحده بزرگ اسلامی تنها بدان جهت که گروه‌های مذهبی غیرمسلمان طبق قرارداد ذمه در این زمینه از آزادی بهره‌مند می‌باشند نیست بلکه خود از نظر اجتماعی و مسوولیت زندگی مشترک در یک جامعه متحده انتخابی باید به صورت یک ضرورت تلقی گردد چنان‌که از نظر اسلام نیز به عنوان انجام وظیفه و همکاری ثمربخش با مسلمین و هدف‌های اسلامی مورد توجه شایان قرار می گیرد. درباره حدود امکانات و آزادی‌های اجتماعی نیز باید گفت که هر نوع فعالیت اجتماعی بر اساس اصول دوازده گانه سابق‌الذکر و نیز هر نوع فعالیتی که می‌تواند برای بهبود وضع اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی جامعه متحده اسلامی مفید و مؤثر باشد و همچنین فعالیت‌هایی که تضادی با مصالح اسلام و مواد قرارداد ذمه و پیمان‌های موجود نداشته باشد برای اقلیت‌ها چه به صورت انفرادی و چه به صورت اجتماعی و یا همکاری با مسلمین مجاز و آزاد می‌باشد.

نظر به این که بحث درباره شرکت اقلیت‌ها در دستگاه قضائی مسلمین و نیز در هیئت حاکمه و همچنین به طور کلی در فعالیت‌های سیاسی بیشتر به قسمت ممنوع از تعهدات مسلمین مربوط می‌باشد از این رو بررسی این موضوعات را به فرصت دیگر موکول نموده و در اینجا به همین توضیح اجمالی اکتفا می کنیم. بدیهی است فعالیت‌های اجتماعی مجاز برای اقلیت‌های مذهبی متعهد با تمام اختصاری که ما در بیان آن مراعات نمودیم در مقام عمل می‌تواند فعالیت‌های مختلف و دامنه‌داری را شامل گردد و این فعالیت‌ها به تناسب شرائط زمان و مقتضیات عصر متفاوت و قابل گسترش می‌باشد.

قسمت دوم– مسوولیت‌های قابل تعهد

خوانندگان محترم به خاطر دارند که در سرآغاز بحث «مسوولیت‌های مسلمین بر اساس قرارداد ذمه، ما تعهدات جامعه اسلامی را در سه قسمت متمایز مطرح نمودیم و درباره قسمت اول تحت عنوان تعهدات غیرقابل اجتناب بررسی کافی به عمل آوردیم و اینک قسمت دوم را به عنوان «مسوولیت‌های قابل تعهد» مورد بحث قرار داده و در پیرامون چگونگی آن از نظر کمی و کیفی به بررسی می‌پردازیم.

نخستین مطلبی که در این قسمت باید مورد توجه قرار گیرد حدود و میزان حقوق و مزایا و اختیارات و آزادی‌هایی است که در بحث «تعهدات غیر قابل اجتناب» درباره آن به تفصیل گفتگو نمودیم.

توضیح آنکه این حقوق و آزادی‌ها گرچه بالاصاله از مقتضیات قرارداد ذمه محسوب می‌شود و قهراً تعهد بدان‌ها برای مسلمین غیرقابل اجتناب می‌باشد ولی این بدان معنی نیست که حقوق و آزادی‌های مزبور با تمام فروع و جزئیات و به مفهوم وسیعی که ما در بحث‌های گذشته بیان نمودیم مشمول چنین حکمی باشد و جامعه اسلامی در قبول تعهد بدان ناگزیر گردد.

ما در گذشته نیز در لابه‌لای مباحث مزبور این نکته را یادآور شدیم که میزان حقوق و آزادی‌های فوق‌الذکر و حدود آن از نظر کمی و کیفی در قرارداد ذمه قابل پیش بینی است و مسلمین می‌توانند در متن پیمان مشترک در این‌باره، محدودیت‌ها و یا توسعه بیشتری منظور دارند.

بنابراین حقوق و آزادی‌هایی که در بحث گذشته مورد مطالعه قرار گرفت در عین اینکه بالاصاله مربوط به قسمت «تعهدات غیر قابل اجتناب» می‌گردد از نظر خصوصیات و تعیین حدود و کم و کیف به قسمت دوم تعهدات که اکنون مورد بحث ما می‌باشد ارتباط می‌یابد.

پرواضح است که قرارداد ذمه نمی‌تواند در این مورد مبهم و یا مطلق و غیر صریح باشد و باید به طور مشخص، حدود و خصوصیات مزبور در متن قرارداد ذمه تعیین و تصریح گردد

و این همان دستوری است که علی(ع) در منشور معروف به عهد مالک اشتر درباره آن چنین توصیه می کند:

«وَ لاَ تَعْقِدْ عَقْداً تُجَوِّزُ فِیهِ الْعِلَلَ، وَ لاَ تُعَوِّلَنَّ عَلَی لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْکِیدِ وَ التَّوْثِقَةِ»[1].

عهد و پیمانی مبند که در آن تأویل و بهانه و به کار بردن مکر و فریب راه داشته باشد و بعد از برقراری و استوار نمودن عهد و پیمان به توجیه‌ها و توصیه‌ها تعویل و اعتماد کن.

بنابراین در مورد مصونیت و آزادی مذهبی و حق انتخاب اقامتگاه و استقلال قضاوت و حق ترافع در دادگاه های اسلامی و همچنین به منظور گسترش روابط بازرگانی و اقتصادی و نیز در مورد حقوق مدنی اقلیت ها و توسعه روابط اجتماعی و امکانات بیشتر برای فعالیت های اجتماعی اقلیت ها شرائطی در قرارداد ذمه منظور شود و مسلمین در مورد شرائط و مزایای مزبور تعهدات بیشتری را متقبل گردند.

بدین‌ترتیب که مثلاً در مورد حق مصونیت اقلیت‌ها در شرائطی که مصالح اسلام و مسلمین ایجاب می کند جامعه مسلمین تعهد کند که دولت همواره و یا در مواقعی که متعهدین تقاضا می کنند مأمورینی بر حفاظت جان و یا اموال و یا خانواده‌های آنان بگمارد گو اینکه احتمال خطری در میان نباشد و اقلیت‌ها به خاطر حفظ احتیاط چنین تعهدی را از مسلمین در خواست نمایند. بدیهی است مسوولیت مزبور نظر به اینکه شامل مواردی که خطری متوجه اقلیت ها نمی‌شود نیز می‌باشد از این رو تا در متن قرارداد قید نشود مسلمین تعهدی نسبت به آن نخواهند داشت.

و همچنین در مورد «آزادی مذهبی» نسبت به آزادی کلیساها و انجام مراسم مذهبی، دولت اسلامی تعهدات بیشتری بپذیرد و یا از تصریح به محدودیت‌هایی که اقلیت‌ها در این زمینه دارند در متن قرارداد خودداری نماید. چه اقلیت‌ها در این صورت از آزادی بیشتری برخوردار خواهند بود و در مقابل ارتکاب محدودیت‌های مزبور که قسمتی از آن در گذشته بیان شد تنها مؤاخذه و طبق مقررات مجازات خواهند شد در صورتی که هرگاه در متن قرارداد ذمه بدان تصریح گردد مخالفت آن به عنوان نقض پیمان تلقی می گردد؛ و نیز

۱- نهج‌البلاغه، شرح عبده صفحه ۵۳۷.

درباره آزادی مسکن و حق اقامتگاه ممکن است مسلمین سکونت اقلیت‌ها را در سرزمین‌های مملوک و یا منازل خویش با تعیین خصوصیات تعهد نمایند و یا عبور از مناطق ممنوعه (سرزمین حجاز) را برای آنان مجاز شمارند و یا اصولاً درباره اسکان اقلیت‌ها تسهیلات و یا تعهدات فوق‌العاده‌ای را بنا به مصالح و مقتضیات لازم گردن نهند.

و همچنین در زمینه قضائی، دولت مسئولِ اسلامی قبول ترافع اقلیت‌ها و دادخواهی آنان را در دادگاه‌های اسلامی با وجود اینکه بالاصاله محاکم اسلامی در رد ترافع اقلیت‌ها مختار و آزاد می‌باشد ملتزم و متعهد گردد.

و در توسعه روابط بازرگانی و فعالیت‌های اقتصادی تا آنجا که به مصالح عالیه و استقلال مسلمین لطمه‌ای وارد نمی‌آورد آزادی و تسهیلات بیشتری منظور شود و دولت صلاحیت‌دار اسلامی در ضمن قرارداد ذمه تعهداتی در زمینه گسترش فعالیت‌های اقتصادی اقلیت‌ها و یا خرید کالا و محصولات آن‌ها و یا در مورد فروش اجناس مورد نیاز بازرگانی و یا روزمره آنان به عهده بگیرد.

و نیز در مورد ازدواج و طلاق و ارث و سایر قوانین مدنی اقلیت ها، شرائطی که موجب راحتی بیشتر و یا امکانات مطلوب و بالاخره تسهیلاتی که صرفاً از طرف اقلیت‌ها تقاضا می‌شود در متن قرارداد گنجانیده شود و مسوولیت آن را مسلمین به عهده بگیرند.

و راجع به رفتار مسلمین و مراعات آداب و رسوم اجتماعی نیز ممکن است شرائطی از قبیل لزوم شرکت مسلمین در محافل اقلیت‌ها و یا عدم شرکت در مراسم و مجالس آنان و با به رسمیت شناختن آداب مخصوص و نظایر آن که منافعی را برای اقلیت‌ها در بر می‌گیرد و ضرری به جامعه مسلمین و حیثیت آنان نمی‌رساند به نفع اقلیت ها در نظر گرفته شود و تعهداتی در این زمینه به توافق طرفین برسد.

چنان‌که در خصوص شرکت در فعالیت های اجتماعی، امکانات بیشتری وجود دارد که اقلیت‌ها می‌توانند برای به دست آوردن آن شرائطی را به مسلمین پیشنهاد کنند.

مثلاً در زمینه‌هایی که برای فعالیت‌های اجتماعی بیان نمودیم اختیار تأسیس تشکیلات مخصوص و یا بنگاه‌ها و انجمن‌ها و مؤسسات گوناگونی را بدست آورند و دانشگاه‌ها و

بیمارستان‌ها و مدارس و تفریح گاه‌ها و مراکز عام‌المنفعه و کانون‌های علمی و بهداشتی و اقتصادی و نظایر آن به وجود آورند و درباره بودجه و سایر خصوصیات و مزایای حقوقی آن مسوولیت هایی را بر مسلمین تحمیل نمایند. در چنین مواردی جامعه مسلمین می‌تواند به تعهدات مذکور و مشابه آن، تا آنجا که مصالح اسلام و منافع جامعه مسلمین ایجاب می کند تن در دهد.

بدیهی است تعهدات مزبور هرگاه با یکی از عناوینی که در قسمت سوم مسوولیت‌ها توضیح خواهیم داد تطبیق کند از درجه اعتبار ساقط و فاقد ارزش حقوقی خواهد بود.

قسمت سوم – تعهدات غیر قانونی

تسهیلات و امتیازاتی که اسلام به خاطر انعقاد پیمان صلح و اتحاد با اقلیت‌های مذهبی در مقابل حداقل تعهدات متقابل قائل می‌شود مسوولیت‌های سنگینی را که به عهده می گیرد بی‌شک از شرائط کم نظیری است که در قراردادهای بین‌المللی کمتر متخاصمین به خاطر صلح بدان تن در می‌دهند و با توجه به این حقیقت که قانون قرارداد ذمه بیشتر در شرائطی منظور شده که جامعه اسلامی از هرگونه برتری و قدرت برخوردار می‌باشد و می‌تواند به اتکاء قدرت هر نوع تحمیلی را بر اقلیت های مذهبی روا دارد می‌توان به ارزش حقوقی سیستم قرارداد ذمه و به نقش آن در تحقق بخشیدن به صلح پایدار پی برد و به همین دلیل اگر ما قانون قرارداد ذمه را یک قانون نمونه انسانی و قرارداد ذمه را یک پیمان نمونه صلح انسانی که هنوز قوانین موضوعه بشری و اقدامات صلح‌جویانه پویندگان راه صلح نتوانسته به پایه این رشد انسانی برسد تلقی و قلمداد نماییم سخنی دور از تعصب و گزاف گفته‌ایم.

اگر ما تاریخ قراردادهای سیاسی و پیمان‌های صلح را در روابط بین دولت‌ها و ملت‌ها در گذشته و تاریخ معاصر مورد مطالعه قرار دهیم مشابه قرارداد ذمه و مسوولیت‌هایی را که مسلمین بر اساس آن به عهده می گیرند تنها در مواردی خواهیم یافت که چنین مسوولیت‌ها و تعهدات را دولتی به هنگام تسلیم ناگزیر در مقابل خصم نیرومند فاتحی می‌پذیرد!

و در حقیقت این قانون اسلام است که برای اولین بار «اصل تعادل و توازن تعهدات متقابل» را در پیمان‌ها به نفع دیگران به خاطر صلح نقض نموده و نه تنها از بهره‌گیری از قراردادهای بین‌المللی به سود خویش چشم‌پوشی کرده است بلکه برقراری صلح را بر حفظ تمام حقوق و منافع جامعه اسلامی ترجیح داده است.

ولی با تمام انعطافی که در این راه نشان داده و آن همه فداکاری که به خاطر صلح به خرج داده هیچ‌گاه از این اصل که در یکی از منشورهای علی(ع) آمده است غفلت نورزیده است: «از هر گونه صلحی که دشمن تو را بدان می‌خواند و خشنودی خداوند در آن است رو گردان مباش و تقاضای صلحی را رد نکن... ولی به تو هشدار می‌دهم که پس از صلح سخت از مکر و خیانت دشمن بر حذر باش چه بسا دشمن به تو نزدیک می‌شود تا غافلگیرت کند تو باید همواره در حوادث پیشرو باشی و احتیاط را هرگز از دست ندهی و فریب گمان خویش نخوری و حسن ظنت را نادیده بگیری»[1].

و نیز به هیچ وجه از هدف‌ها و اصول اساسی که پایه‌های دعوت جهانی اسلام بر آن استوار می‌باشد چشم‌پوشی ننموده و با واقع‌بینی و دور اندیشی کامل هدف‌های اصولی را در همهٔ شرائط صلح و جنگ غیرقابل نقض شمرده است.

از این رو ما ضمن بررسی قانون قرارداد ذمه به مواردی بر می‌خوریم که اسلام پاره‌ای از مسوولیت‌ها را غیرقابل تعهد شمرده و تعهد در برابر آن را غیر قانونی اعلام نموده است و بدین‌ترتیب اختیارات جامعه اسلامی و زمامداران مسلمین در قبول تعهدات به مرزهای بسته‌ای محدود گردیده است که در اینجا به صورت قسمت سوم بحث ما تحت عنوان «تعهدات غیر قانونی» مطرح و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

به طور کلی محدودیت تعهدات مسلمین در قرارداد ذمه و مرز اختیارات زمامداران مسلمین در پذیرش مسوولیت‌ها را می‌توان طی چند اصل کلی زیر خلاصه کرد:

۱- تعهداتی که به نحوی استقلال مسلمین را به مخاطره افکند.

۲- تعهداتی که به اصل سیادت اسلام لطمه وارد آورد.

۱- نهج‌البلاغه، عهد مالک اشتر صفحه ۵۳۶ از شرح عهده.

۳- قبول مسوولیت‌هایی که مخالفت صریح با قوانین و احکام کلی اسلام دارد.
۴- پذیرش شرائطی که با مقتضیات قرارداد ذمه منافات داشته باشد.
۵- تعهد شرائط منافی با اصل «آزادی دعوت اسلامی».
۶- تعهداتی که موجب سلب حاکمیت ارضی و یا نقض تمامیت آن گردد.

حدود نامبرده در حقیقت مرزهای بسته‌ای است که هیچ مقام اسلامی نمی‌تواند در عقد قرارداد ذمه بدان‌ها تجاوز کند و به قبول تعهدات مزبور اقدام نماید چنان‌که با توضیح این مرزها میزان وسعت مسوولیت های قابل تعهدی که در قسمت دوم بیان شد نیز روشن می‌گردد زیرا کلیات نامبرده در عین این‌که محدودیت تعهدات مسلمین را در مواردی بیان می‌کند خود گسترش اختیارات جامعه مسلمین و شهرت انعطاف اسلام در پذیرش تعهدات را نیز کاملاً به وضوح می‌رساند.

اینک به طور مشروح به توضیح و بررسی اصول و مرزهای بسته فوق‌الذکر می‌پردازیم:

۱- آنجا که اصل حاکمیت و استقلال به مخاطره می‌افتد

اصطلاح حاکمیت که برای نخستین بار به وسیله «ژان بودن» حقوقدان فرانسوی به کار برده شد معمولاً در مورد آزادی اراده دولت ها و استقلال در اخذ تصمیمات بدون دخالت قدرت دیگر و تبعیت از قدرت مشابه اطلاق می‌گردد.

عده‌ای از حقوق‌دانان که پیرو نظریه حاکمیت مطلق هستند معتقدند که دولت دارای قدرت سیاسی مطلق و کاملی بوده و اقدامات و تصمیمات او در هیچ امری با هیچ قدرتی قابل تحدید نیست.

و از آنجا که دولت در دو جنبه داخلی و خارجی واجد صلاحیت و اختیارات سیاسی می‌باشد حاکمیت آن نیز در هر دو جنبه به صورت یک قدرت انحصاری این حق سیاسی را به دولت خواهد داد که در روابط خود با ملت و همچنین با دولت‌های دیگر از آزادی کامل برخوردار گشته[1] و هر اقدام و تصمیمی را که صلاح می‌داند بدون هیچ گونه محدودیتی به عمل آورد.

۱- معمولاً در مورد حاکمیت خارجی اصطلاح استقلال بکار می‌رود و بعضی از حقوق‌دانان آن دو را مترادف به کار می‌برند.

گرچه بیشتر حقوق‌دانان نیز حاکمیت نامحدود دولت‌ها را مردود و یا در تطبیق آن با واقعیات عینی از خود تردید نشان داده‌اند ولی ایراد و تردید آنان بیشتر به خاطر آن است که این نظریه را منافی با تشکیل سازمان‌های بین‌المللی و صلاحیت و اختیارات این سازمان‌ها و نیز مقررات حقوقی بین‌الملل می‌دانند.

از این رو حاکمیت محدود که مورد تأیید قرار می‌گیرد بدان معنی منظور می‌گردد که حاکمیت دولت‌ها تابع مقررات و تصمیمات سازمان ملل متحد و مقررات موضوعه حقوق بین‌الملل گردد زیرا که همبستگی اجتماعی ملل و مقتضیات جامعه بین‌الملل ایجاب می‌کند که حاکمیت دولت‌ها محدود شود.

ماده ۱۴ طرح اعلامیه حقوق و تکالیف دول که از طرف کمیسیون حقوق بین‌الملل تنظیم شده در این زمینه تصریح می‌کند که: «هر دولت مکلف است در روابط خود با سایر دولت‌ها طبق حقوق بین‌الملل و با رعایت این اصل که حاکمیت دولت تابع حقوق بین‌الملل است رفتار کند»[۱].

در اینجا نظریه آلوارز حقوقدان آمریکایی درست در نقطه مقابل نظریه حاکمیت مطلق قرار گرفته و بر طبق نظریه وی حتی مسائل مربوط به صلاحیت ملی باید به وسیله مقامات صلاحیت دار بین‌المللی مانند شورای امنیت، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، دیوان بین‌المللی دادگستری معین و مشخص گردد.

ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی خود نیز ضمن دفاع از حاکمیت مطلق و غیرقابل تقسیم بودن آن درباره منشأ حاکمیت و اینکه چه قدرتی واجد این صفت سیاسی است تعبیر جالبی به کار می‌برد. وی می‌گوید حاکمیت به طور مطلق حق انحصاری ملت است.

بی‌شک اگر ما دولت و قدرت آن را ناشی از اراده و خواست ملت بدانیم حاکمیت را نمی‌توان صفت بالذات دولت دانست زیرا که قدرت و اراده دولت تابع و وابسته به اراده ملت و خواست آن (قانون) می‌باشد. این نکته را در حاکمیت داخلی به طور واضح‌تری می‌توان مورد بررسی قرار داد.

۱- حقوق بین‌الملل عمومی ج ۲ صفحه ۴۵.

و اما اگر ما از این نکته صرف‌نظر کنیم و حاکمیت دولت را در برابر دولت‌های دیگر منظور داریم برای بررسی دو نظریه: «حاکمیت نامحدود» و «حاکمیت محدود» باید به این مطلب توجه داشت که ضرورت غیرقابل اجتناب پذیرش تعهدات خواه ناخواه حاکمیت دولت ها را به طور قانونی و اختیاری محدود می‌سازد و دلائلی که از طرف طرفداران حاکمیت محدود ابراز می‌شود و مقتضیات فعلی جامعه ملل و همبستگی و شرائطی که با شرکت دولت‌ها در سازمان‌های بین‌المللی به وجود آمده بیش از این ایجاب نمی‌کند که حاکمیت دولت‌ها باید با تعهداتی که آنان در قبال دولت‌های دیگر و یا سازمان‌های بین‌المللی می‌پذیرند محدود گردد.

و نظر به اینکه پذیرش تعهدات خود از اراده و اختیار دولت ها سرچشمه می گیرد از این رو محدودیت حاکمیت‌ها از چهارچوب اراده و اختیار دولت‌ها و یا به تعبیر دیگر ملت‌ها خارج نخواهد بود.

بدیهی است محدود نمودن حاکمیت دولت ها به صورت اجباری و غیر اختیاری خارج از حدود تعهدات و قراردادهای بین المللی مخصوصاً بدان شکل که آلوارز می گوید و تشخیص صلاحیت ملی دولت‌ها را تابع تصمیمات و مقررات سازمان‌های بین‌المللی که اغلب دستاویزی برای سیادت دول بزرگ و تنفیذ مقاصد و منافع آنان می‌باشد می‌داند چیزی جز استعمار نو نخواهد بود. چنان‌که حاکمیت مطلق هم با وجود اصل ضروری پذیرش تعهدات نمی‌تواند قابل تصور باشد.

اکنون که با مفهوم حاکمیت بر اساس مبانی حقوقی جدید آشنا شدیم و به طور اجمال آن را با منطق حقوقی مورد بحث و بررسی قرار دادیم اینک باید توجه خوانندگان را به مطلب اصلی و بررسی مفهوم حاکمیت از نظر حقوق اسلامی معطوف داشته و با منطق اسلام نیز در این باره آشنا شویم.

حاکمیت از نظر حقوق اسلام

ما برای اینکه از اصطلاح حقوقی دور نشویم در اینجا حاکمیت را با فرض این که صفت دولت و قدرت سیاسی آن می‌باشد از نظر مفاهیم حقوق اسلامی مورد بحث قرار می‌دهیم از این رو ناگزیر ابتدا با مفهوم و ماهیت حقوقی دولت در منطق اسلام آشنا می‌شویم و سپس درباره مفهوم حاکمیت گفتگو می‌کنیم.

گرچه در نصوص و مدارک حقوق اسلامی اصطلاح دولت[1] دیده نمی‌شود ولی هرگاه ما بخواهیم این اصطلاح را به مفهوم اسلامی یعنی بر طبق موازین حقوق اسلامی به کار ببریم می‌توانیم مجموعه جامعه متشکل اسلامی را که دارای قلمرو ارضی محدود و حکومت و قدرت سیاسی مشخص می‌باشد دولت اسلامی بنامیم؛ و از آنجا که شاخص و ملاک وحدت ملی جمعیت در جامعه اسلامی عبارت از پذیرش قانون و ایدئولوژی اسلامی و پیروی از اراده و قانون الهی است و همچنین مفهوم حکومت چیزی جز تطبیق قانون اسلام و گسترش عدالت اجتماعی طبق اراده و قانون الهی نیست و قدرت سیاسی حکومت اسلامی نیز از همان اراده و قانون الهی سر چشمه می‌گیرد، از این رو می‌توان قانون و ایدئولوژی اسلامی را عنصر اصلی در تشکل دولت اسلامی محسوب داشت.

در حقیقت جمعیتی که پیروی از عقیده و قانون اسلام را با اراده آزاد پذیرفته و اجرای آن را به عهده گرفته‌اند دست به تشکیل دولت اسلامی زده و بدین‌ترتیب عناصر لازم در تحقق دولت حقوقی (اصطلاحی) را به وجود آورده‌اند.

و نظر به اینکه اجرای کامل قانون اسلام از تشکیل حکومت و ایجاد قدرت سیاسی قابل تفکیک نیست از این رو با تعهد اجرای قانون اسلام خواه ناخواه عنصر اخیر دولت نیز تحقق خواهد یافت.

۱- در مباحث حقوقی برای دولت تعاریف مختلفی ذکر کرده‌اند که با توجه به آن تعاریف می‌توان گفت دولت عبارت از گروهی از افراد بشر است که به طور دائم و منظم در قلمرو معینی مستقر شده و مطیع قدرت مستقل و یا حکومت مستقل می‌باشد بنابراین عناصر تشکیل‌دهنده دولت عبارتند از: جمعیت، قلمرو، قدرت سیاسی یا حکومت.

با این بیان به خوبی روشن می‌شود که نقش ایدئولوژی و قانون اسلام در دولت اسلامی تنها نقش مشخص رژیم و سیستم حکومتی نیست بلکه در حقیقت شاخص اصلی دیگر عناصر تشکیل دهنده دولت نیز می‌باشد زیرا همان‌طوری که گفته شد[1] در دولت اسلامی شاخص ملیت و قلمرو مرز و قدرت سیاسی و حکومت چیزی جز عقیده و قانون اسلام نیست.

این مطلب را می‌توان به عبارت دیگر چنین بیان نمود که چون پذیرش عقیده و قانون اسلام از طرف جمعیت تشکیل دهنده دولت بر اساس آزادی اراده و اختیار کامل صورت می‌گیرد و بدین‌ترتیب اراده آزاد ملت مسلمان شکل حکومت و قدرت سیاسی جامعه خود را مشخص می‌سازد از این رو عنصر و شاخص اصلی در اینجا دولت همان اراده آزاد و خواست مشترک افرادی است که خود حکومت قانون الهی را پذیرفته‌اند. روی این بیان ما می‌توانیم دولت را ناشی از اتحاد اراده و خواست جامعه اسلامی با اراده خداوند و یا فنای اراده اول در اراده دوم بدانیم چنان‌که دو عنصر دیگر: قلمرو و حکومت نیز خواه ناخواه از مزج این اتحاد و فنا به وجود می‌آید.

بدین‌ترتیب مفهوم اسلامی استقلال و حاکمیت نیز مشخص می‌گردد و شاخص آن نیز چیزی جز قانون اسلام نمی‌باشد و به عبارت روشن‌تر دولت اسلامی تنها در چهارچوب قانون اسلام استقلال و حاکمیت دارد و صلاحیت و آزادی اراده و اختیارات آن، چه در اقداماتی که برای اداره داخل مرزهای اسلامی به عمل می‌آورد و چه در مورد تصمیمات و رویه‌های سیاسی که در زمینه روابط خارجی و بین‌المللی اتخاذ می‌نماید با مقررات قانون اسلام محدود می‌گردد و دولت اسلامی چنین اراده آزادی ندارد که دست به هر اقدامی زده و یا هر نوع تصمیمی را اتخاذ نماید و یا از انجام وظائف مقرر سر باز زند.

پر واضح است که این مطلب به معنی سلب آزادی و نقض آزادی اراده افراد و ملت‌ها نیست بلکه خود چیزی است که اراده آزاد ملت آن را پذیرفته و بدان گردن نهاده است. بنابراین حتی محدودیت حاکمیت دولت اسلامی نیز از اراده آزاد ملت سرچشمه می‌گیرد.

نوع دیگر از محدودیتی که حاکمیت دولت اسلامی را محدود می‌سازد تعهدات مشروعیست که دولت اسلامی طبق قانون اسلام در روابط بین‌المللی در برابر ملت‌ها و یا

۱- برای توضیح بیشتر این بحث به کتاب اسلام و حقوق ملل فصل دوم و سوم مراجعه شود.

گروه‌ها و یا افراد دیگر رسماً به عهده می‌گیرد و بر اساس این تعهدات آزادی دولت اسلامی و صلاحیت آن محدود می‌گردد.

بدیهی است این مطالب در صورتی است که ما حاکمیت دولت اسلامی را به طور مطلق مورد نظر قرار دهیم و اما هرگاه دولت اسلامی را با توجه به تقیّد به قانون و تعهدات مشروع بلکه در برابر قدرت‌های مشابه و دولت‌های دیگر منظور داریم بی‌شک استقلال و حاکمیت مطلق از صفات بارز دولت اسلامی بوده و نمی‌تواند در برابر هیچ قدرتی تابع و نفوذپذیر باشد و به عبارت دیگر دولت اسلامی در اجرا و تنفیذ قانون اسلام در زمینه داخلی و روابط بین‌المللی صلاحیت و آزادی کامل دارد و هیچ دولتی و یا فرد غیر مسلمانی نمی‌تواند به طور اجبار محدودیتی را بر دولت اسلامی تحمیل نموده و در امور آن مداخله کند.

اهمیت اصل حاکمیت از نظر فقه اسلامی

موضوع استقلال و حاکمیت جامعه اسلامی از اساسی‌ترین مسائل و ضروری‌ترین اصول تربیتی و سیاسی اسلامی است که به جهت ارتباط مستقیم آن با مصالح عالیه اسلام حائز اهمیت فراوان می‌باشد و از نظر اسلام مصالحی که ضرورت پاسداری از این اصل را ایجاب می کند از آن جمله مصالح پر اهمیتی است که به هیچ‌وجه قابل تفویت نبوده و زیان‌های ناشی از این تفویت جبران‌ناپذیر تلقی می‌گردد.

اهمیت این اصل تا آن حد است که شعاع آن بسیاری از احکام دیگر اسلام را تحت‌الشعاع قرار داده و آن‌جا که اصل استقلال مسلمین به مخاطره می‌افتد به خاطر حمایت و پاسداری آن از قسمتی از مقررات فردی و کم‌اهمیت صرف نظر شده و بسیاری از کارهای ممنوع تجویز می‌شود.

این نحو فعل و انفعال در شعاع عمل قانون بر اساس قاعده «تقدیم امر اهَم بر امر مهم» در صورت تزاحم مقررات صورت می‌گردد و به همین دلیل در مواردی که با حفظ سایر مقررات و احکام پاسداری از اصل استقلال امکان‌پذیر نگردد ناگزیر از نفوذ مقررات مزبور- گو اینکه خود از احکام مهم اسلامی هم باشد- به خاطر برتری اهمیت استقلال مسلمین – کاسته می‌شود و عملاً لزوم مراعات اصل استقلال – علیرغم تزاحم – مقدم می‌گردد.

بدیهی است در اسلام احکام و مقرراتی هم وجود دارد که از نظر اهمیت برتر و یا مساوی با اصل مزبور می‌باشد ولی منظور ما تنها این نکته بود که در زمینه اهمیت فراوان مسئله استقلال تحت‌الشعاع قرار گرفتن بسیاری از احکام دیگر خود می‌تواند روشنگر میزان اهتمام قانون‌گذار اسلام بر این اصل ضروری باشد.

در بحث‌های فقهی نمونه‌ها و موارد زیادی از این نوع تزاحم می‌توان یافت که برتری لزوم مراعات و حمایت اصل استقلال مسلمین در تمام آن موارد به‌طور واضحی تصریح شده است.

در این گونه موارد معمولاً فقها با جمله استثنائی «الّا این یخاف علی بیضه‌الاسلام» اصالت استقلال و حفظ موجودیت و تحکیم این اصل را نسبت به بسیاری از مقررات پرارزش دیگری بیان نموده‌اند و بهره‌گیری از همه امکانات نظامی و نیروهای انسانی را در راه مبارزه و دفاع در برابر چنین مخاطره‌ای واجب شمرده و در صورت لزوم و ایجاب ضرورت حتی مخالف قسمتی از مقررات جهاد را نیز تا آنجا که دفاع ضروری موجب آن می‌گردد تجویز کرده‌اند. چنان‌که شرایط جهاد را نیز در این موارد جز آنچه که در دفاع گفته شده نادیده گرفته‌اند و در صورت نداشتن امکانات کافی برای مبارزه در موارد دفاع استفاده از راه‌های مبارزه منفی را ضروری دانسته‌اند.

اصولاً اسلام مسئله استقلال جامعه اسلامی از دو جنبه مورد توجه قرار داده و در مورد هر دو جنبه: تربیتی و سیاسی تأکید فراوان نموده و به آن اهمیت فوق‌العاده قائل شده است اینک ما منطق قرآن را در این زمینه از نقطه‌نظر جنبه سیاسی مورد مطالعه قرار می‌دهیم[1].

استقلال سیاسی مسلمین از نظر قرآن

قرآن به منظور صیانت استقلال جامعه مسلمین هر نوع اعتماد به عناصر غیرمسلمان و پیروی از آنان را تا آنجا که به مصالح دینی و سیاسی مربوط می گردد اکیداً تحریم نموده و این تحریم سیاسی را در آیه ۱۱۳ از سوره هود چنین بیان داشته است:

۱- از آنجا که مسئله استقلال جامعه اسلامی را از جنبه تربیتی و اخلاقی در مباحث گذشته تحت عنوان «خودباختگی و بیگانه‌پرستی» مطرح نموده و آیات مربوطه را یادآور شدیم از این‌رو نیازی به تکرار آن در اینجا نیست.

«وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِيَاء ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ» به گروه ستمکاران هرگز رکون و تکیه نکنید که آتش شما را لمس نماید در صورتی که برای شما جز خدا یاران و صاحب اختیارانی نیست آنگاه از یاری و نصرت ما محروم می‌گردد.

«رکون» در لغت به معنی تکیه نمودن از روی میل قلبی است این نکته را به جز آنکه اهل لغت مانند صاحب صحاح بدان تصریح نموده اند اصولاً تعدی آن با حرف «الی» نیز خود گواه دیگری محسوب می‌گردد.

اگر ما این نکته را در آیه مزبور در نظر بگیریم که خطاب به پیامبر اسلام(ص) پیروان وی بوده و شئونی که مربوط به پیامبر و امتش می‌شود عبارت از شئون دینی و حقائق و معارف دین و امور مربوط به زندگی اجتماعی و حکومت و رهبری جامعه مسلمین می‌باشد این مطلب دستگیر می‌شود که مراد از تحریم رکون در این آیه تکیه نمودن از روی میل قلبی به گروه ستمکاران در زمینه دین و حقائق آن و نیز در شئون زندگی اجتماعی است.

اتکاء نمودن در شئون دینی به این ترتیب صورت می‌گیرد که آن قسمت از حقائق دین که مورد بهره‌برداری ستمکاران می‌تواند باشد اشاعه گردد و آن قسمت که افشایش موجب زیان و یا ناخوشایندی آنان می‌شود چشم‌پوشی شود و همچنین در مورد شئون مربوط به زندگی اجتماعی تکیه نمودن به ستمکاران به این صورت انجام می‌گیرد که به آنان اجازه مداخله در اداره امور اجتماعی و تصدی حکومت و یا نفوذی که موجب تغییر شئون دینی و دنیوی جامعه مسلمین گردد داده شود[1].

بی‌شک رکون و اتکاء به این معنی به مفهوم سلب استقلال دینی و سیاسی از جامعه اسلامی بوده و مداخله و نفوذ بیگانگان و تبعیت از اراده و خواست آنان را به دنبال می‌آورد و تحریم قرآن در این زمینه به جهت تأکید با بیان روشنی از سرنوشت این انحراف سیاسی نیز همراه می‌باشد.

۱- المیزان ج ۱۱ صفحه ۵۳.

آیه مزبور یادآور می‌شود که جامعه اسلامی هرگاه دچار این انحراف گردد سرانجام لهیب خانمان سوز آتش آن، دامن اجتماعشان را لمس نموده و جامعه را به آتش خواهد کشید و در آن حال دردناک کسی را جز خدا یاوری نخواهند داشت و به خاطر ارتکاب چنین خیانت و جنایتی از یاری خدا نیز محروم خواهند شد.

امروز دولت‌هایی که تن به استعمار دولت‌های بزرگ و مقتدر می‌دهند و به خاطر حفظ رژیم و یا به بهانه برخورداری از امنیت خارجی و رفتن به زیر سپر قدرت نظامی کشوری مقتدر و یا به طمع کمک های اقتصادی استقلال سیاسی خود را از دست می‌دهند و همچنین دولت‌های استعمارگری که به اتکاء قدرت نظامی و نفوذ سیاسی بین‌المللی خود ملت‌ها و هستی و حقوق آنان را به یغما می‌برند سعی دارند زشتی این خیانت‌ها و جنایت‌ها را در زیر ماسک فریبنده دوستی و همکاری بین‌المللی مخفی کنند و بدین‌ترتیب خود را از خشم و انتقام ملت‌ها برهانند.

همین استعمار به ظاهر دوستی است که قرآن، جامعه اسلامی را سخت از آن برحذر می‌دارد و ملت مسلمان را از عواقب وخیم آن آگاه می‌سازد:

«هان ای کسانی که ایمان آوردید! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوست برای خود نگیرید که با ایشان طرح دوستی افکنید در صورتی که آن‌ها به حقیقتی که به سوی شما آمده انکار می‌ورزند. آنان اگر راهی بر شما پیدا کنند دشمنانتان خواهند بود و دست‌ها و زبانشان را به بدی سویتان خواهند گشود و دوست دارند که شما نیز کافر شوید»[۱].

«آنان که به جز مؤمنین کفار را به دوستی می‌گیرند مگر نزد آنان عزتی می‌جویند عزت یک سره پیش خدا است»[۲].

«کسانی که از اهل کتاب راه کفر پیش گرفته‌اند و همچنین مشرکین هرگز دوست ندارند که از جانب آفریدگارتان خیری بر شما نازل گردد»[۳].

۱- سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۱-۲.

۲- سورهٔ مائده آیهٔ ۵۷.

۳- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۵.

نکته‌ای که در مفهوم استقلال سیاسی از نظر منطق قرآن جلب توجه می‌کند این است که استقلال سیاسی تنها از نقطه نظر عدم مداخله قدرت و دولت بیگانه منظور نگردیده بلکه اصولاً تمایل مسلمین به بیگانگان به نحو اتکاء و استناد به آنان گو این که موجب مداخله از طرف بیگانگان نیز نگردد ممنوع و تحریم گردیده و اسلام از این رهگذر مسلمانان و دولت اسلامی را موظف نموده که در قسمت های دینی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی و سیاسی متکی به خود بوده و استقلال خویش را محفوظ دارند و روابط خود را با بیگانگان و دول دیگر بر اساس متکی بودن بر آن‌ها قرار ندهند.

ما در بحث‌های گذشته به طور تفصیل در زمینه روابط اجتماعی و اقتصادی و نظامی و سیاسی و همکاری‌های بین‌المللی مسلمین با بیگانگان و امکانات وسیعی که مسلمین در این‌باره در اختیار دارند بحث نمودیم ولی تمام این موارد در شرائطی امکان‌پذیر است که روابط مزبور به نحو رکون و اتکاء و منافی با استقلال مسلمین نباشد و تعهدات در زمینه‌های فوق بر اساس آزادی و مساوات و استقلال صورت بگیرد.

نکته دیگر که باز می‌تواند جالب توجه باشد این است که اسلام نه تنها اصل استقلال را به عنوان یک وظیفه حتمی برای دولت و جامعه اسلامی مقرر می‌دارد بلکه آن را در مورد افراد نیز گسترش داده و به هیچ مسلمانی اجازه نمی‌دهد در شئون زندگی خویش وابسته به بیگانه و متکی بر او باشد و در مورد بیگانه نیز دولت و فرد بیگانه را یکسان به شمار می‌آورد و وابستگی و اتکاء و رکون را چه به دولت بیگانه و چه به فرد بیگانه ممنوع می‌شمارد.

طبق این دستور حیاتی افراد و جامعه مسلمان و دولت اسلامی در حل مشکلات و انجام وظائف و مقابله با سختی‌ها و فعالیت‌های مختلف اقتصادی، نظامی، سیاسی در همه حال باید از نیروها و امکانات خودی بهره بگیرند و بر اساس تعاون به قدرت متشکل جامعه اسلامی متکی گردند و دل‌ها را به امید یاری و نصرت خدای بزرگ که خود وعده نصرت داده است نیرو بخشند «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ»[1].

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۷ و سورهٔ شوری آیهٔ ۳۱.

قراردادهای منافی با اصل استقلال

قراردادها و تعهداتی که به نحوی منافی با اصل حاکمیت و موجب نقض اصل استقلال مسلمین و دولت اسلامی باشد از نظر حقوق اسلامی از درجه اعتبار ساقط بوده و هیچ مقامی قادر بر امضاء و تنفیذ چنین معاهداتی نمی‌باشد و این نتیجه حقوقی را ما می‌توانیم از مباحث گذشته به وضوح دریابیم.

نا گفته پیداست که هر نوع قرارداد و تعهد مشروع خواه ناخواه محدودیت‌هایی را در صلاحیت و آزادی اراده و حاکمیت طرفین قرارداد ایجاب می‌کند ولی این نوع محدودیت از نظر منطق قرآن منافی با اصل حاکمیت و موجب نقض اصل استقلال نمی‌باشد.

تنها قراردادها و تعهداتی که به موجب آن مسلمین و یا دولت اسلامی به نحوی بر بیگانگان متکی می‌گردند و آنان را به عنوان پناه و تکیه‌گاه در شئون خویش می‌پذیرند و یا برای آنان حق مداخله در امور مسلمین قائل می‌شوند مشمول تحریم و فاقد ارزش و اعتبار خواهد بود.

این یک قانون کلی اسلامی است که حاکم بر تمام قراردادهای بین المللی می‌باشد و در موارد گوناگون می‌تواند مصداق پیدا کند و ما برای توضیح مطلب اینک چند مورد کلی را در این زمینه یادآور می‌شویم:

۱- امتیازات سیاسی و مزایایی که ضمن قرارداد ذمه و هر نوع قرارداد بین‌المللی دیگر به افراد و یا ملت‌های بیگانه (غیرمسلمان) اعطا می‌گردد در صورتی که مستلزم وابستگی و اتکاء مسلمین بر آن‌ها گردد از نظر حقوق اسلامی کأن لم یکن خواهد بود.

۲- قراردادهایی که موجب می‌شود حکومت اسلامی در اداره شئون داخلی و یا در سیاست خارجی به نیروهای بیگانه و حمایت آنان متکی باشد.

۳- قراردادهای نظامی که بر طبق آن نیروی نظامی مسلمین وابسته و متکی به قدرت‌های نظامی بیگانه می‌گردد.

۴- تعهداتی که به نحوی سازمان‌های اطلاعاتی مسلمین را بر فعالیت‌های جاسوسی بیگانه وابسته و متکی می‌سازد.

۵- وابستگی اقتصادی و هر نوع قراردادی که اقتصاد و تجارت مسلمین را به دست بیگانگان سپرده و یا در فعالیت اقتصادی آنان هضم و بدان متکی نماید.

۶- وابستگی فرهنگی و قراردادهایی که فرهنگ جامعه مسلمین را بر فرهنگ بیگانه متکی سازد.
۷- تعهدات و وابستگی‌های قضائی که طبق آن دستگاه قضائی مسلمین متکی بر بیگانگان باشد.
۸- هر نوع تعهداتی که موجب دخالت بیگانگان در یکی از شئون نامبرده و هر آنچه که به صلاحیت جامعه مسلمین در زمینه امور داخلی و یا سیاست و روابط خارجی مربوط است.

منظور از مداخله فرد و یا دولت بیگانه آن است که شخص و یا دولت غیرمسلمان در امور داخلی و یا خارجی مسلمین و وظائف و صلاحیت دولت اسلامی اعمال نظر کند تا آن را به انجام و یا عدم انجام امر معینی مجبور سازد. اینک توضیح مطلب:

اصل عدم مداخله

نفوذ و مداخله بیگانگان بدان معنی که گفته شد از نظر منطق قرآن برای جامعه مسلمین غیرقابل تحمل اعلام شده و اسلام از آن سخت جلوگیری نموده است.

بر اساس این سیاست کلی، مسئله مداخله بیگانگان حتی در مواردی که با مسئله رکون و وابستگی و اتکاء بیگانه نیز همراه نباشد ممنوع و نامشروع تلقی شده و به همین دلیل می‌توان اصل عدم مداخله را به عنوان یک اصل کلی در سیاست مستقل دولت اسلامی منظور داشت و مفهوم اسلامی حاکمیت و استقلال را بدین‌وسیله گسترش داد.

گرچه آیات گذشته برای اثبات این اصل نارسا به نظر می‌رسد ولی می‌توان آیهٔ ۱۴۱ سورهٔ نساء را به عنوان دلیل و مدرک اصل مزبور مورد بررسی قرارداد:

«وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً».

خداوند هرگز برای کافران بر علیه مؤمنین راه نفوذی قرار نداده است.

کلمه «لن» که در سر آغاز این آیه آمده به معنی نفی ابدی و همیشگی به کار می‌رود و حاوی تأکید خاصی است که می‌تواند حاکی از شدت عمل و سختگیری اسلام در این زمینه باشد.

نکته دیگری که در این آیه جالب است تعبیر «سبیلاً» است که از نظر حالت خاص ادبی معنی «هر نوع سبیل» را می‌دهد و سبیل که در لغت عرب به معنی راه است به مناسبت مضمونی که در آن به کار رفته شامل هر نوع نفوذ و تأثیر و تحمیل و اجبار و اعمال نظر و مداخله می گردد و بدین‌ترتیب آیه مزبور هر نوع نقشی را که ممکن است کفار در زندگی مؤمنین به نحو تسلط و حکومت داشته باشند برای همیشه از جامعه مسلمین سلب و هر نوع قرارداد و تعهدی را که چنین حقی برای آنان قائل شود ممنوع اعلام نموده است.

بنابراین قرارداد ذمه هیچ گونه حقی را برای اقلیت‌های متعهد در زمینه تصدی مقامات حکومتی و یا قضائی و هر نوع ریاست و صدارتی که موجب تسلط آنان بر جان و مال و عرض و سایر حقوق مشروع مسلمین باشد نمی‌تواند منظور دارد.

۲- تعهدات منافی با اصل سیادت

اسلام به سیادت مسلمین و سربلندی جامعه اسلامی اهمیت بسزایی قائل شده و برای دست‌یابی و صیانت آن دستوری اکید صادر نموده است و هر نوع سیادت بیگانه را به شدت تقبیح و تحریم کرده است.

این اصل کلی را فقها تحت عنوان «الاسلام یعلو و لایعلی علیه» به صورت یک قاعده[۱] حقوقی در فروع و موارد مختلف حقوق اسلامی مورد بهره‌برداری قرار داده‌اند و نیز عبارت مزبور عیناً به صورت حدیث در کتب حدیث نقل شده است[۲].

مفهوم این قاعده حقوقی و حدیث را که عبارت از ضرورت تحقق بخشیدن به سیادت و سربلندی اسلام و ابطال و الغاء هر نوع سیادتی بر علیه اسلام می‌باشد می‌توان از آیهٔ زیر نیز بدست آورد:

«وَلِلّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»[۳].

عزت از آن خداست و رسول خدا و مردان با ایمان شایستگی عزت و سیادت را دارند و لکن مردم منافق از این حقیقت بی‌خبرند و دلیل بر بی‌خبری آنان این است که عزت و

۱- جواهرالکلام ج ۲۱ صفحه ۱۳۶.

۲- کنزالعمال ج ۱ صفحه ۱۷

۳- سورهٔ منافقون آیهٔ ۸

سیادت را در بیگانگان جستجو می‌کنند و چون به حقیقت به اسلام نگرویده‌اند از این رو سیادت اسلام و عزت پیامبرش و جامعه اسلامی را درک نمی‌کنند گویی آنان که سیادت و عزت را از بیگانه می‌طلبند و به عبارت دیگر سیادت بیگانه را بر خود می‌پذیرند و این بار سنگین را به دوش می‌کشند مسلمان حقیقی نیستند و از زمره منافقانند.

سیادت اسلام

بدیهی است این نوع سیادت به معنی نژادپرستی و برتری ملت نیست زیرا این خود اشخاص و ملت مسلمان نیستند که عزت و شرافت و سیادت از آنِ آن‌ها است بلکه سیادت متعلق به آن عقیده و طرز فکر اصیلی است که اینان بدان گرویده‌اند و از این رو احراز این نوع سیادت اکتسابی است و هر فرد و اجتماع و گروه و نژادی از هر رنگ و سرزمینی می‌تواند این عزت و سیادت را به دست آورد و هدف نهایی اسلام نیز جز این نیست که همه توده‌های بشری را به این سیادت حقیقی مفتخر گرداند و آن را در سراسر گیتی گسترش دهد نه آنکه عده‌ای را بدین‌وسیله بر دیگران برتری بخشیده و خود که به مبارزه نژادپرستی و تبعیضات نژادی برخواسته است از این رهگذر نوع دیگری از این طرز تفکر خرافی را به وجود آورد.

این حقیقت را ما به طور صریح در حدیث «الاسلام یعلو و لایعلی علیه» می‌یابیم زیرا بر طبق این حدیث اسلام است که باید سیادت و سربلندی داشته باشد و هیچ نیرویی بر آن سیادت نکند و همچنین آیه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» عزت را از آن خدا و پیامبرش و گروندگان وی شمرده و این بدان معنی است که عزت مؤمنین به جهت پیروی از پیامبر اسلام(ص) و عزت و سربلندی وی به علت رسالتی است که از جانب خداوند دریافت نموده است.

اگر پذیرش سیادت بیگانه ممنوع گشته بدان جهت است که تثبیت سیادت بیگانه بر مسلمین خود سیادت بر فکر و عقیده آنان یعنی اسلام را در بر خواهد گرفت و همچنین وقتی گفته می‌شود مسلمانان و دولت اسلامی باید در راه سربلندی و سیادت جامعه اسلامی بکوشند و در برابر جوامع دیگر و دولت‌ها و گروه‌های غیرمسلمان از هر جهت سر بلند باشند به خاطر این است که اسلام بدین‌وسیله در انظار جهانیان با سیادت و سر بلندی قرین باشد.

روی این اصل است که جامعه اسلامی باید در میان امت‌ها و ملل دیگر، امت نمونه و گواه و حجتی بر سایرین باشد. قرآن مسلمانان را در این زمینه مخاطب قرار داده چنین می‌گوید:

«وَکَذلِکَ جَعَلناکُم اُمَّةً وَسَطًا لِتَکونوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَیَکونَ الرَّسولُ عَلَیکُم شَهیداً»

و همچنین شما را امت میانه‌رو (نمونه) قرار دادیم تا بر مردم گواه و حجت باشید و پیامبر نیز بر شما گواه و حجت باشد.

ناگفته پیداست که ملت نمونه و گواه حجت بودن جامعه اسلامی برای امت‌های دیگر به جهت تبعیض و امتیاز خونی و خاکی و نژادی نیست چون چنین امتی از خون‌ها و سرزمین‌ها و بالاخره نژادهای گوناگونی ممکن است تشکیل یافته باشد.

تنها شاخصی که جامعه اسلامی را جامعه نمونه و امت مسلمان را ملت نمونه و شاهد بر دیگران قرار می‌دهد تطبیق ایدئولوژی و قانون اسلام و اجرا و تنفیذ آن در جامعه مزبور می‌باشد و تا جامعه اسلامی خود را با سیستم حقوقی و اقتصادی و سیاسی و نظامی و فرهنگی و تربیتی و اخلاقی اسلام هماهنگ نسازد و اسلام بر جمیع شئون این جامعه حکومت ننماید نمی‌تواند عنوان افتخارآمیز «جامعه نمونه» و «امت گواه» را احراز نماید و در حقیقت کوشش مسلمین در پیروی همه‌جانبه اسلام در زمینه‌های فوق خود کوششی است که مسلمانان برای تحقق بخشیدن به سیادت و سرافرازی اسلام و جامعه اسلام انجام می‌دهند. بی‌شک هر نوع لطمه زدن به این سیادت خیانتی به اسلام و جامعه مسلمین خواهد بود و هیچ مسلمانی حق چنین خیانتی را ندارد. گرچه تحقق یافتن این نوع سیادت خواه ناخواه سیادت بر ملت‌های دیگر را نیز به دنبال می‌آورد ولی این یک نتیجه قهری برای هر جامعه پیشرفته و ملت نیرومند و منزه می‌باشد. سیادتی که ما از ضرورت آن برای جامعه اسلامی گفتگو نمودیم سیادت در برابر دیگران است نه سیادت بر دیگران گو اینکه سرانجام آن نوع سیادت به این گونه سیادت نیز منتهی گردد.

صیانت سیادت در تعهدات بین‌المللی

بنا بر آنچه گذشت حفظ سیادت اسلام و جامعه اسلامی از جمله وظائف عمومی و از آن سلسله ضروریات اسلامی است که نقض آن از حدود اختیارات مسلمین خارج بوده و تعهدات بین‌المللی نمی‌تواند ناقض آن باشد.

از این‌رو در قراردادهای بین‌المللی که مسلمین اقدام به امضاء و تصویب آن می‌نمایند باید اصل سیادت محفوظ و به عنوان یک اصل ثابت منظور گردد و هر نوع شرائط و تعهداتی که در این قراردادها منافی با اصل مزبور باشد از نظر اسلام فاقد ارزش حقوقی بوده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

این قانون در مورد قراردادهای «ذمه» نیز بدون هیچ‌گونه استثنائی صادق است و در نتیجه اعطای هر نوع امتیاز سیاسی و اقتصادی، نظامی، قضائی و اجتماعی به گروه‌های مذهبی (سه‌گانه) متعهد (ذمیان) که به سیادت اسلام و جامعه مسلمین لطمه وارد آورد بی‌ارزش و بی‌اعتبار خواهد بود.

بر اساس همین اصل است که عده‌ای از فقها بر ذمیان لازم شمرده‌اند که از ساختن آپارتمان‌های بلندتر از ساختمان‌های همسایگان مسلمان در صورتی که قبل از انعقاد قرارداد ذمه چنین نباشد خودداری نمایند و نیز از ارتکاب اعمالی که موجب هتک مسلمین می‌گردد و بر سیادت آنان لطمه وارد می‌آورد از قبیل زنا با زنان مسلمان و یا ازدواج با آنان اجتناب کنند.

ناگفته پیداست که تعهدات قرارداد ذمه صلاحیت اعطای حق دخالت به اقلیت‌های مذهبی را در امور مربوط به مشاغل سیاسی و قضائی و آنچه که مستلزم نقض سیادت مسلمین باشد ندارد زیرا نفوذ و دخالت آنان در این‌گونه امور و مشاغل عمومی صرف نظر از نقض اصل سیادت خود مستلزم عواقب وخیم و خطرات جبران‌ناپذیری است که خواه ناخواه به جهت تضاد ایدئولوژیکی از این رهگذر دامن‌گیر جامعه اسلامی می‌گردد.

قرآن در این زمینه چنین دستور پندآمیز می‌دهد:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ لَا یَأْلُونَکُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَکْبَرُ قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیَاتِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»[1].

هان ای مردمانی که ایمان آوردید غیرمسلمان را دوست مخصوص و محرم اسرار خویش اتخاذ ننمایید زیرا آنان از فساد و تباه نمودن امور شما کوتاهی نمی‌کنند و هرچه را که

۱- سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۱۸.

باعث رنج و زحمت شما گردد دوست می‌دارند عداوت و کینه از زبانشان هویدا گشته و آنچه که در دل کتمان نموده‌اند بیش از این‌ها است ما نشانه‌ها و دلائل را بر شما روشن نمودیم اگر شما تعقل نمایید.

هنگامی که دوست گرفتن افراد غیرمسلمان این چنین نتایج ناگوار ببار آورد و فرصتی بدانان دهد که در تباه نمودن کارها و افساد امور بکوشند و توطئه های خصمانه به راه اندازند و در شرائط سخت آنجا که رنج و زحمت به ما رو آورده شادکامی نمایند و از تأیید و ایجاد عوامل ناراحت‌کننده دریغ نورزند و با وجود کوشش در کتمان نمودن تضاد فکری و کینه و نفرت به طور ناخودآگاه زبانشان به کینه‌توزی و بدگویی باز شود و آثار آنچه که کتمان نموده‌اند برلسان‌شان ظاهر گردد و با وجود این دلشان آکنده از کینه‌توزی و عداوت و نقشه های شیطانی و بدخواهی مسلمین باشد نتایج و آثار سیادت و تسلط آنان بر مسلمین و تصدی مقامات دولتی و سیاسی و نظامی و اقتصادی از طرف غیرمسلمان چسان خواهد بود؟ قرآن که دوستی خصوصی و بی‌پرده مسلمین را با افراد غیرمسلمان به جهت عواقب آن، شایسته جامعه اسلامی نمی‌بیند و صریحاً از آن منع می‌کند بی‌شک نسبت به سپردن امور عامه مسلمین به دست غیرمسلمانان و تفویض مناصب و مقام‌هایی که موجب سلب سیادت مسلمین و یا تسلط آنان بر مصالح و مقدرات جامعه اسلامی می‌گردد به افراد غیرمسلمان منع شدیدتر و حساسیت بیشتری خواهد داشت.

۳- تعهدات مخالف با احکام اسلام

در بحث‌های حقوقی معمولاً تبعیت سیاست خارجی دولت‌ها از قوانین داخلی را یکی از اصول حقوق بین المللی جدید تلقی می‌کنند تا آنجا که اصل حاکمیت خارجی را ناشی از حاکمیت داخلی می‌دانند و حاکمیت داخلی نیز جز حکومت قانون چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

در هر صورت از نظر حقوق اسلامی اصل همبستگی و تبعیت سیاست خارجی از قوانین و احکام اسلام امری اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل نقض می‌باشد. ضرورت این اصل با توجه به اینکه هدف نهایی اسلام گسترش جهانی ایدئولوژی و قانون اسلام است بیشتر وضوح پیدا می‌کند.

بدیهی است هر سیستمی که تابع هدف و مقررات خاص است و هدفش نیز در گسترش خود آن سیستم و تنفیذ مقررات آن خلاصه می‌شود نمی‌تواند به خاطر مصالح زود گذر و یا حتی برای تحقق بخشیدن به هدفش از ممیزات و احکامش چشم بپوشد زیرا چنین سیاست ابن‌الوقتی نقض اصول و هدف خود و به عبارت دیگر خودکشی محسوب می گردد.

از این‌رو در قراردادهای بین المللی و از جمله قرارداد ذمه تعهداتی که جامعه اسلامی در برابر متعاهدین خود می‌پذیرد باید مخالف با احکام کلی اسلام و ناقض مقررات قانونی جامعه اسلامی نباشد و هر نوع تعهدی که به ترتیب فوق انجام پذیرد از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.

باید دانست منظور از این گونه تعهدات کارهایی است که انجام آن را مسلمانان به عهده می گیرند و یا ترک و خودداری از آن را متعهد می‌شوند و اما هرگاه طبق قرارداد به متعاهدین اجازه انجام اعمال نامشروع از نظر اسلام و یا خودداری از اموری که انجامش از نظر اسلام واجب است داده شود و مسلمین آن را تضمین و تعهد نمایند به جز مواردی که در مرزهای بسته آمده است مشمول قانون فوق نخواهد بود به عنوان مثال: هرگاه آزادی خرید و فروش مشروبات الکلی و سایر کالاهایی که از نظر اسلام خرید و فروش آن ممنوع می‌باشد و یا حق استعمال آنچه که در شرع اسلام ممنوع است ولی آیین متعاهدین آن را مجاز شمرده و یا حق عدم شرکت آنان در اجتماعات ضروری مسلمین در متن قرارداد قید شود و مسلمین طبق در خواست گروه‌های مذهبی متعهد، چنین حقوقی را برای آنان تضمین نمایند چنین مواردی از مورد بحث ما خارج خواهد بود. ولی در هر نوع قرارداد بین‌المللی هر گاه دولت صلاحیت‌دار اسلامی (به عنوان مثال) متعهد شود که از اجرای حدود جزایی و یا تنفیذ قوانین قضائی و یا انجام فرائض دینی خودداری نماید و یا تضمین کند که مسلمانان اعمالی را که از نظر اسلام جرم و گناه محسوب می‌شود مرتکب شوند و یا در دادگاه های اسلامی حکمی بر خلاف مقررات قضائی اسلام صادر گردد و بالاخره هر نوع اقدامی را که مخالف با احکام اسلام می‌باشد متعهد شود از نظر اسلام فاقد ارزش

حقوقی خواهد بود و چنین کاری از حدود صلاحیت دولت اسلامی خارج بوده و در روابط بین‌المللی مسلمین مشمول مرزهای بسته می‌باشد.

۴- تعهدات مخالف با قانون قرارداد ذمه

مقررات و اصولی که در متن قرارداد ذمه معتبر و جنبه الزامی دارد با تعهدات و شرائطی که در متن عهدنامه ذمه گنجانیده می‌شود قابل نقض نمی‌باشد و هیچ نوع تعهدی از جانب جامعه مسلمین به منظور نقض مقررات مزبور نمی‌تواند ارزش حقوقی داشته باشد. این اصل در حقوق اسلامی اختصاص به قرارداد ذمه و یا سایر قراردادهای بین‌المللی ندارد بلکه اصولاً هر عقد و قراردادی چه در زمینه مسائل اقتصادی از قبیل قرارداد خرید و فروش و اجاره و مزارعه و رهن و یا در مورد حقوق مدنی مانند ازدواج و طلاق مشمول این قانون بوده و هرگاه شرطی که مخالف با مقررات قرارداد مزبور می‌باشد در ضمن آن عقد، مورد تعهد طرفین و یا یک طرف قرار بگیرد فاقد اعتبار خواهد بود و این نوع تعهدات در فقه اسلامی تحت عنوان «شرائط مخالف با مقتضیات عقد» از این نظر نیز مورد بحث قرار گرفته که آیا بی‌اعتبار بودن و بطلان شرائط و تعهدات مزبور موجب بطلان اصل قرارداد نیز می‌گردد یا اینکه تنها شرائط مزبور حالت الزامی را از دست داده واصل قرارداد منهای شرائط و تعهدات مزبور ارزش حقوقی خواهد یافت. در هر صورت آنچه که مسلم است این است که شرائط منافی با مقررات هر قراردادی قابل تعهد در ضمن آن قرارداد نیست و این اصل در مورد قرارداد ذمه و هر نوع قرارداد بین‌المللی دیگر نیز کاملاً صدق می‌کند. به عنوان مثال، تنفیذ احکام قضائی اسلام در مورد گروه‌های مذهبی متعهد در صورتی که یک طرف محاکمه مسلمان باشد و نیز تعهدات مالی ذمیان (جزیه) از جمله مقررات غیرقابل اجتناب قرارداد ذمه به شمار می‌رود. روی این اصل هرگاه مسلمین در ضمن قرارداد ذمه متعهد شوند که احکام صادره از محاکم قضائی اسلامی را در مورد ذمیان تنفیذ ننمایند و حق مراجعه به محاکم مخصوص متعاهدین (یهودیان، مسیحیان، زردشتیان) را حتی در مواردی که یکی از متخاصمین مسلمان می‌باشد تضمین نمایند و محاکمه گروه‌های مذهبی متعهد از صلاحیت دادگاه‌های اسلامی خارج و تنها در خور صلاحیت

دادگاه‌هایی که از طرف متعاهدین مزبور تشکیل و اداره می‌شود قرار گیرد چنین تعهداتی لغو و بی‌اثر و بیرون از صلاحیت دولت اسلامی و هر مقام دیگری خواهد بود و موجب الغاء و بی‌ارزش بودن اصل قرارداد نیز می گردد حقوق‌دانان جدید نیز این نوع تعهد را که از آن به رژیم کاپیتولاسیون تعبیر نموده‌اند نشانه بارزی از عدم مساوات و نقض حاکمیت دولت متعهد دانسته‌اند و از این رو سیستم ضدملی و استعماری مزبور که پس از جنگ جهانی اول در پاره‌ای از ممالک آسیایی و آفریقایی به علت حکومت قدرت و زور در روابط بین‌المللی برقرار شده بود به تدریج بر اثر بیداری ملت‌ها و مردم این ممالک و پیدایش نهضت‌های استقلال‌طلبی لغو و ابطال گردید[1]. و نیز در مورد جزیه اگر در متن قرارداد عدم دریافت آن از طرف مسلمین تضمین شود قرارداد مزبور اثر و ارزش قانونی خود را از دست خواهد داد ولی هرگاه از نظر مقدار جزیه تسهیلاتی در عهدنامه منظور شود و یا پس از تنظیم قرارداد بر اساس پرداخت جزیه از طرف گروه‌های مذهبی متعهد مصالح ضروری عدم دریافت جزیه را ایجاب نماید دولت صلاحیت‌دار اسلامی می‌تواند در این مورد اقدامات لازم را به عمل آورد. چنان‌که پیامبر اسلام(ص) در مورد مردم بحرین آنان را از پرداخت جزیه معاف فرمود.

۵- قراردادهای مخالف با قانون آزادی دعوت اسلامی

در لابه‌لای بحث های گذشته ما مکرراً در باره اهمیت و ارزش دعوت جهانی اسلام و ضرورت آن به عنوان یک وظیفه همگانی گفتگو نمودیم و لزوم تأمین آزادی دعوت اسلامی را که از هدف های اصیل این آیین جهانی می‌باشد و نقشی که این اصل در فلسفه جهاد آزادی‌بخش اسلامی دارد یادآور شدیم.

۱- حقوق بین‌الملل عمومی ج ۱ صفحه ۳۱- این یوغ استعماری بر اساس قرارداد ترکمانچای دامن‌گیر ایران نیز شد و پس از آن بر اثر فشار بعضی از دولت‌های مقتدر دیگر حق کاپیتولاسیون برای پاره‌ای دیگر از کشورها نیز منظور گردید و سرانجام در تاریخ گذشته این داغ ننگین از پیشانی ملت ایران زدوده شد ولی به صورت دیگر در تاریخ معاصر تکرار گردید.

اکنون آنچه که در این بحث باید مورد بررسی قرار گیرد اثر این اصل در قراردادهای بین‌المللی و نیز در قرارداد مورد بحث «ذمه» می‌باشد.

بی‌شک نحوه تأثیر اصل آزادی دعوت اسلامی را در قراردادهای بین‌المللی می‌توان از آنچه که درباره اهمیت اصل مزبور و نقش آن در تشریع جهاد گفته شده بدست آورد زیرا رعایت اصل مزبور ایجاب می‌کند که قراردادهای بین‌المللی بر اساس آزادی دعوت اسلامی تنظیم گردد و از هر نوع تعهدی که جامعه اسلامی را از این حق مشروع انسانی محروم و یا موجب تضییقات و محدودیت‌هایی که با هدف رسالت جهانی اسلام هماهنگی ندارد در این قراردادها خودداری شود.

از نکاتی که در این زمینه قابل توجه است اصل مشروعیت قراردادهای بین‌المللی و فلسفه اهمیت آن از نظر اسلام می‌باشد زیرا اسلام که اصالت صلح را در سیاست خارجی خود به عنوان پایه اساسی قرار داده صرف‌نظر از اینکه صلح ضرورت حیاتی داشته و از آرمان‌های اصیل و هدف نهایی اسلام می‌باشد اصولاً از این نظر نیز برای اسلام می‌تواند مورد توجه باشد که با استقرار صلح از راه برقراری قراردادهای بین المللی و ایجاد محیط امن و همزیستی است که جامعه اسلامی خواهد توانست به وظیفه دعوت اسلامی و گسترش رسالت جهانی خود مبادرت ورزد.

گرچه این یک نتیجه قهری برای سیاست صلح‌جویانه اسلام در روابط خارجی جامعه اسلامی است ولی در عین حال از نظر اسلام حائز اهمیت فراوان می‌باشد.

و از طرف دیگر از آنجا که فلسفه قراردادهای بین‌المللی ایجاد حسن تفاهم و نزدیکی و همزیستی ملت ها است اصولاً هر تعهدی که مانع از تبادل فکری و آشنایی با عقیده اسلامی و رسیدن رسالت ایدئولوژیکی اسلام به گوش دیگر ملل جهان گردد خود نقض اثر قراردادها و موجب عدم تفاهم و نزدیکی ملت‌ها خواهد بود.

و نیز متعاهدینی که با پیشنهاد تعهدات مخالف با آزادی دعوت اسلامی می‌خواهند سدّی در برابر گسترش عقیده و طرز فکر اسلامی ایجاب نمایند در حقیقت خواهان صلح و

هم‌زیستی نبوده خود دشمن عقیده و فکر جامعه اسلامی هستند و این امر با فلسفه و اثر قراردادهای بین‌المللی در دو قطب متخالف قرار گرفته و چنین قراردادی بی‌شک ریشه و دوامی نخواهد داشت.

با توجه به توضیحاتی که داده شد معلوم می‌گردد که اسلام هرگز نمی‌تواند به مسلمین اجازه دهد که با تعهدات منافی با آزادی دعوت جهانی اسلام خود به دست خویشتن جلوی پیشرفت منطق و اندیشه اسلامی را مسدود سازند و اقدام به عقد قراردادی نمایند که اساس آن بر دشمنی اسلام و ستیزگی با عقیده و فکر جامعه اسلامی نهاده شده و با روح نفاق و دوری و تضاد فکری نه روح همزیستی و صلح و تفاهم بنیان گرفته است.

۶- تعهدات ناقض تمامیت ارضی

مفهوم قلمرو و خاک و سرزمین که از ارکان تشکیل یک جامعه و دولت محسوب می‌شود از نظر حقوق جدید با مفهومی که در حقوق اسلامی در زمینه عناوین مزبور منظور می‌گردد دو مفهوم مترادف نیستند و نباید فرق اصولی آن دو را از نظر دور داشت زیرا همین فرق مفهومی است که در بسیاری از مسائل حقوقی آثار متفاوتی را ایجاب می‌نماید[۱].

فرق این دو مفهوم نیز مانند بسیاری از مفاهیم حقوقی که از نظر اسلام به شکل خاص دیگری جلوه می‌کند از خصوصیات و ماهیت ویژه ایدئولوژی اسلام ریشه می‌گیرد و از این‌رو قلمرو کشور اسلامی عبارت از سرزمینی است که مردم آن عقیده و قانون اسلام را پذیرفته و حکومت احکام آن را گردن نهاده‌اند.

به عبارت دیگر مرز کشور اسلامی و قلمرو خاکی دولت اسلامی آنجاست که مرز عقیده و قانون اسلام نیز محسوب می‌گردد و سرزمین اسلامی بدین‌ترتیب خواه ناخواه با گسترش عقیده توسعه می‌یابد و هر منطقه‌ای که مردم آن به آیین اسلام گرویدند و حکومت قانون آن را پذیرفتند خود به خود در قلمرو دوستی که قبلاً بر آن سرزمین فرمان می‌راند خارج و به جامعه اسلامی ملحق می‌گردد.

۱- به فصل سوم کتاب اسلام و حقوق ملل مراجعه شود.

در چنین شرائطی دولت اسلامی با استفاده از امکانات خود و نیز با مساعدت مردم منطقه جدیدالاسلام از استقلال و سیادت جامعه جدید اسلامی دفاع می‌نماید و جلوی هر نوع نفوذ و حکومت و مداخله دولت بیگانه را مسدود می‌سازد و مردم سرزمین جدید نیز به حکم عقیده اسلامی که بدان ایمان آورده‌اند نمی‌توانند سیادت دولت و یا فرمانروای غیرمسلمانی را بپذیرند و حاکمیت آن را تحمل نمایند. «وَلَن یَجْعَلَ اللّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً»[1].

و هرگاه مردم منطقه تازه مسلمان، خود قادر به دفاع از استقلال و سیادت خویش نباشند و از عهده دفع قوای متجاوز برنیایند و از سایر مسلمین یاری بجویند بر عموم مسلمین و دولت اسلامی واجب است که با تمام امکانات خود به یاری آنان به پا خیزند مگر در صورتی که با گروه متخاصم غیرمسلمان قرارداد عدم تعرض و یا پیمان دیگری که طبق تعهدات آن امکان کمک نظامی به مسلمانان متخاصم را از آنان سلب نماید منعقد کرده باشند قرآن در این زمینه چنین دستور می‌دهد:

«وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَیْءٍ حَتَّی یُهاجِرُوا وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ إِلاَّ عَلی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ میثاقٌ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ»[2].

کسانی که در سرزمین مشرکان ایمان آوردند و به سرزمین مسلمین هجرت ننمودند از دوستی آنان چیزی بر شما نیست تا اینکه هجرت کنند و به جمع شما بپیوندند و هرگاه به خاطر دینشان از شما یاری خواستند بر شما لازم است که آنان را یاری کنید مگر بر علیه گروهی که در میان شما و آنان پیمانی وجود دارد و خداوند به آنچه که شما انجام می‌دهید آگاه است.

در مواردی که اقلیت مسلمان نیروی لازم را برای دفاع از عقیده خود نداشته باشند و سایر مسلمین نیز به علت پیمان مشترک و یا ضعف نظامی قادر به یاری آنان نگردند هرگاه در

۱- سورهٔ نساء آیهٔ ۱۴۱.

۲- سورهٔ انفال آیهٔ ۷۲.

انجام شعائر و وظائف دینی آزادی نداشته باشند ناگزیر باید به سرزمین‌های آزادی اسلامی هجرت نمایند.[۱]

اکنون که به طور اجمال با مفهوم اسلامی سرزمین و قلمرو ارضی اسلامی آشنا شدیم می‌توانیم دلیل ضرورت و لزوم صیانت سرزمین‌های اسلام و دفاع از تمامیت آن را به وضوح دریابیم زیرا تجاوز به سرزمین‌های اسلامی و نقض تمامیت ارضی جامعه اسلامی با تجاوز به حقوق مسلمین همراه می‌باشد و در این گونه شرائط دفاع در صورت امکان به عنوان یک وظیفه همگانی برای جامعه اسلامی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»[۲].

و روی این اصل مسلمین هرگز خود به نقض تمامیت ارضی سرزمین های اسلامی قادر نبوده و هرگونه تعهدی که مستلزم سلب حاکمیت ارضی و یا نقض تمامیت آن در سرزمین‌های اسلامی باشد به عنوان خیانت و تجاوز به حقوق عمومی مسلمین محکوم و فاقد ارزش تلقی می گردد.

این اصل در مورد سرزمین های غیرمسکونی که به دولت اسلامی و سایر اشخاص مسلمین تعلق دارد صدق پیدا نمی کند زیرا دولت و یا اشخاص مالک آن زمین ها می‌توانند به صورت مبادله عادلانه و یا طی قراردادی اراضی مزبور را به دولت و یا اشخاص غیرمسلمان واگذار نمایند. بدیهی است سلب مالکیت در این مورد موجب نقض تمامیت ارضی بدان معنی که گذشت نخواهد بود ولی این نکته را نیز باید متذکر شد که این نوع معامله در صورتی قانونی خواهد بود که به استقلال و سیادت مسلمین و دولت اسلامی لطمه‌ای وارد نیاورد و نیز موجب تقویت دشمنان بر علیه مسلمین نگردد و از آن اراضی به ضرر مسلمین بهره‌برداری نشود و در صورتی که یکی از عناوین فوق صدق نماید واگذاری ارضی حتی در ضمن قراردادهای بین‌المللی نیز امکان قانونی نخواهد داشت.

۱- جواهرالکلام ج ۲۱ صفحه ۲۷۰.

۲- «به مردمی که پیکار می کنند اجازه جنگ داده شد به خاطر ستمی که بر آن‌ها رفته و بی‌شک خداوند بر یاری آنان تواناست» سورهٔ حج آیهٔ ۳۹.

درباره اراضی مسکونی که مسلمین در آن اقامت گزیده‌اند گو اینکه این اراضی مملوک اشخاص و یا دولت اسلامی باشد و هر مالکی هم می‌تواند ملک خویش را به نحوی به دیگری واگذار نماید در صورتی که واگذاری این اراضی اخراج مسلمین و یا تسلط بیگانگان بر مسلمین را ایجاب نماید نه به صورت مستقل و نه در ضمن قراردادهای بین‌المللی ارزش قانونی نمی‌تواند داشته باشد.

فصل چهارم

اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر[1]

۱- گلزاده غفوری، علی، انتشارات الفتح، ۱۳۴۲.

مقدمه چاپ اول

آنچه در این مجموعه به نظر می‌رسد مطالبی است که در یک جلسه سخنرانی انجمن ماهانه دینی، در روز جمعه ۲۴ اسفند ۱۳۴۱ شمسی، تحت عنوان «اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر» ایراد شده است؛ و پس از استخراج از نوار ضبط صوت و تنظیم بعضی عبارات و تجدیدنظر مختصری به این صورت درآمده است.

و همان‌طور که در متن سخنرانی اشاره شده است، بعضی از مباحث مانند: حقوق زنان، بردگی، آزادی مذهب، و نظایر آن‌ها، باید مستقلاً مورد بررسی قرار گیرند که به یاری خدا به بحث و نشر آن‌ها یکی پس از دیگری در صورت امکان، اقدام خواهد شد.

نویسنده مخصوصاً از اهل نظر انتظار دارد از یادآوری تذکرات ارزنده خود دریغ ننمایند و در راه تهیه و تکمیل این گونه مطالب که از مسائل روز و مورد حاجت جامعه مسلمین است از هر گونه اقدام و راهنمایی که در امکان خود می‌بینند مضایقه نکنند، و به طور کلی به عنوان یک عضو جامعه اسلامی از همکاری‌های ثمربخش در راه شناخت و نشر اسلام به هر طریق که می‌توانند کوشاتر باشند.

«وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لاتَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»

علی گلزاده غفوری

تهران ۳ خرداد ۱۳۴۲

مقدمه چاپ دوم

در چاپ جدید این کتاب علاوه بر اصلاحات عبارتی، ۳ نکته زیر رعایت شده است:

۱- تا حدود امکان بعضی از ارقام و اعداد مربوط به آمار که در فاصله بین چاپ اخیر و چاپ قبلی رخ داده اصلاح شده است.

۲- بعضی توضیحات درباره ارکان ۶ گانه سازمان ملل متحد و مؤسسات وابسته، اضافه شده است و در این قسمت، متون انتشار یافته رسمی از طرف خودشان مورد استفاده قرار گرفته است.

۳- در پایان کتاب به یک سلسله اصول اسلامی در زمینه حقوق بشر اشاره شده است.

بار دیگر انتظار دارد «حقوق بشر»، هم توسط خود افراد و جوامع، مورد شناسایی و مطالعه قرار گیرد؛ و هم توسط متصدیان امور اجرایی، در مناطق مختلف جهان بیش از پیش به عنوان اینکه افراد تحت اداره آنان حق «انسانی زیستن» و «در راه رشد و تکامل انسانی شرکت کردن» را دارند، شناخته شده و مورد رعایت قرار گیرد و از صورت ادعاها و متون مدونه قانونی و اعلامیه‌ها، به مرحله عمل برسد و حقوق و آزادی‌های بشریت احیاء گردد.

بار دیگر از تذکرات ارزنده اهل اطلاع و صلاحیت، در راه صحیح و تکمیل مطالب در این زمینه تشکر می‌شود.

علی گلزاده غفوری

۱۳۵۶ شمسی

مقدمه این چاپ

از سال ۱۳۴۲ به بعد تا قبل از انقلاب اخیر در ایران چنانکه علاقمند[ان] به این گونه مطالب می‌دانند این نوشته چندین بار چاپ و منتشر شده است. اینک که چاپ حاضر بعد از ۲ سال از حصول این انقلاب صورت می‌گیرد، ۲ نکته را در مقدمه آن قابل ذکر می‌داند.

اول اینکه چنانکه در جریان این انقلاب با همه نشیب و فرازهایش دیدید و دیدیم برای مردم جهان تا حدود زیادی آشکار شد که چه زد و بندهای پیچیده سیاسی، اقتصادی و نظامی در روابط بین‌المللی امروز در سیستم منافع جهان و مناطق نفوذ وجود دارد و بنابراین افراد و ملت‌ها اگر بیدار شوند و بخواهند حرکت کنند برای رسیدن به آزادی‌های اساسی و استفاده از تمامی حقوق واقعی انسانی خود چه از لحاظ فردی و چه از لحاظ اجتماعی و ملی چه بهای گزاف و سنگینی را باید بپردازند؛ و برای آزاده زیستن از قیدهایی که استقلال همه جانبه و آزادی‌های حقیقی آنان را که از حقوق ذاتی هر انسان و هر جامعه انسانی است و به عناوین گوناگون و احیاناً فریبا به بندهای حتی قانونی کشیده شده است تا کجا و چگونه باید خودشان را آماده فداکاری و ایثار نموده و قبل از غلبه بر قدرت‌های مسلط بیرونی که با تفتیشان سلطه جویی و غارت و بی‌خبر نگه داشتن‌هاست بایستی بر رهبری‌های انحصارطلبانه خود پیروز باشند و ملت‌ها و مردم محروم نگه داشته شده کم و بیش متوجه شدند که در جریان رهایی از بندهای مستحکم اسارت‌ها و بی خبری‌ها چه بندوبست‌های بین‌المللی برای استقرار نفوذهای جهانی و استحکام و استمرار و مصون نگه داشتن سلطه‌ها از هر نوع آسیب پذیری احتمالی چه برنامه‌ها و نقشه‌هایی در کار است و میان دست‌اندرکاران عمده بین‌المللی چه موافقت‌هایی در سطوح بالا در مورد تسلیم منابع اولیه و بازارهای مصرف وجود داشته و دارد و خواهد داشت و نیز تا حدودی مشخص شده و می‌شود که متصدیان مراکز انسانی در زمینه احیاء و معرفی و حمایت از حقوق بشر در چه مراحلی بوده و هستند و به چه نتایجی رسیده و چه ضمانت اجراهایی به دست آورده‌اند؟ و بنابراین از این به بعد مسئله ارزش انسانی و حقوق دریچه تازه‌ای باید مطرح شود که منتهی به آزادی انسان‌هایی از بشر نسبت به مقررات دست و پاگیر خود ساخته شود و این همه زد و خوردها و بینوایی‌ها هر روز و هر دوره به صورتی مهلک‌تر از گذشته

قیافه زندگی را آلوده و وحشتناک نکند و استعدادها و ابتکارها این همه در زمینه تخریب‌ها و انهدام‌های زمین‌های سازندگی رشد نیابد.

نکته دوم اینکه بعد از انهدام و از هم ریختن پایه‌های نظام وابسته ساز گذشته سخت انتظار می‌رفت و می‌رود که در نظام جدید ایران در ۲ جهت اساسی اقداماتی مؤثر در راه معرفی حقوق انسانی از دیدگاه توحیدی و اسلامی به عمل آید.

اول از نظر ارائه اصول و قوانین اساسی در زمینه تبیین ارزش انسان و احترام و کرامتی که افراد و جامعه انسانی دارد و باید داشته باشد که می‌بایست در متون قوانینی چه در حد قانون اساسی و چه در قوانین عادی متجلی باشد یک جامعه متعلق به فرهنگ غنی اسلام در زمینه اصول حقوق ذاتی انسانی و تدوین مقررات حقوق اکتسابی بر اساس آن حقوق ذاتی که متضمن رشد و آزادی توحید می‌باشد ریزه خوار این و آن نباشد و به هیچ وجه انتظار نمی‌رفت و نمی‌رود که طوری عجولانه یا ناشیانه و متعصبانه عمل شود که در این زمینه‌ها حتی از مناطق مشابه نیز عقب مانده‌تر معرفی شویم.

دوم از جهت ارائه و الگویی نمونه از یک محیط انسانی که تنها امری که حاکم بر آن است توحید و عدل باشد و به اصطلاح قرآنی «قیام ناس به قسط» چنانکه در قرآن می‌بینیم در مقام بیان هدف اصلی و مشترک تمامی پیامبران چنین بیان شده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». آری جداً این انتظار و توقع بوده و هست که قوانین

و اخلاق اسلامی و برجستگی‌هایی که در زمینه ایجاد مساوات و برادری و همبستگی جهانی و سازندگی توحیدی دارد در طریق حل بن بست‌های جهانی عرضه شود و واحد نمونه‌ای در همه زمینه‌های انسانی از نظر علمی و عملی و از جهات سیاسی و اقتصادی و به خصوص قضایی ایجاد و ارائه گردد.

به هرحال تأکید می‌شود که در این شرائط که از طرفی تا حدودی امکانات اجرایی فراهم آمده است و از طرف دیگر دنیا ناظر ایران است که آورده‌های اسلامی را در زمینه‌های انسانی و در رابطه با مسائل بین‌المللی چگونه عرضه می‌کند آیا مسئله اساسی ما در این شرایط این نیست که در زمینه احیاء حقوق انسان‌ها بتوانیم از قالب‌های لفظی و شعارها بگذریم و بجای اینکه مرتباً بگوییم اسلام اسلام در ایجاد حرکتی سریع و جدی برای

نجات از همه اسارت‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی و قضائی و تربیتی و اجتماعی در سطح جهانی با اولویت دادن به تحقق «قسط» اسلامی و کنار گذاشتن خودخواهی و انحصارطلبی‌ها سهم و نقشی مؤثر و قاطع داشته باشیم و برجستگی‌های نظام توحیدی و عدل و قسط اسلامی را و احترام به علم و عدالت و آزادی را در نمونه‌های عملی و اجرایی آن‌ها به نسل معاصر و نسل آینده نشان دهیم و نکند که با اصالت دادن به قدرت و فراموش کردن اصل هدف اسلامی و حتی اهداف عام از هر انقلاب مردمی را که استقلال و آزادی بود از یاد ببریم و در عمل استقلال اندیشه‌ها و آزادی‌های انسانی اسیر هوس‌های انحصارطلبانه و... و اعمال خودکامی‌های مستبدانه قرار گیرند. به امید نجات از همه اسارت‌ها و جهالت‌ها و فقرها و محرومیت‌ها و ظلم‌ها و شرک‌ها که همه آن‌ها موانع رشد واقعی انسان‌ها و نقطه مقابل قسط اسلامی هستند.

رشدی که از حقوق اولیه انسانی است که به دنیا می‌آید و هنوز به دنیا نیامده محکومیت‌های قبل از تولد متعددی در انتظار اوست.

و قسطی که به بیان قرآن دست یابی به آن حق اصلی هر انسان است که به دنیا می‌آید و چنانکه اشاره شد هدف اساسی از بعثت تمامی پیامبران نیز همان است که رهایی مردم از زنجیرها و به تعبیر قرآن از «اصر» و «اغلال» درونی و بیرونی آنان است.

امید است از همه مراکزی که در راه شناخت و احیاء حقوق بشر اقداماتی صورت می‌گیرد در این زمینه باید دید و هدف بالاتر و والاتر و مؤثرتری تحولات اساسی حاصل شود و هر یک از ما نیز به عنوان انسانی در خدمت نجات انسانیت از نهادهایی که خود را نابجا متولی و قیم انسان‌ها معرفی کرده‌اند به سهم خودمان علاوه بر آگاهی عمیق و نه سطحی به حقوق انسانی خود در راه شناخت و اجرای تکالیف لازم برای استفاده از حقوق انسانی کوشا باشیم در راه بیدارسازی دیگران نیز به حقوق و تکالیف انسانی در رهاسازی از قیود و اسارت‌های فکری و عملی نقشی انسانی و مؤثر داشته باشیم[1].

علی گلزاده غفوری

اردیبهشت ۱۳۶۰

۱- برخی جمله‌بندی‌ها و عبارات مقدمه مبهم بودند که ضمن پای‌بندی به اصل امانت اصلاحات جزئی که مبیّن مقصود مؤلف باشد به عمل آمد.

مقدمه بحث

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی رسوله خاتم النبیین ابی القاسم المصطفی محمد الذی ارسله کافه للناس بشیرا و نذیرا و هدی للعالمین و علی آله الطیبین الطاهرین.

رَبِّ اشرَح لِی صَدرِی وَ یَسِّرلِی اَمرِی وَ احلُل عُقدَةً مِن لِسانِی یَفقَهُوا قَولِی (طه/۲۸-۲۵)

اعُوْذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيم، طَائِفَتَانِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (حجرات/۹)

اگر دو دسته از اهل ایمان با یکدیگر اختلافی پیدا کرده و با هم درافتادند بین آنان را اصلاح دهید و اگر یکی از آن‌ها به دیگری زور گفت، با آن زورگو مقابله و مخالفت کنید تا دست از زورگویی بردارد، و گردن گزار امر خدا شود. در این صورت بین آن‌ها از روی عدل و به‌طوری که به هیچ یک ستم نشود اصلاح دهید و رفع ظلم کنید، خدا کسانی را که درصدد رفع ظلم و بی‌عدالتی هستند دوست دارد.

موضوع سخنرانی همان طور که حضار محترم می‌دانند «اسلام و اعلامیه حقوق بشر» است و از خود این عنوان پیداست که بحث ما شامل دو قسمت است:

یک قسمت بیان تاریخچه و مقدمات تنظیم موادی است که در سال ۱۳۲۷ شمسی مطابق با ۱۹۴۸ میلادی به عنوان «اعلامیه جهانی حقوق بشر» تهیه شده است، و امروزه حدود یک‌صد و پنجاه[1] دولت مواد آن را به حسب ظاهر مورد تصویب قرار داده‌اند و ضمناً بیان متن آن اعلامیه.

قسمت دوم اشاره به بعضی از آورده های اجتماعی اسلام عزیز که یک دین کامل و اجتماعی است و بالاخره تمام مردم بعد از تلاش‌هایی که کردند قابلیت آن را پیدا خواهند کرد که اسلام دستورالعمل زندگی آن‌ها باشد[2].

۱- در تاریخ تجدید چاپ تعداد دولت‌های سازمان ملل متحد به ۱۵۷، رسیده است. [در حال حاضر تعداد کشورهای عضو سازمان ملل متحد به ۱۹۳ رسیده است که آخرین آنان کشور سودان جنوبی می‌باشد].

۲- اگر کشورهایی که مدعی تحقق دادن به اسلام هستند حجاب و مانع برای رشد اسلام و معرفی صحیح آن به جهانیان نگردند.

اعلامیه حقوق بشر و آورده‌های اسلامی در این زمینه، هر دو از مسائل جهانی و همگانی است، که بررسی این دو مسئله مهم کما هو حقه، از حوصله یک جلسه بحث بیرون است، اما هر اندازه که مقدور و ممکن باشد و بتوان در یک چنین جلسه‌ای مطرح کرد به خواست خدا مطالبی گفته می‌شود. قبلاً بد نیست اشاره شود که منظور از طرح این بحث، از یک طرف توجه دادن به دستورات متین اسلامی است در زمینه حقوق بشر، به خصوص برای آن دسته از مردمی که (در نواحی مختلف جهان و از جمله در این سرزمین) اعلامیه جهانی حقوق بشر را قبلهٔ آمال جهانیان شناخته‌اند، و از طرف دیگر توجه دادن دسته‌ای دیگر است که آمیخته با تعصبی کم و بیش، اسلام را در بسته و سربسته تجلیل می‌کنند، (ولی به امور جاری روز توجهی کافی ندارند و یا در اثر جمود فکری مدت‌هاست از جریانات روز غافل مانده‌اند و امروز دست به گریبان مشکلاتی هستند) به قسمتی از جریانات که در زمینه توجه به حقوق انسان‌ها (جدی یا مصلحتی) صورت می‌گیرد، و بالاخره در ضمن متوجه ساختن آن دسته از مردم که در زندگی تنها سرگرم امور شخصی بوده و از هیچ یک اطلاعی ندارند.

امیدواریم این بحث برای همه مفید واقع شود، و وسیله‌ای شود که هر دسته‌ای به تناسب اوضاع و امکانات خودشان، تعدیلی در طرز تفکر خود ایجاد نمایند و موجب تنبه و توجه بیشتری به خصوص برای جامعه اسلامی گردد تا به شناخت اسلام (اسلام خدا، محمد و قرآن نه آنچه آمیخته با آراء و افکار گوناگون شده و به نام اسلام در هر منطقه‌ای به گونه‌ای عرضه شده و می‌شود و پاسخگوی نیازهای اصلی انسان‌ها نباشد) توجه بیشتری شود، و بشریت در زیر سایه عدل عمومی و قسط همگانی و ایجاد امکانات رشد برای همه و آزادی از محرومیت‌ها «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»[1] (سوره انبیاء آیه ۹۲) با کمال آرامش خاطر زندگی انسانی داشته باشند.

۱- ترجمه: (ای راهنمایان راه سعادت) این مردم که همه دارای روش واحد پسندیده و هدف و مقصد صحیح شده‌اند از امت شمایند و من هم، پروردگار شما هستم، و همه وسائل پیشرفت و سعادت و آنچه را لازم دارید در اختیار شما قرار دادم پس یک زندگی آزاد و شرافتمندانه که فقط خدا در آن بندگی شود، داشته باشید.

قبل از اینکه وارد این بحث شویم، لازم است یادآوری کنیم که این بحث و نظایر آن (چنانکه ممکن است بعضی به غلط تصور کنند) از حدود یک بحث دینی خارج نیستند، و نباید تصور شود که مطالب و مباحث دینی، منحصر به یک سلسله آداب و تشریفات ظاهری و با تاریخ خشک و خالی یک عده پیغمبران و امامان است، و نباید کسی خیال کند، بحث در امور جاری اجتماعی که مردم با آن مواجه هستند، مانند بحث و تحقیق در همین مسئله یعنی «اعلامیه جهانی حقوق بشر» نمی‌تواند یک بحث دینی و مذهبی باشد. این تصورات و نتیجه گیری‌ها درست نیست، لزوم آگاهی به وضع زمان بلکه از نظر دینی انسان باید به وضع زمان خود آشنا باشد تا بتواند تکلیف خود را تشخیص دهد و وظیفه خود را خوب عمل کند، چنانچه در دستورات اسلامی هم این مطلب یادآوری شده است و ما یک نمونه آن را یادآوری می کنیم، و آن اینست: «عَلَی الْعَاقِلِ أَنْ یَکُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ مُقْبِلا عَلَی شَأْنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِهِ» یعنی برعهده هر انسان با عقلی است که اولاً به زمان خود آشنا باشد، بداند در چه محیطی و چه دوره‌ای قرار گرفته است[1].

و بعد هدف و راهی را که متناسب با روحیه و نیت اوست تشخیص دهد و در آن راه، رو به پیش حرکت کند، و ضمناً زبان خود را هم حفظ کند، بیهوده نگوید و نسنجیده هم حرف نزند. این آشنایی به زمان مخصوصاً برای کسانی که رهبری جمعی را (در هر جهت که باشد چه دینی، چه دنیایی) به عهده دارند، اهمیتش بیشتر است و ممکن است کمترین غفلت و مسامحه، بزرگ‌ترین پشیمانی و عقب‌ماندگی را ببار بیاورد و متصدیان امور چنان مردمی، در صورت اشتباه یا غفلت، مصداق «وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»[2] واقع می‌شوند؛ لذا علاقمندان به اسلام نمی‌توانند از مسئله‌هایی که فعلاً جنبه جهانی یافته است غافل بمانند و ببینند و بشنوند که به وسیله زبان‌ها و قلم‌های ناپاک، به جوانان و نونهالان، اینطور وانمود شده است که در مقابل اینگونه اعلامیه‌ها، دیگر از دستورات اجتماعی اسلام صحبت کردن فایده‌ای ندارد!!!

۱- اصول کافی (ج ۱، باب الصمت و حفظ اللسان).

۲- ترجمه: ملت و جمعیت خود را به نابودی و پستی و گرفتاری کشاندند. (سوره ابراهیم آیه ۳۳).

و حتی عده‌ای در اثر تلقینات بیگانگان و بیگانه پرستان، مذهب را تنها یک مسئله فردی شناخته‌اند.

آیا یک اسلام‌شناس می‌تواند، مردم را در محیط اسلامی به طور جدی مطالعه کنند و به نکبت‌ها و خفت‌ها و محرومیت‌ها تن درندهد و پیش قدم احیاء حقوق انسان‌های محروم مانده باشد؟ به امور سطحی و تشریفاتی و خارج از مسائل زندگی تا حد غرق شدن سرگرم باشد و در عین حال سکوت کند؟

آیا می‌شود در این دین جهانی و همیشگی از مسئله‌ای به این اهمیت یعنی «نقشه وحدت جهان» و «اعلام حقوق افراد بشر» غفلت شده باشد؟

هرگز نه، بلکه به بهترین صورت آن، هم این مسئله و هم، مسائل مورد حاجت دیگر، پیش‌بینی و بیان شده است. منتها باید آن را شناخت و درست آن را مورد عمل قرار داد.

از این مقدمهٔ نسبتاً کوچک، به این نتیجه رسیدیم که نه تنها این گونه بحث‌ها از مسائل دینی هستند، بلکه از مسائل بسیار لازم و اساس دینی هم هستند که مخصوصاً در این زمان باید در درجات اول اهمیت قرار گیرد و یک عالم دینی نه تنها حق بررسی این مطالب را دارد، بلکه با توجه به اینکه از اهداف اصلی اسلام، آگاه ساختن مردم است به حقوق حقه‌شان و از ارمغان‌های ارزنده اسلامی بیداری بخشی به انسان‌هاست تا بشناسند و مطالبه کند حقوق اصلی خود را، از وظائف لازم و حتمی یک مبلغ اسلامی است که از این گونه فرصت‌ها کمال استفاده را برای معرفی دستورات دینی به جهانیان بنماید و بسیار بی‌خبری می‌خواهد که انسان ببیند عده‌ای درصدد خراب کردن خانه‌ای هستند و آب به بنیان آن بسته و یا زیر آن را خالی می‌کنند تا واژگون شود. با وجود این، تمام قوا و وسایل موجود را، صرف جزئیات کارها و مواظبت از نقش و نگار سقف‌ها، با نظم و ترتیب قفسه‌های اطاق نماید!

و لذا در بعضی از حوزه‌های علمیه یعنی جامع الازهر (که یک دانشگاه دینی بزرگ در مصر است) چند سال است که همین اعلامیه جزء برنامه درسی آن‌ها قرار گرفته است و توسط استادان فن، تدریس و با آورده‌های اسلامی در زمینه‌های مختلف حقوق، مقایسه

می‌شود. در ایران هم چند سال پیش (زمان نخست وزیر اسبق)[1]، به تقلید دیگران یک کرسی برای این کار در دانشسرای عالی در نظر گرفته شد که به عللی ادامه نیافت. آیا نباید از طرف رهبران دینی آشنا به زمان، که احتیاجات جوانان تحصیل کرده را که متصدیان امور فردای این کشورند، احساس می‌کنند، اقدامی بشود؟ و مطالب اسلامی نیز در اختیار مردم و به خصوص این طبقه مؤثر و فعال قرار بگیرد؟ که وقتی استاد مربوطه، با آب و تاب، آن مواد را تشریح می‌کند، اینان نیز در کنار آن مطالب، مقررات صحیح اسلامی را گوشزد نمایند؟ و چنانکه قرآن می‌فرماید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» (سوره حدید آیه ۱۶) آیا هنوز وقت بیداری ما نرسیده است که برای خدا امور خود را اصلاح کنیم؟

مثلاً در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی ایران، این اعلامیه را به تصویب رساندند، شما ببینید. نوع مردم اصلاً از آن اطلاع پیدا کردند؟ من و شما هیچ مطالعه کردیم و خبردار شدیم؟ از خردادماه سال ۱۳۲۷ جمعیتی به نام طرفداران سازمان ملل تشکیل شد که در بهمن ماه همان سال نیز به ثبت رسید و مشغول فعالیت شد. آیا ما فهمیدیم و تماس گرفتیم که اینان چه کسانی هستند و برای چه هدف‌هایی به این کار اقدام کرده‌اند؟ آیا سعی کردیم دستورهای اسلامی را در همان زمینه‌ها مشروحاً و به زبان روز در دسترس مردم قرار دهیم و یک عده را که در مقابل دیگران پاک باخته شده‌اند به نقشه‌های اسلامی آشنا کنیم تا بعدها مشکلاتی موجود نیاید، و مردم، بی خبر و متحیر نمانند، و آلت دست قرار نگیرند؟ چرا باید مردم و مخصوصاً رهبران، از جریانات بی خبر باشند؟

حالا ما درصدد اثبات یا نفی آن نیستیم. فقط می‌خواستم اشاره کنم. علم به این اوضاع، از حدود وظایف دینی ما که خارج نیست هیچ، بلکه گاهی واجب هم، هست. این بود که به صورت حدیث، این مطلب را گفتم وگرنه عالم به زمان بودن، حدیث لازم ندارد، این شرط عقل است.

۱- منظور مؤلف شاید علی امینی باشد که در سال ۱۳۴۰ نخست وزیر ایران بود.

آیا اگر حدیثی نداشتیم، نمی‌بایست عالم به زمان خود باشیم؟ بنده یا جنابعالی از این سالن و منزل که بیرون رفتیم، بدانیم در کوچه و خیابان در شهر و کشور و در جهان چه خبر است، تا بتوانیم مجهز شویم.

در مورد بحث از این اعلامیه، عده‌ای که خوش‌بین هستند ولی در خوش‌بینی خود افراط می‌کنند، میل دارند نتیجه آن به اینجا منتهی شود که اعلامیه حقوق بشر تحفه بسیار نفیسی است که برای بشر تهیه شده و ضمناً اسلام هم با آن مخالفتی ندارد. بلکه ممکن است بعضی از مردم، پا را فراتر هم گذاشته، بگویند با بودن چنین اعلامیه‌ای، بحث کردن از امور اجتماعی ادیان، حالا دیگر موردی ندارد و آن‌هایی هم که در بعضی از کشورهای اسلامی از آن بحث کرده و کتاب نوشته‌اند فوق نتیجه‌ای که گرفته‌اند این است که اسلام هم آن را تصدیق می‌کند. البته آن دسته خوش‌بین‌های افراطی، که یا اطلاعشان از اسلام سطحی است و یا ذی‌نفع‌اند سعی می‌کنند، با نوشته‌های خود، مطالبی را به مردم القاء کنند.

بعضی‌ها هم که تا اندازه‌ای به اسلام علاقه‌مند هستند اضافه می‌کنند که اسلام از این جهت ممتاز است که این مطالب را در مورد حقوق بشر در ۱۴ قرن قبل، گفته است. اگر در اینجا، عده زیادی مدت‌های مدیدی صرف این کار کردند، و علمای کشورهای مختلف با صرف وقت، و بودجه‌های سنگین، به این نتیجه رسیده‌اند. در اسلام این کارها، در زمینه احیاء حقوق بشر بدون این همه صرف وقت، مدت‌ها پیش، به صورت جالب‌تری، انجام شده، و فقط مسائلی که تازه پیش آمده است و آن وقت اصلاً مطرح نبوده است، در این اعلامیه اضافه شده است.

این یک نوع بحث است که خوش‌بین‌های افراطی کرده و می‌کنند.

یک دسته هم در مقابل این‌ها، طرف تفریط را پیش گرفته‌اند و به آن اعلامیه و سازمانی که منشأ آن شده است بدبینند و می‌گویند با بودن دستورات دینی این حرف‌ها موردی ندارد، ایشان هم چون از این گونه اقدامات، آثار حقیقی و کارساز ندیده و نمی‌بینند با آن مخالفند و آن را قابل بحث و مقایسه با دستورات دینی نمی‌دانند. شاید عده‌ای هم باشند اصلاً چنین

چیزی را نشنیده باشند و به کلی از آن بی اطلاعند. یا فقط چیزی بگوششان خورده است که اعلامیه حقوق بشری هست ولی خصوصیات آن را ندانند، نتیجه این بی‌خبری‌ها هم گاهی غافلگیر شدن می‌باشد.

یک طرز بحث هم این است که انسان حد وسط را بگیرد، نه افراطی باشد و نه تفریطی، برای اینکه ما، پیرو مکتبی هستیم که دستور می‌دهد: مطالبی را که می‌شنویم نیکوترین آن را پیروی کنیم. «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (سوره زمر آیه ۱۹). مسلمین امت وسط و نمونه باید باشند. قرآن مسلمین را امت حد وسط و میانه و نمونه، معرفی کرده است «وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّةً وَسَطاً» (سوره بقره آیه ۱۳۷) ما که تعصبی نداریم کار صحیح را هرکس که می‌خواهد اجرا کند، اما به شرط اینکه صحیح باشد و نیت سوئی در کار نباشد. چنانکه رهبران دینی ما فرموده‌اند:

آن را اعمال کند و فخر نماید، شما پیروان مکتب اسلام، تعصبتان باید در مورد صفات و عادات نیک و کارهای پسندیده و یادگارهای نیک و مفید و جلوگیری خود و دیگران از ستمکاری، و تصدیق مطالب حق از هرکسی که باشد، و دوری کردن از فساد در جامعه (و امثال آن) باشد.

ولی بحث در این است که مسائل انسانی با عناوین فریبنده در این زمینه، مال المصالحة اغراض غیر انسانی قرار نگیرند، و کارهای نیم‌بند و غیر اصیل مانع اجرای کارهای اصیل نگردد، سر مردم را به چیزهای سطحی دلخوش نکنند. بنابراین امیدواریم بتوانیم با کمال بی‌نظری و خالی از هر تعصب بیجا، به این مطلب رسیدگی کنیم.

ما در این جا این بحث را با این شرایط زمانی و مکانی که داریم شروع می‌کنیم و امید است به خواست خدا توسط اهل فن و علاقه‌مندان دنباله آن ادامه پیدا کند، تا بتوان مطالبی از اسلام به گوش مردم جهان رساند.

درست است که بعضی از سران ممالک (به جهت جاه طلبی یا وابستگی به غیر و یا علل دیگر) مردمان نوع‌دوست و خوبی نیستند، ولی در میان ملت‌های آن‌ها ممکن است مردمان خوب و نوع دوست پیدا شود، و قطعاً هم هستند. اگر بتوانیم اسلام دست نخورده را به آن‌ها برسانیم، مسلماً از آن استقبال می‌شود.

عصر تزلزل ارزش‌ها و لزوم نیاز شناخت جدید اسلام

و امروزه که عصر، عصر تزلزل ارزش‌ها نیز نام گرفته است نیاز به شناخت جدید مسائل اساسی اسلام که دین توحید و آزادگی است از هر زمانی بیشتر احساس می‌شود.

و انسان‌ها شدیداً به یک راه حل معنوی سازنده نیازمندند.

اما متأسفانه آن‌ها که به نام نماینده کشورهای مسلمان، در مجالس بین‌المللی می‌روند و گاهی هم صحبت می‌کنند، از آورده‌های اصیل اسلامی بهره کافی ندارند، و یا شیفته دیگران شده، خود و همه چیز حتی عقاید خود را باخته‌اند، و اصلاً معلوم نیست به چه مناسبتی این‌ها نماینده مردم این کشور شده‌اند؟!

آیا مردم اصلاً از این موضوع یعنی نمایندگی آنان خبر دارند یا نه؟ آیا صلاحیت آن‌ها محرز است یا نه؟ معیار نمایندگی آنان از طرف مردم چیست؟ چرا باید بعضی از آن‌هایی که به نام سفیر یا نماینده ممالک اسلامی به ممالک دیگر می‌روند، کارهایی بکنند یا حرف‌هایی بزنند که باعث ننگ اسلام، و ملت‌های آن‌ها باشد؟ و حتی کفار، آن‌ها را ملامت و سرزنش کنند؟ چنانکه در مورد بعضی سفارتخانه‌های ممالکِ ظاهراً اسلامی، این اعتراض‌ها شده و می‌شود[1].

به هر حال این اقدام یعنی اجتماع بین‌المللی و نقشه‌های همکاری، گرچه ناقص هم باشد از این نظر که فکر وحدت و صلح و صفا را که از هدف‌های اسلام است به حسب ظاهر پیشنهاد می‌کند، قابل توجه است و امید است این صحنه‌های ساختگی یک روز مبدل به یک سیستم حقیقی گردد؛ و آن موقعی است که رهبران قوم در طرز فکر مادی خود تجدیدنظر کنند؛ و همه چیز را تنها از نظر جلب نفع و لذت و به دست آوردن منافع اقتصادی و امتیازات خصوصی و انحصاری نگاه نکنند والا تا این فکر مادی وجود دارد

۱- که مثلاً با اینکه مشروبات الکلی در اسلام حرام است در بعضی سفارتخانه‌ها (سفارت پاکستان – ایران- ترکیه) اینقدر رایج است. در سفر اخیر که به هند داشتم بعد از انقلاب اخیر در محل سفارت ایران در دهلی نو مقدار زیادی از آن‌ها را که هنوز مانده بود جمع کرده بودند و منتظر بودند که ببینند آیا از میان ببرند یا نه.

هیچ‌گاه جنگ‌ها و تحریکات موقوف نخواهد شد، و هر روز در هر گوشه به بهانه‌های مختلف، صحنه جنگی برپا می‌شود.

اگر از ترس نابود شدن خودشان، یا محو آثار تمدن (به قول خودشان) دست به جنگ نزنند، تا فکر مادی‌گری، و خودخواهی، و تعصبات از بین نرود، برادری و صمیمیت پیدا نخواهد شد.

و این بحث‌های خلع سلاح بین‌المللی و نظایر آن یک مباحث سطحی و بی‌نتیجه بیش نخواهد بود.

من برای اینکه اطلاعات بیشتری در این زمینه داشته باشم چندی قبل، نامه‌ای به سازمان ملل متحد نوشتم و سؤالاتی کردم، طولی نکشید که جواب آن را فرستادند، من یک صفحه سؤال کرده بودم، از آنجا ۲۴ صفحه بزرگ، جواب نوشته بودند[1] ولی متأسفانه دو نامه سفارشی به یکی از وزارت‌خانه‌ها نوشته‌ام با پُستِ شهری هم فرستاده‌ام هنوز ۹ ماه است جواب آن نیامده است[2].

۱- رونوشت نامه ای که فرستاده‌اند و یک صفحه عین نامه سازمان ملل که در جواب نوشته شده است ضمیمه همین سخنرانی به نظر خوانندگان می‌رسد. (صفحه مقابل).

۲- آن دو نامه یکی در تیرماه گذشته و دیگری در مردادماه به بنگاه خالصه و وزارت کشاورزی نوشته شده است و در آن سؤال شده است آمار خالص‌جات و بعضی خصوصیات آن‌را که مقتضی است، در اختیار بگذارند، تا در جزوه‌ای که در دست تهیه است مورد استفاده قرار گیرد و تا تاریخ تجدید چاپ این کتاب پاسخی نشده است. (۱۳۹۸ هجری قمری).

The United Nations,
Information Dept.,
New York, U.S.A.

Subject: Human's Rights

Dear Sir,

The undersigned has been preparing a booklet on "Human's Rights," & to complete it is in your assistance need, so requests you to be kind enough furnishing him with the full information about:

1. The date of the establishment of your Human's Rights Organization.
2. How it has been constituted, the articles, etc.
3. The steps have been taken hitherto.

Furthermore, the undersigned will be grateful to you, if you send him all copies of the publication in this respect, especially the ones containing all particulars, useful statistics, etc.

In the meantime, the undersigned would like to know if his questions asking further information to complete his booklet on "Human's Rights," will be willingly answered.

Thanking you in anticipation & looking forward to hearing your good news.

Yours faithfully,
ALI GHAFOORI

UNITED NATIONS NATIONS UNIES

NEW YORK

SO 200 P.I. 10 January 1963

Dear Mr. Ghafoori,

Your letter of 17 ecember 1962, addressed to the Information Department of the United Nations, has been referred to me for reply.

Enclosed herewith you will find a brief summary of the work of the United Nations in the field of human rights, which I believe will answer your inquiries. If you have any further specific questions, I will be happy to attempt to answer them.

Yours sincerely,

Edward Lawson
Division of Human Rights

ترجمه نامه ارسالی به کمیسیون حقوق بشر

اداره اطلاعات سازمان ملل متحد، نیویورک، آمریکا، ۱۷ دسامبر ۱۹۶۲

موضوع: حقوق بشر

آقای عزیز

نویسنده این نامه مشغول تدوین رساله‌ای درباره حقوق بشر است، و برای تکمیل آن نیازمند به کمک شما می‌باشد؛ لذا از شما انتظار دارد که لطف فرموده و اطلاعات جامعی در زمینه مسائل زیر در اختیارش بگذارید:

۱- تاریخ تأسیس سازمان حقوق بشر در سازمان ملل متحد؛

۲- چگونگی تأسیس آن، موارد آن، و غیره؛

۳- اقداماتی را که تاکنون انجام داده است.

بعلاوه اگر نمونه ای از هر کدام از نشریات سازمان حقوق بشر را به خصوص آن‌ها که جنبهٔ خاصی دارند یا شامل آمارهای مفیدی هستند برایش بفرستید کمال تشکر را خواهند داشت.

ضمناً نگارنده اطمینان دارد که سؤالات بعدی او به منظور تکمیل رساله مزبور و کسب اطلاعات بیشتر از جانب شما با خرسندی پاسخ داده خواهد شد. با تشکر، منتظر وصول مطالب مفید شما می‌باشم.

۱۰ ژانویه ۱۹۶۲

جواب کمیسیون حقوق بشر

آقای غفوری

نامه شما به تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۶۲ خطاب به اداره اطلاعات سازمان متحد، برای پاسخ به من ارجاع شد.

به ضمیمه این نامه خلاصه جامعی از اقداماتی که سازمان ملل متحد نه حقوق بشر انجام داده است ملاحظه می‌کنید، که به نظرم خواسته‌های شما را جواب خواهد داد.

اگر پرسش‌های خاص دیگری دارید، خوشوقتم که به پاسخ آن‌ها اقدام کنم.

ارادتمند شما،

ادواردلاوسون، متصدی

بخش حقوق بشر

مقدمات تهیه و تنظیم اعلامیه

برای اینکه ببینم این اعلامیه با چه مقدماتی تهیه و تنظیم شده است لازم است تاریخچه مختصری از جریانات بعد از جنگ بین‌المللی اول را یادآوری شود.

می‌دانیم که جنگ بین‌الملل اول در سال ۱۹۱۴ میلادی یعنی ۴۸ سال پیش شروع شد و ۴ سال طول کشید، در اثر آن حدود ۲۰ میلیون نفر جمعیت افراد بشر تلف یا مفقودالاثر و یا ناقص‌الاعضاء شدند و علاوه بر آن صدمات مالی فراوانی هم به خانواده بشریت وارد آمد، بعد از آن جنگ، این فکر در میان مردم و به خصوص سران بعضی ممالک بزرگ پیدا شد، که باید نقشه‌هایی کشید تا این جریانات وحشت انگیز و این کشتارهای مهیب‌بار دیگر تکرار نشود. مخصوصاً که وسایل صنعتی، روز به روز، پیشرفت تازه‌تری می‌کرد، و اگر چنان جنگی با وسایل جدید و مجهزی که بعدها پیدا شده مرتباً روز به روز هم بر قدرت تخریبی آن‌ها افزوده می‌شود، انجام می‌شود صدها برابر آنچه بود، می‌شد. چنانکه در یکی از مجالس بین‌المللی ضمن یک نطق رسمی که از طرف رئیس آن مجلس به عنوان افتتاح جلسه، ایراد می‌شد گفته شد: «چند سال قبل، برای نابودی کشور و مردم فرانسه که آن وقت حدود ۴۳ میلیون نفر سکنه داشت، لازم بود ده هزار مرتبه و هر دفعه با هزار هواپیمای بمب افکن پرواز کنند و آن را بمباران کنند، یعنی ده میلیون بمب لازم بود تا بتوانند تمام مردم فرانسه را از بین ببرند و آن را زیر و رو کنند، البته این کار عادتاً ممکن نمی‌شد، ولی بعد از گذشت چند سال مثلاً در سال ۱۹۴۵ به طوری وسایل تخریبی پیشرفت کرد که برای رسیدن به این مقصود فقط ۶ هزار بار بمباران کافی بود که آن کار را انجام دهد اما در سال ۱۹۵۲ (یعنی ۷ سال بعد از آن) طوری شده است که با ۱۶ مرتبه بمباران تمام خاک فرانسه را می‌توان زیر و رو کرد.

این قضیه مربوط به چند سال پیش است. حالا اگر امروز یک جنگی در گیرد شاید یک بمب برای فرانسه و یکی هم برای نابود کردن انگلستان کافی باشد و برای جاهای دیگر هم، به همین نسبت.

این بود که مردم از ترس وقوع حوادث خونین و کشته شدن دسته جمعی، آمدند و فکر کردند که خوب است یک سازمان عمومی درست کنند که همه ملل با تمام اختلافاتی که

از حیث نژاد، جنس و عقیده دارند، بتوانند دور یکدیگر جمع شوند و کنار هم قرار گیرند مسائل بین‌المللی را، حتی‌المقدور با مسالمت حل کنند تا بار دیگر چنان جنگ خونینی اتفاق نیفتد.

آن جنگ خونین جهانی، بالاخره منجر به شکست آلمان و انعقاد صلح ورسای شد که آن را در (۴۴۰) ماده تنظیم کردند و در ضمن آن، آلمان را مسئول آن جنگ شناختند و مقررات سنگینی هم برای او وضع کردند.

در این موقع به منظور جلوگیری از تکرار چنان پیش‌آمدها، کوشش شد که در مقدمه آن صلح‌نامه، مطالبی به عنوان مرام مشترک دول ذینفع، گنجانده شود که از آن به بعد دول متعهدی که آن را امضاء می‌کنند ملزم به اجرای آن باشند؛ و در تأمین صلح جهانی همکاری کنند تا خود سری و خودخواهی یا نفع طلبی یک دولت یا افراد خاصی، موجب بروز جنگ نشود، و کارها حتی‌المقدور به مسالمت برگزار شود. یک دادگاه بین‌المللی هم در نظر گرفته شد که در صورت تمایل دول در مورد اختلاف آنان مداخله و قضاوت کند.

آن مقدمه، شامل ۱۴ ماده بود و در آن قید شده بود که دول قوی را باید تقویت کرد و دول شکست خورده را باید تحت کنترل شدید قرار داد. یکی از آن‌ها دولت عثمانی بود که آن را قطعه قطعه کردند[1]. در ترکیه ترک زبان‌ها ماندند. حالا سرپرست آن‌ها که بعدها پدر ترک‌ها (آتاتورک) لقب یافت از کجا آمد؟ که بود؟ چه کرد؟ بماند، سوریه درست شد. عراق درست شد. یمن و اردن و فلسطین و اسرائیل[2] و بالاخره عربستان سعودی درست شدند با سرکرده‌ها و امیرهای تعیین شده و مورد توافق دولت‌های بزرگ و ذینفع.

در اروپا هم تغییراتی روی داد که فعلاً درصدد توضیح آن نیستیم؛ و آن‌طور که معروف است رئیس جمهور آن وقت آمریکا، در تهیه و تنظیم آن، سهم بیشتری داشته است و گویا به علل و جهاتی که تشخیص داده بود، ادامه وضع گذشته دیگر به آسانی میسر نیست.

۱- ماده ۱۲ مقدمه صلح‌نامه ورسای: برای قسمت‌های ترک زبان امپراتوری عثمانی باید حاکمیت و امنیت تأمین شود، لکن سایر ملیت‌ها که تابع این امپراتوری هستند باید بتوانند بدون مانعی موجودیت پیدا کنند و خودمختاری داشته باشند.

۲- و هنوز که هنوز است می‌بینیم که چه گرفتاری‌هایی را به وجود آورده است.

اصرار داشته است که دیگر مملکتی به صورت مستعمره باقی نماند و آن سرزمین‌هایی که مستعمره بود و از منابع اقتصادی آن‌ها دگران استفاده می‌کردند، با یک ترکیبی، کم‌کم خودشان استقلالی پیدا کنند.

اما فاتحین سرمست جنگ، که هدف اصلی آن‌ها دست یافتن به منابع اقتصادی یا بازارهای فروش و در نتیجه تأمین راحتی خودشان بود، با این‌که نمی‌توانستند پیشنهاد را بپذیرند، و دست از سر یک عده مردم، و ثروت‌های طبیعی آن‌ها بردارند آن پیشنهاد را قبول کردند و مثل بسیاری از موارد، که یک نفر با یک عده مطالبی را ابتدا تصدیق می‌کنند و بعد که صلاح خود را در خلاف آن دیدند با کمال وقاحت، آن را انکار می‌کنند، قول و قرارها می‌دهند و امضاء کرده قسم‌ها یاد می‌کنند. ولی وقتی کارشان گذشت، آن را فراموش می‌کنند. یا با تبصره و تفسیرهای دلخواه آن را تغییر داده و یا کم و زیادش می‌کنند و با نیرنگ و اغفال مردم، نتیجه را به نفع مقاصد شوم خود برمی‌گردانند. این گونه افراد یا هیئت‌ها زبان حالشان این است: «قسم خورده‌ایم که خورده باشیم، امضاء کرده‌ایم که کرده باشیم. حالا مصلحت طور دیگر اقتضا می‌کند»، بنابراین سوگند و امضاء را زیرپا می‌گذارند.

آن دولت‌ها نیز به‌حسب ظاهر مواد آن قرارداد و مقدمه صلح‌نامه را امضاء کردند، ولی بر سر تصاحب مستعمرات آلمان، و همچنین تقسیم زمین‌هایی از آفریقا و قسمت‌هایی که آن وقت، تحت اداره دولت عثمانی بود، خلاصه بر سر منافع، و به دست آوردن منابع ثروت و مستعمرات، چنان مسابقه گذاشتند که بعضی از تنظیم‌کنندگان اصلی، چون عمل‌هایی را که انجام شد، درست مخالف آنچه پیش‌بینی می‌شد دیدند، آن خوش‌بینی را، خود به خود از دست دادند و حتی دولت آمریکا رسماً به آن جمعیت که به جامعه ملل معروف شده بود ملحق نشد. اگر چه در کنار دولت‌های عضو، ناظر جریانات بود و در کتابی که یکی از نمایندگان بین‌المللی نوشته بود خواندم که «ویلسن» در اثر ناراحتی زیاد وقتی به امریکا مراجعت کرد فلج شد و دق کرد و از دنیا رفت[1].

۱- بعد از او هم، چون حزب جمهوری‌خواه روی کار آمد و آن موقع، سیاست آن‌ها این‌طور بود که آمریکا در امور کشورهای دیگر صریحاً مداخله نکند، آمریکا وارد جامعه ملل نشد (حالا دیگر هر دو حزب طرفدار مداخله آمریکا هستند).

باری این دولت‌های بزرگ و استعماری که جامعه ملل را ترتیب داده بودند و مواد چهارده‌گانه آن را امضاء و تصدیق کرده بودند، آن را به امضای ۲۶ کشور دیگر (و از جمله ایران) رساندند و البته پنج‌تای آن‌ها عضو دائمی و مؤثر شناخته شده بودند[۱].

ممالک کوچکی را هم که در واقع تحت نفوذ دولت‌های قوی قرار گرفت به جای اینکه نام مستعمره بر آن بگذارند اسم‌های دیگری برای آن درست کردند و از جمله اسم قشنگ (ماندا) روی آن‌ها گذاشتند یعنی تحت سرپرستی و به اصطلاح عربی (انتداب). مثل اینکه کسی به دیگری بگوید آقا شما یک چیز خوبی دارید چون آن را نمی‌شناسید و ممکن است از بین ببرید و گم کنید، من برای شما نگهداری می‌کنم تا وقتی بزرگ شدید و قدر آن را دانستید به شما می‌دهم.

به طور خلاصه دول قوی استعماری از اینکه مستعمرات خود را به استقلال نشناختید عذر آوردند که مردم آنجاها هنوز نمی‌توانند وضع خود را خوب اداره کنند، مثلاً سوریه و لبنان و عراق و اردن و یمن، (ماندای) فرانسه و انگلیس شد و همین‌طور قسمت اعظم آفریقا و بعضی از ممالک خاورمیانه و خاور دور (شرق اوسط، شرق اقصی) به بعضی از کشورهای اروپائی و مقداری هم به ژاپن سپرده شد، و به دنبالهٔ آن نقشه‌های وسیعی طرح شد که منابع اقتصادی مهمی، که از این راه به دست یک عده از دولت‌های قوی افتاده است، از دست نرود. البته این نقشه‌ها، به صورت‌های گوناگون در مناطق نفوذ و به خصوص در ممالک اسلامی اجرا شد، که خود بحث‌های مستقلی لازم دارد و دانستنش بر تمام مردم فهمیده مسلمان لازم است و باید عموم مسلمین در جریان کارها قرار بگیرند، و نقشه‌های فریبنده که موجب تفرقه و سستی اعتقاد و تجمل‌پرستی آن‌ها شده است از طرف صاحبان قلمی که دارای علم و اطلاع، غیرت و شهامت هستند و به جای تملق‌گویی، حقیقت‌گو و نوع‌دوست می‌باشند، بررسی و تشریح شود[۲].

۱- و آن‌ها انگلیس، فرانسه، آلمان، ژاپن و ایتالیا بودند.

۲- ولی متأسفانه امروز قلم به دست کسانی افتاده است که یا اهلیت ندارند و یا وظیفه خود را نشناخته و آلت دست این و آن هستند.

باری کار جامعه ملل در اثر نقض قراردادها و زیرپا گذاشتن تعهدات در مواقعی که با مختصر نفع مادی و اقتصادی و خودخواهی آن‌ها مزاحمت داشت به جایی رسید که دیگر حکمش نافذ نبود، و برخلاف انتظار اشخاص خوش‌بین، معلوم شد که بنیان اساسی آن روی بشر دوستی و واقعیت نبوده است. مثلاً ایتالیا در سال ۱۹۳۶ بدون جهت به حبشه حمله کرد[۱] وقتی به او اعتراض کردند او هم که یکی از ۵ عضو دائمی و قوی جامعه ملل بود، از جامعه ملل اعراض کرد. قبل از آن هم در سال ۱۹۳۱ ژاپن به منچوری حمله کرده بود، وقتی دولت چین به او معترض شد او هم از جامعه ملل خارج شد.

روسیه در ۱۹۳۹ فنلاند را گرفت و چون مورد اعتراض قرار گرفت کنار رفت. آلمان هم که در زمان هیتلر خود را کنار کشید. بالاخره طوری شد که موقع شروع جنگ دوم از دول بزرگ، فقط فرانسه و انگلیس به حسب ظاهر مانده بودند. دولت‌های کوچک‌تر هم که تکلیفشان معلوم بود.

به همین جهت وقتی مقدمات آن جنگ فراهم شد، این جامعه قادر به جلوگیری از آن نشد، جنگ دوم جهانی برپا شد، حدود ۶ سال هم طول کشید. بیش از دو برابر تلفات جنگ اول خسارات مالی و جانی وارد آورد که حالا درصدد تفصیل آن نیستیم. موقعی که آلمان به سرعت پیشروی‌هایی می‌کرد و ایجاد وحشتی شده بود، در سال ۱۹۴۱ (دو سال بعد از شروع جنگ) بین دو نفر از رهبران سیاسی (انگلیس و آمریکا)[۲] ملاقاتی در یک کشتی در اقیانوس اطلس حاصل شد و مطالبی مورد توافق قرار گرفت که بر طبق آن چند دولت که با دول محور[۳] مشغول جنگ بودند متعهد شدند که مواد هشت‌گانه‌ای که روی آن‌ها توافق شده بود مراعات کنند و تا اول سال ۱۹۴۲ آن را به امضای ۲۶ کشور رساندند، بعد در خلال جنگ، جلساتی برای تکمیل و توسعه آن تشکیل دادند. در مسکو نماینده چین و انگلیس و امریکا و روسیه، توافق کردند که باید یک سازمان بین‌المللی به

۱- به تعبیر بعضی از طرفداران سازمان ضربه مهلک را ایتالیا با این حمله به پیکر جامعه ملل وارد آورد.

۲- چرچیل (از انگلستان) و روزولت (از آمریکا).

۳- دول محور یعنی آلمان، ژاپن و ایتالیا.

وجود آورند. در سانفرانسیسکو نماینده سه دولت روسیه و آمریکا و انگلستان مذاکراتی انجام دادند. در تهران هم ملاقاتی بین سران سه دولت انجام گرفت[۱] تا بالاخره نقشه یک چنین سازمانی را کشیدند (در دسامبر ۱۹۴۳) که به نظر خودشان از آن به بعد مانع پیدایش جریاناتی نظیر این جنگ‌های خانمان برانداز گردد، و گفتند باید این غرورها و خودخواهی‌های افراطی از بین برود و دولت‌ها مانند افراد یک خانواده دور هم جمع شوند. در مسائل بین‌المللی با یکدیگر شور کنند، و اگر کسی خواست از حد خود تجاوز بکند، دیگران او را متقاعد کنند، یا اگر در تجاوز خود اصرار کرد با همدستی یکدیگر، آن را در صحنه جهان، تنها بگذارند و حتی در صورت مقتضی با او مخالف کنند. این منشور جدید هم بعد از مدت‌ها تبادل نظر نوشته شد، و در سال ۱۳۲۴ شمسی توسط نمایندگان پنجاه دولت به امضاء رسید. این‌ها مردمی بودند از جنگ خسته و ناراحت، و این وعده‌ها مژده خوبی بود که به آن‌ها و ملت‌هاشان داده شده بود. ایران هم با اعلان جنگی که به آلمان داد[۲] الحاق خود را عملاً اعلام کرد.

این بود مختصری از ریشه و پایه سازمان ملل متحد، و در دوره ۱۴ مجلس هم مورد تصویب آن‌هایی که آنجا بودند قرار گرفت[۳] و چون تا روز دوم آبان (۲۴ اکتبر) به آن اندازه که کافی می‌دانستند مورد تصویب دولت‌های عضو در مجالسشان قرار گرفته بود، آن روز را روز سازمان ملل نامیدند.

میدانیم که سازمان ملل متحد که در حقیقت سازمان دول متحد[۴] است نه «ملل متحد» به منزله کشوری است که اعضاء و افراد آن را دولت‌ها و کشورهای مختلف جهان تشکیل داده‌اند، با این تفاوت که اولاً در آن مجموعه، نه مانند سایر انجمن‌ها و گروه‌ها و شوراهای

۱- روزولت در کنفرانس تهران سه دایره کشید یک دایره در وسط کشید و نوشت هیئت اجرائیه، یک دایره طرف چپ کشید و نوشت چهل ملت متحد، یک دایره هم طرف راست کشید و نوشت چهار پاسبان که مقصودش دولت‌های روسیه، امریکا، انگلیس و فرانسه بود.

۲- ۱۷ شهریور ۱۳۲۲.

۳- در شهریور ۱۳۲۴ تصویب کردند و نماینده ایران در بهار ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو شرکت کرد.

۴- و حتی دول نامتحد.

معمولی، اقلیت محکوم اراده اکثریت نیست، بلکه آراء حاکمه و قاطع در موارد حساس با آراء دولت‌های بزرگ‌تر و قوی و پیشرو است، و در اکثر موارد چنان نیست که مصوبات آن سازمان، اعضایی را که مخالف با تصویب‌نامه و یا اعلامیه مصوب اکثریت هستند، عملاً مجبور سازد که گردن گزار امر مورد تصویب گردند؛ و حتی در مورد اعلامیه حقوق بشر نیز که همگی اعضاء سازمان ملل صریحاً پذیرای آن شده‌اند، باکی در بین نیست که عندالاقتضاء بنا به «مصالح خاصی» که دارند مواردی را که قبلاً پذیرای آن شده‌اند زیر پا بگذارند.

و اگر هم اعتراضی از طرف سایر کشورها بشود به بهانهٔ این که این اعتراض یا حتی تذکر، دخالتی در امور داخلی کشور مورد اعتراض به حساب می‌آید نادیده گرفته می‌شود[۱].

تشکیلات سازمان ملل متحد

اساسنامه این سازمان، که افراد زیادی فقط در مدت ۶۱ روز مشغول تنظیم عبارات آن بودند، تشکیلات آن را در شش قسمت بزرگ و مستقل قرار داده است.

اول- مجمع عمومی: که همهٔ اعضاء در آن شرکت می‌کنند، و اولین بار هم در سال ۱۹۴۶ در لندن تشکیل شد[۲].

دوم- شورای امنیت: که مرکب از پانزده عضو است که پنج عضو دائمی از پنج دولت بزرگ (ابر قدرت‌ها) در آن شرکت دارند و ثابتند و اعضاء دیگر از بقیه دولت‌ها برای مدت دو سال انتخاب می‌شوند.

سوم- شورای قیمومت: که مرکب از هیجده عضو است و کارشان رسیدگی به امور ممالک تحت نفوذ و به اصطلاح (ماندا) است، که بیش از ۴۰۰ میلیون جمعیت در این گونه کشورها به سر می‌برند، و بنا شده است کم‌کم به آن‌ها استقلال دهند و بعضی از نمونه‌های آن را هم دیدیم که چگونه باید استقلال به دست آورند[۳].

۱- در پایان این نوشته قسمتی از دیباچه منشور ملل متحد و مقاصد و اصول آن را ملاحظه می‌کنید.

۲- تفصیل وظایف مجمع عمومی را در پایان همین کتاب ملاحظه می‌کنیم.

۳- الجزایر برای اینکه مستقل شود ۷ سال تمام مورد حملات فرانسه قرار گرفت و حدود یک هفتم تمام مردم آن یعنی تقریباً یک میلیون نفر در این راه کشته شدند.

چهارم- شورای اقتصادی اجتماعی و فرهنگی که مرکب از کمیسیون‌های مختلف است.
پنجم- دبیرخانه که برای اداره امور جاری سازمان تشکیل شده و فعلاً مرکزش در نیویورک است و ساختمان ۳۹ طبقه ای دارد[۱].
ششم- دادگاه بین‌المللی که مرکب از پانزده قاضی از ۹ کشور است که به دعاوی بین دولت‌ها با شرایط خاصی رسیدگی می‌کند[۲].
مجمع عمومی سازمان ملل متحد این روزها با شرکت نمایندگان حدود ۱۵۰ دولت در نیویورک تشکیل می‌شود و خطابه‌هایی که در آنجا خوانده می‌شود به ۵ زبان فرانسه، انگلیسی، روسی، چینی و اسپانیولی ترجمه شده و در اختیار حضار قرار می‌گیرد. (مترجمین زبردست و وسایل مجهز برای این کار آماده‌اند).
شورای امنیت، به منزله هیئت اجرائیه تصمیمات سیاسی سازمان است و هر یک از نمایندگان ۵ دولت بزرگ (انگلیس- فرانسه- چین- روسیه- آمریکا) حق «وتو» دارند، یعنی اگر تمام اعضاء شوری در موردی متفق باشند و فقط یکی از آن‌ها مخالف باشد، آن تصمیم قابل اجرا نخواهد بود[۳].
و در حقیقت دیگران باید آلت اجراء مقاصد سیاسی این‌ها باشند و هر موردی که مطابق منافع هر پنج تای باشد و دو نماینده دیگر هم موافق آن‌ها باشد اجرا می‌شود، و به حکومت‌های وقت در ممالک عضو تکلیف می‌کنند که همان‌گونه عمل کنند و در اساسنامه آن پیش بینی شده است: که دست شورا در جهات مختلف، از قبیل قطع رابطه اقتصادی با دولتی، یا تحریم معاملات یا دستور عملیات، علیه کشور عاصی، باز است.
یکی دیگر از شوراها، شورای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است که کمیسیون‌های مختلفی در قسمت‌های بهداشت، خواربار، وسایل ارتباط و فرهنگ دارد؛ و از جمله

۱- به آخر همین نوشته مراجعه شود.
۲- تفصیل بیشتر در قسمت آخر این نوشته.
۳- تا سال ۱۹۵۳ روسیه ۵۵ بار از حق و تو استفاده کرد و فرانسه و انگلیس چند بار در مسئله کانال سوئز و استقلال سوریه وتو کردند.

شعبه‌های آن «کمیسیون حقوق بشر» است. این کمیسیون نیز مرکب از هیجده عضو است که چهار عضو منسوب به کشورهای اسلامی (ترکیه- پاکستان- مصر- لبنان) هستند و ۵ کشور اروپایی (انگلستان- بلژیک - فرانسه- روسیه- یونان) و ۲ کشور آسیایی (چین و هند) و آمریکا - شیلی- استرالیا- فیلیپین- اروگوئه و اوکراین، بقیه اعضاء آن را تشکیل می‌دهند. ابتدا رئیس این کمیسیون، همسر روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا بود، نمایندگان چین و فرانسه هم نایب رئیس بودند، نماینده لبنان آن روز را هم منشی قرار دادند.

این چهار نفر با همکاری ۴ نماینده دیگر از (انگلستان – استرالیا – روسیه - شیلی) مأمور تنظیم مواد اعلامیه حقوق بشر شدند و بعد از مطالعات زیاد طرحی شامل یک مقدمه و ۴۴ ماده تنظیم کردند که باز در جلسات متعدد در اطراف آن بحث‌هایی شد، و آن را به ۳۰ ماده تقلیل دادند، و پس از صرف ۸۵ جلسه در مدت بیش از دو سال، عاقبت در یک جلسه شبانه مجمع عمومی که در پاریس (در قصر شایو) تشکیل شد، در سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷ شمسی) از ۵۸ عضو آن روز سازمان، نماینده ۴۸ دولت آن را تصویب کرده و ۸ نماینده هم رأی ممتنع دادند، ۲ نفر هم در جلسه غائب بودند و روز ۱۰ دسامبر (۱۹ آذر) را روز حقوق بشر شناختند.

البته بعضی از نمایندگان دولت‌ها نیز در آنجا به تناسب ذوق خودشان، یا طبق وظیفه نمایندگی از مردم، با هیئت حاکمه‌ای که به عهده داشتند، مطالبی را تذکر دادند، که شاید بعد از بیان مواد اعلامیه، به بعضی از آن تذکرات اشاره شود.

اینک مواد اعلامیه

این اعلامیه چنان که اشاره شد دارای ۳۰ ماده است و یک مقدمه دارد که از نظر رعایت امانت، عین آن در این‌جا نقل می‌شود. برای اینکه مردم به حقوق خود آشنا شوند، بفهمند کسی حق شکنجه و آزار آن‌ها را ندارد. بفهمند هر فردی در مقابل جامعه‌ای وظیفه دارد، که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر کند و نظایر آن‌ها.

شاید اقلاً برای رسیدن به حقوق ثابت و مسلم خود کوشش کنند، خدا کند مردم بفهمند که آزاد خلق شده‌اند، نه اینکه بندهٔ شخص یا دستگاهی باشند، و برای به دست آوردن حقوق خود فعالیت کنند. اینک مواد اعلامیه که در حقوق (مدنی - سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی) می‌باشد با مقدمه آن که از طرف سازمان ملل منتشر شده است.

در دهم دسامبر ۱۹۴۸ (۱۹ آذر ۱۳۲۷) مجمع عمومی سازمان ملل اعلامیه جهانی حقوق بشر را تصویب و اعلام نمود که متن کامل آن در صفحات بعدی مندرج است. در تعقیب این اقدام تاریخی مجمع عمومی از کلیه کشورهای عضو دعوت نمود متن اعلامیه را منتشر کرده و موجبات پخش و انتشار و تفسیر آن را مخصوصاً در مدارس فراهم سازند، بدون اینکه از لحاظ وضع سیاسی کشورها و سرزمین‌ها تبعیضی به عمل آید.

این متن از طرف حکومت ایران تصدیق شده است.

و اینک ترجمه رسمی تهیه شده از آن:[۱و۲]

این‌ها بود مواد اعلامیه حقوق بشر[۳] و ملاحظه می‌فرمایید ظاهرش چقدر جالب است و مردمی هم که خرابی‌های جنگ را دیده و پریشانی و آثار آن را چشیده بودند و از آن خسته شده بودند، پی چنین چیزی می گردیدند.

این اعلامیه که حدود ۸۵ جلسه، وقت دانشمندان، از ملل مختلف، صرف تهیه آن شده بود، و مخصوصاً در تنظیم عبارات به زبان‌های مختلف حدود دو سال صرف وقت کردند و مرتباً حل و اصلاح شد، عاقبت در یک جلسه شبانه، که مجمع عمومی در پاریس تشکیل شده بود، در تاریخ دهم دسامبر سال ۱۹۴۸، در حضور ۵۶ نفر از نمایندگان ملل عضو مطرح شد، که ۸ نفر از آن‌ها بعد از بحث‌هایی که شد، رأی ممتنع دادند و ۴۸ نفر دیگر آن را تصویب کردند، ۲ نفر هم در جلسه حاضر نشدند.

۱- در این ترجمه به نظر می‌رسد که نارسایی‌هایی باشد که فعلاً درصدد آن نیستیم وعین ترجمه رسمی و پذیرفته شده در ایران را آورده‌ایم.

۲- برای ملاحظه متن کامل اعلامیه ر. ک: همین کتاب، پیوست شماره ۱.

۳- توضیحاتی در مورد بررسی اعلامیه حقوق بشر را در بخش ضمیمه این کتاب می‌بینیم. ناگفته نماند که در ترجمه به فارسی از متن اعلامیه که به ۵ زبان رسمی سازمان ملل تنظیم شده است بعضی از نکته‌های دقیق رعایت نشده است که در جای خود باید مورد بحث قرار گیرد.

البته باید این‌ها مورد بررسی قرار گیرد که آیا آن‌ها که از رأی موافق امتناع کردند چه می‌گفتند؟ و آن‌ها که در جلسه حاضر نبودند آیا غیبت آن‌ها عادی بود یا نمی‌خواستند حاضر شوند؟

به هر حال با این ترتیب، این اعلامیه تصویب شد و شروع کردند به نشر دادن آن به زبان‌های مختلف و درباره آن مطالبی گفته شد.

گاهی آن را گام بلند در تاریخ بشریت شناختند و آن را نقشه‌ای برای ایجاد یک نظم نوین دانستند. ریاست جلسه را همان‌طور که اشاره کردیم، بانو روزولت همسر رئیس جمهور وقت آمریکا به عهده داشت، و نمایندگان بعضی از کشورها در آن جلسه مطالبی گفتند، که شاید به بعضی از آن‌ها اشاره ای بشود.

ولی فعلاً به نظرم رسید که گفتار یکی از نمایندگان ملل مسیحی یعنی هلند را که یک کشور کوچک اروپایی است، همین‌جا نقل کنم، ایشان با کمال رشادت در آن جلسه گفت: حضار محترم آزادی حقی است که خدای لایزال به مردم داده است و ما باید در متن اعلامیه، این نکته را بگنجانیم، و این مطلب موجب اعتبار این اعلامیه می‌شود و اضافه کرد که: اگر ما از این مطلب غافل باشیم و این نکته را قبول نداشته باشیم و ننویسیم، این ادعاهای آزادی، به منزله گیاهی است که آن را از ریشه‌ای جدا کرده باشیم، چنان گیاهی چقدر دوام پیدا می‌کند؟

من خیلی متأثر می‌شوم که بگویم، در آن مجمع که به حسب ظاهر چند نفر به عنوان نماینده مسلمانان حاضر بودند، یا هیچ صحبت قابل توجهی نکرده‌اند، و یا مطالب بسیار جزئی تذکر داده‌اند و چقدر مایه خجلت است که یکی از آن‌ها هم گفته باشد:

ما تا حالا نمی‌دانستیم حقوق بشر یعنی چه، حالا فهمیدیم و تکلیف خود را دانستیم.

ببینید آیا بر مردم لازم نیست بدانند چه کسانی به عنوان نماینده آن ها، به این‌گونه مجالس می‌روند، چه روحیه ای دارند؟ به نام من و شما هزار کار بشود، بدون این‌که خودمان از آن خبر داشته باشیم. چون در آن مجمع ۸ نفری عضو اصلی این کمیسیون که برای تهیه اعلامیه حقوق بشر، ترتیب داده بودند، نماینده ۴ کشور مسلمان یا منسوب به اسلام شرکت داشتند.

۱- ترکیه

۲- پاکستان

۳- مصر

۴- لبنان

نماینده ایران جزء آن اعضاء اصلی نبوده است. فقط در مجمع عمومی حاضر بوده است ولی بطوری که خود ایشان نوشته‌اند: نماینده ایران در آن مجمع، مطلب قابل ذکری نگفت[۱]. ولی گفته چند نفر از نمایندگان را در آن کتاب خود نقل کرده‌اند، که ما هم انشاء الله به آن اشاره خواهیم کرد.

رئیس جلسه، بانو روزولت، بعد از تصویب، درباره آن گفت: این اعلامیه‌ای است که همه باید با آن زندگی کنند، و در آخر اضافه کرد: البته این سند کاملی نیست، هر دفعه که در آن تجدیدنظر شد، نتایج بهتری دربرداشت[۲].

و اما گفتار بعضی از نمایندگان

نماینده شیلی گفت: اگر حدود آزادی‌ها را به دولت‌ها واگذار کنیم حقوق اساسی انسان همیشه تضییع می‌شود.

نماینده آمریکا گفت: در مورد استخدام، هیچ مانعی ندارد که از استخدام کسانی که مرام سیاسی مخالف دارند، در کشورها جلوگیری شود.

نماینده انگلستان گفت: روش هیتلری مانع آزادی عمومی بود و دروغ‌هایی منتشر می‌کرد، و ما این را درست کردیم که جلوی نظایر آن کار گرفته شود.

عده‌ای هم بعضی موادش را ستایش کرده و برخی دیگر اعتراف کردند که البته هنوز کافی نیست و باید تکمیل شود، و تکمیل آن هم کار آسانی نیست.

بعضی هم اظهار عقیده کردند که با این وضع، تردید داریم بتواند کار مفیدی انجام دهد.

۱- کتاب حقوق بین‌المللی صفحه ۱۶ (دکتر احمدی متین دفتری).

۲- کتاب حقوق بین‌المللی صفحه ۱۶ (دکتر احمدی متین دفتری).

یکی از نمایندگان هم گفت: تا قوانین داخلی هر کشور، این مطالب را تضمین نکند و کنترلی در بین نباشد که قوانین متناقض با آزادی و حقوق مردم، وضع نشود، این حرف‌ها هیچ فایده ندارد، و طبق یک ضرب‌المثل که بین ما معمول است، این کار مثل آن است که انگشتان و کف پای کسی را نگه دارند و بقیه اعضاء او را قطعه قطعه کنند!

اینجا بد نیست به یک قضیه‌ای اشاره بکنیم که تا اندازه‌ای مناسب با این مطلب است.

می‌گویند یکی از خلفای بنی عباس که به نام اسلام بر مردم حکومت می‌کرد و با اینکه خودش از اسلام بهره‌ای نداشت حتی خودش را امیرالمؤمنین می‌خواند و مردم هم او را به همان نام می‌خواندند. (البته مؤمنینش که آن‌ها باشند امیرالمومنینش هم باید چنین شخصی باشد).

در یکی از روزهای عید (و به اصطلاح امروزه جشن عمومی) که شعراء می‌آمدند و قصیده‌هایی می‌خواندند، ضمناً یک شاعری هم آمده و قصیده خوبی خواند، و زیاد از او تعریف کرد. او هم که سرتاپایش را، خودخواهی، فراگرفته بود و خیلی علاقمند بود او را بیش از آنچه هست معرفی کنند، خیلی خوشش آمد، گفت چه جایزه‌ای میل داری به تو داده شود؟ و دستور داد بماند تا آخر مجلس. (بعضی‌ها خیلی خودخواهند و بسیار دوست دارند که زیاد تعریف شوند اگر چه به ناحق و نابجا). باری مجلس که تمام شد و مردم رفتند، گفت خوب چه می‌خواهی به تو بدهم؟ جواب داد هیچ چیز نمی‌خواهم، پول و زندگی مرتب دارم، فقط یک خواهش دارم، گفت هان، آن خواهش تو چیست؟ گفت من عادت به خوردن مشروبات الکلی دارم، ولی هر وقت این شرطه‌ها و مأمورین دایره امر به معروف و نهی از منکر مدینه، مرا می‌بینند که تلوتلو می‌خوردم و نامرتب راه می‌روم، و معلوم است که مستم، مرا می‌گیرند و مطابق دستور اسلام می‌برند و مقداری تازیانه به پشتم می‌زنند. فقط از شما این خواهش را دارم که به حاکم مدینه دستور بدهید که حد شارب‌الخمر را بر من جاری نکند. دیگر هیچ توقعی از شما ندارم و فقط سلامتی ذات شما را خواستارم.

خلیفه دید از یک طرف باید چنین شاعر قریحه و مداح و متملقی را از خود راضی نگهدارد، تا باز از این کارها بکند، و مردم را با استادی، اغفال کند و از طرف دیگر،

خواهش او با مقررات شرعی که او خود را در ظاهر، حافظ و حامی آن می‌داند، سازگار نیست. اگر بخواهد سند کتبی به دست او بدهد، سندی که قانون صریح مجازات، و حدشرعی را نقض کند، صلاح نیست و خلاف احتیاط است، و ممکن است بعدها آدم بیدار و دقیقی پیدا شود و اتخاذ سند کند، و اسباب دردسر فراهم شود، به هر حال باید راه حلی پیدا کرد که هم مقصود او حاصل شده باشد، و هم صریحاً برخلاف مقررات عملی نشده باشد، بالاخره کار را به این صورت حل کرد، که به حاکم مدینه، پیغام فرستاد هر وقت این آقا مست کرد، و مأمورین او را گرفتند و آوردند، حد شرعی را بر او جاری کنید، اما ضمناً آن پاسبانی را هم که او را گرفته است، چند تازیانه بزن. این که دیگر با هیچ جای قانون مخالف نیست! بهانه‌ای می‌گیرند و مأمور را مجازات می‌کنند تا خود به خود کسی حاضر نشود او را دستگیر کند. آن شخص برگشت حالا هم، دیگر پشتش گرم شده است، از مداحان خلیفه است، باز هم شروع کرد در شهر مدینه همان کارها را کردن، پاسبان اولی که او را گرفت و آورد و جریان را گزارش داد، حاکم دستور داد حد او را جاری کنند، و ضمناً این پاسبان را هم به بهانه ای بخوابانند و چند شلاق به او بزنند، چرا؟ برای اینکه دستور خلیفه است.

خوب، آن مرد وظیفه‌شناسی که فدای هوسبازی شده است، کجا برود شکایت کند؟ به خود حاکم شکایت نامه بنویسد؟ یا بیاید به مرکز و پایتخت و به مقام بالاتر شکایت کند؟ کی به حرف او ترتیب اثر می‌دهد؟ اگر قانون آلت دست هوس شد، چطور می‌شود زندگی کرد؟ نامه شکایتش را می‌گیرند، می‌گذارند آنجا، یا عیناً برای همان کسی که از او شکایت شده است می‌فرستند، تا اقدامات لازم را بنماید. تا بعدها کسی جرئت نکند از این کارها بکند، و همه مطیع محض باشند.

آن نماینده هم گفت یک مطلب هست که اگر درست شود، همه این حرف‌ها صحیح و عملی است، این که گفتید آزادی افراد محدود به مقررات و قوانین داخلی است، تا آن قانون چه قانونی باشد؟ هیئت قانونگزار و دستگاه حاکمه چه مردمانی باشند؟ اگر آمدند یک دستگاه قانونی درست کردند که هر کس حرف حسابی زد او را بگیرند، و آزادی افراد را سلب بکنند، تکلیف چیست؟ و کدام مقامی باید از افراد حمایت بکند؟

بنابراین دستگاه سازمان ملل، در هر مملکت عضو، باید هیئت کنترلی داشته باشد، که اگر به بنده و جنابعالی ظلم شد از ظالم که نمی‌شود به خودش شکایت کرد، بلکه باید مرجع بی‌طرف و مستقل و صلاحیت‌داری باشد. بعد آن نماینده اضافه کرد، که در زبان محلی ما، ضرب‌المثلی هست که این کار مانند آن است که انگشتان پاهای کسی را نگه‌دارند، و سپس بقیه اعضاء او را قطعه قطعه کنند!

این‌ها یک قسمت از گفتار ما بود، درباره اعلامیه حقوق بشر، و مقدمات و کیفیت تنظیم و تهیه آن[1].

البته بحث درباره مواد آن، احتیاج به جلسات متعدد دارد، همان‌طور که در تهیه آن زیاد کار کرده‌اند و حالا ما می‌خواهیم از نظر اسلام درباره آن مطالبی به عرض برسانیم. بعضی از مباحث هست که حتماً باید در جلسه مستقلی از آن‌ها بحث کرد، و این بحث‌ها هم خیلی خیلی لازم است تا بسیاری از بدبینی‌ها و شبهاتی که مخصوصاً در ذهن بعضی جوانان و غرب زده‌ها ایجاد شده است رفع شود.

از جمله بحث در مسئله حقوق و آزادی زنان، که احتیاج به یک، بلکه چند جلسه مستقل دارد، تا معلوم شود اسلام چگونه مقام زنان را بالا برده است، و دشمنان چگونه آن را وارونه نشان داده‌اند.

و دیگر بحث در مسئله بردگی است، که باز باید حقایقی در این‌باره در دسترس عموم جهانیان قرار گیرد و به خصوص یک عده اغفال شده، که تحت تأثیر بعضی تبلیغات سوء قرار گرفته‌اند از اشتباه بیرون آیند و یکی دیگر هم بحث در «آزادی مذهب» است که باید دید منظور از آن چیست؟ و مذهب را چگونه تصور کرده‌اند که این گونه تعبیرات، به کار برده‌اند، این‌ها از مسائل روز است و از مسائل مهم هم هست، و اگر از این‌ها غفلت شود و به یک سلسله امور بسیار جزئی وقت بگذارد، باید گفت در انجام وظیفه کوتاهی شده است.

۱- قبلاً نیز چنان‌که می‌دانیم در مقدمه قانون اساسی فرانسه ۱۷۸۹ در آستانه انقلاب کبیر اعلامیه‌ای تحت عنوان حقوق و تکالیف بشر تنظیم شده بود.

بد نیست توجه داشته باشیم که حدود ۱۵۰ سال قبل از آن اعلامیه‌ای تحت عنوان «اعلامیه حقوق و تکالیف بشر»[1] در مقدمه قانون اساسی فرانسه و در آستانه «انقلاب کبیر» تهیه و تدوین شده بود و به تدریج و بعد از تحولات دیگری که در جهان واقع شد به صورت این اعلامیه بار دیگر عرضه گردید.

حالا ما تا آنجا که فرصت داریم و موقعیت اقتضا می‌کند مطالبی به عرض می‌رسانیم و امیدواریم این خواست در مردم ایجاد شود که از اهل فن بخواهند در این زمینه فعالیت‌های بیشتری بشود، و دستورات اجتماعی اسلام از لابه‌لای کتاب‌ها بیرون آمده و در دسترس مردم قرار گیرد[2] و خود را آماده و مجهز کنند شاید روزی برسد که نمایندگان ممالک اسلامی، از میان آن‌هایی انتخاب شوند که اهلیت آن کار را دارند. بروند و بذر تعلیمات اسلام را در گوشه و کنار بپاشند و لااقل حقائق آن را به زبان‌های روز، در دسترس مردم فهمیده جهان قرار دهند. اما قسمت دوم بحث راجع به اسلام و نقشه‌های آن در این مورد است.

اسلام و صلح

خود کلمه اسلام که از «سلم» گرفته شده است، متضمن معنای سلامتی و آرامش است، و همه پیروان خود را به سازش و آرامش دعوت می‌کند، و از اینکه به دنبال گمراهان و گمراه‌کنندگان بروند برحذر می‌دارد، چنان‌که فرموده است:

«یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ»
(سوره بقره آیه ۲۰۴)

و راجع به صلح نیز در چند مورد، عین این کلمه در قرآن بکار رفته و آن را به طور کلی و مطلقاً «خیر» شمرده است، چنان‌که فرموده است: «الصلح خیر» (سوره ۱۲۷ آیه نساء)

و در مورد پیشنهاداتی که راجع به سازش و صلح و صفا، از طرف بیگانگان داده شود، دستور داده است که اگر آن‌ها مایل به سازش‌اند، شما هم اظهار تمایل کنید.

۱- در قسمت ضمیمه شماره ۹ اشاره‌ای به اعلامیه حقوق و تکالیف بشر شده است.

۲- در پایان کتاب یک سلسله اصول حقوق اجتماعی اسلام یاد شده است که به نظرتان می‌رسد.

«وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ» (سوره انفال آیه ۶۲)

جنگ را جز در مورد جلوگیری از فتنه و کفر و شرک، تجویز نمی‌کند، و هدف اصلی را از جنگ، برطرف شدن فتنه و فساد، معرفی می‌کند: «وَ قاتِلُوهُمْ حَتّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (سوره بقره آیه ۱۸۹) و در این مورد تنها عده محدودی را که رهبر کفر و نفاق‌اند و مردم را آلت دست خود کرده‌اند مستوجب از بین رفتن می‌داند. چنان‌که فرموده «فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاأَيْمانَ لَهُمْ» (سوره توبه آیه ۱۲)

اینان به قسم‌های خود اهمیت نمی‌دهند و تعهد خود را احترام نمی‌گذارند.

اسلام، دفاع در مقابل تجاوز به حق را لازم می‌داند، ولی در عین حال، تعدی را تجویز نمی‌کند.

«وَقَاتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبِّ الْمُعْتَدِينَ» (سوره بقره آیه ۱۸۶)

اسلام و تعهد

در دستورات اسلامی، به این حکم انسانی و اخلاقی، چنان اهمیت داده شده است که آن را لازمهٔ ایمان و دین معرفی کرده است و کسی را که به عهدش پابند نیست، از دین بی‌بهره می‌داند؛ و جمله «لادین لمن لا عهد له» از فرموده‌های مشهور حضرت رسول اکرم(ص) است. در قرآن مجید نیز، اهل ایمان را مخاطب قرار داده و بر آن‌ها واجب کرده است که به پیمان‌های خود وفادار باشند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ» (سوره مائده آیه ۱)

در مورد پیمان‌های عدم تعرض، که با دیگران بسته شده است، مقرر می‌دارد، مادام که از طرف خود آن‌ها نقض نشده است، مسلمین باید پایدار باشند.

«فَمَا اسْتَقَامُواْ لَكُمْ فَاسْتَقِيمُواْ لَهُمْ» (سوره توبه آیه ۷)

حضرت علی(ع) در نامه‌اش به مالک اشتر، یادآوری می‌فرماید: اگر با دشمنان هم، پیمانی بستی، و آن‌ها را امان دادی، به پیمان وفادار باش، و پناه‌دادن خود را محترم بشمار، زیرا در

اجتماع مردم، با همه اختلافاتی که دارند، چیزی مهم‌تر و مقبول‌تر از وفای به تعهد نیست[۱].
پس پیمان را هیچ‌گاه نشکن و دشمنت را هم فریب مده[۲] و خدا همین پابند بودن به عهد را، پناهگاهی برای آسایش خاطر مردم قرار داده است،.پس نباید در آن، مکر و فریب راه یابد[۳] و سلب اعتماد عمومی شود، و هرج و مرج و عدم اطمینان، رواج پیدا کند، بعد از پیمان بستن و تعهد کردن کلمات دو پهلو به کار مبر[۴]؛ و مطالب مهم دیگری، که امید است آن‌ها که علاقمندند، خودشان مراجعه کنند و دستورات اسلام را مورد مطالعه قرار داده و به دیگران هم بفهمانند.

آیا نباید کارها به دست کسانی باشند که اقلاً این اعتقاد را داشته باشند که قول و تعهد محترم است؟ و امضاء و پیمان، نباید در هیچ حال زیر پا گذاشته شود؟ این اعتقاد اگر پیدا

۱- وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ وَ ارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أَعْطَيْتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ (نهج البلاغه جلد ۵، اواخر نامه مالک اشتر) صفحه ۱۰۱۸- صفحه ۱۰۴۴ نهج البلاغه چاپ بیروت.

۲- وَ لَا تَخِيسَنَّ بِعَهْدِكَ وَ لَا تَخْتِلَنَّ عَدُوَّكَ اگر بین تو با دشمن قراردادی بسته شد و در آن به دشمن زنهار و امان دادی به عهد خود وفادار بوده و تا پای جان بر آن استوار باش زیرا از میان آن‌چه خدا بر تمامی خلق واجب قرار داده و جزء نظام‌های اصیل زندگی است، هیچ کدام همتراز با وفای عهد از نظر اهمیت و همگانی بودن آن نیست که مردم با داشتن آراء و افکار گوناگون در رعایت و بزرگداشت آن یک دل و هم رأی‌اند.

۳- وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْناً أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَ حَرِيماً يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ وَ يَسْتَفِيضُونَ إِلَى جِوَارِهِ فَلَا إِدْغَالَ وَ لَا مُدَالَسَةَ وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ.

۴- وَ لَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ. نهج‌البلاغه جلد ۵، نامه ۵۳ صفحه ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ صفحه ۴۲۳ نهج البلاغه چاپ بیروت. مبادا که در پیمان خود استوار نباشی، دشمن را فریب مده، چه خدای عهد و پیمان را از روی رحمت خود وسیله‌ای برای گسترش امنیت در میان بندگان خود قرار داد تا مردم در حریم آن ایمن باشند و در جوار رحمت خدا بهره‌مند گردند، پس تباهی و نیرنگ در کار نیست و نباید باشد. پیمانی مبند که مضمون آن روشن نبوده و فریبنده باشد و هنگامی که پیمان منعقد شد به توجیه و تفسیر و حیله روی میاور.

شد، خودش یک نوع ایمانی است که قابل اعتقاد است و آن‌وقت با این گونه مردم، می‌شود صحبت کرد، تجارت کرد، معاهده بست، سفیر فرستاد و سفارتخانه برقرار کرد و در یک مجلس نشست، مشورت کرد و بالاخره امضاء رد و بدل کرد.

اما اگر امروز که صلاحشان است قراردادی امضاء کنند و فردا که صلاح نشد آن را نقض کنند، و معاهده‌نامه را «ورق پاره» بنامند، چنان‌که در جنگ بین‌الملل دوم از طرف بعضی از سران ممالک، همین عبارت در مورد پیمان عدم تعرضی که با دولت دیگر بسته شده بود، به کار رفت، یا مثلاً بیایند پیمان‌های مختلف دیگری منعقد کنند، که اگر احتمالاً منافع خصوصی آن‌ها در خطر قرار گرفت، و کار منتهی به زد و خورد شد، قدرت‌های دفاعی مجهزی در گوشه و کنار در بین باشد، و مثلاً در یک طرف، پیمان آتلانتیک درست کنند و دول بزرگ غرب و آمریکا جبهه‌بندی کنند، و در طرف دیگر هم روسیه پیمان نظامی ورشو را درست کند، و مرتباً هم قدرت‌های خود را به رخ یکدیگر بکشند، این‌ها اعتماد عمومی را از این سازمان سلب می‌کند، چنان‌که در نتیجه آن، چندی قبل یک عده از دول آسیایی و آفریقایی، به فکر افتادند، خودشان مجمع جداگانه‌ای درست کنند، و در آن مجمع رسماً گفته شد که نباید گول الفاظ فریبنده را بخوریم. ۲۹ دول در باندونگ (اندونزی) هر چند وقت، مجمعی تشکیل می‌دهند، و همچنین مجامع دیگری از دول جنوب شرقی آسیا و غیره تشکیل شده است، که در حدود هدف‌های مشترک خودشان[1] تصمیمات لازم را بگیرند. زیرا اعتماد ندارند که آیا دولت‌های بزرگ در مواقع حساس، حقوق ممالک کوچک و ضعیف را رعایت خواهند کرد یا نه؟

بلکه «بعضهم اولیاء بعض» یعنی، چه بسا آن‌ها در تقسیم مناطق ثروت خیز، در مواقع مقتضی با هم سازش می‌کنند. اما ملاحظه فرمودید که در اسلام چه اندازه به رعایت قول و محترم شمردن عهد، اهمیت داده شده است.

۱- اکنون تعداد این دولت‌های آسیایی و آفریقائی به ۵۵ یعنی نصف تمام دولت‌های عضو سازمان رسیده است.

برنامه اجتماعی اسلام در مورد حقوق و اخلاق

۱- عدل ۲- احسان ۳- جلوگیری از بغی.

آیه‌ای در قرآن هست که می‌توان گفت: اصول اولیه تمام مطالب اسلام در آن جمع است، و اگر کسی به آن عمل کرد، به تمام اسلام عمل کرده است و آن آیه این است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»

(سوره نحل آیه ۹۲)

خدا شما را به عدل و نیکی و رسیدگی به نزدیکان امر می‌کند و از کارهای زشت و بدی‌های علنی و ستم کردن و تجاوز به حق دیگران نهی می‌نماید.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»

در ضمن کلمه «عدل» در تمام قوانین حقوقی گنجانده شده است تا هر انسانی خود را موظف بداند که از ناحیه او، ستم و تجاوزی به احدی، به هیچ عنوان نشود و البته در هر زمان که حوادث تازه‌ای پیدا می‌شود، ممکن است مواد قانونی جدیدی برای آن کارها به خصوص تدوین شود، ولی کلمه جامعی که می‌تواند ریشه و اساس تدوین آن قبیل قوانین قرار گیرد، همان رعایت «عدل» است.

در مرحله دوم از مردم می‌خواهد که علاوه بر رعایت حقوق هر موجود دیگر، درصدد نیکی کردن به آن‌ها نیز باشند؛ و این حکم از امتیازات دستورات دینی است، زیرا هیچ قانون حقوقی نمی‌تواند مردم را ملزم کند که چرا فلان جا، کار خوب می‌توانستی بکنی، نکردی؟ چرا مردم را قلباً دوست نداری؟ چرا ضرری را که به کسی متوجه بوده است و تو قادر بودی از آن جلوگیری کنی، این کار را نکردی؟

اما دین می‌گوید خدا از شما می‌خواهد که علاوه بر اینکه حق جامعه را که به گردن شماست ادا می‌کنید، و وظائف معین و لازم خود را انجام می‌دهید، از حقوق خود نیز در راه رفاه دیگران بگذرید، حتی اگر راحتی دیگران مستلزم زحمتی نیز برای شما هست، آن را بپذیرید.

همان‌گونه که انجام کار مثبت را جداً از اعضاء جامعه می‌خواهد از ترک اموری که وظیفه آنان است و درباره‌اش مسامحه می‌کنند در نتیجه گرفتار محرومیت‌هایی می‌شوند، مورد مؤاخذه قرار می‌دهد.

«إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی» .

به اطرافیان و نزدیکان رسیدگی کنید و راحتی خود را در راحتی دیگران پیدا کنید.

«وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ»

از آن طرف کار زشت را، چه ضررش به شخص تو تنها می‌رسد، یا موجب اشاعه بدی و سرایت آن به دیگران شود، ترک کن و بالاخره «بغی» یعنی ستم را ترک کن. این نصیحتی است که خدا به شما می‌کند، این‌ها را به یاد داشته باشد، تا در نتیجه زندگی سعادت‌مندانه پیدا کنید. آیا تمام حقایق و تلاش‌های قانونی بشر، جز این‌ها چیز دیگری می‌تواند باشد؟ و آیا در این مورد بهتر از این می‌شود مطلبی جامع و مفید و مختصر بیان کرد؟

حق – تکلیف

رعایت عدل به این است که هرکس به حق خودش برسد و کسی مورد تجاوز قرار نگیرد. این حق، که برای فرد فرد بشر هست، برای دیگران تکلیف‌آور می‌شود، ما فرد فردمان، حق‌هایی داریم آن‌وقت آن هیئتی که بر ما می‌خواهد حکومت کند یک تکلیف دارد که حقوق ما را از بین نبرد. شما که حق دارید روی این صندلی بنشینید، دیگران تکلیف دارند که شما را با زور از آن بیرون نکنند؛ و این تکلیف همگانیِ همه، جایی است که باید هر کس در امور فردی خود انجام دهد، و سپس مردم، دست به یکدیگر داده و هیئتی را که این گونه فکر کنند، و راستی ایمان به عدل و احسان داشته باشند، به عنوان نماینده یا حکومت معین کنند تا همه در راحتی باشند.

قسط یا عدل عمومی

اثر انبیاء در اجتماعات بشری: در قرآن مجید ضمن یکی از آیات سوره «حدید» اثر و نتیجه آمدن انبیاء را این طور بیان می‌کند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ» (سوره حدید آیه ۲۷)

یعنی ما رسولان و پیامبران را با دلائل روشن، به سوی بشر فرستادیم، و کتاب و قانون آسمانی، که حق همه، در آن رعایت شود نازل کردیم، این کار را برای چه کردیم؟ برای اینکه مردم قائم به قسط باشند، یعنی روی مساوات و عدل، سرپا باشند، یک تعادل پایدار دائمی پیدا کنند، همه برادروار زندگی کنند، و این کار جز با تعلیمات انبیاء امکان ندارد.

در این آیه یادآور می‌شود که به کار بردن اسلحه، و اعمال قدرت، فقط باید در برابر چیزی که از مردم سلب عدالت و حقوق کرده است، به کار رود، نه در راه اعمال نفوذ و مرعوب کردن بی‌دفاعان و یا حق مردم را سلب نمودن و ضمناً یادآور می‌شود که از آهن، به منظور تهیه وسایل نافع برای امور زندگی استفاده شود.

آری مردم قانونی می‌خواهند که کارهای خود را با آن بسنجند، اما قانون باید حق همه را رعایت کرده باشد، که طبق آن به هیچ کس ستم نشود و تعادل روابط افراد، به هم نخورد، نه این که کسانی که زر و زور در اختیار خود گرفته‌اند، خودشان قانون درست کنند، بعد هم هر وقت خواستند آن را تغییر و تبدیل دهند، خلاصه باید وضع طوری باشد که بتوان روی آن حساب کرد، نه مانند بعضی ترازوهای قلابی، که به میل صاحبش سبک و سنگین شود، قانون نیز در نوسان تمایل این و آن باشد.

قانون باید طوری تنظیم و اجراء شود، که تمام افراد به استفاده کردن از حق زندگی، و رعایت عدل، در هر مرحله که هستند امیدوار باشند و بدانند مقررات درباره همه یکسان است و در غیر این صورت فقط لفظ قانون را گفتن و بعد سلیقه و دلخواه و اغراض را به نام قانون، بر مردم تحمیل کردن، البته کار درستی نیست. اسم نوع حکومت را عوض کردن چه نتیجه‌ای دارد؟ آیا این کار جز اغفال چیز دیگری هست؟

خدا می‌فرماید پیغمبر و قانون حق را فرستادیم، برای چه این کار را کردیم؟ «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»، تا تمام مردم روی پایهٔ برابری در مقابل قانون، برپا باشند و زندگی آن‌ها تعادل پایداری داشته باشد. بنابراین طبق نظر قرآن هدف انبیاء قیام مردم است به قسط. یعنی هر کس حق دارد راحت زندگی کند، از نعمت‌ها و کمالات و ترقیات دنیا و از داده‌های خدا استفاده کند، کسی مزاحم حق دیگری نباشد، برای اظهار حق، ترس و لرزی وجود نداشته باشد. از آن طرف چون همه افراد بشر، انسان به معنای واقعی و آشنا به وظیفه خود نیستند، ممکن است عده‌ای رعایت حق دیگران را نکنند، زور بگویند، حقه بازی کنند. پس در این صورت چه باید کرد؟ (فانزلنا الحدید) اینجاست که باید از قدرت، استفاده کرد اما در چه راهی؟ آیا در راه از بین بردن روح فعالیت، و بر سر مردم بی‌گناه زدن، و هر فعالیت صحیحی را در هم کوبیدن؟!

نه، پس قدرت را در چه راهی باید به کار برد؟ فقط برای رعایت حق عمومی و برپا کردن عدل اجتماعی. آن هم نه عدل اجتماعی ادعائی، بلکه عملی. به‌طوری که ملاحظه کردید، از جمله آثار بعثت انبیاء در کتاب مقدس قرآن، برقراری حق و عدل و رفع ظلم، شمرده شده است. طبق نظریه قرآن، دین آمده است تا به مردم بفهماند، باید عدل عمومی میان مردم برقرار شود، متجاوزین به حقوق افراد و جامعه حتماً باید تأدیب گردند، تا هیچ کس جرئت خیانت به حقوق عمومی نداشته باشد و مردم همه در راه به دست آوردن عدل، کوشش کنند و جز به زندگی عادلانه تن در ندهند، ایجاد یک نیروی متمرکز برای برقراری صلح و جلوگیری از تجاوز.

«وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ».

یکی از دستورات اسلامی تأمین صلح و رفع اختلافات است به ترتیبی که در این آیه بیان شده است و آن این است که اگر دو طائفه با هم اختلافی داشتند که منجر به زد و خورد و کشمکش می‌شود، وظیفه دیگر آن است که وسیله آشتی و رفع اختلافات آنان را فراهم

آورند، نه این که تماشاچی باشند و بگویند به ما چه ربطی دارد. در صورتی که اختلاف و خصومت آنان، به آسانی رفع شد که چه بهتر، و اگر یکی از آن‌ها لجبازی کرد و خواست نظر خود را به دیگری تحمیل کند و یا زور بگوید، همه باید یک نیروی مجهزی داشته باشند و با آن عضو زورگو مخالفت و مقاتله کنند تا او را به راه حق بازگردانند.

بنابراین، پایه صلح جهان برقراری یک چنین تشکیلات است، که بنیان آن حتماً باید روی ایمان باشد و طبق نظریه اسلام باید امر خدا یعنی صلاح کلی بشری (نه منافع یک دسته خاص) مورد پذیرش همه باشد، نه منافع شخصی، والا از اینکه یک عده مقتدر دور یکدیگر جمع شوند و هر کدام یک مرام خاصی را برای خود داشته باشند و به هیچ وجه هم راضی نباشند دست از آن مرام و منافع خصوصی بردارند، آن وقت، دولت‌های دیگری هم به عناوین خاص به آن اتحادیه منضم شوند و فرضاً یک نیروی مسلح مقتدر مرکزی هم برای برقراری صلح درست کنند، حالا از کجا می‌توان اطمینان کرد که این اسلحه و قدرت، در راه حفظ منافع همان دولت‌های قوی بکار نمی‌افتد؟ و دولت‌های ضعیف چگونه می‌توانند اعتماد کنند که در مورد آنان سازش بین دول قوی صورت نمی‌گیرد؟ مگر شورای امنیت مرکب از ۱۵ عضو نیست که ۵ عضو آن نمایندگان ۵ دولت نیرومند جهانند، و هیچ تصمیم و نقشه‌ای بدون صلاحدید آن‌ها قابل اجرا نیست. مگر نیروی مسلح بین‌المللی که از بودجه تمام ملل اداره می‌شود، طبق آیین‌نامه خاص تحت فرمان این شورا نباید انجام وظیفه کند؟ مگر در صورت مخالفت یکی از آن ۵ دولت، تصمیمات دیگران معوق نمی‌ماند؟ و در تصویب هر اقدامی، موافقت تمام آن ۵ دولت و ۶ دولت دیگر (از ۹ عضو دیگر که هر سه سال یک‌بار انتخاب می‌شوند) شرط نیست. یا چه چیزی می‌تواند به مردم جهان این اطمینان را بدهد که این قدرت‌ها مورد سوء استفاده قرار نمی‌گیرند؟ آیا این دولت‌های مختلف‌العقیده چه هدف مشترکی می‌توانند داشته باشند؟ غیر از اینکه تأمین منافع خود را بکنند و فقط کاری کنند که کارها حتی‌المقدور به دعوا و مرافعه نکشد. آن هم به طوری که ملاحظه می‌شود سال‌ها مجمع عمومی سازمان ملل، میدان کشمکش و تبلیغات دو بلوک مخالف بود و همچنین حالا هم همه‌اش به ترس و نگرانی می‌گذرد. در

حال حاضر جویا شوید ببینید، این همه جلسات در مورد خلع سلاح و به کار بردن قوا در راه تولید و منع مسابقات تسلیحاتی به چه نتیجه‌ای رسیده است؟[1] هیچ اعتمادی در بین نیست که این دولت‌ها قولشان را محترم بشمارند و به اظهاراتشان پایبند باشند، و متوسل به زور و جنگی که مستلزم نابودی مردم بی‌گناه است نشوند. بنابراین باید دولت‌هایی این ادعا را بکنند، که اقلاً بشر دوستی هدف مشترک آن‌ها باشد نه خودخواهی محض، همان‌طور که در میان ملت خودشان حقوق مردم را رعایت می‌کنند، مردم نواحی دیگر را نیز در ردیف آن‌ها بشناسند. شرط اول شرکت در این مجالس، باید همین غیر دوستی باشد نه فقط ادعاهای غیردوستی بکنند ولی عملاً جز مصالح شخصی و خصوصی منظوری در بین نباشد، بلکه باید اقداماتی که نشانه راستی آن ادعا باشد نشان دهند.

اسلام دستور می‌دهد باید جلوی نزاع و زورگویی به ترتیب ممکن گرفته شود و این کار حتی‌الامکان با مدارا و سازش باید انجام شود و ریشه اختلافات داخلی، هرچه زودتر برطرف گردد، اگر ثابت شود که یک طرف زورگویی می‌کند باید همه، با آن زورگو مخالفت کنند و عدل کامل را برقرار سازند. آیا منظور از تشکیل سازمان بین‌المللی غیر از این است که همه باید خواهان برقراری صلح و خوبی و راحتی برای همه باشند؟

۱- در بعضی ممالک، بودجه تسلیحات سالیانه بیش از پنجاه میلیارد دلار است و طبق اظهار بعضی مقامات مسئول بمب‌هایی درست شده است که ممکن است یکی از آن‌ها به اندازه تمام بمب‌های جنگ جهانی دوم قدرت تخریب داشته باشد. اخیراً این بودجه‌های نظامی و بودجه‌های سری و محرمانه بسیار افزایش یافته است و موجبات وحشت انسان‌ها را فراهم آورده است و معلوم نیست که با به خدمت‌گیری تکنیک و اعمال حاکمیت‌های نظامی عاقبت چه گرفتاری‌هایی دامنگیر بشریت خواهد شد.

طبق گزارش‌های رسمی اخیر در مورد تهیه انواع سلاح‌های تخریبی در ازاء هر یک نفر انسان امروز حدود (چهار میلیارد و نیم نفرند) چهار تُن مواد منفجره در انبارهای سلاح وجود دارد که اگر آزاد شوند باید تصور کرد که کره زمین و ساکنان آن به چه صورتی درخواهند آمد؟

و نیز طبق آمار منتشره در مورد میزان بودجه تسلیحاتی کشورهای مهم، کشورهایی نظیر انگلیس و آمریکا حدود ۵ درصد از درآمدهای عمومی را صرف تهیه سلاح و وسائل دفاعی می‌نمایند و در روسیه این مبلغ به یازده درصد می‌رسد.

قرآن می‌فرماید: «فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی» یعنی با آن کس که زور می‌گوید مقاتله کنید. این خطاب به کیست؟ در این کلام طرف گفتگو کیست؟ آیا این خطاب متوجه تمام افراد نیست؟ مثل این که درباره مجازات دزد می‌فرماید: «وَ السَّارِقُ وَ.السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُمَا» دست دزد را بریده و کارها را به دزدان نسپارید. یعنی ای مردم اگر بخواهید جلوی دزدی‌ها گرفته شود دستگاهی را مسلط بر اوضاع کنید که بُرّنده و قطع کننده دست دزد باشد، و البته خودش نباید دزد و یا شریک دزدی‌ها باشد. اگر تمام مردم، خواهان یک مطلبی شدند و مکلف بودند آن را عملی کنند، چون هر یک به تنهایی نمی‌توانند آن را انجام دهند و برای فرد فرد مردم ممکن نیست دنبال آن کار بروند ناچار هیئتی برای اجرای آن در نظر می‌گیرند، تا به دست آن هیئت، منظور عمومی عملی شود. در اینجا به همه سفارش می‌کند که جلوی زورگویی را بگیرد یعنی تشکیلات برقرار کنید که این قدرت را داشته باشید.

«حَتَّی تَفِیءَ إِلَی أَمْرِ اللَّهِ»: آنقدر پافشاری کنید تا زورگو دست از بی‌حسابی خود بردارد.

«فَإِن فَاءَتْ» اگر او از ادعای باطل خود برگشت و دست از زورگویی برداشت حالا «فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا بِالْعَدْلِ» میان آن‌ها از روی عدل اصلاح کنید «وَأَقْسِطُوا» بیایید ریشه فساد را از بین ببرید. رفع ظلم بکنید، در موقع اصلاح کردن امور، طوری اصلاح کنید که اساسی باشد، به اصطلاح استخوان لای زخم نماند «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» که خدا این گونه افراد و ملت‌ها را دوست دارد.

این کارهایی که به نام ملل متحد شده است، و نمایندگانی از ملل مختلف دور یکدیگر جمع شده‌اند، اگرچه با قرار خودشان خیلی ناقص است، اما باز یک قدم به سوی وحدت است. بالاخره بشر باید به سوی وحدت پیش برود حالا دیگر حکومت، حکومت فکر است و کم کم وحدت‌های تاریخی و جغرافیایی جای خود را به وحدت‌های فکری می‌دهد. ما از این نظر و از این اقدام، از جهتی استقبال می‌کنیم که وسیله‌ای فراهم شده است و مردمی از نقاط مختلف جهان دور یکدیگر جمع شده‌اند، اگر امروز هم زمینهٔ کامل اصلاح و عدل

فراهم نباشد، کم‌کم امید می‌رود موقعی برسد که به حرف حق، توجه بیشتری بشود و ما هم در این میان باید مطالب اسلامی را به گوش دیگران برسانیم؛ و چون اسلام محض، مطابق با فطرت بشر است طبعاً از آن استقبال می‌شود.

اهمیت یک فرد انسانی در اسلام

«مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (سوره مائده آیه ۲۵)

یک فرد انسانی در اسلام آنقدر اهمیت دارد که وجود او با تمام افراد مردم برابر شناخته شده است، و از بین بردن حق یک نفر یا اعدام او از روی ظلم، تجاوز به حقوق تمام افراد شمرده شده است.

ببینید دنیای امروز با تمام تلاش‌های خود، برای احیاء حق بشر، شاید هنوز نتواند درک کند که این چه حقی است که برای یک فرد از آن جهت که انسان است شناخته شده است. اما دین اسلام برای یک نفر، این اندازه احترام و شخصیت قائل است که شخصیت او را برابر با همه می‌شمارد. آخر اگر این فکر در کسی پیدا شود که یک نفر آدم را، یک فرد بشر را، بی‌جهت از بین ببرد، اگر قدرت داشته باشد و بتواند، هر فرد دیگری را نیز که مانع تمایلات یا اقدامات نامشروع اوست، و او را مزاحم هوس‌های خودش تشخیص دهد، به همان ترتیب از بین خواهد برد، بنابراین جرم او همان اندازه سنگین است که همه را کشته باشد و لذا مردم دیگر، باید برای احقاق حق، همگی در مقابل او قیام کنند تا در سایه این غیردوستی، هیچ حقی از احدی ضایع نشود، و همین‌طور اسلام می‌خواهد این فکر در مردم پیدا شود که اگر یک نفر (آری فقط یک نفر) به دست انسان خیرخواهی، از بیچارگی و مرض و بدبختی نجات پیدا کرد، و زندگی انسانی یافت مانند آن است که نسبت به تمام افراد بشر این خدمت انجام شده باشد و لذا همه باید از او قدردانی نمایند.

شما در این اعلامیه، کدام ماده‌اش را می‌توانید پیدا کنید که این اندازه حق برای یک فرد بشر قائل شده باشد؟ و آیا ممکن است بهتر از این بیان کرد، که همه باید در فکر همه

باشند؟ و آن به این گونه است که وقتی خود را در مقابل یک نفر انسان دیدیم، او را تنها در نظر نگیریم و در نظر داشته باشیم که او هم حقوقی دارد که اگر از طرف ما به آن‌ها تجاوز شود، چنان است که ما این تجاوز را به همه افراد کرده‌ایم. بنابراین باید با کمال مراقبت، شخصیت او را محترم بشماریم. البته بسیاری از مطالب دیگر از قبیل اینکه کسی را بی جهت نباید شکنجه کرد، یا متهم را نباید مجرم شناخت مگر اینکه جرمش ثابت شود، و صدها مانند آن، خود بخود از این حکم اسلامی فهمیده می‌شود.

به طور کلی در دین اسلام و اوامر خدا، هیچ کاری که مستلزم ضرر به دیگران از هر قبیل باشد مجاز نیست، و پیغمبر اکرم فرموده‌اند: «لاضرر و لاضرار» اسلام نه حکمی به ضرر کسی می‌کند و نه ضرر زدن به کسی را تصویب می‌نماید و حالا باید هزاران حکم فرعی از قبیل جایز نبودن شکنجه، تهدید، حبس بی مورد، تبعید، آزار و سایر چیزها را از آن استفاده کرد.

این قرآن است که اعلام می‌کند: «مَن قَتَلَ نَفْسًا» یعنی هرکس یک انسانی را بکشد، مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، سیاه‌پوست باشد یا سفیدپوست، ثروتمند باشد یا تهیدست، هر طوری که می‌خواهد باشد «فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» مثل این است که همه مردم را کشته باشد.

آن‌وقت یادآور می‌شود «بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ» یعنی این حکم در صورتی است که آن یک نفر، خودش کسی را نکشته باشد و مرتکب فسادی هم نشده باشد. چون در این صورت باید مجازات شود، باید آدم‌کش و مفسد در جامعه نباشد تا آن جامعه سالم و آرام بماند، ملاحظه کنید اسلام چقدر با فساد مخالف است، می‌گوید فسادکننده که مردم را بی‌جهت به زحمت می‌اندازد و فساد را نشر می‌دهد، باید از بین برود. اما حالا فساد چیست؟ البته آنچه موجب تجاوز به حق عموم است، نه آنچه مخالف امیال و هوس‌های یک عده مستبد خودخواه است.

خوانندگان محترم بفرمایید این اعلامیه حاضر را ببینید و اعلامیه هایی هم که ممکن است بعدها درست کنند پیش‌بینی کنید، ببینید آیا ممکن است تعبیری عالی‌تر از این برای شناسایی حق بشر پیدا کرد؟

بعضی‌ها هستند بدون مطالعه می‌گویند: دستورات دینی تنها یک سلسله دستورات فردی است. آن‌ها بیایند.و این‌گونه مطالب دینی را بخوانند و بشنوند و بعد در طرز فکر خود تجدیدنظر نمایند.

دین ارزش یک نفر را آنقدر بالا می‌برد که می‌گوید اگر کسی یک نفر را بکشد، گناه آن معادل است با گناه آن کس که همه افراد دیگر را کشته باشد، کسی که به خود حق بدهد بی‌گناهی را که فقط با خواهش‌های او موافقت نمی‌کند از بین ببرد، اگر زورش برسد هرکس را هم که این‌طور باشد، می‌خواهد از بین ببرد، این است که باید تشکیلاتی فراهم شود که این طرز فکر در آن قوی باشد: یک سیاه پوست افریقایی را بی‌جهت کشتن، مساوی است با، تمام مردم را از بین بردن.

نه این‌که عملاً صد هزار تا از آن‌ها را فدای یک نفر فلان‌جایی یا تبعهٔ فلان دولت نمایند، و ارزشی برای دیگران قائل نباشند. «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» هرکس یک انسان را زنده کند، مثل این است که تمام افراد را نجات داده است. حالا بدنش را از مرض و مرگ نجات دهد یا روحش را زنده کنند. معلمی که یک شاگرد را با فکر زنده تربیت کند، عالمی که یک نفر را از گمراهی نجات بدهد، گویا این خدمت را به تمام افراد بشر انجام داده است. چون یک نفر انسان اگر امروز خوب تربیت شد ممکن است سی سال دیگر در دنیا منشأ یک نهضت فکری بزرگ شود. این است که به یک فرد در اسلام این همه اهمیت داده شده است، و انصافاً حق بزرگی است که در دین برای یک فرد انسان شناخته شده است.

مسئله پناهندگی[۱]

یکی دیگر از مسائلی که در این اعلامیه مطرح است مسئله «پناهندگی» است، مثلاً اگر شما نتوانستید در این محیط زندگی کنید، زیرا جلو رشد شما گرفته می‌شود و یا نتوانستید حقوق خودتان را به دست بیاورید، می‌توانید از آنجا به محل دیگر بروید، بلکه باید این کار را بکنید، که «خَیْرُ الْبِلادِ مَا حَمَلَکَ» بهترین شهرها آن شهری است که تو بتوانی در آن ترقی و پیشرفت داشته باشی. البته باید سعی هم کرد که محیط را مهیای زندگی صحیح نمود، زیرا همه که نمی‌توانند بروند به جاهای دیگر، ولی اگر چاره‌ای نداشتی می‌توانی کوچ کنی در این اعلامیه هم هست که اشخاص حق دارند ترک تابعیت از کشوری بکنند و تغییر تابعیت بدهند، می‌توان به جاهای دیگری پناهنده شد. وقتی به آدم ظلم می‌کنند، زندگی را به اشخاص تلخ کرده‌اند، شکنجه و آزار بی‌جهت می‌شود، انسان می‌تواند به جای دیگر برود حالا ببینیم مسئله پناهندگی در اسلام چگونه است؟

پناهندگی در اسلام

قرآن، پست‌ترین افراد بشر را، کسانی معرفی می‌کند که عقل خود را در مورد آفریدگار عالم، به کار نمی‌اندازند و در نتیجه به اصطلاح مشرک می‌مانند، زیرا سر سفره احسان خدا نشسته‌اند ولی صاحب نعمت را نمی‌شناسند[۲].

۱- پس از جنگ جهانی دوم، پناهندگان موضوع مهم نگرانی سازمان ملل متحد بودند؛ لذا در سال ۱۹۵۱ کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان به تصویب رسید. با توجه به رشد مستمر جمعیت پناهنده در سراسر جهان و برای رفع نواقص کنوانسیون ۱۹۵۱، جامعه بین‌المللی پروتکل ۱۹۶۷ الحاقی به کنوانسیون را به تصویب رساند. پناهنده شخصی است که به علت ترس موجه از این که به علل مربوط به نژاد، مذهب، ملیت، عضویت در گروه اجتماعی خاص یا عقیدهٔ سیاسی مورد آزار قرار گیرد در خارج از کشور خود بسر می‌برد و قادر یا، به علت ترس مذکور مایل به قرار گرفتن تحت حمایت آن کشور نیست یا در صورتی که فاقد تابعیت است و در نتیجه این رویدادها در خارج از کشور محل سکونت خود به سر می‌برد قادر یا به علت این ترس مایل به بازگشت به آن نیست.

به منظور پشتیبانی اجرای صحیح کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان، کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان تأسیس و به عنوان یکی از نهادهای اصلی بشردوستانه جهانی در دنیا است. (مصحح)

۲- «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ» (سوره انفال آیه ۲۲) - «أُولَئِکَ کَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (سوره اعراف آیه ۱۷۸).

در عین حال اگر یکی از مشرکین (یعنی از همین منحرفین و گمراهان) از مسلمین پناه خواست و در واقع گرفتاری خود را به دامن مسلمین انداخت، و درخواست پناهندگی کرد، طبق دستور صریح اسلام باید او را پناه داد، و در ضمن، کلام خدا یعنی مطالب قرآن را بر او خواند تا به آن آشنا شود، و سپس اگر مایل شد در میان مسلمین اقامت می‌کند و اگر نخواست بر می‌گردد. در صورتی که خواست مراجعت کند، برای این‌که مبادا خطری متوجه او گردد، و یا در بین راه مورد تعدی این و آن قرار گیرد، باید او را به محل امن و در میان اقوام و خویشان او رساند.

ملاحظه کنید آزادی بخشیدن به یک نفر مخالف، تا چه اندازه ممکن است باشد؟ دیگر آزادی از این حد بیشتر چه می‌شود؟ هم او را پناه دهند، هم برای نجات او از گمراهی و شرک مطالبی تربیتی و اجتماعی در اختیارش بگذارند؛ و بعد از همهٔ این‌ها، به او آزادی عمل دهند که اگر خواست برود، یا به میل خود در میان مسلمین بماند و برادر آن‌ها باشد.

به این موضوع در سورهٔ نهم قرآن (سورهٔ توبه) آیهٔ ششم اشاره شده است و آن آیه این است:

«وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلاَمَ اللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْلَمُونَ»

اگر یکی از مشرکین از تو پناه خواست او را پناه ده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به محل امن خودش برسان این برای آن است که آنان نادانند». جسمش را که امنیت می‌دهی روحش را هم بالا ببر، مطالب حق را به او بفهمان؛ حالا از دو حال خارج نیست یا می‌پذیرد و میان مسلمین می‌ماند یا نمی‌پذیرد و می‌خواهد برود اگر خواست برود او را به محل امنش برسان (ثم ابلغه مأمنه) ببینید کدام مکتب، این کار را می‌کند؟ و کدام یک از تشکیلات موجود تا این درجه راه را به روی افراد بشر باز گذاشته است؟ و مسئله پناهندگی را به این صورت مورد عنایت قرار داده است؟

نمونهٔ دیگر در مورد «ترک تابعیت»: یک وقتی عامل (یا به اصطلاح استاندار) حضرت علی(ع) در بصره؛ بعد از قضیه جنگ جمل به ایشان نامه‌ای نوشت و در آن نامه اشاره کرد

که یک عده از سران و معاریف آن شهر، در صدد هجرت به شام و تماس با معاویه هستند، آیا اجازه بدهم آن‌ها بروند، یا جلوگیری کنم؟ ایشان در جواب نوشتند، بگذارید بروند و از رفتار ایشان متأسف نباش. «فَلاَ تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَ وَإِنَّمَا هُمْ اءَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، و مُسرِعونَ اِلَيها وَ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ»[1]

آن‌ها طالب شهوات دنیا هستند و حکومت عدل، منظور آن‌ها را تأمین نمی‌کند. نظیر این جریان بعد از قضیه «تحکیم» پیش آمد. یکی از دنیا پرستان که حضرت به جهت عدم لیاقت، او را از شغلش برکنار کرده بود، آمد خدمت حضرت علی(ع) و گفت آقا اجازه بدهید من به شام بروم زیرا خویشان من غالباً آنجا هستند و در آنجا سعی می‌کنم به نفع شما اقداماتی بکنم. حضرت با اینکه از روحیهٔ او خبر داشتند که او مرد دنیاپرستی است و برای تأمین منافعش به دربار معاویه می‌رود، فرمود می‌خواهی بروی برو، مالک اشتر که حضور داشت به ایشان تذکر دادند، نگذارید او برود فرمود: من مانع رفتن او نمی‌شوم «آری هر کسی باید خودش را نشان بدهد و باطنش را آشکار کند».

«فوالله ما ارادتهم الا علی‌اقامه حق و لایرید هم غیری الا علی‌الباطل» یعنی منظور اساسی من برپاداشتن حق است ولی دیگران (معاویه و دستگاهش) می‌خواهند از نیروی مردم در راه باطل استفاده کنند. هنوز خیلی زود است که مردم دموکراسی اسلام را بشناسند. حالا وقتش نرسیده است.

باز نمونه‌ای دیگر: موقعی که ایشان به حکومت ظاهری مستقر شدند، چند نفر به ایشان مراجعه کردند که آقا ما میل نداریم با شما بیعت کنیم. (از جمله آن‌ها عبدالله پسر عمر؛ و دیگری سعدبن ابی وقاص بودند) آیا ما را به این کار مجبور می‌کنید؟ و ما ناچاریم با شما بیعت کنیم؟ ایشان با کمال ملایمت بدون اینکه ناراحتی و خشونتی از خود نشان بدهد؛ فرمودند: در صورتی که خلاف مصالح مسلمین اقدامات تخریبی نشود من کسی را مجبور

۱- تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۱۸۴- از رفتن آن‌ها و کم شدن افراد متأسف نباش اینان خواهان لذت نامشروع دنیا هستند و رو به آن می‌دوند در اینجا و تحت حکومت حقه علی که همه دارای حقوق مساوی هستند منظور پلید آنان تأمین نمی‌شود؛ لذا می‌روند.

به بیعت نمی‌کنم. حضرت علی(ع) با آن‌ها سخت‌گیری که نکرد به جای خود، از مهربانی معمولی هم که داشت، ابداً کم نکرد. این طرز عمل برای این بود که او حکومت را برای حق می‌خواست، نه حق و اسلام را برای حکومت خودش.

خدایا کی می‌شود مردم یک نفس راحتی در زندگی اجتماعی بکشند؟ و یک حکومت نمونه اسلامی که این‌طور به آزادی‌ها احترام بگذارد پیدا شود؟ اینجا از یک طرف، ما باید افتخار کنیم که چنین دینی با این دستورات متین داریم، اما از یک طرف دیگر، جا دارد خجل و شرمنده شویم که وضع ما در دنیا این‌طور است که می‌بینید این همه تفرقه، تجمل پرستی، فاصله بین طبقات مردم، فاصله بین مردم و متصدیان امور. آیا وضع ما و امور جاری مملکت ما؛ کیفیت اجتماعی و اقتصادی ما و بالاخره شئون دیگر زندگی ما طوری هست که بتوانیم به دنیا بگوییم و اعلام کنیم شما هم بیایید راه و رسم زندگی را از ما یاد بگیرید؟ ایشان هم مثل ما درس بخوانند؛ مثل ما حکومت کنند، تجارت و زراعتشان مانند ما باشد. آیا این عقب‌ماندگی‌ها برای این نیست که ما از اسلام فاصله گرفتیم؟ البته علت عمده‌اش این است حالا مسئول این وضع چه کسانی هستند؟ باز اینجا مطالب دیگری است، هر دسته، دیگری را مسئول می‌داند.

شاید اگر بعضی از مسئولین امور مسلمین، ادعای اسلام نمی‌کردند به مراتب به نفع اسلام بود. اقلاً دیگران اعمال آن‌ها را به حساب اسلام نمی‌گذاشتند و فجایع بعضی از سران، چه در تاریخ گذشته و چه در زمان حاضر موجب سرشکستگی و ملامت نمی‌شد.

مثلاً اینجا را می‌گویند مرکز شیعه است. «آری روز تولد حضرت علی را جشن می‌گیرند آن هم آن جور جشن‌ها که دیده یا شنیده‌اید[1] و بعضی تشریفات نیز که به خوبی انجام می‌گیرد» از حضرت علی(ع) به زبان تجلیل می‌کنیم و به مدفنش احترام می‌گذاریم، ولی آیا

۱- فلان قدر صرف آینه‌کاری یا نظایر آن در اماکن متبرکه شود اما ریشه اعتقاد و اسلام از دل جوانان و برنامه‌های فرهنگی قطع شود! و مرکز تبلیغات به دست یک عده متملق و غرب زده و اغفال گر بیفتد. آیا این است معنای اعتقاد به حقانیت حضرت علی! و یا حتی در مجالس جشن‌های تشریفاتی مبالغ زیادی صرف امور حرام گردد چنان‌که بعضی از سند هزینه‌ها حاکی از آن است. (البته این جریانات بعد از انقلاب اخیر ایران دیگر منتفی است).

مهم‌تر از همهٔ این‌ها این نیست که وضع اخلاقی و عمومی و اجتماعی ما طوری باشد که آن شخصیت بزرگ را معرفی کند، آیا تنها کارهای سطحی و ظاهری می‌تواند دلیل اعتقاد ما به اسلام و تشیع باشد؟ هرگز.

در مورد اجبار و اکراه

یکی از موارد این اعلامیه در مورد کار اجباری است، که نباید اشخاص را برای منظورهای سیاسی یا اقتصادی و غیر آن به انجام کاری که میل ندارند مجبور کرد. اینجا هم بد نیست به یک قضیه‌ای متناسب با این ماده، که در زمان حضرت علی(ع) اتفاق افتاده است اشاره کنم، که ضمناً نظر کلی اسلام نیز در این باره روشن شود: یک وقتی به یکی از فرمانداران حضرت پیشنهادی از طرف گروهی از اعیان و اشراف رسید، و در آن درخواست کرده بودند که چون یک قنات فرسوده و کهنه‌ای در آن حدود هست و مدت‌هاست خراب مانده است، شایسته است آن فرماندار یک عده مأمور بفرستد و مردم آن محل را احضار کند و به آن‌ها دستور بدهد که آن قنات فرسوده و قدیمی را که از کار افتاده بود پاک کنند و کاری کنند که آب آن جاری شود و یادآوری کرده بودند، که در اثر زیاد شدن آب، زمین‌های آن حدود آباد خواهد شد، عده‌ای هم در آن کشت و کار می‌کنند و ما که استفاده کردیم خراج و مالیات می‌دهیم و در نتیجه عایدی بیت‌المال زیاد می‌شود.

آن فرماندار هم بعد از شنیدن جریان، چون خودش نخواست پیش خود اقدامی کرده باشد، قضیه را به حضرت علی(ع) نوشت و کسب تکلیف کرد. که عده‌ای آمده‌اند و این طور می‌گویند آیا من مردم را به پاک کردن آن قنات مجبور کنم؟ تا در نتیجه وقتی آب پیدا شد زمین‌ها آباد شود و خراج بیشتری به بیت‌المال برسد حضرت پس از دریافت نامه فوراً جواب آن را نوشتند. (و مثل بعضی جاها آنقدر طول نکشید که فصل و موقع کار بگذرد).

و در آن یادآوری فرمودند که من هیچ وقت این طور رأی نمی‌دهم که کسی به کاری که دلش نمی‌خواهد آن را انجام دهد؛ مجبور شود. اگر قضیه همان‌طور است که برای تو

گفته‌اند با مردم تماس بگیر. آن‌ها را تشویق کن هر کس حاضر شد این کار را بکند باید مزد عادلانهٔ کار او پرداخته شود، و بالاخره خود کارگران از نتیجه و مزایای کار خود بهره‌مند شوند و اگر کسی آن‌ها را به این کار مجبور کرد و آن‌ها را به بیکاری و کار بی‌مزد وادار کرد، مالک نهر نمی‌شود. خوب است قسمتی از عین عبارت اینجا نقش شود. حضرت نوشتند: «لست اری ان اجبر احدا علی عمل تکرهه. فادعهم الیک فان کان الامر فی النهر علی ما وصفوه؛ فمن احب ان یعمل فمره بالعمل، والنهر لمن عمل دون من اکره و لان یعمروا و یقووا احب الی منان یضعفوا و السلام»

به طوری که ملاحظه می‌شود دز خاتمه نامه هم حضرت اشاره فرموده اند: «به هر حال اگر کاری کنند که موجب آبادانی شود و مردم چیزدار و قوی باشند خیلی بهتر است تا اینکه بیکار بمانند و در نتیجه نعمت خدا، بی‌مصرف بماند، آب‌ها بیهوده به زمین فرو رود، و آن‌ها هم روزگار خود را به سختی بگذرانند و حاضر نشود کاری کنند و آب را بیرون بیاورند. یعنی اگر برایشان نتیجه بخش است بروند فعالیت کنند؛ اما هر کس هم باید از نتیجه و مزد کارش بهره مند شود و اگر مزدی هم نمی گیرند، و قنات مالک معینی ندارد، تمام آن‌ها که در آن کار می کنند بعدها از بهره آن می‌توانند استفاده کنند». این یک نمونه از دستورات اسلامی است که می‌فهماند نباید کارگری را به کار اجباری واداشت و از مزد و بهره متناسب بی بهره کرد.

حج یا کنگره جهانی اسلام

مسئله کنگره اسلامی حج، هم یک نمونهٔ بارزی است از اینکه اسلام، طالب اصلاح شدن وضع تمام مردم روی زمین است. با کمال تأسف باید گفت، از این نقشه اساسی آن طور که باید و شاید استفاده نمی‌شود. باید نمایندگان ممالک اسلامی در آنجا با هم تماس بگیرند، کنفرانس تشکیل دهند، همان‌طور که در قرآن مجید هم به دنبالهٔ آیات حج اشاره شده است: «لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» (سوره حج آیه ۲۹) افراد و به خصوص سران ممالک اسلامی ضمن سفر حج در امور مربوط به اسلام و اسلامیان و روابط کشورهای اسلامی چه

در بین خودشان و چه بین آن‌ها و کشورهای دیگر، بحث کنند و همگی با اتحاد یک هدف را دنبال نمایند. منافع ثروت که دارند، اسلام و قرآن که دارند، چرا ریزه خوار خوان دیگران باشند؟ چرا با دیگران بند و بست کنند؟ و احیاناً آلت بی‌اراده آنان شوند؟ ولی بعضی‌ها با خودشان رابطهٔ صمیمانه نداشته باشند؟ آنجا محلی است که هیچ دولتی بر دولت دیگر مزیتی ندارد. خانهٔ عمومی جمع مسلمین بلکه تمام مردم عالم است. «جَعَلَ اللّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا لِّلنَّاسِ» (سوره مائده آیه ۹۸).

چون فعلاً مجال توضیح بیشتری راجع به آن نیست، کسانی که علاقمندند مطالب بیشتری راجع به آن بدانند، به مطلبی که در سخنرانی دو سال قبل که در موضوع «کنگره اسلامی حج» ایراد شد، (به صفحات آخر آن) مراجعه خواهند فرمود. در آنجا یک اعلامیه حقوق بشر نیز از زبان پیغمبر محترم اسلام به زبان آن روز و به مقتضای حاجت بیان شده است. حضرت در آنجا مطالب ریشه‌دار و عمیقی فرموده‌اند. در عرفات و منی، بعد از سفارش‌هایی که به حضار کردند و دستور دادند، مطالبی را که می‌شنوند به دیگران هم ابلاغ کنند. چون احساس می‌فرمود که حوادثی بعد از ایشان پیش خواهد آمد؛ در آن اجتماع عمومی و بزرگ که در سال آخر عمر ایشان تشکیل شده بود، در عرفات به همه طبقات مسلمین اعلان خطر کرد: که ای مسلمین مبادا بعد از من از این دستورات برادری، اتحاد و توحید و راستی روی برگردانید و گروهی از شما به جان بعضی دیگر بیفتند، چنان که امروزه ملاحظه می‌کنید، در کشورهای اسلامی چه اختلافات و برادرکشی‌های بی‌مورد، در اثر دسایس بیگانگان و شهوت‌رانی‌های بعضی از سران این کشورها، راه افتاده است، مثل اینکه این پیش‌بینی پیغمبر اسلام در بیان وضع کنونی مسلمین گفته شده است و چقدر گویاست، که فرمودند: «لا تَرْجِعُنَّ بَعْدِی کُفَّارًا یَضْرِبُ بَعْضُکُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» بعد از من از این راه برنگردید و گردن یکدیگر را نزنید.

آیا نباید هنوز از خواب غفلت بیدار شد؟ و مسلمین که به حمدالله ثروت‌های خداداد طبیعی زیاد دارند، در چنان مجمعی که به نام خدا جمع می‌شوند، دور یکدیگر گرد آیند و راه و روشی که قرآن برای آن‌ها معین کرده است در پیش گیرند. کاری کنند که وزنه‌ای باشند که ممالک دیگر روی آن‌ها حساب کنند و موجب برقراری نظم و آرامش جهانی شوند.

چرا باید نمایندگان تمام ملل اسلامی بلکه رهبران اصلی آن ممالک، همه ساله در آن محل بی‌آلایش عمومی اسلامی دور یکدیگر اجتماع نکنند و مصالح کشورهای اسلامی را در میان نگذارند و همه ساله یک مجله جامع که زبان حال ممالک اسلامی و قلب‌های آنان باشند به زبان‌های مختلف، منتشر نسازند؟ و با پیشنهادات اصلاحی خود که شامل مصالح عمومی جهانی بر پایهٔ تعلیمات عدل و احسان اسلام است، مجمع عمومی سازمان ملل را متوجه اهمیت خود و اقداماتشان نکنند؟

چرا به جای این کارهای صحیح و مثبت هر یک به بهانه‌ای از یکدیگر جدا شوند یا اگر هم رابطه‌ای دارند بسیار سطحی و بی‌روح باشد آیا معنای اسلامیت همین است و اجتماع حج برای همین جمع شدن اجساد بی‌روح است و فقط انجام یک سلسله اعمال و تشریفات ظاهری؟ آیا یک مقصد عالی و مهم اسلامی بلکه جهانی در بین نیست؟ چرا حتماً این طور است.

این هم مجمع عمومی سازمان ملل اسلامی یا مجمع عمومی سازمان ملل از نظر اسلام.

جامعه دموکراتیک

چون در یکی از مواد این اعلامیه حقوق بشر، یادآوری شده است که هر کس در اجرای حقوق، فقط تابع محدودیت‌هایی است که به وسیلهٔ قانون، در شرایط یک جامعه دموکراتیک وضع شده است، خالا ببینیم این جامعه دموکراتیک کدام است؟ و دموکراسی اسلام چگونه است؟ برای اشاره به این مطلب، چند جمله از دستورالعمل حضرت علی(ع) به استاندار و عاملی که برای مصر می‌فرستند، یعنی مالک اشتر نقل می‌شود.

ایشان در آن نامه، ضمن مطالب بسیار عمیق و مهمی که در وظایف حاکم و طرز اداره کردن کشور بیان می‌فرماید. درباره حقوق افراد، یادآور می‌شود که: ای مالک، این مردم که تو سرپرست آن‌ها شده‌ای و به آن‌ها فرمان‌روایی می‌کنی، ۲ دسته‌اند:

یک دسته آن‌هایی که اسلام را پذیرفته و مسلمانند که ایشان برادر دینی تو هستند، حالا هر کس می‌خواهد باشد. دسته دوم هم اگرچه مسلمان نیستند ولی انسان که هستند، حقوق

انسانی ایشان که محفوظ است. مواظب باش که حقوق آن‌ها را رعایت کنی، از قدرت خود سوء استفاده ننمایی.

عبارتی که حضرت نوشته‌اند این است:

«فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ وَ إِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ» یعنی مردم یا در دین، برادر تو هستند یا اگر هم عقیدهٔ تو نیستند در آفرینش، مانند تو هستند. آن‌ها در پناه اسلام زندگی می‌کنند.

سفارش در مورد غیرمسلمین

یک نفر ذمی یعنی یهودی یا نصرانی و غیر آن‌ها که در مملکت اسلامی زندگی می‌کند و در صدد آزار و تخریب نیست طبق دستورات دینی، اگر کسی بی جهت او را بکشد بوی بهشت هم به او نخواهد رسید. رسول اکرم(ص) فرمود: «من قتل قتیلا من اهل الذمه، لم یرح رائحه الجنه».

چقدر صفا دارد، انسان بشنود چهارده قرن قبل، این‌گونه آزادی افراد و حق حیات آن‌ها، مورد توجه بوده و سفارش شده است که اگر از طرف مسلمین با کسی، (اگرچه کافر باشد) معاهده عدم‌تعرض بسته شد، و سپس کسی او را بی جهت بکشد؛ و رعایت عهد نکند، بهشت بر او حرام خواهد بود یعنی چنین کسی از اسلام کمترین بهره‌ای ندارد.

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا مُعَاهَدَةً بِغَیْرِ حِلِّهَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ»

برابری ارزش خون مؤمن و هم پیمان

در قرآن مجید، مجازات کسی را که مؤمنی را اشتباهاً کشته است و کسی که غیر مسلمانی را که بین او و مسلمین معاهده و قراردادی منعقد شده است کشته باشد، برابر شمرده است.

چنان که در آیه ۹۴ سوره نساء بیان شده است.

«وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَی أَهْلِهِ لا أَنْ یَصَّدَّقُوا»

تا آنجا که می‌فرماید:

«وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»

یعنی کسی که مؤمنی را از روی اشتباه بکشد باید بنده و اسیری مؤمن را از قید بندگی و اسارت آزاد کند و خون‌بهای مقتول را نیز به ورثه او بپردازد؛ و اگر آن مقتول از مردمی باشد که بین شما مسلمین و ایشان پیمانی بود (پیمان عدم تعرض)، باید خون‌بهای او را به کسانش پرداخت و بنده و اسیری را هم در راه خدا باید آزاد کرد. حتی در مورد کافری که معاهده داشته است و اشتباهاً کشته شده است، اول پرداخت خون‌بها را ذکر کرده است.

سفارش در مورد از کارافتادگان

در جملهٔ دیگر سفارش می‌فرماید: ای مالک (ای استاندار مصر از طرف علی) باید یتیمان و از کارافتادگان را آبرومندانه اداره کنی و سهمی از بیت‌المال برای آن‌ها قرار دهی.

«وَ تَعَهَّدْ أَهْلَ اَلْيُتْمِ وَ ذَوِي اَلرِّقَّةِ فِي اَلسِّنِّ مِمَّنْ لاَ حِيلَةَ لَهُ»

کسی که کار خودش را کرده است و حالا پیر و ناتوان شده یا مثلاً زنی بیچاره شوهرش از دنیا رفته است و یتیمانی دارد، کاری هم از دستش ساخته نیست، یا کارگری است، نقص عضوی پیدا کرده است. در این موارد و نظایر آن‌ها، دستور می‌دهد، حاکم مسلمین همان‌طور که در فکر اداره زندگی خویش است، باید متعهد زندگی این گونه افراد نیز باشد.

نوشته اند، یک روز حضرت علی(ع) مرد نابینایی را در میان جمعی از مردم دیدند، از وضع او سؤال کردند، حاضران گفتند، مردی نصرانی است و چون کور و عاجز شده است گدایی می‌کند وقتی برای حضرت معلوم شد که او کارگری بوده است و تازه نابینا شده است فرمودند: این شخص کار خودش را کرده است، من برای او مقرری معین می‌کنم، او و امثال او باید خوراک و دیگر وسایل زندگی داشته باشند و به این زحمت ها نیفتد. از این قضیه و نظایر آن انسان می‌تواند نظر اسلام را درک کند و هر کسی می‌فهمد که طبق سفارشات اسلامی هر فردی که در موقع توانایی و جوانی کاری را که متناسب با وضع

خودش بوده است و وظیفه‌ای را که به عهده داشته است انجام داده است، وقتی پیر و ناتوان شد، یا اگر احتیاج به معالجه و استراحت پیدا کرد، جامعه اسلامی نباید او را به خود واگذار کند. بلکه باید تشکیلاتی وجود داشته باشد که از این گونه افراد، نگهداری و پشتیبانی کند، تا همه افراد و طبقات با نشاط کار خود را بکنند و به آینده امیدوار باشند. برای رفاه جامعه به قدر توانایی خود کوشش کنند، و چون می‌دانند جامعهٔ آن‌ها، در فکر روز ناتوانی انسان هست، آن وقت همه‌اش را به دنبال تهیه و جمع آوری اموال اگرچه از راه غارت اموال عمومی باشد نمی‌روند. بلکه آنان برای راحتی جامعه کار می‌کنند و جامعه هم افراد را در هر حال به خوبی نگهداری و پشتیبانی می‌کند. این که شنیده می‌شود در بعضی کشورها، به مردان و زنان بیش از ۶۰ یا ۷۰ ساله،.و به عموم از کار افتادگان حقوق و مقرری بازنشستگی داده می‌شود، جامعه مسلمین به این گونه اقدامات سودمند سزاوارترند.

حاکم نباید حق عموم را در انحصار خودش یا کسانی قرار دهد.

هشت موضوع که حاکم باید جداً خود را از آن‌ها برحذر دارد و سخت بپرهیزد: علی(ع) اکیداً سفارش می‌فرماید که هر رهبری جداً باید از این هشت چیز برحذر باشد:

۱- استیثار: (انحصارگری)

چیزهایی را که مردم همه، در آن چیزها حق مساوی دارند مانند اموال عمومی یا تأسیس شرکت‌ها و امثال آن، این قبیل چیزها را در انحصار خودت قرار مده و همچنین بهره‌برداری‌ها را منحصراً به نزدیکان و خویشان خود واگذار مکن، بلکه دست همه را در این گونه اقدامات و امور تولید و بهره‌برداری، باز بگذار تا مردم لیاقت خود را نشان دهند. کسی که حکومت را به دست می‌گیرد، نباید دیوانهٔ جمع مال باشد. استفاده از اموال عمومی را در انحصار خود یا طبقه‌ای خاص قرار دادن، خیانت است.

۲- غرور بی حد

۳- بی باکی در زمینه خونریزی

۴- خودپسندی و از خود راضی بودن بیش از حد

۵- منت گزاری به خلق و خلف وعده.

۶- عجله و اقدامات قبل از وجود شرایط لازم

۷- پوشیده داشتن حقایق

۸- خشم، خواسته‌های نفسانی[1].

۱- متن گفتار علی علیه السلام در این ۸ مورد:

۱- إِيَّاکَ وَالْاِسْتِئْثَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ

۲- إِيَّاکَ وَ مُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ

۳- إِيَّاکَ وَ الدِّمَاءَ وَ سَفْکَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا

۴- إِيَّاکَ وَ الْإِعْجَابَ بِنَفْسِکَ وَ ...

۵- إِيَّاکَ وَ الْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِکَ... حُبَّ الْإِطْرَاءِ

۶- إِيَّاکَ وَ الْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا أَوِ التَّسَقُّطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا

۷- وَ الْتَّغَابِيَ عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ. اِمْلِکْ حَمِيَّةَ أَنْفِکَ وَ سَوْرَةَ حَدِّکَ وَ سَطْوَةَ يَدِکَ وَ غَرْبَ لِسَانِکَ

نهج البلاغه ص ۴۴۳ ج ۵ از نامه به مالک اشتر و الی مصر

خلاصه‌ای از ترجمه‌ی آن‌ها:

۱- بپرهیز از آنکه در مورد چیزهایی که همه مردم در آن حقوق برابر دارند به نوعی آن را به خود (یا اطرافیانت) و یا (افراد خاصی) اختصاص دهی.

۲- حذر کن از این‌که خود را آنقدر بزرگ بشماری که در برابر نعمت‌های خدا که به خلق داده است بخواهی خودت را قابل ستایش بشناسی و متوجه باش که گردن‌کشان خوار خواهند شد و خودخواهی و غرورشان در برابر خدا آنان را به نابودی می‌کشاند. از اینکه خودپسند و به خود نازنده باشی، سخت بپرهیز.

۳- بترس از اینکه به ریختن خون مردم به ناحق مبتلا شوی.

۴- و نیز بپرهیز از اینکه دوست داشته باشی دیگران تو را بستایند تا چه رسد به اینکه میل داشته باشی ستایش و تعریف از تو از اندازه بگذرد. بدان که بهترین فرصت برای سلطه‌ی شیطان در جان آدمی وجود همین حالت است. نیکویی‌ها را نیز بر باد می‌دهد و کوشش‌ها را بی‌اثر می‌سازد.

۵- بپرهیز از اینکه در برابر انجام تکالیفی که به عهده داری و خدمتی که به آنان کرده‌ای بر مردم منت نهی و آن را بازگو کنی که منت‌گزاری احسان را تباه می‌کند. از این حالت نیز بر حذر باش و بپرهیز که کار خود را بیش از آنچه ارزش دارد وانمود سازی، یا اینکه در مقام مدیریت کارهای عامه مردم به آنان وعده‌ای دهی و احیاناً آن را اجرا نسازی و خلف وعده نمایی، زیرا منت‌گزاری احسان را بی‌اثر و

بهترین ذخیره حاکم چیست؟

«فَلْیَکُنْ أَحَبَّ اَلذَّخَائِرِ إِلَیْکَ ذَخِیرَةُ اَلْعَمَلِ اَلصَّالِحِ» ای استاندار مصر، بهترین اندوخته‌های حاکم این است که در زمان تصدی خود و فرصتی که به او داده شده است، کارهای شایسته‌ای که به صلاح مردم است انجام دهد، قدرت مادی و معنوی مردم را بالا ببرد و روح فعالیت و انسانیت را رشد دهد نه مانند بعضی از حکام در فکر تأمین آتیه خود و چند نسل بعد از خود باشد و مانند غارتگران به چپاول مشغول شود.

در مورد بدگمانی مردم به هیئت حاکمه: امیرالمؤمنین علی(ع) یادآوری می‌کند: مبادا شکافی بین تو و ملت ایجاد شود و به افکار عمومی بی‌اعتنا باشی و می‌فرماید: «وَ إِنْ ظَنَّتِ اَلرَّعِیَّةُ بِکَ حَیْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِکَ»

اگر مردم درباره تو که والی و حاکم آن‌ها هستی، بدگمان شدند و فکر کردند از ناحیهٔ تو اقداماتی صورت گرفته است که صلاح عمومی در آن کارها نبوده است، مثلاً تصور

بی‌نتیجه می‌سازد و ارزش کار را بزرگ‌تر جلوه دادن، نور حقیقت و جاذبه حق‌خواهی را در انسان از میان می‌برد و موجب نارضایی خدا و خشم و کینه مردم می‌گردد.

۶- بپرهیز از شتاب کردن در کاری که هنوز وقت اقدام به آن نرسیده است و نیز از پافشاری در امری که به روشنی نمی‌دانی درست است یا نه و یا وارد شدن به مسائلی که به اختیار در جریان قرارگیری و نتوانی مراقب سرعت و دقت لازم در آن باشی و نیز مواظب باشی که وقتی در سستی یک اقدام به روشنی معلوم است در آن سستی نکن و تعلل و تأخیر منما.

۷- و بترس از اینکه آنچه را برای دیگران واضح و روشن است و ضمناً برای مردم از امور حیاتی و لازم به حساب می‌آید و نوعاً سعی دارند در آن مورد آگاه باشند خود را به بی‌خبری و بی‌اعتنایی بزنی و بخواهی حقایقی را از دیگران پوشیده داری و متوجه باش که به زودی پرده از روی کارها برداشته می‌شود و ظلم و خیانت‌هایی که در کار بوده است همه بر ملأ خواهد شد و از ستم دیده دادخواهی خواهد شد.

۸- برخشم خود چیره شو، در طوفان طغیان و غلبه‌ای که در برابر خلق در خود می‌بینی، بر خواسته‌های نفسانی خود مسلط باش و در موارد تندگویی و تندخویی خویشتن داری کن؛ و البته این فضیلت‌ها را به دست نخواهی آورد مگر آنکه خوب به یاد داشته باشید که به سوی پروردگار بزرگ و عادل خود بازگشت خواهی داشت، و در برابر او نعمت‌ها و امکاناتی که به تو داده است مسئولیت داری. از خدا مسألت دارم که مرا و تو را در برپا داشتن عدالت و برآوردن نیازها و آنچه رضای خدا در آن است موفق بدارد.

کردند با بیگانگان قول و قرارهای نامناسبی برقرار کرده‌ای، یا خیانتی مرتکب شده‌ای، یا مثلاً طمعی به اموال عمومی کرده و مقداری از آن‌ها را برده‌ای، یا بی‌جهت به این و آن واگذار کرده‌ای و بالاخره کارهای خلاف وظیفه انجام داده‌ای، آیا در این موارد وظیفهٔ تو که حاکم و سرپرست و امین آن‌ها هستی، چیست؟ آیا باید آن‌ها را دستگیر کنی؟ مورد تهمت قرار دهی؟ آیا باید به افکار عمومی بی‌اعتنا باشی؟ آیا باید مردم و افکار آن‌ها را اصلاً به حساب نیاوری و ایشان را اصلاً آدم حساب نکنی؟ آیا باید ایشان را مستأصل کنی که چرا دربارهٔ من بدگمان شده‌اند؟ یا نظایر این اقدامات خشن را انجام دهی؟

نه هیچ کدام از این قبیل کارها و عکس‌العمل‌ها صحیح نیست. بلکه اعلام کن، تا همگی در یک محوطه باز و وسیع که عموم افراد بتوانند و مجاز باشند حاضر شوند اجتماع نمایند، آن وقت با کمال متانت، مطالب را با ایشان در میان بگذار. نگذار آن بدگمانی ریشه‌دار شود. حقیقت مطلب را با آنان بگو البته آن‌ها را اغفال نکن. اگر آن گمان‌ها بیهوده و نابجاست، به آن‌ها بفهمان که مثلاً این اموال را که شما می‌گویید غصب کرده‌ام یا امتیازات بیجایی به این و آن داده‌ام؛ نه این طور نیست؛ و دلیلش را هم روشن بیان کن. اگر هم واقعاً خطایی واقع شده است مردم را در جریان بگذار، و به هر حال از هر راهی که ممکن است و می‌دانی بهتر است، رفع بدبینی از مردم بکن. به آن‌ها قولاً و عملاً اطمینان بده که حافظ منافع آن‌ها هستی، نه حافظ منافع خود و خانواده و دستیارانت. به مردم فرصت و اجازه بده، تا اعتراضات و دلائل خود را بیان کنند و عقدهٔ کدورت بین دستگاه حاکمه و مردم از بین برود.

آن وقت، هم مردم راحت می‌شوند و هم خودت بیشتر محبوب می‌شوی، اما اگر مردم راست می‌گویند کارهای نامناسبی حقیقتاً از طرف تو یا اطرافیان تو انجام شده است، پس باید درصدد اصلاح کار خود باشی. مردم را نباید به دستگاه حاکمه بدبین و مأیوس سازی. حاکم نباید آن اندازه پست و رسوا باشد که عمر و حیثیتِ ملت خود را، فدای مصالح شخصی خود بنماید. باز عین دستور حضرت را تکرار می‌کنیم که فرمود: «فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِکَ» یعنی در چنان موردی که بدگمانی نسبت به کارهای حکومت ایجاد شده است، عذر صحیح خود را (اگر داری) برای مردم روشن کن. برای این که شایسته نیست بین مردم و هیئت حاکمه فاصله و سوءظن وجود داشته باشد.

مجلس عام

حضرت علی در آخر این نامه جامع و کامل، تأکید می‌فرمایند: ای مالک، باید مجالس عمومی تشکیل بدهی که همه مردم حق آمدن در آن و اظهارنظر کردن داشته باشند. نه اینکه جمعی خاص را برای حفظ ظاهر، برای منظورهای خاص، در محلی به نام مجلس، جمع کنی و اسمش را مجلس عمومی بگذاری.

بزرگان کشور باید با وضع عادی و معمولی در آنجا حاضر شوند. آن وقت به مردم اجازه داده شود هر کس اعتراض یا مطلب اساسی و یا شکایت و پیشنهادی دارد، آزادانه مطالب خود را بگوید. اگرچه شکایت از شخص تو داشته باشد، به ایشان چنان آزادی بده که جرئت کنند حرف حساب خود را بگویند. وضع را چنان کن که مردم از اظهار عقیده مستدل خود نترسند، نگویند اگر اینجا فلان حرف حق را بزنم یا فلان ظلم و ستم و خیانت را بازگو کنم از اینجا که رفتم برای من پاپوش درست می‌کنند و مرا متهم می‌کنند، پرونده‌ها تشکیل می‌دهند، لکه‌ها می‌چسبانند.

به عبارت ساده و مختصر، طوری رفتار کن که حرف حق زدن، برای گویندهٔ آن اسباب زحمت بیهوده فراهم نکند.

عبارت نامه حضرت علی این است «تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَ تُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ أَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَ شُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ»

برای مردم، یک مجلس عمومی ترتیب بده که خودت هم آنجا باشی. از لشکریان و یاران و محافظین تو و مأمورین شهربانی هم باشند ولی نه در حالی که مردم از ترس آنان، جرئت حرف زدن نکنند. تا هر کس مطلبی دارد بگوید، یا نماینده دسته‌جات مردم، مطالب لازم و اساسی را که باید شما از آن‌ها باخبر شوی به اطلاع تو برسانند.

«غیرمتعتع» یعنی بدون ترس و لرز، بدون اینکه کسی مردم را تحت شکنجه و فشار قرار دهد، این جریان و گزارشات باید انجام گیرد.

کدام ملت مقدس و پاک است؟ و چه تشکیلاتی ناپاک و آلوده؟ امیرالمؤمنین علی(ع) نامه خود را با ذکر یک جمله از پیغمبر اکرم(ص) خاتمه می‌دهد و نقل می‌فرماید که پیغمبر اسلام فرموده‌اند:

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لاَ يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ اَلْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ»

مردمی که در محیط آنان، ضعیفی که حقش از بین رفته است، جرئت نکند بدون ترس و لرز حرفش را بگوید، و حقش را بگیرد، مقدس نیستند بلکه آلوده و ناپاکند. مردم باید عموماً طوری تربیت شوند که نگذارند حق کسی پایمال شود. نباید یک جمعیت آن قدر عادت به توی سری خوردن داشته باشد که کسی جرئت حرف حق زدن نداشته باشد. از آن طرف، افتخار یک حاکم واقعی و ملی این است که در قلمرو حکومت او، آزادی افراد تأمین باشد، حتی اگر از خود او شکایتی داشتند جرئت کنند آن را اظهار نمایند. آری این است افتخار واقعی یک حاکم و یا یک هیئت حاکمه، که برای افراد انسان ارزش انسانی قائل باشند و وسایل رشد استعدادها را فراهم آورند. نه اینکه به تجملات بپردازند و قشرهای بی‌مغز و خالی از حقیقت را توسعه دهند. این‌ها مختصری از احکام و دستورات اجتماعی اسلام بوده که در مورد حقوق بشر متذکر شدیم.

بعضی‌ها ممکن است پیش خود بگویند: مزیت اسلام بر این اعلامیه و نظایر آن؛ همین است که این جمعیت و هیئت‌ها حالا، در قرن بیستم، این حرف‌ها را گفته‌اند و بعد از مطالعه صدها کتاب حقوق و بررسی اعمال و احوال جامعه‌های مختلف به این نتیجه‌ها رسیده‌اند، ولی اسلام چهارده قرن قبل این مطالب عالی را گوشزد افراد بشر نمود. باید دید آیا مطلب همین طور است؟ و تنها مزیت مقررات اسلامی همین سبقت در زمان است، یا نه؟ باید گفت، نه، تنها این یک مزیت نیست، بلکه اسلام مزایای دیگری دارد که از جملهٔ آن‌ها این است که پایه و اساس و ضامن اجرای این حکومت جهانی و مرکز حل و فصل امور بین‌المللی را «**ایمان**» قرار داده است.

هیچ ضامن اجرایی بهتر از این نمی‌توان یافت. حالا ببینیم این ایمان چیست و چه موقعیتی می‌تواند داشته باشد؟ همه کس تصدیق می‌کند که اگر کسی ایمان به نوع‌دوستی نداشته

باشد اگر فرضاً جلسه‌ای هم تشکیل بدهد و شرکت در جلسات دیگران هم بنماید، هر قدر هم این جلسات و تشکیلات، آب و تاب داشته باشد، و تشریفاتی برای آن قائل شده باشند، نمی‌تواند کاری انجام دهد. کسانی که تنها و تنها ایمان به اقتصاد، آن هم فقط و فقط اقتصاد ملت خودشان دارند رفاه و آسایش دیگران، و مخصوصاً در موقع تضاد منافع، حاضر نیستند کمترین گذشتی داشته باشند، این گونه افراد تشکیلات، چگونه می‌توانند ملجأ ملل ضعیف باشند. به قول دبیر کل سابق سازمان: هر وقت مردم و دولت ها این طور فکر کردند که سعادت و آرامش ما باید در ضمن تأمین سعادت و آرامش دیگران تأمین شود، آن وقت این تشکیلات ثمربخش است. اما باید دید حالا در وضع حاضر، آیا همین طور است؟ دولت ها و نمایندگانی که ایمانشان فقط به معادن و منافع ثروت ممالک استعماری است، و مصلحت آن‌ها در بی‌خبر نگه داشتن مردم آن گونه سرزمین‌هاست چگونه می‌توانند با یکدیگر صمیمانه رفتار کنند؟! مگر نمی‌بینیم چگونه مسابقه تسلیحاتی گذاشته‌اند، و مرتباً قدرت‌های تخریبی خود را به رخ یکدیگر می کشند! خوش‌بینی در میان آن‌ها تا این اندازه از بین رفته است که عده‌ای از دولت‌ها پیشنهاد کرده‌اند باید تمام مخارج سازمان ملل را دولت‌هایی بدهند که عضو شورای امنیت آن سازمان هستند! معنای این جمله آیا این نیست که سازمان، آلت اجرای مقاصد چند دولت قوی بیش نیست؟ بنابراین چرا باید همه دولت‌ها بار آن را بکشند؟ باز چنان که در مطبوعات منتشر کرده‌اند، مبالغ هنگفتی که بعضی از دولت ها باید بپردازند، مدت‌هاست به تعویق افتاده است و بنابراین زمزمه آن است که دیگر آن دولت‌ها از حق رأی در مجمع عمومی محروم گردند! تا جایی که نماینده فیلیپین اظهار کرده است: با این ترتیب، بیم آن می‌رود که سازمان ملل نتواند به کار خود ادامه دهد؛ و آمریکا هم اعلان کرده است که اگر تا به حال مخارج عمده آن سازمان را می‌پرداخته است از این به بعد فقط سهم خود را خواهد داد و بقیه دولت‌ها که تا آن وقت، آمریکا سهم آن‌ها را می‌داده است باید خودشان بپردازند، از این جمله‌ها چه فهمیده می‌شود؟ اگر واقعاً کارهای عمیق و صحیح و به نفع عموم انجام شود البته همه استقبال می کنند. این گونه تشکیلات، بالاخره باید ایجاد شود. نوع بشر باید وحدت پیدا

کند. همکاری‌های اقتصادی، بهداشتی، فرهنگی، بسیار لازم و مفید است. ولی چیزی که هست، باید با نیت صادقانه و خیرخواهانه باشد نه روی منظورهای پلید تحمیل‌های سیاسی و نظایر آن. اسلام می‌گوید:

باید یک مرکز رسیدگی به امور لازم وجود داشته باشد. اما پایه و اساس آن باید روی ایمان و دوستی و صلح و عدل واقعی باشد. چنان‌که در اطراف آن ضمن توضیح آیه‌ای که در ابتدای سخن یادآوری شد مطالبی نیز بیان شد. اینجا دیگر گفتار را خاتمه می‌دهم.

خاتمه بحث و چند پیشنهاد

مطالبی به اندازه حوصله و استعداد گفته شد و داوری درباره آن به خودتان واگذار می‌شود و از اینکه مقداری از عمر عزیز شما به وسیله من گرفته شد، عذر می‌خواهم، اما چند مطلب هست که آن‌ها را در خاتمه به عنوان یکی از نتایج این بحث پیشنهاد و یادآوری می‌کنیم.

الف- پیشنهاد به مردم مسلمان

مسلمانان، این جمله از پیغمبر محترم اسلام رسیده است و ما آن را باور داریم و معتقدیم که: «الاسلامُ یَعلو ولا یُعلی عَلَیهِ» یعنی دستورات اسلام بالاترین و عالی‌ترین مقررات بشری است و تمام آنچه را مورد حاجت بشریت است به جامعهٔ انسانیت عرضه داشته است ولی آیا اقرار و اعتراف به این مطلب، بدون آشنایی به نمونه آن دستورات در هر موردی، کفایت می‌کند؟! آیا تصدیق و گواهی این مطلب موکول به شناختن تعلیمات اسلامی نیست؟ آیا ما مردم مسلمان خودمان نیستیم که باید عملاً به دیگران بفهمانیم که دین ما متضمن بهترین تعالیم فردی و اجتماعی است؟ آیا نباید درصدد باشیم هر یک در محیط خود به اندازه استعداد، یک نمونه تعلیم و تربیت اسلامی اگرچه کوچک باشد، اگرچه در محیط داخل خانه خودمان باشد، به وجود آوریم؟ آیا ما موظف نیستیم، همان‌گونه که در صدد تهیه وسایل زندگی مادی برای اطفال و اولاد خود هستیم، در فکر تربیت صحیح آن‌ها نیز باشیم؟

بنابراین باید:

اولاً: در درجه اول، خود ما، اسلام را بشناسیم، از جواب‌هایی که اسلام به خواست‌های بشری و حل مسائل مورد حاجت افراد بشر، داده است، باخبر باشیم یعنی در مجالسی که به نام اسلام، یا یادبود شهدای راه خدا، و پیشوایان اسلام تشکیل می‌شود، توقع حل شدن مسائل مورد حاجت دنیا و آخرت و ظاهر و باطن خود را در آن جلسات داشته باشیم. کسانی که می‌توانند و شایستگی علمی و عملی دارند متصدی امور تبلیغ شوند تا در قبال عمر و مالی که مردم صرف تهیه آن‌گونه مجالس می‌کنند، انجام وظیفه نمایند.

ثانیاً جوانانِ خود را که نسل آینده و سرمایهٔ عزیز و گران‌بهای ما هستند این طور دربست، در اختیار هرچه پیش آید، قرار ندهیم. از تشکیل مدارس علمی و تربیتی (هر دو در عرض هم) غافل نباشیم.

ثالثاً از رهبران خود انتظار داشته باشیم که زمینه‌ای فراهم کنند که از سال‌های پیش بلکه از ۲ سه قرن قبل از این، غفلت‌هایی شده است، امروز تا آن اندازه که در قدرت دارند، وسایل بی‌نیازی مسلمین را در شئون مختلف زندگی فراهم آورند، تا جمله «وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»[1] مصداق پیدا کند.

از متصدیان امور دین بخواهیم، حقایق بی‌شائبه و غیرقابل تردید اسلام و به خصوص آن قسمت را که متناسب با احتیاجاتِ روز مردم جهان، عموماً و مسلمین خصوصاً می‌باشد در دسترس قرار دهند، همان‌گونه که سابقین زحمت‌ها کشیده و به دست ما رسانیده‌اند، رهبران ما نیز آن را به زبان قوم درخور فهم و استعداد طبقات مختلف، به اطلاع افراد جامعه و به خصوص علاقمندان برسانند.

چهارم: از این‌ها گذشته، ناظر جریاناتی که به نام مردم مسلمان انجام می‌شود، باشیم، نسبت به آنچه در سرنوشت ما مؤثر است و نسبت به برنامه‌های فرهنگی، تبلیغاتی، اقتصادی و غیره که درباره ما اجرا می‌شود بی‌اعتنا و سهل انگار نباشیم. منتظر نباشیم، دیگران کارهای خود را بکنند، و نقشه‌های عمیق و وسیع گمراه‌کننده طرح و اجرا شود، آن وقت ما دائماً افسوس

۱- خدا نمی‌خواهد مؤمنان تحت نفوذ بیگانگان قرار گیرند.

بخوریم، که چرا جوانان ما این قدر شهوت‌پرست یا لاابالی شده‌اند و چرا وضع چنین و چنان شده است و سپس دست به دعا و نفرین بلند کنیم! و آن هم البته مستجاب نشود. به عبارت واضح‌تر، مراقب باشیم: کسانی که به نام نماینده مردم مسلمان، در مجامع بین‌المللی و همچنین امور حساس دیگر چه در داخل و چه در خارج، انتخاب می‌شوند از طبقه ای نباشند که از اسلام خبر ندارند و یا چنان مات و مبهوت تشکیلات عریض و طویل دیگران شده‌اند، که خود و عقاید خود را باخته‌اند، و شاید هم شرم داشته باشند که به آن‌ها مسلمان گفته شود.

بلکه این قبیل نمایندگان و مأموران از کسانی باشند که، قدرت عملی و ایمانی آن‌ها به اندازه‌ای باشد که مطالب تحقیق شدهٔ اسلام را خوب فهمیده باشند، اقلاً در عرض مطالب و پیشنهادات دیگران بتوانند پیشنهادات اسلام را یادآوری کنند و به اطلاع جهانیان برسانند. در صورتی که نمایندگان کشورهای مختلف اسلامی افراد شایسته و با شخصیتی باشند، (به خلاف آنچه تا به حال بوده است)، می‌توانند صف متشکل و مؤثری را در آن‌گونه مجامع تشکیل بدهند؛ و تا حد زیادی در افکار و طرز قضاوت و رفتار دیگران با کشورهای اسلامی مؤثر و نافذ باشند. ولی آیا شما می‌دانید نمایندهٔ کشور شما در سازمان یا دفتر سازمان در ژنو با مراکز دیگر بین‌المللی از چه اشخاصی هستند؟ و چگونه این شغل‌ها به این و آن داده می‌شود که فقط در آنجاها، رُل موافق یا مخالف داشته باشند؟!

خلاصه پیشنهادها:

۱- علاقه شدید به یاد گرفتن تعالیم اسلامی در هر مورد و آموختن آن به افراد خانواده و نزدیکان و به خصوص آشنا شدن به حقوق انسانی از نظر اسلام و آشنا کردن دیگران با آن حقوقِ خداداد.

۲- رهبرانی را به عنوان رهبری دین و ارشاد بپذیریم که در حد خود، فکر چارهٔ دردهای اجتماعی ما باشند و نقشهٔ برطرف شدن جهل و عقب‌ماندگی ما را طرح و اجراء نمایند و با یکدیگر هماهنگی و اتحاد داشته باشند.

۳- ناظر جریان روز باشیم و نقشه‌هایی که با ما، با فرزندان و نسل آینده ما، و خلاصه با همه چیز ما بستگی دارد، بی‌اعتنا و سهل‌انگار نباشیم و همت کنیم تا نمایندگان داخل و خارج ما، آشنا به اسلام، و آزادمنش باشند و هر یک به سهم خود در ایجاد محیط سالمی برای تحصیل، مطالعه، پرورش جسمی و روحی جوانان، که نسل آینده ما را تشکیل خواهند داد، نهایت فداکاری را بنماییم. یعنی در این راه با یکدیگر متحد شویم.

ب- پیشنهاد به رهبران ممالک اسلامی

امروزه حدود یک چهارم از تمام سکنهٔ زمین، خود را مسلمان می‌دانند، و در نواحی مختلف جهان زندگی می‌کنند که قسمت عمدهٔ آن‌ها در آسیا و آفریقا ساکنند و در اروپا و امریکا و جزایر اقیانوسیه نیز به طور پراکنده یا دسته‌جمعی وجود دارند. این گروه دینی، شاید در حدود ۴۰ دولت نیز تشکیل داده‌اند[1].

اینک برای توجه و تنبه آن ملت‌ها و دولت‌ها، مطالبی از قرآن مجید که مورد احترام همگی آنان است یادآوری می‌شود: قرآن به این دسته از مردم جهان می‌گوید: اگر شما اختلافات نژادی دارید یا به زبان‌های گوناگون تکلم می‌کنید یا موقعیت تاریخی و جغرافیایی شما با یکدیگر تفاوت دارد، دین اسلام که فوق همه این‌هاست، همهٔ شما را با یکدیگر برادر کرده است چنان که در قرآن است «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (اهل ایمان برادرند) (سوره حجرات آیه ۱۰) و باز قرآن به همه شما بشارت داده است که اگر به راستی مؤمن باشید از همه بالاتر خواهید بود. بنابراین سِرّ علو و راه شرافت، بزرگواری، ایجاد برادری میان خودتان است به طوری که اگر یکی از شما مورد حمله و تجاوز دشمن قرار گرفتید یا نقشه‌های خائنانه برای ایجاد جنگ‌های داخلی و برادرکشی میان شما طرح و اجراء شد، باید از طرف دیگران حمایت شوید. دسته یا ملتی را که مورد هجوم قرار می‌گیرد نباید تنها بگذارید. مردم این کشورهای متعدد، و به خصوص رهبران آن‌ها باید

۱- الجزائر- مراکش- تونس- لیبی- مصر و موریتانی و چند کشور آفریقایی دیگر و نیز ایران- ترکیه- پاکستان- افغانستان- اردن- عراق- سوریه- کویت- عربستان- یمن- شیخ نشین‌های خلیج فارس- اندونزی و....

متوجه باشند و بدانند که نقشه‌های وسیعی به نام ایجاد فرقه‌های مذهبی و دامن زدن به اختلافات گذشته تاریخی و یا عناوین فریبنده و مسخره‌آمیز دیگر، طرح و اجراء شده است و مرتباً هم این کارها ادامه دارد. چرا باید مسلمانانی باشند که یا اصلاً شیعه را نشناسند و یا آنان را بیگانه از خود بدانند؟ و یا مردم شیعه‌ای باشند که اساساً دیگر مسلمین را در حکم غیرمسلمین بدانند و اختلافات بی‌فایده از طرفین مرتباً دامنه‌اش وسیع‌تر شود؟! آیا این کارها به نفع دشمنان مشترک اسلام نخواهد بود؟ آیا این‌ها نتیجه همان تبلیغات شوم بیگانگان نیست که حالا دیگر نباید فریب آن‌ها را خورد؟ البته چرا این قرآن است که خطاب به عموم مسلمین و به خصوص متصدیان امور آنان می‌فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَ لاتَفَرَّقُوا»

همگی در سایه ایمان به خدا دست به دست یکدیگر دهید و به هیچ عنوان از یکدیگر جدا نشوید.

این دولت‌ها و ملت‌ها نباید یکدیگر را در کشاکش‌های امروز جهان تنها بگذارند و این درس را باید به خوبی از قرآن آموخته و به کار بندند که می‌فرماید: «إِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ» (سوره انفال آیه ۷۲) اگر گروهی از شما احتیاج به یاری داشتند و از شما یعنی از دیگر مسلمین یاری خواستند، وظیفه حتمی شماست که به آنان یاری کنید، آنان را تنها نگذارید. قرآن می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ إِلاَّ تَفْعَلُوهُ تَکُنْ فِتْنَةٌ فِی الْأَرْضِ وَ فَسادٌ کَبِیرٌ» (انفال آیه ۷۴) یعنی دشمنان شما در مواقع لازم، با یکدیگر سازش می‌کنند و در مورد دشمنی با شما، هم‌پیمان می‌شوند. (الکفر ملة واحده). در این صورت، اگر شما مسلمین و دولت‌های مختلف و ملت‌های گوناگون که همه شما اسلام را پذیرفته‌اید با یکدیگر برادر و هم پیمان نباشید و آن دستور را که گفته شد یعنی یاری کردن یکدیگر را در موقع لزوم و ایجاد پیمان‌های همه جانبه برادری را عمل نکنید منتظر فتنه‌ها و تباهی‌ها و فسادهای بسیار زیادتری باشید. در آن صورت همه شما با کثرتی که دارید در اثر بی علاقگی و بی‌اعتنایی به یکدیگر تنهاتنها و جداجدا، واقع خواهید شد و در نتیجه پریشان و نوکر دیگران می‌شوید.

با در نظر گرفتن این دستورات متین قرآن مطالب زیر به عنوان پیشنهاد بیان می‌شود:

۱- رهبران و متصدیان امور در کشورهای اسلامی (اگر به راستی شرافت انسانی و اسلامی دارند و خواهان عزت و سرفرازی ملت‌های خود هستند) باید: طبق دستور صریح قرآن مجمعی برای خودشان تشکیل دهند و جداً در مسائل مربوط به خود تبادل‌نظر کرده طبق مصالح عالیه اسلامی و بشردوستی و نشر عدل و صلح‌جویی در هر مورد از مسائل زندگی تصمیمات مقتضی بگیرند.

۲- نگذارند شکافی (چه از نظر مذهبی و چه از جهات دیگر) میان خود ایشان به وجود آید و با وسایل مقتضی رفع اختلافات جزئی را بنمایند و اجازه ندهند به عناوین مختلف میان آن‌ها تفرقه بیفتد و آتش‌های تفرقه را که از طرف بیگانگان یا بیگانه پرستان، دامن زده می‌شود با گذشت و تدبیر و اخلاص فرو نشانند.

۳- در فصل حج که زمینه اجتماع و اتحاد کامل را خدا و رسول فراهم آورده‌اند نمایندگان تمام ملل اسلامی، بلکه خود رهبران اصلی مسلمین نیز دز آن محل حاضر شوند و مشکلات داخلی و بین‌المللی خود را تا آنجا که ممکن است با یکدیگر در میان بگذارند، و با خوش‌بینی و خیرخواهی کامل، راه حل صحیح و اساسی آن را پیدا کنند و سپس در کشورهای مختلف نظیر آن جلسه را تشکیل دهند.

۴- پیشنهادات مشترکی همه ساله متناسب با مسائل روز، تهیه کنند و آن را در مجمع عمومی که ملل دیگر نیز شرکت دارند مطرح سازند و بتوانند روی نیت صادقانه‌ای که دارند و آثار آن را در نقشه‌های خود نشان می‌دهند نقش مؤثری در تمام عالم بشریت داشته باشند و همیشه صلاح عمومی را در نظر داشته باشند.

۵- همه ساله یک مجله مشترک سالیانه، بعد از انجام اعمال حج و اقامت در عرفات و منی، از طرف تمام دولت‌های اسلامی انتشار یابد، که در آن، احوال مسلمین نواحی مختلف جهان و اوضاع اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنان تشریح شود، تا آشنایی کامل نسبت به یکدیگر پیدا کنند و آنچه مقتضای برادری است نسبت به هم انجام دهند و آیه شریفه «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» که از جمله فوائد تشریع حج شمرده است مصادق یابد و محقق شود.

آن‌گاه این کشورها در سایه اتحاد و برادری درصدد توسعه کشاورزی، صنعتی و امور تجاری و اقدامات بهداشتی و فرهنگی و غیره برآمده و جوانان خود را با بهترین روش متناسب با احتیاجات روز، بار آورند که دیگر دست حاجتشان به سوی بیگانه دراز نباشد. این گونه افکار، قطعاً در میان عقلای قوم ایجاد شده است، البته موانعی چه در داخل و چه در خارج دارد که باید درصدد رفع آن‌ها بود، و امید است نسل جدید مسلمین این مطالب را دریابند و در راه حصول آن از هیچ گونه فداکاری و گذشت و فعالیت مداوم دریغ ننمایند، و متصدیان فعلی امور مسلمین هر اندازه که قدرت دارند این همکاری عمیق را پی‌ریزی کنند و برای همه روشن شود که اگر یکی یا چند نفر از رهبران ممالک اسلامی بخواهد آلت اجرای مقاصد دشمنان طمع کار بشود (که دنبال مواد خام و بازار فروش می گردند) سخت در اشتباه است و در حقیقت او از مسلمین و خیرخواهان اسلام محسوب نمی‌شود. چنانکه در قرآن است «مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» یعنی هر کس بیگانهٔ خائن را به دوستی و سرپرستی بپذیرد و برقراری و عزت خود را از جانب دیگران بداند و تکیه‌اش به آن بیگانگان باشد نه به ملت خود، از مسلمین نیست. امید است این سعادت نصیب مسلمین گردد که چنین اتحاد اسلامی و جهانی را برقرار سازند. اگر امروز هم این مطالب به صورت آرزوست مسلماً وقتی اغراض و شهوات کنار رفت این برادری‌ها ایجاد خواهد شد.

خلاصه این پیشنهادها

۱- تشکیل مجمع عمومی سالانه در حج و مجمع فصلی در کشورهای متناسب.

۲- برقراری روابط علمی، فرهنگی، اقتصادی و نشر مجموعه‌ای که در نزدیک کردن مسلمین به یکدیگر نقش مؤثری داشته باشد.

۳- جلوگیری از هر گونه اختلاف و شکاف، به هر عنوان که دشمن مشترک از آن استفاده می کند.

ج- پیشنهاد به رهبران دینی مسلمین

چون هیچ کس بی‌نیاز از تذکر و یادآوری نیست و در قرآن مجید نیز سفارش شده است که «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»[1] یعنی یادآوری کن و مطالب لازم و حق را به یاد مردم بینداز که این کار نافع است و اهل ایمان از آن بهره‌مند می‌شوند. حالا رهبران واقعی دین (نه رهبران ادعائی) که خود را در معرض ارشاد و راهنمایی دیگران قرار داده‌اند باید درس ایمان به دیگران بدهند، خوب می‌دانند و باید هم بدانند که لازم است به جریانات روز واقف باشند. آن‌ها خود از زبان معصوم به دیگران یاد می‌دهند که: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ» یعنی کسی که به وضع زمان خود آشنا باشد، اشتباهات او را در خود فرو نمی‌برد و مورد هجوم حوادث نامطلوب قرار نمی‌گیرد.

این حدیث در کافی که از جمله کتب معتبره حدیث شیعه است ضبط شده است[2].

بنابراین کسانی که می‌خواهند رهبر دینی مردم باشند علاوه بر احاطه به دستورات واقعی دین، (نه مطالب تخیلی و سلیقگی) باید دقیقاً وضع روز را بررسی کنند موقعیت ممالک اسلامی، مردم مسلمان نواحی مختلف جهان را مورد مطالعه قرار دهند، ببینند برای نشر حقایق اسلامی با امکاناتی که دارند چه تکالیفی به عهده آنان است؟ آنان هستند که باید مسلمین را به تجهیزات روز به منظور امر به معروف و نهی از منکر، مجهز سازند. آنان‌اند که باید آیه شریفه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» را به مسلمین بیاموزند و آنان را عملاً مهیای زندگی با عزت نمایند.

جوانان اسلامی را باید تشویق کنند تا معلومات کافی روز را به دست آورند و در نتیجه حوائج مسلمین، به دست خودِ افراد آن برطرف شود و نیازی به بیگانگان نداشته باشند تا مجبور شوند برای رفع آن نیازمندی‌ها تن به صدها نوع نکبت و نفوذهای ننگین بدهند و هر کس مطابق استعداد و ذوق خود در رشته‌ای از رشته‌های اجتماعی فعالیت کند و هدفش اسلام و حق باشد.

۱- سوره ذاریات، آیه ۵۵.

۲- اصول کافی ج ۱ و صفحه ۲۷ قسمتی از حدیث ۲۹.

آیا این گروه نیستند که باید تصورات غلطی را که از دین در خاطره ها هست با اقدامات صحیح‌تر و تربیتی محو کنند و به اصلاح امور مربوط به خودشان و بررسی علل این بدبینی و برطرف کردن آن‌ها از خاطرها بپردازند؟ و به جای آن خاطره‌های شیرینی ایجاد کنند و آنچه را به تعبیر قرآن حیات طیبه یعنی زندگی پاکیزه انسانی می‌بخشد در ذهن ها جایگزین سازند؟

از غفلت‌هایی که بعضی از رهبران دینی ملل دیگر کرده و مردم روشنفکر را از ساحت دین رانده‌اند درس عبرت بگیرند و درصدد جبران فرصت‌های از دست رفته نیز باشند. مبادا روزی در میان مسلمین نیز این نغمه پیدا شود که نظیر آن را یک نفر نویسنده معروف ایتالیایی در کتاب خود نوشت: ما ایتالیایی‌ها لامذهبی خود را مدیون کلیساهای رم می‌دانیم!

البته در اینجا همه باید توجه داشته باشیم که حساب سوءاستفاده‌چیان از دانشمندان حقیقی دین جداست و نباید فریب بعضی تبلیغات مسموم کننده را خورد که دشمنان داخلی و خارجیِ اسلام عنایت خاصی به آن دارند تا مردم را به تشکیلات دینی خود بدبین سازند و از آنچه باعث وحدت حقیقی مردم می‌شود ممانعت به عمل آورند. به هر حال چون این دستگاه، به نام خدا بر دل‌های مردم معتقد، حکومت می کند، لازمه‌اش این است که برای رضای خدا، اقدامات مفید و لازم به عمل آید، و نیروهای مادی و معنوی که از طرف مردم مسلمان در اختیار رهبران دینی قرار می گیرد به هدر نرود و فداکاری و صراحت لهجه، اولین شرط آن است. مسلمین باید دارای بهترین وسایل تربیتی چه از نظر مدارس عمومی و چه مکتب های دینی و اجتماعی باشند. طلاب علوم دینی مجهز به آنچه لازمه زندگی است نیز باشند و در قسمت‌های مختلف به تناسب ذوق و استعداد تخصص پیدا کنند. عده‌ای که شایستگی کامل دارند در دانشگاه های داخلی و خارجی راه یابند و بتوانند با استعداد و نبوغی که دارند اسلام را معرفی کنند و فاصله‌هایی که به نام متجدد و متدین و عناوین دیگر ایجاد شده است از بین برود. مطبوعات دینی و اجتماعی و رفع کننده حاجت‌های

مردم ایجاد شود که مال و وقت مردم صرف مطالعه مطبوعات منحرف قرار نگیرد. مقدمات تهیه دستگاه امر به معروف و نهی از منکر مجهز و متناسب با روز فراهم آید، و افکار مردم از تلقینات مسموم محفوظ بماند.

در موضوعات مورد حاجت مردم، چه در اعتقادات، چه مسائل مورد ابتلاء و چه تاریخ پیشوایان دینی، در خور فهم و استعداد عموم، به زبان‌های مختلف و مطالب لازم، در دسترس اهل مطالعه قرار گیرد. تشکیلاتی برای جواب دادن به مشکلات و سؤالات مردم فراهم گردد. البته ایجاد تشکیلات منظم با وضع فعلی، مشکلات زیادی در بردارد و مواجه با موانع زیادی ممکن است بشود؛ اما چه باید کرد این وظیفه‌ای است که قرآن بیان می‌کند. «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ» از هر نیروی ممکن باید استفاده کرد و مجهز شد تا غافل‌گیر نشویم. یک وقت چشم باز کنیم ببینیم جز حیرت و ندامت و حسرت چیزی نداریم. سال‌هاست از این کار غفلت شده است، سرگرم به امور جزئی شدیم، از دو سه قرن قبل نقشه‌هایی برای خراب کردن جامعه اسلامی به کار رفت. اما هنوز قرآن دستور می‌دهد: «وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ» سست نشوید؛ محزون نشوید، غصه بی‌فایده نخورید، اگر هنوز شما با ایمان باشید می‌توانید به درجات عالی برسید، و از همه سرفرازتر زندگی کنید. باز یادآوری می‌نماید که اگر ما برای خدا شروع به اولین قدمی که در اختیار داریم بکنیم، خدا به ما یاری خواهد کرد و افکار عمومی مردم مسلمان همراه اصلاحات خواهد بود. «حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (سوره توبه آیه ۶۵)

خلاصه پیشنهاد

پیشنهاد به این دسته از مسئولین امور دینی مسلمین این است که در فکر برقراری یک کنگره اسلامی جهانی (سالانه- فصلی) باشند که در آن، رهبران مورد اعتماد مسلمین، (نه مردم ناشناخته و غیرقابل اعتماد) شرکت کنند و امور مسلمین، تمرکز یابد و قطعاً در سایه آن تمرکز عظیم تمام مشکلات مسلمین مطرح خواهد شد و راه حل صحیح آن پیدا می‌شود و چون روی نیت خیر و صلاح است خدا یاری می‌کند و مورد توجه مسلمین خواهد گشت.

د- پیشنهاد چهارم

یک پیشنهاد هم هست به دستگاه‌های حاکمه‌ای که هم خود را مسلمان می‌دانند و هم اعلامیه حقوق بشر را پذیرفته و در کشورشان تصویب کرده‌اند و جمعیت‌های حمایت از آن در کشورشان تشکیل و ترتیب داده‌اند، ولی عملاً نه عزت اسلامی را دارند و نه افراد آن از حقوق عرفی خود بهره‌مند می‌باشند! و آن پیشنهاد این است که برای رعایت حقوق حقه طبقات مختلف مردم که در زیر تسلط آن‌ها زندگی می‌کنند، قدری به خود آیند و توجه کنند که در کشورشان چه می‌گذرد تا چه حد به اسلام عمل می‌شود و تا چه اندازه آزادی افراد بشر مورد احترام است؟!

آیا سزاوار است تنها به ظواهر اکتفا شود و هیئت‌های حاکمه متوجه مسئولیتی که دارند نباشند؟ حیثیت ملت تحت‌الشعاع اغراض خصوصی یا احساسات یک طرفه قرار گیرد؟ اینان اگر خیرخواه مردمند باید با روشن‌بینی کار کنند مردم را ناراحت و عصبانی ننمایند و کارها را به دست کاردانان بسپارند و از شنیدن حق نرنجند و کارهای مردم را به خود آنان واگذار کنند و دست دزدان اجتماع را از کارها قطع و کوتاه نمایند.

و به طور خلاصه پیشنهاد به این نوع تشکیلات که از دین ظواهری را بیش رعایت نمی‌کنند این است که:

«إن لَم یَکُن لَکُم دینٌ، فَکُونُوا أحرارا فی دُنیاکُم» این جمله را حضرت امام حسین(ع) در آخرین لحظات زندگی خود که مجروح در میدان جنگ افتاده بود؛ خطاب به آن دسته از مردم که به نام حمایت از دین به جنگ فرزند و جانشین به حق پیغمبر اسلام آمده بود فرمود: که ای مردم اگر شما پایبند به دستورات دینی هم نیستید و آخرت را در نظر ندارید، آزادمنش باشید. شما که ادعای دین‌داری و اصلاح دارید از این تهمت‌ها و غارتگری‌ها به یک عده بی‌پناه دست بردارید و شرافت انسانی و آزادمنشی داشته باشید.

آری ما هم باز همین جمله را تکرار می‌کنیم که: «ان لم یکن لکم دین... فکونوا احرارا فی دنیاکم» لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

پروردگارا همه جهانیان را از نعمت آزادی حقیقی در زیر سایه معرفت و ایمان و علم و عدل بهره‌مند فرما. خدایا ما را متوجه نواقص کار خود و موفق به اصلاح آن گردان.
به ما توفیق ده به اسلام واقعی و هدف‌های مقدس جهانی آن آشنا شویم و وظیفه انسانی و اسلامی خود را تشخیص داده به آن وظیفه و تکالیف عمل کنیم. خدایا همه ما و به خصوص آنان را که سرپرست امور در نواحی جهان شده اند به راه راست هدایت فرما و مردم را زیر نفوذ خیانت‌کاران در هر منطقه از مناطق جهان نجات بخش.
«أللّهُمَّ اَحْیِنا حَیاتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَ أمِتْنا مَماتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»
آمینَ یا رَبَ العالَمین الحَمدُاللهِ اولاً و آخراً.

ضمیمه[1]

روز حقوق بشر

به محض انتشار اعلامیه جهانی حقوق بشر مدیر کل سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی پیشنهاد نمود که روز ۱۰ دسامبر به عنوان روز حقوق شناخته شود.
بد نیست توجه داشته باشیم که حدود یک‌صد و بیست سال قبل از وقوع جنگ بین‌الملل اول (یعنی سال ۱۷۹۵) در آستانه انقلاب کبیر فرانسه که منشأ تحولاتی در روابط انسان‌ها گردیده و در مقدمه قانون اساسی فرانسه مطالبی تحت عنوان «اعلامیه حقوق بشر و تکالیف بشر» تنظیم شد که قسمتی از آن در اینجا نقل می‌شود.

اعلامیه حقوق و تکالیف بشر در مقدمه قانون اساسی فرانسه

قانون اساسی ۱۷۹۵ کشور فرانسه دارای ۳۱ ماده مربوط به اعلامیه حقوق و تکالیف بشر و ۳۷۷ ماده اصلی می‌باشد این اعلامیه که سرلوحه قانون اساسی است با جمله ذیل شروع می‌شود:
«ملت فرانسه در قبال واجب‌الوجود اعلامیه ذیل را که حاوی حقوق و تکالیف بشر می‌باشد، اعلام می کند».

۱- مؤلف محترم در ضمیمه کتاب ضمن نقل متن اعلامیه منشور ملل متحد، به توضیح مفاد آن و ارکان سازمان ملل متحد پرداخته است که به دلیل بی‌ارتباط بودن مباحث با موضوع اثر حاضر، از نقل آن معذوریم و خوانندگان محترم را به متن کتاب ارجاع می‌دهیم.

ماده اول: حقوق افرادی که به طور اجتماع زندگی می کنند عبارت است از آزادی، برابری، امنیت و حق تملک.

ماده دوم: آزادی عبارت از این است که اشخاص بتوانند هر کاری را که مایل باشند انجام دهند مشروط بر اینکه عمل آن‌ها صدمه به حقوق دیگران وارد نسازد.

ماده سوم: برابری عبارت از این است که قوانین حمایت‌کننده و قوانین مجازات‌کننده برای عموم یکسان باشد. اصل برابری با اختلافات طبقاتی و امتیازاتی موروثی مانعةالجمع است.

ماده چهارم: امنیت یا آسایش‌خاطر مستلزم این است که هیئت اجتماع، وسایل حفظ حقوق افراد را تأمین کند.

ماده پنجم: حق مالکیت عبارت از این است که اشخاص به هر نحوی که مقتضی و صلاح بدانند تصرفاتی در اموال خود نموده از عایدات آن و همچنین از ثمره کار و کوشش خود بهره‌مند گردند.

ماده ششم: قانون مظهر اراده عمومی است که به وسیله اکثریت مردم یا اکثریت نمایندگان مردم تجلی می کند.

ماده هفتم: عملی که قانوناً ممنوع نشده باید مجاز باشد، هیچ کس ملزم نیست عملی را انجام دهد که در قانون پیش‌بینی نشده باشد.

ماده هشتم: هیچ کس را نمی‌توان به دادگاه احضار نموده مورد اتهام قرار داد و بازداشت کرد مگر در موارد مقرر در قانون و با رعایت تشریفاتی که قانون منظور می‌دارد.

ماده نهم: اشخاصی که شخصاً یا به وسیله دیگران عملیات غیرقانونی انجام می‌دهند مجرم شناخته شده و قابل مجازات می‌باشند.

ماده دهم: هر نوع سخت‌گیری و شدت عمل غیرقانونی نسبت به شخص متهم باید شدیداً مجازات شود.

ماده یازدهم: هیچ کس را نمی‌توان محاکمه کرد مگر پس از استماع دفاع او یا احضار وی به محکمه.

ماده دوازدهم: مجازاتی که در قانون معین می‌گردد نباید از حد لزوم تجاوز کند نوع مجازات باید با اهمیت جرم مطابقت داشته باشد.

ماده سیزدهم: هر نوع عملی که برای تشدید مجازات قانونی معمول گردد جنایت محسوب می‌شود.

ماده چهاردهم: هیچ قانونی اعم از مدنی و جزایی عطف به ماسبق نمی‌کند.

ماده پانزدهم: هرکس می‌تواند نسبت به وقت و کار خود قبول تعهد کند ولی هیچ‌کس مجاز نیست نفس خود را بفروشد و نیز هیچ‌کس را نمی‌توان مورد معامله قرار داد.

ماده شانزدهم: مالیات برای تأمین منافع عمومی وضع می‌شود. مالیات باید با در نظر گرفتن بنیه مالی مؤدیان تعیین و دریافت شود.

ماده هفدهم: حاکمیت ناشی از مجموع افراد است.

و مواد دیگری که در واقع بیانگر انقلاب فکری مردم بوده است و سرفصل حرکت‌های سیاسی در نظام‌های مختلف گردید که فعلاً درصدد بیان آن نیستیم و علاقمندان از اهل فن به متن قانون اساسی فرانسه مراجعه خواهند نمود.

متن بعضی از اصول اجتماعی اسلام در زمینه حقوق بشر (۲۶ اصل اساسی)

۱- آزادگی

و لا تَکُن عَبدَ غَیرِکَ و قد جَعَلَکَ اللهُ حُرّاً

۲- حرمت انسان

مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا

۳- اصل اهتمام

مَنْ اَصْبَحَ و لم یَهْتَمَّ بِأُمورِ الْمُسْلِمینَ فَلَیْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلاً یُنادی یا لِلْمُسْلِمینَ فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ

۴- سعی

أن لَیْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی

۵- تقوی

إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ

۶- علم

إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء

۷ و ۸- امانت و تعهد

الَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ

۹- مسئولیت شخصی

لاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی

۱۰- مشاغل عامه راه اعاشه نیست

إِنَّ عَمَلَکَ لَیْسَ لَکَ بِطُعْمَةٍ وَ لَکِنَّهُ فِی عُنُقِکَ أَمَانَةٌ

۱۱- عدم جواز اکل به باطل

وَلاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَالَکُم بَیْنَکُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَی الْحُکَّامِ لِتَأْکُلُواْ فَرِیقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ

۱۲- تمرکز قوا علیه متجاوز:

وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَی الْأُخْرَی فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلَی أَمْرِ اللَّهِ

۱۳- برادری

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ

۱۴- اطاعت

لا طاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فی مَعْصیةِ الْخالِقِ

۱۵- عدم ضرر و ضرار

لا ضَرَرَ و لا ضِرار

۱۶- انحصار گری نیست

لا حِمی فِی الاسْلام

۱۷- دانش طلبی فریضه است

طَلَبُ العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ

۱۸- تنعم نامحدود روا نیست

ما رَأَیْتَ نِعْمَةً مُوفُورَةً اِلّا وَ فی جانِبِها حَقٌّ مُضَیَّعٌ

۱۹- اسراف نیست

إِنَّهُ لَا یحِبُّ الْمُسْرِفِینَ

۲۰- تبذیر نیست

إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوَانَ الشَّیاطِینِ

۲۱- آثار آبادان سازی زمین

أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَکُمْ فِیهَا

۲۲- حق مطالبه عدل

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ

۲۳- آزادی اقامت

خَیْرُ الْبِلاَدِ مَا حَمَلَکَ

۲۴- مرکز مراجعه بدون ترس

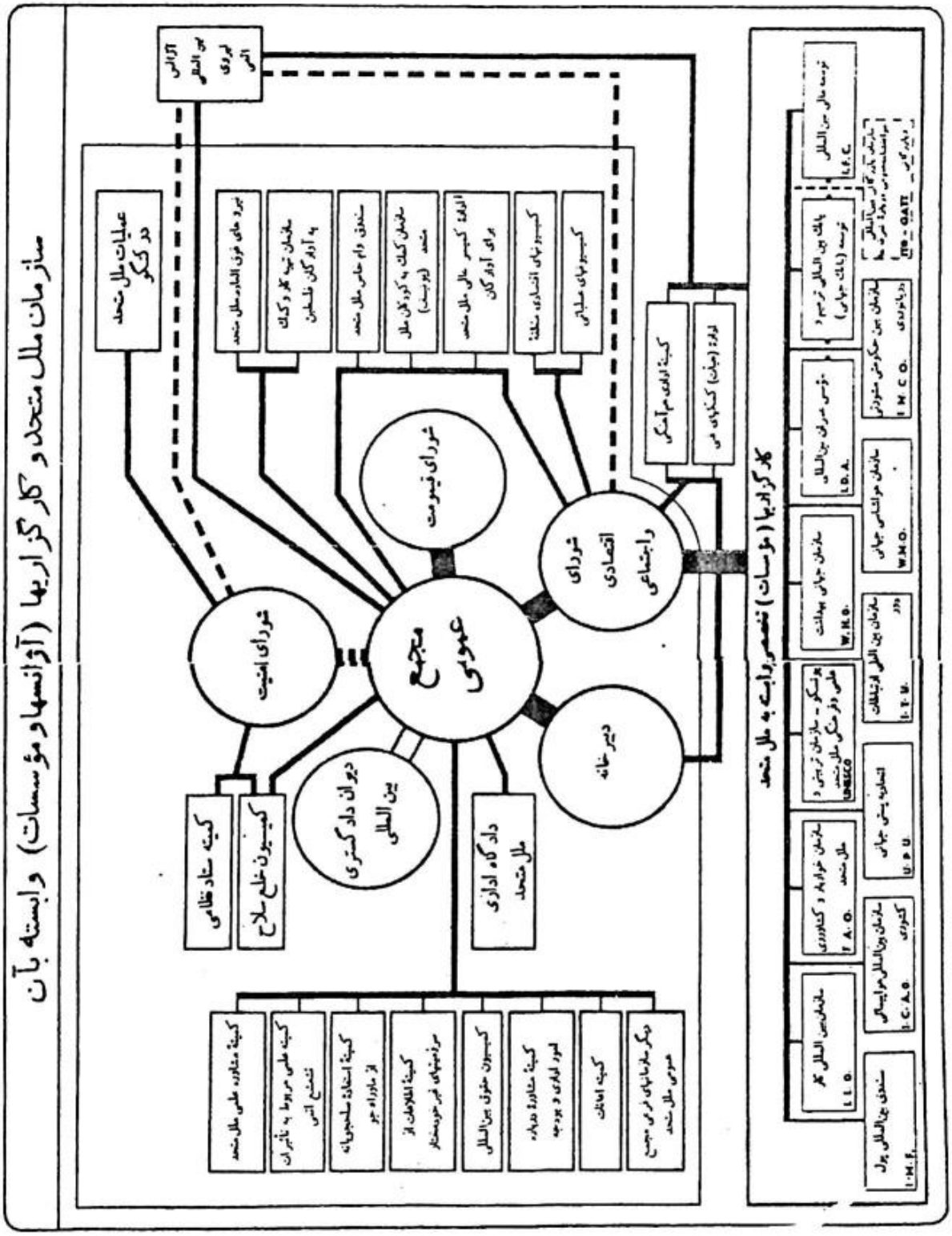
لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا یُؤْخَذُ لِلضَّعِیفِ حَقُّهُ مِنَ القَوِیِّ غَیْرَ مُتعتعٍ

۲۵- الزامی در عقیده نیست

لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ

۲۶- تبعیضی در کار اجرای مقررات نیست و همه از امتیاز و امکان مساوی برخوردارند

بَعْضُکُم مِّن بَعْضٍ



نمودار سازمان ملل متحد و کارگزاری‌ها (آژانس‌ها و موسسات) وابسته به آن

فصل پنجم

پاسداران صلح و همزیستی[1]

۱- عمیدزنجانی، عباسعلی، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۴۴.

مقدمه چاپ دوم

بی‌شک در دنیایی که از شعارهایی چون «همزیستی» و «صلح» و «زندگی مسالمت‌آمیز» به صورت دامی مخوف برای مقاصد استعماری و استثماری، سودجویی‌های مفتضحانه‌ای می‌شود و خشونت‌آمیزترین ستم‌ها و ظالمانه‌ترین استثمارها و خونین‌ترین درگیری‌ها در ستار این شعارهای به ظاهر مقدس و ایده‌آل انجام می گیرد طرح بحثی تحت عنوان «اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز» نمی‌تواند چندان جالب توجه و واجد ارزش عملی باشد.

زیرا که امروز برای امت اسلامی مسئله‌ای به عنوان همزیستی مسالمت‌آمیز، مطرح نیست و راه‌گشایی در این زمینه، نه تنها هیچ‌یک از مشکلات مسلمین را حل نمی‌کند بلکه راه‌ها و فرصت‌های تازه‌ای را نیز برای گسترش نفوذ و تسلط ظالمانه در اختیار دشمنانشان قرار می‌دهد.

اگر در شرایط گذشته که دشمنان اسلام، ملل اسلامی را به خشونت و وحشیگری و پیروی از سیاست شمشیر و خونریزی متهم می‌کردند، طرح این بحث به منظور دفاع از جامعیت اسلام و توجیه مکتب سازنده جهاد مقدس و ارائه آرمان صلح‌جویانه اسلام ضروری بود، امروز دیگر برای امتی که مهلک‌ترین ضربه‌ها و زیان‌بارترین خسارت‌ها را از همزیستی‌ها و صلح‌های دروغین و طرفداران ماسک‌دارش دیده‌اند شعار همزیستی جای خود را به شعار مقدس جهاد داده است.

این احساسی است که برای هر مسلمان آگاه از وضع جامعه اسلامی کاملاً طبیعی است، زیرا او که هرگونه ستم و خیانت و خسارت و اسارت فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جامعه خویش را از همین صلح دوستان همزیستی‌گرا دیده است هرگز نمی‌تواند از شعار «همزیستی مسالمت آمیز» تصویری ایده‌آل در خاطرش بیافریند و یا برای مدعیان این شعار آغوش بگشاید.

ولی در کنار این واقعیت، به حقیقتی دیگر نیز باید توجه داشت که ما در بررسی و توجیه جنبه‌های سازنده و اجتماعی اسلام نباید گوش به آهنگ دیگران که دشمنانند باشیم آن‌گاه

که دم از خشونت و وحشیگری مسلمین می زنند ما آیین خود را مکتبی صلح‌جو و همزیستی‌گرا معرفی کنیم و آنگاه که آنان شعار همزیستی و صلح را پیش می‌کشند یک‌باره اسلام را در قالب مکتب «مرگ سرخ» و «پیکار خونین» خلاصه نماییم. بدون آنکه هشیارانه بنگریم که هدف دشمن در جبهه‌گیری تهمت زدن دیروزش با دعوت به صلح و همزیستی امروزش یکی بیش نیست و در مکتب جامع اسلام نیز شعار همزیستی و صلح به اشعار جهاد مقدس دوتا نیست.

ما اگر در برابر تهمت دیروز همزیستی را در قالب جهاد مقدس اسلام مطرح می کردیم و امروز نیز جهاد اسلامی را به عنوان گذرگاه صلح و همزیستی ارائه می‌نمودیم هرگز دچار آن چنان تناقضی نمی شدیم که اکنون دامن‌گیرمان شده و خواننده جستجوگر مسلمان نمی‌داند آن سخن را بپذیرد که نویسنده‌ای پژوهشگر اسلامی، اسلام را در قالب آن چنان مکتبی صلح‌جو و همزیستی طلب معرفی می کند که طمع سوء استفاده را در هر دشمنِ در کمین نشسته‌ای بر می‌انگیزد و یا بدان داعیه گوش فرا دهد که اسلام را مکتبی جنگ افروز و خونریز می‌شمارد که انسان تشنه صلح و زندگی مسالمت‌آمیز را فرسنگ‌ها می‌راند.

در اسلام جامع، شعار همزیستی منهای جهاد مقدس به آن اندازه پوچ است که جنگ و خونریزی بدون تحقق بخشیدن به زندگی مسالمت‌آمیز پوک و بی‌ارزش می‌باشد.

سخن آخر: در بررسی و ارائه حقائق اسلام باید از قالب مصالح شرائط زمان بیرون آمد و در سطحی جامع آن‌چنان که ویژگی اسلام است به طرح و بررسی پرداخت ولی نه به شکل کلیات گویی و مفاهیم‌بافی بلکه به صورتی که نتیجه بحث نمایان‌گر راه عملی در شرائط خاص زمان باشد.

این کتاب که اولین بار در سال ۱۳۴۴ به چاپ رسیده و اینک چاپ دوم آن با تجدیدنظر کلی و به شکلی جالب تر تقدیم می‌گردد، گرچه به ظاهر سخن از تاریخ گذشتهٔ مسلمین به میان می‌آورد و در مقایسه با ملل دیگر روح انسان دوستی و صلح‌طلبی و همزیستی‌گرائی مسلمین را در حال جنگ و صلح به صورتی افتخارآفرین و در خور تقدیس تصویر می‌کند ولی خواننده آگاه و جستجوگرش را در عین توجه دادن به ماهیت صلح شرافتمندانه‌ای که

مسلمانان دیروز در سایه جهاد مقدس به آن دست یافتند به مسیرش نیز آگاه می‌سازد که مسلمان باید همواره پرچم‌دار چنین صلحی و در راه چنان جهادی باشد که همزیستی و جهاد را یک‌جا در خدمت جامعه بشری به کار گیرد و آن‌گاه به فرمان قرآنش به طور سمبلیک امتی پیشرو و پیش‌قدم در راه «صلح با جهاد» و «جهاد برای صلح» گردد.

پیشگفتار

اسلام دین شمشیر؟!

هر واحد اجتماعی که بر اساس یک یا چند امتیاز خاص تشکیل ملتی را می‌دهد در روابطی که به حکم ضرورت اجتماعی با توده‌ها و ملل دیگر پیدا می کند، ناگزیر از یک سلسله مقررات و قوانینی می‌باشد که خط‌مشی و سیاست آن ملت را در برابر ملت‌های هم‌جوار و غیر هم‌جوار دیگر مشخص می‌سازد.

پر واضح است که چگونگی این مقررات ارتباط مستقیمی با سرنوشت ملت‌ها داشته و تعدیل و تنظیم آن برای ملل و جامعه‌های متشکل و پایبند به حیات اجتماعی ضرورت حیاتی دارد.

و روی این اصل کلی هر دین و قانونی که ضمانت اداره جمیع شئون حیاتی توده و جامعه‌ای را به عهده می گیرد لازم است در عرض قوانین و احکامی که برای استقرار نظم و عدالت در روابط فی‌مابین افراد ملت معین می کند، برای تنظیم روابط خارجی نیز مقررات عادلانه‌ای پیش‌بینی نماید تا بدین‌وسیله هدف خود (قانون و یا دین) را در سایه امنیت داخلی و خارجی تحقق بخشد.

با توجه به این توضیح مختصر به خوبی روشن می شود که دین اسلام با نظارت عمومی و کاملی که در مورد جمیع شئون و جهات مختلف حیات فرد و اجتماع و بالخصوص وضع حکومت دارد بلکه خود سازنده ملت و حکومت ممتازی می‌باشد نمی‌تواند از این قسمت حیاتی چشم پوشیده و در زمینه تنظیم روابط مسلمین و حکومت اسلامی با ملل دیگر سکوت اختیار نماید.

خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که آیین آسمانی اسلام محدود به یک قطعه از زمان و دوره معین نبوده و جنبه جاودانی دارد و نیز تطور امم و اختلاف توده‌های انسانی یک حقیقت اجتناب‌ناپذیر می‌باشد، جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌ماند که حل این مشکله حیاتی در طول ادواری که اسلام حکومت می‌کند یکی از هدف‌های اساسی قانون اسلام بوده و اصولاً مقررات مربوط به این جهت حیاتی شالوده دعوت اسلامی را تشکیل می‌دهد. پرواضح است که اسلام که خود را یک آیین جهانی و جاودانی معرفی کرده است بدون داشتن یک قانون صریح و کامل درباره روابط ملل نمی‌تواند رسالت خود را ایفا نماید.

ولی از آنجا که اسلام توده خاص و ملت بالخصوصی را برای دعوت خود اختصاص نداده و گسترش تعالیم خود را در میان جمیع توده‌های بشری به عنوان هدف اساسی دعوت معرفی کرده است از این رو سیاست خاص و رویه متمایزی را درباره چگونگی روابط خارجی ملت مسلمان و حکومت اسلامی تعقیب و تشریع نموده که طبعاً با قوانین عرفی که بر اساس محدودیت‌های نژادی و حکومتی و جغرافیایی ملحوظ می‌گردد تباین و اختلاف کامل دارد.

این سیاست و خط مشی که قرآن مقرر نموده بود در مدت حیات پیغمبر اسلام به صورت ساده و متناسب با مقتضیات آن عصر عملی شد و پس از رحلت آن حضرت نیز تا مدتی همچنان ادامه داشت و مسلمین همان سیاست و رویه را درباره ملل همجوار بالخصوص یهودیان و مسیحیان تعقیب می‌نمودند.

ولی انحرافاتی که به تدریج در شئون مختلف حکومت‌های اسلامی پدید آمد سرانجام ادامه این سیاست و خط‌مشی اسلامی را در مورد روابط خارجی مسلمین متوقف ساخت و حکومت‌هایی که به نام اسلام زمام امور مسلمین را به دست گرفته بودند از انجام مسئولیت‌هایی که اسلام مقرر کرده بود سرباز زده و بیشتر بنا به میل و خواسته‌های خود رفتار نمودند و نسبت به ملل غیر مسلمان روشی را پیش گرفتند که چندان با مبانی و دستورات اسلام وفق نمی‌داد و اصولاً این گونه حکومت‌ها توجه و علاقه‌ای درباره روابط خارجی- بجز در مواقع ضرورت که شرائط خاصی ایجاب می‌کرد- از خود نشان

نمی دادند و اغلب نیرو وهمشان برای حفظ حکومت و موقعیت و تحکیم آن مبذول می گردید و از آنجا که حکومت اسلامی آن طوری که اسلام برای جامعه مسلمین پیش‌بینی و مقرر کرده بود تحقق نیافت به ناچار اختلافات داخلی و تنازع بر سر حکومت، مسلمین را از هدف‌های اصلی اسلام منحرف و از انجام وظائفی که درباره تبلیغ و دعوت اسلامی و تنظیم روابط خارجی با ملل غیرمسلمان داشتند باز داشت.

تا آنجا که سیادت و عظمت سابق را از دست داده حتی از حفظ و دفاع از استقلال و موجودیت خود نیز سرباز زده و راه را برای تسلط بیگانگان باز و عملاً سرزمین‌های وسیع و هستی خود را در حلقوم استعمار انداختند.

امروز وقتی ما اوضاع کشورهای اسلامی را به دقت بررسی می کنیم مسلمین را فرسنگ‌ها از تعلیمات و نظام‌های اسلامی به دور می‌بینیم و چه بسا با شرائطی که از نظر سیاست‌های بین‌المللی در حکومت‌های فعلی اسلامی مشاهده می‌شود تعقیب سیاست صحیح و قانون اسلام از طرف حکومت‌های مسلمین امکان ناپذیر به نظر می‌رسد.

ولی حقیقت این است که همان‌طوری که انحرافات به طور تدریج در اعماق جامعه مسلمین در طول دوران‌های گذشته ریشه دوانیده و وضع حاضر را به وجود آورده است باید برای تجدید سیادت و عظمت و حاکمیتی که اسلام در سایه قانون قرآن پیش‌بینی نموده است جامعه مسلمین به وحدت و اسلام واقعی گراییده و دامن آیین پاک اسلام و جامعه خود را از لوث انحرافاتی که در این مدت طولانی چهره واقعی اسلام و عظمت و برتری تعالیم آن را پوشانیده جلا بخشند و در مسیری که اسلام برای حکومت صالحه اسلامی مقرر کرده است راه مجد و عظمت و استقلال را بپیمایند.

آن وقت است که قانون همه جانبه اسلام نه تنها به صورت یک رژیم قابل عمل جلوه خواهد نمود بلکه در سایهٔ آن جامعه‌ای مترقی و ملتی صالح و نیرومند به وجود می‌آید که خود طلیعه یک حکومت جهانی و وحدت قانون و عقیده و صلح و همزیستی به معنی حقیقی کلمه می‌باشد.

بر اثر همان انحرافاتی که دامن گیر حکومت های اسلامی شده بود در پاره‌ای از موارد بر خلاف مقررات و اصولی که اسلام در مورد بیگانگان دستور داده بود رفتار خشونت‌آمیزی

نسبت به مسیحیان و یهودیان از طرف بعضی از عمال و زمامداران مسلمین به وقوع پیوست که بعدها دستاویز مبلغین مسیحی شده و از آن به عنوان یک حربه برّنده و ایراد اساسی بر علیه اسلام و مسلمین سوءاستفاده کردند و اسلام را دین شمشیر و مسلمین را مردمی خون-خوار معرفی نمودند!

در صورتی که همین رفتار خشونت‌آمیز حکام مسلمین که شاید از چند مورد جزئی تجاوز نکند در مقابل رفتار وحشیانه و شکنجه های حیوانی که از طرف مسیحیان و یهودیان نسبت به مسلمین بلکه در مورد یکدیگر و چه بسا درباره هم‌کیشان خود بر اساس تعصبات مذهبی اعمال می‌شد نه تنها نادیده گرفتنی است بلکه خود رفتاری مسالمت‌آمیز تلقی می‌شود.

اضافه بر اینکه این گونه رفتارهای خشن فقط در چند مورد و از طرف بعضی از عمال حکومت های منحرف مسلمین بوده و روش عمومی مسلمین در طول تاریخ اسلام کاملاً مسالمت‌آمیز و بر اساس همزیستی و صلح بوده است.

در هر صورت همین تبلیغات زهرآگین کشیش ها و مبلغین مسیحی افکار عمومی اروپای مسیحی را در مورد روش اسلام و رفتار مسلمین با گروه‌های مخالف و ملل غیر مسلمان مسموم و مسلمانان را در نظر آنان ملتی متعصب و خشن منعکس نمود تا آنجا که هنگامی که تئوری «جامعه ملل» در نیمه قرن نوزدهم برای اولین بار در تاریخ سیاسی جهان به صورت یک اتحادیه کوچکی از ملل اروپایی نضج می گرفت یکی از حقوق‌دانان و قضات معروف آن زمان بنام «لوریمر» درباره همکاری «جامعه ملل» با ملل مسلمان چنین اظهار عقیده کرد:

«مادامی که اسلام باقی است صلح و سازش پیروان اسلام حتی با کلیمی‌ها و مسیحی‌ها و از این بالاتر با سایر افراد بشر یک مسئله لاینحلی خواهد بود»!

قاضی و حقوقدان نامبرده در مقابل، پیشنهاد نمود که پیروان آیین مسیحیت که اصل «زندگی کنید و بگذارید زندگی کنند» را تبلیغ می کنند به طور انحصار مشمول شناسایی کامل سیاسی ملل باشند!

باز در کنگرهٔ وین (۱۸۱۵- ۱۸۱۴) یک نماینده رسمی از طرف دولت متبوع خود، مسلمانان را به عنوان یک ملت وحشی یاد نمود و عضویت آنان را در جامعه ملل زشت و ناپسند نامید!

و از طرف دیگر ایادی استعمار نیز از این وسیلهٔ تبلیغی برای مقاصد سیاسی استعماری استفاده شایانی نمودند و از این راه تاریخ اسلام را تحریف و در اذهان جوانان مسلمان و فریفتگان فرهنگ غرب تخم نفاق و شبهه و چه بسا حس نفرت نسبت به کیش شرقی کاشتند. منافعی که از این راه عاید استعمار می‌شد شایان توجه بود زیرا او می‌توانست با این گونه تبلیغات علاقه مسلمین را نسبت به دین مقدس اسلام و گذشتهٔ پر افتخار خود که بزرگ‌ترین مانع مقاصد و اغراض استعماری او بود تضعیف و به تدریج از بین ببرد تا شرقی را اسیر و کشورهای وسیع اسلامی را مانند کشورها و ملت های آفریقایی به زنجیر اسارت بکشد. این بود که از مدت ها قبل دسته های مختلف ایادی استعمار تحت عناوین گوناگون به سرزمین‌های اسلامی سرازیر شدند؛ عده‌ای به عنوان تبشیر و مبلغ مسیحی و جمعی به نام مستشرق و عده‌ای به عناوین دیگر صمیمانه در خدمت اربابان استعمارچی خود کوشیدند و یک سلسله شبهات و مطالب ضداسلامی را به عنوان تحقیقات علمی بخورد جوانان و تحصیل کرده های مسلمان شرقی دادند و اسلام را به صورت یک نوع عقیده و تعلیمات فاقد نظام‌های اجتماعی و سیاسی و گذشتگان آنان را ملتی متعصب و وحشی معرفی نمودند و در مقابل، دین تحریف شدهٔ مسیحیت را دین زندگی و صلح‌جویی و مسیحیان را طرفدار همزیستی و صلح قلمداد کردند. عده‌ای از روشنفکران و حقوق‌دانان ما نیز بدون اینکه زحمت مطالعه و بررسی حقوق و قوانین همه جانبه اسلام را بر خود هموار سازند همان نغمه‌هایی را که به وسیله ایادی استعمار در میان مسلمین ساز شده بود تکرار و چه بسا در پاره‌ای از گفتارها و نوشته‌های خود بدان اعتراف و تظاهر نمودند و چنین پنداشتند که اسلام اساساً فاقد یک سیستم قانون مترقی بوده و بالاخص از یک ایدئولوژی صریح در روابط بین‌المللی و اصول و قوانین آن بی‌بهره می‌باشد. نتیجه‌ای که از این پندار بی‌اساس گرفته می‌شد این بود که سیستم حقوق اسلام نمی‌تواند اداره یک جامعه مستقلی را در

شرایط کنونی جهان که روابط گوناگون بین‌المللی را خواه ناخواه ایجاب می کند به عهده گرفته و تمام حقوق آن را بر اساس یک دکترین صحیح و روشن تضمین نماید. ما می‌توانیم سخنان گذشته را با صرف‌نظر از جنبه‌های تبلیغاتی آن و هو و جنجال‌هایی که در پیرامون این گونه ایرادات به نفع استعمار به عمل آمده در دو جمله زیر خلاصه کنیم:

۱- رفتار مسلمین در طول تاریخ روابطی که با گروه ها و ملل غیر مسلمان داشتند خشن و توأم با تعصب و چه بسا وحشیانه بوده است؟!

۲- اسلام فاقد یک سیستم صریح قانون برای تنظیم روابط بین‌المللی بوده و در این‌باره مقرراتی جز دستور جنگ ندارد و دین اسلام دین شمشیر است؟!

پاسخ به این دو ایراد یا سؤال، موضوع بحث جالب و ارزنده و قابل مطالعه‌ای است که مؤلف سعی کرده است با اطلاعات محدودی که در تاریخ و قوانین جامع‌الاطراف اسلام دارد بررسی‌ها و توضیحات کافی در این زمینه که افکار عدهٔ زیادی را به خود مشغول و احیاناً برای بعضی ایجاد شبهه نموده است به علاقمندان بحث های فکری و سازنده اسلامی تقدیم دارد. از آنجا که تشریح کامل و توضیح جامع‌الاطراف درباره دو بحث مزبور حجم کتاب را از حد متعارف خارج می‌نمود و از طرف دیگر نوع بحث در مورد دو سؤال مزبور متفاوت بود، لذا چنین به نظر رسید که این دو بحث از هم تفکیک و کتاب حاضر به بحث در پیرامون مطلب اول اختصاص داده شود و بحث دوم در فرصت جداگانه‌ای در دسترس خوانندگان محترم قرار گیرد[1]. در این کتاب به منظور مقایسه روش مسلمین در روابط خارجی با رفتاری که پیروان ادیان دیگر نسبت به بیگانگان روا داشته‌اند ابتداء دورنمایی از تعصبات مذهبی یهودیان و مسیحیان نسبت به یکدیگر ترسیم شده و آنگاه رفتار خشونت‌آمیز بت‌پرستان و یهودیان و مسیحیان در مورد مسلمین مورد بررسی قرار گرفته سپس به صفحات درخشان تاریخ روابط خارجی مسلمین و مظاهر مسالمت و تجلیات عالی‌ترین روح صلح‌دوستی و تسامح پرداخته شده است[2] و ناگفته پیداست که بدون توجه و مطالعه

۱- در این زمینه به کتاب‌های «اسلام و حقوق ملل» و «بنیادهای اصیل ملیت» و «حقوق اقلیت‌ها» مراجعه شود.

۲- در این اثر به منظور رعایت حجم کتاب، صرفاً مباحث فصول مربوط به جامعه اسلامی و اندیشه‌های آن نقل می‌شود.

صفحات تاریک تعصبات مذهبی پیروان سایر ادیان و جنایات ننگینی که اینان با توسل به آیین‌های ساختگی خود مرتکب شده‌اند درک حقیقت و میزان مسالمت و انسان‌دوستی و مدارای مسلمین امکان نخواهد داشت و این مطلب خود ترتیب طبیعی فصول کتاب را به وضوح می‌رساند.

عباسعلی عمید زنجانی

سند افتخار مسلمین[1]

۱- عالی‌ترین مظهر مسالمت و انسانیت

اکنون اگر ما بار دیگر به صفحات اول تاریخ ۱۴ قرن پیش برگردیم و آن را از ابتدا به دقت مورد بررسی قرار دهیم به جز صفحات تاریک و ننگین گذشته با صفحات نورانی و پرافتخاری روبرو می‌شویم که مفهوم حقیقی زندگی انسانی و مسالمت و صلح‌جویی را در برابر دیدگان کنجکاو ما مجسم می‌سازد.

این صفحات افتخارآمیز طرز رفتار مسلمانان را در طول تاریخ روابطی که با پیروان سایر ادیان و مذاهب داشته‌اند کاملاً برای ما شرح می‌دهد و به خوبی این حقیقت را ثابت می‌کند که روش مسلمانان در برابر مخالفین و گروه‌ها و ملل غیر مسلمان و حتی دشمنانی که درصدد نابود کردن آیین اسلام و مسلمین بر می‌آمدند نه تنها ظالمانه و خشونت‌آمیز نبوده بلکه همواره بر اساس احترام و دفاع از تعهدات و پیمان‌های دوجانبه و مراعات اصول اخلاقی و مسالمت بوده و از حدود صیانت رسالت و حقوق خود و دفاع از ضروری‌ترین حق انسان‌ها (آزادی فکر و عقیده) تجاوز ننموده است.

۱- این بحث ذیل عنوان «فصل سوم» کتاب و از صفحه ۱۴۱ به بعد مطرح شده است. نظر به اینکه مطالب مطروحه در دو فصل اول و دوم ارتباط مستقیمی با مباحث این اثر نداشت، از نقل آن‌ها چشم‌پوشی گردید. عناوین و مباحث فصول اول و دوم کتاب «پاسداران صلح و همزیستی» عبارتند از: فصل اول: دورنمایی از تعصبات مذهبی فصل دوم: با مسلمانان چگونه رفتار نمودند؟! مسلمین در چنگال بت‌پرستان.

همین واقعیات و مسلمیات تاریخی است که به تنهایی می‌تواند در برابر آن همه شایعات دروغین و تهمت‌های ناروایی که بر اثر یک سلسله تبلیغات دامنه‌دار مبلغین مسیحی و دشمنان اسلام در زمینه روش عملی مسلمانان با ملل غیر مسلمان در اذهان عده‌ای جا گرفته است، حقیقت امر را روشن نموده و خود پاسخ دندان‌شکنی برای این گونه ایرادها و نکته-گیری‌های مغرضانه و نابجا باشد.

اینک ما اولین صفحات تاریخ اسلام را ورق می‌زنیم و عکس‌العمل پیامبر اسلام(ص) را در برابر آن همه مرارت‌ها و آزارها و شکنجه‌های طاقت‌فرسایی که خود و پیروانش از کفار قریش و بت‌پرستان مکه چشیدند مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

در فصل گذشته دیدیم که پیامبر اسلام(ص) و یارانش پس از ۱۳ سال تحمل انواع مشقت ها و شکنجه‌های جانکاه ناگزیر به مدینه مهاجرت کردند و در مدینه نیز مورد تهاجم دستجات متشکل و مسلح مشرکین و احزاب بت‌پرستان واقع شدند.

ولی در مقابل، پس از آنکه تفوق نیروی مسلمین بر نیروی مشرکین طی جنگ های متعدد خصوصاً در جنگ احزاب روشن شد و با توسعه روز افزون اسلام و نفوذ معنوی پیامبر اکرم(ص) در میان قبائل مختلف، بت‌پرستان نیروی خود را برای مقابله با مسلمین از دست دادند. باز تا هنگامی که نقض عهد ننموده بودند و به پیمان معروف حدیبیه به دیده احترام می‌نگریستند از طرف مسلمین مورد تعرض واقع نشده و از ناحیه آنان در کمال امن به‌سر می‌بردند و پیمان مزبور نیز خود شاهد دیگری بر رویه مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه پیامبر اسلام(ص) محسوب می‌شود. این پیمان در سال ششم هجری هنگامی که آن حضرت با گروهی از یارانش به قصد زیارت کعبه از مدینه به سوی مکه رهسپار شده بود در یکی از منازل خارج شهر مکه بین پیامبر اسلام(ص) و نماینده مشرکین منعقد و به امضاء طرفین رسید.

پیشنهاد پیمان صلح از طرف پیامبر اکرم(ص) ابراز شده بود و مشرکین مکه ابتدا آماده جنگ بودند و سوگند یاد کرده بودند که به هر وسیله‌ای که ممکن باشد از آمدن آن حضرت به مکه جلوگیری نمایند از این‌رو ارتش مجهزی به فرماندهی خالدبن‌ولید ترتیب داده برای مقابله با مسلمین به خارج مکه فرستاده بودند.

ولی پیامبر اکرم(ص) با وجود اینکه نیروی کافی برای سرکوبی بت‌پرستان مکه و اشغال شهر در اختیار داشت باز با دشمنان سرسخت خود از در صلح و مسالمت وارد شده ابتدا نماینده‌ای پیش سران مکه فرستاد و آنان را دعوت به صلح نمود و یادآور شد که آمدن مسلمانان به مکه به منظور زیارت خانه خدا می‌باشد و قصد جنگ و تعرض در کار نیست و هدایایی نیز برای ابوسفیان یکی از سران بت‌پرستان قریش گسیل داد.

سران مکه در برابر پیشنهاد پیامبر اسلام(ص) تن به صلح نداده و برای ابراز دشمنی و کینه قلبی خود مرکب نماینده مسلمین را که از مرکب‌های مخصوص پیامبر اکرم(ص) بود پی کردند. پیامبر اکرم ناگزیر برای بار دوم نامه‌ای به سران قریش نوشت و آنان را به صلح دعوت نمود. سرانجام مشرکین مکه حاضر به صلح شده و سهیل بن‌عمر را به نمایندگی خود به اردوگاه مسلمین فرستادند.

نماینده مشرکین شرایط سنگینی برای صلح پیشنهاد نمود ولی از آنجا که منظور پیامبر اکرم(ص) پایان دادن به جنگ و خونریزی بود به خاطر صلح و آسایش و امنیت عمومی به تمام آن شرایط تن در داد تا آنجا که هنگام نوشتن متن پیمان صلح در مقابل اعتراض نماینده مشرکین که با نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم و لقب رسول‌الله اظهار مخالفت می‌نمود حاضر شد در آغاز عهدنامه شعار بت‌پرستان (باسمک اللهم) نوشته شود و به جای کلمه رسول‌الله نیز محمدبن عبدالله ثبت گردد.

تمام مواد این پیمان به نفع مشرکین تنظیم یافته بود و با این پیمان مسلمانان قسمتی از حقوق مشروع خود را از دست می‌دادند. در این پیمان قید شده بود که:

۱- افرادی که از قریش در مکه اسلام آورده‌اند نمی توانند مکه را ترک گفته و به محمد بپیوندند و اگر کسی از آنان به نزد محمد برود، وی باید او را به مکه برگرداند.

۲- در مقابل، باید یاران محمد در پیوستن به اردوگاه قریش آزاد باشند و اگر کسی از آنان به قریش بپیوندد مسلمانان حق برگرداندن او را ندارند!

۳- باید کسانی که تمایل به مخالفت با محمد دارند آزاد باشند و مخالفین قریش نیز در کار خود آزاد خواهند بود.

۴- محمد و یارانش باید از همان حدیبیه قبل از زیارت خانه خدا و ورود به مکه مراجعت نمایند و زیارت کعبه را به سال آینده موکول سازند.

۵- سال آینده تنها سه روز برای زیارت محمد و یارانش منظور می‌گردد و آن‌ها حق ندارند بیش از مدت مزبور در مکه توقف نمایند.

۶- در مدت سه روزی که محمد و یارانش توقف خواهند داشت نباید اسلحه آنان از شمشیرهای غلاف شده تجاوز کند و هر نوع اسلحه نیز ممنوع می‌باشد.

۷- این پیمان برای مدت ده سال و بنا به نقل واقدی به مدت دو سال اعتبار خواهد داشت.

این پیمان به خط علی ابن ابیطالب (ع) نوشته شد و گروهی از مسلمانان بدان شهادت دادند و نماینده رسمی مشرکین نیز آن را از طرف سران قریش امضاء نمود.

پس از انعقاد این پیمان جمعیت مسلمین که بالغ بر هزار و چهارصد نفر بودند به دستور رسول اکرم (ص) به مدینه مراجعت نمودند و تا هنگامی که پیمان مزبور از طرف بت‌پرستان مکه مورد احترام بود پیامبر اکرم (ص) و یارانش مواد آن را به دیده احترام می نگریستند و روابط مسلمین با مشرکین مکه بر اساس مواد عهدنامه مزبور بود تا آنجا که با وجود تفوق نیروی مسلمانان حاضر شدند برادران و خویشاوندان مسلمان آنان در زندان بت‌پرستان باقی بمانند و افرادی که به اشتیاق دیدار برادران و هم‌کیشان و بالاخره پیامبر گرامی خود از زندان مرارتبار قریش به آنان پناه می بردند دوباره به دست خیانت پیشه دشمنان آنان سپرده شوند!

اباجندل فرزند سهیل‌بن‌عمر نماینده مشرکین مکه هنگامی که پدرش برای گفتگو درباره صلح به اردوگاه مسلمین آمده بود از فرصت استفاده نموده و به برادران هم‌کیش خود ملحق شده می‌خواست بدین‌وسیله جسم و روان خود را از مرارت‌های طاقت‌فرسای زندان قریش نجات بخشد. ولی سهیل‌بن عمر ناگهان چشمش به فرزند خود افتاده و او را در میان مسلمانان می‌بیند آتش کینه در دلش زبانه می کشد و سیلی محکمی بر صورت فرزند مسلمانش می‌نوازد و کشان کشان وی را از مسلمانان دور می‌سازد!

اباجندل که به امید نجات از زندان مشرکین دل خوش نموده و دیدار پیامبر اسلام(ص) و محیط آزاد جدید غم‌ها و شکنجه‌ها و آلام گذشته را از یادش می‌برد در برابر این حادثه که به دست پدر بار دیگر به سیاه‌چال زندان مشرکین باز می گشت به خود لرزیده و شروع به ناله و استغاثه می کند و از مسلمانان می‌خواهد که وی را از دست ظالمانه پدرش نجات دهند. نکته جالب توجه اینکه استغاثه وی نه برای نجات از آزار مشرکین بود چه مسلمانان در حقیقت به آزارها و شکنجه‌های بت‌پرستان مکه خو گرفته و بدان تحمل می‌ورزیدند. بلکه او فریاد می زد: هان ای گروه مسلمانان! به داد من برسید مرا بار دیگر به مشرکین باز می گردانند دین من در خطر است! فریادهای دل‌خراش فرزند مسلمان نماینده مشرکین، مسلمانان را به سوی او متوجه نمود ولی پیامبر اکرم(ص) ناگزیر به جهت مراعات پیمان صلح اقدامی برای نجات وی نکرد و جوان مسلمان را دلداری داد و به وی توصیه نمود که صبر کند تا خداوند برای او و سایر مسلمانانی که در چنگال مشرکین دچار هستند راه نجاتی فراهم نماید.

بار دیگر یکی از مسلمانان مکه به مدینه پناهنده شد ولی این بار نیز پیامبر اکرم(ص) به پیمان مشترک عمل نمود و ابوبصیر را همراه دو نفر از مکیان که برای برگرداندن وی به مدینه آمده بودند روانه مکه نمود. ابوبصیر که دین خود را در مخاطره می دید از پیامبر اکرم(ص) خواست که جان او را از زندان مشرکین نجات دهد ولی حضرت به وی متذکر شد که ما با مشرکین پیمان بسته ایم در آیین ما فریب دادن و پیمان شکستن به هیچ وجه جایز نیست. به خویشاوندان خود ملحق شو! شاید خداوند راه نجاتی برای تو و کسانی که با تو در زندان مشرکین به سر می‌برند قرار دهد.

یک سال از پیمان حدیبیه گذشت و پیامبر اکرم(ص) در این مدت وفاداری و میزان مسالمت و صلح‌طلبی خود را در برابر دشمنان بال و پر شکسته‌ای که هنوز هم تشنه خون آن حضرت بودند نشان داد تا آن که بر طبق پیمان، وقت مجاز برای زیارت خانه خدا فرا رسید و مسلمانان به دستور پیامبر اکرم(ص) با اشتیاق تمام آماده حرکت شدند و همان‌طوری که در پیمان قید شده بود جز شمشیر غلاف شده با خود اسلحه دیگری برنداشتند.

مسلمانان از شوق در پوست خود نمی‌گنجیدند، هفت سال بود که آنان از زیارت کعبه محروم شده بودند و مهاجرین خانه و اهل و وطن خود را از دست داده و در این مدت به حال غربت به سر می‌بردند، اکنون می‌روند تا پس از سال‌ها محرومیت خانه خدا را زیارت کنند و خانه‌ها و خویشاوندان و وطن عزیز خود را از نزدیک مشاهده کنند.

قریش و سران بت‌پرستان مکه که از آمدن مسلمانان آگاه شده و از خشم و کینه به خود می پیچیدند چون یارای مشاهده آزادی و عزت مسلمانان را نداشتند مکه را ترک گفته و در نواحی شهر به انتظارِ پایان مدتی که در عهدنامه برای زیارت پیغمبر و یارانش در نظر گرفته شده بود نشستند.

پیامبر اکرم(ص) با دو هزار نفر از یارانش لبیک‌گویان وارد مکه شده و مشغول انجام اعمال عمره شدند، نشاط و مسالمت و رفتار ملاطفت‌آمیز مسلمانان به قدری برای بت‌پرستان مکه جالب و شگفت‌انگیز بود که بر اثر آن نه تنها دشمنی و کینه در دل مشرکین تخفیف یافت بلکه موجب آن شد که اهالی مکه مسلمانان را به دیده محبت و احترام بنگرند و درباره رویه خود تجدیدنظر نموده و به آیین اسلام نزدیک‌تر شوند.

پیامبر اکرم(ص) بر اثر تقاضا و اصرار سران قریش پس از انقضای سه روز به ناچار مکه را ترک گفت ولی اثری عمیق و ثمر بخش در دل‌های بت‌پرستان مکه به جای گذاشت و شکاف عمیقی را که بر اثر کینه‌ورزی و تعصبات سران قریش در میان پیامبر اکرم(ص) و اهالی مکه به وجود آمده بود از میان برداشت.

تخلیه فوری مکه از طرف پیامبر اسلام(ص) جز با منطق مسالمت‌خواهی و صلح‌طلبی قابل تفسیر نیست آری مکه زادگاه و وطن پیامبر اکرم(ص) و عدهٔ زیادی از یاران وی بود، که بر اثر تعدیات و ستمگری‌های مشرکین سالیان دراز از دیدار آن محروم و از خانه و کاشانه خود دست شسته بودند. خانه خدا برای همه و مال همه بود و اگر دیروز از فشار شکنجه و ظلم مجبور به فرار بودند دیگر امروز قدرت کافی دارند، ارتش دو هزار نفری در اختیار دارند مکه در اختیار آن‌ها است تنها یک جنبش حاد کافی است که بقایای نیروی مشرکین را درهم شکنند و آثار بت‌پرستی و تعصبات جاهلیت از این سرزمین مقدس زدوده شود.

آری این منطق انتقام‌جویی و توسعه‌طلبی بود چه بسا پاره‌ای از مسلمانان نیز خواستار آن بودند و قهراً از مراجعت و از دست دادن وطن عزیز خود دل‌تنگ شده انتظار آزادی بیشتر برای اقامت در خانه‌ها و وطن خود داشتند.

ولی پیامبر اکرم(ص) که منطقش انسان‌دوستی و مسالمت و احترام به تعهدات خود بود برای رفع خصومت و ایجاد محیط صلح و آرامش حاضر شد از تمام این حقوق مشروع بگذرد و به احساسات و عواطف طبیعی یاران خود نیز ترتیب اثر ندهد و تنها به سه روز اقامت در مکه که در پیمان قید شده بود اکتفا نماید و بار دیگر وطن عزیز و خانه خدا را ترک گوید.

عالی‌ترین مظهر مسالمت

یک سال دیگر بر پیمان حدیبیه گذشت. دو سال متارکه جنگ و عدم تعرض از طرف مشرکین مکه اثر شایانی در توسعه و نفوذ اسلام در میان قبائل مختلف عرب بخشید و اختناق و رعب و فشار جای خود را به آزادی عقیده و امنیت داده تعصبات و کینه ها همچون کوه‌های یخ در مقابل انوار حرارت بخش اسلام آب شد و دل‌های سخت نرم و رام گردید ولی سرانجام مشرکین مکه خیانت خود را ابراز نموده و با تحریک قبیله بنوبکر بر علیه قبیله خزاعه آتش جنگ را بین دو قبیله مزبور بر افروختند و عده‌ای از افراد قبیله خزاعه که هم‌پیمان مسلمین بودند در این جنگ کشته شدند و بدین‌ترتیب مشرکین پیمان حدیبیه را نقض نموده و بار دیگر آرامش و امنیت را به هم زدند.

از دشمن دیرین اسلام جز هیکل وحشتناک و رمق ناچیزی باقی نمانده بود ولی سران متعصب مشرکین مکه با همین رمق ناچیز مایه وحشت و ناامنی و آشوب بودند. کینه‌توزی و تعصبات بت‌پرستی آنان را بر خلاف اصول انسانی بر آن می‌داشت که از هر فرصت و وسیله‌ای برای ایجاد آشوب و ناامنی استفاده کنند تا بدین‌وسیله با ایجاد محیط رعب و وحشت از انتشار و توسعه آئین اسلام جلوگیری به عمل آورند.

دیگر برای پیامبر اسلام(ص) و یارانش تردیدی باقی نمانده بود که تعصبات و کینه توزی‌ها و اقدامات خصمانه قریش پایان‌پذیر نیست ولی تمام هدف پیامبر(ص) این بود که این کانون وحشت و آشوب بدون ریخته شدن یک قطره خون از میان برداشته شود و این مشکل اساسی از راه مسالمت‌آمیز حل گردد.

تنها راه حل این مشکل رهایی بخشیدن شهر مکه از دست سران متعصب و خیانت‌پیشه قریش بود و بدین‌وسیله هم مردم آزادی یافته و از محیط اختناق نجات پیدا می کردند و هم این هیکل وحشتناک و کانون فتنه و عداوت از بین می‌رفت و خانه خدا از چنگال متعصبین آزاد می‌شد و بالاخره مسلمانانی که سالیان دراز در زندان قریش به سر می‌بردند از آن زندگی مرارتبار رهایی می‌یافتند.

پیغمبر اکرم(ص) پس از روشن شدن خیانت و نقض عهد مشرکین اعلان بسیج عمومی نمود و با یک سپاه ده‌هزار نفری به سوی مکه رهسپار شد ولی برای آنکه کمترین تصادم و حادثه جنگی روی ندهد به دستور آن حضرت سعی شد قریش از جریان آگاه نگردد و شهر مکه بدون هیچ گونه ممانعتی به تصرف مسلمین درآید! از این رو سران قریش تنها، وقتی از جریان مطلع شدند که ارتش ده هزار نفری مسلمین نزدیک مکه رسیده و آماده ورود به شهر بودند!

اضطراب و وحشت سراسر مکه را فرا گرفته گویی عفریت مرگ به دشمنان دیرین اسلام دندان نشان می‌داد و سران قریش مرگ را در نزدیک خویش احساس می کردند. وحشت آنان از سرنوشت خیانت و دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌های خود و دست انتقام کسانی بود که سال ها آنان را شکنجه داده و از وطن و خانه هایشان آواره نموده و از هرگونه دشمنی و خیانت درباره آنان دریغ نداشته بودند!

طبیعی است جمعیتی که ۲۲ سال با اسلام مبارزه کرده و پیامبر(ص) و یارانش را به انواع شکنجه‌ها و شدائد و خیانت‌ها آزار داده و خون‌ریزی‌ها و جنگ‌های وحشتناکی را به راه انداخته بودند و امنیت و حق حیات را از مسلمانان در مدینه سلب نموده بودند انتظاری جز انتقام، قتل عام، اعدام نمی‌توانستند داشته باشند.

ولی علیرغم همه این تصورات واهی تمام توجه و فکر پیامبر اسلام(ص) به یک نکته مشغول بود و آن جلوگیری از خونریزی و تبدیل مکه به یک محیط امن و آزاد!

این بود که از طرف پیامبر اسلام(ص) در شهر مکه اعلان عفو عمومی شد و نکته جالب توجه آنکه خانه ابوسفیان دشمن سرسخت و دیرین پیامبر اسلام(ص) جایگاه امن معرفی گردید.

هنگامی که پیامبر اکرم(ص) وارد مسجدالحرام شد و شهر مکه از چهار طرف به تصرف سپاهیان و مجاهدین اسلام درآمد همه در انتظار صدور فرمان آن حضرت درباره سران قریش که محرک اصلی تمام فعالیت‌ها و توطئه‌های تخریبی محسوب می‌شدند دقیقه شماری می‌کردند.

درِ کعبه به روی پیامبر اسلام(ص) گشوده شد و آن حضرت در مدخل کعبه قرار گرفت و در مقابل انبوه جمعیت (مسلمانان و مشرکین مکه) خطبه‌ای ایراد نمود و این آیه را بر آنان خواند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». (حجرات: ۱۳)

فرمود: هیچ انسان سفیدپوستی بر انسان سیاه‌پوستی امتیاز ندارد. همهٔ انسان‌ها در برابر قانون و عدل خداوند یکسانند تمام امتیازات موهوم از نظر طبقاتی و نژادی و زبانی همه باید لگدکوب گردد و هیچ عربی بر هیچ عجمی افتخار ندارد و تنها امتیاز بین مردم به فضیلت و تقوی است. همه از یک پدر و از یک مادر متولد شده و ماده تکون جسمی پدر و مادر همه نیز خاک است!

آنگاه خطاب به سران قریش فرمود: هان ای گروه قریش! شما از من چه انتظار دارید و چگونه با شما رفتار کنم؟ سؤالی بس پر معنی بود! جمله این سؤال همه را به یاد تاریخ ۲۳ ساله گذشته می‌انداخت و قریش بیش از همه معنی این جمله را درک می‌کردند!

آنگاه پیامبر اکرم(ص) با صدای بلند جمله‌ای را که در تاریخ به عنوان سند افتخار برای اسلام و مسلمین ثبت شده و عالی‌ترین مظهر مسالمت و انسان‌دوستی را در تاریخ بشر نشان می‌دهد، فرمود: بروید شما آزاد هستید! و با این فرمان همه آن کسانی را که تا دیروز انواع توطئه‌ها برای نابود کردن آن حضرت و یارانش می‌چیدند بخشید، نه تنها بخشید و نه تنها حق حیات برای آنان قائل شد بلکه بر آنان حق آزادی داد تا آزاد زندگی کنند! آری آزاد ساختن بشر از ستمگری و تجاوز و گسستن زنجیرهای اسارت و نابود نمودن تعصبات و قیودی که آزادی فکر و عقیده را سلب می‌کند از بزرگ‌ترین و عالی‌ترین هدف‌های پیامبر

گرامی اسلام بود و همه این‌ها برای آن بود که توده‌های بشری در افقی وسیع و روحی آزاد و محیطی امن و سالم و بالاخره در سایه صلح و آرامش زندگی کنند.

۲- مسالمت در برابر خرابکاری و خیانت

در فصل دوم نمونه‌هایی از خرابکاری‌ها و توطئه‌ها و خیانت‌های یهودیان را درباره آیین اسلام و آورنده آن و پیروانش خواندیم. اکنون باید دید متقابلاً مسلمانان با آنان چگونه رفتار نموده و در پاسخ آن همه تعصبات و دشمنی‌ها و توطئه‌های خصمانه که از یهودیان دیده بودند چه عکس‌العملی نشان دادند؟

در نخستین روزهای هجرت، پیامبر اکرم(ص) با انعقاد یک پیمان مشترک دفاعی توانست قبائل مختلف مدینه را متحد و از عناصر مسلمان و یهود و عرب یک ملت واحدی را تشکیل دهد و با این پیمان یهودیان و افراد مسلمان در یک صف واحد قرار گرفته و با یکدیگر حقوق و مسئولیت مشترک پیدا کردند.

توسعه روز افزون اسلام و تقویت نیروی دفاعی مسلمین مانع از آن نبود که پیامبر اسلام(ص) و سایر مسلمین علیرغم تغییر رویه‌ای که در یهودیان پیدا شده و آن‌ها را به تحریکات علنی واداشته بود با هم‌پیمانان خود با کمال مسالمت رفتار نموده و در کنار هم بدون هیچ‌گونه امتیازطلبی و تفوق‌جویی زندگی کنند.

قسمتی از بازار مدینه در انحصار بازرگانان یهود بود و تمام عناصر یهود بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر در فعالیت‌های تجاری مدینه شرکت می‌نمودند و پاره‌ای از آنان نیز به زراعت اشتغال می‌ورزیدند.

در برابر شایعه‌سازی و تحریکات و فعالیت‌های تخریبی یهود منسلمانان هیچ‌گونه تعرضی نسبت به آنان نداشتند و همواره در حفظ امنیت و آرامش مدینه و تأمین صلح و مسالمت کوشش می‌نمودند و خرابکاری‌های یهودیان را نادیده انگاشته و با عفو و اغماض پاسخ می‌دادند!

پیامبر اکرم(ص) شخصاً در مراسم اجتماعی آنان شرکت می‌نمود و از آنان قرض می‌گرفت و از بیمارانشان عیادت می‌کرد و در مراسم تشییع جنازه‌هایشان شرکت و با آنان ابراز

همدردی می‌نمود و مانند یک فرد عادی با آنان معامله می‌نمود و سایر مسلمانان نیز یهودیان مدینه را هم پیمان خود و جزو ملت خود می‌دانستند و رفتارشان بر اساس همین اصل محکم استوار بود. هنگامی که پیامبر اکرم(ص) از دنیا رفت زرهش پیش یک مرد یهودی به گرو بود[1].

تا آنکه یهودیان خصومت و تحریکات خود را علنی نمودند و آشکارا مسلمین و معتقدات آنان را به استهزاء گرفته و از هر گونه طعن و تنقیص خودداری نکردند. ابتداء قبیله بنی قینقاع علناً نقض عهد نموده و عملاً اعلان جنگ دادند ولی دیری نپایید که ناگزیر تسلیم شدند. پیامبر اکرم(ص) بر خلاف انتظاری که می‌رفت در برابر آن همه خیانت و ابراز دشمنی و پیمان‌شکنی از خونریزی جلوگیری نمود ولی از طرف دیگر از آنجا که دیگر هیچ‌گونه اطمینانی بر تعهدات و وفاداری آنان باقی نمانده بود ناگزیر برای اینکه محیط مدینه از آشوب و فتنه‌انگیزی و دسیسه‌کاری آنان در امان باشد لازم بود سرزمین یثرب از این گونه عناصر مخرب خالی گردد. این بود که پیامبر اکرم(ص) دستور داد تا یهودیان پیمان‌شکن بنی‌قینقاع حوالی مدینه را ترک گویند. پس از این داستان کوچک ترین تغییری در رفتار مسلمانان با سایر یهودیان مدینه پیدا نشد. یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه همچنان در میان مسلمین در کمال آزادی و امنیت به سر می‌بردند ولی در عین حال تحریکات همیشگی آنان به منظور تخریب روحیه مسلمانان و فتنه‌انگیزی ادامه داشت و بدیهی است مسالمت و پایبند بودن مسلمانان به پیمان مشترک خود آنان را در فعالیت‌های تخریبی جری‌تر می‌نمود.

سرانجام همان طوری که در فصل سابق دیدیم توطئه خطرناک قتل پیامبر اسلام(ص) از طرف یهودیان بنی‌نضیر بار دیگر این حقیقت تلخ را آفتابی نمود که یهودیان هرگز قابل اطمینان نبوده و هدفی جز آشوب و دسیسه‌کاری و تخریب ندارند. در سابق گفتیم که این نقشه خطرناک هنگامی عملی می شد که پیامبر اسلام(ص) برای مذاکره در مورد یک جریان جنایی به قبیله بنی‌نضیر رفته بود. پیامبر اکرم(ص) پس از آنکه از نقشه شوم آنان آگاه شد

۱- روح‌الدین‌الاسلامی صفحه ۲۶۲.

بی‌درنگ ساخلوهای بنی‌نضیر را ترک گفته به مدینه بازگشت نمود و در برابر این خیانت و جنایت بزرگ تنها به همین مقدار اکتفا کرد که در عرض ده‌روز یهودیان بنی‌نضیر اطراف مدینه را تخلیه کنند. پیدا بود که منظور پیامبر اسلام(ص) از این اقدام تنها حفظ آرامش و امنیت مدینه و جلوگیری از فتنه و جنگ داخلی و کشتار بود چنان‌که پیمان مشترک دفاعی با یهودیان نیز برای تأمین همین هدف انسانی طرح و انعقاد پیدا کرد.

قابل تردید نیست که با بودن یهودیان بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر تحقق آرامش و امنیت در مدینه امکان‌پذیر نبود آنان نه حاضر بودند با مسلمانان پیمان عدم تعرض ببندند و در مقابل دشمن خارجی که هستی هر دو گروه را در مخاطره انداخته بود نیروی دفاعی واحدی را تشکیل دهند و نه حاضر بودند دست از تحریکات و فتنه‌انگیزی‌ها و توطئه‌های خود بردارند. روی این اصل مسلم تخلیه مدینه از عناصر مخرب یهود برای تأمین امنیت عمومی و آرامش مدینه ضروری بود و پرواضح است که این رویه مسالمت‌آمیزترین عکس‌العملی است که در برابر آن همه خیانت و توطئه‌چینی و پیمان‌شکنی و جبهه‌بندی یهودیان بنونضیر به تصور می‌رود.

جالب توجه آنکه پیمان‌شکنی و توطئه خطرناک بنونضیر در برابر آن همه مسالمت و مدارای مسلمانان به قدری شرآور و مفتضحانه بود که حتی یهودیان بنی‌قریظه حاضر نشدند کوچک‌ترین دفاع و کمکی در مورد هم‌کیشان پیمان شکن خود ابراز نمایند. پس از این داستان نیز رفتار پیامبر اسلام(ص) و سایر مسلمانان با سومین گروه باقیمانده یهودیان همچنان بر اساس وفا به پیمان مشترک و مسالمت بود و بنی‌قریظه از تمام مزایای آزادی بهره‌مند بودند. تا آنکه یکی از حساس ترین فرازهای تاریخ برای اسلام فرا رسید و مدینه از طرف احزاب متشکل قبایل عرب که به تحریک حی‌بن‌اخطب (یکی از سران یهود) و با شرکت گروه‌های تبعید شده و خیانت کار یهودیان بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر به سوی مدینه سرازیر شده بود به محاصره درآمد.

به طوری که در فصل گذشته متذکر شدیم سران این سپاه خون‌خوار ده هزار نفری آخرین تصمیم خود را گرفته و می‌خواستند برای آخرین بار تمام نیروی خود را برای نابود نمودن آیین محمد(ص) و یارانش به کار اندازند. در این موقعیت حساس که دل‌های مسلمین در

برابر انبوه این لشکر می‌تپید و نفس‌هایشان در سینه‌ها حبس شده و اضطراب و یأس بر آنان مستولی شده بود خبر وحشتناک نقض عهد بنی‌قریظه و پیوستن آنان به صفوف دشمن مانند برق در میان صفوف مضطرب مسلمانان پخش شد و اثری دردناک و دهشت انگیز در روحیه مسلمانان به وجود آورد! در سابق گفتیم که با نقض عهد نمودن یهودیان بنی قریظه دو مشکل دیگر بر مشکلات دفاعی مسلمانان افزوده شد: از یک طرف داخله مدینه در خطر تعرض یهودیان بود در صورتی که نوامیس و اطفال و زنان مسلمین در مدینه بی‌پناه بودند و هر آن خوف آن می‌رفت که از ناحیهٔ یهودیان مورد تعرض قرار گیرند و از طرف دیگر با نقض عهد یهودیان و همکاری آنان با احزاب تنها مدخل بی‌دفاع مدینه به روی احزاب گشوده می‌شد زیرا محافظت این قسمت که خندق در آن کنده نشده بود به عهده بنی‌قریظه واگذار شده بود.

پیداست که این حادثه تا چه اندازه اثر ناگوار و دهشت‌انگیز در روح مسلمانان وحشت‌زده می‌بخشید و چه خیانت و جنایت بزرگ و نابخشودنی محسوب می‌شد؟!

پیامبر اکرم(ص) پس از اطلاع از این خبر دهشت‌زا دو نفر از یارانش را برای کسب اطلاع صحیح پیش بنی‌قریظه فرستاد. فرستادگان رسول خدا جریان خیانت بنی‌قریظه را از نزدیک مشاهده نمودند و آنان را به حفظ پیمان خود فرا خواندند. مذاکره و نصایح فرستادگان رسول خدا نه تنها کوچک ترین تأثیری در آنان نبخشید بلکه بر جرئت و جسارتشان افزوده کینه و دشمنی دیرین آنان را برانگیخت و سران بنی‌قریظه در برابر دیدگان فرستادگان پیامبر اسلام(ص) شروع به اهانت و بدگویی نموده رسول خدا و یارانش را به باد ناسزا و فحش گرفتند! علیرغم تمام این توطئه ها این بار نیز پیروزی نصیب مسلمانان گردید و نیروهای مهاجم از هم پاشیده شده و محاصره درهم شکست و غبار وحشت و اضطراب از آسمان دل های مسلمانان پراکنده شده جای خود را به مظاهر نشاط بخش ایمان داد و سرانجام جنگ به نفع مسلمین پایان پذیرفت.

اینک باید بنی‌قریظه خیانت کار به سزای این جنایت بزرگ خود برسد. پیامبر اکرم(ص) ابتدا آنان را به محاکمه فرا خواند ولی بنی‌قریظه در پاسخ یک مشت ناسزا و اهانت ها عرضی تحویل داده تصمیم گرفتند که در ساخلوها و قلعه های خود سنگربندی کنند! ولی این بار

نیز خیانت به ناکامی انجامید و یهودیان بنی‌قریظه پس از ۲۵ شبانه روز محاصره تسلیم شدند و از آنجا که بنی‌قریظه با قبیله اوس هم‌پیمان بودند عده‌ای از اوسیان پیش پیغمبر(ص) شفاعت نمودند که آن حضرت درباره مجازات بنی‌قریظه تخفیفی قائل شود. پیامبر اکرم(ص) پیشنهاد اوسیان را پذیرفت و متقابلاً پیشنهاد داد که بنی‌قریظه به اختیار خود یک نفر از قبیله اوس را به داوری برگزینند و آن حضرت حاضر شد بر طبق حکم برگزیده بی‌قریظه رفتار شود. این آخرین تسامح و اغماضی بود که دربارهٔ مجازات این عناصر خیانت‌پیشه امکان داشت و پیامبر اکرم(ص) نیز تا سرحد امکان از تخفیف مجازات آنان دریغ ننمود. لکن این عناصر خائن و خطرناک جای پایی برای نجات خود باقی نگذاشته بودند نزدیک‌ترین و باوفاترین هم‌پیمانان آن‌ها برای آنان حق حیات قائل نبودند. آری قابل اطمینان‌ترین افراد بنی‌قریظه سعدبن‌معاذ رئیس قبیله اوس بود که در آن موقعیت حساس هنگامی که بنی‌قریظه به تعهدات خود پشت پا زده بودند از طرف پیامبر اسلام(ص) برای مذاکره و کسب اطلاع با آنان تماس گرفت و موقعیت حساس مسلمانان را برایشان تشریح نمود و در خواست نمود که به تعهدات خود پشت پا نزنند و احترام سوگندی را که برای وفاداری و احترام نسبت به پیمان مشترک یاد کرده‌اند نگاه دارند. سعدبن معاذ همان کس بود که در پاسخ همهٔ این تذکرات و نصایح مشفقانه ناسزا و اهانت‌های غیر قابل‌تحمل عرضی شنید! درست است که بنی‌قریظه به انتظار اینکه تخفیف بیشتری در مجازاتشان ملحوظ گردد سعدبن معاذ را برای داوری معرفی نمودند و سعدبن معاذ خود سوابق حسنه ممتدی با بنی‌قریظه داشت و قبیله‌اش با آنان از قدیم روابط دوستی داشتند و هم‌پیمان صمیمی یکدیگر بودند. ولی با وجود همهٔ این علاقات، سعدبن معاذ عناصر بنی‌قریظه را خوب شناخته و به کینه‌توزی و فرصت‌طلبی و مقاصد و منویات آنان کاملاً پی برده بود. او به چشم خود دیده بود که بنی‌قریظه چگونه به یک بار تمام اصول انسانی را زیر پا گذاشته در آن موقعیت حساسی که مسلمانان مرگ را در کنار خود احساس می کردند به فکر انتقام افتادند. سعدبن معاذ به خوبی می دانست که این عناصر هر کجا باشند با آن همه عداوت و کینه و تعصب که در دل دارند دست از توطئه و تحریک بر نداشته و منشأ فتنه و فساد

خواهند بود. این بود پس از آن که بنی‌قریظه سوگند یاد کردند که به داوری وی رضایت خواهند داد بی‌درنگ از آنان خواست که خلع سلاح شده از سنگرهای خود بیرون آیند و سپس رأی خود را که بدان ایمان و عقیده کامل داشت این چنین ابراز داشت. جنگجویان بنی‌قریظه باید کشته شوند و اموالشان مصادره گردد! این حکمی بود که طرفین قبلاً به تنفیذ آن گردن نهاده و بدان رضایت داده بودند و اجرای آن نیز غیرقابل تخلف بود. ممکن است این حادثه در نظر کسانی که اطلاعات کافی درباره روابط یهود با مسلمین ندارند به صورت یک نوع اعدام دسته‌جمعی و رفتار خشونت‌آمیز تلقی شود ولی پس از توجه به طرز رفتار یهودیان و بنی‌قریظه مقاصد شوم و میزان کینه‌توزی و خصومت آنان نسبت به مسلمین و آیین اسلام جای هیچ‌گونه تردید باقی نمی‌ماند که این رفتار کاملاً طبیعی و عادلانه بوده و در حقیقت بنی‌قریظه به دست خود زمینه آن را فراهم نموده و سرانجام به رضایت خود تسلیم سرنوشت اعمال خیانت‌کارانهٔ خویش گردید. نزدیک یک سال از داستان بنی‌قریظه گذشته بود که روی علل و جهاتی بار دیگر روابط مسلمانان با یهود، تیره و سرانجام حادثه خیبر رخ داد و آخرین مرحله مبارزات یهود به پایان رسید. چنانکه در سابق نقل نمودیم یهودیان ساکن قلعه‌های خیبر با مشرکین و دشمنان مسلمین همکاری نزدیک داشتند و در بر انگیختن احزاب و بسیج آنان و محاصره مدینه (در جنگ خندق) عامل مؤثر بودند؛ و از طرف دیگر یهود خیبر قبائل مجاور را تحریک می‌نمود که کاروان‌های تجارتی مدینه را که به قصد شام و سوریه حرکت می‌کردند مورد تعرض قرار داده و بدین‌وسیله راه تجارتی شام را بر روی مسلمانان ببندند و از این روی بود که حاکم دومةالجندل برای اولین بار به کاروان مدینه دستبرد زد و به دنبال آن حادثه دومةالجندل روی داد و پیامبر اکرم(ص) مجبور شد پس از سرکوبی عطفان و حاکم دومةالجندل و پیمان عدم تعرض با مشرکین به خاطر تأمین امنیت مدینه و راه تجارتی مسلمانان کار را با یهود یکسره کند. تجارب گذشته نشان داده بود که یهود کوچک‌ترین مسئولیتی برای خود در برابر تعهدات و پیمان‌هایی که به عهده می‌گیرند قائل نیست و هیچ‌وقت از حال پیامبر اسلام(ص) و مسلمانان غافل نبوده و همواره درصدد وارد نمودن آخرین ضربت مهلک

خویش می‌باشد. روی این اصل با سابقه‌ای که یهودیان خیبر در خندق داشتند همواره ترس آن می رفت که یهود خیبر به جهت اتصال مرزی که با روم و ایران داشت به منظور عملی نمودن نقشهٔ شوم خود دست به تحریک زده و به دستیاری دو امپراتوری بزرگ روم و ایران موجودیت مسلمین را به مخاطره انداخته و یا قلاع خیبر را به صورت پایگاهی برای حملات احتمالی آنان در آورند. با توجه به جهات فوق کاملاً روشن می‌شود که برای تأمین امنیت مدینه و استقرار صلحی که با پیمان حدیبیه بنیان گذاری شده بود چاره‌ای جز این نبود که یهودیان خیبر از استقلال سیاسی و حق صف‌بندی! محروم و قلعه های خیبر و استحکامات آن از وضع مخوفی که داشت بیرون آید. از این رو به دستور پیامبر اکرم(ص) پس از گذشتن یک ماه از صلح حدیبیه قلاع خیبر محاصره و پس از ۲۵ روز جنگ، محکم‌ترین و خطرناک‌ترین پایگاه یهود سقوط و بدین‌ترتیب به توطئه‌های خصمانه یهود پایان داده شد و از آنجا که منظور پیامبر اکرم(ص) تنها شکستن سنگر یهودیان و جلوگیری از خطرات و توطئه های آنان و بالاخره تأمین امنیت مدینه از ناحیه یهود بود، پس از فتح خیبر درصدد انتقام برنیامده و با یهودیان مدارا نمود و سرزمین‌های آنان را به خودشان واگذار کرد و نیز اوراقی چند از تورات که به دست مسلمانان افتاده بود به دستور پیامبر اکرم(ص) به آنان مسترد گردید و حتی در اثناء جنگ نیز پیامبر اکرم(ص) حاضر نشد افرادی که از یهودیان به اردوگاه مسلمانان ملحق می‌شدند کوچک‌ترین خیانتی دربارهٔ اهالی خیبر روا دارند. داستان زیر نمونه‌ای از این روش انسانی می‌باشد:

روزی در اثناء جنگ چوپانی از یهود به اردوگاه مسلمانان ملحق می شود و گله گوسفندی را با خود به همراه می آورد ولی از آنجا که این کار خیانت به صاحبان گوسفندان محسوب می‌شد پیامبر اکرم(ص) چوپان تازه مسلمان را وادار می کند که رمه را به صاحبش برگرداند و بر وی متذکر می شود که گوسفندان نزد وی امانت بوده و در اسلام خیانت کردن بر امانت (اگرچه دربارهٔ دشمنان) جایز نیست.

هنگام مراجعت مسلمانان به مدینه بلال مأمور شد صفیه دختر حی‌بن اخطب رئیس یکی از حصارهای خیبر را با یک کنیز دیگر به مدینه برساند بلال آن دو زن را بر شتری سوار

نموده و به سوی مدینه رهسپار شد و در اثناء راه تصادفاً آن دو زن یهودی را از کنار کشتگان عبور داد. کنیزک از مشاهدهٔ اجساد کشتگان به ناله افتاد. پیامبر اکرم(ص) چون ناله کنیز یهودی را شنید ناگهان فریاد زد بلال! مگر رحمت و عطوفت از دلت رخت بربسته است که این دو زن را بر کشتگانشان عبور می‌دهی!

این گونه وقایع جزئی که صدها نمونه آن را در تاریخ اسلام می توان یافت به خوبی می‌رساند که پیامبر اسلام(ص) تا چه اندازه نسبت به دشمنان خود عطوف و با مدارا بود و تا چه حد اصول انسانی را دربارهٔ آنان مراعات می‌نمود.

پس از داستان خیبر گرچه یهودیان استقلال سیاسی خود را از دست دادند ولی هرگز با آنان رفتاری مشابه آنچه که مسیحیان درباره آنان روا داشته بودند نشد و اصولاً یهودیان از آن پس نه تنها از تمام حقوق مشروع بهره‌مند بودند بلکه از حمایت نیروی مسلمانان نیز برخوردار گشته و مانند سایر توده‌های مسلمان از جهت جانی و مالی و عرضی امنیت کامل یافتند. اصولاً یهودیان مادامی که بر علیه مسلمانان دست به تخریب و فعالیت‌های خصمانه نزده بودند از هرگونه آزادی و حقوق مشروع برخوردار بودند و از طرف مسلمانان کوچک‌ترین تعرضی نسبت به آنان به عمل نمی‌آمد و حتی در مدتی که یهودیان بنی‌قریظه و خیبر به فعالیت‌های تخریبی خود مشغول بودند جمعی از یهودیان که با هم‌کیشان خود همکاری نداشتند آزادانه در میان مسلمین زندگی می‌کردند و به تجارت اشتغال داشتند و پس از تسلیم یهودیان خیبر نیز با تمام یهودیانی که در میان مسلمین زندگی می‌کردند همچنان به مسالمت رفتار می‌شد. پیامبر اکرم(ص) با یهودیان بنی‌عریض نیز صلح نمود و حتی یهودیان بحرین را از پرداخت جزیه معاف داشت و بدین‌ترتیب حمایت از آنان را به عهده گرفت. هنگامی که عبدالله بن ابی دوست و همکار دائمی یهود و دشمن سرسخت اسلام از دنیا رفت یهودیان که در مرگ وی عزا گرفته و می‌گریستند از طرف پیامبر اکرم(ص) نه تنها مورد تعرض واقع نشدند بلکه پیامبر اکرم(ص) خود در عزایشان شرکت جسته و به یهودیان و فرزند عبدالله تسلیت گفت و نیز معاذبن‌جبل را هنگامی که به یمن می‌فرستاد سفارش اکید فرمود که متعرض یهودیان نشود و یهودیان یمن و جاهای دیگر را

به اجبار از دینشان برنگرداند. جابربن عبدالله می‌گوید: «جنازه‌ای از کنار ما گذشت پیغمبر اکرم(ص) برخاست، ما نیز برخاستیم و عرض کردیم یا رسول الله! این جنازهٔ یک نفر یهودی است آن حضرت فرمود: آیا جنازهٔ انسان نیست؟ هرگاه جنازه‌ای دیدید برای احترام برخیزید».[۱]

اصولاً پیامبر اکرم(ص) نسبت به مقدسات یهود به دیده احترام می‌نگریست و به تظلمات آنان رسیدگی می‌کرد و از کوچک‌ترین تعدی نسبت به افراد یهودی جلوگیری به عمل می‌آورد.

روزی یکی از یهودیان مدینه متاعی می‌فروخت و یکی از انصار از وی تقاضای خرید کرد و یهودی که حاضر نبود کالای خود را در مقابل قیمتی که انصاری تقاضا نموده بود بفروشد گفت: قسم به آن کسی که موسی را برگزیده است نه این قیمت نمی‌فروشم. انصاری به گمان این که وی با این جمله قصد تعرض به پیغمبر اسلام(ص) را دارد تحریک شده و سیلی محکمی بر صورت یهودی نواخت و فریاد زد: تو چنین می‌گویی در حالتی که هنوز محمد در میان ما است؟! یهودی نامبرده پیش پیامبر اکرم(ص) از رفتار انصاری شکایت نمود و متذکر شد که وی از اهل پیمان است و او را عهدی می‌باشد. پیامبر اکرم(ص) هنگامی که از جریان اطلاع پیدا کرد آن چنان خشمگین شد که آثار خشم بر صورتش ظاهر گردید و فریاد زد: در بین پیامبران خدا امتیازی قائل نشوید و آنگاه کلیم‌الله را به خیر یاد نمود و آن حضرت را به آنچه که شایستهٔ مقامش است مدح و ستایش کرد. رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر اکرم(ص) با یهودیان همواره سرمشق مسلمانان بود و یهودیان در میان اجتماعات مسلمانان مانند سایر افراد عادی از همه مزایای حیاتی بهره‌مند بودند و در مواردی که میان آنان و افراد مسلمان اختلافی رخ می‌داد آزادانه به محاکم شرعی شکایت می‌بردند و از حقوق مشروع خود دفاع می‌نمودند. آزادی و امنیتی که یهودیان از آن برخوردار بودند به آنان اجازه می‌داد که در موارد اختلاف برای دفاع از حقوق خویش بزرگ‌ترین شخصیت‌های مسلمین را به محکمه بکشند و از آنان دادخواهی نمایند. یکی از نمونه‌های شگفت‌انگیز این موضوع را در پایان این بحث خواهید خواند.

۱- صحیح بخاری به نقل اسلام و صلح جهانی صفحه ۲۵۰.

مسلمانان در سایر روابط اجتماعی نیز با یهودیان روی اصول انسانی و اخلاقی رفتار می‌نمودند و پیشوایان دینی مردم مسلمان را به حمایت و نگهداری از یهودیانی که بر اثر ضعف پیری قدرت تأمین معاش خود را از دست می‌دادند ترغیب می‌کردند و از اعمال تعصب و بدرفتاری درباره آنان نهی می‌نمودند.

امام صادق(ع) در یکی از مسافرت‌ها، مردی را مشاهده کرد که در گوشه‌ای افتاده و وامانده است؛ به یار همسفرش فرمود: گمان می کنم این مرد تشنه باشد او را سیراب کن. وی به بالین آن مرد آمد ولی ناگهان برگشت؛ حضرت فرمود: سیرابش کردی پاسخ داد: نه! این مردی است یهودی و من به حال او آگاهم. امام صادق(ص) از شنیدن این سخن حالش دگرگون شد و به حالت تغیر و خشم فرمود: باشد، مگر انسان نیست؟!

یهودیان در میان مسلمانان با یک چنین اخلاق و مسالمتی مواجه بودند و در طول ده‌ها قرن که در سرزمین‌های اسلامی آزادانه زندگی می کردند هرگز اتفاق نیفتاد که مسلمانان و یا حکومت‌های اسلامی با تمام انحرافاتی که داشتند با آنان مانند رومیان و یا مسیحیان اسپانیا رفتار نمایند. یهودیان چه در حجاز و یمن و چه در عراق و شام بدون هیچ گونه تعرض به داد و ستد و انواع فعالیت های اقتصادی اشتغال داشتند و در قرن چهارم هجری تنها در شهر حله ده هزار یهودی به سر می‌بردند و در شهر قاهره هفت هزار و در بندر اسکندریه سه هزار یهودی زندگی می کردند و با تمام قدرتی که خلفا و حکومت‌های اسلامی داشتند هرگز یهودیان به جرم یهودی بودن مانند دوران اسارتشان در دست رومیان و مسیحیان قتل عام نشده و شکنجه و آزار ندیدند و اگر در صدر اسلام زد و خوردهایی بین مسلمانان و قبایل یهودی اطراف مدینه رخ داد به علت شرایط و مقتضیاتی بود که یهودیان خود آن را به وجود آورده بودند.

در پایان این بحث به داستان زیر که نمونه بارزی از مسالمت و بزرگواری و عدالت‌خواهی اسلام و رجال مسلمین می‌باشد به دقت توجه کنید:

در زمان خلیفه ثانی اختلافی بین علی ابن ابیطالب(ع) و یک نفر یهودی روی داد متخاصمین برای محاکمه و دادرسی پیش خلیفه وقت حاضر شدند. حضرت علی(ع) زانو به زانو در

ردیف یهودی قرار گرفت آنگاه خلیفه ثانی شروع به محاکمه نمود و خطاب به حضرت علی(ع) گفت: یا اباالحسن آیا بینه و شاهدی بر مدعای خود آورده‌ای؟ حضرت علی(ع) با شنیدن این جمله علائم تغیر در صورتش ظاهر شد! خلیفه ثانی پس از پایان محاکمه به گمان اینکه حضرت علی(ع) از اینکه در ردیف یک نفر یهودی محاکمه شد متأثر و متغیر گشته است از تغیر حالش جویا شد. علی(ع) در پاسخ گفت: من از اینکه زانو به زانوی مخاصم یهودیم قرار گرفته و به عدالت و حکومت قانون تن داده و به محاکمه حاضر شده ام خشمگین و ناراضی و نگران نیستم ناراحتی من از آن است که تو به عنوان قاضی هنگام محاکمه بین ما امتیاز قائل شدی و مرا به همین اندازه که به کنیه خطاب کردی به احترام بیشتری برتری دادی و این، از قانون برابری و مساوات و عدالت در قضاوت به دور می‌باشد.

۳- روح مسالمت به جای تعصب و انتقام

سومین گروه مذهبی که مسلمانان ضمن فتوحات و توسعه سرزمین های اسلامی با آنان روبرو شدند جمعیت‌های نسبتاً انبوه مسیحیان بودند که در قسمت‌های مختلف جزیرةالعرب و شام و نواحی مجاور دیگر سکونت داشتند. خوانندگان محترم در طی دو فصل سابق اجمالی از تعصبات مذهبی مسیحیان و جنایات دستگاه کلیسا و میزان خشونت و کینه‌توزی آنان را در برابر گروه های مخالف عموماً و بالخصوص در مقابل آیین مقدس اسلام و مسلمانان از نظر گذراندند. اکنون موقع آن است که در لابه‌لای تاریخ فتوحات اسلامی روش مسلمانان و طرز رفتار مجاهدین اسلام را نیز با این گروه (مسیحیان) به دقت بررسی کنیم و ببینیم مسلمانان در برابر جمعیت متعصب مزبور چه عکس‌العملی از خود نشان داده و با آنان چگونه رفتار نمودند. بدیهی است مقایسه این دو رویه متقابل و نتیجه‌ای که خوانندگان منصف و محقق از آن به دست خواهند آورد مقصود غائی بخش تاریخی بحث ما را تثبیت خواهد نمود. تاریخ پر افتخار اسلام به خوبی نشان می دهد که گروه های مسیحیان که در مجاورت مسلمانان زندگی می کردند با وجود اینکه هیچ گونه قدرت دفاعی و مقاومت (در برابر نیروی مسلمانان) از خود نداشتند در هیچ مرحله‌ای از مراحل تاریخ اسلام از طرف مسلمانان مورد شکنجه قرار نگرفته و نمونه کوچکی نیز از رفتار

بی‌رحمانه‌ای که مسیحیان درباره مخالفین مذهبی خود روا می داشتند در رفتار مسلمانان به چشم نمی‌خورد. قبایل و دسته‌های متفرق مسیحیان چه در زمان حیات حضرت رسول اکرم(ص) و چه بعد از رحلت آن حضرت همواره از حمایت مسلمانان برخوردار بودند و مسلمانان بر طبق دستوری که داشتند ابتدا با آنان پیمان صلح بسته آنگاه حمایت و دفاع از جمیع حقوق و منافع آنان را به عهده می گرفتند. به شهادت تاریخ روابط مسلمانان با ملل و اقلیت های مسیحی از همان آغاز تکون حکومت و استقلال سیاسی مسلمین همواره بر اساس مسالمت و همزیستی و پیمان‌های دوجانبه بود و روی همین اصل اقلیت‌های مزبور بدون کوچک‌ترین تعدی و ظلم و شکنجه، آزادانه در میان مسلمین زندگی می‌نمودند و از حقوق اجتماعی مشروع و امنیت داخلی و خارجی مانند سایر افراد مسلمین بهره‌مند بودند. همین روش مسالمت‌آمیز پس از رحلت رسول اکرم(ص) نیز ادامه داشت و جمعیت انبوه مسیحیان بدون کوچک‌ترین هراس در سایه امن و عدالت با مسلمانان به سر می‌بردند تنها در زمان عمر خلیفه دوم در سرزمین‌های اسلامی به جز زنان و اطفال و پیرمردان مسیحی تعداد پانصد هزارنفر مسیحی زندگی می‌نمود و در مصر ۱۵ میلیون مسیحی در کمال آرامش و امنیت تحت حکومت مسلمانان بودند. برای اینکه چگونگی این مطلب درست روشن شود و ضمناً تردیدی نسبت به آنچه که گفته شد به جای نماند به عنوان سند گویا نمونه‌ای از عهدنامه‌های پیامبر اکرم(ص) را که با جمعیت‌های مسیحیان مناطق مختلف منعقد می‌نمود در اینجا می‌آوریم و آنگاه نمونه دیگری از پیمان نامه‌های خلفا نیز نقل می‌کنیم تا حقیقت امر برای خوانندگان محترم کاملاً مکشوف گردد.

عهدنامه‌ای که ذیلاً نقل می‌شود مربوط به پیمانی است که بین رسول اکرم(ص) و مسیحیان سرزمین سینا منعقد و به خط علی ابن ابیطالب(ع) تحریر یافته و به امضاء پیامبر اکرم(ص) و جمعی از یاران آن حضرت رسیده است:

«این مکتوبیست که محمد ابن عبدالله که بشیر و نذیر و نسبت به ودیعه الهی امین جمله خلایق است آن را نوشته است تا حجت و بهانه‌ای پس از پیامبران بر خدا باقی نماند و خداوند عزیز و حکیم است. آن را برای کسانی نوشته است که پیرو آئین وی هستند تا پیمانی باشد با این گروهی که در مشرق و مغرب زمین بر دین نصرانیتند نسبت به دورشان و نزدیکشان، عربشان و عجمشان، آنان که شناخته می‌شوند و آنان که شناخته نمی‌شوند. این

مکتوبیست که بر طبق آن با آنان پیمان بسته است هرکس با مواد آن مخالفت ورزد با وی و سایر مسلمانان، شخص متجاوز شناخته خواهد شد این چنین کسی به عهد خدا پشت پا زده و در پیمان خود درستکار و خاضع نبوده و نسبت به دین خود استهزاء نموده است و مستحق لعنت خواهد بود چه سلطان باشد یا از سایر مسلمانان مؤمن. هر کجا راهبی یا سیاحی دور هم جمع و در کوه و یا بیابان و یا جای آباد و یا هموار و یا کنیسه و یا معبدی به سر می‌برند ما پشت سر آنان و نگهبان آنان هستیم و من با جان خود و یاران و انصار و ملت خود از آنان دفاع می‌کنم، از جانشان و از اموال و امتعه آنان؛ زیرا که آنان از رعیت من هستند و اهل پیمان منند. آنان به جز اشیایی که به رضایت خاطر به عنوان خراج می‌دهند، مجبور نخواهند بود. قضات و رهبانان و خلوت‌گزینان و سیاحان آنان مورد تعرض قرار نخواهند گرفت و هیچ کنیسه‌ای از کنائس آنان ویران نمی‌شود و نباید چیزی از آنان داخل خانه مسلمین گردد. قضات و رهبانان از خراج معافند و همچنین آنان که به عبادت اشتغال ورزیده‌اند. از ثروتمندان و ارباب تجارت بیشتر از حد معین نباید خراج گرفته شود. هیچ کدام از آنان برای جنگ و نقل سلاح مجبور نخواهند شد بلکه مسلمانان باید از آنان دفاع نمایند بنا به پیروی از آیه کریمه «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». آنان در کمال مهربانی زندگی می‌کنند و چیزهایی که موجب تکدّر و سختی آنان می‌باشد از آنان منع می‌شود هر کجا باشند و در هر مکانی منزل گزینند»[1].

بلاذری عهدنامه زیر را در مورد اهالی نجران نقل می‌کند:

بسم الله الرحمن الرحیم

«این عهدنامه‌ای است از پیامبر خدا به مردم نجران و به موجب این پیمان میوه‌ها و پول‌ها و غلامان آنان در پناه وی محفوظ و مصون خواهد ماند همه این اشیاء به خودشان واگذار می‌شود جز این که هر سال دو هزار دست لباس تحویل دهند که یک هزار آن در ماه رمضان و هزار دیگر را در ماه صفر تسلیم کنند و اگر محصول زیادتر شود یا کمتر دومی نسبت به اولی تقویم خواهد شد. از مردم نجران انتظار می‌رود که سپر و اسب و مواشی و

۱- سیره ابن‌هشام ج ۲ صفحه ۱۱۹ و کنز العمال ج ۵ صفحه ۲۵۱ و البدایة و النهایة ج ۳ صفحه ۲۲۴.

سایر اشیاء به طور عاریه (به مسلمین) بدهند و نیز تهیه و تدارک خواربار مأمورین سالخورده برای مدت حداکثر بیست روز بر عهدهٔ آن‌ها باشد ولی این تدارکات نباید بیشتر از یک ماه نزد آن‌ها بماند و هرگاه در یمن و معره جنگی رخ داد بایستی لباس برای سی نفر تهیه کنند و همچنین سی اسب و سی شتر. اگر قسمتی از آنچه به مأمورین من داده شود معیوب یا نابود شود مردم نجران مسئول آن خواهند بود. آنان از حمایت خدا برخوردار خواهند بود و محمد پیامبر خدا وعده می‌دهد که جان و مال و اراضی و عقائدشان مصون خواهد بود چه آن‌هایی که حاضرند و چه غایب و همچنین خانواده‌ها و معابدشان و آنچه که تحت تملک دارند در امان خواهد بود. هیچ کشیش یا راهبی از کلیسا یا حومه‌اش اخراج نخواهد شد و هیچ کشیشی اجباراً از شغل روحانیش منفصل نمی‌شود هیچ‌گونه تحمیل و یا تحقیری نسبت به آنان روا نخواهد شد و نیز اراضی آنان به وسیله لشگریان مسلمین اشغال نخواهد شد. آن‌هایی که درخواست عدالت کنند درباره آن‌ها معمول خواهد شد. نه ظالمی وجود خواهد داشت و نه مظلومی کسانی که به شغل رباخواری مشغول باشند، از هیچ نوع حمایتی برخوردار نخواهند بود. هیچ فردی مسئول خطای دیگری نخواهد بود... مادامی که اهالی نجران بر این پیمان وفادارند هیچ نیرویی متعرض آنان نخواهد بود»[1].

پیامبر اکرم در نامه‌ای دیگر خطاب به اسقف بزرگ «حارث‌بن علقمه» پیشوای اسقف‌های نجران نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم از جانب محمد پیامبر به اسقف ابی‌حارث و دیگر اسقف‌های نجران و کهنه (دیگر روحانیون مذاهب) و پیروانشان و رهبانانشان، آنان همگی آنچه را که در اختیار دارند چه کم و چه زیاد از معابد و کلیساها و صومعه‌ها و مراکز دینی در پناه خدا و رسولش همچنان خواهند داشت و هیچ اسقفی و راهبی و کاهنی از مقام خود بر کنار نخواهد شد و از حقوق و مزایایی که داشته‌اند محروم نمی‌شوند و چنین حقی را در پناه خدا و رسولش مادام که خیرخواهی و نیکی و صلح‌جویی را در مورد مسئولیت‌هایشان

۱- فتوح البدان صفحه ۷۶ و یعقوبی ج ۲ صفحه ۶۷ و طبقات الکبری ج ۱ صفحه ۲۸۷.

بدون آنکه بار سنگین ظلم را به دوش خود احساس کنند و در مقام ستمگری و تعدّی برآیند ابراز می‌دارند خواهند داشت»[۱].

و طی نامه‌ای به مردم ایله چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم این امانی است از جانب خداوند و محمد پیامبر رسول خدا به یحنه‌بن رؤبه و مردم ایله در مورد کشتی‌ها و روندگانشان در خشکی و دریا آنان در پناه خدا و پناه رسول خدا هستند و همچنین این امان برای مردم شام و یمن و مردم دریانشین می‌باشد هر کدام حادثه‌جویی کند ثروتش حافظ خونش نخواهد بود و مالش مباح می‌شود و آن‌ها نمی‌توانند از آب و راه ممانعت کنند»[۲].

عهدنامهٔ زیر متن پیمانی است که بین خلیفه ثانی و نمایندگان «سفرینوس» اسقف بیت-المقدس منعقد شده و طبری آن را در تاریخ خود نقل نموده است:

بسم الله الرحمن الرحیم

«این امان و عهدی است که عبدالله عمر رئیس مسلمین با اهالی ایلیا در میان گذاشته است: به آنان از جهت جان و مالشان امنیت کامل بخشیده و برای کنائس و صلیب‌ها همچنین مریض و سالم و سایر گروه‌هایشان امان داده به طوری که هیچ کنیسه‌ای از آنان مورد تعرض مسلمین نخواهد شد و هیچ‌گونه نقص و کمبودی از کنیسه‌ها و صلیب‌ها و اشیاء دیگرشان روی نخواهد داد و هیچ‌گاه آنان از نظر دینی مورد اکراه و اجبار واقع نخواهند شد و کوچک‌ترین ضرری به آنان نرسیده و کسی از یهود در سرزمین ایلیا با آنان مسکن نخواهد گزید. اهل ایلیا مانند سایر شهرها جزیه می‌دهند و بر آنان لازم است رومیان و دزدان را از سرزمین خود بیرون کنند رومیان نیز می‌توانند مانند اهل ایلیا باشند و یا در کمال امن کوچ نمایند هر کدام از اهالی ایلیا که بخواهد از سرزمین خود کوچ نماید، جان و مالش در امنیت است تا به مقصد خود برسد. تا وقتی که هنگام درو نرسیده چیزی از آنان گرفته نمی‌شود».

۱- الطبقات الکبری ج ۱ صفحه ۲۶۶ و مجموعه الوثائق السیاسیه صفحه ۱۰۱۵.

۲- ابن‌عساکر ج ۱ صفحه ۱۱۴ و سیره ابن‌هشام ج ۴ صفحه ۱۸۱ و الطبقات‌الکبری ج ۱ صفحه ۲۸۹ .

بنا به نقل بلاذری شرائط پیمانی که با اهالی دمشق و بعلبک والرها نیز منعقد شده بود مطابق با مقررات عهدنامه فوق بود و بنا به نقل مورخین مسیحی عهدنامه‌ای که با اهالی اسکندریه به امضاء رسید نیز با مواد بالا مطابقت داشت تنها نقطه اختلاف این بود که در مورد اسکندریه به یهود اجازه داده شد که در شهر اقامت نمایند. مسلمانان در تمام فتوحاتی که نصیبشان می‌شد همین رویه مسالمت‌آمیز را دقیقاً مراعات می‌نمودند و روابط آنان با مسیحیان مغلوب همواره بر این اساس استوار بود که پس از ابلاغ رسالت جهانی اسلام پیشنهاد انعقاد پیمان می‌دادند و بر طبق آن پیمان که بنام «ذمه» نامیده می‌شد مسیحیان موظف بودند در مقابل حمایتی که مسلمین از آنان می‌نمودند جزیه مختصری رد نمایند و راجع به شئون دیگر خود مختار و آزاد بودند و حتی در پاره‌ای از موارد از جزیه نیز معارف می‌شدند.

مسالمت و تسامح مجاهدین اسلام با ملل مسیحی به اندازه‌ای بود که مسیحیان وقتی با آن روبرو می‌شدند مسلمانان را از جان و دل می‌پذیرفتند تا آنجا که بعضی از گروه‌های رنج دیده مسیحیان سپاهیان اسلام را آزادی‌بخش و نجات‌دهنده آسمانی لقب می‌دادند. پس از آنکه سپاهیان اسلام انطاکیه را از چنگال امپراتور ستمگر روم نجات بخشیدند رئیس اساقفه آن سرزمین صریحاً اعتراف نمود: «این دست انتقام الهی بود که در مقابل ستمکاری و بیدادگری روم که به اتکاء قدرت خود کنائس ما را غارت و سرزمین‌های ما را غصب کرده و بی‌رحمانه بر ما عذاب و شکنجه وارد می‌ساخت فرزندان اسماعیل (مسلمانان) را از نقاط دور دست جنوب بر ما فرستاد تا ما را آزادی بخشیده و از دست رومیان نجاتمان دهند».

گوستاولوبون مستشرق فرانسوی می‌گوید: «مسلمانان با اقوام و مللی سر و کار پیدا کردند که سالیان دراز تحت فشار مظالم حکام ستم‌پیشه واقع شده به آن‌ها انواع و اقسام ظلم و ستم روا می‌داشتند، این رعایای ستمدیده، حکومت مسلمین را با کمال رغبت تمکین می‌نمودند زیرا می‌دیدند که از امنیت و آزادی برخوردارند».

«آدم منز» مستشرق معروف در کتاب خود می نویسد: «آنچه که ممالک اسلامی را از اروپای مسیحی امتیاز بخشیده وجود عدهٔ زیادی از اقلیت های مذهبی غیر مسلمان است که

در سرزمین‌های اسلامی آزادانه به سر می‌بردند در صورتی که در اروپای مسیحی یک چنین چیزی هرگز وقوع نداشت و نیز مشاهده می‌شود که کنیسه‌ها و معابد ادیان دیگر همواره در سرزمین‌های اسلامی به طوری آزاد بودند که گویا از قلمرو حکومت مسلمین خارج است و این آزادی بر اثر یک سلسله پیمان‌ها و حقوقی بود که یهودیان و مسیحیان کسب نموده بودند».

نویسنده مستشرق مزبور آنگاه با کمال صراحت می نویسد: «این گونه همزیستی و مسالمت برای اروپای قرون وسطی هرگز قابل درک نبود. مسلمانان نه تنها درباره عموم مسیحیان به مدارا و مسالمت رفتار می‌نمودند بلکه از افتادگان و مستمندان و پیران آن‌ها نیز حتی-المقدور نگهداری می کردند و از بیت‌المال مسلمین به آنان کمک می‌نمودند.

علی(ع) پیرمردی پریشان‌حال را سر راه خود دید که از مردم گدایی می کرد از حالش جویا شد معلوم شد مردی است نصرانی، علی(ع) به حالت تغیر فریاد برآورد: هان ای مسلمانان از او کار کشیدید، آنگاه که پیر و ناتوان شد وی را محروم نموده و به خود واگذار دید سپس دستور داد نفقه وی را از بیت‌المال پرداختند.

مسیحیان از نظر قضائی نیز آزادی کامل داشتند و می توانستند در منازعات و اختلافات خود به محاکم مخصوص خود مراجعه نمایند و اگر با افراد مسلمین اختلاف و نزاعی پیدا می کردند با کمال اطمینان به محاکم مسلمین مراجعه و از حقوق مشروع خود دفاع می‌نمودند.

یک نفر مسیحی می توانست در برابر قاضی مسلمین از بزرگ‌ترین شخصیت مسلمین (خلیفه) شکایت نماید و یا در مقابل شکایت او از خود دفاع نماید.

علی(ع) در زمان خلافتش زره مخصوص خود را در دست یک نفر نصرانی دید و وی را برای محاکمه پیش قاضی دعوت کرد. نصرانی در ردیف خلیفه مقتدر مسلمین برابر قاضی قرار گرفت، محاکمه آغاز گردید. قاضی بر طبق اصول قضائی اسلام از علی(ع) بینه و شاهد خواست و از آنجا که آن حضرت بینه بر مدعای خود نداشت قاضی سرانجام به نفع نصرانی حکم داد.

آری یک چنین تسامح و همزیستی و عدالت است که می‌تواند شالودهٔ یک دین جهانی باشد.

دکتر دو نگان گرین لز در این باره می‌نویسد:

«نجابت و تسامح بزرگ این دین (اسلام) که کلیه ادیان الهی را قبول دارد همیشه به عنوان یک میراث بزرگ بشریت شناخته خواهد شد بر روی چنین بنایی به حقیقت می‌توان یک دین جهانی را پایه گذارد»

هنگامی که خلیفه ثانی با سپاه مسلمین به دمشق مسافرت کرد جمعی از مسیحیان را مشاهده کرد که در حال بدبختی زندگی می‌کنند از این رو دستور داد به آن‌ها صدقه و قوت روزانه بدهند و به طور دائم هزینه زندگی آنان را مادام‌العمر از بیت‌المال تأمین نمایند و نیز حاضر نشد در کلیسای مسیحیان نماز بجای آورد تا احترام کلیساها محفوظ مانده و به بهانه کار خلیفه کلیسای مسیحیان مورد تعدی قرار نگیرد.

و نیز هنگامی که سپاهیان مسلمین به فرماندهی ابوعبیده به سرزمین اردن رسیدند مسیحیان آن سامان نامه‌ای برای مسلمانان به این مضمون نوشتند: «هان ای مسلمانان، شما پیش ما از رومیان محبوب‌ترید گرچه آن‌ها هم‌کیش ما هستند ولی شما نسبت به ما باوفاتر و رئوف‌تر و عادل‌تر و نیکوکارترید؛ آن‌ها نه تنها بر ما مسلط شدند بلکه منازل ما را نیز به تاراج بردند»[1].

---

۱ - نظر به اینکه ادامه مباحث کتاب در خصوص وقایع تاریخی و نحوه برخورد مسالمت‌آمیز مسلمانان با مسیحیان و سایر اقلیت‌های دینی می‌باشد، لذا از باب مشت نمونه خروار، به همین میزان بسنده می‌شود.

فصل ششم اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر[1و2]

۱- قربانی، زین‌العابدین، انتشارات کتابخانه صدر، ۱۳۴۹.

۲- اثر پیش‌رو، تلخیص بخش سوم جلد اول کتاب مذکور می‌باشد. جلد اول این کتاب مشتمل بر پیشگفتار و سه بخش می‌باشد که عنوان بخش اول «حقوق و منابع آن» و عنوان بخش دوم عبارت از «سیر اجمالی حقوق در طول تاریخ» می‌باشد. بر اساس بررسی‌های به عمل آمده و استعلام از مؤلف گران‌قدر آیت‌ا... زین‌العابدین قربانی امام جمعه محترم رشت، جلد دوم کتاب مذکور با عنوان «تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی» در سال ۱۳۵۶ شمسی به وسیله دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر گردیده است. چون مباحث و مطالب بخش‌های اول و دوم جلد اول ارتباط مستقیمی با مباحث «حقوق بشر در اسلام» نداشتند لذا تلخیص این کتاب را از بخش سوم جلد اول آغاز کردیم. در این‌جا لازم می‌دانیم به برخی از نکات مطروحه در پیشگفتار جلد اول اشاره‌ای داشته باشیم. این پیشگفتار مشتمل بر دوازده (۱۲) صفحه است. مؤلف در پیشگفتار به وضعیت اسف‌بار دوره جاهلیت در قبل از حاکمیت دین اسلام و همچنین به اوضاع و احوال ناگوار قرون وسطی در غرب پرداخته و پس از آن گوشه‌ای از آثار و پیشرفت تمدن دوره اسلامی را به تصویر کشیده و با «تذکر چند نکته» پیشگفتار را به پایان می‌برد. مؤلف در «نکته اول» اذعان می‌دارد که تنها موادی از اعلامیه حقوق بشر را مورد مقایسه قرار داده که با متن قوانین اسلام توافق و یا تصادم داشته و مواد ناظر بر «مسائل مستحدثه» که ارتباطی با قوانین اسلام ندارد از وظایف حکومت اسلامی است که بر اساس زمان و مکان راجع به آن‌ها اظهارنظر کند. در نکته دیگر بیان داشته‌اند که برای تألیف کتاب ده سال تحقیق و پژوهش داشته و از منابع ارزنده و دست اول شیعه و سنی و تحقیقات دانشمندان شرق و غرب الهام گرفته‌اند همچنین به منظور بهره‌مندی از «راهنمائی و انتقاد اهل نظر» ابتدا مباحث را به صورت سلسله مقالاتی در مجله «درس‌هایی از مکتب اسلام» و برخی از نشریه‌های حوزه علمیه قم منتشر ساخته‌اند و از راهنمائی‌های ارزنده اهل فکر و نظر استمداد نموده‌اند که این نظرات در تکمیل کتاب اثر بسزائی داشته است. در آخرین نکته یادآور شده است که این کتاب دارای دو مجلد خواهد بود که جلد اول شامل چهار مباحث کلی به شرح: ۱- سرچشمه‌های حقوق ۲- سیر اجمالی حقوق در طول تاریخ ۳- اسلام و مساوات همه‌جانبه ۴- اسلام و آزادی است و جلد دوم نیز که آماده چاپ است و فهرست کلی آن عبارت است از: ۱- اسلام و فرهنگ ۲- شخصیت و حقوق زن در اسلام ۳- سیستم حکومتی اسلام ۴- اسلام و محاکم صالحه ۵- نظام مالی اسلام ۶- کار از نظر اسلام ۷- اسلام و تفریحات سالم ۸- اسلام و تابعیت ۹- اسلام و دادگری. همان‌گونه که گذشت جلد دوم با عنوانی غیر از «حقوق بشر در اسلام» و با نام «تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی» در سال ۱۳۵۶ توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی چاپ شده است و چون ارتباط مستقیمی با مباحث حقوق بشر در اسلام نداشت لذا از تلخیص آن پرهیز نمودیم.

منظور از این مقایسه؟

شکی نیست که این اعلامیه، برای روشن کردن افکار، و جلوگیری از تعدیات، و آماده کردن مردم، برای محترم شمردن حقوق دیگران، و تفاهم بیشتر، اثر بسزایی داشته و در حد خود، قدم بزرگی بود که در تاریخ بشریت، برداشته شده است.

ولی منظور ما این است که می‌خواهیم بدانیم: این همه سروصدایی که این اعلامیه در جهان، به راه انداخته، افکار عمومی ملت‌ها را به خود جلب کرده، در هر مجلس و محفل و کنفرانسی، با آب و تاب خاصی از آن یاد می‌شود و برای سالگردش جشن‌ها می‌گیرند، مطبوعات و دستگاه‌های تبلیغاتی درباره‌اش مدیحه‌سرایی می‌کنند، مقاله‌ها و کتابچه‌های ویژه‌ای درباره اهمیت و عظمت آن نشر می‌دهند، و به عنوان آخرین و کوبنده‌ترین حربه حقوقی، از مواد آن استفاده می‌نمایند، آیا از نظر حقوقی می‌تواند به پایه قوانین اسلامی برسد یا خیر؟

چه تناسبی بین این اعلامیه که به وسیله متخصصین و شخصیت‌های بزرگ حقوقی دنیای روز، تنظیم شده و از زیر نظر ۴۸ شخصیت ممتاز کشورهای مختلف، گذشته با اعلامیه دیگری به نام اسلام، که به وسیله یک مرد درس نخوانده و مکتب نرفته‌ای[1] به نام محمدبن عبدالله(ص)، در شبه جزیره عربستان[2]، آن هم در چهارده قرن پیش، تنظیم و آورده شده وجود دارد؟

دو اعلامیه جهانی (اسلام ـ اعلامیه جهانی حقوق بشر) در چه قسمت‌هایی با هم تصادم، و در چه مواردی با هم توافق دارند؟

در مواردی که با هم، تصادم دارند، حق با کدام است؟ اسلام یا اعلامیه جهانی حقوق بشر؟

۱- وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (عنکبوت آیه ۴۸).

۲- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (سوره جمعه آیه ۲).

و بالاخره، آیا این اعلامیه، مشتمل بر مسائل حقوقی جدید و ارزنده‌ای است که در آیین همه جانبه اسلام، نباشد؟ و یا آنکه محتویات آن، تنها برای دنیای اروپا و غرب، که تازه چند صباحی است، دوران توحش و جهالت را پشت سر، گذارده (اگر این طور باشد!) و قدم به دایره تمدن و تکامل نهاده است، تازگی دارد، و اما برای سرزمین‌هایی که به وسیله شعاع تعلیمات حیات بخش اسلام، از دوران های بسیار پیش، روشن شده و دارای تمدن درخشان و چشم گیری بوده است، به هیچ وجه تازگی نداشته بلکه از مسائل پیش پا افتاده به شمار می‌رود؟!

آیا هر چه را که اعلامیه حقوق بشر مقرر می‌دارد، بایستی همانند «وحی» چشم و گوش بسته تنها به این دلیل که: محصول جهان غرب و افکار گروهی روشن‌فکر است، پذیرفت، ولی محتویات آیین اسلام را به جرم اینکه مربوط به چهارده قرن پیش است، بایستی کنار گذاشت و نادیده گرفت؟!

این‌ها و صدها مسئله دیگر، مطالبی هستند که تدریجاً در این کتاب مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت و پاسخ‌های صریح و روشن به آن‌ها داده خواهد شد.

مساوات همه جانبه[1]

ریشه‌های نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی

بدیهی است که عوامل مختلف طبیعی مانند آب و هوا، نحوه تغذیه، وراثت، شرایط زندگی و نظایر این‌ها جهاتی هستند که افراد بشر را از لحاظ رنگ، نژاد، زبان، ثروت، شغل و حتی عقاید سیاسی و مذهبی، متفاوت می‌سازند.

۱- مقایسه با ماده ۱-۲-۶-۷-۱۰ اعلامیه حقوق بشر. هر کسی نسبت به تمامی حقوق و آزادی‌های مقرر در این اعلامیه بدون هرگونه تبعیض همانند تبعیض به دلیل نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا عقیده دیگر، منشأ ملی یا اجتماعی، دارایی، تولد یا هر وضعیت دیگر محق است. (ماده ۲ اعلامیه حقوق بشر؛ بند ۱ ماده ۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی؛ بند ۲ ماده ۲ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ ماده ۱۴ کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین؛ ماده ۱ کنوانسیون آمریکائی حقوق بشر؛ ماده ۲ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردمان؛ بند ۲ ماده ۲۰ کنوانسیون کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در مورد حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین، ماده ۳ منشور عرب در مورد حقوق بشر و ...). (مصحح)

همین جهات و پاره‌ای از جهات دیگر، باعث گردید که از همان دوران‌های اولیه افراد بشر، رنگ‌های گوناگون پیدا کنند، به زبان‌های مختلف سخن بگویند، به نژادهای گوناگون تقسیم شوند، به گروه‌های ثروتمند و فقیر، منقسم گردند، به کارها و شغل‌های مناسب ذوق و سلیقه خود، اشتغال ورزند، و بالاخره افکار و عقائد سیاسی و مذهبی خاصی داشته باشند.

این‌ها مطالبی است که از نظر اصول جامعه‌شناسی و روان‌شناسی جای تردید و گفتگو نیست، موضوعی که قابل بحث و دقت است و از دیر زمانی افکار فلاسفه و دانشمندان علم حقوق را به خود، متوجه ساخته و درباره آن، اظهارنظرهای مختلف کرده اند، اینست که: آیا این تفاوت‌های ظاهری می‌تواند ملاک یک تفاوت عمیق و ریشه‌دار شده، تا جایی که افراد بشر را از لحاظ حقوق انسانی با هم متفاوت سازد؟!

و به عبارت دیگر، آیا این نوع اختلاف ها می تواند مجوز «نظام طبقاتی» و تئوری «تبعیضات نژادی» باشد، یا نه؟

تا آنجا که تاریخ، نشان می‌دهد: همواره بشریت درباره تئوری «نظام طبقاتی» و «تبعیضات نژادی» در دو قطب مثبت و منفی قرار داشته گروهی با قاطعیت از آن، طرفداری کرده و گروهی دیگر، دلیرانه با آن می‌جنگیدند.

ما برای آنکه دورنمایی از این واقعیت تلخ را که باعث انواع بی‌عدالتی‌ها، ستمگری‌ها، کشتارها، جنگ‌ها و کشمکش‌ها شده و می‌شود، نشان دهیم، کمی اوراق سیاه تاریخ اقوام و ملت‌های بزرگ و کوچک یونان و روم و ایران و هند و مصر و عربستان... را ورق می‌زنیم و نظری هم به وضع فعلی سیاهان آمریکا و آفریقا و مردم کشورهای ضعیف و فقیر، و نحوه قضاوت طرفداران افسانه نژادی و تز منفور نظام پوسیده طبقاتی می‌افکنیم آنگاه منطق گویا و نظر قاطع اسلام را در این‌باره بیان می‌داریم.

در میان یونانی‌ها

در سیته‌های[۱] یونان، مردم هر «سیته» و شهری بر اثر اعتقاد به اینکه انتساب آن‌ها به بانی «سیته» و یا خدایی که آن‌ها را آفریده است یک انتساب بی‌نظیری است و مردم شهرهای دیگر چنین پدر بزرگی که بانی «سیته» است و یا چنین خدایی که آن‌ها را آفریده است ندارند، از این جهت آن‌ها را نژاد ناپاک، کافر، پست و حقیر می‌دانستند!

اهالی هر شهری اهتمام خاصی به حفظ نژاد و قبیله خود داشتند و به هیچ وجه اجازه نمی‌دادند که مردم شهر دیگر با آن‌ها اختلاط و امتزاج نزدیک داشته باشند و لذا اتباع خارجی را هیچ وقت به عنوان «تابعیت» نمی‌پذیرفتند.

از این ها که بگذریم، نظام حیات ملی مردم یونان را، «نظام طبقاتی» تشکیل می‌داد یعنی: مردم هر شهری به سه طبقه تقسیم می‌شدند که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ حقوقی و قانونی، از یکدیگر متمایز بودند به شرح زیر:

۱ـ **طبقه غلامان** ـ این طبقه که ده برابر مردم اصلی شهر به شمار می آمدند، جز کار کردن و فرمان بردن حق دیگری در امور سیاسی و قضائی نداشتند.

۲ـ **طبقه خارجیان** ـ این طبقه مردمی بودند که پدر و مادرشان از مردم آتن نبودند ولی برای تجارت و زندگی در آنجا زیست می‌کردند.

این طبقه نیز مانند غلامان حق دخالت در امور سیاسی و قضائی را نداشتند.

۳- **طبقه اتباع** ـ این طبقه عبارت بودند از اتباع و اعضاء اصلی جامعه که حق داشتند در تمام شئون حیاتی جامعه شریک و دخیل باشند.

افراد این طبقه می‌بایست والدینشان یونانی الاصل و متولد شده در آنجا باشند تا بتوانند اعضاء حکومت شهر یا دولت «سیته» محسوب شوند[۲].

۱- Cite در زبان فرانسه به معنی شهر است و مقصود از آن شهر و ولایتی است که دارای تشکیلات و نظامات خاصی است.

۲- تاریخ بشر – تاریخ فلسفه‌های سیاسی ج ۱ ص ۴۹-۵۱ - تاریخ ملل شرق و یونان ج ۲ ص ۲۴۵-۲۴۹.

در میان رومی‌ها

کشور «روم» نیز از لحاظ نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی دست کمی از کشور همسایه خود «یونان» نداشت، به مقتضای حکومت اشرافی که در آنجا مرسوم بود، لیاقت و شخصیت ذاتی افراد مورد نظر نبود، چه بسا افراد فهمیده و لایقی در میان طبقه فقرا و متوسطین پیدا می‌شدند که از هر حیث شایستگی مقام سناتوری، قضاوت و فرمانروایی را داشتند اما طبقه نجبا و اعیان به هیچ وجه به آن‌ها مجال تصدی چنین مقاماتی را نمی‌دادند.

اعیان و نجبا چون از نژاد برتر و دارای قدرت و ثروت بیشتری بودند حق داشتند پیش از رسیدن به سن قانونی و حتی بدون داشتن هرگونه شایستگی در زمره سناتورها، حکام و قضات درآیند و نسبت به فقرا و عموم ملت تفاخر نمایند چنان که «سالوست» مورخ مشهور می‌گوید: «نجبا و اعیان، منصب کنسولی را دست به دست یکدیگر منتقل می‌نمودند، یک نفر آدم تازه کار هر قدر صاحب کفایت و درایت می‌بود و خدمات شایان داشت باز پست و حقیر بود زیرا پستی نسب وی را ننگین می‌دانستند، در مرکز و در ایالات، تمام کارها مطابق هوی و هوس اشخاص معدود انجام می‌گرفت که بیت‌المال و حکومت ایالات و مناصب کشوری و لشکری و اجازه جشن‌های نصرت در دست آن‌ها بوده».

تنها نجبا بودند که حق داشتند انگشتری طلا در انگشت کرده و نیم مجسمه‌های اجداد خویش را که مأمور دولت بوده‌اند، در منزل نگاه دارند و در موقع تشییع جنازه تمثال‌های مزبور را همراه ببرند[1].

به طور کلی ملت روم، به چهار دسته تقسیم می‌شدند:

۱ـ **دسته اشراف:** این دسته دارای آب و خاک فراوان بودند و به اداره امور دولت و تصدی مناصب سناتوری، حکومت و قضاوت اشتغال داشتند.

۲ـ **شوالیه‌ها:** این دسته تمول شان منحصر به پول نقد بود و به تجارت و بازرگانی و صرافی مشغول بودند.

۱- تاریخ رم ج ۱ ص ۱۴۱-۱۵۲.

۳ـ **بردگان**: از آنجا که اعیان و اشراف، نمی‌توانستند به کارهای مزارع و باغات خود برسند، لذا افراد زیادی را به عنوان غلام و برده زیر فرمان داشتند و از وجود آن‌ها برای آبادانی مزارع و تحصیل زندگی مرفه، بهره‌برداری می‌نمودند.

۴ـ **طبقه متوسط**: این دسته مردم معمولی بودند که به کارهای آزاد از قبیل حمالی، عملگی، بردگی و نظایر آن‌ها اشتغال داشتند ولی چون راه‌های درآمد درستی نداشتند و کسب و کار مفید، مخصوص طبقه اشراف و شوالیه‌ها بود، از این جهت زندگی برای طبقه متوسط بسیار سخت بود، و رفته رفته رو به انقراض و زوال نهادند و گروهی هم دور اعیان و اشراف جمع شده از غذای بخور و نمیر آن‌ها روزگار را سپری می‌ساختند! این بود وضع رقت‌بار «نظام طبقاتی» و «تبعیضات نژادی» در میان ملت روم[۱].

در هندوستان

در کشور افسانه‌ای هندوستان، در حدود قرن نهم قبل از میلاد، آیینی به نام آیین «هندو ـ برهمنی» به وجود آمد. این آیین که کم‌کم، آیین رسمی مردم هندوستان گردید، از جمله اصول و ارکان خود را موضوع اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی قرار داد.

این آیین مردم را به چهار طبقه و «کاست» به شرح زیر تقسیم می‌کند:

۱ـ «**برهمنان**» که از قسمت علیای سر برهمای خالق آفریده شده‌اند و بالاترین طبقات اجتماعی هند را تشکیل می‌دهند. این عده امور مذهبی و راهنمایی هندوها را به عهده دارند، و همه‌گونه قدرت حتی «عزل و نصب برخی از خدایان» به دست آن‌ها است.

۲ـ «**کشایرا**» یا حکام و جنگجویان و امراء لشکر

۳ـ «**ویسیا**» یعنی: کشاورزان و بازرگانان

۴ـ «**سودرا**» یعنی صنعتگران، کارگران و سپاهان

هندوها غیر از طبقات چهارگانه فوق را «**پاریا**» یعنی نجس‌ها می‌دانند که از قیود اجتماعی هندو آزاد، و انجام کارهای پست و کثیف به عهده آن‌ها است و از همه‌گونه حقوق انسانی محرومند.

۱- تاریخ رم ج ۱.

هندوها، تنها سه طبقه اول را از نژاد «آریایی» و مابقی را از نژاد غیر آریایی می‌دانند! طبق معتقدات مذهبی هندوها، هر یک از این طبقات، در کلیه امور زندگی فردی و اجتماعی خود از قبیل زناشویی، معابد، غذا، مشاغل و غیره از طبقات دیگر به کلی ممتاز و جدا هستند و حق ندارند، جز با افراد «کاست» و طبقه خود آمیزش داشته باشند و یا به مشاغل و کارهای طبقه دیگر، اشتغال ورزند! عجیب اینست که در آیین هندوی امروز، نیز همان «کاست ها» و طبقات، به همان شکل اولیه خود، باقی هستند و با همه فعالیت ها و مجاهداتی که شخصیت های بزرگی چون «مهاتما گاندی» برای از بین بردن این نظام پوسیده طبقاتی کرده‌اند، هنوز در هندوستان این نظام پوسیده از بین نرفته مخصوصاً تنها طبقه ای که هنوز با همان موقعیت ممتاز سابق خود باقی است، طبقه برهمنان است که هرگز شخصی از طبقه غیر برهمن، نمی‌تواند به مقام برهمنی برسد[1].

در ایران باستان

حکومت اشرافی ایران باستان، مانند دیگر ممالک آسیایی و اروپایی بر اساس نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی پایه ریزی شده بود و مردم به چند طبقه متمایز از هم تقسیم می‌شدند و افراد هر طبقه دارای امتیازات مخصوص خود بوده و به هیچ وجه حق نداشتند از حدود امتیازات خود، پا فراتر نهاده وارد قلمرو امتیازات دیگران شده، مشاغل آنان را به عهده بگیرند!

مثلاً در زمان «هخامنشیان» جامعه ایرانی به سه دسته و گروه تقسیم می‌شد: روحانیان، جنگجویان و کشاورزان، ولی بعداً طبقه دیگری به نام صنعتگران به آن افزوده شد، اما نژاد آریایی یعنی: ایرانی اصیل، جز به سه شغل اولی اشتغال نمی‌ورزیدند و صنعت و تجارت و هنر را، جزء حرفه‌های پست به شمار می‌آوردند، و شایسته مردم ایرانی‌الاصل نمی‌دانستند.

در زمان «ساسانیان» نیز جامعه ایرانی به چهار دسته تقسیم می شد، با این امتیاز که: صنعتگران و کشاورزان را جزء طبقه چهارم به حساب آورده و به جای طبقه کشاورزان دبیران و کارمندان را قرار دادند.

۱- تاریخ ادیان دکتر ترابی ص ۹۹ ملل و نحل شهرستانی.

بنابراین، طبقات، در این دوره، به این ترتیب بود: روحانیان، جنگجویان، دبیران یا کارمندان ادارات، و توده ملت یعنی: فلاحان، صنعتگران، سوداگران، صاحبان هنر و حرفه‌های گوناگون.

طبقه چهارم، پست‌ترین طبقات اجتماع و ملعون و مطرود بودند زیرا اینان با عناصر اربعه یعنی: آب و آتش و خاک و باد، که به عقیده زرتشتیان مقدس بودند سر و کار داشته و آن‌ها را به مصرف می‌رسانیدند!

عواید عمده دولت، در زمان ساسانیان، عبارت بود از، مالیات اراضی و مالیات سرانه. تنها طبقه چهارم بودند که این مالیات کمرشکن را می‌پرداختند، طبقات دیگر که معمولاً از توده ملت ثروتمندتر بودند، از پرداخت مالیات معاف بودند! نکته قابل توجه اینکه: هرگاه طبقات نجبا، مغان و امراء لشکر، اراضی خود را می‌فروختند، کارکنان مزارع نیز با اراضی خرید و فروش می‌شدند، اینان آزاد نبودند تا از ملکی به ملک دیگر رفته و آزادانه کارگر و مالک ملک دیگری شوند[1].

به هر حال، همان‌طوری که تذکر داده شد، در حکومت اشرافی ایران باستان، هیچ کس حق نداشت از «زی» خود خارج شده، بیرون از دایره امتیازات و طبقات مخصوص به خود، به فعالیت بپردازد.

حکیم فردوسی، در شاهنامه، داستانی در این زمینه به شرح زیر آورده است: هنگامی که انوشیروان، برای مبارزه با رومیان، تجهیز لشکر می‌کرد، نیازمند به سیصد هزار دینار شد، مأموری فرستاد، تا این مبلغ را از یکی از بازرگانان، یا دهقانان متمول وام گیرد.

مأمور، کفش فروشی را پیدا کرد که او حاضر شد چهارصدهزار درهم وام دهد به این شرط که شاه اجازه دهد، پسر لایق و با استعداد او را فرهنگیان، تحت تعلیم و تربیت، لازم قرار دهند تا شاید در آینده جزء طبقه دبیران و کارمندان دولت درآید.

:

۱- تاریخ ایران باستان- جاهلیت و اسلام- تاریخ ادیان دکتر ترابی.

مأمور، درم‌ها را گرفت و در خواست او را به وسیله بوذرجمهر، به شاه عرضه داشت:

بدو گفت شاه: ای خردمند مرد — چرا دیو چشم ترا خیره کرد؟
برو همچنان باز گردان شتر — مبادا کزو سیم خواهیم و دُرّ
چو بازرگان بچه، گردد دبیر — هنرمند و با دانش و یاد گیر
چو فرزند ما بر نشیند به تخت — دبیری بباید‌ش پیروز بخت
هنر باید از مرد موزه فروش — سپارد برو چشم بینا و گوش
به دست خردمند، مرد نژاد — نماند به جز حسرت و سرد باد
به ما بر پس مرگ نفرین بود — چو آیین این روزگار این بود

در عربستان

سرزمین وسیع شبه جزیرهٔ عربستان که دارای سه میلیون کیلومتر مربع مساحت است چه در بخش مرکزی و چه در بخش شمالی و جنوبی آن مردم بر اساس نظام قبیله‌ای و قومی زندگی می‌کردند.

هر قبیله ای تحت ریاست و زعامت رئیس قبیله که از هر حیث واجب‌الاطاعة و مطاع بود، به زندگی بیابانگردی و یا نیمه متمدن خود، سرگرم بودند.

هر کدام از قبائل خود را از دیگری برتر می‌دانست و روی این اصل بازار تفاخر و امتیازطلبی به شدت میان آن‌ها رواج داشت تا جایی که بعضی از قبایل حاضر نبودند، خدای قبیله دیگر را پرستش کنند، ناگزیر خدای دیگری از فلز و غیره برای خود، انتخاب می‌کردند!

روی همین اصل تفاخر قبیلگی و روحیه امتیازطلبی، اغلب به جنگ و جدال و غارتگری و چپاول مشغول بودند و امنیت و آرامش در میان آن‌ها وجود نداشت ولی در عوض بازار شعر و شاعری که بیشتر مربوط به هجو و خوار کردن دیگران، و تعریف و به رخ کشیدن مناقب و فضائل افراد قبیله خود بود، رواج فراوان داشت.

اعراب آنچنان برای «نژاد عرب» و قبیله‌ای که جزء آن به شمار می‌رفتند، اهمیت قائل بودند که به هیچ وجه حاضر نبودند قبول کنند افراد نژاد و قبیله دیگری هم مانند آن‌ها انسان و

دارای کرامت انسانی هستند و هم‌اکنون با آنکه اسلام تا حدود زیادی خوی و عادات جاهلیت اعراب را از بین برده و پیشرفت تمدن، بسیاری از عادات زشت آن‌ها را تغییر داده است در عین حال از رادیوهای آنان شنیده می‌شود که می‌گویند: «العزةلله و للعرب» یعنی عزت مال خدا و عرب‌ها است! و این خود بزرگ‌ترین نشانه این حقیقت است که: مردم عربستان همواره به شدت پای‌بند اصول غلط امتیازات طبقاتی و تبعیضات نژادی بوده‌اند و لذا بعضی از دانشمندان، سرزمین عربستان را «سرزمین نژاد» نامیده‌اند[1] البته بایستی توجه داشت که مردم کشورها و مناطق دیگر آن روز یعنی حبشه، چین، مصر... نیز از نظر پای‌بند بودن به اصول غلط نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی از کشورها و مناطق یاد شده عقب‌تر نبوده، همین نظام پوسیده و رسم غلط در آنجاها نیز شدیداً حکم‌فرما بوده است تا جایی که «منتسکیو» در کتاب روح القوانین، درباره مردم مصر، این‌طور می‌نویسد: «از رنگ پوست می‌توان، در رنگ مو هم قضاوت کرد، مصری‌ها که بهترین فلاسفه دنیا بوده‌اند به این مسئله به قدری اهمیت می‌دادند که مردان سرخ پوست را به محض اینکه گیر می‌آوردند، به قتل می‌رساندند!»[2]

روی این حساب، ما بیش از این تاریخ اقوام و ملت‌های گذشته را در موضوع نژادپرستی و نظام پوسیده طبقاتی، ورق نمی‌زنیم زیرا می‌دانیم طبق قول معروف «به هر کجا که رویم آسمان همین رنگ است» اما لازم است پیش از بیان نظریه اسلام، نظری هم به وضع رقت‌بار نژادپرستی و نظام طبقاتی قرن‌های اخیر و دنیای متمدن فعلی بیندازیم.

نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی در قرون اخیر

گرچه رسیدگی به جزئیات این موضوع و اینکه با همه پیشرفت‌هایی که نصیب بشریت در جنبه‌های مختلف شده، هنوز سایه شوم هیولای نظام پوسیده طبقاتی و تبعیضات نژادی روی سر مردم، به چشم می‌خورد، از وظیفه و عهده ما خارج است و درباره آن‌ها بایستی

۱- تمدن اسلام و عرب.

۲- روح القوانین چاپ چهارم ص ۴۱۱.

کتاب‌های مستقلی نوشته شود[۱] ولی به قول معروف:

«آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید»

ما هم به طور سربسته و اجمالی، اشاره‌ای به وضع رقت‌بار نژادپرستی و امتیازات طبقاتی در قرون اخیر نموده تفصیل بحث را به کتاب‌های مربوطه حواله می‌دهیم[۲].

ظهور فاشیسم و نازیسم

در ربع دوم قرن بیستم یعنی: در فاصله جنگ اول و جنگ دوم جهانی، به وسیله دو سیاستمدار خودکامه و دیکتاتور، «موسولینی» و «هیتلر» که آرزوی فرمانروایی جهان را در سر می‌پروراندند، مسلک «فاشیسم» در ایتالیا و آلمان، پایه‌گذاری شد.

طرفداران این مکتب سیاسی عقیده داشتند: چون ملت و نژاد آنان، بر سایر ملل و نژادها تفوق و برتری دارند، از این جهت از طرف تقدیر و سرنوشت، مأموریتی دارند که بر تمام جامعه بشری و لااقل بر همسایگان خود، حکومت کنند و تا این «مأموریت تاریخی» را به انجام نرسانند، از جنگ و تلاش دست برندارند!

همین عقیده نادرست سبب گردید که آلمان‌ها تحت عنوان «ناسیونالیسم ـ سوسیالیسم» آتش جنگ جهانی را تا سر حد جنون و دیوانگی مشتعل سازند و دنیا را به خاک و خون کشیده و بالاخره با دست خود، قبر خودشان را بکنند!

آلمان‌ها به اعتقاد اینکه نژاد آرین (نوردیک) یعنی همان مردمی که سابقاً از یک نقطه مرکزی در شمال، شروع به تفرقه گذاشته به هندوستان و ایران و یونان و روم، مهاجرت کرده و خالق کلیه عناصر گران‌بهای فرهنگ هر یک از ملل قدیم گردیده‌اند، از تمام

۱- خوشبختانه در میان ده‌ها کتابی که در این زمینه نوشته شده کتاب وزین و محققانه «اسلام و تبعیضات نژادی» نوشته دوست همفکر و دانشمند همکار ما جناب آقای علی حجتی کرمانی به طرز بسیار جالبی این مسئله را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. برای اطلاعات بیشتر از فجایع ننگین نژادپرست‌ها در طول تاریخ و چگونگی مبارزه اسلام با این عقیده نادرست به کتاب نامبرده مراجعه شود.

۲- به کتاب‌های: سرنوشت درد آلود سیاهان – سیاه- سفید لعنتی از سیاهان چه می‌خواهی؟ از بردگی تا آزادی مراجعه شود.

نژادها شریف‌تر و برتر است؛[1] حزب نازیست را که طرفدار افسانه نژادی «ایده‌آل ژرمنیک» بوده پدید آورده و با قدرت فوق‌العاده‌ای می‌کوشیدند که بر تمام جهان تسلط پیدا کرده، فرهنگ و آراء خود را به نوع بشر تحمیل کنند! «تئوری افسانه نژادی» تا آنجا در مردم آلمان اثر گذاشته بود که «هیتلر» صدر اعظم و پیشوای آلمان، مشغول تهیه نقشه مبسوطی برای اصلاح و رفورم روابط جنسی و کنترل ازدواج و روابط زن و مرد، و اصلاح نژاد گردید و اجرای قسمتی از مرام خود را هم در این رشته آغاز نمود ولی موفق به تکمیل آن نشد و جنگ جهانی مانع از اجرای کامل آن گردید. هدف وی در اجرای این نقشه، اصلاح و خالص نمودن نژاد «ژرمن» بود، او می‌خواست به وسیله دخالت دولت در جفت‌گیری و انتخاب ازدواج و مداخله در روابط زن و مرد، نژادی سالم و قوی (مانند اسپارت قدیم) به وجود آورد و نسل نژادهای ضعیف و بیمار را به وسایل علمی یعنی خنثی کردن نطفه‌ها به وسیله تلقیح براندازد، چنان که نطفه عده کثیری از زنان و مردان مبتلا به بیماری‌های آمیزشی یا کسانی را که نژاد و نسب «ژرمنیک» آن‌ها مشکوک بوده و یا ضعیف بودند به وسیله پزشکان مخصوص عقیم گردید، به طوری که دو جنس قادر به جمع آمدن با یکدیگر باشند ولی نسلی از ایشان به وجود نیاید. این مرام سیاسی و خطرناک (فاشیسم) از ایتالیا و آلمان تجاوز کرد و به کشورهایی مانند انگلستان و آمریکا راه یافت. در انگلستان در سال ۱۹۳۱ حزبی به نام «اتحادیه فاشیست‌های انگلیس» تأسیس شد که به پیراهن سیاهان انگلیس، معروف شد ولی خوشبختانه با توقیف مؤسس حزب، اتحادیه مزبور از میان رفت. در کشورهای متحده آمریکا گروه‌های فاشیستی به نام‌های مختلف از قبیل: پیراهن نقره‌ای‌ها و کلمبیان‌ها به وجود آمدند که شدیداً بر ضد سیاه‌پوستان مبارزه می‌کردند و هم‌اکنون به طوری که در بحث آینده خواهیم دید، جمعیت «کوکلوکس کلان» در ایالات متحده آمریکا به خرابکاری علیه سیاهان مشغولند.

۱- برای روشن شدن این حقیقت که اصلاً نژادی به نام نژاد آرین در عالم نبوده و اساس تاریخی و علمی ندارد، مراجعه شود به جلد سوم تاریخ فلسفه سیاسی ص ۱۱۸۱.

مشکل تبعیضات نژادی در ایالات متحده آمریکا!

مطالعه در تاریخ چند صدساله ایالات متحده آمریکا بیش از همه چیز، بی‌عدالتی‌ها و بیدادگری‌های سفیدپوستان آن منطقه را نسبت به سیاه‌پوستان و نظام غلط برده‌داری و تبعیضات نژادی مردم آن سامان را جلو چشم خواننده مجسم می‌کند!

وقتی که در تاریخ می‌خوانیم: «آبراهام لینکلن» شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا در ۱۴ آوریل ۱۸۶۵ هنگامی که با همسرش در تئاتر «فوردز» مشغول تماشا بود، به دست یکی از بازیگران تئاتر به نام «جان ویلکزلوبس» به ضرب گلوله کشته شد!

و در جستجوی انگیزه این عمل غیر انسانی برمی‌آییم، می‌بینیم: قتل این مرد آزادی‌خواه که حق حیات، به گردن سیاهان آمریکا دارد و آنان را از بردگی خلاصی بخشیده، در زمره انسان‌ها در آورده است، عاملی جز نژادپرستی و تبعیضات نژادی نداشته است[1]. تاریخ آمریکا هیچ‌گاه فراموش نخواهد کرد که سیاه‌پوستان ایالات متحده با چه خون جگر و تلاشی در سال ۱۹۶۳ در مقام دادخواهی و گرفتن حقوق انسانی خود برآمده خواسته های خود را ضمن مواد زیر، از حکومت فدرال آمریکا درخواست نمودند:

۱ـ برابری در کار و مزد!

۲ـ قطع کمک‌های دوستی به برنامه‌هایی که بر اساس تبعیضات نژادی استوار شده است.

۳ـ از بین بردن تبعیضات نژادی در مدارس.

۴ـ قطع تبعیضات نژادی در کارهای ساختمانی دولتی.

۵ـ تفویض قدرت کامل به وزیر دادگستری که بتواند در هنگام مشاهده تبعیضات نژادی اعلام جرم فوری نماید.

۶ـ ایجاد کار کافی و کامل برای همه آمریکاییان.

۷ـ تجدیدنظر در حداقل مزد که برای تمام افراد یک زندگانی کافی را تأمین نماید.

۸ـ تکمیل قانون کار و توسعه آن.

۹ـ تصویب قانون برای جلوگیری از تبعیض در استخدام سیاه‌پوستان.

۱ـ از بردگی تا آزادی ص ۱۹۷.

و به دنبال این درخواست، در ۲۹ اوت ۱۹۶۳ (۶ شهریور ۱۳۴۲) سیل عظیمی از نیروی انسانی به سوی واشنگتن سرازیر شد، هزاران سیاه پوست از یک ماه قبل پیاده به سوی واشنگتن حرکت کردند تا در روز ۲۹ اوت با شعار «آزادی و کار» در تظاهرات شرکت جویند.

و بالاخره در روز موعود، جان کندی در برابر ۲۵۰ هزار تن سیاه‌پوست در پای آسمان خراش «اوبلیک» (بنای یادبود واشنگتن در پایتخت ایالات متحده) جمع شده بودند، طی اعلامیه‌ای چنین خاطر نشان ساخت: اجتماع بزرگ امروز سیاه‌پوستان در واشنگتن به عنوان اعتراض به تبعیضات نژادی، به هدف و آزادی‌های ۲۰ میلیون سیاه پوست آمریکایی و تمام بشریت، کمک شایسته‌ای کرد.

من امروز، در واشنگتن شاهد بودم که ده‌ها هزار تن آمریکایی، سفید و سیاه از حق خود استفاده کرده و به طرز شایسته برای مقابله با یک مسئله ملی بسیار با اهمیت که عبارت از رفع تبعیضات نژادی است، گرد هم جمع شدند، تظاهرات امروز نشان داد که ملت آمریکا خواهان آن است که دیگر نباید کسی را به عنوان رنگ پوست از حقوق انسانی برابری محروم کرد ولی برای استقرار حقوق مساوی سیاهان با سفیدپوستان، ما هنوز راه طولانی را باید طی کنیم:

کندی به رهبران تظاهرکنندگان در آن روز تاریخی اطمینان داد که تمام کوشش خود را در راه رفع تبعیضات نژادی به کار خواهد برد.

ولی متأسفانه در روز جمعه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ (ساعت ۱۰/۵ شب اول آذرماه ۱۳۴۲) هنگامی که کندی به اتفاق «ژاکلین» و «کانالی» فرماندار ایالت تگزاس در ماشین بی سقفی نشسته و به سوی شهر «دالاس» می‌رفتند و از برابر صف مستقبلین می‌گذشتند و کانالی به او می‌گفت: دیگر نمی‌توانید بگویید که مردم دالاس از شما پذیرایی خوبی نکردند. ناگهان سرو سینه و گردن او هدف گلوله قرار گرفت. همان گلوله‌ها که توسط مردی به نام «لی هاروی اسوالد» از طبقه پنجم عمارتی به سوی او شلیک شده، او را به قتل رسانید و نتوانست تصویب قانون مدنی و اعطاء حقوق مدنی سیاه‌پوستان را که شالوده آزادی و پایه رفع تبعیضات نژادی در ممالک متحده آمریکا است به چشم خود ببیند!

طبق اظهارنظر روزنامه معروف، «دیلی میل» چاپ لندن، می‌توان حقایقی به دست آورد که یک توطئه نژادپرستی در پشت سر قتل کندی قرار دارد.

به هر نحوی که بود در تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۶۴ مجلس سنای آمریکا پس از یک سال بحث و تبادل نظر، قانون مدنی جدید را تصویب کرد. از یک صد نفر سناتورهای حاضر در جلسه ۷۳ نفر به لایحه رأی موافق و ۲۳ نفر رأی مخالف دادند و در تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۶۴ مجلس نمایندگان آمریکا نیز با ۲۸۹ رأی موافق در برابر ۱۲۶ رأی مخالف لایحه قانونی را به تصویب نهایی رسانید و «لیندن جانسون» رئیس جمهور وقت آمریکا در کاخ سفید واشینگتن آن لایحه را امضاء کرد.

به موجب این قانون سیاهان، می‌توانند در تمام رستوران‌ها و سینماها، مدارس که مخصوص سفیدپوستان است وارد شوند، و یک زن سیاه‌پوست می‌تواند آزادانه با مردی سفیدپوست ازدواج کند و بالعکس. در هنگام استخدام، سفیدها حق تقدم نخواهند داشت و در اماکن عمومی دستشویی‌های مختلف، برای سیاه و سفید، وجود نخواهد داشت. دیگر سیاهان مجبور نخواهند بود، در راهروهای قطارها بایستند و جای خود را در کوپه‌ها به سفیدپوستان بدهند و مجبور نیستند در ردیف آخر اتوبوس‌ها بنشینند و به طور کلی حقوق کاملاً مساوی با سفیدپوستان خواهند داشت.

جمعیت نژادپرست کو ـ کلاکس ـ کلان

بعد از آنکه قانون الغاء بردگی و محو آثار بارز تبعیضات نژادی، در سال ۱۸۶۳ به دست توانای «آبراهام لینکلن» شانزدهمین رئیس جمهوری آمریکا تصویب شد و سیاهان از زیر یوغ استثمار سفیدپوستان، کمی خلاصی یافتند، سفیدپوستان ایالات جنوبی که به تنبلی و اربابی عادت کرده و تمام کارهای شاق و طاقت فرسایشان، به دست بردگان و سیاهان، انجام می‌گرفته است، با آزادی آنان در یک وضع اقتصادی نامطلوبی قرار گرفتند.

همین امر باعث گردید که میان ایالات جنوبی و شمالی آمریکا جنگ داخلی سختی پدید آید، ایالات جنوبی پس از کشمکش های متوالی که از نیروهای نظامی ایالات شمالی

خورده بود، به فکر انتقام افتادند و لذا عده‌ای از افسران ارتش کنفدراسیون ایالات جنوبی آمریکا که تحت تأثیر القائات و افکار فاشیستی طرفداران تبعیضات نژادی بودند، دور هم جمع شدند و به تحریک سرمایه‌داران و برده‌فروشان، در شهر «ناشویل» که در ایالت «تنسی» قرار داشت در پانزدهم دسامبر ۱۸۶۵ بنیان جمعیت فاشیستی ضد سیاهان را به نام «کو ـ کلاکس ـ کلان» ریختند!

این جمعیت متشکل است از: وکلای دادگستری، نمایندگان پارلمان، مأمورین دولت، تجار، کشیشان، صنعتگران، پیشه‌وران، نظامیان و...!

هدف این فرقه تروریستی مبارزه با برابری و مساوات و آزادی سیاه‌پوستان و طرفداری از تبعیضات نژادی است!

کو ـ کلاکس ـ کلان‌ها از هر نوع اعمال وحشیانه و ضد بشری نسبت به سیاه‌پوستان و طرفداری از تبعیضات نژادی، خودداری نمی کنند، ارعاب، تهدید، تحقیر، زدن، شکنجه دادن، لینچ کردن (قطعه قطعه کردن اعضاء بدن را لینچ می گویند) به دار آویختن، به آتش سوزاندن، از شهر بیرون کردن، ترور نمودن...!

فعالیت این فرقه تروریستی معمولاً سری و در کمال اختفاء، صورت می گرفت ولی گاهی به حسب پشت گرمی از دستگاه حاکمه، در کمال آزادی دست به اقدامات و اعمال ضدبشری می‌زدند!

فرقه کو ـ کلاکس ـ کلان، در سال ۱۹۲۵ به اوج قدرت خود رسید و در آن موقع، این فرقه قریب به ۴ میلیون نفر عضو داشت[1] و بیش از همه وقت، آن زمان سیاه‌پوستان بینوا را آزار می‌دادند و از تبعیضات نژادی دفاع می‌کردند که کشیشی به نام «ویلیام جی سیمونز» رهبری این جمعیت را به عهده داشت که به قول نویسنده کتاب «سیاهان» افکار فاشیستی و آدمکشی همچون دام عنکبوتی مغزش را در خود گرفته بود[2].

۱- از بردگی تا آزادی ص ۲۲۳.

۲- سیاهان ص ۴۸.

دادگاه‌های عدالت کش!

گرچه همان طوری که قبلاً تذکر دادیم، تبعیضات نژادی قانوناً از بین رفته است ولی مجریان این قانون چه کسانی هستند؟

همه معتقدند که بزرگ‌ترین عامل دوام نژادپرستی، ضعف قوه قضایی و اجرایی ایالات متحده است جراید و مطبوعات نمونه‌های فراوانی از حق‌کشی‌ها و داوری‌های ظالمانه دادگاه‌های آنجا نقل می‌کنند که از آن جمله نمونه زیر است:

دادگاه جیمی سیاه‌پوست آمریکایی را به اتهام ۱۹۰ سنت یعنی ۱۵۰ ریال، به مرگ محکوم کرد، زیرا او متهم بود که این مبلغ را از خانم سفیدپوستی ربوده است!

و چون این مقدار گناه برای مرگ او کافی نبود، اضافه کرد که او قصد داشته به پیرزن ۸۲ ساله تجاوز کند! لیکن چون این تهمت نیز ثابت نشده بود، اضافه کرد: گرچه خود «جیمی» به خداوند و حضرت مسیح سوگند یاد کرده که من پولی نربوده و قصد سوئی نسبت به کسی نداشته‌ام، ولی چون طبیعت، رنگ پوست او را سیاه ساخته و به عکس پیرزن صاحب دلار، مورد عنایت و مهر طبیعت قرار دارد و رنگ پوستش سفید است، «جیمی» باید اعدام گردد[۱].

بارها اتفاق افتاده که دادگاه‌های ایالات متحده جنایتکارانی مانند «کولی لرد» قاتل خانم «ویولا»، «رابین» کلانتر و «پریسا» معاون کلانتری شهر «نشوبا» قاتل جوان سیاه‌پوست «جیمز شالی» و دو نفر از رفقایش، و قاتل «ادگارادر» رهبر معروف سیاه‌پوستان، و نظایر این‌ها را مورد محاکمه صوری قرار داد ولی از عدالت و حق جانب‌داری که نکرد هیچ بلکه صریحاً عدالت را زیر پا نهاد و حقوق سیاهان را لگدکوب کرد و لذا «محمدعلی کلی» قهرمان سیاه‌پوست که او هم به جرم رنگ پوستش، یا به جرم داشتن مذهب اسلام، یا هردو، مورد آن همه بی‌مهری واقع گردید و به پنج سال زندان محکوم شد، گفت: «از دادگاهی که قضات آن، همه سفیدپوست هستند، انتظار عدالت داشتن غلط است!»[۲]

۱- مرد نامتناهی ص ۱۲۶.

۲- از بردگی تا آزادی- مکتب اسلام شماره ۱۰ سال هشتم.

اسلام، چگونه با اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی مبارزه می‌کند؟

در مباحث گذشته، دیدیم که چگونه بشریت، در طول تاریخ، گرفتار سنت غلط اختلاف طبقاتی و برتری نژادی بوده و تا چه اندازه این عقیده نادرست، در سرنوشت او اثرات سوء و خانمان‌سوز داشته است؟ اینک لازم است بدانیم: با آنکه هنگام ظهور اسلام، دنیا به شدیدترین وجهی گرفتار این نوع بیماری جانکاه اجتماعی بوده و در تمام کشورهای متمدن و غیرمتمدن از قبیل: ایران و روم و یونان که در اوج تمدن و فرهنگ قرار داشتند، عربستان و حجاز که به طور کلی از مظاهر تمدن بی‌بهره بودند، اساس زندگی مردم، بر نظام ظالمانه طبقاتی و افسانه نژادی استوار بوده است، اسلام در مقابل این رسم غلط و غیرانسانی، چه راهی را پیش گرفته و چگونه با آن مبارزه کرده است!

اسلام آیین مساوات است

اسلام برخلاف سنت‌های قبیلگی و افتخارات قومی، و رسوم و آداب منطقه‌ای که در زمان ظهورش در دنیا رواج داشت که گروهی خودکامه از راه داشتن ثروت شخصیت قبیلگی، زبان، نژاد، رنگ... بر گروه دیگر، تفاخر کرده امور یاد شده را مایه امتیاز انسانی بر انسان دیگر می دانستند و از این راه، همواره غول اختلاف و جنگ و تجاوز و استعمار، دندان خود را به کیان و هستی آنان، فرو می‌برده و دیو کینه و نزاع، سایه شوم خود را بر سر آنان گسترده داشت، قلم بطلان و نادرستی کشید و رسماً علیه این گونه عقاید زشت و ناصواب، قیام پیگیر و مجدانه کرد.

اسلام در عین آنکه می‌داند، افراد بشر از لحاظ سازمان خلقت، چه از نظر مظاهر مادی و چه از نظر لیاقت و استعداد و مظاهر روحی یکسان نیستند ولی این نابرابری و عدم مساوات را ملاک برتری و امتیاز بعضی بر بعض دیگر ندانسته، همه افراد بشر را از لحاظ حقوق و تکالیف برابر می‌داند «بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ»[1]

۱- سوره نساء آیه ۲۵.

مساواتی که اسلام میان افراد بشر قائل است، شامل سه قسمت زیر است:

۱ـ مساواتی در اصل انسانیت

۲ـ مساوات در حقوق و تکالیف

۳ـ مساوات در داوری و اجراء قوانین

اینک قسمت‌های سه گانه فوق را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا معلوم شود که چگونه اسلام نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی را غلط و نادرست می‌داند:

۱ـ تساوی در اصل انسانیت

اسلام برخلاف آن‌هایی که می‌پنداشتند: آفریدگار قبیله و خدای شهر و مملکت آن‌ها با خدای قبائل و کشورهای دیگر، فرق دارد و روی همین جهت، خود را از دیگران برتر و بالاتر می‌دانستند و در نتیجه نظام طبقاتی در میان آنان، یک اصل مسلم به شمار می‌رفت[1] معتقد است: آفریدگار تمام موجودات و تمام افراد بشر یکی است، و غیر از او آفریدگار دیگری وجود ندارد: «و خدای شما، خدای یکتا است، نیست خدایی مگر او که بخشاینده و مهربان است»[2] اسلام هیچ‌گاه نظر آنان را که می‌پنداشتند: گروهی از «قسمت علیای خدا!» و گروهی دیگر مانند «نجس‌ها» از قسمت سفلای او آفریده شده‌اند و در نتیجه «برهمنان» همواره بالاترین طبقات اجتماع و دیگران در مرتبه بعدی قرار دارند! صحیح نمی‌داند بلکه عقیده دارد: تمام افراد بشر از هر نژاد و رنگ، از یک پدر و مادر آفریده شده و با هم برادر و برابرند و لذا همواره آن‌ها را با کلمه «یَا أَیُّهَا النَّاسُ» و «یا بنی آدم، ای فرزندان آدم» خطاب می‌کند «ای مردم، از خدایی که شما را از یک پدر و مادر آفرید و از آن‌ها نسل‌های بعدی را پدید آورد، بپرهیزید»[3]

۱- اشاره است به اختلاف طبقاتی در میان یونانی‌ها که در سابق ذکر شد.

۲- وَإِلَـهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (سوره بقره آیه ۱۶۳).

۳- یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَنِسَاء (سوره نساء آیه ۱) - یا بَنی آدَمَ إِمَّا یَأْتِیَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْكُمْ آیاتی فَمَنِ اتَّقی وَ أَصْلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ یعنی: ای پسران آدم، اگر پیغمبرانی از خودتان، سوی شما آیند که آیه‌های مرا بر شما بخوانند، هر که پرهیزگاری کند و صالح شود، نه بیمی‌دارد و نه غمگین شود (سوره اعراف آیه ۳۵).

درست است که عوامل گوناگون طبیعی و جغرافیایی از قبیل: آب و هوا، نحوه تغذیه، وراثت، شرایط خاص زندگی و نظایر این‌ها جهاتی هستند که افراد بشر را از لحاظ نژاد، رنگ، زبان، ثروت، شغل و حتی عقاید سیاسی و مذهبی متفاوت می سازند، ولی به عقیده اسلام، این گونه اختلافات ظاهری هیچ گاه باعث آن نمی گردد که «در حقیقت و ذات انسانیت» تفاوت و امتیازی پدید آید، به طوری که بعضی بر بعض دیگر، از نظر انسانیت امتیاز و برتری داشته باشند و دیواری به عظمت دیوار چین، به نام «نظام طبقاتی» و «تبعیضات نژادی» در میان آنان کشیده شود که مانع آنان از برابری و یکنواختی در برابر قانون گردد، خیر، اسلام معتقد است: این گونه اختلاف‌ها که لازمه طبیعی و آفرینشی افراد بشر است، برای دو منظور است:

۱ـ مردم از این راه آفریدگار جهان را بشناسند و بدانند: طبیعت بی‌شعور، هیچ گاه نخواهد توانست این همه نقش و نگار سحرانگیز که بر در و دیوار وجود، نقش بسته است و این همه جلوه‌های گوناگون، که همچون چشم و خط و خال و ابرو، هر کدام به جای خویش نیکو گذارده شده‌اند، پدید آورد، بی‌شک این تفاوت‌ها و مظاهر گوناگون از اراده حکیمی دانا و توانا سرچشمه گرفته است: «از نشانه‌های شناسایی خدا، آفرینش آسمان‌ها و زمین، و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های شما است که در این برای جهانیان، عبرتی است»[1]

۲ـ همان‌طوری که گل‌های گلستان، به الوان و اشکال و بوهای مخصوصی زینت یافته و خودنمایی می کنند و آنچه که بیش از همه چیز شخص ناظر و تماشاکننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بر نشاط او می‌افزاید، همین تنوع و اختلاف رنگ‌ها است. همین اختلاف رنگ‌ها و شکل‌ها و بوهای آن‌ها است که آن‌ها را از هم ممتاز و در عین حال خواستنی‌تر می کند، اختلاف افراد بشر از لحاظ رنگ و زبان و نژاد و نظایر این‌ها نیز به این منظور است که آن‌ها بدین‌وسیله از یکدیگر شناخته شوند تا نظام زندگی اجتماعی از هم پاشیده نشود نه آنکه این گونه اختلافات، دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی افراد و ملاک حقانیت نظام

۱ـ وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلْوانِکُمْ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْعالِمینَ (سوره روم آیه ۲۲).

طبقاتی و افسانه نژادی باشد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»

یعنی: ای مردم ما شما را از یک پدر و مادر آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبایل مختلف قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شما است»[1]

مطالعه و دقت در جملات این آیه به خوبی نشان می‌دهد که اسلام چگونه و با چه منطقی با نژادپرستی و اختلاف طبقاتی مبارزه می‌کند:

قرآن تمام مردم را مخاطب می‌سازد و با کلمه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» به آن‌ها خطاب می‌کند نه آنکه قبیله خاص، و یا ملت و نژاد مخصوصی را مورد توجه و خطاب، قرار دهد.

۱- سوره حجرات آیه ۱۳ مفسرین قرآن، در سبب نزول این آیه وجوهی نقل کرده‌اند: الف- «ثابت بن قیس» هنگامی که خواست کنار پیغمبر بنشیند، کسی که در جوار آن حضرت نشسته بود، برای او جا باز نکرد، «ثابت» از این عمل، عصبانی شده و به آن مرد گفت: «یابن فلانه» ای فرزند فلان زن! پیغمبر اسلام، فرمود: چه کسی این جمله «یابن فلانه» را گفت؟! «ثابت» سرپا ایستاد و عرضه داشت: من یا رسول الله؛ پیغمبر به او فرمود: «به چهره‌های مردمی که در اینجا حاضرند، نگاه کن!» او هم اطاعت کرد و نگریست آنگاه رسول خدا به او فرمود: «چه دیدی؟!» عرض کرد: سفید، سیاه، سرخ پوست پیغمبر به او فرمود: «بدان، تو هیچ‌گونه امتیاز و فضیلتی بر سایرین نداری، مگر با دین و پرهیزگاری». در این هنگام بود که آیه فوق نازل شد.

ب- در روز فتح مکه، هنگامی که شهر به تصرف سربازان اسلام درآمد، پیغمبر اسلام، به «بلال» غلام سیاه آزاد شده که از دست کفار مکه رنج‌ها دیده و شکنجه‌ها تحمل کرده بود، امر فرمود که بر بالای بام کعبه رود، شعار مسلمانان یعنی اذان را با صدای رسا اعلام نماید. او هم اطاعت نمود و بر بام کعبه ایستاد و اذان گفت: در این هنگام، یکی از کفار مکه به نام «عتاب بن اسید» گفت سپاس خدای را که پدرم را کشت و نماند تا چنین روزی را ببیند که یک نفر غلام سیاه بر بالای کعبه رود و اذان بگوید! «حرب بن هشام» که یکی دیگر از مشرکین بود، گفت: «آیا محمد غیر از این کلاغ سیاه مؤذن دیگری نداشت؟» در این هنگام بود که آیه فوق نازل شد.

ج- رسول خدا به قبیله «بنی بیاضه» امر کرد که «ابا هند» (حجام رسول خدا) را زن بدهند، آن‌ها عرضه داشتند: آیا دختران خود را به بردگان و بندگان خود تزویج نماییم؟ آیه مزبور، در پاسخ این سؤال نازل شد یعنی: این گونه تفاخرها که از سنت غلط اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی سرچشمه می‌گیرد در آیین اسلام مطرود است (نقل از شماره اول سال دوم رساله الاسلام مصر ص ۴۱).

قرآن مردم را توجه به اصل اولی آن‌ها که همان آدم و حوا باشد می‌دهد تا بدین‌وسیله به آن‌ها یادآور شود شمایی که از نسل یک پدر و یک مادر هستید و از لحاظ نسب با هم برادر و خواهرید اگرچه بعضی زیبا و بعضی دیگر زشت، برخی غنی و برخی دیگر فقیر، جمعی عرب و جمعی دیگر عجم باشند، این گونه اختلاف‌های جزیی که لازمه طبیعی و جغرافیایی افراد است، نباید عامل جدایی و مایه گسستن پیوند، «اخوت و برادری» شما گردد! بلکه فلسفه این نوع اختلاف، تنها برای شناسایی و برقراری نظم اجتماع است نه دشمنی و استثمار «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا».

از همه این‌ها که بگذریم، نکته‌ای که بسیار جالب توجه است اینست که: زیبایی، ثروت، حسب و نسب، منطقه زندگی و نظایر این‌ها هیچ گاه نمی‌تواند معیار شخصیت افراد باشد زیرا به قول سعدی «ای بسا ابلیس آدم رو که هست» چه بسا افرادی هستند با آنکه دارای جمال و مالند و از لحاظ حسب و نسب، دارای خانواده‌ای اصیل و ریشه دارند ولی از شخصیت معنوی و شایستگی به کلی بی‌بهره‌اند ولی در مقابل چه بسا افرادی که نه زیبایی و مال دارند، و نه دارای حسب و نسب اصیل و ریشه داری هستند، و نه از لحاظ نژاد و زبان و غیره سرآمد دیگرانند، ولی از جهت شخصیت معنوی و شایستگی در یک مرتبه بسیار بلندی قرار دارند.

آیا از عدالت و انصاف است که آن «ابلیس آدم رو» بر این فرشته آدم صورت تنها به این دلیل که چهره‌ای زیبا و یا مالی فراوان و یا حسب و نسبی چنین دارد، ادعای برتری نموده، در حقوق و انسانیت، خود را از او برتر بداند؟!

آیا چنین امتیاز و تبعیضی ظلم محض، نسبت به آن فرد لایق و شایسته‌ای که همه گونه کمالات انسانی و شخصیت معنوی را دارا است ولی به قول طرفداران تبعیضات نژادی تنها «طبیعت، رنگ پوستش را سیاه کرده است» نخواهد بود؟!

آیا اسلامی که آیین عدالت و انصاف است[1] می‌تواند طرفدار تز غلط اختلاف طبقاتی و تئوری تبعیضات نژادی باشد؟! روی این حساب است که قرآن مجید، نظر قاطع خود را

۱- إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (سوره اسراء آیه ۹).

درباره نادرستی نژادپرستی و امتیاز طبقاتی در ذیل آیه این‌طور بیان داشته است «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقیکُمْ» گرامی‌ترین شما در پیشگاه خدا شایسته‌ترین و پرهیزگارترین شما است»

خطابه پیغمبر اسلام

پیغمبر اسلام، در آخرین سال زندگانیش، هنگامی که از عمل «حج» فراغت پیدا کرد، در برابر انبوه جمعیت، در باب الغاء تبعیضات نژادی و ترغیب به اصول اخوت و برادری، چنین فرمود: «ای مردم خدای شما یکی است، پدر شما یکی، همه شما از نسل آدمید، آدم هم از خاک آفریده شده است، گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است، هیچ گونه فضیلت و برتری، عرب بر عجم، و نه عجم بر عرب، و نه سرخ پوست بر سپیدپوست، و نه سفیدپوست بر سرخ‌پوست، ندارد. فضیلت و افتخار، تنها از راه شایستگی و پرهیزگاری است.[1] ای مردم، گفتارم را بشنوید و درباره‌اش، اندیشه و تعقل کنید، هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است و مسلمین همه با هم برادرند، بنابراین تصرف در مال او بر دیگران حرام است جز آنچه که از روی رضایت او باشد»[2]

عوامل امتیاز و ملاک مساوات؟

طرفداران سنت غلط اختلاف طبقاتی و افسانه نژادی، عواملی را ملاک برتری و تفوق گروهی بر گروه دیگر، می‌دانند که نه عقل و دانش، و نه وجدان و انصاف نمی‌تواند تصدیق کند که آن عوامل، شایستگی برای تفوق و ترجیح داشته، مرزی به نام «طبقات و نژاد» میان افراد جامعه پدید آورد، جهاتی که نژادپرستان و طرفداران سنت منفور طبقاتی، به اتکاء آن‌ها در جامعه مرزی پدید می‌آورند و از آن راه گروهی را از بسیاری حقوق

۱- اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّ رَبَّکُمْ وَاحِدٌ وَ اِنَّ اَبَاکُمْ وَاحِدٌ کُلُّکُمْ لِآدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ اَتْقاکُمْ وَ لَیْسَ لِعَرَبِیٍّ عَلَی عَجَمِیٍّ و لا لاحمر علی ابیض و لا لابیض علی احمر فَضْلٌ اِلّا بِالتَّقْوَی (روح الدین الاسلامی ص ۲۷۵).

۲- ایها الناس اسمعوا قولی و اعقلوه تعلَمنّ انّ کلّ مسلم اخ للمسلم و انّ المسلمین اخوه فلا یحلّ لا مرئ من اخیه الا ما اعطاه عن طیب نفسٍ منه فلا تظلمن انفسکم (سیره ابن هشام ج ۴ ص ۶۰۴).

محروم و جمعی دیگر را از جمیع مواهب زندگی بهره‌مند می‌دانند، به حسب عرف و عادات آن‌ها فرق می‌کند و قطعاً زیاد است ولی مهم‌ترین آن عوامل، مواد زیر است:

۱ـ حسب و نسب

۲ـ رنگ و نژاد

۳ـ منطقه زندگی

۴ـ ثروت و رفاه زندگی مادی

ولی اسلام هیچ کدام از امور فوق را مایه برتری و ملاک فضیلت فردی بر فرد دیگر و یا ملتی بر ملت دیگر، نمی‌شناسد و شدیداً با این نوع عقاید خرافی و نادرست مبارزه می‌کند.

افتخار به استخوان پوسیده‌ها؟!

برخی از ملت‌ها و بعضی از افراد با آنکه از لحاظ فضایل انسانی و پیشرفت‌های مادی و معنوی در یک سطح بسیار پستی قرار دارند، ولی در عین حال حاضر نیستند در مقابل حق و حقیقت سرتسلیم فرود آورده از تفاخر به آباء و اجداد و استخوان‌های پوسیده گذشتگان خود، دست بردارند!

افتخار به «حسب و نسب» در میان تمام ملل و اقوام، کم و بیش وجود داشته و دارد و یکی از عوامل مهم نژادپرستی و اختلاف طبقاتی به شمار می‌رود، لیکن عرب‌ها در این قسمت از همگان متعصب‌تر و جلوتر بوده‌اند. آن‌ها سعی می‌کردند، وسیله افرادی که در «علم انساب» مهارت کامل داشتند شجره‌نامه‌ای برای خود درست کنند تا نژاد خود را منتهی به «اسمعیل بن ابراهیم» و یا «یعرب بن قحطان» نمایند زیرا به عقیده آن‌ها این دو نفر، نخستین فرمانروایان قوم و نژاد عرب بوده‌اند!

هر یک از این دو دسته بزرگ (بنی اسمعیل و بنی قحطان) نیز به عشایر و قبایل گوناگونی تقسیم شده بودند. افراد هر قبیله سعی می‌کردند، قوم و قبیله خود را به دیگران، ترجیح داده و از قبایل دیگر، عیب جویی کنند و همین امر کافی بود که آتش جنگ و جدال را همواره در میان آنان، روشن نگه بدارد! و معمولاً شعراء و حماسه‌سرایان، میدان‌داران این معرکه بوده‌اند!

ولی اسلام با این گونه افکار کودکانه و سطحی شدیداً مخالف است، اسلام می گوید: «ارزش هر انسانی وابسته به کار نیکی است که انجام می‌دهد»[۱]

علی(ع) در نکوهش این عده می‌فرماید: «آیا به قبرهای پدرانشان افتخار می کنند»؟!

آیا به زیادی گذشتگانشان که هلاک شده و از بین رفته‌اند، می‌بالند؟!

آیا خود را به بدن‌های خاک شده و استخوان‌های پوسیده آنان دلخوش می کنند؟!

هرگاه از مرگ و نابودی آن‌ها عبرت می گرفتند، بهتر بود تابه وسیله آن‌ها بر دیگران افتخار نمایند، اگر از این جهت، احساس ذلت و سرافکندگی کنند، بهتر و عاقلانه‌تر از احساس عزت است»[۲]

و در جای دیگر می‌فرماید: «مَنْ فَاتَهُ حَسَبُ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعْهُ حَسَبُ آبَائِهِ»، یعنی: آن کس که خود، شخصیت نداشته باشد، شخصیت و مقام پدرانش برای او سودی نخواهد داشت»[۳]

و نیز از آن حضرت است که می‌فرماید: «مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ حَسَبُه» یعنی: آن کس که به خاطر کار و کوشش خود، عقب بماند، حسب و نسب او را به جلو نخواهد برد»[۴]

پیغمبر اسلام، در سال هشتم از هجرت، بعد از فتح مکه در مقابل انبوه جمعیت ایستاد و خطابه زیر را که افتخار به حسب و نسب در آن شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته شرف و فضیلت در شایستگی و عمل صالح منحصر شده است، ایراد فرمود: «ای مردم، آنچه که می گویم، حاضران، به غائبان برسانند خداوند متعال به وسیله اسلام، نخوت و تکبر و غرور دوران جاهلیت و افتخار به پدران و قبایل را از بین برده است، ای مردم، همه شما از نسل آدمید و آدم نیز از گل آفریده شده است، بهترین و گرامی‌ترین شما پیش خدا، پرهیزگارترین و فرمان برترین شما نسبت به دستورات او است»[۵]

۱- قیمه کل امرء مایحسنه.

۲- سفینه البحار ج ۲ ص ۳۴۸.

۳- الامام علی صوت العداله الانسانیه جلد دوم ص ۴۴۷.

۴- الامام علی صوت العداله الانسانیه جلد دوم ص ۴۴۷.

۵- ایها الناس! لیبلغ الشاهد الغائب. انّ الله تبارک و تعالی قد اذهب عنکم بالاسلام نخوة الجاهلیة و التفاخر بآبائها و عشائرها. ایها الناس! انکم من آدم و آدم من طین. ألا و انّ خیرکم عند الله و اکرمکم علیه الیوم اتقاکم و اطوعکم له (سفینه البحار ج ۲ ص ۳۴۸).

امام باقر(ع) می‌فرماید: «أصل المرء دِینُهُ و حَسَبُهُ خُلُقُهُ، و کَرَمُه تقواه و إنّ الناسَ من آدم شُرَع سواء» یعنی: حقیقت آدمی را آیین او، شخصیتش را اخلاق نیکوی او، بزرگواریش را، پرهیزگاری او تشکیل می‌دهد و تمام مردم از زمان آدم تاکنون، همه از نظر انسانیت با هم برابرند»[۱].

امام ششم می‌فرماید: «چند طایفه هستند که از انسانیت به دورند. آن‌هایی که به استخوان پوسیده نیاکان خود، می‌بالند ولی از کردار شایسته آنان بی‌بهره‌اند، اینان مانند پوسته آن درختی هستند که دور ریخته می‌شوند ولی از مغزه‌اش تیر و خدنگ درست می‌کنند»[۲].

روزی «ابوذر غفاری» صحابی بزرگوار پیغمبر اسلام، با برده سیاهی در محضر پیغمبر مخاصمه و منازعه نمود، هنگام منازعه ابوذر عصبانی شد و با تندی و خشونت به او گفت: «ای پسر زن سیاه!»

پیغمبر اسلام، غضبناک شد و فرمود: آیا او را به واسطه مادرش سرزنش می‌کنی؟ هنوز آثار جاهلیت در تو موجود است.

آنگاه به او فرمود: «کار از حد گذشت، کار از حد گذشت (یعنی آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت) فرزند سفیدپوست، بر سیاه پوست، فضیلتی مگر از راه پرهیزگاری و عمل صالح، ندارد»

چون ابوذر، خود را هم پیش وجدان و هم پیش خدا و رسول مقصر تشخیص داد، صورتش را روی خاک نهاد و از آن برده سیاه این‌طور خواهش کرد: «برخیز، صورتم را پایمال کن، تا کفاره گفتار توهین‌آمیزم شود»[۳]

در تاریخ اسلام آمده است که: عمروعاص، گروهی را به رهبری «عباده بن صامت» که مردی سیاه و بد اندام بوده برای مذاکره با «مقوقس» والی مصر، فرستاد.

۱- سفینه البحار ج ۲ ص ۳۴۸.

۲- المفتخر الذی یفتخر بآباته و موخلو من صالح اعمالهم فهو بمنزله الخلنج یقشر لحا حتی یوصل الی جوهریته (سفینه البحار ج ۱ ص ۴۲۴).

۳- حقوق الانسان ص ۱۹- روح الدین الاسلامی ص ۲۷۶.

هنگامی که «مقوقس» با آن‌ها روبرو شد، برایش گران آمد که با مرد سیاه بد اندامی مانند «عباده بن صامت» گفتگو کند، از آن‌ها درخواست کرد، شخص دیگری با او مذاکره نماید، آن‌ها گفتند: چون، عباده از همه ما از نظر دانش و فضائل نفسانی برتری دارد و به همین جهت عمروعاص او را بر ما امیر ساخت، از این جهت، با فرمان امیر مخالفت نخواهیم کرد و جز او نباید کسی با شما مذاکره نماید!

«مقوقس» از این طرز تعلیم و تربیت اسلامی در شگفت آمد و گفت: چگونه ممکن است یک فرد سیاه از همه شما بهتر و برتر باشد؟

آنان در جواب گفتند: هیچ گاه عاقلانه نیست که مقیاس شخصیت افراد، رنگ و یا نژاد آنان باشد، اسلام شخصیت افراد را تنها در ایمان و عمل صالح، می‌داند[1]».

امتیاز از راه منطقه زندگی و محل اقامت!

گروهی به مناسبت اینکه در منطقه خاصی زندگی می کنند و به آب و هوای آن محیط عادت کرده‌اند، سعی می کنند که به این مناسبت خود را از مردم سایر منطقه‌ها برتر دانسته، همین جهت را مایه امتیاز خود به حساب آورند!

این معنی، نه تنها درباره مردم پنج قاره جهان یعنی، اروپا، آمریکا، آسیا، آفریقا، استرالیا صادق است بلکه درباره افراد دو کشور که یک مرز قراردادی آن‌ها را از هم جدا می کند و چه بسا درباره افراد دو شهر و دو محله که در یک کشور و یک شهر قرار دارند، صدق می کند!

ولی اسلام، این طرز تفکر را نیز ناصحیح و غلط می‌داند، زیرا او معتقد است که «مرز مملکت اسلام عقیده است، نه محیط طبیعی و جغرافیایی» یعنی: هرگاه تمام افراد بشر پیروی از آیین اسلام کردند، و در برابر حق و عدالت (به معنی واقع کلمه) تسلیم بودند، در آن صورت، همه جا وطن آنان خواهد بود و هیچ کس حق تفاخر و امتیاز از راه وطن و محل سکونت، بر آن‌ها نخواهد داشت، همچنان که پیغمبر اسلام، فرمود: «زمین، زمین خدا، بنده هم بنده خدا است»[2].

۱- حقوق الانسان ص ۱۹.

۲- ما درباره این مطلب، در بحث تابعیت به تفصیل، گفتگو خواهیم کرد.

و لذا پیغمبر اسلام، سلمان فارسی را که از مردم ایران بود، جزء خانواده خود به حساب آورد و آن جمله معروف «سلمان منا اهل‌البیت» را درباره‌اش فرمود و بلال حبشی را که اصلاً از مردم حبشه بود، مؤذن خود قرار داد، و صهیب رومی را از نزدیکان خود به شمار آورد و بدین وسیله امتیاز از راه منطقه زندگی را نیز از بین برد.

امتیاز از راه ثروت و مال

بسیاری از مردم، مقیاس برتری و تفوق افراد را نسبت به یکدیگر، تنها در ثروت و مال می‌دانند. ولی اسلام با این نظر سطحی و نادرست به کلی مخالف است.

اسلام در عین آنکه مال و ثروت را مایه زینت زندگی و امتحان مردم می‌داند[1] مسلمین را از زیان و ضرر طغیانی که از آن ممکن است حاصل شود بر حذر می‌دارد: «کَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی، أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی، إِنَّ إِلی رَبِّکَ الرُّجْعی» یعنی: آدمی هنگامی که خود را بی‌نیاز ببیند، طغیان می‌ورزد، اما باید بداند که بالاخره باز گشتش، بسوی خدای تو است»[2] گرچه اسلام، با اصل ثروت و مال در صورتی که از مجرای حلال تحصیل، و در مصارف صحیح، مصرف گردد، نه تنها مخالف نیست بلکه مردم را به طلب آن امر می‌کند «وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا»[3]

ولی چنانچه مایه تفاخر و یا تضییع حقوق دیگران، و یا موجب ارتکاب فساد و تباهی گردد فقری را که با پرهیزگاری و عمل صالح توأم باشد از آن بهتر می‌داند «فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فی زینَتِهِ قالَ الَّذینَ یُریدُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیمٍ وَ قالَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقَّاها إِلاَّ الصَّابِرُونَ» یعنی: قارون با تجمل خویش میان قومش آمد، کسانی که زندگی دنیا می‌خواستند،

۱- اَلْمالُ وَالْبَنُونَ زینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَالْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوابًا وَخَیْرٌ أَمَلًا (سوره کهف آیه ۴۶) وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظیمٌ (سوره انفال آیه ۲۸).

۲- سوره علق آیه ۶-۸.

۳- سوره قصص آیه ۷۷.

گفتند: کاش ما نیز، نظیر آنچه که به قارون داده شده می‌داشتیم، که او نصیبی بزرگ دارد، ولی کسانی که صاحب دانش بودند، گفتند: وای بر شما، پاداش خدا برای کسی که ایمان آورده و عمل شایسته کرده بهتر است و جز صابران، آن را دریافت نکنند»[1]

اسلام، کسانی که زیادی مال و مظاهر زندگی را ملاک برتری و تفوق بر فقرا می‌دانند، شدیداً توبیخ و نکوهش می‌کند: «وَ قالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ وَ ما أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفى إِلاَّ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِكَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفاتِ آمِنُونَ» یعنی: خوش گذران‌های پولدار، می‌گفتند: ما اموال و اولاد بیشتر داریم و ما معذب نخواهیم بود، بگو پروردگارم روزی هرکس را که بخواهد کم و یا زیاد می‌کند، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند، اموال و اولاد شما چیزی نیست که شما را به خدا نزدیک کند جز آن کس که ایمان داشته و عمل صالح انجام دهد، اینان در مقابل اعمالی که کرده‌اند، دو برابر پاداش دارند و در غرفه‌های بهشت ایمنند. (سوره سباء آیه ۳۷)

ثروتمند برتری جو، ادب می‌شود

روزی شخص ثروتمند خوش لباسی، خدمت پیغمبر اسلام شرفیاب شد، و کنار آن حضرت نشست، طولی نکشید که شخص فقیر ژنده‌پوشی آمد و کنار مرد ثروتمند نشست، شخص ثروتمند لباس‌های خود را جمع کرد، پیغمبر اسلام به او فرمود: آیا ترسیدی از فقر او به شما چیزی برسد؟ گفت: خیر.

فرمود: ترسیدی لباست را کثیف کند؟ گفت: خیر. فرمود: پس چه عاملی تو را وادار به چنین عملی نمود؟

عرضه داشت: من همراهی دارم که هر کار بدی را برایم خوب، و هر عمل خوبی را برایم بد جلوه می‌دهد (منظور از همراه همان نفس سرکش است).

۱- قصص آیه ۷۸-۸۰.

شخص ثروتمند، برای جبران عمل ناپسندی که از او سر زده بود، حاضر شد نصف مالش را به مرد فقیر بدهد ولی او حاضر نشد و گفت: می‌ترسم من هم مانند او برتری جو و متکبر شوم[۱].

دو راهکار عملی برای مبارزه با نژاد پرستی

اسلام صرف‌نظر از تلاش‌های همه‌جانبه‌ای که برای برقراری مساوات میان افراد جامعه نموده که ما قسمتی از آن‌ها را در مباحث گذشته نشان دادیم، راه‌های عملی دیگری نیز برای از بین بردن آثار نظام پوسیده طبقاتی و نژادپرستی قرار داده که مهم‌ترین آن‌ها دو طریق زیر است:

الف- نماز:

هر فرد مسلمانی، در هر شبانه‌روزی، پنج بار، در برابر خدا می‌ایستد و وظیفه عبادی نماز را انجام می‌دهد. معمولاً این مراسم مذهبی در مساجد که محل اجتماع جمیع مسلمانان، بدون هیچ نوع تبعیض است. به شکل دسته جمعی برگزار می‌شود به این ترتیب: مرد شایسته و پرهیزگاری که از لحاظ عقیده و اخلاق و عمل، نمونه است به عنوان «امام» جلو می‌ایستد و سایر مردم بدون هیچ گونه امتیازی پشت سر او صف می‌بندند و با او مراسم نماز را به جا می‌آورند.

نکته بسیار قابل توجه اینست که تشکیل نماز جماعت، این‌طور نیست که اعیان و اشراف و صاحبان زر و زور و سفیدپوست‌ها در صفوف جلو، بینوایان، سیاهان، مردم معمولی در صفوف آخر قرار داشته باشند، بلکه هر کسی در هر جا که دلش خواست طبق قاعده: «من سبق الی موضع فهو أحق به»[۲] می‌تواند بایستد، در این صورت، فقیر و غنی، وضیع و شریف، سیاه و سپید بدون هیچ امتیازی در کنار هم خواهند بود، شکی نیست که تکرار این عمل در هر شبانه‌روز پنج بار، مهمترین عاملی است که می‌تواند آثار سوء اختلاف طبقاتی و نژادپرستی را از بین ببرد.

۱- سفینه البحار ج ۲ ص ۳۷۷.

۲- یعنی هر کسی زودتر مکانی را اشغال کرد، از دیگران، سزاوارتر است.

ب- کنگره حج:

هر فرد مسلمانی که در هر نقطه جهان زندگی می‌کند، هرگاه از لحاظ بدنی و مالی توانایی داشته باشد، ضروری است یک‌بار برای انجام مراسم حج، به مکه رود[1] و در آنجا مانند همه مسلمان‌ها از منافع[2] مراسم حج، برخوردار گردد. نکته قابل توجه در انجام این مراسم، اینست که حاجیان بایستی در نقطه معینی (میقات)، لباس‌ها و آثار تجمل را از خود دور کنند، همه و همه با لباس «احرام» که عبارت از دو تکه پارچه ساده و ندوخته است که یکی را به جای لنگ به کمر می‌بندند و یکی را روی دوش می‌اندازند، و با سروپای برهنه «لبیک» گویان به سوی خانه خدا بشتابند.

در تمام مراحل، از طواف و سعی بین صفا و مروه گرفته تا وقوف در عرفات و منی و مشعر، همه مسلمان‌ها بدون هیچ گونه امتیاز و تبعیضی، مراسم مذهبی را انجام خواهند داد که قرآن شریف در آیه ۲۵ از سوره حج نیز به این حقیقت تصریح دارد:

«وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِ» یعنی: مسجد الحرامی که برای مردم قرار دادیم، که شهری و دهاتی، اهلی ومسافر، در او یکسانند».

بدیهی است مردمی که به مال و جمال و قدرت و شخصیت و دیگر از مظاهر مادی بر بندگان خدا تفاخر می کنند هنگامی که در این کنگره جهانی شرکت کردند و همه مردم را از نظر مظاهر تجمل یکسان دیدند و در جمیع مراحل انجام این مراسم، هیچ گونه امتیاز و ترجیحی برای خود مشاهده نکردند، سیاه و سپید، وضیع و شریف فقیر و غنی... را در کنار هم برادروار و مساوی مشغول انجام وظیفه دیدند، خواه و ناخواه روح سرکش و برتری جوی آنان تسلیم شده، احساس برادری و مساوات در آنان تقویت خواهد شد.

۱- وَلِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً (سوره آل عمران آیه ۹۷).

۲- لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ (سوره حج آیه ۲۸).

روح اخوت و برادری در اسلام

عواملی که ممکن است که در میان افراد جامعه و ملت‌ها ایجاد روح وحدت و یگانگی کند در نظر ابتدایی یکی از جهات زیر است:

۱ـ نژاد و خون

۲ـ وطن و محل سکونت

۳ـ زبان

۴ـ آیین و مذهب

در مباحث گذشته توضیح دادیم که اسلام، مسئله همخونی، هموطنی و همزبانی را موضوعات اصیل و قابل ارزش نمی‌شناسد. اسلام معتقد است که جهات یاد شده نمی‌تواند در میان افراد و ملت ها یک پیوند مقدس و ناگسستنی ایجاد نموده، رفتار مردم را نسبت به یکدیگر، رفتار برادرانه و مخلصانه سازد.

اسلام می گوید: عوامل نامبرده گرچه ممکن است تا حدودی، حلقه اتصال در مردم پدید آورد، و آن‌ها را در غم و شادی همدیگر شریک نماید ولی هرگاه جهات نیرومندی مانند، مظاهر دل فریب مادی با عوامل فوق، اصطکاک و تصادم، پیدا کند در آن صورت حلقه اتصال میان آن‌ها از هم گسسته روح عناد و دشمنی جایگزین وحدت و یگانگی خواهد شد.

ولی چنانچه افراد و ملت ها دارای یک آیین و مذهب باشند یعنی: بدانند آفریدگار حکیم و دانایی آن‌ها را برای رسیدن به کمال انسانی آفریده و برای بهتر زیستن آنان، آیین و مقررات سعادت‌بخش جامع‌الاطرافی به نام «دین» مقرر داشته است و نیز بدانند: با مرگ و پشت سر انداختن این دنیا کتاب عمر آنان بسته نمی‌شود و بالاخره از پس امروز فردایی است که هرکس ثمرات تلخ و شیرین کردارش را در آن روز خواهد چشید؛ و باز معتقد باشند: افرادی خوشبخت و سعادتمندند که فرمان خدا و دستورالعمل زندگی را که او مقرر فرموده است، اطاعت کنند و بندگان مخلص او را که برادران ایمانی و مذهبی آن‌ها هستند، محترم و گرامی بدارند...

شکی نیست که در این صورت، آنچنان پیوند و یگانگی در میان آنان، محکم خواهد بود و آنقدر، رفتار مردم نسبت به یکدیگر برادرانه خواهد بود که کمترین عاملی نخواهد توانست، این حلقه اتصال را گسسته و رفتار آنان را نسبت به یکدیگر، خصمانه سازد.

آن زمانی که پیغمبر اسلام، مبعوث به رسالت گردید، دنیا، مخصوصاً شبه جزیره عربستان (با آنکه مردمش، وحدت نژادی و قومی و وطنی و زبانی داشتند) در آتش جنگ و ستیز و دشمنی و تجاوز، می سوخت، امنیت و آرامش، از میان مردم رخت بربسته بود، همه در انتظار آمدن شخصی بودند که بشریت را از آن وضع نگران کننده و وحشت بار، نجات بخشد.

خوشبختانه، دست قدرت خدا از آستین محمد(ص) به در آمد و مردم را به شاهراه سعادت و برنامه حیات‌بخشی که او از جانب خدا آورده بود، فرا خواند.

طولی نکشید، همان مردمی که قرن‌ها با هم پدرکشتگی و دشمنی آشتی‌ناپذیر، داشتند بر اثر تعلیمات حیات بخش اسلام، آنچنان با هم، برادر شدند و به قدری رفتارشان، نسبت به یکدیگر، برادرانه شد که حتی نوشته‌اند: در میدان جنگ هنگامی که سرباز مجروحی روی زمین افتاده و از تشنگی می‌نالید، وقتی که جام آب را به او دادند، و او فهمید: سرباز دیگری از تشنگی می‌نالد، آب را به او داد و خود، از تشنگی جان سپرد.

خداوند متعال، در مقام امتنان، همین حقیقت را در قرآن مجید، یادآور می‌شود، آنجا که می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا»[1]

این وحدت دینی، به قدری عمیق و ریشه‌دار است که هر فرد مسلمان، در هر نقطه‌ای از جهان که باشد، خود را جدای از برادران دینی خود نمی داند، در خوشی و شادمانی آنان، شاد و از غم و ناراحتی آنان، محزون و دلتنگ خواهد بود.

۱- همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید، و نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشته، بیاد آرید، آن دم که با هم دشمن بودید، ولی او میان دل‌هایتان، پیوند داد، و به لطف او با هم، برادر گشتید، در حالی که بر لب پرتگاه آتش، بودید، اما او شما را از آن، برهانید (سوره آل عمران آیه ۱۰۲).

پیغمبر اسلام، همین حقیقت را در ضمن این حدیث «مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم، مثل الجسد الواحد إذا اشتکی منه عضو تداعی له سایر الجسد بالسهر و الحمی»[۱] بیان فرموده و سعدی: علیه الرحمه نیز، آن را این‌طور، ترجمه کرده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش، ز یک گوهرند
چو عضوی، به درد آورد، روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران، بی غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

و برای تحکیم همین حقیقت بوده، وقتی که آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»[۲] نازل گردید، پیامبر اسلام، میان مهاجر و انصار «عقد اخوت» برقرار کرد و تا آنجا که می‌توانست، مردم را به اصول اخوت و برادری ترغیب و تشویق، فرمود.

امام ششم(ع) می‌فرماید: «مسلمان، برادر مسلمان است، حق مسلمان و برادر دینیش، این نیست که او سیر و برادرش گرسنه، او سیراب و برادرش تشنه او دارای لباس و برادرش برهنه باشد، بلکه بایستی، برای او همان را بخواهد که برای خودش، می‌خواهد، هرگاه به او کلمه «اف» بگوید ولایت، بین آن‌ها قطع می‌شود، و چنانچه بگوید، تو دشمن من هستی، از دین بیرون، خواهد رفت، و اگر به او تهمت بزنند، همان‌طور که نمک، در میان آب، حل می‌شود ایمان نیز از دل او محو خواهد شد»[۳]

و نیز، برای تحکیم همین روح اخوت و برادری، علی(ع) فرموده است: «فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ ما تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهْ لَهُ ما تَكْرَهُ لَهُ» آنچه را که برای خودت می‌پسندی، برای دیگران بپسندد و آنچه را که برای خودت، نمی‌پسندی، برای دیگران، نیز مپسند»[۴]

۱- التاج، ج ۵ ص ۱۸ سفینه البحار ج ۱ ص ۱۳.

۲- سوره حجرات آیه ۱۰.

۳- سفینه البحار ج ۱ ص ۱۳.

۴- الامام علی صوت العداله الانسانیه ص ۱۰۵.

اسلام، برای آنکه مردم، با روح اخوت و برادری زندگی کنند، عواملی را که در تقویت این روح، مؤثر بوده از قبیل: دید و بازدید، دستگیری از درماندگان، عیادت بیماران، قضاء حوائج مؤمنان... تأکید فرموده و از جهاتی که باعث گسستن این پیوند مقدس، می‌شود مانند: استهزاء، نسبت‌های ناروا، عیب‌جویی، غیبت، سخن‌چینی، ترک رفت و آمد، عدم تعاون و همکاری، اذیت و تحقیر به دیگران، ارهاب و ترساندن مردم، تجسس در کار آنان، سرزنش و نکوهش بیجا، خودپرستی، افتخار کردن به حسب و نسب، تکبر... شدیداً نهی کرده است.[۱]

قرآن شریف، درباره رفتار با غیر مسلمین، این‌طور دستور می‌دهد: «لایَنْهاکُمْ اللهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا اِلَیْهِمْ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» یعنی: خدا شما را از دوستی

آنان که با شما در دین، قتال و دشمنی نکرده و از دیارتان، بیرون ننمودند، نهی نمی‌کند، تا بیزاری از آن‌ها جویید، بلکه با آن‌ها به عدالت و انصاف، رفتار کنید که خداوند مردم عادل و دادگر را دوست می‌دارد.[۲]

علی(ع) در فرمان تاریخی خود، به مالک اشتر، در این باره چنین دستور می‌دهد: «مهربانی و خوش‌رفتاری و نیکویی با رعیت را در دل خود، جای ده، و مبادا با ایشان چون جانور درنده بوده، خوردنشان را غنیمت‌دانی، آنان دو دسته‌اند:

«امّا أخٌ لَکَ فِی الدّینِ وَ إمّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ»[۳] یا با تو برادر دینی‌اند و یا در آفرینش، مانند تو هستند (یعنی، یا حق برادری به گردن تو دارند، و یا حق انسانی).

۱- روایات مربوط به امور فوق را بایستی از کتاب احادیث مخصوصاً از کتاب‌های اصول کافی - جامع السعادات و مصادقة الاخوان - صدوق علیه‌الرحمه - به‌دست آورد و ما در مباحث آینده این کتاب، دوباره درباره قسمتی از این عوامل بحث خواهیم کرد.

۲- سوره ممتحنه آیه ۸

۳- نهج البلاغه فیض ص ۹۸۴.

جابر می گوید: «با پیغمبر اکرم، در جایی نشسته بودیم، که جنازه‌ای را آوردند و از کنار ما عبور دادند، پیغمبر اسلام، با دیدن جنازه، به عنوان احترام، برخاست، ما نیز برخاستیم، سپس از او پرسیدیم:

مگر این جنازه یک نفر یهودی نبوده است؟! فرمود: چرا!

گفتم. پس چرا احترامش کردید، با آنکه از آیین ما بیرون، و جزء پیروان اسلام نبوده است؟!

پیغمبر اسلام، فرمود: درست است که مسلمان و برادر دینی ما نبوده است، اما انسان که بوده و ما به خاطر انسانیت، به او احترام می کنیم[۱و۲].

۲ـ مساوات در حقوق و تکالیف

از آنجا که افراد بشر، از لحاظ انسانیت با هم برابر، و از جهت آفرینش، با هم برادرند، از این جهت اسلام آنان را در حقوق و تکالیف انسانی نیز برابر و یکسان می‌داند.

این حقیقت در آیین اسلام به نحو آشکاری به چشم می‌خورد.

پیغمبر اسلام درباره این اصل (همه مردم در برابر قانون مساوی هستند) آن جمله عالی و نورانی را در چهارده قرن پیش فرمود: «الخلق اَمام الحق سواءٌ»

یعنی: مردم، در برابر قانون، مساوی هستند»[۳]

و نیز فرمود: «اَلنّاسُ سَواءٌ کَاَسْنانِ الْمُشْطِ» یعنی: مردم مانند دندانه‌های شانه با هم برابرند»[۴]

علی(ع) نیز در موضوع مساوات مردم، در برابر قانون، چنین می‌فرماید: «الحق لا یجری لاحد الاجری علیه و لایجری علیه الا جری له» یعنی: به نفع کسی علیه دیگری قانونی قرار داده نشده مگر آدمی که علیه او و به نفع دیگری نظیر همان قانون، قرار داده شده است»[۵]

۱- حقوق الانسان ص ۳۸- اسلام و صلح جهانی.

۲- تفصیل این بحث، در مباحث مربوط به «آزادی مذهبی» خواهد آمد.

۳- جنگ و صلح در اسلام ص ۴۴۸.

۴- من لا یحضره الفقیه ص ۵۷۹- الامام علی صوت العداله الانسانیه ج ۱ ص ۱۴۵.

۵- نهج البلاغه عبده ج ۲ ص ۲۲۳.

و در جای دیگر، درباره رعایت این اصل، اینطور فرمان می‌دهد: «وَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً» یعنی: باید وضع مردم، در مورد حق، در نزد تو برابر و یکسان باشد»[۱]

و نیز از آن حضرت است که فرمود: «وَ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ» یعنی: بدانید که مردم در نزد ما یکسان و برابر هستند»

در نامه‌ای که برای مالک‌اشتر می‌نویسد، در آنجا در باب برابری مردم در حقوق و تکالیف، چنین می‌فرماید: «وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكِ وَ قِسْماً مِنْ غَلاَّتِ صَوَافِي الْإِسْلاَمِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى» یعنی: قسمتی از بیت‌المال و قسمتی هم از محصول زمین‌ها اسلامی را به نیازمندان و بینوایان و افراد محروم، اختصاص بده زیرا برای دور همان حقی است که برای نزدیک است»[۲]

و برای همین جهت است که حضرت درباره غیرمسلمانان نیز می‌فرماید: «اموال و خون آنان مانند اموال و خون ما محترم است»[۳]

اختیار بخشیدن با شما است

نخستین پیشوای اسلام و دیگر از جانشینان آن حضرت، از هر فرصتی برای تفهیم منشور «مردم در برابر قانون، مساوی هستند» استفاده کرده و در مقام عادت دادن مردم، در موضوع به کار بستن این اصل، بر می‌آمدند.

این نخستین پیشوای اسلام است، وقتی که دامادش «ابی العاص ابن ربیع» در جنگ «بدر» به دست مسلمانان اسیر شد، و بنا گردید: هرکدام از آن‌ها مبلغی به عنوان «فدیه» بپردازند و خود را آزاد نمایند، قریش، برای آزادی اسیران اموالی فرستادند که در میان آن، گردنبندی بود که «زینب» دختر پیغمبر، برای آزادی شوهرش ابی العاص فرستاده بود.

۱- الامام علی ج ۲ ص ۴۶۴.

۲- نهج البلاغه عبده ج ۳ ص ۱۱۱.

۳- الامام علی ج ۲ ص ۴۵۹.

این گردنبند از «خدیجه» زن با وفای پیغمبر بود که به عنوان جهاز دخترش زینب داده بود. پیغمبر اسلام، وقتی که چشمش به گردنبند افتاد، سخت متأثر شد، اصحاب علت تأثر را از آن حضرت، پرسیدند؛ فرمود: از دیدن این گردنبند که از یادگاری‌های همسر با وفایم خدیجه است، به یاد وفا و زحمات بی دریغ او که در راه اسلام تحمل کرده است افتادم، از این جهت خاطرم سخت آزرده شد.

اصحاب، عرضه داشتند: یا رسول الله، آیا میل دارید، گردنبند دخترت، پس فرستاده شود و همچنان به عنوان یادگار خدیجه پیش او بماند و ابی العاص نیز آزاد گردد؟

پیغمبر، فرمود: این حق شما است، اگر خواستید از حق خود در گذرید و فدیه را برگردانید و اسیر خود را آزاد نمایید، وگرنه، من هیچ گاه شما را مجبور نخواهم کرد، اصحاب نیز فدیه را برگردانده و اسیر را آزاد نمودند[۱].

درخواست بیجا!

مردی عجم و زنی عرب، برای اخذ غنیمت، خدمت علی(ع) شرف‌یاب شده خواهان حق خود شدند، حضرت دستور داد: به آن‌ها مبلغ معینی بدهند، زن عرب، از اینکه در غنیمت با عجم برابر شده بود اعتراض کرد امام فرمود: «انی لا أری فی هذا الفیء فضیلة لبنی اسماعیل علی غیرهم» یعنی، در این مال، من برتری برای عرب، برعجم، نمی‌بینم»[۲]

نامه تهدیدآمیز

شخصی به نام «مصقله بن هبیره» از ناحیه علی(ع) در فارس حکومت می کرد، به حضرت خبر دادند که او از غنائم به عرب‌های فامیل و اطرافیانش بیشتر از دیگران داده است، علی(ع) نامه تهدیدآمیزی برای او نوشت، در آخر آن، این طور مرقوم فرمود: «أَلاَ وَإِنَّ حَقَّ مَنْ قِبَلَکَ وَقِبَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ فِی قِسْمَةِ هذَا الْفَیْءِ سَوَاءٌ» یعنی: آگاه باش، حق کسی که نزد تو و نزد ما است از مسلمان‌ها، در قسمت نمودن این مال‌ها یکسان است»[۳]

۱- تنبیه الامه و تنزیه المله ص ۲۹.

۲- نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۳- نهج البلاغه عبده ج ۳ ص.

آیا به ملت خیانت می‌کنی؟

«بن ابی رافع» می گوید: من خازن بیت‌المال و کاتب علی بودم، در بیت‌المال او گردنبند مروارید گران‌بهایی که از «بصره» به چنگ ما افتاده بود، وجود داشت. یکی از دختران علی پیش من فرستاد که شنیده‌ام، در خزینه چنین گردنبندی وجود دارد، من مایلم آن را به رسم امانت چند روزی به من دهی تا عید قربان، بدین‌وسیله خود را آرایش کنم.

این ابی رافع می گوید: به شرط ضمانت، گردنبند را سه روزه به او دادم، ناگهان چشم علی به آن گردنبند افتاد و آن را شناخت، به دخترش فرمود: این گردنبند از کجا و چگونه به دستت رسید؟

دختر، ماجرا را برای حضرت نقل کرد امام مرا احضار کرد و گفت: آیا به ملت و مسلمان‌ها خیانت می کنی؟ گفتم: به خدا پناه می‌برم از اینکه درباره آن‌ها خیانتی کنم!

گفت: پس چرا به دختر من فلان گردنبند را بی‌دستور من و رضایت مسلمان‌ها عاریت دادی؟

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، او دختر شما است، از من به طور عاریت گردنبند را برای آرایش ایام عید، به قید ضمانت درخواست کرد، چگونه ندهم؟

امام فرمود: هم‌اکنون آن را بازستان و سرجایش بگذار، مبادا دیگر چنین کاری کنی که تو را کیفر خواهم داد!

این بیان، به دختر حضرت رسید، به پدر عرض کرد: پدر جان، من که دختر و پاره تن تو هستم، کیست که در استفاده از آن، از من سزاوارتر باشد؟

علی فرمود:«لا تَذْهَبَنَّ بِنَفسِکَ عَنِ الْحَق، أَکُلُّ نِساء المُهاجِرین تَتَزیَّن بِمِثل هذا فی هذَا العید» یعنی: پا از حق فراتر منه، آیا همه زن‌های مهاجر و انصار، در چنین روزی، اینگونه خود را آرایش و زینت می کنند؟[1]

۱- الامام علی صوت العداله الانسانیه ج ۱ ص ۹۳.

۳ـ مساوات در داوری و اجراء قوانین

روش اسلام در مسئله قانون‌گذاری و داوری و مرحله اجراء قوانین، بر اساس واقع‌بینی، صراحت و قاطعیت است.

روش اسلام، در مرحله قانون‌گذاری و تنفیذ آن، مانند روش قانون‌گذاران بشری و حکومت‌های تحمیلی کنونی نیست که نه در مقام وضع قوانین، مساوات را رعایت می‌کنند و نه در مقام داوری و اجرای قوانین، عدالت و مساوات را در حق همه یکسان، به کار می‌بندند!

وضع دادگاه‌ها و مجریان حقوق بشری، آنچنان از عدالت به دور است که ناله تمام مردم از اعمال نفوذها، حق‌کشی‌ها، تعلل‌ها، جانب‌داری از ستمگرها، تبعیض‌ها... بلند است!

اما اسلام، برخلاف روش مجریان قوانین بشری که در مقام عمل، رعایت حال صاحبان زر و زور را می‌کنند و از برابری مردم، در مقابل قانون، جلوگیری به عمل می‌آورند، قوانینش را بدون هیچ‌گونه امتیاز و تبعیضی اجراء می‌کند.

اسلام شاه و رعیت، فقیر و غنی، شریف و وضیع، سیاه و سپید، زن و مرد، همه و همه را در برابر قانون، یکسان می‌بیند و در اجراء قانون، هر نوع تبعیض و جانب‌داری بیجا را غلط و ظالمانه می‌داند.

قرآن مجید به مردم دستور می‌دهد: «هرگاه میان مردم، حکم کردید، باید به عدالت حکم کنید»[۱] و نیز می‌گوید: گفتار شما هم درباره خویش و بیگانه نباید از حدود عدالت، بیرون باشد «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُواْ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى»[۲] عدالتی که اسلام می‌خواهد شامل حال دوست و بیگانه است «كُونُواْ قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاء لِلّهِ وَلَوْ عَلَى أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأقْرَبِينَ»[۳] و «وَلا يَجرِمَنَّكُم شَنَآنُ قَومٍ عَلى أَلّا تَعدِلُوا اعدِلوا هُوَ أَقرَبُ لِلتَّقوى»[۴]

۱- نساء آیه ۵۸.

۲- انعام آیه ۱۵۲.

۳- نساء آیه ۱۳۵.

۴- مائده آیه ۸.

علی(ع) در چند سال حکومت و پیشوائیش، نمونه کاملی برای اجراء اصل «همه در برابر قانون، مساوی هستند» بوده است، گفتار و رفتار آن رادمرد آزاده بهترین مبین این واقعیت بزرگ است.

در بسیاری از عبارات «نهج‌البلاغه» موضوع ترغیب به عدالت و اجراء اصل مساوات، در مقام داوری و اجراء قوانین، به چشم می خورد که ما تنها به جملات زیر اکتفاء کرده، تفصیل آن را به مباحث «اسلام و محاکم صالحه» و «اسلام و دادگری» موکول می کنیم:

علی(ع) در عهدنامه تاریخی‌ای که برای «مالک‌اشتر» نوشته است، در این باره چنین دستور می دهد: «کاری که باید بیش از هر کار، دوست داشته باشی، میانه روی در حق است، و همگانی کردن آن در برابری و دادگری که بیشتر سبب خوشنودی رعیت می گردد.

در هر کاری، صلاح حال همگان را رعایت کن، نه خواص و حاشیه نشینان را، زیرا خشم عمومی، رضا و خشنودی چند تن اطرافی خاص را پایمال می سازد و خشم چند تن، در برابر خشنودی عمومی، اهمیت ندارد.

حکمرانان را نزدیکان و خویشاوندانی است که به خودسری و گردن کشی و دست درازی به مال مردم و کمی انصاف خو گرفته اند، ریشه و اساس شر ایشان را با جدا کردن و دور ساختن موجبات آن صفات، از بین ببر...

و حق را برای آنکه شایسته است درباره نزدیک و دور، خویش و بیگانه، اجراء کن و در آن کار شکیبا و از خدا پاداش خواه باش، گرچه از بکار بردن حق، به خویشان و نزدیکانت برسد، هر چه برسد، و پایان حق را با آنچه بر تو گران و دشوار است بنگر که پسندیده و فرخنده است... «وإیّاکَ وَ اَلاِسْتِئْثَارَ بِمَا اَلنّاسُ فِیهِ أُسْوَةٌ»: از اختصاص دادن چیزهایی که مردم در آن‌ها با هم مساوی هستند، به خود، بپرهیز[1] و در جای دیگر از همان عهدنامه، بعد از آنکه به مالک دستور تشکیل یک جلسه عمومی برای رسیدگی به کارهای مردم را می‌دهد، از پیغمبر اسلام این جمله را نقل می کند: «لن تقدس امه لا یوخذ للضعیف فیها حقه

۱- ص ۱۰۲۲ نهج‌البلاغه فیض.

من القوی غیر متتعتع»: هرگز ملتی که حق ناتوان‌هایش، از توانگرانش بدون لکنت و ترس و نگرانی گرفته نشود، چنان ملتی رنگ سعادت و خوشبختی را نخواهد دید»[۱]

و به شریح قاضی، فرمان می‌دهد: «واس بین المسلمین بوجهک و منطقک و مجلسک حتی لا یطمع قریبک فی حیفک و لا ییأس عدوک من عدلک» یعنی: هنگام قضاوت، میان مسلمانان مساوات در سخن گفتن و نگاه کردن و نشستن را رعایت کن، تا نزدیکان از تو در جانبداری از حق خود طمعی نداشته، و دشمن از دادگری تو مأیوس نباشد»[۲]

شیرازه ملت‌ها به خاطر عدم رعایت مساوات، گسیخته می‌شود

سران قبیله «بنی مخزوم» از سرقتی که «فاطمه مخزومیه» کرده بود، بسیار نگران شدند، زیرا می‌دانستند: به حکم اسلام، باید دست وی قطع گردد و این عمل، بزرگ‌ترین سرشکستگی و سرافکندگی برای آنان خواهد بود. از این جهت با هم به مشورت پرداختند که کسی را به عنوان «شفیع» نزد پیغمبر، بفرستند، تا از گناه فاطمه، شفاعت کند.

برای این کار، جز «اسامةبن زید» غلام زاده و ندیم پیغمبر را شایسته نداشتند زیرا او فقط به خاطر محبوبیت پیش رسول خدا جرئت این کار را داشت و بس؛ لذا جریان قضیه را با اسامه در میان نهادند، او نیز خواسته‌های سران قبیله را به پیغمبر رسانید و از آن زن، شفاعت کرد.

پیغمبر در حالی که آثار غضب و خشم، از چهره‌اش، هویدا بود، فرمود: ای اسامه تو درباره تعطیل حدی از حدود خدا شفاعت می‌کنی؟

آنگاه برخاست، در مجمع عمومی مهاجر و انصار، خطبه زیر را ایراد فرمود «مردمی که پیش از شما زندگی می‌کردند به این جهت هلاک شدند و شیرازه ملیت آنان از هم گسیخته و پاره شد که هرگاه شخص صاحب نفوذی در میانشان، مرتکب دزدی و خلاف می‌شد، قانون در حق او اجراء نمی‌گردید، اما اگر افراد ضعیف و ناتوانی دست به سرقت و

۱- نهج‌البلاغه فیض ص ۱۰۱۲ .

۲- من لا یحضره الفتیه ص ۳۱۹.

خلافکاری دراز می کردند، حربه قانون، بر مغز آن‌ها کوفته، و قانون در حق آن‌ها شدیداً اجراء می گردید!

«به خدا قسم، اگر دختر من فاطمه، دزدی کند، دستش را قطع خواهم کرد»[۱]

علی به دوستش تازیانه می‌زند!

یکی از دوستان بسیار نزدیک امیرالمؤمنین به نام «نجاشی» از قبیله «بنی نخع» بر اثر وسوسه مرد نابکاری در ماه رمضان، شراب خورد و بد مستی کرد، این جریان به علی گفته شد، حضرت او را احضار فرمود، پس از تحقیق و مسلم شدن قضیه، دستور داد ۱۰۰ تازیانه به او زدند.

یکی از فامیل های سرشناس او، حضرت را به خاطر این عمل، که می پنداشت آبروی خانوادگی‌شان را برده است، مورد انتقاد شدید قرار داد و گفت: همین کارهای تو باعث می‌شود که دوستانت از تو رنجیده خاطر شوند، و به صف دشمنانت بپیوندند.

حضرت در پاسخ او فرمود: «بگو من برخلاف حق و عدالت، کاری کرده‌ام؟! این خدا است که به ما امر می کند: «شما که ایمان دارید، برای خدا قیام کنید، و با انصاف گواهی دهید، دشمنی با قومی وادارتان نکند که از عدالت بیرون روید، عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از خدا بترسید که خدا از اعمالی که می کنید خبر دارد»[۲]

و من در اجرای عدالت و فرمان خدا از هیچ چیز، هراس و ملاحظه نخواهم داشت[۳].

و باید دانست که علت پیدایش جنگ های داخلی در زمان حکومت چند ساله علی، جز به این منظور نبوده که گروهی جاه طلب، خواستار امتیاز و تبعیض بودند و علی با آن‌ها موافقت نمی کرد.

۱- روح الدین الاسلامی‌ص ۳۹۹.

۲- سوره مائده آیه ۸

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۴۷۸.

فرزند استاندار تازیانه می‌خورد!

در تاریخ خلفاء و جانشینان پیغمبر اسلام نیز به نمونه‌های فراوانی برمی‌خوریم که اصل مساوات، در آن موارد، کاملاً رعایت گردیده است.

مثلاً در تاریخ زمامداری خلیفه دوم، نوشته‌اند، عمروعاص از طرف خلیفه، استاندار مصر بود، روزی پسر عمرو در مسابقه اسب‌دوانی با یکی از افراد معمولی آنجا، بر سر مبلغی شرط‌بندی کرد اتفاقاً مسابقه به نفع آن مرد مصری پایان پذیرفت، و او مبلغ مورد نظر را از فرزند عمروعاص، مطالبه کرد، والی زاده به جای آنکه بدهکاری خود را به آن مرد بپردازد، با تازیانه بر سر او کوبید، هنگامی که او فرزند استاندار را تهدید به شکایت پیش خلیفه کرد، او را مورد تمسخر قرار داد و گفت: «شکایت تو در حق من بی اثر است زیرا من پسر دو بزرگوار هستم» (أنا ابن الاکرمین)!

مرد ستمدیده به مدینه رفت، عمروعاص و فرزندش نیز به مناسبت موسم حج به مدینه آمده بودند، مرد مصری جریان شکایت خود را به خلیفه گفت: او پس از اطلاع از درستی قضیه، خطاب به عمروعاص کرد و گفت: «چرا مردم را برده خود قرار داده اید، و حال آنکه خدا آن‌ها را آزاد آفریده است؟!

آنگاه تازیانه خود را به مرد شاکی داد گفت: نور چشمی دو بزرگوار را بزن!

او هم به همان مقداری که از دست والی زاده کتک خورده بود، قصاص کرد»![1]

پادشاه غسانی از ترس مجازات، فرار می‌کند

«جبله بن ایهم» که مردی نصرانی و یکی از پادشاهان سوریه بود، در زمان خلافت عمر، به مدینه آمد و اسلام آورد. چون موسم حج فرا رسید، به اتفاق خلیفه به مکه رفت، هنگام طواف، پای عربی به جامه او پیچید و جامه‌اش باز شد، جبله سخت خشمگین شد، مشتی محکم، بر بینی عرب زد که بینی او شکست و خون از آن جاری شد. عرب شکایت نزد خلیفه برد، خلیفه حکم کرد که اگر عرب از او راضی نباشد، قصاص شود یعنی: عرب هم مشتی بر بینی او زند.

۱- حقوق الانسان ص ۲۵- مرد نامتناهی ص ۷۱- العداله الاجتماعیه فی الاسلام ص ۱۸۴.

پادشاه از این حکم متحیر شده و گفت: ای خلیفه، آیا می‌شود یک مرد عادی دست به طرف شاه دراز کند و او را قصاص نماید؟

خلیفه گفت: قانون اسلام همین است که گفته آمد، اسلام در اجراء دستور خدا و برقراری عدالت، شاه و گدا نمی‌شناسد، همه مردم در برابر قانون یکسان هستند.

عدالت اسلام، بر شاه سابق سوریه گران آمد و مهلت خواست و شبانه فرار نمود و به «هراکلیوس» امپراتور رم ملحق گردید.

ولی طولی نکشید که از کرده خود پشیمان شد و اشعار زیر را به عنوان تأثر از وضع خود که از اسلام به خاطر عدالت و مساواتش دست کشیده و به آیین نصرانیت و کشور اختلاف طبقاتی (روم) پناهنده شده سرود:

تنصّرت الأشراف من عار لطمة وما كان فيها لو صبرت لها ضرر

تكنفنـــي منـــها لجاج ونخوة وبعـت لها العين الصحيحة بالعور

فيالیـــت أمّی لم تلدنی وليتنی رجعـت إلى القول الذی قاله عمر[۱ و۲]

سنجش و مقایسه

درست است که اسلام، یک آیین مساوات است، در مرحله انسانیت، و در مرحله تشریع قانون، و در مرحله داوری و اجراء، میان افراد بشر، برابری را از نظر دور نمی دارد، لیکن در عین حال، اسلام در پاره ای از احکام و مقررات میان زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان و نظایر این‌ها فرق قائل شده است.

مثلاً حق زعامت عامه، منصب فتوی و قضاء، امامت بر مردم، فرمانروایی ارتش اسلام و امثال این حقوق را از طائفه نسوان و افراد غیرمسلمان، سلب کرده است، از نظر اسلام، زنان و غیرمسلمانان، نمی‌توانند شاغل مناصب یاد شده گردند.

۱- اشراف، به خاطر ننگ قصاص، نصرانی می‌شوند، ولی هرگاه این ننگ را تحمل می کردم، زیانی نکرده بودم لجاج و نخوت مرا از قصاص باز داشت، و من با این کارم چشم صحیح را با چشم کور معامله کردم. ای کاش مادر مرا نمی‌زایید، و چه خوب بود که به حکم عمر گردن می‌نهادم و تسلیم می‌شدم.

۲- امام علی ابن ابیطالب ج ۱ ص ۲۱۲- تمدن اسلام و عرب ص ۱۶۱- حقوق الانسان ص ۴۰.

بنابراین، این طور نیست که اسلام، در همه موارد، با مواد یک، دو، شش، هفت و ده اعلامیه حقوق بشر که فعلاً مورد مقایسه ما است، موافق باشد، اما باید توجه داشت که این تفاوت ها نه به منظور دامن زدن به اصول غلط امتیاز طبقاتی و افسانه نژادی است، بلکه هر کدام از آن تفاوت ها به خاطر جهات و مصالحی است که هرگاه در مقام قانون گذاری، آن جهات و مصالح، در نظر گرفته نمی‌شد و آن اختلاف‌ها مراعات نمی گردید، می‌شد گفت که: اسلام، رعایت حق و عدالت و انصاف را نکرده و به بشریت ظلم، روا داشته است.

و ما در خلال مباحث آینده این کتاب، مخصوصاً در بحث «آزادی»، «حقوق و شخصیت زن»، «اسلام و محاکم صالحه» و «تابعیت» رمز این تفاوت ها را توضیح، خواهیم داد و کاملاً روشن خواهیم کرد که چون همیشه قانون بایستی با فطرت و نیازمندی انسان‌ها و مصالح عمومی جامعه، متناسب و انطباق، داشته باشد از این جهت است که در پاره ای از موارد، اسلام میان حقوق و تکالیف افراد مختصر تفاوتی قائل شده است.

و می‌دانیم: خواننده محترم نیز، با مطالعه فصول آینده این کتاب و توجه به فلسفه موارد اختلاف، با ما هم عقیده خواهد شد، و این مقدار از تفاوت و عدم برابری را ملاک نادرستی اسلام و مزیت اعلامیه حقوق بشر، نخواهد دانست بلکه برعکس، این تفاوت‌ها را دلیل باریک‌بینی و عمق قوانین اسلام، خواهد شمرد.

اسلام و آزادی[1]

تلاش برای تحصیل آزادی

آزادی کلمه مقدسی است که تمام ملت ها، اقوام و افراد بشر، طبعاً خواستار حقیقت آن بوده و برای به دست آوردن معنی واقعی آن همواره تلاش می کرده‌اند.

لیکن، هنوز که هنوز است بشریت با آن همه تلاش و فعالیتی که در طول تاریخ زندگی برای به دست آوردن «آزادی» نموده، و آن همه خون‌هایی که در این راه ریخته و آن همه قربانی هایی که داده است، نتوانسته خود را از چنگال اهریمنانه استبداد، نجات دهد و آزادی به معنی واقع کلمه را به دست آورد.

۱- مواد ۱، ۳، ۴، ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

اقسام آزادی

آزادی، دارای مصادیق فراوانی است که مهم‌ترین آن‌ها اقسام زیر است:

۱ـ آزادی شخصی

۲ـ آزادی فکری

۳ـ آزادی سیاسی

۴ـ آزادی مدنی

۵ـ آزادی دینی

ما در بحث های آینده هر کدام از اقسام آزادی فوق را توضیح داده، آنگاه نظر جهان بینانه اسلام را درباره آن اقسام، بیان خواهیم نمود.

۱ـ آزادی شخصی:

منظور از آزادی شخصی، این است که هرکسی حق دارد، همان طوری که خدا او را آزاد آفریده و به او اراده و اختیار داده است، سرنوشت زندگیش را شخصاً تعیین کند و تحت نفوذ جائرانه دیگران، قرار نداشته باشد.

این اصل، می گوید: هیچ فردی حق ندارد، روی تمایلات و هواهای نفسانی، دیگران را تحت تملک و «عبودیت» خود درآورده، مالک بر جان و مال و اراده و افکار آنان باشد!

این قسم از آزادی، از نظر اسلام، به عنوان «یک حق طبیعی» برای افراد بشر، شناخته شده و بایستی تمام مردم، در حفظ این حق کوشیده از تضییع آن، جلوگیری جدی به عمل آورند.

هدف از آمدن تمام پیغمبران، این بوده که مردم را به عدالت وادار و آزادی صحیح و معقول را برای جامعه حفظ نمایند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»: ما پیغمبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با آنان، کتاب و میزان همراه کردیم، تا مردم را به عدالت وادار نمایند»[1].

هنگامی که دیکتاتور خودکامه مصر «فرعون» سوابق نعمت خود را به رخ حضرت موسی(ع) می کشید که تو در میان ما بزرگ شدی و از تو نگهداری و سرپرستی کردیم، حال این چه

۱- سوره حدید آیه ۲۵.

نمک ناشناسی است که می کنید، و این چه سروصدایی است که به پا کرده‌اید؟ موسی(ع) در پاسخ او مسئله سلب آزادی که فرعون، برای مردم فراهم کرده و بنی‌اسرائیل را به عبودیت کشیده است، این‌طور تقبیح کرده و مورد نکوهش قرار می‌دهد: «و *تلک نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل*» این چه نعمتی است که بر من، منت می گذاری، با آنکه فرزندان اسرائیل را به بندگی خود درآورده و از آنان، سلب آزادی نموده‌ای؟![1]

این بیان، به خوبی می فهماند که سلب کردن آزادی دیگران و برده ساختن مردم، گناهی است که هیچ عمل شایسته و نیکی اگرچه هم تربیت و تکفل پیغمبر بزرگی مانند حضرت موسی(ع) باشد، نمی‌تواند جبران زشتی و ناپسندی آن را بنماید.

اسلام، نه تنها شخص بیدادگر را که مردم را تحت عبودیت خود، درمی‌آورد سزاوار توبیخ می‌داند بلکه کسانی را که در حفظ این حق طبیعی خود، نمی کوشند و با دست خویش، زنجیر بندگی را به گردن خود می‌اندازند، مستوجب نکوهش و عذاب می‌داند: «غیر از خدا پدران روحانی و پیشوایان مذهبیشان را با مسیح، پسر مریم، ارباب و صاحب اختیارشان، قرار دادند و حال آنکه جز پرستیدن خدای یگانه که خدایی غیر او نیست و از آنچه که با او شریک پندارند، منزه است، دستوری نداشتند»[2].

حقیقتی که جای هیچ گونه انکار و تردید نیست، اینست که: خوشبختی و بدبختی، عزت و ذلت افراد و ملت‌ها به دست خود آن‌ها است، خداوند هیچ قومی را بدون سبب، ذلیل و برده دیگران نمی‌سازد[3] و لذا علی(ع) در خطبه «قاصعة» آنجا که پیروان خود را دعوت به مبارزه و جهاد و وحدت کلمه می کند، از تاریخ گذشتگان یعنی فرزندان اسرائیل و اسحق، استشهاد می کند که در اثر نداشتن روح وحدت و ایمان و شهامت، به روزگاری گرفتار شدند که «فراعنه آنان را به عبودیت و بردگی گرفتند و به سخت‌ترین عذاب گرفتارشان

۱- سوره شعراء آیه ۲۱.

۲- اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (سوره توبه آیه ۳۱).

۳- إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ (سوره رعد آیه ۱۱).

کردند و کاسه زهرآگین مشقت و بدبختی به تدریج، به آن‌ها نوشاندند و بدین منوال، در ذلت مرگ‌آسا، و زیر یوغ استعمار فراعنه به سر می‌بردند، هیچ حیله‌ای برای نجات، و راهی برای دفاع، نداشتند...

آن روز که کسری‌ها و قیصرها ارباب و صاحب اختیار آنان بودند، و پیوسته از سرزمین‌های پرنعمت و سواحل دریای عراق (دجله و فرات) و محیط‌های سرسبز، کوچشان می‌دادند و به جاهای بد آب و هوا می‌بردند و به طور خلاصه در یک زندگی نکبت‌بار و دردآلودی به سر می‌بردند...[1]

ولی هنگامی که به خود آمدند، و تصمیم گرفتند در برابر بیدادگری مبارزه کنند و آمادگی برای مشمول عنایت خدا واقع شدن، پیدا کردند: «آنان را از گرفتاری‌های سخت، گشایش و رهایی داد، و به آن‌ها عوض ذلت و خواری، ارجمندی، و عوض ترس، آسودگی عطا فرمود، تا جایی که فرمانروایان و پیشوایان مردم شدند و بیش از آنچه که انتظار می‌رفت، با آن‌ها از ناحیه خدا عزت و آقایی داده شد»[2].

آزادی یک حق طبیعی است

برخی افراد، که گاهی دانشمندان و فلاسفه‌ای مانند «ارسطو» نیز، در میان آن‌ها دیده می‌شود، معتقدند: خداوند، دو نوع انسان آفریده است: آزاد، و برده! این طرز تفکر غلط، از دیر زمانی در میان گروهی استعمارگر و سودجو وجود داشته و موجب بسیاری از بی‌عدالتی‌ها و جنایات غیر انسانی گردیده که هم‌اکنون نیز، آثار شوم آن، به شکل نژادپرستی و جنگ سیاه و سپید، و... در دنیا به چشم می‌خورد!

۱- اِتَّخَذَتْهُمُ اَلْفَرَاعِنَةُ عَبِيداً فَسَاءَهُمْ سُوءَ اَلْعَذَابِ وَ جَرَّعُوهُمُ اَلْمُرَارَ فَلَمْ تَبْرَحِ اَلْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ اَلْهَلَكَةِ وَ قَهْرِ اَلْغَلَبَةِ لاَ يَجِدُونَ حِيلَةً فِي اِمْتِنَاعٍ وَ لاَ سَبِيلاً إِلَى دِفَاعٍ... لَيَالِيَ كَانَتِ اَلْأَكَاسِرَةُ وَ اَلْقَيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رِيفِ اَلْآفَاقِ وَ بَحْرِ اَلْعِرَاقِ وَ خُضْرَةِ اَلدُّنْيَا إِلَى مَنَابِتِ اَلشِّيحِ.

۲- جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَايِقِ اَلْبَلاَءِ فَرَجاً فَأَبْدَلَهُمُ اَلْعِزَّ مَكَانَ اَلذُّلِّ وَ اَلْأَمْنَ مَكَانَ اَلْخَوْفِ فَصَارُوا مُلُوكاً حُكَّاماً وَ أَئِمَّةً أَعْلاَماً وَ قَدْ بَلَغَتِ اَلْكَرَامَةُ مِنَ اَللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تبلغ اَلْآمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ (اقتباس از خطبه قاصعه، خطبه ۱۸۷- صفحات ۱۷۶-۱۷۸ نهج البلاغه محمد عبده ج ۲).

ولی اسلام، با این گونه افکار انحرافی و جائرانه شدیداً مبارزه می کند و این طرز تفکر را به کلی غلط و نادرست می‌داند. اسلام، معتقد است: تمام افراد بشر، از نسل یک پدر و یک مادر هستند و هیچ گونه امتیازی جز از نظر شایستگی و تقوی نسبت به دیگران، نداشته، همه و همه در حقوق انسانی که بارزترین مصداق آن، آزادی شخصی افراد است، با هم برابر و یکسانند.

علی(ع) در این زمینه می‌فرماید: «الناس کلهم احرار الا من اقر علی نفسه بالعبودیة» تمام مردم، آزاد آفریده شده‌اند، مگر کسانی که از روی اختیار، بردگی را برای خود پذیرفته‌اند!»[۱]

و در آنجا که فرزند برومندش، امام مجتبی(ع) را به شکل «وصیت» درس انسانی می‌آموزد چنین می‌فرماید: «لاَ تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِکَ وَ قَدْ جَعَلَکَ اَللّٰهُ حُرّاً» خود را برده دیگران، مساز، زیرا خدا تو را آزاد آفریده است»[۲]

این دو عبارت، که از نخستین جانشین بر حق پیغمبر اسلام، علی بن ابیطالب(ع) نقل کردیم، نه تنها اعتقاد به اینکه خداوند، دو نوع انسان «آزاد و برده» آفریده است را، نادرست و بی‌اساس، اعلام می کند بلکه این درس را نیز به مردم می‌دهد که: عزت و ذلت، آزادگی و بردگی، آقایی و توسری‌خوری هر فرد و جامعه و ملتی به دست خود آن‌ها است، این خود مردمند که بر اثر نداشتن روح شهامت و آزادی خواهی، عزت و شرافتمندی، محیط را برای استبداد استعمارگران آماده می کنند و آن‌ها نیز هر نوع سواری که بخواهند از وجودشان می گیرند.

اسلام برای آنکه هیچ وقت هیولای بردگی سایه شوم خود را بر سر مردم نیفکند پیروان خود را به داشتن روح عزت و آزادگی تهییج و از فرومایگی و خوار شدن در مقابل دیگران، بر حذر داشته مسلمانان واقعی را به واسطه روح عزت و شرافتمندی که دارند، می‌ستاید «وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَلَکِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَا یَعْلَمُونَ» عزت و بزرگواری از آن خدا و پیامبرش و مومنان است، لیکن منافقان، این حقیقت را درک نمی کنند»[۳]

۱- وسائل ج ۳ ص ۲۴۳.

۲- نهج‌البلاغه فیض ص ۹۲۰.

۳- سوره منافقون آیه ۸.

امام ششم(ع) می‌فرماید: «خداوند، اختیار تمام کارها را به دست مؤمن سپرده است مگر اختیار خوار کردن خویش را که چنین اختیاری به او نداده است»[۱].

رهبر پرهیزگاران، علی بن ابیطالب(ع) هنگامی که به شهر «انبار» رسید، مردم آنجا طبق عادت دیرین خود که در مقابل شاهان، به خاک می‌افتادند، در برابر او نیز احترام و تعظیم را از حد گذرانیدند، حضرت از اینکارشان، فوق‌العاده ناراحت شد و فرمود: «این چه کاری است که می‌کنید؟» آن‌ها گفتند: این رسم ما است که سرداران و فرمانروایان خود را به این گونه احترام می‌کنیم!

امام فرمود: «به خدا قسم، فرمانروایانتان از این کار سودی نمی‌برند، و شما هم نه در دنیا و نه در آخرت از این کار مشقت بار بی حاصل، طرفی نمی‌بندید چقدر زیان‌بار است رنجی که کیفر به دنبال دارد و چه بسیار سودبخش است راحتی که ایمنی از آتش به همراه دارد»[۲].

علی(ع) بدین‌وسیله خواست به آن‌ها بفهماند، با آنکه خدا آن‌ها را آزاد آفریده است چرا با کرنش بیش از حد در مقابل بندگانی مثل خود شخصیت انسانی خویش را لگدکوب کرده رسم «عبودیت» در برابر دیگران را همچنان زنده نگاه می‌دارند؟

اسلام آثار بردگی منحوس را محو می‌کند

هنگامی که خورشید تابناک اسلام، از افق مکه درخشیدن می گرفت، ملت‌ها زیر چکمه استبداد، آخرین رمق را طی می کردند و بساط دیکتاتوری و سلب آزادی از بندگان خدا، رونق کامل داشت.

توده ملت، زیر چنگال اهریمنانه فرمانروایان و اشراف و سرمایه‌داران، دست و پا می‌زدند و در مقابل اراده و خواست آن‌ها قدرت ابراز هیچ نوع عکس‌العملی را نداشتند.

۱- ان الله تبارک و تعالی فوض الی المؤمن کل شیء الا اذلال نفسه ج ۶ ص ۴۲۴.

۲- نهج‌البلاغه فیض ص ۱۰۹۴.

اسلام آمد، برای آنکه مردم زجر کشیده و شکنجه دیده را از این وضع رقت بار نجات دهد و همه‌گونه آزادی معقول را در سایه بندگی خدا به مردم اعطاء نماید:

«ای پیروان کتب صحیح آسمانی بیایید به یک اصل مشترک که میان ما و شما است عمل کنیم و آن اینکه غیر خدا را «عبادت و بندگی» نکنیم و برای او شریک قائل نشویم، برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا ارباب و صاحب اختیار خود ندانیم»[۱]

چون توده ملت در اثر فشار هیئت حاکمه و صاحبان زر و زور که می‌رفت استخوان‌هایشان توتیا شود، اسلام را پناهگاه خوبی برای رهایی از عبودیت غیر خدا تشخیص دادند از این جهت به سوی آن گرایش خاصی پیدا کردند و طولی نکشید، ارتش رهایی بخش اسلام، در مقابل امپراتوری‌های بزرگ ایران و روم که پایه‌های حکومتشان، بر اساس محرومیت اکثریت ملت، استوار بود، قرار گرفت و آنان را بر اساس عدالت و مساوات و آزادی دعوت نمود.

هنگامی که «زهره» افسر رشید اسلام، در جنگ «قادسیه» با «رستم فرخزاد» فرمانده ارتش ایران، روبرو گردید، رستم از او پرسید: «دین اسلام چیست؟ زهره در جواب او گفت: اعتقاد به خدای یگانه و پیامبری محمد(ص) فرستاده او. رستم پرسید: دیگر چه؟ زهره در پاسخ گفت: «إخراج العباد من عبادة العباد إلی عبادة الله، والناس بنو آدم وحواء إخوة لأب وأم» اسلام آیینی است که مردم را از بندگی افرادی مانند خودشان، نجات می‌دهد و آن‌ها را منحصراً بنده خدا می‌سازد همه مردم فرزندان آدم و حوا و از یک پدر و مادر هستند»[۲]

ملت مسلمان، چند صباحی در سایه اسلام، از نعمت وجود آزادی به معنی واقعی کلمه، برخوردار بود تا حکومت اسلام، به دست گروهی فرصت طلب، که از زمان پیدایش اسلام، زیر ماسک دینداری، نقشه انهدام و نابودی آن را می‌کشیدند، افتاد.

۱- قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ (سوره آل عمران آیه ۶۴).

۲- تفسیر الجواهر جزء اول ص ۷.

بنی‌امیه که خود، از بقایای اشراف و ثروتمندان مکه بوده‌اند و از دست‌رنج توده ملت، آلاف و الوف، جمع کرده بودند، از موقعیت، استفاده کرده، همان‌طوری که پیغمبر اسلام خبر داده بود، حکومت آزادی بخش اسلام را تبدیل به سلطنت و استبداد، نموده توده ملت را «عبید» و برده خود ساختند![1]

وقتی که فرزند آزاده و برومند اسلام، حسین بن علی(ع) احساس کرد که بنی‌امیه اساس حکومت اسلام را از مسیر واقعی خود، منحرف کرده‌اند و هرگاه وضع، همچنان ادامه یابد، بیم آن می‌رود که اساس و واقعیت دین، از بین برود، از این جهت، قیام کرد و با قیام خود، به جهان بشریت، اعلام نمود که حکومت اسلام غیر از روش جائرانه این گروه از زمداران خودسر است.

آن وقتی که عمال جنایت پیشه یزید، حسین بن علی را تکلیف به تبعیت از یزید نمودند، در جواب آن‌ها رسماً اعلام کرد: «لا أُعْطِیکُمْ بِیَدِی إِعْطَآءَ الذَّلِیلِ، وَ لاَ أَقِرُّ لَکُمْ اقْرَارَ الْعَبِیدِ... هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ، یَأْبَی اللّهُ ذلِکَ لَنا وَ رَسولُهُ وَ الْمُؤْمِنونَ وَ حُجورٌ طابَتْ وَ طَهُرَتْ وَأُنُوفٌ حَمِیَّه، وَنُفُوسٌ أَبِیَّه؛ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَه اللِئَامِ عَلَی مَصَارِعِ الْکِرَامِ، انی لا اری الموت الاسعاده و الحیاة مع الظالمین الابرم!»[2و3]

۱- پیغمبر فرمود: «اذا بلغ بنو العاص ثلاثین اتخذوا مال الله دولا و عباد الله خولا» (الغدیر ج ۸ ص ۲۵۷).

۲- هرگز دست تسلیم، مانند ذلت زدگان بدست شما نخواهم داد، و مانند بندگان به حکومت شما تن نمی‌دهم. هوشیار باشید که بی پدر و مادر ناکس، پافشاری کرده و مرا بین دو چیز مخیر ساخته، بین شمشیر از نیام برآوردن و تن به مرگ دادن، یا سر فرود آوردن در برابر دو نان و تن بذلت دادن، چه دور است از من ذلت! خدا و رسولش و دامن‌های پاک و دماغ‌های غیرتمند و روح‌های بلندی که در برابر ناپاکان سرتسلیم، فرود نمی‌آورند، همه اباء دارند که من طاعت دو نان را بر قتلگاه سرفرازان برگزینم. من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز ننگ و بدبختی نمی‌دانم (اقتباس از تنبیه الامه و تنزیه المله مرحوم آیه الله العظمی‌نایینی- نفس‌المهموم مرحوم محدث قمی).

۳- در بحث آزادی شخصی، صرف‌نظر از مدارک یاد شده از مقاله دانشمند معظم آقای سیدابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی در مکتب تشیع نیز استفاده شده است.

در خاتمه این بحث (آزادی شخصی) تذکر یک نکته ضروری به نظر می رسد، و آن اینکه: ممکن است گفته شود: اگر اسلام، طرفدار آزادی شخصی مردم است، و می‌خواهد: همه کس، مالک جان و مال و اراده و عمل خود باشند، پس چرا رژیم برده داری دوران استبداد و فئودالیته را به رسمیت شناخته، گروهی را به نام «برده و غلام» از بسیاری از حقوق شخصی و اجتماعی، محروم کرده است؟

هرگاه اسلام، طرفدار آزادی ملت‌ها و نجات آنان، از زیر چکمه‌های استبداد بوده نمی بایست، اجازه دهد، مشتی افراد تن پرور و بیکاره به نام «ارباب» مالک همه چیز گروه فعال و زحمتکش دیگر (بردگان) باشند و با آنان همانند «اجناس وامتعه» معامله کنند نه اشخاص!

از آنجا که موضوع «بردگی» صرف نظر از جهات فوق، خود نیز یکی از مسائلی است که برخی از افراد بی‌اطلاع و مغرض، آن را دستاویز قرار داده و تبلیغات سوء می کنند، از این جهت لازم است، برای روشن شدن ماهیت و علل و کیفیت بردگی در اسلام، این مسئله را دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم، تا معلوم شود که تجویز بردگی روی چه فلسفه ای بوده، و چرا اسلام، با آنکه طرفدار آزادی انسان‌ها است، آن را یکباره لغو نکرده است؟!

اسلام و بردگی؟![1]

آیا بردگی فطریست؟

تاریخ بردگی به خوبی معلوم و روشن نیست و درباره منشأ آن نیز نظرات مختلفی ابراز شده به طوری که «منتسکیو» در روح القوانین می نویسد ممکن است منشأ بردگی یکی از عوامل زیر باشد:

۱ـ حقوق بین المللی اینطور ایجاب می کرده که اسیران جنگی در حکم غلامان باشند تا آن‌ها را نکشند.

۲ـ قانون مدنی روم به بدهکاران که مورد آزار و اذیت بستانکاران واقع می‌شدند، اجازه می‌داده خود را به آن‌ها بفروشند و یا در عوض طلب‌های خود آن‌ها را برده خود سازند!

۳ـ قانون طبیعت، اولاد پدری را که خود غلام است، مانند پدرانشان غلام می کند، زیرا این قانون این طور ایجاب می کرده که چون پدر غلام می‌باشد و نمی‌تواند فرزند خود را غذا بدهد آنان هم باید در غلامی بسر برند.

۱- بردگی اولین موضوع حقوق بشری است که نگرانی گستردهٔ بین‌المللی را برانگیخت. بردگی در کنوانسیون ۱۹۲۶ جامعه ملل به این صورت تعریف شده است «وضعیت یا شرایط فردی که یک یا تمامی اقتدارات مربوط به حق مالکیت نسبت به او اجرا می‌شود.»

در سطح بین‌المللی، کنگره وین در سال ۱۸۱۵ تجارت برده را مغایر اخلاق و انسانیت اعلام کرد. کنفرانس بروکسل ۱۸۹۰ در مورد بازرسی از کشتی‌های مظنون در مناطق معینی از دریاهای آفریقا به توافق رسید. شورای جامع در سال ۱۹۲۴ کمیسیون بردگی را تاسیس نمود. حقوق بین‌الملل عرفی با کنوانسیون بردگی ۱۹۲۶ مدون شده به موجب پروتکل ۱۹۵۳ کنوانسیون ۱۹۲۶ تمدید شد. موریتانی آخرین کشوری است که بردگی را به طور رسمی در سال ۱۹۸۳ منسوخ اعلام کرد. سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۹ کنوانسیون «سرکوب قاچاق اشخاص و بهره کشی از فحشای دیگران» را به تصویب رساند.

در سال ۱۹۵۶ کنوانسیون تکمیلی در مورد الغای بردگی، تجارت برده، و نهادها و رویه های مشابه بردگی به تصویب رسید. کمیسیون فرعی پیشگیری از تبعیض و حمایت اقلیت‌ها، در سال ۱۹۷۴ کارگروه اشکال معاصر بردگی را مصوب کرد. (مصحح).

۴ـ حق بندگی ناشی از تحقیر یک ملت نسبت به ملت دیگریست که مبنی بر اختلاف عادات و رسوم می‌باشد.

۵ـ منشأ اصلی آن وجود فرد قوی و ضعیف در اجتماع انسانی توأم با روح طغیان و استثمار است.

عوامل پنج گانه‌ای که فوقاً ذکر شد همه در این حقیقت با هم شریکند که بردگی یک امر عرضی است که از خارج به واسطه یکی از عوامل یاد شده بر انسان تحمیل گردیده و او را از حالت آزادی به بردگی کشانیده که اگر آن عوامل ممنوع و یا از بین برود بردگی نیز از بین رفته و ملغی خواهد شد.

لیکن بنا به نقل منتسکیو، ارسطو می‌خواهد اثبات کند که غلام و برده فطرتاً وجود داشته و خواهد داشت[۱] و به عبارت دیگر ارسطو می گوید: بردگی برای عده‌ای فطریست، خداوند برخی از مردم را آفریده تا برده و غلام دیگران باشند!

فیلسوف نامبرده در کتاب سیاست خود این‌طور می‌نویسد «طبیعت غلام را خلق کرده و اصولاً بربرها و اقوام دور از تمدن، برای انقیاد و خدمت گذاری و یونانیان برای فرمانروایی و آزادگی آفریده شده‌اند[۲].

اگر ما گفته این فیلسوف را بپذیریم، و بردگی را یک امر فطری بدانیم دیگر تلاش برای آزادی بردگان، یک عمل بی‌فایده و خلاف فطرت به شمار خواهد رفت و بایستی بردگان همواره در زیر یوغ اربابان بی‌مروت زیست کرده و هرگونه تلاش آزادی آنان غیر صحیح خواهد بود!

حال باید دید که آیا اسلام، بردگی را یک امر فطری و طبیعی می داند تا اگر قانونی بخواهد آن را لغو کند چون قانونی برخلاف طبیعت است قابل پذیرش و مثمر ثمر نباشد؟ یا آنکه اسلام بردگی را یک امر عرضی می داند که از خارج به جهت عواملی زودگذر و

۱- اقتباس از کتاب «روح القوانین، مبحث بردگی صفحات ۴۰۶-۴۱۳ طبع چهارم» البته مؤلف عوامل دیگری را نیز ذکر می کند که ما از لحاظ اختصار از آنها صرف نظر کردیم.

۲- تاریخ بردگی ص ۲۵.

موقت بر انسان تحمیل شده، به طوری که اگر عوامل پدید آورنده آن روزی از بین رفت ممکن است بردگی نیز به دنبال آن راه نیستی را گرفته و به کلی از بین برود؟

ما به طوری که بعداً شرح خواهیم داد؛ از طرز قوانین و مقرراتی که اسلام برای آزادی و استخلاص بردگان قرار داده می توانیم این حقیقت را اثبات کنیم که بردگی یک امر فطری و طبیعی نیست، زیرا اگر بردگی یک موضوع ذاتی و فطری برای بردگان می بود، در این صورت چنانچه قانون و آیینی درصدد برمی آمد، آن را لغو کرده، حکم به آزادی بردگان بالفطره نماید، آن قانون اقدامی برخلاف فطرت کرده بود در حالی که اسلام با اینکه دین فطرت است مقدمات برچیده شدن بردگی را فراهم ساخته به علاوه تصریحات زیادی در دستورات اسلام دیده می شود مبنی بر اینکه یک ضرورت زمانی و فصلی بیش نیست و به هیچ وجه جنبه فطری بودن و نحوه آفرینشی ندارد یعنی چنین نیست که خداوند دو نوع مخلوق آفریده باشد، یک نوع بایستی همیشه آقا و ارباب باشد، نوع دیگر همیشه برده و غلام، بلکه تمام افراد بشر را از یک پدر و مادر همه را با هم برادر می داند، تنها عوامل جنگی و ارثی و غیره که مربوط به ضرورت فصلی و زمانی است، باعث شده گروهی بر گروه دیگر جنبه مولویت پیدا کند وگرنه مسئله بردگی به هیچ وجه جنبه فطری بودن را ندارد.

نمونه های زیر برای اثبات این مدعی کافیست:

۱ـ علی(ع) می‌فرماید: «الناس کلهم احرار الا من اقر علی نفسه بالعبودیة» یعنی: تمام افراد بشر آزاد و حر آفریده شدند مگر کسانی که بر ضرر خود اقرار به بندگی نمودند[1] یعنی: راهی را پیش گرفتند که منجر به بردگی آنان گردید.

۲ـ باز از نخستین امام شیعیان نقل شده که آن حضرت فرمود: «لاَ تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِکَ وَ قَدْ جَعَلَکَ اَللّٰهُ حُرّاً» یعنی: خود را بنده دیگران مساز، زیرا خدا تو را آزاد آفریده»[2]

۱- وسائل ج ۳ ص ۲۴۳.

۲- نهج‌البلاغه فیض ص ۹۲۰ این دو روایت، در بحث آزادی شخصی نیز نقل شده است.

۳ـ حضرت زین العابدین(ع) در ضمن رساله‌ای که موسوم به رساله حقوق است، در این باره چنین می‌فرماید: «و اما حق مملوکک فان تعلم انه خلق ربک و ابن ابیک و امک و لحمک و دمک لم تملکه لانک صنعته دون الله» یعنی «حقوقی که برده تو نسبت به تو دارد، این است که بدانی او آفریده پروردگار تو و پسر پدر و مادر تو و از گوشت و خون تو است معنی اینکه مالک او هستی، چنین نیست که تو او را آفریده‌ای، نه خدا»[1]. این‌ها نمونه‌هایی است که می‌شود از این‌ها این حقیقت را به دست آورد که بردگی از نظر اسلام، یک امر عرضی و یک ضرورت فصلی است که از خارج روی عواملی، بر عده‌ای تحمیل شده، چنانچه آن عوامل از بین برود، به طور مسلم بساط بردگی نیز به دنبال آن طبعاً برچیده خواهد شد و این طرز تفکر برخلاف نظریه ارسطو، خود یک قدم به طرف آزادی بردگان است.

نظر اسلام درباره بردگان

اسلام به هیچ‌وجه بردگی را فطری نمی‌داند و عقیده ندارد که خداوند دو نوع انسان آفریده: یکی به نام ارباب و آزاد که دارای همه‌گونه شخصیت انسانی و حقوقی است، و دیگری به نام غلام و برده که از جمیع شئون حیاتی و حقوق مدنی و اجتماعی محروم است! بلکه تمام افراد بشر را از نسل یک پدر و یک مادر می‌داند و در عین اعتقاد به انسانیت همه، هیچ‌گونه امتیازی نه از نظر سیاه و سفید و نه از نظر ثروت و فقر و نه از نظر ارباب و برده... قائل نیست «یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ» یعنی ای مردم ما تمامی شما را از یک پدر و مادر آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبائل مختلف قرار دادیم تا شناخته شوید (یعنی این‌گونه اختلافات هیچ‌گونه دلیلی بر تفاوت شخصیت شما نیست بلکه فقط به منظور شناسایی است) گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شما است[2].

۱- تحف العقول ص ۲۶۲- مکارم الاخلاق ص ۴۸۵.

۲- سوره حجرات آیه ۱۳.

از نظر اسلام هیچ کس حق ندارد دیگران را خواه برده و خواه آزاد، مورد اذیت و آزار قرار داده و به حقوق دیگران تجاوز کرده و یا دیگران را مورد تحقیر و شکنجه قرار دهد.
اسلام مردم را مانند دندانه‌های شانه با هم مساوی دانسته و علت‌العلل هلاکت و نابودی ملت‌ها و اقوام را ناشی از عدم مساوات آنان در برابر قانون و اجرا نشدن آن در حق همه می‌داند و آزادی هر کس را فقط تا مرز قانون محترم شمرده و علیه تبعیضات نژادی با شدیدترین وجهی مبارزه کرده است[۱].
اسلام برخلاف اعتقاداتی که مردم روم و یونان و عربستان و غیره در حق بردگان داشتند مبنی بر اینکه بردگان هیچ گونه شخصیت حقوقی ندارند، به آنان شخصیت حقوقی بخشید یعنی بردگان را نیز در صف سایر مردم قرار داد و برای همه آنان حقوق متناسب جعل و تشریع فرموده است.
و اگر احیاناً در بعضی از موارد اختلاف کمی در حقوق آنان دیده می‌شود، آن هم تنها روی علل و جهاتی است که مصلحت غلامان و بردگان و یا مصالح اجتماع، در آن‌ها در نظر گرفته شده وگرنه هیچ گونه تحقیر و توهینی در آن موارد منظور نبوده است[۲].
پیغمبر اسلام آنچنان در حق بردگان توصیه و سفارش نموده و آن قدر در مقام قانون‌گذاری رعایت حق آنان کرده و به قدری چه از لحاظ گفتار و چه از لحاظ عمل به آنان شخصیت بخشیده و مردم را نسبت به آنان خوش بین و رئوف و مهربان ساخته که به‌طور مسلم بالاتر از آن ممکن بلکه متصور نیست.
ما ذیلاً گوشه‌ای از نظرات اسلام را راجع به شخصیت و ارزش بردگان نقل می‌کنیم و ضمناً از خوانندگان محترم تقاضا می‌نمایم، قدری درباره آن‌ها دقیق شوند آنگاه فهرست احوال بردگان پیش از اسلام را در نظر مجسم ساخته و با گفتار و کردار اسلام و مسلمانان صدر اسلام مقایسه کنند، تا معلوم شود که مفهوم بردگی آن طوری که اسلام برای ضرورت فصلی، تجویز کرده تا چه اندازه با بردگی پیش از اسلام و یا بردگی در میان ملل غیرمسلمان فرق داشته و دارد؟

۱- مراجعه شود به بحث «مساوات همه جانبه».

۲- موارد اختلاف حقوق مردم آزاد و برده را باید در کتب فقه جستجو کرد.

۱ـ اسلام مرز بردگی و آقایی را از میان برداشته همه را با هم برادر قرار داده است: پیغمبر اکرم فرمود: «اخوانکم خولکم جعلهم الله فتنة تحت ایدیکم فمن کان اخوة تحت یده فلیطعمه من طعامه و لیلبسه من لباسه و لا یکلفه ما یغلبه فان کلفه ما یغلبه فلیعنه» یعنی: بندگان شما برادران شما هستند که خداوند برای امتحان، آن‌ها را زیر دست شما قرار داد، بنابراین هرکسی برادر وی زیر دستش باشد، باید از غذای خود بدو بخوراند و لباس خویش بر او بپوشاند و کاری که بیش از طاقت وی باشد بدو رجوع نکند و اگر کار سختی به او محول کرد و از طاقت او بیشتر است به او کمک کند».[۱]

۲ـ پیغمبر اسلام آنچنان در حق بردگان، رعایت احترام نموده که حتی حاضر نشده کسی آن‌ها را بنده یا کنیز بخواند: «لا یقل أحدکم هذا عبدی و هذه أمتی و لیقل فتای و فتاتی» یعنی: هیچکس حق ندارد خدمتکار خود را «عبد» و «امه» (غلام و کنیز) بخواند بلکه می‌باید خدمتکار مرد را «فتی یعنی: جوانمرد ـ آقا» و خدمتکار زن را «فتاه یعنی: دوشیزه و خانم» بخواند[۲].

۳ـ اسلام؛ به قدری در اصلاح حال بردگان کوشید و آن چنان آن‌ها را عزیز و گرامی معرفی کرد که اگر کسی غلام خود را کتک بزند، مارک «بدترین فرد انسانی» روی او زده می‌شود تا دیگر کسی به جرم بردگی، بنده‌ای از بندگان خدا را نیازرده و دست تعدی به طرف آنان دراز ننماید، امام ششم نقل می‌کند که پیغمبر اکرم فرمود: «الا انبئکم بشر الناس؟ قالوا بلی یا رسول الله فقال: من سافر وحده ومنع رفده وضرب عبده» یعنی: آیا خبر دهم شما را به بدترین مردم؟ اصحاب عرض کردند: بلی یا رسول الله پیغمبر فرمود: «کسی که تنها به مسافرت رود و میهمان را نپذیرد و بنده‌اش را کتک بزند»[۳].

۴ـ اسلام برخلاف مردم یونان و روم و عربستان و سایر بلاد، که دیواری به ارتفاع و استحکام دیوار چین بین بردگان و اربابان، ایجاد کرده بودند، آن بینوایان را از تیپ آدمیان

۱- نهج الفصاحه ص ۲۰- بحار الانوارج ۱۵ ص ۴۱.

۲- شبهات حول الاسلام ص ۲۴- برهان قرآن.

۳- بحار الانوار ج ۱۶ ص ۴۰.

خارج، و به انواع شکنجه و عذاب آزرده می‌ساختند، مانند چهار پایان درون اصطبل‌ها مسکن داده و لباس‌های ژنده به آن‌ها می‌پوشانیدند و غذاهای گندیده و مانده به آن‌ها می‌خورانیدند و به کارهای سخت و دشوار وا می‌داشتند و در صورت تخلف، با شلاق و چوب و چماق و کند و زنجیر و حبس در سرداب‌ها و زندان‌های تاریک و نمور، به آن‌ها کیفر می‌دادند و به‌طور کلی در مقابل آن همه بی‌عدالتی‌ها دستور می‌دهد: «حال بندگان خود را مراعات کنید، هر چه خود می‌خورید به آن‌ها بخورانید و هرچه خود می‌پوشید به آن‌ها نیز بپوشانید و اگر مرتکب گناهی شدند و نمی‌خواهید آن‌ها را ببخشید، فقط می‌توانید آن‌ها را بفروشید وگرنه حق هیچ‌گونه شکنجه و عذابشان را ندارید»[1].

روزی علی(ع) به بازار کرباس‌فروشان رفت و دو عدد جامه یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم خرید، جامعه سه درهمی را به غلامش قنبر داد و خود جامه دو درهمی را برداشت، غلام عرض کرد: «چون شما امیر مؤمنانید و برای مردم روی منبر سخنرانی می‌کنید از این جهت شما به جامه سه درهمی از من سزاوارترید»، علی فرمود: من حیا می‌کنم از اینکه از تو برتری جویم زیرا از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «أَلْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ أَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ» یعنی: از آنچه که خودتان می‌پوشید به آن‌ها بپوشانید، و آنچه خود می‌خورید به آن‌ها بخورانید»[2].

پیغمبر اسلام فرمود: «بندگان شما برادران شما هستند، نسبت به آن‌ها نیکی کنید آن‌ها را در کارهای مشکل خود به کمک گیرید و در کارهای سخت و دشوار کمک نمایید.»[3]

و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: آن‌قدر حبیبم جبرئیل درباره مدارا با بردگان مرا سفارش کرد که گمان می‌کردم خدا برای آزادی آن‌ها وقتی تعیین خواهد نمود[4].

۱- نهج الفصاحه ص ۵۲.

۲- بحار الانوار ج ۱۶ ص ۴۱.

۳- نهج الفصاحه ص ۵۲.

۴- نقل از کتاب نظم‌الاسلامیه ص ۴۶۴.

ابوذر غفاری دارای دو برد قیمتی بود که آن‌ها را روی خود می‌انداخت پس از چندی یکی از آن‌ها را برای خود جامه درست کرد و با عبایی خود را می‌پوشانید؛ و برد دیگر را به غلامش داد، هنگامی که مردم از ابوذر چنین عملی دیدند به عنوان نکوهش به او چنین گفتند: «اگر هر دو برد را خودت می‌پوشیدی، زیباتر و جمیل‌تر می‌بود» ابوذر در جواب این طور گفت: لیکن از پیغمبر اسلام شنیدم که می‌فرمود: «به بندگان خود از آنچه که خود می‌پوشید بپوشانید و از آنچه که خود می‌خورید بخورانید»[۱].

پیغمبر اسلام مردی را سواره دید که غلامش در قفای او پیاده روان بود، پیغمبر به آن مرد فرمود: «غلامت را هم سوار کن، او برادر تو است و روح او مثل روح تو است»[۲].

«یاسر» و «نادر» که هر دو از غلامان حضرت رضا(ع) بودند، نقل می‌کنند: که حضرت رضا به ما فرمود: «هرگاه مرا بالای سر خود دیدید و شما مشغول غذا خوردن بودید، از جای خویش حرکت نکنید تا وقتی که غذای شما تمام شود»[۳].

وقتی امام صادق(ع) غلامی را برای انجام کاری فرستاد، او رفت و دیر کرد، حضرت به دنبال وی رفت و او را در خواب دید، بالای سر او نشست و انتظار کشید تا بیدار شد، به او رو کرد و فرمود: «ای مرد چرا تو هم شب می‌خوابی و هم روز؟ شب برای استراحت شما و روز هم برای رفع نیازمندی ما»[۴].

این‌ها نمونه‌های مختصری از دستورات حقوقی و اخلاقی اسلام راجع به بردگان، و گوشه‌ای از اعمال و رفتار پیشوایان دین و مسلمانان صدر اسلام، نسبت به غلامان بود که اگر آیاتی را که احسان به بردگان را سفارش می‌کند به دستورات حقوقی اضافه نماییم مانند:«وَاعْبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ» یعنی: خدا را بپرستید و چیزی را با او انباز مکنید، با پدر و مادر و آن‌هایی که مالک آن‌ها شده‌اید

۱- بحار الانوار ج ۱۶ ص ۴۰.

۲- تاریخ بردگی ص ۷۴ این روایت را از کتاب تاریخ سیاسی اسلام، نقل می‌کند.

۳- بحار الانوار ج ۱۵ کتاب العشره ص ۴۱.

۴- روضه کافی ص ۸۷.

(یعنی غلامان) نیکویی کنید»[1] و همچنین کارهایی که پیغمبر اسلام در راه ترفیع شأن بردگان نموده به این موارد اضافه کنیم: از قبیل اینکه پیمان برادری بین بردگان مثل: بلال حبشی و زید بن حارثه و خارجه بن زید و آزادگانی مانند: خالد بن رویحه خثعمی و حمزه بن ابیطالب و ابوبکر بن ابی قحافه برقرار فرمود و اینکه از بهترین خانواده‌ها برای بردگان ازدواج نمود و در مرحله نخست دختر عمه خود، زینب دختر جحش را به ازدواج زید بن حارثه غلام درآورد، و در مرتبه دوم دختر شخصیتی مانند زیاد بن لبید رئیس قبیله بنی بیاضه را برای جویبر ازدواج کرد، به علاوه با بودن مردان آزادی مانند عمر و ابوبکر و دیگر از مهاجرین و انصار، غلامزاده‌ای چون «اسامه بن زید» را رئیس ارتش اسلام کرد و به جنگ دشمنان رومی به جانب شام رهسپار فرمود[2] و رویدادهای تاریخی مربوط به بردگان صدر اسلام را به دستورات و مقررات اخلاقی و حقوقی اسلام که گوشه‌ای از آن‌ها را نقل کردیم اضافه نماییم، آن وقت معامله عادلانه اسلام نسبت به بردگان روشن، و جای هرگونه اشکال و خرده‌گیری نسبت به این موضوع، خود به خود رفع خواهد شد.

چرا اسلام بردگی را یکباره لغو نکرد؟

تا اینجا این مطلب به خوبی روشن گردید که اسلام برخلاف روش‌های جائرانه و غیر انسانی‌ای که در کشورهایی مانند: روم، یونان، عربستان و غیره، در حق بردگان عملی می‌شده شالوده یک روش عادلانه‌ای را پی‌ریزی کرد که اگر آن مقررات عملی می‌شد، بردگان و غلامان نیز مانند سایر مردم دارای همه نوع حقوق فردی و اجتماعی می‌شدند و وضع آنان شبیه به وضع کارگران و نوکرهای آزاد، نسبت به کار فرمایان و اربابان می‌گردید.

۱- سوره نساء آیه ۳۶.

۲- رجوع شود به کتاب شبهات حول الاسلام، فصل: الاسلام و الرق و کتاب: العداله الاجتماعیة فی‌الاسلام، فصل «المساوات العامة» کتاب برهان قرآن.

در اینجا ممکن است یک سؤال پیش بیاید و آن اینکه: با آن همه توجهات مخصوصی که اسلام، نسبت به غلامان مبذول داشته و به طوری که در فصل آینده توضیح داده خواهد شد؛ آن همه راه برای استخلاص بردگان قرار داده، چرا مانند «اعلامیه حقوق بشر، یکباره بردگی را لغو نکرد و راه‌های استعباد و برده‌داری را از بین نبرد؟

اگر اسلام با روش بردگی موافق نبود و دلش به حال غلامان بینوا سوخته بود می‌بایست یکباره زیر بنای پوسیده رژیم بردگی و برده فروشی و استعباد را زده، هر راهی که منجر به استعباد افراد بشر، چه از طریق جنگ و چه از غیر آن می شده، مسدود کرده و جلوگیری نماید، و حال آنکه می دانیم: نه تنها اسلام بردگی را به طور کلی ابطال و لغو نکرد بلکه به اتباع خود اجازه داد، اسیران جنگی را برده و غلام خود ساخته، مالک‌الرقاب آن‌ها باشند!

این است اشکال مهمی که ممکن است در بیشتر اذهان مردم، مخصوصاً طبقه جوان اثر عمیقی از خود باقی گذارده باشد. ما برای رفع این اشکال ناگزیر دو عنوان زیر را توضیح می‌دهیم:

۱ـ الغای بردگی به طور کلی در آن روز ممکن نبود.

۲ـ اسلام تمام طرق برده‌گیری ابتدایی جز جنگ را مسدود کرد.

باید در نظر داشت که اسلام، در عصری به عنوان قانون آسمانی و آیین جاودانی؛ برای راهنمایی و نشان دادن راه و رسم صحیح زندگی و خاتمه بخشیدن به ظلم و بیدادگری و برقراری اصول عدالت و مساوات و برادری، نازل شد که در سرتاسر دنیای آن روز مخصوصاً محیط تاریک عربستان، برده داری و اصول فئودالیزم از لوازم اولیه زندگی به شمار می‌رفت، به طوری که به هیچ‌وجه امکان نداشت یکباره و به طور کلی اصول برده داری و روش آقایی و غلامی را یکباره لغو و ابطال کرد زیرا اولاً نظم اقتصادی مردم آن روز که بر پایه‌های غلط اربابی و غلامی استوار بود به هم می‌خورد و اوضاع زندگی جامعه آن روز از هم پاشیده می‌شد.

روی این حساب اگر اسلام، یکباره و به طور کلی بردگی را لغو می‌کرد، نظام اقتصادی و اجتماعی مردم، یک مرتبه از هم پاشیده و وضع نابسامانی پیدا می‌کرد، از این جهت اسلام

راه دیگری پیش گرفت که در عین آنکه بردگی خواه ناخواه از بین خواهد رفت، نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه نیز از هم گسسته نخواهد شد و آن راه اینکه:
اولاً در مرحله نخست، مردم را ترغیب به کار و کوشش؛ و تحذیر از تنبلی و بیکاری و عیاشی و در ثانی راه های زیادی برای استخلاص بردگان قرار داد تا کم کم هم بردگی لغو گردد و هم مردم به اصول کارگری و زندگی آرام و دور از عیاشی عادت کنند.
و ثانیاً همان‌طور که گفته شد، بردگان از اربابان بی‌رحم و بی‌مروت خود، شکنجه‌ها دیده و ضربه ها خورده بودند، اگر اسلام یکباره بردگان را از زیر فرمان اربابان رها می ساخت و به آن‌ها آزادی می‌بخشید، چه بسا ممکن بود غلامان زجر دیده و ستم کشیده بر اثر عقده‌ها و کینه‌هایی که از اربابان خود، در دل ذخیره کرده بودند، دست به انقلاب‌های خونین و انتقام‌جویی‌های مبنی بر احساسات زده، عکس‌العمل‌های شدید و حادی از خود نشان داده، ضربه‌های محکم‌تر و سخت‌تری بر شرف و حیثیت انسانی وارد سازند و در نتیجه امنیت عمومی و وضع سیاسی جامعه آن روز را به خطر اندازند.
دلیل و راه سومی که می‌توان برای عدم جواز آزاد ساختن یکبارگی بردگان آورد، همان مطلبی است که دکتر «گوستاولبون» بدان اشاره می کند و آن اینکه از آنجایی که بردگان از دیرزمانی تحت رقیت زیست کرده و در اثر زندگی طفیلی که داشتند، بی‌تجربه و بی‌استعداد بار آمده‌اند از این جهت اگر اسلام، همه آن‌ها را یکباره از قید بردگی آزاد می‌ساخت، ممکن بود بر اثر نداشتن تجربه کافی و کاردانی و لیاقت، قادر به تشکیل زندگی مستقل و اداره آن نباشند و در نتیجه مانند غلامان قدیم آمریکا که بعد از آزاد شدن بر اثر علت یاد شده، به کلی نیست و نابود شده‌اند، از بین می‌رفتند[1].

اسلام تمام طرق برده‌گیری ابتدایی جز جنگ را مسدود کرد

اسلام تمام راه هایی را که برای برده ساختن دیگران در دوران های گذشته رواج داشت مانند: یورش ناگهانی به منظور گرفتن اسیر و برده، مدیونی که از پرداخت دین خود عاجز بود، صاحب دین، او را در عوض آن، برده خود می ساخت، فروختن افراد آزاد خود و یا

۱- تمدن اسلام و عرب ص ۴۸۲.

فرزندان خود را به دیگران، و غیر این ها که در ملل دیگر مرسوم بود؛ اسلام همه این راه ها را نامشروع معرفی کرده است.

اسلام، هیچ راهی برای بردگی ابتدایی جز طریق جنگ را قانونی نمی شناسد تازه آن هم روی صلاحدید پیشوای مسلمان ها است که اگر برده ساختن اسیران جنگی را مصلحت ندانست می‌تواند یا از آن‌ها پولی به عنوان «فدیه» بگیرد و آزادشان سازد و یا آنکه آن‌ها را مورد عفو عمومی خود قرار دهد. ما در اینجا ناگزیریم برای روشن شدن مطلب دو نکته زیر را توضیح دهیم:

۱ـ اسلام با چه اشخاصی می‌جنگد؟

۲ـ اسلام با اسیران جنگی چه معامله‌ای می کند؟

اسلام برخلاف مردم دنیاپرست و شهوت ران و پادشاهان و روسای جاه‌طلب قرون گذشته، که برای کشورگشایی و توسعه‌طلبی و حب استعباد و استثمار، شعله‌های سوزان و آتش‌های خانمان‌برانداز جنگ را برمی‌افروختند؛ و چه بسا خون‌های مردم بی گناه را فدای مطامع مادی و هواهای نفسانی خود ساخته، مملکت هایی را به خاک و خون کشیده و ویران می‌ساختند، هیچ گاه برای کشورگشایی، جاه‌طلبی، مطامع مادی، اشباع غریزه خودخواهی و بالاخره غیر از اشاعه حق و از بین بردن باطل، با کسی، یا جمعیت و کشوری نمی جنگد. بلکه اسلام، تنها با مردم فاسدی که به هیچ وجه حاضر نیستند اصلاح شوند و یا با حق و عدالت آشتی کنند، می‌جنگد.

اسلام به عقاید آن عده از کفاری که دارای دین مستقلند مانند یهود، نصاری و مجوس، و حاضرند با حکومت اسلامی سازش کرده مبلغی به عنوان مالیات «جزیه» که برای حفظ جان و مال آنان مصرف خواهد شد، به او بپردازند، احترام گذارده و آنان را در کنف لطف و عنایت عام خود از همه‌گونه ناامنی‌ها حفظ کرده و آزادی عقیده می‌دهد.

اما کفاری که دارای دین مستقل نیستند و یا به هیچ وجه حاضر نیستند با حکومت اسلامی سازش کنند، نه مسلمان شوند و نه مالیات بپردازند و نه حاضرند که در قلمرو حکومت آنان، اسلام آزادانه دستورات اخلاقی و دینی خود را نشر و تبلیغ کند، معلوم است چنین

مردمی سر عناد و جنگ دارند و به هیچ وجه حاضر نیستند از انحرافات عقیده‌ای و اخلاقی دست کشیده و به روش و آیین حق و انصاف و عدالت و انسانیت بگرایند!

اسلام با اسیران جنگی چه معامله‌ای می‌کند!

به طوری که می‌دانیم، در جنگ‌ها و کشورگشایی‌های جهان، امراء لشکرها و پادشاهان مملکت‌ها، نسبت به اسیران جنگی فعال مایشاء و مختار و مطلق‌العنان بودند، اگر می‌خواستند هزاران نفر اسیر را یکجا سر ببُرند، بچه‌ها و زن‌های آنان را شکم بدرند و یا هرگونه بلایی بر سرشان بیاورند، در این کار خود را ذی‌حق می‌دانستند، کسی حق نداشت به آنان اعتراض کند، همچنان که در سال ۵۹۹ میلادی «موریس» امپراتور روم، به علت توجه به صرفه‌جویی، حاضر نشد که چند هزار اسیر رومی را که به دست «آوار» گرفتار شده بودند بخرد و به همین جهت، خان آوار تمام اسرا را بکشت![1]

اما اسلام برخلاف روش معمول زمان خود، درباره اسرایی که بعد از خاتمه یافتن جنگ اسیر شده و به دست سربازان مسلمان افتاده‌اند، با آنکه از نظر قوانین زمان و مجازات به مثل که کفار در صورت پیروزی نسبت به مسلمانان، روا می داشتند، باید حق کشتن اسیران، خواه زنان و کودکان، و خواه مردان را داشته باشد، در عین حال حق کشتن را به خود نداد بلکه تنها به امام و پیشوای مسلمان‌ها حق داده که یکی از سه امر ذیل را طبق مصلحت زمانی و مکانی و اجتماعی مسلمان‌ها انتخاب نماید:

۱ـ اسیران را مورد عفو عمومی خود قرار دهد و آزاد سازد.

۲ـ مبلغی از آن‌ها به عنوان «فدیه» گرفته آن وقت آن‌ها را آزاد کند.

۳ـ آن‌ها را بنده مسلمان‌ها قرار دهد.

روی حساب فوق، کسانی که اسیر مسلمان‌ها شده‌اند، هیچ‌گاه بردگی برای آن‌ها یک امر حتمی و ضروری نخواهد بود.

۱- نقل از پاورقی کتاب شبهات حول الاسلام ص ۴۵- برهان قرآن.

اسلام چه راه‌هایی برای استخلاص بردگان قرار داده است؟

از آنجایی که بردگی از نظر اسلام تنها یک ضرورت فصلی بیش نبوده که روی عوامل خاص خارجی به طوری که شرحش را سابقاً دادیم، اسلام آن را تصویب کرده است، از این جهت قانون‌گذاری اسلام، همواره درصدد بود شرایط و مقتضیاتی به وجود بیاورد که بردگی تدریجاً لغو و باطل گردد. برای همین منظور بود که هم از نظر قانونی و هم از نظر اخلاقی آزادی بردگان را سفارش و توصیه فرمود و در مقام عمل نیز خود در این کار پیش قدم گردید.

مورخین می‌نویسند: «پیغمبر اسلام، خود بردگانی مانند: زید بن حارثه را آزاد فرمود، آنگاه مسلمانان یکی پس از دیگری به آن حضرت تأسی جسته، بردگان زیادی را آزاد ساختند»[۱]. پیشوایان دین و جانشینان آن حضرت، گوی سبقت را در این راه ربودند تا جایی که علی(ع) هزار بنده را تنها از محصول دست رنج خود آزاد فرمود[۲] و دیگر از مسلمانان نیز، هرکدام در حدود ایمان و بنیه مالی خویش، بردگانی را آزاد نموده‌اند تا جایی که جرجی زیدان می‌نویسد: عبدالله‌بن عمر، هزار بنده، و محمدبن سلیمان، هفتاد هزار کنیز و غلام آزاد کرده‌اند[۳].

در اینجا لازم است گوشه‌ای از دستورات اخلاقی و قانونی اسلام را نسبت به آزادی بردگان، ذیلاً نقل نماییم:

۱ـ دستورهای اخلاقی:

اسلام، برای کسانی که بردگان خود را آزاد می‌سازند آن قدر اجر و پاداش اخروی نوید می‌دهد که آن وعده‌ها و نویدها طبعاً مردم را وادار می‌کند هرچه بیشتر در این کار خیر شرکت جویند و در نتیجه بردگان بینوا از این دستورهای اخلاقی طرفی بسته از قید بندگی آزاد شده، منظور اسلام عملی خواهد شد. قرآن شریف در سوره «بلد» می‌فرماید

۱- تاریخ بردگی ص ۶۰.

۲- سفینه البحار ج ۲ ماده عتق و کافی ج ۵- ص ۷۶.

۳- تاریخ تمدن اسلام ج ۴ ص ۵۳.

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِساناً وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ما أَدْراکَ مَا الْعَقَبَةُ فَکُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعامٌ فی یَوْمٍ ذی مَسْغَبَةٍ» یعنی مگر برای او دو چشم و یک زبان و دو لب ننهادیم و او را به دو پشته راهبر نشدیم، پس چرا به کار مشکل اقدام نکرد و تو چه دانی که کار مشکل چیست؟ گردنی را رها کردن یا بروز قحطی، یتیم خویشاوند، یا مسکین خاک نشینی را غذا دادن»[1]

پیغمبر اسلام فرمود: «کسی که بنده مسلمانی را آزاد کند، خداوند در عوض هر عضوی از اعضای آن بنده، عضوی از شخص آزاد کننده را از آتش جهنم، آزاد می‌نماید»[2]

امام ششم در حق کسی که بنده خود را آزاد کرده بود فرمود:«خداوند آزاد می‌سازد در عوض هر عضو او عضوی از شخص آزاد کننده را از آتش»[3].

به این مضمون آیات و روایات زیادی در آیین اسلام موجود است که ما از نقل همه آن‌ها خودداری نموده و به همین مقدار از باب «مشت نمونه خروار است» اکتفا می‌شود.

۲ـ راه‌های قانونی:

اسلام برای آزادی بردگان راه‌های قانونی زیر را قرار داده است:

۱ـ مکاتبه یعنی: قراردادی که بین عبد و مولی بسته می‌شود مبنی بر اینکه غلام مبلغی به مولی بپردازد تا آزاد گردد و اگر از دادن مبلغ تعهد شده در وقت معین عاجز گردید و نتوانست بپردازد، حاکم شرع از بیت‌المال آن مبلغ را می‌دهد و آزادش می‌سازد.

۲ـ تدبیر یعنی: مولی مقرر سازد که بعد از حیات او برده‌اش آزاد گردد.

۳ـ اگر کسی مالک پدر، مادر، جد، جده، فرزند، فرزند فرزند، خواهر، عمه، خاله، دختر برادر، دختر خواهر شود فوراً آن‌ها آزاد می‌شوند.

۴ـ اگر کسی قسمتی از بنده‌ای را آزاد کند آن بنده تماماً آزاد خواهد شد.

۵ـ اگر کنیز از مولی فرزند بیاورد آزاد می‌گردد.

۱- آیه ۸-۱۶.

۲- وسائل ج ۲ ص ۲۳۹.

۳- وافی ج ۲ جزء ۶ ص ۸۳.

۶ـ هرگاه بنده‌ای در محیط کفر، پیش از مولای خود مسلمان شود آزاد می‌گردد.
۷ـ هرگاه مولی گوش، یا بینی یا عضو دیگری از بنده را جدا کند موجب آزادی او می‌گردد.
۸ـ اگر بنده‌ای کور، جذامی، برصی، لنگ و زمین‌گیر شود آزاد می‌شود و تأمین زندگی او از راه بیت‌المال خواهد بود.
۹ـ چنانچه شخص ثروتمندی که دارای ورثه‌ای نیست بمیرد غلام چنین آدمی از مال او خریده و آزاد می‌شود و اموال او هم متعلق به بنده او خواهد بود.
۱۰ـ در وسایل بابی منعقد شده که از اخبار آن استفاده می‌شود بنده با ایمان پس از ۷ سال خدمت، خود به خود آزاد می‌شود[۱].
۱۱ـ یکی از مصارف هشتگانه زکوة، خریدن و آزاد ساختن بردگانست[۲].
۱۲ـ اگر کسی به نذر یا عهد خود وفا نکند و یا قسمش را بشکند و یا روزه‌اش را عمداً بخورد و یا کسی را از روی خطا بکُشد و یا اظهار کند، و نظایر این موارد؛ بایستی کفاره بدهد که از جمله کفارات آزاد ساختن بردگان است[۳].

این‌ها راه‌هایی است که اسلام برای آزاد ساختن بردگان قرار داده، چنانچه خوب در این‌ها دقت شود، به خوبی روشن خواهد گردید که این راه‌ها تدریجاً بردگی را به طور کلی از بین برده و لغو خواهد نمود.

ما برخلاف تمام خوش‌باورها، معتقدیم هنوز که هنوز است بشر از قید بردگی خلاص نشده است زیرا بردگی جز این است که انسانی تمام اختیاراتش در دست دیگران سپرده شود و مانند سایر متاع‌ها با او معامله گردد؟

۱- گرچه در آخر کار این روایات را حمل بر استحباب می‌کنند.
۲- إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقابِ وَ الْغارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ سوره توبه آیه ۶۰.
۳- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به جواهر و شرایع کتاب عتق وسائل ج ۳.

آیا بردگی غیر اینست که انسانی به وسیله انسان دیگر استثمار شود، تمام مقدرات و منافع و سرنوشت او در دست آن دیگری باشد؟

آیا این معنی از بردگی در دنیا لغو شده است؟ اگر بردگی و استثمار و استعمار فردی در جهان لغو گردیده، بردگی و استعمار ملت‌ها و مستعمرات جای آن را گرفته است! دولت‌های قوی و حکومت‌های نیرومند، به اتکاء سرپنجه و قدرت، همه چیزِ مملکت‌های ضعیف را می‌برند؛ تمام اختیارات ملت‌هایِ به قول خود عقب افتاده را در دست گرفته منافع و کان‌های طبیعی مملکت‌های آنان را به نام «استعمار» یعنی: کوشش در راه عمران و آبادی، ملک طلق خود قرار داده و به مقدار بخور و نمیر و قوت لایموت با آن‌ها می‌دهند و همواره آنان را در فقر و مسکنت و زیر بار قرض‌ها و وام‌های خود نگه می‌دارند؛ تا قدرت سربلند کردن و احقاق حق را نداشته باشند و همه تصرفات آمرانه را پشت ماسک آزادی، در امور شخصی و اجتماعی آنان می کنند، شما را به خدا قسم آیا بردگی غیر اینست؟ آیا اربابان بی مروت قرون وسطی بیش از این نسبت به غلامان خود ظلم و تعدی روا می‌داشتند؟ آیا چند سال قبل، زورگویی‌های دولت انگلیس را در مصر و ایران، اجحافات دولت فرانسه را در الجزایر، تعدیات دولت شوروی را در مجارستان، جنایات دولت آمریکا را در کنگو، ویتنام و کره و غیره در روزنامه‌ها نخوانده‌ایم؟ آیا داستان خاورمیانه عربی و ویتنام اکنون محافل سیاسی دنیا را به خود متوجه نساخته است؟ آیا به دست همان سازمان ملل‌نشین‌ها چه کشتارها و کشمکش‌ها، در ممالک اسلامی پدید آورده می‌شود و چه ثروت‌های گران‌بها و چه طلاهای سیاه و سرخ و غیره از این مملکت‌های ضعیف به یغما برده می‌شود؟ آیا دولت‌های زورمند با دست دولت یهود چه صحنه‌های دل‌خراشی در ممالک اسلامی پدید آوردند و چندین صد هزار نفر مسلمان‌های فلسطین را آواره ساخته‌اند!؟

چرا سازمان ملل، به فریاد جگرسوز، مردم ستمدیده و استعمارزده این مملکت‌ها لبیک نمی گوید؟ این ریاکاران خیال می کنند: همه‌جا معانی با لفظ تغییر می کند! این‌ها از لفظ بردگی بدشان می آمد، لذا آن را تبدیل به استعمار کرده، پشت ماسک استعمار کارهایی را

مرتکب می‌شوند که روم و قرون وسطی از آن کارها بیزار است! بردگی و استعمار گرچه دو لفظند اما یک معنی بیش ندارند که اگر لفظ بردگی از بین رفته معنی آن هنوز باقی است و لفظ استعمار از آن حکایت می‌کند!

۲- آزادی فکری:

آزادی فکر و وجدان، طبیعی ترین و اصیل ترین حق هر فردی از افراد بشر، به شمار می رود، زیرا اقسام دیگر آزادی قابل سلب و ایجاب است ولی آزادی فکری چنین قابلیتی را ندارد، و به عبارت دیگر، ممکن است مثلاً از فردی «آزادی شخصی» را سلب کرده او را برده ساخت و مالک بر جان و مال و فعالیت او شد ولی امکان ندارد فکر و وجدان کسی را تحت قدرت و مالکیت در آورد، و فرمانروایی بر ادراکات و افکار او کرد، چون افکار و ادراکات هر فردی معلول یک سلسله عوامل خاصی است که هرگاه آن عوامل، موجود گردد، افکار و ادراکات نیز به دنبال آن پدید خواهد آمد و در صورت عوض شدن آن علل و اسباب، افکار و ادراکات نیز عوض خواهد شد. بنابراین، آزادی و یا سلب آزادی از افکار و عقاید مردم، به آن معنایی که در اقسام دیگر آزادی گفته شد متصور نخواهد بود. با توجه به نکات فوق، منظور از «آزادی فکری» این خواهد بود که هر فردی حق دارد درباره هر موضوعی که بخواهد فکر کند، بدون آنکه کسی حق داشته باشد، افکار و عقاید او را مورد کنترل قرار داده عواملی پدید آورد که منجر به اختناق فکری و مانع رشد ادراکات صحیح او گردد.

عواملی که در تضییع این حق طبیعی اثر بسزایی دارد و اختناق فکری در جامعه پدید می‌آورد و مانع رشد فکری مردم می‌گردد، عبارتند از:

۱ـ کوشش برای بی‌اطلاع نگاهداشتن مردم

۲ـ سانسور عقاید و افکار

۳ـ تقویت روح تقلید و خرافه‌پرستی

۴ـ پیروی از غرائز و میل‌ها

کوشش برای بی‌اطلاع نگاه‌داشتن مردم

از مشخصات دولت‌های استعماری این است که تلاش می کنند همواره مردم کشورهای استعمار زده را که از بسیاری از مظاهر آزادی محرومند، در جهالت و بی‌اطلاعی از حقائق امور نگاه داشته، نگذارند آن بیچاره‌های محروم، از اوضاع و احوال کارها و فوت و فن امور جاری، سر در آورند مبادا از نیم کاسه‌های زیر کاسه با خبر شده، سر به طغیان و سرکشی بگذارند!

هم‌اکنون، شما ببینید، کشورهای نیرومند، برای آنکه بتوانند از منافع طبیعی و سرمایه‌های ملی کشورهای ضعیف و به اصطلاح عقب افتاده به طور آزاد بهره‌مند شده شریان حیاتی آنان را مانند زالو مکیده و خشک نمایند، در درجه اول، تلاش می کنند آن بیچاره‌ها را در حال بی‌خبری از همه جا و بی‌سوادی نگاه‌داشته، نگذارند از نعمت سواد و دانش، برخوردار گردند!

راه مبارزه با این عامل خطرناک؟

اسلام، نه تنها از «آزادی فکری» جلوگیری نمی کند، و کوشش در بی‌اطلاع نگاه‌داشتن مردم ندارد، بلکه اطلاع داشتن از امور جاری مملکت، و حقایق زندگی را جزء وظیفه و ملت اسلامی می داند، و معتقد است هر فردی که آراء گوناگون، و نظرات مختلف را آزادانه مورد مطالعه و بررسی قرار دهد، طبعاً حقیقت را بهتر خواهد به دست آورد، و راه و رسم صحیح زندگی را بهتر تشخیص خواهد داد.

علی(ع) برای آنکه مردم، افکار خداداد خود را در تحقیق و به دست آوردن اسرار هستی و بررسی آراء و عقائد و نظرات گوناگون، بکار برند و از این راه حق را از باطل، باز شناسد، چنین می‌فرماید: «مَنِ استَقبَلَ وُجوهَ الآراءِ عَرَفَ مَواقِعَ الخَطأ»[1]

اسلام، برای آنکه مردم، از «استعمار فکری» نجات یابند و با داشتن اطلاعات همه جانبه از نیم‌کاسه‌های زیر کاسه سر درآورند، فرا گرفتن دانش و طلب علم را برای تمام افراد ملت، فرض و لازم می‌داند.

۱- کسی که با آراء گوناگون، روبرو شود، موارد خطای آن‌ها را از درست باز خواهد شناخت. نقل از کتاب «الامام علی صوت العداله الانسانیه ج ۲ ص ۴۵۸.»

اسلام، برخلاف تعلیمات اناجیل و کلیسا که افراد خوشبخت را این‌طور معرفی می‌کند: «خوشبخت کسانی هستند که در نادانی از اسرار کائنات به سر برند، چون در این صورت است که خدا را خواهند دید»[۱] معتقد است: «خیر دنیا و آخرت در سایه علم، و شر دنیا و آخرت، در سایه بی‌خبری از اسرار هستی است»[۲]

از آنجا که ممکن است، مردم از این وظیفه مهم اسلامی(فرا گرفتن دانش) مانند دیگر وظایف مذهبی سرپیچی کرده، از زیر بار آن، شانه خالی کنند، در نتیجه استعمارگران، از جهالت و بی‌خبری آنان، در غارت سرمایه‌های ملی و اجتماعی آنان سوء استفاده نمایند، از این جهت، اسلام تعلیمات ضروری را اجباری و با سواد کردن ملت را جزء وظیفه دولت اسلامی می‌داند «و اما حقکم علی فتعلیمکم کیلا تجهلوا و تادیبکم کیما تعلموا»[۳]

به طوری که در مباحث مربوط به «آزادی سیاسی» توضیح خواهیم داد، از نظر آیین اسلام کشور اسلامی مال همه مردم است، و تمام افراد کشور، از شخص اول مملکت گرفته، تا دیگر آحاد ملت، همه و همه برای بهتر اداره کردن آن، موظف و مسئولند «کُلُّکُمْ راعٍ، وَ کُلُّکُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ» و بایستی در خیرخواهی یکدیگر و بالا بردن سطح زندگی و ساختن کشوری آباد و مستقل که تمام استعدادها و افکار درست، در آن بتوانند به‌طور آزاد پرورش یافته و اظهار وجود کنند، کوشش نمایند.

و ما در تاریخ پیشوایان دین، مواردی را می‌یابیم که رئیس دولت اسلامی امور جاری مملکت را با مردم، طبق نص صریح قرآن، به مشورت و تبادل نظر برگزار نموده ملت را از حوادث موجود، با خبر ساخته است.

تفصیل این مطلب را در بحث‌های آینده بیان خواهیم نمود.

۱- ندای سیاه ص ۱۵.

۲- خیر الدنیا و الاخره مع العلم و شر الدنیا و الاخره مع الجهل- حدیث نبوی.

۳- حق شما بر من این است: برای آنکه همواره در جهالت نمانند، در تعلیم و تربیت شما بکوشم (نهج‌البلاغه ج ۱ ص ۱۰۵).

سانسور عقاید و افکار

روح کنجکاو و حس حقیقت‌جوی بشر، به اضافه اختلاف شرایط ادراک و عقیده‌ای که افراد انسان‌ها دارند، به او امکان می‌دهد که درباره آفرینش و مسائل زندگی، نظرات مختلف و باورهای گوناگون داشته باشد و شخصیت و برازندگی او نیز بنا به گفته «پاسکال» در همین اندیشه او بسط و قوام می‌یابد.

ولی همان‌طوری که «آلبرت بایر» می‌گوید: دلبستگی روح بشر به هرگونه عقیده و ایمان، هنگامی طبیعی و ارزنده است که از «آزادی کامل» برخوردار باشد و بتواند در تمام عقاید و مذاهب بررسی و تحلیل نماید، و در تمام امور و مسائل نقد و بحث کند، بدون آنکه کسی مانعی در برابرش قرار دهد و یا حدی برای این آزادی اندیشه او قائل گردد»[1].

اما مایه بسی تأسف است که بشریت، در طول تاریخ بر اثر جاه‌طلبی‌های شرم‌آور سیاستمداران و تعصب‌های افراطی پیروان ادیان، نتوانسته است از نعمت بزرگ آزاد فکری، به طور کامل برخوردار گردد! و درباره اسرار آفرینش و مسائل گوناگون زندگی به‌طور آزاد، اندیشه کرده و تحصیل اعتقاد نماید!

روزگاری بر بشر گذشت که جز در دایره محدودی که زمامداران جبار، و روحانیان ریاکار مسیحی، برای افکار و عقائد مردم ترسیم کرده بودند، حق اظهار نظر و ابراز عقیده نداشته و نمی توانستند عقل خداداد و سرمایه فکری خود را به طور آزاد، مورد استفاده و بهره‌برداری قرار دهند!

و هرگاه کسی بیرون از آن دایره، به تفکر آزاد می پرداخت، محکوم به قتل، و یا به انواع شکنجه‌های غیر انسانی بود!

در قرن چهارم قبل از میلاد، هنگامی که ملت یونان از یک طرف از ناحیه دشمنان، و از طرف دیگر از ناحیه شکاکان و سوفیست‌ها، و از جانب سوم از ناحیه عقاید نادرست و خرافی تهدید می‌شد، حکیم ناموری مانند «سقراط» در آن محیط پدید آمد و در هر سه مرحله به نفع ملت یونان، علیه مفاسد و نادرستی‌ها قیام و مبارزه نمود.

۱- تاریخ آزاد فکری ص ۷.

در آن زمان، ملت یونان به خدایان متعدد و گوناگون عقیده داشت، و در برابر هر سنگ و گِلی به عنوان خدایی سر تعظیم و بندگی فرود می‌آورد!

سقراط، مردم را از شرک و پرستش چند خدایی بر حذر، و به پرسش خدای واحد دعوت می‌نمود، حکومت وقت، به جای آنکه در برابر منطق زنده و گویای او خاضع شود و مردم را به تسلیم در برابر منطق او ترغیب و تشویق نماید، حکیم نامبرده را در دادگاه ۵۰۱ نفری که از اشخاص عادی آتن تشکیل می شد، محاکمه نمود و با اکثریت ۲۸۱ رأی در برابر ۲۲۰ رأی محکوم به مرگ کرد!

سقراط، هنگامی که رأی دادگاه را شنید، خطاب به داوران، چنین گفت: «باید به شما بگویم که اگر کسی چون من را بکُشید، به خود زیان بیشتر زده‌اید، تا به من، زیرا اگر مرا هلاک گردانید، کس دیگری چون من به آسانی نتوانید یافت در اینجا اگر تشبیهی مضحک و سخیف، به کار برم بر من خرده مگیرید، من چون خرمگسی هستم که از جانب خدا به دولت داده شده‌ام، و دولت همچون اسبی بزرگ و نجیب، که سنگینی جثه از تند رفتن بازش داشته، و باید مهمیزی او را به جنبش حیات برانگیزد... و چون شما نمی‌توانید که به آسانی کسی چون من بیابید، بهتر است که از کشتن من چشم بپوشید» ولی بیانات شیرین و اندرزهای حکیمانه سقراط در دل سنگ آن‌ها مؤثر نیفتاد دستور دادند با جام سم شوکران او را مسموم ساختند[1].

این نحو اختناق فکری و سانسور عقائد و افکار، در سراسر قرون وسطی در جوامع بشری حکم‌فرما بوده بسیاری از اندیشمندان، فدای مطامع زمامداران خودسر، و متظاهران به دین گردیدند!

«ویکتور هوگو» شاعر و نویسنده معروف فرانسوی با حرارت فراوان، جامعه روحانی مسیحیت و تعصب و تعبد فکری کلیسا را این‌طور مورد انتقاد قرار می‌دهد: «حیات کلیسا

۱- تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۵ ص ۳۲۵- تاریخ فلسفه سیاسی ج ۱ ص ۸۳ تاریخ عمومی آلبرماله ج ۲ ص ۲۹۲.

در تاریخ ترقی بشر نیست و در پشت صفحات تاریخ، قرار دارد. او همان است که «پرنیلی» را به خاطر این سخن که: ستارگان از جای خود نمی‌افتند با ضربات شلاق، مجروح و زخم‌دار می‌کند، او همان کسی است که «کامپانلا» را به خاطر این سخن که غیر از این دنیا، دنیاهای دیگری هم به تعداد بی‌شمار وجود دارد و به خاطر آنکه با کنایه و استعاره به راز آفرینش اشاره‌هایی کرده بود، ۲۷ بار به زندان و شکنجه گرفتار می‌کند او همان است که «هاروی» را شکنجه می‌دهد به جرم آنکه ثابت کرده بود، در رگ‌های بدن آدمی ماده سیاله خون، جریان دارد و خون بی‌حرکت، در عروق زنده وجود نخواهد داشت.

این همان است که «گالیله» را به خاطر آنکه برخلاف تورات و انجیل، از گردش زمین خبر می‌دهد به زندان می‌افکند!

این همان است که «کریستف کلمب» را به خاطر کشف سرزمینی که «سنت پل» در تورات و انجیل، پیش‌بینی نکرده بود، زندانی می‌نماید، زیرا کشف قانون آسمان و گردش زمین، لامذهبی بوده است، کشف یک سرزمینی پیش‌بینی نشده، دشمنی با آیین مذهب، کلیسا به شمار می‌رفت! این همان است که «پاسکال» را به نام مبانی مذهب «مونتی» را به نام مبانی اخلاق، و «مولر» را به نام مبانی مذهب و اخلاق، تکفیر می‌کند![1]

به فرمان کلیسا افرادی مانند «برونو» را که معتقد به تعدد عوالم بوده کشته، جسد مرده‌اش را سوزانیدند!

«دی رومنس» را به جرم اینکه گفته بود: «قوس قزح» تیر و کمان جنگی خدا که بدین‌وسیله از بندگانش انتقام بگیرد، نیست بلکه به واسطه انعکاس نور خورشید در ابر و دانه‌های باران، پدید می‌آید، زندانی کردند، وقتی که در زندان مرد، او و کتابش را محاکمه کرده، هر دو را در آتش سوزانیدند![2]

۱- تاریخ آزاد فکری ص ۱۴۷.

۲- حقوق الانسان ص ۸۴

احترام به تفکر و اندیشه آزاد در اسلام

اسلام نه تنها سانسور عقائد و افکار را از ناحیه هر مقام و تشکیلاتی عملی نادرست و غیرانسانی می‌داند، بلکه ملاک تکلیف و معیار ارزش افراد را در عقل، و مقدار دانش و تفکر آنان منحصر می کند و معتقد است: «یک ساعت تفکر در اسرار هستی، بهتر از هر عبادتی است که در طول هفتاد سال صورت بگیرد»[۱].

قرآن مجید، در بسیاری از آیات برای آنکه مردم را به تفکر آزاد، وادار کند، و روح تحقیق را در آنان زنده نماید، آنان را امر به تفکر و مفاهیم مشابه آن، مانند: تدبر، تعقل، تذکر و تفقه می‌نماید و در موردی هم به پیغمبر اسلام، فرمان می‌دهد که به عنوان بهترین ارمغان، «آزادی فکری» را به مردم ابلاغ نماید «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» به بندگانم، آن‌هایی که همه گونه حرف‌ها را می‌شنوند، و در میان آن‌ها نیکوترین‌شان را انتخاب می کنند، بشارت بده، اینان کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافتند و اینان، صاحبان خردند»[۲]

اسلام، برای پرورش و رشد افکار بشر در بیشتر موارد، عقل آدمی را به داوری می‌طلبد، مردم را ترغیب به تدبر و تفکر، در راز آفرینش جهان، و مطالعه در سرنوشت گذشتگان، و سیر در نقاط مختلف زمین، و پیدایش انسانی می‌نماید[۳] و در جایی هم این‌طور پرسش می کند: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ» بگو آیا بینا و کور، با هم مساوی هستند، آیا فکر نمی کنید؟»[۴]

شناخت حقیقت عالم را به مردم خردمند حواله می‌دهد[۵]، و مردمی را که جهان آفرینش را با نظری سطحی می‌نگرند، و از راز آفرینش بی‌بهره می‌مانند و زحمت تفکر و تدبر را به

۱- تَفَكُّر السَّاعَةِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِين سِنَة.

۲- سوره زمر آیه ۱۸.

۳- سوره عنکبوت آیه ۱۹-۲۰.

۴- انعام آیه ۵۱.

۵- سوره رعد آیه ۴.

خود هموار نمی‌سازند: نکوهش می‌کند[۱] و خردمند را کسی می‌داند که در راز آفرینش عالم، بیندیشد[۲].

یکی از دوستان امام صادق(ع) می‌گوید: به حضرتش گفتم: همسایه‌ای دارم که نماز، زیاد می‌خواند، صدقه زیاد می‌دهد، حج زیاد می‌کند (و به‌طور کلی عبادتش زیاد است) امام پرسید: عقلش چگونه است؟ گفتم: عقلی ندارد، فرمود: از عبادتش بهره فراوانی نخواهد برد[۳].

و نیز از امام ششم روایت شده است که فرموده: «بهترین عبادت، همواره تفکر کردن در عجایب خلقت، و بدایع جهان آفرینش است که از خدای توانا هستی گرفته‌اند»[۴].

اسلام با دنباله‌روی‌های غلط و خرافه‌پرستی شدیداً مبارزه می‌کند

مهم‌ترین دژی که اسلام فتح کرد و محکم‌ترین زنجیری که دست و پای تفکر انسان را بسته بود و از آزادی فکر و وجدان محرومش ساخته بود و اسلام آن را پاره کرد دژ خرافات و زنجیر اوهام و تقلید کورکورانه بود.

اینکه زنجیر خرافات و تقلید را محکم ترین زنجیر، شمردیم: سخن گزاف و مبالغه آمیزی نیست، بلکه یک واقعیت غیرقابل انکار است، زیرا چه بسا مردمی بر اثر سوء تشخیص و جهالت مرتکب تقلیدهای کورکورانه و پایبند به اوهام و خرافه پرستی می‌شوند، ولی همان تقلید بی‌اساس و خرافات بی‌پایه، در اثر تکرار و گذشت زمان، جزء اعتقادات آنان در می‌آید و بدیهی است که عقیده مهم‌ترین عاملی است که آدمی را در زندگی رهبری می‌کند، و مبارزه با آن نیز، از هر مبارزه‌ای سخت‌تر و دشوارتر خواهد بود.

به خاطر همین جهت بوده هنگامی که ابراهیم(ع) مردم بت پرست شهر «بابل» را که از روی جهالت و تقلید، بت‌هایی که با دست خود تراشیده بودند، پرستش می‌کردند مورد نکوهش

۱- یوسف آیه ۱۰۵.

۲- آل عمران آیه ۱۹۰.

۳- کافی ج ۱ ص ۲۴.

۴- کافی ج ۲ ص ۵۵.

قرار داد و فرمود: «أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ»[۱] آیا آنچه را که با دست خود تراشیده و ساخته‌اید پرستش می‌کنید؟!

و نیز به خاطر همین عقاید خرافی و دنباله‌روی‌های غلط بوده، وقتی که پیغمبر اسلام، مردم مکه را که به خدایان و بت‌های فراوان، عقیده داشتند و در برابر آن‌ها کرنش و عبادت می‌کردند دعوت به خدای یگانه نمود و آن‌ها را از پرستش خدایان متعدد بر حذر می‌داشت، آنان، به جای آنکه در برابر منطق و شکننده او سر تعظیم فرود آورند و از عقاید خرافی و تقلیدی خود دست بردارند، او را متهم به دروغ و سحر و جنون کرده، با حال اعجاب و شگفت می‌گفتند: ما از سیصد و شصت خدای خود، دست برداریم و به خدای یگانه تو مؤمن شویم؟ «هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ. أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ»[۲]

و به طور کلی زجرها و شکنجه‌هایی که انبیاء و پیغمبران و رجال فضیلت و اصلاح از مردم زمان خود دیدند، و سرسختی‌ای که مردم در برابر روش‌های اصلاحی آنان، نشان می‌دادند، اغلب به خاطر همین اعتقادهای غلطی بوده که آنان از راه تقلید و خرافه‌پرستی به دست آورده بودند.

خیلی دور نرویم، هم‌اکنون ببینید «نژادپرستی» چه سروصدایی در جهان پدید آورده است، گروهی به اعتقاد اینکه سیاه پوستان، حیوان‌هایی هستند انسان‌نما که برای خدمت‌گذاری سفیدپوستان آفریده شده‌اند، تبعیضات نژادی را به عنوان یک اصل مقدس پذیرفته‌اند!

هرگاه افرادی مانند «لینکلن» و «کندی» بخواهند این تئوری افسانه ای را لغو کنند، باید با ترور و قتل روبرو شده جان خود را روی آن از دست بدهند![۳]

و نیز ببینید: «گاوپرستی» در هندوستان، چه می‌کند؟ چندی پیش، روزنامه‌ها نوشتند: چون قحطی و گرسنگی مردم هندوستان را تهدید می‌کند، تا جایی که ۱۵۰ میلیون نفر هندی در آستانه مرگ قرار دارند، از این جهت دولت تصمیم دارد، از صدوپنجاه میلیون گاو موجود

۱- سوره صافات آیه ۹۵.

۲- سوره ص آیه ۵.

۳- مراجعه شود به کتاب «از بردگی تا آزادی» سرنوشت درد آلود سیاهان.

در کشور، برای رفع گرسنگی و نجات مردم از مرگ استفاده نماید، ولی آیا هندوها که گاو را حیوان مقدس و مظهر خدایان، می دانند بیکار نشستند؟ البته نه، تشنج و تظاهرات، سراسر هندوستان را فرا گرفت، کابینه دولت متزلزل شد، آخرالامر، جریان با برکناری وزیر کشور و انصراف دولت از کشتن گاوها، خاتمه پیدا کرد[۱].

بوسه به مجسمه گوداربللو!

اخیراً مقامات انتظامی ایتالیا دستور دادند که دیگر زنها حق ندارند، مجسمه «گوداربللو» را ببوسند! این مجسمه افسانه شیرینی دارد، و آن اینکه: گوداربللو، سربازی بود که چهارصد و پنجاه سال پیش در راه عشق، کشته شده است، مردم شهر برای یادبود او مجسمه او را ساخته و در شهر «راوانا» نصب نموده‌اند!

اهالی آنجا عقیده دارند که این مجسمه، برای زنانی که در عشق، شکست خورده‌اند، شفاعت می‌نماید، و لذا تمام زنها و جهانگردان، که از شهر «راوانا» عبور می کنند، بوسه‌هایی چند، بر پیکر این مجسمه می‌زنند و در نتیجه پیکر مجسمه در زیر انواع مختلف ماتیک، غرق شده است و به ضخامت چند سانتیمتر ماتیک، روی آن نشسته است!

مقامات انتظامی اخیراً مجبور شده‌اند، از بوسیدن مجسمه جلوگیری نمایند![۲]

گرچه نمونه‌های فراوانی از انواع خرافه‌پرستی‌ها در کشورهای متمدن! در دست است و می‌توان با ارائه آن‌ها سندهای گویاتری برای عدم آزاد فکری عصر فضا، نشان داد ولی برای ترس از اطاله سخن به آمار زیر اکتفاء می کنیم:

«هم اکنون، در فرانسه ۶۰۰۰ نفر جادوگر و رمال، وجود دارد، و در مدت یک سال، هشت میلیون نفر فرانسوی برای رفع گرفتاری‌های خود، با آن‌ها مراجعه می کنند![۳] در سراسر دنیا دو میلیون جادوگر و پیشگو، ۲۲۸۸ نشریه جادوگری که جمعاً ۶۰ میلیون تیراژ دارند

۱- کیهان ۱۷ و ۱ و ۴۵.

۲- قرآن قانون آسمانی بشر نقل از مجلات.

۳- اطلاعات ۱۳ و ۲ و ۴۴.

هم‌اکنون مشغول فعالیتند، تنها در شهرهای ایتالیا هفده دانشگاه جادوگری وجود دارد![1] بنابراین دنباله‌روی‌های غلط و خرافه‌پرستی بطور قطع محکم‌ترین زنجیری است که دست و پای تعقل بشر را می‌بندد و گسستن آن کار سهل و آسانی نیست.

راه‌های مبارزه با تقلید و خرافات در اسلام؟

هنگامی که نور اسلام، از افق مکه درخشیدن می‌گرفت، سرتاسر دنیای آن روز را غبار تیره‌ای از جهالت و اوهام و خرافات و دنباله‌روی‌های غلط، فرا گرفته بود، مردم آنچنان از واقعیات زندگی بی‌خبر بودند که نه تنها در خانه توحید (کعبه) سیصد و شصت بت وجود داشت بلکه طبق نوشته «آلبرماله» در کشور متمدنی مانند روم ۳۰۰۰۰ خدای رسمی، مورد پرسش بود[2].

مقدرات و سرنوشت مردم، به دست گروهی از زمامداران خودسر و کاهنان و قیافه‌شناسان و پیشگویان، تعیین می‌گردید. خرافات و افسانه‌ها و اساطیر، و دنباله‌روی‌های غلط، سرتاسر زندگی آنان را فرا گرفته و در جمیع شئون حیاتی آنان، رسوخ پیدا کرده بود.[3]

با آنکه اصل «محاکات و تلقین‌پذیری» ایجاب می‌کرد که پیغمبر اسلام مانند دیگران، تحت تأثیر اجتماع، قرار گرفته، در خرافه‌پرستی و تقلید، از آنان پیروی نماید ولی او نه تنها برخلاف گفته دکتر «گوستاولوبون» که می‌گوید: «یک فرد هر قدر هم، هوشمند و پرورش یافته باشد، در میان انبوهی از مردمان، مقداری از استقلال خود را از دست می‌دهد و تابع فشار جمع واسطه روحی اکثریت، می‌گردد و مقدار استقلال فکری فرد، در میان جمع ضعیف‌تر و تلقین‌پذیری او شدیدتر می‌شود»[4] تحت تأثیر افکار خرافی و تقلیدهای نادرست قرار نگرفت «مَا ضلَّ صاحِبُکمْ وَ مَا غَوَی» بلکه با حربه پولادین منطق و استدلال، به جنگ

۱- اطلاعات هفتگی ۲۱ و ۲ و ۴۸.

۲- تاریخ روم ج ۲ ص ۳۰.

۳- برای اطلاع از انواع خرافات و تقلیدهای کورکورانه دوران جاهلیت عرب مراجعه شود به جلد ۱۹ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ص ۴۰۸-۴۲۹ و جلد دوم مروج الذهب ص ۱۳۲-۱۶۰.

۴- آن سوی چهره ها ص ۴۲.

خرافات و تقلیدهای نابجا رفت و مردم را از زیر بار این زنجیرهای گران، نجات بخشید و آزادی فکر و وجدان بر آن‌ها ارزانی داشت «وَيَضَعُ عَنهُم إِصرَهُم وَالأَغلالَ الَّتی كانَت عَلَيهِم»[1] (محمد بار گران تکالیف شاق را از دوش آنان برمی‌دارد و زنجیرهایی که به دست و پای آن‌ها بسته بود، باز می‌کند).

پیغمبر اسلام، برای محو آثار خرافه‌پرستی و تقلیدهای کورکورانه که مانند زنجیرهای محکمی، دست و پای بشر را بسته داشت، فرمود: «كُلُّ مَأثُرَةٍ فِي الْجاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمَيَّ» یعنی با پدید آمدن اسلام، تمام عقاید خرافی و تفوق‌طلبی‌های غلط، نابود شده و زیر پای من قرار گرفته است»[2]

اسلام، برای نجات بشریت، از زیر بار گران عقاید خرافی و تقلیدهای نادرست از راه‌های گوناگونی وارد شده که ما ذیلاً به بعضی از آن‌ها اشاره می‌نمایم:

۱ـ عقیده و عمل، باید متکی به دلیل روشن باشد: اسلام، برخلاف مذاهب دیگر، که در مسائل اعتقادی و عملی، صرف ایمان و تعبد را کافی می‌دانند، معتقد است: هر عقیده و عملی نامستند به منطق صحیح و برهان روشن، نباشد، مورد قبول و شایسته احترام نخواهد بود[3] «وَقَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» یهود و نصاری گفتند: هیچ کس جز ما وارد بهشت نخواهد شد، اینست آرزوی آن‌ها، بگو: دلیلتان را بیاورید، اگر راست می‌گویید[4].

اسلام برای صحت عقیده و ایمان نه تنها صرف تعبد و تقلید را درست نمی‌داند بلکه حتی گمان و تخمین را نیز کافی نمی‌شمارد و صریحاً اعلام می‌کند که حتماً عقاید اسلامی بایستی متکی به دلیل و یقین باشد: «از چیزی که درباره آن، علم و یقین نداری، پیروی مکن، زیرا گوش و چشم و دل، همه این‌ها مسئولند»[5]

۱- سوره اعراف آیه ۱۵۷.

۲- سیره ابن هشام ج ۳ ص ۴۱۲.

۳- فقهاء اسلام می‌گویند: عمل بدون اجتهاد یا احتیاط یا پیروی از مجتهد شایسته باطل است.

۴- بقره آیه ۱۱۱.

۵- اسراء آیه ۳۶.

بدیهی است، هرگاه عقاید و رفتار مردم، متکی به دلیل روشن، و یقین باشد در آن صورت، بساط خرافه‌پرستی و تقلید نادرست طبعاً برچیده خواهد شد.

۲- اکثریت گمراه

بسیاری از خرافات و دنباله‌روی‌های غلط، روی این اصل پدید آمده و یا باقی مانده است که پنداشته اند هر چه را که اکثریت مردم، پذیرفته اند، درست است و حال آنکه چه بسا ممکن است، اکثریت مردم نیز، بر اثر عدم دقت، و توجه کافی مرتکب خطا و اشتباه شده باشند بنابراین چگونه می‌شود عقیده و یا عمل اکثریت را همیشه ملاک صحت ایمان و عمل دانست؟! روی همین جهت است که خداوند به پیغمبرش می فرماید: «هرگاه از اکثریت مردم نابخرد، پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد، چون آن‌ها جز از گمان و حدس پیروی نمی کنند»[۱] و در جای دیگر می‌فرماید: «بیشتر گمراهان، جز از گمان پیروی نمی کنند و حال آنکه گمان نمی‌تواند آدمی را از حق بی‌نیاز سازد»[۲]

۳ـ رهبران آلوده!

اسلام زمامداران خودسر، و کاهنان ریاکار را که بر اثر داشتن هدف مشترک استعماری سعی می کنند با نقشه‌های ماهرانه جلو آزادی افکار را گرفته مزدم را به دنباله‌روی و خرافه‌پرستی، عادت دهند، مورد انتقاد شدید قرار داده است.

چهره واقعی دسته اول را این‌طور معرفی می کند: «زمامداران خودسر، به هر کشوری پا نهند، آنجا را فاسد کرده، آزادگان آن سرزمین را به ذلت اسارت می کشانند»[۳] و نیز در مقام انتقاد از فرعون می گوید: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ» او نخست، ملتش را پست و سبک مغز کرده آنگاه ملت به اطاعت کورکورانه از او پرداختند»[۴]

۱- انعام آیه ۱۱۶.

۲- یونس آیه ۳۶.

۳- نمل آیه ۳۴.

۴- زخرف آیه ۵۷.

و درباره کاهنان ریاکار و راهبان گمراه، چنین می گوید: «بسیاری از پدران روحانی و زاهد نمایان یهود، مال مردم را نابجا و به طور نامشروع می‌خورند، و آن‌ها را از راه راست باز می‌دارند»[۱]

و برای آنکه مردم، فریب رهبران گمراهی مانند: بازیگران فیلم‌ها، اجراکنندگان برنامه‌های فضیلت کش سینماها، کاباره‌ها، تئاترها و رادیوها، طرح کنندگان مدهای دور از فضیلت و قهرمانان داستان‌های بدآموز را نخورند و چشم و گوش بسته از آن‌ها پیروی ننمایند، افکار مردم را اینطور به قضاوت می‌طلبد: «أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّي إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» آیا کسی که به سوی حق و حقیقت رهبری می کند، سزاوارتر است برای پیروی کردن یا آنکه راه بجایی نبرده و خود نیازمند به رهبری است چگونه قضاوت می کنید؟[۲]

اسلام، برای آنکه مردم را آگاه کند که هر دنباله روی‌ای درست نیست و نمی شود هر عملی را که توده مردم و یا نیاکان و پیشینیان و زیردستان آنان و یا افراد سمبل اجتماع انجام می‌دهند، صحیح و قابل پیروی دانست، متذکر می‌شود چه بسا اعمال آنان، ناپسند و رفتار آنان نکوهیده و زشت است، آیا در این صورت هم می‌شود، چشم و گوش بسته از آنان پیروی نمود: «هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شود: آنچه را که خدا مقرر فرموده، پیروی نمایید، می گویند: خیر، ما فقط آنچه را از پدرانمان دریافته ایم، پیروی می‌نمایم. اگر چه پدرانشان، هیچ نفهمند و راه بجایی نبرند؟»[۳]

اسلام، فقط یک نوع از تبعیت را که همان پیروی جاهل در یک فن، از دانشمند و کارشناس مورد اعتقاد همان فن باشد، که خود یک امر فطری است و نظام اجتماعی نیز وابسته به آن است، مجاز شناخته و صحیح می‌داند، شما اگر نیازمند به درمان پزشکی باشید به پزشک مورد اطمینان مراجعه می کنید و نسخه او بدون چون و چرا مورد استفاده قرار

۱- توبه آیه ۳۴.

۲- یونس آیه ۳۵.

۳- بقره آیه ۱۷۰.

می‌دهید، در ساختمان به معمار مراجعه می‌کنید و در صنعت به متخصص آن، و همچنین... این نوع، تقلید که از لوازم زندگی اجتماعی است از نظر اسلام، درست است قرآن می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ[۱] اتَّبِعُوا مَن لاَّ يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ»[۲]

هوی‌پرستی بدترین نوع بردگی است

بزرگ‌ترین مفسده هوی‌پرستی و پیروی از احساسات لجام گسیخته اینست که شخص هوی‌پرست، قادر نیست، برخلاف مسیر تمایلات غیرعقلانیش بیندیشد و یا تصمیم بگیرد. او هر چه می‌اندیشد و یا در مقام عمل، بدان اقدام می‌کند، بیشتر مربوط به اموری است که با خواسته‌های نفسانی او سازگاری داشته و به او در نیل به این مقصد، کمک نماید!

کسی که زمام اختیار خود را به دست تمایلات افراطی سپرده و به تعبیر قرآن «معبود» خود را «هوای» خود قرار داده است[۳] چنین آدمی نمی‌تواند درباره حقائق امور و واقعیات زندگی به‌طور آزاد، بیندیشد و از نعمت آزاد فکری، برخوردار گردد. او برده تمایلات عاطفی خویش است، بهر طرفی که غرائز و تمایلات سرکش او متوجه باشد، او نیز متوجه است، در نتیجه از درک واقعیات زندگی محروم خواهد بود.

علی(ع) این نوع بردگی را بدتر از بردگان غلام زر خرید می‌داند: «عبد الشهوة اشد من عبدالرق»[۴] و فلسفه آن نیز، روشن است، زیرا غلامان زر خرید، تنها جسمشان در اختیار اربابان آن‌ها است، افکار و عقائد آنان، برده کسی نیست، ولی بردگان شهوت، تمام افکار و عقائدشان، برده تمایلات عاطفی آن‌ها است و بیرون از آن دایره قادر به تفکر و درک حقائق نیستند.

۱- هرگاه چیزی را نمی‌دانید از اهلش سؤال کنید (انبیاء آیه ۷).

۲- از کسانی که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود راه سعادت را یافته‌اند، پیروی کنید (یس آیه ۲۱).

۳- أَفَرَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ و أَضَلَّهُ الله على عِلْمٍ و خَتَم على سَمعِهِ و قلبِهِ و جَعَلَ على بَصَرِهِ غِشاوَةً (سوره جاثیه آیه ۲۳).

۴- غرر الحکم ص ۴۹۸.

اسلام، برای آنکه مردم را از این بردگی فکری، نجات بخشد و آزادی فکری را همگانی کند، با یک سلسله مقررات حقوقی و اخلاقی و تربیتی، تمایلات عاطفی و غرایز مردم را تعدیل می‌کند و از پیروی بی‌حساب از احساسات لجام گسیخته شدیداً نهی می‌کند و فلسفه آن را گمراهی و نرسیدن به حق معرفی می‌نماید «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی: از هوای نفست پیروی مکن که تو را از راه خدا و طریق حق، باز می‌دارد»[۱]

رهبرِ پرهیزگاران، علی بن ابیطالب(ع) در مقام بیان فلسفه حرمت هوی‌پرستی چنین می‌فرماید: «فَأَمَّا اِتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ» یعنی: پیروی از هوای نفس، آدمی را از رسیدن به حق، باز می‌دارد»[۲]

و نیز از آن حضرت است که فرموده «*ان اطعت هواک اصمک و اعماک*» یعنی اگر از هوای نفست اطاعت کنی، کور و کرت می‌کند»[۳]

و در جای دیگر، مفاسد هوی‌پرستی را این‌طور بیان می‌کند: «انکم ان امرتم علیکم الهوی اصمکم و اعماکم و ارداکم» یعنی: به راستی اگر هوای نفس را فرمانروای خود، سازید و بی‌قید و شرط، اطاعتش نمایید، شما را کور و کر و پست، می‌کند»[۴و۵]

۳- آزادی سیاسی

از آزادی سیاسی دو موضوع زیر منظور است:

۱ـ هر فردی از افراد ملت، حق دارد، هر منصبی از مناصب اداری مملکت را که شایستگی تصدی آن را دارا است، اشغال نماید و در پی ریزی تشکیلات سیاسی و اجتماعی خود سهیم باشد و هیچ عاملی نمی‌تواند او را از این حق قانونی و طبیعی محروم کند، و اداره

۱- سوره ص آیه ۲۶.

۲- نهج‌البلاغه فیض ص ۱۱۹.

۳- نهج‌البلاغه.

۴- غررالحکم ص ۲۹۲.

۵- برای اطلاع بیشتر، مراجعه شود به کتاب «جوان از نظر عقل و احساسات» سخنرانی یازدهم.

مملکت را به عده خاصی اختصاص دهد.

۲ـ هر فردی از افراد مملکت، حق دارد نظرات اصلاحی و انتقادی خود را به طور آزاد و بدون هیچ گونه بیم و هراسی ابراز نماید.

این حق، شامل آزادی بیان و قلم و تشکیل احزاب و اجتماعات و انجمن‌ها خواهد بود.

محرومیت از تصدی مناصب

بشریت، در طول زندگی پر از فراز و نشیب خود، کمتر توانسته است، از نعمت این نوع آزادی سیاسی، برخوردار گردد، بلکه همواره گرفتار نظام های نادرستی بوده که مشاغل مهم مملکتی را در انحصار گروه خاصی قرار می داد و اکثریت مردم را از تصدی مناصبی که شایستگی آن را داشته‌اند، محروم می کرد.

آزادی سیاسی در عصر حاضر!

بشریت، نه تنها در دوران‌های گذشته، در کشورهای غیرمتمدن و یا متمدنی چون: رم، یونان، هند و ایران باستان که گرفتار نظام‌های غلط طبقاتی بوده‌اند، از آزادی سیاسی به معنی نخست (آزادی در تصدی مناصب) محروم بوده است، بلکه در قرن بیستم هم، با همه پیشرفت‌هایی که در قسمت‌های صنعت و دانش، نصیبش شده، هنوز نتوانسته است به افرادی که شایستگی تصدی اداره امور مملکت را دارند و می‌توانند در پی‌ریزی تشکیلات سیاسی و اجتماعی خود سهیم باشند، آزادی سیاسی به معنی واقعی اعطا نماید.

ظهور «فاشیسم و نازیسم» در ایتالیا و آلمان، و تلاش سیاهان برای تحصیل ابتدایی‌ترین حقوق انسانی یعنی: حق رأی داشتن، به اتحادیه‌ای پیوستن، اعتصاب کردن، به پارلمان و دانشگاه و مدارس سفیدپوستان و دادگاه و تشکیلات عمومی مملکت، راه یافتن، در آفریقا و آمریکا نمونه بارزی برای این حقیقت تلخ است[۱].

۱- برای اطلاع بیشتر از نظام پوسیده طبقاتی از دوران‌های گذشته تاکنون، مراجعه شود به مباحث گذشته درباره «مساوات همه جانبه».

از این‌ها که بگذریم، در کشورهای «کمونیستی» جهان نیز که بر اساس یک حزبی، پایه‌ریزی شده و تمام شئون مملکت در دست افراد حزب تمرکز یافته است، هر قدر شایستگی و قابلیت، برای اداره امور جاری مملکت، داشته باشد در صورتی که از اعضاء حزب، نباشد نمی‌تواند در اداره تشکیلات سیاسی و اداری کشور سهیم باشد![1]

و همچنین، در کشورهای بزرگ و به ظاهر آزاد جهان که بر اساس چند حزبی اداره می‌شود، در مقام عمل و واقع، اصل مهم «آزادی سیاسی» به معنی حق دخالت داشتن تمام افراد ملت، در امور جاری مملکت و انتخاب شدن و راه یافتن به پارلمان و اشتغال به مشاغل و مناصب گوناگون سیاسی و اداری کشور، به طور صحیح وجود ندارد، در حقیقت صاحبان زور و زر دارندگان مقاصد مخصوصند که مشاغل و مناصب را دست به دست، می‌گردانند!

تقسیم پست‌ها بر اساس لیاقت

اسلام، برخلاف ملت‌های متمدن زمان خود، که دیواری به عظمت دیوار چین، میان افراد بشر، پدید آورده، آن‌ها را در دایره محدود نظام فاسد طبقاتی، محبوس کرده و از شکفته شدن استعدادها و بروز لیاقت‌ها و شایستگی‌ها جلوگیری می‌نمودند، معتقد است هیچ گونه مرزی که مانع رشد افکار و پرورش استعدادها باشد میان افراد بشر وجود ندارد، همه با هم برادر و برابرند و می‌توانند از مزایای سیاسی و اجتماعی کشور اسلامی طبق لیاقت و شایستگی خود بهره‌مند گردند، و ملاک برتری تنها در شایستگی و فضیلت ذاتی خلاصه می‌شود[2].

این مساوات همه‌جانبه‌ای که اسلام آورده است، شامل برابری در «اصل انسانیت» و مساوات در «حقوق و تکالیف» و برابری در «داوری و اجرای قوانین» است که توضیح آن، در سابق گذشت.

۱- نظام‌الحکم و الاداره فی‌الاسلام ص ۱۳۴.

۲- یا اَیُّها النّاسُ اِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفوا اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقیکُمْ (سوره حجرات آیه ۱۳) پیغمبر اسلام فرمود: «الناس سواسیة کأسنان المشط»، (من لا یحضره الفقیه).

بنابراین، از اسلامی که بر اساس برابری همه جانبه و عدالت، استوار است، چگونه می‌توان، انتظار داشت که مانند رومی‌ها و یونانی‌ها و هندی‌ها و ایران قدیم، گروه انگشت‌شماری را تنها به این دلیل که از «سیته» خاص و یا از طبقه خاص «کاست» هستند، بر سایر مردم، ترجیح دهد و پست‌های حساس مملکت و مشاغل مهم کشور را مخصوص آنان سازد و آن‌ها را از همه گونه حقوق و مزایای زندگی و شغل‌های سیاسی و اجتماعی بهره‌مند نماید ولی سایر افراد جامعه را که اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند، از بسیاری از مزایا و حقوق انسانی محروم سازد!

در کشور اسلامی، عزیزان بلا جهت و صاحبان زر و زور، تنها به این جهت که از خانواده هزار فامیل و یا از طبقات ممتازه مملکتند! نمی‌تواند پست‌های حساس کشور و مهام امور را به خود اختصاص داده فعال ما یشاء باشند! مملکت اسلامی مال تمام مردم است و همه آحاد ملت، در پی‌ریزی تشکیلات سیاسی و اجتماعی آن سهیمند و درب تصدی مناصب اداری و غیره به روی همه باز خواهد بود.

داستانی از قرآن

قرآن مجید، برای تفهیم اصل یاد شده، در ضمن داستان ملل گذشته آورده است: بنی اسرائیل از پیغمبر خود «سموئیل» درخواست کردند: فرمانروایی برای آن‌ها انتخاب کند تا بر اثر بکار بستن نظرات و اوامر واقع‌بینانه‌اش، بتوانند عزت از دست رفته را باز یافته، روزگار به خوشی و کامرانی بگذرانند.

سموئیل، با آن‌ها خبر داد که خداوند، شخصی به نام «طالوت» را که از هر نظر شایستگی فرمانروایی را داراست برای تصدی این مقام، برگزیده است.

مردم به خیال اینکه فرمانروای یک جمعیت، بایستی از فامیل بزرگ و خاندانی سرشناس از و طبقات متمول و پولدار باشد، زبان به اعتراض گشوده گفتند: «اَنّی یکُونُ لَهُ المُلکُ عَلَینا وَ نَحن اَحَقُّ بِالمُلکِ مِنهُ وَ لَم یُوتَ سَعَةً مِنَ المالِ»[1] چگونه او می‌تواند بر ما امیر و فرمانروا باشد و حال آنکه ما از لحاظ حسب و نسب از او برتر و در امر فرمانروایی از او سزاوارتریم او که نه مال فراوانی دارد و نه از خانواده معروف و سرشناسی است؟»

۱- سوره بقره آیه ۲۴۶.

سموئیل، در پاسخ آن‌ها همان اصل شایستگی و لیاقت ذاتی را پیش کشید و گفت: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»[1] خدا او را به جهت شایستگی جسمی و روحیش (داشتن دانش فراوان و اندامی نیرومند) از میان شما به سمت فرمانروایی برگزیده است.

بدیهی است که از دودمان بزرگ بودن، و ثروت فراوان و سرشار داشتن، برای آدم کم خِرد و فرومایه و کج فهمی که اداره امور و تدبیر مملکت نمی‌داند سودی نخواهد داشت.

طالوت گرچه از خانواده‌ای گمنام و فقیر است ولی دارای کفایت و لیاقت است و به خوبی از عهده اداره کارها برمی‌آید[2].

ونیز در داستان حضرت یوسف آمده است: هنگامی که ملک او را از زندان آزاد کرد و به‌خاطر مقام علمیش، مورد تفقدش قرار داد، به او پیشنهاد نمود: «هر منصبی را که بخواهد، ملک او را به آن منصب خواهد رسانید».

یوسف منصب خزانه‌داری را می‌پذیرد و علت پذیرش آن منصب خطیر را در آن روزگار سختی که ملت مصر در پیش داشت، همان شایستگی و لیاقت ذاتی خود برای اداره آن منصب، معرفی می‌کند «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»[3] خزانه‌های این سرزمین را به من بسپار، زیرا من حافظ اموال، و دانای به امورم».

به طوری که می‌دانیم؛ منصب خزانه‌داری بیش از همه چیز، به دو موضوع نیازمند است: «امانت- دانش» یوسف نیز همین دو چیز را ضمن بیان شایستگی خود بیان داشت، نه افتخار به نسب و بودن از خانواده پیغمبری چون یعقوب، و این خود می‌رساند: در کشوری که آزادی و مساوات، حکومت کند، افراد شایسته و کاردان، تنها به اتکاء شخصیت ذاتی خود، می‌توانند هر پست و مقامی را که بخواهند، اشغال نمایند ولو آنکه آدم گمنام و برده تازه از زندان آزاد شده‌ای مانند یوسف، باشند.

۱- سوره بقره آیه ۲۴۶.

۲- تاریخ الطبری ج ۲ ص ۵۴۷- بحار الانوار ج ۱۳- ص ۴۳۵ تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۳۸.

۳- سوره یوسف آیه ۵۵.

استخدام افراد شایسته

اسلام، برای آنکه اداره امور مملکت، به دست افراد نالایق و بی‌کفایت نیفتد و افراد شایسته از رسیدن به مناصبی که اهلیتش را دارند، محروم نمانند، به رئیس دولت و یا هر مقام مسئولی که می‌خواهد کارمندان را استخدام نماید، دستور می‌دهد:

۱ـ هرگاه افراد شایسته تری برای تصدی مقام و قبول مسئولیتی، در کشور اسلامی وجود داشته باشد، حکومت اسلامی حق ندارد افراد کم قابلیت را بر آن‌ها مقدم نماید.

پیغمبر اسلام فرمود: «من استعمل رجلا من عصابه و فیهم من هو ارضی لله منه فقد خان الله و رسوله و المومنین»[۱] هرگاه مقام مسئولی، کسی را بر جمعی فرمانروا سازد، که در میان آن‌ها افراد شایسته‌تر از او وجود داشته باشد، او به خدا و پیغمبر و مؤمنان، خیانت ورزیده است.

بدیهی است چنانچه حکومت اسلامی افراد نالایق و بی‌کفایت را بر افراد شایسته و با فضیلت، مقدم نماید، این کار نه تنها چرخ نظام سیاسی و اجتماعی کشور را فلج خواهد کرد، بلکه دیری نخواهد پایید که مملکت دچار کمبود شخصیت‌های با ارزش و با کمال خواهد شد و مغزهای روشن و قابل استفاده از کشور فرار خواهند نمود[۲].

علی(ع) در این زمینه فرمان می‌دهد: «ولا تقبّلنّ فی استعمال عمّالک و امرائک شفاعةً الاّ شفاعة الکفائة و الامانة» در استخدام کارمندان و فرمانروایان، شفاعت و وساطت کسی را مپذیر، مگر شفاعت شایستگی و امانت‌داری خود آن‌ها را.

۱- حقوق الانسان ص ۷۲ بیهقی در سنن خود نظیر این روایت را آورده است «مَن اِستَعمَلَ عاملاً مِنَ الْمُسْلمینَ وَ هُوَ یعلَمُ اَنَّ فیهِمْ اَولی بِذلِک مِنْهُ وَ اَعلَمُ بِکتابِ الله و سنّة نَبیهِ فَقَد خانَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ جَمیعَ الْمُسْلِمینَ» (نظام الحکم و الاداره فی الاسلام ص ۳۰۲).

۲- بسیاری از جوان‌های تحصیل کرده شرق، بعد از پایان تحصیل خود در اروپا و غرب، حاضر نیستند به وطن خود برگردند و از فرآورده‌های علمی خود، به هموطنانشان بهره برسانند انگیزه آن همین عامل فوق است. آن‌ها پس از یک عمر تحصیل و کسب معرفت و صرف ارز کشور در آن سامان، آخر کار، در هم آنجا ازدواج کرده و توطن اختیار می‌کنند و منطق آن‌ها همین است که آزادی سیاسی در شرق نیست.

معنی این کلام امام، اینست که کارمندی دولت، شایستگی ذاتی می خواهد، نه آنکه حکومت اسلامی تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار گیرد و نتواند در مقابل توصیه ها و وساطت های افراد ذی‌نفوذ، مقاومت کند، در نتیجه با استخدام افراد بی کفایت مصالح عمومی را در معرض خطر قرار دهد.

۲ـ فرمانروای مسلمین، باید توجه داشته باشد، کسانی که می‌خواهند با اشغال مناصب اداری، روح آزمندی و خودپسندی و جاه‌طلبی خو را اقناع کنند و از این رهگذر به مقاصد شوم و اهریمنانه خود نائل گردند، از استخدام آن‌ها خودداری نماید زیرا به طوری که معلوم است آن‌ها کارمندی دولت را برای خدمت به خلق و ملت، نمی‌خواهند بلکه تنها انگیزه آن‌ها در این کار، عملی ساختن منظورهای شیطانی و سوء استفاده از بیت‌المال ملت است.

پیغمبر اسلام، در این زمینه فرموده است: «به خدا قسم کسی که از ما درخواست تصدی مقامی کند و یا حریص بر آن باشد، به خواسته او ترتیب اثر نخواهیم داد»[1]

علی(ع) در تمام دوران حکومت چند ساله اش، از این سیاست عاقلانه و دنیا پسند پیروی می‌نمود. «دینوری» در جلد اول «تاریخ الخلفاء» می‌نویسد: «بعد از آنکه برای طلحه و زبیر، معلوم شد که علی ابن ابیطالب آن‌ها را به هیچ وجه به عنوان فرمانروا انتخاب نخواهد کرد، در گوشه و کنار از آن حضرت، گله و شکایت را آغاز کردند، سخنان آنان، به علی رسید، آن حضرت عبدالله بن عباس را فرا خواند و با او در این باره به مشورت پرداخت، ابن عباس به او گفت: نظر من اینست که چون آن‌ها علاقمند به فرمانروایی هستند، زبیر را در بصره و طلحه را در کوفه فرمانروا ساز، آن‌ها که نسبت به تو از ولید و ابن عامر نسبت به عثمان، نزدیک تر نیستند! علی(ع) خندید و گفت: وای بر تو آخر در بصره و کوفه مردمی زندگی می کنند، مال و ثروتی وجود دارد، هرگاه آن‌ها (طلحه و زبیر) زمام امور را در دست بگیرند، افراد نادان را با طمع به خود متوجه خواهند شد، چنانچه من کسی را به خاطر نفع و ضررش استخدام می کردم، هر آینه می‌بایست معاویه را برای این کار برمی گزیدم، و

۱- نظام‌الحکم و الاداره فی‌الاسلام ص ۳۰۱-۴۰۲.

اگر علاقه شدید آن‌ها را نسبت به فرمانروایی بر مردم احساس نمی‌کردم، چه بسا ممکن بود آن‌ها را استخدام نمایم[۱].

نمونه‌هایی از فرمان تاریخی امیرمؤمنان(ع) به مالک اشتر

۱ـ درباره کارمندان دولت و حکام چنین دستور می دهد: «در امور مربوط به کارمندان و حکام خویش، بیندیش، تا ایشان را پس از آزمایش و توجه به سوابقشان، انتخاب کنی و به علت «تمایل شخصی» و به آیین «استبدادی و خودسری» برنگزینی، زیرا این دو صفت، معجونی از اقسام جور و خیانت است.

مردم کار آزموده و با آزرم، از خاندان‌های صالح و دارای نیکنامی و حسن سابقه در اسلام را به حکومت برگزین، زیرا ایشان خوش خوی‌تر و آبروخواه‌ترند، و تسلیم آن‌ها در مقابل طغیان مطامع، کمتر و رأی آن‌ها در عواقب امور، عمیق‌تر است»[۲]

۲ـ درباره انتخاب افراد نظامی و سران ارتش، فرمان می‌دهد: «افسران سپاه تو باید کسانی باشند که برای خوشنودی خدا و رسول او و برای پیروی از امام و پیشوای مسلمین پندپذیرنده‌تر و پاک‌دل‌تر و خردمندتر و بردبارتر باشند از کسانی که دیر به خشم آیند و زود عذر افراد را بپذیرند و به زیردستان مهربان بوده و در برابر زورمندان سختگیر باشند که نه چنان خشن باشند که از جا در روند و نه چنان نرم که از انجام وظیفه بازمانند»[۳]

۳ـ درباره انتخاب قضات و آن‌هایی که بایستی دارای منصب داوری باشند، این‌طور دستور می‌دهد: «برای قضاوت و داوری بین مردم، بهترین افراد ملت را انتخاب کن، کسی که کارها به او سخت نیاید، و نزاع کنندگان، در ستیزه و لجاج، رأی خود را بر او تحمیل ننمایند»[۴و۵]

۱- الامه و السیاسه ج ۱ ص ۵۲.

۲- نهج‌البلاغه محمد عبده ج ۳ ص ۱۰۵ .

۳- نهج‌البلاغه محمد عبده ج ۳ ص ۱۰۱.

۴- نهج‌البلاغه عبده ج ۳ ص ۱۰۴.

۵- در فرمان تاریخی امیرمومنان به مالک اشتر، نکات فراوانی درباره مملکت‌داری و حکومت وجود دارد که ما به خاطر اختصار از ذکر آن‌ها خودداری کرده‌ایم طالبان را به کتاب نفیس «الراعی و الرعیه» تألیف استاد «توفیق الفکیکی» حواله می‌دهیم.

پیغمبر اسلام نیز، برای آنکه به افراد شایسته و لایق، امکان بیشتری برای تصدی مشاغل و مناصب، بدهد و عزیزان بلا جهت را از اشغال غاصبانه پست‌های حساس مملکت، باز دارد، فرمانروایان ملت را چنین راهنمایی می‌کند: «مَن ولی من أمر المسلمین شیئاً فأمَر علیهم أحداً محاباةً فعلیه لعنة الله لا یقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً حتی یدخله جهنم»[1] هرگاه کسی که زمام امری از امور مسلمین را به عهده دارد، روی دل‌به‌خواه و بدون شایستگی، کسی را بر آن‌ها فرمانروا سازد، از رحمت خدا بدور خواهد بود و در قیامت، خداوند بدون آنکه از او شفاعت و یا عوضی قبول کند، او را به دوزخ خواهد فرستاد»

کسی خدمت رسول خدا(ص) شرفیاب شد و از آن حضرت پرسید: قیامت کی برپا خواهد شد؟

پیغمبر اسلام به او فرمود: «هرگاه امانت ضایع گردد»

آن مرد عرضه داشت: ضایع گردیدن امانت چگونه و به چه معنی است؟

حضرت فرمود: «هرگاه زمام امور به دست افراد نالایق و فاقد صلاحیت افتد»[2]

پیغمبر اسلام، بعد از فتح مکه، جوان ۲۱ ساله لایقی را به نام «عتاب بن اسید» به فرمانداری شهر مکه برگزید، انتصاب آن جوان به چنین مقام بزرگی، باعث رنجش خاطر و آزردگی شدید جمعی از رجال عرب و بزرگان مکه شد، زبان به شکایت و اعتراض گشودند و گفتند: رسول اکرم(ص) دوست دارد که ما همواره حقیر و پست باشیم، به همین جهت جوان نورسی را بر مشایخ عرب و بزرگان مکه امیر و فرمانروا کرده است!

سخنان گله آمیز مردم، به سمع مبارک آن حضرت رسید نامه مفصلی خطاب به مردم مکه نوشت و در کمال صراحت، مراتب شایستگی و لیاقت «عتاب بن اسید» را خاطر نشان فرمود و تأکید کرد که تمام مردم، موظفند از اوامر وی اطاعت نمایند و دستورهای او را بکار بندند.

۱- حقوق الانسان ص ۷۲.

۲- حقوق الانسان ص ۷۲.

و در پایان نامه با جمله کوتاهی اعتراض نابه‌جای آن عده را این‌طور جواب داد: «هیچ یک از شما جوانی عتاب را اساس اعتراض قرار ندهد زیرا ملاک فضیلت انسان، کبر سن و بزرگی نیست بلکه برعکس، میزان بزرگی انسان فضیلت و کمال معنوی و شایستگی است»! این جوان، تا آخر عمر پیغمبر اسلام، فرماندار مکه بود و در کمال لیاقت و شایستگی انجام وظیفه کرد و در طول دوران مأموریت خویش، به خدمات درخشانی در تمام شئون مختلف نائل گردید[۱].

مسئولیت همگانی

در حکومت اسلامی که بر اساس «دموکراسی خاصی» پایه‌ریزی شده است[۲]، نه فرمانروای مسلمین و هیئت حاکمه حق دارد، مردم را از دخالت در امور جاری مملکت و به اصطلاح «سیاست» منع کند و نه ملت حق دارد، تمام بار مسئولیت اداره کشور را به دوش دولت و عمال او گذاشته، خود را به طور کلی از امور جاری برکنار دارد!

بلکه از نظر آیین اسلام، کشور اسلامی مال همه مردم است و تمام افراد کشور، از رئیس حکومت گرفته تا دیگر آحاد ملت، همه و همه برای بهتر اداره کردن آن، موظف و مسئولند: «أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»[۳] نهایت آنکه مسئولیت بعضی از بعضی دیگر سنگین‌تر و خطیرتر خواهد بود.

اسلام، برای دخالت دادن تمام افراد ملت، در امور جاری مملکت، و احساس مسئولیت کردن آحاد مردم، در تلاش برای بهتر اداره کردن امور جاری کشور، راه‌ها و

۱- الاستیعاب ج ۳ ص ۱۵۴ اسدالغابه ج ۳ ص ۳۵۸ (نقل از «جوان از نظر عقل و احساسات» ص ۲۰).

۲- در جلد دوم این کتاب، خواهد آمد که سیستم حکومتی اسلام نه از نوع حکومت استبدادی است و نه از نوع حکومت مردم بر مردم، بلکه یک نوع حکومت آزاد و دموکراسی خاصی است که در عین احترام به افکار عمومی و حاکمیت ملی بر پایه حق و عدالت استوار است برای اطلاع بیشتر، مراجعه شود به کتاب‌های «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله – و نظام الحکم و الاداره فی‌الاسلام».

۳- آگاه باشید، همه شما نگهبان و فرمانروا هستند و در برابر فرمانبرداران خویش مسئولید (مجموعه ورام ص ۶)

دستورالعمل‌های خاصی قرار داده که روح همه آن‌ها همان اصل «آزادی بیان و قلم» است که دومین پایه «آزادی سیاسی» را تشکیل می‌دهد.

و ما اینک به برخی از آن راه‌ها و دستورالعمل‌ها اشاره کرده تفصیل آن را به جای خود، موکول می‌کنیم:

مشورت و تبادل نظر

در حکومت‌های استبدادی، نه مردم دسترسی به زمامدار دارند و نه زمامدار، به مردم حق اظهار نظر می‌دهد، ولی در حکومت اسلامی هم درب خانه «حاکم» بروی مردم باز است و هم مردم موظفند هرگونه نظر اصلاحی که داشته باشند، با او در میان نهاده، کارهای جاری مملکت را با مشورت و تبادل نظر، انجام دهند.

علی(ع) خطابه‌ای که در صفین در مقابل بیش از پنجاه هزار نفر، ایراد فرمود و در آن، حقوق والی بر ملت و حقوق ملت، بر والی را به طور مشروح، مورد بررسی قرار داد، در این باره چنین فرمود: «با من آن طور که با جباران سخن گفته می‌شود، سخن نگویید، و چنانکه در برابر مردمان بنی باک و متکبر، از گفتن حق، خودداری می‌شود، از من خودداری نکنید، با من با ظاهرسازی آمیزش ننمایید، درباره من این چنین گمان مبرید که گفتن حق، بر من سنگین باشد یا درخواست تعظیم خود را داشته باشم، زیرا کسی که گفتن حق، یا پیشنهاد عدل، بر او سنگین باشد، عمل به آن دو، بر او سنگین‌تر است بنابراین از سخن حق یا مشورت به عدل هیچ خودداری ننمایید»[1]

و در جای دیگر از همان خطابه فرمود: «از حقوق واجب خدا بر بندگان، همین است که بتواند به نصیحت و هوشیاری و کمک برای اقامه حق، در میان خود بکوشند»[2]

قرآن مجید، سوره‌ای به نام سوره «شوری» دارد که در آن، افراد با ایمان را که مشورت و تبادل نظر را جزء برنامه زندگی خود، قرار داده‌اند، چنین می‌ستاید: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ

۱- نهج‌البلاغه عبده ج ۲ ص ۲۲۷.

۲- نهج‌البلاغه عبده ج ۲ ص ۲۲۷.

وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» یعنی: آن کسانی که اوامر پروردگار را اجابت می کنند، و نماز به پا می‌دارند، و کارهای عمومی‌را به «مشورت» می گذارند و از آنچه با آن‌ها روزی داده‌ایم، انفاق می کنند»[1]

پیغمبر اسلام، با یارانش مشورت می‌کند

در سال سوم از هجرت کفار قریش، برای انهدام آثار دین و نابودی مسلمین، ساز و برگ جنگی مهمی فراهم کرده، به جانب مدینه حرکت نمودند.

وقتی که این خبر، به پیغمبر اسلام رسید حضرت، با اصحاب و یارانش، راجع به چگونگی روبرو شدن با دشمن و جبهه جنگ، مشورت نمود.

پیروزی در جنگ «بدر» که یک سال پیش از این واقعه رخ داده بود، برای بعضی ایجاد غرور نموده آن‌ها هم که در آن جنگ نبودند، می‌خواستند، در این کارزار، تلافی و خودنمایی کنند. به این جهت رأی اکثریت، این شد که سربازان اسلام، از شهر مدینه بیرون روند و در میدان وسیعی با قریش روبرو شوند.

ولی نظر پیغمبر اسلام، با عده کمی این بود که در مدینه بمانند و کوچه‌ها و خانه‌ها را سنگر قرار دهند که اگر فشار دشمن شدت یافت، زنان و اطفال هم از میان خانه‌ها و بالای بام‌ها به دفاع پردازند، چون رأی اکثریت برخلاف نظر پیغمبر این بود که از مدینه بیرون بروند، از این جهت رسول خدا از عقیده آن‌ها پیروی نمود و به همراه سربازان، از مدینه بیرون رفته در «احد» سنگر گرفتند.

در این وقت آیه ۱۵۹ سوره آل عمران به این شرح نازل گردید: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» از لغزش‌ها و درشتی آنان، درگذر، و برایشان، استغفار نما و در پیشامدها با آن‌ها مشورت کن»

منظور از این آیه اینست که مبادا مشکلاتی که از این تبادل نظر و مشورت در جنگ احد به وجود آمد باعث شود، از این قاعده اصولی که پایه نخستین «حکومت دموکراسی» است،

۱- سوره شوری آیه ۳۸.

دست برداشته به آراء مردم بی‌اعتماد، شوی، خیر، با آن‌ها مشورت کن بگذار این عمل، به شکل یک قانون کلی و سنت قطعی، در میان مسلمین باقی بماند و بدین‌وسیله «آزادی سیاسی» محترم شناخته شود:

با آنکه پیغمبر و امام، از خطا و اشتباه مصون هستند، در عین حال، خداوند آن‌ها را به مشورت و تبادل نظر، امر می کند و آن‌ها نیز مانند دیگران مأمورند در امور جاری مملکت با مردم، مشورت و تبادل نظر نمایند.

این حکم، جز به خاطر این نیست که اسلام بدین‌وسیله می‌خواهد اصول استبداد را ریشه کن کند و اصل حاکمیت ملت‌ها و حکومت مردم بر مردم را در امور جاری مملکت، مقدس شمارند[۱].

و لذا خلفا، و جانشینان پیغمبر نیز، در پیش آمدها و حوادث مملکتی و طرح نقشه‌ها برای یک زندگی بهتر و جلوگیری از طغیان و ستم، از آن حضرت در مقدس شمردن اصول دموکراسی پیروی کرده با اصحاب و یاران خود مشورت و تبادل نظر می‌نمودند.

خلیفه دوم، هنگامی که تصمیم گرفت ایران را از زیر چکمه های استبداد ساسانیان و حکومت طبقاتی فئودال ها و اشراف و اعیان و موبدان آن سامان، نجات بخشد، با گروهی از مسلمانان از جمله علی بن ابیطالب(ع) تبادل نظر و مشورت کرد که آیا خود نیز با لشکریان همراه باشد یا نه؟ علی(ع) به او فرمود: «تو از رفتن خودداری کن، بگذار لشکر به سرپرستی دیگران برود و تو در مرکز (مدینه) بمان زیرا رفتن تو نه پیروزی فوق‌العاده به دنبال خواهد داشت و نه در صورت شکست، قابل جبران است»[۲] عمر هم پذیرفت و از همراه بودن با لشکر خودداری کرد و در مدینه ماند، او نه تنها در این مورد بلکه در بسیاری از موارد با علی‌بن ابیطالب مشورت می‌نمود و در پیروزی‌های خود مدیون این مشورت‌ها بود.

۱- تفسیر المنارج ۴ ص ۲۰۳- مجمع‌البیان ج ۲ ص ۵۲۶- روح الدین الاسلامی ص ۲۷۳ تنبیه الامة و تنزیه الملة آیة الله نآیینی.

۲- ان هذا الامر لم یکن نصره و لا خذلانه بکثره و لابقله - سفینه البحار ج ۱ ص ۷۱۸.

دعوت به حق و مبارزه با فساد

از ارکان مهم دموکراسی بعد از «مشورت و تبادل نظر» اصل «نظارت همگانی» است. این اصل، تمام آحاد ملت را موظف می‌داند که ناظر بر اوضاع اجتماع، و مراقب اعمال دیگران باشند، چنانچه در گوشه‌ای از اجتماع، فساد و تباهی راه یابد، یا فردی از افراد ملت، در هر رتبه و مقامی که باشد، مرتکب کار خلاف و ناپسندی گردد و یا در انجام تکالیف محوله، قصور ورزد، تمام امکاناتی که در اختیار دارند، چه از طریق مطبوعات، چه از راه سخنرانی‌های مهیج، چه از راه تشکیل انجمن‌ها و احزاب، و چه از راه‌های عملی دیگر، از قبیل: به وجود آوردن مؤسسات عام‌المنفعه، آموزشگاه‌ها و مراکز تعلیم و تربیت، در راه ارشاد و هدایت آنان و محو آثار فساد و تباهی، بکار انداخته اجتماع را از لوث معاصی و انحراف، پاک نمایند: «مردان و زنان با ایمان، بعضی از آنان، یار و یاور بعضی دیگرند، به خوبی‌ها امر نموده و از زشتی‌ها باز می‌دارند»[1]

گرچه در حکومت‌های دموکراسی جهان «آزادی بیان و قلم» به عنوان یک حق طبیعی و اجتماعی، شناخته شده افراد ملت حق دارند در صورت لزوم از آن استفاده نمایند و گاهی مطبوعات را «رکن چهارم مشروطیت» معرفی می‌کنند و اگر مردم، روی جهاتی نخواستند از این حق طبیعی استفاده کنند، مرتکب جرم و گناهی نشده‌اند.

اما از نظر اسلام، نه تنها این امر، یک حق طبیعی است بلکه استفاده از آن، برای ارشاد و اصلاح جامعه یک تکلیف مذهبی و وظیفه بزرگ اسلامی است[2] که شانه خالی کردن از زیر بار آن به منزله اعلام جنگ، با خدا است[3].

۱- وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ (سوره توبه آیه ۷۱).

۲- تمام فقهاء اسلامی و از آن جمله شهید اول، نوشته‌اند «الامر بالمروف و النهی عن المنکر هما واجبان عقلاً و نقلاً» (شرح لمعه ج ۱ ص ۱۹۲).

۳- قال رسول الله(ص): اذا امتی تواکلت الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، فلیأذنوا بوقاع من الله (فروع کافی ج ۵ ص ۵۹).

امام پنجم شیعیان، در این باره فرموده است: «امر به معروف و نهی از منکر، روش انبیاء و طریقه مردم شایسته است، واجبی است که قوام و دوام واجبات دیگر، وابسته به آن است بدین‌وسیله از رهزنان دین و سعادت جامعه جلوگیری به عمل می‌آید، تجارت و کسب‌ها سامان می‌پذیرد، جلو بیدادگری‌ها گرفته می‌شود، زمین آباد می‌گردد، از دشمنان، انتقام گرفته می‌شود و کارها روبه‌راه می‌گردد[۱].

اسلام سعادت جوامع بشری را در سایه بکار بستن این اصل مقدس[۲] و بدبختی و دوری آن‌ها را از رحمت خدا[۳] و همچنین هلاکت و ذلت و گسیخته شدن شیرازه ملیت آنان را مربوط به عدم اجرای این وظیفه بزرگ می‌داند «ملت‌هایی که پیش از شما به هلاکت رسیده و نابود شدند، فقط به خاطر این بود که هرگاه مردم، مرتکب گناه و معاصی می‌شدند، روحانیان و دانشمندانشان (که دارای بیان و قلم بودند) آنان را از کار زشتشان، باز نمی‌داشتند، و چون این وضع همچنان ادامه می‌یافت، شیرازه اجتماع آنان، گسیخته و کاخ سعادتشان، واژگون گردید»[۴]

اسلام، جامعه را به منزله کشتی و افراد اجتماع را به منزله سرنشینان آن، به حساب می‌آورد اعمال زشت و ناپسند مردم را به منزله سوراخ کردن جدار کشتی و فراهم کردن مقدمات غرق کشتی می‌داند، امر به معروف و نهی از منکر را نیز، تنها عاملی می‌داند، که این کشتی طوفان زده را می‌تواند، به ساحل نجات، برساند و از خطر غرق شدن، نجاتش بخشد[۵].

۱- قال الباقر(ع) إنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ سَبِیلُ الْأَنْبِیَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِیضَةٌ عَظِیمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَکَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ یُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ یَسْتَقِیمُ الْأَمْرُ... (کافی ج ۵ ص ۵۹).

۲- إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ (سوره عصر آیه ۳).

۳- لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ کانُوا لا یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ (سوره مائده آیه ۷۸-۷۹).

۴- قال علی(ع) إِنَّمَا هَلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ حَیْثُ مَا عَمِلُوا مِنَ الْمَعَاصِی وَ لَمْ یَنْهَهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِکَ وَ إِنَّهُمْ لَمَّا تَمَادَوْا فِی الْمَعَاصِی وَ لَمْ یَنْهَهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ ذَلِکَ نَزَلَتْ بِهِمُ الْعُقُوبَاتُ (کافی ج ۵ ص ۵۵-۵۷).

۵- مضمون روایتی است که مرحوم ابوالفتوح رازی در جلد چهارم تفسیرش صفحه ۳۱ از نعمان بن بشر، از پیامبر اکرم، در باب امر به معروف و نهی از منکر، نقل کرده است.

علی(ع) در آخرین لحظات زندگی، آنان که فرق همایونش، با شمشیر جنایتکاری به نام «ابن ملجم» شکافته شد و در بستر، به انتظار مرگ دقیقه شماری می‌کرد و در ضمن وصیت نامه‌ای، فرزندان و پیروانش را به این حقیقت تلخ، توجه داد و فرمود: «لاتترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم اشرارکم ثم تدعون فلایستجاب لکم»[۱] امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، زیرا در آن صورت، اشرار و ستمگران، بر شما مسلط خواهند شد، آنگاه هر چه دعا کنید، دعای شما مستجاب نخواهد شد.

اسلام، برای آنکه مردم، از این وظیفه بزرگ اجتماعی که پاسدار اجرای مقررات دین و عامل مهم عملی شدن سایر قوانین است، سرباز نزده و به سرنوشت اقوام و ملت‌هایی که از راه شانه خالی کردن از زیربار این مسئولیت خطیر، به هلاکت رسیده و نابود شده‌اند، مبتلا نگردند، دستور می‌دهد: هرکدام از شما کار زشتی را دیدید، اگر می‌توانید با دستتان و گرنه با زبانتان، آن را از بین ببرید، و اگر هیچ‌کدام از این دو طریق، مؤثر و با مقدور نشد، اقلاً قلباً آن را دشمن دارید»[۲] و هرگاه به طور کلی از بکار بستن این اصل مقدس، خودداری کردند، چنین مردمی را از جرگه مؤمنان واقعی خارج و جزء ستمکاران می‌شناسد: «خداوند، افراد با ایمان ناتوانی که دین حسابی ندارند، دشمن دارد، پرسیده شد، مؤمن ناتوانی که دین حسابی ندارد، کیست؟ فرمود: کسی که از زشتی‌ها نهی نمی‌کند»[۳]

اندرز و خیرخواهی

اسلام، برای به وجود آوردن یک اجتماع سالم، که تمام افراد آن، خود را مسئول امور جاری مملکت، بدانند غیر از دو راه یاد شده (مشورت و نظارت عمومی) طریقه سومی نیز دارد، و آن همان اصل «اندرز و خیرخواهی» است.

۱- نهج‌البلاغه فیض ص ۹۶۹.

۲- مَن رَأی مِنکُم مُنکَرا فَلیُغَیِّرهُ بِیَدِهِ، فَإن لَم یَستَطع فَبِلِسانِهِ، فَإن لَم یَستَطع فَبِقَلبِهِ (مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۳۶۱- احیاء العلوم ج ۲ ص ۳۰۹).

۳- اِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَیُبغِضَ المُؤمِنَ الضَّعیفَ الَّذی لا دینَ لَهُ، فَقیلَ لَهُ: وَ ما المُؤمِنُ الَّذی لادینَ لَهُ؟ قالَ الَّذی لایَنهی عَنِ المُنکَرِ (کافی ج ۵ ص ۵۹).

این اصل که همان روش مسالمت‌آمیز امر به معروف و نهی از منکر است، به مردم تعلیم می‌دهد! هر فردی از افراد ملت، بایستی خود را خیرخواه تمام مردم بداند، آنچه را که برای خودش می‌خواهد، برای دیگران نیز، بخواهد[۱] و برای اصلاح و سر و سامان بخشیدن اوضاع نابسامان جامعه کوشا باشد[۲] و هرگاه احساس کرد، دیگران که در لب پرتگاه سقوطند، ممکن است از اندرز و خیرخواهی او از انحراف و بدبختی نجات یابند، چنانچه از موعظه و نصیحت آنان، خودداری کند، از جرگه دین‌داران، بیرون و نسبت به آنان، خائن شمرده می‌شود[۳].

پیغمبر اسلام، در این زمینه فرموده است: «اَلدینُ هُوَ النَّصیحَةُ قیلَ لِمَن یارَسُولَ اللهِ؟ قالَ: لِلمُؤمِنینَ عامَّتِهِم وَ خاصَّتِهِم»[۴]

دین عبارت از خیرخواهی است، پرسیدند: برای که یا رسول الله؟ فرمود: برای خدا و پیامبرانش و عموم افراد با ایمان، خواه افراد معمولی، و خواه افراد سرشناس و مشخص.

و نیز از آن حضرت است که فرمود: هرگاه کسی شب را به روز آورد، و درصدد اصلاح کار مسلمان‌ها نباشد، از آن‌ها نخواهد بود، و چنانچه صدای مظلومی را که فریادرسی می‌طلبد، بشنود و به کمک او نشتابد، از جرگه مسلمان‌ها بیرون خواهد بود»[۵]

انتقاد از زمامداران

مسلمین، در پرتو این فریضه بزرگ مذهبی، آنچنان آزادی سیاسی به دست آورده بودند که گاهی افراد معمولی و شترچران به خود حق می‌دادند: از بزرگ‌ترین

۱- لینصح الرجل منکم أخاه کنصیحته لنفسه (وسائل ج ۱۱ ص ۵۹۵).

۲- ان اعظم الناس عندالله یوم القیامه امشاهم فی ارضه بالنصیحه لخلقه (اصول کافی ج ۲ ص ۲۰۹).

۳- مَن رَأی أخاهُ عَلَی أمرٍ یُکرِهُهُ فَلَم یَردهُ عنهُ وَ هُو یقدِر عَلَیهِ، فَقَد خَانَه (سفینه- البحار ج ۲ ص ۵۹۰).

۴- دائرة المعارف قرن بیستم ماده سلم ج ۵ ص ۲۵۱.

۵- مَنْ اَصْبَحَ لایَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمینَ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ. مَنْ سَمِعَ رَجُلاً یُنادِی یا لَلْمُسْلِمینَ فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ (کافی ج ۲ ص ۱۶۴).

شخصیت های اسلامی و اجتماعی انتقاد کنند، و نظرات اصلاحی و خیرخواهانه خود را به هر طریقی که ممکن بود، با آنان در میان نهند.

زمامداران و افراد با شخصیت اسلامی آن روز، نیز با کمال خوش‌رویی و تواضع، نظرات اصلاحی و انتقادی آنان را مورد مطالعه قرار می دادند، چنانچه انتقاداتی اصولی و نظراتی بجا و خیرخواهانه می یافتند، قبول کرده و تسلیم می شدند، وگرنه جواب‌هایی منطقی و قانع کننده به آن‌ها می‌دادند.

گرچه در پاره‌ای از موارد ممکن بود، با عکس‌العمل شدید زمامداران خودسر و افراد از خود راضی روبرو شوند، ولی این عکس‌العمل‌ها هیچ‌گاه آنان را از انجام فریضه بزرگ «امر به معروف و نهی از منکر» باز نمی‌داشت و همچنان، سرسختانه با فساد و تباهی مبارزه می کردند، زیرا آنان، در مکتب آزادی بخش اسلام، آموخته بودند: بالاترین مرحله امر به معروف و نهی از منکر، گفتن سخن به جا و درست، در برابر پیشوای خودکامه و ستمگر است»[1]

ما در تاریخ درخشان اسلام، نمونه های فراوانی از این گونه انتقادها و اظهارنظرها و مبارزات سرسختانه را می‌یابیم که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

هنگامی که ابراهیم، فرزند کوچک پیامبر اسلام، از دنیا رفت و حضرت، در سوگ او می گریست، یکی از اصحاب، به ایشان، عرضه داشت: چطور است که ما را از گریه کردن برای مردگان، باز می‌دارید، ولی خودتان گریه می کنید؟

حضرت، در پاسخ او فرمود: «من شما را از هر نوع گریه کردن، باز نداشته‌ام، طبعاً دل آدمی در مرگ عزیزان، می‌سوزد و اشک جاری می‌شود این نوع گریه امری است طبیعی و نشانه عواطف انسانی است و مانعی ندارد، آن گریه‌ای ممنوع است که با کلمات کفرآمیز، توأم باشد و خدا را به غضب بیاورد»[2]

۱- وَ أَفْضَلُ مِنْ ذٰلِکَ کُلِّهِ کَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ (ص ۱۲۵۳).

۲- وسائل ج ۲ باب ۸۷ روایت ۳-۸.

این جامه را از کجا آورده‌ای؟

در زمان خلافت عمر، غنائمی از یمن، به دست مسلمان‌ها افتاد که از آن، به هر فردی یک «برد یمنی» رسید و چون خلیفه نیاز شدیدی به جامه داشت، و قد او بلند بود و یک «برد» برای جامعه او کافی نبود، از این جهت پسر او «عبدالله» سهم خویش را به خلیفه داد تا برای خودش جامه مناسبی درست کند، او هم از سهم عبدالله و هم از سهم خودش یک جامه مناسب برای خویش، درست کرد و پوشید.

اتفاقاً همان روز جنگی پیش آمد، خلیفه بالای منبر رفت و گفت: «ای مردم حرفم را بشنوید و اطاعت کنید» یکی از پای منبر، برخاست و گفت: «گوش نمی‌دهیم و اطاعت هم نمی‌کنیم!»

خلیفه پرسید: چرا؟ او گفت: این جامه را از کجا آورده‌ای؟ در صورتی که تو آدم قدبلندی هستی و یک «برد» برای جامه شما کافی نیست!

عمر به او گفت: عجله نکن، آنگاه پسرش را صدا کرد و به او سوگند داد که حقیقت را بگوید، او هم ما وقع را آن طور که بوده شرح داد. وقتی که حقیقت آشکار گردید، آن مرد گفت: اینک گوش به فرمان شماییم هر چه بگویید اطاعت می‌نمایم»[1]

«اصمعی» می گوید: روزی «عبدالملک مروان» خلیفه مقتدر اموی، در مکه هنگام حج، در حالی که اعیان و اشراف و رجال، دور او را گرفته و او نیز بر جایگاه مخصوصی نشسته بود، «عطاء بن رباح» بر او وارد شد، عبدالملک رو به او کرد و گفت: چه حاجتی داری؟ عطاء گفت: «در حرم خدا و حرم رسولش از خدا بپرهیز، زیرا که تو پیمان بسته‌ای در آبادی آن، بکوشی درباره حقوق فرزندان مهاجر و انصار، نیز از خدا بترس زیرا تو به وسیله آن‌ها به این مقام، رسیده‌ای، حقوق مردمی را که در سر حدات کشور اسلامی، به سر می‌برند، نیز رعایت کن، زیرا آنان به منزله دژی محکم، برای استقلال و امنیت کشورند، به کارها و نیازمندی‌های ملت نیز رسیدگی کن زیرا که تو در این باره مسئولیت بزرگ، به عهده داری، نیازمندانی که به در خانه‌ات می‌آیند، از در خانه‌ات، مران و از آن‌ها غافل مباش!

۱- تنبیه الامه و تنزیه المله مرحوم آیه الله نآینی ص ۱۶- العداله الاجتماعیه ۱۶۶ روح الذین الاسلامی.

عبدالملک، در مقابل تمام نصایح و اندرزهای عطاء می‌گفت: به چشم، اندرزها و سفارش‌های تو را عملی خواهم کرد!

آنگاه «عطاء» بلند شد، خواست برود، خلیفه دامن او را گرفت و گفت: آنچه که تاکنون از ما خواسته‌ای همه مربوط به نیازمندی‌های عمومی بوده و برآورده شده اما حاجت شخصیت چیست، بگو تا برآورده شود؟

او در جواب گفت: به شما حاجتی ندارم.

این صراحت لهجه و عزت نفس، آنچنان عبدالملک را تحت تأثیر قرار داده بود که در حالی که عطاء می‌رفت، خلیفه می‌گفت: این شرافت و فضائل نفسانی او را به این مقام، رسانیده است»[1]

۴- آزادی مدنی

آزادی مدنی به این معنی است که هر فردی در دایره قانون، حق هرگونه فعالیتی را دارد، و هیچ کس نمی‌تواند، احدی را از انجام کارهایی که قانون، برایش جایز شمرده است باز داشته و در امور دیگران تصرف عدوانی نماید. این نوع آزادی، دارای مصادیق فراوانی است که اهم آن‌ها عبارتند از:

۱ـ آزادی در مسکن

۲ـ آزادی در کار و پیشه

۳ـ آزادی در تملک اموال منقول و غیرمنقول

آزادی مسکن

منظور از «آزادی در مسکن» در دنیای امروز این است که هر فردی حق دارد در داخله کشور، هرکجا که دلش خواست، سکونت کند، و هیچ کس بدون اجازه او یا اجازه قانون، حق ندارد وارد منزل ویژه او شود.

۱- احیاء العلوم غزالی ج ۲ ص ۲۴۵.

این قسم از آزادی مانند اقسام دیگر آن، مورد حمایت اسلام است، چون اسلام تمام سرزمین‌های اسلامی را مال همه مسلمان‌ها می‌داند، از این جهت با آن‌ها اجازه می‌دهد: هرکجا که دلشان خواست سکونت کنند و از مواهب آن استفاده نمایند، پیغمبر اسلام فرمود «البلاد بلاد الله و العباد عباد الله فحیثما اصبت خیرا فاقم»[1] همه سرزمین‌ها متعلق به خداست و بندگان نیز، بندگان اویند، پس هرکجا موجب خیر و سعادت شما است اقامت نمایند.

و هرگاه کسی بخواهد مسلمانی را از این حق قانونی بدون هیچ گونه موجبی، محروم کرده از اقامت در سرزمینی که اسلام، توقف و سکونت در آنجا را مجاز شمرده است، منع نماید اسلام، چنین عملی را ظلم و چنین آدمی را متعدی و ظالم می‌شناسد.

مصونیت در منزل

و اما موضوع «مصونیت در منزل» و اینکه کسی حق ندارد، بدون اجازه صاحب خانه، و یا اجازه قانون وارد منزل کسی بشود این امر نیز در آیین اسلام، صریحاً تأکید شده است.

قرآن مجید در این باره چنین دستور می‌دهد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌ای غیر خانه‌های خودتان، وارد نشوید، مگر آنکه اجازه بگیرید و بر ساکنانش سلام کنید، این برای شما بهتر است، شاید پند گیرید، اگر کسی را در خانه نیافتید، در آن داخل نشوید، تا به شما اجازه داده شود، اگر به شما گفته شود: برگردید برگردید، که برای شما بهتر است، و خدا به اعمالی که می کنید دانا است»[2]

علی(ع) کسانی را که از غیر طریق معمولی، وارد خانه کسی می‌شوند دزد می‌خواند «و لاتوتی البیوت إلا من أبوابها. فمن أتاها من غیر أبوابها سمی سارقا»[3]

۱- نهج الفصاحه ص ۲۲۳.

۲- سوره نور آیه ۲۸.

۳- داخل خانه‌های دیگران نشوید مگر از درهای آن‌ها، و هرکسی که از غیر درها وارد شود دزد نامیده می‌شود (نهج‌البلاغه عبده ج ۲ ص ۵۸).

و در فرمانی که برای عامل خود، در موضوع جمع‌آوری زکوة صادر فرموده، چنین دستور می‌دهد: «البته مسلمانی را مترسان، چنانکه کسی مایل نباشد بر او گذر مکن، و بیشتر از حقی که خدا در مالش دارد، از او مگیر، و اگر به قبیله‌ای رسیدی، بر لب آب آن قبیله فرود آی، بدون آنکه به منزلشان وارد شوی، و در درود و تحیت بر آنان، دریغ منما، آن‌گاه با آن‌ها بگو: ای بندگان خدا دوست و خلیفه خدا مرا به سوی شما فرستاده که هرگاه حق خدا در مال‌های شما باشد، از شما بستانم. آیا در اموال شما خداوند را حقی هست که پولی او بپردازید؟[۱]

موضوع «مصونیت در منزل» به قدری در اسلام با اهمیت تلقی شده است که پیغمبر اسلام برای کسی که از دیوار یا پشت بام خانه کسی بدون رضایت او سر بکشد و نگاه کند، مجازات سنگینی قرار داده است[۲].

فقهاء اسلام، به استناد امثال آیات و روایات فوق، فتوی داده‌اند که: بدون اجازه و رضایت صاحب خانه وارد شدن در خانه او حرام است، و هرکس در خانه خود، مصونیت دارد، و نمی‌شود کسی را از این حق به هیچ وجه محروم ساخت.

ولی باید توجه داشت که درست است هرکسی در خانه خود مصونیت دارد، اما این طور هم نیست که هرکسی هر جرمی را مرتکب شود آنگاه برای فرار از قانون در کنج منزل بنشیند و کسی حق نداشته باشد، وارد منزل او شود، خیر.

و یا آنکه منزل کسی مرکز توطئه برای انهدام قانون اسلام، و برانداختن حکومت اسلام و یا محل مخابرات جاسوسی باشد و کسی حق نداشته باشد وارد منزل او شود او هم با اعمال خرابکارانه خود همچنان ادامه دهد و مصالح ملی و کیان اسلام را متزلزل سازد، خیر در این گونه موارد، حکومت اسلامی طبق اختیاراتی که اسلام به او داده است می‌تواند بدون رضایت صاحب خانه وارد خانه او شده شخص مجرم را به کیفر قانونی برساند.

۱- نهج‌البلاغه عبده ج ۲ ص ۲۷.

۲- من اطلع فی بیت بغیر اذنهم، فقد حل لهم أن یفقؤوا عینه (تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۷ ص ۲۳۷).

این مطلب در تاریخ اسلام، شواهد فراوانی دارد که برای اختصار از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود.

آزادی کار

اسلام، با آنکه در دورانی به جامعه بشری عرضه گردیده که در سراسر زندگی مردم آن روز رسم غلط برده‌داری حکم‌فرما بوده، در عین حال، با قاطعیت به جنگ این نوع تحمیل‌ها و سلب آزادی‌ها رفت، بیکاری و کار اجباری را که با شرف و عزت انسانی مخالف است، نادرست و غیرانسانی اعلام نمود.

در زمان خلافت علی(ع) مردم یکی از مناطق اسلامی، خدمت آن حضرت شرفیاب شدند و چنین عرضه داشتند: در سرزمین ما نهری است که گذشت زمان و حوادث روزگار آن را پر کرده و ما را از فوائد آن محروم نموده است، هرگاه دوباره آن نهر کنده شود، در آبادی سرزمین و رونق زندگی ما تأثیر بسزایی خواهد داشت. آنگاه از حضرت، تقاضا کردند که به حاکم خود که در آن ناحیه فرمانروایی داشت، فرمان دهد تا از راه بیکاری گرفتن مردم و تحمیل به کار اجباری اقدام به حفر مجدد آن نهر خراب شده بنماید!

امیر مؤمنان(ع) چون درخواست ایشان را شنید کمی فکر کرد و سپس، نسبت به تجدید حفر نهر ابراز علاقه نمود ولی با موضوع بیکاری و کار اجباری، با آنکه مورد علاقه درخواست کنندگان بود، موافقت نفرمود و نامه‌ای به این مضمون، برای «قرطبةبن کعب» حاکم آن ناحیه نوشت: «گروهی از حوزه مأموریت تو نزد من آمدند و گفتند که ایشان را نهری است که متروک شده و اگر آن را حفر و استخراج نمایند، سرزمین‌هایشان، آباد خواهد شد و به پرداخت تمام مالیات و خراجشان، قدرت خواهند یافت و درآمد بیت‌المال مسلمان‌ها از ناحیه ایشان، فزونی خواهد گرفت، آن‌ها از من درخواست کردند که نامه‌ای برای تو بنویسم، تا آن را بکار گماری و به کندن نهر و تأمین هزینه آن مجبور سازی.

«لست أری أن أجبر أحداً علی عمل یکرهه» من صحیح نمی‌دانم کسی را به کاری که دوست ندارد وادارم و به بیکاری و کار اجباری تحمیل نمایم.

بنابراین، مردم آنجا را نزد خود بطلب، تا اگر کار نهر، بر آن گونه باشد که وصف کرده‌اند هر کدام از آنان را که به طیب خاطر، مایل بکار باشند، به کار بگمار، ولی چون نهر ساخته و پرداخته شود، متعلق به کسانی خواهد بود که در تجدید آن کار کرده و زحمت کشیده‌اند، نه آن کسان که از کار خودداری کرده و علاقه‌ای به آن، نشان نداده‌اند، و در هر حال، رونق داشتن زندگی و نیرومندی آنان نزد من، بهتر از ضعف و ناتوانی آنان است»[1]

دقت در این فرمان، دو اصل مهم مربوط به آزادی کار و نتیجه تلاش و فعالیت را برای ما روشن می‌کند، یعنی: از طرفی بیکاری و تحمیل کار اجباری را نادرست اعلام می‌کند و از طرفی دیگر، درآمد و منفعت کار را به طبقه زحمتکش و مولد ثروت اختصاص می‌دهد.

این دو اصل، از اصول مهم عدالت اقتصادی در دنیای کنونی ما است.

طبق همین نوع مدارک است که فقهاء اسلام، صریحاً اعلام کرده اند که: عمل هر انسانی محترم است و کسی نمی تواند نتیجه فعالیت، و تلاش کسی را بدون طریق مشروعی مالک گردد.

حمایت از طبقه کارگر

اسلام، نه تنها مردم را در انجام کارهای مشروع، آزاد می گذارد و به هر کسی اجازه می دهد طبق ذوق و سلیقه شخصی به هر کاری که دلش خواست اقدام نماید، بلکه دولت اسلامی را موظف می‌داند که در پیشرفت امور کارگران و بهبود شرایط کار و پیشه، اقدامات لازم را به عمل آورد.

علی(ع) در فرمان تاریخی خود، به مالک اشتر استاندار مصر، چنین دستور می‌دهد: «سپس، درباره بازرگانان و صنعتگران، سفارش مرا بپذیر و عمال خود را درباره ایشان، سفارش کن، چه آن‌هایی که در جایی اقامت دارند، و چه آن‌هایی که با سرمایه و دارایی خود، در رفت و آمدند و چه کسانی که به صنایع دستی، روزگار می گذرانند، زیرا اینان سرچشمه‌های منافع کشورند، همین‌ها هستند که سودها را از نقاط دور دست، از خشکی و دریا، جلگه و کوه، و جاهایی که مردم نمی‌توانند در آن گرد آیند و جرئت رفتن به آنجاها

۱- الامام علی صوت العداله الانسانیه ج ۱ ص ۲۰۸. عدالت و قضا در اسلام.

را ندارند به سوی تو جلب می‌کنند دیگر آنکه این گروه مردمی آرام و صلح طلبند بیم عصیان و خوف طغیانی از جانب ایشان متصور نیست. از این امور ایشان را چه در مرکز فرمانروایی تو باشند، و چه در شهرهای اطراف به دقت مورد رسیدگی قرار ده و به آنان توجه داشته باش»[۱]

و درباره کشاورزان، نیز چنین توصیه می‌کند: «در جمع‌آوری مالیات، راه و رسمی پیشگیر که کار مالیات دهندگان را به اصلاح آرد، زیرا با اصلاح امر خراج و خراج‌گذار، کار سایر مردم نیز، روبه راه می‌شود. اصلاح کار دیگر مردم، بستگی به اصلاح کار آن‌ها دارد، چه همه مردم جیره خوار خراج و اهل خراجند.

و البته باید توجه تو به آبادانی اراضی بیشتر از توجه تو به دریافت خراج باشد، زیرا خراج، جز با آباد کردن زمین، به دست نمی‌آید، و هرکس از زمین آباد نشده، خراج طلب کند، کشور را ویران کرده و بندگان خدا را هلاک می‌سازد و جز مدت کوتاهی کار حکومتش استقرار نخواهد یافت و هرگاه خراج دهندگان، و زحمتکشان، از گرانی بار مالیات، یا از آفت‌زدگی محصول، یا کمی آب و نیامدن باران، یا افتادن سیل در مزارع یا خشکی زمین، شکایت کردند، آنقدر بایستی به آنان، تخفیف بدهی که امیدوار شوی با آن مقدار، کارشان درست و اصلاح می‌شود.

و البته نباید این کار بر تو گران آید، زیرا تخفیفی که به آن‌ها می‌دهی ذخیره‌ای است که از راه آبادی شهرها و آراستن حکومت، به تو باز خواهد گشت»[۲].

اسلام در عین آنکه مردم را در اشتغال به هر نوع کاری که دلشان، خواست آزاد می‌گذارد، جلو هر گونه تحمیل‌ها و سلب آزادی‌ها را نسبت به طبقه کارگر، می‌گیرد با این حال، آزادی‌های افراد را در دایره قانون، محدود می‌نماید، یعنی: برخی از کارها را به خاطر مفاسد و ضررهایی که برای جامعه و افراد دارد، ممنوع و برخی دیگر را به جهت آنکه متضمن خیر و برکت است واجب و مستحب می‌سازد.

۱- نهج‌البلاغه محمد عبده ج ۳ ص ۱۱۰.

۲- نهج‌البلاغه عبده ج ۳ ص ۱۰۶.

۵- آزادی مذهبی

تاریخ بشریت، نشان می دهد که: پیروان بعضی از مذاهب، به خاطر اختلافات دینی، کمتر رنگ صلح و آرامش را دیده و غالباً برای پاره ای از اختلافات (که گاهی هم بسیار جزئی بوده) به جان یکدیگر افتاده آتش جنگ و جدال آشتی‌ناپذیر را روشن کرده‌اند.

جرائم وحشتناکی که از راه تعصبات مذهبی در میان بعضی از پیروان ادیان و مذاهب، پدید آمده گاهی آنچنان وحشیانه و غیر انسانی است که آدمی از شنیدن آن صحنه ها شدیداً متأثر شده و رنج می‌برد!

گرچه بررسی تاریخ کشمکش ها و جنگ و جدال های پیروان مذاهب بزرگ و کوچک جهان، خود نیازمند به تألیف کتاب مستقلی است که از عهدهٔ بحث فعلی ما بیرون است ولی تکمیل بحث «آزادی مذهبی» ایجاب می کند که دور نمایی از مخاصمات و نزاع هائی که عامل تعصب، در جهان «یهودیت و مسیحیت» پدید آورده و چهرهٔ تاریخ را سیاه کرده است مورد بررسی قرار دهیم. تا از راه مقایسه، معلوم گردد که اسلام، در این زمینه چه روش منطقی و متینی را به جهان بشریت، عرضه می‌دارد، و چگونه به پیروان مذاهب دیگر، رفتار «همزیستی مسالمت آمیز» را پیشنهاد می کند و تا چه اندازه «آزادی مذهبی» را محترم، می‌شمارد؟!

اسرائیل ملت برگزیدهٔ خدا!

آئین تحریف شدهٔ یهود، تعلیم می‌دهد که «شعب اسرائیل» ملت برگزیدهٔ خداست و نژاد آن‌ها از دیگر نژادهای بشری برتری دارد، خداوند، تمام اقوام و ملل را برای بردگی و فرمانبرداری یهودیان، آفریده آن‌ها هستند که مالک بر جان و مال و مقدرات اقوام دیگرند! در «تلمود» که شرح تورات و عهد قدیم است و مهم‌ترین کتاب «آداب و تعالیم» یهود، به شمار می‌رود، آمده است:

۱- امتیاز ارواح یهود، از غیر یهود، به این است که ارواح یهود، جزئی از خدا است همچنان که پسر جزئی از پدر است، ارواح یهود پیش خدا نسبت به ارواح دیگران، عزیز است، زیرا ارواح غیر یهود، ارواح شیطانی و شبیه به ارواح حیوانات است، نطفهٔ غیر یهودی مانند نطفهٔ دیگر حیوانات است.

۲- بر هر فرد یهودی لازم است: تمام کوشش خود را مصروف جلوگیری از حیات و پیشرفت دیگر ملت‌ها نماید، تا قدرت مطلقه تنها برای آن‌ها باشد. پیش از آنکه یهود بر همهٔ ملت‌ها پیروز شود، لازم است، جنگ، به حالت خود باقی باشد!

۳- یهودی پیش خدا از ملائکه بالاتر است. هر گاه غیر یهودی، یهودی، را بزند، مثل اینست که عزت الهی را زده! و مستحق مرگ خواهد بود! اگر یهودی آفریده نشده بود، برکت از زمین می‌رفت و باران نمی‌بارید و خورشید آفریده نمی‌شد!

فرق میان انسان و حیوان، مانند فرق میان یهودی و دیگر ملت‌ها است، نطفه‌ای که دیگر ملت‌ها از آن، آفریده می‌شوند، نطفهٔ چهار پا است.

ملت‌های دیگر، مانند سگ‌ها هستند. اعیاد مقدسه برای آن‌ها و برای سگ‌ها آفریده نشده است، سگ از غیر یهودی بالاتر است، زیرا در اعیاد جایز است به سگ ها غذا دادن اما به غیر یهودی جایز نیست.

هیچ گونه خویشاوندی میان یهود و غیر یهود نیست، زیرا آن‌ها به خرها شبیه‌ترند تا به انسان‌ها، خانه‌های غیر یهود، پیش یهودیان، به منزلهٔ طویلهٔ حیوانات است، غیر یهودیان، خوک‌های نجسی هستند که برای خدمت یهودیان آفریده شده‌اند!

۴- افراد صالح غیر یهودی را بکش، و بر یهودی حرام است که غیر یهودی را از مرگ و یا از چاهی که افتاده نجات بدهد، بلکه سزاوار است که جلو آن را با سنگ بگیرد!

۵- بر اسرائیلی‌ها کشتن و غصب کردن و دزدی نمودن مال غیر اسرائیلی جایز بلکه واجب است!

۶- املاک غیر یهود، مانند مال متروک است که یهودی حق دارد، آن را تملک نماید!

۷- خداوند به یهودیان اجازه داده است که فرآورده‌های غیر یهودی را مالک شوند!

۸- کشتن افراد مسیحی از اموری است که لازم است از ناحیه یهودیان، عملی گردد!

۹- تنها ما ملت برگزیدهٔ خدا در زمین هستیم... خداوند به خاطر لطفی که به ما داشته است، حیوان‌هائی از جنس انسان که عبارت از سایر ملل باشند، برای ما آفریده و آن‌ها را مسخر ما ساخته است، زیرا خداوند به خوبی می‌دانسته است که ما نیازمند به دو نوع حیوان هستیم، یک نوع حیوان لال، مانند چهارپایان و پرندگان، و یک نوع ناطق، مانند: مسیحی‌ها،

مسلمان‌ها، بودائی‌ها و سایر ملل، از شرق و غرب، آن‌ها را به خاطر خدمتگذاری ما آفریده است، و ما را در زمین، متفرق ساخته است، تا پشت های آنان را لگدکوب کرده و زمام اختیار آنان را در دست داشته و از فنون آنان برای منافع خود، بهره‌برداری نماییم.

به همین جهت است که بر ما واجب است دختران زیبای خود را به ازدواج پادشاهان و وزراء و بزرگان در آوریم و فرزندان خود را در میان پیروان مذاهب دیگر داخل کرده تا در صورت مقتضی آن‌ها را وادار به جنگ نموده و قدرت نهایی را در دست داشته و بهره‌برداری کامل از آن‌ها نموده باشیم[۱].

این طرز عقیدهٔ افراطی یهودیان را وادار می کرد، در هر کجا که سکونت داشتند، در صورتی که شرائط و امکانات، به رونق مراد آن‌ها بوده، دست به خرابکاری و فتنه‌انگیزی دراز کرده، جان و مال و ناموس پیروان ادیان دیگر را مورد تجاوز، قرار دهند و تا آنجا که قدرت داشتند در زجر و شکنجه و اعدام ملت‌های دیگر کوتاهی ننمایند!

یهودیان، در طول تاریخ پر از فراز و نشیب خود، جرائم و جنایات وحشتناکی را مرتکب شده اند، و بسیاری از انبیاء و پیروان ادیان آسمانی دیگر را تنها به خاطر آنکه از «شعب اسرائیل» نبوده و پیرو صد درصد آئین آن‌ها به شمار نمی‌آمدند، به قتل رسانیده و از کوشش‌های اصلاحی آن‌ها جلوگیری به عمل آورند.

داستان اذیت و آزاری که آن‌ها به حضرت عیسی(ع) و حواریون آن پیغمبر بزرگ نموده‌اند و توطئه ناجوانمردانه‌ای که آنان، برای قتل و «مصلوب» کردن آن پیغمبر بزرگوار کردند و همچنین زجر و شکنجه‌هایی که ملت نصارا تا زمان «کنستانتین» که به موجب فرمانی به آن‌ها آزادی مختصری بخشید[۲]، از قوم یهود، تحمل نمودند، همهٔ این‌ها نموداری از طرز

۱- در «تلمود» یهودیان تصریحات فراوانی درباره مطالب فوق و نظایر آن‌ها دیده می‌شود که ما به خاطر اختصار، از نقل آن‌ها خودداری کردیم. اهل تحقیق می‌توانند تفصیل این بحث را در کتاب‌های زیر بدست آورند: الخطر الیهودی – الیهود قدیماً و حدیثاً – تفسیر الجواهر ج ۲- اسرائیل بنت بریطانیا الکبیر – هولاء الیهود.

۲- در جلد نهم تاریخ تمدن ویل دورانت صفحات ۳۲۲ – ۳۲۶ شرح ماجرای آزادی یافتن مسیحیان بدست «کنستانتین» آمده به آنجا مراجعه شود.

عملیات وحشیانه و اقدامات تعصب‌آمیز یهودیان، به شمار می‌رود[۱].

ما از میان صدها مواردی که عامل تعصب، باعث کشتار بی‌رحمانهٔ مسیحیان، به دست یهودیان گردیده، به دو مورد زیر اکتفا می کنیم:

۱- در یکی از جنگ‌های میان دولت ایران و روم که می گویند: به تحریک یهودیان واقع شده بود، یهودیان ۸۰۰۰۰ امیر مسیحی را از ایرانیان خریده همه را مانند گوسفند سربریدند[۲]!

۲- در قرن ششم میلادی (مقارن با سال های تولد پیامبر اسلام) پادشاهی به نام «ذونواس» در کشور حاصل‌خیز یمن حکومت می کرد.

این پادشاه یهودی، همواره پیروان حضرت مسیح را که در قلمرو حکومت او زندگی می کردند مورد شکنجه و آزار، قرار می داد و تا آنجا که امکان داشت، در اذیت و آزار آنان، کوتاهی نمی‌نمود، و تنها در یک واقعه قریب به بیست هزار نفر از نصارای «نجران» را با آتش سوزانید و یا با شمشیر، به وضع فجیعی «مثله» کرد و کشت[۳].

قرآن مجید از این واقعه به نام داستان «اصحاب اخدود» یاد کرده است[۴].

مسیحیت - ملت مهربان و بشر دوست!

پیروان آئین مسیح، و ارباب کلیسا، سعی می کنند: خود را «مبشر صلح و بشر دوستی» معرفی کنند.

۱- برای تفصیل این بحث، مراجعه شود به کتاب‌های تاریخ رم ج ۲ ص ۳۳۴ -۳۳۹ تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۹- اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز - الیهود فی القرآن.

۲- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۴۰.

۳- سیرهٔ ابن هشام ج ۱ ص ۳۵.

۴- قُتِلَ اَصحابُ الاُخدودِ اَلنّارِ ذاتِ‌الوَقُودِ اِذهُم عَلَیها قُعُودٌ وَ هُم عَلی مَا یَفعَلونَ بِالمُومِنینَ شُهُودٌ وَ مَا نَقَمُوا مِنهُم اِلّا اَن یُومِنُوا بِاللهِ اَلعَزیزِ الحَمید آتش‌افروزان گودال‌ها هلاک شدند، وقتی که بر کناره گودال نشسته بودند و شکنجه‌هائی که به مؤمنان می کردند، نگاه می‌نمودند، خرده‌ای به مؤمنان نمی گرفتند جز اینکه آن‌ها به خدای قادر و ستوده ایمان آورده بودند (سوره بروج آیهٔ ۸).

ولی در مقام عمل، از نصوص زیر که مردم را ترغیب به مبارزه و جنگ و خونریزی می‌کند، پیروی می‌نمایند:

در انجیل متی از قول حضرت مسیح(ع) نقل می‌کند: «گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم، نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را»[۱].

و در انجیل لوقا اضافه می‌نماید: «من آمدم تا آتشی در زمین افروزم... آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخشم، نه بلکه به شما می‌گویم تفریق را»[۲].

درست است تا زمانی که مسیحیان، زیر نفوذ و فشار کهنه یهودیان خودخواه قرار داشتند، به شعار بشر دوستی و علاقهٔ به همنوع، عمل کرده مبشر صلح و انسان دوستی بودند.

اما از روزی که امپراتوری روم، آئین مسیحیت را به عنوان دین رسمی پذیرفت، و مسیحیان، از فشار و اسارت یهود، نجات یافتند، و دارای استقلال و حاکمیت و قدرتی شدند، روش صلح دوستی و علاقهٔ به همنوع را فراموش کرده نسبت به پیروان آئین دیگر، آنچنان بد رفتاری کردند و به اندازه‌ای قساوت و بی‌رحمی از خود نشان دادند، که گویا تنها نصوص «آتش افروزی و شمشیرکشی و آدمکشی و قساوت» از پیامبر آن‌ها رسیده بود، نه عباراتی مانند: «اگر به صورت راست تو سیلی زدند، طرف چپ را نیز، نگهدار، شنیده‌اید که گفته شده است، همسایهٔ خود را محبت نما و با دشمن خود، عداوت کن، اما من به شما می گویم: که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنکه از شما نفرت کند، احسان کنید، و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید»[۳].

از قرن دوازدهم به بعد، در بسیاری از کشورهای اروپائی و غیره مانند: اسپانیا، پرتقال، لهستان، فرانسه، انگلستان، آلمان، هلند، هزاران نفر یهودی، به دست مسیحیان بشر دوست، از وطن آواره شده و چه بسا در دریا غرق و یا در آتش سوختند!

۱- انجیل متی باب دهم آیه ۳۴.

۲- انجیل لوقا باب ۱۲ آیهٔ ۴۹- ۵۱.

۳- انجیل متی باب ۵ آیهٔ ۴۴.

در این سرزمین‌ها حکومت‌های مسیحی، یهودیان را به پذیرفتن آئین نصرانیت، مجبور می‌نمودند، چنانچه آنان، از قبول تعمید، و پذیرش آئین مسیح، خودداری می کردند، کوچک ترین بهانه‌ای کافی بود که جان و مال و ناموس آنان را مورد تجاوز، قرار دهند و همه گونه حقوق انسانی و آزادی‌های مشروع را از آنان، سلب نمایند!

اصولاً زندگی یهودیان، در این کشورها، رقت بار بود، مسیحیان، به آنان، به چشم حقارت می‌نگریستند و آنان را بی‌وطن و خوک سیاه می‌خواندند[۱].

«ویل دورانت» دربارهٔ در بدری و نابسامانی زندگی یهود، در این سرزمین‌ها چنین می‌نویسد: «اسپانیای مسیحی، یک هزار سال تمام، آن‌ها را مورد تعقیب و آزار قرار داده بود، مالیات‌های غیر عادلانه بر آن‌ها تحمیل کرده بود، به زور از آن‌ها وام گرفته، املاک و اموالشان را مصادره کرده، خودشان را کشته و یا اجباراً تعمید داده بود، حتی در کنیسه‌ها آن‌ها را به استماع خطابه‌ها موعظه‌های مسیحی مجبور ساخته و به زور، عیسوی گردانیده بود. آن‌ها مجبور بودند علامت ممیزه‌ای (غیار) بر جامهٔ خویشتن بدوزند، یهودیان، حق استخدام و به مزدوری گرفتن خدمت‌گزار مسیحی را نداشتند، پزشکان آن‌ها نمی‌توانستند، بیماران مسیحی را معالجه کنند، یا برایشان نسخه بنویسند، اگر یک مرد یهودی، با زنی مسیحی، وصلت می کرد، یا همخانه می‌شد، سزایش، مرگ بود.

و در جای دیگر از تاریخ تمدن خود، می نویسد: «... اما مسیحیان پرتقالی به رقابت‌های اقتصادی یهودیان، خواه تعمدی یافته و خواه تعمید نیافته با دیدهٔ انزجار می نگریستند، هنگامی که یکی از یهودیان، در وجود معجزه‌ای که مسیحیان، مدعی بودند، در کلیسائی در لیسبون (اشبونه) وقوع یافته شک کرد، مردم قطعه قطعه اش کردند، سه روز تمام، قتل عام یهودیان، ادامه داشت، دو هزار یهودی کشته شد، و صدها تن، زنده به گور گردید!»[۲].

۱- در این زمینه مراجعه شود به تاریخ تمدن ویل دورانت جلدهای ۱۸-۱۹- ۲۰.

۲- تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۸.

خون‌ریزی میان مسیحیان!

اعمال وحشیانه و رفتار ظالمانه‌ای که ارباب کلیسا و مسیحیان، نسبت به پیروان آیین‌های دیگر، انجام داده‌اند، گواه خوبی بر نبودن «آزادی مذهبی» در این آئین است، اما باید توجه داشت که این گونه سختگیری‌ها و جدال و خون‌ریزی‌ها اختصاص به پیروان آیین‌های دیگر و ملحدان و نوکیشان، نداشته بلکه شامل حال افراد مسیحی نیز بوده است!

سختگیری‌های فوق‌العاده و توان‌فرسای کلیسا نسبت به مردم، فروش «آمرزشنامه» از ناحیهٔ پاپ‌ها، وضع قوانین غیر عقلائی از قبیل تحریم ازدواج برای کشیشان و راهبه‌ها، برقراری رسوم مسخره و بی‌اساس «عشاء ربانی»، اختصاص دادن تفسیر و تعبیر کتاب مقدس، به پدران روحانی، قرار دادن مالیات‌های سنگین و کمرشکن بر مردم به نفع کلیسا و صدها نظایر این گونه کارهای دور از حقیقت و ظالمان موجب گردید که گروهی از روشنفکران مسیحی مانند: لوتر، زوینگلی، ژان کالون، ویکلیف، علیه ارباب کلیسا قیام کردند و اعمال نادرست و روش‌های ناپسند آنان را سخت، مورد انتقاد قرار دادند.

از آنجا که مردم زجر کشیدهٔ مسیحی نیز خواهان رهائی از زیر یوغ تکالیف کمرشکن و سختگیری‌های کلیسا بوده می خواستند اصلاحاتی در امور کلیسا و روش های ظالمانهٔ آن صورت گیرد، از این جهت با پرچم‌داران انقلاب، هم آواز گشته با آنان همکاری جدی آغاز نمودند.

بدیهی است که ارباب کلیسا به منظور استقرار حکومت جائرانهٔ خویش، و سرکوب کردن اصلاح‌طلبان جسور، آخرین تیری که در ترکش داشتند، برای خاموش کردن این سر و صداها به سوی آزادی‌خواهان، پرتاب نمودند!

در نتیجهٔ این جدال و کشمکش‌ها، دسته و شعبه‌های تازه‌ای در مسیحیت، پدید آمد و میلیون‌ها نفر جان خود را بر سر طرفداری از مرام خود، از دست داده‌اند!

اعمال وحشیانه و رفتار ظالمانه ای که دسته های مختلف مسیحی نسبت به یکدیگر انجام داده‌اند، آنچنان غیر انسانی بوده که یک انسان بی‌طرف، هیچ گاه نمی‌تواند باور کند که پیروان یک آئین، تا این اندازه هم ممکن است نسبت به یکدیگر، مرتکب جنایت و سفاکی گردند!!

در زمان «شارل» نهم و «کاترین دو مدیسی» کاتولیک‌ها (پیروان کلیسا) در روز عید «سن بار تلمی» دست به قتل عام مسیحیان «پروتستانی» زدند.

در این واقعه که در ۲۲ اوت ۱۵۷۲ صورت گرفته از سپیده دم تا حوالی ظهر، در حدود ۲۰۰۰ نفر تنها در پاریس قتل عام شدند!

این کشتار وحشیانه تا چهار روز ادامه پیدا کرد و مجموع کشته شدگان این واقعه را تا ۲۵۰۰۰ تخمین زده‌اند و می گویند: در این قتل عام، رودخانهٔ «سن» از خون کشتگان، سرخ‌فام گردیده اجساد مقتولین در آن شناور گردید!

از سال ۱۵۶۲ تا ۱۵۸۹ در فرانسه هشت جنگ وحشتناک و خونین پدید آمد و هزاران نفر کشته و میلیون‌ها تومان خسارت به ملت فرانسه وارد شد و انگیزهٔ آن جنگ‌ها جز اختلافات مذهبی میان پیروان آئین مسیح، نبوده است و لذا به نام «جنگ‌های مذهبی» از آن‌ها در کتب تاریخ یاد شده است!

اسلام و همزیستی مذهبی

اگر فکر «همزیستی مذهبی» پس از گذشت قرن ها و تلاش پیگیر مردان از خود گذشته و متفکر، در اروپا به مرحلهٔ عمل در آمده و برای آن سامان، ارمغان تازه‌ای به شمار می رود، برای مسلمانان، یک دستور کاملاً سادهٔ دینی است که چهارده قرن قبل، با صراحت اعلام شده و زمامداران اسلام و آحاد مسلمین، در تحقق بخشیدن آن از هیچ گونه فداکاری دریغ نورزیده‌اند.

کسی که با متون اصیل و مدارک دست اول اسلامی و تاریخ پر از فراز و نشیب آن، آشنائی درستی داشته باشد، به خوبی می داند که اسلام، نه تنها به پیروان مذاهب آسمانی، حق حیات می‌دهد و نسبت به آنان، کوچک‌ترین اهانت و تحقیر را روا نمی‌دارد، بلکه خود را موظف می‌داند که در قلمرو حکومت خویش، از آنان، حمایت کند و وسایل رفاه و آسایش آنان را به نحو شایسته‌ای فراهم سازد.

بنابراین، روش اسلام، در برابر ادیانی که جنبهٔ آسمانی آن‌ها محفوظ است و از منبع درستی سرچشمه گرفته اند تنها آزادی بخشیدن و رسمیت دادن نیست، بلکه روشی است که باید نام آن را «حمایت و سرپرستی» گذاشت.

برای آنکه با حقیقت این امر، آشنا شویم، لازم است متون و مدارک دست اول اسلامی و تواریخ زندهٔ آن را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم، تا ببینیم که: اسلام چگونه فکر همزیستی مذهبی را در قلمرو حکومت خود، عملی می‌سازد؟!

اسلام و آزادی عقیده

اسلام، برای عملی ساختن اصل «همزیستی مذهبی» از راه های مختلفی وارد شده که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- اکراه و اجبار، در اعتقادات قلبی راه ندارد.

عقائد قلبی و معتقدات مذهبی اشخاص، روی علل و مقدمات خاصی به وجود می آید طرز ساختمان جسمی و ترکیبات بدنی، شرائط زمانی و مکانی زندگی افراد، نحوهٔ تغذیه و تعلیم و تربیت، و صدها عوامل دیگر، هر کدام به نوبهٔ خود، در به وجود آوردن افکار و عقائد و مرام های گوناگون، اثرات غیر قابل انکاری دارند و برای تغییر دادن، آن، بایستی از همان طرق طبیعی یعنی راه منطق و استدلال و تعلیم و تربیت، وارد شد، نه اجبار و اکراه و فشار.

زیرا اکراه و اجبار نمی تواند عقائدی را که روی علل خاصی در حوزهٔ فکر انسان پدید آمده از بین ببرد؛ و به عبارت دیگر طبیعت اعتقادات قلبی، طوری است که اکراه و اجبار، برنمی‌دارد، نهایت چیزی که از آن، حاصل می‌شود، ازدیاد روح عداوت و تقویت کمپلکس ها و و عقده‌ها است که در صورت از بین رفتن موانع، خطرات جبران‌ناپذیر و عکس‌العمل‌های خطرناکی به دنبال دارد.

قرآن شریف، در چند آیه به این حقیقت تصریح می کند:

«لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، یعنی: در دین اکراه و اجبار نیست، زیرا راه سعادت و کمال، از گمراهی و ضلالت، باز شناخته شده است[1].

۱- سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۶.

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعًاأَفَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»
یعنی: اگر پروردگارت بخواهد، همگی مردم روی زمین، ایمان می‌آورند، آیا تو برای آنکه مردم، ایمان بیاورند، می‌خواهی آنان را مجبور کنی؟[۱]

خداوند، در تعقیب همین منظور، در آیات چندی به پیغمبرش دستور می‌دهد که تو برای نشان دادن راه حق از باطل، و ارشاد خلق، آمده ای نه به منظور در فشار قرار دادن مردم و اجبار و اکراه آنان.

تو وظیفه داری به مردم بگویی: «راه است و چاه و دیدهٔ بینا و آفتاب، تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش» اما اگر با این حال، از ارشاد و هدایت تو سو باز زدند، دیگر به تو مربوط نیست، غصهٔ آنان را هم مخور، «بگذار تا بیفتند و بینند سزای خویش» اینک به آیات زیر توجه فرمایید:

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْیَکْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ نَارًا»[۲] یعنی: و بگو این حق از پروردگار شما است هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد منکر شود که ما برای ستمکاران آتشی فراهم کرده‌ایم.

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَقُولُونَ وَمَا أَنتَ عَلَیْهِم بِجَبَّارٍ فَذَکِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن یَخَافُ وَعِیدِ»[۳] یعنی: ما به آنچه که کفار می‌گویند، داناتریم، لیکن تو نسبت بآنها جبار و در فشار قرار دهنده نیستی، پس هر که را که از اعلام خطر ما بترسد، با قرآن، پندش ده.

«فَذَکِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَکِّرٌ لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُسَیْطِرٍ»[۴] یعنی: تذکربده، وظیفهٔ تو تنها تذکر است، تو بر آن‌ها حق اکراه و اجبار نداری.

و در سورهٔ انعام نیز می‌فرماید: «قَدْ جَاءکُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا وَمَا أَنَاْ عَلَیْکُم بِحَفِیظٍ» یعنی: از جانب پروردگار شما شواهد و دلائلی برای یافتن حق

۱- سورهٔ یونس آیهٔ ۹۹.

۲- سورهٔ کهف آیهٔ ۲۹.

۳- سورهٔ ق آیهٔ ۴۵.

۴- سورهٔ غاشیه آیهٔ ۲۲.

به سوی شما آمده است، پس هر که در پرتو این شواهد و دلائل، حق را به بیند، به نفع خویش دیده و هر که از دیدن آن، دیده بر بندد، بزیان خود کوشیده است و من مراقب اعمال و مسئول افعال شما نیستم»[۱].

و در سوره یونس می‌فرماید، «وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ» یعنی: اگر تورا تکذیب کردند، بگو: عمل من خاص من است و عمل شما خاص شما است شما از عملی که من می کنم بیزارید و من نیز از اعمالی که شما می کنید، بیزارم»[۲].

و در سورهٔ شوری نیز می فرماید: «و برای برقراری وحدت کلمه، دعوت کن و چنان که فرمانت داده‌اند، استوار باش و از هوس هایشان پیروی مکن، و بگو به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان دارم، و فرمان یافته‌ام که میان شما عدالت کنم، خدای یکتا پروردگار ما و پروردگار شما است، اعمال ما خاص ما است، و اعمال شما خاص شما است، خصومتی میان ما و شما نیست، خدا ما و شما را جمع خواهد کرد، و سرانجام، سوی او است».

اسلام هیچ گاه پیروان ادیان دیگر را مجبور نمی کند که از آئین خود دست کشیده جزء پیروان اسلام، در آیند بلکه به آن‌ها آزادی می‌دهد تا دربارهٔ دین درست بیندیشند: «قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ»[۳] بگو آیا دربارهٔ خدای یکتا با ما مجادله می کنید؟[۴] او پروردگار ما و شما است، اعمال ما خاص ما است و اعمال شما خاص شما است و ما اخلاص مندان اوئیم».

و در سورهٔ آل عمران، در همین زمینه می‌فرماید: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا

۱- سورهٔ انعام آیهٔ ۱۰۴.

۲- سورهٔ یونس آیهٔ ۴۱

۳- شوری آیهٔ ۱۵.

۴- بقره آیهٔ ۱۳۹.

عَلَیْکَ الْبَلاَغُ وَاللّهُ بَصِیر بِالْعِبَادِ»[۱] اگر با تو محاجه کردند، بگو من روی خود و پیروانم را به خدا تسلیم کرده‌ام و به اهل کتاب و مشرکین بگو که آیا اسلام آورده‌اید؟ اگر اسلام آورده‌اند، هدایت یافته‌اند، و اگر پشت کردند، تو به وظیفهٔ تبلیغی خود عمل کرده، خدا بندگانش را می‌بیند.

و در سورهٔ مائده وظیفهٔ رسالت و پیامبری را این طور خلاصه می‌کند: «مَّا عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاَغُ وَاللّهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَکْتُمُونَ»[۲] وظیفهٔ پیغمبر، جز تبلیغ و ارشاد نیست، خدا آنچه را که آشکار کنید و یا نهان دارید می‌داند.

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلی رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبینُ»[۳] فرمان خدا و پیغمبرش را اطاعت کنید و از نافرمانی بر حذر باشید، اگر پشت کردید، بدانید وظیفهٔ پیغمبر ما جز تبلیغ آشکار و روشن چیز دیگر نیست.

و در سورهٔ شوری نیز می‌فرماید: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا»[۴]

اگر از تو روبرگرداندند، ما تو را بر آن‌ها نگهبان و مسئول اعمالشان، قرار نداده‌ایم.

باید توجه داشت که: قرآن مجید، نمی‌گوید: چنانچه کفار، گوش به حرف پیغمبر ندادند، وظیفهٔ او اجبار و اکراه آنان، و یا اعدام و نابودی آنان است، بلکه می‌گوید: وظیفهٔ او جز تبلیغ روشن و ارشاد واقعی، چیز دیگر نیست.

این نوع آیات، درست همان روش تفتیش عقاید، و در فشار قرار دادن پیروان ادیان را به منظور تغییر عقیدهٔ قلبی آنان که در میان ارباب کلیسا و پیروان مذاهب دیگر، رواج داشته و عامل آن همه وحشی‌گری‌ها و خون‌ریزی‌ها گردیده است، تقبیح می‌کند، و صریحاً اعلام می‌دارد که این نوع فشارها هرگز نمی‌تواند افکار و عقائدی را که روی علل خاصی در افراد، پدید آمده است، تغییر دهد.

۱- آل عمران آیهٔ ۲۰.

۲- مائده آیهٔ ۹۹.

۳- مائده آیهٔ ۹۲.

۴- شوری آیهٔ ۴۸.

و لذا نه پیغمبر و نه دیگر آحاد مسلمین، حق ندارند، این راه غلط و غیر عاقلانه را انتخاب نمایند، وظیفهٔ آن‌ها تنها روشن کردن حقائق و ارشاد خلق است.

۲- بحث و مناظره بر اساس منطق و استدلال

اسلام، در عین آنکه عقائد پیروان ادیان آسمانی را محترم می‌شمارد، قسمتی از محتویات مذهب آنان را نادرست و غیر منطقی می‌داند و لذا به پیروانش دستور می‌دهد: در مقام ارشاد و هدایت آنان، برآیند، لیکن هنگام بحث و مناظرهٔ با آنان سعی کنند گفتارشان بر اساس منطق و استدلال و قانع کردن وجدان آنان، استوار باشد، نه جار و جنجال و خشونت ناشی از تعصبات بیجا.

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»[۱] با اهل کتاب، جز با بهترین و موثرترین روش‌ها بحث و مناظره نکنید...

«ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»[۲] مردم را تنها از راه برهان و دلیل روشن و پند و نصحیت نیکو به سوی خدایت دعوت کن، و با آنان با نیکوترین روش، به بحث و مناظره بپرداز.

بدیهی است بحث و مناظره‌ای که بر اساس مناطق و اقناع وجدان نباشد و با ارعاب و تهدید و خشونت و تعصبات نابجای دینی همراه باشد، چنین مناظره‌ای بجای آنکه مردم را از انحراف فکری و مذهبی نجات بخشد، روح دشمنی و کینه‌توزی را زیادتر می‌کند و لذا اسلام این راه را برای همیشه ترک گفته است.

۳- کلیهٔ ادیان آسمانی، کلاس‌های یک مدرسه‌اند.

اسلام، در مقابل پیروان مذاهب دیگر که خود را «ملت برگزیدهٔ خدا» و بهشت و نعمت‌های آن را مخصوص به خود می‌دانند، و ملت‌های دیگر را به حساب نیاورده و به هیچ می‌شمارند، معتقد است: کلیهٔ ادیان آسمانی کلاس‌های یک مدرسه و حلقه‌های یک

۱- سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۴۶.

۲- سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۵.

سلسله‌اند و آئین همهٔ آن‌ها اسلام بوده، برتری و بر گزیدگی جز در ایمان درست و عمل صالح، میسر نیست.

«گویند: یهودی یا نصرانی شوید، تا هدایت یابید، بگو ما از آئین ابراهیم که آیینی معتدل و خود او نیز از مشرکان نبوده پیروی می کنم، بگویید ما به خدا و آنچه که به ما نازل شده و آنچه که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او نازل گشته و آنچه که به موسی و عیسی عطا شده و به آنچه که به سایر پیغمبران از طرف پروردگارشان عطا شده است، ایمان آوردیم، و ما میان هیچ کدام از ایشان، فرقی نمی گذاریم، و در مقابل او تسلیم و مطیعیم»[1]

و در جای دیگر تصریح می کند: «اِنَّ الدّینَ عِنْدَاللّهِ الْاَسْلامُ وَ ماَ اْختَلَفَ الّذینَ اُوتُوالْکِتابَ اِلاّ مِنْ بَعْدِ ما جائَهُمُ الْعِلْمَ بَغْیاً بَیْنَهُم»[2] دین پسندیده نزد خدا اسلام است، اهل کتاب، دربارهٔ دین واقعی اختلاف نکردند، مگر از روی دانش و ستم بر یکدیگر.

این دو آیه به خوبی تصریح می کند که دین واقعی در جمیع دوران‌ها یکی و موسوم به اسلام بوده است. این اختلافات و ادعای برگزیدگی قومی بر قومی دیگر، فقط روی اغراض سوء و هوس‌های شیطانی پدید آمده و از درجهٔ اعتبار ساقط است.

اسلام، در تأیید همین حقیقت، افکار غرور آمیز و عقائد ناشی از تعصب ملت یهود و نصاری را که معتقد بودند تنها خود آن‌ها ملت برگزیدهٔ خداوندند و با مقام الهی رابطهٔ غیر قابل زوال، دارند، و پیروان مذاهب دیگر، محکوم به تبعیت از آنان و تسلیم در برابر آنانند شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهد و تصریح می کند که: اسلام طرفدار اسم بی‌مسمی نیست، اسلام خود را با اسم «یهودی» و «نصرانی» و «صابئی» و «مجوس» و «اسلام» دلخوش نمی کند، او طرفدار واقعیت است حقیقت دین‌داری هم، جز در سایهٔ ایمان درست نسبت به خدا و روز قیامت و عمل شایسته پیدا نمی‌شود.

۱- وَقالُوا کُونُوا هُودًا اَوْ نَصارَی تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْراهِیمَ حَنِیفًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ قُولُوا آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَیْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَی إِبْرَاهِیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِیَ مُوسَی وَعِیسَی وَمَا أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِن رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۵).

۲- آل عمران آیهٔ ۱۹.

«یهود و نصاری گفتند: «ما پسران خدا و دوستان برگزیدهٔ او هستیم! (ای پیامبر) بگو: اگر چنین است پس چرا خدا به خاطر گناهانتان، شما را عذاب می کند، شما دو ملت هم، مانند دیگران، افرادی از انسان‌های مخلوق هستید خداوند آنکه را بخواهد می‌بخشد و آن را که بخواهد عذاب می کند سلطنت مطلق آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌ها است، مخصوص خدا است، بازگشت همهٔ موجودات، به سوی او است»[۱]

و در سورهٔ بقره، در مقام رد عقائد خرافی یهود و نصاری چنین می گوید: «گفتند هیچ کس به جز یهودیان و مسیحیان، در بهشت الهی وارد نمی‌شود، این پندارها و ساخته‌های فکر آنان است، (ای پیامبر) بگو: دلیل و برهانتان را بر این سخن، بیاورید، اگر راست می گویید، آری هر آنکه با سراسر وجود خود، در برابر خدا تسلیم شود و نیکو کار باشد، پاداش نیک او در پیشگاه پروردگار است، اینان، هیچ گونه ترسی ندارند، و هیچ اندوهی برایشان نیست»[۲]

و دربارهٔ اینکه اسلام، تنها طرفدار اسم نیست بلکه طرفدار واقعیت است چنین می گوید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» کسانی که به این دیانت گرویده‌اند، (مسلمان شده‌اند) و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی شده‌اند، هر کدام که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و عمل صالحی انجام داده‌اند، مزد ایشان نزد پروردگارشان، محفوظ است، اینان هیچ گونه ترسی ندارند، و هیچ اندوهی بر ایشان نیست»[۳].

۱- وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (سورهٔ مائده آیهٔ ۱۸).

۲- وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ (سوره بقره آیات ۱۱۲- ۱۱۱).

۳- سورهٔ بقره آیهٔ ۶۲.

پر واضح است که این طرز فکر، تعصبات سیاه مذهبی و حس برتری‌جویی غلط پیروان مذاهب را نسبت به یکدیگر، از بین می‌برد و روح همزیستی مسالمت‌آمیز را در پیروان ادیان، پدید می‌آورد و آنان را به جای تفاخرات بی‌جا و داشتن افکار غرورآمیز، به واقعیت ایمان به خدا و روز جزا و رفتار شایسته که تمام پیغمبران، مردم را بدان دعوت می‌نمودند، ترغیب و تحریص می‌نماید[1].

۴- زندگی بر اساس نیکی و عدالت

اسلام، صرف‌نظر از راه‌های گذشته که درس همزیستی مسالمت‌آمیز را به پیروان خود می‌آموخت، در موضوع چگونگی روابط و رفتار مسلمانان، با توده‌های غیر مسلمان، تصریح می‌کند که نه تنها نباید با نظر بغض و کینه و دشمنی به پیروان مذاهب دیگر، نگریست بلکه باید آن‌ها را مورد احسان و محبت قرار داد: «لا يَنْهاكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّما يَنْهاكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِينَ قاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ وَ ظاهَرُوا عَلى إِخْراجِكُمْ» خداوند شما را از نیکی و احسان به افراد غیر مسلمانی که در امر دین با شما نجنگیده و از سرزمینتان بیرونتان، نکرده‌اند، منع نمی‌کند، خدا انصاف گران را دوست

۱- برخی پنداشته‌اند که آیه فوق و نظایرش، اعمال پیروان مذاهب دیگر را صحیح می‌داند و معتقد است: یهود، نصاری، مجوس، صابئی و... در صورتی که به خدا و قیامت مؤمن، و به اعمال نیکو و شایسته عامل باشند، رستگار خواهند بود!

ولی طبق بیان بالا این نوع آیات، در پاسخ افکار غرورآمیز یهود و نصاری است که خود را ملت برگزیدهٔ خدا، بهشت و نعمت‌های آن را مخصوص به خود می‌پنداشتند و دیگران را به حساب نمی‌آوردند.

قرآن می‌خواهد به آنان بگوید که: در پیشگاه خدا اسم خریدار ندارد، واقعیت لازم است، آن واقعیت عبارت از: ایمان به خدا و قیامت و انجام اعمال شایسته است؛ و این اصول سه‌گانه جز در سایهٔ دین محمد که از هر گونه تحریف و دستبرد دشمنان، محفوظ است، پیدا نمی‌شود، خداپرستی، و انجام‌شناسی و رفتار پیروان مذاهب دیگر، آمیختهٔ با شرک و انحراف است (برای فهم درست این آیه همان‌طور که آورده‌ایم مراجعه شود به تفسیر المیزان ج ۱).

می‌دارد خدا تنها از دوستی با کسانی منع می‌کند که به خاطر دینتان، با شما جنگیده‌اند و شما را از سرزمینتان بیرون رانده و در بیرون کردنتان، از همدیگر، پشتیبانی کرده‌اند...»[۱].

خداوند، در این آیات، از احسان و عدالت، نسبت به افراد غیر مسلمان، ستایش می‌کند، تنها دوستی با مردمی را منع می‌کند که با مسلمانان، سر ستیز و مخالفت دارند و این دشمنی را به صورت تجاوز آشکار و یا خیانت پنهان. ابراز می‌دارند.

بدیهی است که دوستی با چنین مردمی جز تیشه به ریشهٔ اسلام زدن، و بنیان این آئین مقدس را منهدم کردن، ثمرهٔ دیگری نخواهد داشت.

و از این رو هیچ گاه نباید انتظار داشت که اسلام، چنین مودتی را تصدیق نماید.

گفتاری از زمامداران اسلامی

سفارش‌های اکیدی از پیامبر اسلام، و دیگر از زمامداران اسلامی، دربارهٔ زندگی مسالمت‌آمیز مسلمین با پیروان مذاهب دیگر رسیده که همهٔ آن‌ها همان روح همزیستی مذهبی را که قرآن، در پیروان خود دمیده است، تأکید می‌کند؛ و ما اکنون نمونه‌هائی از آن سفارشات را در اینجا می‌آوریم:

پیغمبر اسلام فرمود: «مَنْ آذَى ذِمِّيًّا فَأَنَا خَصْمُهُ وَمَنْ كُنْتُ خَصْمَهُ خَصَمْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «هر کسی اهل ذمه را اذیت کند، دشمن او خواهم بود و هر کسی من دشمنش باشم، روز قیامت، دشمنیم را نسبت به او آشکار خواهم نمود»[۲].

و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مَن ظَلَمَ مُعاهَدا، أوِ انتَقَصَهُ، أو كَلَّفَهُ فَوقَ طاقَتِهِ، أو أخَذَ مِنهُ شَيئا» هر کسی به یکی از معاهدین اسلام، ستم روا دارد و بالاتر از طاقت او تکلیفی بر او تحمیل کند، در روز قیامت من خودم، دشمن او خواهم بود[۳].

۱- سورهٔ ممتنه آیات ۸-۹.

۲- روح الدین الاسلامی ص ۲۶۰ – عدالت و قضاء در اسلام ص ۵۷.

۳- روح الدین الاسلامی ص ۲۶۰ – عدالت و قضاء در اسلام ص ۵۷.

و نیز فرموده است: «من آذی ذمیاً فقد آذانی» «هر کسی اهل ذمه را اذیت کند، مرا اذیت کرده است»[۱].

و باز از آن حضرت است که فرمود: «من قذف ذمیا حدله یوم القیامه بسیاط من نار» ــ هر کس پیروان مذاهب دیگر را که در ذمهٔ خدا قرار دارند، تهمت بزند، در روز قیامت با تازیانه‌های آتشین، مجازات خواهد شد»[۲].

و باز از آن حضرت نقل شده است که: «مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا أَوْ انْتَقَصَهُ أَوْ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ أو أخذ له شيئًا بغير حقِهِ فَأَنَا حَجِيجُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» هر کسی به هم پیمانی از غیر مسلمین، ستم کند، یا حقش را تضییع نماید، یا بالاتر از طاقش تکلیفی بر او تحمیل کند، یا چیزی بدون رضایتش از او بگیرد، من در روز قیامت با او محاجه خواهم کرد»[۳].

علی(ع)، در ضمن فرمانی که به مالک اشتر استاندارش در مصر، صادر فرمود دربارهٔ مردم آن سامان که در حدود پانزده میلیونشان مسیحی و غیر مسلمان بودند، چنین تصریح می‌کند: «وَ لاَ تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي اَلدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي اَلْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمُ اَلزَّلَلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ اَلْعِلَلُ وَ يُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي اَلْعَمْدِ وَ اَلْخَطَإِ فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلِ اَلَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اَللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ» نسبت به مردم قلمرو حکومت خود، همچون درنده‌ای خونخوار مباش که خوردن ایشان را غنیمت شماری زیرا آنان دو دسته‌اند: یا برادر دینی تواند، و یا در آفرینش همانند تو، بنابراین از عفو و گذشت خود، آنچنان، آنان را بهرمندساز که دوست داری خدا از عفو و اغماض خود، به تو ارزانی دارد»[۴].

۱- روح الدین الاسلامی ص ۲۶۰ – عدالت و قضاء در اسلام ص ۵۷.

۲- روح الدین الاسلامی ص ۲۶۰ – عدالت و قضاء در اسلام ص ۵۷.

۳- التعصب و التسامح بین المسیحیه و الاسلام ص ۴۱.

۴- نهج‌البلاغه محمد عبده ج ۳ ص ۹۴.

آزادی در اجرای مراسم مذهبی

عهدنامه‌هایی که پیامبر اکرم و دیگر از زمامداران اسلامی، با پیروان مذاهب دیگر، بسته‌اند، در آن‌ها به آزادی عقیده و آزادی مراسم مذهبی و داشتن معابد و تعمیر و ترمیم آن تصریح شده است.

عهدنامه ای که پیغمبر اسلام، در سال دوم هجرت، برای مسیحیان سرزمین سینا به خط علی‌بن ابیطالب، نوشته است، همزیستی مذهبی در آن، به شکل کاملاً روشنی به چشم می‌خورد «... من عهد می کنم کشیش و راهب آنان را تغییر ندهم و اشخاص تارک دنیا را از صومعه نرانم و مسافر را از سفر، باز ندارم، و نمازخانه‌ها و خانه‌های آنان را خراب نکنم، و چیزی از کلیساهای آنان، برای ساختمان مسجدها نیاورم، و هر کس از مسلمانان، چنین کند، پیمان خدا را شکسته است...

به هیچ کس از آنان، نباید زور گفته شود، و باید با مدارا با آنان، رفتار شود و آزاری به آن‌ها نرسد، و هر جا باشند، معزز و محترم خواهند بود...

اگر کلیساهای آنان، محتاج ترمیم باشد، مسلمانان، باید به آنان، کمک کنند، و مسیحیان، در اعمال مذهبی خود، کاملاً آزادند...»[۱]

و نیز عهدنامه‌ای که پیغمبر اسلام، با نصارای نجران، بسته است، آزادی مذهبی آنان را چنین تضمین می کند: «... هیچ کشیش، یا زاهدی از کلیسا یا حومه‌اش اخراج نخواهد شد، هیچ گونه تحمیل و یا تحقیری بر آن‌ها نخواهد شد، و همچنین اراضی آن‌ها به وسیلهٔ لشکریان ما اشغال نخواهد شد، آن‌هایی که در خواست عدالت کنند به آن‌ها اعطا خواهد شد...»[۲]

عهدنامهٔ خلیفهٔ دوم با مردم «ایلیاء»

پیمانی که خلیفهٔ دوم، با مردم ایلیاء «بیت‌المقدس» بسته است، به اصل همزیستی مذهبی، این‌طور تصریح می کند: «بسم الله الرحمن الرحیم».

۱- تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۴ ص ۱۲۰.

۲- فتوح البلدان بلاذری ص ۶۵.

این امانی است که بندهٔ خدا عمر، زمامدار مسلمان‌ها، به مردم «ایلیاء» داده است؛ او ایشان را بر جان و مال و کنیسه‌ها و صلیب‌هاشان، به بیماران و تندرستانشان و به سایر ملت‌هاشان، و دیانت‌هاشان امان داده است، و به موجب آن کنیسه‌هاشان اشغال نخواهد شد، و ویران نخواهد گشت، و چیزی از آن کنائس و اطراف آن، و از صلیب‌ها و اموال مردم، گرفته نخواهد شد؛ و از جهت دین و عقیده اکراه و فشار وارد نخواهد گشت، و به کسی زیانی وارد نخواهد شد، و احدی از یهود، با مردم ایلیا هم مسکن نخواهد شد، و در برابر این پیمان، مردم ایلیا مانند افراد دیگر شهرها باید جزیه بپردازند، و رومیان و دزدان را از آنجا بیرون کنند، پس هر یک از ایشان که از شهر بیرون روند، بر جان و مال خود، ایمن خواهند بود، تا به مأمن خود برسند، و هر کس در شهر بماند در امان خواهد بود، و باید همان جزیهٔ مقرر را بپردازد.

و هر کس از مردم ایلیا که بخواهد با رومیان برود و مال و صلیب خود را ببرد، بر جان و مال و صلیب خود ایمن خواهد بود، تا به مأمن خود برسد، هر که بخواهد با رومیان برود، و هر که به خواهد به وطن و اهل خود باز گردد، زیرا تا زمان درو فرا نرسد، چیزی از ایشان گرفته نخواهد شد.

آنچه که در این پیمان آمده، مورد تعهد خدا و پیامبرش و خلفاء و مؤمنین است...»[1]

همین تعالیم اولیهٔ اسلامی بود که به پیروان مذاهب دیگر، اجازه می داد در سرزمین های اسلامی مانند دیگر آحاد ملت، زندگی کرده از سماحت و گذشت حکومت اسلامی بهره‌مند گردند.

این تعالیم زنده و جاویدان، نه تنها به پیروان مذاهب دیگر، حق حیات می دهد، بلکه به آن ها اجازه می دهد که مراسم مذهبی و شعائر دینی خود را حفظ کرده مقررات مذهبی خود را بکار بندند.

طبق این تعالیم آسمانی، پیروان مذاهب دیگر (اهل ذمه) حق دارند در کشور اسلامی از «آزادی مذهبی» به معنی واقع کلمه بهره‌مند گردند، کسی حق ندارد کنائس و معابد آنان را خراب کند، صلیب‌هایشان را نابود سازد.

۱- تاریخ طبری ج ۵ ص ۲۴۰۶ فرهنگ قصص قرآن ص ۴۸ .

آن‌ها حق دارند: مرافعاتشان را در محاکم خود و یا محاکم اسلامی حل کنند، با آن که شراب و گوشت خوک در اسلام، حرام است، آن‌ها می‌توانند: طبق تعلیمات مذهبیشان، از آن‌ها استفاده کنند، در اعیاد و مراسم مذهبی مخصوص به خود، از حضور در محضر قضا و محاکم اسلامی معافند.

آیا جهاد اسلامی به منظور تحمیل عقیده است؟!

برخی از نویسندگان مغرض، و مبلغان مزدور مسیحی، شایع کرده اند که: اسلام، دین شمشیر و زور است، و جهاد اسلامی، به منظور تحمیل عقیده و سلب آزادی از پیروان مذاهب دیگر، می‌باشد!

«ماکدونالد» در کتاب «دایرةالمعارف اسلامی» می نویسد: وظیفهٔ دینی هر فرد مسلمانی است که اسلام را با شمشیر و زور، انتشار و گسترش دهد!»[1]

کسی که با فتوحات مسلمین، و مدارک دست اول اسلامی، آشنائی درستی داشته باشد، به خوبی می داند که این نوع شایعات، جز به منظور تضعیف روحیهٔ ملل اسلامی و کشتن روح فداکاری و مبارزهٔ در آنان، و جلوگیری از پیشرفت و نفوذ اسلام، در جهان، پدید نیامده است!

محال است انسان منصفی، از تاریخ پر افتخار اسلام، و قوانین جنگی آن، آگهی درستی داشته باشد، در عین حال، معتقد باشد که: اسلام، دین زور و شمشیر است و از راه جنگ، عقیده‌اش را به پیروان مذاهب دیگر، و ملل مغلوبه تحمیل، می‌نماید!

اسلام، بر خلاف اقوام و ملل وحشی و زمامداران خودسر جهان، که به منظور کشورگشائی، استثمار و غارت سرمایه های ملی، افزودن بر نیروهای انسانی و احیاناً اشباع عطش خونریزی و عاطفهٔ غرورآمیز ملی و مذهبی خود، دست به جنگ و خونریزی، دراز می کردند، و چه بسا پس از خاتمه جنگ، عقائد و افکار خود را بر ملل مغلوب، تحمیل می نمودند، تنها برای رفع ظلم و تحقق بخشیدن عدالت اجتماعی، و اعلای کلمهٔ حق،

۱- روح‌الدین الاسلامی ص ۳۶۳.

می جنگند، و هنگامی که آثار ستم و عدوان، از بین رفت، و محیط، از لوث تعدی و تجاوز، پاک شد، پیرو هر آیینی می تواند، در سایه حکومت اسلامی، از آزادی مذهبی، برخوردار گردد.

«دکتر مجید خدوری مسیحی» استاد علوم شرقی در دانشگاه «هاپکنس» در این باره می‌نویسد: «اسلام غیر از جهاد یعنی جنگ در راه خدا، انواع و اقسام جنگ‌ها را منسوخ کرد و از بین برد، فقط جنگی را مشروع و صحیح دانست که برای انجام یک مقصود دینی به کار رود، یعنی لازمهٔ اجرای قانون خدائی باشد، یا اینکه به منظور دفع تعدی و رفع تجاوز و تخطی، از آن، استفاده شود، و غیر از این، هیچ جنگی چه در محیط اخوت اسلامی و چه در خارج آن، مجاز و مباح نیست»[1] اسلام، تنها با مردمی می جنگد که بر بندگان مخلص خدا ستم روا بدارند، یا برای نابودی آنان، توطئه کنند، و یا پیمان‌هایی را که با آنان، بسته‌اند، بشکنند و یا مانع نشر عقائد و مبانی مذهبی درست اسلامی شوند.

در این صورت‌ها است که اسلام، جنگ را مشروع و جایز می‌شمرد و در غیر این موارد، اقدام به جنگ و خونریزی را فساد و آشوبگری می‌داند و برای اقدام کنندگان آن، مجازات سنگینی قرار داده است.

اینک، به آیاتی که در این زمینه نازل شده است، توجه فرمایید:

۱- جهاد به منظور دفاع از جان و جلوگیری از فساد و فتنه

به شهادت تاریخ، پیغمبر اسلام، بعد از بعثت، در حدود سیزده سال، در مکه در نهایت فشار و سختی به سر برد، در این مدت، مورد آزار و شکنجه قریش بود، و چون تصمیم قتل او را گرفته بودند، ناگزیر مجبور به هجرت شد، در مدینه نیز او را به حال خود نگذاشته از اذیت و آزارش صرف‌نظر نکردند!

در طول این مدت، یاران او به قدری در شکنجه و آزار بودند که در تاریخ کمتر نظیر آن، دیده شده است!

۱- جنگ و صلح در اسلام ص ۱۰۶.

هر گاه یاران آن حضرت، از آزار قریش، به او شکایت می کردند و از او اجازهٔ دفاع می گرفتند، حضرت آن‌ها را دعوت به صبر می‌فرمود، چه بسا یاران او در این گیرودارها بر اثر شکنجه‌های غیر انسانی قریش، جان دادند (مانند پدر و مادر عمار یاسر)!

و چون قریش، به همین مقدار اکتفا نکرده، با برانگیختن قبایل مختلف مشرکین، تصمیم داشتند: محمد و یارانش را که از خانه و کاشانهٔ خود، آواره شده و به انواع شکنجه و ستمگری ها و احیاناً خونریزی و کشتار، روبرو شده بودند، یکباره نابود کنند، در این وقت، فرمان جهاد، ضمن آیهٔ زیر، صادر شد و مسلمان ها آماده شدند تا از موجودیت خود، دفاع نمایند:

«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرضِ أَقَامُوا الصَّلوةَ وَ اتُواالزَّكوةَ وَ أَمِروا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوا عَنْ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ»[1] یعنی برای کسانی که مورد هجوم و تجاوز، واقع شدند، اجازه داده می‌شود که به طور متقابل به جنگ و دفاع به پردازند، خداوند به یاری آنان، توانا است، آنان که از شهر و دیار خود، بدون موجبی، مگر آنکه می گفتند: پروردگار ما خدای یکتا است، بیرون رانده شدند.

اگر خدا شر بعضی از مردم را به وسیلهٔ بعضی دیگر، دفع نمی کرد، هر آینه دیرها و کلیساها و معابد یهود و مسجدها که نام خدا در آن‌ها زیاد برده می‌شود، ویران می‌شد، خدا کسانی را که یاری او کنند، قطعاً یاری خواهد کرد که او نیرومند و توانا است همان کسان که اگر در زمین استقرارشان دهیم، نماز به پا می کنند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام، همهٔ کارها با خدا است.

این دستور، نخستین فرمانی است که در تاریخ تشریع اسلامی، دربارهٔ جهاد، صادر شده است.

۱- سوره حج آیه ۳۹-۴۱.

در فرمان فوق، صرف‌نظر از اینکه به ستمگری‌های کفار و سختگیری‌هائی که آنان، نسبت به مسلمین، روا داشته‌اند، تصریح شده که همین امر عامل مشروعیت جنگ آنان، با کفار می‌باشد، به طور کلی عامل مشروعیت جنگ را بقاء نام خدا و مظاهر حق و عدالت، می‌شمرد (ولولا دفع الله الناس ...) و در آخر کار، منظور نهایی از پیروزی در جنگ را نیز، توجه به خدا، برقراری عدالت اجتماعی، مبارزهٔ با فساد و دعوت به حق، معرفی می‌کند «الَّذینَ إن مَکَّنّاهُم فِی الأرضِ أقامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّکاةَ» نه کشورگشایی، غارت سرمایه‌های ملی و برتری‌جوئی‌های بیجا! به طوری که ملاحظه می‌کنید: اسلام، در این فرمان، به پیروان خود، اجازه نداده است بعد از پیروزی، پیروان مذاهب دیگر و یا مشرکان را به طور کلی از روی کرهٔ زمین، بردارند، و یا آزادی فکری و مذهبی را از آنان، سلب نمایند، بلکه روش عملی آنان را دعوت به حق و مبارزهٔ با فساد، معرفی کرده است.

به دنبال این فرمان، آیات دیگری نازل شد که در همهٔ آن‌ها موضوع دفع ظلم و از بین بردن فتنه، به چشم می‌خورد که از آن جمله است آیهٔ ۱۹۰ سورهٔ بقره: «وَ قَتِلُوا فی سَبیلِ اللّهِ الَّذینَ یُقَتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إنَّ اللّهَ لا یُحِبِ الْمُعْتَدینَ وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْث ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أخْرِجُوهُم مِّنْ حَیْث أخْرَجُوکُمْ وَ الْفِتْنَةُ أشدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَقَاتِلُوهُمْ حَتّی لاَ تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ لِلّهِ فَإنِ انتَهَوا فَلاَ عُدْوَانَ إلاَّ عَلَی الظَّالِمِینَ» با کسانی که در صدد جنگ با شما هستند، در راه خدا بجنگید، ولی هرگز از حد لازم و ضروری، تجاوز نکنید، خداوند، تجاوزکاران را دوست ندارد، هر کجا آنان را یافتید، بکشید و از آنجا که شما را بیرون کرده‌اند، بیرونشان کنید، فتنه، از کشتار بدتر است... با آنان، به خاطر ریشه‌کن کردن فتنه و نشر دین خدا بجنگید، و هر گاه آنان، به اقدامات خصمانهٔ خود، پایان دادند، دیگر دشمنی و ستیزگی جایز نیست، مگر دربارهٔ ستمگران و تجاوزکاران.

به طوری که این آیه صراحت دارد، انگیزهٔ مشروعیت جنگ با کفار، همان ستم کردن آنان، بر مسلمین، و بیرون راندن آنان، از شهر و دیارشان، و در فشار قرار دادن آنان، به خاطر عقیدهٔ خاص مذهبیشان است.

و هرگاه این فتنه ها از بین برود و مسلمین، در انجام وظائف و ابراز عقیدهٔ خود، آزادی کامل، پیدا کنند، در آن صورت، کسی را با کسی کاری نخواهد بود، پیروان هر آئین خود آزاد خواهند بود.

۲- جنگ در راه خدا

و از مباحثی که در گذشته تحت عنوان «دین شناسی» آورده‌ایم، این حقیقت آشکار شد که عدالت اجتماعی، تأمین نیازمندی‌های فردی و اجتماعی، و به طور کلی تحقق یافتن سعادت دنیوی و اخروی بشر، جز در سایهٔ «اسلام» ممکن نیست.

روی این اصل، اسلام، پیروان خود را موظف می‌داند که این برنامهٔ سعادت بخش را به مردمی که در منجلاب بدبختی و زیر یوغ حکومت‌های جبار، دست و پا میزنند، برسانند.

هرگاه زمامداران خود سر و فرمانروایان خودکامه، به خاطر آن که بیشتر بتوانند از گردهٔ تودهٔ ملت از همه جا بی‌خبر، سواری بگیرند، مانع تبلیغ و نشر آن شدند، و با نیرو و قدرت، از انتشار آن، جلوگیری به عمل آوردند، در این صورت، اسلام، به پیروانش دستور می‌دهد برای از میان بردن ستمگران و آزاد نمودن توده های اسیر و بدبخت، و گسستن زنجیرهای اسارت و بردگی ملت محروم، و به طور کلی از میان بردن آثار ظلم و تحقق بخشیدن عدالت اجتماعی به معنی واقعی آن، با آنان بجنگند، چنانچه دیگر از رسالت آن، جلوگیری به عمل نیامد و اسلام، برای روشن شدن افکار عمومی، آزادی در تبلیغ، داشت، در اینگونه موارد که طبعاً مردم فریفتهٔ آئین منطقی اسلام، خواهند شد، و جنگ و مبارزه نیز از بین خواهد رفت، پیروان مذاهب دیگر، می‌توانند، در سایهٔ حکومت اسلامی، از آزادی عقیده و ایمان، بهرمندی کامل داشته باشند.

بنابراین، یک قسمت از جنگ‌هائی که اسلام با کفار می‌کند، به منظور بر انداختن حکومت‌های تحمیلی و فاسد، و نجات مردم ستمدیده از زیر چکمه‌های استبداد است.

در آیات زیر، به این واقعیت، به طرز جالبی تصریح شده است:

«فَلْيُقاتِلْ فی سَبيلِ اللَّهِ الَّذينَ يَشْرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقاتِلْ فی سَبيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتيهِ أَجْراً عَظيماً و ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ

وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَةِ الظّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیراً الَّذینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ الطّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفاً» آن‌ها که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند، باید در راه خدا پیکار کنند، و هر که در راه خدا پیکار کند، و کشته شود، و یا غلبه یابد، وی را پاداشی بزرگ خواهیم داد، چرا در راه خدا و آن بیچارگان، از مردان و زنان و کودکان که می‌گویند: پروردگارا ما را از این محیط ستمگران، بیرون بر، برای ما از نزد خویش، دوستی و یاوری قرار داده، جنگ نمی‌کنید؟! کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند، در راه کسانی که یاغی و طاغی هستند، پیکار می‌کنند، با دوستان شیطان، به جنگید که نیرنگ شیطان، ضعف است[1].

در این آیات، به طوری که ملاحظه می‌کنید، جنگ، به خاطر اشاعهٔ حق، و نجات ستمدیدگان از زیر بار ظلم و اجحاف ستمگران و بیدادگران، تجویز شده است، و به طور کلی توضیح داده شده است که جهاد اسلامی به منظور کشورگشائی و اشباع روح خونریزی و آدم‌کشی نیست، آن جنگ‌های زمامداران خود سرو پیروان شیطان است که به خاطر غارت سرمایه‌های ملی، کشورگشائی و راضی ساختن عاطفهٔ غرور ملی و مذهبی، صورت می‌گیرد و خون میلیون‌ها افراد بی‌گناه روی زمین می‌ریزد!

بسیاری از جنگ‌هایی که در زمان پیغمبر اکرم و خلفاء به وقوع پیوسته به خاطر همین جهت بوده است، پیشوای اسلام، می‌دید که: ملت‌های دیگر، چگونه اسیر چنگال اهریمنانهٔ، مشتی ستمکار و جنایت پیشه‌اند، یک مشت، اقلیت فاسد و زورگو بر جان و مال و همه چیز اکثریت مظلوم، مسلطند، تودهٔ ملت، همانند برده از نظر عقاید و رفتار، محکوم ارادهٔ هیئت حاکمهٔ فاسد، و مجری خواسته‌های بی‌چون و چرای اویند!

زمامداران اسلام، برای رهائی توده‌های ستمدیده از زیر یوغ زمامداران خود سر و فاسد، و برقراری عدالت اجتماعی، با سران آن کشورها وارد مذاکره می‌شدند، ابتداء از آن‌ها

۱- سورهٔ نساء آیه ۷۶-۷۴.

می‌خواستند: اجازه دهند: دعوت آسمانی اسلام، به طور آزاد، به گوش اکثریت مردم، رسانده شود، چنانچه اجازه می‌دادند، و جریان از طریق صلح و سازش، عملی می‌شد، دیری نمی‌پایید که بساط ستمگران، برچیده و اکثریت ملت، روی رضا و رغبت، به اسلام، گرویده از برادری و برابری و عدالت آن، بهره‌مند می‌شدند.

ولی چنانچه اعتنائی به پیشنهاد آنان، نمی شد، و هیئت حاکمهٔ فاسد، به هیچ قیمتی حاضر نمی گردید، از حالت بهره کشی و سوء استفاده از تودهٔ ملت، دست بردارد، و اجازهٔ نشر و تبلیغ دعوت جهانی اسلام، در میان تودهٔ ملت نیز، نمی‌داد، در این صورت چاره‌ای جز برداشتن هیئت حاکمهٔ فاسد، و جنگ و مبارزه با آنان، نبود.

هنگامی که دست سوء استفاده‌چی‌ها از سر ملت، کوتاه می‌شد، مردم به سوی اسلام گرایش پیدا می کردند، و هرگاه می‌خواستند به دین و مرام خود، وفادار بمانند اسلام، به آن‌ها آزادی می‌داد و دیر و معابد آنان را محترم، می‌شمرد.

۳- جنگ با توطئه‌گران و پیمان‌شکنان

کسانی که درصدد توطئه علیه اسلام باشند، و یا به پیمان‌های عدم تعرض و همکاری که با مسلمین بسته اند، وفادار نباشند، اسلام، برای جلوگیری از حوادث نامطلوبی که کیان او را تهدید می کند، ناگزیر می‌جنگد، و هنگامی که آب‌ها از آسیاب افتاد، و نقشه‌های بیگانگان، نقش بر آب گردید، باز پیروان مذاهب دیگر، در سایهٔ حکومت اسلامی، می‌توانند از همه نوع آزادی، برخوردار باشند.

قسمتی از جنگ‌هایی که در زمان پیامبر اسلام، و جانشینانش، صورت گرفته روی همین جهت بوده است.

اینک به آیهٔ زیر که ناظر جنگ با اینگونه افراد است، توجه فرمایید:

«وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر بیگانگان، پس از آنکه با شما پیمان

بسته‌اند، سوگند و پیمان خود را شکستند و نسبت بدین شما طعنه زدند، در این صورت، بر شما است که با پیشوایان کفر و پیمان شکنان، بجنگید، زیرا آنان، در سوگندهای خود، پایدار نیستند، تا شاید به این تجاوزات و پیمان‌شکنی‌هایشان، پایان دهند، چرا با قومی که پیمان و سوگندهای خود را شکسته‌اند، و به بیرون راندن شما و پیامبر اسلام، همت گماردند، نمی‌جنگید در صورتی که ابتداء آن‌ها بودند، که آغاز دشمنی و اظهار خصومت نمودند، آیا از آن‌ها می‌ترسید خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر ایمان داشته باشید»[1].

اسلام، با چه اشخاصی می‌جنگد؟!

در تمام مواردی که اسلام، جنگ را تجویز می کند، تنها با کسانی می جنگد که با اسلام و مسلمین سر ستیز دارند و در مقام خاموش کردن نور حق باشند، اما نسبت به افراد بی طرف، و یا پیرمردان و جا افتادگان و دیوانگان و زنان و کسانی که قدرت جنگ کردن ندارند و همچنین فراریان و راهبان و صومعه‌نشینان، جنگ و خونریزی را منع می کند، چنان که پیغمبر اکرم، هنگامی که ارتش اسلام را که به جنگ «موته» می رفت، بدرقه می کرد، توصیه فرمود: «شما را به پرهیزگاری از خدا و نیکوکاری نسبت به یکدیگر، سفارش می کنم، بروید، به نام خدا با دشمنان خدا و دشمنانتان بجنگید، اما در آنجا مردانی را که از مردم کناره گرفته و در صومعه‌ها مشغول به عبادتند، می‌بینید، به آن‌ها کاری نداشته باشید، زنان و کودکان، و ناتوانان را نکشید، ساختمان‌ها را خراب نکنید، و درخت‌ها را قطع ننمایید»[2]

و طبق همین تعالیم بود که خلیفهٔ اول هنگامی که ارتش اسلام به سوی شام می‌رفت، خطابه زیر را در مقام نصیحت ایراد کرد: «مردم، توقف کنید تا ده قاعده به شما تعلیم دهم و آن را حفظ کنید: خیانت نورزید و فریب ندهید، و از راه راست منحرف نشوید، هیچ کشته‌ای

۱- سورهٔ توبه آیهٔ ۱۲-۱۱.

۲- سیرهٔ حلبی ج ۳ ص ۷۷.

را مثله نکنید، هیچ کودک یا پیر و سالخورده، یا زنی را نکشید درخت خرما را نابود نکنید و نسوزانید، هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید، گوسفند و گاو و شتر را جز برای سدّ جوع، نکشید. به کسانی خواهید گذشت که در صومعه‌ها گوشه گرفته‌اند، آن‌ها را به حال خودشان واگذارید[۱] اسلام، در هیچ موردی که جنگ را مشروع می‌داند، تحمیل عقیده را منطقی و درست نمی‌داند، جنگ می‌کند به خاطر دفاع از جان و مال و سرزمین اسلامی، جهاد می‌کند به خاطر رهائی بخشیدن توده‌های ستمدیده از چنگال حکومت‌های ظالم و فاسد، نبرد می‌کند برای اینکه پیمان‌شکنان و توطئه‌گران را سر جایشان بنشاند و آثار فتنه و فساد را به کلی نابود سازد، پیکار می‌کند به جهت برقراری عدالت اجتماعی و نجات انسان‌ها از زیر چکمه‌های استبداد؛ و هر گاه جنگ، پایان پذیرفت، اسلام، اسرای جنگی را مجبور به پذیرش اسلام، نمی‌کند، بلکه طبق صلاحدید حکومت اسلامی یا آن‌ها را از روی جوانمردی آزاد می‌سازد، و یا مقداری پول از آن‌ها می‌گیرد، آنگاه رهایشان می‌نماید: «فامامنا بعد و اما فداء»[۲]

جزیه و فلسفهٔ اخذ آن

«جزیه» مالیات مخصوصی است که حکومت اسلامی از پیروان مذاهب دیگر که در سرزمین آن، زندگی می‌کنند، می‌گیرد. این مالیات، به منزلهٔ زکاتی است که مسلمین، به حکومت اسلامی می‌پردازند.

و چون زکوة از امور عبادی مخصوص اسلامی است، از این جهت اسلام، نخواسته که اهل ذمه را مجبور به اداء آن، نماید و لذا در عوض آن، مالیاتی به نام جزیه از آن‌ها می‌گیرد و هنگامی که مسلمان شدند، به جای جزیه از آن‌ها زکوة، گرفته خواهد شد. تعیین مقدار و جنس این مالیات سرانه بسته به توافق حکومت اسلامی با اهل ذمه و نیازمندی حکومت در حفظ و حراست مملکت، از لحاظ ساز و برگ جنگی است.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ۱۸۵۰.

۲- سورهٔ محمد آیهٔ ۴.

این مالیات، تنها از کسانی گرفته می‌شود که مرد و قادر، بر ادای آن باشند، اما از زنان و کودکان و غلامان و مستمندان و افراد نابینا و زمین گیر و بیماران بی بضاعت، و همچنین، راهب‌ها و دیرنشینان که از صادقات زندگی می‌کنند، گرفته نخواهد شد.

و این خود نشان می دهد که بر خلاف آنچه تصور شده که جزیه مالیاتی است که حکومت اسلامی آن را از رعایای غیر مسلمانش به عنوان جریمهٔ نپذیرفتن اسلام، و باج می گیرد، فلسفهٔ دیگری دارد و آن اینکه: «اهل ذمه» به خاطر آئین مخصوصی که دارد، از انجام، خدمت سربازی که وظیفهٔ هر مرد تندرست مسلمانی است، معاف است، ولی حکومت اسلامی همان‌طور که از جان و مال و امنیت مسلمین، حفاظت می کند از آن‌ها نیز حفاظت و حراست، می‌نماید.

اهل ذمه، به خاطر برخورداری از این فداکاری بی دریغ حکومت اسلامی و حمایتی که سربازان اسلامی از آنان در برابر متجاوزان، می‌نمایند، خود را موظف می‌دانند که مالیاتی به نام «جزیه» به آن‌ها بپردازند. آیا از جوانمردی است که حکومت اسلامی و سربازان مسلمین، با جان و مال از پیروان مذاهب دیگر که در سرزمین آن‌ها زندگی می کنند، حفاظت و حراست نمایند ولی آن‌ها در مقابل این همه فداکاری و بهره‌مندی از امنیت و آزادی، نه در خدمت سربازی شرکت کنند و نه در ادارهٔ مخارج مملکت سهیم باشند.

بنابراین، جزیه مالیاتی است که اهل کتاب، در برابر بهره‌مندی از امنیت و آزادی، و انجام ندادن خدمت سربازی، به حکومت اسلامی می‌پردازد.

و چنانچه آن‌ها بخواهند مانند مسلمین، در خدمت سربازی شرکت کنند، و یا آنکه حکومت اسلامی از حمایت آنان عاجز بماند، در این گونه موارد، جزیه از آن‌ها ساقط خواهد شد.

اسلام و آزادی تغییر مذهب

پیش از آن که نظر اسلام را دربارهٔ «آزادی تغییر مذهب» بدانیم، لازم است، این حقیقت را توضیح دهیم که اسلام، از پیروان خود، پیروی کورکورانه و بی دلیل را نمی پذیرد، هرگاه کسی به تقلید از پدر و مادر، و یا محیط و عوامل دیگر، به اسلام گردن نهد، و جزء

پیروان آن در آید، اسلام از این سیاهی لشگر، نه تنها خرسند نیست، بلکه آن را دشمن می‌دارد.

اسلام، معتقد است: پیروان او بایستی روی دلایل منطقی و دور از ابهام و پیچیدگی که فرا راه همگان قرار دارد، به مبانی مذهبی پایبند، گردند، و گرنه صرف ایمان به آن، و به کار بستن مقررات دینی که متکی به اصول علمی درستی نباشد، هیچ گونه ارزشی، نخواهد داشت.

اسلام می گوید: «به بندگانم، آن‌هایی که همه گونه حرف‌ها را می‌شنوند و در میان آن‌ها نیکوترینشان را انتخاب، می کنند، بشارت بده اینان، کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافتند، و اینان، صاحبان خردند»[۱].

و در مقابل کسانی که برای خدا شریک قائل شده‌اند، و یا روی تعصب مذهبی و غرور ملی، بهشت را مخصوص به خود و خود را ملت برگزیدهٔ خدا دانسته‌اند، مطالبهٔ دلیل و برهان، می کند: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»[۲].

بنابراین، اسلام، پیش از آنکه کسی را به عنوان پیرو، بپذیرد، به او هشدار می دهد: چشم و گوش خود را باز کند، دربارهٔ آیینی که می‌خواهد بپذیرد و معتقداتی که می‌خواهد تحصیل کند، آزادانه بیندیشد. چنانچه از لحاظ عمق و استدلال، روح او را قانع ساخت جزء پیروان او در آید، وگرنه حق دارد، هر چه بیشتر، در اطراف آن، تحقیق و بررسی نماید.

این قرآن مجید است که به پیامبرش دستور می دهد: «اگر یکی از مشرکان، به تو پناهنده شد، به او پناه بده، تا گفتار خدا را بشنود، آنگاه به امانگاهش برسان، این، به خاطر آنست که آن‌ها مردم نادانی هستند»[۳].

۱- سورهٔ زمر آیهٔ ۱۸.

۲- بقره آیهٔ ۱۱۱- انبیاء آیهٔ ۲۴- نحل آیهٔ ۶۴.

۳- وَإِنْ أَحَد مِنْ الْمُشْرِكِينَ اِسْتَجَارَك فَأَجِرْهُ حَتّى يَسْمَع كَلَام اللّه ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنه ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْم لَا يَعْلَمُونَ (توبه آیهٔ ۶).

و به دنبال همین فرمان بود که «صفوان» نامی خدمت پیامبر اسلام، شرفیاب گردید و از حضرتش درخواست نمود که اجازه دهد مدت دو ماه در مکه بماند و دربارهٔ اسلام، تحقیق نماید، شاید حقیقت و درستی دینش برایش روشن گردد و در زمرهٔ پیروانش، درآید، پیامبر فرمود: من در عوض دو ماه به تو چهار ماه مهلت و امان می‌دهم[1].

با توجه به مطالب گذشته، این بحث، پیش می آید: اگر کسی روی تحقیق و بررسی کامل، مسلمان شد و جزء پیروان اسلام، در آمد و سپس خواست از آئین اسلام دست کشیده در زمرهٔ پیروان مذاهب دیگر، در آید، آیا اسلام، چنین تغییر عقیده ای را مجاز و مقدس می‌داند، یا خیر.

جای شک نیست اثری که چنین عملی در اذهان عمومی، نسبت به بی اعتباری و نادرستی اسلام، خواهد داشت، از هر عاملی بیشتر خواهد بود، زیرا عقل مردم در چشم آن‌ها است، وقتی که می‌بینند مسلمانی از دین خود خارج شده و به آئین دیگر، گرویده است، پیش خود فکر می کنند، چنانچه این آئین (اسلام) بهترین و صحیح ترین ادیان آسمانی بوده، پس چرا پیروانش یکی پس از دیگری، از آن، خارج شده و به تیپ دشمنان آن، می‌پیوندند.

آنگاه نتیجه می گیرند که اصول اسلام، یک آئین درستی نیست که بتواند مردم را راضی نگه بدارد و نیازمندی‌های آنان را رفع نماید وگرنه معنی ندارد که پیروانش از آن، روبگردانند.

به علاوه هرگاه این راه باز باشد و مردم در تغییر عقیده مجاز باشند، افراد مغرض و سودجو از این راه می توانند بزرگ ترین و کوبنده ترین ضربات را بر پیکر اسلام، وارد بسازند، زیرا آن‌ها زیر ماسک «آزادی تغییر مذهب» می توانند: چند صباحی به عنوان مسلمان، در جرگهٔ مسلمین، در آیند و از اسرار نظامی و غیر نظامی آن‌ها آگاه شوند، آن گاه تغییر مذهب داده در زمرهٔ دشمنان، شروع به فعالیت نمایند و چنین وانمود کنند که چون اسلام، دین عملی و برآورنده نیازمندی‌های روحی و مادی جوامع بشری نبوده از این جهت از آن، خارج شده‌اند!

۱- اسد الغابه ج ۳ ص ۲۲.

بدیهی است که این کار، ضررهای جبران‌ناپذیری برای اسلام و مسلمین به دنبال خواهد داشت!

آیا در این صورت، اسلام، با آزاد گذاشتن درب «ارتداد» و «تغییر مذهب» اساس خود را متزلزل، نمی‌کرد؟!

آیا عاقلانه است، آیینی که خود را تنها ضامن سعادت ملت‌ها می‌داند، گور خود را با تجویز تغییر مذهب، بکند و برای دشمنان خود، پناهگاه قانونی و محکمی پدید آورد؟!

روی همین جهات است که اسلام، پیش از آنکه مردم مسلمان شوند، به آن‌ها هشدار می‌دهد: چشم و گوش خود را باز کنید، دلائل و منطق این دین را دقیقاً مورد بررسی قرار دهید اصالت و جامع الاطراف بودن آن را کاملاً وارسی کنید، اگر شما را قانع نکرد و مجذوب اصالت و واقعیت خود نساخت، در مقابل آن، گردن ننهید، و هرگاه مسلمان شدید و بعد، خواستید از آن برگردید، دیگر، مقدور نخواهد بود.

حدود آزادی اظهار عقیده و اجرای مراسم مذهبی در اسلام

اصولاً غربی‌ها حوزهٔ تجلیات فکری انسان را از زندگی اجتماعی او جدا می‌دانند آن‌ها معتقدند: قلمرو حکومت ادیان، تنها عقائد و افکار روحی مردم است، و کاری به شئون عملی و اجتماعی زندگی آنان، ندارد!

به عقیدهٔ آن‌ها این حکومت‌ها هستند که بایستی برای گردش چرخ زندگی اجتماعی سیاسی و اقتصادیِ انسان‌ها مقررات لازم، وضع کرده و ناظر بر اجرای آن‌ها باشند!

روی این اصل، هرکسی هر عقیده و مرامی ولو خرافی‌ترین و فاسدترین و جاهلانه‌ترین عقائد و مرام‌ها را داشته باشد، مادامی که به زندگی اجتماعی و نظام زندگی انسان‌ها ضروری نداشته باشد، دولت‌ها حق ندارند، از آن انتقاد کنند، و یا در صدد اصلاح و جلوگیری آن، برآیند. زیرا چنین مداخله‌ای بیرون از وظائف حکومت‌ها و تجاوز به قلمرو ادیان است!

روی همین جهت است که در دنیای متمدن امروز، آتش‌پرستی، گاوپرستی، ستاره‌پرستی، مارپرستی، بت پرستی، و صدها عقیده و مرام غلط و خرافی و بی‌اساس دیگر، حق دارند

اظهار وجود کنند و دارندگان این مرام ها مجازند که آزادانه مراسم مذهبی خود را برگزار، نمایند!

ولی اسلام، همان‌طور که در مباحث گذشته توضیح داده شد: بر خلاف دنیای غرب مذهب را یک امر تشریفاتی و جدای از زندگی اجتماعی مردم نمی داند، او مانند غرب نیست که امور روحانی و معنوی را به پاپ، و امور اجتماعی را به امپراتور، بسپارد!

اسلام، دین را مشکل گشای همهٔ شئون زندگی انسان‌ها و رهنمای فکری و اجتماعی آنان، می‌داند، و لذا همانسان که به امور اجتماعی آنان، توجه دارد، به افکار و عقائد آنان نیز، نظارت می‌نماید.

اسلام، از هر فکر درست و جهان‌بینی صحیح، جانب‌داری می کند ولی با هر نوع عقائد خرافی و افکار انحرافی مخالفت می‌نماید.

اسلام، به موازات اصلاحات اجتماعی، بلکه پیش از آن[1] افکار و عقائد مردم را اصلاح می کند.

بنابراین، در عین آنکه اسلام، به مردم، آزادی عقیده می دهد[2] و پیروان مذاهب آسمانی یعنی یهود، نصارا، زرتشت، مجوس، و صابئین را در اجرای مراسم مذهبی آزاد می گذارد، از اظهار عقائد خرافی و افکار نادرست، و اجرای مراسم مذاهب ساختگی دیگر، شدیداً جلوگیری می‌نماید.

حق زندگی و امنیت شخصی

اسلام نه تنها آدم‌کشی را حرام کرده، بلکه ملعبه و بازیچه قراردادن خون حیوانات را نیز، عملی ناپسند شمرده، صید حیوانات را از روی «لهو و لعب» تحریم کرده است.

۱- و لذا نخستین جمله‌ای که به مردم تعلیم داد، جملهٔ معروف «قولُوا لا إله إلاّ الله تُفْلِحُوا» بوده است.

۲- بودن پیروان مذاهب دیگر، و حتی افرادی مانند: ابن ابی العوجاء، ابوشاکر دیصانی، عبدالملک بصری و نظائر اینها از زنادقه در کشور اسلامی، و احتجاج‌های امام صادق(ع) و دیگر از ائمه با آن‌ها دلیل بر اصل «آزادی عقیده» است. لیکن اسلام، هیچگاه به چنین افرادی اجازهٔ تبلیغات و نشر عقائد مذهبی نخواهد داد.

اسلام، در خصوص زندگی و حیات انسان، آنچنان اهمیت قائل شده و دربارهٔ حق حیات او به قدری توصیه و تأکید، فرموده که دربارهٔ هیچ موضوعی، چنان اهمیت و تأکید، دیده نشده است.

اسلام، شخص قاتل و آدمکش را از نظر عقاب اخروی وعدهٔ خلود در جهنم داده[۱] و در این دنیا نیز جزا و کیفرش را اعدام قرار داده است: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَانًا فَلَا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کَانَ مَنْصُورًا» نفسی را که خدا حرام کرده نکشید، هر کسی از راه ستم کشته شود، ما برای خونخواه او فرمانروائی دربارهٔ سرنوشت قاتل، قرار دادهایم (یعنی میل دارد قاتل را بکشد، میل دارد، دیه بگیرد و آزاد سازد) اما به هیچ وجه برای صاحب خون، جایز نیست که اسراف در قتل نماید (یعنی به جای یک‌نفر، بیشتر، و به جای مقتول وضیع، افراد شریف دیگری از آن قبیله را بکشد) او مورد یاری خداوند است[۲].

اسلام به قدری خون انسان را محترم شمرده که گویا ارزش حیات و مرگ یک نفر برابر زندگی تمام افراد است: «مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعًا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا» برای همین جهت بود که به بنی اسرائیل، دستور دادیم، اگر کسی بدون جهت، کسی را بکشد، یا در زمین، ایجاد فتنه و فساد کند، مثل اینکه تمام مردم را کشته است، و کسی که شخصی را زنده کند، مثل اینست که تمام مردم را زنده کرده است»[۳].

اسلام، نه تنها به بزرگ‌سالان حق حیات می‌دهد بلکه خون اطفال و کودکان را نیز محترم می‌شمارد: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاَقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِیَّاکُم إِنَّ قَتْلَهُمْ کَانَ خِطْءًا کَبِیرًا»

۱- وَمَن یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِیمًا (سورهٔ نساء آیهٔ ۹۳).

۲- سورهٔ اسراء آیهٔ ۳۳.

۳- سورهٔ مائده آیه ۳۲.

فرزندان خودتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید، ما به آن‌ها و شما روزی می‌دهیم، کشتن آن‌ها خطای بسیار بزرگی است»[۱].

پیغمبر اسلام، در خطابه‌ای که در آخرین سال زندگانیش در «منی» در برابر انبوه جمعیت مسلمین، ایراد نمود، موضوع حق حیات و احترام به خون را با اهمیت شایانی یاد فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ إِلَى أَنْ تَلْقَوْا رَبَّكُمْ» ای مردم خون‌ها و اموال شما تا روز قیامت، بر یکدیگر حرام است»[۲].

ابن عباس می گوید: در زمان حیات پیغمبر(ص) کسی را در مدینه کشتند ولی قاتلش معلوم نبود، خبر به رسول خدا دادند، حضرت به منبر تشریف برد و فرمود: «اگر تمام ساکنان آسمان و زمین، در قتل انسانی شرکت داشته باشند، خدا همه را عذاب خواهد کرد مگر آنکه مشیتش تغییر کند»[۳].

مسلمان و غیر مسلمان، در داشتن این حق «حق زندگی» با هم فرق ندارند، کفار مادامی که درصدد نابودی اسلام و جنگ با مسلمین نباشند، خواه به شکل پناهندگی و خواه به شکل معاهده و هم‌پیمانی با مسلمین، و خواه به شکل اهل ذمه و یا پیام رسان، باشند، جان و مال و ناموس و حیثیتشان، محفوظ خواهد بود.

پیامبر اسلام، فرمود «هر کسی هم‌پیمانی بکشد، هرگز بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد»[۴].

و نیز فرموده است: «هر کسی اهل ذمه‌ای را بکشد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است»[۵].

۱- سورهٔ اسراء آیهٔ ۳۱.

۲- سیرهٔ ابن هشام ج ۲ ص ۶۰۳.

۳- حقوق الانسان ص ۵۷.

۴- حقوق الانسان ص ۵۷.

۵- حقوق الانسان ص ۵۷.

اسلام برای حفظ جان مردم و اینکه کسی به حیات دیگران، قصد سوئی نکرده خون مردم را ملعبه نسازد، قانون «قصاص ودیات» را قرار داده است:

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالأَنفَ بِالأَنفِ وَالأُذُنَ بِالأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» و ما در تورات، برای بنی‌اسرائیل، نوشتیم که نفس در مقابل نفس، چشم در مقابل چشم، بینی در مقابل بینی، گوش در مقابل گوش، دندان در مقابل دندان، جراحات دیگر بمانندش، بایستی قصاص شود و هرگاه کسی جانی را بخشید، این عمل، برایش کفاره‌ای خواهد بود، لیکن اگر کسی به آنچه که خدا فرستاده حکم نکند، از تیپ ظالمان، به شمار خواهد رفت (سوره مائده آیه ۴۵).

اسلام، برای قانون (قصاص) به قدری ارزش قائل است که تنها در پرتو اجرای آن «حیات عمومی» را باقی و پا برجا می‌داند: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» برای شما خردمندان، در قانون قصاص، حیات عمومی است شاید پرهیزگاری کنید (سورهٔ بقره آیه ۱۷۹).

امنیت و حیثیت شخصی و اجتماعی

اسلام، خواهان محیطی است که از هر نوع هرج و مرج اخلاقی و اجتماعی به دور بوده همه کس بتواند از عدالت اجتماعی و امنیت عمومی و حفظ آبرو و حیثیت شخصی، برخوردار باشد.

اسلام برای به وجود آوردن چنین محیطی از دو راه اقدام می‌کند:

۱- از راه تعالیم اخلاقی:

اسلام، هر نوع عملی را که موجب ضرر، اهانت، شماتت، لعن و طعن، تحقیر، اذیت، آزار، ترسیدن... دیگران باشد و یا باعث آبرو ریزی و سبب سلب امنیت شخصی و اجتماعی و لطمهٔ به حیثیات مردم گردد، تحریم کرده است.

اسلام، دربارهٔ کسانی که نسبت به مردم شایسته (مؤمن) اذیت و آزار روا می‌دارند این طور می گوید:

«الّذِینَ یوذُونَ الْمُومِنِینَ وَ الْمُومِناتِ بِغَیرِ مَا اکتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً» آنان که مردان و زنان با ایمان را بی‌تقصیر و گناه (بی‌جهت) بیازارند، بترسند که دانسته گناه و تهمت بزرگی را مرتکب شده‌اند»[1].

و نیز از آن حضرت است که می‌فرماید: «آیا شما را از صفات شخص با ایمان، با خبر نسازم؟ او کسی است که دیگران از او بر مال و جانشان، ایمنی دارند، آیا از صفات شخص مسلمان، برای شما نگویم؟ او کسی است که مسلمان‌ها از زبان و دستش آزار نمی‌بینند، برای شخص مؤمن حرام است که نسبت به مؤمن دیگری ستم کند، یا او را خوار کند، یا از او غیبت نماید، و یا او را از خود دور کرده و براند»[2].

و باز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «خَصلَتَانِ لَیسَ فَوقَهُمَا مِنَ البِرِّ شَیءٌ: اَلإیمَان بِاللهِ وَالنَّفعُ لِعِبادِ اللهِ» دو خصلت است که از لحاظ بدی بالاتر از آن‌ها چیزی نیست، یکی شرک به خدا و دیگری ضرر وارد ساختن به بندگان خدا»[3].

پیغمبر اسلام، هر عملی را که موجب ناراحتی و ترسیدن بندگان خدا گردد، حرام و ظلمی بزرگ، می‌داند: «لَا تُرَوِّعُوا الْمُسْلِمَ؛ فَإِنَّ رَوْعَةَ الْمُسْلِمِ ظُلْمٌ عَظِیمٌ» مسلمان را نترسانید، زیرا چنین عملی ظلم بزرگی است»[4].

نکته‌ای که باید توجه داشت اینست که: سلب امنیت، و لطمه زدن به حیثیت دیگران به طور کلی حرام است و هیچ گونه اختصاص به مسلمان ندارد.

هشام بن حکم، گروهی از اهل ذمه را در شام دید که مورد اذیت و آزار، قرار گرفته‌اند، فوراً دستور رفع اذیت آنان را صادر نمود و گفت: از رسول خدا روایت شده است:

۱- سورهٔ احزاب آیهٔ ۵۸.

۲- جامع السعادات ج ۲ ص ۳۱۴.

۳- جامع السعادات ج ۲ ص ۳۱۴.

۴- حقوق الانسان ص ۶۰.

«خداوند، کسانی را که در این دنیا مردم را مورد شکنجه و آزار قرار می‌دهند، عذاب و شکنجه خواهد کرد»[۱].

ببینید: اسلام تا چه اندازه رعایت امنیت و حفظ حیثیت مردم، خواه مسلمان و خواه کافر را می‌کند: «زید بن سعنه» که یکی از علمای یهود است نقل می‌کند: پیغمبر اسلام، برای رفع نیازمندی جمعی از «مولفه قلوبهم» مبلغی از او قرض گرفت، پیش از آنکه وعد ادای قرض، فرا رسد، تصمیم گرفت: پیش پیغمبر برود و طلبش را وصول نماید.

می‌گوید: پیش او رفتم و دامنش را گرفتم و با روی ترش به او گفتم: چرا حقم را نمی‌دهی ای محمد؟! سوگند به خدا شما فرزندان عبدالمطلب، همه‌تان در اداء دین امروز و فردا می‌کنید و من این عمل را بر اثر معاشرت با شما دریافته‌ام!

زید بن سعنه می‌گوید: عمر با حال غضب به من نگریست و گفت: ای دشمن خدا این چه حرفی است که دربارهٔ رسول خدا می‌زنی؟ اگر پیغمبر خدا رضایت می‌داد، سرت را با شمشیر می‌بریدم ولی افسوس که او راضی نیست!

ولی پیامبر خدا با کمال آرامش و محبت به من نگاه می‌کرد. آنگاه خطاب به عمر چنین گفت: «من و او به رفتاری غیر از این نیازمندتر بودیم، ای کاش مرا به اداء نیکو و او را به پیروی نیکو امر می‌کردی! برو دینش را به او بده به علاوهٔ بیست صاع از خرما! زید می‌گوید: عمر به فرمان رسول خدا عمل کرد، من به او گفتم: دیگر بیست صاع زیادی چرا؟ عمر گفت: پیغمبر به من امر کرده است که در عوض تهدیدی که به شما کردم و شما را ترساندم، این بیست صاع را اضافه نمایم»[۲].

۲- راه قانونی

اسلام، برای برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از هرگونه ستم و سلب امنیت عمومی، دستور می‌دهد: چنانچه کسی علیه امنیت مردم، با اسلحه ولو آنکه آن اسلحه عصا، چاقو، سنگ و چوب باشد، قیام کند و در جامعه ایجاد خوف و ناامنی نماید، بایستی به

۱- حقوق الانسان ص ۵۸.

۲- حقوق الانسان ص ۵۹.

حسب شدن و ضعف گناهی که مرتکب شده کیفر قتل، دار زدن، قطع دست راست و پای چپ و تبعید را تحمل نماید[1].

«إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» کیفر کسانی که با خدا و رسولش، سر ستیز و جنگ دارند، و در زمین ایجاد فساد می‌کنند، بایستی کشته، یا به دار آویخته یا دست و پایشان به طور خلاف بریده و یا تبعید شوند، و: تازه این کیفر دنیائی آن‌ها است و برای آن‌ها در آخرت عذاب بزرگی است (سوره مائده آیهٔ ۳۳).

در مواردی که سلب امنیت و لطمه به حیثیت دیگران، تا این درجه نرسیده باشد، حکومت اسلامی طبق صلاحدید خویش و مصالح جامعه حق دارد، افراد متعدی و متجاوز را «تعزیر» و تنبیه نماید.

آزادی تا مرز قانون

تا اینجا نظر عمیق و جهان بینانهٔ اسلام را دربارهٔ اقسام «آزادی» دیدیم و دانستیم که اسلام، بزرگ‌ترین پرچم‌دار آزادی است، و به طور قطع در هیچ آیینی به قدر آن، از «آزادی» طرفداری و جانب‌داری نشده است.

اما حقیقتی که در خاتمهٔ این بحث، لازم به تذکر است اینست که بیشتر جرائم و حوادث نامطلوبی که چهرهٔ تاریخ بشریت را سیاه کرده و می‌کند معلول همین روح آزادیخواهی بوده و به نام مقدس آزادی صورت گرفته و می‌گیرد!

۱- بعضی گفته‌اند: اگر محارب آدم کشته و مال هم دزدیده باشد، کشته و دست و پا به طور مخالف بریده آنگاه به دار آویخته می‌شود، و اگر تنها سلب امنیت نماید و مردم را برنجاند بدون آدم‌کشی و بردن مال، تبعید می‌شود و اگر تنها آدم کشته باشد کشته می‌شود، و اگر جراحتی به کسی وارد نماید و مالی نبرد، به مقدار جراحت قصاص می‌شود پس تبعید می‌گردد و اگر سلب امنیت کند و مالی ببرد، دست و پا به طور مخالف بریده سپس تبعید می‌شود (برای تفصیل بحث مراجعه شود به کتاب شرح لمعه ج ۲ ص ۳۱۶).

اگر ممالک نیرومند جهان، کشورهای کوچک و ضعیف را مستعمره خود قرار می دهند، و از منابع ثروت و مکان‌های طبیعی آن‌ها تا آنجا که می‌توانند، استفاده می کنند شریان حیاتی مردم آن سرزمین ها را مانند زالو مکیده و در جمیع شئون حیاتی آنان به طور فعال مایشائی مداخله می کنند، اینکار را به نام مقدس «آزادی» انجام می‌دهند!

اگر اقویا و ثروتمندان، از راه مکیدن خون ضعفا و بیچارگان، و گرفتن ربا و رشوه، حق و حساب و غیره، درخت وجود طبقهٔ کارگر و زحمتکش را خشک کرده و سفرهٔ خود را رنگین‌تر می‌سازند، و از این راه بر حجم طبقهٔ ناراضی افزوده و اختلاف طبقاتی را شدیدتر می کنند، آن‌ها هم، این کار را به نام مقدس «آزادی» در اجرای منویات و خواست‌های نامشروع خود و تصرفات خود مختارانه در اموال و ثروت خویش، یا دیگران انجام می‌دهند!

اگر نویسندگان، و صاحبان جرائد و مطبوعات، با نشر عکس های لخت و عریان زنان آلوده و نقل داستان های گمراه کننده و مطالب مسموم و فضیلت‌کش، افکار مردم، بالاخص طبقهٔ جوان را منحرف و مسموم، می‌سازند، و در نتیجه آمار جرائم و جنایات را افزایش می‌دهند، آن‌ها نیز، این کارها را به نام مقدس «آزادی» مطبوعات انجام می‌دهند!

اگر عده‌ای از زنان آلوده و بلهوس در مجالس و شب‌نشینی‌های خصوصی و یا در مراکز و مناظر عمومی، با نشان دادن نیمی (یا به استثنای بعضی مواضع!) از بدن خود، با آن مدهای لعنتی، آتش شهوت طبقهٔ جوان و طائفهٔ مردان را مشتعل می سازند و از این رهگذر، هزاران حوادث ناگوار و نامطلوب، در اجتماع، پدید می‌آورند، آن‌ها نیز، این اعمال را به نام مقدس «آزادی» آری به نام مقدس آزادی، انجام می‌دهند!

اگر بازرگانان و اصناف و پیشه‌وران و طبقات مختلف مردم، از راه فروش اجناس تقلبی، هزاران نفر را فلج، یا مسموم، یا مریض و بدبخت می کنند. آن‌ها هم، زیر نقاب «آزادی» اقتصادی، مرتکب چنین اعمال خلافی می‌شوند!

کوتاه سخن اینکه بسیاری از مردم، از این کلمهٔ مقدس (آزادی) سوء استفاده می کنند، و بیشتر جرایم و اعمال خلاف انسانیت، از همین راه در خارج صورت می گیرد!

چه خوب گفته‌اند: «ای آزادی چه جنایاتی به نام تو مرتکب می‌شوند!»

حصار قانون

متفکرین بشر، از دیر زمانی، برای آنکه از تعدیات و تجاوزات، جرایم و جنایات و به طور کلی از بلندپروازی‌ها و خودخواهی‌های بی‌جای انسان، که از غریزهٔ «آزادی‌خواهی» او سرچشمه می گیرد، جلوگیری به عمل آوردند، حصاری از قانون و مقررات دور امیال و خواسته های سرکش او پدید آورده تا بدین‌وسیله تندروی های او را تعدیل کرده مصالح و منافع عمومی را در پناه قانون، محفوظ نگه بدارد.

گرچه در طول تاریخ، افرادی پیدا شده‌اند که برای کلمهٔ «آزادی» معنای وسیع تری قائل بوده و می‌پنداشتند که انسان می‌تواند تا حدود تمایلات و شعاع خواهش‌ها، از آزادی، بهره‌مند گردد، ولو آنکه منجر به سلب آزادی از دیگر شود!

لیکن، این نیز، یکی از اشتباهات دیگر آن‌ها به شمار می‌رود، زیرا آن‌هایی که با این پندار، آزادی را از دیگران، سلب، می کنند، و در میدان زندگی تنها خود را می‌خواهند، باید بدانند دیگران هم مانند آن‌ها انسانند، انسان زندگی اجتماعی است، و در زندگی اجتماعی اگر بنا شود، هر کسی هرچه دلش خواست انجام دهد و مانند حیوانات افسار گسیخته باشد، در این صورت خواه و ناخواه، تصادف‌های شدیدی در جامعه پدید خواهد آمد، و زندگی اجتماعی انسانی، به یک زندگی حیوانی که در آن، جز زور و قلدری و تجاوز به حقوق دیگران، حکم‌فرما نیست، تبدیل خواهد شد و در نتیجه آزادی حقیقی از همه سلب خواهد گردید!

«کانت» در این باره می گوید: «آزادی نه فقط به خود دل بسته است، بلکه به آزادی دیگران، نیز، نیازمند است و قطعیت و عمومیت، در این باره اساس و زیر بنای اخلاق است».

«ژان پل سارتر» می گوید: «مسئولیت فردی ما مسئولیت عالم انسانی نیز هست، انسان نه تنها مسئول وجود منفرد خود، می‌باشد، بلکه مسئولیت سایر انسان‌ها را نیز خواهد داشت».

و نیز می گوید: آزادی نه تنها به خود دل بسته می باشد، بلکه به آزادی دیگران، نیز دیدهٔ انتظار دوخته است»[۱].

«منتسکیو» مؤلف کتاب «روح القوانین» در این باره می‌نویسد: «آزادی عبارت از اینست که انسان، حق داشته باشد، هر کاری را که قانون اجازه داده و می‌دهد بکند، و آنچه که قانون، منع کرده و صلاح او نیست، مجبور به انجام آن، نگردد. در این صورت، اگر مرتکب اعمالی شود که قانون، منع کرده دیگر آزادی وجود نخواهد داشت»[۲].

قرآن مجید، نیز در موارد مختلف که به بعضی از آن‌ها ذیلاً اشاره می‌شود، لجام گسیختگی و آزادی مطلق را غیر جایز، شمرده از این حقیقت بارز، به عنوان حدود (مرزهای) خدا یاد کرده است.

۱- وَتِلْکَ حُدُودُ اللّهِ وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ.

آن حدود و مرزهای قانون خدا است و هر که از حدود خدا تجاوز کند، به خویش ستم کرده است (سورهٔ طلاق آیهٔ ۱).

۲- «تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» - آن حدود خدا است، از آن، تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، آنان ستمکارانند (سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۹).

۳- تِلْک حُدُودُ اللّهِ وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ رَسولَهُ یُدْخِلْهُ جَنّتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الاَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا وَ ذَلِک الْفَوْزُ الْعَظِیمُ و مَنْ یَعْصِ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَیَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِیهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِینٌ.

آن حدود (مرزهای قانون) خدا است و هر که از خدا و پیغمبرش فرمان برد، او را به بهشت‌هائی درآورد که در آن، جوی‌ها روانست و جاودانه در آن، باشند، و کامیابی بزرگ اینست و هر که نا فرمانی خدا و پیغمبرش کند و از مرزهای او (قانون) تجاوز نماید، خدا او

۱- مجلهٔ کانون وکلا، شمارهٔ ۱۰۵ ص ۲۰۳.

۲- روح القوانین چاپ چهارم ص ۲۹۲.

را در آتش، همواره می سوزاند، و برای او غذایی خوار کننده است (سورهٔ نساء آیهٔ ۱۳). با در نظر داشتن مطالب فوق، می توان چنین نتیجه گرفت که: بشر آزاد است یعنی حق آزادی شخصی، آزادی فکری، آزادی مدنی، آزادی سیاسی و آزادی مذهبی دارد، اما به طور کلی آزاد و ریسمان گسیخته نیست که همانند حیوانات بتواند به اتکاء سرپنجهٔ زور و قدرت، بر جان و مال و ناموس دیگران، تجاوز نماید، آزاد است، اما در حدود قانون و مرز مقررات.

فصل هفتم

نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر[1]

۱- تابنده گنابادی، سلطان حسین، انتشارات بی‌جا، ۱۳۵۴ .

مقدمه چاپ دوم

بسم الله الرحمن الرحیم و هو الهادی الی الصراط المستقیم و الطریق التقویم. پس از ستایش خدا و درود بر روان پاک پیغمبر ما محمد مصطفی(ص) و دوازده نفر جانشینان آن بزرگوار، عرضه می‌دارد چند سال قبل یادداشت‌هایی درباره اعلامیه حقوق بشر و دستوراتی که چهارده قرن پیش پیغمبر ما مقنن بزرگ قوانین اسلامی درآن باره فرمود نوشتم و اهمیت و ارجحیت دستورات اسلامی را مشروحاً ذکر کرده و یادداشت‌ها را بنام «نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر» موسوم نمودم و در چاپخانه حکمت قم با مراقبت برادر مکرم آقای حاج سید فخرالدین برقعی قمی به چاپ رسید و البته منظور فقیر فقط توجه دادن عموم از مسلمین و غیرمسلمین به اهمیت و ابدی بودن قوانین اسلامی است. این یادداشت ها با اینکه خیلی مختصر بود مورد توجه مراجع مقدس روحانیت و همچنین رجال سیاسی مملکت واقع گردید و دیگران نیز بدان توجه نموده و مورد استقبال و تمجید واقع گردید و برادر مکرم جناب حاج ابوالفضل حاذقی زید توفیقه نیز خواهش کردند که برای استفاده دیگران حتی رجال مذهبی غیر اسلامی و سایر کسانی که به زبان فارسی آشنایی ندارند به انگلیسی ترجمه شود و فقیر موافقت نمودم و به توسط ایشان ترجمه شد و پس از ترجمه به چاپ رسید و مورد توجه رجال و دانشمندان واقع گردید. اخیراً نسخه فارسی آن کمیاب گردیده بطوری که با علاقه زیاد جویندگان کمتر پیدا می شود بعضی اظهار علاقه نمودند که تجدید چاپ شود لذا پس از تجدید نظر و بعضی اضافات تصمیم به تجدید طبع آن گرفتم و امیدوارم این بضاعت مُزْجاة و بی ارزش مورد قبول درگاه پیشوای بزرگوار اسلام و جانشینان او واقع گردد. برادر مکرم آقای حاج سیدمصطفی صفوی وفقه‌الله نیز با کمال میل و علاقه متعهد امور تصحیح و طبع آن گردیدند و بحمدالله با موفقیت به چاپ

رسید از خداوند متعال ازدیاد توفیق و اجر دارین برای ایشان مسألت دارم و امیدوارم این خدمت که صرفاً از روی تعصب دینی انجام شده و منظور فقط رضای خداوند و بزرگان دین می‌باشد مورد قبول پیغمبر خدا(ص) و ائمهٔ هدی علیهم السلام واقع گردد و دوستداران دیانت نیز از آن بهره مند شوند. والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین.

به تاریخ روز نهم ربیع‌الاول ۱۳۹۵ مطابق با نخستین روز خلافت حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه و سوم فروردین ۱۳۵۴ در مکه مشرفه زادها الله شرفاً تحریر گردید.

حسین تابنده

مقدمه چاپ اول

بنام آنکه جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت پس از حمد خدا و درود بر روان پاک حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی(ص) و جانشینان او:

این بندهٔ نیر زنده سلطان حسین تابنده عرضه می‌دارد این اوراق و صفحات یادداشت‌هایی است که به فکر قاصر این ناچیز درباره اعلامیه حقوق بشر از نظر مذهبی و تطبیق آن با احکام دیانت مقدسه اسلام رسیده که از نظر احساسات شدید مذهبی که در من ایجاد شد مجبور به نوشتن آن‌ها گردیدم و حتی در بعض موارد احساسات غلبه نموده عنان قلم را در اختیار گرفت و به تندی پیش رفت ولی نظری جز خدمت به دیانت و مذهب نداشته و برای روشن شدن افکار به نوشتن آن‌ها پرداختم. بعض مطالب را هم به طور اختصار نوشتم که خیلی به طول نینجامد و باعث خستگی علاقمندان و کنجکاوان نشود امیدوارم مطالعه آن برای اشخاص منصف و بی‌غرض مفید و مؤثر واقع گردد و آنان را به حقیقت نزدیک گرداند.

حسین تابنده

بیست و نهم ذیحجه ۱۳۸۵

مطابق اول اردیبهشت ۱۳۴۵

مقدمه

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

و درود بـر روان پـاک خـاتم انبیـاء محمـد مـصطفی(ص) و دوازده نفـر جانـشینان آن بزرگوار. یکی از قوانین عمومی بین‌المللی که امروز مورد توجه و علاقه عموم دوست‌داران بشریت واقع شده و با نهایت علاقه بدان مـی‌نگرنـد اعلامیـه جهـانی حقـوق بـشر اسـت کـه توسط یکی از کمیسیون‌های سازمان ملل متحد تهیه و تدوین گردیده و مورد تصویب دول عضو سازمان واقع گردید و امروزه آن را از شاهکارهای سازمان ملل متحد می‌دانند و چون بسیاری از مواد آن بلکه بیشتر آن‌ها در اسلام نیز قبلاً مورد توجه قرار داده شده و دستوراتی در آن باره از طرف شـارع مقـدس اسـلام و جانـشینان بزرگـوار او (ائمـه اثنـی‌عـشر علـیهم السلام) در آن باب رسیده خیلی بجا و شایسته بلکه لازم است که از نظر مـذهبی نیـز مـورد بحث قرار گیرد. نگارنده در اوایل صدور اعلامیه نامبرده به نکاتی در آن باره متوجـه شـده و بعض آن‌ها را که مهم‌تر بود یادداشت نمودم و قسمتی از آن‌هـا در بعـض مجـلات چـاپ شد. اخیراً نیز که جزوهٔ کوچـک (اسـلام و اعلامیـه جهـانی حقـوق بـشر) بـه قلـم فاضـلانه دانشمند گرامی آقای علی غفوری که مشروح یک جلسه سخنرانی ایشان می باشد دیـدم از مطالعه آن بهره‌مند شدم و هرچند نگارنده با ایشان آشنایی ندارم ولی از خوانـدن آن جـزوه به مراتب علمی و علاقه ایشان نسبت به مـذهب پـی بـردم و از روش تحقیقـی ایـشان بـسیار خوشوقت شدم بعداً نیز یادداشت‌های محققانه فاضل جلیل آقای زین‌العابـدین قربـانی را در مجله شریفه مکتب اسلام دیده و از خواندن آن استفاده بردم و تصمیم گرفتم برای تکمیـل یادداشت‌های دو نفر دانشمند محترم مذکور مطالبی را هم که اضافه بر آن نوشته‌هـا بـه نظـر نگارنده درباره اعلامیه رسیده و می‌رسد یادداشت نمایم و ضمیمه مطالب سابق خود نمـوده به نظر دوستداران حقیقت برسانم. البته نگارنده وارد در سیاست نبوده و به امور سیاسی آن اعلامیه آگاه نیستم و فقط از نظر مذهبی و آنچه ارتباط بـا دیانـت مقدسـه اسـلام و مـذهب شیعه دارد بـه بحـث مـی پـردازم و امیـدوارم خوانـندگان محتـرم مخـصوصاً آقایـان علمـا و

روحانیون عظام که این امر از وظایف اولیه ایشان است نواقصی را که در این یادداشت‌ها ملاحظه فرمایند اصلاح کنند و خطاهای آن را از نظر مسائل مذهبی توضیح دهند که باعث اشتباه خوانندگان نشود. ابتدا برای اطلاع خوانندگان و اینکه احتیاج به تهیه آن اعلامیه از خارج نداشته باشند تاریخچه مختصر آن را با عین اعلامیه که هم از طرف جمعیت طرفدار سازمان ملل چاپ شده و هم به وسایل دیگر منتشر گردیده و هم آقای غفوری در یادداشت‌های خود ضمیمه نموده‌اند در اینجا نیز می‌نگارم و بعداً به بحث دینی در مواد آن می‌پردازم.

اعلامیه جهانی حقوق بشر[1]

نظر کلی به دستورات و قوانین اسلامی

آنچه بشر در جستجوی آن می باشد و آرزوی رسیدن بدان را دارد در دیانت مقدسه اسلام به نحو اتم و اکمل موجود است و آنچه خوبان همه دارند او به تنهایی بیشتر از همه آن‌ها را دارد نهایت آنکه باید همه احکام آن را طابق النعل بالنعل اجرا کرد و آن‌ها را به کار بست تا به مقصود رسید نه آنکه مزد دو جهان بخواهیم و عملی نداشته باشیم و ما منتظریم که مصلح حقیقی و مهدی موعود حضرت حجة بن الحسن علیه‌السلام ظهور کند و به آمال و آرمان‌های مقدسهٔ عالم بشریت جامه عمل بپوشاند و مدینه فاضله را که ایده‌آل فلاسفه می باشد و جامعه مللی را که آرزوی دول صلح دوست است و عدل و داد را که مورد علاقه همه افراد بشر است ایجاد و عملی نماید. اسلام از هیچ چیز که برای بشر ضرورت دارد فروگذار ننموده و همه چیز را از دستورات اخلاقی و اجتماعی و عبادی، فردی و عمومی بیان کرده است و ما اگر احکام اسلامی را عمل و اجراء کنیم از همه قوانینِ مصوب دیگر بی‌نیاز هستیم و اگر هم قوانین بین‌المللی یا اختصاصی لازم باشد در

۱- نظر به اینکه تاریخچه و نحوه تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر و مقدمه و متن آن در رسائل قبلی و همچنین در ضمیمه این اثر در معرض دید مخاطبان محترم قرار گرفته است لذا به منظور پرهیز از تکرار مطالب از نقل آن‌ها خودداری می‌شود.

حقیقت باید شرح و بیان و پیرامون قانون اسلامی بوده باشد زیرا در اسلام دستور برای آن داده شده است و در آداب اجتماعی و معاملات هم از هیچ چیز فروگذار نشده که در هر جزئی چیزی که احتیاج داشته باشیم تکلیف حکم آن در اسلام معین شده است که اگر احکام کتب معاملات را از قبیل خرید و فروش و اجاره و مضاربه و غیر آن‌ها دقت کنیم می‌بینیم امری نیست که حکم آن در این‌ها ذکر نشده باشد و در آداب معاشرت نیز به طوری دقت شده که دستورات پذیرایی و خوردن غذا را نیز ذکر فرموده و دستورات نظافت را نیز به نحو اتم و اکمل بیان فرموده است حتی در حدود نیز که قسمتی از آن به اجمال بعداً ذکر خواهد شد هر شق و قسمی که در امور خلاف فرض شود حد آن تعیین گردیده و اگر بعض آن‌ها مانند حد سرقت که قطع چهار انگشت است مورد اعتراض بعضی واقع شود اگر خوب بسنجد از همه جریمه‌ها و کیفرهایی که در سایر ادیان و قوانین ذکر شده مفیدتر است و قطع چهار انگشت مضر و مخل امر زندگانی او هم نیست و حتی دستور داده شده که پس از قطع شدن از طرف حاکم شرع زخم بندی (پانسمان) شود و دستور مراقبت واقع شود که زود بهبود یابد و اگر این حکم اجرا شود دزدی واقع نمی شود چنانکه در عربستان سعودی این‌طور است و اگر هم در ایام حج سرقتی شود به وسیله کسانی است که از خارج آمده‌اند ولی هیچ یک از کیفرهای دیگر جلوگیری نمی کند البته قطع انگشتان مقید به شرائطی است که در کتب فقهی بیان شده است و عبث کسی مشمول حکم بریدن دست نمی‌شود؛ و در آداب معاشرت هم دستوراتی که برای معاشرت با مؤمنین و با سایر مردم داده شده خیلی جامع و کامل است و بهتر از آن وجود ندارد.

مثلاً در قرآن مجید سورهٔ آل عمران است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» یعنی ای پیغمبر به اهل کتاب (یهود و نصاری و محتملاً مجوس) بگو بیایید آنچه را همه قبول داریم بدان عمل کنیم و آن را بگیریم و آن این است که دیگری را جز خداوند پرستش نکنیم و برای او شریک قائل نشویم و بعض ما بعض دیگر را صاحب اختیار خود قرار ندهیم و اگر آن‌ها نپذیرفتند بگویید شهادت دهید که ما

تسلیم این امر می باشیم. از این آیه شریفه آزادی و مساوات و برابری افراد در مقابل قانون و عدم جواز تسلیم نسبت به دیگران (مگر مطابق قانون و شرع) که امروزه قائدین بسیاری از ملل از آن دم می‌زنند و می گویند که برای ملّت خود جویا هستند به خوبی معلوم می‌شود و در صدر اول اسلام تا سلطنت معاویه مخصوصاً در زمان خلیفه دوم عمر بن الخطاب و مولی الموالی علی بن ابیطالب(ع) اجراء می شد چنانکه قضیه جبلهٔ بن ایهم پادشاه غسانی شام که در زمان عمر اسلام آورد و بعداً به واسطه تازیانه که زد مورد قصاص قرار گرفت مشهور و همچنین رفتار علی(ع) با برادرش عقیل که مورد کمال علاقه آن حضرت هم بود و اجرای تساوی در تقسیم بیت‌المال بین او و دیگران معروف است و همچنین اشاره دارد که همه ملت‌ها آزاد به دنیا آمده و نباید تحت قیمومت و بردگی ملت قوی داخل باشند[1].

۱- در اینجا مناسب میدانم موضوع زیر را تذکر دهم: نگارنده در ماه صفر ۱۳۹۰- اردیبهشت ۱۳۴۹ پس از مراجعت از پاریس که برای معالجه رفته بودم به رم پایتخت ایتالیا که وارد شدم آقای دکتر اژدری نماینده فرهنگی ایران اظهار داشتند که آمدن شما را به اطلاع وزیر خارجه پاپ رسانیدم و ایشان اظهار اشتیاق به ملاقات کردند فقیر اظهار داشتم که چون ایشان جنبهٔ روحانیتی که دارند بر جنبه سیاست غالب است لذا من هم مایل به ملاقات ایشان هستم ازینرو وقتی برای ملاقات تعیین شد و ایشان در ملاقات خیلی اظهار محبت و ابراز خرسندی از ملاقات نموده و من نیز از اینکه با یک نفر از پیشوایان روحانیت مسیحی ملاقات می کنم اظهار مسرّت نمودم سپس ایشان اظهار کردند که حضرت پاپ فعلاً در سیسیل هستند اگر در اینجا می‌بودند البته ایشان هم شائق ملاقات بودند نگارنده اظهار داشتم که اتفاقاً من هم خیلی مایل بودم که از ایشان ملاقات کنم و یک پیام آسمانی را به ایشان ابلاغ نمایم و تا سه چهار روز دیگر من در رم هستم اگر مراجعت کردند به عرض ایشان برسانید و در صورت تعیین وقت اطلاع دهید تا ملاقات حاصل شود ایشان با تعجب اظهار داشتند که چه پیام آسمانی است من گفتم چون معلوم نیست ایشان درین چند روزه مراجعت کنند که ملاقات حاصل شود لذا این پیام را توسط شما به ایشان می‌رسانم بعداً مجدداً از پیام پرسیدند من گفتم پیامی است آسمانی که توسط پیغمبر بزرگوار ما محمدبن عبدالله(ص) رسیده و خداوند به آن بزرگوار وحی نموده می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللَّهَ» و آیه را تا آخر خواندم و سپس آن را به فارسی ترجمه نموده و آقای حاج حسینعلی خان که مهارتی تام در زبان فرانسه دارند آن را به فرانسه ترجمه نمودند. سپس من گفتم پیغمبر ما(ص) طبق این پیام از شما که معتقد به کتاب مقدس انجیل هستید دعوت می‌فرماید که بیائید آنچه را ما به الاشتراک بین ما می‌باشد و هر دو بدان معتقد هستیم که عبادت خداوند یکتا و رعایت عدل و مساوات و حفظ حرّیت افراد است بگیریم و بدان عمل کنیم.

و در سوره نحل می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَ إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» یعنی خداوند امر به عدالت و نیکی

ایشان تصدیق نمودند سپس من گفتم امروز سیل بنیان کن بی دینی و الحاد و انکار خداوند سرازیر شده و جوانان ما را گمراه می‌کند و فریب می‌دهد بطوری که می‌بینیم روز به روز کفر و انکار خداوند و فساد اخلاق و انحراف از مبادی دینی و اخلاقی زیادتر می‌شود بیائید و بزرگان شما با بزرگان و روحانیین دیانت مقدسه اسلام با هم بنشینید و فکری درین باره نموده جلوی الحاد و بی‌دینی و ظلم و فساد را بگیرید دین مقدس اسلام در هزار و چهارصد سال قبل این مبنای اخلاقی و دینی را نشان داده و پایه‌ریزی کرده و آنچه شما در جلسات دینی و سیاسی خود می‌خواهید و در سازمان‌های بین المللی از آن دم می‌زنید در اسلام دستور داده شده و حال هم اگر واقعاً می‌خواهید به خداشناسی و توحید و صلاح جوامع خدمت کنید این دستور را بکار بندید و یک نوع توافقی بین شما و اسلام و بلکه بزرگان روحانیت غیر مغرض یهود نیز حاصل شود و تبادل نظر کنید و راهی برای جلوگیری از شیوع کفر و بی‌دینی پیدا کنید ایشان نظریه مرا پسندیده و گفتند من عین مطلب شما را به عرض حضرت پاپ می‌رسانم گفتم اگر شما واقعاً موافق هستید ابتدا بکوشید اغراضی را که در میان شما برای تفرقه انداختن موجود است رفع کنید از جمله در همین اوقات که من در پاریس بودم یکی از بزرگان مسیحیت و کشیش‌ها در نطق خود از پیغمبر ما بدگوئی نموده و توهین کرده بود و لازمهٔ این امر این است که احساسات مسلمین به هیجان بیاید و آنها هم پاسخ گفته و از آن کشیش هم بد می‌گویند و نیز در یکی از روزنامه‌های پاریس به قلم یکی از نویسندگان از اسلام بدگوئی شده و توهین‌هائی به اسلام و بزرگان اسلام وارد آورده بود و این نیز سبب می‌شود که روزنامه‌های اسلامی نیز رد کنند و جواب بگویند و خود همین امر باعث تشدید اختلافات می‌شود و اگر می‌خواهید که اختلافات کمتر شود به کشیش‌های خودتان و همچنین به روزنامه‌ها دستور دهید که بدگوئی نسبت به اسلام و بزرگان ما را ترک کنند تا ما هم مجبور به جواب نشویم که این قسمت قدم اول برای ایجاد حسن تفاهم می‌شود ایشان نظریه مرا پسندیده و یادداشت کردند که موضوع را به عرض پاپ برسانند. مطالب دیگری هم مذاکره شد و مورد استشهاد ما درینجا همین موضوعی است که درباره آیه شریفه مذکوره مذاکره شد که عظمت اسلام و پیغمبر اسلام را می‌رساند. ضمناً مناسب می‌دانم این نکته را در اینجا تذکر دهم که خوانندگان مطلع شوند که ذبیحه کفار و غیرمسلم بر مسلمین حرام است چون شرایطی که برای ذبح ذکر شده در ذبح آنها نیست لذا ذبیحه آنها برای ما حرام است و نگارنده در سفر اروپا در همه جا کاملاً مراقب بودم که از ذبیحه آنها نخورم لذا گوشت نمی‌خوردم و به خوراکی‌های غیر گوشت اکتفا می‌کردم و همراهان نیز در این قسمت کاملاً مراقب بودند و البته هرکس بخواهد می‌تواند مراقبت کند و زحمت ندارد و حتی کسانی هم که دعوت می‌کردند نمی‌پذیرفتم و اگر اصرار می‌کردند با شرط اینکه از گوشت آنجا تهیه نکنند می‌پذیرفتم و غالب میهمانی‌ها بدون گوشت بود و حتی یکی از اساتید دانشگاه پاریس که به وسیله پدر بزرگوارم اسلام آورده و به ایمان نیز مشرف شده بود هنگام دعوت که نپذیرفتم و اصرار داشت موضوع را به او تذکر داده و با همین تعهد پذیرفتم و در مهمانی خود به هیچ وجه گوشت نداشت.

کردن و مراعات حال و بخشیدن به نزدیکان می فرماید: و از کارهای زشت و ناشایست و ظلم نهی می کند که شاید شما عقل خود را کار بندید و در امور تدبر و تفکر کنید. این آیه به بسط عدل و داد در همه مراحل خواه در جامعه یا آبادی و قریه یا خانواده باشد و به نیکی کردن به زیر دستان و غیر آن‌ها امر می کند. این دستور کلی است که همه افراد مافوق باید رعایت آن را نموده و از ظلم و تعدی بپرهیزند و آنچه را خلاف عدالت است ترک کنند و به احسان و نیکی در همه موارد امر می کند که آن نیز شامل همه موارد فردی و اجتماعی است از قبیل کمک به بینوایان و گرفتاران و امور عام‌المنفعه و مؤسسات خیریه که تشکیل می‌شود و امروز در همه دنیا وجود دارد.

در سوره حجرات می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» یعنی ای مردم ما شما را از یک مرد و زن خلق کردیم و شما را دسته‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا از یکدیگر شناخته شوید ولی گرامی‌تر شما نزد خداوند پرهیزکارتر شما است. این آیه اشاره به تساوی نژادها در برابر خداوند است یعنی فرقی بین نژاد سفید و سیاه نیست و همه در مقابل احکام و قوانین و مقررات یکسان و هیچ کدام را بر دیگری مزیتی نیست و تنها چیزی که موجب مزیت فردی بر فرد دیگر می‌شود پرهیزکاری است که منشأ صفات پسندیده می‌باشد که در اوایل اسلام عملاً هم همین طور بود و لباس خلیفه با دیگران فرقی نداشت و حاجب و دربان هم در کار نبود و خلیفه دوم موقعی که برای مصالحه با اهالی بیت‌المقدس حرکت کرد خودش و غلامش یک شتر داشتند که به نوبت سوار می‌شدند و موقع ورود به شهر نیز نوبت سواری غلامش بود و علی(ع) هفده وصله بر پیرهن خود داشت که فرمود از وصله کننده آن خجلت می کشیم و هر موقع لباس می‌خرید برای خود و غلامش به یک قسم می‌خرید و باز هم بهتر را به غلام می داد و سلمان که والی مداین شد با یک کوله پشتی و پیاده حرکت کرده و به همان ترتیب وارد مداین شد در این صورت کدام آزادی و مساوات عملاً بالاتر از اسلام و دستور آن می باشد که بزرگان اسلام صریحاً فرموده‌اند بهشت برای کسی است که اطاعت خداوند را بکند هرچند غلام حبشی باشد و دوزخ برای کسی است که نافرمانی

کند هرچند آقا و قرشی باشد و خودشان هم بدان عمل کرده‌اند ولی قوانین بشری اولاً ناقص و ثانیاً غالب همان کسانی که دستور داده و تصویب نموده‌اند بدان‌ها مقید نیستند.

و در سوره آل عمران است «وَ اعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَ لاَ تَفَرَّقُواْ وَ اذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا» یعنی همه شما به ریسمان خدایی (قانون آسمانی و پرستش خداوند) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمتی را که خدا به شما داده یاد کنید زیرا شما کسانی بودید که همواره با یکدیگر دشمن و در جنگ و نزاع بوده و به خون همدیگر تشنه بودید و او بین دل‌های شما الفت و مهربانی قرار داد که با یکدیگر همچون برادر شدید. این دستور محکم و متین برای لزوم اتفاق و اتحاد بین جامعه‌ها می‌باشد که تا اتفاق نظر و وحدت فکر و معاونت افراد نسبت به یکدیگر نباشد آن جامعه روی سعادت و آسایش و ترقی را نخواهد دید و هر جامعه و کشوری که تحت یک لواء مجتمع نبوده و اتفاق در میان افراد آن نباشد سعادتمند نخواهد بود آیا کدام قانون و دستوری از قوانین بین‌المللی به این استحکام دستور می‌دهد و کدامیک از مقننین مانند مقنن بزرگوار اسلام و جانشینان حقیقی او به دستورات عمل نموده‌اند!

در سوره فتح می‌فرماید: «مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ» یعنی محمد(ص) پیامبر خداست و کسانی که با او می‌باشند نسبت به دشمنان بسیار سخت و شدید ولی بین خودشان بسیار مهربان هستند منظور آن است که هر جامعه و ملتی باید در دفاع از حریم خود بسیار جدی و فداکار بوده و نگذارد دشمنان در داخله آن‌ها رخنه پیدا کنند بلکه دست به دست همدیگر داده و دشمن را سرکوب کنند ولی در مقابل برادران و افراد جامعه خود بسیار رئوف و مهربان بوده و علاوه برآنکه بر آن‌ها تعدی نکنند و صلاح خود را اگر برخلاف مصالح جامعه است مقدّم ندارند حتی‌الامکان صلاح دیگران را هرچند برخلاف مصلحت خودشان باشد ترجیح دهند که «وَ يُؤثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» (سوره حشر، آیه ۹) یعنی برادران ایمانی را بر خود ترجیح می‌دهند هرچند خود در زحمت بوده و احتیاج داشته باشند چنانکه خلیفه بزرگ اسلام علی بن ابیطالب(ع) چون شنید که در حوزه حکومت او جنگجویان پارتیزانی معاویه گوشواره از زن

یهودیه که در ذمه حکومت او بود کشیده و گوش او را پاره کرده اند از غصه سه شبانه روز مریض شده و تب کرد و می گفت: علی باید زنده در گور شود که در مملکت او دشمنان گوشواره از گوش زن یهودی بکشند و در کافی از ربعی از فضیل بن یسار روایت شده که فرمود «المسلم اخوا المسلم، لایظلمه ولا یذله» یعنی مسلم برادر مسلم است که نه بر او ظلم می کند و نه خذلان او را روا دارد.

ربعی[1] می گوید یکی از یاران ما در مدینه از صحت این خبر که فضیل نقل کرده پرسید گفتم بلی صحیح است من خود از ابی عبدالله(ع) شنیدم که فرمود «المسلم اخو المسلم لایظلمه ولایغشه ولا یخونه ولایخذله ولایغتابه» یعنی مسلم برادر مسلم است که نه بر او ظلم می کند و نه تقلب و نه خیانت می کند و نه او را رسوا نموده و نه از او غیبت می کند یعنی وظیفه هر فرد مسلم نسبت به مسلم دیگر این است که این قسمت‌ها را رعایت کند. سایر دستورات اسلامی نیز از احکام اخلاقی و عبادی و معاملات و غیر آن‌ها همین‌طور است و این چند دستور به عنوان نمونه ذکر شد در این صورت و با این احکام متین و محکم نمی‌توانیم قوانینی بهتر از این‌ها پیدا کنیم و اگر بشر بخواهد بر مشکلات خود فائق آید باید چنگ به دستورات اسلامی بزند و آن‌ها را مجری دارد ولی متأسفانه قائدین سیاسی امروز مسلمین یا مقید به احکام نیستند و یا از احکام اسلامی بی اطلاع می‌باشند وگرنه برای درمان دردهای اجتماعی خود به اسلام و قرآن متمسک می شدند و مشکلات خود را برطرف می‌نمودند نه آنکه دست به دامن بیگانگان که در این موارد بسیار فقیر و ناتوان هستند بزنند. ولی در عین حال از انصاف نگذریم که بسیاری از مواد اعلامیه حقوق

۱- ربعی بفتح را، یا به ضم و فتح با، بعضی هم به سکون خوانده اند لقب چند نفر از روات عامه و خاصه است از جمله اوس بن عبدالله و حارث بن زید و حذیفهٔ بن عامر ربعی که بعضی او را از اصحاب حضرت صادق(ع) گفته‌اند و حسن بن علی ربعی که شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت رضا (ع) ذکر نموده است ولی مراد از ربعی در اینجا ربعی بن عبدالله بن جارودبن ابی سبره هذلی است که از اصحاب حضرت صادق (ع) بوده و از فضیل بن یسارهم روایت نموده است و فضیل بن یسار نیز از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت نموده است.

بشر خیلی مفید به حال اجتماع و از قوانین سودمند بین المللی است که از طرف سازمان ملل به تصویب رسیده و شایسته است که در مواد آن غور و بحث شود. و چون نگارنده وارد سیاست نبوده و فقط احساسات مذهبی مرا وادار به نوشتن این یادداشت‌ها نموده از این رو مواد آن را از نظر مذهبی تشریح می کنم که معلوم شود آنچه خوبان همه دارند اسلام تنها دارد و همه باید خوشه چین خرمن فیض اسلام و بزرگان آن باشند.

اسلام و مواد اعلامیه حقوق بشر

در ماده اول این اعلامیه آزادی افراد بشر و برابری در حقوق و برادری ذکر شده و بسیار دستور مفیدی است. اسلام نیز در این باره به نحو اتم و اکمل دستور فرموده و آیه: «وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ»[1] و آیهٔ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى»[2] دلالت بر این امر دارد و اختلافات طبقاتی و نژادی را به کلی ملغی نموده بین سفید و سیاه فرقی قائل نشده بلکه تنها اختلاف مذهب و دین و عقیده را تثبیت کرده و مزیت و شرافت و فضیلت را برای معتقدین به خداوند یکتا و پیروان احکام آسمانی قرار داده است از این رو کسانی را که به دستور عقل عمل ننموده و چیزهایی را که ساخته خودشان است خواه از طلا یا نقره یا سنگ و چوب می‌پرستند و بدان‌ها توسل می‌جویند یا آنکه اصلاً معتقد به خدایی نیستند چون در حقیقت از عقل بهره‌ای ندارند آن‌ها را از رتبه انسانیت خارج دانسته و وجودشان را مانند عضو شقاقلوسی بدن گفته و دفع فتنه آن‌ها را لازم شمرده است ولی غیر آن‌ها در مواقع صلح و آسایش دارای یک حکم بوده و خدمت به آن‌ها را دستور داده و قتل یک نفس را مانند کشتن همه افراد ذکر فرموده که «مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»[3] اسلام بین جامعه مسلمین اخوت و برادری قرارداده و می‌فرماید «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ

۱- سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۲- سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳- سوره مائده، آیه ۳۲.

أَخَوَيْكُمْ»[1] یعنی مؤمنین برادر یکدیگرند کوشش کنید بین دو برادر میانجیگری نمایید و اصلاح دهید.

مسلمین عموماً برادر و بین آن‌ها از نظر ظاهر بشریت فرق و مزیتّی نیست و شرافت هرکدام بر دیگری به واسطه تقوی و پرهیزگاری و صفات محسنه اخلاقی است سعدی بزرگوار که یکی از پیروان مکتب اسلام است پس از گذشتن شش قرن از زمان ظهور اسلام به پیروی از بیانات شارع مقدس آن و جانشینان او می‌فرماید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چوعضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

ماده دوم هم دنباله همان موضوع ماده اول است و اشاره دارد به تساوی حقوق همه افراد نسبت به یکدیگر در همه امور و شئون که آن نیز برای جامعهٔ بشر بسیار مفید و ارزنده است و تبعیض‌هایی که در بعض قوانین مذکور می‌باشد منع شده است دیانت مقدسه اسلام نیز در این باره دستور جامع داده از جمله می‌فرماید «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ»[2] تا آخر و عدالت یعنی میانه‌روی که لازمه آن تساوی بین دو طرف است و در قصاص می‌فرماید اگر یک نفر را از شما کشتند فقط یک نفر را بکشید و اگر چشمی کندند چشمی بکنید و اگر بینی شما را از بین بردند فقط به همان اندازه قصاص کنید یعنی گمان نکنید که اگر مقتول از خانواده محترم‌تر یا قوی‌تری است می‌توان به قصاص او چندین نفر را کشت بلکه جانی را به جای جان دیگر که کشته شده بکشید. علی بن ابیطالب(ع) درباره قاتل خود می‌فرماید: اگر من زنده ماندم خودم اُولی به حکم او از عفو یا قصاص می‌باشم و اگر مردم و خواستید قصاص کنید مبادا بیش از همان یک نفر قاتل را بکشید بلکه او هم، چون فقط یک ضربت به من زده شما هم با یک ضربت او را خلاص کنید که نهایت عدالت و تساوی افراد را در مقابل قانون الهی می‌رساند. چیزی که ممکن است بعضی ایراد کنند در بعض قسمت‌های

۱- سوره حجرات، آیه ۱۰.

۲- سوره نحل، آیه ۹۰.

حدود و دیات است که در برخی موارد فرق می کند از جمله آنکه اگر شخص مسلم غیرمحصن زنا کند حد او صد تازیانه و تراشیدن سر و یکسال تبعید است ولی اگر همان شخص غیر مسلم باشد و با مسلمه زنا کند حد او قتل است و اگر زانی و زانیه غلام و کنیز باشند حد آن‌ها پنجاه تازیانه است و در قصاص نیز اگر یک نفر مسلم مسلمی را عمداً بکشد قصاص دارد و ولی دم می‌تواند او را بکشد ولی اگر غیرمسلمی به دست مسلم کشته شود و آن امر عادت همیشگی مسلم نباشد حکم قتل جاری نمی شود بلکه باید دیه بپردازد و با تازیانه تنبیه شود و امثال این‌ها که در کتب حدود و دیانت فقه شیعه مشروحاً ذکر شده است که به ظاهر فرق بین افراد را می‌رساند. لیکن آن نیز خالی از اشکال است زیرا دیانت اسلام اختلاف نژادی و تفاوت طبقاتی به هیچ وجه قائل نشده است همان‌طور که ذکر کردیم اساس فضیلت و شرف و برتری را همانا ایمان و عقیده صحیح و فضائل اخلاقی می‌داند از این رو کسانی را که در عقیده و ایمان تکیه گاهی نداشته و پای بند مبدئی نبوده و به خدای واحد غیبی معتقد نباشند در حقیقت از حیطه انسانیت خارج دانسته و وجود آن‌ها را مضر به جامعه بشریت شناخته و کوشش داشته که این عقیده و مرام را از بین ببرد و این امر مانند این است که امروزه در بعضی از کشورها بعضی از احزاب را مخالف مصالح ملی تشخیص داده و آن را منحل می کنند و گاهی شدت عمل به خرج داده کسانی را که پیرو آن مرام باشند محاکمه نموده به مجازات‌های سخت که گاهی به اعدام هم می‌رسد محکوم می کنند. و طبق این نظریه هر کسی که عقیده به مبداء غیبی داشته باشد مانند یهود و نصاری و مجوس از آن عقیده محترم است و در مملکت اسلامی باید حفظ شئون و حیثیات آن‌ها بشود مگر آنکه حربی باشند ولی بازهم چون ایمان آن‌ها به دیانت به مرحله کمال نرسیده و به احکامی که به عقیده ما نسخ شده و قوانین دیگری جای آن‌ها را گرفته و پای بند و بعبارهٔ اخری تحت امر حاکم لاحق و پیغمبر اسلام قرار نگرفته‌اند از این رو در بعض احکام شرعیه با مسلمین فرق دارند و با آن‌ها در یک مرتبه و درجه نیستند همان‌طور که در خود اسلام هم مجاهدین و قاعدین در یک درجه نیستند که می فرماید: «فَضَّلَ اللَّهُ

الْمُجاهِدينَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقاعِدينَ دَرَجَةً وَ كُلاًّ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدينَ»[1] یعنی خداوند کسانی را که با مال و جان خود در راه خدا کوشش و جهاد می‌کنند بر کسانی که نشسته و ترک جهاد کرده‌اند یک درجه برتری داده و خداوند به همه وعده نیکی داده و مجاهدین را بر قاعدین برتری و اجر عظیمی داده است که در مرحله نخستین فقط یک درجه ذکر کرده و مراد از مجاهدین در آنجا کسانی هستند که در جهاد شرکت نموده و بعداً سلامت بازگشته و به غنائم هم می‌رسند و مراد از مجاهدین در آخر آیه کسانی هستند که مال و جان را در راه خدا فدا کنند و به شهادت برسند. و چون غیر مسلم در نظر اسلام از حیث عقیده و ایمان پست‌تر از مسلم می‌باشد از این جهت اگر مسلمی او را بکشد و این رویه عادت و رویه او نباشد (یعنی قاتل حرفه‌ای نسبت به غیر مسلم نباشد) نباید آن مسلم را به قصاص بکشند زیرا او دارای عقیده مقتول می‌باشد و باید دیه بگیرند نهایت آنکه چون برخلاف قوانین جاریه اسلامی رفتار نموده و اقدام به قتل نفس محترمه کرده و علاوه بر جلب رضای اولیای دم به وسیله دیه باید از نظر حفظ مصالح عمومی نیز تعزیر و تنبیه شود و تازیانه خورد ولی اگر این امر عادت او شده باشد تفاوت دیه ذمی و مسلم از طرف اولیای دم به ورثه مسلم داده می‌شود سپس از او قصاص می‌شود. همچنین اگر شخص آزادی مرتکب قتل بنده بشود باید قیمت او را بپردازد و قصاص نمی‌شود زیرا آزاد بر بنده برتری دارد و بنده شرعی هم همان طور که بعداً شرح داده می‌شود به واسطه پست‌تر بودن از حیث عقیده و ایمان و دشمنی با مؤمنین در جنگ اسیر شده و به بندگی گرفته شده و یا آنکه پدر او این حالت را داشته و بندگی به او به ارث رسیده است به هر حال تفاوت بین آن دو نیز راجع به اختلاف در عقیده و ایمان می‌شود؛ و نیز در مورد حد اگر شخصی غیرمسلم مرتکب زنا با مسلمه شود اضافه بر آنکه خلاف اخلاق و وظائف اجتماعی و قوانین دینی رفتار نموده و مرتکب حرام شده باعث سرشکستگی مسلم نیز گردیده و در حقیقت به مسلمین توهین کرده لذا باید به قتل برسد. و

۱- سوره نساء، آیه ۹۵.

اگر بنده‌ای با کنیزی زنا کند چون پست‌تر از آزاد هستند و اساس آن هم به نقص و کمال در عقیده بر می‌گردد از این رو خلافی که آن‌ها نسبت به حکم اسلام مرتکب شده‌اند به قدر شخص آزاد نیست لذا در مجازات آن‌ها تخفیف داده شده و پنجاه تازیانه حد جاری می‌شود.

پس همه این قسمت‌ها مربوط به اختلاف در عقیده و ایمان است و آن نیز در اسلام باقی است زیرا با آنکه بین افراد بشر فرقی نیست و همه در بشریت مساوی هستند که علی(ع) نیز می‌فرماید:

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التِّمْثَالِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمُ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَّاءُ و از این رو اختلافات و امتیازاتی که مربوط به جسم و بدن و عوارض دنیوی است از قبیل اختلاف نژادی و طبقاتی و نسب و امثال آن‌ها در اسلام ملغی شده ولی امتیازی که مربوط به روح و نقص و کمال عقل می باشد بقوهٔ خود باقی و در اسلام برقرار شده است. زیرا اگر آن اختلاف هم ملغی شود هیچ راه فضیلتی برای بشر باقی نمی ماند پس لازم است آنچه مربوط به روح می‌باشد باقی بماند لذا اسلام فضیلت را فقط مربوط به تفاوت مراتب روحی نموده و البته صاحب عقیده کامل‌تر بر آنکه دارای عقاید پست‌تری است شرافت دارد و بلکه عقل هم حکم می کند که نمی توان به طور کلی رفع امتیازات نمود و از همین نظر است که شخص عالم بر غیر عالم مزیت دارد و آن نیز مربوط به روح است. به همین نظر است که پیروان مکتب اسلام طبق دستورات اسلامی نمی‌توانند همهٔ جزئیات این ماده را بپذیرند و به هیچ وجه فرقی بین مسلم و غیرمسلم قائل نشوند ولی تا اندازه‌ای که با قوانین مقرره اسلامی مخالفت نداشته باشد مورد قبول ما نیز می‌باشد.

ماده سوم اعلامیه نیز مورد قبول ما می باشد مشروط به آنکه آزادی آن شخص برخلاف مقررات اسلامی یا موجب سلب آسایش دیگران نباشد مثلاً اگر غیر مسلم با زن مسلمه ازدواج کند باید طبق قانون شرع بر او حد جاری شود ولی در غیر این موارد همه افراد جامعه در حدود زندگانی خود آزاد بوده و هیچ کس ولو مسلم باشد نمی تواند سلب آسایش از دیگری ولو ذمی باشد بنماید.

ماده چهارم اعلامیه می گوید: هیچ کس را نمی توان غلام و برده محسوب داشت بردگی و داد و ستد غلامان به هر شکلی که باشد ممنوع است. این ماده محتاج به شرح و بسط می‌باشد چون به ظاهر آن، با قوانین اسلامی مخالف است ولی اگر تجزیه و تحلیل کنیم می توانیم اشکال آن را رفع نماییم. علت مخالفت آن با ظواهر قوانین اسلامی آن است که دیانت مقدسه اسلام برده فروشی را منع نفرموده ولی آن را تحت شرایطی قرار داده که با وجود آن شرایط مجاز و اگر آن‌ها وجود نداشته باشند برده صدق پیدا نمی کند و ممنوع است و چون امروز وجود آن شرائط میسر نیست از این رو می‌توانیم بگوییم بالعرض ممنوع است. زیرا برده در اسلام عبارت است از اسیری که در جنگ‌های اسلامی در میدان جنگ از کسانی که در جنگ شرکت داشته و قبل از تقسیم غنیمت اسلام نیاورده باشند گرفته شده باشد ولی اگر کسی در بین جنگ یا قبل از تقسیم غنیمت، اسلام آورد هرچند در میدان جنگ باشد نمی توان او را به بردگی گرفت مگر آنکه زنی باشد که در جنگ شرکت نموده یا طفل غیربالغ را با خود آورده باشد در این صورت اگر اسیر شوند برده‌اند ولی اگر کافر حربی باشند و در بین جنگ اسیر شوند کشته می شوند مگر آنکه اسلام آورند که در آن موقع پیشوای مسلمین مخیر است که او را آزاد کند یا به بندگی بگیرد یا فدیه بخواهد. و طبق آن شرایط اگر جنگ اسلامی نباشد یعنی برای حفظ مصالح اسلام و ترویج آن به وجود نیامده باشد هرچند از طرف مسلمین با کفار باشد تا چه رسد به آنکه دو طرف مسلم باشند اسرائی که گرفته می‌شوند برده نیستند و همچنین اگر در جنگ و از کافر حربی نباشد بلکه طبق معمول و مرسوم بعض ادوار و قرون یا بعض بلاد به گرفتن به اکراه یا خرید و فروش فرزند و غیر آن باشد حرام و برده محسوب نمی‌شوند. پس اگر به کُنه دستور اسلامی پی بریم و شرایط بردگی را دقت کنیم می‌بینیم برده واقعی شرعی در این دوره وجود ندارد و کسانی که به نام غلام و کنیز خرید و فروش می شوند برده شرعی نیستند و بیع و شرای آن‌ها خلاف شرع و آثار بردگی بر آن‌ها مترتب نیست. بلکه از شرایطی که در اسلام برای آن ذکر شده و از مراجعه به وضع آن در دور جاهلیت درک

می شود که منظور اسلام محدود ساختن آن بوده زیرا عرب جاهلیت بلکه بیشتر اقوام و ملل آن دوره در خرید و فروش انسان آزاد بوده و بسیاری از پدران و مادران در موقع فقر و استیصال فرزندان خود را در معرض فروش می گذاشتند که هم پولی برای مخارج پیدا کنند و هم خرجی از آن‌ها کم شود و این امر در میان قبایل آفریقا تا همین اواخر هم مرسوم بوده بلکه شاید اکنون هم در بعض قبائل وحشی آنجا مرسوم باشد. از طرفی جنگ‌هایی که بین دو دسته یا دو قبیله یا دو طایفه رخ می‌داد دستهٔ غالب هر که را از عشیره مغلوب اسیر می کرد غلام و کنیز قرار می‌داد و خرید و فروش می‌نمود بلکه گاهی یک قبیله که با قبیله دیگری کینه و دشمنی داشت بدون اطلاع قبلی بر آن‌ها شبیخون می‌زد و اموال آن‌ها را غارت نموده خود آن‌ها را به اسیری می‌گرفت و غلام و کنیز می‌نمود و این رسم‌ها در میان عرب شدیداً حکم‌فرما بوده و قبایل عرب مرتباً با یکدیگر در زد و خورد بودند و به همین نظر بود که چون هیچ وقت آسایش و اطمینان خاطر نداشتند خسته شده و با یکدیگر قراری گذاشته بودند و به اتفاق مورد تصویب قبایل قرار گرفت که در سال چهار ماه را ترک جنگ نموده و آن را در آن چهار ماه که عبارت از ذیقعده و ذیحجه و محرم و رجب باشد تحریم کردند از این رو آن‌ها را ماه‌های حرام گفتند که عموم قبایل در آن چهار ماه مصونیت داشتند و به آزادی رفت و آمد و تجارت داشتند ولی در غیر آن موقع هیچ امنیت و آسایش در راه ها و قبایل نبود و هر قبیله که در جنگ بر قبیله دیگر غالب می‌شد یا بدان‌ها شبیخون می‌زد علاوه بر غارت اموال مرد و زن را مخصوصاً اطفال را اسیر نموده و به غلامی و کنیزی می‌فروختند و از این جهت مانند بسیاری از جهات اخلاقی و اجتماعی دیگر هرج و مرج شدیدی در میان آن‌ها حکم‌فرما بود و نیز رسم داشتند که اگر کسی وامی به دیگری بدهد و بدهکار بعداً نتواند در سر موعد بدهی خود را بپردازد طلبکار مدیون را به بردگی گرفته و به کار وامی‌داشت یا آنکه در بازار برده فروشان او را می‌فروخت و او رسماً برده و بنده بود لذا قائد بزرگوار اسلام تصمیم گرفت که طبق دستور خداوند این امر را نیز اصلاح نموده تحت نظم و قانون معینی قرار دهد که

بالطبع کاملاً محدود شود و بلکه به تدریج از بین برود یا اقلاً خیلی کم شود زیرا غلام و کنیز در شریعت اسلام همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم طبق آیات و اخبار و فتاوی موقعی صحت دارد که در جهاد شرعی واقع شود یعنی در جنگی که مسلمین با کفار به دستور پیغمبر(ع) یا جانشین او طبق سایر موازین و دستورات شرعیه انجام داده و شرایط صحت کاملاً در آن موجود باشد. در این صورت اگر کسی از کفار در بین جنگ اسیر شد کشته می شود مگر آنکه اسلام بیاورد و در این موقع امام و پیشوای مسلمین که جانشین پیغمبر است مخیر است که اگر مقتضی داند او را به بردگی گرفته و جزء غنائم جنگی که تقسیم می‌شود قرار دهد یا آنکه از او فدیه بخواهد یا آزاد کند و اگر پس از فتح باشد هرچه از کفار که اسیر بگیرند هرچند با حال کفر باشند قتل آن‌ها جایز نیست و امام بین سه امر بالمخیر می‌باشد که در هر دو مورد باز اختیار را در بردگی و آزادی با امام قرار داده است ولی در غیر این صورت آن‌ها نیز غلام و کنیز محسوب نمی‌شوند و چون در صورت بالا نیز اختیار با امام قرار داده شده بسیاری از اوقات ممکن است صلاح را در آزاد کردن آن‌ها بداند و کسانی که با شرایط بالا تحت رقیب در آمده باشند فرزندان آن‌ها نیز اگر پدر و مادر هر دو بنده باشند رقیب دارند. بنابراین مقررات که در اسلام معین شده ترتیبی که قبل از اسلام معمول بود و باعث ازدیاد بردگی گردیده بود به کلی از بین رفت و خیلی محدود گردید و البته اگر خوب دقت و تعمق کنیم این دستور مخالف با اصول نظامی و سیاسی و اجتماعی متداول امروز دنیای متمدن نیست بلکه از آن‌ها خیلی بهتر است زیرا امروزه دول فاتح اسرای جنگی را غالباً به جاهایی که زندگی در آنجا مشکل است برده و آن‌ها را به کارهای سخت و اعمال شاقه به اجبار وادار می کنند و اگر به ظاهر آن‌ها را بنده نمی‌نامند ولی در حقیقت از بندگی سخت‌تر و مشکل‌تر است بلکه دولت‌ها هرچند آن‌ها را بین افراد حاضر در جنگ تقسیم نمی کنند ولی در حقیقت آن‌ها را به بردگی خود می گیرند و بلکه گاهی نسبت به آن‌ها زجر و شکنجه هم دارند و ملت غالب نسبت به آن‌ها رعایت اصول اخلاقی و اجتماعی نمی کند و گاهی به قدری سختگیری می کند که بردگی به مراتب از

آن وضع بهتر و راحت تر است. ولی اسلام در عین اینکه نام رقیت و بندگی بر آن‌ها گذاشته دستور داده که با آن‌ها به کمال محبت و خوشرویی رفتار شود و از حیث خوراک و پوشاک و سایر وسایل زندگانی بر آن‌ها سخت نگیرند بلکه کاملاً رعایت آسایش آن‌ها را بنمایند و خود پیغمبر(ص) و جانشینان او همین رویه را داشته و با مماليک خود نهایت رأفت و مهربانی را داشتند اضافه بر این محدودیت‌ها که در گرفتن بنده شده فضیلت‌های زیادی هم در اسلام برای آزاد کردن بنده ذکر شده و بلکه جزء عبادات اسلامی محسوب گردیده و در کفارات هم آزاد کردن بنده تعیین شده و نیز موضوع ام ولد و تدبیر و مکاتبه درباره بندگان سبب آزاد شدن عده ای می گردد و ام ولد کنیزی است که از آقای خود صاحب فرزند شود در این صورت پس از مرگ آن آقا، او در ترکه که جزء قسمت فرزند می‌شود و بالطبع آزاد می گردد، تدبیر هم آن است که به بنده خود بگویند تو بعد از مرگ من آزاد هستی و مکاتب هم آن بنده است که آقایش با او قراری برای انجام امری با پرداخت وجهی بگذارد که پس از انجام آن قرار آزاد گردد و یکی از عبادات بزرگ هم در اسلام آزاد کردن بنده است که فضیلت زیادی برای آن رسیده است و همه این‌ها دلیل است بر اینکه بردگی نزد پیغمبر(ص) چندان مطلوب نبوده و خواسته است آن را به وسایلی محدود نماید که به تدریج از بین برود. بردگانی هم اگر در این زمان وجود داشته باشند اگر در جنگ های دینی و طبق شرایط باشد یا به طور یقین بدانیم که سلسله نسبشان مضبوطاً به کسانی می‌رسد که همه آن‌ها بنده شرعی بوده و آزاد نشده‌اند صحیح است وگرنه صحیح نیست و باید استصحاب حریت جاری کرد و چون در این زمان جنگی که طبق موازین شرعی اسلامی باشد واقع نشده و اطمینان هم نداریم که بردگان این زمان اباً عن جدتاً زمان ائمه معصومین علیهم السلام بَرده و بنده بوده‌اند بلکه بنده نبودن آن‌ها نزدیک به یقین است ویژه آنکه غالب غلام و کنیزهایی که تا چند سال قبل معمول بوده غالباً می‌دانیم سیاه‌پوستانی هستند که پدر و مادر آنان آن‌ها را فروخته‌اند که خلاف شرع است؛ و از طرفی اصل در بشر حریت است تا خلاف آن معلوم شود از این رو می توانیم در

صحت رقیت آن‌ها تردید نموده آن را رد کنیم. هرچند ممکن است بعضی از راه حمل فعل مسلم بر صحت و قاعده سوق مسلم و امثال آن‌ها که از قواعد اصولی محسوب می‌شوند آن را تصحیح کنند ولی این‌طور به نظر می‌رسد که به اصطلاح اصولیین قاعده احتیاط در اینجا حکومت دارد و اجرای اصالت حریت بهتر است. پس چون فعلاً شرایط صحت رقیت شرعیه موجود نیست احتیاط حکم می کند که بگوییم برده شرعی وجود ندارد و شرعاً تا زمان ظهور حضرت حجةبن الحسن عجل الله تعالی فرجه خالی از اشکال نیست مگر آن که دفاعی پیش بیاید که مملکت اسلامی مورد حمله بیگانه واقع شده و مجبور به دفاع گردد در آن صورت می توانیم بگوییم کسانی را که در جنگ اسیر می کنند حکم غلام و کنیز در آن‌ها جاری است و در غیر آن صورت به وضع فعلی حکم به غلام و کنیز بودن بعض افراد اشکال دارد بلکه می توانیم بگوییم خلاف است به همین جهت جد امجد جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه که از بزرگان سلسله نعمت اللهیه و از مجتهدین صاحب رساله بودند در ماه ربیع الاول سال ۱۳۳۲ قمری که ۳۶ سال قبل از صدور اعلامیه حقوق بشر بود مرقوم و اعلام داشتند به این عبارت (خرید و فروش انسان در این زمان منافی تدین و مخالف تمدن است و عبید و اماء رسمی که هست تماماً آزاد و چون سایر عباد بلادند) و البته ایشان در این موضوع طبق شرحی که مذکور داشتیم نظر به عدم وجه مصداق شرعی آن در خارج داشته و تذکر داده‌اند که عبید و اماء کنونی منطبق بر موازین شرعیه نیستند و حکم شرع مطهر در بردگان امروز صدق نمی کند و این‌ها مصداق آنچه شارع مطهر فرموده نمی‌باشند و شرایط رقیت شرعیه در آن‌ها تحقق نیافته و رقیت آن‌ها مخالف دستور شارع است از این رو همه آزاد می‌باشند ولی اگر شرایط صحت شرعیه تحقق یابد البته حکم شرع مقدس مجری است پس اعلامیه ایشان حکم جدیدی را که بدعت و حرام است در نظر ندارد بلکه بیان و تشریح دستور شرع مقدس است.

دربارهٔ مواد دیگر اعلامیه هم، اسلام به نحو اتم و اکمل دستورات داده، از جمله دربارهٔ ماده پنجم و ششم و هفتم تا یازدهم که قبلاً ذکر شد در اسلام دستورات عدالت اجتماعی

کاملاً داده شده مانند آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ»[۱] در سوره نحل که قبلاً ذکر شد که در آن آیه دستور داده شده با هیچکس برخلاف عدالت و شئون انسانیت نباید رفتار کرد و نسبت به هیچ فردی نباید ظلم و تعدی نمود و در سورهٔ نساء فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ»[۲] یعنی خداوند به شما امر می کند که اماناتی که به شما می‌سپارند به صاحبان آن رد نموده در آن‌ها خیانت نکنید و هرگاه بین مردم بخواهید حکمی کنید به عدالت حکم نموده برخلاف حق و انصاف و وجدان حکمی ننمایید. این دستور شامل عدالت اجتماعی و حکومت و قضاوت و حکمیت و غیر آن‌ها می‌شود و به طور کلی می‌رساند که هر فردی باید حقوق دیگران را رعایت نموده و نسبت بدان‌ها تخطی و تجاوز نکند و قاضی هم در قضاوت خود باید رعایت عدالت را کرده و نظر به فرد و اختلاف طبقاتی و قرابت و غیر آن‌ها نداشته و همه را به یک نظر نگاه کند و قضاوت نماید. حتی اسلام دربارهٔ قاضی که می‌خواهد رسیدگی به دعاوی افراد یا به جرایم نماید به قدری دقت نموده و دستورات دقیقی داده که مافوق آن متصور نیست مثلاً قاضی باید بین دو طرف دعوی در جواب سلام دادن و سخن گفتن و نظر نمودن و اذن جلوس دادن تساوی قرار داده و با هر دو به یک قسم رفتار کند نه آنکه مثلاً به دیگری سلام و به دیگری علیکم‌السلام بگوید یا به دیگری با احترام بنگرد و به دیگری چندان توجهی ننماید و هرچند قلباً یکی را ترجیح دهد ولی در ظاهر نباید ترجیح قائل شود و بعداً هم به عدالت حکم کند و میل قلبی خود را اعمال ننماید و حتی در شروع به تکلّم هم یکی را مقدم بر دیگری ندارد بلکه بگوید هرکدام مدعی هستید مطلب خود را بگویید یا خطاب به هر دو نموده بگوید سخنان خود را بگویید و جزئیات دیگر را هم به همین ترتیب دستور داده است که همهٔ آن‌ها تأکید می‌کند بر اینکه دادگاه و قاضی باید کاملاً بی‌طرف بوده و دلائل طرفین را شنیده و بعداً هم کاملاً

۱- سوره نحل، آیه ۹۰.

۲- سوره نسا، آیه ۵۸.

عادلانه قضاوت کند. در جنایات و جرائم هم تا موقعی که اتهام یک نفر قطعیت پیدا نکند نباید نسبت به او توهین یا تشدد نماید و قطعیت هر جریمه هم شرایطی دارد که در کتب فقهیه مفصلاً ذکر شده است و تا هنگامی که جرم او ثابت نشود هرچند قرائن بر تأیید و صحت اتهام او باشد بی گناه محسوب می گردد و برای حفظ حیثیات و شرافت اشخاص در اثبات امور خلاف عفت و اخلاق و در جنایات نهایت دقت شده که کسی بدون جهت مورد اتهام واقع نگردد و بد نام نشود و تا موقعی که به ادلّه قطعیه ثابت نشود نباید نسبت به او توهین کرد یا نسبت عمل زشت به او داد بلکه اگر در صورت عدم ثبوت امر خلاف و منافی عفت نسبتی به او داده شود نسبت دهنده فاسق و مستوجب حد است و منظور از این است که حیثیات و احترام افراد بشود. هیچ کس را به صرف سوء ظن نمی توان مجرم تلقی کرد که فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»[1] یعنی ای مؤمنین از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید زیرا بعض آن‌ها گناه محسوب می‌شود و حتی در کافی از حضرت صادق(ع) روایت شده که فرمود: «مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یعنی هر کس دربارهٔ مؤمنی آنچه را به چشم دیده و به گوش شنیده به دیگران بگوید او مصداق آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ»[2] است یعنی کسانی که دوست دارند کارهای زشت را نقل کنند و رواج دهند برای آن‌ها عذاب دردناکی است که این‌قدر درباره حفظ آبروی افراد سختگیری شده و دستور داده شده که بدون شاهد و شرایط معینه پذیرفته نیست و اگر کسی درباره دیگری به شخصی یا به یکی از محاکم سعایت کرد و سخن‌چینی نمود نباید پیش از تحقیق و ثبوت صحت آن خبر اقدامی بر ضرر نمود که در سوره حجرات فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا

۱- سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲- سوره نور، آیه ۱۹.

أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» یعنی ای مؤمنین اگر زشت کرداری خبری برای شما آورد در آن باره تحقیق کنید که مبادا کسی را بدون جهت آسیب رسانید و بعداً پشیمان شوید. پس اسلام از هیچ دستوری که به حال جامعه و افراد مفید باشد فروگذار ننموده، متأسفانه ما مسلمین قدر دین خود را نمی‌دانیم و به دستورات عمل نمی‌کنیم از این رو فساد در میان ما روز افزون است.

مادهٔ یازدهم هم بند دوم آن تقریباً طبیعی است و هیچ ملتی قانون را عطف به ماسبق نمی‌کند دیانت مقدسه اسلام هم همین‌طور است که دربارهٔ ربا که از بزرگ‌ترین گناهان محسوب و عمل به آن را اعلان جنگ به خدا و رسول فرموده مع ذلک از گذشتهٔ آن عفو فرموده حتی به طوری که در فقه ذکر شده اگر کسی عالم به حرمت آن نباشد و مرتکب گردد و بعداً علم به حرمت آن پیدا کند گذشتهٔ او مورد عفو و آنچه گرفته حلال است ولی اگر عالم به حرمت باشد و در عین حال مرتکب ربا شود آنچه از مدیون به عنوان ربا می‌گیرد ملک او نمی‌شود و اگر بعداً هم توبه کند باید آنچه را بعد از علم به حرمت گرفته تماماً به طرف رد کند که اشتغال ذمه دارد پس حکم عمل ربا در صورت عدم علم با صورت علم داشتن فرق می‌کند. دربارهٔ مجازات هم تأکید شده که زیادتر از آنچه برای مجرم کیفر معین شده نباید بر او تحمیل کنند که خود ظلم است که در کتاب حدود و دیات فقه مفصلاً ذکر شده است. امیرالمؤمنین علی(ع) موقعی که ضربت خورد فرمود اگر من بر اثر این ضربه کشته شدم و خواستید قاتل مرا قصاص کنید او را زجر و شکنجه نکنید و به یک ضربت خلاصش کنید چون او هم بیش از یک ضرب به من نزده است.

ماده دوازدهم که می‌گوید زندگی خصوصی افراد و محل اقامت و مکاتبات نباید مورد مداخلات خودسرانه واقع شود و نباید شرافت اشخاص مورد حمله قرار گیرد. در اسلام نیز قبلاً دستور داده شده که در آیه سابقه در سورهٔ حجرات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ الظَّنِّ» بعداً می‌فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا» یعنی در کارهای شخصی و خانوادگی اشخاص تجسس و کنجکاوی نکنید که حضرت صادق(ع) فرموده: قال رسول الله(ص): «لَا تَطْلُبُوا عَثَرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ مَنْ تَتَبَّعَ عَثَرَاتِ أَخِيهِ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللَّهُ عَثَرَاتِهِ يَفْضَحْهُ وَ

لَوْ فِی جَوْفِ بَیْتِهِ»، یعنی لغزش‌های مؤمنین را جستجو نکنید که هرکه در طلب پیدا کردن لغزش‌های برادر ایمانی خود باشد خداوند هم لغزش‌های او را ظاهر می‌کند و او را رسوا می‌کند هر چند در داخل خانه خود باشد. دیانت مقدسه اسلام به هیچ وجه در امور داخلی و خانوادگی اشخاص دخالت را اجازه نداده و تجسس را روا نداشته مگر در مواقع جنگ و آن نیز نسبت به کسانی که از نظر جاسوسی برای دشمن مورد سوء ظن واقع شوند روا است وگرنه در مواقع عادی هرچند احتمال ارتکاب خلاف هم از شخص در داخل خانه‌اش برود اجازه تجسس داده نشده چنان که می‌نویسند خلیفه دوم شبی از کوچه‌ای در مدینه عبور می‌کرد صدای لهو و لعب از خانه‌ای شنید متغیر شد خواست وارد شود در زد نشنیدند و جواب ندادند از بام بالا رفت و شروع به تشدد به صاحب‌خانه نمود که چرا مرتکب خلاف شرع و لهو و لعب گردیده است و چون مسلمین آزادی در گفتن کلام حق داشتند او به خلیفه گفت اگر من یک گناه مرتکب شده‌ام تو چند خلاف کرده‌ای زیرا اولاً چرا تجسس نمودی و خدا فرموده «لَا تَجَسَّسُوا» و دیگر چرا از در وارد نشدی در صورتی که فرموده «اُدخلوا البُیوتَ مِن اَبوابِها» و نیز تو بدون اجازه وارد شدی و خدا فرموده: «فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّی یُؤْذَنَ لَکُمْ» و چرا وقتی وارد شدی سلام نکردی با اینکه خداوند فرموده: «لاَ تَدْخُلُواْ بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَی أَهْلِهَا» خلیفه خجل شد و گفت از تو عفو کردم و بخشیدم. صاحبخانه گفت این گناه پنجم تو است زیرا تو مجری احکام می‌باشی پس چگونه می‌توانی آنچه را خداوند گناه قرار داده عفو کنی و این موضوع نهایت آزادی مسلمین را نیز می‌رساند زیرا در حکومت اسلام اخافه و ارعاب و دیکتاتوری نیست و هرکسی حق دارد نظارت بر اجرای احکام اسلامی بنماید چنانکه یکی از مسلمین در اول خلافت عمر در مسجد گفت «لَورأینا فیک اعوجاجاً لِقول مِنّا بِسُیوفِنا» یعنی اگر در تو کجی و انحرافی را دیدیم آن را با شمشیرهای خود راست می‌گردانیم. امیرالمؤمنین علی(ع) در کوفه در مسجد گاهی که خطبه می‌خواند بعض خوارج در بین خطبهٔ او شروع به هتاکی و جسارت به او می‌نمودند. بعض اصحاب می‌خواستند آن‌ها را تنبیه کنند یا از مسجد بیرون نمایند می‌فرمود بگذارید آزاد باشند و تا موقعی که هتاکی و جسارت آن‌ها به طغیان عملی

نکشید و مصالح مسلمین را به خطر نینداخت در گفتار خود آزاد بودند ولی موقعی که خبر رسید در خارج کوفه تجمع نموده و شروع به قتل و کشتار دوستان علی(ع) کرده‌اند دفع آن‌ها را لازم شمرد و همچنین کسانی را که از بیعت با او تخلف کردند مانند سعدبن ابی وقاص و عبدالله بن عمر مجبور به بیعت ننمود و بلکه کسانی که نفاق آن‌ها معلوم و یقینی بود مانند اشعث بن قیس باز هم آزاد بودند مگر آنکه برخلاف مصالح عمومی رفتار کنند.

ماده سیزدهم که راجع به آزادی مسافرت و عبور و مرور از مرزهای کشور است توسط بزرگان اسلام عملاً نشان داده شده چنانچه در دوران خلافت ظاهریه امیرالمؤمنین علی(ع) بعضی از پیروان حضرت به شام به طرف معاویه رفتند هرچه به حضرت عرض می‌کردند که از رفتن آن‌ها جلوگیری کند ایجاد فتنه می‌شود حضرت قبول ننموده و فرمود آن‌ها آزادند چنانکه سهل بن حنیف که از طرف حضرت والی مدینه بود به آن حضرت نوشت که طرفداران معاویه مردم را وادار به ترک پیروی تو و تشویق مهاجرت به شام می‌کنند و اجازه خواست که جلوگیری کند حضرت فرمود آن‌ها را آزاد بگذارد. همچنین عامل آن حضرت در بصره شرحی به همین مضمون نوشت که عده‌ای از معاریف و سران شهر و قبایل قصد مهاجرت به طرف شام دارند آیا اجازه بدهم یا جلوگیری کنم حضرت در جواب مرقوم فرمود: «فلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُکَ مِنْ عَدَدِهِمْ و فَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَ مُهْطِعُونَ إِلَيْهَا وَ قَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ وَ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ» یعنی بگذار بروند و از کم شدن عدد آن‌ها متأسف مباش که آن‌ها اهل دنیا و طالب شهوات دنیا هستند و می‌دانند که مردم نزد ما در اجرای حکم عدالت بر آن‌ها یکسان می‌باشند.

ماده چهاردهم راجع به پناهندگی است. در اسلام نسبت به مشرکین که بت پرست و خدای یکتا را اصلاً نمی پرستند یا دیگری را هم با او پرستش می کنند سختگیری و شدت عمل زیاد شده به طوری که اجازه رفتن به مسجدالحرام بلکه مساجد به آن‌ها داده نشده و معاشرت با آن‌ها ممنوع گردیده و آن‌ها را از چهارپایان پست‌تر شمرده و نجس قرار داده است زیرا کسی که مجسمه‌ای را که مصنوع خود اوست مورد احترام قرار دهد در حقیقت

از عقل بیگانه است و این چنین کس از بهایم کمتر است. مع‌ذلک دستور فرموده که اگر یک نفر از مشرکین پناهنده شد نسبت به آن‌ها سختگیری نشود و به آن‌ها پناه داده شود که ضمناً به کلام حق و آیات قرآنی آشنا شود شاید میل ماندن در میان مسلمین در او پیدا شده و از گمراهی خود منصرف شود و بر فرض هم که میل به اقامت نزد مسلمین ننمود بازهم او را نزد اقوام و خویشان و منزل و مأمن خودش برسانند و نگذارند بین راه خطری متوجه او شود که در سورهٔ برائت (توبه) فرموده: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» که در هیچ کشور و هیچ قانون این اندازه به پناهنده اهمیت داده نشده است که بعداً هم او را به مأمن خودش برسانند و نیز اگر مسلمی از مملکت اسلامی خارج شده و به دیگران پناهنده شود کسی از او جلوگیری نمی‌کند مانند کسانی که به معاویه پناهنده شدند و ترک اطاعت علی(ع) نمودند ولی اگر کسی خلافی مرتکب شده و برای فرار از مجازات به محل دیگر رفته یا حقی از مسلمی بر ذمهٔ اوست که از آن جهت فرار نموده باید هر موقع بتوانند احقاق حق نمایند یا او را به کیفر برسانند. به عبارت دیگر اگر به واسطه داشتن خلاف حقوقی یا جنایی یا قتل و امثال آن‌ها که حق‌الناس است فرار نموده باید مراقب بود و هر موقع میسر شد احقاق حق نمود ولی اگر بدون داشتن خلافی مهاجرت کرد آزاد است و اگر هم جرم سیاسی داشت می‌توانند به او پناهندگی بدهند.

ماده پانزدهم نیز که آزاد بودن تابعیت را می رساند از مطالب سابقه معلوم گردید چنانکه پس از قضیه تحکیم و پیدا شدن خوارج و فتنه جویی آنان در داخل شهر کوفه خدمت علی(ع) عرض کردند که از آن‌ها جلوگیری کنند یا در کوفه نباشند حضرت فرمود آن‌ها آزادند و مادامی که مخالفت آن‌ها شخصی و مربوط به شخص من است آزادی عمل دارند مگر اعمالی را به جا آورند که مخالف مصالح عمومی و مخّل امنیت باشد؛ لذا پس از تجمع آن‌ها در خارج و شروع به طغیان و قتل و غارت درصدد دفع آن‌ها برآمد.

ماده شانزدهم این اعلامیه این است: ۱- هر زن و مرد بالغی حق دارد بدون هیچ گونه محدودیت از لحاظ نژاد و ملیت و تابعیت و مذهب زناشویی کرده و تشکیل خانواده بدهد

زن و شوهر هنگام ازدواج و طی دوران آن و همچنین هنگام طلاق دارای حقوق مساوی می‌باشند. ۲- ازدواج باید فقط با آزادی و رضایت کامل طرفین صورت پذیرد. ۳- خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از طرف جامعه و دولت حمایت شود. این ماده از چندین جهت مخالفت صریح با دستورات اسلام دارد و متدینین به دیانت مقدسهٔ اسلام به هیچ‌وجه نمی توانند آن را بپذیرند زیرا: ۱- دیانت اسلام به طور کلی ازدواج مسلم را با مشرک حرام کرده به صریح آیه شریفه قرآن مجید در سورهٔ بقره: «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلاَ تُنكِحُواْ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُواْ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ» یعنی با زن‌های مشرکه ازدواج نکنید تا آن‌ها ایمان بیاورند و کنیز با ایمان از زن مشرکه بهتر است هرچند شما نسبت به او فریفته شوید و شما را خوش آید و با مردان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان آورند و بندهٔ مؤمن بهتر از مشرک است هرچند از آن مشرک خیلی شما را خوش آید. که طبق این آیهٔ شریفه ازدواج مسلم خواه زن و خواه مرد که از حیث روحیه و ایمان در درجه بالا قرار گرفته با مشرک که دست از پیروی عقل برداشته و سرمایه انسانیت را که عبارت از خرد و اندیشه است پشت سر گذاشته و غیر خدا را می‌پرستد ممنوع و حرام است زیرا این‌چنین شخصی در حقیقت در مرحله انسانیت نیست و لیاقت همسری با موحد که عقل را پیشرو خود قرار داده خواه زن و خواه مرد باشد ندارد و این حکم مورد اتفاق و اجماع شیعه و سنی و همه فِرق اسلامی است. نسبت به اهل کتاب هم که قائل به خداوند هستند ولی به مبانی اسلامی معتقد نبوده و پیرو آن نیستند فقهای اسلام دربارهٔ زن گرفتن از آن‌ها اختلاف دارند، عده‌ای آن را جایز ندانسته و بسیاری آن را تجویز می کنند بعضی هم به عقد انقطاع اجازه داده و به عقد دائم جایز نمی‌دانند و هرکدام ادله‌ای از آیات و اخبار دارند که ورود در آن‌ها در این جا مورد لزوم نیست ولی در عین حال همهٔ آنان متفقند که زن دادن به آن‌ها و ازدواج زن مسلمهٔ با کتابی نیز مانند ازدواج با مشرک جایز نیست و عقدی هم که انجام شود باطل و فرزندی هم که از آن‌ها پیدا شود زنا زاده است و باید نسبت به آن زن اگر با علم و اطلاع او از حکم شرعی و از مذهب مرد باشد حد جاری کرد زیرا طبق آیهٔ شریفه «الرِّجَالُ

قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»[1] یعنی مردان قائم به حقوق زنان و قیمومت نسبت به آنان دارند و از طرفی زن باید اطاعت از شوهر خود بکند ولی اگر با غیر مسلم ازدواج کند موجب تسلط کافر بر صاحب ایمان است و اسلام به هیچ وجه آن را اجازه نفرموده که در سورهٔ نساء آخر جزء پنجم می‌فرماید: «وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» یعنی خداوند به هیچ وجه راهی برای تسلط کافرین بر مؤمنین قرار نداده یعنی اجازه نفرموده که مؤمن خود را تحت تسلط و قیمومت قرار دهد و به همین جهت عملِ امروز بعض ممالک اسلامی مخالف منظور شارع مقدس است مؤمن باید دارای غیرت و شهامت و عصبیت دینی بوده نگذارد دین و ایمان او دست خوش هوای مخالفین گردد که همه امتیازات در اسلام ملغی شده، جز امتیاز دینی و ایمانی و از این رو اسلام و اهل اسلام باید مافوق کفار بوده نگذارند که دیگران بر آن‌ها مسلط شوند و چون ازدواج مسلمه با کافر طبق آیه مذکوره «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» سبب تسلط کافر بر او می‌شود از این نظر این ازدواج باطل و آثار صحت شرعیه بر آن مترتب نیست و نیز در سوره ممتحنه می‌فرماید: «فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ» یعنی آن‌ها را به کفار برنگردانید که نه آن‌ها بر کفار و نه کفار بر آن‌ها حلالند و هرچند این آیه پس از حدیبیه درباره سبیعه دختر حارث زوجه شخصی به نام مسافر از بنی مخزوم یا به نام صیفی بن الواهب به اختلاف تواریخ و تفاسیر نازل شده که مسلمه بوده و پناهنده به حضرت شد و شوهرش اسلام نیاورده بود ولی این حکم به اتفاق علمای اسلام، اختصاص به پناهنده ندارد و عمومیت دارد. بنابراین شرح که ذکر شد، مسلم به هیچ وجه خواه زن و خواه مرد در ازدواج با مشرک آزاد نیست و مسلمه نیز اصلاً حق ندارد با غیرمسلم ازدواج کند و این آزادی که در این ماده ذکر شده و مخالف با حکم اسلام است، به هیچ وجه قابل اصلاح و تصحیح نیست و نزد مسلمین واقعی مردود است.

نکته دیگر که در این ماده ذکر شده آن است که زن و مرد در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال و فسخ آن در کلیهٔ امور مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی هستند. البته کلمه

۱- سوره نسا، آیه ۳۴.

فسخ در بعض ترجمه‌ها ذکر شده ولی در بعض دیگر کلمه انحلال و طلاق ذکر شده و ما برای اینکه از همه قسمت‌های آن رفع شبهه درباره حکم اسلامی بکنیم همه شقوق را ذکر می‌کنیم و مورد بحث قرار می‌دهیم. در کلمه فسخ و انحلال اگر مراد همان فسخی است که در قوانین ازدواج اسلام ذکر شده و عیوبی نام برده شده که هرگاه در طرف وجود داشته باشد و طرف دیگر در موقع ازدواج از آن بی‌اطلاع بوده و بعداً بدان پی برده چون در موقع اطلاع نداشته خیار فسخ دارد در این صورت و این منظور صحیح و مورد قبولِ ما مسلمین نیز هست ولی اگر مراد طلاق باشد چنانکه در بعض ترجمه ها ذکر شده و منظور این باشد که زن هم حق طلاق دارد و با مرد در این قسمت مساوی و همسر است نزد مسلمین مردود و غیرقابل قبول است زیرا دیانت مقدسهٔ اسلام حق طلاق را مخصوص مرد قرار داده و زن را از آن بی بهره نموده است و در قرآن مجید در همه جا نسبت طلاق به مرد داده شده و علت آن این است که زن زود رنج و تند و بی تدبیر است و اگر حق طلاق به او هم داده شود ممکن است بعضی زن‌ها به مختصر کدورت یا کوچک‌ترین رنجش و ناگواری اقدام به طلاق نمایند ولی مرد غالباً با کیاست‌تر و با تدبیرتر است و به زودی حاضر به طلاق دادن نیست و در این قبیل امور عمل بر وفق عقل و تدبیر بهتر است و به اضافه زن‌ها غالباً زودتر فریب می‌خورند و اغفال می‌شوند و ممکن است یک زن بر اثر خیالات نفسانی و اغفال شدن از طرف اشخاص لاابالی برای رسیدن به منظور شهوانی اقدام به طلاق بنماید و بعد هم که کار گذشته باشد پشیمان شود ولی مرد خیلی زود اغفال نمی‌شود و اقدام روی احساسات شهوانی یا خیالات نفسانی غالباً به ضرر تمام می‌شود از این رو اختیار طلاق تنها به دست مرد داده شده و مرد هم اختیار تمام و کامل در حقیقت ندارد زیرا در شریعت اسلام هرچه کمتر واقع شود بهتر است و شرایطی هم دارد و در بعض موارد حرام و بعض موارد مکروه است مانند موقعی که تناسب اخلاقی بین زن و مرد موجود باشد و امید التیام هم برود در این صورت اقدام به طلاق شایسته نیست زیرا موجب از هم پاشیدگی خانواده‌ها و برخلاف قانون محبت است از این رو مورد پسند پیشوایان ادیان و دانشمندان جامعه بشریت نیست بلکه حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام به

قدری در این قسمت دقت فرموده که از خیال طلاق دادن و مقدمهٔ آن که بی‌محبتی است نهی فرموده تا چه رسد به خود طلاق لذا طلاق در میان مسیحیان کم است مگر در بعض کشورها که خود دولت‌هایشان قوانینی برای آن تعیین نموده‌اند. پیغمبر ما(ص) نیز آن را خوش نداشت که رسیده است «ما مِنْ شی ءٍ مِمّا اَحَلّهُ اللّهَ اَبْغَضُ إلَیْهِ مِنَ الطّلاق» یعنی هیچ چیز از چیزهایی که خداوند حلال کرده ناگوارتر و مبغوض‌تر نزد او از طلاق نیست از این رو هرچه کمتر واقع شود بهتر است پس از این رو نیز اختیار طلاق را بدست مرد دادن بهتر و به محدودیت نزدیک‌تر است.

موضوع تساوی حقوق هم که در اینجا اشاره شده خیلی مجمل است زیرا اگر مقصود این است که هر دو باید در زندگی خود راحت بوده و هرکدام در رعایت آسایش همسر خود بکوشد درست است زیرا نه مرد حق تعدی و ستم نسبت به زن دارد که او را از آسایشی که شرع مطهر برای او تعیین نموده و موافق عقل و شرع و وجدان است باز دارد و نه زن باید ایجاد تحمیلات و زحمت‌هایی برای مرد نموده و زیاده از اندازهٔ وسع بر او تحمیل نماید بلکه هر دو باید متفقاً در کارهای خانوادگی بکوشند و معاضد و کمک همدگر بوده باشند و در امور مالی نیز هرکدام نسبت به آنچه مالک است اختیار دارد و مرد حق دخالت در ملک زن ندارد و زن می تواند در ملک خودش تصرف کند ولی نسبت به ملک مرد بدون اجازه او حق ندارد. پس در مالکیت فردی نیز تساوی حقوق نسبت به ملک و دارایی فرد دارد و اگر مقصود تساوی طبیعی است که بر اثر آن باید کارها و اختیارات هم در هر دو مساوی باشد، هر عقل سلیمی به بطلان آن حکم می‌کند زیرا طبیعت برای هر یک از آن دو وظایفی تعیین نموده که باید آن را عهده‌دار باشد و واضح است که در هر خانواده هر یک از اعضاء باید وظیفهٔ معینی را که با وضع طبیعی او نیز متناسب باشد عهده‌دار شود تا همه امور انجام یابد. مثلاً اگر تکلیف آشپزی یا لباس‌شویی یا تهیه وسایل زندگانی از خارج یا غیر آن‌ها به شخص معینی واگذار نباشد هرکدام به خیال اینکه دیگری انجام می دهد آن را ترک نموده و سبب اختلال نظم زندگی خانواده می‌شود؛ و این امور باید مطابق استعداد و تناسب طبیعت هرکدام باشد چنانکه در خود انسان نیز وظیفه چشم غیر از گوش و وظیفه

دست غیر از پا می‌باشد و تساوی حقوق آن‌ها به این نیست که از گوش درخواست دیدن و از چشم تقاضای شنیدن کنیم زیرا این درخواست ظلم به هر دو است.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست

و طبیعت، بعض امور خانوادگی را مانند پرورش فرزند و شیر دادن او به عهدهٔ زن قرار داده که از مرد ساخته نیست و در عوضِ آن، کارها و امور شاقهٔ پر زحمت مانند کشاورزی یا جنگ یا فعالیت‌های شاقهٔ زندگانی از مرد ساخته‌تر است از این رو دیانت مقدسهٔ اسلام هم برای اینکه بر هیچ کدام تعدی نشود برای هرکدام طبق اقتضای طبیعت وظیفه‌ای قرار داده و ریاست خانواده را به مرد واگذار نموده که «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و در مقابل آن زن را از کارهای سخت و تهیه مخارج زندگانی معاف فرموده و نفقه او را بر عهدهٔ مرد قرار داده است که موارد اختلاف را بعداً به طور اختصار ذکر می کنیم. بنابراین شرح که ذکر کردیم، ماده شانزدهم این اعلامیه هرچند بعض قسمت‌های آن که بعداً ذکر می کنیم مورد قبول اسلام است ولی چندین جهت دیگر آن که اشاره کردیم با دستور اسلام مخالف است ولی متأسفانه نمایندگان دول اسلامی در کمیسیون حقوق بشر یا در مجمع عمومی سازمان ملل که گویی به کلی از قوانین اسلامی بی اطلاع یا کاملاً بدان‌ها بی‌اعتنا می‌باشند نفهمیده و نسنجیده این اعلامیه را امضاء کردند و در حقیقت سند بی‌علاقگی یا بی‌اطلاعی خود را نسبت به احکام اسلام امضاء نمودند. بلکه یکی از آن‌ها در تمجید از این اعلامیه گفت، ما تاکنون نمی‌دانستیم که حقوق بشر چه معنی دارد، و حالا بدان پی برده تکلیف خود را دانستیم. زهی خجلت سرافکندگی برای ملل اسلامی که نماینده آن‌ها این چنین کلامی را در یک مجمع بین‌المللی بگوید و آنچه خود داریم و به نحو اتم و اکمل در دیانت ما اسلام موجود است از بیگانگان تمنا کنیم! نمایندهٔ مصر هم در مجمع عمومی درباره مادهٔ هیجده که آزادی عقیده و وجدان و مذهب را می گوید با آزادی تغییر مذهب، مخالفت کرد و گفت چون ممکن است بعض عوامل دیگر از قبیل داشتن حق طلاق باعث تغییر مذهب شود از این رو با آن مخالفت کرد ولی درباره ماده ۱۶ سخنی نگفت.

نماینده سوریه نیز اشاره نمود که این اعلامیه هنوز کامل نیست و همهٔ آرزوهای بشر را تأمین نمی کند و مدت‌ها وقت لازم دارد و تجربه و عمل می‌خواهد که نقایص آن رفع شود ولی باز او هم اشاره به این ماده و اشکال آن ننمود.

خیلی شگفت انگیز است که با آنکه دیانت خودمان همه خوبی ها را دارد و همه دستورات فردی و اجتماعی را برای ما فرموده و آنچه برای بشریت لازم است از همه حیث دستور داده ولی ما از آن غفلت داشته از بیگانگان می خواهیم در این صورت چگونه می توانیم مجد و عظمت دیرین اسلامی خود را حفظ کنیم- هر عیب که هست در مسلمانی ماست.

اسلام اختلاف طبقاتی و نژادی و زبان و ثروت و جمال و امثال آن‌ها را ملغی نموده و فرقی بین عرب و غیر او نگذاشته و سیاه و سفید و غیر آن را در یک ردیف قرار داده و در ازدواج هم فقط کفو بودن از حیث دیانت و عفت و نجابت را لازم دانسته و ازدواج مسلم را با غیر مسلم اجازه نداده است و در عفت و نجابت هم خیلی تاکید نموده ولی این ماده آن را هم الغاء کرده از این رو مخالف با اسلام است و ما نمی توانیم بپذیریم؛ لذا ممکن بود که نمایندگان ملل اسلامی متفق شوند و با آن ماده مخالفت نمایند و آن را با موازین اسلامی تطبیق کنند و اصلاح نمایند و اگر همه آن‌ها مخالفت می کردند چون بسیاری از دول دیگر نیز همواره درصدد جلب محبت و اعتماد ملل اسلامی می باشد امکان داشت با اصلاح این ماده و تطبیق با مقررات اسلامی برای جلب اعتماد مسلمین موافقت نمایند و بر فرض هم که آن‌ها در اقلیت واقع می‌شدند و اعلامیه امضاء می‌شد آن‌ها نزد وجدان و ملّت و دیانت خود سرفراز می‌بودند که امضاء ننموده‌اند ولی اگر خودمان به فکر خویش نباشیم چه انتظاری از دیگران داریم. اگر نمایندگان اسلامی این طور بی‌اطلاع یا بی‌اعتناء به احکام اسلام باشند آیا بیگانگان دلسوز ما خواهند بود؟ این‌طور به خاطرم می‌رسد که در آن موقع خبرگزاری ها اطلاع دادند که از نمایندگان ملل اسلامی فقط نماینده کشور عربستان سعودی از نظر مخالفت آن با مقررات اسلامی از امضاء آن خودداری نمود ولی نمی توانیم در آن باره به طور قطع بنویسیم اکنون خودمان منصفانه قضاوت کنیم که اگر این نسبت صحت داشته باشد و او چنین بیانی نموده باشد کدام یک را می پسندیم. البته شک نیست

که اگر نمایندهٔ سعودی مخالفت نموده و آن را رد کرده رویهٔ او پسندیده تر است زیرا او حفظ حیثیت دیانت و کشور خود نموده و علاقه‌مندی خود و ملت خود را به دیانت اسلام به ثبوت رسانیده و کسی که به مذهب خود ایمان داشته و در آن راسخ باشد نزد همه ملل مورد تقدیس و احترام است بلکه دشمنان او نیز بدو بیشتر اهمیت می‌دهند زیرا می‌فهمند که او دارای شخصیت روحی عالی است و به معتقدات خود مؤمن و پابند بوده و حاضر به ترک آن نیست ولی نمایندگان دیگر که هم خود را مسلم و هم نماینده ملل اسلامی معرفی کرده و کورکورانه آن را امضاء نموده‌اند هم آبروی خود و هم حیثیت ملت‌های خود را نزد بیگانگان برده و هم حس نفرت و انزجار در ملت خود و سایر ملل اسلامی نسبت به خویش ایجاد نموده‌اند؛ زیرا نماینده ملت اسلامی باید رعایت مقررات دینی و اجتماعی و سیاسی خود را بنماید و آیا این نمایندگان که خود را از طرف ملل اسلامی می دانستند از قوانین اسلامی اطلاع داشتند یا نه اگر آگاه نبوده‌اند چرا حاضر به قبول نمایندگی شده و خود را در مجامع بین‌المللی به این سمت معرفی کردند و در موضوع‌هایی که به مذهب ارتباط پیدا می کند دخالت نمودند در صورتی که به خاطر دارم پس از جنگ در زمان دولت کارگری انگلستان در بعض مجلات یا روزنامه ها دیدم که بوین وزیر خارجه دولت کارگری انگلستان موقعی که می‌خواست در مجلس عوام راجع به فلسطین و یهود نطق کند از یک هفته پیش دو کتاب مقدس تورات و قرآن را در این باب مطالعه نمود و آنچه را درباره یهود نوشته شده کاملاً دقت کرد که نطق او برخلاف نوشته‌های این دو کتاب نباشد. چرا نمایندگان مسلمین این دقت را نداشته باشند و این قبیل امور را از آن‌ها یاد نگیرند و فقط تقلید کورکورانه داشته باشند. چرا اگر از احکام اسلامی بی‌اطلاعند به علماء و فقهاء و دانشمندان دینی یا به کتب فقهی مراجعه ننمایند که این چنین باعث سرافکندگی خود و جامعه خود نشوند و اگر آگاه بوده و با بی‌اعتنایی به احکام اسلامی آن را امضاء نموده یا العیاذبالله قانون اسلامی را ناقص دانسته‌اند چگونه خود را مسلم و نمایندهٔ ملت اسلامی معرفی کرده و کرسی نمایندگی یک ملت اسلامی را اشغال نموده اند و چگونه حاضر می‌شوند عمداً حیثیت دیانت و ملت خود را لکه‌دار کنند. بعداً هم که آن‌ها امضاء

کردند همین ایراد بر دولت های اسلامی وارد است که چرا در آن موقع نماینده خود را از امضاء آن منع ننموده و اگر بعد از امضاء مسبوق شده اند چرا بعداً رد و ابطال آن را نخواسته و نماینده خود را مورد مؤاخذه و توبیخ قرار ندادند و بعداً نیز چرا مجالس شورا و نمایندگان مجلس بر دولت و نماینده دولت اعتراض نکنند بلکه خودشان هم آن را تصویب نمایند. بلکه حق این بود در چنین امر مهمی که به مذهب ارتباط پیدا می کند دولت با علماء در تماس بوده و کسب تکلیف کند و اگر دولت هم به این فکر نیفتاد خود علماء به دولت های اسلامی اعتراض نموده مخالفت صریح آن را با مقررات اسلامی گوشزد نمایند و اگر رأی داده شده در خواست ابطال آن کنند بلکه مستقیماً مخالفت آن را با قوانین اسلامی به نمایندگان اسلامی در سازمان ملل و همچنین به خود سازمان اطلاع دهند. پس حق این است که مراجع روحانی نیز در این قبیل امور که بستگی به دیانت دارد بیشتر دقت نموده مراقب باشند و نگذارند این‌طور امور که مخالفت صریح با قوانین اسلامی دارد ظاهر شود و لازم است به اخبار جهان و آنچه به مذهب و دین ارتباط پیدا می کند توجه داشته باشند تا متفقاً در این قبیل مواقع اقدام کنند.

همان طور که اخیراً شنیدم که باز در سازمان ملل نغمهٔ دیگری ساز می کنند و بعضی از نمایندگان مذاکره تساوی کامل حقوق زن و مرد را در جهان می نمایند که اگر این نظریه من جمیع الجهات بدون در نظر گرفتن خصوصیت‌های هر یک تصویب شود مخالفت دیگری با قوانین اسلامی مانند قانون ارث می‌باشد در صورتی که این قبیل قوانین سازمان ملل را نباید قانون تساوی حقوق زن و مرد نام گذاشت بلکه باید آن را قانون برتری کامل زن و بردگی مرد نامید زیرا مرد از طرفی در ارث تساوی پیدا می کند و از طرفی مهریه زن و نفقه و کسوهٔ او و مخارج و تربیت فرزند به عهدهٔ مرد ضعیف می‌شود و خوب است جامعهٔ مقدسهٔ روحانیت و پرچم‌داران بزرگ مذهبی اسلامی از شیعه و سنی متفقاً به دولت‌های اسلامی و نمایندگان آن‌ها در سازمان ملل گوشزد کنند که این قبیل قوانین مخالف صریح اسلام است و در حقیقت هر کسی بدان‌ها رأی بدهد ورقه مخالفت خود را با اسلام و رد احکام دیانت مقدسه را امضاء نموده است و نمایندگان ملل اسلامی هم در

مجامع بین المللی توجه به دستورات قرآن داشته و از آن تخطی نکنند و سند مخالفت را با دیانت اسلام امضاء ننمایند. اتفاق نظر مراجع محترم روحانیت خدمات بزرگی به اسلام می کند چنان که در موضوع تهیه فیلم از پیغمبر بزرگوار اسلام و تاریخ صدر اول اسلام همین اتفاق نظر پیش آمد و سبب جلوگیری شد که خود نگارنده در سال ۱۳۸۴ قمری (۱۳۴۴ شمسی) در طهران به محض آنکه در جرائد و مجلات دیدم انقلاب حال پیدا نموده و احساسات مذهبی مرا وادار کرد که خدمت چند نفر از آقایان مراجع تقلید عرض و موضوع را مذاکره نموده و به عرض رسانیدم که به نظر من این امر توهین بزرگی به پیشوایان دین و دیانت مقدسه است و شایسته است از آن جلوگیری کنند. آقایان عظام هم تصدیق فرموده و با سایر مراجع نیز مذاکره و اقدام جدی و سریع نمودند که بحمدالله تاکنون موفق هم شده اند و کارگردانان فیلم نتوانستند منظور خود را تا این تاریخ عملی نمایند و هر چند به قرار مسموع اخیراً دو کشور از کشورهای اسلامی با آن موافقت کرده و کمک نموده‌اند و به طوری که نوشته‌اند به زودی به پایان می‌رسد ولی نمایندگان سایر ممالک اسلامی از جمله ایران و عربستان سعودی و اندونزی و مصر و کویت و عراق و اردن و نمایندگان مسلمین بعض ممالک دیگری که عده‌ای از تبعهٔ آنان مسلم می‌باشند مانند هند و آمریکا و انگلیس و کانادا و ژاپن در دهلی مجمعی تشکیل داده و دربارهٔ امور اجتماعی مسلمین مذاکراتی نموده و در ده چیز توافق نموده‌اند که شرح آن در مجله اخبار العالم‌الاسلامی منتشره مکه مکرمه شماره ۴۰۴ تاریخ ۱۱ ذیقعده ۱۳۹۴ ذکر شده است از جمله موضوع هشتم درباره همین فیلم است که طی قطعنامه‌ای این ده چیز به اتفاق آراء تصویب و از جمله نمایش آن فیلم را تحریم کردند که همبستگی و اتفاق نظر مسلمین را در این امر می‌رساند و از جمله به طوری که در آن روزنامه می‌نویسد متفقاً از طرف جمعیت تلگرافی به پیشوای لیبی نموده و درخواست کرده‌اند که چون این فیلم مخالف احترام مقام مقدس پیشوای اسلام و دیانت مقدسه است از کمک بدان‌ها منصرف شوند و از تهیه فیلم جلوگیری کنند که بسیار موجب امیدواری است که این طور اتفاق نظر پیش آمده است. در مجلهٔ تهران اکونومیست نیز شماره ۱۰۶۸ صفحه ۴۴ دربارهٔ این مجمع

ذکری شده است. دربارهٔ این ماده نیز اگر در آن موقع این اقدامات به عمل می آمد مسلمین هم بلکه همه مردم جهان به قانون اسلام در این باره آگاهی بیشتر پیدا نموده و بعض ازدواج‌های خلاف قانون اسلام که به استناد به همین اعلامیه حقوق بشر در میان مسلمین انجام گردید و باعث ننگ خانواده یا جامعه بود واقع نمی شد. افسوس که دردها و مصیبت‌های ما مسلمین یکی و دوتا نیست که بتوان آن‌ها را شرح داد بلکه در هر یک از شئون حیاتی و اجتماعی و اخلاقی و روحی خود که نظر کنیم می‌بینیم پر از درد و مصیبت و خلاف است و باید بر مصائب اسلامی زار زار بگرییم و عملاً در فکر چاره و درصدد درمان دردهای خود باشیم و از خداوند بخواهیم که ظهور مصلح کل و حجت منتظر را نزدیک گردانیده ما را نیز لیاقت اطاعت از اوامر او که همان دستورات اسلامی است و پیروی از آن وجود مقدس و یاری او عنایت کند.

بند دوم از ماده شانزدهم: بند دوم مشعر است به اینکه ازدواج باید با رضایت کامل طرفین باشد این موضوع تقریباً مطابق با طبیعت می‌باشد و دیانت اسلام هم که همه احکام آن با طبیعت وفق می‌دهد به این امر اهمیت کامل داده و صحت عقد ازدواج را منوط به رضایت طرفین دانسته به طوری که اگر یکی از طرفین راضی نباشد هرچند پدر و مادر او بگویند یا دیگران او را مجبور کنند اگر در موقع اجرای عقد رضایت قلبی نداشته باشد آن عقد باطل است و حتی اگر ولی صغیر، عقد او را مصلحت دانست و اقدام نمود صحت آن موکول به بلوغ صغیر و اجازه اوست که اگر پس از بلوغ اجازه نداد آن عقد باطل است. زیرا ازدواج معاملهٔ عمرانه است که دو نفر با یکدیگر انجام می‌دهند در این صورت باید هر دو کمال رضایت را داشته باشند تا بتوانند کانون خانوادگی گرم و سعادتمندی داشته و فرزندانی شایسته تربیت کنند و اگر محبت نباشد چگونه می توانند اجتماع خانوادگی را تشکیل دهند؛ ولی چون جوانان گاهی ممکن است تحت تأثیر احساسات شهوانی و جوانی واقع شده و فکر آینده خود ننموده تدبیر را از دست بدهند بعض فقهاء مطابق بعض اخبار فتوی داده‌اند که عقد دوشیزه باید با اجازه پدر باشد و بدون اجازه پدر جایز ندانسته‌اند زیرا ممکن است دختر جوان چون بی تجربه است فریب بعض اشخاص را که ظاهری آراسته

داشته ولی باطنشان برخلاف آن است بخورد و اغفال شود و باعث ننگ خانوادگی یا بدبختی دائمی خودش بشود از این رو باید آن ازدواج با رضایت پدر او باشد و آن نیز نزد عموم فقهاء نیست بلکه بسیاری از آنان مانند ابی الصلاح و شیخ مفید و بعض دیگر رضایت پدر را لازم ندانسته و فقط ترک رعایت رضایت او را مکروه گفته اند و کسانی هم که رضایت او را لازم می‌دانند آن را مخصوص قبول امر ازدواج گفته‌اند ولی در عکس آن یعنی در صورتی که خود دختر راضی نباشد عدم انجام ازدواج منوط به موافقت پدر نیست بلکه اگر پدر اصرار هم داشته باشد و دختر راضی نباشد آن عقد باطل است.

و در دورهٔ امروز پر واضح است که اگر دوشیزه در ازدواج اختیار تام داشته باشد با آزادی و بی‌ترتیبی که امروز در وضع آن‌ها ایجاد شده زناشویی‌های بسیار ننگین پیش آمده و غالباً منجر به طلاق یا فساد اخلاق زیادتری می گردد چنانکه در روزنامه‌ها از این قبیل اخبار می‌خوانیم و می‌بینیم که بسیاری از این ازدواج‌ها که برخلاف میل پدر و مادر انجام شده عاقبت نیک نداشته و باعث بدبختی گردیده است که می‌توان گفت در مثل این زمان‌ها رضایت پدر و مادر لازم و بسیاری از فسادها بر اثر آن کم می‌شود و برای جلوگیری از فساد اخلاق و بی بند و باری و بدبختی خانوادگی است که شارع مقدس اسلام در امر ازدواج سختگیری هایی نموده و شرایطی برای آن تعیین فرموده و اضافه بر رضایت طرفین الفاظ معینی که دلالت بر ایجاب و قبول نماید لازم دانسته بلکه بیشتر علمای اسلام می‌گویند به غیر عربی جایز نیست به این منظور که در آن امر مراقبت بیشتر شود و هرکسی نتواند هر عملی که بجا بیاورد فوری آن را تصحیح نماید؛ و آن نیز باید به الفاظ مخصوصی که در قرآن نامبرده شده مانند کلمه تزویج یا نکاح باشد. هرچند بعض علمای شیعه مانند سید مرتضی و شهید اول و شیخ بهایی به غیر عربی هم جایز دانسته اند و ابن حمزه هم جایز دانسته ولی ذکر عربی را مستحب گفته است و نیز یکی از شرایط آن نزد اهل سنت شاهد آوردن است در موقع عقد، ولی شیعه آن را واجب نمی‌دانند و مستحب می‌گویند فقط ابن ابی عقیل از متقدمین فقهای شیعه قائل به وجوب آن گردیده بر عکس طلاق که غالب فقهای شیعه وجود دو شاهد عادل را لازم می‌دانند برای اینکه طلاق نزد خدا و رسول

ناپسند و مخالف محبت است از این رو سختگیری زیادتر شده ولی اهل سنت آن را در طلاق لازم نمی‌دانند. زیرا می‌گویند طلاق عبارت است از فک زوجیت و آن بسته به تمایل به این امر و مربوط به خود مرد است لازم نیست شاهدی وجود داشته باشد. بعضی از مسیحیان شاید بر تشریع طلاق ایراد کنند و طبق فرمایش منسوب به حضرت مسیح(ع) که آن را مخالف قانون محبت گرفته بر اسلام اعتراض نمایند ولی باید تذکر داد که جواز آن اختصاص به دیانت مقدسهٔ اسلام ندارد بلکه در دیانت یهود و زرتشت بلکه در آیین های ملل دیگر و در قوانین باستانی ملل نیز طلاق وجود داشته و بلکه برای بعض مواقع لازم و ضروری است مانند موقعی که زن و مرد با یکدیگر ناسازگار بوده و به هیچ وجه توافق روحی نداشته باشند یا آنکه مرد از زن عملی منافی عفت ببیند و نتواند تحمل کند و یک نوع حساسیت ناراحت کننده بین آن‌ها به وجود آمده باشد و به هیچ وجه قابل اصلاح نباشد در این صورت اگر طلاق جایز نباشد باید هر دو همیشه در رنج و عذاب و در حقیقت در دوزخ باشند و خوف وقوع در معصیت نیز برای آن‌ها باشد که تنها راه حل آن طلاق گرفتن است پس تشریع طلاق بسیار عاقلانه و عادلانه است و ممالک مسیحی مذهب نیز که از نظر پیروی کلیسا طلاق را جایز نمی‌دانند مجبور شده و می‌شوند که برای طلاق قوانینی وضع کنند چنانکه اخیراً در ایتالیا نیز که مرکز پاپ است همین قانون با وجود مخالفت شدید کلیسا تصویب شد. ولی اگر جلو طلاق هم خیلی باز باشد که زن‌ها نیز اختیار طلاق را داشته باشند هرج و مرج شدیدی در امر زناشویی پیدا شده و بعضِ زن ها ممکن است بر اثر ناراحتی مختصری که از مرد یا فامیل او پیدا می کنند یا به واسطه اغفال شدن توسط بعض اشخاص هرزه و فریب خوردن اقدام به طلاق کند به مَثل معروف بهانه‌های بنی اسرائیلی بیاورند و خود را از قید ازدواج آزاد نمایند چنانکه در بعض روزنامه‌ها اخبار این طلاق‌ها را می‌خوانیم و یا آنکه می‌خوانیم و می‌شنویم که فلان ستارهٔ سینما که کار او بلهوسی و بی بند و باری است با دیگری ازدواج نموده و مدت زیادی نگذشته اقدام به طلاق خود نمود. این قبیل ازدواج‌ها و طلاق‌ها هر دو بر اساس شهوت‌رانی و بی قیدی و هوس است نه به منظور ایجاد خانواده و اگر دستورات اسلام درباره نکاح و

طلاق مجری شود و معمول گردد این هرج و مرج و فساد اخلاق و بی عفتی‌ها که امروزه در بیشتر کشورهای دنیا حکم‌فرماست از بین می‌رود و نظم و ترتیب در آن باره ایجاد می‌گردد. ممالک اسلامی هم که امروزه متأسفانه بیشتر آن‌ها تحت نفوذ سیاسی یا اخلاقی بیگانگان هستند به جای اینکه خلاف و فساد آن‌ها را ببینند و با احکام دین خود مقایسه نموده بیشتر به دین خود بچسبند برعکس مرتب از آن‌ها تقلید کورکورانه نموده و هرچه فساد در آن‌ها هست یاد می‌گیرند مثلاً گمان می‌کنند علت ترقی آن‌ها در بی قیدی به احکام دیانت است در صورتی که این امر به کلی برعکس و آن‌ها غالباً خیلی مقید به دیانت می‌باشند. نهایت علاقه به دیانت خود دارند نه دیانت ما ولی جوان‌های ما که به اروپا یا امریکا می‌روند و می‌بینند نماز یا روزه یا امثال آن‌ها در بین آنان معمول نیست آن‌ها هم تقلید نموده در صورتی که هر دسته باید به احکام دیانت خود مقید باشد و آن‌ها غالباً در بسیاری از احکام مقید هستند به طوری که در یک کشور مسیحی کمتر کسی است که روز یکشنبه به کلیسا نرود و به عبادت خود مشغول نباشد یا روز مصلوبیت مسیح(ع) یا عید پاک یا عید میلاد مسیح(ع) که مذهبی است ترک مراسم دینی خود نماید ولی متأسفانه در کشور ما به جای آنکه تولد یا بعثت حضرت رسول(ص) یا تولد حضرت امیر(ع) یا عید غدیر به انجام مراسم مذهبی مشغول باشند به کلی از آن غفلت داشته و یا آنکه به عیاشی های خلاف شرع و اخلاق مشغول می‌شوند و یا در روز تاسوعا و عاشورا، که عزای عمومی مذهبی ما است به جای شرکت در مراسم سوگواری مذهبی به گردش‌های تفریحی مانند رفتن کنار دریا برای چشم چرانی یا شرکت در عیاشی می‌روند و نام خود را شیعه یا مسلم می‌گذارند و نام دین و مذهب را ننگین می‌کنند. یا آنکه گمان می‌برند یکی از علل ترقی و پیشرفت آن‌ها آزاد بودن زن‌ها و بی قید بودن است در صورتی که اصلاً چنین نیست و بلکه آن‌ها نیز اگر این قدر آزادی به زن‌ها نمی‌دادند در آسایش و راحت بیشتری بودند و فساد اخلاق در میان آن‌ها کمتر بود. دیانت اسلام که حجاب را برای زن‌ها دستور فرموده و وظایفی برای آن‌ها مقرر کرده به هیچ وجه مخالف با ترقی مادی نبوده به دلیل آنکه فراگرفتن دانش را برای مرد و زن لازم نموده است که «طَلَبُ العِلمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ

و مُسلِمَة» و برخلاف آنچه به پولس حواری نسبت داده شده که از با سواد کردن زنان منع نموده اسلام تأکید کرده که هر فرد مسلمی باید خواندن و نوشتن را یاد بگیرد و در حقیقت اسلام یگانه دینی است که خواندن و نوشتن را جزء مذهب قرار داده زیرا در قرآن دستور می فرماید که تا بتوانید و هر اندازه میسر باشد از قرآن بخوانید و معلوم است که تا کسی سواد نداشته باشد نمی تواند قرآن بخواند و در مکارم الاخلاق به پیغمبر(ص) نسبت داده شده که فرمود از جمله حقوقی که فرزند بر پدر دارد سه چیز است: ۱- نام نیکو برایش پیدا کند. ۲-خواندن و نوشتن را به او تعلیم دهد. ۳- هنگامی که موقع ازدواج او رسید برای پسر زن بگیرد و دختر را هم شوهر بدهد. پس از این جهت که یکی از مبانی ترقی است فرقی بین زن و مرد قائل نشده و راه دانش و ترقی را برای زن نیز باز گذاشته است.

از طرفی در امور دینی نیز آن‌ها را در یک ردیف قرار داده و هر که را دارای ایمان و صفات تابعه آن باشد خواه مرد و خواه زن باشد ستوده که در سورهٔ احزاب می فرماید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ» یا آنکه می‌فرماید: «أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» که هر زن و مردی را که دارای این صفات پسندیده باشند در یک ردیف قرار داده و برای آن‌ها آمرزش و اجر بزرگ تعیین فرموده است. از نظر اقتصادی نیز زن در دارایی خود تسلط کامل دارد و می تواند هر نوع تصرفی در آن بنماید و حق مالکیت دارد و ارث و مهر خود را متصرف می شود و از راه کسب و تجارت مشروع و کشاورزی و غیر آن‌ها می تواند بر دارایی خود بیفزاید که در سورهٔ نساء می‌فرماید: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ» یعنی مردها و زن‌ها از آنچه کسب نموده و گرد کرده‌اند بهره می‌برند در صورتی که در بسیاری از ملل جهان حتی بعض ممالک اروپا تا همین اواخر برای زن حق مالکیت قائل نبودند و انگلستان در اواخر قرن نوزدهم و فرانسه در نیمه اول قرن بیستم تصویب کرد و اجازه داد که زن شوهر دار در مال خودش تصرف نماید ولی قبلاً حق تصرف نداشت. حال به این صورت چه نقصی در قوانین اسلام موجود است که ما بدان توجه نداشته و از دیگران تقلید می کنیم

و کدام قانون در جهان ممکن است کامل تر و جامع تر از قانون اسلام باشد چرا ما در همه چیز تقلید کورکورانه از بیگانگان کنیم و از آنچه خود داریم فراموش نماییم. اسلام آزادی را برای زن به آن اندازه که مخالف طبیعت و مزاج و عفاف او نباشد دستور فرموده ولی از بعض قسمت‌ها که برای طبیعت او وظائفی که طبعاً به او محول است مخالف باشد نهی فرموده مثلاً دخالت در سیاست چون اولاً عقل و فکر او غالباً برای کارهای بزرگ و مهم مهیا نیست و زود اشتباه می کند یا تحت تأثیر واقع می‌شود از این رو اجازه داده نشده و در حدیث از حضرت رسول(ص) به نقل فریقین رسیده که چون دختر خسرو پرویز به سلطنت ایران رسید خبر به حضرت رسول(ص) که دادند فرمودند: «لَن یَفلَح قَومٌ آمِرُهُم امرَأَةٌ» و بسیاری از ممالک متمدنه نیز همین رویه را در بعض امور سیاسی خود دارند چنانکه در کشور سوئیس که از متمدن ترین و کامل ترین ممالک جهان است زن حق شرکت در انتخابات ندارد و حتی چند مرتبه زنان اعتراض نموده و از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۵۹ بیست بار برای این موضوع رفراندوم و مراجعه به آراء عمومی شد و از طرف ملت مردود گردید.

همچنین امر روحانیت و پیشوایی روحانی در اسلام برای زن جایز نیست حتی فاطمهٔ زهرا(س) که بزرگ ترین زنان عالم است به ظاهر سمت پیشوایی روحانیت نداشت عمل و رفتار او سرمشق برای همه مسلمین است ولی منصب روحانی به ظاهر نداشت. البته زن هم می تواند علوم دینی را فرا بگیرد و در آن قسمت به مقام کمال برسد ولی جنبهٔ مرجعیت نمی تواند داشته باشد.

همین‌طور کارهای دشوار مانند امور جنگی و رفتن به میدان جنگ از آن‌ها برداشته شده است؛ زیرا اولاً به واسطهٔ ضعف قلبی که دارد غالباً برای قلب و مزاج او مضر است و ثانیاً چون ترسوتر از مرد است ممکن است بترسد و از جنگ رو بگرداند و باعث جبن و ضعف دیگران هم بشود مگر بعض قسمت‌هایی که در پشت جبههٔ جنگ لازم است. همچون پانسمان کردن زخمی‌ها و پرستاری از بیماران و امثال آن‌ها.

حجاب و عفاف

ولی آنچه را که باعث تهییج و شهوت انحراف از وجههٔ عفاف می شود منع فرموده از این رو دستور فرموده که زن‌ها نباید آنچه را موجب ازدیاد حس شهوت مردان است انجام دهند و باید بدن خود را بپوشانند و زینت های خود را به بیگانه نشان ندهند، در مجامع عمومی نیز که مردها هستند کمتر حاضر شوند و در خانه‌های خود قرار بگیرند که در سوره احزاب فرماید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» یعنی ای زنان پیغمبر در خانه‌های خود قرار بگیرید و زینت‌های خود را مانند زمان جاهلیت نخستین ظاهر مکنید و خود را بپوشانید که منظور زمان قبل از اسلام است نه جاهلیت اولی که در مقابل جاهلیت ثانیه است و در تاریخ ادبیات عرب مصطلح می‌باشد بلکه در این جا عمومیت دارد.

و در سورهٔ نور فرماید: «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ الخ» یعنی بگو به مؤمنین که چشمان خود را از نظر به بیگانه بپوشند و عورات خود را از خلاف حفظ کنند و به زن‌های مؤمنه نیز بگو که چشمان خود را حفظ کنند و زینت های خود را به دیگران ننمایند مگر آنچه به خودی خود ظاهر شود و روسری‌ها را به گریبان‌های خود بیندازند؛ و در سورهٔ احزاب فرماید: «قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ» یعنی به زن‌ها و دختران خود و زن‌های مؤمنین بگو که دو طرف چادرهای خود را به یکدیگر نزدیک کنند تا مردان آن‌ها را نشناخته و زینت و آرایش آنان پیدا نباشد که از این دو آیه معلوم می شود حجاب در صدر اسلام وجود داشته و از دو چیز مرکب بوده که جلباب و خمار باشد و بعضی برقع را هم ذکر کرده‌اند. جلباب به کسر جیم و سکون لام یا به کسر اول و دوم و تشدید سوم جامه‌ای است که زنان روی لباس خود می‌پوشیدند که همه بدن را از گردن تا پا فرا می گیرد و آن را ملحفه هم می گفتند که همان چادر باشد و آن مانند ردا است که برای مردان می باشد و خمار به کسر اول، پارچهٔ روسری است که چهار گوش بوده و برقع به ضم اول و سوم یا فتح سوم یا بر وزن عصفور

روبند زنان است که از این آیات کاملاً حجاب معمول در اسلام معلوم می گردد؛ و باز در همان سوره احزاب است: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ» یعنی اگر از زنان پیغمبر چیزی خواستید از پشت پرده از آن‌ها بخواهید و هرچند بعض این آیات مربوط به زنان پیغمبر است ولی به اتفاق فریقین عمومیت دارد و فقهای اسلام می گویند که همهٔ بدن زن عورت است جز گردی صورت و دست از مچ و پا از ساق که در نماز و احرام دستور پوشاندن غیر آن‌ها داده شده و حتی اگر مویی از سر زن در نماز پیدا باشد آن نماز باطل است و در آخر سورهٔ نور می‌فرماید: «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ» یعنی زنان که از سن جوانی و موقع ازدواج آن‌ها گذشته (بازنشسته شده‌اند) باکی نیست که بعضی لباس‌های خود را بگذارند (که به جلباب و خمار تقسیر شده) ولی باز هم زینت‌های خود را ظاهر نکنند و مع ذلک اگر عفت بورزند و خود را پوشیده بدارند برای آن‌ها بهتر است که این آیه نیز کمال اهتمام قرآن و اسلام را به حجاب حتی برای پیر زنان می‌رساند. همه این‌ها برای این است که حیا و عفت محفوظ بوده و امور خلاف اخلاق پیدا نشود ولی متأسفانه وضع بیشتر ممالک اسلامی امروز برعکس شده و در بعض آن‌ها فسق و فجور زیادتر از ممالک دیگر گردیده برای اینکه زن ها به کلی خود را آزاد دانسته و حتی دیانت و اخلاق و حیا و عفت را نیز ترک نموده‌اند و هیچ دین و عقلی این قبیل امور را نمی پذیرد و بزرگان کلیسا نیز آن را تقبیح می کنند چنانکه در سال ۱۳۸۳ قمری (۱۳۴۲ شمسی)[1] کلیسای کاتولیک، فتوایی صادر و منتشر نمود به این مضمون که هر دوشیزه که در مسابقه زیبایی شرکت کند یا بدن خود را در منظر مردم بگذارد از حقوق دینی محروم می گردد و نماز بر جنازه او خوانده نخواهد شد و در مقابر مسیحیان دفن نخواهد گردید و همچنین به هیچ زنی اجازه داده نمی شود که داخل کلیسا شود مگر لباس سنگین داشته و موهای او پوشیده باشد یعنی لباس جلف و سبک و کوتاه نداشته باشد.

۱- مجله المسلم چاپ قاهره شماره ۸ از ۴۳ ربیع‌الاول ۱۳۸۳.

حال خودمان بسنجیم آیا با این فتوا که در مرکز مدینّیت اروپا صادر شده شایسته است که ما مسلمین با دستورات اکیدی که در قرآن و احادیث برای محفوظ بودن زنان رسیده مع‌ذلک کاسهٔ از آش گرم‌تر شده، در بی پروایی از آن‌ها هم بگذریم. چرا زنان ما نه رعایت اخلاق و مذهب نموده و نه حیثیات اجتماعی را در نظر دارند و همین آزادی ننگ آور است که باعث بسیاری از خرابی‌ها و برافتادن خانمان‌ها بلکه کشتارها می‌شود و شاهد ما اخباری است که مرتباً در روزنامه‌ها دیده می‌شود و روز به روز هم زیادتر می‌گردد. زاجربرونی و پلیس و جریمه و حبس و مجازات هم نمی‌تواند جلوگیری کند به دلیل آنکه می‌بینیم مرتباً روی به ازدیاد است تنها چیزی که می‌تواند از فساد و تباهی جلوگیری کند همانا دین و اخلاقِ دینی است که تا در میان ما وجود نداشته باشد این فساد حکم فرما است و کیفری هم که معین می شود باید طوری باشد که هم رادع او برای آینده و هم عبرت دیگران باشد و هم به صحت مزاج او لطمه نزند و آن همان است که در اسلام معین شده است.

اسلام برای فسق و فجور و امور خلاف عفت کیفرهایی معین نموده و برای هر یک از آن ها فراخور شدت و ضعف و کوچکی و بزرگی آن حدی تعیین کرده و هیچ امری را فروگذار ننموده و دستور جامع برای آن داده است که شرح آن‌ها در کتب فقهیه مذکور است و اگر آن‌ها را به کار بندیم و مجازات‌های اسلامی را برای مجرمین در نظر بگیریم ازین هرج و مرج دینی و اخلاقی و اجتماعی جلوگیری می‌شود. ولی متأسفانه از آن‌ها نیز ما بی اطلاعیم و وقتی هم که می خواهیم خود را طرفدار عفت و حیا و حفاظ و مخالف فسق و جور معرفی کنیم برای جلوگیری از آن قانون وضع می کنیم چنانکه در تاریخ ۳۱/۹/۲۰ از طرف وزارت امور خارجه لایحه‌ای به نام لایحهٔ الحاق دولت شاهنشاهی به پروتکل های اصلاحی قراردادهای مربوط به منع فحشاء تقدیم مجلس گردید که من وقتی این خبر را شنیدم هم تعجب کردم و هم افسوس خوردم که چرا اولیاء امور مملکت ما این‌قدر از قوانین اسلامی بی‌اطلاعند و یا بدان بی اعتناء می باشند و از طرفی سنگ اصلاح مملکت و جلوگیری از فساد اخلاق به سینه می کوبند ما که خود را پیرو دیانت مقدسهٔ

اسلام و تابع دستورات حضرت جعفر بن محمد(ع) که عین دستور پیامبر بزرگوار اسلام است می‌دانیم و به داشتن اسلام و مذهب جعفری و اثنی‌عشری بودن افتخار داریم و رسمی شدن مذهب تشیع اثنی‌عشری در ایران بعد از آنکه در زمان الجایتو سلطان محمد خدابنده رسمیت یافت و دوامی نیافت خوشبختانه در زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی به همت و مجاهدهٔ صوفیان صفوت نشان رسمیت یافت و ما بدان افتخار می کنیم چرا متوجه نباشیم که دیانت اسلام از هیچ چیز فروگذار ننموده و هیچ یک از قوانین اجتماعی خواه آسمانی و خواه قوانین موضوعه بشری به جامعیت قوانین اسلامی نیست قوانینی که دیانت اسلام برای حفظ عفت و منع فحشاء و در عین حال حفظ حیثیات و آبروی مردم و جلوگیری از تهمت و افتراء وضع نموده که هرکسی نتواند به صرف غرض و دشمنی با دیگری درصدد لکه دار نمودن حیثیت او برآید به قدری جامع و با اهمیت است که اگر همه عقلاء و حقوق دانان بشر بخواهند قانونی بهتر از آن وضع کنند نخواهند توانست. همه ممالک جهان و دانشمندان متفکّر و نمایندگان مجالس ملّی و سازمان های بین المللی باید از قوانین اسلام سرمشق بگیرند و آن‌ها به قوانین اسلام ملحق شوند نه آنکه یک مملکت اسلامی قانونی به مجلس ملّی خود ببرد و خود را به قانون آن‌ها ملحق نماید اعزة علی الکافرین را ما باید وجهه نظر خود داشته باشیم و غرور دینی نگذارد که تحت تأثیر بیگانگان واقع شویم و آنچه خود به مراتب بهتر داریم از بیگانه تمنا کنیم. قوانین اسلامی در عین آنکه حفظ منافع اجتماعی را نموده نهایت شدت و سختی را هم به خرج داده که هم کسی از راه عفت منحرف نشود و هم دیگری جرئت تهمت زدن بی مورد نداشته باشد و برای کسانی که از راه عفت منحرف شده مرتکب فحشاء گردند با تفاوت درجهٔ آن عمل، کیفرهای سخت قرار داده و هرچه عمل زشت‌تر باشد مجازات آن شدیدتر است. البته حضرت مسیح هم از نظر اخلاق دستور اکید و مهمی داده و فرموده که من می‌گویم نظر کردن به زن بیگانه زنا محسوب می‌شود ولی تنها این دستور کافی نیست زیرا اولاً مراتب و درجات اشخاص مختلف است و این دستور را همه کس نمی تواند اجرا کند و مربوط به مراتب عالیه دیانت و اخلاق است و ثانیاً بشر به واسطه طبع سرکشی که دارد بالطبع تحت تأثیر عوامل طبیعت

قرار می گیرد و به آسانی نمی تواند مطیع اوامر عقل و اخلاق شود لذا برای حفظ نظم اجتماعی قوانین کیفری نیز باید وجود داشته باشد و مجازات هم باید طوری باشد که مصالح اجتماعی در آن منظور گردد و قوانین اسلامی همه این قسمت‌ها را رعایت نموده و اگر حدود اسلامی اجراء شود تخلفات به زودی رخت برمی‌بندد و علّت اینکه کشور عربستان سعودی از حیث نظم و امنیت قدری بهتر از سایر ممالک اسلامی می‌باشد آن است که مقررات اسلامی در آنجا بیشتر رعایت می گردد.

در قوانین مربوط به منع فحشاء به قدری در اسلام دقت شده و به جزئیات هم دستور داده شده که بهتر از آن متّصور نیست و حتی در عین آنکه درین باب سختگیری کرده در حفظ آبروی اشخاص نیز دقت کامل نموده و جلو غرض‌ورزی‌ها و تهمت‌های بیجا را شدیداً گرفته که آبروی افراد بازیچهٔ اغراض دیگران واقع نشود و برای کسانی که بدون جهت و دلیل به دیگران تهمت می‌زنند کیفر سخت قرار داده و قوانین قذف را نیز تعیین نموده است و آیهٔ شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا»[1] قوانین منع فحشاء نیز میان ما مسلمین به کلی رخت بر بسته و مرتباً فسق و فجور و اعمال منافی عفت که بر اثر آزادی خلاف عقل و شرع زن ها است در کشور ما روی در ازدیاد است و نه خودمان درصدد اصلاح خویش می‌باشیم نه رهبران ما به فکر تربیت ما و آشنا نمودن به احکام اسلام می‌باشند بلکه علاوه برآنکه عمل نمی کنیم از آن‌ها بی اطلاع یا بدان‌ها بی اعتنا می‌باشیم و نمی‌دانیم که خودمان چه احکام و دستورات جامع و بزرگی داریم آنگاه به دنبال گفته‌های بیگانگان می‌رویم در صورتی که آن‌ها خوبی‌هایی هم اگر داشته باشند از خوشه چینی خرمنِ اقبال بزرگان ما است و از دستورات مذهبی ما گرفته‌اند؛ اگر رهبران ما از احکام اسلام بی اطلاع یا به آن بی اعتناء نمی‌بودند اینچنین لایحه‌ای به مجلس نمی‌دادند زیرا دادن این لایحه و الحاق به قانون بین المللی سند بی اطلاعی یا بی اعتنایی ما به احکام اسلام است که بعضی هم ممکن است گمان برند اسلام هم مانند مسیحیّت قوانینی برای این امور ندارد. چرا باید به قراردادهای منع فحشاء که دیگران وضع کنند ملحق شویم و آن را برای خودمان در اسلام ننگ ندانیم. چرا همان قوانین اسلامی را به موقع اجرا درنیاوریم و

۱- سوره نور، آیه ۱۹.

در سازمان ملل یا کمیسیون‌های مختلفه آن و کنفرانس‌های بین‌المللی در مقام دفاع از قوانین مسلمه و ثابته اسلامی برنیامده و به داشتن چنین قوانین صحیح افتخار نکنیم، چرا قوانین اسلامی را به رخ آن‌ها نکشیم و برتری آن‌ها را ثابت ننماییم و آن‌ها را به الحاق به قوانین اسلامی در این باب دعوت نکنیم. زیرا اگر در موارد لازمه مانند همین موضوع منع فحشاء به قوانینی که در اسلام معین شده اشاره کنند و آن‌ها را پیشنهاد نمایند ممکن است در میان نمایندگان ملل دیگر بعضی از آن‌ها که مغرض نباشند آن‌ها را مورد مطالعه قرار دهند در این صورت اگر بعداً مورد تصویب واقع شد موجب افتخار و سربلندی پیشنهاد کننده در میان عموم ملل می‌باشد و اگر تصویب نشد باز هم او به وظیفه خود عمل نموده و عموم مسلمین نیز نسبت به او تمجید و تحسین می کنند. این مطلب هرچند از اصل موضوع ما خارج بود ولی به اصطلاح ادباء طرداًللباب ذکر شد و بر اثر غلبهٔ احساسات مذهبی خامه تندی نمود و اختیار از دست رفت و بلکه بعض مطالب بر اثر عاطفه شدید مذهبی تکرار شد.

بند سوم از ماده شانزدهم: بند سوم از ماده شانزدهم این است: خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از طرف جامعه و دولت حمایت شود. این قسمت نیز در اسلام مورد انکار نیست بلکه آن را تثبیت فرموده و برای هر یک از زن و مرد که رکن خانواده هستند شخصیت حقوقی بسیار مهمی قائل شده است و همان‌طور که برای مرد بر زن حقوقی از قبیل اطاعت و رعایت رضای شوهر و بیرون نرفتن از خانه بدون اجازهٔ او و مراقبت در حفظ اموال و اثاثیه زندگانی او و دعوت ننمودن از مهمان بدون رضایت شوهر و امثال آن‌ها و حفظ حیثیت و اعتبار او در حضور و غیاب، تعیین فرموده و مسافرت نیز بدون اجازه شوهر روا نیست حتی سفر زیارتی هم که مستحب است نباید بدون رضایت شوهر بنماید وگرنه زیارت او مقبول نیست و بلکه در آن صورت نماز را هم نباید قصر بخواند تنها سفر حج واجب است که شرائط استطاعت برای زن موجود باشد و هیچ مانعی برای حرکت او نباشد در آن صورت واجب است حج را انجام دهد هرچند مرد راضی نباشد مگر آنکه عدم رضایت مرد مبتنی بر دلیل‌های عقلی و شرعی باشد که در آن حال شرائط استطاعت در حقیقت وجود ندارد.

همچنین برای زن نیز حقوقی بر مرد قرار داده که مرد باید رعایت آن‌ها را بنماید: مانند مراقبت در امور زندگانی او به فراخور حال و شأن و شخصیت او از حیث خوراک و پوشاک و مسکن به طوری که اگر در کارهای زندگانی احتیاج به خدمتگذار دارد باید برای او بیاورد و همچنین در مواقع مرض مراقب حال او بوده و از لوازم معالجه و پرستاری او فروگذار ننماید و همچنین در معاشرت با نهایت محبت و خوش‌رویی و مهربانی با او رفتار نموده و اگر ناگواری هم ببیند حتی‌الامکان به گذشت و اغماض بگذارند و نیز در حدود امکان در کارهای خانه و زندگانی با او کمک کند و نگذارد که خیلی در زحمت و مشقت باشد و این‌ها بهترین دلیل است بر اینکه زن از ارکان اساسی اجتماع است. بلکه اسلام در بسیاری از موارد رعایت حال او را بیشتر از مرد نموده و مزایایی برای او قائل شده مثلاً در مورد ارتداد که حکم مرد را در مرتد فطری قتل تعیین نموده برای زن این حکم را دستور نداده و قتل را از او برداشته و حبس ابد و اعمال شاقه برای او تعیین فرموده است و نیز زنان را از پرداخت نفقه و کسوهٔ خودش و فرزندان معاف نموده و همه آن‌ها را به عهده مرد قرار داده است و حکومت اسلام نیز موظف است نظارت در رفتار اجتماعی افراد نموده نگذارد نسبت به یکدیگر تعدی و اجحاف نمایند خواه زن باشد، خواه مرد. زیرا همه آن‌ها تحت حکومت اسلامی می‌باشند. شاید بعضی گمان کنند که اسلام در بعض موارد بین زن و مرد فرق گذاشته و مرد را برتری داده:

۱- از جمله در موضوع ارث که حق مرد را دو برابر زن قرار داده و این حکم را غیرعادلانه فرض کنند ولی اگر ما حقوق مالی زن را در همه موارد با مرد تطبیق کنیم می بینیم که تنها در مورد ارث است که به ظاهر برای مرد بر زن مزیت قائل شده‌اند و آن نیز جبران امتیازات مالی که به زن داده شده نمی کند چون در جاهای دیگر امتیاز ندارد زیرا برای زن در ازدواج مهر معین شده که مرد باید به او بپردازد و بعداً نیز او را از نفقه و کسوهٔ خود و فرزند و خدمت معاف فرموده و همه را به عهدهٔ مرد قرار داده و به اضافه زن در انجام همه کارهای خانه حتی شیر دادن طفل پس از چند روز فطام حق مطالبهٔ اجرت از مرد دارد و درآمدی هم اگر داشته باشد می تواند با آن کسب و تجارت کند و استفاده نماید ولی مرد

در مقابل این امور فقط ارث زیادتری دارد و آن را هم اگر درآمد دیگری نداشته باشد باید مقداری را مهر زن نماید و با بقیه هم به کسب بپردازد و زندگی خود و عیال و اولاد را بگذارند. مثلاً اگر شخصی سی هزار تومان ترکه داشته باشد و وارث او یک پسر و یک دختر باشد قسمت پسر بیست هزار تومان و از دختر ده هزار تومان می‌شود و پسر از حق خود باید مبلغی مثلاً ده هزار تومان مهر زن نماید و دختر هرگاه شوهر کند مبلغی مثلاً ده هزار تومان مهر بگیرد در این صورت دارایی دختر بیست هزار تومان از ارث و مهر و برای پسر ده هزار تومان می‌ماند که از دختر دو برابر می‌شود و دختر می‌تواند پول خود را به مضاربه بدهد و استفاده نماید ولی پسر از همان ده هزار تومان باید کسب کند و زندگی خود و زن و فرزند را اداره نماید. پس باز هم حقوق زن بیشتر است و کسانی که بر حکم ارث اعتراض نموده‌اند کاملاً دقت نکرده و تطبیق احکام ننموده‌اند و اگر این اعتراض از طرف مردان باشد شایسته‌تر است و گوستاولوبون[1] فرانسوی نیز در کتاب تمدن اسلام و عرب این قسمت را تصدیق نموده و می‌نویسد که اسلام حقوق زنان را در این قسمت بیشتر رعایت نموده است.

۲- امتیاز دیگر هم که برای مرد می‌باشد همان موضوع طلاق است که قبلاً ذکر کردیم و جواب مشروح و علت واگذاری آن را به مرد شرح دادیم.

۳- فرق دیگر که اسلام بین زن و مرد قائل شده موضوع شهادت دادن است که شاید بعضی توهم کنند که اسلام زن را در این موضوع پست‌تر از مرد قرار داده که شهادت دو نفر زن را برابر یک نفر مرد معین نموده و در بعض موارد شهادت زن را اصلاً معتبر ندانسته مانند قذف و شرب خمر و ارتداد یا سرقت و بعض موارد دیگر که برای ثبوت حد برای آن‌ها لازم است که دو شاهد عادلِ مرد شهادت دهند و شهادت زن اصلاً پذیرفته نیست و علت آن، آن است که زن‌ها زود تحت تأثیر احساسات واقع می‌شوند و از طرفی سوء ظن نیز در آن‌ها زیادتر و ممکن است مختصر خیال و سوء ظنی که در آن‌ها پیدا شود یا آثار مختصری که شرعاً مؤثر نیست ببینند بدان‌ها ترتیب اثر دهند و روی آن‌ها شهادت دهند و

۱- تمدن اسلام و عرب، ترجمه به فارسی چاپ اول صفحه ۴۸۳.

بعداً خلاف آن معلوم گردد و مظلمهٔ آن شهادت باطله برای آن‌ها بماند. به اضافه چون برای زن‌ها آسایش و خدمت خانه معین شده، هر اندازه به بیرون آمدن از خانه کمتر احتیاج داشته باشند بهتر است تا بتوانند کاملاً مراقب امور خانه‌داری و تربیت فرزندان بوده باشند.

۴- دیگر از مواردی که باعث اعتراض بعضی بی اطلاعان و برخی از مسیحیان بر اسلام شده موضوع تعدد زوجات است که گمان برده‌اند یک نوع تعدی و ظلم است نسبت به زن درصورتی که چنین نیست زیرا:

الف- عدهٔ زنان به طوری که از آمارهای ممالک دنیا معلوم می‌شود طبعاً بیشتر از مردان است که طبق اظهار بعض مطلعین عدهٔ زن‌ها در همهٔ جهان بیش از دو برابر مردان است. چون عدهٔ موالید دختر بیشتر از پسر و بعداً هم تلفات جنس ذکور به واسطهٔ ضعف قوهٔ مقاومت در برابر شدائد بیشتر از اناث است و به اضافه تلفاتی هم که در جنگ ها پیدا می‌شود باعث تقلیل عدهٔ مردان می‌شود چنانکه تلفات در جنگ جهانی به خصوص جنگ دوم خیلی زیاد و به چندین میلیون رسید به طوری که پس از جنگ دوم در بعض روزنامه‌ها نوشتند که در آلمان غربی در مقابل یک پسر سه دختر وجود دارد و این امر سبب شد که زنان آن کشور درخواست قانون تعدد زوجات نمایند همچنین در کشور شوروی که تلفات زیادی از جنگ داشت عده زنان خیلی بیش از مردان شده بود و یک علتِ تعدد زوجات در اسلام نیز، به طوری که از تواریخ معلوم می‌شود همین است. مثلاً پس از جنگ احد عده‌ای از زنان بی سرپرست شدند و پیغمبر اجازه فرمود که بعضی اصحاب، هر یک، یکی از آن‌ها را تزویج کند تا آن زن و اطفالش بی‌سرپرست نباشند و اگر موضوع تعدد اجازه داده نشود لازم آید که نسبت به آن عده از زنان که شوهر نصیب آنان نشود جور و ظلم شود زیرا در آن صورت آن عده که زیادترند یا باید همه مدت عمر تنها و بی‌سرپرست و محروم از شوهر و فرزند باشند و محلی هم برای اعاشه نداشته باشند و یا آنکه اعمال خلاف شرع و عفت مرتکب شوند و هر دو فرض خلاف انصاف است پس یگانه راه حل آن است که به بعض مردان اجازه داده شود در شرائط مقتضیه، زیاده از یک زن بگیرند.

ب- اگر به تاریخ عرب جاهلیت و سایر اقوام و ملل آن زمان بنگریم و بعداً نظری منصفانه به حکم اسلامی درباره تعدد زوجات بنماییم تصدیق می کنیم که اسلام درین مورد نیز رعایت زنان را نموده و هرج و مرجی را که قبلاً در تعدد زوجات موجود بود از بین برده آن را کاملاً محدود نمود زیرا در میان عرب تعدد زوجات به هیچ وجه محدود نبود و بعض شیوخ یا رؤسا یا بزرگان یک طایفه یا یک عشیره ممکن بود عدهٔ بسیاری که شاید به صد یا بیشتر هم می رسیدند داشته باشند بلکه در میان غیر عرب نیز این رویه مرسوم بود چنانکه دربارهٔ پادشاهان ساسانی می‌نویسند که هرکدام دارای حرمسرای بسیار مفصل و زیادی بودند از جمله درباره اردشیر بابکان می نویسند چهارصد زن داشت و برای پادشاهان اواخر ساسانی مانند خسروپرویز و یزدگرد خیلی بیشتر از این می نویسند که شاید حرمسرای هرکدام از هزار هم بیشتر داشت و بلکه به طوری که بعضی می‌نویسند در میان زن‌های یزدگرد زن هایی بودند که هرگز با شوهر خود خلوت نکرده و هم بستر نشده بودند زیرا شمار زن های او به قدری زیاد بود که به زودی نوبت نمی رسید و او هنوز فرصت نکرده بود که با زن های جدید خود خلوت نماید. همچنین سایر سلاطین و بزرگان جهان دارای همین طور حرمسراها بودند چنانکه برای شارلمانی امپراتور فرانسه نیز می نویسند تعداد چهارصد زن داشت در آیین یهود نیز تعدد زوجات مرسوم و برای هر مرد بیش از یک صد زن هم مجاز بوده چنانکه می نویسند حضرت داوود(ع) صد زن داشت و حضرت سلیمان(ع) نیز بیش از هفتاد زن داشت در چین هم در قانون قدیم آنان[1] هر مردی حق داشت تا صد و سی زن بگیرد. در این موقع بود که اسلام ظهور نمود و یکی از اصطلاحات اجتماعی او به طرفداری از زنان همین قانون محدود کردن ازدواج بود که برای هر مرد بیش از چهار زن اجازه نداده البته این قانون که از طرف خداوند نازل شده موقعی بود که خود پیغمبر(ص) قبل از آن دارای بیش از چهار زن بود و به او اجازه داده شد که چون ازدواج با آن‌ها قبل از این حکم بوده و هیچ کدام از آن‌ها راضی نبودند که پیغمبر ترک آن‌ها کند آن‌ها را نگاه دارد ولی از ازدواج بعدی ممنوع گردید.

۱- کتاب حقوق زن در اسلام و اروپا صفحه ۲۱۵.

ج- موضوع تعدد زوجات جنبهٔ امر و الزام نداشته بلکه توسعه و اجازه در عین محدود کردن بوده که اگر کسی بخواهد و اوضاع و مقتضیات برای او ایجاب کند مجاز باشد ولی در عین حال دستور داده شده که باید از همه جهت رعایت عدالت بین زنان نموده و از حیث مصاحبت و نفقه و امثال آن‌ها به طور تساوی رفتار کند هرچند از حیث محبت و علاقهٔ قلبی نتوانند عدالت نمایند زیرا محبت و علاقهٔ دل به اختیار نیست ولی منظور عدالت ظاهری است که از حیث حقوقی که بر مرد دارند بین آن‌ها فرق قائل نشود که «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ»[1] به قول بعضی اشاره به عدالت واقعی قلبی است ولی عبارت «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُواْ فَوَاحِدَةً»[2] اشاره به عدالت ظاهری است که اگر احتمال بدهد نتواند بین آن‌ها به عدالت رفتار نماید طبق مضمون این آیه شریفه باید به یکی اکتفا کند و به همین جهت مرحوم جد امجد جناب حاج ملاسلطان محمد نیز تعدد زوجات را حتی الامکان اجازه نمی‌دادند.

د- اگر تعدد زوجات مجاز نباشد گاهی موجب عسر و حرج یا بر خلاف منظور عقلایی بشری واقع می‌شود. مثلاً ممکن است زن بیمار باشد و بیماری او طوری باشد که پزشکان مضاجعت مرد را با او منع نموده و این امر را برای مزاج او مضر بدانند و از طرف دیگر غریزه جنسیه هم در مرد موجود و مایل به مضاجعت می باشد و اگر تعدد زوجات مجاز نباشد ممکن است موجب وقوع او در حرام گردد. بلکه همان‌طور که خوف وقوع در معصیت با تمکن از نفقه و کسوهٔ زن سبب لزوم نکاح ابتدایی می شود همچنین ممکن است این علت سبب ایجاب نکاح ثانوی نیز بشود تا جلوگیری از وقوع در فساد و معصیت بنماید یا در موردی که زن عقیم و نازا و برای مرد امید داشتن فرزند است و خود زن هم برای اینکه شوهرش دارای فرزند شود با ازدواج ثانوی شوهر موافق است در این صورت اگر تعدد زوجات نباشد خلاف منظور شارع که ازدیاد نسل است خواهد گردید یا موقعی که سن زن مقتضی فرزند نیست یا به واسطهٔ مرضی از داشتن فرزند محروم شده و مرد مایل به

۱- سوره نسا، آیه ۱۲۹.

۲- سوره نسا، آیه ۳.

فرزند است در این مورد نیز اگر تعدد نباشد خلاف منظور است یا آنکه مردی در سفر بوده و مریض شود و محتاج به پرستار باشد و محرمی هم با خود نداشته باشد یا آنکه پزشکان برای او در آن موقع داشتن زن را توصیه کنند در این موضوع اگر تعدد ممنوع باشد موجب عسر و حرج یا ضرر مزاجی می گردد یا همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم در جنگ و پس از جنگ که تلفاتی بر مردان وارد شده و عده‌ای از زنان بی‌سرپرست مانده‌اند، و اگر اجازه تعدد نباشد ممکن است بعضی از زنان از ناچاری گرفتار انحراف از عفاف بشوند و منجر به فسادهایی می گردد پس در این قبیل مواقع تعدد زوجات مطابق عقل و عرف جایز می‌باشد ولی اگر تنها مقصود ارضاء قوه شهویه باشد البته پسندیده نیست چون افراد بشر موظفند که قوه شهویه و غضبیه خود را مطیع قوهٔ عقلانیه قرار دهند که هرچه انجام دهند ولو اعمال قوه شهویه یا غضبیه باشد ناشی از قوه عاقله باشد از این رو آنچه منبعث از قوه عقلانیه نباشد مذموم و صاحب آن مصداق «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»[1] می‌باشد و به همین جهت نظر شهوت‌رانی نیز در اسلام و دیانت مسیح منع شده است ولی متأسفانه وضعی که امروز برای زنان ما پیش آمده و آزادی و بی بند و باری که پیدا شده فساد اخلاق و فسق و فجور را در حقیقت تشویق و ترویج می کند و این وضع به طور قطع منفور همه انبیاء و اولیاء و بزرگان دین بلکه همهٔ عقلاء عالَم است. پس ثابت و محقق شد که اسلام اگر رعایت زن را بیشتر از مرد ننموده باشد به طور قطع کمتر هم نیست و کسانی که اعتراض نموده‌اند ندانسته و یا دانسته به خطا رفته‌اند. اسلام در مراتب خداشناسی و دیانت و حقوق اجتماعی فرقی بین زن و مرد قائل نشده و هر دو را در صفات کمال شریک قرار داده و شرف و کمال را به تقوی معین فرموده است و رویه‌های ظالمانه پیشین را که به نظر تحقیر به زن می‌نگریستند و او را مانند چیزهای قابل تملک و فروش فرض می کردند و زنده به گور نمودن دختران را که در بعض قبایل عرب از جمله بنی تمیم مرسوم بود جداً تحریم کرد. بحث ما در ماده شانزدهم خیلی به درازا کشید و در این مورد احساسات مذهبی اختیار قلم را از دست ربوده و چون وضع اجتماعی زنان ما خیلی تأسف‌آور گردیده است نتوانستم به

۱- سوره فرقان، آیه ۴۴.

اختصار بکوشم هرچند آنچه به قلم آمده خیلی مختصرتر از آن است که باید در این باره نوشت و در مخیلهٔ من خطور می کند و هر موضوعی را به طور اختصار اشاره نمودم. امیدوارم به خود آییم و فکری به حال خویش و جامعه خویش و اسلامی که داریم بنماییم.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست

ماده هفدهم این اعلامیه این است:

۱- هر شخص منفرداً یا به طور اجتماعی حق مالکیت دارد.

۲- احدی را نمی توان خودسرانه از حق مالکیت محروم نمود. این دستور هم به نحو اتم و اکمل در دیانت مقدسه اسلام وجود دارد که در قرآن مجید است در سورهٔ نساء: «ولا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» یعنی اموال و دارایی همدیگر را به باطل تصرف نکنید مگر آنکه از راه تجارت و خرید و فروش و یا رضایت باشد که تصرف در اموال دیگران بدون رضایت و اجازه صاحب آن شرعاً حرام و غصب محسوب می شود و اضافه اموال به ضمیر جمع، تثبیت ضمنی حق مالکیت است که بند اول از این ماده باشد و خود آیه اشاره به بند دوم آن می‌باشد و غصب هم در فقه اسلام به تصرف عدوانی در مال غیر تعریف شده است و به قدری درین قسمت اهمیت داده شده که عبور نمودن از زمین غصبی در غیر موقع اضطرار اجازه داده نشده است. یکی از شرائط صحت نماز هم آن است که آب وضو غصبی نبوده و مکان و لباس نمازگزار هم غصبی نباشد وگرنه نماز و وضو باطل است و هیچ کس بدون مجوز شرعی حق ندارد کسی را مجبور به فروش ملک خود بنماید یا مال کسی را مصادره کند چنانکه در سوره بقره می فرماید: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی اموالی را که خداوند بین شما قرار داده و به شما واگذار نموده از راه باطل و به علل غیر شرعیه از قبیل غصب و تصرف عدوانی یا تصرف از راه قمار یا رشوه یا ربا و امثال آن‌ها که موجب تملیک نیست تصرف نکنید و نخورید در حالی که آن‌ها را بر حکام خود نیز القاء می کنید یا آنکه آن‌ها را القاء بر حکام نکنید که بخواهید مال مردم را از راه محاکمه و دعوی به دروغ و قسم خوردن بر آن که باطل و گناه است بخورید مانند

ودیعه هایی که به شما داده شود و بعداً منکر آن شوید و به حاکم مراجعه نموده سوگند دروغ بخورید که آن را تصرف کنید که در این دو آیه شریفه همه اقسام تصرفاتی را که بر خلاف طرق مملکه صحیحهٔ شرعیه باشد از قبیل سرقت و غصب و تصرف از راه قمار یا رشوه یا ربا حرام نموده و رضایت مالک را نیز در تصرفات دیگران شرط قرار داده است و اگر برخلاف آن رفتار شود مخالف دستور شرع مقدس اسلام است. ولی متأسفانه ما مسلمین همان طور که در سایر احکام مقید نیستیم در این قسمت نیز مقید نبوده و فرقی بین حلال و حرام نمی گذاریم بلکه ممکن است از همان مالی که برخلاف دستور شرع مطهر تصرف می کنیم به زیارت هم برویم بلکه حج هم انجام دهیم و به خیال خود در امور خیریه هم اقدام کنیم.

دیانت مقدسهٔ اسلام به قدری در حلال و حرام دقت نموده که اگر کسی در کیل و وزن مختصری کمتر بفروشد یا زیادتر عمداً بخرد و طرف نداند آن را حرام و تقلب و تطفیف گفته «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ» فرموده است در کسب و کار هم می‌فرماید اگر یک نفر برای کار یک روز اجیر و مزدور دیگری بشود و در بین روز آن طور که باید و شاید کار خود را انجام ندهد و مسامحه یا کوتاهی کند مزدی که می گیرد حرام است و همچنین اگر کارفرما در پرداخت مزد کوتاهی نموده یا کمتر از مزدی که باید بدهد بپردازد مسئول می باشد و ذمه او مشغول بلکه در اسلام با آنکه بیداری شب و تهجد فضیلت زیادی دارد و از صفات بسیار حسنه مؤمنین می‌باشد مع‌ذلک اگر کارگری که مزدور دیگری است به واسطه بیدار شدن اسحار و تهجد نتواند آن طور که باید و شاید وظیفه کارگری و مزدوری خود را انجام دهد و خسته و کسل باشد نباید شب را برای عبادت بیدار شود که ضرر به کارفرما می‌رسد و اجرتی که برای کار یک روز می گیرد بر او روا نیست و مشمول اکل مال به باطل می شود و همچنین اگر روزه مستحبی سبب ضعف و سستی و باعث فتور او از کار مزدوری گردد آن روزه روا نیست و کارفرما نیز اگر زیادت از اندازه معمول او را به کار وا دارد مثلاً اگر هشت ساعت معمول می‌باشد کارگر را نُه ساعت به کار وادارد و مزد هشت ساعت بدهد خلاف شرع و ظلم نسبت به کارگر می‌باشد.

اکنون با این قوانین دقیقه بیایید منصفانه قضاوت کنید کدام قانونِ مالکیت یا قانون کار و کارگر در دنیا بهتر از قانون اسلام است که ما این قوانین متقنه را ترک کنیم و آن‌ها را بگیریم؟

ماده هیجدهم اعلامیه می گوید: هرکس حق دارد از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هرکس می‌تواند از این حقوق منفرداً یا مجتمعاً به طور خصوصی یا به طور عمومی برخوردار باشد. این ماده نیز قابل تفصیل است و یک اندازه از آن در بعض موارد مورد قبول ولی به طور کلی خالی از اشکال نیست. بیان آن این است که: آزادی فکر و وجدان و مذهب تا موقعی که مخالف با قانون اساسی و قرآن نباشد مورد قبول است مثلاً کسی حق ندارد نسبت به خدا و پیغمبر و بزرگان دین توهین کند و سب نماید که مرتکب آن مستوجب حد است و اقلیت های مذهبی که معتقد به خداوند و پیغمبر حقی هستند مانند یهود و نصاری و مجوس در حدود خود آزادی دارند و می توانند آزادانه تظاهر به مذهب خود نمایند و به قوانین خود عمل کنند ولی مذهبی که اساس آن مخالف اسلام باشد مانند کسانی که مدعی نسخ اسلام باشند، در کشورهای اسلامی و حکومت اسلام رسمیت ندارند و نمی‌توان برای مذهب آن‌ها احترام قائل شد چنانکه از نظر سیاسی نیز در بعض کشورها بعض احزاب را منحل می کنند و آن را مخالف مصالح مملکت اعلام می نمایند این قبیل مذاهب هم که مدعی نسخ اسلام هستند ولو منکر خدا نباشند از دین خارج و جزء اهل کتاب هم نیستند و حکم اهل کتاب بر آن‌ها جاری نمی‌شود. در اسلام هم جمعیتی که به نام مذهب بر مخالفت دین اسلام تشکیل شود چون برخلاف قانون اساسی اسلام می‌باشد مورد قبول حکومت اسلامی نیست و این جمعیت حق فعالیت مذهبی و تبلیغی که در حقیقت اعلام مخالفت با اسلام است ندارد چون کشور اسلامی حکومتش رسماً اسلام است و حکومتی که بر اساس اسلام نیست و دیانت آن اسلام نباشد نمی تواند بر کشور اسلامی حکومت کند و بنابراین اگر یکی از اعضاء دولت غیرمسلم باشد روا نیست و باید همه افراد حاکمه و دولت را که هیئت

دولت تشکیل می‌دهند مسلم باشند که فرموده: «وَ لَنْ یَجْعَلِ اللّهُ لِلْکافِرینَ عَلَی المُؤْمِنینَ سَبیلاً» و در اسلام مذهب از سیاست جدا نیست و نمی‌توان مذهب رسمی را از حکومت منفک کرد پس هرگونه تبلیغی که مخالف قانون اسلام باشد ممنوع است؛ و نیز آزادی تغییر مذهب و عقیده هم مورد اشکال است چنانکه نمایندهٔ مصر نیز در جلسه عمومی سازمان مخالفت خود را ابراز داشت و آنچه او درباره علت مخالفت خود اظهار داشته یک علت کوچک سیاسی است و آن نیز در جای خود درست است زیرا او گفته بود که گاهی ممکن است تغییر مذهب بر اثر فشار و اکراه دیگران واقع شود و یا عوامل دیگری از قبیل پیدا کردن حق طلاق و امثال آن‌ها سبب شود و این قبیل عوامل در خارج هم مشهود است چنانکه در کشور اسرائیل سختگیری‌هایی نسبت به مسلمین می کنند که شاید مجبور به ترک مذهب شوند یا یک زن وقتی ببیند حق طلاق ندارد از اسلام برگردد تا بتواند این حق را برای خود پیدا کند. ولی علت مهم تری هم برای رد این آزادی هست زیرا هیچ عاقلی با داشتن عقل ترک بهتر برای گرفتن بدتر نمی نماید و اگر کسی از روی بصیرت اسلام آورده باشد تفوق آن را بر سایر مذاهب تشخیص می‌دهد و در این صورت اگر ترک اسلام کند یا از روی فهمیدگی و تغییر واقعی است که قلباً هم ترک نموده و بر او شبهه شده باید او را نصیحت کرد که تفوه به خلاف ننماید و یا آنکه برای اغراض مادی است مانند آنکه در مذهب دیگری او را تطمیع نموده و اغفال کرده باشند یا گمان کند در اسلام بر او تعدی و اجحاف شده و برای فرار از آن موضوع ترک دیانت خود نماید یا امور شهوانی باعث آن گردیده به هر حال همه آن‌ها ناپسند و اگر آزاد گذاشته شود باعث هرج و مرج می گردد از این رو دیانت مقدسهٔ اسلام کسی را که غیر اسلام را ترک نموده و به اسلام بگراید پذیرفته و احترام نموده چون منظور از تبلیغ دیانت همین است ولی کسی که از اسلام برگردد مرتد محسوب و برای او حد، معین شده است که در قرآن مجید سوره آل عمران آخر جزو سوم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِکَ هُمُ الضَّالُّونَ» یعنی کسانی که پس از ایمان به کفر گراییده و سپس در آن فرو رفته‌اند توبهٔ آن‌ها پذیرفته نیست و آن‌ها گمراه‌اند؛ و در سوره نساء آخر جزو پنجم

فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْراً لَّمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلاً» یعنی کسانی که ایمان آورده سپس کافر شده‌اند آنگاه مجدداً مؤمن شده و باز به کفر برگشته و بر آن افزودند خداوند آن‌ها را نیامرزد و به راه راست هدایت نمی کند که اولی اشاره به مرتد فطری و آیه دوم اشاره به مرتد ملّی است و آن مانند کسی است که بر مخالفت قانون اساسی مملکت یا به دشمنی رئیس مملکت قیام کند که قابل گذشت نیست و در اصطلاح فقهاء او را مرتد فطری می گویند زیرا مرتد فطری در اصطلاح فقهاء کسی است که پدر و مادر او مسلم بوده و بر فطرت اسلام متولد شده باشد و پس از بلوغ که بر حال اسلام بوده برگردد که این شخص توبه او قبول نیست چون از فطرت و طبیعت خود که اسلام است برگشته و مانند عضو مریضی است که بر اثر مرض سیاه شده و قابل علاج نیست و باید قطع شود و حکم او قتل است؛ و مرتد ملّی آن است که بر فطرت اسلام متولد نشده و دارای مذهب دیگری غیر از اسلام بوده و بعداً اسلام آورده سپس برگشته است و او را مرتد ملّی می گویند و حکم او آن است که او را نصیحت نموده به توبه وادار کنند و اگر پس از سه روز توبه نکرد یا به کلی از توبهٔ او یأس حاصل شد او را بکشند و اگر توبه کرد و مجدداً برگشت در مرتبهٔ دوم و به قولی در مرتبه سوم حکم مرتد فطری را دارد و توبهٔ او قبول نیست و باید کشته شود که شرح آن در کتب فقهیه مفصلاً مذکور است. با شرحی که ذکر کردیم دستور اسلام دربارهٔ ماده ۱۹ نیز معلوم می گردد زیرا آزادی بیان تا موقعی است که مخل به نظم عمومی و سبب توهین و جسارت به بزرگان دین نباشد که بزرگان اسلام آن را عملاً نشان دادند چنانکه خوارج علناً با علی(ع) مخالفت نموده و بر او اعتراض می کردند بعض اصحاب عرض کردند اجازه بده از آن‌ها جلوگیری کنیم فرمود تاموقعی که عمل و قول آن‌ها اخلال به نظم عمومی نرساند آزادند چنانکه می نویسند موقعی علی(ع) در مسجد به نماز اشتغال داشت و مردم بدو اقتدا نموده بودند در بین قرائت او ابن کواء که از سران خوارج بود گفت: «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ»[1] یعنی به تو و کسانی که پیش از تو بودند

۱- سوره زمر، آیه ۶۵.

وحی شده که اگر به خداوند شرک ورزیدی عمل تو باطل می‌شود. چون ابن کواء شروع به خواندن این آیه نمود حضرت ساکت شد پس از اتمام آیه مجدداً شروع به قرائت کرد ابن کواء آیه را تکرار کرد حضرت سکوت فرمود در دفعه سوم حضرت فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّه حَق» یعنی صبر کن که وعده خداوند درست است. چون حضرت این آیه را خواند او ساکت شد؛ و نیز پس از ظهور خوارج غالب اوقات موقعی که آن حضرت مشغول بیان و وعظ بود فریادهای یا علی «لا حکم الا لله و الحکم لله لالک» از گوشه و کنار بلند می‌شد. اصحاب می‌خواستند آن‌ها را ساکت کنند و جلوگیری نمایند حضرت اجازه نمی‌فرمود؛ و نیز مکالمات بعض اصحاب با خلیفه دوم و اعتراضاتی که بر او می‌شد و مذاکراتی که او با یکی از زن‌های مؤمنه نمود و بعداً گفت: «کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال» دلیل آزادی بیان است. آزادی عقیده هم اگر منظور عقیده سیاسی است مورد بحث و نظر ما نیست و اگر عقیدهٔ مذهبی مراد باشد مشروحاً ذکر نمودیم. ماده های دیگر هم تا ماده بیست و دوم چون از وجهه سیاسی و اجتماعی است مورد بحث ما نیست فقط درباره آن مواد می گوییم حکومت و اجتماعات و انتخابات و همه امور در کشورهای اسلامی باید بر اساس دین اسلام استوار باشد.

ماده بیست و دوم تا بیست و پنجم: ماده بیست و دوم می گوید: هر کس به عنوان عضو اجتماع حق دارد از امنیت اجتماعی برخوردار باشد. این ماده نیز به نحو کامل در اسلام دستور داده شده و حقوق اجتماعی افراد نسبت به یکدیگر و همچنین وظایف حکومت نسبت به افراد و افراد نسبت به حکومت کاملاً شرح و دستور داده شده و حدیث «لا ضرر ولا ضرار» مؤید این است که از حضرت باقر(ع) از پیغمبر(ص) دربارهٔ درخت خرمایی که سمرةبن جندب داشت و راه آن از منزل یکی از انصار بود روایت شده که هرچه حضرت رسول(ص) به او فرمود که رفع مزاحمت از آن انصاری نموده و حق او را رعایت کند. قبول نکرد فرمود که با درخت دیگری در فلان محل که از خود پیغمبر بود معاوضه کند قبول نکرد. فرمود با دو درخت معاوضه کند تا به ده درخت رسانید قبول نکرد. فرمود به جای آن، درخت خرما در بهشت به تو داده می‌شود قبول نکرد.

حضرت به آن انصاری فرمود که آن درخت را بکنید چون هیچ کس حق ندارد ضرر و زیانی به مؤمنی برساند[1] و آیات و اخبار درباره حقوق افراد نسبت به یکدیگر و حقوق حاکم بر رعیت و رعیت بر حاکم بسیار است که باید به کتب حدیث مراجعه نمود و در روایت ابی حمزه ثمالی از حضرت سجاد(ع) درباره حقوق مختلفه که بر هر فردی لازم است از جمله حقی که خدا بر او دارد و حقوقی که افراد نسبت به او دارند به طور کامل و مشروح ذکر شده و این موضوع چون خیلی واضح و معلوم است محتاج به شرح و بسط زیادتر نیست.

و قضیه کشیدن گوشواره از گوش زن یهودی توسط جنگجویان پارتیزانی معاویه در حومه حکومت علی(ع) و خبر رسیدن به حضرت و تب کردن او از غصه این صدمه و توهینی که به یک نفر ذمیه در حوزه حکومت او رسیده مشهور است و کمال رعایت حاکم اسلامی را در حفظ امنیت اجتماعی افراد می‌رساند. ماده بیست و سوم راجع به آزادی در قبول کار و گرفتن اجرت و دریافت مزد منصفانه است. در این مورد هم اسلام هیچ چیز را فروگذار ننموده و جزئیات آن را دستور داده است و حتی بزرگان اسلام فرموده‌اند که اجرت کارگر را فوری بپردازند چنانکه از حضرت صادق(ع) رسیده که اجرت حمال و مزدور را پیش از آنکه عرقشان خشک شود باید پرداخت که باعث از کارافتادگی او نشود و نیز از آن حضرت رسیده که هرگاه مزدوری را به کار وا دارید باید اجرت او را قبلاً معین کنید. عملاً نیز بزرگان اسلام سرمشق جامعه در همه امور بوده اند و فرد اعلی و نمونه کامل حقیقت اسلام علی بن ابی طالب(ع) است که هر یک از رفتار و اخلاق و صفات او را

۱- سمرة بن جندب بن هلال فزاری از کسانی است که ذم بسیاری برای او رسیده از جمله موضوع بالا است و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد که معاویه به او صد هزار درهم وعده داد که نزد مردم روایت کند که آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ» درباره ابن ملجم و آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» درباره علی نازل شده است و او قبول نکرد دویست هزار درهم نمود باز هم قبول نکرد تا آنکه چهارصد هزار درهم کرد و او قبول نمود و نیز می نویسد که او از افراد شرطه ابن زیاد بود و مردم را بر جنگ با حسین تشویق می نمود و از طرف زیادبن ابیه هم والی بصره بود و در ظرف شش ماه هشت هزار نفر از شیعه کشت.

بسنجیم مظهر اعلای انسانیت و سرمشق جامع برای افراد بشریت است چنانکه در این مورد نیز رویه‌اش همین‌طور بود که می‌نویسند قرظهٔ بن کعب که از بزرگان اصحاب و از حاضرین جنگ احد و در جنگ های علی(ع) نیز در رکاب حضرت بود و از طرف حضرت والی فارس شد نامه‌ای خدمت حضرت نوشت که جمعی از اعیان و اشراف آمده و تقاضا کرده‌اند راجع به قنات کهنه و فرسوده‌ای که در حدود آن‌ها هست و مدت‌ها است مخروبه می‌باشد اهالی محل را احضار نماید و آن‌ها را وادار کند که در آن قنات کار کنند که آب آن جاری شود و بر اثر جاری شدن آب زمین‌های آن حدود آباد می‌شود و کشت و کار می‌کنند و در نتیجه خراج و عایدی بیت‌المال نیز زیاد می‌شود و از آن حضرت کسب تکلیف نمود. حضرت جواب نوشت که من احدی را بر کاری که میل ندارد مجبور نمی‌کنم اگر وضع نهر وقنات طوری است که تو نوشته ای آن‌ها را دعوت کن و به کار کردن در آن تشویق نما و بعداً هم آب آن نهر از کسی است که کار کرده نه کسانی که مایل نبوده‌اند که بهترین دلیل است براینکه آن حضرت به هیچ وجه راضی نبود که مردم را به کار اجباری یا به بیگاری وادار کنند ولی در عین حال مایل بود که مردم هم مشغول کار شوند و بنیه مالی آن‌ها تقویت شود چنانکه در آخر همین نامه می‌فرماید: «و لأن یعمروا و یقووا أحبّ الیّ من أن یضعفوا» یعنی اگر آبادنی کنند و قوی و ثروتمند شوند نزد من بهتر است از اینکه ضعیف باشند که دستور اسلام را در این باره عملاً بیان فرموده است. و نیز برای رعایت حال کارگر در اسلام پسندیده نیست که اگر وسیله کاری که به او می دهند مانند بیل یا کلنگ یا امثال آن‌ها در کارهای مختلف خراب شد یا از بین رفت با او شرط دادن غرامت بکنند مگر آنکه ثابت شود که او در اتلاف آن‌ها قصد عمد داشته است و در مقابل هم برای کارگر شرایطی شده که موجب رسیدن زیان به کارفرما نگردد مثلاً دستور داده اند که اگر کسی دیگری را در موقع معینی برای کاری اجیر کرد او حق ندارد در آن ساعت و در آن زمان به کار دیگری بپردازد بلکه او در همه آن مدت به اختیار کارفرمایی است که او را اجیر نموده مگر در خارج آن زمان باشد. مثلاً اگر کسی دیگری را برای روز مخصوصی برای کار معینی اجیر نمود او در آن روز نمی تواند کار دیگری را انجام دهد

ولی در شب که مزدور آن شخص نیست می‌تواند عهده‌دار کار دیگری شود مگر آنکه آن کار و بیداری در شب سبب خستگی و فرسودگی او در روز بعد شود و مانع گردد که بتواند کار روزانه خود را که برای دیگری است به نحو کامل انجام دهد بلکه نماز شب و تهجد ثلث آخر شب نیز که مستحب مؤکد است همان‌طور که قبلاً ذکر شد اگر سبب ضعف او در کار روز بعد که برای دیگران است گردد آن استحباب از بین می‌رود مگر آنکه برای کاری که اجیر شده وقت معینی قرار داده نشده باشد.

درباره ماده بیست و چهارم هم اسلام رعایت نموده و دستور داده که مقداری از اوقات را برای کار دنیا قرار دهند حتی رسیده است که فرموده اند بیست و چهار ساعت شبانه روز باید به سه قسمت شود هشت ساعت آن برای کار و هشت ساعت برای عبادت و خوراک و استراحت و هشت ساعت هم برای خواب و آسایش است؛ و حتی تصریح شده که روز جمعه نباید مزدور را به کار وادارند چنانکه از حضرت صادق(ع) رسیده که فرمود هرکس مزدوری را برای کاری بگیرد و او را از جمعه مانع شود گناه او را متحمل گردیده است زیرا جمعه برای عبادت خداوند و آسایش است. چنانکه در سال ۱۳۳۳ که نگارنده در ژنو بودم قانونی برای کلفت و نوکر دیدم که یکی از مواد آن این است که باید در روزهای یکشنبه برای رفتن کلیسا آزاد باشند و نباید کارفرما آن‌ها را از رفتن به کلیسا برای عبادت پروردگار مانع گردد.

ماده بیست و پنجم هم راجع به آزادی هرکس در تأمین سطح زندگی خود در معاش و بهداشت و رفاه خود و خانواده‌اش می‌باشد. اسلام نیز کار را برای تأمین زندگی خود و خانواده اگر راهی برای تأمین جز کار نداشته باشد (مثلاً دارای ملکی که درآمد دارد نیست) واجب شمرده و زیادتر از آن را هم به نیت توسعه در زندگی و آسایش خانواده و رفع احتیاجات آن‌ها مستحب قرار داده و این همان مضمون ماده بیست و پنجم است و بزرگان دین اسلام همه همین رویه را داشته اند چنانکه از حضرت صادق(ع) رسیده که امیرالمؤمنین(ع) بیل می‌زد و زمین آباد می‌کرد و زراعت می‌نمود و پیغمبر هسته خرما را به دهان خود می‌مکید و تر می‌کرد و می‌کاشت و سبز می‌شد و علی هزار بنده از مال خود

که به زحمت بازو و عرق پیشانی و کار به دست آورده بود آزاد کرد و نیز از حضرت صادق(ع) است که فرمود: «لا خَیرَ فیمَن لا یُحِبُّ جَمعَ المالِ مِن حَلال، یَکُفُّ بهِ وَجهَهُ ویَقضی بهِ دَینَهُ ویَصِلُ بهِ رَحِمَهُ» یعنی خیری نیست در کسی که دوست ندارد جمع آوری مال را که به آن مال آبروی خود را حفظ کند و وام خود را بدهد و صلهٔ رحم نماید و نیز آن حضرت فرمود پیغمبر خدا شخصاً بز خود را می دوشید که اشاره است به اینکه در کارها کمک می کرد.

و نیز از حضرت رضا(ع) روایت شده که فرمود: «الذی یطلب من فضل الله عز وجل ما یکف به عیاله أعظم أجرا من المجاهد فی سبیل الله» یعنی کسی که از فضل خدا طلب روزی کند که عیال و خانواده خود را نگاهداری نماید اجر او از کسی که در راه خدا جهاد کند زیادتر است و علت آن، آن است که او سبب احیاء یا آسایش یک مؤمن یا چند نفر از بندگان خدا می‌شود؛ و نیز داود بن سرحان نقل می کند که دیدم حضرت صادق(ع) را که خودش خرما را کیل می کند عرض کردم فدایت شوم کاش به بعض فرزندان یا غلامان خود امر می کردی که آن را کیل کنند فرمود نیکو نیست برای مرد مسلم مگر سه چیز یکی صبر بر بلایا و مصائب، و دیگر دانایی در دین، و سوم حُسن تدبیر در زندگانی. که دلالت دارد بر اینکه شخص باید در کارهای زندگانی خود کاملاً مراقب باشد و اخبار در این باره زیاد است که از هر قسمتی یک حدیث به عنوان مثال ذکر کردیم.

ماده بیست و ششم تا بیست و هفتم راجع به کسب دانش است و این نیز معلوم است که چقدر در اسلام مورد توجه واقع شده بلکه می توانیم بگوییم که امر خواندن و نوشتن جزء مذهب و مقدمهٔ امر مذهبی می باشد زیرا در قرآن مجید به قرائت قرآن دستور داده شده و آن مستلزم فراگرفتن خواندن و نوشتن است که در سوره مزمل می‌فرماید: «فاقْرَءُوا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرآنِ» یعنی بخوانید آنچه را از قرآن که می توانید که اگر آن را به خواندن قرآن در نماز شب که ظاهر آیه و بعض روایات بر آن دلالت دارد یا مطلق نماز اختصاص دهیم وجوب را می رساند چون خواندن سوره پس از فاتحه واجب است و در اینجا منظور آن است که سورهٔ کوچک یا بزرگ هر کدام میسر باشد بخوانید و البته لازمهٔ خواندن سوره‌ها

یاد داشتن قرآن و فراگرفتن آن است که مبتنی بر خواندن و نوشتن است و مقدمهٔ واجب طبق آنچه در علم اصول ذکر شده واجب است و اگر بگوییم مراد قرائت قرآن به طور اطلاق و در غیر نماز می‌باشد نظریه اکثر فقهاء و مفسرین استحباب آن است و بر فرض استحباب لازمه آن داشتن سواد است و مقدمهٔ مستحب نیز مستحب است و اخبار بسیاری هم در فضیلت تلاوت قرآن از روی مصحف رسیده چنانکه از پیغمبر(ص) روایت شده که فرمود: «نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن و لاتتخذوها قبوراً کما فعلت الیهود والنصاری، صلوا فی الکنائس و البیع و عطلوا بیوتهم الخ» یعنی خانه‌های خود را به واسطه خواندن قرآن روشن کنید و آن‌ها را گورستان قرار ندهید چنانکه یهود و نصاری می کنند که فقط در معابد خود نماز می‌خوانند و عبادت می کنند و در خانه‌های خود ترک نموده عبادت را تعطیل می کنند و البته خواندن قرآن فرع دانستن است.

و اسحاق بن عمار خدمت حضرت صادق(ع) عرض کرد: «جُعِلْتُ فِدَاکَ، حدیث؛ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام قَالَ قُلْتُ کَ إِنِّی أَحْفَظُ الْقُرْآنَ عَلَی ظَهْرِ قَلْبِی فَأَقْرَؤُهُ عَلَی ظَهْرِ قَلْبِی أَفْضَلُ أَوْ أَنْظُرُ فِی الْمُصْحَفِ قَالَ فَقَالَ لِی بَلِ اقْرَأْهُ وَ انْظُرْ فِی الْمُصْحَفِ فَهُوَ أَفْضَلُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّظَرَ فِی الْمُصْحَفِ عِبَادَةٌ» یعنی عرض کردم فدایت شوم من قرآن را حفظ دارم آیا از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی خود قرآن؟ فرمودند: نه، از روی خود قرآن بخوان که از روی قرآن بهتر است آیا نمی دانی که نظر کردن به قرآن عبادت است؟ که این خود بهترین دلیل بر فضیلت خواندن قرآن از روی نوشته آن می باشد و نیز دربارهٔ فضیلت علم و دانش آیات و احادیث زیادی است از جمله در قرآن مجید اوایل سورهٔ زمر می‌فرماید: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» یعنی آیا دانایان با نادانان مساوی هستند البته چنین نیست، و صاحبان عقل و فهم متوجه این مطلب می‌باشند، که استفهام اینجا به اصطلاح علم نحو استفهام انکاری است.

حدیث معروف است از حضرت صادق(ع) که فرمود پیغمبر(ص) فرمود: «طَلَبُ العِلمِ فَرِیضَةٌ عَلی کُلِّ مُسلِمٍ أَلا إِنَّ اللّه یُحِبُّ بُغاةَ العِلمِ» یعنی جستجوی دانش لازم است برای مرد و زن مسلم بدانید که خداوند دانشجویان و طالبان علم را دوست دارد و حدیث معروف دیگر

است که: «اطلبوا العلم و لو بالصین» یعنی در طلب علم برآید هرچند دانش در چین باشد یعنی هرچند از شما دور باشد باز هم از طلب آن غفلت نکنید زیرا چین نسبت به مدینه، خاور بسیار دور و در حقیقت دورترین نقطه محسوب می‌شود و حدیث دیگر از امیرالمؤمنین علی(ع) رسیده که فرمود: «أَیُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ کَمَالَ الدِّینِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَیْکُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَکُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَیْنَکُمْ وَ ضَمِنَهُ وَ سَیَفِی لَکُمْ وَ الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوه» یعنی ای مردم بدانید که کمال دین در طلب علم و عمل بدان است و طلب علم واجب‌تر است بر شما از طلب مال زیرا مال از طرف خداوند قسمت و ضمانت شده برای شما که شخص عادلی تقسیم کرده و ضامن شده و به شما خواهد رسانید ولی علم نزد اهل آن محفوظ است و شما مأمورید که آن را از اهلش طلب کنید؛ و هرچند از ظاهر عبارت این حدیث این‌طور به نظر می‌رسد که مراد علم دین و احکام دین است چنانکه بعضی نیز همین عقیده را اظهار داشته‌اند ولی ظاهر اخبار کلیت دارد و شامل همه علومی که برای تکامل روحی یا ادامهٔ زندگانی بشری لازم است می‌شود زیرا برای تکامل روح، تقویت بدن هم لازم است و علوم مادی برای زندگانی مادی و تقویت بدن است پس مقدمتاً واجب می‌شود مگر علومی که برای جوامع بشریت از نظر روحی یا جسمی مضر بوده باشند یا اصلاً فایده‌ای بر آن مترتب نباشد از این رو تعلم بعضی علوم مانند سحر و کهانت و شعبده بازی حرام است و از این رو می‌گوییم علومی که برای تخریب و از بین بردن افراد بشر باشد مانند ساختن بمب اتم شرعاً و عقلاً حرام ولی بعض چیزها که منافعی هم برای بشر دارد و اگر در غیر مورد صرف شود دارای مضاری هم می‌باشد مانند ساختن دینامیت اگر به نیت کمک به نوع بشر و رفع احتیاجات او باشد جایز و اگر به قصد تخریب و هدم باشد حرام است مگر برای جنگ با دشمنانی که دیانت مقدسه اجازه داده است و آن نیز باید منطبق با شرایط عمومی شرعی جنگ باشد و برخلاف آن انجام نگردد که شرح آن مربوط به کتب فقهیه است.

پس در اسلام به علم و دانش اهمیت زیادی داده شده و می توانیم بگوییم یگانه دینی که خواندن و نوشتن را جزء دین قرار داده همانا اسلام است زیرا مقدمه قرائت قرآن است که در اسلام از عبادات قرار داده شده و فضایل بسیاری برای آن ذکر شده است. علوم امروزه بشری در حقیقت پس از یونان و ایران قدیم توسط دانشمندان بزرگ اسلامی پی‌ریزی شده و پیشرفتی که برای علوم در اسلام واقع شد مقدمه اختراعات و اکتشافات کنونی می‌باشد.

به طور خلاصه اهمیتی که اسلام به کسب علم داده در هیچ مذهب یا قانون به آن اندازه اهتمام در آن باره قائل نشده‌اند و اساس تعلیمات اجباری را هم در حقیقت اسلام نهاده است. پس صحیح است که بگوییم: آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و البته چنین دینی که از هیچ چیز از لوازم زندگانی صوری بشری و تکامل روحی فروگذار نکند قابل نسخ نیست بلکه حلال آن تا روز قیامت حلال و حرام آن تا قیامت حرام است و کسانی که مدعی نسخ چنین دینی هستند در حقیقت به بی‌فکری و عدم عقل خود اقرار کرده و سند سفاهت خود را امضاء نموده‌اند. پس ای مسلمین جهان بیایید و چنگ به دامن اسلام و مقنن بزرگوار آن بزنید و به فرمان‌های او عمل کنید تا نیک‌بختی دنیا و آخرت را دریابید.

ماده بیست و هشتم راجع به استفاده از حکومت عدل و اخلاق است که هرکسی در محیط آن حکومت دارای امنیت قضائی و اجتماعی و مالی و اخلاقی بوده و حکومت هم مراقب آسایش روحی و جسمی افراد بوده و نظم کامل را از هر جهت برقرار داشته باشد که آن نیز آرمان حقیقی همه صاحبان ملل حقه و ادیان صحیحه و عموم فلاسفه و راهنمایان جامعه بشریت است که آخرین مرحله آن تشکیل مدینه فاضله است که از اصطلاحات حکماء و در علم اخلاق ذکر شده و اسلام هم در دستورات خود که برای حاکم و هیئت حاکمه می‌دهد همه شرایط و لوازم آن را بیان فرموده و عمل شخص پیغمبر و علی علیهما السلام بلکه رفتار خلیفهٔ دوم در موقع خلافت خود نشان دهنده دستور اسلام است که باید در همه جا و نسبت به همه کس رعایت عدالت و مساوات شده و هرکس از آزادی های لازمه به طوری که مضر به آزادی دیگران نگردد برخوردار باشد و همان‌طور که در ماده بیست و نهم و سی‌ام می گوید جامعه و افرادی که وظایف محوله شرعی و اخلاقی و قانونی را

رعایت نکند در حقیقت فاسد است و باید در اصلاح آن کوشید بلکه هر فردی که باعث سلب آسایش دیگران گردد در حقیقت اسلام ندارد که فرموده: «اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ یَدِهِ وَ لِسَانِهِ» یعنی مسلم کسی است که برادران اسلامی او از دست و زبان او در آسایش باشند و اگر فردی درین قسمت موجب به هم خوردن جامعه شود باید او را اصلاح کرد که قوانین جزایی اسلام برای جلوگیری از همین قسمت است و آخرین مرحله آن اقدام مسلحانه در مقابل جامعه یا افراد مسلمین یا حکومت اسلامی است که در سورهٔ مائده می‌فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» یعنی کیفر کسانی که با خدا و رسول جنگ می کنند و آشوب و فساد به پا می کنند آن است که به سختی کشته شوند یا به دار زده شوند یا دست و پایشان برخلاف هم، یعنی دست راست و پای چپ قطع شود یا تبعید شوند که بر حسب اختلاف و شدت و ضعف آن می‌باشد که اگر آن شخص کشتار هم بکند کیفر او کشته شدن است و اگر هم بکشد و هم مال را بگیرد باید هم کشته شود و هم به دار بزنند و اگر فقط مال را گرفته ولی نکشته کیفر او قطع دست راست و پای چپ است و اگر فقط ایجاد رعب و ترس نموده و راه را که گرفته به منظور ترساندن و ارعاب و تهدید بوده باید تبعید شود تا آنکه توبه کند که شرح آن در کتب فقه مذکور است و حتی بعضی گفته اند حمل سلاح در شب نیز چون موجب ترس و رعب مردم می شود جزء همین قسمت است مگر آنکه معلوم شود به این قصد نبوده یا از کسانی باشد که برای حفظ جان و مال مردم حمل سلاح نموده است.

نتیجه

از مجموع یادداشت های گذشته واضح شد که اعلامیه حقوق بشر به هیچ وجه چیز تازه‌ای اعلام ننموده و ابتکاری به خرج نداده است بلکه همهٔ آن مواد بلکه هرچه قانون پسندیده که برای جامعهٔ بشری لازم و قانونگزاران وضع نموده‌اند کامل‌تر و بهتر از آن در اسلام هست و هیچ چیز مافوق اسلام نیست. «الإسلام یعلو ولا یعلی علیه» ای مسلمین جهان

بیایید و به قرآن و مجریان و بیان کنندگان احکام قرآن متمسک شوید و دردهای ظاهر و باطن خود و جامعه خود را از آن راه دوا کنید.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست

پیغمبر(ص) فرمود: «إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً» یعنی ای مسلمین، من در میان شما دو چیز سنگین و گران را می گذارم که عبارتند از کتاب خدا و خاندان من که مبین کتاب خدایند و این دو تا از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در روز واپسین بر من وارد شوند و تا هنگامی که شما به آن دو تا چنگ بزنید گمراه نمی‌شوید. همهٔ خرابی‌های ما برای این است که از کتاب خدا و مبین آن روگردان شده‌ایم و به کتاب عمل ننموده اطاعت پیشوایان دین نمی‌کنیم.

بر آن انجمن زار باید گریست که فریادرس را ندانند کیست

در اینجا یادداشت‌ها را خاتمه داده و امیدوارم دوستداران دیانت و قانون و حقوق به دقت بخوانند و نواقصی که دیدند با نظر اغماض بدان نگریسته و در حال حیات من مرا آگاه نموده و پس از مرگ با طلب آمرزش از خداوند مرا یاد کنند. والحمدلله رب العالمین.

حسین تابنده ۲۸ ذج ۱۳۸۵ مطابق با روز تولد و اتمام پنجاه و سه سال قمری از عمرم.

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی

تحریر ثانی در تاریخ ۲۸ ذیحجه ۱۳۹۴ مطابق ۲۱ دیماه ۱۳۵۳ پایان شصت و دومین سال عمرم و دومین سال از عشره مشئومه.

پایان

فصل هشتم

اسلام و حقوق طبیعی انسان[1و2]

۱- الهامی، داود، انتشارات دارالتبلیغ، ۱۳۶۰.

۲- کتاب حاضر قبلاً به صورت سلسله مقالاتی تحت همین عنوان، طی هجده (۱۸) شماره (سال‌های ۲۰ و ۲۱) در مجله «درس‌هایی از مکتب اسلام» منتشر شده است.

مقدمه

انسان چون به جهان آمده است حق بقا و حیات دارد و در نتیجه حقی نسبت به چیزهایی دارد که در طبیعت یافت می‌شود و برای ادامه حیات او ضروری است. انسان آزاد به دنیا آمده است و باید آزاد زیست کند و هیچ کس و هیچ‌چیز نباید جلوی آزادی او را بگیرد. این حق فطری را طبیعت به انسان تفویض کرده است و می‌توان همه انواع آن را در حق آزادی خلاصه کرد.

به این معنی هر فرد انسان، موجودی است مستقل و با خواسته‌ها و افکار خاص خود شخصیتی ممتاز از دیگران دارد.

از طرف دیگر انسان موجودی اجتماعی، زندگی همین فرد مستقل چنان به سرنوشت همنوعانش آمیخته شده که گویی جزئی از اجتماع است و هیچ وجود مستقلی در برابر آن ندارد.

لذا می‌گویند: زندگی فردی و اجتماعی انسان دو چهرهٔ مختلف از حقیقت زندگی اوست و مهم‌ترین مسئله درباره هدف حقوق این است که چگونه باید ضرورت‌های این دو زندگی را با هم جمع کرد؟

اگر فرد بدون توجه به اجتماع ملاحظه شود، مقتضای طبع اولیه‌اش ایجاب می‌کند که فرد انسان از هر لحاظ آزاد باشد و هرچه بخواهد بکند و هرطور بخواهد زندگی کند و هیچ قانونی هم او را مقید نسازد.

ولی از لحاظ اینکه انسان اجتماعی است و بدون اجتماع قادر به ادامه زندگی نیست بی‌تردید زندگی در اجتماع، آزادی فردی را محدود می‌کند و این محدودیت هم تا جایی مشروع است که اولاً مستند به رضای خود او (قرارداد اجتماعی) باشد. ثانیاً منافات با حق آزادی و اختیار که مقتضای طبع اولیه انسان است، نباشد. زیرا به قول «روسو» اگر کسی از حق آزادی و اختیار خود بگذرد از مقام آدمیت به درجه حیوانی تنزل می‌کند.

به این معنی؛ انسان تا جایی می‌تواند از آزادی خود برای شرکت در اجتماع بگذرد که ضرورت‌های این زندگی ایجاب می کند. پس آزادی فردی همیشه به صورت قاعده کلی محترم است و دولت، که نماینده افراد است فقط به طور استثنائی و محدود می تواند آن را سلب کند. به اضافه بهترین وسیله تأمین سعادت جامعه احترام به آزادی و اراده فرد است. آزادی سیاسی بهترین حکومت ها را به وجود می آورد و آزادی اقتصادی بهترین وسیله تولید و توزیع ثروت ملی است.

با این ترتیب، حقوق فطری مجموعه قواعدی است که از حقوق فردی حمایت و حداکثر آزادی را تأمین می کند.

فلاسفه و حقوق دانان، حقوق انسان را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند:۱- حقوق موضوعه ۲- حقوق طبیعی

حقوق موضوعه، به حقوقی گفته می‌شود که عقل به خودی خود به آن‌ها توجه پیدا نمی کند و یک سلسله قواعدی است که ریشه فطری در نهاد انسان ندارد و از طرف قانون گذار وضع، و به اشخاص تحمیل می‌شود و لذا این نوع حقوق، دایمی و پایدار نیست. برعکس، حقوق طبیعی، مجموعه قواعدی است که عقل خود به خود بدون توجه به هرگونه قانون خارجی به آن حکم می کند به تعبیر دیگر، حقوق طبیعی یک سلسله اصولی است که عقل، آن‌ها را موافق طبیعت اجتماعی انسان می‌داند و این دسته از قواعد، پیش از تسلط و نفوذ هر قانونی، به حکم فطرت و به مقتضای طبیعت بر زندگی مردم نافذ و مسلط می‌باشد. بنابراین، این اصول، مطلوب فطرت و مربوط به گوهر سرشت انسان است و لذا در هر شریعت و قانونی که به اصول توجه نشود یا ظالمانه است یا ناقص و هر شریعت و قانونی که این اصول را بیشتر مورد توجه و عنایت قرار دهد، قانون محکم و عادلانه است. پس منبع حقوق فطری، خود انسان است. عقل انسان نه تنها در همه حال به قواعد حقوق فطری حکم می کند، بلکه این حقوق لازمه شخصیت انسان و همیشه با اوست. حقوق فطری آنچنان با سرشت انسان آمیخته است که هیچ عاملی نمی تواند آن را جدا، یا به دیگران منتقل سازد.

از مقدمه بالا می توان نتیجه .گرفت که؛ میزان و معیار عادلانه و یـا ظالمانـه بـودن هـر قـانون بسته به این است که در آن چه مقدار به حقوق طبیعی توجه شده است.
فلاسفه و حقوق‌دانان چهار اصل را به عنوان اصول اساسی حقوق طبیعی نامیده‌انـد و عقیـده دارند در هر قانون که به این اصول بیشتر توجه شود از استحکام بیشتری برخـوردار خواهـد بود و این چهار فصل عبارتند از:

۱- حق حیات

۲- حق زیستن به صورت موجودی که دارای عقل و مشاعر است.

۳- حق آزادی

۴- حق تساوی[۱]

تحقیق علمی و بینش آزاد در اسلام

اسلام به آنچه که امروز روح علمی و بینش آزاد تحقیقی می‌نامند، معتقـد بـوده و بـرای پیروان خود بحث و ابراز نظر در اصول دین را آزاد و مجاز اعلام کرده است و لـذا علمـای اسلامی به صراحت گفته‌اند: «تقلید در اندیشه و اصول عقاید جایز نیست» و این آزادی کـه اسلام پایه‌گذار آن است، کلید و رمز رشد و ترقـی در اندیـشه‌هـا و بهـره‌هـای ناشـی از آن می‌باشد، زیرا آزادی در بحث و عقیده منجر به برخورد آراء و نظریـات و تـصادم عقایـد و افکار محققان و متفکران می‌شود و حقیقت از درون این گونه درگیری‌ها تجلـی مـی‌نمایـد. ولی آنجا که آزادی افکار نیست و اندیشه‌ها با هم تصادم نـدارد، فکـر مـی‌میـرد. پـس تنهـا تکامل فکری و علمی به برکت آزادی تحقیق علمی و تصادم عقاید و افکار صاحب‌نظـران میسر است به همین ملاحظه پیامبر اکرم(ص) در آن حدیث معروف، اختلاف نظر در مسایل

۱- نظر به اینکه برخی از مباحث مطروحه توسط مؤلف محترم در ذیل هر یک از اصول و عناوین مذکور در رسائل و کتب قبلی این اثر مورد بحث واقع شده است لذا در ادامه، صرفاً مباحثی را تلخیص و در معرض دید مخاطبان محترم قرار می‌دهیم که در آثار قبلی بحث نشده است یا مؤلف محترم با رهیافت دیگری و قرائتی متفاوت آن‌ها را مورد بررسی و مداقه قرار داده است. (مصحح)

علمی را در میان علمای امت خود برکت و رحمت شمرده است: «ان فی اختلاف علماء امتی رحمة» (اختلاف میان بزرگان امت من رحمت است).

در مذهب ما تحقیق علمی و بینش آزاد فی حد ذاته مطلوب و ارجمند است تا آنجا که اگر محققی در اجتهاد علمی خویش دچار اشتباه شود و نظریه‌ای بدهد، باز هم پاداش خود را خواهد داشت زیرا در مذهب ما «للمصیب اجران و للمخطی اجر واحد» محققی که نظرش با واقع تطبیق کند و به نتیجه درستی برسد، دو پاداش دارد و اگر به خطا رفته باشد یک پاداش. این طرز تفکر نشان می‌دهد که خود تحقیق و اظهارنظر در مذهب ما مطلوب است.

بحث آزاد در اسلام

میزان آزادی مذهبی و فکری را در اوایل اسلام می‌توان از کتب «احتجاج» حدس زد. طبق نقل «احتجاج» پیامبر اکرم(ص) به مخالفین خود آنچنان آزادی می‌داد که آنان با کمال گستاخی با پیامبر به بحث می‌نشستند و دلایل خود را ارایه می‌دادند: «پیامبر اکرم روزی در مسجد نشسته بود علمای پنج ملت یهود، نصاری، دهری، مانوی و مشرکان، جهت مناظره و مباحثه دور او را گرفته هر کدام سؤالات خود را مطرح می‌ساختند و از پیامبر پاسخ دریافت می‌داشتند.[1]

دانشمندان و علمای همه مذاهب به قدری در محیط اسلامی آزادی داشتند که می‌توانستند آزادانه و با گستاخی با پیشوایان دینی و علماء و دانشمندان مسلمان به بحث و مناظره بپردازند حتی علمای مذاهب با هم درباره خدا و بر علیه اسلام و بر ضد قرآن بحث می‌کردند و برخی از آنان سخنانی هم از خود می‌ساختند و آن‌ها را در مقابل قرآن، کتاب خدا، می‌نهادند[2].

آن هم در اوج حکومت اسلامی و همه آزاد بودند که حرف خودشان را بگویند و گستاخی و آزادی را به جایی رسانده بودند که در موسم حج در مسجدالحرام در تجلی

۱- احتجاج طبرسی ص ۶-۹.

۲- تاریخ گزیده: در احوال الهادی بالله ص ۳۰۰.

گاه عظمت اسلام و مسلمین، آداب و مناسک دینی را به دیده استهزاء می‌نگریستند، گروهی از دانشمندان مادی از قبیل ابن ابی‌العوجا، ابن‌طالوت، ابن‌الاعمی، و ابن‌المقفع و جمعی دیگر که در موسم حج در مسجدالحرام بودند همین که نظرشان به رییس مذهب شیعه امام صادق(ع) افتاد به ابن ابی‌العوجا گفتند: می‌توانی با این مرد بحث کرده و بر او سخت بگیری و از او سؤالاتی بنمایی که او را در حضور همه رسوا سازی، می‌بینی که مردم چگونه به او علاقمندند و او علامه زمان خود می‌باشد؟! «ابن ابی‌العوجا» پذیرفت و پیش رفت و با گستاخی هرچه تمام‌تر سؤالاتی از امام نمود.

امام صادق(ع) با منطق محکم و عالی به همه اشکالات او پاسخ گفت.

در پایان امام فرمود: اگر در چیزهایی که پیغمبر اسلام آورده شکی داری بپرس تا توضیح دهم. «ابن ابی‌العوجا» از سخن باز ماند و نتوانست چیزی بگوید از نزد امام رفت و به دوستان خود گفت: من از شما خواستم قطعه حصیری به من بدهید روی آن بنشینم شما مرا روی آتش انداختید دوستانش به او گفتند: ساکت باش که جداً ما را مفتضح کردی و نتوانستی جواب بگویی و ما هیچ‌گاه تو را این چنین حقیر ندیده بودیم.

در پاسخ گفت: مگر نمی‌دانید که این فرزند کسی است که سرهای این مردم را تراشیده است (اشاره به جمعیت انبوه حاجیان کرد).[1] دانشمند دیگری با امام رضا(ع) مناظره می‌کرد پرسید که این روزه و نماز برای شما چه فایده‌ای دارد؟ فرمود اگر قیامتی باشد- که حتماً هست (اداء این فرایض ما را سود دهد و اگر نباشد از انجام این اعمال زیانی به ما نرسد).[2]

بدین‌ترتیب دانشمندان در محیط اسلامی از آزادی کاملی برخوردار بودند و در محیط اسلامی می‌توانستند کتابی بنویسند یا اشعاری بگویند که در ضمن آن از عقاید خود دفاع نمایند.[3]

۱- بحارالانوار ج ۱۳۹/۴-۱۴۰- طبع کمپانی ۲۴ جلدی.

۲- اصول کافی و کتاب توحید/ حدیث سوم ص ۷۸.

۳- فهرست ابن ندیم ص ۴۸۶.

مسلمانان، معتقد بودند باید غلبه بر مخالفان با استدلال و منطق باشد نه به زور و قدرت زیرا غلبه‌ای که با قدرت حاصل شود با زوال قدرت هم از میان می‌رود، اما پیروزی که با دلیل و برهان حاصل شود هیچ چیز نمی‌تواند آن را از میان ببرد.

پیداست که از یک چنین آزادی در بحث و ابراز عقیده، تمایلات و گرایش‌های دیگر به وجود می‌آید که به سود و ترقی جامعه و دفع جمود فکری و نفی گرایش به سکون و رکود می‌باشد.

به تعبیر یکی از دانشمندان فرانسه: «ژول لابوم»: «این تحولات و دگرگونی‌ها، حاصل از آزادی بحث و ابراز عقیده و تبادل افکار و اندیشه‌هاست. از تصادم آزادانه افکار است که فکر تازه به وجود می‌آید و تکامل پیدا می‌کند. همین آزادی قرن اول و دوم و سوم بود که تمدن نیمه قرن سوم و چهارم و پنجم اسلامی را ایجاد کرد.

این‌ها نشانه‌هایی است که با تقلید و تعصب مذهبی از اول مبارزه می‌کردند و مسلمانان و تمام اقلیت‌ها در بیان افکار و عقاید خود کاملاً آزاد بودند. قرن‌های دوم و سوم و چهارم کاملاً نشان دهنده این واقعیت‌ها است»[1].

و لذا بسیاری از آثار زرتشتیان و یهود و نصاری در دوره تمدن اسلامی نوشته شده است. یکی از کتاب‌های مهم زرتشتی که «دینکرت» نام دارد بیش از نیمی از این کتاب در دفاع از ثنویت در مقابل توحید است که مذهب یهود، نصاری و اسلام می‌باشد[2] این کتاب در خود بغداد پایتخت اسلام تألیف شده است و تا قرن پنجم این آزادی بوده است.

حق آزادی انسان در انتخاب شغل

«وَ لَستُ اَرَی اَن اُجبُرَ اَحَداً عَلَی عَمَلٍ یَکرَهُهُ»:

علی(ع): من عقیده ندارم کسی را به کاری که دوست ندارد وادار نمایم و به کار اجباری بگمارم.

۱- ایدئولوژی و فرهنگ اسلام از دیدگاه لابوم ص ۱۶۸.

۲- تمدن ایران به قلم چند تن از خاورشناسان ص ۲۴۱.

در اسلام هر چند در این باره بحث مشخصی در کتب معتبر اسلامی، به چشم نمی‌خورد ولی وقتی به سندی بر می‌خوریم که می‌گوید: «إنَّ النّاسَ کُلَّهُمْ أحْرَارٌ إلّا مَنْ أقَرَّ عَلَی نَفْسِهِ بِالْعُبُودِیَةِ»[1] مردم همه آزادند مگر کسانی که به بندگی خود اقرار نموده و تن به پستی و خواری داده‌اند و یا در سند دیگر می‌گوید: «وَ لاَ تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِکَ وَ قَدْ جَعَلَکَ اَللّهُ حُرّاً»[2] بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفریده است. یا در آنجا که در سند دیگر می‌فرماید: «إنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دینٌ وَ کُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ فَکُونُوا أحْراراً فی دُنْیاکُم» اگر به دینی عقیده ندارید در زندگی دنیوی خود احرار و آزادگان باشید. آیا این‌ها دعوت به آزادی و آزادگی نیست؟ گرایش به آزادی از مرز فکر انسان هم گذشته و به قلمرو غریزه او وارد شده است از اعماق غریزه انسان فریاد آزادی بلند است[3].

برنامه‌های تربیتی و فرهنگی اسلام، کاملاً آزادمنشانه است و هدف آن پرورش تربیت انسان آگاه، آزاد، مستقل و دلیر است. تعلیمات تربیتی اسلام طوری است که انسان را به آزادگی، مناعت طبع و عزت نفس سوق می‌دهد. در اسلام انسان در انتخاب شغل و در رشته تحصیلی کاملاً آزاد است. حتی پدر و مادر هم نباید افکار و عقاید خود را به فرزند خود تحمیل کنند. بسیاری از پدران و مادران هستند بر اثر انس و الفت به شغل خود، دوست می‌دارند فرزندانشان جانشین آن‌ها بشوند و نام آن‌ها و نام حرفه آن‌ها را همواره بر سر زبان‌ها نگاه دارند. علی(ع) از این گونه تربیت تحمیلی انتقاد کرده و لزوم توجه به کیفیت تغییر زمان را گوشزد نموده است آنجا که فرموده:

«لا تَقسِروا اَولادَکُم عَلی آدابِکُم، فَاِنَّهُم مَخلوقونَ لِزَمانٍ غَیرِ زَمانِکُم»[4].

فرزندان خود را به اصول و آداب خودتان مجبور نسازید زیرا آن‌ها برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده‌اند.

۱- وسایل ج ۲۴۳/۳.

۲- نهج‌البلاغه فیض الاسلام/۹۲۰.

۳- حقوق اسلام: ۲۰۱.

۴- نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۶۷/۲۰.

در اسلام هرکس در بیان رای و اظهار عقیده خود کاملاً آزاد است و کسی حق ندارد با هیچ دستاویزی از تفکر کسی و نحوه اندیشه او جلوگیری نماید. این حقیقت در قرآن مجید با تعبیرات گوناگون بیان شده است:

۱- در دنیایی که حتی مترقی‌ترین و اصیل‌ترین دین آن زمان نیز اجازه فکر و تعقل به پیروان خود نمی‌داد و حتی از نظر کلیسا گناهی بالاتر از این نبود که فرد مؤمن مسیحی راجع به مسایل دینی از دیدگاه علم و بحث و استدلال وارد بشود، در چنین زمانی قرآن مجید، به پیامبر اکرم(ص) خطاب می‌کند که: «الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (سوره زمر آیه ۱۸)

خداوند در این آیه به پیامبر یادآوری می‌کند که؛ به آن دسته از بندگان من بشارت بده، که دارای دو حقیقت و دو خصیصه هستند؛ صفت اول پرهیز از جمود که گوش‌هایشان را نمی‌بندند و تاب تحمل شنیدن هر نوع سخن و منطق را دارند، سخنان، فرضیه‌ها، نظریات، استدلال‌ها، مطالب فلسفی و براهین ملل مختلف را می‌شنوند.

و صفت دوم این است که بعد از شنیدن، دربست و کورکورانه نمی‌پذیرند، عقل خود را از حکومت عزل نمی‌کنند، فکر می‌کنند هر کدام از نظریه‌ها که بهتر و زیباتر بود، می‌پذیرند «فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ».

۲- «لاَ إِکْرَاهَ فِی‌الدِّینِ قَد تَّبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ» هیچ‌گونه اجبار و اکراهی در کار دین وجود ندارد زیرا آیین رشد و رستگاری از راه ضلال و گمراهی شناخته و جدا شده است. آری از آنجایی که عقاید قلبی و معتقدات مذهبی افراد روی علل و مقدمات خاصی به وجود می‌آید، لذا نمی‌توان با اکراه و اجبار عقیده کسی را عوض کرد چون اجبار و اکراه در اعتقادات قلبی ابداً راه ندارد.

روی این اصل قرآن هرگونه اجبار و اکراه را در مورد دین و عقیده نفی کرده و انتخاب راه سعادت و ضلالت را به اختیار خود فرد گذاشته است.

۳- در جای دیگر پیامبر را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: «وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لآمَنَ مَن فِی الأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعًا أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ» (سوره یونس آیه ۹۹).

اگر پروردگار تو بخواهد، همگی مردم روی زمین ایمان می‌آورند آیا تو برای آنکه مردم ایمان بیاورند می‌خواهی آنان را مجبور کنی؟ اسلام حتی برای پیروان خود اصولی را مقرر داشته که طبق آن به آزادی عقیده دیگران احترام بگذارند و خاطرنشان ساخته که اختلافات ایدئولوژیکی و تفاوت‌های اعتقادی، اقتصادی نظام کلی جهان است.

چنانکه خداوند در علوم اجبار و اعمال فشار بر مردم به خاطر اعتقاد به دین می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ»

و اگر پروردگار تو می‌خواست همه مردم را یک امت می گردانید ولی پیوسته در حال اختلاف خواهند بود، مگر کسانی که خدا به آن‌ها رحم کند و برای همین آفریده شده‌اند (سوره هود آیه ۱۱۸). در مقام تاکید همین اصل به پیامبر تذکر می‌دهد که: «فَذَکِّرْ إِنَّمَا أَنت مُذَکِّرٌ لَّست عَلَیْهِم بِمُصَیْطِرٍ» (سوره غاشیه آیه ۲۲). تذکر بده و یادآوری کن، زیرا تنها وظیفه تو تذکر دادن است نه الزام و اجبار.

۴- پیامبر از طرف خداوند مأموریت می یابد که وظیفه آسمانی خود را از راه منطق و برهان و تنویر افکار، بدون هیچ گونه خشونت و سخت‌دلی انجام دهد:

«ادْعُ إِلِی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» (سوره نحل آیه ۱۳۵).

با فرزانگی و پند دادن نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و با مخالفان به طریقی که نیکوتر است مجادله کن.

و در مورد دیگر مسلمانان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْکِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» (سوره عنکبوت آیه ۴۶): با اهل کتاب و پیروان ادیان پیشین راه مجادله به نحو احسن و اقناع با حجت و برهان را پیش گیرید.

آزادی سیاسی در اسلام

انسان مظهر حکومت خداوند بر زمین

علی (ع): ملت خیرخواه دولت نخواهد بود، مگر آن که دولتشان باری سنگین بر دوش آنان نباشد!

آزادی سیاسی از حقوق طبیعی هر انسان است که به موجب آن افراد می‌توانند در سرنوشت خود دخالت نمایند و دارای حق حاکمیت باشند این حاکمیت را گاهی مستقیماً و گاهی از راه انتخابات صورت می دهند و لذا آزادی سیاسی را از شرایط اساسی رژیم دموکراسی دانسته‌اند.

اسلام، آزادی سیاسی را مانند آزادی‌های دیگر خیلی عمیق‌تر و وسیع‌تر از رژیم دموکراسی مطرح کرده است. در منطق اسلام انسان آزاد و مختار آفریده شده است، انسان به گونه‌ای خلق شده است که باید تصمیم بگیرد و نیک و بد را بشناسد و دستور دارد که از آنچه نمی‌داند پیروی نکند.

از نشانه‌های آزادی و اختیار این است که انسان، نصیبی جز آنکه به دست آورده، ندارد «وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى».[1] انسانی که قرآن معرفی می‌کند «خلیفةالله» در روی زمین است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»[2] و در پاسخ فرشتگان که بیم داشتند مبادا فساد و خونریزی در زمین برپا شود، می‌فرماید: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

مقصود از خلافت این است که انسان مظهر حکومت خداوند بر زمین باشد. در این آیه خداوند به افراد بشر حاکمیت داده تا حاکم سرنوشت خود باشند و کسی را بر کس دیگر هیچ نوع سلطه‌ای نیست. به موجب این حکم در جامعه اسلامی هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد، اصل عدم ولایت بر دیگری است. این اصل، تسلط یعنی ولایت هر فرد را نسبت به فرد دیگر نفی می کند از آثار مهم این اصل عدم ولایت افراد جامعه بر یکدیگر است، مگر

۱- النجم ۳۹.

۲- سوره بقره آیه ۳۰.

در موارد محدودی که دلیل صحیح و قطعی برای ولایت وجود داشته باشد؛ و طبق توصیه فقهاء و حقوق‌دانان اسلامی، در هر موردی کمتر تردیدی در اصل ولایت یا حدود آن باشد، قدرت متیقن ولایت را باید در نظر گرفت.

اصالت فرد در اسلام

در تعالیم اسلام هم فرد اصالت دارد و هم اجتماع. اسلام انسان را حامل بار امانت تکلیف می‌داند که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از حمل آن سرباز زدند. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ»[1] و این نیرویی است فقط در انسان دیده می‌شود که به یاری آن می‌تواند اراده کند و تصمیم بگیرد و سرنوشت خود را بسازد و درباره جهان و آفرینش و آغاز و انجام زندگی خویش به تفکر و تدبر پردازد و به همین دلیل بیشتر خطاب‌های قرآن به توده مردم و مؤمنان است. این گونه خطاب‌ها و دلایل دیگر نیز نشان می‌دهد که خلافت به نوع انسان واگذار شده و همه، به عنوان امانت‌دار خدا و خلیفه او، در حاکمیت نیابتی شریک هستند.

اصالت جامعه در اسلام

به دنبال اصالت فرد، مسئله اصالت جامعه مطرح می‌شود در اسلام جامعه انسانی، خواه به صورت کوچک باشد یا بزرگ، یک واقعیتی است و همچون فرد برای خود تکالیف و وظایفی دارد: جهاد با دشمنان و دفاع از مرزها و تنظیم روابط مردم و ایجاد نظم و امنیت در شهرها، تکلیف و وظیفه اجتماع است، اجتماع هم بدون تشکیل حکومت، به انجام این وظایف قادر نخواهد بود. از این جهت به خاطر تحقق بخشیدن به دستورهای اجتماعی، تشکیل دولت لازم و ضروری است وگرنه احکام اجتماعی اسلام تعطیل می‌گردد.

از جمع این دو اصل (در جامعه اسلامی هیچ‌کس بر دیگری سلطه و ولایت ندارد و ایجاد نظم و حفظ نظام بدون تشکیل حکومت ممکن نیست) به این نتیجه می‌رسیم که تسلط هر

۱- سوره احزاب ۷۲.

فردی یا گروهی بر مردم باید به اذن و خواست خود آنان صورت بگیرد و دولت را باید خود مردم برگزینند زیرا حکومت ذاتاً متعلق به خداست و از طرف او اجرای احکام و استقرار عدل و قسط بر عهده «ناس» قرار گرفته است. یعنی این مسئولیت بدون واسطه بر عهده «امت و ناس» است که آنان نیز با رضایت و اختیار خود جهت انجام این نوع وظایف حاکم و دولتی را انتخاب می کنند. به این معنی که؛ در اسلام فرد و اجتماع مسئولیت متقابل دارند: «کُلُّکُمْ راعٍ وَ کُلُّکُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ» همه شما شبان و سرپرست هستید و هر سرپرستی مسئول رعیت خویش است: «مَنْ اَصْبَحَ لا یَهْتَمُّ بِاُمورِ الْمُسْلِمینَ فَلَیْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلاً یُنادی یا لَلْمُسْلِمینَ فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ» کسی که صبح کند ولی در فکر مسلمانان نباشد او مسلمان نیست، آیا چگونه همه مسلمانان می توانند سرپرست یکدیگر و مسئول دیگران باشند؟ آیا می توان گفت: کسی که هیچ اختیاری در دولت ندارد، مسئول جامعه اسلامی و افراد مسلمان است؟!

در حکومت اسلامی منبع قدرت ملت است

در حکومت اسلامی، حاکم و دولت منبع قدرت نیست بلکه سرچشمه قدرت در حکومت اسلامی خود ملت و اراده خود آنان است. در سیستم حکومتی اسلام، حاکم و یا خلیفه در فرمانروایی اصیل نیست، امانت داری است که در عین حکمرانی، فرمانبر است و نمی تواند از هدف و مصلحتی که منشأ قدرت تعیین کرده است، منحرف شود، اقتدارش تا زمانی مشروع است که در همان مسیر خدا و مصلحت خلق گام بردارد و از امانت سوء استفاده نکند. بنابراین در حکومت اسلامی، حکومت بر اساس قدرت و زور نیست بلکه بر اساس اختیاراتی است که افراد جامعه به دستگاه مسئول حکومت داده‌اند.

از اینجاست که رهبر عالی‌قدر اسلام حضرت علی(ع) تنها آن قدرت و دستگاهی را به رسمیت می‌شناسد که نماینده و سمبل اراده ملت و توده مردم باشد و در این باره به طور صریح فرموده است: «وَ اِلْزَمُوا اَلسَّوَادَ اَلْأَعْظَمَ فَإِنَّ یَدَ اَللَّهِ مَعَ اَلْجَمَاعَةِ»[1] با توده عظیم مردم

۱- نهج‌البلاغه خطبه ۱۲۵ به ترتیب حدیدی.

باشید زیرا که دست خداوند همراه جماعت است و نیز درباره اداره کنندگان دستگاه دولتی می‌فرماید: «فَاِنَّکُمْ خُزّانُ الرَّعِیَّةِ وَ وُکَلاءُ الْاُمَّةِ»[1] زیرا شما خزانه‌داران رعیت و وکیل‌های ملت هستید.

در حقیقت آنان خادمان ملت و اداره کنندگان کارهای آنان و حافظ و نگهبان اموال و حقوق توده به شمار می‌روند و هیچ مزیتی نسبت به مردم ندارند.

در حکومت اسلامی، مفهوم وجودی دولت چیزی جز نشان‌دهنده اراده عمومی ملت نیست، پس اگر اداره کنندگان کشور به صلاح جامعه و مردم اقدام کردند در پست‌های خود باقی خواهند ماند وگرنه بلافاصله از کار برکنار می‌شوند زیرا فرمانروایان جز با اصلاح کار مردم، حق زمامداری ندارند.

علی(ع) وقتی که به خلافت رسید با اینکه منتخب خدا و پیامبر و مردم مسلمان بود فرمود:

«الناس انما انا واحد منکم لی مالکم و علی ما علیکم و الحق لایبطله شی»[2]

مردم، من فردی هستم از شما، همان حقی را دارم که شما دارید و حق را هیچ چیزی نمی‌تواند از بین ببرد. آری امیر مؤمنان علی(ع) آنچنان برای افکار مردم مسلمان ارزش قائل بود که هرگاه می‌خواست به یکی از شهرها، استاندار یا فرمانداری بفرستد عهدنامه‌ای به او می‌سپرد که متن آن را برای مردم قرائت کند، هرگاه مردم او را بعد از قرائت عهدنامه به عنوان حاکم خود می‌پذیرفته آن عهدنامه در واقع پیمان و قراردادی بود بین او مردم و دیگر حاکم حق نداشت از مواد و مضمون آن تخلف نماید و اگر احیاناً با مواد آن مخالفت می‌کرد بلافاصله از کار برکنار می‌شد؛ و نیز از سخنان علی(ع) که با تاکید فراوان به فرمانداران خود می‌فرمود این جمله است: «فَإِنْ وَلّوکَ فِی عَافِیَةٍ وَ اُجْمَعُوا عَلَیْکَ بِالرِّضَا فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ، وَ إِنْ اخْتَلَفُوا عَلَیْکَ فَدَعْهُمْ وَ مَا هُمْ فِیهِ»[3]

۱- نهج‌البلاغه- قسمت نامه‌ها- نامه شماره ۵۱.

۲- الامام علی: جرج جرداق ج ۴۹۹/۲.

۳- الامام علی: صوت العداله الانسانیه: جرج جرداق، ج ۴۹۹/۲ طبع بیروت.

اگر تو را بالاتفاق و بدون ناراحتی به فرمانداری خود برگزیدند، در آنجا بمان و به کار آن‌ها رسیدگی کن ولی اگر درباره شما اختلاف کردند آنان را به حال خود رها کن و برگردد.

امیر مؤمنان علی(ع) که نمونه و الگوی امیر و حاکم اسلامی است، پیوسته به مردم گوشزد می کرد که آنان آزادی سیاسی و حق قانونی دارند که حاکم و اعضاء دولت را همیشه تحت نظارت و مراقبت داشته باشند و خاطرنشان می ساخت که منشأ و منبع این قدرت خود مردم هستند، فرمانداران جز به اصطلاح کار مردم، حق زمامداری ندارد.

می‌فرمود: «إنَّ أفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ اَلْوُلاَةِ اِسْتِقَامَةُ اَلْعَدْلِ فِي اَلْبِلاَدِ وَ ظُهُورُ مَوَدَّةِ اَلرَّعِيَّةِ و إنَّـهُ لاَ تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إلاَّ بِسَلاَمَةِ صُدُورِهِمْ وَ لاَ تَصِحُّ نَصِيحَتُهُمْ إلاَّ بِحِيطَتِهِمْ عَلَى وُلاَةِ اَلْأُمُورِ وَ قِلَّةِ اِسْتِثْقَالِ دُوَلِهِمْ»[1]

یعنی بهترین چشم روشنی حاکمان و فرمانروایان، برقراری عدالت در کشور و آشکار شدن دوستی ملت است و البته بدون شک ملت وقتی مهر و دوستی خود را ظاهر می‌سازد که کینه ای در دل نداشته باشند و آن وقت خیرخواه دولت خواهند بود که دولتشان را باری سنگین بر دوش نبیند»!

بنابراین در حکومت اسلامی، حاکم و زمامدار «مردم سالار» است نه «خود سالار». زیرا اولاً برگزیده خود ملت است. ثانیاً پیوسته می کوشد تا پیروان خود را به همکاری و هم‌اندیشی برانگیزد و راه‌حل‌های لازم را از خلال پیشنهادهای آنان کشف کرده به کار می‌بندد.

ثالثاً در اثر خدمت و مهربانی به مردم، حسن ظن آنان را نسبت به خود و دولت جلب کرده و ملت او را نسبت به خود همچون پدر مهربان و دلسوز می‌دانند علی(ع) فرمود: «الحاکم والد و الناس ابناء» حاکم به مثابه پدر و مردم فرزندان او هستند.

۱- الامام علی، ج ۴۹۹/۲.

حاکمیت در حکومت اسلامی

حکومت اسلامی در حقیقت پذیرش حکومت همه‌جانبه الهی است، اسلام حکومت را الهی، برای هدفی الهی ولی به وسیله مردم معرفی و اجراء می‌کند.

حکومت الهی

در حکومت اسلامی، حکومت مطلق از آن خدا است، می توان حکومت الهی را به دو صورت نشان داد:

۱- حکومت تکوینی

در حکومت تکوینی که حاکم خداست از طریق وضع، سنت، فطرت، نوامیس خلقت و حقایق علمی غیرقابل تغییر، صورت می گیرد. این جهان با نظامات حیرت‌انگیز آن، مخلوق خداوند دانا و توانا است و معنای حاکمیت خداوند اینست که همه مخلوقات به قوانینی که از جانب او مقرر گردیده است، محکوم می‌باشند. بشر تنها قادر به کشف پاره‌ای از این حقایق و نوامیس و حقایق علمی است و در به کار گرفتن آن‌ها توانایی دارد.

۲- حکومت تشریعی

از طریق وحی و الهام و تشریع قوانین دینی و اجتماعی صورت می‌پذیرد. خداوند برای زندگی بشر قوانینی مقرر کرده است که سعادت انسان‌ها به رعایت آن‌ها بستگی کامل دارد با این تفاوت که انسان در برابر قوانین تکوینی از خود اختیاری ندارد ولی قوانین تشریعی را باید با اختیار خود مراعات کند و مورد عمل قرار بدهد. حکومت اسلامی در حقیقت پذیرش حکومت همه جانبه الهی است. در جهان هستی، چه در جهان تکوین و چه در جهان تشریع، حکومت مطلقه تامه از آن خدا است «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»[1].

۱- سوره آل عمران ۸۳.

در برابر حکومت الله، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است چه بخواهند و چه نخواهند سر تسلیم فرود آورده‌اند. از بررسی آیات قرآن بر می‌آید که تشریع و جعل قانون منحصر به خدا است. در حکومت اسلامی، رای و نظر هیچ کس در حق کسی، حجت و نافذ نیست و کسی حق ندارد قانونی وضع کند و جامعه را بر اجراء آن مجبور سازد قرآن می گوید:

«إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذلِکَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»[1].

حکم و فرمان از آن خداست؛ فرمان داده است که جز او کسی را نپرستیم این است دین استوار.

در آیات دیگر چون: «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الْكَافِرُونَ»[2] «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ».[3] «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»[4].

تصریح شده آنان که برخلاف قوانین خداوند حکم کنند، کافر، ظالم و فاسق می‌باشند. این آیات هر نوع حکم و فرمان را از آن خدا می‌داند.

حاکمیت خدا با حاکمیت مردم منافاتی ندارد

در جنگ نهروان موقعی که خوارج شعار می‌دادند و می گفتند «لا حکم الالله» یعنی: حکومت از آن خداست. آنان با این شعار که به ظاهر حق و پیروی از قرآن بود، می‌خواستند افکار عمومی را بر ضد امام بشورانند و جامعه را به هرج و مرج بکشند.

امام در پاسخ آن‌ها فرمود: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ»[5].

سخن حقی است که از آن معنی باطل اراده شده است. آری این جمله کاملاً درست است که حکومت مطلق از آن خداست ولی آنان می خواهند بگویند زمامداری و ریاست

۱- سوره یوسف آیه ۴۰.

۲- سوره مائده ۴۴.

۳- سوره مائده ۴۵.

۴- سوره مائده ۴۷.

۵- نهج‌البلاغه خطبه ۴۰.

مخصوص خداست در روی زمین اصلاً نباید حکومتی مستقر گردد این سخن درست نیست ناچار برای مردم حاکم و فرمانروایی لازم است.

آری در حکومت اسلامی اصل حکومت الهی است و هدف از حکومت نیز باید الهی باشد ولی اجرای آن مردمی است. به عبارت دیگر در نظام و حکومت سیاسی اسلام، قانون اساسی الهی است ولی تطبیق آن با شرایط مختلف بر حسب مصالح امت اسلامی کاملاً مردمی است. حکومت دموکراسی غربی را به معنای حکومت مردم، به وسیله مردم و برای مردم معنی کرده اند ولی اسلام حکومت را، الهی، برای هدفی الهی ولی به وسیله مردم معرفی می کند.

بنابراین حاکمیت مردم با حاکمیت الهی منافاتی ندارد چون علاوه بر اینکه حاکمیت الهی از نوع حاکمیت بشر است زیرا حاکمیت الهی حقیقی و حاکمیت بشر اعتباری است و نیز این دو حاکمیت در عرض هم نبوده و هیچ گونه منافاتی با هم ندارند، به این معنی همان‌طوری که منشأ هر نیروی دیگر را باید از آن قدرت ماوراء و والا جستجو کرد، جوهر حاکمیت نیز از منبعی بالاتر از اراده انسان‌ها تراوش می کند، صورت خارجی و نمود آن برحسب زمان و مکان تعیین می‌شود و تابع اراده ملت است بدین‌ترتیب سلطه زمینی و شکل یافته، ساخته اراده ملت‌هاست و یک تاسیس بشری است.

حاکمیت خدا مانند مالکیت اوست، اسلام خدا را به عنوان مالک و صاحب اختیار همه‌چیز و همه‌کس معرفی می کند «لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ولی نوع مالکیت خدا با نوع مالکیت بشر فرق دارد، مالکیت خدا حقیقی و مطلق است، اما مالکیت بشر اعتباری و قراردادی است به مضمون شعر معروف، در حقیقت مالک اصلی خدا است.

این امانت چند روزی نزد ما است و این ناشی از یک عقیده دینی است که مردم هرچه را که خدا آفریده و در اختیار انسان‌ها است امانت می‌دانند و لذا مالکیت خدا با مالکیت بشر هیچ گونه منافاتی ندارد. حاکمیت نیز همین‌طور است بسان ودیعه الهی به خلق واگذار شده تا جایی که خود می‌خواهد از آن استفاده کند.

الهی بودن حاکمیت وسیله‌ای برای جلوگیری از طغیان دولت

منشأ الهی حاکمیت در رابطه با دولت و مردم نقش بازدارنده دارد، به این معنا، همان‌طوری که در کلیه نظام‌های موجود جهان، برای اینکه قدرت، دولت را به خودکامگی و طغیان نکشد و مانع تبدیل و تحریف حکومت دموکراسی به استبدادهای مختلف شود، ناچار برای این حاکمیت از آغاز حدودی ایجاد شده است.

و چهارچوب‌های بین‌المللی همچون؛ منشورهای حقوق بشر، جامعه ملل، حقوق اولیه و طبیعی انسان، و قرارداد اجتماعی برای همین منظور به وجود آمده است تاریخ دموکراسی نشان می‌دهد که حاکمیت ملی هیچ‌گاه بدون قید و شرط و چهارچوب نبوده است. دانشمندان بنام «حقوق بشر» یا «حقوق فطری» یا «عدالت» آن را محدود ساخته‌اند. چنان‌که «جان لاک» عقیده بر این داشت هر دولتی که برخلاف حقوق بشر قانون وضع کند غاصب است و ملت حق دارد با چنین دولتی به مبارزه برخیزد. حاکمیت به عنوان ودیعه الهی به خلق واگذار شده، به کار بردن چنین ودیعه‌ای هرگز بدون قید و شرط نمی‌باشد، همچنان که استفاده از تمام نعمت‌ها و آفریده‌های الهی بدون قید و شرط نیست. دولتی که با اراده مردم روی کار می‌آید حق ندارد از نوامیس الهی و قوانین فطری تخلف کند و لذا «سن توماس» حکیم قرن سیزدهم میلادی به صراحت اعلام می‌کرد: «دولتی که برخلاف قوانین الهی قانون وضع کند غاصب است و افراد ملت حق دارند با چنین دولتی مبارزه کنند»[1]. در حکومت اسلامی نیز «امت» آزاد است که امانت الهی را چنانکه می‌خواهد به کار ببرد ولی به شرط اینکه از چهارچوب قوانین شرع تجاوز نکند. در اسلام، حکومت مطلق از آن خداست ولی حاکمیت مردم برای سرنوشت خود در چهارچوب قوانین شرعی از نظر اسلامی پذیرفته شده است.

در حکومت اسلامی هیچ فرد و هیچ گروهی حق جعل و وضع قانون ندارد، منابع قانون اساسی اسلام «قرآن و سنت» است که فقهاء و کارشناسان اسلامی حکم همه موضوعات را در هر زمان از ادله شرعی استخراج می‌نمایند و به صورت قانون به جامعه عرضه می‌دارند

۱- مراجعه شود به مقاله بسیار ارزندهٔ دکتر ناصر کاتوزیان در مجله اندیشه اسلامی شماره ۴-۵.

هر چند که تمام قوانین لازم برای اجتماع معاصر و آینده مستقیماً در منابع اسلامی تنظیم نشده است ولی در منابع اسلامی برای تنظیم قوانین لازم در شرایط مختلف بر اساس معیارها و قوانین حقوق اسلامی پیش بینی های لازم شده است که در هر عصر فقهاء به نیروی اجتهاد پویایی لازم را برای همگانی شدن با جامعه تأمین نمایند.

بنابراین فقهاء و کارشناسان مذهبی حقوقی در هر زمان این رسالت را به عهده دارند که:

اولاً ـ قوانین لازم را از ادله شرعیه استنباط نموده در اختیار جامعه اسلامی قرار دهند.

ثانیاً ـ در هر زمان از قوانین اسلام پاسداری نمود و از اجرای قوانین خلاف شرع جلوگیری نمایند. به این معنی فقط قانون اساسی و اسلامی بودن قوانین عادی وظیفه فقهاء و حقوق‌دانان اسلامی است.

ناگفته نماند وجود قانون اساسی در حکومت اسلامی و پاسداری فقیهان از آن و «ولایت فقیه» به هیچ وجه با حاکمیت اعتباری امت مسلمان تضادی ندارد زیرا در کلیه نظام‌های موجود جهان شبیه چنین محدودیت‌هایی وجود دارد با این تفاوت که در اسلام این تضمین، معنوی و دینی است.

در حکومت اسلامی حاکم ظاهری نماینده حاکم واقعی «الله» است و موظف است خود را در چهارچوب قوانین الهی قرار دهد، اگر چنین کند اطاعتش اطاعت خدا است و بر همگان واجب است وگرنه نه تنها اطاعتش واجب نیست بلکه مسلمانان موظف هستند با حاکم ظالم و دیکتاتور به مبارزه برخیزند.

مسئولیت دولت و نظارت ملت

اختیارات دولت، امانتی است الهی .که به وسیله مردم به رسم امانت در اختیار حاکم قرار می گیرد.

متصدیان حکومت باید امانت‌دار قدرت عمومی باشند.

در حکومت اسلامی، قدرت عمومی به همه مردم تعلق دارد، زیرا که از بازو و اندیشه خلق سرچشمه می گیرد و هیچ کس حق تصاحب و تملک آن را ندارد. در حکومت اسلامی

قدرت عمومی به عنوان امانت در دست دولتی که منتخب خود مردم است، قرار می‌گیرد و باید تصاحب‌کنندگان قدرت خود را امانت‌دار قدرت عمومی بدانند و مانند یک امین (در حقوق خصوصی) تعهد حفاظت مورد امانت را داشته باشند.

نظریه امانت بودن قدرت عمومی، در اصطلاحات اداری صدر اسلام، به کار می‌رفت تا جایی که مناصب دولتی را امانت می‌گفتند و حاکم را امانت‌دار و امین امت می‌نامیدند[۱].

مرحوم آیت‌ا... نایینی (امانت نوعیه) را درباره قدرت عمومی به کار برده است و در قوانین صدر مشروطه که نوعاً به اصطلاحات مذهبی توجه می‌شده اصطلاح (امین صلح)، (امین مالیه)، (امین اجراء) دیده می‌شود[۲].

آری در حکومت اسلامی حاکم و تمام متصدیان حکومت، امانت‌دار و امین امت هستند نه چیز دیگر، اختیارات حکومت امانتی است الهی که به وسیله مردم به رسم امانت در اختیار حاکم قرار می‌گیرد و متصدیان حکومت با افراد امت در نظر حقوقی کاملاً مساوی هستند، تساوی همه‌جانبه، حکومت در چهارچوب اصل مسئولیت دولت و اصل آزادی ملت قرار دارد (مسئولیت دولت- نظارت ملت).

مشروعیت حکومت بر اساس مسئولیت و ولایت حکومت، در مورد حفظ نظم مملکت، امنیت، منافع امت و شریعت استوار است که باید به صورت امانت الهی تلقی شود و به ملکیت حاکم درنیاید و قدرتی در دست او نباشد و غصب قدرت نگردد[۳].

از اینجاست که غصب قدرت عمومی و جلوگیری از اجرای نیابتی که خداوند به مردم داده است، در زبان قرآن نوعی (استکبار) شمرده شده که فرعون‌های زمانه در هر زمان بدین گناه آلوده شده‌اند و قدرت عمومی را به خود اختصاص داده‌اند و گردنکشی را آغاز کرده‌اند: خداوند چنین مستکبرانی را مفسد می‌نامد[۴] و این‌ها در پیشگاه خداوند منفور می‌باشند.

۱- جمهرة رسائل العرب ج ۲ ص ۱-۲.

۲- (تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة) مرحوم علامه نآیینی.

۳- فلسفه سیاسی اسلام اثر دکتر ابوالفضل عزتی ص ۸۰

۴- سوره قصص- آیه ۴.

جهاد در اسلام

جهاد اسلامی بر چهار پایه و اصل استوار است: یکی از آن‌ها، مراعات مقررات اخلاقی و انسانی است. قرآن مجید در طی یک آیه به‌طور روشن و مؤکد مشخصات چهارگانه جنگ‌های اسلامی را بیان می‌کند:

«وَقَاتِلُواْ فِی سَبِیلِ‌اللّهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبِّ الْمُعْتَدِینَ»[1]

«جنگ کنید در راه خدا با کسانی که با شما جنگ می‌کنند و تجاوز و تعدی ننمایید، قطعاً خداوند تعدی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد».

در این آیه چهار رکن اساسی (جهاد) روشن است:

۱- عمل: «قَاتِلُواْ» جنگ کنید.

۲- هدف: «فِی سَبِیلِ‌اللّهِ» در راه خدا.

۳- طرف: «الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ» کسانی که با شما جنگ می‌کنند.

۴- حدود: «لاَ تَعْتَدُواْ» تعدی و تجاوز نکنید.

اصل چهارم، همان اصل اخلاقی است که اسلام آن را در جهاد به رسمیت شناخته است. قرآن بعد از سه آیه دیگر به مراعات این اصل توصیه می‌کند و می‌فرماید:

«به محض این که طرف دست از تجاوز و سرسختی برداشت، خدا بخشنده و مهربان است، شما هم باید مثل او باشید. جز بر ستمکاران با دیگری نباید دشمنی بکنید و از خدا بپرهیزید که خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد»[2]

کلمه «تقوی» که در انتهای آخر این آیه به صورت پایان‌نامه ذکر شده است، از «وقایه» به معنی ترمز کردن و خودداری است.

آری آنجا که خشم و غضب و خودخواهی به جوش آید و نفس انتقام‌جویی بشری تمایل به انحراف در جهت سخت‌گیری و کینه‌توزی و آزار پیدا کند، باید عاملی در نهاد انسان باشد که از طغیان خشم و غضب جلوگیری کند و در نتیجه جلو انحرافات گرفته شود.

۱- سوره بقره: آیه ۱۸۹.

۲- سوره بقره، آیه ۱۹۱.

قرآن کریم به سربازان و ارتش اسلام تاکید می‌کند که حتماً باید در میدان نبرد نیز اصول اخلاقی و انسانی را مراعات کنند و تقوی و فضیلت و اصول انسانیت را فراموش ننمایند و در بحبوحه جنگ با دشمن، عدل و تقوی و فضیلت را به دادرسان و مجاهدان اسلامی سفارش می‌کند:

«ولا یَجرِمَنَّکُم شَنَآنُ قَومٍ عَلی أَلّا تَعدِلُوا اعدِلوا هُوَ أَقرَبُ لِلتَّقوی»[1]

«دشمنی یک قوم نباید سبب بشود که شما از عدل و انصاف دور بشوید، عدالت کنید که آن به تقوی نزدیک‌تر است».

و ضمناً این طرز فکر و دستورالعمل‌ها را با کلامی که «نهرو» در کتاب خود از قول یکی ژنرال انگلیسی نوشته است، مقایسه کنید:

«در جنگ پیروزی غیر ممکن است مگر با استفاده از جعلیات یا به وسیله تزویر و دروغ گویی و پنهان داشتن حقیقت. برای یک ملت بزرگ در موقعی که سرنوشتش به قمار گذارده شده پایبند اصول اخلاقی بودن یا نبودن موضوعی نیست که مهم شمرده شود»[2]

به‌طور کلی قرآن و سنت پیغمبر(ص) نه تنها انتقام‌گیری و شکنجه و اسراف در قتل را در دوران فتح و پیروزی اجازه نمی‌دهد، بلکه با هر فکر برتری‌جویی شخصی و خودخواهی شدیداً مخالف است و این مطلب به روشنی از آخرین سوره‌ای که در پایان بعضی از فتوحات رسول اکرم(ص) نازل شده، استفاده می‌شود:

«إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّـهِ أَفْوَاجاً فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کَانَ تَوَّاباً»[3]

«زمانی که یاری خدا و پیروزی رسید و مردم را دیدی گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند، پس (به شکر پروردگار) تسبیح نما و از او آمرزش بخواه، زیرا که او بسیار توبه‌پذیر است».

۱- سوره مائده، آیه ۸

۲- نگاهی به تاریخ جهان، فصل جنگ، ص ۱۸ – ۱۹۱۴.

۳- سوره نصر آیات ۱ تا آخر.

بدین‌ترتیب صفحه آخر مبارزات و جنگ‌های پیغمبر به صفحه اول دعوت او برمی‌گردد و معلوم می‌شود که جنگ‌های اسلام برای کشورگشایی و فرمانروایی و انتقام‌جویی یا تحمیل عقیده و برتری‌طلبی نبوده است. خلاصهٔ جنگ و خونریزی از نظر اسلام منفور است و تا مجبور نشود به آن اقدام نمی‌کند و در صورت اقدام نیز فقط به اندازه ضرورت بهره‌برداری می‌کند و در همه حال مسلمانان را به مراعات اصول اخلاقی و انسانی دعوت می‌نماید و اینک به ذکر مواردی از برنامه‌های اخلاقی و انسانی جهاد می‌پردازیم:

۱- چه افرادی مصونیت دارند؟

افراد ناتوان مانند کودکان، زنان، بیماران، پیران، دیوانگان و دیرنشینان مصونیت دارند و لشگر اسلام حق ندارد به عنوان تضعیف دشمن، متعرض آنان گردد. پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «اقتلوا شُیُوخَ المشرکین و استحیوا شَرْخَهُمْ و صبیانهم»[۱]

«به هنگام نبرد کفار را به قتل برسانید ولی پیرمردان و پیرزنان و اطفال خردسال را نکشید».

یکی از یاران پیغمبر به نام «رباح بن ربیعه» نقل می‌کند: در یکی از جنگ‌ها با پیامبر بودم، پیامبر جنازه زنی را دید بسیار ناراحت شد و فرمود: چرا این زن را کشته‌اند اینکه سزاوار کشتن نبود همان وقت رسول خدا از کشتن زنان و کودکان نهی فرمود[۲].

باز در یکی از غزوات پیغمبر گزارش دادند که دختری را میان صف‌ها کشته‌اند، پیغمبر شدیداً ناراحت شد، اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا(ص) چرا ناراحت شدید او دختر یکی از مشرکان و کفار بود، فرمود: «این حرف چه معنی دارد؟ این‌ها هنوز بر فطرت پاک خود هستند، مگر شما فرزندان مشرکان نبودید؟ هرگز کودکان را نکشید»[۳]

۱- وسائل الشیعه، کتاب جهاد، باب ۱۸، حدیث ۲، ج ۱۱، ص ۴۸.

۲- قال وجدت امراة مقتولة فی بعض مغازی رسول‌الله(ص) فنهی رسول‌الله عن قتل النساء و الصبیان. کنزالعمال، ج ۴، ص ۳۹۱ - ۱۱۰۷۱.

۳- این روایت را سید قطب در کتاب «اسلام و صلح جهانی» نقل کرده، ص ۲۷۳ - با کمی تفاوت کنزالعمال، ج ۴، ص ۴۸۲.

۲- احساسات باید کنترل شود

مسلمانان حق ندارند روی غضب و کینه مرتکب کاری شوند که برخلاف اصول اخلاقی و انسانی است و لذا «مثله» کردن دشمن (بعد از کشتن، اعضای بدن او را قطع کردن) و خیانت نسبت به او و همچنین از بین بردن حیوانات اهلی و بریدن درختان و سوزانیدن کشت و زرع و بستن آب به روی دشمن و تعقیب مجروح و فحش و دشنام به آنان اکیداً ممنوع است.

امام صادق(ع) می‌فرماید: هر موقع که رسول خدا می‌خواست لشگری اعزام کند، آن‌ها را در مقابل خود می‌نشاند فرمانده و سپاه را به تقوا و پرهیزکاری امر می‌نمود و می‌فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَغُلُّوا وَ لَا تُمَثِّلُوا وَ لَا تَغْدِرُوا وَ لَا تَقْتُلُوا شَیْخاً فَانِیاً وَ لَا صَبِیّاً وَ لَا امْرَأَةً وَ لَا تَقْطَعُوا شَجَراً إِلَّا أَنْ تُضْطَرُّوا إِلَیْهَا وَ أَیُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَدْنَی الْمُسْلِمِینَ أَوْ أَفْضَلِهِمْ نَظَرَ إِلَی رَجُلٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ فَهُوَ جَارٌ حَتَّی یَسْمَعَ کَلَامَ اللَّهِ فَإِنْ تَبِعَکُمْ فَأَخُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ إِنْ أَبَی فَأَبْلِغُوهُ مَأْمَنَهُ وَ اسْتَعِینُوا بِاللَّهِ عَلَیْهِ»[1]

«به نام خدا حرکت کنید و به نام خدا و در راه خدا جنگ کنید، یعنی هدف شما خدا باشد و در غنایم نسبت به یکدیگر خیانت ننمایید و هیچ مقتولی را مثله (یعنی گوش و بینی و سایر اعضای آنان را نبرید) و پیمان‌های خود را نشکنید، پیرمردان و پیرزنان و کودکان را نکشید و هیچ درختی را قطع نکنید مگر این که ناچار باشید و هر کس از مسلمانان اگرچه یک فرد عادی باشد، به یکی از کفار برای استماع کلام خدا امان داد، امان او را محترم شمارید، اگر اسلام را پذیرفت برادر دینی شماست وگرنه او را به محل خود باز گردانید و از خداوند طلب یاری کنید».

بعد از جنگ «بدر»، «عمربن‌خطاب» دست‌خوش تعصب شد و از رسول خدا(ص) خواست تا اجازه دهد دندان‌های پیشین «سهیل بن عمرو» خطیب مکه را بکنند و زبانش را از بیخ بیرون آورند تا سهیل بن عمرو در هیچ کجا قادر نباشد بر ضرر پیامبر اسلام خطبه ایراد کند، پیامبر خدا جواب داد: «لا امثل به فیمثل الله بی و ان کنت نبیا»[2]

۱- وسائل الشیعه: ج ۱۱، ص ۴۳ - کتاب الجهاد، باب ۱۵، حدیث ۲.

۲- سیره ابن هشام: ج ۲، ص ۳۰۴.

«من کسی را مثله نمی‌کنم و اعضای بدنش را نمی‌برم، زیرا در آن صورت خداوند مرا مثله می‌کند اگرچه پیغمبر باشم».

رسول خدا(ص) قبل از جنگ به سپاه مسلمین چنین دستور می‌داد:

«به کودکان و زنان و ضعیفان و پیرمردان و پیرزنان رحم کنید و تاکید می‌فرمود: هیچ وقت درختان میوه را از جا نکنید درختان نخل را نسوزانید و با آب غرق نکنید، کشت و زرع را آتش نزنید، چه می‌دانید شاید خودتان هم به آن‌ها محتاج شوید، حیوانات حلال‌گوشت را جز در موارد ضرورت ذبح نکنید»[1]

اسلام و صلح

«صلح» کلمه بسیار مقدسی است، محور آرزوها و امیدهاست، همه می‌دانند که آزادی کامل تنها در سایه «صلح» به وجود می‌آید، همه از اهریمن مهیب جنگ گریزانند، همه فرشته و همای زیبای صلح را تقدیس می‌کنند. شرق و غرب، دنیای سرمایه‌داری و کمونیسم همه و همه خواستار صلح‌اند، خاطره بسیار تلخ و ناگوار جنگ‌های گذشته به ویژه جنگ جهانی دوم هنوز از دل‌ها محو نشده و خرابی‌های ناشی از آن هنوز مرمت نگردیده است. بزرگ‌ترین مسئله‌ای که در دنیای امروز مطرح است و هم‌اکنون در مجامع بین‌المللی گفتگو درباره آن زیاد است، مسئله «خلع سلاح» عمومی می‌باشد زیرا رقابت‌ها و مسابقات تسلیحاتی جهان بشریت را بر سر دوراهی قرار داده است: محو و نابودی یا همزیستی مسالمت‌آمیز.

آری لزوم «صلح و سازش» در دنیای امروز بیش از هر وقت دیگر به جهت اختراع سلاح های ویرانگر، احساس می‌شود و بشر فهمیده است که باید هرچه زودتر به این جنگ‌ها و کشمکش‌ها خاتمه داده شود.

گرچه ممکن است به نظر بعضی‌ها عنوان «صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز» یک موضوع ابتکاری و یک کشف جدید محسوب شود، ولی اتفاقاً هیچ مطلب تازه و کشف جدیدی نیست، بلکه یکی از مسایلی است که با تاریخ بشر برابری دارد، عیناً همان چیزی است که

۱- وسائل الشیعه: ج ۱۱، ص ۴۳ و ۴۵، کتاب جهاد، باب ۱۵، حدیث ۳.

از مفهوم انسانیت استفاده می‌شود به این معنی همزیستی مسالمت آمیز اساس انسانیت است. این که می گوییم افراد بشر می‌توانند زندگی مسالمت آمیز داشته باشند، درست مثل این است که بگوییم انسان می‌تواند انسان بوده باشد.

این که بشر به خود آمده و تازه فهمیده است که بشر می‌تواند با کمال صلح و صفا و برادری و صمیمیت با هم زندگی کند، هیچ جای تعجب نیست زیرا تازه معنی انسانیت را فهمیده است و تازه به فطرت و طبیعت خدادادی خود پی برده است، انسان در درک این مطلب بسیار دیر کرده است و می‌بایست هزاران سال پیش، این مطلب را درک می کرد البته بیگانه بودن بشر از فطرت و بیعت خود او را از مسیر اصلی زندگی باز داشته است و به قول یکی از روانشناسان غرب (ژاک شوالیه): «اگر ما یک دهم تلاش خود را که برای درک طبیعت به کار برده‌ایم، در راه درک و شناختن خویش صرف می کردیم، به چه ترقیات شگرفی در زمینه وظیفه و رفتار که تابع آن است، نایل می گشتیم»[۱].

دکتر «الکسیس کارل» زیست شناس معروف می‌نویسد: «بنای منظم و خیره کننده تمدن جدید به وضع اسفناکی درآمده چون بدون توجه به سرنوشت طبیعت و احتیاجات حقیقی انسان بالا رفته است و چون مولود اکتشافات، اتفاق علمی و تصورات و تئوری‌ها و تمایلات آدمی است با آن که به دست ما ساخته شده مع هذا در خور ما نیست. اگر گالیله و نیوتن و لاوازیه نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی بدن و روان آدمی کرده بودند، شاید نمای دنیای ما با امروز فرق‌های زیادی داشت، مردان علم و رهروان طریق دانش، از پیش نمی‌دانند به کجا کشانده می‌شوند و چه نتیجه به دست می‌آورند»[۲].

هرگاه دنیای امروز تازه فهمیده است که افراد بشر می‌توانند با کمال صلح و صفا باهم زندگی کنند، قرآن مجید چهارده قرن قبل دنیای نوینی بر اساس صلح و صفا و برادری و صمیمیت پی‌ریزی کرده است.

۱- خلاصه فلسفه: ص ۱۰۲.

۲- انسان موجود ناشناخته، ص ۳۵.

آری موضوع «صلح» و زندگی مسالمت آمیز از مسائل عمیق و ریشه دار اسلام است و تمام نظام‌ها و قوانین و دستورات و مقررات اسلامی روی آن پی‌ریزی شده است، بدون اغراق می‌توان گفت، صلح و صفا روح اسم اسلام است زیرا کلمه «اسلام» از ماده «سلم» گرفته شده و بدین جهت متضمن معنای سلامتی و آرامش است.

اسلام پیروان خود را به یک زندگی مسالمت آمیز دعوت می‌کند و از تبعیت گمراهان و گمراه کنندگان برحذر می‌دارد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»[1].

با توجه به این که (سلم) خیلی عالی‌تر و بادوام تر از صلح است، به معنای سلامتی و امنیت است و صورت یک صلح موقت ظاهری را ندارد، قرآن مجید در طی یک جمله کوتاه و رسا «الصلح خیر» گمشده بشر را بیان فرموده و صلح را خیر معرفی کرده است[2].

و در موارد متعددی مسلمانان را به ایجاد صلح موظف نموده، اساس ظلم را بر ایمان و اخوت استوار ساخته است آنجا که فرموده: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»[3].

«مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران خود صلح دهید».

قرآن مجید صلح و سازش را تنها مخصوص مسلمانان نمی‌داند، بلکه در مورد غیر مؤمنان که ظلم و تعدی به مسلمین نکرده و عهد و پیمان‌ها را محترم شمرده‌اند، جایز می‌داند که مسلمانان با آنان دوستی و همزیستی نمایند: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»[4] «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»[5] خداوند شما را منع نمی‌کند که با کسانی که با شما در

۱- سوره بقره، آیه ۲۰۸.

۲- سوره نساء، آیه ۱۲۷.

۳- سوره حجرات، آیه ۱۰.

۴- سوره ممتحنه، آیه ۸

۵- سوره ممتحنه، آیه ۹.

کار دین نجنگیده و از خانه و شهرتان بیرون نکرده‌اند، دوستی نمایید و با عدالت و انصاف با آنان رفتار کنید، به یقین خداوند مردم عادل را دوست می‌دارد، فقط خداوند شما را از دوستی و اتحاد با آن‌هایی که در کار دین با شما جنگ کرده‌اند، و از شهرتان بیرون نموده‌اند و با یکدیگر بر ضد شما همکاری کرده‌اند، نهی می‌کند و کسانی که آن‌ها را برای خود دوست انتخاب کنند همانا ظالمند».

قرآن مجید علاوه بر اینکه ادامه جنگ را تا آنجا که به مرحله «یَکُونَ الدِّینُ لِلّهِ» نهایی برسد مجاز و واجب می‌داند و می‌گوید: همین که طرف از جنگ دست کشید، به جنگ خاتمه دهید، از این مرحله نیز جلوتر رفته، به پیامبر دستور می‌دهد به محض پیشنهاد صلح بدون نگرانی، صلح دوستی را برقرار سازید.

«وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ هُوَ الَّذی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ»[1].

«و اگر تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در صلح درآی و بر خداوند توکل کن، که او شنوا و داناست و اگر از فریب آن‌ها بیم داری پس (بدان) خدا تو را کفایت می‌کند، او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد و میان دل‌های آنان الفت انداخته است».

امیر مؤمنان علی(ع) در نامه خود به مالک اشتر این جمله را خاطر نشان می‌سازد که:

«ولاتَدفَعَنَّ صُلحاً دَعاکَ إلَیهِ عَدُوُّکَ و لِلّهِ فیهِ رِضی؛ فَإنَّ فِی الصُّلحِ دَعَةً لِجُنودِکَ و راحَةً من هُمومِکَ و أمناً لِبِلادِکَ»[2].

و از صلح و آشتی که رضا و خوشنودی خدا در آن است و دشمنت تو را به آن بخواند سرپیچی مکن، زیرا در آشتی راحت لشگریان و آسایش اندوه‌ها و آسودگی برای اهل شهرهاست».

۱- سوره انفال: آیه ۶۱- ۶۲.

۲- نهج‌البلاغه، فیض الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۱۸.

این همان روحی است که به اسلام اجازه می‌دهد که صلح عمومی را در روی زمین برقرار سازد و تمام ملت‌ها و ادیان را باهم بپیوندد و هر قسمت از تاریخ اسلام این روح بزرگواری را مجسم می‌سازد.

پیامبر اکرم(ص) هنگام فتح مکه، دستور داد که سپاه او به چهار ستون تقسیم شوند و از چهار دروازه به مکه وارد گردند به همه آن‌ها فرمان داد که جز به هنگام اضطرار به کسی تعرض نکنند، خون کسی را نریزند و به احدی تجاوز ننمایند. قشون از چهار دروازه مکه بدون خونریزی وارد شهر شد، سپاهیان از چهارسو، در میعادگاه به هم رسیدند و پیرامون مسجدالحرام حلقه زدند. سیل جمعیت سراپا با التهاب و هیجان، کعبه را در میان گرفته بود. ده هزار سپاهی و هزاران تن از زن و مرد مکه، پایان کار را بی‌تابانه انتظار می‌کشیدند. در همین موقع بود که سردار قشون بر بالای یک بلندی رفته، فریاد برآورد: «اَلْیَوْمُ یَوْمُ الْمَلْحَمَةِ»! امروز روز عذاب و انتقام است! این نعره‌های پی‌درپی، ترس و وحشت عجیبی در دل مردم مکه و سران آن‌ها ـ که رفتارهای وحشیانه و ظالمانه نسبت به مسلمان‌ها و شخص پیامبر کرده بودند ـ به وجود آورده بود. قریش مرگ و حیات خود را با چشم می‌دیدند که در میان دو لب پیامبر است، لحظه‌های حساسی می‌گذرد.

حضرت محمد(ص) رسالت بزرگ خویش را که بیست سال در آن راه کوشیده است، پایان داده و اینک او در پیروزی بزرگ و در اوج آرزوی دیرین خویش، با ده هزار شمشیر زن که همه در زیر فرمان او هستند، سرنوشت شهری را که سیزده سال او را رنج داده و مرگ و حیات قومی را که بیست سال او را در زیر ضربات تهمت و دشنام و شمشیر گرفته اند، به دست دارد. او می‌خواهد سخن بگوید، دل ها می‌تپد، ده ها هزار تن سپاهی و غیر سپاهی زن و مرد، کوچک و بزرگ، دشمن و دوست، چشم به لبان وی دوخته‌اند.

هنگامی که نعره «اَلْیَوْمُ یَوْمُ الْمَلْحَمَةِ» سردار قشون به گوش پیامبر رسید، حضرت بسیار آشفته گردید و فوراً علی(ع) را فرستاد تا پرچم را از او بگیرد و اعلام دارد: «اَلْیَوْمُ یَوْمُ الْمَرْحَمَةِ»! امروز روز مرحمت و محبت است! در آن موقع حساس که دل ها می‌تپید، سخن

آغاز کرد و قسمتی از تعالیم عالیه اسلام را بیان نمود، سپس خطاب به قریش فرمود: «ای گروه قریش، فکر می کنید که چه رفتاری با شما خواهم کرد؟ گفتند: ای رسول خدا از تو جز نیکی و خوش‌رفتاری انتظاری نداریم تو برادر کریم و فرزند برادری کریم هستی.
پیامبر(ص) با خوش رویی گفت: بروید، شما آزاد هستید و کسی مزاحم شما نخواهد شد. این جمله را فرمود و عفو عمومی را درباره قریش و مردم مکه که آن همه سوابق دشمنی و مخالفت با وی داشتند، صادر کرد.
شهری که بیست سال مردم آزاری کرده است، اکنون در اوج پیروزی او آزاد گردید. محمد(ص) انتقام نگرفت دشمنان کینه توز خود را شکست داد ولی از آن اسیر نگرفت و کسی را به قتل نرساند و اموال آن‌ها را غارت نکرد، با کمال مهر و محبت و صفا و صمیمیت شهر را فتح کرد. رفتار پیغمبر دل های سخت ترین دشمنان خویش را به هیجان آورد، کینه‌های کهنه را شست و جای آن را محبت وی پر کرد.
آری او، هر گاه که به اوج قدرت و پیروزی می‌رسید، متواضع تر و مهربان تر می‌شد و این یکی از برجسته ترین خصال او بود. پس از اعلام عفو عمومی غالب کسانی را که به علت خیانت‌های نابخشودنی استثنا کرده بود، بالاخره آن‌ها را عفو کرد و کوچک‌ترین بهانه کافی بود که او از خون خطرناک‌ترین دشمنش درگذرد.
مردم مکه در برابر روحی بدین بلندی و دلی بدین پاکی مجذوب شدند و برای پذیرش یک فکر انقلابی که همه پیوندهای آنان را با گذشته قطع می کرد، در زیر ضربه های اخلاقی و عاطفی شدید نرم گشتند و به آرامی در برابر پیامبر تسلیم شدند.
داستان فتح مکه بهترین نمونه عفو و گذشت پیامبر اسلام است. چقدر قیافه فاتح بزرگ اسلام، با قیافه های فاتحین دیگر تفاوت دارد و این قیافه حقیقی اسلام است که در زمان رسول اکرم(ص) جلوه گر شد و با لشگر کشی‌های دیگران اختلاف روش دارد و با تمام جنگ‌های ملی و مسلکی قرون جدید نیز تفاوت اساسی دارد.
در اینجا تذکر این نکته لازم است و آن اینکه نظام صلح اسلامی، اساسی و ریشه‌دار است و از اعماق دل ها سرچشمه می گیرد و حقوق همه در نظر گرفته شده و حق هیچ فردی پایمال

نگشته است و با حفظ امتیازات ملت ها، اسلام اعلان صلح می‌دهد. البته معلوم است صلحی که بر این پایه محکم و استوار باشد، مسلماً اساسی و شکست‌ناپذیر خواهد بود ولی «صلح» در دنیای امروز نمی‌تواند پایدار و ریشه‌دار باشد زیرا سران بزرگ دنیا تصور می‌کنند تنها با مذاکرات و کنفرانس‌ها و یک سلسله مشاجرات لفظی می‌توان فرشته فراری «صلح» را باز گردانید و به این آرزوی بزرگ انسانی تحقق بخشید، غافل از این که تنها با حرف نمی‌توان دنیای کنونی را از لب پرتگاه جنگ رهانید. باید علل و عواملی که باعث بروز جنگ‌های سرد و گرم و تشدید اختلافات و وخامت اوضاع جهان می‌شود، با فعالیت‌های پی‌گیر و حسن نیت تمام آن‌ها را سوزانید زیرا بدیهی است که حوادث اجتماعی مانند حوادث جهان طبیعت معلول یک سلسله علل واقعی است که تا آن‌ها وجود دارد، چنین حوادثی را خواه ناخواه به دنبال خود می‌کشاند و می‌توان گفت: علت وخامت دنیای فعلی این است که همه یا غالب دولت‌ها به حقوق خود قانع نیستند و به نام (حفظ منافع خود) همواره سعی دارند حقوق دیگران را پایمال کرده و تا آنجا که امکان دارد، دیگران را استثمار و استعمار کنند.

فصل نهم

دامنه آزادی در اسلام[1]

۱- باهنر، محمدجواد، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۳، سال دوم، اسفند ۱۳۳۸.

علی(ع): «وَ لاَ تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِکَ وَ قَدْ جَعَلَکَ اَللّهُ حُرّاً» یعنی: بنده دگران مباش با آنکه خدایت آزاد آفریده.

به دنبال اختناق‌های قرون وسطایی و آزارها و شکنجه‌های زورمندان و فسادهای کلیسا، ظهور تمدن جدید، طبعاً با یک نوع آزادی‌خواهی همراه بود و کلمه آزادی یکی از اشعارهای تمدن جدید شد، و همه جا دوشادوش آن پیش آمد؛ تا آنجا که حس مرده آزادی‌خواهی در ملل بزرگ و کوچک بیدار شد و همگان این ندا را بلند کردند و جمعی معتقدند به آن رسیده اند و گروهی هم در آستانه آن قرار گرفته و مردمی هم دورنمای آزادی را با آرزو و یا با داد و فریاد، تماشا می‌کنند و روی هم رفته این کلمه به عنوان یک خاطره خوش یا یک ایده بزرگ جای خود را در دل‌ها باز کرده است و کم‌کم در کلیه شئون انسان‌ها هم سر زده و می‌رود که به معنای وسیع و نامحدود خود همه‌جا حکومت کند گو اینکه تغییر شکل داده و در قیافه «بی‌بندوباری» جلوه می‌نماید: بدین مناسبت فعلاً به عنوان یک مدخل برای این بحث دامنه‌دار، سطور ذیل را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

بشر فطرتاً می‌خواهد که آزادانه به آنچه میل دارد عمل کند، در انتخاب خوراک و لباس و مسکن، گفتار و فکر و عقیده و بالاخره کلیه شئون آزاد باشد و هیچ‌گونه محدودیتی از هیچ ناحیه برایش پیش نیاید ولی از طرفی هم با احساس احتیاج به همنوعان خود و فطرت اجتماعی، می‌خواهد که با مردم دیگر آمیزش کند و چون تمایلات نامحدود و منافع محدود است، طبعاً تصادم منافع پیش خواهد آمد، و چون مجبور است که با مردم آمیزش کند، از اینجا یک نوع محدودیت های اجتماعی پیش می‌آید و این حس طبعاً غریزه اول را تعدیل و کنترل می‌کند. تا اینجا آزادی مطلق تا اندازه‌ای محدود شد، محدود به حدود مقررات خاص اجتماعی. اگر بخواهد آزاد با مردم زندگی کند باید به آزادی دیگران صدمه نزند. مال و عرض، جان و ناموس و بالاخره منافع دیگران را در خطر نیندازد. چون

واکنش و عکس‌العمل اجتماعی تعرض و سلب آزادی دیگران سلب آزادی از خود اوست! به هر اندازه که افراد مجتمع زیادتر و بهره‌های محیط کمتر باشد قوانین و مقررات و محدودیت‌ها بیشتر می‌شود تا از اصطکاک منافع و در نتیجه نزاع و اختلاف و بالاخره هرج و مرج جلوگیری کند.

جوامع متمدن هدفی جز حفظ نظام اجتماعی ندارند و قلمرو مقررات آن‌ها هم از حدود اجتماع و مصالح اجتماعی تجاوز نمی‌کند، ولی محیط فکر و عمل، اخلاق و عقیده و روح را آزاد گذارده‌اند، و تلاش‌های آن‌ها در این موارد، اگر هم باشد از حدود تشریفات نمی‌گذرد!

اما اسلام، اسلام محیط وسیع تری را در نظر گرفته است. او می‌خواهد اجتماع منظم باشد؛ فکر منظم باشد، اخلاق پاک، عمل صحیح، روح هم متکامل و آزاد باشد؛ لذا در همه شئون دستور دارد، او به همه جا سر می‌زند و از همه جا پیروز بیرون می‌آید، به اعماق دل و روح، به زبان و گوش و سایر اعضاء یک فرد، به افراد، به اجتماعات، به ملل، به جامعه انسانیت، به همه‌چیز توجه دارد.

می‌خواهد همان‌طور که نظم و سازش عمومی بین دستگاه های عالم، بین اجرام سماوی و نوامیس طبیعی برقرار است، همین‌طور هم روابط و نظم صحیح بین پدیده‌های فکری، زندگی مادی و معنوی، بین افراد و جوامع، بین زندگی این سرا و سرای دیگر برقرار باشد.

سعادت نوامیس طبیعی و کلیه پدیده‌های کوچک و بزرگ دستگاه آفرینش در آن است که در مسیر معین خود، به پیروی از نظام عمومی عالم حرکت کنند، یک الکترون اگر از مدار خود در دل اتم بیرون رود موجب انفجار می‌شود و آتشی تولید می‌کند که خانمان‌ها را بر باد می‌دهد.

سعادت انسان ها هم در آنست که از نظام و مقررات عمومی عوالم و جهات مختلف انسانی تخلف نکنند. انسان چون انسان است شئون مختلف مادی و معنوی دارد و آن نظامی که همه این شئون را اداره کرده و به هم پیوند می‌دهد می‌تواند برای مجتمع بشری و کاخ

سعادتی در محیط تشریع، همچنان کاخ رفیع عالم هستی در محیط تکوین، بسازد. تخلف از مدار چنین نظامی، موجب آشفتگی و در هم‌ریختگی کلیه شئون انسانی است.

حریت در اسلام

در کلمات پیشوایان دینی کلمه حر-احرار، استعمال شده است، و مقصود از آن آزادی از قید بندگی خلق و مادیات و ستایش و کرنش در مقابل پول و قدرت است. اسلام می‌خواهد کشش‌ها، محبت‌ها، توجه‌ها همه به یک طرف باشد: به آنکه پدیدآورنده همه‌چیز است. او می‌خواهد بشر از قید اسارت خلق برهد تا آزاد شود. «وَ لاَ تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اَللّهُ حُرّاً» بنده دگر مباش، با آنکه خدایت آزاد آفریده است.

به سرباز وارسته و آزاد فکر اسلام، حر بن یزید ریاحی، گفتند: «بخٍ بخٍ یا حرّ انت حر کما سمیت فی الدنیا و الآخره» (حسین بن علی ع) مرحبا به تو، تو در دنیا و آخرت آزادی همان‌طور که نامت را «حر» گذاردند.

او آزاد فکر کرد و در مسیر عدالت واقعی و مدار سعادت انسانی وارد شده و آزاد شد.

اسلام بندگی غیرخدا را امضا نکرده خواه بت باشد یا ماه و ستاره و خواه زورمند و حاکم و فرمانده، حکومت‌ها برای حفظ نظام اجتماعند نه برای مکیدن خون اجتماع و پایمال کردن حقوق آنان!

حاکم حق ندارد به حقوق مردم تجاوز کند یا توقع نیایش و کرنش از خلق داشته باشد. او برگزیده خود مردم است و در اختیار مردم. اسلام امتیازات طبقاتی را الغاء کرد و سازش و صفای خاصی بین فقیر و غنی، حاکم و رعیت برقرار ساخت، یک حاکم مقتدر اسلامی بر اثر تربیت اسلامی؛ مثل مردم، بین مردم رفت و آمد می‌کرد و همه حق داشتند، آزادانه به او پیشنهاد کنند، انتقاد نمایند در کارش دخالت کنند.

او حکومت را برای بهره رساندن و اقامهٔ حق و عدل می‌خواست علی(ع) حکومت در نظرش از همه‌چیز پست‌تر بود جز اینکه از این راه بتواند حقی را به پای دارد یا جلو باطلی را بگیرد.

اسلام می‌گوید: مردم در عین آنکه باید دنیای خود را آباد کنند؛ نباید اسیر و بنده آن باشند علی(ع) بهای انسان را بهشت می‌داند و می‌فرماید: «أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللُّمَاظَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا» آیا آزاد مردی نیست که این نیم‌خوار را برای اهلش بگذارد برای شما قیمتی جز بهشت نیست، خود را به چیز دیگری نفروشید. وقتی یکی از صفه‌نشینان پیغمبر(ص) عرض کرد: آنچنان شده‌ام که طلا و سنگ در نظرم یکسان است. فرمود: «قد صرت حرا»: آزاد شدی!

گاهی علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) به یاد گذشتگان خطاب به مردم کوفه می‌فرمود: «این اخیارکم و صلحائکم و این احرارکم و سمحائکم» کجایند خوبان و شایستگان شما؟ کجایند آزادگان و بلند همتان شما؟ گاهی هم می‌فرمود: شما آن آزادگان پایدار و راست گویی نیستید که وقتی فریاد مرا بشنوید به پیش آیید و همگامی و همکاری کنید «لا أحرار عند النداء» این شِکوهٔ علی بوده که در برابر مردم اسیر و بنده نفس کوفه می‌کرد.

آزادگی در منطق علی(ع) تا آن اندازه اوج می‌گیرد که حتی از عبادتی که به امید بهشت و ترس از دوزخ، از انسان سرزنده می‌گذرد، و فقط عمل و عبادتی را که برای او باشد؛ شامل شده و به صورت «عِبادَةُ الأحْرارِ» جلوه می‌کند. «وَ إِنَّ قَوماً عَبَدُوا اللّهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبادَةُ الأحْرارِ»

آزادی فکر

اسلام نه تنها مردم را در تفکر آزاد گذارده است؛ بلکه دعوت به تفکر کرده و یک ساعت فکر را از سال‌ها عبادت بهتر دانسته است، میدان فکر و تحقیق را در همه‌جا برای همه آزاد گذارده است. محیط وسیع جهان را قلمرو فکری او قرار داده و بال و پر علم را هم برای پرواز در این فضای پهناور به مددش فرستاده است ولی اسلام اجازه انحراف در عقیده نمی‌دهد. او می‌گوید: آزاد از تربیت‌های محیط، آزاد از روش نیاکان، آزاد از هوا و هوس‌ها فکر کنید و به سوی حقیقت پیش آیید و حق را بپذیرید. پس آزادید که فکر کنید

ولی آزاد نیستند که کج فکر کنید یا به عقیده باطل گرایید «وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَ الإِسْلاَمِ دِینًا فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ» هر کس دینی جز اسلام بپذیرد از او پذیرفته نیست و در آخرت زیان‌کار است. در عین حال میل ندارید با تحمیل و زور مردم به حق گرایند و نفهمیده زیر بار روند؛ «لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ قَد تَّبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ» راه هدایت و ضلالت آشکار است و در دین اکراه و اجباری نیست.

فصل دهم

اسلام و اعلامیه حقوق بشر- آزادی فکر و عقیده[1]

۱- حائری یزدی، مهدی، مجله مکتب تشیع، شماره ۹، ۱۳۴۱ .

«لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»[1]

ترجمه: هیچ گونه جبر و اکراهی در دین نیست؛ صلاح و فساد؛ رستگاری و گمراهی آشکار است.

«اکراه» عبارت از مجبور ساختن شخص صاحب اراده و درک و شعور بر انجام عملی است که مورد رضایت او نیست.

«دین» مجموعه‌ای از عقاید و ایمان بشر است و تکالیف عملیهٔ آن نیز ناشی از همین عقایدی است که بشر در ضمیر خود فراهم آورده است.

«رُشْد و رَشَدْ و رشاد» اصابت و دریافت طریق حق و راستی است و به معنی مخالف ضلالت و گمراهی است. از پیغمبر اکرم(ص) نقل شده قبیله‌ای از قبایل عرب به بنی غیان موسوم بودند و هنگامی که آن‌ها به دین مبین اسلام مشرف گردیدند مردی از آن‌ها حضور پیامبر اکرم شرفیاب شد و از قبیله خود بنی غیان نام برد، حضرت فرمودند اکنون نام آن‌ها بنی رشدان است.

شأن نزول: در مورد نزول این آیه گفته شده مردی از انصار «صبیح» خدمتکار سیاه‌پوست خود را به پذیرش دین اسلام مجبور کرد و چون این عمل کاملاً برخلاف مبنا و روش دین اسلام بود این آیه فرود آمد و مسلمانان را از این عمل بر حذر داشت و باز برخی دیگر از مفسرین اسلامی نقل کرده‌اند مردی از انصار که حصین نامیده می‌شد دارای دو فرزند برومند بود که گاهی با بازرگانان خارجی در کار تجارت همکاری می‌نمودند، اتفاقاً چند تن از بازرگانان سواحل مدیترانه برای تجارت روغن وارد مدینه شدند و بر طبق معمول، با فرزندان حصین رابطه تجارتی برقرار کردند و این رابطه با صمیمیت خاصی ادامه یافت، سرانجام بازرگانان مسیحی دو فرزند حصین را به دین مسیح دعوت نمودند و آنان نیز از اسلام کناره‌جویی کرده و به دین مسیح گرویدند و با هم کیشان تازه خود به آن سوی دریا رهسپار شدند، پدر آنان که از اصحاب پیغمبر اسلام بود ماجرای دو فرزند خویش را به

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۶.

رهبر عظیم‌الشأن خود خبر داد، پیامبر بدون هیچ گونه ابراز ناراحتی این آیه را تلاوت کردند «لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ».

یعنی هرگز نباید کسی را به پذیرش دین مجبور ساخت نقش و وظیفه دین فقط این است که صلاح و فساد و رستگاری و گمراهی را خوب آشکار و نمایان سازد و اسلام این وظیفه را به نحو شایانی انجام داده است.

ولی باید توجه کرد آیا این مطلب یک ماده قانونی است که شارع اسلام آن را بدین صورت در عداد سایر قوانین موضوعه خود وضع و تشریع کرده یا یک حقیقت عقلانی و ثابتی است که اسلام نیز در یک جمله خبری نه انشایی به این حقیقت موجود اعتراف جسته و آن را مدرک قاطع ولایتغیر آزادی بشر، در فکر و عقیده اعلام کرده است[1].

۱- ممکن است این شبهه در اینجا پیش بیاید که دستور اسلام در مرتدها که آن‌ها را مهدورالدم قلمداد کرده است، با آزادی فکر و عقیده نمی‌سازد. ولی جواب این شبهه از آنچه که خود نویسنده محقق در فصل دستور جهاد اواخر همین مقاله نوشته‌اند کاملاً معلوم می‌شود و خلاصه اینکه هر اجتماع و تشکیلاتی برای حفظ خود و استحکام پایه‌های خود ناچار است از آنچه که باعث اختلال و اضمحلال آن می‌شود شدیداً جلوگیری کند. اسلام که تز جهانی دارد و می‌خواهد همه دنیا را با یک حکومت اداره کند لابد محتاج به یک تشکیلات بسیار منظم و مرتب و پایدار است و با توجه به اینکه محور اجتماع اسلام وحدت عقیده و هدف است و اگر اجازه بدهد مخالفین این محور را که علت عمده بقاء جامعه است متزلزل کنند به دست خود، خود را محکوم به سقوط کرده است. یکی از بزرگ‌ترین نقشه‌های مخالفین برای مبارزه با اسلام همین موضوع ارتداد است، زیرا از لحاظ روانی بزرگ‌ترین حربه برای تزلزل عقاید افراد یک اجتماع، بیرون رفتن عده‌ای است که مدتی در سلک آن اجتماع بوده مخصوصاً اگر آن‌ها سوابق ممتدی داشته باشند (و لذا اسلام بر مرتد فطری که سوابق بیشتری در اسلام دارد و ریشه عمیق‌تری داشته از مرتد ملی که اسلامش سطحی‌تر است و بیرون رفتن او ضربه کوچک‌تری است، کار را سخت‌تر گرفته و علی‌الظاهر توبه او را هم نمی‌پذیرد). صورت عمل ارتداد اینست که، ما رفتیم و از نزدیک دیدیم که در این اجتماع خبری نبود و آنچه که در خارج از محاسن آن‌ها شیوع دارد دروغ است و حقیقتی ندارد و پیداست که این اقدام لااقل ایجاد شک و تردید مخصوصاً در مردم عوام و کم عمق خواهد نمود و لذا قرآن پرده از روی یکی از نقشه‌های شیطانی مخالفین اسلام برداشته و می‌گوید: «وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُواْ بِالَّذِيَ أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُواْ آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» سوره آل عمران آیه ۶۲ یعنی عده‌ای از یهود به پیروان خود گفتند بروید اول روز به آنچه که مسلمین معتقدند ایمان بیاورید و عصر همان روز مرتد شوید و از اسلام برگردید تا شاید از این راه بشود عده‌ای مسلمان را از اسلام برگردانیم. راستی این یکی از معجزات قانون‌گذاری اسلام است که با یک حکم حاد نقشه شیطانی آنان را نقش برآب نموده و به آن‌ها فهماند که اگر بنای نقشه‌کشی و حیله باشد والله خیرالماکرین.

فکر حق طبیعی بشر است نه قانونی

بدون تردید مدلول ظاهری آیه از یک جمله خبری که به هیچ وجه مشتمل بر اراده قانون گذاری نیست تجاوز نمی کند و همان‌طور که روش بدیع قرآن کریم است و پیوسته مردم را با بیان شیرین و بسیار ساده و روشنی، به جهان مشهود و مزایای ذاتی طبیعت آشنا می سازد، در این آیه نیز بدون استفاده از حق قانون گزاری تنها در یک جمله خبری؛ این واقعیت تکوین و موجود را به بشر اعلام کرده و او را به استفاده از این حق طبیعی و خلقتی خود تشویق کرده است.

اما این مطلب که آزادی عقیده یک حق طبیعی است تنها از این رو است که بشر به مقتضی ذات و طبیعتی که خدا برای او خلق کرده با دستگاه مغز و قوه نامرئی خود فکر می کند و در نهاد خود تصمیم می گیرد و عقیده و ایمان پیدا می کند و دین نیز مجموعه‌ای از عقاید و ایمان بیش نیست و احکام و تکالیف عملی هم که مربوط به فرد یا اجتماع است تنها متفرع بر همین سلسله عقاید و تابع آن می‌باشد.

و بسیار واضح است که در عقیده و هر چیز که مربوط به مشاعر و دستگاه نامرئی بشر است همان‌طور که قرآن صریحاً اعلام فرموده است هیچ گونه اکراه و فشاری نمی‌توان تعقل کرد و با این ترتیب خوب آشکار است که این گونه آزادی اصولاً مربوط به خلقت ماهیت بشر است و به هیچ‌وجه بخشودنی و یا نابخشودنی نیست تا بتوان آن را با یک تصمیم قانونی به بشر ارزانی داشت و یا احیاناً با یک تصمیم دیگری از یک مقام جبار و قهاری، آن را سلب یا تحدید نمود و تنها اسلام این واقعیت طبیعی و ذاتی بشر را به همان نحو که بوده و هست بدون منت بخشایشگری؛ اعلام نموده و او را به استفاده از آن رهبری کرده است.

جالب تر از همه این که قرآن مجید آزادی عقیده و عدم اکراه را به دلیل اطلاقی (بقول علمای اصول تمسک به اطلاق) که از آیه شریفه به دست می آید؛ به دین اسلام اختصاص نداده، بلکه هرگونه فشار و اکراه را موضوعاً از کلیه ادیان و بلکه با در نظر گرفتن الغاء خصوصیت مورد، از کلیه عقاید و افکار منتفی اعلام کرده است.

حال باید خوب متوجه بود که یک چنین حریت و آزادی که گفته شد ارتباط طبیعی و ذاتی به ماهیت بشر دارد، نه قابل وضع است و نه قابل رفع، یعنی هیچ مقام قانونگزاری، نه

حق جعل و تشریع قانونی به نام قانون آزادی عقاید و افکار را دارد و نه می تواند آن را به نحوی از انحاء سلب یا تحدید نماید.

قسمت اول برای این است که هیچ نظامی جز طبیعت مطلق خود بشر، صاحب اختیار این گونه آزادی نیست و بنابراین به هیچ وجه منطقی و معقول نیست که بتواند آن را با یک عمل قانون گزاری واگذار به غیر نماید و با عین همین استدلال قسمت دوم قضیه نیز کاملاً روشن و آشکار خواهد شد، زیرا چیزی که اعطاء و بخشایش آن در قدرت کسی نیست سلب یا تحدید آن نیز تحت اختیار او نخواهد بود و به گفته اهل فن چیزی که از لوازم ماهیت است قابل جعل و انشاء نیست و آن چیز که قابل جعل و انشاء نیست قابل سلب و یا تحدید نیز نخواهد بود.

قرآن مجید با توجه به تمامی این نکات عقلانی فقط با یک تعبیر جامع و مانعی، از دین و عقیده؛ هرگونه تحمیل و اکراه را از عقیده و ایمان موضوعاً منتفی و نامعقول اعلام کرده است.

چه خوب بود که جامعه ملل در اعلامیه حقوق بشر با توجه به این نکات و این واقعیت فلسفی از روش بدیع قرآن مجید پیروی می کرد و این ماده را در اعلامیه حقوق بشر به صورت یکی از قوانین موضوعه و مصوبه خود تنظیم نمی‌نمود؛

اکنون متن اعلامیه حقوق بشر:

«هر انسانی حق دارد که از آزادی فکر و عقیده وجدانی و دین برخوردار باشد (ماده ۱۸ از کتاب یونایتد نیشن ریدر تألیف B.N موجود در کتابخانه کنگره واشنگتن) مطابق این متن و صراحتی که در ماده دوم همین اعلامیه به نظر می رسد، جامعه نامبرده خواسته است که بر طبق این قوانین و اصول موضوعه، حقوق و آزادی‌هایی را به جامعه بشریت تقدیم و اهداء نماید و البته این عمل یک سند زنده و قاطعی بر رشد فکری و بشر دوستی ملت هایی است که در آن مجمع گرد آمده و به خاطر جامعه بشریت دوراندیشی کرده‌اند و این خود شایان بسی تقدیر و احترام است.

ولی در عین حال از نقطه‌نظر نکته‌سنجی و فن اصول اجتهادی، کاملاً این ایراد وارد به نظر می رسد که چیزی که سلب و تحدید آن در اختیار جامعه ملل و هیچ مقام دیگری نیست، چگونه معقول و منطقی است که آن را به عنوان یک تحفه و عطیه ای به بشر بتوان اهداء نمود آیا چیزی که خود به خود و با موجودیت بشر حاصل است چگونه می توان آن را تحصیل نمود و آیا جامعه ملل پیش‌بینی نکرده است که ممکن است یک دانش پژوه نکته‌سنجی به این ماده قانونی ایراد کرده و بگوید مفهوم قدرت چیزی است که باید هستی و نیستی شیء مقدور، به طور متساوی در اختیار شخص قادر باشد و شما خردمندان، به خوبی آگاه بودید که هیچ عقیده و فکری را نمی‌توان با سرنیزه و اکراه نابود و یا تحدید کرد، پس چگونه و از چه راه منطقی، فکر کرده اید قدرت و توانایی آن را دارید که آزادی فکر و عقیده را ضمن یک ماده قانونی به بشر اعطاء نمایید آیا اهداء یک هدیه‌ای که در دست اختیار نیست، از کیسه خلیفه بخشیدن نمی‌باشد؟

اما نقش قرآن در اعلام آزادی عقیده و فکر تنها شرح مفهوم دین و عقیده است و در جهت مثبت نیز وظیفه دین را در اجتماع مشخص کرده و گفته است دین فقط رستگاری و گمراهی را به بشر می آموزد و این آزادی عقیده و وجدان او است که هر طریق و مرامی را بخواهد قبول خواهد کرد و آن را که وجدانش قبول نکرد هرگز نباید بر او تحمیل و اکراه نمود.

در اینجا نکته دیگری است که بیشتر جنبه روانشناسی و اخلاقی دارد و آن این است که اگر بشر را مخاطب ساخته و بگوییم، به شما آزادی عقیده بخشیدیم در حالتی که خود ما از افراد عادی بشر هستیم این سخن با قطع نظر از ایرادات منطقی شاید برای جامعه بشر وهن‌آور تلقی گردد.

اما قرآن که سخن آفریننده بشر است با داشتن حق عتاب و خطاب این حق را فقط به صورت جمله خبری و افشای یک حقیقت موجود به جامعه بشر گوشزد کرده است.

جهاد و آزادی عقیده

در پیرامون این مطلب ایرادی ممکن است جلب نظر کند که اسلام با این احترام و ادب عالی نسبت به آزادی عقیده و حقوق بشر چگونه برنامه شدیدی برای جهاد و کشورگشایی و بالنتیجه تحمیل فکر و عقیده بر ملت‌های دیگر تنظیم نموده و مسلمانان حقیقی را «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» توصیف کرده است.

به طوری که در این جوامع و این سرزمین (آمریکا) احساس می‌شود این ایراد به صورت‌های مختلفی در محافل علمی و غیرعلمی پیرامون «تز» اسلام از زمان‌های پیش مطرح شده و چون در این حدود اطلاعات عمیق و محققانه ای نه در حقوق اسلامی و نه در فلسفه اسلامی و نه در فلسفه تشریع اسلامی موجود نبوده این ایراد همچنان بلاجواب مانده و شاید در بعضی اذهان عادی، وارد به نظر رسیده است تا حدی که مشهور کرده اند اسلام با یک حکومت استبدادی توافق نظر و همزیستی دارد.

ولی ما فکر می کنیم که این ایراد تنها با یک نظر واقع‌بینی و با اندک توجه تحلیلی به مسایل بین المللی کاملاً غیروارد تلقی خواهد گردید زیرا نه تنها اسلام که یک تز جهان‌مداری را طرح کرده بلکه هر کشور کوچک یا بزرگی که فقط می‌خواهد از استقلال و موجودیت خود در برابر حوادث گیتی دفاع کند؛ ناگزیر است که برای به دست آوردن ابتکار سیاسی و اقتصادی کوشش نموده و قدرت خود را روزافزون نماید و این یک نبرد و مبارزه حیاتی و طبیعی است که به هیچ وجه با تحمیل عقیده و فکر توأم نیست.

شاهد بر این مدعا این است که اسلام در فتوحات خود همه‌گونه تسهیلات و حتی تضمین برای آزادی فکر و عقیده به کفاری که در ذمه اسلام هستند فراهم کرده است «الْمُسْلِمُونَ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ» کنکاش و نبردهای سرد و گرم کشورهای نیرومند کنونی دنیا بر سر به دست آوردن نفوذ و ابتکار سیاسی و اقتصادی شاهد زنده دیگر این مدعا است.

بنابراین بسط و توسعه قدرت‌های سیاسی و حتی ایجاد مناطق نفوذ برای یک فرضیه‌ای که از نظر اجتماعی و اقتصادی، ادعای جهان مداری دارد، نباید به تحمیل فکر و عقیده آن هم به وسیله سرنیزه تفسیر کرد. در پایان از فضلاء و دانشمندان مراکز علوم اسلامی انتظار دارد که نکات مرقوم را با دقت کامل مطالعه فرموده و موارد ضعف آن را که قطعاً بسیار است تصحیح نمایند. نگارنده، این مسایل را با این طرز تفکر فقط به فکر قاصر خود بدون مشاوره با دانشمندان و علمای متبحر اسلامی که متأسفانه در این دنیای متمدن و مدرن به هیچ‌وجه دیده نمی‌شوند به عنوان طرح نگاشتم و امیدوارم نواقص آن را با افکار انتقادی خود جبران و تکمیل فرمایند. والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته.

واشنگتن ۱۰ جمادی‌الاولی ۱۳۸۱
مطابق با ۲۸ نوامبر ۱۹۶۰

فصل یازدهم

اقلیت‌ها در پناه حکومت اسلامی[1]

۱- حجتی کرمانی، علی، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۴، سال دهم، فروردین سال ۱۳۴۸.

اسلام بر اساس آزادی عقیده، و عدم اکراه در دین، هیچ گاه محکمه تفتیش عقاید تاسیس نکرده و در هیچ زمان نظر نداشته عقاید دینی را بر دیگران تحمیل کند، بلکه آورنده این آیین مقدس و جانشینان آن حضرت اصول و معارف اسلام را بر دیگران عرضه می‌داشتند و مردم هم در پذیرفتن آن آزادی و اختیار کامل داشتند[1]. و در برابر اصرار و پافشاری منتسبین به سایر ادیان در باقی ماندن بر عقاید و افکار سابق و نگرویدن به اسلام از راه عنف و زور وارد نگردیده است. بررسی پاره‌ای از آیات قرآن کریم این حقیقت را روشن می‌سازد: قرآن از زمان پیامبر اکرم(ص) در برابر غیرمسلمانان چنین نقل می کند:

دین شما برای خودتان و دین من برای خودم[2] عمل من برای خودم و عمل شما برای خودتان. شما از کارهای من بیزارید و من هم از کردار شما تبری می‌جویم[3].

بگو ای پیغمبر آیا با ما درباره خدا احتجاج می کنید و حال آنکه او پروردگار ما و شما است و اعمال ما برای خود ما و کردار شما مربوط به خودتان است[4].

مسلمانان به نص صریح قرآن[5] به تمام انبیاء گذشته و کتاب‌هایی که بر آن‌ها نازل شده است ایمان دارند و همه آن‌ها را به عنوان بندگان صالح و برگزیده پروردگار مورد احترام و تجلیل قرار داده و تفرقه میان آن‌ها قائل نیستند. حقوق پیروان سایر مذاهب تا آن اندازه مورد توجه اسلام بوده است که هنگام تشریع جهاد برای اولین مرتبه، قرآن کریم حکمت

۱- فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ (کهف- ۲۹).

۲- لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (کافرون- ۶).

۳- لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَاْ بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (یونس- ۲۲).

۴- قُلْ أَتُحَآجُّونَنَا فِي اللّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (بقره- ۱۳۹).

۵- قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (بقره- ۱۳۶).

آن را چنین بیان می کند:[۱] اگر خداوند پاره‌ای از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع ننماید، «صوامع»[۲]، «بیع»[۳] «صلوات»[۴] و «مساجد»[۵] منهدم خواهد گردید.

با توجه به تقدم معابد مذاهب دیگر بر مسجد که معبد مسلمانان است در این آیه شریفه حمایت اسلام را از اقلیت‌های مذهبی تا درجه‌ای فوق‌العاده انسانی و خالی از هر گونه تعصب روشن می گردد.

روح تسامح و مدارا و صلح‌طلبی و عدالت‌خواهی در اسلام تا آن اندازه است که حتی مشرکین را (که به هیچ یک از ادیان آسمانی اعتقاد ندارند) اگر در صدد تحقیق از اصول و مبانی اسلام باشند مورد حمایت قرار می‌دهد[۶].

حقیقت این است که اسلام از هرگونه تهمتی مربوط به ظلم به غیرمسلمین مبرا است بلکه تاریخ بشریت حکمی عادلانه‌تر از حکم اسلام چه در نصوص نظری و چه در تطبیق عملی ضبط نکرده و اگر در تاریخ مطلبی غیر از این باشد از ناحیه حکام و زمامداران ستمگر و به ظاهر مسلمان بوده و ساحت مقدس اسلام از آن منزه است.

شیخ محمد غزالی می‌نویسد: استقلال و آزادی در عقیده‌ای که اسلام آن را متکفل شده است در مرحله شگفت‌انگیز و بی‌سابقه‌ای قرار گرفته که نظیر آن را در قاره‌های پنج گانه جهان نمی‌توانیم بیابیم، و دین و مسلکی را در تاریخ جوامع بشری مانند اسلام سراغ نداریم که فاتح گردد و در عین حال مخالفین و دشمنان خود را در عقیده آزاد بگذارد، اروپا که مترقی‌ترین قاره‌ها در عصر حاضر شمرده می‌شود و به عنوان نمونه بارزی از آزادی مذهبی

۱- وَ لَوْلا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ (حج-۴۰).

۲- معابد رهبانان.

۳- کنیسه های نصاری.

۴- معابد یهود.

۵- معابد مسلمین.

۶- وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلاَمَ اللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْلَمُونَ (توبه- ۶).

و عقیدتی شناخته شده، دارای جنگ‌های مذهبی و مسلکی چنان رسوایی است که وجدان هر انسان آزادمنشی را شرمگین نموده است[۱].

یکی دیگر از نویسندگان اسلامی می‌نویسد: در جوامع کمونیسم کسانی که معتقد به مسلک ماتریالیسم دیالکتیک و تفسیر مادی تاریخ نیستند و به کارل مارکس و لنین به عنوان پیشوا و رهبر ننگرند، موقعیت و امنیت ندارند اما اسلام حتی به مشرکین امان و پناه می‌دهد[۲].

جان دیون پورت می‌نویسد: اسلام اصول عدالت مطلق را نه فقط میان پیروانش بلکه در میان کسانی که مغلوب قوای اسلام می‌شدند و در پناه حکومت اسلامی زندگی می‌کردند برقرار کرد، علمای سایر ادیان را از پرداخت کلیه مالیات‌های ثابتی که بر کلیسا یا دستگاه روحانیت تحمیل شده بود و همچنین از انواع مالیات‌هایی که به طبقه حاکمه پرداخت می‌شد معاف کرد[۳].

۱- حقوق الانسان بین تعالیم الاسلام و اعلان الامم المتحده، ص ۹۵.

۲- الاسلام عقیده و نظام تالیف سعید رمضان ص ۲۷.

۳- عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۰۵-۱۰۶.

فصل دوازدهم

اسلام و حریت[1]

۱- طباطبائی، سید محمدحسین، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۱۰، سال بیست و یکم، دی ۱۳۶۰.

اگرچه کلمه «حریت» و آزادی بیشتر در قرون اخیر بر سر زبان‌ها افتاده ولی آزادی‌خواهی انسان مطلب تازه‌ای نیست که در این قرون به وجود آمده باشد و همیشه مدنظر وی بوده و در اعماق فکر او جای داشته و جزء آرزوهای دیرینه وی محسوب می‌شده است.

علاقه انسان به حریت مانند علاقه های او ریشه تکوینی دارد و منشأ آن وجود «اراده» در اوست، انسان مطالب را درک می کند و اراده وی به اموری تعلق می گیرد و میل دارد آزاد باشد و به آنچه مورد علاقه و نظر اوست عمل کند و هیچ گونه مانعی بر سر راه او نباشد، و چون «اراده» از انسان جدا نیست لذا علاقه به حریت و آزادی نیز همواره با او هست.

منتها انسان چون یک موجود اجتماعی است و به حکم فطرت و غریزه مایل است که با سایر افراد همنوع خود در حل مشکلات حیاتی تشریک مساعی کند و زندگانی خود را بر پایه تعاون استوار نماید، ناچار است به اصول زندگانی مدنی تن در دهد؛ یعنی قوانین و مقرراتی وضع کرده و اراده خود را در چهار دیوار آن قوانین و مقررات قرار داده و بالنتیجه از حدود آزادی اراده خود بکاهد؛ زیرا اگر همه افراد بشر مطلق العنان باشند و اراده آن‌ها تابع هیچ گونه قانونی نباشد و هر کس آنچه را بخواهد انجام دهد، شیرازه زندگی اجتماعی آن‌ها در مدت کوتاهی به کلی از هم می‌پاشد.

اینجاست که انسان مجبور می شود آزادی و حریت مطلقه خود را محدود سازد. از آنچه گفته شد معلوم می گردد که «آزادی مطلق» در هیچ اجتماعی وجود ندارد و اساساً وجود اجتماع با آزادی مطلق قابل جمع نیست، بنابراین هر جا صحبت از آزادی و حریت می‌شود منظور آزادی نسبی است و تفاوتی که در میان اقوام مختلف بوده و هست در حدود این آزادی نسبی می‌باشد.

نکته ای که در اینجا باید مورد بررسی و دقت قرار گیرد تفاوت فاحشی است که میان حدود آزادی از نظر اصول اسلام و از نظر تمدن جدید وجود دارد:

در تمدن جدید چون پایه و اساس کار بر حداکثر تمتع و بهره برداری از مادیات و لذایذ مادی قرار دارد، لذا کلیه افراد از قید معارف و عقاید دینی و همچنین اصول اخلاقی آزادند

و هر عملی را که میل داشته باشند (به شرط اینکه با قوانین موضوعه مخالفت نداشته باشد) مجازند به جا آورند، جای تردید نیست که این گونه حریت و آزادی روح انسانیت و ملکات فاضله را در انسان کشته و او را تا سرحد حیوانات تنزل داده و از تکاملی که ناموس خلقت برای آن در نظر گرفته است باز می‌دارد.

ولی اسلام چون در مرحله اول اساس تعلیمات خود را بر توحید و در مرحله دوم بر اخلاق و ملکات فاضله قرار داده است و برای عموم کارهای فردی و اجتماعی (بدون استثناء) دستوراتی داده و حدودی قائل شده است، لذا حریت به آن معنی که در تمدن جدید دیده می‌شود در آن وجود ندارد بلکه حدود دیگری برای آن در نظر گرفته است.

اما در مقابل؛ یک نوع حریت به انسان عطا کرده که دنیای وسیعی در برابر او گشوده است و آن «آزادی از قید بندگی غیرخدا است»!، این آزادی اگرچه در یک جمله خلاصه می‌شود ولی پس از دقت و بررسی مشاهده خواهد شد که معنی دامنه‌داری دارد که بسیاری از قید و بندهایی که در جهان متمدن کنونی وجود دارد از پای بشر باز می‌کند یعنی هر ملتی را از قید هر نوع استعمار و استعباد و سیادت سایر ملل آزاد ساخته و هر طبقه‌ای از طبقات اجتماع را از بند رقیت و بندگی سایر طبقات رها می‌کند و از این رو افراد و جامعه‌های قوی و ضعیف و نژادهای گوناگون را علی‌السویه از آزادی بهره‌مند ساخته است و این بزرگ‌ترین آزادی است که اسلام به بشر اعطاء نموده است. قرآن می‌گوید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ» (آل عمران، آیه ۶۴) ای اهل کتاب بیایید به‌سوی مطلبی که همه در آن اتفاق داریم؛ جز خدا را نپرستیم، هیچ چیز را شریک او قرار ندهیم و جمعی جمع دیگر را ارباب خود قرار ندهیم.

از نظر احکام و دستورات اسلام آزادی معتدلی در استفاده از مباحات و نعمت‌های خداوند و سایر مزایای زندگی قرار داده و از افراط و تفریط ممانعت نموده است، قرآن می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً» (بقره، آیه ۲۹) آنچه در زمین است برای شما آفریده است. حتی از این مرحله نیز پا را فراتر نهاده و تمام آسمان‌ها و زمین را مسخر انسان دانسته است: «وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ» (جاثیه، آیه ۱۳).

از بیانات گذشته ضمناً روشن می گردد اینکه بعضی گمان کرده‌اند که اسلام طرفدار آزادی عقیده به طور مطلق است و اجازه می‌دهد هر کس هر دینی را خواست (حتی بت‌پرستی و شرک) انتخاب کند به هیچ وجه صحیح نیست، چگونه ممکن است اسلام که شالوده‌اش بر توحید و نفی شرک است مردم را در مخالفت با اصل توحید آزاد بگذارد!؟ این یک تناقض صریح است و عیناً مانند اینست که در دنیای امروز آزادی در مخالفت با قوانین و مقرراتی که وضع شده به مردم داده شود، این معنی با وضع قرارداد آن قوانین ابداً سازش ندارد.

طرفداران این عقیده آیاتی از قبیل آیه شریفه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنْ الغَيِّ» را دستاویز خود ساخته‌اند و گمان می کنند که معنی آن اینست که قرآن هر عقیده‌ای را آزاد ساخته است، با اینکه آیه مذکور دلالتی بر منظور آن‌ها ندارد و مقصود از آن چیز دیگر است.

آیه مزبور این حقیقت را به ما می‌فهماند که چون واقعیت اسلام در سایه آیات قرآن و کلمات پیغمبر اکرم(ص) واضح و هویدا شده احتیاجی ندارد که مردم را به پذیرفتن اسلام اجبار و اکراه کند، موید این مطلب اینکه جمله «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنْ الغَيِّ» در واقع علت جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» است یعنی چون راه راست از گمراهی آشکار شده است دیگر جای اجبار و اکراه نیست.

علاوه بر این، اکراه و اجبار فقط در اعمال ظاهر و حرکات بدن تأثیر دارد، اما اعتقادات قلبی از منطقه نفوذ آن خارج است و علل دیگری دارد که از سنخ ادراکات است و محال است بدون این مقدمات، از راه اکراه و اجبار ظاهری صورت پیدا کند، در واقع جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» یک حقیقت تشریعی است که متکی به حقیقت تکوینی است، و از قبیل احکام ارشادی است، یعنی کسی را مجبور به پذیرفتن دین حق نکنید چه اینکه ممکن نیست از راه اجبار به مقصود خود برسید.

از همه گذشته این آیه شریفه مردم را دعوت به ترک تقلید در عقاید و پیروی از منطق و استدلال می کند، چه اینکه عقیده‌ای که از روی اکراه صورت می گیرد حتماً جنبه تقلیدی دارد، در هر حال این موضوع یعنی نهی از اکراه در دین غیر از مسئله آزادی افراد در انتخاب هر گونه عقیده است.

فصل سیزدهم

تاریخچه حقوق بشر در اسلام[1]

۱- عمید زنجانی، عباسعلی، مجله حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۷، سال ۱۳۷۰.

هنگامی که مفاهیم حقوق بشر را در بستر تعالیم اسلام مورد بررسی قرار می دهیم قبل از هر نوع پیش داوری باید نکاتی را به عنوان پیش‌فرض در زمینه تبیین مبانی و مفاهیم حقوقی مدنظر قرارداد زیرا که بی‌توجهی و یا بی‌اطلاعی از این پیش‌فرض‌ها و مرزبندی‌ها در بسیاری از موارد موجب گمراهی و انحراف از تعالیم واقعی اسلام می گردد. اینک به برخی از این اصول و پیش‌فرض‌ها به منظور روشن‌تر شدن موضوع بحث اشاره می‌شود.

۱- مبانی فلسفی و عقیدتی بسیاری از اصولی که به نام حقوق بشر مطرح می گردد و حتی مفاهیم برخی از این اصول از دیدگاه اسلام با آنچه که در تفکر غربی تحت همین عناوین ارائه می‌شود متفاوت و احیاناً فاقد مشترکات اصولی است[1].

۲- برای کسانی که حتی مختصر اطلاعاتی از اسلام و تاریخ آن دارند روشن است که بحث حقوق بشر از دیدگاه اسلام صرفاً یک بحث انفعالی و تطبیقی نیست و ما امروز از آن جهت به این بحث کشانده نشده‌ایم که در برابر اندیشه‌های حقوقی و سیاسی غرب تفکر مشابهی را به نام اسلام مطرح نماییم و یا صرفاً در مقایسه دو دیدگاه خود را از عقب‌ماندگی تبرئه نماییم.

اصولی چون کرامت انسان و آزادی و مساوات و برخورداری از امنیت و دفاع مشروع و تأمین اجتماعی و تعلیم و تربیت و نفی اکراه و اجبار و حمایت از حقوق زن و کودک و محرمات جامعه و احترام به مالکیت و دیگر مفاهیم حقوق طبیعی و فطری و قراردادی انسان، از مفاهیم و مقوله‌های حقوقی و سیاسی آشنا در فقه و تاریخ اسلام می‌باشد.

وقتی مباحث عمده عدالت اجتماعی و مفاهیم و ارکان تحقق امت از دیدگاه اسلامی مطرح می‌شود خود به خود این اصول و مفاهیم که امروز به حقوق بشر شهرت یافته مورد بحث قرار می گیرد.

۱- به عنوان نمونه می توان مقایسه بین دموکراسی به مفهوم غربی و آزادی بر اساس اندیشه اسلامی را در این مورد در نظر گرفت.

بدون تردید با مراجعه به نصوص اسلامی و تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع اسلامی در طول پانزده قرن می توان به وضوح به این حقیقت پی برد و وجود یک تصور و اندیشه مشخص اسلامی در زمینه مسائل حقوق بشر را دریافت و به این حقیقت پی برد که مسائل حقوق بشر چه در تئوری و چه در عمل همواره در تاریخ اسلام مطرح و مورد توجه بوده است[۱].

۳- اندیشه حقوق بشر در اسلام بر مبنای تفکر توحیدی است نه اومانیسم، آن‌گونه که در تفکر غرب دیده می‌شود. بر اساس تفکر فلسفی اسلام، انسان یک موجود خود آفریده و یا مخلوق فعل و انفعالات کور و کر طبیعت و به طور کلی یک موجود مستقل نیست. انسان مخلوق خداوند علیم و حکیم و تابع قوانین کلی آفرینش و اراده تکوینی خداوند است که در عمل نیز باید از اراده تشریعی خدا پیروی نماید ولی در عین حال، در اندیشه اسلامی، بشر در عمل آزاد است و اجبار در عمل چه از ناحیه خداوند و چه از طرف دیگر انسان ها نفی شده است و همین پیچیدگی فلسفی است که جبر تکوینی را با اختیار علیم از یک‌سو و تکلیف الهی و تکامل انسان را از سوی دیگر در صحنه زندگی فردی و اجتماعی انسان گرد آورده است و موجب گردیده که بحث حقوق بشر از پیچیدگی خاصی برخوردار گردد و مرزبندی بخش‌های فلسفی و حقوقی و سیاسی آن دشوار تلقی شود[۲].

۴- مفهوم اختیار آزادی انسان در تفکر اسلامی مطلق‌العنان بودن بشر نیست. انسان می تواند در برابر سنن آفرینش و قانونمندی حاکم بر جهان مقاومت کند و در زندگی فردی و اجتماعی از قوانین الهی سرپیچی نماید. انسان در انتخاب این دو راه که در منطق اسلام به ضلالت تعبیر شده هیچ گونه مانع و رادعی از نظر تکوینی ندارد ولی آنچه که در این وادی آزادی انسان را محدود می کند احساس مسئولیت و تکلیف است که اگر بتوان در حدود آن مناقشه نمود در اصل آن نمی‌توان خدشه‌ای وارد کرد.

۱- آیه ۷۰ سوره اسراء: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» به تنهایی می‌تواند سبقت و قدمت اندیشه حقوق بشر در اسلام را به اثبات برساند.

۲- رجوع شود به مقدمه کتاب انسان و سرنوشت نوشته استاد شهید مطهری و مقدمه کتاب جبر و اختیار تألیف علامه محمدتقی جعفری.

در تفکر اسلامی انسان آزاد ولی مسئول شناخته شده است و میزان مسئولیت انسان است که حدود آزادی او را تعیین و مشخص می‌کند[۱].

۵- اعتبار حقوق بشر و الزام‌آور بودن آن، در تصور ما بدان خاطر است که حقوق بشر جزئی از مکتب اسلام و قوانین الهی است و ایمان به این مکتب است که به حقوق بشر اعتبار می‌بخشد و آن را الزام‌آور می‌کند. به همین دلیل است که در تفکر دینی، حقوق بشر از عمق و الزام و ضمانت اجرای بیشتری برخوردار می‌گردد.

۶- همه آنچه که تحت عنوان حقوق بشر در اسلام مطرح می‌شود از احکام تاسیسی اسلام نیست، بلکه بخشی از این مفاهیم جزء احکام امضایی اسلام است که به دلیل منطقی و متناسب بودن با فطرت انسان مورد تایید قرار گرفته و از دیدگاه اسلام به عنوان حقوق الزامی بشر شناخته شده است.

۷- بر اساس دو اصل فقهی «اباحه»[۲] و «برائت»[۳] اصولاً انسان در هر نوع عملی که حکم صریحی در آن زمینه در نصوص اسلامی یافت نشود آزاد است و قلمرو این آزادی شامل صحنه‌های وسیعی از زندگی فردی و اجتماعی می‌گردد که در مقوله‌های مختلف حقوق بشر می‌تواند تأثیر مثبتی داشته باشد.

۸- در فقه اسلامی، احکام به دو دسته الزامی و غیر الزامی تقسیم می‌شود که دستورات الزامی شامل واجبات (بایدها) و محرمات (نبایدها) می‌گردد.

احکام غیرالهی که در سه نوع مستحبات و مکروهات و مباحات مطرح می‌شود و در حقیقت قلمرو آزاد زندگی بشر می‌باشد و انسان می‌تواند بر اساس این تقسیم‌بندی در خارج از قلمرو احکام الزامی (واجبات و محرمات) در انتخاب راه و شیوه زندگی آزاد

۱- رجوع شود به فقه سیاسی، ج اول از همین قلم صفحه ۵۵۲.

۲- اصل اباحه عبارت است از مباح بودن هر عملی مگر آنچه که شرع به طور معین آن را حرام شمرده است.

۳- اصل برائت عبارت است از مبرا از مسئولیت بودن هر انسان مگر آنکه تکلیف و یا جرم وی با دلیل معتبر ثابت گردد.

باشد و در این قلمرو وسیع اباحه به قانون گزاری در زمینه‌های مختلف زندگی از آن جمله حقوق بشر بپردازد و این قوانین را بر اساس اصل احترام به قراردادها به صورت قراردادی برخود و دیگران الزام‌آور سازد.

در اسلام توصیه شده است که در این قلمرو آزاد زندگی بشر که بسی فراخ تر از بخش مربوط به احکام الزامی است از محدود ساختن خود و حتی از تکلیف در به دست آوردن حکم الزامی شرعی خودداری نماید.

علی(ع) در این زمینه می‌فرماید: «و سکت عن اشیاء ولم یدعها نسیانا فلاتتکلفوها»

۹ـ یکی از منابع و ادله فقهی عقل است، عقل به مفهوم نظری و هم به معنی عملی کاربردی وسیع در استنباط احکام اسلامی دارد. این خود دلیل واضحی بر کرامت و قداست و احترام انسان در دیدگاه اسلامی است که خداوند به انسان اجازه داده است که از این حق الهی بهره‌مند گردد و دست به قانون‌گذار بزند.

۱۰ـ اسلام این حق و امتیاز بزرگ را برای بشر قائل است که اصولاً قبول دین و تسلیم به شریعت وقتی معتبر است که این امر بر اساس عقل و استدلال منطقی باشد و تبیین دین و شریعت برای انسان به مرحله قابل قبولی رسیده باشد. عقلایی بودن دین و مبانی و مفاهیم و تعالیم آن بالاترین حق و امتیاز و کرامتی است که اسلام ویژگی اعطای آن را به انسان دارد.

۱۱ـ عنصر حقوقی و سیاسی «مصلحت جامعه» در تفکر اسلامی گرچه به تئوری احکام حکومتی دولت اعتبار و مشروعیت بخشیده و بدین وسیله در موازنه حقوق و آزادی‌های فردی و اقتدارات دولت موجب افزایش اختیارات دولت گردیده است، ولی اگر دقت بیشتری در همین مسئله اصولی مبذول شود روشن می‌گردد که احکام حکومتی خود ابزار قابل اطمینانی است که دولت می‌تواند با استفاده از آن نقطه‌نظرهای کور حقوق بشر را بپوشاند، از سوی دیگر باید توجه داشت که مشروعیت حکومت و دولت از دیدگاه اسلام با آراء آزاد مردم تأمین می‌گردد.

تاریخچه حقوق بشر را در اسلام باید از دو بعد مورد مطالعه قرارداد: از بعد نظری در لابه‌لای نصوص اسلامی و سپس از نقطه نظر تاریخی در لابه‌لای تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع اسلامی گذشته و کنونی.

تئوری حقوق بشر در اسلام

برای شناخت تاریخ تئوری حقوق بشر در اسلام ناگزیر باید آن را به دو بخش زیر تقسیم و هرکدام را به طور جداگانه مورد بررسی قرارداد:

الف ـ تاریخ تکوین حقوق بشر در اسلام

ب ـ تاریخ تدوین حقوق بشر در اسلام

در مورد بخش اول باید توجه داشت که تاریخ تکوین مجموعه حقوقی اسلام با نزول آیات قرآن و گفتار پیامبر و سیره عملی و تقریرهای آن حضرت ترسیم شده است؛ لذا در این بحث کافی است ما به بخشی از آیات و احادیث مربوطه اشاره نماییم و آز آنجا که محققین شرکت کننده در سمینار در هر مورد که بحث خواهند کرد به نصوص اسلامی مربوطه اشاره خواهند نمود، لهذا ما در این بحث نیازی به استقصای همه نصوص وارد شده را نداریم و تنها به برخی از آن‌ها اکتفا می‌نمایم:

۱- حدیث «مَثَلُ الْمُؤْمِنِینَ فِی تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ؛ إِذَا اشْتَکَی مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَی لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّی» اشاره

به این نکته دارد که: اعضای جامعه با ایمان در ابراز مهر، دلسوزی و عواطف مانند یک تن‌اند که هرگاه عضوی به درد آید، دگر عضوها را نماند قرار. مفاد این حدیث موازنه ارزش فرد و جامعه است. در دیدگاه اسلام ارزش‌ها و نقش‌ها و خلاقیت‌های اجتماعی از وجود افراد متجلی می گردد و به همین دلیل رشد آن از هدف‌های اصیل و قابل توجه زندگی محسوب می‌شود ولی در عین حال ارزش و اصالت جامعه هرگز نادیده گرفته نمی‌شود.

همان قدر که فدا کردن جامعه و وحدت برای فرد و واحد به دور از عقل و منطق و در جهت تخریب ارزش هاست فدا کردن فرد در برابر جامعه و واحد در برابر وحدت نیز غیرمنطقی و موجب پایمال شدن ارزش‌ها و توقف قافله رشد انسانی است.

۲- حدیث: «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا یَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ السُّخْطُ»[۱] روشنگر بنیان اصیل وحدت و انسجام بر اساس رضایت عمومی است که پایه اساسی دموکراسی را در تفکر سیاسی اسلام تبیین می کند و بدون آن (رضایت عمومی) نظام سیاسی مشروعیت خود را از دست می‌دهد.

۳- آیه: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ»[۲] مبین این حقیقت است که در تئوری امت در دیدگاه اسلامی، فرد بر حسب ادراک وارده و اختیار خود و ایمانی که به ارزش‌های والا دارد جزئیت کل (جامعه ـ ملت ـ امت) را می‌پذیرد و خود را وقف آن و گاه فدای آن می‌سازد و این، عالی‌ترین مرحله آزادی بشر محسوب می‌شود.

۴- در جهان‌بینی اسلام حق آزادی و اختیار در همه حال برای فرد به عنوان حق غیر قابل سلب ثابت و محفوظ است می توان از آیه: «إِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاکِراً وَإِمَّا کَفُوراً»[۳] و آیه «فَمَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْیَکْفُرْ»[۴] دلیل واضحی بر این تفکر استنباط نمود.

۵- حقوق و اصالت فرد در کنار حقوق و اصالت جامعه حتی در بازگشت نهایی انسان که در عقیده معاد متجلی است نیز ظاهر می گردد: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»:[۵].

۶- گرچه مرزبندی حدود حاکمیت دولت و تعیین قلمرو دقیق حقوق و آزادی های فرد در جامعه از چنان پیچیدگی برخوردار است که در بسیاری از موارد ـ علیرغم صراحت قانون ـ

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲- سوره انبیاء، آیه ۹۲

۳- سوره انسان، آیه ۳: ما انسان را آفریدیم او در سپاسگزاری و ناسپاسی مختار است.

۴- سوره کهف آیه ۲۹: هر کس خواست ایمان بیاورد و هر که خواست کفر بورزد.

۵- سوره انعام آیه ۹۴: اکنون که تنها به سوی ما آمدید همچنان که شما را تنها آفریدیم.

در عمل تشخیص آن بسیار دشوار است ولی باید توجه داشت که مشکل تصادم و تضاد تنها اختصاص به برخورد حقوق فردی با حق حاکمیت دولت ها نیست بلکه در این ماجرا فرد در برابر فرد یا افراد نیز مطرح است.

در اسلام، در تمامی این مراحل دقیق و دشوار، به انسان به چشم: «إِنیّ جَاعِلٌ فی الْأَرْضِ خَلِیفَةً»[۱] و نیز «یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلَاقِیهِ»[۲] نگریسته شده و حقوق فردی در تمامی تنگناها محترم شمرده شده است.

۷- در اندیشه سیاسی اسلام تنها واکنش قهری فرد یا جامعه در برابر بی‌نظمی و پدیده ظلم و اختلاف نیست که احترام به حقوق آدمی را ایجاب می کند بلکه این تحمیل از آنجا نشئت می گیرد که او به نیاز خود و دیگران به تکامل اعتقاد دارد و سرنوشت متعالی انسان و کرامت ذاتی او در حد: «وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی»[۳] شناخته شده است.

۸- در تفکر اسلامی جهالت نسبت به موضع و جایگاه اصیل انسان و ارزش والای آن مایه اصلی همه بی‌عدالتی‌ها و ستم‌ها و عدم شناخت صحیح انسان از خویشتن بوده و تا انسان به شناخت صحیح از خود و دیگران نرسد نسبت به مسئولیت هایش جاهل خواهد بود. «کَفی بِالْمَرْءِ جَهْلاً اَنْ لایَعْرِفَ قَدْرَهُ»[۴].

۹- در نصوص اسلامی بر ارزش و احترام به انسان علیرغم پیرایه‌ها و طبقه‌بندی‌های عارضی تاکید شده است: «فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی اَلدِّینِ وَ إِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی اَلْخَلْقِ»[۵].

۱۰- آفرینش انسان یکسان و از طبیعت برابر برخوردار است: «الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً کَثِیراً وَنِسَاء»[۶].

۱- سوره بقره آیه ۳۰ رجوع شود به تفسیرالمیزان ج ۱ صفحه ۱۱۵.

۲- سوره انشقاق آیه ۶.

۳- سوره حجر آیه ۲۹.

۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶ ـ ۹.

۵- همان، نامه ۵۳ ـ ۹.

۶- سوره نساء آیه ۱.

۱۱- آیه: «وَ ما کانَ النّاسُ إلاّ أُمَّةً واحِدَةً فَاخْتَلَفُوا»[۱] بیانگر نفی فاصله و تبعیض‌های ناروا است.

۱۲- در دیدگاه قرآن تفاوت‌ها جنبه ارزشی ندارد بلکه صرفاً مربوط به پیچیدگی‌های نظام آفرینش و عامل معرفت رشد فکری انسان می‌باشد:

«یَا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَأُنثَی وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»[۲]

۱۳- برای نفی هر گونه تبعیض ناروا در میان انسان‌ها. پیامبر اکرم فرمود: «أیّها الناس إنّ ربّکُم واحِدٌ وَ إنّ أبَاکُم واحِدٌ کُلُکُم لآدَمَ و آدَمُ مِن تُراب»[۳]

۱۴- ارزش و جایگاه هر انسان در جامعه و در نهایت بسته به عمل اوست (قیمه: کل امرء مایحسنه و کل نفس به ما کسبت رهینه:

۱۵- اسلام امتیازطلبی‌ها بر اساس زر و زور و سایر معیارهای مادی مطرود شمرده و آن را مورد نکوهش قرارداده است «و قالوا نحن اکثر اموالا و اولاد و مانحن بمعذبین»[۴]

۱۶- در قضاوت عادلانه اسلامی حتی در نگاه کردن هم باید مساوات را مراعات کرد: «وَآسِ بَیْنَهُمْ فِی اللَحْظَةِ وَ النَّظْرَةِ»:[۵]

۱۷- میزان مساوات در اسلام حق و عدالت است: «ولیکن امر الناس عندک فی الحق سواء»[۶]. «و اعلمو ان الناس عنانا فی الحق سواء»[۷] در یک کلام: «خذسواء واعظ سواء» (وسایل ۱۲ ص).

۱- سوره یونس آیه ۱۹.

۲- سوره حجرات آیه ۱۳.

۳- تحف العقول صفحه ۲۹..

۴- سوره سبا آیه ۳۶ و ۳۵.

۵- نهج‌البلاغه نامه ۲۷ و نامه ۴۶.

۶- همان، خطبه ۵۹.

۷- همان، نامه ۷۰، بدانید مردم در چشم ما یکسان‌اند.

۱۸- قرآن امنیت را از نتایج رشد و تکامل بشر می‌داند: «وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً»[۱] و شهرامن را الگوی مدینه فاضله معرفی می کند: «وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً»:[۲]

۱۹- قدرت سیاسی در تفکر اسلامی صرفاً وسیله ای برای هموار کردن راه رشد انسان ها است نه هدف و یا وسیله سرکوب: « اللّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ اءَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي»[۳]

۲۰- مصونیت هر انسان آگاه و متعهد به راه انسانی از هر نوع تعرض، حقی است مسلم که اسلام برآن تاکید می‌ورزد: «لَا تُرَوِّعُوا الْمُسْلِمَ ، فَإِنَّ رَوْعَةَ الْمُسْلِمِ ظُلْمٌ عَظِيمٌ و من نظر الی مومن لیخیفه بها اَخذه الله عزوجل یوم لاظل الاظله»[۴].

۲۱- رسول گرامی اسلام بخش عظیمی از حقوق فردی را در این خطاب تاریخی مشخص نمود: آنجا که فرمود:

«من اهان مومنا فقد بارزنی بالحرب وسباب المومن فسوق وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ»[۵]

۲۲- در فلسفه سیاسی اسلام هدف بعثت انبیاء بازگرداندن انسان‌ها به آزادی است. «فَإِنَّ اللّهَ تَعالی بَعَثَ مُحَمَّداً» «لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ»[۶]

۱- سوره نور آیه ۵۵: سرانجام امنیت را جایگزین ترسشان می‌سازد.

۲- سوره نحل آیه ۱۱۲: خداوند آبادی امن را مثال می‌زند.

۳- نهج‌البلاغه خطبه ۱۳۱: خدایا تو میدانی که آنچه ما در اختیار گرفته‌ایم وسیله ای است برای...

۴- اصول کافی ج ۲ صفحه ۲۷۲: مسلمان را نترسانید زیرا ترساندن او ستمی بس بزرگ است هرکس که به مؤمنی نگاهی بیافکند که او را بترساند خداوند او را در روزی که جز عنایت پروردگار کارسازی نیست مجازات خواهد.

۵- سفینه البحار ج ۱ صفحه ۴۱: هرکس که مؤمنی را بترساند با من اعلام جنگ نموده است ناسزا گفتن و جنگ نمودن با او کفر است و دست درازی به مال او نافرمانی خدا است و احترام مال او مانند احترام خون او است.

۶- وسائل‌الشیعه ج ۳ صفحه ۱۴- نهج‌البلاغه خطبه ۱۵۴، خداوند پیامبر را مبعوث نمود تا بندگانش را از عبودیت دیگران آزاد سازند.

و به انسان‌هایی که کرامت خود را به خاطر نیاز از کف می‌دهند می‌گوید: «وَ لاَ تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِکَ وَ قَدْ جَعَلَکَ اَللّهُ حُرّاً»[۱].

۲۳- شعار «لاتظلمون و لاتظلمون» از اصیل‌ترین شعارهای انسان دوستانه ایست که قرآن برای ریشه‌کن نمودن مایه‌های تجاوز مطرح کرده است[۲].

۲۴- نفی اکراه از مقوله‌های حقوقی روشنی است که ضمن تحریم سلب آزادی انسان به صورت یک اصل حقوقی در محاکمات به کار گرفته می‌شود: حدیث رفع[۳] و آیه «لَا إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ»[۴].

تاریخ تدوین حقوق بشر در اسلام

با گردآوری آیات قرآن کریم در همان نخستین سال‌های نزول قرآن، اولین مرحله تدوین حقوق بشر در اسلام انجام گرفت و تبیین مسائل مربوط به حقوق بشر در مجموعه آیات الهی در ذکر حکیم گردآوری و تدوین گردید و از این رو می توان تاریخ تدوین حقوق بشر را در اسلام به دهه دوم قرن اول هجری و دهه‌های آخر قرن هفتم میلادی نسبت داد و قرآن را در مقایسه با آنچه که در غرب تحت عنوان حقوق بشر تدوین شده یکی از کهن‌ترین اسناد مدون در حقوق بشر شمرد.

با جمع آوری گفته‌ها و عملکردها و تقریرهای پیامبر اسلام(ص) و تدوین احادیث و سیره و تألیف جوامع حدیث و سیره نبوی گام دیگری به صورت وسیع‌تر در زمینه تدوین حقوق بشر در اسلام برداشته شد و مبانی و ریشه‌های حقوق بشر در لابه‌لای کتب حدیث و سیره مطرح گردید و مانند دیگر بخش های علوم اسلامی زمینه را برای بررسی و تحقیق و تحلیل اندیشمندان اسلامی فراهم آورد. قرن سوم هجری شاهد صدها کتاب و جامع و سیره‌نگاری

۱- وسائل‌الشیعه ج ۳ صفحه ۴۳ – نهج‌البلاغه نامه ۳۱، بنده دیگری مباش تو را خدا آزاد آفریده است.

۲- سوره بقره آیه ۲۷۹، نه ستم کنید و نه ستم بپذیرید.

۳- رفع عن امتی تسعه ... و عما اکرهوا علیه (از امت من نه مورد از مسئولیت‌ها وتکالیف برداشته شده و یکی از آن‌ها موردی است که فرد مورد اکراه قرار می‌گیرد.

۴- سوره بقره آیه ۲۵۶.

بوده است که با نام‌های مختلف اصول و مبانی تفکر جامع اسلام را در زمینه فرهنگ و تمدن بشری و از آن جمله حقوق بشر مطرح نموده است.

خوشبختانه اکثر این کتب و جوامع حدیثی که شامل گفته‌ها و عملکردهای پیامبر در کل مسائل اسلامی است از گزند حوادث تلخ و ویرانگر تاریخ مصون مانده‌اند و ما امروز به طور مستقیم به بخش عظیمی از این میراث گران‌بهای فرهنگی و علمی تاریخ صدر اسلام و به طور غیرمستقیم به اکثر آن‌ها دسترسی داریم.

تنقیح کتب، اصول و جوامع اولیه حدیث توسط محدثین و محققین اسلامی مرحله جدیدی را در زمینه مسائل اسلامی و از آن جمله مسائل مربوط به حقوق بشر در سیر تاریخی تدوین حقوق بشر در اسلام آغاز نمود. در این مرحله کار تقسیم‌بندی موضوعی احادیث و تبیین و طبقه‌بندی سندی روایات و در نتیجه مشکل تعارض احادیث آشکارتر و منقّح گردید.

با آغاز تدوین فقه و اخلاق (دو رشته بسیار مهم از علوم اسلامی) که شکل جامع تر آن در قرون سوم و چهارم تجلی نمود مباحث حقوق بشر در اسلام در کتاب‌های فقهی و اخلاقی این عصر همچون مبسوط شیخ طوسی به طور استدلالی مطرح و مورد نقد و تحلیل قرار گرفت.

تحولات بعدی فقه را به ویژه در قرن های هفتم و هشتم هجری می توان در کتب فقهی چون مؤلفات محقق و علامه حلی جستجو نمود و نیز در دوران شکوفایی فقه اسلامی در قرن های سیزده و چهارده هجری مسائل حقوق بشر در اسلام به صورت عمیق تر و روشن تری در لابه‌لای طبقه‌بندی و موضوع‌بندی سنتی فقه در مباحث سیاسی فقه عنوان گردید[۱].

در عصر ما فقهایی بزرگ چون حضرت امام خمینی(ره) گام های بلندی در گشودن راه های جدید در بینش فقهی برداشتند که ضمن وارد کردن مقوله‌های عرفانی در شخصیت و ارزش انسان به قلمرو مباحث فقهی حقوق بشر اصولاً با تکیه به دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد، افق های جدیدی را برای صاحب‌نظران در برداشت از نصوص اسلامی متناسب با انسان معاصر باز نمودند[۲].

۱- رجوع شود به فقه سیاسی از همین قلم ج ۲ صفحه ۵.

۲- همان: صفحه ۶۵.

تحول حقوق بشر در تاریخ اسلام

مطالعه تحولات حقوق بشر در صدر اسلام، در دوران حیات پیامبر اسلام، در حقیقت نشانگر یک انقلاب سیاسی و ارزشی در زمینه مسائل حقوق بشر می‌باشد.

احترامی که پیامبر به عنوان شخصیت برتر الهی و مقام رسمی سیاسی برای انسان‌ها از هر عقیده و رنگ و طبقه اجتماعی قائل بود و شخصیتی که به زنان داد و اعمال جاهلیت را در زمینه‌های تحقیر و تبعیض و ستم نسبت به انسان‌های محروم تقبیح نمود در تاریخ بشر کم نظیر است.

وقتی پیامبر در برابر جنازه یک یهودی از جا بلند می‌شود و با یهودیان و مسیحیان متحد و با قبول پیوستن آن‌ها به جامعه اسلامی وحدت ملی را پایه‌ریزی می‌کند و زنده به گور کردن دختران را به عنوان یکی از زشت‌ترین صورت‌های تحقیر بشر مورد تقبیح قرار می‌دهد و یاران خود را به آزادگی و اظهارنظر حتی در برابر نقطه نظرات خود تشویق می‌کند و نشستن ساده و بدون نشانه در حلقه یارانش را بر تکیه بر مقام و اریکه قدرت ترجیح می‌دهد، تصویری از تعالی حقوق بشر را در تاریخ تاریک و سراسر ستم عصر خود ترسیم می‌کند.

یاران پیامبر که تربیت شده این مکتب بودند هر کدام الگویی از این تصور و تصویر بودند. در این میان علی(ع) بیش از هر شخصیت اسلامی دیگر در این زمینه سختگیر و روشنگر بود.

از آنجا که جز اختصار در کلام راه دیگری وجود ندارد کافی است به فرازهایی از رفتار سیاسی امام در برخورد قضائی با خصم خود در دادگاه عدل اسلامی و نفی تبعیض های ناشی از انتساب به پیامبر و قریش و نیز به دستور اکیدی که آن حضرت برای نصرانی پیرمرد سائل صادر فرمود که از بیت‌المال برایش جیره تعیین کنند توجه شود.

علی(ع) حتی امتیازاتی چون حضور در جبهه های بدر و حنین را در تقسیم مزایای اجتماعی مردود شمرد و از شکل گیری عوامل فشار که به دنبال کسب امتیازات بودند ممانعت نمود و رضایت مصلحت عمومی را اساس حکومت و مظهر اراده الهی برشمرد و تا لحظه آخرین عمر پربرکت خود از حقوق انسان‌ها و آزادگی ایشان دفاع و حمایت نمود.

متأسفانه در دوران خلافت امویان نظام طبقاتی و اندیشه امتیازطلبی و انحصارجویی ابتدا از طریق تحریف ارزش های اسلامی و سپس به اتکاء قدرت مالی، نظامی و سیاسی در مناطق، به دور از معارف اصیل اسلامی، جایگزین مساوات و آزادگی و احترام به حقوق انسان‌ها گردید و از این خط اصیل اسلامی منحرف شد و بسیاری از ارزش‌های اسلامی در زمینه حقوق بشر مورد تحریف قرار گرفت.

بنی‌العباس که ابتدا برای مبارزه با انحصارطلبی و رفتار ضد بشری امویان برخاسته بودند سرانجام به دلیل ماهیت عوامل مؤثر در انتقال قدرت به گروه اجتماعی جدید، عباسیان نیز به همان راه اسلاف خود کشانده شدند و این‌بار با شیوه‌ای دیگر، ارزش‌های اسلامی تحریف شد و تبعیض و بی‌احترامی و تحقیر به انسان‌ها به صورتی شدیدتر از گذشته اعمال گردید.

اگر بنی‌امیه بنا بر اصل خرافاتی برتری نژادی دست به نقض حقوق بشر زدند، بنی‌العباس بر این تصور که چون از خاندان پیامبرند خود را گروه ممتاز و برتر و صاحب امتیاز شمردند و از این رهگذر برای توجیه رفتار غیرانسانی و ضد اسلامی خود به نوعی دیگر از تحریف ارزش‌های اسلامی دست یازیدند[۱].

بررسی جنبش‌ها و قیام‌های سیاسی و مسلحانه‌ای که در این دو دوره از تاریخ اسلامی رخ داده است نشان می‌دهد که انگیزه بسیاری از این تحولات ریشه در تبعیض و تحقیر و تضییع حقوق اساسی افراد و ارزش‌های اسلامی مربوط به این حقوق دارد[۲].

در دوران امپراتوری عثمانی گرچه زیر پا گذاردن حقوق و آزادی‌های اساسی ملت‌های مسلمان و نیز غیرمسلمان به امتیاز نژادی و امتیاز مذهبی کمتر ارتباط پیدا می کند، ولی اینان نیز مانند اسلاف اموی و عباسی خود تبعیض ها و تحقیرها و ستم ها و تضییع حقوق انسان های تحت حکومت خود را زیر پوشش برخی از ارزش های اسلامی مانند جهاد و ایجاد پان اسلامیسم انجام دادند و با ملت‌ها و قبائل غیر ترک و ملت‌های غیرمسلمان رفتاری تحقیرآمیز و مبتنی بر تبعیض داشتند.

۱- رجوع شود به انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن از همین قلم صفحه ۱۴۶ چاپ دوم.

۲- همان: صفحه ۱۲۴.

تصویر خشن و غیر عادلانه و نقض حقوق بشری که ترک‌های عثمانی از اسلام در دوران حکومت مستبدانه خود ارائه دادند سال‌های متمادی موجب گردید که اسلام در اندیشه غربیان در شکل یک تهاجم نظامی بی‌رحمانه و رفتار خشونت‌آمیز و تحقیر بشری تصور شود و تز «اسلام با شمشیر، پیشرفت کرده است» در اذهان آن‌ها رسوخ نماید.

تا آنجا که بسیاری از روشنفکران و نویسندگان مسلمان برای شستشوی ذهنی غربیان و از میان بردن این ذهنیت غلط ناگزیر شدند راه افراط پیموده، دیگر اصول سیاسی اسلامی چون جهاد و نفی رکون و نفی سبیل و نظایر آن را مردود شمرده و اسلام را در پوششی از تسلیم و سازش ارائه دهند.

در دو قرن اخیر با کمال تأسف نفوذ استعمار غربی اکثر مسلمانان را از هویت اسلامی بیگانه و آنان را به گرایش های تجددطلبانه و معنی نادرست روشنفکری و رفتار و تفکر غیر مسئولانه لائیک سوق داد و در حقیقت در قرن اخیر مسلمانان نه به درستی راه و رسم اسلامی را در زمینه احترام به حقوق بشر داشته‌اند و نه رفتار کاملاً غربی را اعمال کرده‌اند[۱].

هنگامی که امروز قوانین اساسی کشورهای اسلامی را در زمینه حقوق بشر و رفتارهای سیاسی را در این کشورها در زمینه حقوق اساسی و آزادی های فردی مورد مطالعه قرار می‌دهیم، آثاری از گرایش‌های شعاری به اندیشه غرب در زمینه حقوق بشر را می‌یابیم ولی بیگانگی از هویت اسلامی و دوری از ارزش‌های والای اسلامی در زمینه حقوق بشر آن‌ها را به بی‌مایگی و تضاد گفته و عمل کشانیده است.

تنها حادثه‌ای که در این عصر، قابل ذکر است تدوین حقوق بشر اسلامی است که اعضاء سازمان کنفرانس اسلامی در سال جاری به آن دست یافته و تصویری نه چندان دور از واقعیت‌های اسلامی از حقوق بشر را در یک میثاق بین‌المللی اسلامی ارائه داده است.

به اعتقاد ما قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بلندترین گام را در تصویر حقوق بشر در اسلام برداشته و در یک فصل جداگانه تحت عنوان حقوق ملت در بیش از ۲۴ اصل، مسائل حقوق و آزادی‌های اساسی را برشمرده است.

۱- رجوع شود به فقه سیاسی از همین قلم ج ۱ صفحه ۵۳۶.

جمهوری اسلامی ایران بر اساس چنین قانون اساسی به ویژه اصل‌های ۱۳ و ۱۴ رفتار انسان دوستانه و مبتنی بر احترام به حقوق بشر را نسبت به همه اقشار ملت اعم از اقلیت‌های دینی و سیاسی در پیش گرفته است که در مقایسه با دیگر دولت‌ها به ویژه کشورهای اسلامی، از امتیازات چشم‌گیری برخوردار بوده است. جهان برخی از این حقایق را علی‌رغم تبلیغات سهمگین رسانه‌های گروهی صهیونیستی بین‌المللی در گزارش گالیندوپل نماینده ویژه سازمان ملل متحد مشاهده نمود[1].

در پایان این بحث فشرده لازم به تذکر است که بحث داغ حقوق بشر را در محافل سیاسی جهان نباید جدی گرفت، همان‌طور که شعار صلح برای شرق کمونیست یک حربه سیاسی است، شعار حقوق بشر نیز برای آمریکا و غرب چیزی جز یک چماق برای سرکوب مخالفین به ویژه دولت‌هایی که منافع استعماری آن‌ها را به خطر می‌اندازند نیست و به همین دلیل است که لیست کشورهای ناقض حقوق بشر همواره در حال محو و اثبات است و چنان کش‌دار است که گاه میش به جای گرگ و گرگ به جای میش در این لیست ارائه می‌گردد.

۱- همان: صفحه ۳۲۷.

فصل چهاردهم

مبانی و مزایای حقوق بشر در اسلام[1]

۱- مقاله حاضر گزیده‌ای است از کتاب «اسلام و حقوق بشر» نوشته مارسل بوازار، ترجمه آقای دکتر محسن مؤیدی نشر در دفتر نشر فرهنگ اسلامی دی ماه ۱۳۵۸ که این مقاله در شماره ۳۲ مجله پیام حوزه سال ۱۳۸۰ توسط آقای علی ربانی گلپایگانی به چاپ رسیده است. هرچند مؤلف این اثر فقیه نیست اما به دلیل اینکه دیدگاه یک اسلام‌شناس غربی را راجع به حقوق بشر مطرح می‌نماید در جای خود قابل توجه می‌باشد.

در میان موجوداتی که در جهان طبیعت زندگی می‌کنند، انسان از ویژگی‌هایی برخوردار است که مقام او را از دیگر موجودات ممتاز نموده است. ریشه این ویژگی ها و امتیازات این است که او گذشته از حیات طبیعی و غریزی، از حیات روحانی و عقلی نیز برخوردار است. حیات روحانی و عقلانی انسان بعد اصیل و بنیادین شخصیت انسان را تشکیل می‌دهد. این بعد از حیات و شخصیت انسان در قلمرو قدرت و اختیار او قرار دارد و او می‌تواند در چگونگی شکل گرفتن و فعلیت‌یافتن آن تأثیرگذار باشد.

از سوی دیگر، حیات آدمی در عرصه اجتماع، می تواند قوام و دوام داشته باشد. زندگی فردی اگر هم امکان‌پذیر باشد، اما قطعاً رشد و تکامل انسان در پرتو زندگی اجتماعی امکان‌پذیر خواهد بود.

زندگی اجتماعی زمینه‌ساز برخورد منافع و مقاصد مختلف و متعارضی نیز هست، و چه بسا غریزه خودخواهی و منفعت‌جویی انسان‌ها، سبب تعدی به حریم و حقوق یکدیگر شود. چنان‌که شواهد تاریخی این واقعیت تاریخ را تایید می کند. از این رو، حق با مسئولیت و تکلیف ملازمه دارد. مسئولیت و تکلیف ضامن اجرای حقوق بشر خواهد بود. این امر بشر را به وضع قوانینی که بیانگر حقوق و تکالیف افراد جامعه نسبت به یکدیگر باشد، وادار کرده است. بدین‌جهت پیوسته در جوامع بشری قوانین و مقرراتی (ساده یا پیچیده) وجود داشته است.

این نیاز بشری سبب شده است که خداوند علیم و حکیم به حکم آن که بشر را برای رسیدن به غایت و کمال مطلوبش آفریده است، برای آن که راه درست رسیدن به این مقصود را بداند، و حدود تکالیف و حقوق خود را به خوبی بشناسد، قوانین و مقرراتی را برای او تشریع و توسط پیامبران و رسولان خود به بشر ابلاغ کرده است. البته، قوانین و مقررات الهی در حقوق و تکالیف اجتماعی منحصر نمی گردد، چرا که ایشان گذشته از بعد حیات اجتماعی و ارتباط با همنوعان خود، با آفریدگار خویش و جهانی که در آن

زندگی می کند و با وجود خویش نیز ارتباط دارد، و در این حوزه‌ها نیز مسئولیت‌هایی را بر دوش دارد که با عملی ساختن آن‌ها می‌تواند راه کمال و سعادت را بپوید. بدین‌جهت، پیامبران الهی همان‌گونه که بشر را به قسط و عدل اجتماعی فرا خوانده‌اند، به پرستش خداوند نیز دعوت کرده‌اند، و مسئولیت‌های اخلاقی او را یادآور شده‌اند.

شکی نیست که دیدگاه مکاتب و افراد نسبت به حقوق و مسئولیت های بشر، با توجه به نوع جهان‌بینی آن‌ها متفاوت خواهد بود. این مطلب که ایشان از چه حقوقی برخوردار است، و چه مسئولیت‌هایی بر دوشش دارد بستگی به این دارد که انسان چیست؟ و از چه ابعاد وجودی برخوردار است؟ و برای چه هدف و مقصودی آفریده شده است؟ از این‌رو، قوانینی که مکاتب مادی یا سکولار درباره حقوق و تکالیف بشر وضع کرده و می کند، با قوانین الهی در این‌باره متفاوت و احیاناً متعارض خواهد بود.

از آن‌جا که جهان‌بینی الهی از منظری بالا و والا به انسان و جهان می‌نگرد و همه ابعاد و زوایای وجود او را در نظر می گیرد. باید گفت: که قوانین الهی، کامل‌ترین قوانین است و در نتیجه مرزهای حقوق و تکالیف بشر را کامل تر از هر مکتب و آیین دیگری بیان نموده است.

«وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ»[1]

دین اسلام کامل ترین دین و آیین آسمانی است، بدین‌جهت آخرین دین و شریعت الهی نیز می باشد. چنان که پیامبر اکرم(ص) آخرین پیامبر است و پس از او نه پیامبری برانگیخته خواهد شد و نه شریعتی جدید برای بشر نازل خواهد شد. خداوند قرآن کریم را تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی پیشین و نیز مهیمن بر آن‌ها می‌داند، چنان که می‌فرماید: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ»[2]

«یعنی قرآن کریم کتابی آسمانی است که حقانیت کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق می کند و نسبت به آن‌ها مهیمن و مراقب است، و کاستی‌های آن‌ها را جبران می کند. آن

۱- سوره مائده، آیه ۵۰.

۲- سوره مائده، آیه ۴۸.

کتاب‌ها نسبت به زمان خود کامل‌ترین آیین هدایت بودند و اما نسبت به زمان حاضر و قرن‌های آینده تا پایان جهان، به کتاب آسمانی کامل‌تری نیاز است که گذشت زمان بر آن تأثیر نگذارد و همه قواعد و اصول هدایت بشر را در برداشته باشد»

بر این اساس، قرآن کریم که خوشبختانه از تحریف لفظی (اعم از کاهش و افزایش) مصون مانده است، استوارترین منشور الهی برای تبیین حقوق بشر و تکالیف و مسئولیت‌های او است و جای تأسف است که تدوین کنندگان اعلامیه‌های حقوق بشر در جهان غرب از این سرچشمه زلال هدایت بهره نگرفته و به تفکر، اندیشه و دانش محدود بشری بسنده کرده‌اند. با آن‌که برتری قوانین اسلامی در عرصه حقوق و مسئولیت‌های بشری نسبت به قوانین بشری که در جهان غرب تدوین گردیده است، مورد توجه عده‌ای از متفکران و حقوق دانان منصف غربی بوده است. یکی از این متفکران «مارسل بوازار» است که در کتاب «اسلام و حقوق بشر» این حقیقت را با تاکید و شهامت تحسین برانگیزی بیان کرده است. مقاله حاضر برگزیده‌ای از نظریه‌های نامبرده درباره مبانی و مزایای حقوق بشر در اسلام است. از آن‌جا که در عصر ما بحث حقوق بشر از جاذبه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و برخی از نویسندگان مسلمان که آشنایی کافی با مبانی حقوق اسلامی ندارند، و از طرفی، مرعوب تفکر و فرهنگ غربی می باشند، چنین پنداشته‌اند که برای رسیدن به جامعه‌ای آرمانی راهی جز تبعیت از قوانین غربی وجود ندارد و نظام حقوقی اسلام پاسخ گوی نیازهای حقوقی بشر جدید نیست. مطالعه دیدگاه متفکران چون بوازار در این باره می‌تواند سودمند و راه‌گشا باشد. چرا که:

خوش‌تر آن باشد که وصف دلبران گفته آید در زبان دیگران

دیدگاه دانشمندانی چون آقای بوازار ناپختگی و ناسپاسی آن دسته از نویسندگان مسلمان که گفته‌اند:

اسلام بیش از آن که به حقوق بشر بپردازد، به تکالیف بشر پرداخته است، و پیش از آن که انسان را صاحب حق بداند، او را مکلف می شناسد و جایگاه حقوق بشر در تعالیم اسلامی اندک بوده و با حقوق بشر جدید در دنیای غرب قابل مقایسه یا رقابت نیست، را آشکار می‌سازد.

با این امید که این نوشتار برای خوانندگان گرامی سودمند باشد، عنان قلم را به آقای بوازار می‌سپاریم.

بینش توحیدی اسلامی

از دیدگاه اسلام خدا موجودی مطلق، با قدرت کامله و مشیّت ازلی است. تجرد الهی، او را از تمامی کائنات ممتاز می سازد، اعتقاد به ذات برتر لایتناهی، ازلی و ابدی، که زندگی هر مسلمان را در خود گرفته و غالباً بر زبان ها جاری است، به هیچ‌وجه بدان معنا نیست که رابطه با خدا و توسل به او را دشوار کند. قرآن مانند کتب آسمانی پیش از خود، حجاب چهره جان را به یک سو می افکند و آدمی را با خدا مرتبط می سازد. خلقت انسان بنا بر مشیّت الهی به گونه‌ای است که توانایی ادراک مفهوم وجود مطلق را واجد است.

برداشت اسلام از وجود خدا در رابطه با انسان، علی‌الاصول با اعتقاد مسیحیت که عیسی را پسر خدا پنداشته و روح خدا را در کالبد آدمی، از راه حلول و از طریق تغمید وارد ساخته است، تفاوتی آشکار دارد. هیچ فرد مسلمانی در وجود خود این جرئت را احساس نمی کند که یک‌باره شریک خدا گردد. او پرتوی از عظمت الهی را در درون خوذ احساس می کند. پیروان مسیحیت با پذیرش حلول، امیدوارند به سعادت ابدی نائل شوند و با تشبه به خدا، به قداست و عشق ازلی متصف گردند. پیروان اسلام، با وجودی که به تجربه‌ای از وجود زنده و ابدی، بنا بر تعالیم قرآن، دست یافته‌اند، در مسئله رابطه خدا با انسان، با مسیحیت هم داستان نیستند.

مسلمانان خود را از شناسایی ذات و حقیقت خدا ناتوان می‌دانند و بنا به توصیه پیامبر(ص) به جای تفکر در ذات خدا، در صفات او می‌اندیشند.

شمار این صفات نود و نه است که «اسماءالحسنی» نامیده می شوند. به طور کلی اطلاق این اسامی به واجب‌الوجود، بی‌پایانی و عظمت خدا را توصیف می کند و در حقیقت خدا مصداق کامل این صفات است و عظمت او در پایه‌ای است که مثل و نظیری برای او متصور نیست.

به اعتقاد مسلمانان، عظمت مطلق خداوند عنایت و رحمت او را به بندگان منع نمی کند. رحمت الهی شامل حال همه انسان‌هاست. شناخت رحمت الهی با معرفت به قدرت کامله او مرتبط است. توجه به این نکته و درک این ارتباط است که اسلام را نسبت به سایر ادیان امتیاز می‌بخشد و چهره یک مسلمان را به روشنی تصویر می کند.

تقدیر و اختیار

مسئله تقدیر در کلیه ادیان توحیدی مطرح شده و اختصاص به اسلام ندارد. با این حال از تعمق در آیات قرآن بدین نتیجه می رسیم که دین اسلام درباره آزادی و مسئولیت کامل بشر اصرار ورزیده و قاطعانه از این حق دفاع کرده است. بنابراین، عملاً مسئله تقدیر به صورت مطلق در این دیانت مصداق ندارد. قبول دخالت تقدیر در رفتار روزمره فرد مسلمان به دشواری‌هایی منجر می‌شود. واژه تقدیر که در ابتدا (با توجه به آزادی بشر) مورد قبول عقل نیست، با این حال، از دیدگاه دیانت، انگیزه اصلی شمول رحمت الهی در حق انسان است. از این‌رو، در اسلام تا حدودی پذیرفته شده است.

در قرون اولیه اسلام، مسئله قضا و قدر، منشأ بحث و گفت وگوی بسیار بوده است. در این بحث‌ها انگیزه‌های سیاسی نیز غالباً وارد شده است. بعضی از خلفا نیز در قبول تأثیر قضا و قدر و رد عقاید فلاسفه عقلی مذهب، اصرار ورزیده‌اند. تا بدین‌وسیله حاکمیت خود را بر مسلمین به گردن مشیّت الهی بیندازند و به حکومت ظالمانه خود ادامه دهند.

بدون شک، دلایلی که متکلمان له یا علیه قضا و قدر در آثار خود ذکر کرده اند، نخستین شالوده بنیان تفکر، مبنی بر عقل و استدلال در فرهنگ اسلامی بوده است.

بررسی رویدادهای تاریخی، تا حدودی قادر است گرایش مسلمین به قبول نظریه قضا و قدر را در دوره هایی از تاریخ، توجیه کند و دلایل چشم پوشی پژوهندگان غرب در شناخت مظاهر تمدن و فرهنگ اسلامی و اصرار ورزیدن در انتساب عقیده جبر و تقدیر به اسلام را باز شناسد. امروزه اهل سنت بر این عقیده‌اند که وقوع تمام اتفاقات و حوادث

عالم، منبعث از اراده و مشیّت الهی است. هیچ حادثه‌ای در جهان روی نمی‌دهد مگر آن که قبلاً در لوح محفوظ ثبت‌شده است.

خداوند بشر را به ایمان و اطاعت و عمل صالح دستور می‌دهد. از سوی دیگر سرپیچی از دستورات الهی، شرارت و بی‌ایمانی مخلوق، بنا بر مشیّت خداست. با این همه، شر مستقیماً از اراده خدا سر نمی‌زند، چون با مصلحت انسان سازگار نیست، بلکه عامل ارتکاب شر، وسوسه است. آن که عقیده دارد خداوند از معاصی آدمی خشمگین نمی‌شود، بی‌گمان مشرک است، همه اعمال آینده بشر از ازل در علم خداوند پیش‌بینی شده است و هر که جز این پندارد، علم الهی را انکار کرده است.

در قرآن آیات بسیاری در مسئولیت و مجازات انسان و آزادی او در گزینش خیر و شر، وجود دارد، زیرا اگر جز این باشد، مجازات انسانی که در رفتار خود مجبور است، خلاف عدالت الهی خواهد بود. علاوه بر این خداوند در مکتب اسلام، به عدالت متصف است.

با این که تقدیر در برابر عقل قرار دارد و مشیّت الهی در نظام خلقت مؤثر است، با این وجود خداوند راه راست را به انسان‌ها می‌شناساند تا مطابق عقل و وجدان خود رفتار کنند. بنابراین، آزادی انسان، اختیار اموری است که قرآن آن را تایید کرده باشد و نظیر سایر موجودات تابع قانون جبرگرایی نیست. هر انسانی مسئول عمل خویش است و در صورت ارتکاب گناه و انتخاب بدی‌ها، روز قیامت بازخواست و مجازات می‌شود. خداوند دارای آزادی مطلق است و آزادی انسان پرتوی از آزادی او است.

دیانت اسلام، بین مشیّت الهی و مسئولیت انسان (بر مبنای خردمندی و آزادی) هماهنگی به وجود آورده است. خداوند در آیات ۳۸ و ۳۹ سوره نجم می‌فرماید:

«أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

«برنخواهد داشت هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را، و نرسد آدمی را مگر آن چه به جا آورده است».

انسان در نگاه اسلام

قرآن درباره هیچ موضوعی بیش‌تر از انسان گفت‌وگو نکرده است. انسان را دارای روح غیرمادی و برخوردار از سعادت ابدی به معنای واقعی کلمه معرفی کرده است. در حقیقت، هویت انسان و سرنوشت پس از مرگ او را «روح» تعیین می کند. از دیدگاه اسلام، روح، واقعیتی است ناشناخته و وصف‌ناپذیر.

«یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلاً»[۱]

«می‌پرسند تو را از روح، بگو روح از فرمان پروردگار من است و شما را نداده‌اند از علم، مگر اندکی»

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ»[۲]

«انسان با وجود ضعف به نیکوترین صورتی آفریده شده است»

داستان آفرینش آدم، پدر انسانیت روشنگر مقام والای آدمی است، او مستقیماً با اراده خدا، از گل ساخته شده و سپس در آن «روح» دمیده شده است. از این داستان، رمز دوگانگی تن و جان آدمی را می‌توان دریافت:

روان متعالی او، که به سوی خدا رهسپار است و طبیعت مادی او، که در چنگال وسوسه گناه گرفتار آمده است: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً»[۳] گرامی داشتیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشان را در بیابان و دریا و روزی دادیم ایشان را از پاکیزه‌ها و برتری دادیم ایشان را بر بسیاری از آن چه آفریده‌ایم برتری دادنی.

قرآن، به انسان‌ها، ارزشی والاتر از فرشتگان می‌بخشد، با این همه عنصر نخستین خلقت آدمی را خاک قرار داده است تا با وقوف به این حقیقت، از خودپرستی و غرور، دوری گزینند.

۱- سوره اسراء، آیه ۸۵

۲- سوره تین، آیه ۴.

۳- سوره اسراء، آیه ۷۰.

نافرمانی آدم، موجب گردید که از بهشت بیرون رانده شود. در باب انگیزه خروج آدم و حوا از بهشت، مفسران تعبیرات مختلفی کرده‌اند، ولی قدر مسلم، بیرون راندن آن‌ها به خاطر سرپیچی از فرمان خدا بوده نه بدان‌گونه که بعضی پنداشته اند به علت چشیدن میوه درخت ادراک (معرفت) زیرا مطابق آیات قرآن، خداوند هرگز با علاقه و اشتیاق ایشان به معرفت اشیا نه تنها مخالفتی ندارد، بلکه پیوسته آدمی را به علم آموزی و تفکر تشویق می‌کند.

اسلام، اندیشه سقوط اخلاقی آدم در برابر تعرض شیطان و در نتیجه انحطاط اخلاقی انسانیت را، برخلاف نظر ادیان مسیحیت و یهود، مردود می‌شمرد. آنچه که انسانیت را توجیه می‌کند، حیات اخلاقی انسان‌هاست.

از دیدگاه اسلام، انسان موجود تیره‌بختی که تنها با لطف معجزه‌آسای خدا از مهلکه نجات یابد، تلقی نمی‌شود، بلکه انسان موجود خردمندی است که از آزادی و اختیار بهره‌مند است و توانایی شناخت نیک و بد را داراست. او مسئول سرنوشت خویش است و در برابر قانون الهی قرار دارد تا رفتار خود را با دستورات آن هماهنگ سازد.

اسلام به انسان مقام «خلیفةاللهی» بخشیده و به او توانایی و شایستگی ویژه‌ای (نسبت به سایر موجودات عالم) ارزانی داشته است. از دیدگاه قرآن، ایشان مظهر لطف و رحمت الهی در این عالم است. در حدیث قدسی، خداوند فرموده است:

«من گنجی پنهان بودم که می‌خواستم خود را آشکار سازم، از این رو بشر را آفریدم تا همگان مرا بشناسند»

بنا بر مفاد این حدیث، خداوند بشر را آفرید تا خود را به جهانیان معرفی کند.

تصوف (عرفان) اسلامی بر مبنای این حدیث پدید آمده و گسترش یافته است. انسان کامل، عالم اصغری است که از درخشش عالم اکبر ظهور یافته، از این رو، نماینده خدا در این جهان خاکی است. وجود او، مظهر وجود مطلق است. این خویشاوندی بدان‌گونه که مسیحیت باور دارد، انسان را با وجود مطلق، متحد نمی‌سازد، تنها پرتوی از آن مبدأ بر او تابیده است؛ انسان نشانه‌ای از آن ذات و حقیقت ناشناختنی است.

آفرینش انسان، غایت و مقصودی در خود پنهان دارد و از سر بیهودگی صورت نگرفته است. مقصود از خلقت انسان، سیر تکاملی روح است. موضوع بهشت و دوزخ و مجازات و پاداش در اسلام، به کلی برای تحقق این منظور و حصول این مقصود است، و این، همان خصوصیتی است که دین اسلام را نسبت به سایر ادیان ممتاز می‌سازد. قرآن نموداری از انسان برتر را به پیروان خود ارائه می‌دهد تا به مدد اندیشه و رفتار، بدان برتری دست یابند. همگی تدابیر اسلام در مورد بشر نظیر: اصل بیم و امید، پاداش و مجازات، به خاطر بالا بردن مقام انسان صورت می‌گیرد. حتی ترس از خدا به خاطر ایجاد اضطراب در دل‌ها نیست، بلکه هشداری است به انسان تا به خلافت الهی خود بیندیشد، مسئولیت خود را احساس کند و نیک و بد را بازشناسد.

اسلام می‌کوشد تا بین فضیلت انسان در مقام جانشین خدا در زمین، و خلقت خاکی و بی‌مقدار او، که موضوع بحث و مجادله فراوان فلاسفه است، نوعی سازش و هماهنگی به وجود آورد. بدین منظور بدی‌ها و ندانم کاری‌های بشر را امور عدمی می‌داند. نقص، فقدان کمال است و زشتی، فقدان زیبایی. بنابراین، انسان برای نیل به کمال انسانیت و خداگونه شدن، باید جنبه‌های مثبت وجود خود را تکامل بخشد؛ زیرا کمبودها از ارزش انسانی او خواهد کاست.

از دیدگاه اسلام (برخلاف دو دیانت یکتاپرست دیگر، که در پی ریزی فلسفه سنتی مغرب‌زمین سهیم بوده اند) انسان و سایر مخلوقات، صفت و حالت واجب‌الوجود تلقی نمی‌شوند، روح خدا در پیکر مسیح حلول نکرده و او فرزند خدا نیست. انسان‌ها در رابطه با خدا و مزیت‌های دیگر، برابر آفریده شده‌اند و این عقیده که خداوند، به بعضی انسان‌ها مقام فوق بشری بخشیده مورد قبول قرآن نیست. اسلام علاوه بر آن که در ذات و صفات واجب‌الوجود با ادیان الهی پیش از خود اختلاف نظر دارد، در طریق وصول الی‌الله نیز با آن مذاهب هماهنگ و هم داستان نیست. هر فرد مسلمان با عبادت و پرهیزگاری و اطاعت از دستورات قرآن که از وحی الهی سرچشمه گرفته است، خواهد توانست به خدا تقرب جوید و این تقرب به افراد برگزیده و ممتاز، اختصاصی ندارد. خدای اسلام به همه انسان ها یکسان می‌نگرد و همگان از عنایت و رحمت واسعه او بهره‌مندند.

اخلاق اسلامی

مکتب اسلام به جنبه‌های روحانی انسان بیش‌تر از خصوصیات غریزی و جنسی او اهمیت می‌دهد و زندگی بهتر را در ارضای شهوات و تسکین غرایز به هر صورت نمی‌داند. بر پایه این اعتقاد و پیوند ماده و معنا، تن و جان، عقل و غریزه، اسلام توانسته است بعد تازه‌ای به تعریف انسانیت بدهد و بشر را موجودی بداند که مهم‌ترین امتیاز او نسبت به سایر جانوران، نگه‌داری تعادل بین نیروهای فعال وجود اوست. این حالت اعتدال را اطاعت از اوامر و نواهی پیامبر اسلام(ص) فراهم می‌آورد.

اسلام به عنوان یک دین آسمانی در خیلی از موارد، سیستم فکری و اخلاقی مهمی را ارائه داده که به مراتب از ایدئولوژی‌های مغرب‌زمین کامل‌تر و عملی‌تر است. در مقام مقایسه با ایدئولوژی‌های فلسفی مغرب‌زمین که غالباً غیرعملی و خیال‌پردازانه است، دیانت اسلام از اصول اخلاقی بشر دوستانه و متکی بر وحی الهی پیروی می‌کند که بر رهنمودهای عملی استوار است و نظم جامعه بشری را بیش‌تر از رهنمودهای فیلسوفان تضمین می‌کند.

اسلام، دین عقل و اندیشه، و در عین حال اخلاق و فضیلت است و این امتیاز باعث شده است که مسلمانان دین خود را کامل ترین ادیان بدانند. اسلام، در عین این که به دخالت عقل در رفتار آدمی بسیار اهمیت می‌دهد، او را به تحول اخلاقی ویژه‌ای وا می‌دارد که محبت نسبت به غیر، پس از پرستش خدا، به صورت ارزنده‌ترین و عالی‌ترین عشق زندگانی او تجلی می‌کند.

نظام اسلامی، به طور کلی بر پایه تعادل نیروها استوار است. خدای قرآن، موجود برتر و یگانه و جاویدانی است که از یک‌سو دارای قدرت کامل و عدالت مطلق، و از سوی دیگر به صفت رحمت و رأفت، از خدای سایر ادیان ممتاز است. بر پایه این اعتقاد است که مسلمانان در قرآن، امت وسط و جامعه متعادل معرفی شده است و فضیلت در فرهنگ اسلامی، عبارت از تعادل و هماهنگی است. در فلسفه کلی اسلام، اعتدال و میانه‌روی در همه امور، یک اصل بنیادی و اساسی است.

هدف دین اسلام، ایجاد هماهنگی بین ماده و معنا، تن و جان، حقیقت و واقعیت است. اسلام، تحولی در جهان پدید می‌آورد که گرایش‌های مادی انسان با انگیزه‌های معنوی و روحانی درهم می‌آمیزند و تعادلی در رفتار آدمی روی می‌دهد. خردگرایی انسان با اشراق و شهود، خودخواهی او با غیرخواهی و عشق درهم می آمیزد و از این آمیزش است که عدالت، بر شالوده احسان تجلی می‌کند.

در منطق محکم اسلام، عدالت و رأفت مقصد اعلای انسانیت است که برای رسیدن به آن، در اخلاق اسلامی به کار بستن هر دو با هم توصیه شده و نمی‌توان رأفت بدون عدالت، یا عدالت بدون رأفت را اختیار کرد. این شیوه با اخلاق مسیحیت تفاوت آشکار دارد، زیرا در دین مسیح اعمال رأفت از حد اعتدال می گذرد، و در اجرای عدالت نیز، حس انتقام و گذشت دخالت می‌کند.

از دیدگاه اسلام، عدالت، رفتاری است که بیش از هر رفتار دیگری به تقوا نزدیک‌تر است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ لِلّهِ شُهَدَاء بِالْقِسْطِ وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلاَّ تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (سوره مائده، آیه ۸).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به قسط قیام کنید و دشمنی گروهی، شما را از عدالت باز ندارد، دادگر باشید که عدالت از هر چیزی به تقوا نزدیک‌تر است»

تقوا و فضیلت اسلام با احساس ترحم مسیحیت تفاوتی آشکار دارد. بنابراین، اطاعت از خدای قادر متعال و اجرای قوانین الهی به منظور تأمین سعادت بشر، که عدالت نامیده می‌شود به هیچ‌وجه جنبه رأفت و ترحم ندارد.

در اخلاق معاصر، مفهوم رأفت، به صورت برابر نهاد عدالت تجلی می کند. مردم نسبت به مجازات اعدام فردی که مرتکب قتل عمد گردیده احساس رأفت می کنند و تبرئه او را نیکوکاری می‌پندارند، در حالی که عدالت بر پایه دستورات الهی، به اعدام او، رأی می‌دهد. در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که آیا عدالت و رأفت مفهومی یگانه‌اند یا به گونه‌ای که در مثال مذکور بیان شد در برابر هم قرار دارند؟ آیا عدالت و رأفت از ایمان سرچشمه گرفته‌اند، یا رأفت، از احساس غیرخواهی برخاسته و عدالت از تعقل حاصل شده است؟

عدالت، عملی است که رفتار انسان‌ها را با معیار قانون می سنجد و هر کس را به تناسب رفتار نیک و بدی که از او سر زده، پاداش می دهد و مجازات می کند. در حالی که نیکوکار شخصی است که نیازهای انسان‌ها را بی‌هیچ توقع پاداشی بر طرف می‌سازد. از دیدگاه فلسفه اولی، (متافیزیک) عدالت و رأفت منشأ واحدی دارند که همان وجدان بشری است. در فرهنگ اروپایی، مباحث مربوط به عدالت و نیکوکاری و رأفت، به پیدایش دو مکتب اصالت معنای مسیحی[1] و خردگرایی روشنفکرانه[2] انجامیده است. در دیانت اسلام ظاهراً تضاد عمده‌ای بین این دو، مشاهده نمی‌شود؛ ولی توجه به اجرای عدالت تا آن پایه است که تمام رفتارها و ارزش‌های دیگر بر محور آن می‌چرخند.

نظر برخی از پژوهندگان غربی که نیکوکاری اسلام را رفتاری خشک و بی جاذبه و عدالت را در اسلام، کاری افراطی و بدون گذشت پنداشته‌اند، دور از حقیقت است. فقهای اسلام، عدالت را منبعث از وحی الهی می‌دانند و مسئله را از جهات ایدئولوژیک و اجتماعی بررسی کرده‌اند.

اصل نیکوکاری در اسلام بدان که مسیحیت پنداشته، صرفاً رفتاری به منظور کمک یا مهربانی به دیگران از روی ترحم نیست. قرآن، فرد نیکوکار را انسان با فضیلتی می داند که عشق الهی انگیزه او در خدمت به نوع و نیکوکاری به دیگران است.

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»

«به زعم کلیسا، خدا با بخشیدن روح خود به انسان، او را به نیکوکاری و رأفت واداشته است، ولی قرآن می گوید: انسان به این جهان آمده تا با مبارزه با فقر، بدبختی و آلام هم‌نوعان خود، قیام کند. مخصوصاً به دفاع از زنان و کودکان در برابر این بدبختی‌ها بیش‌تر اهمیت می‌دهد»[3].

در عدالت اسلامی، برای بدکاران بخشش پیش‌بینی شده است، ولی این بخشش بر پایه عاطفه و رأفت، مبتنی نیست، زیرا اول باید آثار و پیامدهای بخشایش.در جامعه بررسی

1- Idealisme Ehretine .

2- Rationalism Intellectuel .

۳- سوره دهر، آیه ۹.

شود؛ اگر از این کار ضرر و زیانی متوجه نظم جامعه گردد، و احیاناً گنه کار دوباره به عمل خود ادامه دهد و بر تجری او به گناه افزوده شود، عدالت اسلامی، بخشایش را با انگیزه رأفت اجازه نمی‌دهد، بلکه در این گونه موارد مجازات مجرم را بر نیکوکاری ترجیح می‌دهد، زیرا از امنیت جامعه در برابر فساد و بی‌نظمی حمایت می‌کند. نیکوکاری فضیلت اخلاقی است، ولی باید در مورد افرادی که شایستگی آن را دارند اعمال شود. یکی از اهداف عدالت اسلام، برانگیختن وجدان نیکوکاری انسان‌ها از راه به کار انداختن عقل و تأمل و تفکر است.

در حقیقت، رأفت و نیکوکاری از عظمت روح بشر و حس زیباشناسی او سرچشمه می‌گیرد و بایستی تمام اعمال هر مسلمان در پرتو آن انجام شود.

در فقه اسلامی، تقوا یا اطاعت و پیروی از امر خدا، همان عدالت اخلاقی است که در اندیشه و رفتار فرد مُسلمان باید رعایت شود. امانت، فروتنی و صداقت در روابط انسان‌ها (که دین اسلام پیوسته بدان اصرار می ورزد) همان محبت و ایثاری است که در همه حال باید به دیگران مخصوصاً خویشاوندان و همسایگان رعایت شود.

قرآن، به منزله کلید گشودن کاخ با شکوه اخلاق اسلامی است که در اختیار هر مسلمانی گذاشته شده است. مکمل ارزش های اخلاقی در اسلام عبادت خداوند است. به بیان دیگر، آن که عبادت خدا را مطابق دستورات شرع به جا نیاورد، اصولاً نمی تواند در نظر اسلام، انسان شایسته ای به حساب آید. با این همه، عبادت اسلام کورکورانه و خارج از اعتدال نیست، و در عبادت هم اصل میانه‌روی رعایت گردیده است. همان گونه که بشر دوستی اسلام نیز بر پایه اعتدال و میانه‌روی است. تنها در برابر خداست که آدمی، همه مصلحت ها، حتی هستی خود را از یاد می‌برد.

اسلام، با هدف های متعالی و والای خود، حقوق و آزادی انسان را به بهترین صورتی مراعات کرده و به دنبال تاسیس جامعه ای بوده که در آن از برتری نژادی و امتیازات طبقاتی اثر و نشانه‌ای نیست. عدالت اجتماعی اسلام پدیده‌ای فراگیر است که از قانون متعالی الهی سرچشمه گرفته است.

ارزش‌هایی را که قرآن درباره آن سخن گفته، بدون کوچک‌ترین تردیدی، هنوز دست‌نخورده باقی مانده و فعلیت نیافته است. بدین‌ترتیب، مسلماً می‌تواند در روزگار ما برای ساختن دنیایی بهتر و انسانی‌تر، همکاری‌های ارزنده‌ای را بر عهده بگیرد.

و آدمی را از گناه و تخلف از قانون الهی و در خور مجازات باز می‌دارد. تلاش اسلام در تشویق هر مسلمان به دخالت در امور جامعه، عامل جلوگیری از گناه است و از این دیدگاه به مشارکت می‌نگرد.

باید توجه کنیم که تعبیر «امت مسلمان» با جامعه مسیحی قرون وسطی یا ملت های اروپا در قرن هیجدهم، هیچ‌گونه شباهتی ندارد. امت مسلمان به گروهی اطلاق می‌شود که همگی پیرو وحی الهی و سنت پیامبر(ص) باشند و از قانون مشترکی به نام اسلام اطاعت کنند.

در مسیحیت قرون وسطی، کشیشان به پیروان خود توصیه می کردند که به تزکیه شخصی و زهد و عبادت مشغول باشند و برنامه روشنی برای فعالیت‌های اجتماعی و مشارکت مردم در کارها ارائه نمی دادند. متفکران اروپایی در دوران پس از نوزایی، برعکس به مسایل اجتماعی اهمیت فوق‌العاده داده‌اند و نقش کلیسا را در رهبری انسان‌ها کم و بیش انکار کرده‌اند. در این میان، قرآن، فرد مسلمان را به دو گرایش بالا فرا می خواند. یعنی ایمان دینی و تزکیه نفسانی با آمادگی و علاقه‌مندی، برای هرگونه فعالیت‌های اجتماعی و مشارکت در امور عمومی. ساخت جامعه اسلامی بر ایمان راسخ به یگانگی خدا و رسالت محمد(ص) استوار است و در عین حال نقش اجتماعی انسان به عنوان عضو مسئول جامعه پذیرفته شده است.

اصالت دین اسلام و برتری آن نسبت به مسیحیت و یهود، به خاطر جامعیت تعالیم قرآن در نگرش به احوال فردی و مصلحت های گروهی امت مسلمان است. اسلام با وجودی که ادیان نامبرده را تایید می کند، ولی پیروی از آن‌ها را برای سعادت مردم کافی نمی‌داند و پیوسته در آرزوی اتحاد و همبستگی ملت های یکتاپرست جهان است. به این آیه شریفه توجه فرمایید:

«بگو ای پیامبر به اهل کتاب، اگر به تورات و انجیل عمل کنید، جزء دین‌داران محسوب می‌شوید، ولی ای پیامبر، آنچه بر تو نازل شده کامل‌تر از آن‌ها است».

در دیانت یهود، برتری نژادی وجود دارد و در برادری مسیحیت، رابطه الهی بر جنبه های عملی آن در زندگی اجتماعی غلبه یافته و در شرایط امروز قابل اجرا نیست. اما در دیانت اسلام، این افراط و تفریط به چشم نمی خورد. با ایمان به خدا، مسلمانی آغاز می شود، ولی این اعتقاد در فرد مسلمان اندیشه ای پدید می آورد که به صفای باطنی می انجامد، یک انگیزه اخلاقی و روانی او را به غیرخواهی و خدمت به هم‌نوع سوق می‌دهد.

در تفکر هر مسلمان، آرزوی جامعه‌ای بهتر در جهان فردا که بر بنیان امر به معروف و نهی از منکر، شکل گرفته باشد، خلجان دارد. این تفکر که در تعالیم قرآن نشئت می یابد، به دیانت اسلام سودای جهان شمولی می‌بخشد.

اسلام و حکومت

هنگامی که پیامبر از مکه به مدینه هجرت نمود، پس از ورود به این شهر، نخستین اقدام او، امضای قرارداد آشتی با دوازده قبیله عرب و ده قبیله یهودی ساکن در مدینه بود. در اهمیت این قراردادها کافی است به آثار آن در تثبیت و گسترش اسلام در سال‌های بعد اشاره کنیم. این قراردادها را به حق می توان نخستین قرارداد اجتماعی در تاریخ تمدن بشری نامید.

این تصمیم حقوقی، مزایایی به ساکنان مدینه اعطا نمود و اوج همکاری، برابری و تفاهم را بین دو گروه مهاجر و انصار از یک سو و اقوام یهود از سوی دیگر، به وجود آورد.

روشنفکران مسلمان در مطالعات خود به این نتیجه رسیده‌اند که تفکیک دین از سیاست، با ایدئولوژی اسلام ناهماهنگ است. توجه مسلمانان امروز به حقایق اسلام و تعالیم قرآن، که ۱۵ قرن پیش، ندای آزادی و برابری سر داده است، کاملاً طبیعی است و گرایش به حکومت جهانی اسلام در افکار امت اسلام، رسوخ یافته است.

دیانت اسلام، حاکمیت مطلق را از آن خدا می‌داند که قسمتی از آن، بنا بر مشیّت الهی به پیامبر و جانشینان او تفویض می‌شود. رهبران سیاسی نماینده حاکمیت خداوند بر روی زمین‌اند، بنابراین باید واجد شایستگی و توانایی لازم باشند، تا بی‌چون و چرا، مورد قبول و تایید مردم واقع شوند. این جاست که مسئله آرای عمومی در اسلام، مطرح می‌شود.

به کار بردن تعبیر خلافت به جای حکومت، روشنگر جانشینی خدا در اداره امور است و مخصوصاً در قرآن آیاتی وجود دارد که به روشنی از تلفیق حکومت شرعی و سیاسی در وجود برگزیده است که مآلا برگزیده خداست، حکایت می کند، از جمله این آیه:

«دادیم کسان ابراهیم را کتاب و دانش و ایشان را دادیم فرمانروایی بزرگ»[1]

در این آیه علوم دینی (کتاب) با آیین مملکت داری (حکمت) تلفیق شده و با واژه فرمانروایی بزرگ، به حکومت سیاسی تصریح شده است.

شالوده حکومت اسلامی بر آزادی‌های فردی و دخالت آزادانه اشخاص، در کارهای عمومی، ریخته شده و اتخاذ تصمیم در مسایل جامعه از طریق مشورت است. با این همه در قرآن و سنت، به ساخت و ترکیب ویژه حکومت نظیر آن چه در کشورهای غربی معمول است، تصریح نشده و تنها به مسلمانان اختیار و آزادی داده شده تا شکل حکومت خود را بنا بر مقتضیات زمان، با رعایت اصول اسلامی برگزینند.

پیوند امت با مسئولان حکومت، چونان روابطی که هم‌اکنون بر ملت‌های آزاد جهان حکم‌فرماست، تنها حکومت اسلامی از این امتیاز برخوردار است که رعایت مبانی و احکام الهی، مثل اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر را در راه گسترش و تداوم قسط اسلامی یا عدالت اجتماعی وجهه همت قرار داده است.

اصول اداره مملکت، بر بنیان تعالیم قرآن و سنت پیامبر، ثابت و تغییرناپذیر است و حوزه نفوذ قوه مقننه تا بدان حد نیست که قادر به تصرف در اصول الهی باشد، ولی در فروع، بنابر ضرورت و احتیاج، از طریق نظام شوراها و فتاوای فقیهان، تغییراتی به سود مردم صورت می گیرد.

اسلام با آنچه که امروزه در کشورهای غرب، حکومت جمهوری یا مشروطه نامیده می شود، متفاوت است. مهم ترین اختلاف در کیفیت اعمال حاکمیت است. رهبر امت در اسلام، پیش از هر نیروی دیگری متکی به اعتقاد و اطمینان است که مردم نسبت به او

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

دارند. اعتقاد مردم و گزینش او به عنوان حاکم، خلیفه یا جانشین خدا، در حقیقت قرارداد دوجانبه‌ای است که بین حاکم و مردم، منعقد می گردد و هر دو طرف باید به شرایط آن پابند باشند.

از دیدگاه اسلام، همان گونه که حاکمیت، متعلق به خداست، مالکیت و ثروت نیز از آن خداست. مردم در دوران زندگی، امانت‌دار خدایند. هرگز کسی نباید در داشتن چیزی که متعلق به او نیست، احساس غرور کند یا گرفتار حرص و آز گردد. اگر مالکیت خصوصی در اسلام پذیرفته شده، تنها به خاطر تشویق مسلمانان به کار بیش‌تر بوده که سرانجام بهزیستی و نظم جامعه را تأمین می کند.

اسلام، به هیچ یک از دو ایدئولوژی کاپیتالیسم و کمونیسم، کوچک‌ترین شباهتی ندارد، مثلاً برخلاف کمونیسم، مالکیت خصوصی و کار مستقل را، از حقوق شناخته شده هر مسلمان دانسته، در عین حال این مالکیت، مرزهای مشخصی دارد و برخلاف لیبرالیسم غرب و رژیم‌های سرمایه‌داری دسترسی به ثروت و مالکیت بدون کار و ابراز لیاقت، مطلقاً ممکن نیست. ضوابط کار در اسلام به گونه‌ای تنظیم شده که همه شهروندان از فرصت‌های مساوی استفاده کنند و سیستم بهره کشی و بیگاری منسوخ است. تشویق به نیکوکاری و ایجاد سازمان های خیریه، نظیر وقف که ثروتمندان را به خدمات عمومی و فرهنگی مشغول می‌سازد، در حد خود می تواند، ثروت را در جامعه متعادل سازد، پرداخت‌های قانونی نظیر زکات، علاوه بر آن که از تراکم سرمایه جلوگیری می کند، با تنگ‌چشمی دنیاداران نیز پیکار می کند.

جایگاه و منشأ قانون

هیچ دیانتی به روشن بینی اسلام، راه زندگی را به پیروان خود نیاموخته و احترام به قانون را تا این پایه، توصیه نکرده است. این روح اطاعت از قانون و عشق به عدالت است که دیانت اسلام را به تاسیس جامعه‌ای هماهنگ، واداشته است.

اسلام، من فردی را به من اجتماعی مبدل ساخته و مصلحت جامعه را بر سود شخصی برتری داده است.

قوانین اسلام و اروپا، هم از نظر منشأ حقوقی و هم از نظر هدف، با یکدیگر تفاوت هایی دارند. حقوق دانان اروپا، منشأ پیدایش قانون را اراده ملت می دانند و هدف از اجرای قانون، احقاق حق و تأمین عدالت است. در فقه اسلام، منشأ قانون، مشیّت الهی است که در کتاب آسمانی و سنت پیامبر(ص) انعکاس دارد و هدف از اجرای آن علاوه بر تأمین عدالت و حفظ حقوق ضعفا در برابر اقویا، تقرب به خدا نیز هست. هر فرد مسلمان اصولاً تکالیف خود را در هر موردی که مقتضی باشد، به خاطر تقرب به خدا انجام می دهد و این کمال مطلوبی است که قرآن در برابر هر مسلمان قرار داده است.

تعیین ضوابط و تدوین اصول واقع گرایانه‌ای که وظیفه و خط‌مشی میلیون‌ها مسلمان را در گوشه و کنار جهان، مشخص کند، کار آسانی به نظر نمی رسد، و از این جهت هیچ ایدئولوژی، مذهب و فلسفه‌ای، با اسلام برابری نمی کند. هیچ سازمان سیاسی‌ای قادر نیست در اندیشه و رفتار انسان ها نظارت خود را اعمال کند و به راستی این نفوذ و کارایی قرآن و پیامبر در اندیشه مسلمانان، شگفت‌آور است.

نفوذ و قدرت رهبران اسلام، ناشی از ایمان دینی مردم است نه به خاطر ترس و مجازات قانون، از این جهت، رهبری روحانی و سیاسی در دیانت اسلام، تجزیه‌پذیر نیست و این بدعت (جدایی رهبری روحانی از رهبری سیاسی) از دوران حکومت معاویه در اسلام ظهور کرده است. حکومت اسلامی از قبول و حمایت مردم بهره‌مند است و قداست پیشوای دینی که در عین حال رهبر سیاسی امت نیز هست، این موقعیت ممتاز را برای او فراهم ساخته است.

اسلام‌شناسان غرب پیوسته اصرار ورزیده‌اند تا نظام اداری و سیاسی اسلام را متناسب با الگوهای خود (در یکی از تعاریف علوم سیاسی) بگنجانند. این روش تحقیق به اصطلاح علمی، موضوع پیوستگی روح و ماده، اخلاق و قانون را که از ویژگی‌های نظام دینی و اجتماعی اسلام است، مورد پژوهش قرار نمی‌دهد و از کنار آن می گذرد.

طبقه‌بندی سازمان‌ها و نهادهای اسلام به صورتی که امروزه متفکران اسلامی هم به پیروی از روش‌های غرب، بدان پرداخته‌اند و ایدئولوژی اسلام را در قالب اصطلاحات محدودی

نظیر تئوکراسی، منارشی، اتوکراسی، جمهوری، دموکراسی و سوسیالیسم تعریف می کنند، به هیچ‌وجه، توانایی معرفی و ارزیابی دیانت اسلام را نخواهد داشت. قلمرو پژوهش علمی محدود است و حقیقت ایدئولوژی اسلام را که از وحی الهی و کتاب آسمانی و اعتقاد به جاودانگی روح و استمرار هستی در جهان دیگر، نشئت یافته، نتواند شناخت.

دلیل این ادعا، اظهارات و مطالب ضد و نقیض و نتیجه گیری‌های نادرست شرق‌شناسانی است که در برخورد با مبانی اعتقادی و برداشت های سیاسی و اجتماعی اسلام، ابراز داشته‌اند. این داوری‌ها عمیقاً با روح قرآن و رسالت پیامبر تناقضی آشکار دارد. اشتباه بزرگی که این گروه مرتکب شده اند، شاید به علت اعتقاد مسیحیت در تفکیک عوامل مؤثر در زندگی فردی و گروهی، از یکدیگر است.

حقوق اقلیت‌ها

باید اذعان کنیم که مبانی و اصول دیانت اسلام در حمایت از حقوق اقلیت ها، در قرن هفتم میلادی برای نخستین بار، گام بزرگی بوده است که در راه تأمین عدالت و آزادی و برابری انسان‌ها برداشته شده است.

به شهادت تاریخ، در نخستین مراحل پیروزی اسلام، رفتار پیامبر (ص) با کسانی که هنوز مسلمان نشده بودند، کاملاً جوانمردانه بوده است.

در دورانی که سرنوشت انسان‌ها را زر و زور تعیین می کرده و آزادی، تنها متعلق به زورمندان و توانگران بوده است، پیامبر اسلام در جزیرة العرب، صدای آزادی و برابری در داده و امیدی در دل‌های محرومان و ستم کشان پدید آورده است. با توجه به این نکته، بی‌انصافی است که رفتار ناشایست یکی از فرمانروایان ستمگر را در گوشه‌ای از قلمرو اسلام، بهانه کرده و در عدالت اسلامی تردید روا داریم. شک نیست که حکام محلی، نسبت به رفتار بیگانگان واکنش‌هایی نشان می‌داده‌اند، ولی ملاک قضاوت باید ایدئولوژی اسلام و رفتار پیامبر و جانشینان او در سی سال اولیه ظهور این دیانت باشد، نه فی المثل رفتار معاویه و فرمانروایانی از این قبیل که متأسفانه به نام اسلام حکومت کرده‌اند.

در فقه اسلامی فصلی به «ذمه» اختصاص داده شده که به معنای امان یا حمایت آمده است. ذمه قراردادی بود که مسلمانان پس از پیروزی بر دشمن، به منظور حمایت و امان دادن به او تنظیم می کرده‌اند و به امضای طرفین می‌رسیده است. بنا بر قرارداد مذکور، پیروان ادیان دیگری که سرزمینشان به تصرف سپاه اسلام در آمده بود، می‌توانستند در بین امت مسلمان به آسودگی زندگی کنند و حکومت اسلام امنیت آنان را از هر جهت ضمانت می‌نمود در قبال این ضمانت، اصل ذمه، مبلغی به بیت‌المال می‌پرداختند که «جزیه» نامیده می‌شد.

از نظر حقوقی، قرارداد با اهل ذمه را می توان عهدنامه سیاسی (کنوانسیون) تلقی نمود که پیروان یکی از ادیان الهی در سرزمین مغلوب، از سوی قوم غالب یعنی مسلمانان امان می‌یابند و هیچ کس حق تجاوز به حریم آنان را نخواهد داشت. دز برابر این تعهد، قوم شکست‌خورده باید مبلغی را به صندوق حکومت بپردازد و مقررات عمومی اسلام را رعایت کند. این قرارداد دو جانبه، بیش تر به سود اقوام شکست خورده است تا اسلام، زیرا انگیزه انسانی و اخلاقی عامل موافقت با آن بوده است.

در اینجا لازم است یادآور شویم که تنظیم قرارداد صلح با شرایط ذمه یا تأمین و حمایت ملت شکست‌خورده یکی از تجلیات انسان‌دوستانه اسلام است که به کلی با آنچه در حقوق غرب نسبت به رفتار با ملل مغلوب آمده، تفاوتی آشکار دارد.

نکته جالب دیگر، روشن بینی و آشنایی مسلمانان با مسایل سیاسی در ۱۵۰۰ سال قبل است. یعنی در دورانی که حقوق سیاسی وجود نداشته و حاکم بر مقدرات مردم، زورمندی و توانگری بوده است، در قرارداد اهل ذمه، با روشنی و صراحت، وظایف و تکالیف طرفین و حقوقی که نسبت به هم دارند، مشخص شده که جای هیچ گونه ابهام و تفسیری را باقی نمی گذارد.

«جزیه» در حقیقت نوعی مالیات سرانه بود که از همه اقلیت ها وصول می شد. تنها کودکان، زنان و افراد سالخورده و علیل از پرداخت آن معاف بودند. نرخ جزیه یا مالیات، به توانایی مادی افراد بستگی داشته و از طبقات کم درآمد مبلغ کم‌تری وصول می‌شده است. سرپرست‌خانواده یا رئیس قبیله، مسئول وصول جزیه برای حکومت بوده‌اند.

تحمیلاتی که به گروه اقلیت می‌شده، در قبال حمایتی که دولت اسلامی از آن‌ها به عمل می‌آورد؛ در مقایسه با رفتار ملل فاتح نسبت به افراد تابع کشور مغلوب، کاملاً متعادل و انسانی بوده است. پرداخت مبلغی در ازای بهره مندی از مزایای قانونی اقامت در بین مسلمانان و یا الزام به حفظ نظم و اطاعت از مقررات اجتماعی اسلام، به خاطر امنیت جامعه، رفتاری خلاف عدالت محسوب نمی‌شود. مخصوصاً که گروه‌های اقلیت، آزادی کامل داشته‌اند که در هر کجا مایلند اقامت گزینند و حکومت اسلام، حمایت از جان و مال و نوامیس آنان را متعهد بوده و حتی در برابر دشمن خارجی از آنان دفاع می‌کرده است.

نشانه‌هایی از بدرفتاری مسلمانان با گروه‌های اقلیت، موجود نیست، بر عکس، شواهد تاریخی در حسن سلوک و مهرورزی اسلام با این گروه‌ها وجود دارد. پیامبر (ص) در یکی از دستورات صریح خود فرموده است:

«هر کس یکی از افراد مورد حمایت اسلام را از پا در آورد، بهشت را نخواهد دید».

علی (ع) در خطبه‌های خود از برابری حقوق مسلمان و غیرمسلمان، یاد کرده و فرموده است:

«اینان جزیه می‌پردازند، ولی با مسلمانان برابرند».

رهبران دینی یهودی و مسیحی، در انجام وظایف خود، آزادی کامل داشته‌اند و رسمیت آن‌ها مورد تایید حکومت بوده است. اعتمادی که اهل کتاب به پیامبر و جانشینان او داشتند، در قراردادها منعکس است، و هیچ گونه دلیلی بر ناخشنودی اقلیت مدینه و شهرهای دیگر از مجریان قانون اسلام در دست نیست.

تساهل دینی در اسلام، برخلاف برداشت اروپاییان از این واژه به بی‌بند و باری و سهل انگاری اطلاق نمی‌شود. دیانت اسلام به گروه‌های غیرمسلمانی که در درون جامعه مسلمان، زندگی می کنند، آزادی انجام فرایض دینی و حفظ آداب و رسوم قومی را داده و آن‌ها را در حمایت خود گرفته است. این رفتار مردمی، به تعبیر اسلام، «تساهل» نامیده شده و مجامع جهانی، امروزه این تفکر عالی اسلام را به مقررات حمایت از آزادی‌های انسان، افزوده‌اند و از سخت گیری‌های اکثریت نسبت به اقلیت، در میان افکار و عقاید خود، چشم پوشیده‌اند.

در تاریخ اروپا می‌خوانیم که قرن‌ها، آبای کلیسا نسبت به غیر مسیحیان سخت‌گیری و شکنجه روا می‌داشته‌اند و حتی به متفکران و اهل علم، اجازه ابراز عقاید و نظریات خود را (به علت آن که مخالف با مفاد انجیل است) نمی‌دادند. عده‌ای از دانشمندان در سراسر اروپا تحت فشار کشیشان قشری و جامعه متعصب بوده‌اند.

برداشت اسلام از حقوق اقلیت، هرگز نباید پدیده‌ای قرون وسطایی و قدیمی جلوه کند. پذیرش حق آزادی بیان و آزادی رفتار، برای انسان‌ها پدیده‌ای است که از احترام به شخصیت و اعتقاد به اصالت بشر، سرچشمه گرفته و هنوز هم تفکری پیشرفته است، و می تواند کمال مطلوب ابدی، برای فرهنگ بشری باشد. علمای حقوق بین‌الملل، مسلماً ناگزیر خواهند بود در فرضیه‌های خود به منظور پی‌ریزی اساس تفاهم و هم‌بستگی بیش‌تر ملت‌ها، با اندیشه‌های مترقی اسلام آشنا شوند. این حقیقت مورد پذیرش تاریخ است که قرآن با ارایه مقرراتی در حمایت از گروه های اقلیت، توانسته است ضرورت کاربرد اصل تساهل دینی را در برخورد عقاید و آرای امروز نیز اعتبار بخشد. اصلی که در بسیاری از نظام‌های سیاسی- اجتماعی معاصر رعایت نمی‌شود. حقوق‌دانان بین‌المللی و بشر دوستان معاصر، هنوز به خاطر تدوین مقرراتی برای حفظ اقلیت‌های بیگانه در درون جوامع اروپایی تلاش می کنند.

اسلام و حقوق زن

نزول کتاب آسمانی قرآن بر پیامبر(ص)، تنها به خاطر تغییر رسوم و دگرگونی اخلاق عرب جاهلیت نبوده است. قرآن، کتابی است حاوی دستورات منسجم و کامل که اجرای آن در شرایط تاریخی و ضرورت‌های اجتماعی گوناگون کاملاً امکان‌پذیر است. در مورد حقوق زن، نخست باید دیدگاه اسلام را درباره طبیعت زن دانست.

دیانت اسلام، زنان و مردان را برابر می‌داند و قوانین اسلام، عموماً انسان را مورد حمایت قرار می‌دهد نه فرد یا گروه معینی را. با این همه در مواردی از حقوق زنان بیش‌تر پشتیبانی کرده و مخصوصاً سنت پیامبر(ص) عدالت، مهربانی و نیک‌رفتاری با زنان را توصیه نموده و

احادیث بسیاری در این باره موجود است. در مسئله ازدواج که از نظر اسلام، بعد اخلاقی و تربیتی آن اهمیت فوق العاده ای دارد، اگر به مهریه تاکید شده باز به خاطر احترام و تأمین زندگی آینده زن بوده است.

حدیثی از پیامبر(ص) نقل شده که زن را به موجود مقدس تعبیر کرده و در حدیث دیگر مالکیت خصوصی، حق استفاده از ارث و تساوی در برابر قانون را برای زن قائل شده است. فقهای اسلام، از تفاوتی که در سهم ارث زن و مرد وجود دارد و مرد دو برابر زن ارث می‌برد، بدین‌صورت دفاع کرده‌اند که این امر نه تنها تضییع حقی نسبت به زنان نیست، بلکه امتیازی هم برای آنان محسوب می‌شود. می‌دانیم که در نظام اجتماعی اسلام، به طور کلی مرد مسئول پرداخت هزینه خانواده از هر قبیل است. در حالی که مسئولیت و مدیریت زن در خانواده نسبت به اموری است که برای او مستلزم هزینه‌ای نیست، بدین‌ترتیب ثروت و درآمد او مانند مرد، صرف مخارج خانواده نمی‌شود. حال اگر، بیش‌تر از او ارث می‌برد، هرگز به خاطر برتری مرد نسبت به زن نمی‌باشد، بلکه به علت مخارج بیش‌تری است که اجباراً مرد در زندگی بر عهده دارد.

از بررسی قرآن و احادیث پیامبر(ص) به این نتیجه می رسیم که دین اسلام سه نوع امتیاز برای زنان قائل شده است:

اول، حق زناشویی که از نظر اسلام در عین این که پیوند معنوی و پرشکوه مرد و زن مسلمان است، اقدامی در مسیر نظم جامعه و قرارداد عادلانه‌ای بین طرفین است.

دوم، رعایت احترام و ادب معاشرت در روابط زن و مرد است. با شناختی که اسلام از طبیعت سرکش مردان داشته، در این مورد راه‌های عملی ارایه داده و صرفاً توصیه اخلاقی نکرده است.

سوم، تنظیم روابط زناشویی است. زناشویی صرفاً اقناع غریزه جنسی نباید تلقی شود. انگیزه های انسانی و تربیتی، علل و موجبات اساسی زناشویی است. دورنمای این مزایای سه‌گانه که با یک دید کلی، می‌توان آن‌ها را به صورت اصل واحدی پذیرفت، نظر اسلام را نسبت به ارزش مقام زن روشن می‌سازد.

مطالعه تاریخ تمدن‌های گذشته حاکی از پرداختن انسان به رسوم و عادات شرم‌آوری بوده که انقلاب‌ها و تحولات اجتماعی نظیر اسلام، سرانجام آن را از میان برده است. از جمله این عادات، رفتار غیر انسانی مردان جاهلیت با زنان و دختران عشیره بوده که پیامبر با آن مبارزه کرده است.

از دیدگاه قرآن، زن در جامعه مسلمان، از همگی حقوقی که به مرد اختصاص داده شده، بهره‌مند است و اصولاً هیچ‌گاه تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد.

«ما از هر چیز دو گونه آفریدیم، باشد که یگانگی ما را پذیرا شوید»[۱].

افسانه اغواگری حوا و برانگیختن آدم به گناه که در انجیل آمده، و زن را شاگرد شیطان نامیده است، مورد قبول اسلام نیست و این بی‌احترامی نسبت به زن نه تنها در قرآن دیده نمی‌شود، بلکه به شهادت بعضی آیات، برتری زن نسبت به مرد، پذیرفته شده است[۲].

در آیات مذکور، آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران و مادر عیسی(ع) نمونه پاک دامنی و استقامت در برابر شداید و سختی‌ها معرفی شده‌اند. بنا بر احادیث معتبر، خدیجه همسر پیامبر(ص) و فاطمه دختر پیامبر(ص) و همسر علی(ع) در بزرگواری همانند مزیم و آسیه‌اند[۳].

باید دانست که نظر قشریون و ظاهرگرایان مسلمان نسبت به زن، مطلقاً با تعالیم اسلامی ربطی ندارد و نشانه بی‌اطلاعی و بی‌خبری این گروه‌های متعصب و بیگانه از حقایق اسلام است. این گروه‌ها برای زن همان حقوقی را قائلند که اعراب دوره جاهلیت قائل بودند، اینان به دستور پیامبر و تعالیم قرآن در موضوع برابری زن و مرد تسلیم نمی‌شوند و تنها به ظواهر دین پایبندند و با برداشت سطحی و ناقصی که از دین اسلام دارند، مقام عالی و با عظمتی را که قرآن به انسان (اعم از مرد و زن) ارزانی داشته، هرگز درک نکرده‌اند و در نتیجه با تندروی‌های ناشایسته‌ای به قضاوت درباره زن می‌پردازند. سخنانی چون «بهشت

۱- سوره ذاریات، آیه ۴۹.

۲- سوره تحریم، آیه ۱۱.

۳- بنا بر احادیث دیگری، مقام فاطمه زهرا علیه‌السلام از همگی آنان برتر است.

زیر پای مادران است» یا «بهترین شما کسی است که با همسر خود به مهربانی رفتار کند»، هرگز بر زبان پیامبری که برای زن ارزش ملکوتی قائل نباشد، جاری نمی‌شود.

مبارزه‌ای که زنان مسلمان برای به دست آوردن حقوق و آزادی خود آغاز کرده‌اند، از پیکار زنان اروپا و آمریکا، آسان تر است، زیرا زن مسلمان برخلاف زنان مغرب زمین علیه قوانین ظالمانه‌ای که حقوق زنان را از یاد برده، قیام نکرده است، بلکه منحصراً با اندیشه‌هایی مبارزه می کند که گرفتار کوته‌بینی و عصبیت‌های جاهلیتند و مانع رسیدن زنان به حقوق که اسلام برای آنان پذیرفته است می گردند.

دین اسلام، به مراتب بیش تر از مسیحیت و ادیان دیگر در مورد حقوق و آزادی‌های زن سخنی گفته است مانند: مالکیت خصوصی زن، مهریه، ارث، دریافت هزینه زندگی از شوهر سابق پس از طلاق، و امتیازات بسیار دیگر.

در کدام سیستم اقتصادی، از حق مالکیت زن، نظیر اسلام حمایت شده است؟ شور و حرارتی که پیامبر(ص) در دفاع از آزادی و حقوق اقتصادی و اجتماعی زن، در هزار و چهارصد سال پیش، نشان داده است، واقعاً شگفت انگیز است. ظهور اسلام، مقارن با فرمانروایی امپراتوران روم و ایران بود که اصولاً مرد و زن از آزادی و عدالت بی‌بهره بودند. اروپای قرن بیستم، هنوز حقوقی را که اسلام برای زنان قائل شده است، به آنان نبخشیده است.

با توجه به این حقایق، زنان روشنفکر مسلمان، بهتر است برای مطالبه حقوق و آزادی‌های خود از دولت ها، به جای تکرار مطالب متفکران مغرب زمین، به اصول برابری و عدالت اسلام تمسک جویند. عدالت اسلام، از مطالعه در هماهنگی و نظم و ترتیب کائنات پدید آمده است. نظامی که قدرت کامله خدا، ضامن استقرار و استمرار آن است. نظامی که از اصل مهم «هر چیزی به جای خویش نیکوست» پیروی می کند.

تعدد زوجات و طلاق

انکار نمی‌توان کرد که اسلام حق چند همسری را برای مرد پذیرفته و اجازه طلاق را به او داده است. باید دانست که نظر قرآن و روش پیامبر اسلام(ص) در موضوع تعدد زوجات، مبتنی بر علل و موجباتی بوده که در جامعه ابتدایی صدر اسلام وجود داشته است. نظام چند همسری، ستم و اهانت و تحقیر زن در عرب جاهلی، سنتی پا برجا و غیر قابل انکار تلقی می شد. هدف قرآن و پیامبر(ص) از همان ابتدا، متوجه رفع ستم از زن و بهبود شرایط زندگانی او بوده است ولی عملی ساختن این تصمیم، با یک دستور قاطع و بی‌سابقه، با توجه به فضای فکری حاکم بر جامعه آن روز، امکان عقلی نداشته است. درست به همین علت، پیامبر اسلام(ص)، با تدابیر ویژه ای کوشیده است که عادات ناپسند و غیر انسانی چند همسری را از جامعه اسلام زایل سازد و در راه رسیدن به این هدف، نخستین گام را که محدود ساختن تعدد زوجات و تدوین ضوابطی برای زناشویی و طلاق باشد برداشته است. در مراحل بعد، اسلام با هرگونه تبعیض و ستم، نسبت به انسان‌ها اعم از مرد و زن، سیاه و سفید، برده و آزاد، مبارزه کرده است.

در مورد تعدد زوجات، هدف اسلام مبارزه با ستمگری نسبت به زنان و اجرای عدالت بوده و مخصوصاً پافشاری قرآن بر اجرای عدالت، خود به خود مسئله چند همسری را منتفی می سازد. اگر عدالت و احترام بر روابط زن و شوهر سایه نیفکند، یقیناً تک همسری نیز تفاوتی با چند همسری ندارد و به هر حال آرامش خانواده به نابودی کشیده می‌شود.

در باب طلاق هم اگر درست بنگریم، برای زن و شوهر هر دو حقوقی در نظر گرفته شده است. ازدواج در حقیقت نوعی قرارداد است که زن و شوهر آن را امضا می کنند. این قرارداد در مواردی که یکی از طرفین، به شرایط آن عمل نکند، قانوناً نافذ نخواهد بود و اعتبار خود را از دست می دهد. قرآن، درست هنگامی که عقد زناشویی به این مرحله از تزلزل برسد و تداوم زندگی مشترک ممکن نباشد، موضوع طلاق را (آن هم با شرایط عادلانه و در چند مرحله) مطرح می‌سازد.

در طلاق اسلام، صلح و آشتی و بازگشت به زندگی زناشویی پیش‌بینی شده و مخصوصاً به زنان نیز، حق جدایی از شوهر، طبق شرایطی داده شده است. مرد به دلخواه خود و بدون دلیل، هرگز نمی تواند همسر خود را طلاق دهد و در صورت طلاق شرعی، مرد مکلف است علاوه بر مهریه، ضرر و زیانی را که همسر سابق او مطالبه می کند، تمام و کمال بپردازد و رضایت خاطر او را فراهم آورد. در قرآن کریم سوره مستقلی به طلاق اختصاص داده شده و تمامی ابعاد آن با دقت نظر و موشکافی تجزیه و تحلیل شده است. علاوه بر این سوره (که حاوی دستورالعمل‌های کافی برای شناسایی، حفظ و تأمین حقوق مادی و معنوی بانوان است) در سوره های دیگر، ضمن آیات متعددی در موضوع نکاح و طلاق گفت‌وگو کرده است. با این همه دین اسلام، طلاق را به جراحتی بر پیکر جامعه تعبیر نموده است و بر پایه این تعبیر، مقررات شدیدی در راه تأمین معیشت همسران مطلقه، وضع نموده تا به انحراف و فساد کشیده نشوند و جامعه را آلوده نسازند.

فصل پانزدهم

حقوق بشر از نگاه اسلام و غرب[1]

۱- جوادی آملی، عبدا...، مجله رواق اندیشه، شماره ۹، سال ۱۳۸۱.

مبحث اول: مزایای حقوق بشر در اسلام

گفتار اول: برتری زیرسازها

در «منطق» بیان شده است که بهترین و فراگیرترین تعریف آن است که از زیرسازهای داخلی، فاعلی و غایی شیء مورد تعریف خبر دهد. همین سخن در باب «نظام حقوق بشر» نیز صادق است. بهترین نظام حقوقی آن است که این هر سه زیرساز در آن تعریف شده باشند و نیز این تعریف از صلابت برخوردار باشد. اگر تنها زیرساز داخلی در تعریف گنجانده شود، یعنی فقط به ماده و صورت یک چیز برای تعریف و شناساندن آن توجه شود، چنین تعریفی کم فایده و ناتمام است. این از آن روست که حقیقت هر چیز در پیوندش با علت فاعلی و غایی خود تجلی می یابد. اگر پدید آورنده یک چیز و هدفی که آن چیز پیش‌رو دارد، شناخته نشود، نمی‌توان به حقیقت آن پی برد. بر همین قیاس، «حد تام» و تعریف استوار یک نظام حقوقی آن است که هم از زیرساز داخلی آن نظام و هم از زیرسازهای فاعلی و غایی اش خبر دهد، البته منظور تعریف ماهوی با جنس و فصل نیست بلکه مقصود، تعریف مفهومی است.

این گونه تعریف را قرآن کریم، در عمل، به ما آموخته است. آنگاه که قرآن از شناخت جهان سخن می گوید، هم پدیدآورنده آن را به ما می‌شناساند و هم هدف آن را معرفی می کند و هم ساختار درونی‌اش را تبیین می‌سازد. برای نمونه به این آیه توجه کنید تا چگونگی سخن گفتن از زیرساز فاعلی نظام هستی را بنگرید. «اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»[1]

۱- سوره طلاق، آیه ۱۲.

یعنی: خداست آن که هفت آسمان را آفرید و زمین را نیز همسان آن‌ها ساخت. امر خدا در هفت آسمان و زمین فرود می آید تا بدانید که او بر هر چیزی تواناست و دانش او همه هستی را فرا پوشانده است.

بر اساس این آیه، خداوند زیرساز فاعلی نظام هستی است و امر او زیرساز نظام داخلی، و نیز معرفت انسان‌ها به قدرت و علم پروردگار، زیرساز غایی نظام هستی است. زیرساز فاعلی در نظام حقوق بشر اسلام، فرمان پروردگار و راهنمایی های قرآن و عترت است، بر خلاف حقوق بشر مکتب های غیرالهی که خود را بی نیاز از فرمان خداوند و راهبران الهی دانسته و تماماً بر منابع بشری مانند عرف، آداب، آرای حقوق دانان و اراده دولت‌ها تکیه کرده‌اند.

در جنبه زیرساز داخلی نظام حقوق بشر نیز نظام اسلامی برتر است. زیرساز داخلی نظام حقوق بشر در اسلام، عبارت است از قواعد تنظیم گر روابط فردی و اجتماعی انسان‌ها. در این نظام، بسیاری از تکالیف و وظایف فردی در حوزه مسائل حقوقی‌اند، اما نظام غیر الهی، بسیاری از تکالیف و وظایف فردی را از حیطه مسائل حقوقی بیرون می شمارد و آن‌ها را تنها اموری اخلاقی می‌داند که تصمیم گیری درباره آن‌ها بر عهده خود فرد یا جامعه‌ای است که در حوزه نیازها و روابط فردی تصمیم می گیرد.

هدف و زیرساز غایی نظام حقوق بشر در نظام حقوقی اسلام، نورانی ساختن جامعه انسانی است، البته سالک این راه، در میانه مسیر، از منزلگاه عدل و قسط هم می گذرد و عدل هدف متوسط این نظام است، اما زیرساز غایی نظام حقوق بشر در غرب- اگر خوش‌بینانه بدان بنگریم- این است که انسان‌ها از «استانداردها» و هنجارهای مطلوب یک زندگی متمدنانه بهره گیرند؛ و تعیین کنندهٔ این «میزان‌ها» و «هنجارها» چیزی جز آرزوها، خواست‌ها، بلندپروازی‌ها، رغبت‌ها و در یک واژه «هوس‌ها» نیست.

برای نمونه، می توان برتری های نظام حقوق بشر اسلامی را در مسئله تکالیف و احکام خانوادگی نگریست؛ اموری همچون میراث‌بری، نفقه‌پردازی، همدلی با همسر و رعایت حقوق او، همه از مسائل فردی‌اند، اما کاملاً حقوقی به شمار می آیند و تصمیم گیری

پیرامون آن‌ها در زمره اختیارات دادگاه اسلامی، بر اساس مواد حقوقی الهی است؛ یعنی «خانواده» در نظام حقوق بشر اسلامی یک بنیاد اصیل است و همه آن احکام در خدمت این بنیادند.

در کدام نظام حقوقی، می‌توان روابط دو شریک را چنین به هنجار و باشکوه - که از آن، به «حق شفعه» تعبیر می‌شود - یافت؟ در کدام نظام، روابط همسایگان، میزبانان و مهمانان، حاضران در صحنه های مختلف اجتماعی و... تا این اندازه متین، بایسته و شایسته، آن هم در قالب تعالیم حقوقی تنظیم شده است؟

با مقایسه نظام حقوقی اسلام و نظام حقوقی غیردینی می‌توان دریافت که زیرساز داخلی حقوق غیردینی تا چه اندازه سست است و چگونه بسیاری از امور انسانی از حیطه حقوق بیرون می روند. این، خود، برخاسته از همان برتری نظام حقوقی اسلام در زیرسازهای فاعلی و غایی است. هنگامی که تعالیم الهی مبنای حقوق باشد و نورانی ساختن جامعه هدف آن، آنگاه خود به خود زیرساز داخلی آن نظام نیز کاملاً برتر جلوه می‌کند.

گفتار دوم: برهان پذیری

برتری دیگر نظام حقوق بشر در اسلام این است که قابلیت و زمینه برهان‌پذیری را داراست. نظام حقوقی برهان پذیر آن است که بتوان بر سودمند یا زیان‌بار بودن آن، برهان اقامه کرد، البته هنگامی این برتری کامل است که برهان اقامه شده، برهانی عقلی باشد نه تجربی.

سرّ برهان‌ناپذیری نظام حقوق بشر غیر الهی، این است که حقوق بشر غربی مجموعه‌ای از قواعد و مقررات اعتباری است که هرگز در امور واقعی و تکوینی ریشه ندارند. پیداست که امور قراردادی و اعتباری، به تار موی انتزاع متصلند و هرگز نمی توان با استدلال در پی اثبات آن‌ها برآمد. چه بسا در جایی و زمانی، چنین انتزاعی، حق و پذیرفته شده تلقی شود و در جا و زمان دیگر، نه، اما حقوق بشر اسلامی مجموعه‌ای است از قوانینی که دارای ریشه های تکوینی‌اند. این قوانین از اصالت و واقعیت برخوردارند و تنها زاییده انتزاع در

یک یا چند شخص حقیقی یا حقوقی نیستند. هر چیز که خود، تکوینی باشد یا ریشه در تکوین و جهان واقعیت داشته باشد، برهان‌پذیر است.

از دیگر سو، برهان آن‌گاه کارآمد و بسزاست که عقلی باشد، نه تجربی. برهان تجربی همواره می‌تواند دست‌خوش بهانه‌ها و معاذیر گوناگون شود؛ مثلاً اگر برای بطلان یک قانون، برهان تجربی آورده شود، ممکن است کسانی بگویند این قانون، خود، سودمند و شایسته است، اما کارگزاران نتوانسته‌اند در عمل آن را به شایستگی اجرا کنند. از این رو سودمند نیفتاده است، اما در برهان عقلی، جایی برای چون و چرا و بهانه آوری نیست؛ مثلاً هم اینک برخی از مارکسیست‌ها بهانه می‌آورند که اگر قوانین مارکسیزم به درستی اجرا می‌شد، هرگز طبل رسوایی آن در جهان نواخته نمی‌شد.

سخن دیگر این است که گرچه نظام حقوقی برهان‌پذیر، نظامی است برتر، اما این برتری هنگامی افزون می‌شود که آن برهان عقلی، «برهان لمّی» باشد، آن هم برهانی که در حد وسط آن، علت فاعلی یا علت غایی رخ بنماید. زیرساز درونی- علت مادی یا صوری- نیز می‌تواند در حد وسط قرار گیرد، ولی هرگز دربردارنده فایده قابل وصول از طریق قرار گرفتن علل فاعلی و غایی در حد وسط نیست. زیرا علل مادی و صوری تضمین کننده‌های ماهیت‌اند (علل قوام) در حالی که علل فاعلی و غایی عهده‌دار تأمین وجودند (علل هستی). با عنایت به این که اصالت از آن هستی است نه ماهیت، علل فاعلی و غایی نیرومندتر و سودمندتر از علل مادی و صوری‌اند. از این گذشته، همه موجودات جهان دارای ماده و صورت نیستند، در حالی که جز خداوند، همه موجودات، نیازمند دو مبدأ فاعلی و غایی‌اند؛ مثلاً اندیشه‌ها، فرشته‌ها، ارواح و جز آن‌ها دارای مبدأ مادی نیستند، ولی همه این‌ها مبدأ فاعلی و غایی دارند. به این ترتیب، اگر این دو، در حد وسط یک برهان قرار گیرند بر عمق و کارایی آن می‌افزایند.

نظام حقوق بشر اسلامی از این نظر نیز برتر است که برهان اقامه شده در اثبات آن، دارای حد وسطی این چنین است. تدوین‌گر اصلی و مبدأ فاعلی این نظام، پروردگار و علت غایی آن نیز لقای باری تعالی است. خداوند متعال مبدئی است که هیچ فاعلی پیش از او نبوده و

پس از او نخواهد بود. نیز هیچ کس جز او غایت بالذات نیست. همان گونه که فاعل‌های بالعرض باید به فاعل بالذات منتهی شوند، غایت‌های بالعرض نیز باید به همان غایت بالذات انتها یابند.

در برابر، نظام حقوق بشر غیردینی هرگز از این مزیت برخوردار نیست. مبدأ فاعلی این نظام، خواست و میل بشر است و علت غایی آن، برقراری نظامی ساختگی و بی روح در جامعه است. از این رو هرگز نمی توان در اثبات درستی و شایستگی این نظام حقوقی، برهان عقلی اقامه کرد، چه رسد به این که آن برهان از ویژگی‌های مزبور برخوردار باشد.

گفتار سوم: برخورداری از ضمانت اجرا

یکی از برجسته‌ترین امتیازات نظام حقوق بشر اسلامی این است که بر خلاف مکاتب و نظام‌های آرمان خواه غربی و شرقی، در محدوده کتاب‌ها و مقالات باقی نمی‌ماند و ضمانت اجرای آن به همراهش پیش بینی شده است. شرح این سخن در دو بخش ارائه می‌شود:

الف) بنیان‌های ضمانت اجرا

ضمانت اجرای هر قانون و قاعده حقوقی بر دو بنیان استوار است: یکی هراس از شرمندگی نزد دیگران؛ و دیگری بیم از کیفر، اما اگر در برخی از موارد، هیچ یک از این دو یافت نشود، انگیزه‌ای بشری برای اجرای قانون باقی نمی‌ماند. قانون‌شکنی اگر در پنهان صورت پذیرد، قانون‌شکن خود را از نگاه نقدآمیز جامعه و شرمندگی عمومی رها می‌شمارد. نیز اگر قانون‌شکن دارای اقتدار و نفوذ اجتماعی باشد، می تواند از کیفر برکنار بماند و با توان خویش راه مجازات را ببندد. گرچه این دو بنیان اساسی همواره مهم‌ترین تضمین‌های اجرای قانون بوده‌اند، اما نمونه‌های فراوان حاکی از آنند که استثنائات قاعده مزبور چندان کمیاب نیستند. اکنون این سؤال پیش می‌آید که اگر آن دو بنیان مفقود شوند، ضمانت اجرای قانون در چیست؟ چه انگیزه‌ای می‌تواند در پنهان، بازدارنده قانون‌شکنی باشد؟ چه عاملی می تواند افراد زورمند و صاحب نفوذ را از قانون شکنی باز

دارد؟ پیداست که اجرای قانون انگیزه می خواهد. طبعاً قانون‌شکنی در نظر انسان سودمند است؛ زیرا منافع شخصی، غرایز و لذت ها و خوی جاه‌خواهی او را تأمین می سازد. از دیگر سو، نظام حقوقی بدون ضمانت اجرا ارزش ندارد؛ زیرا کافی است راه تخلف باز شود تا آنگاه همه جا و همه کس را در بر گیرد.

در این میان، نظام حقوقی اسلام دارای افتخارآمیزترین کارنامه است. زیرا که همه شریعت‌های آسمانی و به ویژه اسلام، به انسان چنین پیام داده‌اند که اجرای قانون کاری است بایسته که تنها با نیت نزدیکی به پروردگار و در همه جا و همه دم باید بدان وفادار بود؛ زیرا آن کس که شرمندگی نزد وی بسیار رنج آور است خداست؛ و نیز آن کس که گناهکاران را کیفر جاوید می دهد خداست و چنین شاهد منتقمی در همه‌جا و همه گاه، انسان و کارهایش را می‌نگرد و در شمار می‌آورد:

«هُوَ مَعَکمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ وَ اللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»[1] یعنی: هر جا باشید، او با شماست و خداوند بدانچه انجام می‌دهید بیناست.

بر این پایه، هرگز کسی برای اجرای قانون، بی انگیزه نخواهد بود و همواره این صدای پیچیده در جهان هستی را می‌شنود:

«أَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَرَی»[2] آیا ندانست که خدا می‌بیند؟

بنیان دوم (بیم از کیفر) نیز در نظام حقوق بشر اسلام استوار است. در تفکر اسلامی، هرگز کسی را نمی توان یافت که بدان پایه و مایه از قدرت دست یابد که توان جلوه‌نمایی در برابر قانون الهی را داشته باشد یا خود را از کیفر قانون شکنی برهاند. در این نظام، هیچ کس به جایگاهی نمی رسد که از قلمرو حکومت پروردگار بیرون باشد؛ گرچه خدا فراموشان چنین پندارند:

«وَ لا یحْسبنَّ الّذِینَ کَفَرُوا سبَقُوا إِنهُمْ لا یُعْجِزُونَ»[3]

۱- سوره حدید، آیه ۴.

۲- سوره علق، آیه ۱۴.

۳- سوره انفال، آیه ۵۹.

یعنی، کافران هرگز نپندارند که پیش رفته‌اند و در قبال اراده الهی سبقت گرفته‌اند. به راستی، آنان توان ایستادن در برابر حق را ندارند.

به این ترتیب، زمینه سرکشی و قانون‌شکنی از میان می رود و کسی به گمان رهایی از کیفر، به قانون‌شکنی روی نمی‌آورد و همواره به یاد دارد که: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ»[1] یعنی؛ به راستی، پروردگارت بر کناره کمین گاه است.

ب) جایگاه اخلاق در پایبندی به قانون

گفته شد که هر دو بنیان نهادین ضمانت اجرای قانون، در نظام حقوقی اسلام استوار شده‌اند. اکنون بنگرید که چگونه در نظام حقوق بشر اسلام، از رهگذر پایبندی به ارزش‌های اخلاقی، ضمانت اجرای قوانین حقوقی تأمین می‌شود.

قرآن کریم رهنمودهای اخلاقی را برترین ضامن اجرای احکام الهی می‌شمارد. هرگاه قرآن مسئله‌ای اخلاقی را طرح می‌سازد، از آرمان‌های اخلاقی نیز یاد می کند: «لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»[2] یعنی: بدین امید که یادآور شوید و نیز: «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»[3] یعنی: باشد که رستگار گردید. این گونه یادکردهای اخلاقی، همراه با همه دستورهای قرآن و از جمله رهنمودهای حقوقی، به چشم می خورند. اکنون نقش این آرمان‌جویی اخلاقی را در تضمین اجرای قانون، ضمن مثالی باز می گوییم:

یکی از والاترین بخش‌های زندگی اجتماعی انسان، اقتصاد و گردش مال در جامعه است. بسیاری از مقررات حقوقی نیز برای تنظیم همین بخش بر نهاده شده اند. قرآن کریم، آنگاه که از این بخش سخن می گوید، باز از فلاح و رستگاری سخن می گوید:

«وَمَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»[4]

یعنی: آنان که از بخل‌ورزی نفس خویش رهایی یابند، رستگارند.

۱- سوره فجر، آیه ۱۴.

۲- سوره انعام، آیه ۱۵۲؛ سوره اعراف، آیه ۵۷؛ سوره نحل، آیه ۹۰ و...

۳- سوره بقره، آیه ۱۸۹؛ سورهٔ آل عمران، آیه ۱۳۰؛ سوره مائده، آیه ۳۵ و...

۴- سوره حشر، آیه ۹؛ سوره تغابن، آیه ۱۶.

این که فلاح انسان در این زمینه چیست، خود، در قرآن کریم تبیین شده است. سیر این تبیین را بسیار کوتاه عرضه می داریم تا روشن شود که چگونه پایبندی به ارزش های اخلاقی، فرد را به سوی اجرای قانون هدایت و خود به خود ضمانت اجرای قانون را تأمین می کند.

قرآن، نخست به انسان‌ها پیام می‌دهد که خداوند از آنان می‌خواهد تا زمین را آباد کنند و آن را زیر امر خویش در آورند. آنگاه می فرماید که روزی انسان ها در چهار فصل قرار داده شده است:

«وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ»[1]

یعنی، خداوند روزی‌های زمین را طی چهار فصل در دل آن قرار داد.

سپس در سومین بخش - و در ادامه همان آیه- این حقیقت را بیان می کند که امکان بهره برداری از نعمت های زمین برای همگان به یکسان مقرر شده است: «سواء للسائلین» یعنی: و آن بهره‌ها برای همه جویندگان یکسانند. این سخن قرآن بدین معناست که خداوند در نعمت بخشیدن هیچ کس را بر دیگری برتری نداده است. اگر تفاوتی در بهره‌وری از نعمت‌ها به چشم می‌خورد، از آن روست که یکی بهتر و فراتر «سؤال» می کند و روزی می جوید؛ و دیگری در این کار، استعدادی فروتر دارد. این قاعده در همه‌جا جاری است و همه موجودات نیاز خود را از این راه بر می‌آورند.

بنابراین جهان، بستر یک جستجوی همگانی است، اما جستجوگران یکسان نیستند. روایت نقل شده از مرحوم «کلینی» نشانگر همین تفاوت است:

«اَلنّاسُ معادِنُ كَمَعادِنِ الذَهَبِ وَ الْفِضَّةِ»[2]

یعنی: مردم معدن‌هایی‌اند همانند معادن زر و سیم.

۱- سوره فصلت، آیه ۱۰.

۲- کافی، ج ۸، باب ۸، ص ۱۷۷، روایت ۱۹۷.

همان‌گونه که در نهاد زمین، معدن‌های گوناگون نهاده شده‌اند، در دل‌های مردم نیز معادن گوناگونی قرار دارند. استعداد هر کس با دیگری متفاوت است و پیامبران آمده‌اند تا این استعدادهای متفاوت را شکوفا کنند و از دل هر معدن گنجی به تناسب آن، بیرون کشند:

«وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»[1]

یعنی: تا گنجینه‌های عقل‌هاشان را بشوراند و برانگیزد.

برآمد همه این پیام‌های قرآن این است که انسان باید با تلاش اقتصادی در همه زمینه‌ها در جستجوی نعمت‌های خداوند برآید تا به قدر استعداد خویش بهره گیرد. هنگامی که چنین است، پس انسان وظیفه دارد که بلند همت و سرافراز باشد و چنین فردی همواره در پی دهش به دیگران است و نه کاهش از ایشان.

هنگامی که کار بدین‌جا رسد، آنگاه فروغ احسان و بخشش همه‌جا را فرا می گیرد. وقتی انسان دریابد که وظیفه اقتصادی او چیست و بداند که همه این تلاش‌ها و خیزش‌های مالی و مادی، باید در خدمت هدف بلند باشند، مال‌اندوزی و افزون‌خواهی و زیاده‌جویی را به دهش و بخشش تبدیل می کند. این پیوند میان اخلاق و حقوق، ضامن اجرای همه تعالیمی است که قانون گذاران تاریخ، عمر خود را بر سر آن صرف کرده‌اند تا انسان به حق دیگران چشم آز ندوزد و حقوق دیگران را محترم شمارد.

انسان مسلمان با دریافت پیام‌های قرآن و دل بستن بدان‌ها، خود به خود، به همه آن تعالیم حقوقی گردن می‌نهد؛ و البته تا بسی والاتر از این منزل‌گاه‌ها نیز پر می گشاید. برای چنین انسانی، آن همه تذکرات در نکوهش دنیا و ثروت‌های آن به درستی تفسیر می‌شوند و آنگاه روشن می شود که چرا از یک سو انسان به جستجو ترغیب و از دیگر سو، ثروت، پیشوای ظالمین «يَعْسُوبُ الظَّلَمَة»[2] شمرده شده است. همین شناخت مرزهای ثروت مطلوب و ثروت منفور، پشتوانه انسان در پایبندی به قانون و تعهدات حقوقی مربوط به این بخش است؛ چنان که در بخش‌های دیگر حقوقی نیز اخلاق و معرفت اخلاقی همین نقش را دارد.

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، باب ۱، ص ۶۰، روایت ۷۰.

۲- بحارالانوار، ج ۳۸، باب ۶۱، ص ۱۲۷، روایت ۷۷.

گفتار چهارم: سازگاری و هماهنگی

برتری دیگر نظام حقوق بشر در اسلام این است که از انسجام و تناسب برخوردار است. جلوه فرازین این هماهنگی را می توان در قرآن کریم یافت و از رهگذر آن، پی برد که چرا نظام حقوقی اسلام از این ویژگی برخوردار است. قرآن کتابی است که در زمانی با نشیب و فرازهای گوناگون فرود آمده است. در طول دوران نزول قرآن، مسلمانان در وضعیت‌های بسیار متفاوت می‌زیستند. گاه در تنگدستی بی‌مانند و گاه بر اریکه حکومت؛ گاه زیر فشار خویش و بیگانه و گاه محبوب قلب های همگان، اما با این همه تفاوت، قرآن کریم از همگونی و هماهنگی ویژه‌ای برخوردار است. قرآن، خود، راز این انسجام را باز می گوید: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلاَفًا كَثِيراً»[1]

یعنی: اگر قرآن کتاب خدا نبود، بی‌تردید در آن ناهماهنگی‌های فراوان می‌یافتند.

از این «قیاس استثنایی» می توان نتیجه گرفت که هرچه از خدا باشد، دارای هماهنگی؛ و هرچه از سوی دیگران طراحی شود، دچار آشفتگی و پریشانی است. این قاعده در برگیرنده همه شکل‌های گویش، نگارش، رفتار، و هرگونه کنش دیگر است.

نظام حقوق بشر نیز چنین است. نظام برگرفته شده از اندیشه و خواسته‌های متفکران بشری یا دولت ها و ملت ها همواره دارای اختلاف و ناسازگاری درونی است. آنچه در طول چند دهه اخیر از سوی «سازمان ملل» و ارکان آن صدور یافته، هرگز از هماهنگی و یکدستی برخوردار نبوده است و همین، یکی از برجسته‌ترین دلایل شکست و ناکامی آن به شمار می‌رود.

گذشته از این برهان کوتاه و فشرده، برهانی گسترده تر نیز در اثبات هماهنگی نظام حقوق اسلامی می توان یافت. در قرآن و آثار عترت علیهم السلام، میان عقاید، اخلاق، احکام و حقوق نوعی اثرگذاری متقابل به چشم می خورد. نه تنها هر یک از این واحدها با یکدیگر

۱- سوره نساء، آیه ۸۲

هماهنگی و تناسب دارند بلکه زیرسازهای هر واحد نیز از همین ویژگی برخوردارند. نمونه این هماهنگی همه‌جانبه را می‌توان در تأثیرات نماز نگریست. قرآن کریم می‌فرماید:
«إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشآءِ وَالْمُنكَرِ»[1] یعنی: همانا نماز باز دارنده انسان از زشتی و بدکاری است.

تفاوت ندارد که این زشتی و بدکاری در حیطه اخلاقی باشد یا عقیدتی یا حقوقی یا رفتاری؛ زیرا هنگامی که قرآن ویژگی‌های نمازگزاران را باز می‌شمارد، از شایستگی‌هایی سخن می گوید که به هر چهار زمینه مربوطند. در آیات نوزدهم تا سی و پنجم از سوره «معارج»، برخی از ویژگی‌های زشت طبیعت انسان آمده‌اند. آن‌گاه نمازگزاران از این میان استثنا شده‌اند و برتری‌های آنان ذکر شده است. از مطالعه این نمونه می‌توان دریافت که عبادت یک نمازگزار بر همه جنبه‌های دیگر زندگی‌اش اثر می گذارد. به همین‌سان، آلوده شدن به کژی‌ها و پستی‌ها نیز انسان را از توفیق عبادت و نمازگزاری محروم می‌سازد. همان‌گونه که باور درست و عقیده شایسته، باز دارنده انسان از گناه است، برکناری از گناه هم انسان را به باور درست می‌رساند. این حقیقت به شکلی زیبا در این آیه بیان شده است:
«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا السُّوأَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»[2]

یعنی سرانجام گناهکاران این بود که نشانه های خداوند را دروغ پنداشتند. این تأثیرگذاری دو جانبه در همه ابعاد شریعت لحاظ شده است؛ مثلاً به ما هشدار داده شده است که اگر کسی به حق دیگران تجاوز کند، خداوند دعایش را نمی‌پذیرد و نیازش را پاسخ نمی گوید[3]. به بیان دیگر، اگر کسی حقوق دیگران را محترم شمارد، در زمینه عبادت نیز توفیق می یابد. به همین‌سان، اگر کسی از عابدان باشد، در اجرای قوانین حقوقی نیز موفق‌تر است.

۱- سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲- سوره روم، آیه ۱۰.

۳- کافی، جلد ۲، ص ۳۳۴، روات ۱۸.

از مطالب پیشین به دست می آید که اسلام با پیوند دادن زمینه های گوناگون زندگی، و به ویژه عبادت و حقوق، بر آن است که با ایجاد انسجام و سازگاری درونی، نظام حقوقی خود را پیراسته و استوار سازد. در اینجا می توان مفهوم آن روایت شکوهمند امام صادق(ع) را فهمید که فرمود: پروردگار در همه رفتارها و حالات یک انسان وظیفه‌شناس تجلی می کند، انسانی که به حقوق دیگران احترام گذارد:

«مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْ ءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذاً سَمْعَهُ الَّذِي يسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي ينْطِقُ بِهِ وَ يدَهُ الَّتِي يبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُه»[1]

یعنی: هیچ بنده‌ای از بندگان من با چیزی دوست داشتنی‌تر از انجام واجباتی که برای او معین کرده‌ام، به من نزدیکی نمی‌جوید؛ و همانا بنده من با انجام «مستحبات» آن‌قدر به من نزدیک می‌شود که او را دوست می‌دارم و آن‌گاه که او را دوست بدارم، خود، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود؛ چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند؛ زبان او می‌شوم که با آن سخن می گوید؛ و دست او می‌شوم که با آن می گیرد. هرگاه مرا بخواند، اجابتش می کنم و هرگاه خواهش کند روا می‌سازم.

گفتار پنجم: تناسب و دوام ابزار سنجش

از دیگر ویژگی های برجسته نظام حقوق بشر در اسلام این است که انسان را در میان انبوهی از کلیات حقوقی، بدون ابزار سنجش و تشخیص رها نکرده است. انسان در هر عرصه ای نیازمند ابزاری برای تشخیص درست از نادرست و حق از باطل است. بهترین نظام حقوقی آن است که ابزار این تشخیص را به تناسب مختصات خود برگزیند و به پیروانش عرضه کند. اگر این تناسب رعایت نشود، ارائه آن ابزارها چندان کار ساز نخواهد بود. از این گذشته، چنین ابزاری هنگامی سودمند و کارگشاست که همواره و در هر وضعیتی با انسان همراه باشد. شاید بتوان برای برخی از تشخیص ها از ابزارهای پیشرفته و نوساخته

۱- همان، ص ۳۵۲، روایت ۸.

کمک گرفت، اما چه سود هنگامی که بشر آن ابزارها را همواره در اختیار نداشته باشد؟ آیا می توان یک نظام حقوقی را تنها مقید به همان لحظه هایی کرد که بشر آن ابزارها را در اختیار دارد؟

قرآن کریم و عترت علیهم السلام ابزار سنجش در نظام حقوق بشر اسلامی را به انسان معرفی کرده‌اند. نظام حقوقی با روح و جان انسان پیوند دارد. از این رو ابزار شناخت حق از باطل باید از روح آدمی ریشه گیرد. نیز باید در هر حال، بتوان از آن بهره برد. این ابزار عبارت است از «پسند و ناپسند خود». با این میزان، انسان، که خواستار لذت‌ها و خیرات برای خود است، همان‌ها را برای دیگران هم می‌خواهد و نیز ستم و تعدی را که برای خود نمی پسندد، برای دیگران نیز روا نمی دارد. امام امیرالمؤمنین(ع) این معیار را برای فرزندش حسن بن علی(ع) چنین باز می گوید:

«اجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَاناً فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ غَیْرِکَ»[1]

یعنی: خواست خود را در روابط میان خویش و دیگران معیار قرار ده.

این بدان معناست که هرچه را برای خویش می پسندی، برای دیگران نیز بپسند، و هرچه را برای خود دوست نمی‌داری، برای دیگران هم دوست مدار.

این معیار بهترین ابزار سنجش حق و باطل حقوقی است. بر همین مبناست که قرآن کریم انسان‌ها را فرا می‌خواند تا همواره «خود» باشند و از «خود» نروند و بدانند که معیار تشخیص حق و باطل حقوقی، همان «خود» آن‌هاست: «عَلَیْکُمْ أَنفُسَکُمْ» یعنی: بر شما باد که «مواظب خود» باشید.

۱- نهج‌البلاغه، نامه ۳۱، ص ۱۲۶، بند ۵۵.

مبحث دوم: نگاهی به اعلامیه جهانی حقوق بشر

گفتار اول: اعلامیه جهانی حقوق بشر و دلیل ناکامی‌ها

الف) گسستگی از خدا در تدوین و اجرا

ممکن است برخی گمان کنند که ریشه ناکامی حقوق‌دانان غربی و تنظیم‌کنندگان «اعلامیه جهانی حقوق بشر» در نادرستی مواد حقوقی مندرج در آن اعلامیه است. گرچه نمی توان این علت را نادیده گرفت، ولی دلیل اصلی این ناکامی را باید در منابع و مبانی حقوق بشر غربی و الحادی جستجو کرد. از این رو ترجیح می دهیم که عمده این مبحث را به نقد آن اعلامیه از بعد فلسفه حقوق اختصاص دهیم؛ به ویژه که بررسی مواد حقوقی بدون توجه به منابع و مبانی حقوقی کاری بی‌ثمر است.

آنگاه که از این بعد به نقد «اعلامیه جهانی حقوق بشر» بپردازیم، در می‌یابیم که اساسی ترین عامل ناکامی آن، گسستن از آفریدگار هستی و فاصله گرفتن از فطرت الهی انسان‌ها در تدوین و اجراست. این فاصله سبب شده است که حقوق‌دانان با تفکری مادی به جستجوی منابع و مبانی حقوق بپردازند و در این میان، توجه خویش را به اموری ناپایدار، مورد اختلاف، و گاه واهی معطوف دارند. روشن است که اگر برای تنظیم روابط حقوقی انسان‌ها، به عناصر اصلی روح انسان و مختصات تکوینی وی توجه نشود و تعالیم آفریننده و پروردگار جهان فراموش شود، هرگز نباید انتظار داشت که قواعد حقوقی در عرصه نظری و عملی پیروز و سرافراز شوند.

ب) تراضی بر غیر محور فطرت

معمولاً در کتب فلسفه حقوق، یکی از منابع حقوق بشر با عنوان «تراضی ملت‌ها» معرفی می‌شود. گرچه گفتیم که تراضی ملت‌ها نیز نمی‌تواند منبعی شایسته و در خور برای تدوین مبانی و مواد حقوق بشر باشد، ولی باید گفت که همین ادعای حقوق‌دانان غربی نیز واهی و بی‌پایه است. در حقیقت، آنچه منبع حقوق غربی است، تراضی دولت‌هاست نه ملت‌ها؛ آن هم دولت‌هایی که با نیروی سلاح یا نیرنگ بر مردم خویش چیره شده‌اند. این دولت‌ها

به همان سان که زورمندانه حاکم شده‌اند، زورمندانه نیز کرسی آرای سازمان‌های بین‌المللی را در اختیار گرفته‌اند و به نام مردم خود، گرد هم می‌نشینند و توافق خود را بر جهان تحمیل می‌کنند.

در برابر، اسلام به تراضی ملت‌ها در دایره حکم خدا احترام می‌نهد. به همین نحو، در روابط حقوقی، «تراضی» یک پایه مهم به شمار می‌رود، اما در این‌جا نیز سلامت ارکان تدوین حقوق به جای خود باقی است؛ یعنی باید مواد حقوقی درست و شایسته را شناخت تا سپس در مورد آن‌ها تراضی کرد. گیریم که واقعاً ملت‌ها بر نظام کنونی حقوق بشر تراضی کرده باشند، اما آیا آن‌ها می‌دانند حق کدام است و باطل کدام، تا مواد حقوقی شایسته‌ای تنظیم کنند؟ مگر نه این است که اکنون دنیای غرب به دلیل تراضی و توافق نادرست و کالا پنداشتن روح انسان، به این ورطه تباهی افتاده است؟ آیا می‌توان ناموس و شرافت یک خانواده را امری بی‌بها پنداشت و تراضی انسان‌ها در مورد آن را کافی دانست؟ همان‌گونه که در مسائل مالی، جز «تراضی» شرطی دیگر (تجارت) نیز در کار بود، در این‌جا نیز تنها تراضی کافی نیست بلکه باید دید که مسئله مورد تراضی در حیطه تصرف کیست. آیا انسان می تواند روح خود را با توافق، به دیگران بفروشد؟ آیا جز این است که اینک با همین تراضی، زورمندان جهان، مظلومان را زیر تازیانه گرفته‌اند و نام‌آورترین متمدنان دنیا، وحشیانه‌ترین جنایت‌ها را انجام می‌دهند؟ باری؛ تراضی در قلمرو «فطرت» امری ارزشمند و معتبر است، اما در بیرون از آن، هیچ انسانی حق تراضی با دیگری را ندارد.

ج) شباهت ظاهری مواد حقوقی مکتب‌ها و تفاوت در تفسیر

در بررسی «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و میثاق های تدوین شده در این باب، چه بسا مواد خوش‌نما و زیبا چهره‌ای را بیابیم که در ظاهر، با مواد حقوقی اسلام یکسان باشند؛ مثلاً آنگاه که سخن از آزادی، امنیت عمومی، رفاه، آموزش و پرورش و مانند آن‌ها به میان می‌آید، دیده می‌شود که بعضی از مواد حقوقی آن اعلامیه با تعالیم اسلام ظاهراً هم‌نوا و هماهنگ‌اند. همه مکاتب حقوقی به ظاهر می‌خواهند که انسان آزاد و سرافراز زندگی کند

و در جامعه نظم و آسایش حکم‌فرما شود و انسان‌ها به سعادت و کامرانی دست یابند. بسی کمیابند کسانی که جز این نظر داشته باشند.

اما نباید بدین صورتِ فریبا دل بست. باید دید ورای این واژه‌ها، چه اندیشه‌ها و مفاهیمی تعبیه شده‌اند. باید نگریست که تفسیر هر مکتب از آزادی و سعادت و رفاه چیست؟ آیا تنظیم‌کنندگان «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، همان مفهوم را از آزادی و نظم اراده می کنند که قانون‌گذار آسمانی اراده می کند؟ روشن است که این اختلاف برداشت، در ناهمگونی واژه‌ها ریشه ندارد. هرگز نمی‌توان با یکپارچه ساختن دست‌مایه‌های صوری فرهنگ، از قبیل زبان و آداب و رسوم، به تفاهم فرهنگی دست یافت. این اختلاف تفسیر، در چند گونه‌گی جهان‌بینی‌ها ریشه دارد. هنگامی که تفسیر آزادی متفاوت باشد، پیداست که دو ماده حقوقی هم‌شکل، در عرصه اجرا آنقدر تفاوت می‌یابند که هرگز نمی‌توان آن دو را از یکدیگر باز شناخت. از همین روست که برخی از اندیشه‌وران اسلامی، در معبد باورهای غربی به کرنش در می آیند، بدین‌خیال پوچ که سخن غرب با سخن وحی یکسان است و با این ادعا که اگر تعصب کنار نهاده شود، تفاوتی در میان نیست. اینان غافل‌اند که در گیراگیر تفاوت دو جهان‌بینی، جز با فدا شدن آرمان‌های اصیل یک مکتب، تفاهم حاصل نمی‌شود.

بدین‌سان، در بررسی «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و نمونه های هم‌تراز آن باید به هوش بود که ظاهر مواد حقوق ما را نفریبد. باید دانست که یک ماده حقوقی برای اجرا، پیرو تفسیر و برداشت هر مکتب است. بسا که از رهگذر تفسیرهای گوناگون، دو تطبیق متضاد از یک ماده حقوقی صورت پذیرد.

گفتار دوم: از ادعا تا عمل

در مطالعه حقوقی، می توان در سه جایگاه از حق سخن گفت: سخن پردازی، قانون‌نویسی و اجرا. دو مرحله نخست بسیار ساده‌ترند. می‌توان بسی زیبا و دلپذیر از ویژگی‌های دلربای حق سخن گفت و آنگاه با واژگانی خیره‌کننده آن ویژگی ها را در بستر مواد حقوقی جاری نمود. در «اعلامیه جهانی حقوق بشر»، به گونه ای دلپذیر از حق آزادی قلم و

آزادی بیان، حق استفاده از مسکن مناسب، حق استفاده از منابع طبیعی و از این قبیل حقوق انسانی سخن رفته است، اما آیا قانون گذاران بین المللی به هنگام اجرای این مواد، همین-گونه زیبا و دلپذیر رفتار می کنند یا اینکه جهان را به بوی تعفن عملکرد زشت خویش می آلایند؟

باید هشیار بود که واژگان زیبا و گوش نواز، انسان را نفریبند. خداوند متعال به پیامبر گرامی می‌فرماید:

«وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِن يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ»[1]

یعنی: آنگاه که بدیشان می‌نگری، پیکرهاشان تو را به شگفتی وا می‌دارد؛ و هرگاه که سخن می گویند، به گفتارشان گوش فرا می‌داری.

این نشان می دهد که منافقان و ملحدان در عرصه ادعا و سخنوری، توانی سرشار و شگفتی زا دارند و گفتارشان چنان دلرباست که گوش آدمی را به استماع جذب می کند. از همین رهگذر می‌توان فهمید که چرا گفته‌اند برای آزمودن انسان عالم و تشخیص آموختگی‌های یک فرد، باید به عمل او نگریست. با این میزان می‌توان فهمید که آیا کسی مطلبی را به راستی آموخته است یا خیر و نیز به همین دلیل است که هر جا سخن از دانش است، از نور و هدایت نیز اثر هست. علم و دانش، بی فروزش چراغ عمل صالح، تاریک است و تاریکی افزا.

گفتار سوم: کاستی‌های بنیادین اعلامیه جهانی حقوق بشر

با شرحی که گذشت، روشن شد که این اعلامیه دارای ناراستی ها و کاستی های اساسی است که ریشه در انحراف‌های فکری مکاتب غیردینی دارند. اکنون به برخی از آن کاستی‌ها اشاره می گردد.

الف) گسستن از فطرت

قانون گذاران بین المللی تنها به «طبیعت» بشر نظر کرده‌اند و «فطرت» انسان را نادیده گرفته‌اند. برای تبیین این سخن، ناگزیریم که خطوط اصلی روابط حقوقی را بر اساس

۱- سوره منافقون، آیه ۴.

فطرت ترسیم کنیم. این خطوط سه‌گانه عبارت است از: حق بهره وری معتدل و سازمان یافته از مزایا و نعمت های جهان؛ وظیفه عدم تجاوز به حقوق دیگران و وظیفه پاسداری از حقوق دیگران.

قانون گذاران بین‌المللی در رهنمودها و میثاق‌های حقوقی خود ساخته، دو خط نخست را کم و بیش ترسیم کرده‌اند، اما از خط سوم سخنی به میان نیاورده‌اند. آنچه در بعضی از مواد این اعلامیه، برای نظارت بر روابط حقوقی آورده شده، در حقیقت تاکیدی است بر خط اول، در این اعلامیه و همانندهای آن، سخنی از حفظ حقوق دیگران و نبرد در این راه، به عنوان یک وظیفه، نیست. این غفلت، برخاسته از کنار نهادن «فطرت» و غرق شدن در «طبیعت» است.

در تفکر دینی، حمایت از مظلوم به عنوان یک وظیفه عینی یا کفایی مطرح شده است. اگر کسی بداند که مظلومی زخم خورده است، باید زخم او را التیام بخشد و به فراخور توان، دشمن وی را سرکوب کند. در نظام طبیعت، ضعیف پایمال توانمندان است، اما در نظام فطرت، بر توانایان لازم است همواره از ناتوانان حمایت کنند:

«وَمَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا...»[1]

یعنی: چه شده است شما را که در راه خدا و مردان و زنان و کودکان ناتوان نبرد نمی کنید؛ همان‌ها که می گویند: «پروردگارا، ما را از این سرزمین ستمگران بیرون ببر...»؟

اصولاً در نظام فطرت، خیر و برکت در وجود همین مستضعفان ریشه دارد و باید آن‌ها را تکریم کرد. پیامبر گرامی(ص) در یکی از عرصه‌های نبرد، به لشکریان اسلام گفت:

«اولا تعلمون انکم تنصرون بضعفائکم؟» یعنی: مگر نمی‌دانید که خداوند شما را به برکت افراد ناتوانتان یاری می‌بخشد؟

---

۱ - سوره نساء، آیه ۷۵.

به راستی، آیا نظام «طبیعت» که بر روابط حقوقی مندرج در این اعلامیه حکم می راند، هیچ شباهتی با این تفکر برتر دینی دارد؟ کدام جلوه حقوقی زیباتر از این بیان حضرت «مسیح»(ع) است که: «إنَّ التّارِکَ شِفاءَ المَجروحِ مِن جُرحِهِ شَریکٌ لِجارِحِهِ»[1]

یعنی: کسی که در اندیشه بهبود یک زخم خورده نباشد، با زخم زننده وی همدست است.

ب) غفلت از رابطه انسان و جهان آفرینش

مکتب های غیر الهی نتوانسته‌اند رابطه انسان و جهان آفرینش را به درستی ارزیابی کنند. این مکتب‌ها غافل از آنند که انسان گاه با برخی از کارهایش رابطه خویش را با جهان تیره می کند و گاه نیز وضع جهان را به سامان می آورد. این غفلت سبب شده است که قانون گذاران بین‌المللی برای رفع آلودگی‌های مادی احساس مسئولیت کنند، اما بر آلودگی‌های حقیقی جهان چشم بر بندند؛ آلودگی‌هایی که حاصل سیاهکاری‌ها و گناهان خود انسان اند. بدین ترتیب، «اعلامیه جهانی حقوق بشر» برای آلودگی محیط زیست و حتی اعماق دریاها دل می‌سوزاند، که البته این، به جای خود شایسته است، ولی تأثیر رفتار سوء انسان را در جهان نادیده می گیرد.

قرآن کریم همواره به ما هشدار می دهد که به این رابطه عمیق انسان با جهان، هوشیارانه توجه کنیم:

«وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا»[2] یعنی: اگر مردم در راه درست پایداری کنند، ایشان را از بارانی سرشار بهره‌مند می‌سازیم.

این پیوند میان پدیده های آفرینش و رفتار آدمی، از سوی آنان که دیده حق بین ندارند، قابل درک نیست. این رابطه در همه شریعت های الهی مورد عنایت خدا است، اما قانون گذاران بین‌المللی که بعضاً مدعی پیروی از کتاب‌های آسمانی‌اند، از این پیوند، سراسر غافل مانده‌اند و به همین سبب، نتوانسته‌اند در تدوین مواد حقوقی، به گونه‌ای تدبیر

۱- کافی، پیشین، ص ۳۴۵، روایت ۵۴۵.

۲- سوره جن، آیه ۱۶.

کنند که تیرگی های حقیقی جهان را روشنی بخشند و آلودگی های پایدار و مرگ‌زا را از پیکر هستی بشویند.

ج) غفلت از رابطه انسان با خداوند

از دیگر کاستی های بنیادین «اعلامیه جهانی حقوق بشر» این است که انسان را در برابر خدا آزاد پنداشته است. ثمره چنین پنداری آن است که مثلاً در ماده سی ام، به انسان حق داده است هر که را که می خواهد، به همسری برگزیند. در این دیدگاه، انسان در انتخاب راه شخصی خود آزاد فرض می شود، اما در دین الهی، میان دو مفهوم آزادی فرق نهاده شده است. هرگاه انسان را در قلمرو دین و حفظ رابطه اش با خداوند جهان آفرین، بنگریم، او را آزاد می‌بینیم، اما آنگاه که او را در برابر خدا ملاحظه کنیم، در می‌یابیم که یک بنده محض است.

یکی از برترین نمونه‌های این آمیختگی آزادی و بندگی، امام علی(ع) است. آن امام بزرگ در شکوهمندترین سخنان، سه گونه آزادی اخلاقی، عرفانی و حقوقی را تبیین و ترویج فرموده است. به این سخن با شکوه بنگرید:

«أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللُّمَاظَةَ؟»[1] یعنی: آیا آزاده‌ای نیست که از این «خرده طعام مانده در میان دندان‌های نسل پیشین» درگذرد؟

اگر به این سخن نیک بنگریم، در می یابیم که آغاز آن، آزادی اخلاقی و فرجامش، آزادی عرفانی -وارستگی و گسستگی از همه بندها و دام‌های جهان- است. در همه صحنه‌های زندگی، به ویژه برای ما که نسل پیشین را در هوای ظلمت آلوده طاغوت پهلوی تجربه کرده‌ایم، این سخن جاری است. این ریاست‌خواهی‌ها و دنیاجویی‌ها که برخی در پی آنند، همان خرده طعامی است که لابه‌لای دندان های آن نسل مانده است. آزاد، کسی است که بداند دارای چه مایه از ارج و عزت است و خود را بدین پس مانده بویناک و عفن مشغول ندارد. اگر از این مرحله فراتر رویم، سرانجام راه، همان آزادی عرفانی و بریدن از همه تعلقات فرومایه است.

۱- نهج‌البلاغه، حکمت ۴۵۶، ص ۱۹۰.

در کلام مولا امیرالمؤمنین(ع) به آزادی حقوقی نیز اهتمام شده است:

«وَ أَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَ إِنْ سَاقَتْكَ إِلَى اَلرَّغَائِبِ»[۱]

یعنی: جان خود را از هر فرومایگی بپالای، اگر چه دوست داشتنی و دلخواه تو باشد.

همان امام همام شرح داده است که چرا باید به این آزادی حقوقی ارج نهاد و آن را شیوه خود کرد: «فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِما تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضاً»[۲]

یعنی: تو هرگز در برابر آنچه از جانت مایه می گذاری، برابری در خور و شایسته نمی‌یابی.

این قصرها و ریاست‌ها و دارایی‌ها هرگز نمی‌توانند با کرامت نفس انسان برابری کنند. هر کس کرامت روح را بدهد و آن‌ها را بگیرد، زیانکار است.

پس هر سه گونه آزادی، مورد تأیید دین است، اما در برابر خداوند، هیچ گونه آزادی و اختیاری در میان نیست. نزد خدا همه عبدند و مملوک:

«إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا»[۳]

یعنی: هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست مگر آنکه بنده‌وار به سوی خدا می آید.

بدین‌سان، چگونه می توان با تدوین مواد حقوقی، این اختیار را به انسان سپرد که در برابر خدا و احکام او آزادانه تصمیم بگیرد؟ آیا آزادی انتخاب راه و همسر و پیشه و... بدون توجه به این بندگی، سرانجامی جز وضعیت کنونی جهان دارد؟ قانون گذاران بین‌المللی باید این مایه از انصاف را در تدوین «اعلامیه جهانی حقوق بشر» به کار می بستند که هر کس را در گستره دین و آیین خود آزاد بگذارند، تا موحدان و خداجویان در شیوه خود و دیگران در راه خویش به انتخاب دست زنند، اما آزاد نهادن یک فرد دین دار برای انتخاب هر چیز و هر کس، به.معنای ترغیب او به شکستن پیمان و عهدی است که با خدای خویش دارد؛ عهد و پیمان بندگی در برابر او. کسی که به این پیمان گردن نهاده است، هرگز خود را در انتخاب آزاد نمی داند و نیز همین کس، در گستره دین و پیمان خود، هرگز تن به بندگی هیچ کس و هیچ چیز نمی‌دهد و در اوج آزادگی به سر می‌برد.

۱- نهج‌البلاغه، نامه ۳۱، ص ۱۲۸، بند ۸۶.

۲- همان.

۳- سوره مریم، آیه ۹۳.

گفتار چهارم: تجربه‌ای تلخ و عبرت‌آموز

به راستی، اکنون که پس از چندین دهه، به کارنامه تلاش‌های قانون‌گذاران بین‌المللی و نهادهایی چون «جامعه ملل» و «سازمان ملل متحد» می‌نگریم، چه می‌بینیم؟ آیا برآمد این تلاش‌ها توانسته است پاسخگوی تشنگی‌ها و نیازمندی‌های بشر باشد؟

الف) عملکرد نادرست برنامه‌ریزان جهان

جامعه چند میلیاردی امروز را چه کسانی رهبری می کنند؟ هیئت مدیره این تشکیلات غیردینی، قدرت‌های مستکبری هستند که در غارت و قتل، کارنامه‌ای سیاه و دیر هنگام دارند. آن‌ها با استناد به همین مواد حقوقی و با پشتوانه همین تشکیلات بین‌المللی، توانسته‌اند آنچه را می‌خواهند بر جهان تحمیل کنند. آن‌ها پیمان شکنانی‌اند که با دیدگاهی صهیونیستی به جهان می نگرند و حتی در حفظ یک امانت کم بها نمی توان به آنان اعتماد ورزید: «وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِماً»[1]

یعنی: برخی از اهل کتاب، چنان‌اند که اگر یک دینار نزدشان امانت نَهی، به تو باز نمی‌دهند، مگر این که نزدشان بایستی و هوشیار باشی.

آیا کسانی که از یک دینار در نمی گذرند، امانت جهان را به دیده احترام می‌نگرند؟ به همین دلیل است که اکنون حتی قوانین خود ساخته همین هیئت مدیره، تنها برای سرکوب مظلومان و مستضعفان جهان به کار بسته می‌شود.

در این چند دهه، این حاکمان، نخست به تدوین «اعلامیه جهانی حقوق بشر» دست زدند. آنگاه برای آن که این اعلامیه را الزام‌آور کنند، «میثاقین بین‌المللی» را تنظیم کردند. سپس تدابیر اجرایی این میثاق را بر نهادند تا روشن شود که سرپیچان از این قوانین چه کیفری دارند[2]. با این همه، در کدام گوشه از جهان، «سازمان ملل متحد» با ابزارهای تشکیلاتی اش توانسته است بیداد و خونریزی را فرو نشاند و داد مظلومان را بستاند؟ هنگامی که

۱- سوره آل عمران، آیه ۷۵.

۲- برای مطالعه بیشتر ر. ک: «حقوق بشر از دیدگاه مجامع بین‌المللی»، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.

مقدس ترین باورهای بیش از یک میلیارد انسانِ مسلمان مورد هجوم قرار می گیرد، این هیئت مدیره از مهاجم دفاع می کند یا او را به مجازات می‌رساند؟!

ب) تبعیض در اجرای قوانین حقوق بین‌الملل

یکی از سیاه ترین بخش های کارنامه «سازمان ملل متحد» و حاکمان بر آن، روا داشتن تبعیض در اجرای قوانین بین‌المللی است.

در حقوق بشر اسلامی، به قواعدی جهان شمول بر می‌خوریم که به هیچ گروه یا منطقه‌ای اختصاص ندارند و باید بدون تبعیض، درباره همه انسان‌ها و مناطق جهان اجرا شوند. از آن میان، به این روایت ارزنده اشاره می کنیم:

«ثلاث ملعون من فعلهن المتغوط فی ظل النزال و المانع الماء المنتاب و الساد الطریق المسلوک»[1]

یعنی: از رحمت ویژه خدا، سه دسته بی بهره اند: آن دسته که محیط زیست را آلوده کنند؛ آن‌ها که مردم را از آب نوبه‌ای که به ایشان تعلق دارد، محروم کنند؛ و کسانی که راه آمد و شد آزادانه دیگران را ببندند.

این گونه تعالیم هرگز به مناطق مسلمان‌نشین محدود نمی شوند. مسلمانان نیز مجاز نیستند که هیچ‌یک از این سه کار و اموری از این قبیل را به زیان غیرمسلمانان مرتکب شوند، اما آیا حاکمان کنونی جهان همین گونه قوانین حقوقی را - که از قضا در مواد حقوقی‌شان فراوان بدان‌ها پرداخته شده است- در حق مظلومان و مسلمانان رعایت می کنند؟

به راستی، این تبعیض ظالمانه در کدام اندیشه ریشه دارد؟ این فکر برخاسته از همان منطق صهیونیستی است که قرآن کریم آن را معرفی می کند:

«ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ لَیْسَ عَلَیْنَا فِی الأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ»[2] یعنی: خیانت آن‌ها در امانت از این روست که مدعی‌اند: «ما درباره مسلمانان تعهدی نداریم».

۱- کافی، پیشین، ص ۲۹۲، روایت ۱۲.

۲- آل عمران/۷۵.

بر پایه این منطق صهیونیستی که امروز جهان غرب را فرا گرفته است، هر کس از دین و نژاد آنان نباشد، از قوانین حقوق بین‌الملل بهره‌ای ندارد. آن‌ها که خود را در بازگرداندن امانت آزاد می‌دانند، بی‌تردید در قراردادهای بین‌المللی و داد و ستدها نیز به همین شیوه عمل می کنند. اکنون بنگرید که چه فاصله شگفتی است میان آن منطق و منطق دینی که امام معصومش (امام سجاد(ع)) می‌فرماید:

«فَوَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِیّاً لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِیَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ائْتَمَنَنِی عَلَی السَّیْفِ الَّذِی قَتَلَهُ بِهِ لَأَدَّیْتُهُ إِلَیْهِ»[1]

یعنی: سوگند به آن که محمد را پیام آور حق ساخت، اگر کشنده پدرم حسین بن علی(ع)، همان شمشیر را که با آن پدرم را به شهادت رساند، نزد من به امانت سپارد، من بدو خیانت نمی‌ورزم.

روشن است که از هیئت مدیره کنونی جهان با این منطق صهیونیستی جز این انتظار نمی‌رود که حق «وتو» را با همه رسوایی اش برای قدرتمندان تصویب کند. با وجود حق وتو برای قدرتمندان، چگونه می توان این ادعا را پذیرفت که همه دولت‌ها و ملت‌ها در برابر قوانین بین‌المللی یکسان‌اند؟ این یکسانی جز بدین معنا نیست که همه مردم جهان باید در برابر خواسته قدرتمندان و دارندگان حق وتو تسلیم باشند. شگفتا که دستاویز این همه تبعیض، همان «تراضی» دولت‌هاست!

نتیجه این تبعیض قلدرانه آن است که ملت‌های جهان و نه تنها دولت‌ها، در برابر زورمندان تحقیر شوند. در «شورای امنیت» سازمان ملل متحد، پنج عضو دائم حضور دارند که معیار گزینش آن‌ها نه فضل و کمال که پیروزی‌شان در جنگ جهانی و قدرت برتر سیاسی و نظامی است. در برابر، اعضای متغیر این شورا هر دو سال یک‌بار انتخاب می‌شوند و گزینش پیاپی آن‌ها ممکن نیست؛ مبادا که به اقتدار همیشگی آن اعضای دائم لطمه‌ای بزنند. با این همه، اگر حتی یکی از همین پنج عضو هم قانونی را با سود خود سازگار نبیند، می تواند آن را «وتو» کند. رسوایی همین تبعیض، هیئت مدیره جهان را بر آن داشت تا در

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، باب ۵۰، ص ۱۴۴، روایت ۳.

سال ۱۹۵۰ در قطعنامه «اتحاد برای صلح» چاره‌ای بیندیشد. آن چاره‌اندیشی که در حقیقت، تکمله‌ای بر حق «وتو» - و نه تعدیل آن - بود، مقرر داشت که هرگاه اعضای شورای امنیت نتوانند در مورد برخی از مسائل به تفاهم دست یابند، مسئله به «مجمع عمومی سازمان ملل» باز گردد. پیداست که این، گریز گاهی بود برای رهایی از بن بست «وتو».

به این ترتیب، قانون‌گذاران بین‌المللی حتی برای اجرای مواد حقوقی به ظاهر عادلانه نیز راه را بر جهان بسته‌اند و با ابزاری به نام حق «وتو»، آخرین روزنه‌های روشنایی را کور کرده‌اند.

پیداست که در چنین وضعیتی، از تشکیلات وابسته «سازمان ملل متحد» و دیگر نهادهای بین‌المللی که بر همان.سیاق رفتار می‌کنند، نمی‌توان انتظار خیر داشت.

فصل شانزدهم

حق و تکلیف[1]

۱- جوادی آملی، عبدا...، حق و تکلیف، مجله حکومت اسلامی، شماره ۲۹، ۱۳۸۲.

یکی از مظاهر تأثیر عنصر «زمان و مکان» در اجتهاد، بحث از مسائل مورد ابتلا و پاسخگویی به پرسش های جدید است. در هر عصری ممکن است موضوعاتی پدید آید و پرسش‌هایی مطرح شود که پیش‌تر نبوده است؛ مثلاً تا پیش از این، تنها این مسئله مطرح بود که فرق حق با مُلک و عین و منفعت چیست؟ و میان حق و حکم چه فرقی است؟ این گونه مسائل را فقهای بزرگوار رضوان الله تعالی علیهم طرح کرده و پاسخش را نیز داده‌اند. اما پس از انقلاب اسلامی، مطالب نو، پرسش‌های تازه و موضوعات جدیدی مطرح شده و عدد آن‌ها نیز بسیار فراوان است. اگر مثلاً پیش از انقلاب، در هر بیست سال، ده‌ها مسئله پیش می آمد، در این مدت بیست و چند سال پس از انقلاب، صدها، بلکه هزارها مسئله برای اسلام مطرح شده است و حوزه علمی و نهاد روحانیت مسئول مستقیم شناسایی شبهه‌ها و پرسش‌ها و پاسخگویی به آن‌ها است. یک مجتهد بدیع و مبتکر باید «زمان‌شناس»، «مکان‌شناس» و «موضوع‌شناس» باشد و از اموری بحث کند که مسئله و نیاز روز است. مسئله روز، از یک سو مورد نیاز عملی جامعه است و از سوی دیگر مشکل علمی فقیه. فقها در این گونه موارد با دو مشکل روبه‌رو هستند؛ یکی این که باید به پرسش‌های روز پاسخ فقیهانه دهند و دیگر این که محل ابتلای عملی خودشان نیز هست؛ یعنی توده مردم باید حکم مسائل نوظهور روز را بدانند و بدان عمل نمایند و فقیهان باید حکم آن‌ها را استنباط کنند تا خود مجتهدانه بفهمند و به دیگران انتقال دهند و جامعه نیز بعد از فراگیری اصل حکم، آن‌ها را به عمل درآورند.

یکی از مسائل مورد ابتلای روز، مسئله «حق و تکلیف» است. پرسش این است که انسان «حق» دارد یا تکلیف؟ مکلف است یا صاحب حق؟ به عبارت دیگر، تشکیل حکومت «حق» مردم است یا تکلیف آن‌ها؟ پذیرش رهبری رهبر، حق مردم است یا تکلیف آنان؟ شرکت در انتخابات و همه‌پرسی (رفراندوم) حق مردم است یا تکلیف آن‌ها؟ کاندیدا شدن

حق است یا تکلیف؟ اگر حق است، چرا فتوا داده می‌شود که شرکت در انتخابات واجب است و یا کاندیدا شدن واجب کفایی است؟ و اگر تکلیف است، پس حق انسان چه می‌شود؟ آیا اسلام برای بشر حقی قائل است یا فقط او را مکلف می‌داند؟ آیا انسان اسلام، انسان مکلف است یا صاحب حق؟ گاهی ممکن است گفته شود که دین مجموع وظایف و تکالیف است و انسان ادیان، انسان مکلف و موظف است. اما انسان جدید و انسان امروزی و انسان لیبرال، انسانی است صاحب حق! همچنین در کتاب های حقوقی مسئله ای مطرح است با عنوان «وظایف و اختیارات». می گویند کسی که دز سمتی قرار می گیرد، رهبر باشد یا رییس‌جمهور یا رییس مجلس یا رییس قوه قضائیه یا رییس ارتش و نیروی انتظامی یا وزیر و وکیل، چنین شخصی وظایف و اختیاراتی دارد. این وظایف و اختیارات، همان بحث حقوق و تکالیف است که در فقه مطرح می‌شود. این‌ها مسائل جدیدی است که فرا روی فقه و فقیه قرار گرفته و حوزه‌های علمی و اندیشمندان دینی باید آن‌ها را پاسخ دهند. اگر فقیهانی که در دوران گذشته، پاسخ پرسش های جدید همان دوره را دادند، در این دوره حضور می‌داشتند، بدون تردید این پرسش‌ها را نیز بی‌پاسخ نمی گذاشتند. به هرحال ممکن است یک سلسله آراء و افکار از شرق یا غرب، از شمال یا جنوب وارد فضای فکری میهن ما شود، قهراً عده‌ای آن را دامن می‌زنند و عده‌ای می‌پذیرند. این گونه نیست که هر چه از بیرون مرزها آمده، باطل محض باشد و هرچه از درون برخاسته، حق صرف به حساب آید یا به عکس. ملاک حق و باطل اندیشه‌ها، سرزمین تولید آن‌ها نیست. بلکه اندیشه را باید با برهان سنجید و حقانیت یا بطلان آن را مشخص ساخت.

تبیین مسئله یاد شده در دو محور کلی ارائه می گردد: یکی این که حق بشر چیست؟ دیگر این که اسلام در این باره چه نظریه‌ای دارد؟

بنابراین، موضوع حق و تکلیف را در دو عنوان پی می گیریم:

الف: «انسان و حق»؛

ب: «دین و حق انسان».

بحث نخست: انسان و حق

در بررسی حق بشر، هم باید معنای حق معلوم شود و هم معنای انسان، تا وقتی صحبت از حق بشر می شود همگان بدانند که به دنبال چه چیزی هستیم. بنابراین، پرسش اول این است که در بحث حق انسان، حق به چه معنا است و کدام یک از معانی آن مراد است؟

حق چیست؟

حق یک معنای جامع دارد و چند معنای خاص؛ معنای جامع آن مشترک میان همه معانی است و آن، چنان‌که خواهد آمد، به معنای ثابت و الا معنای خاص مراد است. باید تأمل و اندیشه کرد که کدام یک از معانی خاص آن، در بحث حقوق بشر اراده شده است؟ حق معنای جامعی دارد که اگر به شکل مصدری استعمال شود، به معنای «ثبوت» است و اگر به صورت وصفی به کار رود، به معنای «ثابت» است. معانی خاص و جزئی آن، که از راه تقابل فهمیده می شود بدین قرار است که گاهی حق در برابر «باطل» قرار می گیرد مثل: «وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ»[1] و «جَاءَ الحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَطِلُ وَ مَا يُعِيدُ» و گاهی در برابر «ضلال و گمراهی» قرار می گیرد، مثل: «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»[2] و گاهی در مقابل «سحر و جادو» می آید، که مصداق باطل‌اند، مثل: «مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ»[3] و گاهی در مقابل «هوی» است، مثل: «وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلْحَقُّ أَهْوَآءَهُمْ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَوَتُ وَٱلأَرْضُ»[4] در این بحث، هیچ یک از معانی یاد شده مورد نظر نیست. حق معنای دیگری هم دارد که مقصود ما در اینجا همان است و آن عبارت است از معنایی که در برابر «تکلیف» واقع است. حق، در این معنی چیزی است که به نفع فرد و بر عهده دیگران است و تکلیف آن چیزی است که بر عهده فرد و به نفع دیگران است. به بیان دیگر، حق «برای فرد محق و مستحق» است و تکلیف «بر فرد مکلف». تکلیف فتوا بردار است اما حق فتوا بردار نیست.

۱- سوره اسراء، آیه ۸۱.

۲- سوره یونس، آیه ۳۲.

۳- سوره یونس، آیه ۸۱.

۴- سوره مؤمنون، آیه ۷۱.

بنابراین، سؤال این است که آیا انسان موجودی است که باید بار وظایفی را که فتوای مرجع فقهی تعیین کرد بر دوش کشد، یا موجودی است محق و مستحق که وی می تواند حق خود را استیفا نماید و دیگران باید حق او را ادا کنند.

نکته دیگر این که اصل حقوقی حاکم، آن است که حق هر موجودی، متناسب با ماهیت آن موجود است. اگر برای طبیعت، بی‌جان حقی قائل شویم، متناسب با ماهیت آن است و اگر حقی برای حیوان قائل باشیم، متناسب با ماهیت حیوانی است و اگر سخن از حق انسان بود، حق او متناسب با ماهیت او است و اگر از حق خداوند صحبت می کنیم، متناسب با هویت قدسی او خواهد بود. بی‌تردید حق طبیعت با حق حیوان تفاوت دارد و حق طبیعت و حیوان، با حق انسان متفاوت است و همه این حقوق با حقوق خداوند فرق دارد؛ چون ذات و هویت این موجودات با هم متفاوت است. بنابراین، در تبیین و تحلیل مفهوم «حق» باید به دو نکته توجه کرد: ۱- حق، چیزی است در برابر تکلیف ۲- چیزی حق است که با حقیقت شیء و واقعیت‌های پیرامونی‌اش هماهنگ باشد و این نکته اساسی‌تر است.

انسان کیست؟

در بحث حق «انسان»، باید انسان را هم شناخت زیرا بدون شناخت انسان نمی‌توان حقوق او را مشخص کرد و از طرف دیگر مسئله حق و تکلیف، از مسائل «علوم انسانی» است و علوم انسانی مطلقاً در محور انسان و شئون انسان سخن می گوید. اگر کسی انسان را نشناسد، داوری او درباره علوم انسانی، هم ناقص است و هم عیناک. فرق علوم انسانی با علوم تجربی یا ریاضی در این است که مسائل علوم تجربی و ریاضی نیاز به انسان‌شناسی ندارد، هرچند کاربرد آن انسانی است، اما مسائل علوم انسانی متوقف بر انسان شناسی است و چگونگی نگرش به انسان، در نتیجه تحقیق تأثیرگذار است. بنابراین، چون مسئله حقوق، جزو علوم انسانی است و عنصر محوری علوم انسانی را «انسان‌شناسی» تشکیل می‌دهد و تا کسی انسان را، آن‌گونه که هست نشناسد، نظر او در علوم انسانی نادرست است. اگر کسی انسان را آن‌گونه که خود می‌پسندد بشناسد نه آن‌گونه که هست، مسئله حق و تکلیف را هم آن‌گونه که خود می‌پسندد ترسیم می کند، نه آن‌گونه که با حقیقت و واقعیت انسان

مطابقت داشته باشد.

به بیان سوم، حق و تکلیف هرچند جزو حکمت عملی هستند و در قلمرو باید و نباید قرار دارند و جزو اعتباریات محسوب نمی‌شوند، لیکن هر یک از این دو عنوان، هم مسبوق به ملاک های تکوینی و حقیقی‌اند که منبع و پشتوانه عینی قوانین حقوقی و قواعد فقهی و تکلیفی به حساب می آیند و هم ملحوق به پاداش و کیفر تکوینی و حقیقی‌اند که در قیامت ظهور می کنند و هرگز قرارداد محض و اعتبار صرف اجتماعی نیستند که از آداب و رسوم و فرهنگ عادی مردمی برخاسته باشند. از این‌رو، برای شناخت حقوق انسان باید ماهیت انسان را شناخت که بحثی هستی‌شناسانه است.

بحث انسان‌شناسی، سه محور کلی دارد

الف: هویت انسان چیست؟ (هویت‌شناسی)

ب: جایگاه انسان در آفرینش کجا است؟ (جایگاه‌شناسی)

ج: تعامل میان انسان و آفرینش چگونه است؟ (تعامل‌شناسی انسان با هستی).

انسان در هستی تافته جدا بافته از نظام کیهانی نیست، بلکه یکی از اضلاع سه‌گانه مثلثی است که یک ضلع آن «جهان»، ضلع دیگر آن «انسان» و ضلع سوم آن پیوند «جهان و انسان» است. این گونه نیست که انسان کاری را بیرون از حوزه جهان یا منقطع از عالم انجام دهد، بلکه تمام ذرات هستی او در عالم اثر می گذارد؛ چه اینکه عالم هم در او اثر گذرا است. پس اگر کسی بخواهد انسان را بشناسد، چون انسان یکی از اضلاع سه گانه این مثلث است، ناچار است جهان را بشناسد، از پیوند جهان و انسان آگاهی یابد و درباره شناخت انسانیت انسان نیز تلاش و کوشش کند. شناخت صحیح اضلاع سه گانه این مثلث، راهی است مطمئن برای شناخت حقوق انسان؛ چرا که حق انسان چیزی است که با این مثلث هماهنگ شود، یعنی هم با هویت و ساختار درون و بیرون انسان هماهنگ باشد، هم با نظام هستی و هم با پیوند انسان و جهان. پس اگر انسان در درون این مثلث قرار دارد و در درون این نظام به هم پیوسته زندگی می کند، حقوق او، یعنی حقوق حکمت عملی و حقوقی که

در قبال اخلاق و فقه است و حقوقی که به عنوان حقوق بشر، حقوق خانواده، حقوق جامعه و حقوق سیاسی مطرح است. باید با توجه به آن مثلث منظور منظوم شود. باید ملاحظه کرد که اولاً: چه چیزی در نظام هستی حق است، تا حقوق بشر با آن مطابق باشد. ثانیاً: در ساختار انسان چه چیزی حق است تا حقوق بشر با آن هماهنگ گردد. ثالثاً: در پیوند میان عالم و آدم، چه چیزی حق است تا حقوق بشر با آن هم آوا باشد. این یک اصل در شناخت حقوق انسان است.

گفتنی است، شناخت انسان در فضای این مثلث نظام یافته، می تواند راه‌های فراوانی داشته باشد. بهترین راه آن، عنایت تام به رهنمود و سخن انسان آفرین است. انسان اگر موجودی تصادفی بود و مانند علف‌های هرز به خودی خود می‌رویید، می‌توانست در شناخت خودش اظهارنظر کند. یا اینکه اگر معتقد شویم انسان تصادفی نیست و علت دارد، ولی علت فاعلی‌اش خودش می‌باشد! آنگاه جامعه انسانی، عقل جمعی و مانند آن، می‌توانست در شناخت انسان کارگشا باشد و وقتی انسان خود را با خرد فردی یا جمعی شناخت می تواند حق و تکلیف خودش را مشخص سازد. اما اگر برهان عقلی و نقلی ثابت کرد که انسان نه تصادفی است و نه وابسته به خود، بلکه در حدوث و بقا به خداوند وابسته است، ناچار است در شناخت انسان از راهنمایی انسان آفرین کمک بگیرد. این نیز اصل دیگری است که باید در شناخت آفریده‌ها، تعلیم آفریدگار را مورد توجه قرار داد. در غیر این صورت، فرایند انسان‌شناسی به اشتباه کشیده می‌شود و به دنبال آن شناخت، حقوق انسان نیز با مشکل رو به رو می گردد.

با توجه به آنچه گفته شد، بحث انسان‌شناسی را در محورهای سه گانه پیش‌گفته پی می‌گیریم:

الف) هویت انسان

بحث درباره هویت انسان شاخه‌های متعددی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- «مبدأ شناسی انسان»؛ آیا «انسان موجودی تصادفی است که بدون علت آفریده شده

است؟» آیا انسان اگر خلقت تصادفی ندارد، «خود خالق خویش است؟» یا این که نه تصادفی است بلکه خالق دارد و نه خود خالق خویش است، بلکه «خالقی به نام خدا دارد؟» این، سه گونه نگرش به مبدأ انسان است که هر کدام اقتضای خاص خود را دارد.

قرآن کریم این نگرش‌های سه‌گانه را در دو آیه آورده است:

الف: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»[۱] ب: «أَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الخَالِقُونَ»[۲]

دو نگرش اول، انسان را موجودی مستقل می داند و لازمه چنین نگرش ناصوابی، گرایش به اومانیسم و مانند آن است و نگرش سوم انسان را موجودی وابسته به خدا می شناسد. در این دیدگاه انسان مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. در مرحله اول که مرحله «علم خدا» است، انسان فقط وجود علمی داشت، ولی در مقام عین موجود نبود: «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً»[۳] سپس از آن مرحله تنزل کرد و «شیء» شد ولی شیء ناچیز و غیر قابل ذکر: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا»[۴]

این همان مرحله‌ای است که در آن ذرات غذا به نطفه تبدیل می‌شوند. در همین جا به پدرها و مادرها می گوید کار شما خلق فرزند نیست، کار شما «امناء»؛ یعنی نقل منی از جایی به جایی دیگر است: «أَفَرَأَيْتُم مَّا تُمْنُونَ أَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ»[۵] شبیه این مطلب در بحث کشاورزی است که خداوند می‌فرماید: «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»[۶] در مرحله سوم هم می‌فرماید: «ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»[۷] این واقعیت خلقت انسان است و حقوق واقعی انسان آن است که با این اصل هماهنگ باشد. دو نگرش اول، انسان را موجودی مستقل می دانند و نگرش سوم او را وابسته به خداوند

---

۱ - سوره طور، آیه ۳۵.

۲- سوره واقعه، آیه ۵۸ و ۵۹.

۳- سوره مریم، آیه ۹.

۴- سوره انسان، آیه ۱.

۵- سوره واقعه، آیه ۵۸ و ۵۹.

۶- سوره واقعه، آیه ۶۴.

۷- سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

می‌شناسد. اگر انسان موجودی مستقل و وام‌دار هیچ مبدأ ایجادی نباشد، نظام حقوق و تکالیف او به گونه ای است و اگر وابسته به سبب ایجادی به نام خداوند باشد، به گونه دیگر. کارفرما حقوق و وظایفی دارد و کارمند حقوق و وظایفی دیگر. آن که خالقی برای خود قائل نباشد، نظام حقوق و تکالیف او «انسان‌محور» است و کسی که خالق خود را بشناسد، نظام حقوق و تکالیف او متناسب با مخلوق بودن خودش و خالق بودن خدای او است. بی‌شک آن که در اصل پیدایش و بقا وابسته است، نمی‌تواند مبدأ پیدایش و منبع تداوم خود را نادیده انگارد. چگونه می‌شود موجودی که در اصلِ هویت به غیر خود وابسته است، در بحث حقوق مستقل از مبدأ خود عمل کند؟ چنین مطلبی اصلاً فرض علمی ندارد.

۲- «معرفت ربوبیت خدا»؛ پرسش این است که پس از اصل خلقت انسان، تدبیرگر امور وی کیست؟ آیا ربوبیت و پرورش انسان در دستان خود او است یا رب و پروردگار دیگری دارد؟ این بحث، هم در مورد کسانی که خدا را قبول ندارند صدق می‌کند و هم درباره کسانی که خالقیت خدا را در مقام علم پذیرفته‌اند. کسی که خالقی برای انسان قائل نباشد، ربوبیت و تدبیر شخص دیگری را هم قبول ندارد.

اما در میان کسانی که خالقیت خداوند را در مقام علم پذیرفته‌اند، ممکن است کسانی باشند که ربوبیت او را حداقل در مقام عمل به رسمیت نشناسند. در قرآن کریم آمده است: «وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ»[1] این گروه معتقدند که تدبیر امور آنان به خودشان تفویض شده و آنان خود صاحب اختیار خویش هستند. خطر تفویض از خطر جبر هم بدتر است. این در حقیقت نادیده گرفتن توحید ربوبی است. با چنین نگرشی اگر کسی به سراغ بحث حقوق و تکالیف برود، بدون تردید نتیجه‌اش با کسی که خدا را رب خود می‌داند، تفاوت اساسی خواهد داشت. کسی که ربوبیت خدا را نپذیرد، در حقیقت میل و هوس خود را خدای خود قرار داده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ»[2] آن که

۱- سوره زخرف، آیه ۸۷.

۲- سوره جاثیه، آیه ۲۳.

امانیستی می‌اندیشد، می گوید: منشأ تقنین و تصمیم انسان است و دیگر هیچ؛ طبع و میل و فرهنگ و سنن او به منزله قرآن و عترت وی است و حقوق خود را بر اساس میل و خواست خود تنظیم و تدوین می کند. غافل از آن که همواره میل انسان با مصلحت او هماهنگ نیست:

«عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ»[1]

بدیهی است که چنین نظام حقوقی، ره‌آوردی جز ظلم بر خود ندارد. اینجا است که گفته می شود حقوق بشر باید با واقعیات تکوینی هماهنگ باشد. ممکن است چیزی با میل بشر تطبیق کند اما مطابق مصلحت وی نباشد و چه بسا چیزی برای بشر ناخوشایند است، لیکن به مصلحت وی نیست. اینجا است که «اراده انسانی» باید تعدیل شود؛ زیرا انسان بر اساس اراده خود می تواند مصلحت را بر خواست خود مقدم سازد؛ لذا می گویند انسان «متحرک بالاراده» است، نه «متحرک بالمیل». فرق انسان با حیوان و نبات و جماد در منشأ تحریک است. توضیح آنکه همه موجودات دارای جاذبه و دافعه هستند. مثلاً در جماد این گونه نیست که یک سنگ، هر خاکی را جذب کند و به لعل بدخشان یا عقیق یمن تبدیل شود. در مرتبه ای بالاتر گیاه نیز هر نوع مواد معدنی را جذب نمی کند. در مرتبه بعد حیوان قرار دارد که بر اساس میل حرکت می کند. اما انسان موجودی است که در بالاترین رتبه واقع است و حرکت او بر اساس اراده تنظیم می شود. اگر انسان خود را در سطح جماد و نبات تعریف کند، نظام حقوقی خود را به گونه ای تنظیم می کند و اگر خود را در سطح حیوان تعریف کند، به گونه ای دیگر و اگر خود را «انسان» بداند، به شکل دیگری عمل می کند. ره آورد دو قسم اول، ناهماهنگی میان حقوق و تکوین است و لذا خداوند می‌فرماید: «قَسَتْ قُلُوبُکُم مِّن بَعْدِ ذَلِکَ فَهِیَ کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»[2] و می‌فرماید: «إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»[3]. اما قسم سوم با نظام تکوین هماهنگ است. کسی که مسلمان باشد

۱- سوره بقره، آیه ۲۱۶.

۲- سوره بقره، آیه ۷۴.

۳- سوره فرقان، آیه ۴۴.

و به توحید ربوبی اعتقاد داشته باشد، حقوق خود را بر اساس توحید ربوبی و با مصلحت انسانی تنظیم می کند، نه میل و خواست خود. اگر کسی با زبان بگوید «من مسلمانم» و در دل معتقد باشد «هرچه بشر می‌خواهد حق است»، این ناهماهنگی میان زبان و ذهن اسلامی سخن گفتن و اما نیستی فکر کردن است.

از همین‌جا می توان مفهوم بخشی از آیات را که مسئله «ظلم به خود» را مطرح کرده است، درک کرد. اگر حقوق بشر بر اساس میل وی تنظیم شود، موجب ظلم به خود انسان می‌شود؛ چون همواره میل انسان با مصلحت او هماهنگ نیست. اگر حقوق انسان به گونه‌ای تنظیم شود که او را به موجودی بدتر از جماد و نبات تبدیل سازد، به او ظلم کرده است و اگر به گونه‌ای باشد که او را پست‌تر از حیوان سازد، به او ستم کرده است. آیا قانونی را که موجب ستم به انسان شود، می‌توان حق او نامید؟!

۴- «حیطه دانش و علم انسان» تا چه حد است؟ داشتن دانش و آگاهی کامل، از لوازم تدوین حقوق است. بدون احاطه کامل به همه جوانب یک موضوع، نمی‌توان حقوق او را تدوین کرد و تنظیم مواد حقوقی بدون اطلاع کامل از هویت مستحق، منجر به ستم خواهد شد. انسان به هر قله‌ای از دانش که برسد، بهره اندکی از علم برده است. خداوند می‌فرماید: «وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»[1] و نیز می‌فرماید: «فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ»[2] مثلاً یکی از مسائل مورد بحث، ارث برادر و خواهر است. تفاوت ارث خواهر و برادر ممکن است برخی را به این فکر اندازد که حق دختر تضییع شده است. قرآن این گونه داوری‌ها را ناشی از کم‌اطلاعی بشر می‌داند و چنین می‌فرماید: «لا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا»[3] شما نمی‌دانید کدام یک از وارثان به حال شما سودمندترند. دانش بشر بسیار اندک است. حقوقی که بشر کم اطلاع برای فرد و جامعه وضع کند، چه سرانجامی خواهد داشت؟! اما اگر کسی حقوق بشر را وضع کند که به

۱- سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲- سوره نجم، آیه ۳۰.

۳- سوره نساء، آیه ۱۱.

راه‌های آسمان آگاه‌تر از راه‌های زمین باشد و دانش او کامل بوده و به تمام زوایای انسان، جهان و رابطه انسان و جهان احاطه داشته باشد، چنین حقوقی بدون تردید تأمین‌کننده تمام مصالح و منافع بشر خواهد بود.

حضرت علی(ع) می‌فرماید: «فَلَأَنَا بِطُرُقِ اَلسَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ اَلْأَرْضِ»[1] بقیه ائمه علیهم‌السلام نیز این گونه‌اند. بالاتر از همه انسان‌ها، خود خداوند است که آنان را آفرید. خداوند از ازل خبر دارد، از ابد خبر دارد. او می‌داند که هویت واقعی انسان، حیات جمادی و نباتی و حیوانی نیست. آیا حقوقی که خداوند برای انسان تعیین می‌کند، واقعی‌تر است یا حقوقی که بشر با دانش اندک خود به آن رسیده است؟!

۵- «معادشناسی انسان»؛ اگر برای انسان معادی قائل باشیم، حقوق او متفاوت خواهد بود، با آن‌که قائل به معادی برای وی نباشیم. قرآن کریم می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلَاقِیهِ»[2] یعنی ای انسان، تو یک موجود ابدی هستی و هرگز نابود نمی شوی. وقتی انسان موجود ابدی شد و وقتی معاد حق بود و بعد از مرگ پرسش و پاسخی در کار بود و افراد جامعه به آن معتقد باشند، قطعاً رفتارشان متفاوت خواهد بود و بر نظام حقوقی‌شان نیز تأثیر خواهد گذاشت. ورود این عامل در مجموعه واقعیت‌های انسان، سبب می‌شود که در تدوین نظام حقوق بشر لحاظ شود و حقوق و تکالیف با توجه به آن تنظیم شوند؛ به بیان دیگر، اگر معاد و ابدیت جزو واقعیت های انسان است، لازم است که نظام حقوقی وی نیز متناسب با آن تدوین شود.

اما اگر کسی به معاد و زندگی جاویدان قائل نبود و بشر را از «گهواره تا گور» خلاصه کرد، نظام حقوقی‌اش فرق خواهد داشت. کسی که مادی می‌اندیشد و می گوید: «ما هی الاحیاتنا الدنیا نموت و تحیا و ما یهلکنا الا الدهر»۳، در چنین تفکری، انسان اصل قرار

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۹.

۲- سوره انشقاق، آیه ۶.

۳- سوره جاثیه، آیه ۲۴ .

می گیرد و هرچه برای او خوشایند است، حق و هرچه ناخوشایند است، باطل می‌شود. به خوبی روشن است که پذیرش یا عدم پذیرش این واقعیت تا چه اندازه در سرنوشت حقوق انسان تأثیر خواهد داشت.

۶ - «قلمرو مالکیت انسان»؛ آیا انسان مالک سرنوشت خویش است و می تواند هر طور که خواست آن را رقم بزند؟ آیا انسان مالک تام‌الاختیار اموال خودش است و می تواند به هر شکلی آن را مصرف کند؟ و آیا آدمی حیات خود را مالک است و می تواند به دلخواه خود به حیاتش پایان دهد؟ آیا عزت و شرافت ملک انسان است و می تواند آن را معامله کند؟ آیا انسان مالک ناموس خود است و می تواند آن را بفروشد یا هبه کند و یا اجاره دهد؟ و بالاخره آیا انسان مالک این امور است یا آن‌ها را به امانت دارد؟ اگر وی مالک حیات و شئون حیاتی خود باشد، سرنوشت حقوقش به یک‌گونه است و اگر نسبت به آن‌ها امانت‌دار باشد، به گونه‌ای دیگر. هستی و هویت انسان امانت خدا است و لذا نمی‌تواند سرنوشت خود را، هرگونه که خواست رقم بزند. کسی که خود را مالک اموال می‌داند، منطق قارون را دارد که می گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ»[1] اگر کسی این‌گونه فکر کند، حقوق مالی‌اش را پرداخت نخواهد کرد و در صدد کم کردن فاصله طبقاتی توانگر و تهیدست بر نمی‌آید. قوم حضرت شعیب به ایشان گفتند اموالی که در اختیار ما است مال ما است. خودمان کسب کرده‌ایم. میراث پدرانمان است پس هرگونه که بخواهیم در آن تصرف می کنیم. چرا دین تو از برخی تصرفات در آن مانع می‌شود: «أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَن نَّتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ»[2] اگر کسی خود را مالک اموال بداند، نه امانت‌دار، چنین حقی برای خود قائل است که هر طور خواست آن را تصرف کند. همچنین اگر کسی خود را مالک حیات و زندگی خویش بداند، ممکن است این حق را برای خود قائل باشد که خودکشی کند و یا اگر خود را مالک بدن خود بداند، این را حق خود می داند که بدن خود را بفروشد یا هبه کند و اجاره دهد و تن به بزهکاری دهد. این

۱- سوره قصص، آیه ۷۸.

۲- سوره هود، آیه ۸۷

وضعیت کسانی است که خود را مالک هویت خویش می پندارند. اما کسانی که خود را امانت‌دار بدانند نه مالک، حقوق و تکالیف، خود را با توجه به موضوع امانت تنظیم می کنند. به همین جهت انسان امین نمی تواند سرنوشت خود را به دل‌خواه و مالکانه رقم زند و درباره ادامهٔ حیات خویش تصمیم بگیرد. همچنین گناه تجاوز به عنف با رضایت فرد یا رضایت خانواده‌اش بخشوده نمی‌شود و یا تصرف مطلق در اموال شخصی، مباح نخواهد بود و یا انسان حق ندارد بر سر عزت و شرف خود معامله کند و چون طبق دلیل عقلی و نقلی انسان امانت‌دار است نه مالک، لذا حقوق خود را نیز باید بر اساس واقعیت امانی - نه ملکی - تنظیم کند. البته جریان امانت به صورت تمثیل ارائه شد وگرنه سودی از این کار به غیر خود انسان بر نمی گردد.

ب) جایگاه انسان در هستی

جایگاه‌شناسی نیز از اموری است که در تعیین «حقوق بشر» نقش اساسی دارد. حق هر چیزی متناسب با جایگاهی که مستحق در نظام هستی دارد تنظیم می‌شود. نمی‌توان برای همه افراد در جایگاه های مختلف حق مساوی قرار داد. گرچه مساوات در برابر قانون فراگیر، همان عدل و قسط است ولی تساوی حقوق اشخاص مختلف در استعداد و فضیلت و رذیلت، ناعدالتی است. البته ممکن است حقوق مشترکی وجود داشته باشد که مربوط به جایگاه آنان نبوده و مثلاً به اصل وجود.آنان برگردد، اما وقتی بحث از جایگاه شد، گذشته از حقوق مشترک، حقوق اختصاصی هر ذی‌حقی مطرح می‌شود؛ جایگاه برابر، حقوق برابر، جایگاه بالاتر حقوق بیشتر و جایگاه پایین‌تر حقوق کمتر؛ مثلاً در یک اداره، همه افراد از آن جهت که «انسان»اند، حقوق مشترکی دارند، اما از آن جهت که هر کدام مقامی و سمتی دارند، حقوق متفاوتی هم خواهند داشت. هیچ‌گاه حق مدیر با حق یک کارمند ساده برابر نبوده و اختیارات یکسان نخواهند داشت. وقتی هم در کتاب های حقوق سخن از اختیارات می‌شود، اختیارات رهبر و رؤسای سه قوه و وزرا و وکلا و... تا برسد به پایین‌ترین ردهٔ اداری، از آن جهت که جایگاه‌های متفاوتی دارند، یکسان نخواهد بود و یا در اسلام سه دسته حقوق داریم: الف: حقوق مشترک میان انسان‌ها، از آن جهت که «انسان»اند. ب:

حقوق موحدان، که شامل پیروان تمامی ادیان الهی می شود. این حق از آن جهت است که «موحد»اند و بدیهی است که میان موحد و مشرک تفاوت وجود دارد. پس نادیده گرفتن فضیلت توحید و رذیلت شرک و برابر دانستن حقوق موحدان و مشرکان، خود نوعی بی عدالتی است. البته وقتی سخن از حق موحدان است، مراد نادیده گرفتن حق انسانی کفار و مشرکان نیست. ج: حقوق مسلمانان، از آن جهت که «مسلمان»اند. اینجا است که گذشته از مرز میان اسلام و شرک، مرز میان اسلام و دیگر ادیان نیز مطرح می‌شود. یک مسلمان از آن جهت که «انسان» است، حقوق مشترکی با تمام آدمیان؛ اعم از مشرک و موحد دارد و از آن جهت که «موحد» است حقوق مشترکی با تمامی دین‌داران توحیدی دارد و از آن جهت که «مسلمان» است و آخرین دین را هم پذیرفته است، حقوق اختصاصی خواهد داشت.

بنابراین، حقوق هرکس باید بر اساس جایگاهی که دارد تنظیم شود. این یک اصل مبنایی است. اکنون به بحث خود بر می گردیم که مسئله حقوق انسان است. گفتیم که هنگام تدوین حقوق بشر، نخستین پرسش این است که «انسان کیست؟» و بحث آن گذشت. دومین پرسش این است که «جایگاه انسان در نظام هستی چیست؟» نخست باید معلوم شود که در میان این همه موجودات متعدد و متنوع آفرینش، انسان هندسه خلقت در چه جایگاهی است و در سلسله مراتب آفرینش چه رتبه‌ای دارد و سپس حقوق او را بر اساس جایگاهی که دارد تنظیم کرد. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، این یک اصل مبنایی است که حقوق هر مستحقی باید با واقعیت های هستی او هماهنگ باشد. بنابراین، دانستن این واقعیت که انسان چه جایگاهی در نظام هستی دارد، ضروری است و بدون آن نمی‌توان حقوق واقعی او را تدوین کرد. در هستی، هم جماد وجود دارد و هم نبات وجود دارد و هم حیوان، هم فرشته هست، هم خداوند و هم انسان. آیا این‌ها در یک سطح قرار دارند؟ آیا حقوق آن‌ها با هم مساوی است؟! ممکن است؛ مثلاً برای جماد و نبات و حیوان، از این جهت که «موجود»اند، حقوق مشترکی تصور کرد. اما آیا به جهت تفاوتی که دارند، هیچ حقی برای آنان متصور نیست؟ اگر چنین باشد آیا این تساوی مشئوم نادیده گرفتن بخشی

از واقعیت‌های هستی نیست؟ و آیا منجر به ظلم و بی‌عدالتی نخواهد شد؟

انسان در نظام هستی، جایگاهی فراتر از جماد، نبات، حیوان، فرشته و فروتر از خدا دارد. این سخن ریشه در هویت انسان دارد که بحث آن گذشت.

حقیقت انسان همان است که می‌فرماید: «وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی»[۱] اگر چنین است، انسان موجودی است که آسمان و زمین کوچک‌تر از او است و موجودات مادی دیگر کوچک‌تر از او هستند؛ زیرا بر اساس حقیقتی که انسان دارد، کاری می‌کند که از دیگر موجودات ساخته نیست؛ چه اینکه خداوند فرمود «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ»[۲] این ابا و خودداری کردن، ابای اشفاقی است نه ابای استکباری که ابلیس به آن مبتلا شد «أَبى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرِينَ»[۳] آسمان و زمین و کوه‌ها توان آن را نداشتند که بار امانت الهی را بر دوش کشند ولی انسان توانست. این حقیقت انسان است و نیز فرمود: «يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»[۴] ای انسان پایان راه تو لقاءالله است نه مرگ و نابودی.

همچنین وقتی انسان را آفرید به فرشتگان امر کرد که بر او سجده کنید:«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ»[۵] این‌ها نشان‌گر حقیقت متعالی انسان است که از آسمان، زمین، کوه و فرشته برتر است. حال باید دید که چنین موجود ارزشمندی در آفرینش چه جایگاهی دارد؟ خداوند فرمود: هیچ موجودی نمی‌تواند جانشین الله باشد، مگر این انسانی که با نفخه الهی به دنیا آمده است. جایگاهش جایگاه فرمانروایی است؛ فرمانده نظامی است، فرمانده اقتصاد است، فرمانده تمام زمین است. چون خلیفه من است:

۱- سوره حجر، آیه ۲۹.

۲- سوره احزاب، آیه ۷۲.

۳- سوره بقره، آیه ۳۰.

۴- سوره انشقاق، آیه ۶.

۵- سوره حجر، آیه ۲۹.

«إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً»[۱] وقتی انسان خلیفةالله شد، حقوقی هم که برای او وضع می‌شود که باید متناسب با شأن خلیفةاللهی وی باشد. اگر گفتیم انسان خلیفةالله است و حقوق جمادی و نباتی برای او وضع کردیم این ظلم تفریطی به انسان است. اگر «حقوق حیوانی» وضع کردیم ظلم تفریطی به او است و اگر «حقوق خداوندی» برای او وضع کردیم باز هم در حق او ظلم روا داشته‌ایم، و این ظلم، ظلم افراطی است. آری، انسان نه جماد است، نه نبات، نه حیوان و نه الله. بلکه او خلیفةالله است. برخی انسان را آنقدر جایگاه بالا می‌برند که در جایگاه خدا می‌نشانند و می‌گویند: هرچه او گفت و هرچه او خواست همان حق است و حق انسان همان است که وی می طلبد و بدان تمایل دارد! خداوند می‌گوید: تو خلیفه من هستی و او - که اومانیستی فکر می‌کند - می‌گوید: من خودم، الله هستم: «أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَی عِلْمٍ»[۲] اگر انسان‌مدار شدیم و او را محور دانستیم و به اصطلاح تفکر امانیستی را پذیرفتیم، برای انسان حق خدایی قائل شده‌ایم؛ یعنی فقط او است که باید درباره خودش تصمیم بگیرد و حق خود را مشخص سازد! جالب این که ره‌آورد تدوین حقوق انسان بر اساس تفکر امانیستی، چیزی فراتر از حقوق نباتی و حیوانی نیست؛ خوردن و آشامیدن و پوشیدن، شهوت رانی کردن، تولید مثل کردن، مسکن گزیدن و... و سپس مردن. البته تمام اقسام صنعت و فن آوری از این منظر، به منظور رونق بخشیدن به زندگی گیاهی و حیوانی است. لازمه چنین پنداری، همان ادعای خدایی کردن و گیاهی یا حیوانی زیستن است!

بنابراین، باید معنی خلیفةاللهی به درستی روشن شود. کسانی که می گویند «انسان طبیعتی و سرشتی و سرنوشتی دارد و بر سرنوشت خویش حاکم است و حق دارد هرچه بخواهد تصمیم بگیرد» در صورتی سخنشان درست است که انسان یا موجودی تصادفی باشد و بدون علت فاعلی پدید آید و یا مستقل و وابسته به خود یعنی علت فاعلی دارد و آن خودش است. اما اگر انسان نه تصادفی است و نه آفریده خود، بلکه خدایی و آفریدگاری

۱- سوره بقره، آیه ۳۰.

۲- سوره جاثیه، آیه ۲۳.

دارد، باید در تدوین حقوق، به سخن انسان‌آفرین مراجعه کرد. انسان حریت دارد و دارای حقوق فراوانی است. برای این که مکرم است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»[1] ولی باید توجه کرد که کرامت او به استناد خلافةاللهی او است. کرامت انسان را باید در کنار خلافت الهی انسان تفسیر و تحلیل کرد. تمام ارزش انسان به این است که خلیفةالله است. اگر چنین است باید دید مقتضای خلیفةاللهی انسان چیست؟ مقتضای خلیفةاللهی این است که اگر کسی خلیفه شخص معین شد، باید کلام مستخلف‌عنه را ادا کند نه کلام خودش را. خیلی‌ها، بعضی از اصول اولی را قبول دارند؛ مثلاً می پذیرند که انسان از حریت و آزادی برخوردار است و نیز قبول دارند که انسان دارای کرامت است و نیز می گویند: کرامت انسان به استناد خلیفةاللهی او است. همه این اصول معقول و مقبول است، اما آنان همین‌جا متوقف می‌شوند و بیش از این پیش نمی‌روند. پرسش این است که مقتضای خلیفةاللهی انسان چه می‌شود؟ اگر موجودی «خلیفه خدا» شد، باید کلام مستخلف‌عنه را بزند. اگر گفته می‌شود که اومانیسم؛ یعنی «احترام به انسانیت و تکریم انسان»، این سخن در برخی از جهات صحیح است ولی باید دید حامیان این مکتب چه چیزی را بر این مبنا بار می کنند. آنان می گویند: چون انسان کریم است پس تمام کارها باید در مدار انسان بچرخد. حقیقت سخنشان این است که «وَالحَقُّ مَعَ عَلی یَدُورُ حَیثَما دَار» ولی این مکتب صحیح نیست و با مقام خلیفة‌اللهی سازگار نیست. این خدایی کردن انسان است. این همان است که قرآن کریم می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»! اگر کسی بگوید من به میل خودم عمل می کنم، هرچه فکر بشر است هرچه خودم خواستم. این یعنی من «الله» هستم نه خلیفةالله! اگر کسی تحت ربوبیت الله نباشد، در حقیقت خلافت او را نپذیرفته است. چون خلیفه کسی است که قانون مستخلف‌عنه را بپذیرد. جانشین باید از طرف رئیس امضا کند. اگر کسی جانشین فلان رییس شد، نمی گوید من خودم رییس هستم. اگر کسی به مقتضای خلیفةاللهی عمل نکند، دیگر انسانیت ندارد و در نتیجه کرامت و شرافتی هم نخواهد داشت؛ زیرا همه

۱- سوره اسراء، آیه ۳۷.

کرامت ها به پاس خلافت الهی بود، وقتی قانون خلافت رعایت نشد، خلافت منتفی است و با انتفای خلافت همه شئون وابسته به آن، رخت‌بر می‌بندد. چنین موجودی فقط حیوان ناطق است: و در واقع بهیمه است و یا شیطان است «اِنْ هُمْ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»، «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ»، جماد است «کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً». نمی‌شود کسی قانون خلیفةاللهی را نپذیرد و همچنان انسان باشد؛ زیرا خلافت نظیر وکالت و وزارت نیست که یک امر اعتباری بوده و جدای از شناسنامه حقیقی و هویت اصیل انسان باشد. کسی که وزیر یا وکیل یا مسئول است، دو شأن حقیقی و اعتباری دارد یکی انسانیتی که حقیقی است و دیگر سمت و مقامی که اعتباری است. اگر مثلاً این فرد بازنشسته شود و یا از کار برکنار گردد، فقط سمتش را از او گرفته اند ولی انسانیتش همچنان محفوظ است. سمت های اعتباری گاهی هست و گاهی نیست، بدون این که رفت و آمدش در اصل انسانیت فرد تاثیری داشته باشد. اما خلافةاللهی انسان، از امور اعتباری نیست، بلکه به منزله فصل اخیر و فصل مقوم است. انسان، یا خلیفةالله است یا کَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، این طور نیست که اگر خلیفةالله نشد و لیاقت خلافت نداشت، انسانیت او محفوظ بماند. اگر خلیفةالله نبود، می‌شود جزو «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ». در آن صورت از زمین و کوه و آسمان پست‌تر است. اگر انسان همین هیکل مادی باشد، فرومایه از همه امور مزبور است؛ چه این که خداوند می‌فرماید: «إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً»[1]، «أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ»[2]، «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ»[3] انسانی که خلیفةالله است توانی فراتر از کوه و زمین و آسمان داشت و اشرف مخلوقات بود و کسی که فقط همین هیکل مادی باشد، از زمین و کوه و آسمان ناتوان‌تر است و از حیوانات پست‌تر و بلکه یک شیطان است.

خلاصه سخن این که: حقوق انسان باید بر اساس واقعیت «خلافةاللهی» بشر تنظیم شود نه بر

۱- سوره اسراء، آیه ۳۷.

۲- سوره نازعات، آیه ۲۷.

۳- سوره غافر، آیه ۵۷.

اساس «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى». ارزش انسان و به تعبیری انسانیت انسان به خلافةاللهی او است و خلافةاللهی انسان به پذیرش ربوبیت الهی است. اگر در چنین فضایی حقوق انسان بررسی شود، راه درستی در پیش گرفته شده است. اگر خلیفةاللهی، محور تعیین حقوق انسان باشد، هم «کرامت» انسان محفوظ می‌ماند و هم «مقام» او. اما اگر خدایی انسان، محور تعیین حقوق او باشد، نه چیزی از «کرامت» او باقی می‌ماند و نه از «مقام» او. اگر نظام حقوق انسان به گونه‌ای باشد که فصل مقوم هویت او؛ یعنی خلیفةاللهی را نابود کند، آیا می‌توان آن را «حق» نامید؟ آیا این احقاق حق است یا تضییع حق؟ عدل است‌یا ظلم؟!

ج) ارتباط انسان با هستی

یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که در تعیین حقوق نقش دارد، محیط زندگی انسان و چگونگی ارتباط وی با آن است. انسان در خلأ زندگی نمی‌کند، در جهانی زندگی می‌کند که موجودات هستی پیرامون وی را گرفته‌اند و لذا یکی از شئون بشر، تعامل با هستی است. این تعامل می‌تواند سازنده و یا مخرب باشد. چگونگی رفتار بشر تأثیر مستقیم بر هستی می‌گذارد. تمام اجزای ریز و درشت و مرئی و نامرئی هستی، ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارند. هر حرکت بشر، بر نظام هستی تأثیر می‌گذارد. بنابراین، اگر بناست حقوقی برای انسان تعریف و تنظیم شود، باید به گونه‌ای باشد که نظام هستی آسیبی نبیند. همان‌گونه که انسان حق ندارد به خود ستم کند و خویشتن اصیل را از مقام و منزلتی که دارد پایین بکشد، همچنین حق ندارد که به محیط زیست و جهان پیرامونی‌اش ستم کند. حقوق انسان باید با توجه به محیط پیرامونی بشر و جهانی که در آن زندگی می‌کند، تدوین شود.

خداوند در این باره چنین می‌فرماید: «وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ»[1] لازم است عنایت شود که دو عنصر حب در مقابل یکدیگرانند یکی حق و دیگری هوی. اگر قانون بشر بر اساس میل و هوس باشد، آسمان و زمین به فساد کشیده می‌شود و نتیجه همان می‌شود که خداوند می‌فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا

۱- سوره مؤمنون، آیه ۷۱.

كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»[۱] ره‌آورد حقوق بشری که بر اساس تفکر اومانیستی تنظیم شده باشد، چیزی جز فساد و تباهی نظام هستی نیست. تفکر غیر الهی به خود اجازه می‌دهد که به هر کشوری که خواست یورش ببرد و آن را نابود کند. خداوند درباره حاکمان غیردینی می‌فرماید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا»[۲] نابودی کشورها ره‌آورد حقی است که قدرتمندان برای خود قائل‌اند و این گونه حق‌ها ریشه در تفکر انسان مداری دارد.

این در حالی است که قرآن کریم می فرماید: که خداوند شما را در زمین قرار داد تا آن را آباد کنید؛ «وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»[۳] آبادانی زمین نیز جز از راه ایمان و تقوا به دست نمی‌آید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ»[۴]

حال اگر حقوق انسان بر اساس وحی و ایمان و تقوا تنظیم شود، زمین نیز آباد خواهد شد و اما اگر بر مبنای هوس باشد، ره‌آوردی جز فساد و نابودی نخواهد داشت. حقوقی که طبیعت را نابود سازد، آیا می تواند حق واقعی باشد؟ و اگر زمین به فساد کشیده شود، آیا زیان آن به خود بشر بر نمی گردد؟ و اگر قانون بشر، در نهایت زیان‌آور باشد، می‌توان آن را حق نامید و تأمین کننده حقوق بشر دانست؟

جمع بندی بحث نخست

در بحث نخست، این اصل کلی مطرح شد که «حق» هر چیزی باید با ماهیت و حقیقت مستحق، هماهنگی داشته باشد. به همین دلیل است که تعیین حقوق انسان متوقف بر «انسان‌شناسی» است. در مبحث انسان شناسی نیز چند عنصر محوری وجود دارد: ۱ - هویت و حقیقت انسان چیست؟ ۲ - مقام و منزلت او در سلسله موجودات کدام است؟ ۳ - ارتباط و تعامل انسان با جهان پیرامونی‌اش چگونه است؟ دز این بحث‌ها روشن شد که:

۱- سوره روم، آیه ۴۱.

۲- سوره نمل، آیه ۳۴.

۳- سوره هود، آیه ۶۱.

۴- سوره اعراف، آیه ۹۶.

- حق انسان باید با ماهیت و حقیقت انسان هماهنگ باشد.
- حق انسان باید حافظ و نگهبان مقام خلیفةاللهی بشر باشد.
- حقوق بشر باید به گونه‌ای تنظیم شود که به نظام هستی آسیبی وارد نسازد.

بحث دوم: دین و حق انسان

پیش‌تر به این مطلب پرداختیم که «حق چیست؟» و «انسان کیست؟» و بی‌آنکه حقوق انسان را برشمریم، به این مطلب پرداختیم که «ویژگی‌های حق انسان کدامند؟».

در این بحث، سخن این است که نسبت میان دین و حقوق انسان چیست؟ آیا دین، حق محور است یا تکلیف‌مدار؟ بر پایه حق استوار است یا بر مدار تکلیف می‌گردد؟ طرفدار حقوق انسان‌ها است یا حاکم به تکلیف آن‌ها؟ به انسان خدمت می‌کند یا انسان را به خدمت می‌گیرد؟

برخی معتقدند ادیان آسمانی تکلیف مدارند، نه حق محور. می‌گویند آنچه درون دین یافت می‌شود، فقط تکلیف است. اگر کسی وارد دین شود، به موجودی تبدیل می‌شود که فقط باید کار کند و به وظایف و تکالیفی که برایش منظور شده، عمل کند. همه‌جا سخن از «انتظار از بشر» است. دین به «انتظارات بشر» توجهی ندارد. اما خارج از دین، آنچه مطرح است حق، خواسته‌ها و انتظارات بشر است. از همین‌جا گفته می‌شود که اگر چیزی «بشری» شد، حق محور است و اگر «الهی» شد، تکلیف‌مدار. اگر از «بالا» بیاید، تکلیف است و اگر از پایین باشد، حق. شاهدی که ممکن است بر این ادعا اقامه شود، چند چیز است:

الف: ادبیات حاکم بر دین، ادبیات «باید و نباید» است و این ادبیات مخصوص نظام‌های تکلیف مدارا است نه حق محور؛ «باید و نباید» با اجبار و اکراه هم‌خوان است، در حالی که شاخصه «حق»، اختیار و آزادی است، لذا مکتبی که بر اساس باید و نباید است، نمی‌تواند بر اساس حق باشد.

ب: ادبیات دین، ادبیات «عبد و مولا» است که نشان‌گر مبنای تنظیم مناسبات مردم با صاحب شریعت است. سیستم و قاعده‌ای که یک سوی آن مولا و سوی دیگرش عبد

است، نظامی تکلیف مدار است و مردم در چنین نظامی، مانند بندگانی هستند که فقط باید مطیع اوامر مولا باشد و خواسته‌ها و انتظارات او را برآورده سازد و همان‌گونه که یک عبد، خدمت گزار مولای خود است، آنان نیز خادم باشند. این در حالی است که اگر نظامی بر اساس «حق» تنظیم شده باشد، انسان را مخدوم می‌داند نه خادم.

ج: «مجازات‌های دنیوی و عذاب‌های اخروی» مال دین است. در ادیان آسمانی مواردی به عنوان «مجازات» تخلف از برنامه‌ها قرار داده شده و روشن است که مجازات تخلف، مربوط به قلمرو «تکلیف» است، در قلمرو «حق» کسی را به خاطر این که حق خود را استیفا نکرد، مجازات نمی‌کنند.

بحث را با بررسی نکات سه‌گانه پی می‌گیریم تا روشن شود که نسبت میان دین و حقوق انسان چیست؟ آیا دین انسان را مکلف می‌داند یا صاحب حق؟

یک: آیا «باید و نباید»، حق محور نبوده و نافی «حق‌دار بودن» بشر است؟

در این که دین، باید و نباید دارد، بحثی نیست و در این که باید و نباید تکلیف‌آور است نیز حرفی نداریم. پرسش این است که آیا تکالیف دین، تکلیف «بر انسان» است یا «برای انسان»؟ فرق است میان این که چیزی «بر انسان» باشد یا «برای انسان». اگر چیزی «بر انسان» باشد، می تواند منافی با «حق انسان» تلقی گردد. اما اگر چیزی «بر انسان» نبود، بلکه «برای انسان» بود، آیا منافی با حق انسان است یا موافق با حق انسان؟ تفکری که تکلیف را منافی با حق‌دار بودن بشر می‌شناسد، تکلیف را به معنی بار اضافه‌ای که بر دوش بشر نهاده شده، ارزیابی می کند. در این که تکلیف گاهی به همین معنا است، انکاری نیست. سؤال این است که آیا همیشه تکلیف به همین معنا است؟ و آیا تکالیف دین از این سنخ هستند؟

اگر مفهوم حق و تکلیف بازکاوی شود و مناسبات میان این دو مبنا مورد بازنگری قرار گیرد، معلوم می‌شود که رابطه میان آن‌ها به دو شکل قابل تصویر است. گاهی حقی برای فرد معین است و تکلیفی بر دیگران و حقی برای دیگران و تکلیفی بر این فرد. در این قسم، «حق» برای یک طرف مطرح است و تکلیف برای طرف مقابل «حق فرد - تکلیف مقابل» که حاصل آن نفع فرد و بار دیگری و «حق مقابل - تکلیف فرد» که در نتیجه نفع آن برای

دیگری است و بار آن برای فرد.

اما نوع دیگری از مناسبات، میان حق و تکلیف است که حق و تکلیف هر دو در یک سمت قرار دارند؛ هم حق برای فرد است و هم تکلیف بر او است. در این قسم، بازگشت تکالیف به حقوق است و تکلیف راه تحقق و ایجاد و احیای حق است. برخی امور، از آن جهت الزام می‌شوند که تنها راه تحقق‌یابی «حق»اند و بدون آن‌ها استیفای حقوق غیر ممکن است. این شکل از رابطه میان حق و تکلیف، در برخی امور مانند تعلیم و تربیت بشر مطرح می شود. در نظام آموزش و پرورش یک سلسله تکالیفی برای کودکان و محصلان مقرر می کنند که مثلاً این مقدار مشق بنویسید، این مقدار درس بخوانید، این مقدار حفظ کنید، این مقدار در کلاس حضور داشته باشید و... وقتی این تکالیف مدرسه را تحلیل کنید، همه آن‌ها به حقوق محصل بر می گردد و هیچ کدام بار زایدی بر دوش وی نیست؛ یعنی محصل «بار مدرسه» را بر دوش نمی کشد، بلکه بار خود را به دوش دارد. مگر چه چیز زایدی بر او تحمیل شده است؟ اگر گفتند مشق بنویس و... به خاطر آن است که علم آموختن حق او است و چون وی حق خود را نمی‌داند و به بازی سرگرم است، همین استحقاق او با صبغه تکلیف بیان می شود وگرنه دانشمند شدن حق او است و تمام منافعش به خود او بر می گردد. بر این اساس تمام برنامه‌های مدرسه، گرچه از منظر آموزش «تکلیف» است، ولی از منظر پرورش «حق» است. اکنون که مثال روشن شد به ممثل می‌پردازیم:

در جریان حقوق و تکالیف دینی هم همین گونه است. اگر دین الهی بشر را به نماز، روزه، حج، زکات، تولی، تبری و سایر موارد مکلف کرد، همه این ها به حقوق بشر بر می گردد. انسان حق تکامل دارد، فهمیدن حق اوست، حق رشد کردن دارد، حق دارد با فرشتگان همسایه شود، حق دارد که از طبیعت جمادی برتر گردد و حق دارد از غریزه گیاهی والاتر شود و از خوی حیوانیت بالا بیاید؛ چه اینکه حق دارد بار دیگر از فرشته پران و از ملک قربان گردد و از تمام قافله هستی به خدای هستی‌بخش متقرب‌تر شود و حق دارد آنچه اندر وهم بلکه اندر فهم بسیاری از صاحب‌نظران نمی گنجد و ویژه صاحب‌بصیران است همان

گردد. این‌ها همه حقوق او است و تنها راه به دست آوردن آن‌ها، احکام و تکالیف دینی است. این که دین می گوید کارهایتان را قربة الی‌الله انجام دهید؛ یعنی هر قدمی که بر می دارید، یک مرحله به آن کمال مطلق که تقرب به آن، حق شما است نزدیک شوید؛ نماز مایه تقرب الی‌الله است، روزه پایه تقرب الی‌الله است. اگر نماز واجب شده برای آن است که موانع استیفای حقوق بشر را بر دارد «إِنَّ الصَّلاَةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنكَرِ»[1] و آرامش را که حق انسان است برای وی به ارمغان آورد «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِى»[2] «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»[3] اگر روزه مقرر شده برای این است که روزه سپر آتش دوزخ است و انسان روزه‌دار را از آتش شهوت و غضب، که موانع استیفای حق کمال انسانی‌اند نجات می‌دهد. همه تکالیف دین همین صبغه را دارند. هر تکلیفی که بررسی و تحلیل شود به حق بر می گردد؛ یعنی همان گونه که نتیجه تحلیل برنامه‌های مدرسه این است که از نظر آموزشی، تکالیفی به عهده محصلان گذاشته می شود، ولی از نظر پرورشی، همه این تکالیف به حقوق بر می گردد. ثمره تبیین احکام دینی این است که از لحاظ فقهی یک سلسله تکالیف به عهده افراد مکلف است، لیکن از منظر کلامی که عهده‌دار بیان ملاک‌های احکام و نیز مسئول تشریح پی‌آمدهای آن‌ها است، یک سلسله حقوق برای بشر است.

در قرآن کریم معارفی است که نشان‌گر «ارجاع تکالیف به حقوق» است. در ادامه بحث به برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱- در موردی خداوند مردم را مکلف می کند که باید مزد رسالت پیامبر خدا را بدهند و مزد رسالت، مودت اهل بیت است: «قُلْ لاَ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبى»[4] پس تولی و مودت اهل بیت علیهم‌السلام یک تکلیف است. اما در جای دیگر می‌فرماید سود

۱- سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲- سوره طه، آیه ۱۴.

۳- سوره رعد، آیه ۲۸.

۴- سوره شوری، آیه ۲۳.

این تکلیف به شما بر می گردد: «مَا سَأَلْتُکُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ»[۱] یعنی تولی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هرچند تکلیف است اما به سود انسان مکلف است نه به نفع خدای مکلف. تکلیف وقتی ممکن است بار تحمیلی و منفی داشته باشد که سود آن به مکلف - تکلیف کننده - بر گردد، در این صورت می توان آن را بار زاید بر مکلف - تکلیف شده - ارزیابی کرد. اما اگر به سود کسی باشد که باید تکلیف را انجام دهد، نمی توان آن را بار زاید و اضافی دانست.

۲- در بخش های پایانی سوره مبارکه ذاریات آمده است که خداوند می‌فرماید: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ»[۲] معنای آیه، بیان هدف «فی‌الجمله» خلقت نیست. بلکه بیان هدف «بالجمله» آن است؛ زیرا معنای آیه این است که بشر کاری غیر از عبادت نباید انجام دهد. اگر کسی فقط در محدوده احکام فقهی تمام واجبات و مستحبات را انجام دهد، به این آیه عمل نکرده است؛ زیرا مضمون آیه فقط جمله اثباتی نیست؛ یعنی مقصود آیه این نیست که جن و انس برای عبادت خلق شده‌اند تا اگر کسی عبادت‌های واجب و مستحب را امتثال کرده باشد به هدف آفرینش نایل آید بلکه مفاد آیه، دو جمله مثبت و منفی است و خلاصه دو قضیه و عمل به این آیه آن است که تمام حرکات و سکنات مخلوق باید برای خدا باشد و لازم است برای نیل به هدف نهایی، برسد به جایی که بتواند بگوید: «إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»[۳] این عبادت فراگیر حیاتی را خداوند از بشر خواسته ولی در سوره مبارکه ابراهیم فرمود: سود این تکلیف به خداوند بر نمی گردد؛ «إِن تَكْفُرُواْ أَنتُمْ وَمَن فِي الأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»[۴] یعنی خداوند بشر را برای تکامل آفرید و این حق بشر است و راه آن نیز در دین مشخص شده است، حال اگر همه انسان‌ها هم دست از دین بردارند و کافر شوند، هیچ زیانی به خدا نمی‌رسد.

۱- سوره سبا، آیه ۴۷.

۲- سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۳- سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۴- سوره انعام آیه ۱۶۲.

غرض آنکه هرچند آیه شریفه «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»[۱] صبغه تکلیف دارد ولی در سوره مبارکه حضرت ابراهیم چنین آمده است که اگر نخواستید به تکلیف عمل کنید در حقیقت نخواستید به حق خودتان برسید و بدانید که ضررش متوجه شما است. چنین نیست که به خدا و اسمای حسنای خداوند ضرری برسد.

۳- آوای قرآن حکیم در ابلاغ تاثیر عمل صالح و طالح است؛ اگر عمل خوب انجام دادید، مال شما است و اگر بد کردید، مال خود شما است: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»[۲] یعنی نه سود اطاعت، به خداوند می رسد و نه زیان معصیت، دامن گیر او می‌شود؛ زیرا بشر آنچه انجام می‌دهد، مال خود او است.

استاد علامه طباطبایی(ره) بیان لطیفی ذیل این آیه دارد: برخی می پندارند که در قسمت دوم آیه باید می فرمود: «و ان اساتم فعلیها» ولی «فَلَهَا» فرمود، چون این حرف «لام» برای مشاکله است که از صنایع ادبی است. آن بیان لطیف این است: حرف «لام» در اینجا برای اختصاص است نه برای منفعت؛ زیرا مضمون آیه این است که عمل شما، چه خوب و چه بد، مال شما است؛ اگر زیان‌بار بود مال عامل است، اگر هم سودمند بود مال صاحب کار است. اگر چنین است پس همه تکالیف به حقوق بر می گردد؛ یعنی اگر کسی به تکلیف خود عمل نکرد، «حق» خود را تضییع کرده است. اگر ترک تکلیف منجر به تضییع حقوق شخص دیگری می‌شد، ممکن بود بگوییم که تکلیف، بار دیگری است بر دوش مکلف، اما وقتی ترک تکلیف، منجر به تضییع حقوق خود فرد شود، نشان می‌دهد که تکالیف راه استیفای حقوق‌اند.

۴- ندای قرآن کریم در پیوند ناگسستنی عمل و عامل، این است: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»[۳] حرف «لام» در «لها» برای منفعت است و حرف «علی» در «علیها» برای ضرر. آیه مزبور به روشنی بیان می کند که نه سود عمل کسی به دین، به خدا باز می گردد و نه زیان عصیان و ترک عمل به آن، به خداوند رجوع می کند. اگر سود عمل کسی به دستور دینی

۱- سوره ابراهیم، آیه ۸.

۲- سوره اسراء، آیه ۷.

۳- سوره بقره، آیه ۲۸۶.

به خدا بر می گشت، معلوم می‌شد که این تکلیف برای تحقق یافتن حقوق خداوند است و نیز اگر زیان ترک آن به خدا می رسید، موجب ترک منفعت وی بود، معلوم می‌شد که اصل تکلیف برای حفظ حق خداوند است. اما وقتی سود و زیان فعل و ترک تکالیف، به خود انسان بر می گردد، معلوم می شود که تعیین و تدوین احکام تکلیفی، راه رسیدن به حقوق خود انسان است.

۵ - صلای وحی الهی در تعیین قلمرو ظلم، این است که: هدف تیر ظلم فقط خود ظالم است. در آیات متعددی از قرآن آمده است که بشر با سرپیچی از فرمان خداوند، در حقیقت به خودش ستم کرده است نه به خداوند؛ یعنی ادای حق، عدل است و تضییع حق، ظلم. اگر نتیجه ترک کاری، ظلم به شخص معین باشد، معلوم می‌شود آن کار برای استیفای حق آن شخص بوده و اگر نتیجه‌اش ظلم به خود ظالم باشد، معلوم می‌شود آن تکلیف تأمین کننده حق خود فرد مزبور بوده نه شخص دیگر و تکالیف دینی از این قبیل‌اند. در این گونه موارد، ادبیات تکلیفی و ادبیات حقی، دو روی یک سکه‌اند، نه دو حقیقت جدا از هم. گاهی معلمی با زبان تکلیف سخن می گوید و گاهی با زبان حق. اگر معلم بخواهد دبیرانه و معلمانه و مدیرانه سخن بگوید، می گوید شما مکلفید فلان روز این مقدار مشق بنویسید، این مقدار مطالب تاریخی را حفظ کنید. اما وقتی حکیمانه سخن بگوید، می گوید کمال شما در تحریر فلان مقدار و تعلم فلان مطلب و تحفظ فلان مسئله است و اگر کسی از آن تحریر و تعلم و تحفظ گریخت چنین می گوید: این محصل گریز پای، نه به ما آسیبی رساند و نه به مدرسه، بلکه به خودش ظلم کرد. مدرسه خواست او را به کمال برساند، خودش نخواست کامل شود و به خود ظلم کرد. پس حقیقت ماجرا یکی است. در هر دو صورت دبیرانه یا حکیمانه سخن گفتن، حقی وجود دارد که برای خود فرد مطرح است و راه رسیدن به آن نیز تکالیفی است که مدرسه مقرر کرده است، نه این که برنامه های یاد شده تکلیف، بر کسی باشد و حق برای کس دیگر. در موضوع رابطه میان انسان و خدا نیز این گونه است. گاهی خداوند آمرانه سخن می گوید که فلان چیز واجب است و فلان چیز حرام و گاهی حکیمانه تحلیل می کند و می فرماید: کسانی که معصیت کردند، به ما ظلم نکردند، به خودشان ستم روا داشتند: «وَلَکِن

کَانُوا أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»[۱] کسانی که می گویند بشر حق دارد نه تکلیف، خیال می کنند تکلیف دینی بشر، بار زایدی است که وی برای دیگری به دوش می کشد و حال آن که حقیقت امر این گونه نیست. بشر دین‌مدار، بار زایدی برای دیگران بر دوش نمی کشد بلکه بار خود را به دوش دارد تا به حق خود دست یابد.

جشن تکلیف

تاکنون ثابت شد که تمام تکالیف دینی به حقوق بشر بر می گردد و به لحاظ ارزیابی نهایی سختی در کار نیست؛ زیرا گنج حاصل از آن بیش از رنج انجام آن است. مردان بزرگی که فهمیدند دستور دینی حق است نه تکلیف و با امتثال آن به حق اصیل خود می رسند، سالروز بلوغشان را جشن گرفتند. آنچه در این عصر به عنوان جشن تکلیف و جشن تشریف و جشن عبادت که به برکت انقلاب اسلامی رواج پیدا کرد، از سنت های عالم ربانی سیدبن طاوس(ره) است. این بزرگان علم و عمل نه تنها در مسائل فکری مجتهد بودند، بلکه در مسائل اجرایی هم اجتهاد می کردند البته این گونه اجتهادها اندک است. مبنای برگزاری مراسم جشن تشریف این است که انسان بالغ به یک شرافتی نو رسیده و لیاقت جدید پیدا کرده تا خدا با او سخن بگوید و راه کمال را که حق او است، بدو بنماید. رسیدن به چنین مرحله‌ای، افتخارآفرین است و شایسته جشن و شادمانی!

یک: آیا نظام بندگی و عبودیت با حقوق انسان در تضاد است؟

در قرآن و حدیث و دعا، فراوان دیده می شود که سخن از عبد و مولا است. این ادبیات، برخی را به این پندار انداخته که انسان در نگاه دین، مانند برده ای است که باید در خدمت مولای خود باشد و به سود او بکوشد و گوش به فرمان او داشته و انتظارات او را برآورده سازد. این باور ناروا، از آنجا شکل می گیرد که همه لوازم برده‌داری زمینی هم بر رابطه «عبد و مولای» آسمانی بار می‌شود. خداوند برای آنکه رابطه میان انسان و خودش را به زبانی ساده بیان دارد، ابزار تشبیه و تمثیل را به کار گرفته و از این ادبیات خاص استفاده

۱- سوره بقره، آیه ۵۷.

کرده، تا برای ساده‌ترین مردم نیز قابل فهم باشد. اما میان این دو عنوان تفاوت فراوان است؛ یکی بردگی مادی است و دیگری بندگی ملکوتی و عبودیت معنوی. در نظام برده‌داری، اولاً: انسانی، در اختیار و تحت سیطره انسان دیگری مانند خود است. ثانیاً برده باید در همه امور خدمت گزار او باشد و تمام خواسته ها و انتظارات او را برآورده سازد. اما در نظام عبودیت و بندگی، اولاً: انسان تحت تسلط کسی که هم‌سطح خود او است قرار نمی گیرد؛ زیرا مولای او همان کسی است که به او هستی داده و او را از عدم به وجود آورده و تمام شئون او را تأمین می کند ثانیاً: در نظام بندگی دینی، انسان خادم خداوند نیست که به سود او کار کند بلکه خادم خودش می‌باشد و به نفع خویش اقدام می کند. این گونه نیست که خدا «طلب خدمت» کند و انسان «ارائه خدمت» نماید. البته خداوند طلب خدمت می کند ولی می گوید به خودت خدمت کن، نه به من، انتظار خدا از بشر این نیست که به او و آنچه متعلق به او است خدمت و سودرسانی کند، بلکه انتظار او این است که بشر به خودش خدمت کند. بنابراین، در این نظام ارتباطی، خداوند سودطلب نیست بلکه او است که به بشر نفع می‌رساند. در قرآن کریم آمده است که: «اللّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ»[1] و در دعای شب جمعه آمده است: «یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّةِ». یعنی خداوند نه تنها به بندگان خود سود می‌رساند بلکه اگر خواست چیزی به بنده‌اش دهد، دو دستی می‌دهد از همین روست که کسانی مثل انبیا برای او جانفشانی می کنند و به همین جهت است که کسی مثل حضرت علی(ع) می گوید: از عزت من همین بس که بنده تو هستم و از افتخارم همین بس که تو پروردگار منی. خدایا! تو آنچنانی که من دوست دارم، مرا آنچنان کن که خود دوست داری؛ «کَفی بی عِزّاً أَنْ أَکُونَ لَکَ عَبْداً وَ کَفی بی فَخْراً أَنْ تَکُونَ لی رَبّاً أَنْتَ کَما أُحِبُّ فَاجْعَلْنی کَما تُحِبُّ»[2] و وقتی مشرکان در یکی از جنگ‌ها گفتند بت عزی از ما است و شما عزی ندارید «انّ لَنا الْعُزّی وَ لا عُزّی لَکُم»، رسول خدا(ص) فرمودند: شما هم بگویید: «الله مولانا و لا مولی لکم» مولویت خدا مایه افتخار و شرف است. بنابراین، اگر در

۱- سوره رعد، آیه ۲۶.

۲- مفاتیح‌الجنان، پایان مناجات منظوم علی بن ابی‌طالب(ع)، ص ۱۳۱ .

دستورهای دینی حرف از عبد و مولا است، اولاً: باید دید که این مولا کیست؟ آیا کسی چون خود انسان است یا کسی مانند جهان‌آفرینی است که همه هستی و هستی همه در حدوث و بقا به او وابسته است؟ بسیار تفاوت دارد که انسان عبد خدا باشد یا عبد خودی. در نظام بردگی، مولا یک انسان است و در نظام بندگی دینی، مولا خداوند کریم است. ثانیاً: باید دید آیا ماهیت این دو یکی است؟ همان گونه که گذشت ماهیت این دو نظام با هم متفاوت است در یکی عبد خدمت گزار است و مولا خدمت پذیر، اما در دومی عبد هم خدمت گزار است و هم خدمت پذیر. مولا نیز منبع فیض و کرم و خیر است. پس نظام بندگی ملکوتی و عبودیت دینی، نه تنها با حقوق بشر منافات ندارد، بلکه راه تحقق حقوق او است.

دو: آیا مجازات‌های دنیوی و اخروی دلیل تکلیف گرا بودن دین است.

چکیده سخن تا اینجا این بود که تمام تکالیف دینی به حقوق بشر باز می گردد و انسان از آن جهت که حقوقی دارد، موظف به تکالیفی است تا به حقوق خود دست یابد. سؤالی که مطرح می‌شود این است که حق داشتن با آزادی و اختیار ذی‌حق همراه است و کسی که حق دارد، ثبوت و سقوط آن در اختیار وی است؛ یعنی می تواند حق خود را استیفا کند یا نکند و اگر استیفا نکرد کسی او را مؤاخذه نخواهد کرد و مجازاتی بر او تحمیل نخواهد شد؛ مثل این که انسان حق محیط سالم و غذای سالم دارد و حق دارد تفریح کند، در پارک قدم بزند، بازی کند و... حال اگر کسی نخواست از این حقوق استفاده کند، کسی او را تنبیه نمی کند. اگر بپذیریم که تمام تکالیف دینی به حقوق انسانی بر می گردند، باید بپذیریم که بشر در استیفای آن حقوق آزادی و اختیار داشته باشد. اگر این آزادی و اختیار موجود نباشد، نمی توان آن تکالیف را حق نامید. پس اگر تکلیف بشر به حق او بر می گردد، باید در ترک یا انجام آن مختار باشد. این در حالی است که بخش زیادی از متون دینی به مجازات‌های دنیوی و عذاب‌های اخروی کسانی بر می گردد که تکالیف خود را ترک کرده‌اند. خلاصه: اگر تکلیف حق انسان است و او نخواست انجام دهد چرا وی را تعقیب می کنند؟

در پاسخ این پرسش باید به تحلیل معنای عذاب و اقسام آن و انحای مجازات پرداخت. آیا مجازات‌های خداوند اعتباری‌اند یا نتیجه طبیعی اعمال‌اند؟ در توضیح باید گفت: حقوقی که برای انسان در نظر می گیرند بر دو قسم است: حقوق اولیه و اساسی که به حیات و موجودیت انسان بر می گردد و حقوق ثانویه‌ای که اصل حیات انسان به آن‌ها وابسته نیست، هرچند وجود آن‌ها در تکامل حیات بی‌تأثیر نمی‌باشد. حق سلامتی، غذای سالم، هوای سالم و چیزهایی از این قبیل را می توان از حقوق اولیه دانست و اموری مثل تفریح کردن، پارک رفتن، مسافرت رفتن و بازی کردن را می توان از حقوق ثانویه شمرد. اگر کسی این حقوق را رعایت نکند، تحت تعقیب حکومت اعتباری قرار نمی گیرد و دستگاه قضایی وی را مجرم نمی‌شناسد و مجازاتی برای وی در نظر گرفته نمی‌شود. از این جهت او آزاد و مختار است. اما سؤال این است که استیفا نکردن این حقوق، هیچ پیامد منفی در نظام تکوین هم نخواهد داشت؟ ماهیت حقوق، این است که نسبت به مستحق فایده‌ای دارند و در تکامل او مؤثراند و بدون آن‌ها اختلالی در تعالی ذی‌حق به وجود می آید. ممکن است همه حقوق در یک سطح نباشند ولی به هر حال وجود آن‌ها در ترقی صاحب حق سودمند است. اگر چیزی بود و نبودش نسبت به کسی مساوی باشد، مزیتی نداشته و نمی توان آن را حق آن شخص نامید. سلامتی یک حق است ولی استیفا نکردن آن، به تدریج حیات فرد را به خطر می اندازد. برای تأمین سلامتی «باید» تلاش کرد و از هوای سالم، غذای سالم و دیگر عوامل سلامتی بهره برد. هرچند این امور به عنوان حق محسوب می‌شوند ولی استیفا نکردن آن نشاط، شادابی و سلامت روانی و بدنی فرد را تهدید می کند. برای حفظ سلامت روانی هم مانند سلامت بدنی «باید» تلاش کرد و از تفریحات سالم و اموری از این دست استفاده کرد. اینجا اثری از مجازات دولتی و حکومتی نیست، بلکه پیامدهای منفی استیفا نکردن حقوق مطرح است. بالاخره استیفا نکردن حقوق و عمل نکردن به تکالیفی که این حقوق را استیفا می کند، پیامد منفی و آثار سوء دارد. این را نمی توان انکار کرد و نمی توان آن را با «حق» بودن امور یاد شده متضاد دانست و گفت اگر این‌ها حق بشر هستند؛ پس چرا استیفا نکردن آن‌ها چنین پیامدهای سنگینی دارند؟

حقوق و تکالیف دینی هم از این قسم‌اند. مجازات‌های ترک تکالیف دینی، مجازات‌های اعتباری نیستند بلکه ره‌آورد طبیعی عمل فرد هستند..خداوند می‌فرماید: «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ»[1] «ما از مجرمین انتقام می‌گیریم». سؤال این است که این انتقام به چه معنی است؟ انتقام و مجازات، چهار قسم است یکی «انتقام تشفی» که مظلوم از ظالم می‌گیرد و بدین‌وسیله قلبش خنک می‌شود. انتقام الهی از این قسم نیست. دیگری «انتقام انتظامی و قضایی» است که دستگاه قضایی برای برقراری امنیت جامعه و عبرت دیگران می‌گیرد. این هرچند حق است ولی انتقام الهی از این قسم هم نیست. در قیامت از ناحیه غیر خدا تهدیدی نیست تا بدین‌وسیله امنیت برقرار شود و دنیای عمل نیست تا دیگران عبرت بگیرند. قسم سوم «انتقام طبی» است که طبیب از بیمار ناپرهیز می‌گیرد. بیماری که به طبیب حاذق مراجعه کرده و طبیب برای او نسخه داده، اگر به نسخه وی بی‌اعتنایی کند و بیماری او تشدید شود، این انتقام طبیبانه است. طبیب به بیمار ناپرهیز شلاق نمی‌زند بلکه به وی می‌گوید چون به دستور پزشکی گوش نکردی به فلان درد مبتلا شدی انتقام او تشدید بیماری و تهدید سلامتی مریض است. انتقام خداوند برای اوساط مردم در همین حد قابل توجیه است و اما چهارمین نوع انتقام که دقیق‌تر از قبلی است، انتقام پدر و مادر از کودک بازیگوشی است که مثلاً به وی نمی‌گویند به بخاری مشتعل دست نزن. بخاری سوزنده است گرچه شعله‌اش زیبا است. سرپرست کودک به او می‌گوید: این شعله زیبا است ولی سوزنده است و به او دست نزن که می‌سوزی. کودک بازیگوش اعتنا نمی‌کند و به شعله دست می‌زند؛ دست زدن همان و سوختن همان. انتقام‌ها و مجازات‌های الهی می‌تواند از این قسم چهارم باشد. درست است که تکالیف به حقوق بر می‌گردند، اما ترک تکالیفی که راه رسیدن به حقوق هستند، ره‌آوردی جز آنچه عذاب نامیده می‌شود، ندارد. درست است که عذاب‌ها در آخرت ادراک می‌شوند، اما همان لحظه که گناه صورت می‌گیرد، فرد تبه‌کار عذاب می‌شود. در سوره مبارکه نساء آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ

۱- سوره سجده، آیه ۲۲.

الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعیراً»[1] یعنی آن آتش نقد کوتاه‌مدت همین الآن موجود است، لیکن چون شخص تبه‌کار مست دنیا است سوختن را احساس نمی‌کند وگرنه هم‌اکنون او آتش می‌خورد. گناه در همین دنیا عذاب دوزخ است و آخرت تجسم آن است. پس این‌گونه نیست که خداوند بگوید چون شما حقوقتان را استیفا نکردید، من مجازات اضافه‌ای برای شما قرار می‌دهم. عذابی که از ناحیه ترک تکلیف به انسان می‌رسد، پیامد طبیعی استیفا نکردن حقوق است.

مجازات های دنیوی دین نیز به همین صورت است. اگر معلم، محصل گریز پای خود را تنبیه می‌کند، برای این است که او بیدار شود و از خطر جهل نجات یابد و برای دیگران هم عبرت شود و یا اگر نوجوانی متوجه نبود و به اعتیاد کشیده شد، آیا وقتی بالغ شد نمی‌گوید شماها که عاقل بودید و می‌فهمیدید سرنوشت اعتیاد چیست چرا مانع من نشدید؟! مجازات های دنیوی گناه نیز از همین‌گونه است. اگر حدود و دیاتی وجود دارد، اولاً: برای حفظ امنیت جامعه است و ثانیاً: برای بازداری و بیدارگری است. اگر چنین نباشد، جامعه آگاه معترض می شود که چرا چنین نکردی؟ خداوند درباره فلسفه ارسال رسولان می فرماید: آنان را فرستادیم تا در قیامت کسی نگوید چرا کسی را نفرستادی تا ما را از تباهی باز دارد و به خواری و رسوایی مبتلا نشویم.

«رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْت إِلَیْنا رَسولاً فَنَتَّبِعَ ءایَتِک مِن قَبْلِ أَن نَذِلَّ وَ نخْزَی»[2] گویا این حق بشر است که کسانی که آگاهی دارند بیایند و او را از گناه بیم دهند و باز دارند. ارسال منذران آسمانی مطالبه بشر است و بشر حق دارد از راهنمایان دلسوز برخوردار باشد، انسانی که از هیچ‌چیز خبر ندارد حق دارد از واقعیت‌ها و حقیقت‌های زندگی مطلع شود. اگر معادی هست، اگر حساب و کتابی هست، اگر ماهیت گناه و عاقبت گناه چنین و چنان است، بشر حق دارد از آن آگاهی یابد و خدا پیامبران را فرستاد تا این حق بشر تأمین شود و حجت

۱- سوره نساء، آیه ۱۰.

۲- سوره طه، آیه ۱۳۴.

خدا بر بشر تمام باشد: و هرگز مردم حجتی بر خدا نداشته باشند «لِئَلاَّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ»[1]

بنابراین، بازدارنده های الهی و انذارهای دنیوی، به نوعی حق بشر ناآگاه است تا او را از گرفتار شدن به عذاب ابد نجات دهد. این کار نیز به سود بشر است بنابراین که مجازات در برابر تضییع حق خداوند باشد، بلکه اثر تکوینی، رفتار خود انسان است. در صدر اسلام وقتی حضرت علی(ع) آن جوان را حد سرقت زد، دستش را برید، آن جوان حد خورده فریاد کشید و از حضرت امیرمؤمنان به عظمت یاد کرد و گفت: علی مرا نجات داد! مجازات در حقیقت نجات دادن مجرم است و نجات یافتن، حق انسان است.

خلاصه سخن این که: گرچه حق همراه آزادی و اختیار است و درست است که دین مجازات‌های دنیوی و اخروی دارد ولی این به معنای حق ستیزی و تکلیف گرایی دین نیست؛ زیرا این گونه مجازات‌ها زاییده استیفا نکردن حقوق است نه عقوبتی از جانب شخص ثالث. میان آسیبی که از جانب استیفا نکردن حقوق متوجه انسان شده و مجازاتی که از جانب شخص ثالث متوجه او می گردد، فرق است. استیفا نکردن حقوق، محرومیت‌ها و آثار زیان‌باری خواهد داشت که از لوازم آن مجازات‌های مطرح شده در دین است. در حقیقت این بخش از دین، بیانگر یک واقعیت است نه دستور مجازات های اعتباری برای کسانی که حقوق خود را استیفا نکرده‌اند؛ یعنی روح این گونه اوامر و نواهی انشایی همان اخبار است.

دین، تأمین کننده حقوق انسان

روشن شد که بشر حقوقی دارد و این حقوق متناسب با حقیقت وی، از یک‌سو و جایگاه او از سوی دیگر است و معلوم شد که دین حقوق بشر را به رسمیت می شناسد و همان‌طور که بازگو می‌شود مبین علمی آن از یک جهت و مدون قانون اجرایی آن از جهت دیگر و حافظ و نگهبان آن از جهت سوم است. اکنون سخن در این است که حق

۱- سوره انعام، آیه ۱۴۸.

چگونه به دست می‌آید؟ آیا به دست آوردنی است و یا این که خود به خود تأمین می‌شود؟ هر حقی تأمین‌کننده منافع و فواید ذی‌حق است. سؤال این است که آیا صرف استحقاق فلان حق، برای بهره‌وری از آن کافی است و یا برای استیفای آن حق، باید تلاش کرد و اقداماتی انجام داد؟ فرق است میان داشتن حق و نقد شدن فواید آن. اثبات استحقاق یک حق لازم است اما در بهره مندی از آن کافی نیست. حق را باید به دست آورد و برای به دست آوردن آن تلاش لازم است و استیفای هر حقی راه مخصوص خود را دارد. راه به دست آوردن حق و نقد کردن فواید آن، همان چیزی است که از آن به عنوان وظایف و تکالیف یاد می‌شود. تکلیف، راه احقاق و استیفای حق است. اگر حق را باید به دست آورد راه کسب آن، تکلیف است. اینجا است که قوانین و برنامه ها معنی می یابند. اینجا است که بایدها و نبایدها معنا می‌شوند. «بایدها» راه‌های تأمین حقوق هستند و «نبایدها» نشان‌گر موانع و آفات تأمین حقوق. پس حقوق، بدون تکالیف در حد تئوری و ادعا باقی خواهند ماند. تأمین حقوق راه هایی دارد که باید شناخت. از کارهایی باید پرهیز کرد تا حقوق انسان به مخاطره نیفتد و به کارهایی باید پرداخت تا حقوق انسان به دست آیند و نقد شوند و انسان مستحق از فواید آن بهره‌مند شود.

از اینجا پیوند تکوین و تشریع و چگونگی تعامل میان این دو روشن می شود. حق از سنخ تکوین و «بود و نبود» است و تکلیف از سنخ تشریع و «باید و نباید». چگونگی ارتباط و کیفیت تعامل میان آن‌ها، از مسائل مهم و حساس حقوقی است. بنا بر آنچه گفتیم، روشن است که تشریع، قانون شکوفایی تکوین است. تکوین برای شکوفایی و بالندگی‌اش و برای نقد کردن استعدادهای نهفته‌اش، که همگی حق او است، نیازمند برنامه و قانون است که در بردارنده بایدها و نبایدها است و توسط تشریع بازگو می‌شود.

در گام بعدی، نسبت میان دین و حقوق هم مشخص می شود. دین مجموعه قوانین است و برابر بیانی که گذشت، قوانین راه ها و شیوه های تأمین حقوق بشراند. درست است که دین مجموعه ای از تکالیف و بایدها و نبایدها است، ولی این بایدها و نبایدها راه تأمین حقوق انسان‌اند، نه این که بار زایدی بر دوش بشر باشند تا شخص ثالثی به منافعی دست یابد.

دین آفرین همان انسان آفرین است و انسان آفرین، به حقیقت انسان و به منافع و مصالح او آگاه است و لذا برنامه‌هایی را برای تأمین حقوق، منافع و مصالح بشر تدوین کرده و در مجموعه‌ای به نام «دین» عرضه کرده تا بشر به حقوق خود دست یابد.

شخصی از امام باقر(ع) می‌پرسد: چرا چیزهایی مثل خمر، میته، خون و گوشت خوک حرام شده‌اند؟ امام(ع) در پاسخ می‌فرمایند: حلال و حرام و باید و نباید به خاطر رغبت خداوند به حلال‌ها و نفرت او از حرام‌ها نیست. خداوند بشر را آفریده و می‌داند چه چیزی مایه قوام بدن انسان بوده و به مصلحت او است، لذا آن‌ها را حلال کرده است و نیز می‌داند چه چیزی به زیان او است و آن‌ها را حرام کرده است. اگر سلامتی و تندرستی و حیات، حق انسان است، عوامل آن را باید شناخت و بشر را به آن واداشت و موانع آن را نیز باید شناخت و مردم را از آن بازداشت.

این مطلب مربوط به حقوق مادی انسان بود. کلام در جانب حقوق معنوی هم همین گونه است. اگر تکامل و تعالی و رسیدن به لیاقت خلیفهٔ اللهی حق انسان است، باید عوامل و موانع آن را نیز شناخت. بایدها و نبایدها و تکالیف دینی، عهده دار همان حکم‌اند. بایدها ما را به عوامل سودمند رهنمون می‌شوند و نبایدها از موانع زیان‌بار آگاهمان می‌سازند و بدین وسیله است که انسان می‌تواند حقوق خود را استیفا کند. پس دین مجموعه‌ای از راه‌ها و روش‌های تأمین حقوق انسان است و تکالیف دینی تضمین کننده حقوق بشر می‌باشند نه این‌که باری از جانب شخص دیگری بر دوش وی قرار گیرد.

دین ابلاغ کننده حقوق واقعی بشر

گفتیم که اگر تکالیف دینی تحلیل شوند، همه آن‌ها به حقوق بر می‌گردند. انسان چون دارای حقوقی است، تکالیفی برای استیفای آن حقوق دارد. اکنون سخن در این است که مبدأ تعیین حقوق کیست؟ و چه مبدئی می‌تواند حقوق بشر را تعیین و مشخص کند؟ به تعبیر دیگر حق تعیین حقوق از آن کیست؟

نخست باید این نکته روشن شود که حقوق تکوینی هیچ موجودی، از جمله حقوق انسان، امری قرار دادی نیست. بلکه با حقایق عینی مرتبط است. انسان بر اساس «آنچه که هست»

حقوقی پیدا می کند و حقوق انسان مطابق «بود» او است. این مطلب در تعریف حق مورد اشاره قرار گرفت. اگر حقوق انسان مطابق «بود» او است، لازمه تعیین حق، هستی شناسی است پیش از این معلوم شد که اضلاع سه گانه انسان را باید شناخت (حقیقت انسان - جایگاه انسان در نظام خلقت - رابطه و تعامل انسان با نظام هستی). نکته مهم این که لازمه تعیین حق واقعی، شناخت کامل و اطلاع دقیق از این اضلاع سه گانه است. بدون شناخت صحیح و دقیق ابعاد مزبور نمی توان حقوق بشر را تعیین کرد. در این باره سه حالت است: شناخت کامل، شناخت ناقص و عدم شناخت. همه حقوق دانان قبول دارند که عدم شناخت انسان، منجر به تعیین ستم‌نامه می‌شود نه حق‌نامه. اما سخن این است که شناخت ناقص نیز همین سرنوشت را دارد. حق‌نویسی برای بشر بر پایه شناخت ناقص آن، ره آوردی جز ستم‌نامه انسان نخواهد داشت. این گونه نیست که شناخت ناقص، چون بخشی از شناخت انسان و یا شناخت‌بخشی از انسان را دارد، برخی حقوق را صحیحاً نیز تأمین می کند. انسان‌شناسی با آن اضلاع سه گانه، شبیه یک بلور ظریف است که اگر گوشه آن بشکند، هیچ جزئی از آن قابل استفاده نیست. ابعاد وجودی بشر، امور به هم پیوسته اند که در کنار هم معنی می‌دهند. جابه‌جا شدن و یا نادیده گرفتن برخی بخش‌ها، تمام مجموعه را از کار می‌اندازد. بنابراین، فقط شناخت کامل و صحیح و دقیق بشر است که می تواند حقوق انسان را به معنای واقعی کلمه تعیین کند.

اکنون پرسش این است که این انسان‌شناسی را کجا می‌توان یافت؟ و چه کسی از این شناخت برخوردار است؟ منبع انسان‌شناسی و هستی‌شناسی کدام است؟ منطقی است که باید هر شناختی را از منبع آن شناخت و اخذ کرد. مطمئن ترین نقطه در شناخت، منبع و سرچشمه آن است که بدون هیچ واسطه‌ای شناخت ناب را دارد؛ زیرا نه شناخت ناقص مفید است و نه حتی شناخت کامل واسطه ای اثر شناخت کامل بدون واسطه را دارد. شناخت باید ناب و بدون واسطه باشد و این جز در بارگاه الهی یافت نمی‌شود. اصیل ترین و ناب ترین شناخت را باید در بارگاه انسان آفرین و هستی بخش جستجو کرد. کمال مطلق فقط از آن خداوند است و غیر از او، سرمایه همه اندک است و کسی که در انسان شناسی و جهان شناسی و در پیوند و تعامل انسان و جهان سرمایه‌اش اندک است، باید از جای دیگر مدد بگیرد و اگر بنا است

واسطه ها معرفت خود را از منبع اصلی اخذ کنند. بهتر است که همه به منبع اصلی معرفت مراجعه کنند.

قرآن کریم می فرماید: سخن اساسی در باب هدایت و رهبری، از آن کسی است که هادی بالذات باشد. اگر دو موجود را فرض کردیم که هر دو عالم، عاقل، عادل و معصوم‌اند و هر دو مردم و جامعه را به حق دعوت می کنند، لیکن یکی بالذات دعوت می کند و دیگری بالعرض، آن که هادی بالذات است‌شایسته پیروی است: «أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لاَ یَهِدِّی إِلاَّ أَن یُهْدَی»[1] در این آیه تقابل میان «یهدی» و «لا یهدی» نیست، روشن است کسی که «یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ» است، مقدم است‌بر «لایَهْدِی إِلَی الْحَقِّ». بلکه تقابل میان دو مبدأ است که هر دو «یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ» اند، منتهی یکی بالذات «یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ» است و دیگری «لاَ یَهِدِّی إِلاَّ أَن یُهْدَی». برابر آنچه در تفاسیر آمده، این آیه شریفه ناظر به رد قول کسانی است که قائل به الوهیت فرشتگان و برخی انبیا بوده‌اند؛ زیرا هر چند فرشتگان و پیامبران نیز هادی الی‌الحق‌اند ولی هیچ کدام مستقل و بالاصالة هادی نیستند. بنابراین، عقل حکم می کند باید به سراغ کسی رفت که منبع و سرچشمه هدایت است. وقتی درباره فرشتگان و پیامبران این گونه باشد، تکلیف دیگران روشن است.

در بحث شناخت نیز همین گونه است. باید از کسی تبعیت کرد که منبع اصیل شناخت است و او کسی جز خدا نیست - که علم محض است - اگر چنین باشد (و معلوم شد که نه افراد عادی شناخت صحیحی از انسان دارند و نه پیامبران از آن جهت که بشر عادی‌اند شناخت بالاصاله از حقیقت انسان دارند) معلوم می گردد که تعیین حقوق بشر نیز باید در دست چه کسی باشد. کسی باید زمام تعیین حقوق و تدوین قوانین حقوقی را در دست داشته باشد که خالق بشر است و به همه هستی آگاهی دارد. حکیم مطلق و عادل محض باشد. با توجه به آنچه گفته شد، تنها چنین منبعی می تواند حقوق واقعی انسان را تعیین کند و هر منبعی جز آن، توان این کار را ندارد و چون فاقد عناصر محوری تعیین حق است هر چه انجام دهد، ره‌آوردی جز ستم به بشر نخواهد داشت.

۱- سوره یونس، آیه ۳۵.

از اینجا مسئله‌ای به نام «حق تعیین حقوق بشر» مطرح می‌شود. که از آن کیست. اگر هر راهی را که غیر خدا طی کند، به حقوق واقعی بشر ختم نمی شود، پس باید دید چه کسی حق تعیین حقوق بشر را دارد؟ بر اساس آنچه بیان شد، باید حق تعیین حقوق بشر بر عهده خداوند باشد. خداوند است که به حقوق واقعی انسان آگاه است. واگذاری حق تعیین حقوق به هر منبعی غیر از خداوند و حتی به خود فرد، ره‌آوردی جز ستم به بشر نخواهد داشت. سپردن حق تعیین حقوق به خداوند، عین عدل و عین حفظ حقوق بشر است.

به بیان دیگر: مستحق بودن نسبت به حقوقی که معلوم بالاجمال و مجهول بالتفصیل است، مصحح وضع آن قوانین و مجوز تدوین آن حقوق نخواهد بود و اگر مبدأ فاعلی تعیین حقوق، خود انسان بوده و ره‌آورد نظام حقوقی خود ساخته‌اش، ستم به انسان باشد، آیا می توان آن را حق واقعی نامید؟ اگر خدا بشر را آفریده و با نظام خاصی که دارد او را به این دنیا آورده و با نظم مخصوصی او را به جهان دیگر می‌برد و با برنامه‌های ویژه‌ای، وی را به محکمه عدل فرا می‌خواند و محاکمه می کند، خلاصه اگر تنها او است که به همه جوانب یاد شده آگاه است، آیا نمی توان گفت حق بشر این است که خداوند حقوق او را تعیین کند؟ اگر خداوند حقوق وی را تعیین نمی کرد و از طریق پیامبران و کتاب‌های آسمانی به بشر ابلاغ نمی‌نمود، آیا بشر حق نداشت اعتراض کند و بگوید: خدایا! ما که از اسرار جهان با خبر نبودیم و توان آگاهی از آن را نیز نداشتیم، چرا ما را هدایت نکردی و حقوق واقعی‌مان را به ما ابلاغ نکردی؟ بنابراین، می توان این نتیجه را گرفت، حق بشر است که خداوند حقوق وی را تعیین و ابلاغ کند. آیا این مطلب جزو فلسفه رسالت نیست؟

غرض آن که فرق است میان این که بشر صاحب حق است یا مبدأ فاعلی حق؟ مستحق حقوق است یا محقق حقوق؟ هیچ ملازمه‌ای میان مبدأ فاعلی حق و استحقاق حق نیست. ممکن است کسی صاحب حق باشد اما خود او واضع قوانین حقوقی خود نباشد. پس این که خداوند واضع حقوق است، به معنای نفی حقوق انسان نیست و این که انسان صاحب حق است به این معنی نیست که مبدأ فاعلی حق نیز، خود او است. از دیدگاه دین، انسان صاحب حق، یعنی مستحق دریافت قوانین حقوقی است، ولی واضع حق نیست، بلکه یکی از حقوق او این است که خداوند حقوق واقعی وی را به وی ابلاغ کند.

خلاصه: انسان با سرمایه مزجات آفریده شد ولی تعاملی وسیع با خود و با نظام کیهانی دارد. احساس و تجربه بشری از یک سو و براهین تجریدی و برهانی وی از سوی دیگر، بدون شکوفایی آن از طرف وحی الهی، جواب‌گوی نیازهای غیب و شهود او نخواهد بود و از طرف دیگر بدون رهنمود وحیانی و افاضه ربوبی و اشراق غیبی نیل بشر به شهود عرفانی و کشف نهانی میسور نیست، لذا دل‌مایه علمی او محصور در تجربه و بخشی از براهین عقلی می‌شود، با این جان‌مایه اندک، پی بردن به تمام نیازهای بشر از یک سو و آگاهی از همه عوامل از دیدگاه دین، انسان صاحب حق، یعنی مستحق دریافت قوانین حقوقی است، ولی واضع حق نیست، بلکه یکی از حقوق او این است که خداوند حقوق واقعی وی را به وی ابلاغ کند. رفع حاجت از سوی دیگر مقدور وی نیست. قوانین علمی حقوق، بمانند قوانین عینی حقایق موجودهای امکانی‌اند که بدون واسطه یا با واسطه به خداوندی که واجب ازلی و ابدی است ختم می‌شود. نتیجه آنکه تعیین حقوق بشر و تدوین قوانین حقوقی او، جز از طریق وحی الهی صحیح نخواهد بود و شواهد تجربی و تجریدی خود بشر با شکوفا شدن آن توسط رهنمودهای غیبی مورد تصدیق وحی قرار می‌گیرد.

دین، حق یا تکلیف

یکی از زیر مجموعه های بحث «دین و حقوق انسان» این است که آیا خود دین، نسبت به انسان، تکلیف است که باید آن را بپذیرد یا حق است که می‌تواند آن را قبول کند. تاکنون گفتیم که اولاً: بازگشت تکالیف دینی به حقوق انسان است و لذا دین تأمین کننده حقوق بشر است، ثانیاً: خدای سبحان مبدأ فاعلی حقوق انسان بوده و دین ابلاغ کننده آن است، این بحث‌ها مربوط به ماهیت محتویات دین است. اکنون سخن در این است که اصل دین حق است برای انسان یا تکلیف است بر او؟ انسان در پذیرش دین آزاد است یا مکلف؟

برخی ممکن است با استناد به آیه شریفه «لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ»[1] بگویند که دین حق است نه حکم و حق است نه تکلیف. حق را نیز این گونه تعریف کنند که چیزی است که انسان در پذیرش یا رد آن مختار است. پس وقتی خداوند می فرماید: در پذیرش دین اکراهی نیست، معلوم می‌شود که دین حق است نه تکلیف. این خلاصه برخی توهم‌ها است.

پاسخ این است که حکم دو قسم است یکی حکم تکوینی و دیگری حکم تشریعی. قرآن کریم جریان تکوین بشر را که ساختار خلقت انسان را عهده دار است، آزاد معرفی می کند. از این دیدگاه انسان موجودی است آزاد، حتی میان توحید و الحاد، چه رسد به طاعت و عصیان. آنقدر آزاد است که حتی می‌تواند ملحد باشد یا موحد. آزادی در این بخش به معنای آن است که انسان این گونه آزاد خلق شده است. خلقت او و قوانین تکوینی حاکم بر او به گونه‌ای است که تا این حد آزاد است. عمل کردن بر خلاف این آزادی تکوینی، نه این که «بد» است، بلکه «محال» است. اگر انسان چیزی را تکویناً نخواهد، نه این که «بد» است به او تحمیل شود بلکه «نمی‌شود» به او تحمیل کرد. بشر در این که این گونه آفریده شده مجبور است یعنی مجبور است؛ آزاد باشد و اصل حریت که در هویت او نهادینه شد به هیچ‌وجه قابل زوال نیست، نه از ناحیه خود و نه از ناحیه دیگری (لازم است عنایت شود که اگر کسی را با الجاء و قهر از جایی بیرون کردند یا به جایی بردند، وی در آن حال مورد فعل است نه مصدر فعل و در این وضع اصلاً فاعل نیست تا بحث شود که فاعلیت او به نحو اختیار است یا جبر) پس او بر اساس این نوع آفرینش، آزادی تکوینی دارد و آنچه را بخواهد، می‌پذیرد و امکان تحمیل چیزی بر خلاف خواست او وجود ندارد. به بیان دیگر آنجا که بشر «مورد» فعل است از بحث بیرون است ولی آنجا که مصدر فعل است و می‌نشیند، فکر می کند، اراده می کند، تصمیم می گیرد و کاری را انجام می‌دهد، آزاد است و می‌تواند هر کاری انجام دهد و هر چیزی را بپذیرد یا رد کند. به همین جهت خداوند می‌فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ فَمَن شَاء فَلْیُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْیَکْفُرْ»[2] و «إِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲- سوره کهف، آیه ۲۸.

إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً»[1] بنابراین، «لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» یعنی دین اکراه‌پذیر نیست، نه این که او را اکراه نکنید. انسان تکویناً آزاد خلق شده و موجود آزاد خلق شده را نمی توان مجبور کرد. عقیده بشر به دست هیچ کس نیست که بتواند چیزی را بر او تحمیل کند. عقیده به دست صاحب عقیده است؛ او است که می‌تواند معتقد شود یا نشود.

به بیان دیگر، «لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، هم ناظر به انسان است و هم ناظر به دین؛ یعنی نه انسان اکراه پذیر است و نه دین، انسان چون آزاد خلق شده، تکویناً اکراه پذیر نیست. دین نیز اکراه پذیر نیست چون از سنخ اعتقاد است و اعتقاد کار قلبی است و کار قلبی نه به دست خود فرد است و نه به دست دیگری. به دست دیگری نیست چون در قلمرو نفوذ او نیست. در دست خود فرد هم نیست چون عقیده یک کار علمی است و کار علمی احتیاج به مبادی دارد. هرگاه مبادی آن کار حاصل شد، امر علمی پدید می آید و اگر حاصل نشد، امر علمی نیز پدید نمی‌آید. اگر مبادی حاصل شد، نه خود فرد می‌تواند مانع پیدایش امر علمی شود و نه دیگری و اگر مبادی حاصل نشود، نه خود فرد می تواند امر علمی را پدید آورد و نه دیگری. بنابراین، دین نیز چون از امور اعتقادی است، اکراه پذیر نبوده و متوقف بر مبادی آن است. البته بعد از پیدایش مبادی علمی که زمینه حصول عقد بین موضوع و محمول است، عقد و گره دیگری لازم است که عصاره قضایا و عقود علمی با جان انسان عالم گره بخورد تا عقیده حاصل گردد و از آن به ایمان یاد می شود و چون عقد دوم یعنی عقیده که ایمان نام دارد غیر از عقد اول است که بین موضوع و محمول قضیه برقرار می‌شود لذا انفکاک ایمان از علم ممکن بلکه واقع شدنی است.

تاکنون روشن شد که بشر تکویناً آزاد است و اکراه پذیر نیست. اما آیا در تشریع هم این گونه است؟ قوانین تکوین فقط «بود» و «نبود» را بحث می کنند. بحث از حق یا عدم حق، در قلمرو تشریع است. اگر بگوییم بحث از بود و نبود، حق را مشخص می‌سازد؛ یعنی انسان حق دارد این را بپذیرد و حق دارد آن را نپذیرد. پس قبول دین و موحد شدن حق

۱- سوره انسان، آیه ۳.

انسان است و نکول دین و ملحد شدن هم حق او است. نتیجه اش این است که هر دو طرف دین و بی دینی نسبت به انسان یکسان است. آیا واقعیت امر این گونه است؟

«لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ» یک حقیقت تکوینی را بازگو می کند، نه حق بودن هر دو طرف اثبات و نفی آن را. درست است که انسان تکویناً آزاد و مختار خلق شده، اما نه موجودی است که دو جنبه توحید و الحاد برایش یکسان باشد و نه این دو راه (توحید و الحاد) به یک‌جا ختم می شوند. انسان موجود لابشرطی نیست که همه چیز با ساختار فطرت و طبیعت او بسازد. همان گونه که هر غذایی؛ اعم از سم و عسل با دستگاه گوارش او نمی‌سازد، هر عقیده‌ای نیز؛ اعم از توحید و الحاد با فطرت او نمی‌سازد. انسان می‌تواند سم بخورد، اما خوردن سم کشنده است و با خوردن غذای سالم یکسان نیست. در جانب عقیده نیز این گونه است. انسان می‌تواند هر عقیده‌ای داشته باشد، اما هر عقیده‌ای با فطرت او سازگار نیست. برخی از عقاید حکم سم کشنده را برای روح و جان انسان دارد. آیا می توان صرف اینکه انسان می تواند اثبات یا نفی کند چنین چیزی را حق انسان دانست؟ آیا چیزی که نتیجه اش هلاکت روحی انسان است، می تواند حق انسان باشد؟ یا حق وی چیزی است که حیات طیبه او را تأمین کند؟ بنابراین، ظاهر «لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ»، بیانگر «حق» تشریعی او نیست تا کسی بگوید قرآن هم بشر را صاحب حق معرفی کرده، بلکه مضمون آن، بیان حقیقت تکوینی است یعنی ساختار انسان به گونه‌ای است که هم می تواند موحد باشد هم ملحد. در این مورد محور بحث «توانستن» انسان است نه «حق» شرعی داشتن.

به بیان دیگر انسان حق حیات فطری و روحی دارد. آنچه حق او است، حیات معنوی است در مقابل مرگ معنوی، پس مرگ معنوی و فطری، حق او نیست. اما برای بشر این «امکان» وجود دارد که یکی از این دو را برگزیند؛ «می‌تواند» حق خود را استیفا کند و «می‌تواند» آن را پایمال سازد. اتفاقاً کمال انسان در همین است که تکویناً مختار باشد و «امکان» انتخاب داشته باشد ولی «حق» تشریعی در یکی از دو راه باشد و بشر مکلف به گزینش باشد. اینجا است که وی خود را نشان می‌دهد و می‌تواند خلیفةاللهی خود را اثبات کند.

به هر حال «آزادی تکوینی» بشر صحیح است ولی آزادی تشریعی سر از اباحه گری در می آورد و این مخالف منطق دین است. اگر بر اساس آیه «لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، منطق دین چنین اجازه‌ای می‌دهد، پس آیات دیگر قرآن که سخن از عذاب و مجازات دارد، چه می‌شود؟ بنابراین، «امکان انتخاب» به معنی حق بودن هر انتخاب و تساوی هر منتخب نزد خداوند نیست. امکان انتخاب یک قانون تکوینی است و تفکر جاهلی بود که این امکان تکوینی را مطابق حق بودن نتیجه انتخاب می‌دانست. محققان از اهل شرک می گفتند: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا»[1] اگر خدا می‌خواست ما مشرک نمی‌شدیم؛ یعنی آن چیزی باطل است که اتفاق نیفتد، آنچه اتفاق می‌افتد، حق است و اگر حق نبود خداوند از آن جلوگیری می کرد. چون قادر بود و می توانست منع نماید. غافل از این که فرق است میان امکان تکوین و حقانیت تشریعی. خداوند تکویناً امکان انتخاب به شر داده است، اما فقط یک راه را تشریعاً «حق» می داند. آنچه آنان می گویند مخصوص نظام فرشته یا حیوان است. در آنجا هرچه اتفاق می افتد حق است ولی در نظام انسانی چون تکویناً امکان انتخاب حق یا باطل وجود دارد، هر چه اتفاق می‌افتد، الزاماً حق نیست.

خلاصه این که پذیرش دین یک «باید» است و از این جهت در زمره تکالیف قرار می گیرد و حق به آن معنی که گفته اند[2] نیست. اما باید توجه داشت که همین تکلیف، به حق باز می گردد. انسان حق تکامل و تعالی دارد و برنامه تکامل او و راه استیفای این حق او، در دین نهفته است. پس این حق بشر است که دین‌دار باشد نه این که حق دارد دین را بپذیرد یا نپذیرد. در اینجا انسان است که مدعی است و مطالبه حق می کند و می گوید اگر من باید متکامل شوم، این حق من است که از راه و روش آن آگاه باشم. بنابراین، هرچند دین‌داری یک تکلیف است و جزو قوانین تشریع به شمار می رود، اما ریشه آن در حق انسان است. حق انسان است که دین داشته باشد و برنامه تکاملی خود را بشناسد. نشان آنکه آزادی

۱- سوره انعام، آیه ۱۴۸.

۲- حق در آن معنی یعنی آزاد بودن و یکسان بودن نتیجه انتخاب.

انسان به تکوین بر می گردد و تکلیف و تعهد و التزام وی به تشریع مربوط می شود، این است که قرآن حکیم از یک سو درباره آزادی انسان رهنمودی مانند: «لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» دارد و از سوی دیگر پی آمد تلخ و شیرین انتخاب هر کدام از دو راه توحید و الحاد را به صورت شفاف ترسیم می کند؛ «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ»[1]

۱- سوره الحاقة، آیه ۳۱.

فصل هفدهم

ارتداد و آزادی[1]

۱- جوادی آملی، عبدا...، نشریه پاسدار اسلام، شماره ۲۶۵، سال ۱۳۸۲.

یکی از شبهاتی که برای مخالفت اسلام با آزادی مطرح می کنند حکم فقهی مرتدان است. آن‌ها می گویند: اگر اکراه در عقیده ممنوع است و پذیرش اسلام با آزادی و اختیار انجام می‌شود، ترک عقیده نیز باید آزاد باشد پس چرا در مباحث فقهی مرتد و کسی که از دین بر می گردد به احکام سختی چون قتل و زندان و مانند آن محکوم می‌شود. حکم ارتداد در میان فقها مورد اتّفاق است، همه فقها می گویند: مرتد اگر فطری باشد مجازات او اعدام است و این حکم با آزادی بیان سازگاری ندارد علاوه بر آن، حکم ارتداد با حق حیات آدمی که از حقوق مسلّم آن هاست نیز ناسازگار است. بنابراین اگر دین‌داری و دین، با تحقیق و رهبری برهان در انسان شکل می گیرد و در محدوده جزم علمی زمام تصدیق و تکذیب در اختیار دلیل است و از طرفی دین آزادی را امضاء کرده است، حکم فقهی قتل مرتد با آزادی بیان و حق حیات آدمیان ناهماهنگ است.

پاسخ این شبهه متوقف بر بررسی و تحلیل مبادی و مبانی اولیه دین شناسی است، یکی از مبادی دین شناسی، شناخت انسان است و بهترین راه شناخت انسان تحلیل سخن انسان آفرین در مورد اوست.

خدای سبحان انسان را موجودی شریف و کریم معرفی کرده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»[1] و رمز کرامت انسان را خلافت خود دانسته و فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»[2] پس کرامت انسان به مقام خلیفة اللهی او باز می گردد و در تحلیل معنای خلافت انسان بیان گردید که خلیفه باید حرف مستخلف عنه را بزند، نه حرف خودش را. زیرا کسی که همه امکانات، اعم از راه‌های علمی و قدرت‌های عملی خود را از خدا می گیرد، اگر به جنگ با خدا مبادرت کند. مثلاً هوش اقتصادی خود را در راه ربا خواری به کار ببرد اعلام جنگ

۱- سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲- سوره بقره، آیه ۳۰.

با خدا کرده است، «فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ»[۱]؛ یا اگر کسی در جهت براندازی نظام اسلامی تلاش کند در واقع، با خدا می جنگد؛ «الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ»[۲]؛ و کسی که با خدا بجنگد چنین کسی هرگز خلیفة اللّه نخواهد بود و اگر از این مقام بهره ای نداشته باشد، کرامت ندارد و کسی که کرامت ندارد از شیاطین انس است و از حیوان نیز پست تر خواهد بود، «أُوْلَـئِکَ کَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»[۳]؛ بنابراین معیار کرامت و خلافت و ارزش و ضد ارزش را خدا مشخص فرموده است. خداوند به حضرت داود (ع) چنین فرمود: «یا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَی فَیُضِلَّکَ عَن سَبِیلِ اللّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ»[۴]؛ پس معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی را باید از انسان آفرین فرا گرفت.

از سویی دین آزادی انسان را امضا کرده است، نه رهایی او را، بنابراین اگر انسان در فرهنگ دینی مکرّم و خلیفة اللّه است، باید این راه را تا پایان ادامه دهد و به لوازم خلافت اللهی ملتزم باشد، از این رو گرچه در محدوده جزم علمی زمام امر در اختیار دلیل است، اما اگر کسی پس از انتخاب راه به وسیله دلیل و ورود به حوزه دین از دین برگردد، این لعب و استهزاء به دین است. چنین کسی نزد شارع مقدس هیچ حرمتی ندارد.

مباحث فقهی و کلامی ارتداد

بحث‌های مربوط به مسئله ارتداد، معمولاً از دو جنبه بررسی می‌شود:

۱. فقهی ۲. کلامی.

در مباحث فقهی بخشی از آن در کتاب طهارت و بخشی در کتاب ارث و بخشی نیز در کتاب حدود آمده است و آنچه که از محدوده فقه خارج است، به مسایل کلامی باز می‌گردد و بحث خاص خودش را دارد.

۱- سوره بقره، آیه ۲۷۹.

۲- سوره مائده، آیه ۳۳.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۴- سوره ص، آیه ۲۶.

محور بحث کنونی در موضوع ارتداد از جهت مخالفت آن با آزادی و حق حیات است. در آغاز باید مبادی تصوریه بحث (معنای ارتداد) روشن شود. سپس حکم کلامی، آنگاه حکم فقهی آن تبیین گردد.

شایان ذکر است، در حکم فقهی، صرفاً آن بخشی که مربوط به کتاب حدود است (مهدور الدم بودن مرتد)، مطرح می‌شود.

معنای ارتداد

ارتداد، جحود بعد از اقرار و نکول بعد از قبول دین است. کسی که دین را از روی تحقیق بپذیرد، سپس از آن برگردد، مرتد نامیده می‌شود.

اقسام ارتداد

ارتداد دو قسم است: ملی و فطری، ارتداد فطری یعنی انکار پس از اقرار محققانه دین بعد از بلوغ، در صورتی که والدین او یا یکی از آن‌ها مسلمان باشند؛ و ارتداد ملی یعنی انکار پس از اقرار محققانه دین بعد از بلوغ در صورتی که هیچ یک از والدین او مسلمان نباشد.

در ارتداد فطری وجود سه عنصر محوری لازم است: ۱. هنگام انعقاد نطفه انسان پدر و مادر یا یکی از آن دو مسلمان باشند. ۲. کودک در خانواده اسلامی رشد کرده باشد. یعنی در طول دوران قبل از بلوغ مسایل اسلامی را از نزدیک دیده و به مقدار تشخیص خود فهمیده و پس از بلوغ و تکلیف نیز از روی علم و عمد و تحقیق دین را پذیرفته و اظهار کرده است. ۳. بعد از تشخیص و قبول حقانیت دین از روی تحقیق، پس از بلوغ آن را انکار کند.

و عناصر محوری در ارتداد ملی چهار چیز است. ۱. هنگام انعقاد نطفه انسان هیچ یک از پدر و مادر او مسلمان نباشند. ۲. کودک در خانواده غیر مسلمان رشد کرده و پس از بلوغ کفر را پذیرفته و مانند پدر و مادرش کافر شده است. ۳. پس از کفر با تحقیق اسلام آورده است. ۴. بعد از قبول اسلام، منکر شود و به کفر باز گردد.

انکار دین گاهی به انکار یکی از اصول سه‌گانه دین است و گاهی به انکار یکی از ضروریات دین است البته در صورتی که به انکار یکی از اصول سه‌گانه دین برگردد.

مراد از ضروری دین

ضروری دین به مسایلی گفته می شود که حکم آن مثل ۲*۲ برای همگان روشن است. اموری که پیچیده نیست و نیازی به فکر و استدلال ندارد، مانند توحید و نبوت و معاد، حقانیت اصل دین و قرآن و رسالت پیامبر، حق بودن نماز و روزه و حج و جهاد و... و به طور خلاصه هر آنچه که از خطوط کلی دین محسوب می شود، در مقابل احکام نظری مانند حکمی از احکام شکیات یا سهویات، و یا چگونگی ذبح فلان حیوان یا حکم ذبیح اهل کتاب و...

مسایل ضروری دین نه نیاز به استدلال دارد، نه نیاز به تقلید. مثلاً در این که حج بر مستطیع واجب است، حج طواف دارد، طواف دور کعبه واجب است و مانند آن، تقلید لازم نیست. تقلید مربوط به جایی است که حکم برای عمل روشن نیست. این که گفته می شود: غیر مجتهد یا مقلّد است یا محتاط، برای آن است که حکم را نمی داند. از این رو باید به کارشناس رجوع کند. پس ضروری یعنی چیزی که بَیّن‌الرشد است و انسان می داند که از قرآن و عترت رسیده است.

گفتنی است: امر ضروری متفرع بر اصول دین است. گاهی یک چیز برای یکی ضروری است، اما برای دیگری ضروری نیست.

حکم انکار ضروری دین

اگر کسی منکر ضروری دین شود و نتیجه انکار آن را نیز بداند یعنی با این که می‌داند لازمه انکار نماز، انکار سخن پیامبر(ص) است، در عین حال به این لازم ملتزم شود، در چنین موردی ارتداد پیش می‌آید. پس انکار اصلی از اصول دین بی‌تردید ارتدادآور است. اما انکار ضروری دین، آن‌گونه که در کتاب‌های فقهی آمده است، در صورتی که به انکار یکی از اصول سه‌گانه دین یعنی توحید، نبوت، معاد برگردد و منکر ضروری نیز به این امر واقف باشد، موجب ارتداد است.

اما اگر انکار چیزی به انکار یکی از اصول برنگردد یا انکار کننده ملتزم و ملتفت نباشد، حکم انکار ضروری دین درباره او جاری نیست. مثلاً اگر کسی معاذاللّه منکر نماز شد و

نمی‌دانست که معنای انکار نماز، تکذیب پیامبر(ص) است یا متوجه این امر نبود و اگر او را متوجه کنی، هرگز ملتزم نمی‌شود، چنین انکاری کفرآور نیست. یعنی حکم ارتداد بر او جاری نمی شود. هرچند معصیت است و تعزیر و تنبیه دارد. بنابراین درباره انکار ضروری دین که به انکار رسالت برگردد، دو قید تنبّه و التزام در همه کتاب‌های فقهی لحاظ شده است تا شخص متنبّه نباشد و به این لازم ملتزم نگردد، ارتداد صدق نمی‌کند.

حکم کلامی مرتد

مرتد خواه ملّی باشد یا فطری در هر مقطعی توبه کند؛ توبه‌اش از جهت بحث کلامی که مربوط به قیامت و بهشت و جهنم است، مورد قبول ذات اقدس الهی قرار می گیرد. بسیاری از بزرگان مثل مرحوم شهید به این معنا تصریح کرده اند[1]. هر چند برخی متعرّض آن نشده یا نپذیرفته اند، لکن قول حق آن است که توبه مرتد فطری و ملی قبول است. به لحاظ بحث های کلامی همواره رابطه میان عبد و مولا، خلق و خالق محفوظ است و رحمت الهی شامل حال مرتدی که توبه حقیقی کند، نیز می‌شود. اگر مشکلی هست در بحث های فقهی است که مرتد فطری احکام چهارگانه خاص خود را دارد که باید درباره او اجرا شود.

تفاوت حکم فقهی مرتد ملی و فطری

گاهی گفته می‌شود، اگر فطرت در همه انسان‌ها، اعم از مسلمان‌زاده و غیر آن در دوران قبل از بلوغ (زیر ۱۵ سال در پسر) یکسان است، چرا حکم ارتداد آن‌ها پس از بلوغ متفاوت است؟

پاسخش این است: کسی که مسلمان‌زاده است، تقریباً ۷ سال از ۱۵ سالش دوران تمییز را در خانواده مسلمان تربیت شده و رشد کرده و احکام دین برایش روشن شده است. زیرا صاحب شریعت به والدین دستور داده است که فرزندان را به مسایل اسلامی و دینی دین

۱- رک: شرح المعة الدمشقیه، ج ۹، ص ۳۳۷.

آشنا و آگاه کنند، نماز را در سنین هفت سالگی یادشان دهند؛ «عن موسی بن جعفر(ع) عن آبائه (علیهم السلام) قال رسول اللّه (ص) مُروا صبیانکم بِالصَّلاة اذا بلغوا سبع سنین و اضربوهم اذا کانُوا ابناءَ تِسع سنینَ»[1]؛ از این رو حکم کسی که شش یا هفت سال قبل از بلوغ‌اش را با تمییز و تشخیص گذرانده از کسی که در محیط کفر تربیت شده، متفاوت است. مرتد فطری فطرتش در دین شکوفا شده ولی مرتد ملی فطرتش مستور بوده است. گرچه هر دو دارای نفس ملهمه هستند؛ «فألْهَمَهَا فجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»[2]؛ اما مسلمان‌زاده در خانه «قَدْ افْلَحَ مَنْ زَکّیها»[3] زندگی می کرده، کافرزاده در خانه «وَ قَدْ خَاب مَن دَساهَا»[4]؛ به سر می‌برده است.

بنابراین، هرچند فطرت در همگان یکسان است، لکن آن که در فضای اسلامی رشد کرده است و پس از بلوغ، اسلام را با تحقیق و یقین منطقی پذیرفته است، اگر مرتد شود و از دین برگردد عمل او لعب دین و لهو و استهزاء و تحقیر نسبت به دین محسوب می شود، از این جهت حکمش نسبت به کافرزاده اشدّ است. با توجه به این مطلب، حکم فقهی مرتد فطری از ملی متفاوت است.

یقین معتبر در ارتداد

در مسایل مربوط به اصول دین یقین معتبر است و مراد از یقین معتبر در اصول، یقین منطقی است. این یقین یا از برهان عقلی به دست می آید، یا از دلیل نقلی معتبر متکی به عقل. از این‌رو شاید یقین روان شناختی معتبر نباشد یا محل بحث باشد. چون تقلید، در صورتی که از معصوم (ع) باشد، از آن جهت که قول معصوم (ع) حد وسط برهان قرار می گیرد، حجت است یعنی اگر چیزی را از معصوم (ع) شنید یا از قول معصوم (ع) به چیزی

۱- بحار، ج ۸۵، ص ۱۳۲، ح ۴.

۲- سوره شمس، آیه ۸

۳- همان، آیه ۹.

۴- همان، آیه ۱۰

پی برد، حرف معصوم (ع) برای او یقین منطقی می‌آورد، نه یقین روانی.
مراد از قول معصومی که حد وسط برهان است، هر روایتی نیست. بلکه روایتی که از جهت مضمون نص و از جهت سند متواتر باشد یعنی باید نظیر متغیّر در قیاس «العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث» یقینی باشد. پس روایات غیرمتواتر در مسایل مربوط به اصول دین یقین‌آور نیست.
بنابراین یقین منطقی با برهان عقلی حاصل می شود یا با دلیل نقلی معتبر مثل قول معصوم (ع).
اما یقینی که با قول پدر و مادر یا اشخاص عادی پدید می آید، یقین روانی است. یقین روانی، یقین معرفت شناسی نیست. کفایت یا عدم کفایت یقین روان شناختی درباره امری بحث خاص خود را دارد.
در بحث ارتداد، یقین منطقی شرط است نه یقین روان شناختی چون بازگشت یقین روانی به تقلید است.

حکم شاک متفحّص در موضوع ارتداد

اگر کسی اسلام شناسنامه ای و روان شناختی داشته باشد، نه اسلام معرفت‌شناسانه و منطقی، چنین فردی هرچند در خانواده مسلمان تربیت شده و مسلمان‌زاده است، ولی چون اسلامش را از روی تحقیق به‌دست نیاورده است یعنی نه از معصوم شنید، نه برهانی از حکیم و متکلم دریافت کرد، بلکه اسلام موروثی دارد، یقین او نسبت به اسلام یقین روانی است نه منطقی. در چنین فضایی گرچه در بخش اثبات ممکن است خداوند منت نهد و این گونه دین ها را بپذیرد، اما در بخش قهر و عذاب، اثبات حکم ارتداد درباره کسی که با شنیدن شبهاتی نسبت به اصل دین یا برخی از احکام ضروری دین مثل نماز، روزه و... شک می کند، آسان نیست. از این رو حکم مرتد فطری در مورد چنین کسی که شاک متفحّص است، جاری نمی شود. بلکه اگر حاکم احتمال دهد که متهم گرفتار شبهه شده است. یعنی اگر اتهام برای محکمه قضایی ثابت نشود هرچند متهم قاطع به خلاف باشد، شایان توجّه است. قطع منطقی به خلاف، درباره مسایل ضروری دین کار آسانی نیست. چون قطع و جزم ریاضی بسیار اندک است. قطع به خلاف یعنی من قطع دارم که مطلب

این است و جز این نیست دیگران اشتباه می کنند. بنابراین کسی که در اثر چند شبهه بدون برخورد با صاحب نظری خود را قاطع بداند، یقیناً قطع او به خلاف، قطعْ روانی است، نه منطقی و قطع روانی سبب اثبات حکم ارتداد برای محکمه قضایی نمی‌شود، در این صورت نیز حکم ارتداد صدق نمی کند. در هر عصری شبهاتی مانند شبهات فخر رازی در فضای فکری جامعه پراکنده شود، اگر افرادی نظیر خواجه نصیرالدین طوسی نباشند، فضای فکری و فرهنگی جامعه آلوده می شود و کسی که در اثر این گونه شبهات قطع به خلاف پیدا کند، در حقیقت گرفتار شبهه شده است و حکم شاک متفحص را دارد.

وقتی به ذهن جوان ساده اندیشی این شبهه را القا کنند که چگونه ممکن است تیر شکسته از پای علی (ع) در حال نماز بیرون بکشند و او احساس نکند و هم او در حال رکوع انگشترش را به سائل انفاق کند؟ اگر علی (ع) در نماز غرق حضور خداست، چطور صدای سائل را در مسجد می‌شنود؟ این شبهه و امثال آن برای فریب جوان ساده‌اندیش کافی است.

غافل از این که علی (ع) خلیفه خداست و در قلب مطهر خلیفه جز خواسته مستخلف‌عنه چیزی حضور و ظهور ندارد، هر خاطره‌ای که در این قلب بگذرد، خاطره‌ای الهی است. از این رو، آنجا که نباید متوجه باشد، متوجه نمی‌شود و آنجا که باید متوجه باشد، متوجه می‌شود. آنجا که مربوط به نفس و بدن و تن و دنیا و طبیعت است، هیچ توجهی ندارد. هرچند تیر شکسته را از پایش بیرون کشند و آنجا که سخن خدا و پیام و رسالت الهی مطرح است، سؤال مسکین را که رسول اللّه است می شنود و پاسخ می دهد: این تعبیر در کلام علی (ع) آمده است که سائل آبرومند فرستاده خداست «إِنَّ الْمِسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ»[1]؛ خداوند که به شما امکاناتی داده است، او را مستقیماً به در خانه شما فرستاده است. پس باید از او دست‌گیری کنید وگرنه خدا نعمتش را از شما می گیرد. امامان معصوم (ع) هرگاه به مستمندی کمک می کردند، دست خود را می‌بوییدند، گاهی می‌بوسیدند و گاهی بر سر می گذاشتند و می‌فرمودند: دست ما به دست خدا رسید. چون خداوند فرمود: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ

۱- نهج‌البلاغه، ق ۳۰۴.

یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَیَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ»[۱]؛ گیرنده صدقات خداست، آری، اگر انسان اختیار دل را به صاحب دل بسپارد، خودش در آن تصرّف نمی کند. از این رو، وقتی تیر از پایش درآورند احساس نمی کند. چون این مزاحم حضور قلب است. اما وقتی سائلی از او سؤال می کند، پاسخ او جواب خواسته الهی است، پاسخ می دهد تا با پیروزی در این آزمون، خلعت «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُم راکِعُونَ»[۲]؛ بر قامت رعنای او پوشیده شود. یعنی اکنون هنگام نزول آیه و بهترین زمان برای توجه است.

پس این قلب که در اختیار آن مولاست، صدای سائل را می‌شنود و به او اشاره می کند. این مؤید و مکمّل و متمم حضور قلب و سبب نزول آیه «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ» است و در واقع پاسخ علی (ع) به کلام اللّه است.

مرحوم ابن شهر آشوب درباره حضور قلب علی (ع) در نماز ماجرایی از ابن‌عباس نقل می کند که جامع این دو قسمت است و تحلیل عقلی یاد شده را با کمک گرفتن از آن روایت می‌توان تثبیت کرد.

مضمون حدیث شریف این است: دو شتر بزرگ چاق برای رسول گرامی اسلام (ص) هدیه آوردند. رسول خدا (ص) اصحاب را جمع کرد و فرمود: اگر کسی از میان شما دو رکعت نماز با حضور قلب کامل بخواند، یکی از دو شتر را به او خواهم بخشید. چندین بار این مسئله را به صورت جعاله اعلام فرمود. علی (ع) عرض کرد: من این عمل را انجام می دهم و چیزی از امر دنیا را در قلبم خطور نمی دهم. پیامبر (ص) فرمود: بخوان که درود خدا بر تو باد.

وقتی علی (ع) دو رکعت نماز را با اخلاص خواند، پیامبر (ص) که به اذن الهی از قلب‌ها با خبر است، حضور قلب یا خطور خاطره در قلب را می داند، «و قل اعملوا فسیری اللّه

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۴.

۲- سوره مائده، آیه ۵۵.

عملکم و رسوله»[۱]؛ از عطای شتر به علی(ع) منصرف شد. جبرئیل نازل شد و به پیامبر(ص) عرض کرد: شتر را به علی(ع) بده. رسول خدا(ص) فرمود: علی(ع) به شرطش عمل نکرد. چون در تشهد نماز به این فکر بود که کدام یک از دو شتر را بگیرد. زیرا یکی از شتران چاق و دیگری چاق تر بود. جبرئیل بار دیگر از خدا برای رسولش پیام آورد و عرض کرد: شتر را به علی بده و بدان که خطور قلب او برای رضای خدا بود چون علی(ع) قصد کرده بود که شتر چاق تر را در راه خدا ذبح کند و به فقرا صدقه دهد. پس خاطره او خاطره شخصی و دنیوی نیست، خاطره الهی است. پیامبر(ص) گریست و هر دو شتر را به علی(ع) عطا فرمود. آری، اندیشه انتخاب یکی از دو شتر در خاطره علی(ع) در اثنای نماز، سخن گفتن با خداست. او هرگز در نمازش به چیزی از امر دنیا نمی‌اندیشد، گفتنی است: این حدیث نشان می دهد که پیامبر(ص) عالم بالذات نیست. علم غیب او به تعلیم الهی است. خداوند می‌فرماید: «عَلَّمَ بالقَلَم عَلَّمَ الانِسانَ ما لَم یَعلَم»[۲]؛ در این آیه به رسولش می‌فرماید: چیزهایی را که انسان نمی دانست به او آموخت. این نگار مکتب نرفته به تعلیم الهی عالم شد و در آیه دیگر مطلب مهم‌تری را بیان فرمود: «عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ»[۳]؛ ما چیزهایی به تو تعلیم دادیم که نه خودت می‌دانستی، نه در زمین و غیر آن کسی هست که بتواند آن مسایل را به تو بفهماند. یعنی تو آن نیستی که بدانی، علوم غیبی لحظه به لحظه، با واسطه یا بی واسطه، از جانب خدا به آن حضرت افاضه می شد. پس پیامبر(ص) به تعلیم الهی عالم است. «عن ابن عباس: اهدی إلی رسول اللّه(ص) ناقتان عظیمتان سمینتان، فقال للصحابة: هل فیکم أحد یصلّی رکعتین بقیامهما و رکوعهما و سجودهما و وضوئهما و.خشوعهما لا یهتمّ فیهما من أمر الدنیا بشیء و لا یحدّث قلبه به فکر الدنیا اهدی الیه احدی هاتین الناقتین؟ فقالها: مرّة و مرّتین و ثلاثة، لم یجبه أحد من أصحابه.

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۲- سوره علق، آیه ۵.

۳- سوره نسا، آیه ۱۱۳.

فقام أميرالمؤمنين فقال: أنا يا رسول اللّه أصلّى ركعتين اكبّر تكبيرة الاولى و الى أن اسلّم منها، لا احدث نفسى بشيء من أمر الدنيا، فقال: يا علىّ، صلّ صلّى اللّه عليك.

فكبّر اميرالمؤمنين و دخل فى الصلاة فلمّا سلّم من الركعتين هبط جبرئيل على النبى(ص) فقال: يا محمّد ان اللّه يقرئك السلام و يقول لك: أعطه احدى الناقتين فقال رسول اللّه(ص) إنى شارطته أن يصلّى ركعتين لا يحدّث فيهما بشى ء من الدنيا أعطيه إحدى الناقتين ان صلّاهما و انّه جلس فى التشهد فتفكر فى نفسه أيهما يأخذ؟ فقال جبرئيل: يا محمد، ان اللّه يقرئك السلام و يقول لك تفكّر أيّهما يأخذها أسمنهما و أعظمهما فينحرها و يتصدّق بها لوجه اللّه؟ فكان تفكّره للّه عزّ و جلّ لا لنفسه و لا للدنيا فبكى رسول اللّه و أعطاه كليهما.

و أنزل اللّه فيه: «ان فى ذلك لذكرى» لعظة «لمن كان له قلب» عقل «أو ألقى السمع» يعنى يستمع أميرالمؤمنين باذنيه الى من تلاه بلسانه من كلام اللّه «و هو شهيد»؛ يعنى و اميرالمؤمنين شاهد القلب للّه فى صلاته، لا يتفكّر فى‌ها بشىء من أمر الدنيا[1]؛

غرض آن که گاهی با القای شبهاتی ذهن شفاف جوان ساده‌اندیش را شبهه‌ناک می کنند. در این‌گونه موارد اگر کسی یقین به خلاف هم پیدا کند، شبهه زده و جاهل مرکب است. شاهدش این است: اگر محقق اندیشمندی با او بنشیند و مشکلش را حل کند، فوراً از گفته و اعتقاد خود بر می گردد. از این‌رو چنین فرد شبهه زده‌ای در آغاز باید مورد تعلیم و تربیت قرار بگیرد، پس اگر با تعلیم و تعلّم مشکل او حل نشد و همچنان نسبت به دین دهن کجی کرد، مرحله بعدی امر به معروف و نهی از منکر است. پس اگر هیچ شبهه ای نباشد و کسی با علم و عمد در برابر دین بایستد، در مرحله پایانی باید در محکمه قضایی محکوم به حکم مرتد فطری گردد. پس از آن این حکم درباره او جاری می‌شود. چون اجرای حدود باید پس از اثبات جرم بر اساس ایمان و بیّنات و قسم و شاهدان یا علم قاضی در محکمه عدل توسط قاضی عادل باشد. تا زمانی که قاضی عادل حکم را انشا نکند و حَکَمتُ نگوید، حکم ارتداد و مهدورالدم بودن ثابت نمی شود. گفتنی است: قاضی بعد از انشای

۱- المناقب لابن شهرآشوب، موسوعة الامام على بن ابى طالب فى الكتاب و السنّة و التاريخ، ج ۹، ص ۱۹۷ و ۱۹۸، ح ۴۲۷۹.

حکم مهدورالدم بودن نیز ممکن است عفو کند، تخفیف دهد یا حکم را اجرا کند. بنابراین افراد عادی نسبت به او وظیفه ای ندارند. چون پس از اثبات ارتداد، امر به معروف و نهی از منکر صدق نمی کند. امر به معروف و نهی از منکر برای دفع این حادثه تلخ است. اما پس از وقوع، رفع آن بر عهده دستگاه قضایی است. بین حدود با قصاص تفاوت جوهری و اساسی وجود دارد، زیرا قصاص، حق ولی دم است؛ «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا»[1]؛ ولیّ دم در مقام ثبوت حکم فقهی بالفعل حق اعدام قاتل را دارد. هرچند در مقام اثبات باید در محکمه ثابت کند.

به هر تقدیر، در مسئله ارتداد، حکم کسی که محققانه از روی یقین منطقی نه روانی، مسایل اسلام برایش حل شد، و با علم و عمد آن را انکار کند و از دین برگردد با کسی که اسلامش موروثی و یقینش روان شناختی بوده و اکنون واقعاً شاک متفحص است، یا به شبهه مبتلا شده، متفاوت است. شخص اول گرفتار احکام ارتداد است، اما نسبت به دومی، قانون «ادرئوا الحدود بالشبهات»[2]؛ انطباق پیدا می کند. گرچه این حدیث مشکل سندی دارد، ولی این مشکل با شهرت عملی جبران شده است. افزون بر این که شواهد دیگری نیز برابر مضمون این حدیث وجود دارد. چون اثبات حکم ارتداد درباره شاک متفحص با کسی که شبهه زده است، شبهه‌ناک است. از این رو؛ حکم شاک متفحص و محقق که در صدد تحقیق است از کسی که لاابالی و بی اعتنا به دین و دیانت است وٍاز روی علم و عمد دین را به بازی گرفته، تفاوت دارد.

۱- سوره اسراء، آیه ۳۳.

۲- بحار، ج ۷۴، ص ۲۴۳، ح ۱، باب ۱۰.

فصل هجدهم

حقوق بشر در مسیحیت غربی و اسلام[1]

۱- محقق داماد، سید مصطفی، مجله اسلام و غرب، شماره ۴۰، ۱۳۸۵.

من مایلم نخست یک تحلیل فلسفی و کلامی از دیدگاه اسلام و مسیحیت ارائه دهم و سپس به تحلیل حقوقی و سیاسی بپردازم.

کلمه «حقوق بشر» به معنی اصطلاحی آن، حتی در سنت اندیشه و حقوق غرب هم سابقه تاریخی کهنی ندارد. اگر ما مثلاً کتب بزرگ ترین فیلسوف عصر روشنگرایی یعنی کانت را (قرن ۱۸) که پیش از هر فیلسوف دیگری انسان و کرامت او را ملاک و مبدأ فلسفه عملی خود قرار می دهد در جست وجوی این اصطلاح بررسی کنیم، اثری از کلمه «حقوق بشر» در آن‌ها نمی‌یابیم.

در واقع این اصطلاح در متن یک نهضت اجتماعی و سیاسی در فرانسه به وجود آمده و از این رو پیوسته تا به امروز پیوند ناگسستنی خود را با اصل مضمون محتوای سیاسی خویش حفظ نموده است و بدون آن قابل تصور نیست. بنابراین کلمه و اصطلاح «حقوق بشر» عملاً و رأساً متوجه آن گروه از قدرتمندانی است که در قلمرو و سیادت خویش، صاحبان نظر و عقیده مخالف را تحت فشار و تعقیب قرار می‌دهند. بر این اساس، رئوس حقوقی که تحت پدیده «حقوق بشر» گردآوری شده عبارتند از:

حق حیات، حق آزادی، حق برابری، حق عدالت، حق دادخواهی عادلانه، حق حفظ در مقابل سوء استفاده از قدرت، حق حفاظت در مقابل شکنجه، حق حفاظت شرافت و خوش‌نامی، حق پناهندگی، حقوق اقلیت‌ها، حق شرکت در حیات اجتماعی، حق آزادی فکر، ایمان و سخن، حق آزادی دینی، حق تجمع و اعلان، حقوق اقتصادی، حق حفظ مال، حق وظیفه کار، حق فرد بر اشتراک در امور ضروری مادی و معنوی، حق بر تشکیل خانواده، حقوق زن، حق تعلیم و تربیت، حق حفظ حیات فردی شخص، حق انتخاب آزاد محل زیست. بدیهی است که اصل مسلّم و شرط اولی ایفای این حقوق، عدم تناقض با حق دیگر

انسان‌ها و عدم شکستن حق بشری افراد دیگر می‌باشد. اگر ما این حقوق را به صورت نظام منطقی درونی آن‌ها دسته بندی کنیم، عبارت خواهند بود از:

الف) حقوق آزادی فردی: که عبارتند از: حق حفظ و دفاع هم در مقابل انسان های همزیست و هم در مقابل دولت و حکومت، حق حیات و سلامت جسمی، حق آزادی عقیده دینی و اخلاقی و حق مالکیت شخصی.

ب) حق آزادی سیاسی: که عبارتند از: حق اشتراک در امور سیاسی و اجتماعی: مثل آزادی مطبوعات، آزادی علوم، آزادی تحقیق و تعلیم، آزادی تجمع و تشکیل جمعیت‌ها.

ج) حقوق اولیه اجتماعی:

مثل حق کار، امنیت اجتماعی، شکوفایی فرهنگی و اجتماعی و امثالهم.

این بود فهرستی از آنچه که تحت اصطلاح حقوق بشر به خصوص در جهان امروز غرب رایج و متداول است.

اما آنچه مربوط به جهان اسلامی می‌شود، این است که در «کنفرانس بین‌المللی دانشمندان اسلامی» در سپتامبر ۱۹۸۱ برابر با شهریور ۱۳۶۰ بدین نتیجه رسیدند که اسلام از همان آغاز بالغ بر بیست حق از این «حقوق بشری» را روشن و آگاهانه یاد نموده است. مثل حق حیات، حق حفاظت در مقابل تهاجم و اذیت و آزار، حق پناهندگی، حقوق اقلیت ها، آزادی ایمان، حق امنیت اجتماعی، حق کار و شغل، حق تعلیم و تربیت و حق همه گونه شکوفایی معنوی.

ولی عملاً تعبیر این ارزش ها به صورت «حق» و «حقوق» استنباطی است از آنچه که در بیان فقاهت اسلامی به صورت تکلیف فقهی و اخلاقی متوجه افراد مکلف در مقابل انسان های دیگر می‌باشد.

به عبارت دیگر، این حقوق، بیان مواردی است که در بیان اسلامی فرد مکلف به ایفای آن‌ها در تعبیرات فقهی «واجب» و «مستحب» و غیره می‌باشد که از این وظایف، حقی به سود کسانی که آن وظایف و تکالیف شامل حالشان می گردد، ایجاد می‌شود.

بر این سیاق نیز دانشمندان دینی مسیحی توانسته‌اند از «علم الاخلاق» سنتی مسیحی، از وظایف انسان حقوقی برای کسانی که این اعمال اخلاقی به سود آن هاست، استنباط کنند به همین منوال نیز سنت دینی یهود مدعی اصل و سرچشمه رئوس حقوق بشر در «تورات» می‌باشد.

در ارتباط با حقوق بشر، پیروان هر سه دین، «یهود» و «مسیحیت» و «اسلام»، در درجه اول به برابری انسان‌ها در مقابل خدا، ارجاع می‌دهند، اما در حقیقت، آنچه را که صاحبان این هر سه دین، امروز در ارتباط با حقوق بشر غربی، به نام «حق» و «حقوق» از آن تعبیر می‌کنند، ارزش‌هایی هستند که اکثراً به نام ارزش‌های اخلاقی معروف می‌باشند.

در مقابل این ارزش‌ها و به عکس آن‌ها، هدف حقوق بشر که سال ۱۷۸۹ در فرانسه تعبیر نهایی و رسمی خود را یافت، بر آن بود که این ارزش های اخلاقی را که صرف نظر از سه دین مذکور، به عقب رانده، آن‌ها را به صورت قوانین به عنوان وسیله قدرت سیاسی در آورده، در سطح جهان انسانی ضمانت اجرایی برای آن‌ها مشخص کند.

لفظ و مضمون «حقوق بشر»

اصطلاح «حقوق بشر» این سؤال را مطرح می کند که چرا و به چه معنایی «انسان» نقطه ثقل مرکزی این اصطلاح را تشکیل می‌دهد.

در پاسخ بدون اینکه بتوان در اینجا دلایل تاریخی و اجتماعی آن را ذکر نمود، کافی است بدان اشاره شود که دنیای غرب و روشن‌تر بگویم کشورهای غربی از تجاربی که طی تاریخ غامض و پیچیده خود بر اساس دوستی و دشمنی‌های بین خودشان به خصوص در قرن هیجدهم، بدین نتیجه رسیدند که زندگی مسالمت‌آمیز انسان‌ها وقتی امکان‌پذیر است که انسان به عنوان انسان، یعنی خالی و فارغ از تمام ویژگی‌ها مانند دین، سیاست، نسب، حسب، نژاد، رنگ پوست، جنسیت (مرد و زن)، جاه و مقام، مال و ثروت و قدرت، باری بدون هرگونه اعتباری فقط به حکم اینکه انسان است، مطرح گردد، یعنی به قول ما طلبه ها، انسان من حیث هو انسان، نه به عنوان مسلمان و نه به عنوان مسیحی و نه به عنوان یهود و نه به عنوان دهری، نه سیاه و سفید و غنی و فقیر و عالم و جاهل، حاکم و محکوم و غیره،

همین که در پدیده حقوق بشر انسان بدین معنا مطرح شد، خواه ناخواه حق و حقوق او نیز معنی دیگری پیدا می کند. حق در اینجا، طبیعی ترین و ابتدایی ترین ادعایی خواهد بود که بالبداهه در وجود و ماهیت هر فرد انسانی مستقر بوده، نه کسی به او داده و نه کسی می تواند از او بگیرد. این حق بر کسی نیست، حق بر «چیز» است. حق بر حیات است، حق بر آزادی است، حق بر برابری است و غیره، به خلاف مثلاً حق فرزند بر والدین و حق این ها بر فرزندان و حق زن بر شوهر و بالعکس که حق بر شخص و فرد است که بالمال برای آن شخص و فرد وظیفه ایجاد می کند.

سؤالی که مطرح می شود این است که مشروعیت وظایف دینی و حقوق مترتب بر آن از چشمه «وحی» و یا مرجع قانون گذاری ویژه دیگری ناشی می شوند، ولی در قیاس با آن، مشروعیت حقوق، در پدیده «حقوق بشر» از کجاست؟ یعنی مشروعیتی که بتواند ضمانت اجرایی آن را تأمین کند و بر آن کیفر و پاداشی مترتب سازد. این مشروعیت بر این قیود باید منطبق باشد. این مشروعیت از چه منبع و مرجعی ناشی می گردد؟ برای اثبات این امر، پایه گذاران پدیده «حقوق بشر» نه می خواستند و نه می توانستند به این یا آن دین و یا مرجع دیگری استناد کنند، و اِلا مسئله انسان من حیث هو انسان نمی شد. آنان می بایستی مشروعیت و ضمانت اجرایی این حقوق را در خود انسان و لوازم ماهوی او، به ترتیب منطقی ذیل که پایه هایش در فلسفه دوران روشنگرایی ریخته شده بود، بیابند. مهم ترین و بدیهی ترین پدیده لازمه انسانیت انسان را «کرامت» انسان یافتند که بدون استناد به هرگونه منبع و مرجع، می تواند به عنوان اساسی ترین اصل بدیهی، مورد اتفاق تمام انسان‌ها در هر زمان و مکانی باشد. کما اینکه تمام ادیان هم به آن اذعان دارند. کرامت، صفت و حتی خصلتی است که جدا از تمام حیثیات و اعتبارات دیگر به طور اولی، فرد فرد انسان ها را در بر می گیرد، لذا کرامت انسانی به عنوان «اصل اولیه» نه «حق» جزو ماهیت انسان پذیرفته است.

قدم دومی که بتواند به انسان نیروی عام‌الاعتباری ببخشد، ضروری می بود. این وظیفه را پدیده «برابری» انجام داد. برابری مورد اتفاق تمام انسان ها در این کرامت بود که توانست و می تواند تمام انسان‌ها را به ضرورت حفظ حقوق ماهوی آنان قانع کند، یعنی کرامت و برابری یک چیزی است که در انسان‌هاست، جنبه عدالت، جنبه اجرایی است که از بالا و

از جنبه دیگری باید صورت بگیرد. تنها پدیده عدالت به عنوان پدیده مورد اتفاق تمام انسان‌ها بوده و هست که در خطاب عام خود به صاحب‌قدرتان و بلکه به تمام انسان‌ها و افرادی که به نحوی از انحا، ولو به قدر اندکی بر انسان دیگر قدرت و حق فرماندهی دارد، متوجه می‌باشد.

این بود بیان فلسفه پیدایش حقوق بشر، چگونگی محتوای آن و چگونگی ضمانت اجرای آن. اکنون چرایی این فرق بین آنچه را غرب از انسان و بالمال از حقوق آن می‌فهمد و آنچه را ادیان به خصوص اسلام از آن‌ها می‌فهمند، مطرح است.

به نظر می‌رسد که ریشه این فرق در تصور و به عبارت دیگر در چگونگی به کار بردن دو تصویر مختلفی است که جهان غرب از یک طرف و ادیان سامی به خصوص اسلام از طرف دیگر از انسان دارند.

در ادیان سامی، آن‌گونه که قرآن از آن‌ها سخن می‌گوید، «خدا» در مرکز جهان‌بینی آن‌ها قرار گرفته است. انسان، یعنی انسان به معنی واقعی، کسی است که حیات و فکر و عمل خود را بر خلوص و اخلاص در راه خدای یگانه، بسازد و بدان صورت بخشد. بر این اساس منبع کرامت انسانی توجه خالصانه وی به سوی خدا و تقوای بی شایبه این انسان در مقابل حق است.

کما اینکه «انّ أکرَمَکمْ عِندَ اللّهِ أتْقَاکُمْ» بدان اشارت دارد. ولی تصویر انسان در جهان‌بینی غرب درست برعکس است: فکر و اندیشه غرب به «انسان» مرکزیت اصلی و اساسی می بخشد. اعتقاد به اینکه «انسان میزان سنجش تمام اشیاست»، اصلی است فلسفی که به زمان ماقبل سقراط بر می‌گردد. اساطیر یونانیان و بعد از آن تمام مکاتب فلسفه آنان، از مبدأ این اصل حرکت می‌کنند. خدایان یونان و عالم و حوادث آن، مثبت و منفی، دور محور انسان و خواسته‌های او دور می‌زند. رفته‌رفته این اعتقاد در سنت مسیحی اروپایی، یعنی مسیحیتی که از کسانی ناشی شد که ابتدا یهودی نبودند، بلکه به ادیان دیگری اعتقاد داشتند. در هر حال جایگزین «خدای محوری»، انسان محوری اصل شده، خدا بدین معنا در خدمت انسان و نیازهای او گرفته شد.

قربانی شدن حضرت مسیح برای نجات بشر از گناه، در واقع امری است در خدمت انسان، انسانی که محور شده بدون هیچ گونه سودی برای خدا و یا برای حضرت مسیح. با این ترتیب «انسان محوری» یونانی غربی جایگزین «خدا محوری» اصل دین سامی را می گردد. اما تصویر آنان در اسلام از آغاز به گونه دیگر است. انسان با فطرتی رو به یگانگی خلق گشته، فطرت خدا محوری جزو اصیل هستی وی را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، از بین دو نوع اندیشه «خدا محوری» و یا «انسان محوری»، در غرب غلبه با «انسان محوری» و در اسلام غلبه به «خدا محوری» است.

بدیهی است که در طول تاریخ، کلیسا به دفعات سعی نموده اطلاق «انسان محوری»، را شکسته، وی را با قوانین و فرامین کلیسایی محدود کند.

ولی سرانجام نیروی انسان محوری، انسان غربی را از آن قیود و محدودیت‌ها رهانید.

اثر و نتیجه «خدا محوری» در ادیان سامی، به خصوص در اسلام «و انسان محوری» در فرهنگ غرب نسبت به حقوق بشر این است:

حقوق بشر استنباط و استخراج شده از ادیان، آن حقوق را در چهارچوبه اراده و فرمان الهی می‌بیند و ناگزیر نمی‌تواند از تمام اعتبارات و حیثیات صرف نظر کند. وقتی که از حقوق بشر در اسلام صحبت می‌شود، آن بشر مطلق نمی‌تواند باشد، بشری است که در ارتباط با خدا قرار گرفته است. در مسیحیت هم همین‌طور، در حالی که حقوق بشر که تسلیم هیچ محدودیتی نمی‌شود تا بتواند اطلاق خود را حفظ کند.

این اختلاف باعث به وجود آمدن بحث‌هایی بین طرفداران «حقوق بشر» به معنای غربی و پیروان مکاتبی چون کلیسای کاتولیک و پیروان اسلام شده است.

این حد و مرزی که بین حقوق بشر مطلق با حقوق بشر مقید به قیود دینی وجود دارد، بحث‌هایی را به وجود آورده است که این بحث‌ها بین مسلمان‌ها به طور رسمی و بین مسیحی‌ها در ازمنه و امکنه مختلف به وجود آمده است.

آنچه گفته شد تحلیل فلسفی و کلامی موضوع بود. اینک به تفاوت دیدگاه اسلام و غرب راجع به حقوق بشر می‌پردازیم.

اصول فلسفی و عرفانی حقوق بشر در اسلام

منشأ تفاوت اصلی میان دیدگاه‌های اسلام در مورد حقوق بشر با دیدگاه غرب در این خصوص در منابع آن است. حقوق بشر در اسلام بر اصولی فلسفی و عرفانی مبتنی است و احکام شریعت در انطباق و هماهنگی با آن اصول بایستی استنباط گردد. اصول زیر از جمله آن‌ها می‌باشند:

۱- اصل کرامت انسانی

در قرآن کریم انسان موجودی شمرده شده که خداوند به وی کرامت داده است «لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ» (همانا فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم. (اسراء/۷۰) این کرامت یک ارزش نظری است که بعداً می تواند جنبه عملی پیدا کند. کرامت انسانی از نظر قرآن یک امر واقعی است نه اعتباری و نشان‌دهنده آن است که وی حقیقتاً از لحاظ وجودی دارای امتیاز و برجستگی است. یعنی گوهر برین موجودات جهان به شمار می‌رود. به همین دلیل خداوند پس از آفرینش انسان به ابلیس می گوید، «مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ» (چرا در برابر آنچه با دو دست خویش آفریدم سجده نکردی؟ (سوره ص آیه ۷۵).

این کرامت نظری می تواند بزرگواری‌های ارزشی و عملی فراوانی را نیز به همراه داشته باشد، به دلیل همین کرامت، همه تعالیم اخلاقی و حقوقی باید با عنایت به این اصل نظری و در سازگاری کامل با آن تنظیم شوند. هنگامی که بپذیریم انسان گوهری کریم و ارزشمند است، خواه ناخواه بر این باور خواهیم بود که نه تنها آزادی، امنیت و... حق اویند بلکه باید به گونه‌ای تفسیر و تنظیم شوند که با کرامت وی سازگار باشند.

۲- اصل خداجو بودن انسان

انسان اصالتاً خدا را می‌طلبد، زیرا او را به چشم دل، نه با چشم صورت می‌بیند. این خداخواهی ناخودآگاه نیست. همان گونه که جبری نیز هست. نباید پنداشت که انسان گمشده‌ای ناآشنا دارد و در پی آن است، بله خدایی را می طلبد که بدو آشنایی دارد و شیفته اش گشته است. بر پایه حکم عقل، انسان دارای هستی جداگانه و مستقل نیست، بلکه هستی اش تماماً پیوسته و ربطی است، اما این هستی ربطی به یک موجود ربطی دیگر

نپیوسته است، بلکه به یک موجود مستقل، وابسته است. انسان چیزی جز همین پیوستگی و وابستگی به آن موجود مستقل نیست. چنین نیست که انسان موجودی است که دارای وصف تمایل به خداست، بلکه رابطه انسان با خدا عین فقر ذاتی و نیاز محض او به خداست:

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّه» (سوره فاطر، آیه ۱۵) [ای مردم! شما نیازمند خداوندید].

در این آیه، هر دو حقیقت بیان شده است: نخست این که انسان دارای وجود مستقل نیست و دیگر آنکه ارتباط او تنها با خداست و به هیچ موجود دیگری وابسته نیست.

بدین لحاظ، هرگونه ترتیب و تنظیم حقوقی برای بشر باید با این روح خداجوی وی سازگاری کامل داشته باشد. آن دسته از تعالیم حقوقی که برای انسان استقلال وجودی فرض می کنند یا اینکه او را به موجودی جز خدا وابسته می‌دانند، از منبع حق سرچشمه نمی گیرد. البته کسانی که این منبع را نپذیرفته‌اند، غالباً گرفتار خطای تطبیق‌اند، وگرنه همه افراد می‌دانند که انسان یک موجود وابسته است. ملحدان نیز، خود، به چیزی یا کسی دل بسته‌اند و همه امید را بدان معطوف کرده‌اند.

تفاوت در این است که اینان، چیزی جز خدا را به عنوان آن موجود مستقل پنداشته اند و در مرحله تطبیق، به بیراهه رفته‌اند.

۳- اصل جاودانه بودن انسان

از دیگر منابع حقوق بشر در اسلام این است که انسان هرگز به نابودی و نیستی منتهی نمی شود. این مطلب هم از رهگذر کند و کاو عقلی دریافت می گردد و هم از طریق دلایل نقلی. قرآن کریم انسان را موجودی با روح جاویدان می‌شمارد که از پس این جهان، به جهانی دیگر پای می نهد و در آن، از «خلود» برخوردار است. عقل نیز انسان را دارای روح مجرد می داند و می گوید که این روح از گزند مرگ برکنار است. از دید عقل، تنها پیکر انسان می میرد و مرگ عبارت است از جدایی میان روح و تن، و آنگاه که به خواست خدا دیگربار این جدایی از میان می‌رود، تن مناسب آن جهان حیات می‌یابد.

این اصل نیز از سوی همه انسان ها پذیرفته شده است و تفاوت های موجود، برخاسته از خطا در تطبیق است. همه انسان‌ها خواستار زندگی درازترند و با تلاش فراوان در صددند که قدری بیشتر زنده بمانند. این نشان می دهد که انسان، در نهاد خویش، جاودانگی‌خواه است. اما به هنگام تطبیق برخی می پندارند که جاودانگی از آن زندگانی دنیاست، اما باید دانست همان گونه که انسان مسافر است، دنیا نیز مسافر است. البته انسان در «حشر اصغر» به مقصد می رسد. قرآن مجموعه نظام کیهانی را نیز همانند خود انسان در حرکت به سوی خدا می‌داند. این نظام کیهانی همانند انسان به سوی معاد می‌رود تا شهادت دهد که مسافرانش چه کرده‌اند: یا از کرده‌های آنان شکایت کند و یا شفیع آنان شود. در روایات ما آمده است که این جهان و اجزای آن، در رستاخیز عمومی نسبت به کارها یا شهادت می دهند و یا شکایت یا شفاعت می‌نمایند[1]. پس همه انسان‌ها به دنبال جاودانگی‌اند، لیکن برخی دنیا را جاودانه می‌پندارند و نمی‌دانند که جاودانگی از آن روح است، نه ماده و آنچه از ایشان جاوید می‌ماند، مظاهر دنیایی و دارایی شکوه آنان نیست. این اندیشه جاهلانه از روز نخست گریبان‌گیر انسان عادی و مادی بود که ثروتی بیندوزد تا با آن به حیات جاودان دست یابد و مرگ و نیستی را از بین ببرد یا تسلیم خود سازد. قرآن کریم در موارد گوناگون این اندیشه را خام و ناصواب معرفی می کند و جاودانه اصیل را باز می‌نمایاند: «مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ». [آنچه نزد شماست، میراست و آنچه نزد خداست، پاینده می‌ماند].

۴- اصل آرامش نهایی در انجام انسان

شاید پنداشته شود که جاودانگی، خود، به معنای رسیدن به دارالقرار است، اما باید عنایت کرد که این دو مطلب از یکدیگر جدایند، زیرا می توان موجودی را انگاشت که جاودانه باشد، اما هرگز به منزل نرسد و بار خود را بر زمین ننهد، بلکه همواره سرگردان و

۱- بحارالانوار، ج ۷، باب ۱۶.

حیران به راه بی مقصد خود ادامه دهد. قرآن کریم برای بیان هدفداری نظام هستی و به منزل رسیدن آن، از تعبیری لطیف بهره گرفته است:

«یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا»[1] [از تو می‌پرسند که دنیا چه زمانی به لنگرگاه خود می‌رسد].

طبق این تعبیر، نظام کیهانی همانند یک کشتی بزرگ در اقیانوس طبیعت پیش می رود. ممکن نیست که این کشتی همواره در حرکت باقی بماند، بلکه باید روی لنگر بیندازد و پهلو بگیرد. از این تعبیر بر می آرمد و به دارالقرار خود می رسد. نه اینکه همواره به حال حرکت در اقیانوس هستی باقی بماند. طبق همین تعبیر، دارالقرار جهان و انسان، معاد است که در آن، هنگامه لقای حق فرا می‌رسد و انسان به ملاقات پروردگار خود نائل می‌شود. به همین دلیل، یکی از نام های به کار رفته برای جنت «عدن» است. عدن یعنی آرامگاه و محل قرار و استقرار، «معدن» را از آن روی به این خوانده‌اند که جای قرار گرفتن مواد در عالم طبیعت است. انسان نیز در معاد، به همین‌سان، به قرارگاه حقیقی خود می‌رسد.

۵- اصل ارتباط تکوینی انسان با مجموعه هستی

انسان این گوهر مجرد جاودانه که به لقای حق باز می آید، با همه اجزای هستی پیوندی ناگسستنی و خواه ناخواه دارد. از این رو، هیچ کاری از انسان سر نمی‌زند، مگر آنکه در جان و روح وی تأثیر داشته باشد. هر گفتار و نوشتار و رفتاری که از انسان سر می‌زند، در خلق او تأثیر می گذارد؛ یا روشنی‌زاست و یا تیرگی آفرین. به همین دلیل، هیچ‌یک از مسائل و از جمله احکام حقوقی را نمی توان یافت که با روح و سرنوشت و اخلاق انسان بی‌پیوند باشد. با پذیرش این اصل، دیگر نمی توان پذیرفت که انسان در انجام هر کاری آزاد و خودسر باشد. خوردن هر خوراک، گزینش هر همراه و انتخاب هر راه تأثیری خاص بر انسان می گذارد.

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۷، سوره نازعات، آیه ۴۲.

خوراک حلال همان تأثیری را نمی گذارد که خوراک حرام می گذارد. سخن حق دارای همان ثمری نیست که سخن باطل است. این‌ها هر یک دارای رهاوردهایی ویژه‌اند. مثلاً گناه سبب می‌شود که آینه دل انسان غباراندود شود و شفافیت از جان وی رخت بربندد:

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ»[1]

[آنچه انجام داده‌اند، جان‌هاشان را کدر و تیره ساخته است].

آنگاه که با انجام هر گناه، غباری بر دل نشیند و انسان آن غبار را نزداید، اندک اندک روزنه های قلب بسته می شوند و نابینایی و ناشنوایی حقیقی انسان را در پی می آورد. حتی هر خاطره خوب یا بدی که بر صفحه ذهن نقش می بندد، بر جان انسان اثر می گذارد. یک نگاه زشت و گناه‌انگیز نیز همان غبار را بر جان می نشاند. آنگاه ظاهراً چشم و گوش و زبان انسان درکارند، اما به حقیقت از کار افتاده اند. اگرچه قرآن این سخن را درباره چشم می گوید، اما روشن است که این از باب تمثیل است، نه این منحصر به چشم باشد، بلکه گوش و زبان و اعضای دیگر نیز چنین‌اند:

«فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»[2]

[حقیقت این است که دیدگان ظاهری انسان نابینا نیستند، اما چشم جان او کور شده است].

به همین دلیل، با اینکه خداوند پیام را به آدمیان می‌رساند و سخن حق به گوش انسان‌ها می‌رسد، اما گروهی واقعاً آن را نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند. این آیه از سوره حج، حقیقت تفسیرگر همان آیات فراوانی است که گناهکار را کور و کر و گنگ می‌خوانند[3]. پس در بینش الهی، هر کنش انسان در مجموعه روح و جان او اثری ژرف می گذارد و آن را چنان می کند که گاه با صورت ظاهری وی، هیچ سازگاری و شباهتی ندارد.

۱- سوره مطففین، آیه ۱۴.

۲- سوره حج، آیه ۴۶.

۳- ر.ک: بقره ۱۷۱؛ انفال ۲۲.

کتابنامه

* غیر از کتب و مقالات هجده‌گانه ذیل که متن اصلی این اثر را تشکیل می‌دهند نمایه‌ای از کتب و مقالاتی را که در حین تحقیق به آن‌ها مراجعه کرده‌ایم به منظور آشنایی با سایر آراء و عقائد تقدیم خوانندگان محترم می‌نمایم.

۱. الهامی، داود، **اسلام و حقوق طبیعی انسان**، دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۶۰

۲. باهنر، محمدجواد، **دامنه آزادی در اسلام**، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۳، سال دوم، ۱۳۳۸

۳. بوازار، مارسل، **مبانی و مزایای حقوق بشر در اسلام**، ترجمه دکتر محسن مؤیدی تلخیص علی ربانی گلپایگانی، مجله پیام حوزه، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۰

۴. تابنده گنابادی، سلطانحسین، **نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر**، بی جا، ۱۳۵۴

۵. جوادی آملی، عبدا...، **ارتداد و آزادی**، نشریه پاسدار اسلام، شماره ۲۶۷ و ۲۶۸، ۱۳۸۳

۶. جوادی آملی، عبدا...، **حق و تکلیف**، مجله حکومت اسلامی، شماره ۲۹، ۱۳۸۲

۷. جوادی آملی، عبدا...، **حقوق بشر از نگاه اسلام و غرب**، مجله رواق اندیشه، شماره ۹، ۱۳۸۱

۸. حائری یزدی، مهدی، **اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر**، مجله مکتب تشیع، شماره ۹، ۱۳۴۱

۹. حجتی کرمانی، علی، **حقوق اقلیت‌های مذهبی- اقلیت‌ها در پناه حکومت اسلامی**، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۴، ۱۳۴۸

۱۰. حسینی شیرازی، سید محمد، **آزادی در اسلام** (ترجمه: محمود سلطانی)، مجمع فرهنگی میثاق، ۱۳۳۹

۱۱. طباطبایی، محمد حسین، **اسلام و حریت**، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۲۱، دی ۱۳۶۰

۱۲. عمید زنجانی، عباسعلی، **پاسداران صلح و همزیستی**، دار المکتب الاسلامیه، ۱۳۴۴

۱۳. عمید زنجانی، عباسعلی، **تاریخچه حقوق بشر در اسلام**، مجله حقوق، شماره ۲۷، ۱۳۷۰

۱۴. عمید زنجانی، عباسعلی، **حقوق اقلیت‌ها**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۴۰

۱۵. غزالی، محمد، **حقوق بشر: مقایسه منشور ملل متحد و تعالیم اسلام**، ترجمه باقر موسوی، سازمان چاپ و انتشارات محمد علی علمی، ۱۳۴۶

۱۶. قربانی، زین‌العابدین، **اسلام وحقوق بشر**، کتابخانه صدر، ۱۳۴۹

۱۷. گلزاده غفوری، علی، **اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر**، انتشارات الفتح، ۱۳۴۲
۱۸. محقق داماد، مصطفی، **حقوق بشر در مسیحیت غربی و اسلام**، مجله اسلام و غرب، شماره ۴۰، ۱۳۸۵

***

۱- احمدی، عیدمحمد، **کرامت انسانی و مجازات‌های بدنی از منظر اسلام و حقوق بشر غربی**، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰
۲- احمدی خواه، علی، **حقوق حیوان‌ها در سیره و سخن پیامبر اعظم (ص) و مقایسه آن با حقوق بشر در غرب**، تاریخ در آینه پژوهش، شماره ۱۱، ۱۳۸۵
۳- اردلان، فریدون، **در راه حقوق بشر**، نشریه فرهنگ نو، شماره ۴، بهمن ۱۳۳۱
۴- اسمعلی، اللهیار، **بررسی تطبیقی آزادی بیان در اعلامیه جهانی حقوق بشر و اسلام**، وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳
۵- اسمیت، رونا – کی، ام، قواعد حقوق بین المللی بشر، ترجمه دکتر فاطمه کیهانلو، نشر گرایش، ۱۳۸۸
۶- امینی مفرد، تقی، **دادگری در بوستان و گلستان سعدی**، فرهنگ گلستان، شماره ۲ و ۳، ۱۳۸۸
۷- باقرزاده، محمدرضا، **مبانی حقوق بشر از دیدگاه آیت ا... مصباح یزدی**، مجله حکومت اسلامی، شماره ۴۷، ۱۳۸۷
۸- باقرزاده، محمدرضا، **نگاهی مقایسه ای به جهان شمولی حقوق بشر در اسلام**، مجله معرفت، شماره ۸۲، ۱۳۸۹
۹- بسته نگار، محمد، **حقوق بشر از منظر اندیشمندان**، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰
۱۰- بطحائی گلپایگانی، هاشم، **حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب**، تهران، دهخدا، ۱۳۷۱
۱۱- بنیان جوادی، رضا، **حکومت دینی - حقوق بشر و آزادی**، تهران، جامعه اسلامی فرهنگیان، ۱۳۷۹
۱۲- پریمی، علی، **حقوق اجتماعی و سیاسی در اسلام**، انتشارات آسمان نگار، اصفهان، ۱۳۹۱
۱۳- پهلوان، منصور، **اسلام و آزادی**، ماهنامه پژوهشی اطلاعات حکمت و معرفت، شماره ۱۲، ۱۳۸۵
۱۴- تهرانی دوست، فاطمه، **حقوق بشر در نهج البلاغه**، تهران، انتشارات منیر، ۱۳۸۳
۱۵- تهرانی دوست، فاطمه، **مبانی حقوق بشر در اسلام و غرب**، تهران، انتشارات مکیال، ۱۳۸۹

۱۶- جاوید، محمدجواد و علی محمددوست، **حقوق بشر معاصر و جهاد ابتدایی در اسلام معاصر**، پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، سال ۱۱، شماره دو، پاییز و زمستان ۱۳۸۹

۱۷- جاوید، محمدجواد، **نقد مبانی فلسفی حقوق بشر**، تهران، نشر مخاطب، ۱۳۹۲

۱۸- جعفری تبریزی، محمدتقی، **تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب و تطبیق آن دو بر یکدیگر**، تهران، دفتر خدمات حقوق بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰

۱۹- جعفری تبریزی، محمدتقی، **مقدمه‌ای بر اعلامیه جهانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام**، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، سال ۱۳۷۰

۲۰- جعفری، محمد تقی، **دیباچه ای بر اصل مساوات در اسلام در زیربنای حقوق بشر از دیدگاه اسلام**، مجله ندا، شماره ۳، پاییز ۱۳۶۹

۲۱- جلالی زاده، جلال، **حقوق بشر در اسلام**، ندای اسلام، شماره ۱۹، ۱۳۸۳

۲۲- جنیدی، فریدون، **حقوق جهان در ایران باستان**، بنیاد نیشابور – نشر بلخ، ۱۳۸۴

۲۳- جوادی آملی، عبدا...، **فلسفه حقوق بشر**، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۵

۲۴- جوان آراسته، حسین، **حقوق اجتماعی و سیاسی در اسلام**، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴

۲۵- حجتی کرمانی، علی، **اقلیت‌ها در پناه حکومت اسلامی (اهل ذمه)**، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۳، سال دهم، اسفند ۱۳۴۷

۲۶- حجتی کرمانی، علی، **حقوق اقلیت‌های مذهبی (شمشیرکش های تاریخ)**، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره ۳، سال دهم، اسفند ۱۳۴۷

۲۷- حسین پور، بیژن، **حاکمان و مردمان: جستاری بر حقوق مردم و سیره علوی**، قم، خادم‌الرضا، ۱۳۸۳

۲۸- خراسانی، حسین، **آزادی برای ما**، انتشارات بعثت، ۱۳۵۵

۲۹- حسینی، ابراهیم، **بررسی تطبیقی حمایت از حقوق بشر در اسلام و حقوق بین الملل معاصر**، معرفت، شماره ۴۲، ۱۳۸۰

۳۰- الحسینی، حسن، **آزادی و حقوق مردم: سلسله گفتارهای دین پژوهی**، تهران، انتشارات مکث، ۱۳۸۱

۳۱- حقوقی، عسکر، **حقوق بشر در اسلام**، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۶

۳۲- الحیدری، سید لیث، **ارتداد و حقوق‌الانسان**، قم، دار الغدیر، ۱۳۸۳

۳۳- خامنه ای، سید محمد، **حقوق زن: مقایسه حقوق بشری و مدنی زن در اسلام و اعلامیه حقوق بشر**، نشر تک، ۱۳۷۰

۳۴- خرشاف، ادریس، **معجم الآیات القرآنیه لحقوق الانسان**، رباط، دارالآمان، ۱۳۸۰

۳۵- خسروشاهی، سیدهادی و زین العابدین قربانی، **اسلام و صلح جهانی از دیدگاه سید قطب** (ترجمه کتاب السلام العالمی و الاسلام)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۴۲

۳۶- خسروشاهی، سیدهادی و محمدعلی گرامی، **عدالت اجتماعی در اسلام**، انتشارات کلبه شروق، تهران، ۱۳۵۲

۳۷- خسروشاهی، سیدهادی، **امام علی- صدای عدالت انسانی** (ترجمه کتاب الامام علی صوه العداله الانسانیه- جرج جرداق)، انتشارات کلبه شروق، ۱۳۸۷

۳۸- خواجه پیری، عباس، **حق حیات در اسلام**، انتشارات آثار سبز، تهران، ۱۳۹۲

۳۹- خواجه پیری، عباس، **مبانی حقوق بشر در اسلام**، انتشارات آثار سبز، تهران، ۱۳۹۲

۴۰- خواجه پیری، عباس، **مطالعه تطبیقی حقوق بشر در سه نظام حقوقی (حقوق بین الملل، حقوق اسلام، حقوق ایران)**، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۹۰

۴۱- راعی شریف (دهقی)، مسعود، **حق شرط بر اسناد حقوق بشر از دیدگاه حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین الملل اسلام**، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹

۴۲- الرافعی، مصطفی، **اسلام؛ حقوق و آزادی‌های اساسی انسان و مسئله حقوق بشر** (ترجمه محمودرضا افتخارزاده)، قم، دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۵

۴۳- زارعی، حسن، **حقوق اقلیت‌های دینی**، تهران، انتشارات زعیم، ۱۳۸۷

۴۴- زیدان، عبدالکریم، **حقوق الافراد فی دارالاسلام**، بیروت، موسسه الرساله، ۱۳۶۷

۴۵- سرشار، محمود، **حقوق بشر در اسلام**، نشریه کانون وکلا، شماره ۵۷، ۱۳۳۶

۴۶- سلیمی، عبدالحکیم، **نقش اسلام در توسعه حقوق بین الملل**، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۲

۴۷- سید فاطمی قاری، سید محمد، **حقوق بشر در جهان معاصر**، تهران، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲

۴۸- سیدغلامی موسوی، زینب السادات، **حقوق بشر در اسلام**، انتشارات خردمندان، ۱۳۹۲

۴۹- سیف زاده، محمد، **حقوق نوع انسان در قبال حکومت‌ها**، انتشارات کاکتوس، تهران، ۱۳۸۵

۵۰- شفیعی نیا، محمد، **مطالعه تطبیقی اصل ممنوعیت شکنجه در سه نظام حقوقی (اسلام، ایران و بین الملل)**، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۸

۵۱- شها، عبدالرحمن، **حقوق بشر در اسلام**، ترجمه و تحقیق هیبت‌اله نژندی منش، تربت جام، انتشارات شیخ‌الاسلام احمدجام، ۱۳۸۲

۵۲- شیخ الاسلام، سیدجعفر، **اسلام وحقوق کارگران و بردگان**، بی جا، ۱۳۴۳

۵۳- صبحی عبده، سعید، **الاسلام و حقوق الانسان**، قاهره، دارالنهضه العربیه، ۱۳۷۳

۵۴- صدر، حسین، **حقوق زن در اسلام و اروپا**، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷

۵۵- صرامی، سیف ا...، **احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر**، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۷۶

۵۶- صفایی، سیدحسین، **حقوق بشر در اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر**، نشریه حقوق دانشگاه تهران، بهمن ۱۳۷۰، شماره ۲۷

۵۷- طالعی‌نیا، فاطمه، بررسی مقدمه و پانزده ماده ابتدایی اعلامیه جهانی حقوق بشر و تطبیق آن با فقه و حقوق اسلامی، تهران، طنین افرا پویا، ۱۳۸۵

۵۸- طباطبائی موتمنی، منوچهر، **آزادی‌های عمومی و حقوق بشر**، انتشارات میزان، ۱۳۸۰

۵۹- طباطبائی، ناصر، **حق، عدالت و حقوق بشر در اندیشه سیاسی اسلام**، انتشارات گام نو، تهران، ۱۳۸۸

۶۰- عبادی، عبدالمجید، **اسلام و مسئله نژاد پرستی** (ترجمه سید محمود خضری)، تهران، بعثت، ۱۳۵۲

۶۱- عباس زاده، عباس، **حقوق اساسی انسان در اسلام**، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۹۲

۶۲- عباسی لاهیجی، بیژن، **حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین (سه نسل حقوق بشر در اسلام، ایران و اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای)**، انتشارات دادگستر، تهران، ۱۳۹۰

۶۳- عبدالقادر کامل، عبدالعزیز، **اسلام و مسئله نژاد** (ترجمه خلیل خلیلیان)، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۰

۶۴- عبداللهی، جوانمیر، **بررسی تطبیقی حق آزادی بیان از دیدگاه اسلام و اسناد بین‌المللی حقوق بشر**، تهران، انتشارات احسان، ۱۳۸۵

۶۵- عثمانی، محمدتقی، **حقوق بشر در اسلام**، ندای اسلام، شماره ۷، ۱۳۸۰

۶۶- عرب ابوزید آبادی، عبدالرضا، **بردگان از جاهلیت تا اسلام**، تاریخ در آدینه پژوهش، ۱۳۸۶

۶۷- عرب عامری، احمد، **حقوق اهل ذمه در حکومت اسلامی با نگرشی به فقه امامیه**، انتشارات بهتا پژوهش، اصفهان، ۱۳۹۲

۶۸- عزتی، ابوالفضل، **حکومت مردمی و دموکراسی در نظام مذهبی و غیر مذهبی در اسلام و نظام جمهوری اسلامی**، نامه مفید، شماره ۲۰، ۱۳۷۸

۶۹- عطائی اصفهانی، م.ع، **آزادی و حقوق بشر در اسلام: بیش از پنجاه نظریه از اندیشمندان غرب درباره اسلام**، قم، انتشارات حضرت عباس (ع)، ۱۳۸۲

۷۰- عمیدزنجانی، عباسعلی و محمدمهدی توکلی، **حقوق بشر اسلامی و کرامت انسان در اسلام**، فصلنامه حقوق، شماره ۴، ۱۳۸۶

۷۱- عمیدزنجانی، عباسعلی، **حقوق بشر دوستانه بین‌المللی از منظر اسلام**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰

۷۲- عمیدزنجانی، عباسعلی، **مبانی حقوق بشر در اسلام و دنیای معاصر**، انتشارات مجد، تهران، ۱۳۸۸

۷۳- الغنوشی، راشد، **آزادی‌های عمومی در حکومت اسلامی**، ترجمه حسین صابری، انتشارات علمی فرهنگی، سال ۱۳۸۱

۷۴- فتحی، عباس، **تعارضات کنوانسیون محو تبعیض علیه زنان با اسلام و حقوق بشر به ضمیمه متن کنوانسیون**، تهران، نسل سوم، ۱۳۸۲

۷۵- فنی‌اصل، عباس، **حقوق اجتماعی و سیاسی انسان در اسلام**، مشهد، آستان قدس رضوی، شرکت به‌نشر، ۱۳۸۹

۷۶- قرشی، باقرشریف، **الاسلام و حقوق الانسان**، ترجمه محمدتقدمی صابری، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۹

۷۷- کامرانیان، عباسعلی، **حقوق بشر در قرآن به انضمام متن اعلامیه حقوق بشر**، انتشارات نور قرآن و اهل بیت (ع)، قم، ۱۳۸۸

۷۸- کاوسی، محمدرضا، **مسائل حقوق بشر و آزادی‌های عمومی در آثار (فارسی) امام خمینی**، مجله حوزه، شماره ۴۳، زمستان ۱۳۸۱

۷۹- کدیور، محسن، **حقوق سیاسی مردم در اسلام**، گفتمان، سال اول، شماره ۲، ۱۳۷۷

۸۰- کرباسی، مهدی، **بازاندیشی در حقوق اسلامی**، کتاب نواندیشی دینی و حقوق بشر، ۱۳۸۲

۸۱- لطفی، عبدالرضا، **بررسی تحقیقی حقوق بشر دوستانه در منابع اسلامی و اسناد بین المللی**، انتشارات هستی نما، تهران، ۱۳۸۸

۸۲- لگنهاوزن، محمد، **اسلام و نظریات غربی در باب حقوق بشر**، نشریه معرفت، شماره ۱۲، ۱۳۷۴

۸۳- ماشینی، فریده، **حقوق انسانی و جنسیت در قرآن**، بینات، شماره ۵۳، ۱۳۸۶

۸۴- مبشری، اسدالله، **حقوق بشر**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۷

۸۵- مجیدی، سید اصغر، **حقوق مردم در گفتار و سیره امیر مومنان علی (ع)**، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۸۶

۸۶- محقق داماد، سیدمصطفی، **حقوق بشر دوستانه بین المللی- رهیافت اسلامی**، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۳

۸۷- محمد سلیم، عوا، **الاعلان الاسلامی لحقوق الانسان**، قاهره، نهضةالمصر، ۱۳۷۹

۸۸- مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه تهران، **مجموعه مقالات به مناسبت روز حقوق بشر اسلامی**، نشر گرایش، ۱۳۸۹

۸۹- مزروقی، ابراهیم عبدالله، **حقوق الانسان فی‌الاسلام**، ترجمه محمد حسین مرسی، ابوظبی، منشورات المجمع الثقافی، ۱۳۷۶

۹۰- مصباح یزدی، محمدتقی، **نظریه حقوقی اسلام**، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس، ۱۳۸۰.

۹۱- مصباح، محمدتقی، **نگاهی گذرا به حقوق بشر از دیدگاه اسلام**، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸

۹۲- مظفری زاده، سجاد، **اسلام و حقوق بشر**، تهران، پندار پارس، ۱۳۹۰

۹۳- مظفری، محمدحسین، **کشورهای اسلامی و حقوق بشر- چالش‌های حقوق بشر در جهان اسلام**، تهران، انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۸

۹۴- مفتی، محمد احمد، **النظریه السیاسیه الاسلامیه فی حقوق الانسان الشرعیه، دراسة مقارنه**، مترجم اسماعیل محمدی، تهران، سیروان، ۱۳۸۶

۹۵- منتظری، حسینعلی، **پاسخ به پرسش‌هایی پیرامون مجازات اسلامی و حقوق بشر**، قم، ارغوان دانش، ۱۳۸۷

۹۶- منصوری لاریجانی، اسماعیل، **سیر تحول حقوق بشر و بررسی تطبیقی آن با اصول تفسیری حقوق بشر در اسلام**، انتشارات تابان، تهران، ۱۳۷۴

۹۷- مودودی، ابوالاعلی، **حقوق بشر در اسلام** (ترجمه: سیدمجتبی حسینی موسوی)، فروغ وحدت، سال ششم،۱۳۸۹

۹۸- موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، **رویکرد متعالی فقه اسلامی به حقوق بشر:** در گفت و گو با آیت ا... محمد یزدی، آیت ا... محسن اراکی، آیت ا... محی الدین حائری شیرازی، آیت ا... قربانعلی دری نجف آبادی، آیت ا... عباس کعبی، ۱۳۹۰

۹۹- موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، **مجموعه مقالات اسلام و غرب** (متن سخنرانی‌ها و مقالات ارائه شده در سلسله همایش‌ها و نشست‌های غرب شناسی)، قم، ۱۳۸۸

۱۰۰- موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، **حقوق جهانی بشر و کاوش‌های فقهی**، تهران، ۱۳۹۲

۱۰۱- مهرپور، حسین، **حقوق بشر در اسناد بین المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران**، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴

۱۰۲- میرموسوی، علی، و سیدصادق حقیقت، **مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب**، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸

۱۰۳- نوری، یحیی، **حقوق زن در اسلام و جهان**، موسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۳

۱۰۴- هاشم زاده هریسی، هاشم، **اعلامیه جهانی حقوق بشر از منظر اسلام**، کتاب نقد، سال دوازدهم، شماره ۵۴، بهار ۱۳۸۹

۱۰۵- هاشمی گلپایگانی، محمدجمال، **المراة و حقوق الانسان** (مترجم: مینا جیگاره)، انتشارات نورالثقلین، تهران، ۱۳۸۶

۱۰۶- هاشمی، سیدمحمد، **حقوق بشر و آزادی‌های اساسی**، انتشارات میزان، ۱۳۸۴

ضمائم

اعلامیه جهانی حقوق بشر - مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸

از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال-ناپذیر آنان اساس آزادی و عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد، از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است، از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد، از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بین‌الملل را مورد تشویق قرار داد، از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری به وجود آورند، از آنجا که دولت‌های عضو متعهد شده‌اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادی های اساسی را با همکاری سازمان ملل متحد تأمین کنند، از آنجا که حسن تفاهم مشترک نسبت به این حقوق و آزادی‌ها برای اجرای کامل این تعهد کمال اهمیت را دارد، مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می‌کند تا جمیع افراد و کلیه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائماً مدنظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادی‌ها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین‌المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آن ها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهایی که در قلمرو آن‌ها می‌باشند، تأمین گردد.

ماده اول:

تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید با یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

ماده دوم:

۱- هرکس می‌تواند بدون هیچ تمایز خصوصاً از حیث رنگ، جنس، نژاد، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت و وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است بهره‌مند گردد.

۲- به علاوه هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی که شخص به آن تعلق دارد. خواه این کشور مستقل، تحت قیومیت یا خود مختار بوده و یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می‌کند تا جمیع افراد و کلیه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائماً مدنظر داشته باشند.

ماده سوم: هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده چهارم: احدی را نمی‌توان در بردگی نگاه داشت و داد و ستد بردگان به هر شکلی که باشد ممنوع است.

ماده پنجم: احدی را نمی‌توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه یا خلاف انسانیت و شئون انسانی یا موهن باشد.

ماده ششم: هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود.

ماده هفتم: همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و بالسویه از حمایت قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و هر تحریکی که برای اعمال چنین تبعیضی انجام شود از حمایت قانون برخوردار شوند.

ماده هشتم: در برابر اعمالی که حقوق اساسی فرد را مورد تجاوز قرار دهد و آن حقوق به وسیله قانون اساسی و یا قانون دیگری برای او شناخته شده باشد، هر کس حق رجوع مؤثر به محاکم ملی صالحه را دارد.

ماده نهم: احدی را نمی‌توان خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید نمود.

ماده دهم: هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش به وسیله دادگاه مستقل و بی‌طرف، منصفانه و علناً رسیدگی شود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات او و یا هر اتهام جزائی که به او وارد شده باشد تصمیم بگیرد.

ماده یازدهم:

۱- هر کس که به بزهکاری متهم شده باشد بی‌گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوای عمومی که کلیه تضمین‌های لازم جهت دفاع او تأمین شده باشد، تقصیر او قانوناً محرز گردد.

۲- هیچ کس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب، آن عمل به موجب حقوق ملی یا بین‌المللی جرم شناخته نمی‌شده است محکوم نخواهد شد. به همین طریق هیچ مجازاتی شدیدتر از آنچه که در موقع ارتکاب جرم بدان تعلق می‌گرفت در باره احدی اجرا نخواهد شد.

ماده دوازدهم: احدی در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات خود، نباید مورد مداخله های خودسرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد. هر کس حق دارد در مقابل این‌گونه مداخلات و حملات مورد حمایت قانون قرار گیرد.

تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید با یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

ماده سیزدهم:

۱- هر کس حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور و مرور کند و محل اقامت خود را انتخاب کند.

۲- هر کس حق دارد هر کشوری از جمله کشور خود را ترک کند یا به آن بازگردد.

ماده چهاردهم:

۱- هر کس حق دارد در مقابل شکنجه، آزار و تعقیب پناهگاهی جستجو کند و در کشورهای دیگر پناه گزیند.

۲- در مواردی که تعقیب واقعاً مبتنی به جرم عمومی و غیرسیاسی یا رفتارهایی مغایر با اصول و مقاصد ملل متحد باشد نمی‌توان از این حق استفاده کرد.

ماده پانزدهم:

۱- هر کس حق دارد که دارای تابعیت باشد.

۲- احدی را نمی‌توان خودسرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

ماده شانزدهم:

۱- هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچ گونه محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با یکدیگر زناشویی کنند و تشکیل خانواده دهند. در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی می‌باشند.

۲- ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن و مرد واقع شود.

ماده هفدهم:

۱- هر کس منفرداً یا به طور دسته جمعی حق مالکیت دارد.

۲- احدی را نمی‌توان خودسرانه از حق مالکیت محروم نمود.

ماده هیجدهم: هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و نیز متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان می‌باشد و همچنین شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر کس می‌تواند از این حقوق منفرداً یا اجتماعاً و به طور خصوصی یا عمومی برخوردار شود.

ماده نوزدهم: هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشت عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد.

ماده بیستم:

۱- هر کس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت‌های مسالمت‌آمیز تشکیل دهند.

۲- هیچ کس را نمی‌توان مجبور به شرکت در اجتماعی کرد. هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده بیست و یکم:

۱- هر کس حق دارد در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه از طریق نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید.

۲- هر کس حق دارد با تساوی شرایط به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.

۳- اساس و منشأ قدرت حکومت اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رای مخفی یا طریقه‌ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تضمین نماید.

ماده بیست و دوم: هر کس به عنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به وسیله مساعی ملی و همکاری بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نمو آزادانه شخصیت اوست با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور به دست آورد.

ماده بیست و سوم:

۱- هر کس حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه انتخاب نماید، شرایط منصفانه و رضایت‌بخشی برای کار خود خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد.

۲- همه حق دارند بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی اجرت مساوی دریافت کنند.

۳- هر کس که کار می‌کند به مزد منصفانه و رضایت‌بخشی ذی‌حق می‌شود که زندگی او و خانواده‌اش را موافق شئون انسانی تأمین کند و آن را در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگر حمایت اجتماعی تکمیل نماید.

۴- هر کس حق دارد برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد یا در اتحادیه‌ها شرکت کند.

ماده بیست و چهارم: هر کس حق استراحت و فراغت و تفریح دارد و به خصوص به محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی‌های ادواری با اخذ حقوق ذی‌حق می‌باشد.

ماده بیست و پنجم:

۱- هر کس حق دارد که سطح زندگانی او، سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت های پزشکی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند و همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص اعضاء، بیوه‌گی، پیری یا تمام موارد دیگری که به عللی خارج از اراده انسان وسایل امرار معاش از دست رفته باشد، از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود.

۲- مادران و کودکان حق دارند از کمک و مراقبت مخصوصی بهره‌مند شوند. کودکان چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند، حق دارند که همه از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار شوند.

هر کس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی، حقوق و آزادی‌هایی را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تأمین کند و آن‌ها را به مورد اجرا گذارد.

ماده بیست و ششم:

۱- هر کس حق دارد که از آموزش و پرورش بهره‌مند شود. آموزش و پرورش لااقل تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدایی و اساسی است باید رایگان باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش حرفه‌ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی باید با شرایط تساوی کامل به روی همه باز باشد تا همه بنا به استعداد خود بتوانند از آن بهره گیرند.

۲- آموزش و پرورش باید طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر فرد را به حد کمال رشد آن برساند و احترام حقوق و آزادی‌های بشر را تقویت کند. آموزش و پرورش باید حس تفاهم، گذشت و احترام به عقیده مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت های نژادی یا مذهبی و همچنین توسعه فعالیت‌های ملل متحد را در راه حفظ صلح تسهیل نماید.

۳- پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود نسبت به دیگران اولویت دارند.

ماده بیست و هفتم:

۱- هر کس حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع شرکت کند، از فنون و هنرها بهره گیرد و در پیشرفت علمی و فوائد آن سهیم باشد.

۲- هر کس حق دارد از حمایت منافع مادی و معنوی آثار علمی، فرهنگی یا هنری خود برخوردار شود.

ماده بیست و هشت: هر کس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی، حقوق و آزادی‌هایی را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تأمین کند و آن‌ها را به مورد اجرا گذارد.

ماده بیست و نهم:

۱- هر کس در مقابل آن جامعه‌ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر کند.

۲- هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادی‌های خود فقط تابع محدودیت‌هایی است که به وسیله قانون و منحصراً به منظور تأمین، شناسایی و مراعات حقوق و آزادی های دیگران و برای رعایت صحیح مقتضیات اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی در شرایط یک جامعه دمکراتیک وضع گردیده است.

ماده سی‌ام: هیچ یک از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولت، جمعیت یا فردی باشد که به موجب آن بتوانند هر یک از حقوق و آزادی های مندرج در این اعلامیه را از بین ببرند یا در راه آن فعالیتی نمایند.

اعلامیه حقوق بشر اسلامی مصوب ۱۴ محرم ۱۴۱۱ مصادف با ۱۵ مرداد ۱۳۶۹

«یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ»[1]

دولت‌های عضو سازمان کنفرانس اسلامی، با ایمان به الله، پروردگار جهانیان و آفریدگار کائنات و بخشنده نعمت‌ها، خداوندی که انسان را به بهترین وجه آفریده و به او حیثیت داده و وی را خلیفه خود در زمین گرداند، خداوندی که آبادانی و اصلاح زمین را بر عهده بشر گذارده و امانت تکالیف الهی را بر گردن او نهاده و آن چه در آسمان‌ها و زمین است همگی را تحت تصرف وی قرار داده و با تصدیق رسالت محمد(ص) که خداوند ایشان را به هدایت و آیین راستین فرستاده و وی را رحمتی برای جهانیان، و آزادگری برای بردگان و شکننده‌ای برای طاغوت‌ها و مستکبران گردانیده است، پیامبری که برابری را میان همه بشریت اعلام نموده و هیچ اولویتی برای کسی بر دیگران جز در تقوی قائل نشده، و فاصله‌ها و اکراه را از میان مردم برچید، مردمی که خداوند آنان را از روح واحد آفریده است.

و با در نظر گرفتن عقیده توحید ناب، که ساختار اسلام بر پایه آن استوار شده است، عقیده‌ای که بشریت را فراخواند تا جز خدا، کسی را پرستش نکرده و شریکی برای او قائل نشوند و احدی را به عنوان خدا به جای الله نگیرند، عقیده‌ای که پایه راستین آزادی مسئولانه بشریت و حیثیت آنان را پی‌ریزی کرده و رهایی انسان از بردگی را اعلان نموده است.

و از برای تحققِ آن چیزهایی که در شریعت جاودان اسلامی آمده است، از جمله پاسداری از دین و جان و خرد و ناموس و مال، نسل، و دیگر امتیازات، چون جامعیت و میانه‌روی در

۱- سوره حجرات، آیه ۱۳.

کلیه مواضع و احکام، این شریعت معنویات و ماده را با هم درآمیخت و عقل و قلب را هماهنگ ساخت و میان حقوق و وظایف موازنه به وجود آورد و بین حرمت فرد و مصلحت عمومی تلفیقاتی به وجود آورد و معیارهای قسط را میان طرف های ذی‌ربط برقرار کرد تا این که نه طغیانی باشد و نه زیانی.

ضمن تأکید بر نقش تمدنی و تاریخی امت اسلامی که خداوند آن را بهترین امت برگزید، تا این امت یک تمدن جهانی همگون را به بشریت تقدیم نماید، تمدنی که می‌تواند دنیا را به آخرت ربط داده و علم و ایمان را به هم بپیوندد؛ لذا از چنین امتی، امروزه انتظار می‌رود که به هدایت بشریت گمراه در امواج و مسلک‌هایی که در حال رقابت متضاد هستند اقدام نموده و راه حل‌هایی برای مشکلات مزمن تمدن مادی ارائه دهد.

و به جهت ایفای سهم خود در تلاش‌های بشری که مربوط به حقوق بشر است، حقوقی، که هدفش حمایت بشر در مقابل بهره‌کشی و ظلم بوده و تأکید بر آزادی و حقوق او در حیات شرافت‌مندانه‌ای دارد که با شریعت اسلامی هماهنگ است.

با اعتقاد به این که بشریتی که به بالاترین درجات علم مادی رسیده است، پیوسته و در هر زمان نیازمند تکیه‌گاهی ایمانی جهت پاسداری از تمدن خود و عامل حمایت کننده از حقوق خویش می‌باشد.

و با ایمان به این که حقوق اساسی و آزادی‌های عمومی در اسلام جزئی از دین مسلمین است، پس هیچ احدی به طور اصولی حق متوقف کردن کلی یا جزئی، یا زیرپا نهادن یا چشم‌پوشی کردن از احکام الهی تکلیفی که خداوند از راه کتاب‌های خود نازل نموده و خاتم پیامبرانش را فرستاده و به وسیله او پایان و اختتامی برای رسالت آسمانی به عمل آورده است، ندارد.

بنابراین، مراعات آن‌ها، عبادت است و کوتاهی از آن‌ها، یا تجاوز بر آن‌ها، منکر است و هر انسانی به طور منفرد، مسئول پاسداری و اجرای آن است و امت به گونه‌ای هماهنگ در تضمین (مشترک) در قبال آن، مسئولیت دارد. بدین‌جهت، دولت‌های عضو سازمان کنفرانس اسلامی بر این اساس، مواد زیر را اعلام می‌نمایند:

ماده اول:

الف: بشر، به طور کلی، یک خانواده می‌باشند که بندگی نسبت به خداوند و فرزندی نسبت به آدم آن‌ها را گرد آورده و همه مردم در اصل شرافت انسانی و تکلیف و مسئولیت برابرند، بدون هرگونه تبعیضی از لحاظ نژاد، یا رنگ یا زبان یا جنس با اعتقاد دینی یا وابستگی سیاسی یا وضع اجتماعی و غیره.

ضمناً عقیده صحیح، تنها تضمین برای رشد این شرافت از راه تکامل انسان می‌باشد.

ب: همه مخلوقات، به منزله عائله خداوندی هستند و محبوب‌ترین آنان نزد خدا، سودمندترین آنان به هم‌نوع خود است و هیچ احدی بر دیگری برتری ندارد مگر در تقوی و کار نیکو.

ماده دوم:

الف: زندگی موهبتی است الهی و حقی است که برای هر انسانی تضمین شده است، و بر همه افراد و جوامع و حکومت‌ها واجب است که از این حق حمایت نموده و در مقابل هر تجاوزی علیه آن ایستادگی کنند و جایز نیست کشتن هیچ‌کس، بدون مجوز شرعی.

ب: استفاده از وسیله‌ای که منجر به از بین بردن سرچشمه بشریت به طور کلی یا جزئی گردد، ممنوع است.

ج: پاسداری از ادامه زندگی بشریت، تا هر جایی که خداوند مشیّت نماید، وظیفه‌ای شرعی می‌باشد.

د: حرمت جنازه انسان باید حفظ شود و بی‌احترامی به آن جایز نیست، کما این که جایز نیست لمس کردن آن مگر با مجوز شرعی و بر دولت است حمایت از این امر.

ماده سوم:

الف: در صورت به کارگیری زور یا کشمکش‌های مسلحانه، نباید آنانی را که در آن مشارکتی نداشته‌اند، همچون پیرمردان و زنان و کودکان، را کشت و هر مجروح و بیماری حق مداوا، و اسرا حق خوراک و پناهگاه و لباس دارند و مثله کردن مقتولین ممنوع است و باید اسرا را مبادله و فی‌مابین خانواده‌هایی که اوضاع جنگ باعث جدایی آنان شده است، دیدارهایی به عمل آید.

ب. قطع درختان، یا از بین بردن زراعت و دام‌ها یا تخریب ساختمان‌ها و مؤسسات کشوری دشمن به وسیله بمباران یا موشک باران و غیره، جایز نمی‌باشد.

ماده چهارم:

هر انسانی، حرمتی دارد و می‌تواند از آوازه خود در زندگی یا پس از مرگ پاسداری نماید و دولت و جامعه موظف است که از پیکر و مدفن او پاسداری کند.

ماده پنجم:

الف: خانواده، پایه ساختار جامعه است و زناشویی اساس ایجاد آن می‌باشد، بنابراین مردان و زنان حق ازدواج دارند و هیچ قید و بندی که بر پایه نژاد یا رنگ یا قومیت باشد، نمی‌تواند از این حق آنان، جلوگیری کند.

ب: جامعه و دولت موظف است موانع را از فراراه ازدواج برداشته و راه‌های آن را آسان و از خانواده حمایت به عمل آورد.

ماده ششم:

الف: در حیثیت انسانی، زن با مرد برابر است و به همان اندازه که زن وظایفی دارد، از حقوق نیز برخوردار است و دارای شخصیت مدنی و ذمه مالی مستقل و حق حفظ نام و نسبت خویش را دارد.

ب: بار نفقه خانواده و مسئولیت نگهداری آن، از وظایف مرد می‌باشد.

ماده هفتم:

الف: هر کودکی از زمان تولد، حقی بر گردن والدین خویش و جامعه و دولت در محافظت دوران طفولیت و تربیت نمودن و تأمین مادی و بهداشتی و ادبی دارد. در ضمن باید از جنین و مادر نگهداری شود و مراقبت‌های ویژه نسبت به آن‌ها مبذول شود.

ب: پدران و کسانی که از نظر قانون شرع به منزله پدرانند، حق انتخاب نوع تربیتی را که برای فرزندان خود می‌خواهند، با مراعات منافع و آینده آنان در پرتو ارزش‌های اخلاقی و احکام شرعی دارند.

ج: بر طبق احکام شرع، فرزندان نسبت به والدین خود و اقوام نسبت به اقوام خود حقوقی بر گردن دارند.

ماده هشتم:

هر انسانی از لحاظ الزام و التزام از یک شخصیت شرعی برخوردار است و اگر این شخصیت از بین رفت یا مخدوش گردید، قیّم جای او را می گیرد.

ماده نهم:

الف: طلب علم یک فریضه است و آموزش یک امر واجب است بر جامعه و دولت، و بر دولت لازم است که راه‌ها و وسایل آن را فراهم نموده و متنوع بودن آن را، به گونه‌ای که مصلحت جامعه را برآورد، تأمین نماید و به انسان فرصت دهد که نسبت به دین اسلام و حقایق هستی معرفت حاصل کند و آن را برای خیر بشریت به کار گیرد.

ب: حق هر انسانی است که مؤسسات تربیتی و توجیهی مختلف از خانواده و مدرسه و دانشگاه گرفته تا دستگاه‌های تبلیغاتی و غیره که کوشش در جهت پرورش دینی و دنیوی انسان می‌نماید، برای تربیت کامل و متوازن او تلاش کنند و شخصیتش را پرورش دهند، به گونه‌ای که ایمانش به خدا و احترامش به حقوق و وظایف و حمایت از آن فراهم شود.

ماده دهم:

اسلام دین فطرت است، و به کار گرفتن هرگونه اکراه نسبت به انسان یا بهره‌برداری از فقر یا جهل انسان، جهت تغییر این دین به دینی دیگر یا به الحاد، جایز نمی‌باشد.

ماده یازدهم:

الف: انسان آزاده متولد می‌شود و هیچ احدی حق به بردگی کشیدن یا ذلیل کردن یا مقهور کردن یا بهره کشیدن، یا به بندگی کشیدن او را ندارد مگر خدای تعالی.

ب: استعمار به انواع گوناگونش و به اعتبار این که بدترین نوع بردگی است، شدیداً تحریم می‌شود و ملت‌هایی که از آن‌ها رنج می کشند حق دارند از آن رهایی یافته و سرنوشت خویش را تعیین کنند. همه دول و ملل نیز موظفند از این گروه در مبارزه علیه نابودی هر نوع استعمار و اشغال یاری نمایند. همه ملت ها نیز حق حفظ شخصیت مستقل و سلطه خود بر منابع و ثروت‌های طبیعی را دارند.

ماده دوازدهم:

هر انسانی بر طبق شریعت، حق انتقال و انتخاب مکان برای اقامت در داخل یا خارج کشورش را دارد و در صورت تحت ظلم قرار گرفتن، می‌تواند به کشور دیگری پناهنده شود، و بر آن کشور پناه‌دهنده واجب است که با او مدارا کند، تا این که پناهگاهی برایش فراهم شود، با این شرط که علت پناهندگی به خاطر ارتکاب جرم طبق نظر شرع نباشد.

ماده سیزدهم:

کار، حقی است که باید دولت و جامعه برای هرکسی که قادر به انجام آن است، تضمین کند و هر انسانی آزادی انتخاب کار شایسته را دارد، به گونه‌ای که هم مصلحت خود و هم مصلحت جامعه برآورده شود. هر کارگری حق دارد از امنیت و سلامت و دیگر تأمین‌های اجتماعی برخوردار باشد و نباید او را به کاری که توانش را ندارد واداشت یا او را به کاری اکراه نمود، یا از او بهره‌کشی کرد، یا به او زیان رساند و هر کارگری بدون فرق میان مرد و زن، حق دارد که مزد عادلانه در مقابل کاری که ارائه می‌کند، سریعاً دریافت نماید و نیز حق استفاده از مرخصی‌ها و پاداش‌ها و ترفیعات استحقاقی را دارد و در عین حال، موظف است که در کار خود اخلاص و درست‌کاری داشته باشد و اگر کارگران با کارفرمایان اختلاف پیدا کردند دولت موظف است برای حل این اختلاف و از بین بردن ظلم و اعاده حق و پایبندی به عدل، بدون این که به نفع طرفی عدول کند، دخالت نماید.

ماده چهاردهم:

انسان حق دارد، کسب مشروع بکند، بدون احتکار و فریب یا زیان رساندن به خود یا دیگران، و ربا شدیداً ممنوع می‌باشد.

ماده پانزدهم:

الف: هر انسانی حق مالک شدن از راه‌های شرعی را دارد و می‌تواند از حقوق مالکیت، به گونه‌ای که به خود و یا دیگران و یا جامعه ضرر نرساند، برخوردار باشد و نمی‌توان مالکیت را از کسی سلب کرد مگر بنا بر ضرورت حفظ منافع عمومی و در مقابل پرداخت غرامت فوری و عادلانه.

ب: مصادره اموال و ضبط آن‌ها ممنوع است مگر بر طبق شرع.

ماده شانزدهم:

هر انسانی حق دارد از ثمره دست‌آوردهای علمی یا ادبی یا هنری یا تکنولوژیکی خود سود ببرد و حق دارد از منافع ادبی و مالی حاصله از آن حمایت نماید، مشروط بر این که آن دست‌آورد (اثر) مغایر با احکام شریعت نباشد.

ماده هفدهم:

الف: هر انسانی حق دارد که در یک محیط پاک از مفاسد و بیماری‌های اخلاقی به گونه‌ای که بتواند در آن خود را از لحاظ معنوی بسازد، زندگی کند، جامعه و دولت موظفند این حق را برای او فراهم کنند.

ب: دولت و جامعه موظفند که برای هر انسانی تأمین بهداشتی و اجتماعی را از طریق ایجاد مراکز عمومی مورد نیاز، بر حسب امکانات موجود، فراهم نمایند.

ج: دولت مکلف است حق هر انسانی را در زندگی شرافت‌مندانه‌ای که بتواند از طریق آن مایحتاج خود و خانواده‌اش را برآورده سازد و شامل خوراک و پوشاک و مسکن و آموزش و درمان و سایر نیازهای اساسی می‌شود، تضمین نماید.

ماده هیجدهم:

الف: هر انسانی حق دارد که نسبت به جان و دین و خانواده و ناموس و مال خویش، در آسودگی زندگی کند.

ب: هر انسانی حق دارد که در امور زندگی خصوصی خود (در مسکن و خانواده و مال، ارتباطات) استقلال داشته باشد و جاسوسی یا نظارت بر او، با مخدوش کردن حیثیت او جایز نیست و باید از او در مقابل هرگونه دخالت زورگویانه در این شئون حمایت شود.

ج: مسکن در هر حالی حرمت دارد و نباید بدون اجازه ساکنین آن یا به صورت غیر مشروع وارد آن شد، و نباید آن را خراب یا مصادره کرد یا ساکنینش را آواره نمود.

ماده نوزدهم:

الف: مردم در برابر شرع مساوی هستند. در این امر حاکم و محکوم نیز باهم برابرند.

ب: مراجعه و پناه بردن به دادگاه حقی است که برای همه تضمین شده است.

ج: مسئولیت در اصل شخصی است.

د: هیچ جرمی یا مجازاتی نیست مگر به موجب احکام شریعت.

ه : متهم، بی گناه است تا این که محکومیتش از راه محاکمه عادلانه‌ای که همه تضمین‌ها برای دفاع از او فراهم باشد، ثابت گردد.

ماده بیستم:

دستگیری یا محدود ساختن آزادی یا تبعید، یا مجازات هر انسانی جایز نیست، مگر به مقتضای شرع و نباید او را شکنجه بدنی یا روحی کرد یا با او به گونه‌ای حقارت‌آمیز، یا سخت، یا منافی حیثیت انسانی، رفتار کرد. همچنین اجبار هر فردی برای آزمایشات پزشکی یا علمی جایز نیست، مگر با رضایت وی و مشروط بر این که سلامتی و زندگی او به مخاطره نیفتد. همچنین، تدوین قوانین استثنایی که به قوه اجرائیه چنین اجازه‌ای را بدهد، نیز جایز نمی‌باشد.

ماده بیست و یکم:

گروگان گیری به هر شکلی و به خاطر هر هدفی، ممنوع است.

ماده بیست و دوم:

الف: هر انسانی حق دارد نظر خود را به هر شکلی، که مغایر با اصول شرعی نباشد، آزادانه بیان دارد.

ب: هر انسانی حق دارد برای خیر و نهی از منکر بر طبق ضوابط شریعت اسلامی، دعوت کند.

ج: تبلیغات یک ضرورت حیاتی برای جامعه است و سوءاستفاده و سوءاستعمال آن و حمله به مقدسات و کرامت انبیاء یا به کارگیری هر چیزی که منجر به ایجاد اختلال در ارزش‌ها، یا متشتت شدن جامعه یا زیان یا متلاشی شدن اعتقاد شود، ممنوع است.

د: برانگیختن احساسات قومی یا مذهبی و یا هر چیزی که منجر به برانگیختن هر نوع حس تبعیض نژادی گردد، جایز نیست.

ماده بیست و سوم:

الف: ولایت امانتی است که استبداد یا سوءاستفاده از آن شدیداً ممنوع می‌باشد، زیرا که حقوق اساسی از این راه تضمین می‌شود.

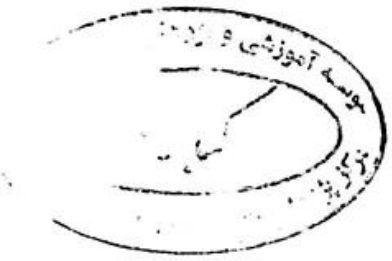
ب: هر انسانی حق دارد در اداره امور عمومی کشور خود به طور مستقیم یا غیر مستقیم شرکت نماید. همچنین او می‌تواند پست‌های عمومی را بر طبق احکام شریعت متصدی شود.

ماده بیست و چهارم:

کلیه حقوق و آزادی‌های مذکور در این سند، مشروط به مطابقت با احکام شریعت اسلامی می‌باشد.

ماده بیست و پنجم:

شریعت اسلامی تنها مرجع برای تفسیر یا توضیح هر ماده از مواد این اعلامیه می‌باشد.



دایرةالمعارف علوم عقلی
33657

انتشارات خرس

حقوق بشر در اسلام

BP
۲۳۰/۱
م۸/
ح۷

انتشارات خرسندی